

شصت سال صبوری و شکوری

خاطرات دکتر ابراهیم یزدی

جلد سوم

۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو
(۱۴ مهر - ۱۲ بهمن ۱۳۵۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
فصل اول	
شروع یک پایان	
بخش اول - از نجف تا پاریس	۲۵
بخش دوم - تلاش برای حل «مسأله‌ی خمینی»	۷۵
بخش سوم - استقرار در نوفل‌لوشاتو	۹۳
۱- اخطار دولت فرانسه	۹۷
۲- واکنش به اخطار دولت فرانسه	۹۹
۳- انتقال به دهکده‌ی نوفل‌لوشاتو	۱۰۱
۴- مدیریت امور داخلی ستاد نوفل‌لوشاتو	۱۰۲
۵- ورود همسر به پاریس	۱۰۸
۶- تنظیم ارتباط با داخل ایران	۱۱۱
۷- مقابله با تهدیدها - حفظ امنیت	۱۱۹
۸- نشست دانشجویان در پاریس	۱۲۲
۹- گردش در ورسای	۱۲۴
۱۰- شب میلاد مسیح و اول ژانویه	۱۲۵

- ۱۱- آزمایشات پزشکی..... ۱۲۵
- بخش چهارم - تدوین و اجرای برنامه‌ی راهبردی..... ۱۲۷
- ۱- تدوین برنامه‌ی راهبردی: مراحل سه گانه..... ۱۲۸
- ۲- طرح سازمان‌دهی نیروهای انقلاب در شوراهای
شهرها و استان‌ها..... ۱۳۱
- ۳- اجرای برنامه‌ی سیاسی راهبردی:..... ۱۳۶
- الف- تشکیل شورای انقلاب..... ۱۳۶
- ب- آزادی طالقانی و تلاش برای سازمان‌دهی انقلاب..... ۱۳۷
- ج- سفر رهبران و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی
جنبش داخل ایران به پاریس..... ۱۴۹
- د- زمینه‌سازی برای شناسائی دولت موقت..... ۱۹۶
- اول- کمیته‌ی نفت..... ۱۹۶
- دوم- کمیته‌ی تنظیم اعتصابات..... ۲۰۱
- سوم- اقدامات دیپلماتیک..... ۲۰۲
- ۴- تهیه‌ی پیش‌نویس قانون اساسی جدید..... ۲۰۳
- ۵- طرحی برای شناسائی و جذب نیروهای متعهد و کاردان..... ۲۰۶
- بخش پنجم - پیام‌رسانی : مصاحبه با رسانه‌ها..... ۲۱۱
- ۱- مصاحبه‌ها..... ۲۱۱
- ۲- گروه بررسی اخبار و تحلیل‌های سیاسی..... ۲۲۳

فصل دوم

دیدارها و گفتگوهای دیپلماتیک

- مقدمه..... ۲۲۷
- بخش اول - دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آقای خمینی ... ۲۳۵
- ۱- اولین دیدار..... ۲۳۵
- ۲- دومین دیدار..... ۲۳۶

۳- سومین دیدار.....	۲۳۷
۴- دیدار نماینده مردم ورسای در مجلس شورای ملی فرانسه.....	۲۴۱
۵- چهارمین دیدار.....	۲۴۳
۶- پنجمین دیدار.....	۲۴۹
۷- اعلام مواضع رسمی دولت فرانسه.....	۲۴۹
۸- ششمین دیدار، پیام بختیار به آقای خمینی.....	۲۵۰
۹- سایر دیدارهای فرانسویان.....	۲۵۲
بخش دوم - دیدار نمایندگان دولت آمریکا.....	۲۵۵
۱- تماس و ارتباط آمریکا با مخالفان شاه.....	۲۵۵
۲- اولین حمله‌ی رسمی کارتر به آقای خمینی.....	۲۵۶
۳- اخطار آمریکا به دولت فرانسه.....	۲۵۸
۴- واکنش آقای خمینی.....	۲۶۲
۵- کنفرانس گوادلوپ.....	۲۶۲
۶- مواضع دولت فرانسه در کنفرانس گوادلوپ.....	۲۶۷
۷- پیام کارتر به آقای خمینی.....	۲۶۹
۸- تماس نماینده‌ی رسمی دولت آمریکا.....	۲۷۳
۹- اولین پیام.....	۲۷۴
۱۰- گفتگو با فرماندهان ارتش.....	۲۷۹
۱۱- دومین پیام.....	۲۸۰
۱۲- سومین پیام.....	۲۸۲
۱۳- چهارمین پیام.....	۲۸۷
۱۴- پنجمین پیام.....	۲۸۸
۱۵- بازتاب تماس‌های پاریس.....	۲۹۱
۱۶- دیدار و گفتگوهای تاجر آمریکائی.....	۲۹۶
۱۷- دیدار و گفتگوی جیم کرافت و همسرش.....	۳۰۶
۱۸- دیدار رمزیکلارک، ریچارد فالك و دان لوس.....	۳۰۷
۱۹- دیدار ریچارد کاتم.....	۳۱۴

۲۰- لیلینتال و اهدای کتاب به آیت‌الله خمینی..... ۳۲۴

بخش سوم- دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و

شخصیت‌ها ۳۲۷

۱- دیدار نمایندگان امل و حرکت المحرومین لبنان ۳۲۷

۲- دیدار هانی فحص از لبنان..... ۳۳۰

۳- راسل کر، نماینده‌ی مجلس عوام انگلیس ۳۳۰

۴- دیدار نماینده‌ی ضیاءالحق، رئیس جمهوری پاکستان و پیشنهاد

وساطت بین آقای خمینی و شاه ۳۳۴

۵- دیدار نمایندگان اتحادیه میهن پرستان کردستان عراق..... ۳۳۹

۶- نامه‌ی مولانا ابوالاعلی مودودی موسس و رهبر جماعت اسلامی

پاکستان ۳۴۳

۷- تلگراف رهبران جماعت اسلامی پاکستان به دکتر یزدی ۳۴۴

۸- دیدار خورشید احمد از بنیاد اسلامی انگلیس ۳۴۷

۹- دیدار نماینده مسلمانان سنگال ۳۴۷

۱۰- دیدار حسنین هیکل ۳۴۸

۱۱- دیدار نماینده رییس جمهوری یمن جنوبی ۳۵۵

۱۲- دیدار هیئت نمایندگی دولت هند ۳۵۶

۱۳- دیدار صادق المهدی، و هیئت سودانی..... ۳۶۱

۱۴- تلاش نافرجام ملک حسین برای دیدار با آقای خمینی..... ۳۶۸

۱۵- پیام سوریه..... ۳۶۹

۱۶- دیدار مرابطون لبنان ۳۷۱

۱۷- دیدار نمایندگان جمعیت لبنان..... ۳۷۱

۱۸- دیدار نماینده دولت لیبی..... ۳۷۱

۱۹- دیدار فاروق قدومی نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین... ۳۷۱

۲۰- دیدار نمایندگان سازمان های بین‌المللی حقوق بشر ۳۷۱

۲۰/۱- دیدار نماینده‌ی جامعه بین‌المللی حقوق بشر ۳۷۲

۲۰/۲- دیدار نماینده‌ی سازمان عفو بین‌الملل ۳۷۳

- ۲۰،۳- تماس صلیب سرخ بین المللی..... ۳۷۶
- ۲۱- سفر به انگلیس..... ۳۷۶
- ۲۲- سفر به آمریکا..... ۳۷۸

فصل سوم

فروپاشی نظام استبداد سلطنتی

- ۱- خروج شاه از ایران و تشکیل شورای سلطنت ۳۸۹
- ۲- پیامدهای احتمالی خروج شاه - کودتای ارتش..... ۳۹۰
- ۳- سفر رئیس شورای سلطنت به پاریس و استعفا..... ۳۹۶
- ۴- ماجرای سفر بختیار به پاریس..... ۳۹۷
- ۵- شاه در اسوان و مراکش..... ۳۹۸
- ۶- اشغال سفارت خانه های ایران..... ۳۹۸
- ۷- طرح پیشگیری از کودتای نظامی احتمالی..... ۴۰۲
- ۸- راهپیمایی در نوفل لوشاتو..... ۴۰۴
- ۹- آتش زدن دفتر کارم در هیوستن..... ۴۰۵
- ۱۰- چه احساسی داری؟..... ۴۰۵
- ۱۱- جهل، حسد و تنگ نظری..... ۴۰۶
- ۱۲- پیروزی جهل بر ظلم..... ۴۱۰

فصل چهارم

بازگشت به ایران

- ۱- تدارک برای پرواز به ایران..... ۴۲۱
- ۲- در فرودگاه پاریس..... ۴۲۶
- ۳- در هواپیما..... ۴۲۶
- ۴- در فرودگاه تهران..... ۴۲۸

- پیوست ها..... ۴۳۱
- ۱- حمایت و پشتیبانی نهضت آزادی ایران از تظاهرات سازمان
جوانان مسلمان در برابر کاخ سفید ۴۳۱
- ۲- نامه ی نهضت آزادی ایران- خارج از کشور به رئیس
جمهور عراق ۴۳۱
- ۳- نامه جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر به رئیس
جمهور عراق ۴۳۳
- ۴- گزارش روزنامه السفير لبنان ۴۳۳
- ۵- تصویر صفحات گذرنامه آقای خمینی ۴۳۴
- ۶- انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا ۴۳۶
- ۷- مطالب موهن حاج سید احمد خمینی ۴۳۶
- ۸- پاسخ به حاج سید احمد خمینی ۴۳۹
- ۹- روایت شریف امامی از دستور شاه برای خاموش کردن
صدای خمینی ۴۴۵
- ۱۰- گزارش محرمانه هیأت اعزامی حسن نیت ساواک به عراق ۴۴۶
- ۱۱- نامه جمال شمیرانی به دکتر سنجابی ۴۴۷
- ۱۲- نامه علی اشرف مجتهد شبستری به دکتر سنجابی ۴۴۸
- ۱۳- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد: مقاله ی
علی اشرف مجتهد شبستری ۴۴۹
- ۱۴- گزارش مذاکرات محرمانه امیر خسرو افشار ۴۵۴
- ۱۵- ترجمه ی نامه سفارت عراق ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸ ۴۸۵
- ۱۶- نظر دکتر باقر عاقلی در باره مرحوم طلیعه ۴۸۵
- ۱۷- نامه رئیس شهربانی کل فرانسه ۴۸۶
- ۱۸- برنامه راهبردی برای مرحله پیروزی انقلاب ۴۸۸
- ۱۹- نامه آقای خمینی به دکتر بهشتی ۴۸۹
- ۲۰- نامه مهندس بازرگان به آقای خمینی ۴۹۰
- ۲۱- متن سخنان آیت الله طالقانی ۴۹۳
- ۲۲- صورت جلسه مذاکرات گروه های سیاسی در تهران ۴۹۶

- ۲۳- نامه دکترسید احمد صدر به دکتر یزدی..... ۵۰۴
- ۲۴- نامه دکتر سید احمد صدر به دکتر یزدی ۵۰۶
- ۲۵- نامه دکتر حبیب‌الله پیمان به آقای خمینی ۵۰۶
- ۲۶- نامه محمدرضا روحانی- وکیل دادگستری مقیم پاریس -
به آقای خمینی ۵۳۵
- ۲۷- متن توافقنامه با احمد علی‌بابائی ۵۳۷
- ۲۸- نامه مهندس آشتیانی به دکتر یزدی ۵۳۸
- ۲۹- نامه مهندس آشتیانی، دکتر ابوالفضائل مجتهدی و
دکتر اسماعیل یزدی ۵۴۰
- ۳۰- گزارش مهندس بازرگان از کمیته نفت ۵۴۳
- ۳۱- پیغام مهندس بازرگان به دکتر یزدی ۵۵۶
- ۳۲- گزارش دکتر سبحانی از کمیته مدیریت اعتصابات ۵۵۷
- ۳۳- نامه سوریه (اسد) به آقای خمینی ۵۶۲
- ۳۴- گزارش سفر هیئت اعزامی به هند و پاکستان ۵۶۴
- ۳۵- حکم دکتر ضرابی برای سرپرستی سفارت ایران و
کنسولگری‌های ایران در آمریکا ۵۹۲
- ۳۶- پاسخ به دروغ‌های خلخالی ۵۹۲
- ۳۷- فرازهائی از مصاحبه‌ی خبرنگار نیویورک‌تایمز (خانم فلورا لوئیز)
نوامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) ۵۹۸
- ۳۸- بخشی از مصاحبه‌ی یک خبرنگار انگلیسی با نویسنده ۶۰۴
- ۳۹- دیدار و مصاحبه با تلویزیون ملی آمریکا (PBS) ۶۰۵
- ۴۰- دیدار و گفتگو با هنری پرکت ۶۱۷
- ۴۱- مصاحبه با آژانس فرانس پرس (خبرگزاری فرانسه) ۶۲۲
- ۴۲- نامه دکتر چمران به دکتر یزدی ۶۲۳
- ۴۳- نامه دکتر چمران به آقای خمینی ۶۲۵
- ۴۴- پیام عشایر بویراحمدی ۶۳۰
- ۴۵- نامه ابوالاعلی المودودی به آقای خمینی ۶۳۱

- ۴۶- ترجمه فارسی نامه مودودی ۶۳۴
- ۴۷- تلگراف جماعت اسلامی پاکستان به دکتر یزدی ۶۳۶
- ۴۸- پاسخ دکتر یزدی به جماعت اسلامی پاکستان ۶۳۶
- ۴۹- نامه رضا براهنی به دکتر یزدی ۶۳۷
- ۵۰- نامه رضا براهنی به آقای خمینی ۶۳۸
- ۵۱- نامه خانم نازنین خبرنگار ایرانی به دکتر یزدی ۶۳۹

فصل پنجم

مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی

- ۱- گزارش هجرت امام خمینی به پاریس - پیام مجاهد شماره ۶۳ ، آذر ۱۳۵۷ ۶۴۳
- ۲- سفر به پاریس - مصاحبه روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸، ۸، ۶ ۶۵۱
- ۳- از گوادلوپ تا جمهوری اسلامی - مصاحبه با آقای کاظمیان - نشریه‌ی نامه - خرداد و تیر ۱۳۸۳ ۶۵۱
- ۴- از پاریس تا علوی - مصاحبه با آقای مهدی نیاکی، آفتاب ۱۳۸۵/۱۱/۲۲ ۶۷۶
- ۵- دهکده نوفل لوشاتو و انقلاب ایران - مجله شهروند، شماره ۳، نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۸۶ ۶۹۶
- ۶- خاطرات انقلاب - روزنامه سرمایه، ۱۳۸۶، ۱۱، ۲۱ ۷۰۵
- ۷- مصاحبه با خانم امیری - بهمن ۱۳۸۶ ۷۰۸
- آلبوم عکس ها ۷۲۵
- نمایه ۷۳۷

مقدمه

۱. سفر ۱۱۸ روزه‌ی آقای خمینی به فرانسه و استقرار در دهکده‌ی نوفل‌لوشاتو (۱۴ مهرماه تا ۱۲ بهمن ۵۷)، انقلاب ایران را ناگهان از یک پدیده‌ی محلی و ملی به صورت کانون توجهات جهانی در آورد. پاریس در میان شهرهای اروپا، از یک موقعیت سیاسی ویژه در اروپا و شاید هم در دنیا، برخوردار است. سفر یک روحانی و یک مرجع تقلید برجسته‌ی شیعه به یک کشور غیراسلامی، آن هم پاریس، در قلب اروپا، خود یک رویداد بی‌سابقه بود.

۲. شاه در طی ۲۵ سال حکومت، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، توانسته بود تمامی نهادها و سازمان‌های روشنفکری را تعطیل و متلاشی سازد. اما نتوانسته بود «مسجد» را تعطیل کند و به تدریج مساجد به کانون‌های مخالفت با استبداد سلطنتی تبدیل شدند.

در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰، شاه با طرح انقلاب سفید، در هر دو مورد تقسیم اراضی و حقوق زنان با روحانیت ایران درگیر شد. اما شاه به جای استفاده از امکانات و گزینش راه آشتی و ترمیم روابط خود با روحانیت، از موضع قدرت و غرور به قم رفت و در یک سخنرانی تند و آتشین روحانیون مخالف خود را «ارتجاع سیاه» نامید. در نتیجه تقابل شاه با روحانیان به نقطه‌ی غیرقابل ترمیم رسید و این آغاز شمارش معکوس حکومت شاه بود. چرا؟

نکته‌ی اول: یک نگاه اجمالی به تاریخ کشورمان نشان می‌دهد که از زمان هخامنشیان و ساسانیان، ساختار قدرت در ایران دو رکن اساسی داشته است: شاه و روحانیت. به تعبیر فردوسی:

چنان دین و شاهی به یکدیگرند تو گوئی که در زیر یک چادرند

در چارچوب فرهنگ شاهنشاهی، شاه باید از فره ایزدی برخوردار باشد. تشخیص این فره ایزدی با موبد موبدان بوده است. موبد موبدان بر سر شاه تاج می‌نهاده است. شاه هیچ گاه به تنهایی حکومت نمی‌کرده، بالاترین مقام روحانی همیشه در کنار او بوده است.

نکته‌ی دوم: تازیخ نشان می‌دهد که در بروز اختلاف و تقابل و درگیری میان شاه و روحانی، در اکثر قریب به اتفاق موارد، شاه باخته و روحانی برنده به جا بوده است. روحانیان ایران، حتی قبل از اسلام، رابطه‌ی ویژه و عمیقی با توده‌های عامی و عادی مردم داشته‌اند. این رابطه پیامد ساختارها و سامانه‌های اجتماعی و طبقاتی ایران باستان بوده است که بحث آن از حوصله‌ی این مقدمه خارج است. کافی است که به این نکته توجه شود، که قدرت شاهان بر ارتش متکی بوده که بدنه‌ی آن را توده‌های عامی و عادی مردم تشکیل می‌داده‌اند.

نکته‌ی سوم: روحانیان به ندرت به طور مستقیم سلطنت کرده‌اند.

در تقابل میان محمدرضا شاه و روحانیان، شاه از این نکته‌ی تاریخی غفلت نمود و به آن بی‌اعتنائی کرد و تاریخ تکرار شد. مخالفت روحانیان ایران با انقلاب سفید شاه از زمان مرحوم بروجردی آغاز شد. این مخالفت‌ها توسط امام جمعه تهران به شاه و سایر مقامات کشور منتقل می‌شد. مکاتباتی میان امام جمعه تهران با سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس شورای ملی صورت گرفته است. اما این مخالفت‌ها بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی و اقدامات جدی شاه برای اجرای انقلاب سفید بالا گرفت و در نتیجه رهبران روحانی ایرانی، در پیشاپیش آنان، آیت‌الله خمینی، به جنبش ضداستبدادی - ضداستیلای بیگانه پیوستند.

در نیمه‌ی دوم مرداد ۱۳۳۲، با بالا رفتن فشارهای مردمی، شاه ایران را ترک کرد. چند روز بعد، به دنبال یک کودتای نظامی برنامه‌ریزی شده توسط بیگانگان و اجرا شده به دست ارتش، به ایران و به تخت و تاج خود برگشت و دورانی جدیدی از استبداد و استیلای خارجی بر کشورمان آغاز شد.

همزمان نیروهای ملی، روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی، به صف آرایي و مبارزه با حکومت استبدادی وابسته‌ی به قدرت‌های خارجی، (عمدتاً انگلیس و آمریکا) برخاستند. اما در طی ۸ سال، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰، جنبش ضد استبدادی، عمدتاً محدود به روشنفکران در شهرهای بزرگ بود و بدنه‌ی اصلی جامعه، توده‌های مردم، کم و بیش از این جنبش جدا مانده بودند. تقابل روحانیان با شاه، آنها را نیز در کنار جنبش ضد استبدادی قرار داد. توده‌های عامی و عادی مردم هم به تبعیت از روحانیان، به این جنبش پیوستند. از این زمان به بعد جنبش ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی عمق و گستره‌ی تازه‌ای پیدا کرد. برخی از ارقام و آمار حاکی از آن است که ۱۸۰ هزار روحانی در ایران وجود دارند. حتی در دور افتاده‌ترین روستاها هم مسجد، حسینیه یا تکیه وجود دارد و حداقل یک روحانی این واحدها را مدیریت می‌کند. روحانیان ایران، عموماً و اکثراً در حوزه‌های علمیه‌ای درس خوانده‌اند و می‌خوانند که از یک فرهنگ و زبان و منطق مشترک استفاده می‌کنند و بنابراین انسجام فکری - فرهنگی دارند. به عبارتی یک ارتش سیاسی - ایدئولوژیک بسیار مهم در همکنش‌های اجتماعی محسوب می‌شوند و از نفوذ قابل توجهی در میان توده‌های عامی و عادی مردم برخوردار بوده‌اند. نفوذ در میان مردم عامی و توانایی بسیج آنان یک قدرت سیاسی نیز محسوب می‌شود. قدرت سیاسی به دو معناست. یک معنای آن قدرت اجرایی و حکومتی است و معنای دیگرش نفوذ در میان مردم و توانایی بالقوه‌ی بسیج آنان است. اما این توانایی بالقوه هنگامی بالفعل می‌شود، که مواضع سیاسی روحانیان با شرایط زمان هماهنگی داشته باشد. اما اکثریت قریب به اتفاق روحانیان ایران، با وضعیت و مقتضیات سیاسی، اجتماعی و گرایش‌های ذهنی مردم بیگانه بوده‌اند. این بی‌اطلاعی نقطه‌ی ضعفی در جنبش روحانیان بود. همکاری و همگامی متقابل روشنفکران، به خصوص روشنفکران دینی و روحانیان، موجب کاهش پیامدهای منفی این ضعف، به نفع تقویت جنبش ضد استبدادی گردید. در مراحل اولیه جنبش، روحانیان در تقابل با شاه تقسیم اراضی و حقوق زنان را مطرح کردند. اما **نهضت آزادی ایران**، طی بیانیه‌ای در تحلیل مطالبات روحانیان این موضع را تصحیح کرد و گفت روحانیان ایران می‌گویند مگر مردان ما آزادند که حالا می‌خواهند به زنان ما آزادی بدهند.

از طرف دیگر روشنفکران، عموماً فاقد توانایی بسیج گسترده‌ی مردم بودند. اما به وضعیت و مقتضیات روز جامعه اشراف داشتند. همگامی و همکاری این دو نیروی اجتماعی - سیاسی، در نهایت قدرتی را به وجود آورد که به سقوط شاه منجر شد. (ر.ک: چه شد که شاه سقوط کرد! - ابراهیم یزدی - چشم انداز ایران، شماره ۶۲، تیر و مرداد ۱۳۸۹)

۳. انتقال آقای خمینی از ترکیه به نجف امکانات مناسب تازه‌ای برای همکاری و همگامی و همکنشی و تا حدود زیادی هم‌زبانی، میان روحانیت به طور عام و آقای خمینی به طور خاص و روشنفکران دینی خارج از کشور (انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و نهضت آزادی ایران در خارج از کشور) و هم چنین روشنفکران غیرمذهبی (سازمان‌های دانشجویان ایران و کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی) به وجود آورد. طی حدود ۱۲ سال (۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷) ارتباط سازمان یافته بی‌سابقه‌ای میان دو طرف شکل گرفت. در جلد دوم خاطرات خود «هجده سال در غربت» به جزئیات ارتباط مستمر با علمای نجف و با آقای خمینی پرداخته‌ام. سال‌ها نماینده‌ی ایشان برای دریافت و هزینه‌ی وجوهات بودم. هرسال حداقل یک بار به خاورمیانه و نجف سفر می‌کردم. بر اساس همین روابط و همکاری‌ها، هر زمان دولت عراق آقای خمینی و روحانیان هوادارشان را تحت فشار قرار می‌داد، آن‌ها از ما می‌خواستند تا به دولت عراق برای رفع مزاحمت‌ها فشار بیاوریم. در آخرین مرحله نیز، هنگامی که توافق سه دولت ایران، عراق و آمریکا برای خاموش کردن صدای خمینی، موجب شد که ایشان تصمیم به ترک عراق بگیرند، توسط آقای دعائی از من خواستند که به ایشان بپیوندم. مورخان و تحلیلگران تاریخ انقلاب گفته و نوشته‌اند که اگر من به نجف نمی‌رفتم و آقای خمینی را همراهی نمی‌کردم، و اگر دولت کویت مانع ورود آقای خمینی و همراهانش به کویت نمی‌شد، آقای خمینی، همانطور که در مصاحبه‌های مختلف و مکرر گفته‌اند، به سوریه می‌رفتند و در دمشق مستقر می‌شدند و جنبش به احتمال زیاد در همان سطح محدود ملی باقی می‌ماند. یکی از دستاوردهای این ارتباط سازمان یافته، سفر آقای خمینی به پاریس بود. اگر این ارتباط‌های سازمان یافته نبود، به احتمال قریب به یقین، سفر به پاریس هرگز صورت نمی‌گرفت و اگر هم این سفر صورت می‌گرفت، ولی این رابطه‌ی سازمان

یافته وجود نمی‌داشت و همکاری و هم‌زبانی شکل نگرفته بود، نتایج سفر به پاریس آن گونه که اتفاق افتاد، نمی‌بود.

۴. توافق مقامات برجسته سه کشور ایران، عراق و آمریکا برای اعمال فشار به آقای خمینی با هدف توقف یا کاهش فعالیت‌های سیاسی ضدحکومت استبدادی شاه در ایران، به هدف مورد نظر و نیاز آنان منجر نشد. بلکه به مصداق: «از قضا سرکنگبین صفرا فزود» این فشارها، به سفر آقای خمینی به پاریس و گسترش بی‌سابقه مبارزه انجامید. بیانیه‌هایی که آقای خمینی در نجف صادر می‌کردند صرفاً در ایران و در میان قشرهای خاصی تکثیر و توزیع می‌شد. ولی در سطح فرا ملی، منطقه‌ای و جهانی یا بازتابی نداشت یا بسیار ناچیز بود. اگر چه نهادها و سازمان‌های سیاسی هوادار در اروپا و آمریکا سخنرانی‌ها و بیانیه‌های ایشان را بعضاً به زبان‌های خارجی (انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی) ترجمه و توزیع می‌کردند، اما انعکاس محدودی داشت. در خاورمیانه رسانه‌های عربی هم با مبارزات ملت ایران و رهبران آن چندان آشنا نبودند و اهمیت لازم را نمی‌دادند و این بیانیه‌ها را حتی به صورت خبر هم منتشر نمی‌کردند. به خوبی به یاد دارم هنگامی که آقای خمینی از بورسا به نجف منتقل شد، روزنامه «السفیر» لبنانی (یا روزنامه دیگری)، که به جناح‌های روشنفکری عربی تعلق داشت، در خبر کوتاهی نوشت «آقای خمینی را به عراق منتقل کرده‌اند تا در برابر رژیم‌های ملی مترقی صف‌آرایی جدیدی به وجود آورند.» (نقل به مضمون). در آن زمان من در بیروت مستقر بودم. یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه آمریکایی بیروت - گروه فارسی زبان، مرحوم صالح فخری، از دانشجویان عراقی، که جوانی بسیار حساس و متعهد و روشن بود، به درخواست من به دیدار سردبیر روزنامه السفیر رفت و مدارک و اعلامیه‌های آقای خمینی را نیز به همراه خود برد. او اشتباه سردبیر السفیر را یادآور شد. سردبیر که تازه متوجه ناآگاهی و اشتباه خود شده بود از شادروان مرحوم صالح فخری تشکر کرد. و سپس در جبران آن اشتباه، مقاله‌ی روشنگرانه‌ی خوبی نوشت. صالح فخری بعد از اتمام تحصیل و برگشت به عراق، به جنبش زیرزمینی علیه صدام پیوست. اما دستگیر، زندانی و به قتل رسید. روانش شاد. برای اطلاع بیشتر به جلد دوم خاطرات - هجده سال در غربت، دفتر دوم - نامه‌ها، زیر نام فخری صالح رجوع شود.

اما سفر به پاریس، حمایت و همکاری نزدیک روشنفکران دینی مستقر در پاریس (و اروپا) در طی ۱۱۸ روز اقامت در دهکده‌ی نوفل لوشاتو، این مناسبات و این وضعیت را به کلی بر هم زد و امکانات فراوانی را در دسترس جنبش ضداستبدادی - ضداستیلای خارجی ملت ایران قرار داد و انقلاب ایران را به یک رویداد بزرگ و کانون توجهات جهانی تبدیل کرد.

۵. در تدوین خاطرات این دوره، عمدتاً از یادداشت‌های روزانه‌ام استفاده کرده‌ام. بخش عمده و اصلی این خاطرات در سال ۱۳۶۱، تدوین شد. قسمتی از این خاطرات در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» که دو بار ویرایش و سیزده بار تجدید چاپ شده، آمده است. اگر چه در سال ۱۳۸۰، هنگامی که مأموران وزارت اطلاعات ایران در غیاب اینجانب به منزل مسکونی ما ریختند و اوراق زیادی، از جمله سه دفترچه‌ی خاطرات روزانه پاریس مرا با خود بردند، اما از آنچه در سال ۱۳۶۱ تدوین شده بود، به اضافه یادداشت‌های دیگر، این مجموعه تدوین شد که به هموطنان عزیز تقدیم می‌شود.

در سال ۱۳۶۱، هنگامی که بخشی از این خاطرات تحت عنوان: «تماس‌ها و ارتباطات دیپلماتیک» تدوین و آماده برای چاپ شده بود، نظرم را با آقای دکتر حبیبی، که در مجلس بود در میان نهادم. او به من توصیه کرد که چون بخش عمده‌ی مطالب مربوط به آقای خمینی است، انتشار آن‌ها را با ایشان در میان بگذارم. من این توصیه را پذیرفتم و یک نسخه از متن تهیه شده را همراه با یادداشتی برای حاج احمدآقا فرستادم. ایشان بعد از مطالعه، ضمن تشکر از جمع‌آوری مطالب، نکاتی را یادآوری و برای تکمیل و اصلاح پیشنهاد داد.

از زمان پیروزی انقلاب تا به امروز تحولات بسیاری در جمهوری اسلامی رخ داده است و در باورها و تصورات ذهنی بسیاری از فعالان سیاسی مؤثر در انقلاب، و خود من نیز، تغییر و تحول صورت گرفته است. اما اکنون که این خاطرات را نهایی می‌کنم، سعی کرده‌ام تا آنها را به همان زبان و لحن آن سال‌ها، که انعکاس ذهنیت و نگرش‌های آن زمان بوده است، بیاورم. بنابراین معیار داوری نسبت به آنچه نوشته‌ام نباید رویدادهای نامطلوب بعد از پیروزی انقلاب و عملکرد مسؤولان جمهوری اسلامی باشد. من سعی کرده‌ام با خودم صادق باشم و رویدادها را آن طور که در آن زمان می‌دیدم و بر اساس آن عمل می‌کردم شرح دهم. داوری در باره‌ی رویدادهای بعد از پیروزی انقلاب و عملکرد حاکمان را باید از رویدادهای

دوران انقلاب جدا کرد. اختلاط این دو موجب اختلال در داوری نسبت به یک رویداد بزرگ تاریخی در کشورمان خواهد شد. من همچنان انقلاب اسلامی ایران را یک رویداد بزرگ تاریخی مردمی و یک انقلاب کلاسیک می‌دانم.

۶. در رویدادهای آخرین مراحل پیروزی انقلاب و پس از آن نمی‌توان نقش قدرت‌های بیگانه را نادیده گرفت. به عبارت دیگر اصالت انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به این معنا نیست که قدرت‌های خارجی در آستانه انقلاب و قبل و بعد از آن نقش و اثری در رویدادها و فرایند تحولات نداشته‌اند. آیا می‌توان پذیرفت و قابل تصور است که حداقل دولت‌های آمریکا، انگلیس و اسرائیل، که برای ۲۵ سال (۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷)، بازیگران اصلی و فعال مایشاء صحنه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی ایران بوده‌اند، به هنگام اوج‌گیری انقلاب اسلامی و ناتوانی در مقابله مستقیم با آن خود را کنار کشیدند و دست از دخالت برداشتند؟ شواهد و مدارک بسیار حاکی از آن است که این دولت‌ها برای جلوگیری از پیشرفت و پیروزی انقلاب و پیش‌گیری سقوط نظام سیاسی وابسته به آنان، هر کاری که می‌توانستند، کردند. ولی موفق نشدند. اما عدم توفیق آنان به معنای کنار نشستن و صرفاً نظاره کردن نبوده است. شاید بیان یک مثال، این رابطه و نقطه نظر مرا روشن کند. اگر انقلاب را به یک ماشین سواری که در جاده‌ای حرکت می‌کند، تشبیه کنیم راننده‌ی این ماشین سکندار است و مستقل از عوامل بیرونی، به راه خود به سوی مقصد ادامه می‌دهد. اما او تنها راننده در این بزرگراه نیست. ماشین‌های دیگری در چپ و راست و جلو و عقب این ماشین در حرکت‌اند. این طور هم نیست که رانندگان این ماشین‌ها، بدون توجه به ماشین انقلاب، به راه خود ادامه می‌دهند و کاری به کار آن ندارند. رانندگان ماشین‌های چهارگانه به دلایلی و با انگیزه‌هایی به حرکت ماشین مورد نظر توجه دارند و مراقب آن هستند. در مسیر راه، در سر پیچ‌ها و گذرگاه‌های خاص، با کم کردن یا بالا بردن سرعت و یا ویراژ به سمت چپ یا راست بر حرکت ماشین مورد نظر اثر می‌گذارند، او را به طرف دره‌ها، پرتگاه‌ها، یا تصادف با کوه و کمر وادار می‌کنند. به عبارت دیگر انقلاب ایران در خلاء روی نداده است. در فضای پر التهاب منطقه و در اوج جنگ سرد، نیروها و قدرت‌های خارجی فعال و اثرگذار با انواع و اقسام امکانات فراوان، از رویه‌ی تحریک و توطئه و جنگ سیاسی روانی و ترور شخصیت، تا نفوذ خزنده در سطوح و لایه‌های مختلف ساختارهای قدرت

استفاده کرده و به تقابل و تعامل با انقلاب و شخصیت‌های موثر در آن، پرداخته‌اند.

در این مقدمه جای آن نیست که به بررسی و تحلیل عملکرد قدرت‌های خارجی در انقلاب ایران پرداخته شود. برای فهم و شناخت آنچه اکنون، بعد از گذشت سی و چند سال از پیروزی انقلاب، با آن رو به رو هستیم، بررسی شیوه‌های عمل این قدرت‌ها، در تقابل با انقلاب ملت ایران، چه از درون و چه از بیرون، ضروری است؛ شیوه‌های برخورد گزینش با جناح‌ها و نیروهای موثر در پیروزی انقلاب، نفوذ عوامل خزنده در ساختارها و مراکز تصمیم‌گیری، ترور اشخاص و شخصیت‌ها و... همه ضروری هستند.

۷. آنچه در این مجموعه، آمده است گزارش تمام رویدادهای آن ایام نیست. بلکه مربوط است به آنچه از آن‌ها مطلع بوده‌ام و من البته در تمام رویدادهای پاریس حضور نداشته‌ام و از همه‌ی آنها آگاهی ندارم. اگر همه‌ی فعالان آن دوره خاطرات خود را بنویسند، یک مورخ بی‌طرف می‌تواند، ابعاد گوناگون آن دوره را در یک مجموعه‌ی منسجم به ملت ایران و نسل‌های آینده گزارش دهد.

۸. مجموعه پیش رو جلد سوم از خاطراتم می‌باشد که تحت عنوان عمومی «**شصت سال صبوری و شکوری**» تدوین شده‌اند و به تدریج منتشر می‌شوند. جلد اول شرح ریشه‌های خانوادگی و اجداد، دوران تحصیل و کارهای علمی-تخصصی و فعالیت‌های سیاسی و اسلامی تا شهریور ۱۳۳۹ و سفر به آمریکاست. جلد دوم خاطرات دوران **هجده سال در غربت**، از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷ است که در **دو دفتر** تنظیم شده‌اند. **دفتر اول** شامل فعالیت‌های علمی - پژوهشی در مراکز علمی-دانشگاهی، فعالیت‌های اسلامی و سیاسی و... است. **دفتر دوم** مجموعه‌ای است مرکب از حدود ۲۷۰۰ نامه که در طی آن دوره با بیش از ۳۰۰ نفر از دوستان و فعالان سیاسی در ایران و خاورمیانه و آمریکا و اروپا مبادله شده است. این نامه‌ها فضای سیاسی و ذهنی رهبران و فعالان سیاسی آن سال‌ها را نشان می‌دهد.

در ادامه‌ی این مجموعه، **جلد چهارم**، گزارش فعالیت‌های بعد از برگشت به ایران، تأسیس نظام جدید، شورای انقلاب و دولت موقت؛ **جلد پنجم** وزارت امور خارجه است. در جلد‌های بعدی گزارش مأموریت‌هایی که رهبر فقید انقلاب در حل و فصل مشکلات شهرستان‌ها (بلوچستان، بندر لنگه، قزوین و...)، مدیریت

موسسه‌ی کیهان به من واگذار کردند و چهار سال نمایندگی در دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی و پایان همکاری و حضور در درون حاکمیت، فعالیت در نهضت آزادی ایران و خاطرات تجربه دادگاه انقلاب و زندان اوین... می‌باشد. که - اگر خدا بخواهد - به تدریج تکمیل و منتشر خواهند شد.

عنوان «**صبوری و شکوری**» برای مجموعه خاطراتم برگزیده از دو واژه قرآنی است. در ۴ آیه قرآن کریم (ابراهیم-۵، لقمان-۳۱، سبا-۱۹ و شوری-۳۳) ترکیب دو واژه **صَبَّار** و **شکور** آمده است. صبر به معنای بردباری و شکیبایی و صَبَّار یعنی بسیار بردبار، شکیبا و پرحوصله. شکور هم یعنی بسیار شکرگزار. توجه به مضمون و پیام نهفته در این آیات برای کوشندگان رهایی از ظلم و ستم و رسیدن به مقصود و مرام بسیار آموزنده است.

در آیه ۵ سوره‌ی ابراهیم رهایی قوم موسی از ظلمت استبداد فرعون و رسیدن به سرزمین اختیار و آزادی از ظلم و ستم طاغوت نمونه‌ای از ایام‌الله خوانده شده و توجه به آن را برای هر صَبَّار و شکوری لازم دانسته است. در آیه ۱۹ سوره سبا پایان غم‌انگیز مردمی است که به رغم برخورداری از فراوانی نعمت‌ها، قدر نعمت ندانستند و دچار تفرقه و ازهم پراکندگی شدند و بر خود ستم کردند. خداوند توجه و کنکاش در سرنوشت این مردم را برای کسانی که صَبَّار و شکور باشند سرشار از آیات الهی می‌داند. در ادامه همین آیه به این نکته تاکید شده است که آن چه بر آن‌ها گذشته است نتیجه کارهای خودشان بوده است.

اما در دو آیه ۳۱- لقمان و ۳۳- شوری، حرکت کشتی‌های کوه‌پیکر در دریا را برای انسان‌های صَبَّار و شکور از آیات الهی می‌داند. در حرکت کشتی در دریا برای آنان که در کار و رسالت خود بردبار و پرحوصله باشند چه نکات آموزنده‌ای وجود دارد؟

مهندس عبدالعلی بازرگان این ارتباط را چنین توضیح داده است:

«انسان را می‌توان به یک کشتی تشبیه کرد که در دریای بیکران بسوی ساحلی ناپیدا در حرکت است. امواج شکننده‌ی دریا و طوفان‌های مهیب آن، دائماً کشتی را از چپ و راست منحرف نموده، از جهتی که انتخاب کرده و ساحلی که بسوی آن حرکت می‌کند منحرف و دور می‌سازد. اما اگر ناخدای کشتی بیدار و هشیار بوده مرتباً موضع و موقعیت

خود را به مدد نقشه و قطب‌نما و انعطافی که در زاویه بادبان و سکان می‌دهد اصلاح نماید، با هر انحراف و خطایی که به دلیل عوامل موج و طوفان بر کشتی وارد می‌شود می‌تواند به محور انتخاب شده و مسیر نخستین بازگشت نماید و حرکت خود را در آن امتداد ادامه دهد. این تلاشی است که ناخدای کشتی در تمامی طول سفر باید بکار برد، چرا که لحظه‌ای غفلت او را از ساحل دورتر می‌سازد. به این ترتیب «هدفداری» و «اصلاح مسیر» و بازگشت به راه مستقیم جدی‌ترین و خطرناک‌ترین وظیفه کشتی‌بان محسوب می‌شود.» (نظم قرآن مهندس عبدالعلی بازرگان - انتشارات قلم ۱۳۷۲ ص ۲۰۰).

۹. در این جلد از خاطرات، مآخذ و یادداشت‌های هر فصل و هر بخش در انتهای همان فصل و بخش آمده‌اند. از همه کسانی که این خاطرات را می‌خوانند، انتظار و درخواستم این است که اگر به مطالبی برخوردند که به نظرشان نادرست یا ناقص آمده است، بر این بنده منت گزارند و یادآوری کنند. در خاتمه باید بگویم این فصل از تاریخ کشورمان که با شورش تنباکو آغاز شده است و فرازهایی چون مشروطیت و ملی شدن و بالاخره انقلاب اسلامی را پشت سر گذاشته، هنوز به سرانجام مطلوب نرسیده است. برای تحقق آرمان حاکمیت ملت و نهادینه شدن مردم‌سالاری راهی طولانی آمده‌ایم و راهی طولانی‌تر در پیش داریم. راهی که، با وجود تمامی موانع و فراز و نشیب‌ها، ناامیدی در آن خود یک گناه نابخشودنی است. اما در نهایت، بی‌هیچ تردید، حق پیروز است. العاقبة للمتقين.

ابراهیم یزدی

پاییز ۱۳۹۰

فصل اول

شروع یک پایان

بخش اول : از نجف تا پاریس
بخش دوم : تلاش برای حل «مسأله‌ی خمینی»
بخش سوم : استقرار در نوفل‌لوشاتو
بخش چهارم : تدوین و اجرای برنامه‌ی راهبردی
بخش پنجم : پیام‌رسانی، مصاحبه با رسانه‌ها

بخش اول

از نجف تا پاریس

۱-تلفن از نجف

اوایل شهریور ۵۷ بود که آقای دعایی از نجف تلفن زدند و گفتند که آقا تصمیم قطعی برای خروج از عراق گرفته‌اند و می‌پرسند که آیا شما به عراق می‌آیید یا خیر؟ جواب دادم که اگر ضروری بدانند خواهیم آمد. آقای دعایی گفت آقای خمینی تاکید دارند که اگر ممکن باشد، هر چه زودتر بروم بهتر است. نگارنده با نجف مرتب در تماس تلفنی یا نامه‌ای بودم. قبل از دریافت تلفن آقای دعایی نیز قرار بود که به نجف بروم و در برنامه‌ام بود که قبل از پایان تعطیلات تابستان و باز شدن مدارس و دانشگاه‌ها سری به خاورمیانه بزنم. اما رفتاری‌های پی در پی پیش می‌آمدند که این سفر را به تأخیر می‌انداخت. با دریافت این پیغام عزم را برای سفر جزم کردم. اخباری که یکی پس از دیگری از ایران می‌رسید هیجان‌انگیز و حاکی از آن بودند که ایران آبستن حوادث است. یک احساس درونی به من می‌گفت که باید هر چه زودتر بروم. دریافت ویزای عراق بسیار مشکل بود. در سفرهای قبلی برای دریافت ویزای عراق در بیروت به سفارت‌خانه‌های عراق و کویت مراجعه می‌کردم، که البته

با اشکالات فراوان موفق به دریافت ویزا می‌شدم. این بار به دلیل جنگ لبنان و بسته شدن مکرر فرودگاه بیروت تصمیم گرفتم که از طریق سفارت کویت و عراق در واشنگتن اقدام کنم. **ویزای کویت** را هم لازم داشتم تا در سر راه موقع رفتن یا برگشتن توقیفی بکنم و با دوستان مقیم کویت، از جمله **مرحوم بهبهانی** نماینده مالی امام در کویت و رابط ارسال وجوهات، دیدار کنم. ارسال وجوهات جمع‌آوری شده مستقیماً از آمریکا به عراق به مصلحت امام نبود و دولت عراق احتمالاً ناراحتی و مزاحمت ایجاد می‌کرد. به همین دلیل قرارمان آن بود که وجوهات از طریق کویت ارسال شود. دیدار از کویت و تسویه حساب با نماینده‌ی مالی آقای خمینی را هم جزو برنامه گذاشته بودم.

دولت عراق روابط دیپلماتیک خود را با آمریکا قطع کرده بود و روابط دو دولت از طریق هند انجام می‌شد. با دوستان انجمن اسلامی در واشنگتن تماس گرفتم تا آن‌ها وضع را بررسی کنند و شرایط اخذ ویزای عراق و کویت را مطالعه کنند و مقدمات را فراهم سازند. سرگرم تدارکات سفر بودم که روز شنبه ۱۸ شهریور صبح خیلی زود، که جمعه شب در ایران بود، از تهران به منزل ما تلفن زدند. گوینده خواهرم، مینا خانم بود که با صدایی وحشت زده و با طنینی بسیار لرزان و اشک ریزان خبر داد که: «کشتند، همه را کشتند، زن، مرد، بچه، پیر و جوان هر که را دیدند کشتند، تمامی روز مشغول کشتار مردم بودند. هنوز هم تیراندازی و کشتار ادامه دارد. همه را کشتند...». آن روز در تهران، جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ برابر با ۸ سپتامبر ۱۹۷۸ بود.

خواهرم (همسر آقای مهندس محمد توسلی) با گریه و با وحشت، ماجرای آن روز را شرح داد. به دنبال آن، تمام آن روز و روزهای بعد، تلفن‌ها و گزارش‌هایی که از ایران و سایر کشورها می‌رسید، همه حاکی از اخباری سخت و هولناک بود. شرح **واقعه‌ی جمعه‌ی خونین** به روایت تلفن‌ها، نامه‌ها و تلگراف‌ها، بسیار مفصل است. آنچه در اینجا می‌توان گفت این است که مجموعه‌ی اطلاعات ما در خارج از کشور به مراتب بیشتر از اخبار و اطلاعات هر فرد یا گروهی در ایران بود. ما با دوستان داخل تماس‌های وسیع و پراکنده‌ای داشتیم و سیستم خبررسانی طوری بود که دوستان داخل ایران می‌توانستند به سرعت اخبار خود را به خارج برای ما بفرستند. ما در هیوستون تشکیلاتی ایجاد کرده بودیم که این اخبار به سرعت تنظیم می‌شد و به صورت بولتن‌هایی به زبان‌های فارسی و یا انگلیسی

منتشر می‌شد. ترجمه انگلیسی یا عربی اخبار به صورت، گزارش یا بیانیه مطبوعاتی برای بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی و یا سازمان‌ها و جمعیت‌ها و نهضت‌های اسلامی فرستاده می‌شد. گزارش‌های فارسی برای بسیاری از سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی و غیراسلامی ایرانی‌های مقیم خارج کشور، در سرتاسر جهان فرستاده می‌شد.

علاوه بر این، ما با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر در تماس بودیم تا متناسب با اخبار ایران به منظور دفاع از حقانیت مبارزه ملت اقدامات وسیع سیاسی - دفاعی در سطح جهانی صورت گیرد.

همچنین با سازمان‌های ایرانی در تماس بودیم تا آنها نیز برنامه‌های دفاعی و افشاگرانه اجرا کنند.^۱ وصول اخبار ایران بالاجبار سفر به عراق را به تاخیر انداخت. باید درباره‌ی این جنایت بزرگ برنامه‌ی وسیعی به راه انداخت. «**جمعه خونین**» تنها یک حادثه نبود، بلکه مقدمه‌ای بود بر اجرای سیاست جدید در ایران یعنی اعمال سیاست خشونت، قهر و کشتار. ما با بررسی و تحلیل اوضاع سیاسی ایران و شناخت سیاست‌های دولت آمریکا درباره ایران احتمال می‌دادیم که سرکوب وسیع مردم مقدمه‌ی یک کودتای نظامی باشد.

به خصوص که در شب همان روز ۱۷ شهریور خونین، به روایت اخبار، **کارت‌ر و برژینسکی** به شاه تلفن زده و او را دلداری داده و حمایت خود را از وی ابراز داشته بودند.^۲ در برابر این کشتار و اعمال این سیاست‌ها ما نمی‌توانستیم ساکت و آرام بمانیم. بعد از تماس و مشورت با سایر برادران تصمیم گرفته شد که به هر قیمتی که باشد واکنش نشان بدهیم. عملیات در سه محور صورت گرفت.

اول - تماس با سازمان‌های بین‌المللی به منظور وادار نمودن آن‌ها به اعتراض علیه شاه و همچنین اعتراض به دولت آمریکا در حمایت از چنین رژیم سرکوبگری.

دوم - تماس با گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و انجمن‌های اسلامی برای ترتیب برگزاری تظاهرات اعتراض آمیز در مناطق مختلف و همچنین ارسال نامه و تلگراف به سازمان‌های بین‌المللی و هماهنگ کردن این برنامه‌ها.

سوم - تماس گسترده با دوستان ایران، به منظور کسب هر چه بیشتر و دقیق‌تر اخبار، به خصوص تهیه‌ی آمار دقیق شهدا و در صورت امکان عکس‌ها و نوارهای مستند. دوستان ایران خبر دادند که امکان آن را دارند که در بهشت زهرا

از جنازه‌ها عکس‌برداری کنند. به آن‌ها مخصوصاً تذکر داده شد که در عکس‌برداری حتی‌الامکان سعی کنند محل اصابت گلوله‌ها را در بدن نشان بدهند. غرض این بود که از طریق این عکس‌ها به طور مستند نشان بدهیم که تیراندازی به قصد متفرق کردن مردم و بر هم زدن اجتماعات مردم نبوده است، بلکه صرفاً «تیراندازی به قصد کشتن» بوده است.

در عرف بین‌المللی، خشن‌ترین نوع سرکوب وقتی است که حاکمان «دستور تیراندازی به قصد کشتن - Shoot to kill order - صادر کنند».

شاه در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ - (۱۲ محرم) - چنین دستوری داده بود که در همان زمان اسنادش در خارج کشور منتشر شد و رسوایی برای شاه و ایادی او به وجود آورد.

برای اجرای برنامه‌های فوق، کمیته‌های مختلف مرکب از ایرانیان و دانشجویان تشکیل شد. یک هفته بعد از «جمعه خونین» تظاهرات اعتراضی وسیعی از طرف «سازمان جوانان مسلمان» در برابر کاخ سفید برگزار شد. در غرب آمریکا و اروپا نیز برادران مسلمان و سایر گروه‌ها تظاهرات و راهپیمایی اعتراض‌آمیز به راه انداختند. چند روز بعد آقای مهندس شهرستانی و یکی دیگر از برادران مسلمان از تهران با مقادیر زیادی عکس و فیلم به هیوستون آمدند. عکس‌ها، همان طور که گفته شد بسیار خوب تهیه شده بودند و به موقع هم رسیدند. عکس‌ها دقیقاً جای گلوله‌ها را در سر و صورت و سینه مقتولین نشان می‌داد. جای گلوله‌ها به وضوح نشان می‌داد که تیراندازی به قصد کشتار بوده است. تکثیر این عکس‌ها و انتشار آن‌ها در محافل بین‌المللی، سر و صدای بسیاری علیه رژیم شاه به وجود آورد. تظاهرات واشنگتن، مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعات نیز بسیار موثر واقع شد. محافل طرفدار شاه با تمام قدرت سعی داشتند مانع انتشار وسیع اخبار ایران بشوند. مثلاً روزنامه‌ی واشنگتن پست که اخبار ایران را همیشه مخدوش و مثله شده منتشر می‌کرد و شاه را «مترقی و دموکرات» و مخالفین را «مرتجع» می‌نامید، تظاهرات وسیع چند صد دانشجوی مسلمان علیه شاه را به عنوان تظاهرات علیه آزادی زنان در ایران معرفی کرد. و حتی حاضر نشد ترجمه‌ی انگلیسی مصاحبه آقای خمینی با روزنامه لوموند را که صادق قطب‌زاده ترتیب داده بود، با دریافت مخارج آن به صورت آگهی چاپ کند.

در جریان این تظاهرات تلگراف‌های حمایت و تأیید از جانب گروه‌های مختلف داخل و خارج برای سازمان جوانان مسلمان از جمله یک تلگراف از طرف نهضت آزادی در ایران رسید، که در تقویت روحیه تظاهرکنندگان موثر بود. (بخش پیوست‌ها) اما به هر حال این برنامه‌ی تظاهرات با موفقیت انجام گرفت.

۲- ناپدید شدن امام موسی صدر

در جریان تظاهرات واشنگتن بودم که از پاریس و بیروت ناپدید شدن امام موسی صدر و همراهانشان را در لیبی به ما خبر دادند.

در ۱۴ سپتامبر ۷۸ (۲۳ شهریور ۱۳۵۷) دکتر صادق طباطبایی از پاریس به من در واشنگتن تلفنی خبر داد که آقای امام موسی صدر و دو نفر همراهانش، شیخ محمد یعقوب و بدرالدین (یک روزنامه‌نویس لبنانی) که به دعوت قذافی به لیبی رفته بودند، در طرابلس ناپدید شده‌اند. رفتن آقا موسی به لیبی به اصرار قذافی و وساطت الجزایر بود. به طوری که ابتدا ایشان مایل نبودند در ماه مبارک رمضان از لبنان بیرون بروند. اما به دلیل همین اصرار قذافی، در اواخر ماه رمضان به لیبی می‌روند. اما چند روز بعد دولت لیبی مدعی شد که آنها از لیبی خارج شده و به ایتالیا رفته‌اند. در حالی که مقامات رسمی ایتالیا و شرکت هواپیمایی آلیتالیا و وزارت خارجه‌ی آن کشور ورود و خروج امام موسی صدر و همراهانش را به ایتالیا تکذیب کردند.

دکتر صادق طباطبایی گفت شایع است که همزمان با سفر آقا موسی به لیبی، جبهه الرض فلسطین که به شدت مخالف آقا موسی بود، در طرابلس جلسه‌ای داشته است. به همین دلیل احتمال می‌دهند که توطئه‌ای از جانب آنها صورت گرفته باشد و همان جا او را سر به نیست کرده باشند. یک شایعه دیگر این بود که چون «احمد الخطیب» از جانب نیروهای سوری در لبنان بازداشت شده، ممکن است دولت لیبی آقای صدر را برای آزادی احمد الخطیب گروگان گرفته باشد. خبر دیگری به نقل از لبنانی‌هایی که آقا موسی را در بدو ورود به لیبی دیده بودند، حاکی از آن بود که ایشان از همان روزهای اول خیلی مضطرب به نظر می‌رسیده است. هم چنین گفته شد که ایشان دو بار با قذافی قرار ملاقات داشته اند اما ملاقات صورت نگرفته است.

دکتر طباطبایی اضافه کرد دولت سوریه، رهبری فتح و دولت لبنان، همه دنبال کشف حقیقت ماجرا هستند. اما به نظر می‌رسید که کافی نباشد. به او پیشنهاد دادم که فوراً با **صلیب سرخ بین‌المللی** نیز تماس بگیرند و درخواست کمک کنند. جستجوی گم‌شدگان و کسب اطلاع از احوال آن‌ها یکی از برنامه‌های صلیب سرخ جهانی است و چون قذافی در محافل بین‌المللی خیلی خوشنام نیست آنها ممکن است مسأله را به طور جدی پیگیری کنند. به هر حال بلافاصله متنی تهیه شد که از طرف گروه‌ها و انجمن‌های اسلامی و شخصیت‌های علاقمند به امام موسی‌صدر، به **سرهنگ قذافی** مخابره شد: «**سلامتی امام موسی‌صدر مورد توجه شدید ما است. از آن جا که ایشان به دعوت شما به لیبی آمده بودند، و مهمان شما بودند، لطفاً هر نوع خبری درباره سلامتی ایشان و محل اقامتشان دارید به ما خبر بدهید. والسلام.**»

در خلال سفر به واشنگتن و سازماندهی تظاهرات سازمان جوانان مسلمان و به راه انداختن اعتراضات وسیع علیه کشتار جمعه خونین، به **سفارت عراق و کویت** برای دریافت ویزا مراجعه کردم. ویزای کویت با اشکال تراشی‌های کمتری به دست آمد. اما عراقی‌ها از دادن ویزا خودداری می‌کردند. بالاخره بعد از مراجعات مکرر با ارائه درخواست ویزای تجاری برای بررسی وضعیت فرش‌های عراقی جهت صدور به آمریکا و معرفی نامه از جانب دو شرکت فروشنده‌ی فرش در آمریکا (به نام دو نفر از برادران مسلمان مقیم آمریکا که فروشنده‌ی فرش بودند) و با چک و چانه زدن‌های بسیار، بالاخره ویزای عراق را گرفتم.

۳- حرکت از آمریکا

بعد از دریافت ویزای عراق و کویت و انجام موفقیت‌آمیز برنامه‌ی تظاهرات و راهپیمایی در واشنگتن به **هوستون** مراجعه کردم و روز جمعه ۳۱ شهریور ماه ۵۷ ساعت ۶ بعدازظهر برابر ۲۲ سپتامبر مستقیماً از هوستن به **لندن** پرواز و روز بعد، شنبه ساعت ۹،۳۰ صبح وارد لندن شدم. در لندن با آقایان **کمال خرازی، اتحاد عنایت، دکتر رضا رئیس‌طوسی** و سایر برادران مسلمان ایرانی و غیرایرانی تماس گرفتم و در باره‌ی برنامه‌های مختلفی که داشتیم صحبت شد. از لندن با پاریس و کویت و نجف تماس گرفته شد. بدون استثنا همه خبر دادند که

به عراق نروم؛ گفتند منزل امام در نجف در محاصره‌ی نیروهای امنیتی عراق قرار گرفته است و آقای خمینی ممنوع الملاقات است. هیچ کس حتی شاگردانشان هم حق ملاقات و دیدار با ایشان را ندارند.

با دوستان در اروپا و آمریکا و سایر نقاط تماس گرفته شد و قرار شد که با بسیج تمامی نیروها، فشار بر دولت عراق را وسیع و علنی کنیم. ما مسأله را خیلی جدی می‌دیدیم. چنین به نظر می‌رسید که فشارهای جدید از جانب دولت آمریکا و رژیم شاه برای آرام کردن آقای خمینی در ارتباط با برنامه و نقشه‌ای است. به همین دلیل باید در برابر آن به طور جدی می‌ایستادیم. اسناد و مدارک به دست آمده نشان می‌دهد که مقامات رژیم شاه در تماس خود با عراقی‌ها مرتباً از آن‌ها می‌خواسته‌اند که «خمینی» را در نجف به هر نحو ممکن ساکت کنند! بخش‌هایی از این اسناد در بخش پیوست‌ها در پایان کتاب آمده است.

متن‌هایی هم تهیه شد که سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی ایرانی یا غیرایرانی، به **حسن البکر** رئیس جمهوری عراق مخابره کنند. نمونه‌ای از این تلگراف‌ها، که از جانب **نهضت آزادی ایران - خارج کشور و سازمان‌های درون کشور** به عراق مخابره شد در بخش پیوست‌ها آمده است. تلگراف نهضت آزادی به حسن البکر، بر طبق رویه و برنامه‌های نهضت بلافاصله به زبان‌های خارجی از جمله عربی ترجمه و سپس برای تمامی محافل بین‌المللی و مطبوعات جهانی فرستاده شد. در بیروت، برادرانی که با ما در تماس بودند مسأله را با مطبوعات لبنانی، به منظور درج خبر آن پی‌گیری کردند. و بالاخره **روزنامه‌ی السفیر** ضمن درج خبر محاصره منزل امام، متن کامل تلگراف نهضت آزادی را در شماره ۲۶ سپتامبر ۷۸ (۴ مهر ماه ۵۷) خود منتشر کرد. اصل عربی و ترجمه‌ی فارسی خبر **روزنامه‌ی السفیر** در بخش پیوست‌ها آمده است.

روز یکشنبه ۵ بعدازظهر از لندن به پاریس رفتم. مجدداً با **کویت** تماس گرفته شد. گفتند وضع مساعد نیست به نجف نروید. **صادق قطب‌زاده** در پاریس نبود، به سوریه رفته بود. پیش از آن با هم تلفنی صحبت کرده بودیم که برود به سوریه و با مقامات سوری تماس بگیرد و درباره‌ی سفر احتمالی امام به سوریه با آنها مذاکره کند. با آقای **کریم خداپناهی** صحبت کردم. با استفاده از فرصت، با سازمان‌های بین‌المللی تماس گرفته شد که آن‌ها نیز دست به اقداماتی بزنند.

نماینده‌ی سازمان بین‌المللی حقوق بشر، خانم مارین برمن، در پاریس بود، با او مذاکره شد. با نوری البلا حقوقدان مراکشی که چندین بار ناظر بین‌المللی در محاکمات مبارزان سیاسی ایران بود و با وضع ایران آشنایی داشت تماس گرفته و صحبت کردم. قرار شد با رمزی کلارک و ریچارد فالک نیز تماس بگیرند تا آنها نیز اقدام کنند.

با خانواده امام موسی‌صدر که برای کسب خبر و پی‌گیری مسأله به پاریس آمده بودند ملاقات کردم. آن‌ها گزارش کامل و مبسوطی از کل جریان سفر امام موسی به لیبی و ناپدید شدنشان را دادند. با محمد و فریده (محسن و بهناز الهی، الله داد) که از سال قبل برای گذراندن دوره‌های مخصوص به لبنان رفته بودند و اکنون در راه بازگشت به ایران بودند، دیدار شد و قراردایی برای کار در ایران گذاشتیم و او را به «وصال» (مهندس توسلی) معرفی کردم.

توقف بیشتر در پاریس بی‌معنا بود. دل عاشق قرار ندارد. پاریس برای آن‌ها که «دلی پاریسی» دارند خوب است! و اگر کسی چنان «دلی» داشته باشد می‌تواند در پاریس «حالی» هم پیدا کند. اما برای ما که به جهان دیگری تعلق داشتیم و در وادی دیگری سیر و سلوک می‌کردیم، با حال دلِ ما، ماندن در پاریس فایده‌ای نداشت! آن را باید به پارسیان واگذاشت و رفت... با وجود توصیه‌های دوستان، خصوصاً از کویت، که به عراق نروم، دلم شور می‌زد و آرام نداشتم. لذا روز سه شنبه ۴ مهرماه ۵۷ (۲۶ دسامبر) ساعت ۱۲،۲۰ پاریس را به قصد بیروت ترک کردم. مقادیر زیادی دارو و سایر کمک‌ها که دوستان در آمریکا برای لبنان جمع‌آوری کرده بودند، همراه داشتم. به دلیل وخیم بودن اوضاع لبنان قبلاً ساعت ورود خود را به دوستان لبنانی خبر داده بودم. لذا وقتی به بیروت رسیدم نمایندگان مجلس اعلای اسلامی شیعه و حرکت محرومین و امل، آقایان احمد قبیسی، نبیه بُری و حسین حسینی، در فرودگاه منتظر بودند. دکتر مصطفی نبود، رفته بود به جنوب لبنان و گرفتار عملیات علیه مهاجمان اسرائیلی بود. با برادران لبنانی یکسره به محل جدید مجلس اعلای اسلامی شیعه‌ی لبنان در مدینه الزهرا رفتیم. محل اصلی مجلس اعلای شیعه در منطقه حازمیه قرار دارد، اما ساختمان این محل در طی دوران جنگ لبنان لطمات زیادی دیده بود و اکنون هم به دلیل گسترش جنگ، چون در منطقه مسیحی

نشین قرار دارد چندان امن نیست. به همین دلیل محل مجلس را از حازمیه به مدینه الزهرا منتقل کرده بودند. رفت و آمد در مجلس خیلی زیاد بود. بسیاری از برادران لبنانی که ما را می‌شناختند به دور ما جمع شدند. همه نگران سلامتی امام موسی بودند و همه می‌خواستند و می‌پرسیدند که آیا او زنده است؟ کجاست؟ وضع این افراد شبیه خانواده‌ای بود که پدر خود را از دست داده‌اند و نمی‌دانند که چه باید بکنند. با این تفاوت که بچه‌ها که با وجود پدر، تن به کار نمی‌داده و با هم نزاع می‌کردند، حالا که ناگهان پدر در یک حادثه غیرمترقبه مفقود شده است، همه خلاء او را حس می‌کنند و عشق به او همه را به کار انداخته است. رهبران **حرکت محرومین و امل** به مناسبت آمدن من جلسه‌ای تشکیل دادند. به دعوت آن‌ها در این جلسه حاضر شدم و مسأله ناپدید شدن آقا موسی را بررسی کردیم.

داروها را به آقای دکتر علی، همکار دکتر ضرابی تحویل دادم. بعد از آمدن دکتر چمران، کمک‌های مالی جمع‌آوری شده را به او دادم. سپس اطلاعات موجود را رد و بدل کردیم. بحث‌های فراوان شد. با حسین کنعان که از سوریه برگشته بود دیدار کردم. با سیدحسین حسینی، در مجلس اعلای شیعه در مدینه الزهرا دیدار و گفتگو شد. اولین سوال این بود که آیا امام موسی زنده است یا او را کشته‌اند. بعضی از آن‌ها حاضر نبودند بپذیرند که ممکن است رهبرشان کشته شده باشد. برخی هم به روایات مقامات الجزایری و سوریه و یا عرفات و فلسطین اشاره می‌کردند که گفته‌اند امام موسی‌صدر احتمالاً زنده است. من بر اساس تحلیل اخبار واصله معتقد بودم او را کشته و کار را تمام کرده‌اند. ولی به نفع هیچ دولت و گروهی در منطقه نیست که سر و صدایش را در آورند.

دولت لیبی که خود دعوت‌کننده و میزبان بوده است، می‌خواهد قضیه بی‌سر و صدا تمام شود. چه این ربودن و یا کشتن در لیبی صورت گرفته باشد یا نه، به هر حال لیبی در مظان اتهام است و ترجیح می‌دهد که مسأله به هر قیمت مسکوت بماند و افکار عمومی مردم شیعه علیه لیبی تحریک نشود. تأیید خبر کشته شدن امام موسی‌صدر بدون شک انفجاری در لبنان به وجود می‌آورد. این انفجار به نفع این دولت‌ها و گروه‌ها نبود. انفجار لبنان، قبل از همه علیه لیبی صورت می‌گرفت. آبرو و حیثیت سیاسی لیبی در خطر جدی است. طبیعی بود که لیبی با عدم انتشار اطلاعات و نگه داشتن مردم لبنان در خوف و رجاء، مانع بروز تأثیرات نامطلوب انفجاری علیه خود بشود. دولت لبنان نیز نمی‌خواست که با

انفجار جدیدی بحران لبنان تشدید شود. سوریه هم، با داشتن بزرگترین رقم سربازان خود در بیروت به هر حال علاقمند بود که صلح لبنان به هم نخورد. فلسطینی‌ها مایل نبودند چنین انفجاری رخ بدهد. چرا که در صورت انفجار و بروز بحران جدید، خطر درگیری شدیدی میان فلسطینی‌ها و شیعیان یا میان سوریه و شیعیان به وجود می‌آمد. در درگیری میان سوریه و شیعیان، فلسطین نمی‌توانست بی‌طرف باشد. و اگر درگیری میان فلسطین و شیعه لبنانی می‌شد سوریه نمی‌توانست بی‌طرف بماند. در هر حال جلوگیری از انفجار به نفع دولت‌های لیبی، سوریه، لبنان، و فلسطینی‌ها بود. و راه جلوگیری آن هم این بود که خبر واقعی منتشر نشود و مردم را در خوف و رجاء نگه دارند. و همین کار را هم کردند.

برادران لبنانی ضمن قبول نظر ما، از جهت احساسی و عاطفی حاضر نبودند واقعیت را بپذیرند. در حالی که اگر آن‌ها فوراً مسأله ربوده شدن و قتل امام موسی را مطرح می‌کردند و می‌گذاشتند که وضع از نظر سیاسی بحرانی شود، موج انفجاری که به وجود می‌آمد، به نفع شیعیان می‌بود. چرا که اگر امام موسی زنده و در لیبی زندانی باشد، این انفجار امکان آزادی فوری ایشان را احتمالاً فراهم می‌ساخت یا این که خبر واقعی را منتشر می‌ساختند. اما یاران امام موسی صدر حادثه قتل او را نمی‌پذیرفتند و استدلال می‌کردند که او در لیبی زندانی است و شاهد مثال‌های زیادی می‌آورند که قذافی شخصیت‌های دیگری را هم در لیبی زندانی کرده و سپس بعد از مدتی آزاد کرده است.

دکتر مصطفی را وقتی از جنوب برگشت سخت نگران و برآشفته دیدم. مصطفی به ندرت عصبانی و ناراحت می‌شد. او مثل یک اقیانوسی بود که تلاطمات و امواج سطح دریا آرامش عمق آن را برهم نمی‌زند. اما این بار واقعاً ناراحت بود. تنها قضیه‌ی **امام موسی صدر** نبود. بلکه تحریکات و کارشکنی‌های مخالفان، از چپ و راست خیلی شدت گرفته بود. بدتر از کمونیست‌های معاند، کارشکنی‌های دوستان نیز کشنده بود. ربوده شدن امام موسی روغن آبی بود بر تمامی مشکلات. مصطفی، آن را توطئه‌ی مشترک **جبهه الرفض و لیبی** می‌دانست. با هم خیلی صحبت کردیم. با تحلیل من موافق و نگران بود که توطئه گم شدن امام موسی و همراهان توام با سکوت سایرین قضیه را لوث کند. رابطه‌ی مصطفی با آقای صدر تنها رابطه‌ی دوستی و همکاری نبود. مصطفی واقعاً به آقا موسی عشق می‌ورزید.

او را عاشقانه دوست می‌داشت و او را قطب خود می‌دانست. به حدی که گاه در قضاوت‌هایش دچار خطا هم می‌شد. اما نگرانی او از غیبت آقا موسی تنها به خاطر عشق او به مرادش نبود بلکه، نگران وضع لبنان و سرنوشت شیعیان بود.

اطرافیان لبنانی امام موسی تا آن زمان، بیشتر حرف می‌زدند تا عمل. اما حالا که او رفته و غایب شده بود به جنب و جوش افتاده بودند. اما هنوز نمی‌دانستند که چکار باید بکنند و برخی از آنها هم حال کار کردن نداشتند. تنها به جوانان است که می‌توان امیدوار بود.

دکتر چمران برای بین‌المللی کردن قضیه ربوده شدن آقا موسی و همچنین تحرک جوان‌ها، برنامه‌ای برای بست نشستن در دفتر سازمان ملل متحد در بیروت و اعتصاب غذا تنظیم کرده بود. روز بعد از ورودم به بیروت این برنامه شروع شد. تعداد زیادی از جوانان امل از دختر و پسر در برنامه شرکت فعال داشتند. روی هم رفته برنامه خیلی خوب اجرا شد و شاید حدود دو هفته ادامه یافت. در خلال توقف در بیروت چندین نوبت همراه دکتر مصطفی در برنامه آن‌ها شرکت کردم. بسیاری از جوانان امل را از نزدیک می‌شناختم و بارها در جلسات آموزشی آن‌ها شرکت کرده و در کلاس تربیت کادرهای امل درس داده بودم. به هر حال دکتر مصطفی می‌گفت که شرکت من در تقویت روحیه‌ی آن‌ها موثر بوده است.

در بیروت با دکتر جلیل ضرابی (که با نام مستعار دکتر حسن وفا معروف بود) دیدار کردم. دکتر ضرابی از برادران مسلمان بسیار خوب و فداکار نهضت آزادی است که از همان سال‌های ۱۳۴۰ به نهضت پیوست و چندین بار طعم زندان شاه را چشیده بود. او از همان ابتدای سفرش به خارج برای ادامه‌ی تحصیل، به نهضت پیوست و در تمامی مبارزات اسلامی فعالانه شرکت کرد. دکتر ضرابی، ضمن کار و درس و مبارزه به چگونگی حل مسأله‌ی بهداشت و درمان در کشورهای دنیای سوم علاقه‌مند شد و به مطالعه پرداخت. کارهای انجام شده در چین و کوبا را بررسی کرد. در اوج جنگ لبنان نیاز شدید و مبرمی به پزشک، به خصوص در نواحی شیعه نشین به وجود آمد. دکتر چمران و امام موسی‌صدر از ما درخواست کمک‌های فوری دارویی و همچنین اعزام پزشک کردند. با برخی از دوستان پزشک ایرانی صحبت کردم و بالاخره دکتر ضرابی حاضر شد بیمارستان و مطب خود را در آمریکا رها کند و به لبنان برود. این فداکاری بزرگی بود.

سفر دکتر ضرابی به لبنان واقعاً مفید و موثر بود. او در آنجا با یکی دیگر از پزشکان ایرانی به نام **دکتر علی** که در جنوب لبنان مشغول فعالیت بود آشنا شد و با هم برنامه‌ی وسیعی را برای امور پزشکی و درمانی شیعیان آغاز کردند. دکتر **علی** سرنوشت جالب و طولانی دارد. او اصلاً گیلانی بود. به دلیل ارتباطش با **چریک‌های فدایی خلق** در ایران مورد تعقیب ساواک قرار می‌گیرد. تمام اعضای شبکه او لو می‌روند. اما او فرار می‌کند و از راه جنوب ایران خود را به بغداد می‌رساند. در بغداد با شاخه خارجی چریک‌های فدایی خلق و **جبهه ملی خاورمیانه** همکاری را آغاز می‌کند. اما بعدها بنا به اعتراف خودش، انحرافات در آن‌ها می‌بیند که نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد. لذا برای دور شدن از آن‌ها داوطلبانه به ویتنام می‌رود. بعد از مدتی به فلسطین برمی‌گردد و با گروه **جرح حبش** همکاری می‌کند. ولی اعمال بی‌رویه گروه‌های کمونیستی، او را به قدری ناراحت می‌کند که از آنها نیز جدا می‌شود و به **الفتح** می‌پیوندد. بالاخره پس از آشنایی با امام موسی-صدر و دکتر چمران به **حرکت المحرومین** ملحق شده و به کار در درمانگاه شهر نمونه‌ی «**صدر**» که در فقیرترین بخش شیعه‌نشین بیروت دایر شده بود، می‌پردازد.^۳

به هر حال دکتر علی را به همراهی دکتر ضرابی در درمانگاه «مدینه نمونه‌ی صدر» دیدار کردم و داروهایی را که اهدایی دوستان در آمریکا بود و همراه آورده بودم به آن‌ها تحویل دادم.

دکتر ضرابی در **بیمارستان صحرایی لبنان** که مجلس اعلای اسلامی شیعه ساخته بود نیز کار می‌کرد. این بیمارستان را در زمان جنگ داخلی لبنان گروه بین‌المللی «**پزشکان بدون مرز**»، که با همت **صادق قطب‌زاده** به لبنان رفته بودند، در چادرهایی به صورت یک بیمارستان کاملاً صحرایی، تأسیس کرده بود. بعد از فروکش کردن نسبی جنگ لبنان، اقداماتی شد که در همان محل بیمارستان دائمی دایر شود - ساختمان آن شروع شده بود، اما هنوز ناتمام بود که دکتر ضرابی به لبنان رفت و با عشق و ایمان و همت و پشتکار وی و با وجود مشکلات و موانع فراوان بالاخره، بیمارستان به راه افتاد و شروع به کار کرد.

در چهارشنبه ۵ مهرماه (۲۷ سپتامبر) قطب‌زاده که به سوریه رفته بود به بیروت برگشت. در جلسه‌ای با حضور دکتر چمران و دکتر ضرابی، صادق سفرش

را به سوریه گزارش داد. او در این سفر با **رفعت اسد**، برادر **حافظ اسد** ملاقات و درباره‌ی ضرورت خروج آقای خمینی از عراق و سفر به سوریه با وی مذاکره کرده بود. استنباط صادق آن بود که استقبال مقامات مسؤول سوریه از این امر خیلی گرم و امیدوارکننده نبوده است. به همین دلیل گفت که به الجزایر می‌رود و سعی می‌کند که علاوه بر جلب نظر موافق مقامات دولتی الجزایر و **دبیر کل جبهه آزادی بخش الجزایر** آن‌ها را به عنوان یک سازمان سیاسی مردمی، و نه یک دولت، قانع سازد که به همراه او به عراق بروند و رسماً از آقای خمینی برای سفر به الجزایر دعوت کنند و به این ترتیب مطمئن شود که با خروج ایشان از عراق، جای مطمئنی برای اقامت در یک کشور اسلامی وجود خواهد داشت. اما من با نظر صادق موافق نبودم. نه سوریه جای مناسبی بود و نه الجزایر. اگرچه سوریه از جهاتی بر الجزایر ارجح بود. الجزایر دور از دسترس ایرانیان هوادار آقای خمینی بود.

اقامت در الجزایر، بیشتر از نظر امنیتی اهمیت داشت. اما مسأله‌ی اصلی این نبود. اقامت در الجزایر، در واقع به نوعی دور شدن و دور ماندن از صحنه اصلی مبارزه بود. نظری که من در این جمع مطرح کردم **سفر به پاریس** بود. توضیح دادم که چرا پاریس! اول اینکه پاریس به جهت سیاسی زنده ترین شهر اروپایی است. ورود ایرانیان به فرانسه، نیاز به ویزا ندارد. ایرانیان برای سفر به آلمان هم نیاز به ویزا نداشتند اما هیچ یک از شهرهای آلمان موقعیت سیاسی پاریس را نداشت. لندن موقعیت کم و بیش مشابه پاریس را از حیث سیاسی داشت. اما با توجه به ذهنیت منفی درباره رابطه ی انگلیسی‌ها با روحانیان، سفر آقای خمینی به لندن را مناسب نمی‌دانستم. علاوه بر همه اینها، در پاریس گروه‌های ایرانی هوادار زیاد بودند و امکانات خوبی هم داشتند که می‌توانستند این امکانات را در اختیار ما قرار بدهند. اما صادق به هر حال از بیروت به ژنو رفت تا ترتیب سفرش را به الجزایر بدهد.

زمان به سرعت می‌گذشت اوضاع شهر بیروت سخت ناآرام بود. شب و روز صدای توپ و خمپاره و مسلسل از همه طرف شنیده می‌شد. رفت و آمد بسیار سخت و مشکل بود. هر بار که به بیروت سفر می‌کردم با رهبران فلسطینی از جمله **با یاسر عرفات**، **ابوجهاد**، **منیر شفیق** دیدار و گفتگو می‌کردم اما این بار

دیدار این افراد آسان نبود. در مورد ناپدید شدن امام موسی صدر ضروری بود با رهبران فلسطینی دیدار و گفتگو کنم.

فرودگاه بیروت که به علت تشدید درگیری‌ها چند روزی بسته شده بود، تازه باز شده بود. ولی احتمال می رفت که دوباره آن را ببندند. به محض باز شدن فرودگاه **صادق** بیروت را ترک کرد.

من نیز از فرصت استفاده کرده و بر سفر به عراق پافشاری کردم. اما **دکتر مصطفی** موافق نبود. او می گفت آقا موسی صدر به لیبی رفته و گم شده است، وضع عراق مطمئن نیست تو هم به آن جا بروی و بلایی به سرت بیاورند درست نیست. اما بعد از بحث و مشورت قرار شد که به هر حال بروم. به اصرار دکتر چمران قبول کردم یکی از اعضای فعال و مطمئن و زیرک امل (**حسین شقرا**) همراه من به عراق بیاید تا به اصطلاح مراقب من باشد که تنها نباشم. او چون پاسپورت لبنانی داشت احتیاجی به ویزای عراق نداشت و می توانست بدون اشکال به همراه من سفر کند. متأسفانه هر قدر تلاش کردیم نتوانستیم در هواپیماهای عازم بغداد جایی گیر بیاوریم. وضع فرودگاه ساعت به ساعت بدتر می شد و خطر آن بود که به علت تشدید درگیری‌ها مجدداً فرودگاه بسته شود. و دیگر نتوانم از آن شهر خارج شوم. لذا اجباراً بیروت را به قصد شهر **کلن** در آلمان ترک کردم. در حالی که بسیار غمزه و ناراحت بودم. عمیقاً نگران بودم. نگران وضع لبنان و سرنوشت امام موسی صدر، دکتر چمران و سایر برادران لبنانی، و نگران سرنوشت امام و دوستان نجف.

در هواپیما، با فردی به نام **جمالی فرد**، معروف به **ابوحنیف**، برخورد کردم که او هم به آلمان می رفت. ابوحنیف از دانشجویان ایرانی در آلمان بود که به علت احساسات شدید ضد رژیم و اوج گیری مبارزات مسلحانه در ایران نتوانسته بود در آلمان به درس خود ادامه بدهد و لذا به لبنان رفته بود تا در اردوگاه های فلسطینی فنون نبرد را بیاموزد و به ایران برگردد. در لبنان به سراغ دکتر مصطفی چمران می رود و ایشان به او همه نوع کمک های لازم را می کند. بعد از گذراندن یک دوره ی کوتاه، ابوحنیف به جای رفتن به ایران در همان لبنان می ماند و با گروه های مختلف ایرانی که در منطقه بودند مربوط می شود. و به علت ساده اندیشی اش هر روز تحت تاثیر گروهی قرار می گیرد. **دکتر مصطفی** از او به عنوان کسی که بیشتر حرف می زند تا عمل، یاد می کرد. او حتی حاضر نشده

بود که در برخی عملیات مسلحانه‌ی واحدهای امل در جنوب لبنان علیه اسرائیل شرکت کند و بیشتر به کارهای متفرقه می‌پرداخت، به طوری که دکتر چمران او را مأمور تکثیر برخی از نشریات کرده بود. در این سفر ضمن صحبت با او در هواپیما وی را شخصی سطحی، پرمدعا و حراف و بی‌مایه یافتیم.

غرض از سفرم به **کلن** دیدار و مذاکره با **دکتر فلاطوری** درباره‌ی گسترش فعالیت‌های اسلامی و هماهنگ کردن آنها بود. دکتر فلاطوری استاد دانشگاه **کلن** و رئیس **موسسه‌ی تحقیقات اسلامی** آنجا بود. دکتر فلاطوری از برادران مسلمان قدیمی بود که درس خارج را در حوزه‌ی علمیه قم تمام کرده بود. وی از شاگردان نزدیک مرحوم **میرزا مهدی آشتیانی** استاد مسلم فلسفه و الهیات بود، فلاطوری تا آخرین لحظات حیات در کنار او و مشغول جمع‌آوری دروس او بود. بعدها **فلاطوری** برای ادامه تحصیل به دانشکده‌ی الهیات (معقول و منقول آن زمان) رفت و با درجه ممتاز شاگرد اول شد. او سپس با استفاده از بورس دولت برای شاگرد اول‌ها به قصد ادامه تحصیل در رشته‌ی فلسفه به آلمان رفت و تخصص خود را در فلسفه‌ی غرب گرفت. تحصیلات و تسلط فلاطوری در فلسفه‌ی شرق، به خصوص فلسفه‌ی اسلامی و فلسفه‌ی غرب از عوامل اصلی موفقیت و شهرت او شد. در دانشگاه **کلن**، **موسسه‌ی تحقیقات اسلامی** را بنا نهاد، که کمیته‌ای از مردان خیر ایران، از جمله مهندس حسین حریری مهندس محمد توسلی، ابوالفضل حکیمی و... تامین مخارج آن را تقبل کرده بودند. با توجه به برنامه‌های اسلامی وسیعی که ما در آمریکا داشتیم، بنا به پیشنهاد دوستان ایران قرار شده بود که در برنامه‌ی تحقیقات اسلامی هماهنگی به وجود بیاوریم. دیدار از آقای دکتر فلاطوری به این منظور صورت می‌گرفت. اولین بار بود که **دکتر فلاطوری** را می‌دیدم. او را طلبه‌ای محقق و پرکار و در کارش جدی و پی‌گیر یافتیم.

همان شب از **کلن** برای کسب خبر مجدداً با پاریس و کویت و نجف تماس گرفتم. خبر جدیدی نداشتند. جز آنکه گفتند بیت آقای خمینی هنوز در محاصره عراقی‌ها است و سفر شما به آنجا احتمالاً بی‌نتیجه و شاید خطرناک هم باشد. با مرکز **سازمان عفو بین‌الملل** در لندن تماس گرفتم و درباره‌ی محاصره‌ی بیت آقای خمینی در نجف و ناپدید شدن امام موسی صدر صحبت کردم. گفتند اقداماتی کرده‌اند ولی هنوز ناتمام است.

از کلن با آقای کریم **خداپناهی**، از مسؤولان نهضت آزادی در اروپا، تلفنی صحبت کردم که مسأله را با خانم **آن برلی** در **عفو بین الملل** پی گیری کند. با دخترم **سارا** در هیوستون تماس گرفتم تا خانواده بی خبر و نگران نباشند با **دکتر طباطبایی**، **دکتر جلیل ضرابی**، **مهری** با **(کویت)** مرتب تماس داشتم.

شب بعد در تماس مجدد با **کویت** خبر دادند که از آن روز صبح محاصره برداشته شده است و برخی از یاران آقا توانسته‌اند به دیدارشان بروند. با توجه به نگرانی‌هایی که داشتیم، تصمیم برای سفر به عراق را قطعی کردم. اما از آلمان هواپیمایی برای بغداد نبود. اولین هواپیما از اروپا به بغداد، هواپیمای **ایرفرانس** بود که یکسره از پاریس به بغداد می‌رفت. چاره‌ای نبود بایستی به پاریس می‌رفتم. روز سه شنبه ۱۱ مهرماه برابر با سوم اکتبر ۷۸ ساعت ۸ صبح با اولین هواپیما از کلن به پاریس رفتم. و از همان فرودگاه با اولین هواپیما عصر آن روز به بغداد رفتم. ساعت ۹،۳۰ شب وارد بغداد شدم. در فرودگاه اتفاق قابل توجهی رخ نداد. چون ویزای ورود را از قبل گرفته بودم یکسره و بدون هیچ اشکالی از گمرک گذشتم و با تاکسی به شهر رفتم. در **خیابان رشید بغداد** هتل‌های زیادی هست. اما آن شب به هر یک مراجعه کردم اتاق خالی نداشتند. معلوم شد به علت **نمایشگاه بین‌المللی** که همان روزها در بغداد دایر بود، هتل‌ها پر بود از مسافران خارجی. سعی کردم با نجف تلفنی تماس بگیرم و کسب خبری بکنم اما موفق نشدم. نه تلفن منزل آقا و نه تلفن سایر دوستان هیچ کدام جواب نمی‌داد. سعی کردم با یکی از برادران عراقی، از مبارزان مسلمان شیعه به نام **دکتر سید حسین شهرستانی** تماس بگیرم و شب را بروم پیش ایشان اما موفق نشدم.

حسین شهرستانی دکترای فیزیک اتمی خود را در آمریکا گرفت و بلافاصله به عراق برگشت. در طی دوران تحصیل در آمریکا از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا (M.S.A.) بود و یک یا دو بار هم به ریاست آن انتخاب شده بود. بعد از بازگشت به عراق تماس خود را با ما و هم چنین با وجود فشار شدید بعضی‌ها، نه تنها هویت اسلامی خود را حفظ کرده بود بلکه با گروه‌های مبارز مخفی در عراق تماس و همکاری داشت. به طوری که اخبار آن‌ها را مرتب به وسایل مقتضی برای ما می‌فرستاد و ما هم برابر وسعمان به سهم خود کمک می‌کردیم. در یکی از سفرهای قبلی به عراق دکتر شهرستانی را به آقای دعائی

معرفی و آشنا و به هم مرتبط کرده بودم. به هر حال آن شب نتوانستم ایشان را پیدا کنم. تقدیر چنین بود. (دکتر حسین شهرستانی در سازمان انرژی هسته‌ای عراق کار می‌کرد. اما به دلیل فعالیت هایش دستگیر شده و مدت‌ها زندانی بود. بعد از آزادی به ایران پناهنده شد. بعد از سقوط صدام وزیر نفت دولت کنونی عراق شد.)

بعد از کمی سرگردانی و پرسه زدن در خیابان‌های بغداد، بالاخره تصمیم گرفتم به جای ماندن در بغداد، یک سره به نجف بروم. به همین سبب یک سواری دربست کرایه کردم و با دادن ۱۱ دینار عراقی به طرف نجف حرکت کردم. حدود ساعت یک بعد از نیمه شب وارد نجف شدم.

این اولین سفر من به نجف نبود. به کرات به این شهر مقدس که مرکز توجه و علاقه‌ی شیعیان علی (ع) است سفر کرده بودم. اولین سفرم در سال ۱۳۴۳ بود. در آن سال، به همراه دوستان به منظور تهیه‌ی تدارکات حرکت مسلحانه در ایران سازمانی به نام «سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)» تشکیل داده بودیم. و من مسؤول بودم که به عراق بروم و با روحانیان نجف دیدار و گفتگو کنم که مراجع شیعه عراق به نفع مبارزات ملت ایران حرکتی بکنند. بعد از قیام ۱۵ خرداد، ۱۲ محرم، و تبعید آقای خمینی به ترکیه، نجف حرکت شایسته‌ای متناسب با مسائل آن روز از خود نشان نداده بود. ما در سطح بین‌المللی فعالیت وسیعی برای فشار بر دولت ترکیه جهت آزادی امام خمینی می‌کردیم. اعتراضات علمای عراق می‌توانست در این رابطه موثر باشد. اما نجف متأسفانه ساکت و آرام بود. بنابراین به دنبال تمهید مقدمات امر به عراق رفتم. با مراجع بزرگ، به خصوص آیت‌الله خویی ملاقات‌های مکرر کردم. در سال ۱۳۴۵ وقتی که آقای خمینی را از ترکیه به عراق منتقل کردند همراه دکتر چمران و مهندس توسلی به نجف رفتیم و با آقای خمینی و سایر مراجع دیدار کردیم. از آن پس بارها توفیق زیارت مرقد مطهر امام علی (ع) و سایر اماکن مقدسه را داشته‌ام. بعد از شهادت دکتر شریعتی و بعد از انجام مراسم خاکسپاری شریعتی در زینبیه، به نجف رفتم و با آقای خمینی دیدار و گفتگوی مفصلی داشتم (به جلد دوم خاطرات ر.ک.) و اینک که در چنین وضعی به نجف، این شهر مقدس وارد شده بودم. خاطرات تمامی آن سفرها در ذهنم زنده شد. اما این بار وضع طور دیگری بود. وضع شهر در ساعت یک بعد از نیمه شب کاملاً غیر عادی به نظر می‌آمد. سکوت

همه جا را گرفته بود به جز چند تک چراغی که در خیابان‌ها سوسو می‌زدند و چراغ‌های گنبد حرم امام علی (ع) و نوشته بزرگ «الله» که بر بالای گنبد پر نور می‌درخشید، همه جا را تاریکی گرفته بود. ماشین‌های پلیس عراق در خیابان‌های شهر نجف در گردش بودند! راننده‌ی تاکسی پرسید خوب آقا کجا پیاده می‌شوید؟ اما نمی‌دانستم چه بگویم! چون که نمی‌دانستم چرا این همه ماشین پلیس در شهر کوچک نجف در گردش هستند. کسانی که با نجف آشنایی دارند می‌دانند که تمام شهر عبارت است از چند خیابان کوتاه در اطراف حرم و حضور این تعداد ماشین گشتی پلیس در آن وقت شب حاکی از یک برنامه‌ی خاص بود. تاکسی از کوچه‌ی منزل آقای خمینی رد شد یک ماشین پلیس سر کوچه و دو نفر شخصی توی کوچه ایستاده بودند. انتهای خیابان جلو حرم پیاده شدم، چاره‌ای هم نداشتم. پیاده راه افتادم در کوچه‌های تاریک اطراف حرم. بعد از کمی تفکر بهتر آن دیدم که یکسره بروم منزل ایشان. از خیابان که پیچیدم توی کوچه منزل مسکونی آقای خمینی، مأموران عراقی به دنبالم آمدند. جلو در منزل که رسیدم، پیش از آنکه در بزنم، مأموران عراقی مرا گرفتند و بردند سر کوچه در خیابان و سرگروه خود را که توی ماشین پلیس بود صدا کردند. وی پس از چند سوال کوتاه از من، با بی‌سیم‌ی که در دست داشت با مرکزی صحبت و ماجرا را گزارش کرد. بعد از حدود ۱۰ - ۱۵ دقیقه چند مأمور دیگر در یک ماشین آمدند و سؤال و جواب شروع شد. از سؤال‌ها و حرکات آنها مشخص شد که واردتر بودند - پاسپورت مرا دیدند ورقه‌های هویت را بررسی کردند، کیف دستی مرا گشتند و سپس پرسیدند: چرا به عراق آمده‌ای؟ گفتم: سفارت خودتان ویزا داده است. مگر کار خلافی کرده‌ام؟ پرسیدند چرا به نجف آمده‌ای؟ و منزل خمینی چه کار داری؟ گفتم: نماینده‌ی امام هستم. برای دیدار ایشان آمده‌ام. قبلاً هم چندین بار به نجف آمده‌ام.

پرسیدند: چرا این وقت شب به نجف آمده‌ای؟

گفتم: در بغداد، به علت **نمایشگاه بین‌المللی** هتل‌ها پر بودند و جا گیر نیاوردم. به همین دلیل تاکسی گرفتم و یکسره به نجف آمدم.

سوال و جواب‌ها به طول انجامید. سپس آن‌ها بار دیگر از طریق بی‌سیم با مرکزشان صحبت کردند و بالاخره گفتند که نمی‌توانم به منزل آقای خمینی بروم، چون ایشان ممنوع الملاقات هستند. گفتم نمی‌دانستم که ممنوع الملاقات

هستند، شما اعلام نکرده بودید. گفتند باید برویم جای دیگری. اما نگفتند کجا. در طول خیابان به طرف حرم به راه افتادیم. در کنار یکی از درهای ورودی به صحن حرم، در یک ساختمان قدیمی را زدند پیرمردی در را باز کرد. با وی نجوایی کردند و سپس مرا به طبقه ی دوم ساختمان بردند. ظاهراً مسافرخانه بود. اما هیچ مسافر دیگری در آنجا نبود. من تنها مهمان بودم!! ساختمانی بود قدیمی - کثیف و تقریباً متروکه. به اتفاقی که سه تخت فلزی ساده در آن قرار داشت، هدایتم کردند. گفتند باید شب را آنجا بمانم تا فردا صبح تکلیفم را روشن کنند، بعد رفتند. پیرمرد با تعجب مرا برانداز می کرد. با او سلام و علیکی کردم که جوابم را داد. او را مرد آرامی دیدم. با وعده «بخشش و انعام». از او قول گرفتم که مرا برای نماز فجر بیدار و در را باز کند که برای نماز و زیارت بروم به حرم و برگردم. وی به راحتی قبول کرد. در را بست و رفت. من با لباس روی تخت دراز کشیدم. اتاق گرم و تخت سیمی ناراحت کننده بود و من هم نگران از محیط نامطمئن و سرنوشت نامعلوم. آن شب خوابم نبرد.

۴- در حرم امام علی (ع) - چهارشنبه ۱۲ مهرماه

با شنیدن صدای آیاتی که قبل از اذان صبح از بلندگوهای حرم پخش می شد، از جا برخاستم، وضو ساختم و خود را آماده خروج از اتاق کردم. پیرمرد هنوز نیامده بود. حدود ساعت ۴،۳۰ صبح بود که آمد و در را باز کرد. سلام و علیکی با هم کردیم، انعامش را دادم و به حرم رفتم. در سفرهای قبلی، وقتی صبح زود برای نماز به حرم می رفتم، منظره ی شیرفروش های اطراف حرم بسیار جالب بود. شیر داغ صبحگاهی اطراف حرم مزه و صفایی داشت. اما آن روز وقت این کار را نداشتم. یکسره وارد صحن شدم و به حرم رفتم. بعد از ورود به حرم، در گوشه ای، آقای فاضل را که از روحانیان جوان و فعال حوزه ی علمیه ی نجف بود، دیدم که به نماز مشغول است. همدیگر را می شناختیم. هر بار که به نجف می آمدم او را می دیدم. مرد با صفا و خوش طینتی بود. در کنارش به نماز ایستادم. او وقتی سلام نمازش را داد در حالی که من هنوز مشغول نماز بودم در گوشم گفت که بعد از نماز منتظر او باشم، موضوع مهم است. بعد با عجله از حرم خارج شد. من تازه سلام نمازم را داده بودم و می خواستم زیارت نامه را شروع کنم که فاضل مجدداً آمد و خواست که فوراً همراه او بروم، گفت آقا منتظرند. در حالی

که شگفت زده شده بودم. با سرعت همراه وی از حرم خارج شدم و به طرف منزل آقا رفتیم. در سرکوچه چند ماشین سواری آماده حرکت بودند. موقعی که به جلوی در منزل رسیدیم، دیدم ایشان نیز در آستانه آماده‌ی حرکت هستند و منتظر رسیدن ما بودند. بعد از سلام و علیک گرم و صمیمانه، در حالی که با هم به طرف یکی از ماشین‌های سواری می‌رفتیم، توضیح دادند که آماده‌ی حرکت به سوی کویت و خروج از عراق هستند و من بسیار به موقع رسیده‌ام. آقای دعائی نقل کرد که وقتی آقای فاضل خبر مرا به ایشان داده بود، گفته بودند این از الطاف غیبی است. از من خواستند در همان ماشین بنز سوار شوم. آقای خمینی و حاج احمدآقا در صندلی عقب ماشین نشستند، من هم در صندلی جلو کنار راننده نشستم. راننده آقای **مهری** از ایرانیان مقیم **کویت** بود که به همراه برادرش این سفر را تدارک دیده و از کویت برای بردن آقای خمینی به نجف آمده بودند. همراهان دیگر تا آنجا که به خاطر هم هست، عبارت بودند از **آقایان دعایی، املایی، محتشمی، فرودسی‌پور، ناصری، فاضل، سراج، متقی...** و برخی دیگر که اسامی آن‌ها به یاد نمانده است. جمعاً در ۴ یا ۵ ماشین حرکت کردند. سه ماشین پلیس عراقی از جلو و عقب این کاروان کوچک را بدرقه می‌کرد. عراقی‌ها از حضور من سخت تعجب کرده بودند. آنها آقای خمینی و یارانش را در نجف خوب می‌شناختند. سال‌ها آنها را تحت نظر داشتند. اما ورود و حضور مرا انتظار نداشتند و نمی‌توانستند بفهمند. آن‌ها ظاهراً مأموران شیفت شب نبودند و احتمالاً از ماجرای شب قبل من بی‌خبر بودند.

پس از خروج کاروان از حومه‌ی شهر نجف، ماشین‌های عراقی مأموران استخبارات (ساواک عراق) همراه کاروان آمدند، اما ماشین‌های پلیس، که ابواب جمعی پلیس نجف بودند، جای خود را به ماشین‌های پلیس راه دادند. در طول راه، هر کجا که از حوزه‌ی مسؤولیت یک واحد پلیس خارج می‌شدیم، گروه جدیدی از پلیس‌های عراقی منتظر بودند و ما را تحویل می‌گرفتند؛ گروه قبلی برمی‌گشت و گروه جدید ما را بدرقه می‌کرد. ظاهراً مقامات عراقی از حرکت آقای خمینی به سوی مرز کویت مطلع شده بودند و مراتب را به پلیس راه اطلاع داده بودند. فاصله نجف تا مرز کویت حدود چند ساعت رانندگی است و از شهر بصره می‌گذرد.

۵ - در ناصریه

حدود ساعت ۱۰ صبح به محلی به نام **ناصریه** که بین نجف و بصره قرار دارد رسیدیم. در ناصریه برای صرف صبحانه توقف مختصری داشتیم. در بیابان، در پناه یک دیوار خرابه، سفره‌ای پهن کردند و صبحانه‌ای که شامل نان و پنیر و انگور، که بسیار لذیذ و گوارا بود، صرف شد. روحیه‌ی آقای خمینی بسیار شاداب، قوی و خونسرد بود. در این فرصت استراحت آقای خمینی به طور مختصر فشارهای دولت عراق را، که از مدت‌ها پیش شروع شده و اخیراً شدت یافته بود شرح دادند. من هم تلفن آقای دعائی و پیغامی را که داده بودند و ماجرای سفرم را شرح دادم. این توضیحات را با سایر مدارک و اسناد مربوط به آن در فصل بعدی به طور مبسوط شرح داده‌ام.

۶- در صفوان

بعد از **ناصریه** در «زبیر» توقف کوتاهی کردیم و دوستان وضو گرفتند. ابتداء قرار بود که نماز ظهر و عصر در بصره خوانده شود، اما کاروان حرکت خود را بدون توقف در بصره یکسره به طرف شهر مرزی عراق به نام «**صفوان**» ادامه داد. (در بعضی از نوشته‌ها صفوان را **سفوان** آورده‌اند، که نادرست است. صفوان به معنای سنگ و صخره است. در عربی واژه صفوان وجود ندارد). حدود ساعت ۱،۳۰ بعد از ظهر بود که به شهر رسیدیم و مستقیماً به ساختمان گمرک عراق وارد شدیم. گذرنامه‌ها را دادیم و مهر خروجی زدند. سپس برای ادای نماز به یک ساختمان نیمه تمام مسجدی که در کنار ساختمان گمرک بود رفتیم و نماز ظهر و عصر را به جماعت خواندیم. بعد از نماز به ناچار همراهانی که از نجف آمده بودند ولی نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند به کویت بیایند، جدا شدند و به نجف برگشتند. اشک حسرت و نگرانی از چشم همراهان جاری بود. آقا طی بیاناتی خطاب به حاضران گفتند که: «از موانع و مشکلات نهراسید. آنچه به ما می‌رسد در برابر آنچه به سر مردم ما در ایران می‌آید ناچیز است. ما یا باید در نجف می‌ماندیم و سکوت می‌کردیم و انجام وظایف شرعیه‌ی خود را تعطیل می‌نمودیم و یا باید حرکت می‌کردیم و به سرزمینی می‌رفتیم که بتوانیم وظایف شرعی خود را انجام دهیم. ما راه دوم را انتخاب کرده‌ایم و با تمام قوا آن را دنبال خواهیم کرد.»

مراسم تودیع به عمل آمد. لحظه‌هایی سخت و حساس بود، همه به سوی سرنوشتی نامعلوم، از دید ما، حرکت می‌کردیم.

۷ - در شهر عبدلی

پس از تودیع با مشایعت کنندگان، از گمرک صفوان و مرز عراق گذشتیم و در حالی که مأموران امنیتی عراق هنوز ما را بدرقه می‌کردند! وارد خاک کویت شدیم. همراهان آقای خمینی در ادامه‌ی سفر به کویت عبارت بودند از حاج احمدآقا، آقایان مهری‌ها، دو برادرکه از کویت آمده بودند و آقایان املائی و فردوسی پور و نویسنده این سطور. بعد از دو یا سه کیلومتر به شهر مرزی کویت به نام «عبدلی» وارد شدیم. در آنجا **حجت الاسلام مهری** از کویت، و چند نفر دیگری به استقبال آمده بودند. مقدمات سفر امام به کویت با نهایت بی‌سر و صدایی انجام گرفته بود و قرار نبود کسی از این سفر با خبر بشود تا مبادا دشمن پی ببرد و جلوگیری کند. **برادران مهری** کویتی ایرانی تبار هستند که سالیان دراز است که ساکن کویت اند و تابعیت کویتی دارند و برای سفرشان از گذرنامه کویتی استفاده می‌کردند. بر طبق مقررات کویت، خارجیان غیرعربی که بخواهند به کویت سفرکنند برای گرفتن ویزا می‌باید از طرف مؤسسات یا اتباع کویتی دعوت رسمی بشوند. اگر دعوت‌نامه مورد قبول مقامات امنیتی کویت قرارگیرد ویزای ورود به کویت داده خواهد شد. آقای **مهری** به صفت تبعه‌ی کویتی، از آقای خمینی دعوت کرده بود و از آن طریق ویزای ورود برای ایشان گرفته بود. منتها نه به نام «خمینی» بلکه به نام «**روح الله - مصطفی**». در بین اعراب استفاده از نام خانوادگی مرسوم نیست. عموماً بعد از نام، به جای نام فامیلی، اسم پدر را می‌آورند. مثلاً می‌گویند **ابراهیم محمدصادق**، بندرت می‌نویسند ابراهیم یزدی. دفترچه‌های راهنمای تلفن در کشورهای عربی با نام خانوادگی به ترتیب الفبا تنظیم نشده‌اند. بلکه ابتدا اسم اول، بعد اسم پدر و بعد نام خانوادگی می‌آید و اگر کسی بخواهد شماری تلفن شخصی را از روی دفترچه‌ی تلفن پیدا کند باید هم اسم خود او و هم اسم پدرش را بداند. به هر حال آقای مهری چگونگی تهیه‌ی ویزای ورود به کویت را برای آقای خمینی چنین شرح داد که درخواست ایشان برای ویزای ورود به کویت به نام «**روح الله - مصطفی**» بود (نام مرحوم پدر آقای خمینی، مصطفی بوده است)، و برای حاج احمدآقا، درخواست به نام

«احمد روح‌الله» بوده است. مقامات امنیت ظاهراً بدون توجه و اطلاع از هویت واقعی افراد مورد درخواست ویزای ورود را صادره کرده بودند. بنابراین موقع ورود به مرز کویت، از همراهان، به جز آقایان **املایی و فردوسی پور**، بقیه ویزای ورود به کویت را داشتند. ظاهراً مرحوم فردوسی پور ویزای اقامت کویت را داشت. اما حادثه در مرز کویت نشان داد که مقامات دولتی کویت از هویت اصلی مسافirin مطلع شده بودند. این امر موجب سرگردانی چند ساعته در مرز و ممانعت از ورود آقای خمینی و همراهان به کویت شد.

۸ - سرگردانی میان دو مرز

بعد از عبور از صفوان و پشت سر گذاشتن عراق، در برابر ساختمان گمرک کویت توقف کردیم و مدارک ورود را ارائه دادیم. مأموران کویتی ابتدا مهر ورود را بر پاسپورت آن‌هایی که ویزای معتبر کویت داشتند زدند. چون دو نفر از همراهان ویزای ورود به کویت را نداشتند قرار شد امام و سایر کسانی که ویزای معتبر کویت را دارند، بعد از زدن مهر ورود به کویت بلافاصله حرکت کنند و منتظر موافقت ویزای ورود سایرین نشوند. اما بعد از آنکه مهر ورود به کویت بر روی پاسپورت‌های ما زده شد متوجه شدیم که مأموران گمرک کویتی در پس دادن پاسپورت‌ها تعلل می‌کنند.

بعد از نیم ساعت و یا کمی بیشتر و به علت گرمی هوای بعدازظهر، ما را به اتاقی در همان ساختمان گمرک هدایت کردند. ابتدا ما نمی‌خواستیم آقای خمینی حتی از ماشین پیاده شوند. زیرا با توجه به توضیحات آقای مهری نگران بودیم که مأموران کویتی از روی قیافه شناسایی کرده و مزاحمت ایجاد کنند. به همین دلیل در تمام این مدت ایشان در ماشین نشسته بودند. طولانی شدن اجازه‌ی ورود، ما را کمی مشکوک کرد.

به هر حال به علت گرمای فوق‌العاده و جواب‌های مبهمی که مأموران کویتی می‌دادند، ما را به سالن مجلل تشریفات گمرک بردند. در آنجا ابتدا به ما گفته شد که معاون کل گمرک می‌خواهد شخصاً آقایان را ملاقات و صحبت کند. وی بعد از مدتی آمد. مردی بود سیاه چرده - قد بلند و لاغر اندام. سؤال‌اتش خیلی سطحی و ابتدایی و نا به جا بود. چون آقای **مهری** که دعوت‌کننده بود، در پرسش‌نامه‌های مربوطه همه‌ی این اطلاعات را داده بود. رفتار بسیار محترمانه آن‌ها همراه با

سوالات بی‌اساس نشان می‌داد که دفع‌الوقت می‌کنند. گفتند که با تلکس از مرکز کسب تکلیف کرده‌اند و رئیس گمرک علاقه‌مند است بیاید و خودش با شما صحبت کند. در اصلی این اتاق به خیابان باز می‌شد. بعد از ورود ما به این سالن، چند مأمور مسلح جلوی در گذاشتند. و این امر نشانه‌ی آن بود که قطعاً مسائل دیگری مطرح است. حدود ساعت ۵ بعدازظهر رئیس گمرک آمد. مردی حدود ۵۰ سال سن با قیافه سوخته‌ی عربی و با لباس‌های کویتی، کوتاه قد و چاق بود. بعد از مدتی صحبت با صراحت گفت که شما نمی‌توانید وارد کویت بشوید. و این دستور از جانب شخص «امیر» است. بحث ما با او بی‌فایده بود. تهدید و تطمیع هم اثری نداشت. اما چون امام اظهار کرده بودند که دیگر حاضر نیستند به نجف برگردند، می‌خواستیم که به یک ترتیبی از راه کویت خارج شویم. لذا به او پیشنهاد شد که با توجه به دستورات دولت کویت دیگر قصد ماندن در کویت را نداریم، اما اجازه بدهید که ما یکسره از مرز به فرودگاه کویت و از آنجا با اولین هواپیما که از کویت پرواز می‌کند، به هر کجا که باشد، برویم. ولی آن را قبول نکرد. به او گفته شد که اگر نگران هستید که ما پس از ورود به شهر به جای رفتن به فرودگاه در شهر بمانیم، می‌توانید ما را تحت نظر مأموران خودتان به فرودگاه ببرید. باز قبول نکرد و اصرار ما هم بی‌فایده بود.

چگونه کویتی‌ها از سفر آقا مطلع شده بودند؟ دو روایت گفته شد. اول آنکه خبر از خود کویت، موقع دریافت ویزای ورود برای ایشان درز کرده بوده است. به این ترتیب که شخصی که در اداره‌ی پلیس موافقت نامه صادر کرده بود، ایرانی و شیعه بود. کسی که دنبال گرفتن ویزا بود بعد از آنکه موافقت کتبی مقامات دولت کویتی را با ویزای ورود به نام «روح الله - مصطفی» دریافت می‌کند از خوشحالی و ذوق‌زدگی به مأمور مربوطه می‌گوید که این ویزا برای چه کسی است! و از طریق همان مأمور مقامات دولتی مطلع می‌شوند. یک روایت دیگر و شاید هم به واقعیت نزدیک‌تر، آن است که مقامات امنیتی عراق خودشان خبر را به مقامات امنیتی کویت داده بودند. عراقی‌ها احتمالاً از چگونگی دریافت ویزا برای آقا مطلع نبودند. مقامات امنیتی عراق مشخصات آقای خمینی و همراهان را، برای حفظ امنیت و یا شاید مقاصد دیگر خودشان به کویتی‌ها داده بودند. اجازه ورود اولیه و بعد تردید و سپس مخالفت کویتی‌ها شاید از اینجا ناشی می‌شود که مقامات

کویتي در گمرک بعد از دریافت خبر با مسؤولان بالاتر تماس گرفته و آن‌ها مخالفت کرده‌اند و تأخیر چند ساعته هم به دلیل همین مسائل بوده است.

به هر حال بعد از حدود ۵ ساعت توقف در مرز کویت بالاجبار به سوی مرز عراق برگشتیم. در مرز عراق مشاهده شد که مأموران امنیتی و گمرکی عراق آماده و منتظر ما بودند. این امر نشان می‌داد که میان مأموران امنیتی دو کشور در مرز تبادل اطلاعات می‌شود بنابراین احتمالاً روایت دوم، که در بالا گفته شد، تأیید می‌شود. بعد از ورود مجدد به شهر مرزی صفوان، ابتدا ما را به اتاق رئیس گمرک شهر راهنمایی کردند. در آن جا مطلع شدیم که نمی‌توانیم به عراق هم برگردیم. وی گفت: «برای صدور اجازه‌ی ورود مجدد به عراق باید با بغداد تماس بگیرد و کسب تکلیف نماید؟» سؤال ما این بود که چه کسب تکلیفی؟ معلوم شد که برای اجازه ورود مجدد ما به عراق باید سازمان امنیت و مقامات رسمی دولت در بغداد مسأله را بررسی کنند. به این ترتیب ما نه امکان ورود به کویت را داشتیم و نه امکان بازگشت به عراق را.

در موقع ورود مجدد به عراق، برادران کویتی از جمله **حجت الاسلام مهری** که به استقبال آمده بود به شهر برگشت تا خبر را به دوستان در ایران و سایر نقاط برساند. بعد از برگشت به صفوان، دوستانی هم که از نجف همراه آقای خمینی آمده بودند طبیعی بود که همه به نجف برگشته باشند. تصویر صفحات ۲ و ۳ گذرنامه امام، شماره‌ی گذرنامه و صفحات ۱۴ و ۱۵ همان گذرنامه نشان می‌دهد که ویزای ورود به کویت دریافت شده بود. در مرز مأموران گمرکی کویت ابتدا مهر ورود را زده بودند اما سپس آن را «ملغی» کردند. (بخش پیوست‌ها)

۹ - از میدان شهدا تا صفوان:

حدود سه - چهار ساعته در دفتر رئیس گمرک صفوان ما همچنان منتظر نشستیم. بالاخره حوالی ساعت ۷ بعدازظهر ما را از اتاق رئیس دفتر گمرک به ساختمان دیگری هدایت کردند. ساختمان جدید، یک آپارتمان کوچکی بود با مبلمان ساده و چند تلفن. در کنار تنها خیابان اصلی شهر که همان جاده‌ی عراق - کویت است. بعد معلوم شد که اینجا مرکز اداری استخبارات یا **سازمان امنیت عراق** در شهر صفوان است. اشیاء اتاق چند مبل و یک مبل نیمکتی ساده و میز کوچک در وسط اتاق و یک اتاق دست شویی و مستراح...

حدود سه نفر از مأموران ساواک عراق با لباس عادی نیز مرتب در اتاق می‌ماندند. طی روز آقای خمینی بسیار خونسرد و آرام با تمام این مسائل برخورد می‌کردند. در این اتاق فرصت برای استراحت بود. آقا ابتدا قرآن کوچکی را که من همراه داشتم گرفتند و به قرائت آن پرداختند. این قرآن کوچک و جیبی شامل متن و ترجمه‌ی فارسی و چاپ علمی تهران بود که انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا همراه با فهارس رامیار یکجا تجدید چاپ کرده بودند. و برای قرائت و مطالعه در سفر مناسب بود.

از حدود ساعت ۱۰ صبح که صبحانه خورده بودیم تا آن موقع یعنی حدود ۷ بعدازظهر کسی غذا نخورده بود. گرمی هوا و هیجانات، خستگی سفر را تشدید کرده بود.

در صفوان در آن موقع شب غذایی برای خوردن پیدا نشد. به ناچار آقای املائی همراه عراقی‌ها به بصره رفتند تا غذایی تهیه کنند. آقای خمینی بعد از قرائت قرآن روی نیمکت دراز کشیده و عباى خود را بر سرکشیدند و به استراحت پرداختند. من خسته از روز طولانی و پر هیجان و روزهای طولانی و پر تب و تاب چند روز گذشته، به فکر فرو رفته بودم. حوادث چه سریع پشت سر هم اتفاق می‌افتند؟ راستی اگر چند روز جلوتر وقتی هنوز بیت آقا در محاصره بود به نجف آمده بودم چه می‌شد؟ اگر آن شب که به عراق وارد شدم در بغداد می‌ماندم و روز بعد حرکت می‌کردم و به نجف می‌رسیدم و ایشان بر طبق برنامه قبلی از نجف خارج شده بودند و من موفق به دیدارشان نمی‌شدم، چه می‌شد؟ مشیت الهی چنین مقدر فرموده بود که من آن شب نتوانم در بغداد بمانم و یکسره به نجف بیایم و بعد شب را در آن محل کذایی بیتوته کنم و سپس صبح برای نماز به حرم شریف بروم، فاضل را ببینم و به این ترتیب درست در لحظه‌ای که آقای خمینی آماده خروج از منزل هستند وارد شوم و سپس حوادث روز! و اینک در صفوان... به راستی که: **العبد یَدْبِرُوالله یُقَدِّرُ**. سپس مردی را دیدم که با جثه‌ای نحیف اینجا روی این نیمکت دراز کشیده است، از دنیا هیچ ندارد، جز یک قلم که با آن پیام خود را می‌نویسد و برای مردمش می‌فرستد. در آن طرف مرز، در ایران مردی بر تخت سلطنت تکیه زده است که یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌ها در منطقه است. رژیم شاه یکی از مقتدرترین حکومت‌های خاورمیانه است. شاه به برکت درآمد نفت و اجرای سیاست موازنه مثبت توانسته است همه دولت‌ها و ابرقدرت‌ها را از

خود راضی کند و حمایت آنها را جلب کند. شاه بزرگ‌ترین ارتش منطقه را دارد. ساواک را دارد که موساد و غیره با آن همکاری و از آن حمایت می‌کنند. اما از مقابله با این پیرمرد نحیف و چروکیده هشتاد ساله عاجز شده است. ناگهان نمی‌دانم چرا میدان شهدا به یادم آمد. در ذهنم خطی از میدان ژاله به شهر صفوان در مرز عراق کشیده شد. مأمور ساواک عراق مرا به بحث و گفتگو کشید تا به خیال خود از من «حرف» بکشد. او خود را مأمور زبردستی تصور می‌کرد. در ضمن صحبت معلوم شد که یک افسر عالی‌رتبه عراقی است. اما خیلی ناشیانه صحبت می‌کرد. می‌گفت بعد از مکالمات تلفنی مفصل با بصره و سپس با بغداد به او گفته‌اند که در مورد این مسأله **شورای جمهوری عراق** باید تصمیم بگیرد.

۱۰ - در بصره

بعد از مدتی **مسئول کل ساواک عراق** در منطقه، که مرکز آن در بصره است، به صفوان آمد. حدود ساعت ۹ شب آقای املاپی با مقداری غذا که از بصره تهیه کرده بود، برگشت. بعد از صرف غذا، مسئول ساواک منطقه با ما به گفتگو نشست. هر بار سخنی تازه می‌گفت. یک بار می‌گفت که شما همگی باید به بغداد بروید، بار دیگر می‌گفت باید همه به نجف برگردید. هر قدر زمان می‌گذشت و آثار خستگی در چهره‌ها نمایان‌تر می‌شد، مسأله برای ما جدی‌تر می‌شد که بالاخره عراقی‌ها چه کار می‌خواهند بکنند! آیا ما را در همین جا نگه می‌دارند یا به بغداد می‌برند؟ یا به کویت می‌فرستند؟ حدود ساعت ۱۱ شب آمدند و گفتند که بغداد دستور داده است که امام و همراهانشان که از نجف با ایشان بوده‌اند به بصره برده شوند، آقای مهری که کویتی است باید همان شب به کویت برگردد. در مورد نگارنده هم گفتند باید از همان جا به کویت بروم. که این سخن آخر بسیار ابلهانه بود. چرا که کویت اجازه ورود نمی‌داد. در پاسخ به این استدلال ما که کویتی‌ها اجازه ورود نمی‌دهند، اگر اجازه می‌دادند که ما همان روز بعد از ظهر به کویت رفته بودیم! گفتند که آن دیگر به ما مربوط نیست! باید بروید به کویت! طرز کار و استدلال‌ها درست روحیه‌ی «عراقی‌ها» را نشان می‌داد.

در مورد بازگشت به بصره آقا حرفی نداشتند. به بازگشت آقای مهری به کویت هم اعتراضی نداشتند اما به جدا کردن من و جلوگیری از همراهی ایشان به بصره، سخت اعتراض کردند و گفتند که فلانی از همراهان من و مورد وثوق من و

مهمان من است و وقتی من به او ابراز اعتماد کردم شما چه حقی دارید به بهانه امنیت من مانع همراهی او با من بشوید؟ آقای خمینی از این برخورد اخیر عراقی‌ها بسیار ناراحت شدند. تا آن موقع هنوز رفتار عراقی‌ها خیلی مؤدبانه و محترمانه بود اما از آن پس حالت آمرانه به خود گرفته بود. شاید به طور ضمنی می‌خواستند حالی کنند که ما در بازداشت و تحت نظر آن‌ها هستیم. به آن‌ها اعتراض شد که شما مدعی بودید این مأموران برای حفاظت امام هستند حالا رفتار شما نشان می‌دهد که غیر از این است. اما عراقی‌ها خشن و یک دنده و بی ادبانه عمل می‌کردند. برای رفتن به بصره عراقی‌ها اصرار داشتند که آن‌ها را با ماشین خودشان ببرند. اما ناگهان آقای خمینی با عصبانیت تمام پرخاشگرانه بر آن‌ها نهیب زدند که به آن‌ها و به مأموران عراقی و به دولت عراق اعتماد ندارند و با آنها به جایی نمی‌روند و از آنجا حرکت نخواهند کرد. مأموران عراقی سخت جا خوردند. بعد از کمی نجوا میان خودشان بالاخره تسلیم شدند. مسافران با ماشین آقای مهری به بصره رفتند. به این ترتیب آقای خمینی و همراهان حدود ساعت ۱۱،۳۰ شب به طرف بصره حرکت کردند. و من ماندم با مأموران عراقی در همان ساختمان کوچک. محیط کوچک صفوان آرام و ساکت و تاریک بود. حوادث روز را بررسی و سعی می‌کردم آینده را پیش بینی کنم. چه باید کرد و کجا باید رفت. آقای خمینی گفته بود به هرکجا برود دیگر به نجف بر نمی‌گردد.

به راستی او کجا می‌تواند برود؟ به سوریه؟ به یاد گزارش صادق از سفرش به سوریه افتادم که گفت برخورد مسؤولین سوریه چندان گرم نبود و معلوم نبود که اگر آقا به دمشق برود آنها چه رفتاری خواهند کرد. تازه اگر به سوریه برود واقعاً امکانات برای عمل چیست؟ اگر قرار باشد که آقای خمینی به جایی برود که نتواند با مردم تماس سریع برقرار سازد با ماندن در عراق چه فرقی خواهد کرد؟ اگر فرضاً به لبنان برود، با وضع کنونی لبنان در کجا می‌تواند مستقر شود؟ در بعلبک؟ حفظ امنیت ایشان به چه صورت خواهد بود؟ فلسطینی‌ها گفته بودند که حاضرند امنیت را به عهده بگیرند؛ فرض کنیم چنین بشود. در وضعیت کنونی لبنان که ارتباطات بسیار نامرتب و رفت و آمدها بسیار سخت شده است و فرودگاه بیروت یک روز در میان به علت بمباران‌ها بسته است، چگونه می‌توان به فعالیت‌ها ادامه داد؟ اگر آقای خمینی همان طور که بحث شده است به الجزایر بروند و اگر فرض کنیم که مقامات الجزایری از پیشنهاد قطب‌زاده و سفر امام به

الجزایر استقبال هم نکنند، که در آن نیز شک است، تازه تحرک امام در آنجا تا چه حد خواهد بود؟ در عراق سیستم ارتباطی تلفنی بسیار سریع و قوی و تلفن‌های نجف نیز به شبکه‌ی بین‌المللی متصل است. بیانیه‌های امام از نجف از طریق تلفن برای دفتر کار دوستان ما در پاریس و یا در کویت و یا در آمریکا قرائت و بلافاصله در ایران و در تمام دنیا منعکس و منتشر می‌شد. اما در سوریه چنین شبکه‌ی تلفنی وجود ندارد. در الجزایر چنین ارتباطاتی میسر نیست. در بیروت به علت جنگ تمام شبکه‌های ارتباطی به هم خورده است. علاوه بر این سفر به الجزایر و رفت و آمدها و ملاقات‌ها به سهولت جاهای دیگر نیست. رفت و آمد به سوریه راحت‌تر است. در سوریه ویزای ورود در فرودگاه دمشق داده می‌شود. کسب ویزای لبنان کمی مشکل است. کسب ویزای الجزایر مشکل‌تر.

با توجه به این نکات، مهم بود که ایشان به کجا بروند؟ در شرایط بسیار حساس کشورمان و لحظات تاریخ‌ساز این ایام به نظر می‌رسید که آقا باید به جایی برود که بتواند به سرعت با مردم ارتباط برقرار سازد. دوستان و علاقه‌مندان بتوانند به آسانی با ایشان تماس بگیرند. به راستی چرا به یکی از کشورهای اروپایی نروند! کشورهای اروپایی به خاطر حفظ اعتبار و حیثیت خود اجباراً ایشان را تحمل خواهند کرد. ارتباطات در آن کشورها بسیار سریع و رفت و آمدها آسان‌تر و امکانات تبلیغاتی بیشتر است. مسأله ایران را می‌توان به سادگی به یک مسأله‌ی بین‌المللی تبدیل کرد. و با توطئه‌های دشمن علیه انقلاب مقابله کرد.

من در یکی از سخنرانی‌های خود در **سمینار منطقه‌ای انجمن اسلامی**

دانشجویان در آمریکا و کانادا سیاست خارجی آمریکا را از جنگ بین‌الملل اول مورد بررسی قرار داده و خط آن‌ها را در مورد ایران تحلیل کرده و نشان داده بودم که آمریکایی‌ها چه برنامه‌های احتمالی برای ایران دارند و چرا سرنوشت شاه به انتهای خط رسیده است. به طوری که دیگر مسأله اساسی ماندن شاه نیست. شاه زمانی قاتق نان آن‌ها بود، اما حالا نه تنها قاتق نانشان نیست بلکه قاتل جان آن‌ها شده است. مسأله اساسی برای آمریکا و شرکای غربی‌اش تعیین جانشین برای شاه بود. اما آن‌ها تنها وقتی می‌توانستند این برنامه‌ها را اجرا کنند که بتوانند حرکت اسلامی و مبارزات ملت را متوقف و یا منحرف و مهار سازند و فرصت پیدا کنند تا از بالای سر ملت حرکت کرده و نعل وارونه بزنند و با اجرای برنامه‌هایی مردم را

خلع سلاح نمایند. (در باره‌ی انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در جلد دوم خاطرات توضیحاتی داده‌ام).

بخشی از فشار بر عراق برای متوقف کردن فعالیت‌های آقای خمینی در جهت تأمین این هدف بوده است. به نظر می‌رسید که برای خنثی ساختن تمام این برنامه و به دست گرفتن ابتکار عمل وسیع و همه جانبه، باید آقا جایی بروند که بتوانند با سرعت و وسعت بیشتری در تماس با مردم باشند و مسأله‌ی ایران بین‌المللی شود. متأسفانه در هیچ یک از کشورهای خاورمیانه و یا اسلامی چنین امکاناتی وجود ندارد و بهترین راه سفر به یک کشور اروپایی است.

اما در باره‌ی کشورهای اروپایی، انگلستان جای خوبی برای رفتن نیست. اولاً ویزای قبلی می‌خواهد که معلوم نیست ویزا بدهند. تازه لندن جای خیلی خوبی برای امام نیست. از نظر تبلیغاتی جنبه‌های منفی دارد. تبلیغات سوء سال‌ها روحانیت را وابسته به انگلیسی‌ها معرفی کرده است. برای رفتن به آلمان ایرانیان نیازی به ویزا ندارند و می‌توان به راحتی وارد شد. اما محیط سیاسی آلمان خیلی باز و آزاد نیست. در آلمان، مثلاً در فرانکفورت، احزاب و گروه‌های سیاسی که در صورت نیاز احتمالی به کمک بیایند، کم است. ایرانیانی که سابقه‌ی ممتد در مبارزات سیاسی داشته و مورد اعتماد باشند، در شهر بزرگی نظیر فرانکفورت وجود ندارند. چنین بررسی‌هایی در مورد فرانسه و ایتالیا و سایر کشورها نیز صورت گرفت. و با توجه به این که ایرانیان برای ورود به پاریس نیاز به ویزا ندارند، با توجه به سنت‌های آزادی‌خواهی ریشه‌دار در فرانسه و جو سیاسی آزاد و پیشرفته و سیستم ارتباطی سریع با تمام دنیا و حضور ایرانیان فعال و متعهد به نظر می‌رسید که پاریس جای مناسب و شاید مناسب‌ترین جاها باشد. این افکار از وقتی که در لندن خبر دادند آقای خمینی را محاصره کرده‌اند، به ذهنم می‌رسید. اما در این سفر جدی‌تر شد. هفته‌ی قبل که در بیروت بودم در این مورد بحث مختصری با دکتر مصطفی چمران و صادق قطب‌زاده و دکتر جلیل ضرابی کرده بودم. در مرحله‌ی اول قبول و تصور این فکر کمی مشکل بود. چه طور می‌شود یک مرجع عالیقدر شیعه به پاریس برود؟ عکس‌العمل آن در میان مردم چه خواهد بود؟ روحانیان مرتجع چه عکس‌العملی نشان خواهند داد؟ رژیم چه بهره‌برداری‌هایی خواهد کرد؟ آیا آقای خمینی از این فکر استقبال خواهند کرد؟ من شخصاً به ضرورت و مفید بودن چنین سفری اعتقاد داشتم و تجربه‌ی

سفر به کویت نظرم را بیشتر تقویت کرد. برنامه‌ی اولیه‌ی آقای خمینی آن بود که برای مدت حدود ۱۰ روز یا کمتر به کویت و سپس از آنجا به سوریه بروند. اما با توجه به تجربه امروز، معلوم نیست اگر به سوریه برویم در آنجا با مشکل مشابهی رو به رو نشویم. روابط سوریه در این اواخر با رژیم شاه نسبتاً نزدیک شده بود. سوریه به علت درگیری‌هایش در جنگ لبنان و تقابل با اسرائیل، در فشار اقتصادی شدیدی قرار گرفته بود. روابطش با عراق به کلی بر هم خورده و نیاز مبرمی به نفت پیدا کرده بود. به دنبال گفتگو با دولت ایران توانسته بود از ایران مقادیری نفت به قیمت مناسب تهیه کند. معلوم نبود که سوریه حاضر باشد با قبول ورود آقای خمینی به سوریه دردسر جدیدی برای خود درست کند. سوریه از فشارهای آمریکا و شاه به عراق برای محدود کردن فعالیت‌های آقا مطلع بود. حساسیت و وخامت اوضاع ایران را می‌فهمید. معلوم نبود که خطر کند و اجازه بدهد که ایشان به سوریه وارد شوند.

با توجه به سخنان آقا در مورد رویه‌ی دولت عراق و فشارها واضح بود که دولت ایران مسؤول اصلی و واقعی فشار بر عراق است. دولت ایران چه فکر می‌کرد؟ اگر بر عراق فشار بیاورد که آقا ساکت بمانند اثری خواهد داشت؟ چنین به نظر می‌رسید که دولت ایران تصور می‌کرد آقای خمینی جز قبول فشارهای عراق و سکوت چاره‌ای نخواهند داشت. به نظر مقامات ایرانی اگر آقای خمینی به **کویت** می‌رفت و در آنجا سکونت اختیار می‌کرد، دولت ایران می‌توانست فشار مشابهی را وارد سازد و مانع فعالیت‌های ایشان بشود. برخی از اطرافیان آقای خمینی می‌گفتند ایشان ممکن است به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس یا به هند یا به پاکستان بروند. در **بحرین** و سایر شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس نیز وضع اگر بدتر نباشد بهتر نخواهد بود. وضعیت در **هند و پاکستان** نیز چندان جالب نبود. سیاست دولت‌های این کشورها و روابطشان با شاه طوری است که به راحتی به فشار شاه تسلیم خواهند شد. به راستی کدام کشور و کدام سرزمین است که آقای خمینی می‌تواند آزادانه برنامه‌های سیاسی خود را تعقیب کند؟

طراحان و مغزهای متفکر رژیم شاه تصور کرده بودند که اگر به عراق فشار بیاورند که خمینی را ساکت کنند، خمینی چاره‌ای ندارد جز قبول فشار. یکی از اسنادی که بعدها به دست آمد و در بخش پیوست‌ها آورده شده است، نشان می‌دهد که دولت ایران مایل نبود آقای خمینی از عراق خارج شود. بلکه هدف

اصلی فشار برای ساکت کردن بود نه خروج از عراق. حالا که آقا خواسته است به کویت برود، با یک زمینه چینی قبلی و توطئه‌ی حساب شده، مانع ورود ایشان به کویت شدند. آنها تصور می‌کنند که حالا می‌توانند بگویند خوب، وضع این است که می‌بینید. پس بهتر است که به نجف برگردید و به درس و مکتب و حوزه بپردازید؟ این برنامه‌ی آنها بود. اما نباید گذاشت این برنامه‌ها به نتیجه برسد. بنابراین به نظر می‌رسید که بهترین حرکت آن است که آقای خمینی به پاریس هجرت کنند.

بعد از ظهر همان روز این پیشنهاد را با **حاج احمد آقا** مطرح کردم. با آقای خمینی هم قبلاً صحبت کرده بودم اما ظاهراً استقبال نکردند. حالا که در آخر شب مجدداً مسائل را بررسی می‌کنم بیشتر به این جمع‌بندی می‌رسم که بهترین حرکت برای ایشان سفر به پاریس است. اما در آن شب برایم معلوم نبود که آیا آقا را مجدداً خواهیم دید یا نه! عراقی‌ها ایشان را به بصره برده بودند و مرا در این اتاق سوت و کور استخبارات (ساواک) عراق نگه داشته بودند تا همراه آقای مهری به کویت بفرستند.

حدود ساعت ۱۳:۳۰ بعد از نیمه شب آقای **مهری** از بصره برگشت. اطلاع داد که آنها را در **هتل بصره** گذاشته‌اند. آماده‌ی حرکت به کویت شدیم. قبل از حرکت مجدداً با مسؤول استخبارات صحبت کردم و گفتم که کویته‌ها امروز بعدازظهر ما را برگردانند و اجازه‌ی ورود ندادند. معلوم نیست که این موقع شب اجازه بدهند. مگر چه چیزی تغییر کرده است؟ از آنها خواستم که اجازه بدهند شب را در صفوان بمانم و فردا صبح به بغداد بروم و با اولین هواپیما عراق را ترک کنم. مقصودم آن بود که شاید مجدداً بتوانم با آقای خمینی تماس بگیرم. نگران آینده بودم. اما سخنان من اثری نداشت. از آنها سوال کردم که خوب اگر کویته‌ها مرا راه ندادند چه کار کنم! چاره‌ای ندارم جز برگشتن به صفوان؟ آیا شما اجازه‌ی ورود خواهید داد؟ و آیا وقتی حدود ساعت ۲ یا ۳ برمی‌گردم کسی اینجا خواهد بود که ما را بپذیرد؟ جوابی نداشتند و بحث هم فایده‌ای نداشت. من تجارب ممتدی در کار سیاسی - اجتماعی با عرب‌ها دارم. از میان عرب‌ها، برخی از عراقی‌ها روحیه‌ای خشن، غیرمؤدب و یک‌دنده و در عین حال جاهلانه دارند. معلوم بود که بحث با این مأمور عراقی بی‌فایده است. تنها حاضر شد که حدود یک ساعتی در همان دفتر بیدار بماند تا اگر کویته‌ها مرا راه ندادند و مجبور شدم

برگردم به آنها مراجعه کنم. با این قول از آنها جدا شدیم. نزدیک به ۲ ساعت بعد از خروج از محوطه شهر صفوان و بعد از حدود یک کیلومتر یا کمی بیشتر به مرز کویت رسیدیم. دروازه ورودی جاده‌ی عراق به کویت را بسته بودند. نیروهای مسلح به حال آماده باش بودند. به محض ورود ما به محوطه، گویی در انتظار بودند، در حالی که مسلسل‌های خود را به سوی ما نشانه رفته بودند، اعلام کردند که اجازه‌ی ورود نمی‌دهند و باید برگردیم. حتی حاضر به بحث هم نبودند! جای بحث نبود! ساعت ۲ بعد از نیمه شب! به یک مأمور مسلح عرب چه می‌شود گفت! بالاجبار مجدداً برگشتیم! برای آقای مهری که از ۴ صبح برخاسته و حرکت کرده بود و حالا ساعت ۲ صبح است و تازه باید برگردد به صفوان و بعد برگردد به مرز کویت، ناراحت بودم. چاره‌ای نبود. به ساختمان استخبارات در صفوان برگشتیم. خوشبختانه مأمور عراقی بر قول خود پا بر جا بود و دیگر چاره‌ای نداشت جز آنکه مرا بپذیرد تا صبح تکلیف روشن شود؟

با آقای مهری خداحافظی کردم ایشان نگرانی خود را از سرنوشت مبهم من پنهان نمی‌کرد. اما من تسلیم مشیت الهی بودم، از این حوادث زیاد دیده بودم. من نیز نگران ایشان بودم. مأمور دولت کویت همان روز عصر در گمرک کویت او را تهدید کرده بود! که پاسپورت کویتی او را باطل خواهد کرد. به هر حال با هم خداحافظی کردیم. به ایشان توصیه کردم که فوراً بعد از رسیدن به کویت با دوستان در پاریس و آمریکا و تهران و هم چنین خانواده‌ی من تماس بگیرد و آخرین اخبار را به آنها گزارش دهد تا اگر حوادث جدیدی برای آقای خمینی و یا نگارنده در عراق رخ بدهد آنها آماده برای واکنش باشند. از هم جدا شدیم. او به سوی مرز کویت رفت. از او دیگر خبری نشد. معلوم بود که به راه خود ادامه داده است.

مأمور عراقی مرا با ماشین خود به «مهمان سرای» صفوان برد. سرایدار و کارمندان مهمان سرا همه خوابیده بودند، مأمور عراقی آنها را بیدار کرد. طرز برخورد نشان می‌داد که هم دیگر را خوب می‌شناسند. ساختمان مهمان‌سرا جدید و تازه‌ساز بود. مرا به یک اتاق دو تخته هدایت کردند. مأمور عراقی یک محافظ مسلح را، پشت در اتاق من گماشت و رفت. از شدت خستگی با لباس در تخت دراز کشیدم و خوابم برد.

پنجشنبه ۱۳ مهرماه ۵۷ برابر ۵ اکتبر ۷۸ حدود ساعت ۷ صبح برای صرف صبحانه و هم بررسی اوضاع و احوال و شناخت محیط آماده شده و همراه با مأمور مسلح عراقی به رستوران رفتیم. صبحانه ساده‌ای داده شد. هنوز در رستوران بودم که همان مأمور عراقی که شب قبل مرا به مهمان سرا آورده بود همراه با مأمور دیگری آمد. اما این بار خیلی مؤدبانه و با احترام به من اطلاع داد که به موجب دستور مسؤول مافوقش، قرار بر این شده است مرا به بصره ببرند تا به آقای خمینی ملحق شوم.

این بهترین خبری بود که در آن وضعیت به من داده شد. بسیار خوشحال شدم. قبل از خروج از مهمان‌سرا، معلوم شد که علاوه بر آنکه، در بازداشت آن‌ها بوده‌ام باید مخارج مهمان‌سرا را هم خودم بدهم. پس از پرداخت چهار دینار عراقی بابت اتاق و صبحانه، مأموران عراقی مرا با یک جیب نظامی به سوی بصره حرکت دادند. فاصله‌ی صفوان و بصره حدود یک ساعت رانندگی است.

بعد از ورود به بصره، عراقی‌ها مرا یکسره به **هتل شط العرب بصره** و به اتاق آقای خمینی بردند. ایشان از دیدار مجدد بسیار خوشحال شدند. به طور مختصر جریان شب قبل را بعد از جدا شدن از ایشان، شرح دادم. حاج احمدآقا توضیح داد که بعد از جدا شدن از ما در صفوان، آقای خمینی به عمل مأموران عراقی اعتراض سختی می‌کند. روز بعد صبح زود **مسؤول کل سازمان امنیت عراق** در منطقه به دیدار آن‌ها می‌آید و در برابر اعتراض شدید آقای خمینی بالاخره موافقت می‌کنند که اجازه بدهند من نیز به آنها ملحق شوم. سپس حاج احمدآقا گفتند که آقا با پیشنهاد شما برای سفر به پاریس موافقت کرده‌اند.

آقای خمینی به عراقی‌ها گفته بودند که به هیچ وجه و به هیچ قیمتی به نجف بر نخواهند گشت. از بصره به بغداد و از آن جا به دمشق خواهند رفت. و به همین دلیل در هواپیمای عراقی که بعدازظهر همان روز از بصره به بغداد پرواز می‌کرد برای ۵ نفر جا پیش‌بینی کرده بودند. بعد از آنکه آقای خمینی پیشنهاد سفر به پاریس را پذیرفتند، در مورد جو سیاسی ایرانیان مقیم پاریس صحبت شد. ایشان نگرانی خود را از اختلافات گروه‌ها و اشخاص در پاریس اظهار داشتند و شرط کردند که در پاریس به این دسته بندی‌ها و گروه بندی‌ها کشیده نشوند. اولین قدم این خواهد بود که آقای خمینی در پاریس به منزل هیچ کس وارد نخواهد شد. بنابر این باید ترتیبی داده می شد که محل مستقلى برای اقامت

ایشان اجاره شود و اجاره‌ی آن را هم شخصاً خواهند پرداخت. به طوری که هیچ کس نتواند از حضورشان در پاریس بهره‌برداری گروهی و یا شخصی کند. سپس درباره وضع غذا و خوراک از جهت انطباق با مقررات شرعی سؤالاتی کردند. توضیح دادم که در پاریس اقلیت بزرگ مسلمان، خصوصاً **مسلمانان الجزایری**، هستند که مغازه‌های قصابی و خواربار فروشی و حتی نانوايي‌های خودشان را دارند و تهیه‌ی گوشت ذبح شرعی و سایر مواد غذایی مشکلی نخواهد بود. به هر حال ایشان گفتند که مرا متشرع می‌دانند و مسؤولیت شرعی آن را بر عهده‌ی من وا می‌گذارند.

۱۱ - در بغداد

ساعت ۲،۳۰ بعدازظهر از بصره پرواز کردیم. پرواز از بصره تا بغداد حدود ۵۰ دقیقه طول کشید.

در فرودگاه یکی از مسؤولان عالی مقام سازمان امنیت عراقی در انتظار ما بود و بلافاصله ما را به بخش جدایی از فرودگاه منتقل ساختند. در آنجا روحانین جوان نجف که خبر جریان مرز کویت و بازگشت را شنیده بودند، حضور داشتند. **آقای دعایی** به علت فعالیت‌های ممتد سالیان دراز در عراق مقامات امنیتی عراقی را به خوبی می‌شناخت و اکثراً مسؤول ارتباط با آن‌ها بود. آقای دعایی برنامه‌ی سفر آقای خمینی را به پاریس برای آن مقام عالی رتبه عراقی بیان کرد. آنها ابتدا تعجب کردند؛ برایشان باورکردنی نبود. اما بعد که برای آن‌ها مسجل شد که این تصمیم قطعی است، گفتند بسیار خوب، اما بهتر است که فعلاً خبرش منتشر نشود که به پاریس می‌روید؛ ما به همه گفته‌ایم که آقای خمینی و همراهان به دمشق می‌روند، این از جهت امنیتی برای خودتان بهتر است، اما برای ما فرقی نمی‌کرد. ظاهراً عراقی‌ها علاقه‌مند بودند که آقای خمینی هر چه زودتر از عراق خارج شود. ادامه‌ی حضور ایشان در عراق، موجب دردسرهای بیشتری برای حکومت عراق خواهد بود. فشار عراق بر آقای خمینی برای سکوت یا ترک عراق تنها به علت فشار شاه نبود بلکه خود دولت عراق هم نگران تأثیرات حضور مستمر ایشان در عراق بود. رادیوهای خارجی خروج آقا از نجف و قصد سفر به کویت را گزارش کرده بودند. مردم عراق نیز از این واقعه باخبر شده بودند. این خبر می‌توانست خود موجب انفجاری در عراق شود. به همین دلیل آنها نیز علاقه‌مند

بودند که ایشان بدون جنجال و سروصدا از عراق خارج و در جای دیگری مستقر شوند. هجرت به پاریس راه گریز مناسبی برای عراق نیز بود. احتمالاً آن‌ها برای مصالح خودشان حاضر شده بودند خبر حرکت به پاریس را مخفی نگه دارند.

اولین پرواز هواپیما از بغداد به پاریس صبح روز بعد بود. دو خط هوایی از بغداد به پاریس برنامه پرواز داشتند. خط اول شرکت هواپیمایی **ایرفرانس** بود که مستقیماً بدون توقف از بغداد به پاریس پرواز می‌کرد. خط دوم شرکت **هواپیمایی عراق** بود که بعد از یک توقف مختصر در ژنو، به پاریس می‌رفت. ما چون اعتمادی به مقامات عراقی نداشتیم و مایل بودیم هر چه زودتر از کنترل آن‌ها خارج شویم. سفر با هواپیمای ایرفرانس را ترجیح می‌دادیم. اما عراقی‌ها به بهانه‌های گوناگون زیر بار نرفتند و بالاخره خودشان برنامه سفر به پاریس را با هواپیمای عراقی ترتیب دادند.

طرز رفتار مأموران عراقی از بدو حرکت از نجف به صفوان و سپس رویدادهای روز قبل در مرز کویت و عراق و بعد برخورد آن‌ها در فرودگاه بغداد همه طوری بود که این احساس را در ما به وجود آورده بود که عراقی‌ها به جای «محافظت» از آقای خمینی و همراهان به عنوان میهمانان دولت عراق، که خودشان اصرار داشتند ما آن را بپذیریم، بیشتر به شکل مراقبت از یک گروه بازداشتی رفتار می‌کردند. این امر باعث سوءظن ما به رفتار عراقی‌ها و این تصور شده بود که آن‌ها در واقع به عنوان مأمور شاه عمل می‌کنند. اعمال بعدی آن‌ها، چه در شب اقامت در بغداد و چه روز بعد در هواپیما و در طول سفر از بغداد به پاریس سوءظن ما را تقویت کرد.

پس از آنکه در عصر همان روز برنامه سفر فردا به پاریس قطعی شد، برای اقامت آن شب در بغداد، پس از صلاح اندیشی‌ها، **هتل دارالسلام** تعیین شد.

در **هتل دارالسلام**، آقای خمینی در اتاق خود به استراحت پرداختند. و هر کدام از همراهان به انجام کاری مشغول شدند. در هتل برخی از روحانیان جوان حاضر در موقع رفتن به حمام و دستشویی، با دست خیس به دستگیره‌ها دست نمی‌زدند که مبدا «نجس» باشد. آقای خمینی نه تنها خود این کار نکرد بلکه به آن‌ها ایراد گرفت که کارشان بی اساس و نوعی خشکه مقدسی بی‌مورد است. با نجف تماس تلفنی گرفته شد تا آخرین اخبار گرفته و آخرین خبرها داده شود. بر اساس توصیه‌های آقا و شروطی که برای سفر به پاریس معین کرده بودند به

پاریس تلفن زدم و با دکتر حبیبی درباره‌ی سفر به پاریس صحبت کردم و نظرم را برای ایشان توضیح دادم که: «ورود ما به پاریس باید با حداقل سروصدا انجام گیرد. ما مطمئن نیستیم که دولت ایران از این برنامه مطلع شده است یا خیر؟ و اگر مطلع شود چه واکنش‌هایی احتمالاً نشان خواهد داد، آیا با فشار به دولت فرانسه مانع ورود ما به پاریس خواهد شد یا خیر؟ آیا دولت فرانسه از برنامه سفر آقای خمینی به پاریس مطلع شده است و آیا ممانعت به عمل خواهد آورد یا خیر؟ علاوه بر این‌ها، مسائل امنیتی نیز مطرح است. بنابراین با توجه به این نکات بهتر است که حتی‌الامکان افراد کمتری از ساعت ورود ما به پاریس مطلع شوند. سعی شود در فرودگاه فقط خود شما و آقایان قطب‌زاده و بنی‌صدر باشید ولی حتماً یک یا دو نفر وکیل حقوقی به همراه خود بیاورند که در صورت برخورد با اشکالات از جانب مقامات فرانسوی و یا ممانعت از ورود ما اقدام لازم را بکنند. همچنین به آقای حبیبی اطلاع دادم که آقا مایل نیستند به منزل هیچکس وارد شوند. نه منزل قطب‌زاده و نه منزل بنی‌صدر و نه منزل شخصی دیگر، بلکه مایلند منزلی برای ایشان کرایه کنید و خودشان اجاره را خواهند پرداخت و نمی‌خواهند به کسی وابسته باشند.

ضمناً از ایشان خواستم که صادق قطب‌زاده را هر کجا هست پیدا کرده و به او اطلاع بدهند که برنامه‌ی سفرش را به الجزایر لغو کند. همان طور که قبلاً گفته شد قرار بود برای اطلاع از نظر مقامات الجزایری به آن کشور برود و مقدمات سفر آقا را به الجزایر فراهم سازد. واضح بود که با سفر به پاریس آن مسأله دیگر منتفی است. صادق در پاریس نبود و ظاهراً برای مذاکره با صلیب سرخ بین‌المللی در مورد کار آقای خمینی، موسی‌صدر و همچنین مسأله زندانیان سیاسی به سوئیس رفته بود که از همان جا به الجزایر پرواز کند.

بعد از صحبت تلفنی با آقای حبیبی، با حاج احمدآقا در باره جزئیات سفر صحبت کردیم. اولین سوال این بود که غیر از آقا و حاج احمدآقا و نگارنده، چه کسی از روحانیان نجف همراه آقای خمینی خواهند آمد. آیا نیازی هست که در این سفر همراه بیایند یا خیر؟ نگران برخورد پلیس فرانسه در فرودگاه پاریس بودم. علت هم این بود که سال قبل در موقع اعتصاب غذای روحانیان مبارز نجف در پاریس، حادثه‌ای اتفاق افتاده بود که به آن دلیل پلیس فرانسه چند نفر از روحانیان را بازداشت کرده بود. ولی بعداً صادق قطب‌زاده با کوشش و تلاش

فراوان آن‌ها را آزاد می‌سازد. با چنان پرونده‌ای از روحانیان در پلیس فرانسه، این خطر وجود داشت که ورود یک گروه از روحانیان به فرودگاه پاریس توجه پلیس فرانسه را جلب کند و احتمالاً موجب بروز اشکالاتی بشود. به همین دلیل نظرم این بود که ما باید طوری برنامه‌ریزی کنیم که ورود ما به فرودگاه پاریس و خروج از گمرک با حداکثر سرعت ممکن انجام گیرد. هر قدر بتوانیم تشریفات گمرکی را سریع تر بگذرانیم و عبور کنیم خطر کمتر است. بروز هر گونه اشکالی ممکن است توجه مقامات فرانسوی را به هویت واقعی مسافری جلب کند و مانع ورود بشوند. تعداد روحانیان علاقه‌مند به همسفری با آقای خمینی زیاد بود. اما با توجه به اشکالات فوق بهتر دیده شد که تعداد همسفران حداقل باشد. حتی لزومی هم دیده نمی‌شد کسی جز حاج احمد آقا همراه آقای خمینی بیایند و آقایان روحانیان علاقه‌مند می‌توانستند روز بعد و با پرواز بعدی به پاریس بیایند. این امر احتمال خطر را به حداقل کاهش می‌داد. اما احساس می‌شد که روحانیان خیلی به این مسأله اهمیت نمی‌دادند و یا شاید هم متوجه نبودند. و وقتی مسأله طرح شد خیلی با سردی برخورد نمودند و از خود حساسیت نشان دادند. در حالی که در آن شرایط بحرانی و حساس حساسیت آن‌ها بی‌اساس بود. مهم آن بود که یک حادثه بزرگ تاریخی در شرف وقوع است و باید با تمام وجود این حساسیت زمانی را حس کرد و اجازه نداد کمترین ریسکی صورت گیرد. حال اگر تنی چند برنجدند، مهم نیست. البته طرح این مسائل جزئی با خود آقا درست نبود، لذا با حاج احمد آقا مطرح کردم. و ایشان هم اهمیت مسأله را تأیید کرد. با این حال با درخواست دو نفر آقایان **فردوسی پور و املائی** که گذرنامه‌هایشان هم آماده بود و از نجف همراه خود آورده بودند، و تا مرز کویت و سپس در بازگشت به بغداد همراه بودند، موافقت شد.

درباره‌ی تهیه‌ی پول برای مخارج در فرانسه صحبت کردیم. و پیش‌بینی آن کلاً به عهده‌ی حاج احمد آقا واگذار شد.

پس از اقامه‌ی نماز مغرب و عشاء و صرف چای و استراحت، آقا تصمیم گرفتند برای زیارت به **کاظمین** مشرف شوند. مقامات امنیتی عراق ابتدا روی خوشی نشان ندادند. اما بعد که **آقای دعایی** با آن‌ها صحبت کرد، قرار شد که در گروه‌های کوچک چند نفری به طوری که جلب توجه و نظر نکند برویم و برگردیم. عراقی‌ها همچنین اصرار داشتند که آقا را در ماشین خودشان و تنها

ببرند. این امر مورد موافقت دوستان قرار نگرفت ولی بعد از بحث مختصری توافق شد که با ماشین آن‌ها بروند، اما یکی از روحانیان همراه به نام **آقای حسینی (سراج)** که می‌گفتند دوره‌های مخصوص دفاع شخصی را هم گذرانیده و ورزیده و کارآموده بود و در گذشته هم به عنوان محافظ ایشان انجام وظیفه می‌کرده، همراه آقا و حاج احمدآقا برود. آن‌ها در یک ماشین رفتند و بقیه‌ی دوستان نیز هر چند نفری در یک ماشین با فاصله حرکت کردند. موقعی که من وارد حرم شدم، آقا به نماز ایستاده بودند و دوستان هر کدام در یک گوشه حرم، در یک آرایش شبه نظامی قرار گرفته بودند و مراقب اطراف بودند. چند نفری نیز حلقه وار دور ایشان را گرفته بودند. ورود آقا به حرم اگر چه بسیار غیرمترقبه و ناگهانی بود اما خبر حضورشان در حرم در ظرف چند دقیقه نه تنها در خود حرم بلکه در کاظمین پیچید، و جمعیت به سرعت از همه طرف برای دیدار ایشان هجوم آورد. من در گوشه‌ای ایستاده و مراقب بودم و اوضاع را زیر نظر داشتم. وضع طوری نبود که بشود زیارت کرد. آنجا در آن گوشه‌ی حرم که ایستاده بودم از پشت پرده، در قسمت نمازخانه زنان، ناگهان خانمی پرده را کنار زد و با چشم به جستجو پرداخت. گویی خبری شنیده بود می‌خواست مطمئن شود. با دیدن آقا فوراً برگشت به پشت پرده و داخل نمازخانه و با هیجان و با صدای بلند می‌گفت آقای خمینی آقای خمینی... در ظرف چند دقیقه جمعیت تمامی حرم را پر کرد و از همه طرف برای دیدن فشار می‌آوردند. دوستان نزدیک و اطراف آقا حلقه را تنگ تر کرده بودند و مراقب فشار جمعیت بودند. هنوز رکعت دوم نمازشان تمام نشده بود که فشار جمعیت و ازدحام مردم و فریادهای تکبیر و صلوات برای سلامتی آقا از همه جا بلند شد. مأموران امنیتی عراق به کلی خود را باخته و سخت دست پاچه شده بودند و نمی‌دانستند چه کارکنند. اگر آقا نماز و زیارت خود را کمی طول می‌داد شاید تمام کاظمین به حرکت در می‌آمد. و با توجه به انتشار اخبار روز قبل در مورد سفر آقای خمینی به کویت و حوادث مرز عراق و کویت و انتشار آن از رادیوها، احتمال بروز حوادث و درگیری با مأموران عراقی داده می‌شده. تنها کاری که مقامات امنیتی عراق می‌توانستند انجام بدهند و دادند آن بود که آقا را به اصرار از حرم خارج کنند. به همین مناسبت بعد از سلام نماز آقا را به خروج از حرم هدایت کردند در این موقع صحن حرم از جمعیت موج می‌زد و فریادهای الله اکبر و صلوات برای سلامتی خمینی از هر گوشه بلند شده بود.

مأموران به سرعت ایشان را از صحن خارج کردند و در ماشینی که در جلوی در صحن نگه داشته بودند، سوار کردند و به هتل برگرداندند. هر یک از ما نیز بعد از چند لحظه به هتل برگشتیم. جریان کاظمین نشان داد که چرا عراقی‌ها از حضور آقا در نجف واهمه داشتند و چرا علاوه بر شاه، عراقی‌ها نیز علاقه‌مند بودند که ایشان از عراق خارج شوند. اقامت چند ساله‌ی آقای خمینی در نجف به تدریج تأثیرات خود را گذاشته بود و با اوج‌گیری مبارزات انقلابی مردم مسلمان ایران و تأثیر آن بر منطقه، مردم عراق نیز آماده‌ی حرکت شده بودند. حوادث و درگیری‌های دو سال قبل شیعیان عراق در عاشورا و تاسوعا و کشتار فراوان در موقع راهپیمایی مردم از کوفه به کربلا را مردم هنوز فراموش نکرده بودند. به این ترتیب به هتل دارالسلام برگشتیم. همه در فکر سفر فردا بودیم و درباره‌ی احتمالات و پیش‌بینی‌ها بحث می‌کردیم

۱۲ - پرواز به پاریس - جمعه ۱۶ اکتبر ۷۸ (۱۴ مهرماه ۱۳۵۷):

پرواز هواپیمای عراقی از بغداد برای پاریس ساعت ۷ صبح اعلام شده بود. عراقی‌ها توصیه کرده بودند که حدود ساعت ۶ صبح در فرودگاه باشیم. در طلوع فجر بعد از انجام نماز، همه آماده‌ی حرکت شدند. ماشین‌های مأموران عراقی نیز حاضر شده بودند و ما را از هتل یکسره به فرودگاه بغداد، به سالن انتظار مخصوص، دور از دید مسافران عادی بردند. بعد از انجام تشریفات گمرکی بلیط های سفر را که حاضر کرده بودند، تحویل دادند. عراقی‌ها از وقتی که سفر به پاریس قطعی شده بود با همه خیلی با احترام و مؤدبانه رفتار می‌کردند. حتی درخواست کردند که برای سفر به پاریس مهمان دولت عراق باشیم و بهای بلیط‌ها را نپردازیم. اما کسی نپذیرفت و بهای بلیط‌ها را پرداختیم. حدود ساعت ۸ صبح بود که هواپیما آماده‌ی پرواز شد و از ما خواستند سوار شویم. بنابراین از بدرقه کنندگان خداحافظی کردیم. در محوطه فرودگاه، مأموران عراقی به طور خیلی جدی همه جا را زیر نظر داشتند.

از اینجا به بعد دیگر اجازه ندادند از دوستان بدرقه کننده کسی جلوتر بیاید جز، آقای دعایی که تا پله‌های هواپیما با ما آمدند. از ایشان خداحافظی کردیم و پله‌ها را بالا رفتیم. هواپیمای عراقی، از نوع بوئینگ ۷۴۷ بود. مهمانداران هواپیما در حالی که پرده‌های قسمت درجه ۲ هواپیما و درجه یک را کاملاً کشیده بودند،

ما را به طبقه‌ی دوم درجه یک هدایت کردند. آن‌ها ابتدا تمامی مسافران را سوار کرده بودند و تمام اقدامات مقدماتی پرواز انجام شده بود و هنگامی که هواپیما آماده پرواز شده بود، ما را سوار کردند. تمام این اقدامات احتیاطی را طوری انجام دادند که از مسافرین هواپیما کسی متوجه سوار شدن ما نشود.

در هواپیما، طبقه‌ی دوم درجه یک را به آقای خمینی و همسفران ایشان اختصاص داده بودند. این طبقه، به صورت یک اتاق مبله و معمولاً برای سفر شخصیت‌های دولتی است. مبل‌ها طوری است که شخص می‌تواند دراز بکشد و استراحت کند. صندلی‌های آن مبله و خیلی راحت هستند. بعد از سوار شدن ما و جا به جا شدن، دو نفر دیگر هم آمدند و چند صندلی را اشغال کردند. ظاهراً آن‌ها هم مسافر بودند. اما قیافه و حرکات آن‌ها نشان می‌داد که مسافر عادی نیستند! وقتی هواپیما پرواز خود را شروع کرد. خلبان و خدمه هواپیما با این دو مسافر به خوش و بش پرداختند. به زودی بر ما معلوم شد که این‌ها مسافر عادی نیستند بلکه مأموران امنیتی عراق و مأمور مراقبت از ما هستند. آن‌ها رفت و آمد ما را در هواپیما کنترل می‌کردند. حتی اگر می‌خواستیم به دستشویی برویم مراقب بودند. یک بار آقای املایی خواست از طبقه‌ی دوم به طبقه‌ی پایین هواپیما برود آن‌ها جلوگیری کردند.

در بغداد موقعی که سوار هواپیما می‌شدیم، مأموران دوربین‌های ما را گرفتند. آقای املایی خیلی اهل حال و در عکس گرفتن فعال بود و به طوری که برای سفر از نجف به کویت، قبلاً یک دوربین عکاسی و یک دوربین فیلم‌برداری تهیه کرده بود و در طول سفر از نجف به مرز کویت مرتب فیلم‌برداری می‌کرد. در فرودگاه بغداد، در هتل دارالسلام و در آخرین دقایق قبل از سوار شدن به هواپیما، در تمام مراحل مرتب عکس برمی داشت و فیلم می‌گرفت. موقع سوار شدن به هواپیما مأموران عراقی دوربین‌های او را گرفتند و اجازه عکس‌برداری ندادند. و فقط وقتی به پاریس رسیدیم آن‌ها را به وی تحویل دادند.

در هواپیما آقای خمینی بسیار آرام و خونسرد، در کنار پنجره، بیرون را تماشا می‌کردند. هواپیما از بالای ابرها پرواز می‌کرد. زیر پا همه جا را ابر گرفته بود. تماشای ابرها از بالا خیلی زیبا و جالب است. مثل پنبه‌ای که حلاج زده باشد. منظره‌ی بسیار زیبایی داشت. قطعات ابر گاهی کوچک و گاهی بزرگ به ارتفاع یک کوه می‌نمود. وقتی به ابرها نگاه می‌کردم یاد مادرم افتادم که یک سال قبل از

آن، بعد از ۱۷ سال فراق توانسته بود برای دیدن ما به آمریکا بیاید. برای مادر پیرم این سفر دور و دراز، آن هم تنها و با توجه به کسالتش خیلی شجاعانه بود. وقتی رسید در حالی که اشک شوق می‌ریخت می‌گفت پسرم کار عشق است عشق مادر به پسر. ضمن خاطرات سفرش می‌گفت پسرم در این سفر هر وقت از پنجره هواپیما بیرون را نگاه می‌کردم می‌دیدم که ابرها همه جا را مثل برف گرفته است. برف‌های سفید مثل یک شمد تمیز و زیبا، همه جا را پوشانیده است! مادرم ابرها را با برف‌ها تشبیه کرده بود. پس از عبور هواپیما از فضای ترکیه و ورود به اروپا، به تدریج سرزمین‌ها همه جا سبز و آباد بود. کمتر جایی را خشک می‌دیدم. همه جا سرسبز و همه جا آباد. هنگام عبور از بالای کوه‌های آلپ مناظر طبیعی، بسیار زیبا بودند. عظمت کوه‌ها و سفیدی و تمیزی ابرها و برف‌ها، و دریاچه‌ها... جلوه و زیبایی خاصی داشتند. راستی که طبیعت چقدر نسبت به اروپاییان سخاوت مند بوده است! و در شرق نزدیک، طبیعت چه سخت و خشن است! یاد نوشته‌های مهندس بازرگان و تأثیر وضعیت جغرافیای شرق و غرب در گرایش‌های سیاسی و اقتصادی مردم آن‌ها، افتادم.

هواپیما در ژنو توقف کوتاهی کرد. به دلیل نگرانی‌هایی که از رفتار عراقی‌ها داشتیم با حاج احمدآقا صحبت شد که اگر بشود در ژنو همه پیاده بشویم و سفرمان از ژنو به پاریس را با هواپیمای دیگر ادامه بدهیم. اما ملاحظه رفتار عراقی‌ها در هواپیما و ممانعتی که حتی برای رفتن به طبقه‌ی پایین می‌کردند انجام برنامه را مشکل و یا غیرممکن ساخته بود. به هر حال در فرودگاه ژنو، با وجود ممانعت و مخالفت مأموران عراقی نگارنده برای تماس تلفنی با پاریس از هواپیما خارج شدم ابتدا مأمور عراقی از رفتن ممانعت کرد ولی وقتی با خشونت و عصبانیت به او اعتراض کردم که مگر ما اسیر شما هستیم، راه را باز کرد. اما با وجود اعتراض، به دنبال من آمد. آقای املائی هم آمد. البته این کار آقای املائی درست نبود چرا که حضور و تردد یک معمم در فرودگاه ژنو موجب جلب توجه عموم می‌شد. و این جلب توجه معلوم نبود که به نفع ما باشد. اما خوب ایشان آمدند و من هم اعتراضی نکردم.

در بخش ترانزیت فرودگاه ژنو برای تلفن زدن به پاریس کمی معطل شدیم. تلفن‌های عمومی با سکه کار می‌کنند. البته در سوئیس با سکه‌های فرانک سوئیس. به همین دلیل باید دلار را به فرانک تبدیل و بعد سکه تهیه می‌کردم. در

آن محوطه بانک نبود که پول تعویض کند به ناچار برای تهیه‌ی چند سکه فرانک سوئیسی، از یک مغازه چیزی خریدم و پولش را به دلار دادم و او مابقی آن را به پول سوئیسی پس داد. به هر حال با زحمت با حبیبی تماس گرفتم. مراتب نگرانی خود را از رفتار عراقی‌ها بیان کردم و از او خواستم که اگر تا یک ساعت دیگر که هواپیما به پاریس می‌رسد، ما را پیاده نکردند شما دست به کار بشوید. مأمور عراقی هم چنان مثل سایه دنبال ما بود. حتی وقتی با تلفن صحبت می‌کردم پشت در باجه‌ی تلفن مراقب بود و موقع شماره گرفتن، دقت داشت که شماره‌ها را ببیند اما من طوری ایستاده بودم که او نمی‌توانست صفحه‌ی تلفن را ببیند. ضمن آنکه به اعمال او توجه داشتم، نمی‌توانستم بفهمم که منظور او از این همه مراقبت چیست؟ چرا ما را حتی در ترانزیت فرودگاه ژنو تعقیب می‌کند؟ اگر منظورش حفاظت امنیتی ما باشد چه لزومی دارد که بخواهد شماره تلفنی را که می‌زنم بفهمد! این رفتار مأموران عراقی تا آخرین دقایق سفر ادامه داشت.

۱۳- در فرودگاه پاریس

هواپیما بعد از حدود یک ساعت توقف در ژنو، مجدداً به راه خود به سوی پاریس ادامه داد. فاصله ژنو تا پاریس حدود یک ساعت پرواز است. وقتی هواپیما در باند فرودگاه پاریس به زمین نشست در آن لحظه یک ماشین پلیس فرودگاه به موازات هواپیما روی باند حرکت می‌کرد. آیا تمام پروازها این چنین تحت مراقبت بودند؟ مأموران مسلسل به دست در گوشه و کنار فرودگاه همه جا دیده می‌شدند. آن روز معنای این مشاهدات را نفهمیدیم و آن‌ها را حمل بر مسائل دیگری کرده و تصور می‌کردیم که فرانسوی‌ها از سفر آقای خمینی باخبرند و این توجهات بدان علت است. اما بعداً که پرسیدیم معلوم شد که چون چند روز قبل انفجاری در فرودگاه رخ داده بود اینها واکنش به آن حادثه است.

در فرودگاه پاریس نیز عراقی‌ها باز اصرار داشتند که ما بعد از خروج تمام مهمان‌ها، از هواپیما خارج شویم. اما ما به دلیل رفتاری که از آن‌ها دیده بودیم و شک و تردیدی که در دلمان نسبت به آن‌ها ایجاد شده بود، ترجیح دادیم که در میان همان شلوغی‌ها و همراه با سایر مسافران بیرون برویم. مأموران عراقی هم دیگر نتوانستند کاری کنند. از آن‌ها خداحافظی کردیم و از هواپیما خارج شدیم.

برای پیاده شدن از هواپیما قرار گذاشتیم که آقای خمینی و حاج احمدآقا و نگارنده اول پیاده شویم و سعی کنیم به سرعت خارج شویم و آقایان **فردوسی پور و املایی** با کمی تأخیر خارج شوند. به طوری که وقتی آن‌ها وارد محوطه فرودگاه و گمرک می‌شوند، ما خارج شده باشیم. برای تسریع در خروجمان حتی قبض‌های چمدان‌ها را همه به آن‌ها دادیم که آن‌ها را بعداً تحویل بگیرند. اما این تصمیم موجب ناراحتی شدید آقای فردوسی‌پور از من شد.^۴

در آن زمان و در آن لحظات احساس می‌کردم وظیفه سنگینی بر دوش دارم. در تمام طول سفر، این سنگینی را احساس کرده بودم. احساس وظیفه در باره ی حفظ جان آقای خمینی از هر گونه خطر و توطئه، احساس می‌کردم که چشمان یک ملت به دنبال ماست و همه جا مراقب ما هستند و تمامی انتظارات را متوجه خود می‌دیدم. فکر می‌کردم که اگر خطری متوجه ایشان بشود، چگونه می‌توان جواب سی و چند میلیون ایرانی چشم انتظار را داد. اعتراف می‌کنم که در آن لحظات برخلاف خونسردی معمولی‌ام حالت هیجان‌زدگی به من دست داده بود. فاصله‌ی در ورودی تا محل مأموران گمرکی زیاد نبود و ما هم خیلی آرام و به طور معمول راه می‌رفتیم، اما همان فاصله کوتاه از نظر زمان برای من بسیار طولانی می‌نمود. اوراقی را که در هواپیما داده بودند تا برای ورود به پاریس پر کنیم، حاضر کرده بودم و آن‌ها را به مأمور گمرک ارائه دادم. مأمور گمرک با یک نگاه تند و تعجب‌آوری به دو همراه من نگاه کرد. هر لحظه انتظار داشتم که ایراد و بهانه‌ای بگیرد و یا سؤال کند. اما چنین نشد. او اوراق را گرفت روی هر کدام شماره‌ای زد و خطی کشید و در کناری روی دسته اوراق قبلی گذاشت و بر پاسپورت هر کدام از ما مهری زد که تاریخ ورود به فرودگاه را نشان می‌داد و بدون آنکه حرفی بزند گذرنامه‌ها را به ما پس داد. در فرودگاه‌های شلوغ و پرتدد، مأموران در عین حال که زیرک و با هوش و کار کشته هستند، کار خود را خیلی سریع و بی سروصدا انجام می‌دهند و کثرت تردد جایی برای بحث و گفتگو نمی‌گذارد. کمترین قصوری در انجام وظیفه باعث ازدحام و تراکم مسافران می‌شود. به هر حال وقتی پاسپورت‌ها را مهر زدند و برگرداندند، یعنی آزادید بروید. در محوطه فرودگاه، تنها این یک مأمور نبود که ورود مسافرین را رسیدگی می‌کرد. بجه‌ها و میزهای متعددی بود که مسافران برای عبور از گمرک و ورود به محوطه بعدی، که در واقع ورود به شهر پاریس محسوب می‌شد، می‌توانستند از

هر یک از باجه‌ها که خلوت تر است استفاده کنند. ما چون زودتر از هواپیما خارج شده بودیم و باری هم نداشتیم موقعی به جلوی باجه میز مأمور رسیدگی رسیدیم که تقریباً خلوت بود و توانستیم به سرعت خارج شویم. آن طرف باجه در محل راهروی خروجی، دوستان همه منتظر بودند. **آقایان حبیبی - قطب‌زاده و بنی‌صدر** بودند، و **عبدالباقی آیت‌اللهی و نوری البلا وکیل دعاوی فرانسوی** که او را می‌شناختم، حضور داشتند به اضافه یک وکیل دیگر که او را نمی‌شناختم. چند نفر دیگر بودند که مرتب فیلم‌برداری می‌کردند. جمعاً شاید حدود ۲۰ نفری به استقبال آمده بودند. و من جز چند بقیه را نمی‌شناختم از میان قیافه‌های آن‌ها **آقای موسی اصفهانی‌زاده** نوه مرحوم **آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی** را شناختم. او فوراً به جلو آمد و خود را در کنار آقای خمینی قرار داد، در حالی که فردی مرتب عکس می‌گرفت و فیلم برمی‌داشت. این فرصت طلبی مرا سخت ناراحت کرد. می‌دانستم که هدف آن‌ها از این عکس گرفتن‌ها چیست. به یاد آوردم که چند سال قبل نشریه‌ای به نام «**نهیضت روحانیت**» در عراق چاپ می‌شد که راجع به تمام مراجع در آن مطالبی بود جز آقای خمینی. این امر ما را سخت مشکوک کرده بود که یعنی چه؟ با توجه به نوع مطالب و برخی از مقالات حدس زدم که انتشار آن از طرف آقای موسی اصفهانی باشد با عراق تماس گرفتم آن‌ها حدس مرا تأیید کردند. تحلیل من از مطالب این نشریه زنگ خطری را به صدا در آورد که می‌خواهند «**نهیضت روحانیت منهای خمینی**» را جا بیندازند. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همین برنامه را برای نهضت ملی داشتند. ایادی رژیم شاه می‌گفتند که شاه به «اسم مصدق» حساسیت دارد. هر چه از دستگاه می‌خواهید، مطرح کنید اما اسم مصدق را نبرید. برخی از عناصر ملی نیز همین استدلال را به کار می‌بردند. در آن زمان من در **نهیضت مقاومت ملی** فعال بودم. عضو کمیته‌ی انتشارات و تبلیغات و مسؤول دانشگاه بودم ما این روش دولت کودتایی را توطئه می‌دانستیم و مقابله با آن را وظیفه‌ی خود. (خاطرات جلد اول). به همین سبب مقاله‌ای تحت عنوان «**نهیضت ملی منهای مصدق محکوم است**» نوشته شد و در «**راه مصدق**» ارگان نهضت مقاومت ملی که به طور محرمانه و مخفی چاپ و توزیع می‌شد منتشر گردید. در این مقاله خط انحرافی را تحلیل و محکوم شده بود. انتشار این مقاله در محافل ملی با استقبال رو به رو شد و آن توطئه خنثی گردید. روش نشریه‌ی «**نهیضت روحانیت**» مرا به

یاد آن ماجرا و توطئه انداخت. به همین سبب مقاله‌ای نوشتم تحت عنوان «**نهضت روحانیت منهای خمینی**» با نقل قول‌هایی از نشریه نهضت روحانیت این خط انحرافی و توطئه‌گرانه را افشا نمودم. این مقاله به صورت سرمقاله‌ای در شماره آذرماه ۵۷ نشریه «**پیام مجاهد**» ارگان نهضت آزادی ایران در خارج کشور چاپ و منتشر شد. آن شماره‌ی پیام مجاهد مخصوصاً برای نجف و قم زیاد فرستاده شد. بعدها دوستان نجف ضمن تأیید مواضع و صحت استنباطاتم گفتند که همان مقاله و افشاگری باعث شد که نشریه‌ی نهضت روحانیت بساط خود را جمع کند و برود دنبال کار دیگری!!

دیدن **آقا موسی اصفهانی** در فرودگاه، با وجود آن همه اصرار و تاکید که ورود ما به پاریس باید تا آن جا که ممکن است، بی سروصدا باشد مرا متعجب ساخت.

از فرودگاه که بیرون آمدیم. آقای **بنی‌صدر** ما را به ماشینی که در جلوی در منتظر بود هدایت کرد. در آن جا **حبیبی** چیزی نگفت و من تصور کردم که همه چیز طبق نظری که داده شده تنظیم گردیده است. در عقب ماشین احمدآقا، آقای خمینی و نگارنده سوار شدیم در صندلی جلو آقای بنی‌صدر نشست و راننده را هم معرفی کرد: **دکتر غضنفرپور**. من غضنفرپور را تا آن روز ندیده بودم و یا اگر هم دیده بودم قیافه‌ی او را به جا نمی‌آوردم. بنی‌صدر ضمن معرفی او اظهار داشت که از دوستان مورد اعتمادش می‌باشد.

ماشین به سوی شهر حرکت کرد و سرانجام در مقابل ساختمان چند طبقه‌ای توقف نمود و سرنشینان به طبقه‌ی چهارم هدایت شدند. در طبقه‌ی چهارم به یک آپارتمان کوچکی وارد شدیم که معلوم بود از قبل آن را برای اقامت آقای خمینی آماده ساخته‌اند. در اتاق مهمانخانه میز و صندلی‌ها را برداشته و تشکی در بالای اتاق انداخته بودند. آپارتمان کوچک بود و غیر از اتاق پذیرایی، آشپزخانه کوچک و دو اتاق کوچک دیگر هم داشت. اتاق پذیرایی با چند دسته گل تزیین شده بود و به استراحت آقا اختصاص داده شده بود.

بعد از پرس و جو معلوم شد اینجا منزل مسکونی آقای غضنفرپور است که برای اقامت آقا اختصاص داده شده است. این اولین تخطی از برنامه‌ی پیش‌بینی شده بود. روشن بود که چرا این چنین ترتیب داده شده است. اما در آن موقع فرصت اعتراض نبود.

به این ترتیب بود که بالاخره روز جمعه ۶ اکتبر ۷۸ برابر با دوم ذیقعدی ۱۳۹۸ برابر با ۱۴ مهرماه ۵۷ به همراه آقای خمینی وارد پاریس، این شهر افسانه‌ای و مهد آزادی و تمدن و علم و فساد، مرکز نشر عقاید و آراء جدید در دنیا و... شدیم و به این ترتیب بود که هجرت آقای خمینی به پاریس آغاز شد. هجرتی که نقطه‌ی عطف و گردش بزرگی در تاریخ مبارزات ضداستبدادی محسوب می‌شود. هجرتی که یکصد و هجده روز به طول انجامید و بزرگ‌ترین اتفاقات تاریخ کشورمان در این دوره به وقوع پیوست. مسأله‌ی ایران و انقلاب اسلامی ایران بزرگ‌ترین موضوع رسانه‌های گروهی دنیا شد. خبرنگاران را از سرتاسر جهان به پاریس جلب و توجهات مردم جهان را به خود جذب کرد و در پایان آن آقای خمینی با پیروزی کامل بعد از ۱۴ سال تبعید به کشور بازگشتند.

۱۴- اولین پیام آقای خمینی از پاریس

موقعی که در بغداد سفر به پاریس قطعی شد، با توجه به انتشار اخبار خروج آقای خمینی و همراهان از نجف و حوادث مرز کویت و عراق و نگرانی‌های مردم، بیانیه‌ای نوشته شد که بلافاصله بعد از ورود به پاریس منتشر شد. در این پیام به فشارهای دولت عراق و رویدادهائی که منجر به سفر به پاریس شد اشاره شد. متن این بیانیه در صحیفه‌ی نور آمده است.^۵

مآخذ و یادداشت‌های بخش اول

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: *شصت سال صبوری و شکوری - خاطرات دکتر ابراهیم یزدی - جلد دوم: هجده سال در غربت ۱۳۳۹-۱۳۵۷ و نیز اسناد نهضت آزادی ایران خارج از کشور.*

۲- اسناد این مطلب در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» از همین نویسنده آمده است.

۳- دکتر علی درباره‌ی سرنوشت خود، بنا به درخواست نگارنده، نواری پر کرد که در همان زمان در خارج از کشور توزیع شد.

۴- مرحوم فردوسی‌پور سال‌ها بعد در خاطراتش نوشت: «از ژنو پرواز کردیم، آقای دکتر یزدی نقشه و توطئه‌ای در ورود به پاریس ریخته بود، که حکایت از واقعیتی داشت که در باطن و نیت این شخص بود و آن این بود که ما را از آقای خمینی جدا کند، لذا مطرح کرد که جوّ پاریس جوّی است نسبت به لباس روحانیت خوشبین نیستند، گفتم چرا؟ گفت: سال گذشته در پاریس اعتصابی برگزار شد که روحانیان خوب عمل نکردند و..... می‌گفت اگر ما، چهار نفر روحانی را با هم وارد پاریس بکنیم خوش نما نیست، بنابر این من با حضرت آقای خمینی و حاج احمدآقا می‌رویم، شما با نیم ساعت تأخیر با آقای املائی بیائید.....» (همگام با خورشید. از ایران تا ایران. مجتمع فرهنگی اجتماعی امام خمینی، فردوس، ۱۳۷۲).

این یک داوری بسیار شتاب زده و دور از انصاف و حاکی از آسیب به یک ایگوی باد کرده است. توصیه‌ی من برای این بود که آقای خمینی هرچه سریع‌تر از فرودگاه خارج شود. نگرانی من از رویدادی بود که در سال گذشته در پاریس رخ داده بود. آقای فردوسی‌پور در همین خاطرات خود (ص ۲۴۵) در مورد بازداشت چند تن از روحانیان اعتصاب کننده در پاریس می‌نویسد که بعضی از آن‌ها به مدت ۱۸ روز در بازداشتگاه پاریس به سر بردند. اما نمی‌نویسد چرا، شاید هم علت آن را نمی‌دانسته است. قضیه از این قرار بود که دو یا سه نفر روحانیان مبارز اعتصاب کننده در پاریس در پارک عمومی در حالی که کیسه‌ای از اجناس در دست داشتند و یکی از آن‌ها کبوتری را هم گرفته بود و در کیسه‌اش انداخته

بود، پلیس به آن‌ها مشکوک می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد که محتویات کیسه را نشان دهند. علاوه بر کبوتر، که پلیس آن را آزاد کرد، از آن‌ها خواست قبض خرید اجناس را ارائه دهند. اما آنها نداشتند. به همین دلیل پلیس تصور کرد که این اجناس را از فروشگاه دزدیده‌اند و آن‌ها را بازداشت کرد. صادق قطب‌زاده با پرداخت ۷ هزار فرانک جریمه، آن‌ها را آزاد نمود. مرحوم فردوسی‌پور در جای جای خاطرات خود مطالب بی‌اساس دیگری نیز به من نسبت داده‌اند. خدا از سر تقصیراتش بگذرد.

۵- پس از پیروزی انقلاب و برخورداری از قدرت و امکانات، برخی از روحانیان پیرامون آقای خمینی و نیز فرزند برومندشان مرحوم حاج احمدآقا مطالب بی‌اساسی در مورد این سفر و حضور و نقش من نوشتند که مایه تعجب و تأسف شد. آقای حاج احمدآقا، با استناد به بخشی از وصیت‌نامه‌ی پدرش، مدعی شد که آقای خمینی تنها بعد از مشورت با او برای سفر به پاریس تصمیم گرفت و منکر پیشنهاد من شد. من در جواب او نوشتم که از شخصیت برجسته و زیرکی نظیر آقای خمینی بعید است که برای گرفتن تصمیم بزرگی هم چون رفتن به پاریس با فرزندش که هیچ تجربه و شناختی از اروپا و پاریس نداشت مشورت کند، اما با من که سال‌ها در آن دیار زندگی کرده بودم و اطلاعات و تجارب زیادی داشتم و سال‌ها نماینده‌ی ایشان برای دریافت وجوهات بودم مشورتی نکرده باشد. این ادعای عجیب، در عین حال برای آقای خمینی زننده و موهن بود. دلیل نداشت که آقای خمینی با من مشورت کند. من پیشنهاد دهنده بودم و مشورت با من بی‌معنا بود، اما مشورت آقای خمینی با پسرش احمدآقا، طبیعی بود. در پاسخ به حاج احمد آقا نامه‌ای نوشتم و منتشر کردم. متن نوشته حاج احمدآقا و پاسخ من در پیوست‌ها آمده است. نمونه‌ای از این هتاک‌ها و ناسپاسی‌ها در مقاله بی‌امضای رجا نیوز در سال ۱۳۹۰ هم آمده است (بخش پیوست‌ها)

در مصاحبه‌ای از دکتر صادق طباطبایی، برادر همسر حاج احمد خمینی در مورد سفر به پاریس سؤال می‌شود که محتشمی‌پور مدعی است که این پیشنهاد متعلق به سید احمد خمینی بوده است و نه دکتر یزدی. دکتر طباطبایی جواب می‌دهد: «من نمی‌دانم چه چیزی از آقای خمینی کسر می‌شود اگر این ایده متعلق به خودشان نباشد. و چه امتیازی برای دکتر یزدی است اگر آقای خمینی به پیشنهاد ایشان عمل کرده باشند. اما معقول است که بگوییم این ایده را کسی

داده که اطلاعات کافی درباره کشورهای اروپائی داشته و می دانسته که شرایط سیاسی در فرانسه به نسبت سایر کشورهای اروپائی مهیا و مناسب تر است. دکتر یزدی بهتر از هر کسی می توانسته است این پیشنهاد را بدهد. به علاوه این که او به شدت مورد وثوق و علاقه ی آقای خمینی و حتی نماینده ایشان در آمریکا بود. چه اشکالی دارد اگر بپذیریم که ایشان این پیشنهاد را به آقای خمینی داده اند و آقای خمینی هم در این باره با سید احمد مشورت کرده اند و تصمیم خود را گرفته اند. اگر این پیشنهاد به ذهن آقای خمینی نرسیده باشد چه کمبودی برای ایشان است. کسانی که این صحبت ها را مطرح می کنند مبتنی بر یک کینه سیاسی تاریخ را بازگو می کنند. آقای محتشمی پور حتی نوع حضور دکتر یزدی در عراق و هویت او را هم با شک و تردید بیان می کند. و مبتنی بر نوعی بی اعتمادی و عداوت صحبت می کند که چه بسا بر آمده از اتفاقات سال های بعد باشد. گوئی اگر فلان شخصیت اصولگرای راست در سفر آقای خمینی به پاریس با ایشان همراه نبوده از دکتر یزدی هم نباید نامی برده شود. به نظر من وقتی رفتن آقای خمینی به کویت با مشکل مواجه شد طبیعتاً دکتر یزدی باید پیشنهاد سفر به پاریس را داده باشد و دلیلی هم نیست که ایشان دروغ بگوید.»

بخش دوم

تلاش برای حل «مسأله‌ی خمینی»

قَدَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلَى
لَهُمْ أَنْ كِيدَى مَبِين. (قلم ۴۴ و ۴۵)

پس مرا با آن‌ها که این سخن را تکذیب می‌کنند واگذار تا اندک اندک،
چنان‌که در نیابند، فروگیریمشان و به آن‌ها مهلت دهیم. هر آینه مکر من
مکری استوار است.

خروج آقای خمینی از نجف اشرف و هجرت به پاریس ظاهراً نتیجه‌ی
سیاست هماهنگ ایران و عراق و اعمال فشارهای ممتد و مستمر دولت عراق به
منظور جلوگیری از فعالیت‌ها و ساکت ساختن ایشان بوده است.

علاوه بر آن که آقا این مسأله را شخصاً در طی سفر از نجف به کویت برای
نگارنده شرح دادند، در چندین فرصت آن را طی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها بیان
کرده‌اند، اسنادی نیز در دسترس است که همگی نشان دهنده‌ی یک برنامه‌ریزی
مشخص است. در این فصل ابتدا سخنان ایشان و سپس اسناد به دست آمده ارائه
و بررسی می‌شوند. اگر چه محتوای همه این اسناد تقریباً یکی است اما به لحاظ
اهمیت تاریخی مسأله و نیز به خاطر آن که هر یک از این اسناد قسمتی از
داستان را منعکس می‌سازند، تمامی این موارد عیناً نقل می‌شود:

۱- سخنان آقای خمینی در پاریس - ۱۹ مهرماه ۱۳۵۷:

«رئیس اطلاعاتشان پیش من آمد و راجع به اینکه شما فعالیت نکنید، برای اینکه ما تعهداتی با دولت ایران داریم. من گفتم، خوب شما تعهداتی نسبت به دولت ایران دارید. اما من نسبت به آن تعهدی ندارم. ما هم تعهداتی داریم نسبت به اسلام، نسبت به ملت خودمان. ما به کار خودمان ادامه می‌دهیم. شما هر کاری می‌خواهید بکنید. گفت آخر شما هر روز اعلامیه می‌دهید. هر روز یک نواری می‌فرستید و چه می‌کنید. کمترش کنید. گفتم: نه، من اعلامیه می‌دهم، نوار هم پر می‌کنم و می‌فرستم. منبر هم اگر رفتم صحبت می‌کنم. این‌ها چیزی است که من نمی‌توانم کنارشان بگذارم. او هم رفت. بعد تشدید کردند. به طوری که من دیدم این‌ها دیگر تحمل مطلب را ندارند. پیش‌تر، این را گفته بود که فلانی هیچ، اما رفقای او را چه و چه خواهیم کرد. من دیدم ممکن است اینها رفقای ما را یک تهدیدی بکنند. و برای ما هم مکانی مطرح نیست. می‌خواهیم کارمان را انجام دهیم. قرار گذاشتیم که به کویت بروم و بعد از آنجا به یکی از ممالک اسلامی بروم. با اینکه ویزا هم داشتیم، در سرحد کویت مانع شدند. حتی اجازه این که برویم به فرودگاه و از آنجا پرواز کنیم را هم ندادند. ما برگشتیم به عراق. معلوم شد که خود آن‌ها هم تفاهمی داشتند. منتظر ما بودند همان جمعیتی که ما را آورده بودند باز آنجا ایستاده بودند. برگشتیم عراق. ما را به بصره بردند و بعد از چندین ساعت بردند بغداد. گفتیم حالا بیاییم اینجا شاید بتوانیم یک محلی برای خود انتخاب کنیم. موقتاً آمدیم فرانسه».

هم چنین نگاه کنید به سخنرانی ایشان در مهرماه ۵۷ و مصاحبه با روزنامه گاردین (۱۰ آبان ۵۷) و با رادیو تلویزیون اطریش (۱۰ آبان ۵۷).
پس از مراجعت به ایران و پیروزی انقلاب در ۶ اسفند ۵۷ هیأتی از مسلمانان کویت برای دیدار آقای خمینی به ایران آمدند. ایشان خطاب به آن‌ها همین

مطالب را گفتند و تأکید کردند که می‌خواستند از عراق بروند به کویت و سپس در سوریه اقامت کنند (صحیفه نور).

۲- فشارهای سیاسی عراق

از زمانی که آقای خمینی از تبعیدگاه ترکیه به عراق منتقل شدند. مرتب از جانب دولت عراق تضيیقاتی برای ایشان به وجود می‌آوردند. باید توجه داشت که انتقال ایشان از ترکیه به عراق طبق برنامه‌ی دولت ایران و با توافق دولت عراق صورت گرفت و گرنه ممکن نبود که دولت ایران بدون اطلاع و جلب موافقت قبلی دولت عراق بتواند این انتقال را انجام دهد. در جلد دوم خاطرات، **هجده سال در غربت**، جریان انتقال آقای خمینی از تبعیدگاه ترکیه به عراق شرح و نشان داده شده است که جز برای یک مدت و دوره‌ی کوتاهی که روابط دولت عراق و ایران به شدت تیره شده بود در تمامی مدت اقامت اجباری آقای خمینی در نجف، دولت عراق به بهانه‌های گوناگون به ایجاد مزاحمت و فشارهای سیاسی علیه آقای خمینی مبادرت می‌ورزیده است.

با امضای **موافقت‌نامه الجزایر** میان ایران و عراق توسط شاه و صدام حسین در ۱۹۷۵، این فشارها شدت گرفت و ابعاد جدیدی پیدا کرد. به موجب بخشی از این موافقت‌نامه طرفین تعهد می‌کنند که نه تنها علیه امنیت یکدیگر اقدامی نکنند، بلکه از فعالیت اشخاص و گروه‌های مخالف در خاک خود علیه طرف دیگر نیز جلوگیری کنند. به همین دلیل است که می‌بینیم بعد از امضای موافقت‌نامه‌ی الجزایر دولت ایران پشتیبانی خود را از کردهای شمال عراق به کلی قطع می‌کند و دولت عراق نیز متقابلاً تمامی برنامه‌های رادیویی را که توسط گروه‌های مخالف رژیم شاه از بغداد پخش می‌شد، قطع می‌نماید و بعضی از این گروه‌ها را از خاک عراق اخراج می‌کند.

اما امضای موافقت‌نامه شاه و صدام حسین و اخراج گروه‌های مخالف رژیم شاه از عراق و تشدید فشار و تضيیقات بر آقای خمینی را نباید رویدادهای جدای از هم و یا جدا از کل مسائل ایران و برنامه‌های قدرت‌های با نفوذ خارجی برای منطقه و ایران دانست.

در مجموعه‌ی برنامه‌هایی که قدرت‌های خارجی، خصوصاً آمریکایی‌ها و هم چنین حکومت شاه برای ایران داشتند، بدون شک حل بحران داخلی ایران از

اساسی‌ترین بخش‌های آن بوده است. مسأله‌ی گسترش مبارزات مسلحانه‌ی داخلی در ایران و گسترش و توسعه‌ی مبارزات مردم نگرانی‌های اساسی برای آن‌ها به وجود آورده بود. شرکت روحانیان در مبارزات و رهبری آن توسط یک مرجع تقلید از نجف مسأله‌ای بود که افکار رژیم را به خود مشغول کرده بود و به خصوص بعد از جریانات داخلی مجاهدین و انحراف رهبری و شهادت دکتر شریعتی مسأله جدی‌تر شد و باعث شد که رژیم شاه و حامیان خارجی‌اش هر چه بیشتر و جدی‌تر ضرورت «حل مسأله‌ی خمینی» را احساس کرده و پی‌گیری کنند.^۱ اسناد و مدارک متعددی هست که نشان می‌دهد در بسیاری از مذاکرات خصوصی و محرمانه میان مقامات رژیم شاه و آمریکایی‌ها چاره‌جویی برای «حل مسأله‌ی خمینی» مطرح بوده است. نقش آیت‌الله خمینی در رهبری مبارزات داخل کشور از اوایل سال ۵۶، همزمان با روی کار آمدن آموزگار به جای هویدا ابعاد جدید و گسترده‌ای پیدا کرد. به خصوص بعد از شهادت دکتر شریعتی و درگذشت ناگهانی **حاج آقا مصطفی** و به دنبال آن مقاله موهن اطلاعات در دی ماه ۵۶ و کشتار مردم در قم و اربعین‌های تبریز و یزد و غیره، اوضاع به طور ناگهانی تغییر جهش‌وار پیدا کرده بود. بنابراین وقتی **شریف امامی** روی کار آمد، ماهیت برنامه و مأموریت او آنچنان بود که برای موفقیت در آن باید مسأله آقای خمینی به صورتی حل می‌شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسنادی از منزل شریف امامی به دست آمد که نشان می‌داد که شاه برای خاموش کردن صدای آقای خمینی دستوراتی داده است. (روزنامه کیهان - سه شنبه ۸ اسفندماه ۱۳۵۷ - پیوست‌ها)

اما چه راه حل‌هایی می‌توانست وجود داشته باشد؟ آیا آن‌ها می‌توانستند به طرق مقتضی، که خودشان بهتر می‌دانند خمینی را در نجف سر به نیست کنند؟ در آن صورت واکنش مردم و عواقب آن چه می‌شد؟ آیا موجب تشدید و تعمیق و گسترش مبارزات مردم می‌شد و نتیجه‌ی معکوس می‌داد یا خیر؟ سیاست‌های خارجی و مشاورین شاه، عکس‌العمل مردم را در خرداد ۴۲ و شورش ۱۵ خرداد - ۱۲ محرم و دی‌ماه ۵۶ فراموش نکرده بودند؟ در شرایط سال‌های ۵۶ و ۵۷، تناسب قوایمیان دولت و ملت، بدون شک به نفع ملت تغییر اساسی و عمده‌ای پیدا کرده بود و به یقین واکنش مردم در صورت اجرای این برنامه شدیداً به ضرر رژیم تمام می‌شد. آیا عکس‌العمل‌های مردم به مناسبت درگذشت دکتر شریعتی و

حاج آقا مصطفی خمینی، برای دولت و ملت یک پیش آگهی و یا یک آزمایش سنجش نیروها به منظور برداشتن قدم‌های بعدی نبود؟
آیا آن‌ها می‌توانستند خمینی را به یک ترتیبی به ایران بیاورند و سپس او را به نحوی ساکت کنند؟ آیا می‌توانستند او را در همان نجف ساکت و آرام سازند؟

۳- توطئه‌ی تبعید و قتل آقای خمینی به روایت آمریکا

جان استمپل عضو و مدیر بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران در حوادث سیاسی ایران نقش موثری داشته است. وی که چند ماه بعد از پیروزی انقلاب از ایران خارج گردید، در کتابی به نام «اندرون انقلاب ایران» وقایع ایران را در ماه‌های آخر حکومت شاه به تفصیل شرح داده است. در بخشی از آن درباره راه حل مشکل خمینی از جمله تبعید به ترکیه یا ترور وی و بالاخره سفر آقای خمینی به پاریس چنین می‌نویسد:

«ضدیت مطلق آیت‌الله با شاه، سلطنت طلبان را قانع کرد که یک عمل جدی و برجسته‌ای باید انجام داد. در حدود اواسط سپتامبر، توافق موفقیت آمیزی با دولت عراق به دست آمد مبنی بر این که آیت‌الله را از عراق بیرون بیاورند. آیت‌الله برای مدت ۱۴ سال در نجف زندگی می‌کرد. در ۲۳ سپتامبر، پلیس عراق منزل او را محاصره کرد و مانع ورود افراد، به جز اعضای خانواده، به منزل گردید. هشت روز بعد، دولت عراق رسماً از آیت‌الله خواست که عراق را ترک کند. او ابتدا به کویت رفت، که به او اجازه ورود ندادند و سپس در اکتبر به پاریس رفت. دولت فرانسه، به خمینی به عنوان یک پناهنده سیاسی اجازه ورود داد، ولی او را از فعالیت‌های سیاسی منع نمود. آیا می‌توان انتظار داشت که «سایه خدا» صرفاً دستور مقامات وزارت خارجه فرانسه را اطاعت کند؟ آیت‌الله هر چه را که می‌خواست می‌کرد. ظاهراً قصد اولیه شاه آن بود که آیت‌الله به ترکیه یا کشور دیگری نظیر آن، که در آن جا شیعیانی نباشند که او را نظیر نجف حمایت کنند، تبعید گردد. اما آنچه شاه به دست آورد سفر خمینی به پاریس بود. آن جا که آیت‌الله به سرعت مرکز توجهات رسانه‌های گروهی غرب شد و امکانات ارتباطی به مراتب بهتر از نجف در

دسترسش قرار گرفت. شاه، به درستی، خمینی را به عنوان دشمن اصلی خود و رژیمش تشخیص داده بود. اما راه حل پیشنهادی شاه صرفاً مشکل او را تشدید کرد. اگر چه قبول آن سخت است اما منابع موثق از سه کشور مختلف گفته‌اند که شاه از تصویب طرح ترور خمینی امتناع نمود. حداقل سه سرویس اطلاعاتی (از جمله ساواک، اما نه سیا) شاه را برای ترور خمینی تحت فشار قرار دادند. همه‌ی آن‌ها معتقد بودند که اگر خمینی را از سر راه بردارند، یک راه حل مسالمت‌آمیز و سازش ممکن خواهد بود. نزدیک‌ترین مشاوران شاه در این مورد که با خمینی چه باید کرد بین خود اختلاف داشتند. برخی از آن‌ها معتقد بودند که ترور خمینی راه حل ایده‌آل است برخی دیگر می‌گفتند که صرف‌نظر از اینکه خمینی چگونه بمیرد، مرگ او را به شاه نسبت خواهند داد. و اگر ترور خمینی به شاه ارتباط پیدا کند کنترل مخالفین مذهبی به مراتب مشکل‌تر می‌گردد و یک شبه «در ایران حمام خون به راه خواهد افتاد».

آیا این همان «حمام خونی» بود که کارتر و نمایندگان آمریکا در تهران و پاریس و بختیار از طریق پیام‌های متعدد و در اشکال مختلف آن را مطرح می‌کردند؟ این مقامات و محافل در پیام‌های خود مرتب صحبت از این می‌کردند که اگر بختیار موفق نشود در ایران «حمام خون» به راه خواهد افتاد!

به نظر می‌رسد که طرح عمده‌ی رژیم شاه درباره‌ی آقای خمینی آن بود که به هر قیمتی باشد ایشان را ولو برای مدتی، در نجف یا در هر جای دیگر ساکت و آرام سازد تا در این فاصله بتواند نقشه‌های احتمالی خود را با حداقل زیان و ضرر به اجرا درآورد. اگر دشمن چنین مجالی را پیدا می‌کرد که برنامه‌های احتمالی خود را در مورد نظام جانشینی شاه پیاده کند. مسلماً ملت را خلع سلاح می‌کرد و خطری جدی را پشت سر می‌گذاشت.

بنابراین در سال ۵۷ اجرای دو برنامه از جانب رژیم شاه در مورد آقای خمینی تدارک دیده شد. برنامه‌ی اول عبارت از اعمال فشار دولت عراق برای ساکت ساختن ایشان و برنامه‌ی دوم تلاش برای کشاندن آقای خمینی به ایران بود. در شهریور ۱۳۵۷ شریف امامی به نخست‌وزیری منصوب شد اینکه چرا

شریف امامی به جای آموزگار آمد بحث ضروری و لازمی است که در جای دیگری بررسی شده است.^۲

در ۷ شهریور ۵۷ اطلاعات در صفحه اول خود با درشت‌ترین حروف نوشت: «مذاکرات برای بازگشت حضرت آیت‌الله العظمی خمینی - هیأتی از طرف دولت عازم نجف شد. هیأت اعزامی می‌کوشد نظر موافق حضرت آیت‌الله العظمی خمینی را به بازگشت جلب کند».

در صفحه دوم همان شماره اطلاعات تفصیل خبر را به شرح زیر آورده است: «در حالی که این اظهار نظر هنوز به طور رسمی اعلام نشده است اهمیت مذاکرات تهران و نجف به صورت یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای سال‌های اخیر ایران تلقی شده است. بر اساس گزارش‌های تأیید نشده هیئتی که از طرف دولت به نجف رفته است مأموریت دارد تا با حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مذاکره نماید. اما هنوز از عکس‌العمل حضرت آیت‌الله العظمی هیچ اطلاعی در دست نیست گزارش‌های تأیید نشده هم چنین حاکی از آن است که در صورت موفقیت مذاکرات، تهران از بازگشت حضرت آیت‌الله العظمی به گرمی استقبال می‌کند و به این ترتیب سوءتفاهم و تشنجی که بین دولت و مراجع تقلید وجود دارد آغاز به رفع می‌کند. در حالی که مراجع تقلید با دقت تحولات اخیر ایران را تعقیب می‌کنند هنوز کوچک‌ترین عکس‌العملی از جانب شخصیت‌های طراز اول مذهبی و علمای اعلام تشیع نسبت به این تحولات ابراز نشده است. موفقیت دولت در جلب نظر مراجع عالیقدر و رفع بحران کنونی مملکت و ایجاد محیط مساعدتر در گرو به نتیجه رسیدن این مذاکرات است».

چرا می‌خواستند آقای خمینی را به ایران بکشانند؟ شاید تصور می‌کردند در ایران بهتر خواهند توانست مشکل را حل کنند.

یکی از راهکارها برای کاهش تشنج در روابط شاه با روحانیان، جلب همکاری سایر مراجع بود. اما این شگرد نیز جواب نداد. حتی غیر سیاسی‌ترین مراجع هم حاضر به همکاری نشدند. در آذرماه ۱۳۵۷ (۷۸، ۱۲، ۱) خبری به دست ما رسید که نمایندگان دربار با آیت‌الله خوانساری در تهران تماس گرفته و درخواست

ملاقات و راهنمایی کرده‌اند. اما ایشان جواب داده‌اند که اول بروید با قم تماس بگیرید بعد. آن‌ها هم رفته‌اند قم و تماس گرفته‌اند و جواب مراجع به آن‌ها این بوده است که راهنمایی ما قبول درخواست‌های آقای خمینی است. این تماس در آذر ۵۷ (۵ محرم)، احتمالاً آخرین اقدام، بسیار دیر، برای جلب نظر روحانیان و آشتی بوده است. یعنی در زمان استقرار آقای خمینی در پاریس و گسترش و اوجگیری بی‌سابقه‌ی اعتراضات مردمی. چند روز بعد، در راهپیمایی عظیم و بی‌سابقه عاشورا و تاسوعای حسینی میلیون‌ها زن و مرد ایرانی به خیابان‌ها آمدند و علیه استبداد سلطنتی و سلطه‌ی بیگانگان به تظاهرات پرداختند.

۴ - تشدید فشار

وقتی برنامه‌ی شریف امامی برای کشاندن آقای خمینی به ایران به نتیجه‌ای نرسید، تلاش وسیع‌تر برای ساکت ساختن ایشان در نجف آغاز شد. در ملاقات‌های متعددی که مقامات رژیم شاه با آمریکایی‌ها داشتند مسأله مطرح گردید. علاوه بر آن، دولت ایران به طور جدی مسأله را در رابطه با قرارداد ۱۹۷۵ با مقامات دولتی عراق عنوان کرد. در شهریور ۵۷، کشتار و سرکوب وسیع و بی‌رحمانه مردم در میدان شهداء (ژاله سابق) و سایر شهرها به طور وسیعی آغاز شد. و هم زمان با آن دولت ایران تصمیم قطعی گرفت تا به هر ترتیبی که ممکن شود فعالیت‌های آقای خمینی را متوقف سازد.

در اوایل مهرماه ۱۳۵۷ سی و سومین اجلاس‌یه‌ی سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک تشکیل گردید از جانب رژیم شاه، امیرخسرو افشار، وزیر امور خارجه‌ی وقت در مجمع عمومی شرکت کرد. در خلال جلسات مجمع عمومی، **امیرخسرو افشار** با مقامات آمریکا و اسرائیل (از جمله **سایروس ونس، کسینجر و موشه دایان**) و وزرای امور خارجه کشورهای هلند، فرانسه، انگلیس ملاقات‌های متعددی می‌کند. علاوه بر این، امیر خسرو افشار با وزیر امور خارجه عراق سه جلسه مذاکرات مفصل داشته است که موضوع آن‌ها تماماً مربوط می‌شده است به فعالیت‌های آقای خمینی در نجف و چگونگی فشار دولت عراق برای پایان دادن به این فعالیت‌ها. امیرخسرو افشار موفق می‌شود که موافقت کامل عراقی‌ها را برای اجرای نظر شاه جلب کند. وی بلافاصله مراتب را طی تلگرافات

رمز مخصوص مستقیماً به دفتر شاه در تهران مخابره می‌کند که عیناً در بخش پیوست‌ها آمده است.

این مذاکرات و ملاقات‌ها به نتیجه می‌رسد. رئیس استخبارات عراق به همراه چند نفر به دیدن آقای خمینی می‌روند تا ایشان را وادار به سکوت کنند. آقای دعائی از این دیدار چنین یاد کرده‌اند:

«سعدون حمادی شاکر رئیس سازمان اطلاعات عراق به اتفاق ابوسعید رئیس امنیت نجف و رئیس اوقاف نجف آمدند. شاکر گفت ما به شما احترام می‌گذاریم اما ما در برابر کشور ایران تعهداتی داریم و ملزم هستیم که از هرگونه فعالیت سیاسی علیه رژیم ایران پیشگیری کنیم. لذا از شما درخواست می‌کنیم که بیانیه‌ها و خطابه‌هایتان را علنی و از عراق نفرستید. آقای خمینی هم فرمودند که خیر بنده عمل به تکلیف می‌کنم و امری که تشخیص است و واجب رها نمی‌کنم اما نمی‌خواهم که شما در برابر رژیم ایران به تعهداتان عمل نکنید، اگر محضوری دارید، از عراق خارج می‌شوم. شاکر پرسید اگر از عراق خارج شوید به کجا می‌روید. آقای خمینی جواب دادند به جایی می‌روم که مستعمره ایران نباشد. به او بسیار برخورد و گفت ما یک نظام ضدامپریالیستی و ضداستعماری هستیم و بطور بنیادی با رژیم شاه تفاوت داریم اما ناگزیر به رعایت تعهدات خود هستیم ما به شما به عنوان یک شخصیت ضداستعماری و مبارز احترام می‌گذاریم و شما مهمان عزیزی برای ما هستید البته سعی کنید که ما را درک کنید».

تاریخ این گفتگو زمانی است که پلیس عراق در نجف بیت آقای خمینی را محاصره کرده است. ظاهراً اقدامات و فعالیت‌های دیگری هم در دست اقدام بوده است از جمله اینکه در همان روز یعنی درست وقتی که بیت آقای خمینی در نجف محاصره بوده است. هیئتی از طرف ساواک ایران محرمانه به عراق اعزام می‌شود تا با مقامات امنیتی عراق در همین باره مذاکره کند. گزارش هیأت اعزامی ساواک به عراق روابط و همکاری نزدیک ساواک شاه و سازمان امنیت عراق را به خوبی نشان می‌دهد. (پیوست‌ها)

این گزارش حاوی نکات بسیار مهمی است. دربند یک به «همکاری‌های معموله» بین دو سازمان امنیت اشاره شده است. در بند دو مطابق آنچه قبلاً گفته شد، فشار بر آقای خمینی به استناد قرارداد الجزایر بوده است. در بند ۴ اعتراف عراق را به سرسختی آقای خمینی در ادامه‌ی مبارزه با شاه می‌خوانیم. مطلب بند ۵ گزارش همان جوابی است که آقای خمینی به مقامات امنیتی عراق داده بود. در بند ۷ پیش‌بینی شده است که آقای خمینی هر کجا بروند مشکلات بیشتری را برای دولت ایران فراهم خواهند کرد. بند ۹ در واقع بیان تمایل و قدرت عراق به نگهداری آقای خمینی و ساکت کردن ایشان است.

امیر خسرو افشار، علاوه بر دیدار با وزیر امور خارجه‌ی عراق و گزارش مراتب «خدمات چاکرانه‌اش» به شاه، با وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، **سایروس وانس** ملاقات داشته است و از جمله مسائلی که با او مطرح می‌کند، گزارش ملاقات با وزیر امور خارجه‌ی عراق در مورد حل مسأله‌ی خمینی است. **امیر خسرو افشار** مشروح ملاقات خود را با **وانس** برای شاه می‌فرستد. در این تلگراف رمز کاملاً سری در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ می‌باشد چنین می‌نویسد:

«در دنباله این موضوع **جان نثار** اضافه کردم که چند روز قبل وزیر خارجه عراق در مذاکرات فی مابین ضمن تأیید اهمیت ایران برای آن‌ها و علاقه به دوستی با ایران می‌گفت حاضر به هر نوع همکاری می‌باشند. و با توجه به اظهارات او موضوع یکی از مذهب‌یون ایرانی را که در عراق بر علیه قانون اساسی و مصالح ایران فعالیت و تبلیغ می‌کند مطرح نمودم و به وزیر خارجه عراق گفتم اگر او را به عنوان پناهنده سیاسی تلقی می‌نمایند در آن صورت باید طبق قوانین بین‌المللی با او رفتار شود و به هر حال چگونه اجازه می‌دهند که یک پناهنده سیاسی بر علیه همسایه و دولت عراق مشغول فعالیت مخرب باشد، وزیر خارجه عراق جواب داد دستگاه رهبری عراق موضوع را با نظر مثبت مطالعه و او را تحت کنترل قرار خواهند داد».

شاه با دریافت گزارش‌های **امیر خسرو افشار** و **ساواک**، و اخبار محاصره‌ی منزل آقای خمینی در نجف مطمئن شد که کار تمام و مشکل خمینی حل شده است! و به همین علت طی تلگرافی به **امیر خسرو افشار** از زحمات وی تشکر کرد.

امیر خسرو افشار نیز در آخرین روز اقامتش در نیویورک مست از «**یاده پیروزی**» به اطرافیان خود، در دفتر هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد گفت: «**بزرگ‌ترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر انجام دادم. چون همین روزها خمینی را از عراق بیرون خواهند کرد**». (پیوست‌ها)

اسناد فعالیت شدید امیر خسرو افشار و دیدار و گفتگوهایش را با وزرای خارجه‌ی آمریکا و سایر کشورهای غربی آقای جمال شمیرانی، عضو ارشد هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، بعد از انقلاب برای دکتر سنجابی فرستاد. سپس آقای مجتهد شبستری، عضو دیگر این هیأت، همان اسناد را به همراه مقاله‌ای، با عنوان «**عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد**»، برای چاپ در روزنامه‌های ایران در سفری که به سازمان ملل داشتم در اختیارم گذاشت. (پیوست‌ها)

۵ - روایت شریف امامی از سفر به پاریس

در خاطرات شریف امامی در مورد سفر آیت‌الله خمینی از نجف به پاریس چنین آمده است:

«**سفیر عراق نزد او می‌آید و دعوت رئیس جمهور عراق را از شاه به اطلاع او می‌رساند. وقتی شریف امامی شاه را در جریان می‌گذارد، شاه می‌گوید: چگونه می‌توانم به عراق بروم وقتی که یک آخوند آنجاست که به من مرتب حمله می‌کند؟**^۳

پس از این که سفیر عراق از طریق شریف امامی از پاسخ شاه آگاه می‌شود، راه حل را در منزوی کردن آیت‌الله خمینی می‌داند و می‌گوید: «**تنها کاری که لازم است ما بکنیم این است که یک مأمور جلوی در منزل خمینی بگذاریم و به او مأموریت بدهیم که نام تمام مراجعین را یادداشت کند. این اقدام برای منصرف کردن مراجعین کافی خواهد بود.**»

او (شریف امامی) دیگر مطلبی در این زمینه نمی‌شنود تا روزی در پاییز ۱۳۵۷ که نزد شاه شرفیابی داشت، شاه می‌گوید: «**آیا اطلاع دارید برای خمینی چه اتفاقی افتاده است؟**» وقتی شریف امامی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، شاه می‌گوید: «**او عراق را به قصد کویت ترک کرده است و چون مقامات کویتی به او اجازه ورود نداده‌اند، عازم پاریس شده است.**»

شریفامامی می‌گوید: «ما تعجب کردیم که چرا ایشان به پاریس رفته، ما فکر می‌کردیم او به لیبی یا الجزایر یا به کلی به یکی از کشورهای اسلامی برود».

آقای شریفامامی در پاسخ این سوال من که آیا دولت فرانسه در مورد تمديد کردن اجازه اقامت آیت‌الله خمینی در فرانسه نظر شاه را خواسته بود یا نه؟ گفته:

«بله. آنطور که احمدعلی بهرامی می‌گفت برادرش شاپور که سفیر ایران در فرانسه بود در حضور او به تهران تلگرافی به این مضمون می‌زند که نماینده پریزیدنت ژیسکار می‌خواهد نظر اعلیحضرت را درباره اقامت آقای خمینی در فرانسه بداند. فرانسه آمادگی دارد که از خمینی بخواهد فرانسه را ترک کند یا اجازه اقامت او را تمديد نکند..... مدتی می‌گذرد اما از تهران جوابی نمی‌رسد. لذا... او موضوع تلگراف را تعقیب می‌کند و متوجه می‌شود که تلگراف وصول شده و به عرض شاه رسیده، اما شاه جوابی به آن نداده است»

در این گزارش عبارت: «فرانسه آمادگی دارد که از خمینی بخواهد فرانسه را ترک کند یا اجازه اقامت او را تمديد نکند»، نشان می‌دهد که این اظهار آمادگی بعد از ورود آقای خمینی به پاریس بوده است نه قبل از ورود.

۶ - اعتراف عراق

همان طوری که در صفحات پیشین آمده است به دنبال محاصره‌ی منزل آقای خمینی و ایجاد مزاحمت برای ایشان، بیانیه‌هایی از جانب نهضت آزادی ایران و انجمن اسلامی دانشجویان منتشر شد و از تمامی علاقه‌مندان به اسلام و انقلاب ایران خواسته شد که به دولت عراق اعتراض کنند. کنفدراسیون دانشجویان و ایرانیان خارج کشور و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر از اطراف و اکناف جهان تلگراف‌های اعتراض به رئیس جمهور عراق و مقامات دولتی ارسال داشتند. دولت عراق در پاسخی که توسط سفارت عراق در برن به یکی از این تلگراف‌ها داده است رسماً به ایجاد تضییقات و فشار علیه آقای خمینی اعتراف

کرده و آن را به دلیل قرارداد منعقدہ بین ایران و عراق در الجزایر دانسته است. (پیوست‌ها)

امیر خسرو افشار هنوز در نیویورک بود که خبر سفر آقای خمینی را از نجف به پاریس که منتشر شده و ناگهان همه را مبهوت کرده بود، شنید. اما نتوانست عمق اهمیت آن را درک کند و به یکی از همکاران خود در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد رو کرد و با لحنی فاتحانه گفت:

« فوراً به بهرامی (سفیر وقت رژیم شاه در پاریس) تلفن کنید که به چه دلیل به استقبال نرفته است».

تنها امیر خسرو افشار نبود که به علت کودنی سیاسی‌اش نتوانست عمق و پیچیدگی اوضاع سیاسی را درک کند. بسیاری از همکاران و مقامات مسؤول بالاتر او هم نتوانستند بفهمند که چه ضربه‌ای خورده‌اند.

فربدون هویدا، برادر هویدای نخست وزیر شاه در کتاب خود، تحت عنوان « سقوط شاه » می‌نویسد:

«سوم اکتبر ۱۹۷۸، در حالی که خمینی وارد پاریس شده است، شاه بی‌خبر است»^۴ در روز دوشنبه سوم اکتبر اعلیحضرت محمدرضا پهلوی!! آریامهرا شاهنشاه ایران! در مقر خود، در دامنه البرز با خوشحالی تمام دست‌ها را به هم می‌مالد که بالاخره توانسته است از شر مردی که از زمان تبعیدش به نجف، خاری در پهلوی او بوده است، خلاص شود. این مرد در چهارهزار مایلی ایران دیگر هرگز قادر نخواهد بود که خرابکاری را توسعه دهد. « شاهنشاه با آرامش لبخندی زدند! یک بار دیگر او موفق شده است که مخالفین خود را مقهور سازد! او یک تلگراف تبریک برای وزیر امور خارجه‌اش که در اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک رفته است می‌فرستد و از او به مناسبت مذاکرات موفقیت‌آمیز با همکاران عراقی‌اش، که منجر به اخراج خمینی از عراق گردید، تشکر می‌کند. اما شاهنشاه آریامهرا! خلف رضاخان، دومین شاه سلسله پهلوی هنوز نمی‌تواند تصور کند که روز سوم اکتبر آغاز نه تنها پایان سلطنت او، بلکه ختم دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی در ایران است. حرکت خمینی به نوفل‌لوشاتو، در چند مایلی مرکز پاریس، ناگهان خمینی را به

جبهه مقدم سیاست های بین المللی پرتاب کرد. به لطف تلویزیون و رادیو و مطبوعات، او یک شخصیت جهانی شد و پیام های او حتی خیلی راحت تر و آسان تر از قبل به توده های مردم ایران می رسید. مخالفین شاه در خارج که روی هم سازمان یافته بودند، برای از بین بردن فشارهای ساواک به دور خمینی حلقه زدند. و برنامه ای برای به وجود آوردن دولت وی تنظیم کردند. در نجف، آیت الله هرگز آزادی های فرانسه را نداشت و مسئولین عراقی او را تحت نظر داریم داشتند و تعداد ملاقات کنندگان او را محدود می ساختند و هرگز اجازه نمی دادند خبرنگاران خارجی به او نزدیک شوند. از سوم اکتبر به بعد، شتاب حوادث بسیار سریع شد. دولت بین شاه و خمینی ابعاد جدیدی پیدا کرد. گویی که بازیگران صحنه، بازی شطرنجی را که از ۱۵ سال پیش آغاز شده بود، مجدداً شروع کردند. حالا نوبت حرکت خمینی است. شاه مالا مال از اعتماد به آینده نشسته و منتظر است».

آیا شاه همان طور که هویدا ادعا کرده است، واقعاً نتوانست اهمیت حادثه را درک کند؟ شاید. اما روشن نیست. یک سال بعد در ۵۸،۱۰،۳۰ شاه در یک مصاحبه ی تلویزیونی با خبرنگار معروف انگلیسی به نام داوید فرست گفت:

«دولت اشتباه بزرگی کرد که گذاشت خمینی از عراق به پاریس برود و در آن جا انقلاب ایران را طرح ریزی کند. دولت هنگامی متوجه اشتباه خود شده که دیگر دیر شده بود و هواپیمای خمینی در راه عراق به پاریس بود.»

شاه در کتاب خود به نام «پاسخ به تاریخ» در این باره با حسرت و تأسف بیشتر ی سخن می گوید. او می نویسد:

«در ۵ اکتبر عراق خمینی را اخراج کرد و او به فرانسه پرواز کرد جایی که در دهکده نوفل لوشاتو نزدیک پاریس اقامت گزید. آیا من می بایستی به عراق فشار می آوردم و آن ها را تشویق می کردم که خمینی را نگه دارند؟ سؤال خیلی سختی است که بتوان جواب داد. درست است که در همان موقع فرانسه از من سؤال کرد که آیا «من مخالفی با حضور

خمینی در فرانسه دارم یا خیر؟ و من اعتراض نکردم. باور داشتم که او از هامبورگ یا زوریخ همان اندازه می‌تواند خراب‌کاری کند که از پاریس و من فاقد چنان قدرتی هستم که تمام دنیا را در یک خط فالانژیک پارچه علیه این پیرمرد... وادار سازم من می‌توانم صدای طوفان را در رسانه‌های گروهی غربی بشنوم اگر چنانچه سعی می‌کردم که عملی سخت و مستبدانه علیه او انجام بدهم». (محمد رضا پهلوی - پاسخ به تاریخ).

اما این تنها شاه نبود که فهمید چه اشتباه بزرگی مرتکب شده است! بسیاری از ناظرین سیاسی و تصمیم گیرندگان دولت آمریکا نیز به این امر اذعان کرده‌اند.

سولیوان آخرین سفیر کبیر آمریکا در ایران می‌نویسد:

«مهاجرت آیت‌الله خمینی از عراق که در نتیجه اعمال فشار دولت عراق و پیرو تقاضای حکومت شریف امامی انجام گرفت نتایجی کاملاً در جهت معکوس انتظارات حکومت تهران را داشت. آیت‌الله خمینی که با گذرنامه ایرانی مسافرت می‌کرد مانند سایر اتباع ایرانی که بدون ویزای ورود به فرانسه وارد خاک آن کشور می‌شدند بدون برخورد با مشکلی وارد فرانسه شد و... برعکس تصورات شریف امامی که می‌گفت آیت‌الله خمینی در پاریس به کلی فراموش خواهد شد، آیت‌الله در مرکز توجه مطبوعات و محافل سیاسی جهان قرار گرفت و با رادیو تلویزیون‌های دنیا تماس روزانه برقرار کرد. چهره عجیب و استثنایی این مرد روحانی که در زیر درختی در حومه پاریس نشسته و با سخنانی آتشین بر ضد شاه از هزاران کیلومتر دورتر انقلابی را رهبری می‌کرد توجه همه جهانیان را به خود جلب کرده بود. سیستم پیچیده و پیشرفته ارتباط تلفنی از راه دور که ما برای ایرانی‌ها ایجاد کرده بودیم به آیت‌الله خمینی و اطرافیان او امکان داد که در تماس مستقیم و دائمی با پیروان و همکاران خود در تهران باشند.»^۵

قبل از پایان این فصل بی‌فایده نمی‌دانم که روایت کاردار سفارت شوروی در ایران را درباره سفر آقای خمینی به پاریس بیاورم. کوزیچکین بعد از فرار از ایران به غرب پناهنده شد و خاطرات خود را نوشت. بخشی از خاطرات او تحت

عنوان : «کا. گ. ب در ایران» به فارسی برگردانده شده است (کا.گ.ب در ایران - ولادیمیر کوزیچکین - ترجمه اسماعیل زند و حسین ابوترابیان - ۱۳۷۰) :

« در ماه اکتبر ۱۹۷۸ (مهر ۱۳۵۷) مقامات عراقی به آیت‌الله خمینی دستور دادند هر چه زودتر عراقی را ترک کند.... بنابر اطلاعاتی که ما داشتیم شاه در اخراج آیت‌الله خمینی از عراق نقش فعالی ایفا کرده بود. حتی این خبر را نیز شنیدیم که شاه به سهم خود کوشید دولت اندونزی را ترغیب کند تا آیت‌الله خمینی را بپذیرد و به مقامات اندونزی قول داد که تمام مخارج اقامت او را تقبل خواهد کرد.... این اقدام شاه البته هیچ دلیل دیگری جز این نداشت که او می‌خواست خطرناک‌ترین دشمن خود را تا حد امکان از کنار مرزهای ایران دور کند. سر انجام دولت فرانسه موافقت خود را برای پذیرش آیت‌الله، آن هم فقط به عنوان یک توریست اعلام داشت. و برای او فقط به مدت سه ماه ویزا صادر کرد.»

با یک چنین اطلاعات نادرست و برداشت‌های ذهنی گرایانه شوروی‌ها سعی کردند با آقای خمینی نزدیک شوند:

«پس از مدتی، با توجه به اوضاعی که می‌گذشت مسکو در صدد ارتباط با آیت‌الله خمینی بر آمد و به همین جهت مأموری برای ملاقات وی به عراق فرستاده شد.... مأمور ما در دیدار با آیت‌الله خمینی، به گونه‌ای سخن گفت که تلویحاً به او به فهماند چنانچه در ایران به قدرت برسد از حمایت ما برخوردار خواهد شد. ولی آیت‌الله خمینی با پاسخ‌های دو پهلوی خود کاملاً نشان داد که اصلاً مایل نیست خود را به دامن ما بیندازد و تحت حمایت شوروی قرار گیرد... مأمور ما در دیدار با آیت‌الله خمینی با حیرت فراوان مشاهده کرد که تعدادی از ایرانی‌هایی که در اطراف او هستند تا قبل از آن در آمریکا و انگلیس اقامت داشته‌اند. کارشناسان تحلیل سیاسی ما با مشاهده چنین وضعیتی همراه با توجه به واقعیت‌های دیگر به این نتیجه رسیدند که آمریکائی‌ها نیز دریافته‌اند که رژیم شاه دیگر به درد نمی‌خورد.... به این ترتیب از نظر کارشناسان شوروی آیت‌الله خمینی نیز یک متحد طبیعی غرب

محسوب می‌شد، لذا او را گروهی از ایرانی‌ها محاصره کرده بودند که سالها در آمریکا بسر می‌بردند و بی‌تردید از سوی سازمان سیا در میان اطرافیان آیت‌الله خمینی جا گرفته بودند. ... در چنین مرحله‌ای بود که شوروی احساس کرد باید آیت‌الله خمینی را یک «تحت‌الحمايه آمریکا به حساب آورد». ص ۳۱۷.

نویسندگان کتاب «سقوط آمریکا در ایران»، درباره‌ی فشار شاه به دولت عراق برای خاموش کردن خمینی، می‌نویسند:

«از میان اشتباهات شاه این بزرگ‌ترین آن‌ها بود. برای آنکه رهبری و کنترل حرکت انقلابی را تسریع کرد.»

و بدین گونه است که به قول مولانا:

از قضا سرکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌فزود
و این مشیت الهی و حتمیت تاریخ در براندازی نظام‌های استبدادی
است.

خداوند فرمود:

إِنَّهُ فَكَّرُوا قَدْرَ - فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ - ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ - او اندیشید و طرحی
افکند. مرگ بر او باد. چگونه طرحی افکند؟ باز هم مرگ بر او باد. چگونه طرحی
افکند؟ (مدثر ۱۸ - ۲۰)

مآخذ و یادداشت‌های بخش دوم

- ۱- به کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» از همین نویسنده رجوع کنید.
- ۲- همان
- ۳- خاطرات شریف امامی - ویراستار حبیب‌الله لاجوردی - انتشارات سخن - چاپ اول - ۱۳۸۰ - ص ۲۸۶
- ۴- ما روز جمعه ششم اکتبر وارد پاریس شدیم نه روز سوم اکتبر
- ۵- سولیوان - مأموریت در ایران - ترجمه محمود مشرقی - ص ۱۴۲ - انتشارات هفته

بخش سوم

استقرار در نوفل‌لوشاتو

«وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً» نساء ۱۰۰
آنکس که در راه خدا مهاجرت کند در روی زمین برخورداری‌های بسیار
وگشایش‌ها خواهد یافت

از همان روز اول ورود به پاریس پس از استقرار در محل تهیه شده و استراحت مختصر بلافاصله فعالیت‌ها شروع شد. اولین اقدام تماس تلفنی با ایران بود. خبر خروج آقا از نجف و ماجراهای مرز کویت و عراق به سرعت در سرتاسر ایران و جهان منتشر شده بود و در همه جا موجبات نگرانی مردم را فراهم کرده بود به همین دلیل تماس با ایران و خبر دادن به آن‌ها لازم بود. خوشبختانه تماس تلفنی از پاریس با هر نقطه‌ای از ایران به راحتی و مستقیم امکان‌پذیر بود. نه تنها تلفن تهران بلکه، بعضی از شهرهای ایران نیز به شبکه‌ی بین‌المللی متصل بود و تماس مستقیم تلفنی از پاریس با این شهرها به راحتی امکان‌پذیر بود. اولین تماس آقای خمینی با برادرشان آیت‌الله پسندیده، در قم بود، که شخصاً با آقای پسندیده صحبت کردند و سلامتی و ورود خود را به پاریس اطلاع دادند. این اولین بار و شاید آخرین باری بود که آقای خمینی شخصاً در تلفن صحبت کردند. بعدها من ندیدم و نشنیدم که ایشان تلفنی با کسی صحبت کنند. و شاید هم حق

همین بود اگر قرار بود آقای خمینی بعضی از تلفن‌ها را شخصاً جواب بدهند و صحبت کنند اشکالات عمده و عدیده‌ای به وجود می‌آمد. من نیز بلافاصله با خانواده‌ام در هیوستون تماس گرفتم. آن‌ها نیز از وضعیتی که در مرز کویت پیش آمده بود با خبر شده و نگران بودند. آقای مَهری از کویت به ایشان و دوستان خبر داده بود.

خبر سلامتی و ورود ما به پاریس به سرعت در تمام ایران منتشر شد. اگر چه ورود به پاریس تقریباً بدون کم‌ترین انعکاسی در مطبوعات فرانسه صورت گرفت.

بعد از دادن خبر به تهران انتشار اعلامیه‌ای که در فرودگاه بغداد آماده شده بود و علل سفر به پاریس را توضیح می‌داد، ضروری بود. برخی نگرانی‌ها وجود داشت که مبادا روحانیت قشری و ارتجاعی در مورد سفر آقا به پاریس شبهه کنند و دشمنان زیرک نیز آن را دامن بزنند. تا به حال چنین اتفاقی که یک مرجع بزرگ، به بلاد «کفر» مهاجرت کند رخ نداده بود. اگر هم در گذشته سفرهایی تک و توک توسط بعضی از مراجع صورت گرفته بود و یا می‌گرفت به دلیل بیماری و تنها به قصد معالجه بود. شاید این اولین بار بود که یک مرجع بزرگ شیعی بدون علت و سبب بیماری به دنیای غرب سفر کرده بود. آن هم کجا؟ پاریس، این شهر افسانه‌ای معروف به «عروس اروپا»! این نگرانی‌ها چندان هم بی‌مورد نبود. در گذشته یکی از انتقادات و ایرادات بخشی از روحانیت و برخی از مراجع به آقای خمینی آن بود که چرا آقا اینقدر حرف می‌زند؟ دون شأن یک مرجع و روحانی بزرگ است که خیلی حرف بزند. باید رعایت سنگینی و وزن را کرد! خود آقای خمینی در یکی از صحبت‌هایشان در نجف به این انتقاد اشاره کرده و به آن جواب داده اند؛ **تفسیر قرآن** را برنمی‌تابیدند و **مرحوم علامه طباطبائی** را منزوی ساخته بودند؛ اشعار آقای خمینی تنها بعد از انقلاب منتشر شد. زیرا در شأن مرجع تقلید نیست که شاعر باشد و شعر هم بگوید! حالا حرف زدن در باره‌ی اسلام و جامعه‌ی اسلامی و سرنوشت مردم مسلمان از نجف و یا قم کجا و سفر یک مرجع تقلید به یک شهر غربی و مرکز «بلاد کفر» کجا؟

بعد از ورود به پاریس احمد آقا متن اعلامیه‌ی تهیه شده را بلافاصله برای تهران و شهرستان‌ها تلفنی خواندند. علاوه بر آن، متن در اختیار سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی در خارج کشور (نهضت آزادی ایران، خبرنامه‌ی جبهه ملی،

انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا) گذارده شد. هم چنین ترجمه انگلیسی آن برای تمامی خبرگزاری‌ها و جراید نیز ارسال گردید. متن این اعلامیه در صحیفه‌ی نور آمده است.

مسائل دیگر نیز مورد بررسی قرار گرفت. یکی از آن‌ها محل سکونت بود. آقای خمینی در بصره و بغداد با من شرط کرده بودند که در پاریس به منزل کسی وارد نخواهند شد و باید محلی برای اقامت موقت ایشان اجاره شود. اقامت در منزل **دکتر احمد غضنفرپور** خلاف نظر و تمایل خود ایشان و به علاوه خلاف مصلحت بود. موضوع دیگر مسأله غذا و دقت‌های لازم شرعی در باره‌ی آن بود و سپس مسأله دیدارها. خبر ورود آقا به پاریس سیل مشتاقان را برای دیدار با ایشان سرازیر می‌کرد و این می‌توانست اشکالاتی را به وجود آورد. بعد از این مسائل، موضوع تماس‌ها و مصاحبه‌ها و فعالیت‌ها بود که باید مورد بررسی قرار می‌گرفت و برنامه‌ای تنظیم می‌شد.

من از آقایان **حبیبی، بنی‌صدر و قطب‌زاده** دعوت کردم که جلسه‌ای بگذاریم و شورایی برای هماهنگی همه این مسائل به وجود آوریم، کارها تقسیم شوند و هر کس مسؤولیت انجام کاری را بپذیرد. علاوه بر مسائل ابتدایی بالا، می‌دانستم و پیش‌بینی می‌کردم که سفر آقا به پاریس تحرک جدیدی را در میان ایرانیان، به خصوص در داخل کشور، به وجود خواهد آورد و باید بتوانیم متناسب با آن ادای وظیفه کنیم. من و دوستانمان جداً و واقعاً آماده بودیم که به رغم اختلافاتمان با بنی‌صدر به صورت جمعی و هماهنگ کار کنیم.

از آقایان **فردوسی پور و املائی** هم که جزو همراهان آقای خمینی در سفر به پاریس بودند و حضورشان در جلسه ضروری بود دعوت کردم. شب که جلسه تشکیل شد آقایان هرکدام همراه خود چند نفری را هم آورده بودند. قطب‌زاده آقای **کریم خدایپناهی** و بنی‌صدر آقای **احمد غضنفرپور** و یکی دو نفر دیگر را آوردند این خلاف قرار و دعوت قبلی بود. هدف آن بود که چند نفری ابتدا با هم صحبت و مشورت کنیم بعد بر اساس آن برنامه‌ای تنظیم نماییم. دعوت از افراد دیگر برای حضور در گروه می‌توانست در همان جلسه مطرح و توافق شود. اما طرز تلقی افراد از جلسه و برداشتها و برخوردها و نیز کاری که در مورد انتخاب محل اقامت آقای خمینی شده بود نشان می‌داد که غرض‌های دیگری نیز در کار است.

من شخصاً آمادگی برای این نوع درگیری‌ها را نداشتم و به آن معتقد نبودم. آن دیدار اولین و آخرین جلسه‌ی مشورتی بود.

آپارتمان آقای دکتر غضنفرپور، محل اقامت آقای خمینی، در طبقه‌ی چهارم ساختمانی در حومه پاریس به نام **کاشان** واقع بود و از همان روز اول ورود مراجعات و دید و بازدیدها شروع شد. تردد و سروصدای این افراد در راهروها موجب اعتراض همسایگان گردید. به موازات رفت و آمدها و سر و صداهای فراوان به محله و ساختمان، حضور و تردد افراد مشکوک نیز توجه ما را جلب کرد و مسائل امنیتی نیز مطرح شد.

برای حفظ امنیت قرار شد اشخاصی که برای دیدار آقا می‌آیند بازرسی بدنی بشوند. چند نفر از آقایان و خانم‌ها داوطلب و مأمور این کار شدند. در میان بازرسان دکتر غضنفرپور و **خانم سدیفی** همسر ایشان بودند. این مسئله موجب اعتراض برخی از دیدارکنندگان شد. جمعی از ایرانیان مقیم پاریس و سایر شهرهای اروپا، نسبت به دوستان و اطرافیان آقای بنی‌صدر، از جمله دکتر غضنفرپور و خانمش نظر مساعدی نداشتند، می‌گفتند که آن‌ها با دانشجویان مسلمان همکاری نداشته‌اند. بعضی هم مدعی بودند که ایشان از مائوئیست‌های پاریس هستند. خانم‌های مسلمانی که برای دیدار آقای خمینی می‌آمدند از این که خانم سودابه سدیفی آن‌ها را بازرسی بدنی کند ناراحت می‌شدند و شروع کردند به اعتراض و حتی پرخاش. دانشجویان مسلمان هم از اینکه منزل غضنفرپور برای اقامت آقای خمینی انتخاب شده است نیز خیلی ناراحت و معترض بودند. من تا آن زمان آقای احمد غضنفرپور و خانم سودابه سدیفی را ندیده بودم و نمی‌شناختم. بعد از خروج از فرودگاه در ماشین که سوار شدیم آقای بنی‌صدر آقای غضنفرپور را که رانندگی می‌کرد، معرفی نمود. بعداً فهمیدم که محل ورودمان نیز منزل ایشان است.

همان روز ورود یا عصر روز بعد، خانمی که یک روسری نیمه کاره بر سر انداخته بود و نیمی از موهای سرش هم بیرون بود، به اتاق آقای خمینی رفت. وقتی سؤال کردم گفتند ایشان خانم **سودابه سدیفی** همسر آقای **غضنفرپور** است که برای ارائه گزارش‌های مطبوعاتی پیش آقا رفته‌است. بعضی از دانشجویان انجمن اسلامی اعتراض کردند. با کمال تعجب آقایان فردوسی‌پور و املایی از خانم سدیفی دفاع کردند. مسأله‌ی غذا مشکلی پیش نیاورد. آقای خمینی به صاحب

خانه و اطرافیان توصیه کرده بودند که در مورد تهیه‌ی غذا از من نظرخواهی کنند و مرا مسؤول کرده بودند که مواد غذایی غیرشرعی خریداری نشود. من مسؤولیت را به آقای حبیبی واگذار کردم. تهیه‌ی گوشت ذبح شرعی از قصاب‌های مسلمان الجزایری به راحتی امکان‌پذیر بود. قرار شد در مورد نان‌ها و شیرینی‌ها و نوع روغنی که در تهیه‌ی آن‌ها به کار می‌رود دقت شود. معمولاً در این نوع مواد غذایی ترکیبات به کار رفته و حتی نوع چربی‌ها، روی بسته‌بندی آن‌ها چاپ شده است. چربی‌های حیوانی اکثراً مشکوک و آلوده به چربی خوک هستند. اما چربی‌های گیاهی (روغن نباتی) بلااشکال است. سایر مواد غذایی چندان اشکالی نداشت.

۱- اخطار دولت فرانسه

یکی دو روز بعد از ورودمان به پاریس که هنوز در همان منزل دکتر غضنفرپور بودیم، دو نفر از جانب دولت فرانسه به دیدار آقای خمینی آمدند. در این دیدار آنها اطلاع دادند که به موجب مقررات فرانسه ایشان در طی مدتی که در فرانسه هستند حق فعالیت سیاسی نخواهند داشت. گفتند که به موجب مقررات فرانسه ویزای ورودی آقای خمینی و همراهانشان حدود سه ماه اعتبار دارد و دولت فرانسه قصد ندارد آن را لغو کند.

قرائن و شواهد نشان می‌داد که فرانسوی‌ها از ورود آقا و همراهان به پاریس اطلاع قبلی نداشتند و اگر خبر داشتند به احتمال قوی جلوگیری می‌کردند. اما بعد از ورود به پاریس دولت فرانسه نمی‌خواست یا نمی‌توانست ویزای سه ماهه ما را لغو کند. قطعاً این عمل به حیثیت و اعتبار دولت فرانسه لطمه می‌زد. افکار عمومی در فرانسه خیلی قوی است و شاید به دولت فرانسه چنین اجازه‌ای را نمی‌داد.

آیا فرانسوی‌ها قبل از ورود ما به پاریس از این برنامه با خبر شده بودند؟ به نظر ما چنین نبود. مجموعه‌ی اطلاعات و اخبار ما در آن موقع حاکی از بی‌اطلاعی مقامات دولت فرانسه بود. (به عنوان نمونه به روایت شریف امامی که در بخش قبلی آمده است رجوع شود.) اما بعد ها برخی از منابع مدعی شدند که دولت فرانسه قبلاً از این سفر مطلع شده بود. نویسنده کتاب «سقوط آمریکا در ایران» می‌نویسد:

«دولت فرانسه از تصمیم خمینی به موقع مطلع شد که بتواند او را مانع شوند، اگر تمایلی به آن داشتند، اما بعد از مشورت با تهران به آن‌ها اطمینان داده شد که شاه اعتراضی ندارد که بزرگترین دشمن وی به اروپای غربی برود. و لذا به خمینی اجازه داده شد که به پاریس بیاید و او در ۶ اکتبر ۷۸ وارد فرودگاه اورلی شد.»

اگر این ادعا درست باشد معنایش این است که در همان صبح روزی که آقای خمینی در بصره تصمیم خود را برای سفر به پاریس به عراقی‌ها اطلاع دادند، آن‌ها خبر را به فرانسه داده‌اند و فرانسوی‌ها هم در همان روز با تهران تماس گرفته و نظر تهران را خواسته بودند و تهران هم با سرعت همان روز مسأله را با شاه مطرح کرده و سپس جواب شاه را همان روز به فرانسه اطلاع داده‌اند. تمامی این تماس در ظرف همان ۲۴ ساعت صورت گرفته است. انجام این امر در آن مدت کوتاه بسیار بعید به نظر می‌آید. خصوصاً که شاه در جای دیگری (مصاحبه با داوید فراست ۳۰، ۱۰، ۵۸) رفتن خمینی به پاریس را اشتباه بزرگ دولت شمرده است.

این بیان شاه ادعای نویسندگان کتاب یاد شده در بالا را نه تنها تأیید نمی‌کند، بلکه آن را مخدوش می‌سازد. به این معنا که ظاهراً شاه می‌خواهد بگوید که بعد از موافقت با ورود خمینی به پاریس، مسأله فشار به دولت عراق برای ساکت ساختن خمینی، مجدداً مورد بحث قرار گرفته است و متوجه شدند که اشتباه بزرگی کرده‌اند و خواسته‌اند جلوی آن را بگیرند اما دیگر دیر شده بود چرا که هواپیمای خمینی در راه پاریس بود! یعنی این بررسی‌ها هم در همان مدت کمتر از ۲۴ ساعت صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که احتمالاً این صحبت‌ها را شاه و مقامات آمریکایی بعدها مطرح ساختند تا مدعی شوند که از سفر خمینی به پاریس اطلاع داشته و می‌توانسته‌اند جلو آن را بگیرند اما نگرفته‌اند! ؟ و دولت فرانسه هم گوش به فرمان آن‌ها بوده و طبق نظر آن‌ها عمل کرده است. در حالی که واقعیت چنین نیست.

ژیسکار دیستن، در خاطرات خود به سفر آقای خمینی اشاره کرده است و می‌نویسد که آقای خمینی درخواست پناهندگی کرد. این ادعای بی‌اساسی است. هنگامی که ترجمه فارسی این سخن ژیسکار دیستن در یکی از روزنامه‌های صبح تهران چاپ شد، جوابی نوشتم. اما با توقیف آن روزنامه، جوابیه‌ی من منتشر نشد.

چرا این روزنامه را توقیف کردند؟ آیا برای این بود که جواب من به ژیسکار دیستن چاپ و منتشر نشود؟

۲- واکنش به اخطار دولت فرانسه

خبر اخطار دولت فرانسه در ایران منتشر شد. در واکنش به این اخطار احزاب و انجمن‌ها و سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی شروع به فعالیت کردند. تلگراف‌های متعددی خطاب به رئیس جمهوری فرانسه از جانب سازمان‌ها و شخصیت‌ها از جمله انجمن اسلامی مهندسين، روحانیت مبارز تهران انجمن‌های اسلامی دانشجویان، تلگرام ۱۹۰ استاد دانشگاه فردوسی مشهد (۵۷،۸،۲)، نامه‌ی گروهی از قضات دادگستری ایران (۵۷،۸،۲)، تلگراف بازاریان یزد (۵۷،۸،۶)، تلگراف جامعه‌ی پزشکان، دندان پزشکان و داروسازان شیراز، تلگراف علمای قم (ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، سیدهادی خسروشاهی، داود الهامی، عقیقی بخشایشی، رضا گلسرخی، سید محمد کاظم دانش و هدی پیشوائی و...) (۵۷،۸،۹) ارسال شد که در آن‌ها حفظ حرمت و احترام میهمانی که بر فرانسه وارد شده است، خواسته شده بود. این تلگراف‌ها مفید و موثر واقع شدند. برخی از روزنامه‌های چپ فرانسه نیز به سیاست دولت فرانسه در ایجاد محدودیت برای آقای خمینی اعتراض کردند.

بعد از دیدار نماینده‌ی ورسای و مقامات وزارت خارجه‌ی فرانسه با آقای خمینی، روزنامه‌های فرانسه عموماً و اومانیته به خصوص. (۷۸،۱۲،۵) تحت عنوان «کمک ژیسکار به شاه» نوشت: «اگر قتل‌های میهن‌پرستان بی‌اسلحه از ماه‌ها قبل نتوانست اعتراض دولت فرانسه را به ایران برانگیزد، اما اعلامیه‌ی آقای خمینی در فرانسه اعتراض دولت فرانسه را بر علیه آقای خمینی بر انگیزد. باعث تأسف است که دولت فرانسه در امر محکوم کردن دیکتاتوری و کشتار بی‌سابقه‌ی شاه سکوت می‌کند.»

علاوه بر این، ورود آقای خمینی به پاریس مصادف شد با گسترش مبارزات و آتش سوزی‌ها در تهران و حمله به مراکز و دفاتر شرکت‌های هواپیمایی خارجی. اما به دفتر ایرفرانس در تهران حمله نشد و بر در شیشه‌ای آن نوشته‌ای آویختند یا چسباندند: «به احترام مهمان عزیزی که در فرانسه است ایرفرانس را آتش نمی‌زنند». همزمان با این عملیات، جمعی از بازاریان با دسته‌های گل به

دیدار سفیر فرانسه در ایران رفتند. ابتکار این عمل با مرحوم حاج محمود مانیان بود. این عمل ابتکاری نیز بسیار حسن اثر بخشید و در رفتار فرانسوی‌ها نسبت به آقای خمینی و همراهان مؤثر بود. بعدها حاج مانیان که همراه با آقایان مهدیان و دکتر سنجابی به پاریس آمده بودند. گزارش جالبی در این مورد داد:

« وقتی خبر ورود آقای خمینی به پاریس به تهران رسید. شنیدیم که دولت فرانسه می‌خواهد محدودیت‌هایی برای ایشان ایجاد نماید. به این دلیل در جمع دوستان طبق پیشنهاد من ۳۰-۴۰ نفر آدم مخلص به انقلاب عده‌ای را هم که جمعاً ۱۵۰ نفر می‌شدند با خود همراه کردم و هر کدام در دستجات ۲ تا ۳ نفری با یک دسته گل به سفارت فرانسه رفتیم و سپس درخواست ملاقات با سفیر فرانسه را نمودیم. سفیر که آمد، دید تمامی راهروها همه جا پر از گل است و بسیار تعجب کرده بود. به او گفتیم که ما نماینده مردم هستیم. دوستان به من اصرار کردند که من صحبت کنم. من به او گفتم که سفیر باید بیاید نزد مردم با همه صحبت کند. سپس به سفیر گفتم ما این دسته های گل را به پاس مهمان نوازی ملت فرانسه از حضرت آیت‌الله العظمی خمینی زعیم عالیقدر انقلاب ملت ایران به وکالت از جانب ملت تقدیم سفارت فرانسه می‌کنیم تا به رئیس جمهوری آن کشور تقدیم نماید. سفیر در پاسخ گفت که آیت‌الله با قدم شریف خود خاک فرانسه را مزین کردند. « سپس سفیر سوال می‌کند » که چرا آیت‌الله فرانسه را انتخاب کرده‌اند.

حاجی مانیان جواب می‌دهد: « ملت فرانسه آزاد و دموکراتیک است. اعلامیه حقوق بشر، را فرانسوی‌ها تدوین کردند. اسلاف رئیس جمهور قبلی آن را اجرا کردند. دوگل رئیس جمهور فقید فرانسه، در برابر اراده ملت الجزایر تسلیم و استقلال آن کشور را تصویب کرد.»

حاج مانیان در ادامه سخنان خود گفت:

«ملت ایران خواستار اجرای حقوق بشر است. خواست ملت ایران همان خواست ملت فرانسه است. بر سینه‌ی خاک فرانسه مدال آزادی زده شده است. و اگر امروز دولت فرانسه به این سنن گذشته آزادی

خواهانه ملت فرانسه احترام نگذارد به نسل آینده بدهکار و بدهی او هم واخواست خواهد شد.»

۳- انتقال به دهکده‌ی نوفل‌لوشاتو

به علت اشکالات متعددی که اقامت آقای خمینی در منزل دکتر غضنفرپور به وجود آورده بود، قرار شد با کمک دوستان پاریس، که به اوضاع محلی آشنا بودند محل جدیدی فراهم شود. مرحوم صادق قطب‌زاده خیلی تلاش و کمر کرد. خیلی از شهرها و شهرک‌های حومه و اطراف پاریس، حتی تا شعاع یک صد کیلومتری مورد جستجو قرار گرفت. اما جای مناسبی پیدا نمی‌شد. وضع مسکن در پاریس خیلی بد بود.

بنا براین علاوه بر کوشش برای پیدا کردن یک محل استیجاری، خرید محل مناسب نیز مورد توجه قرار گرفت.

در این جستجو بودیم که آقای دکتر عسگری (از دوستان مرحوم دکتر سامی) استفاده از منزلی را در حومه پاریس پیشنهاد داد. آقای دکتر عسگری از ایرانی‌هایی هستند که سال‌ها در پاریس اقامت داشته‌اند و با ایشان از زمان تحصیل مرحوم دکتر شریعتی در پاریس دورادور آشنایی داشتیم. بعد از بازگشت دکتر شریعتی به ایران و سفر ما به مصر و خاورمیانه ارتباطاتمان قطع شده بود تا حدود یک ماه قبل از سفرم به نجف که ایشان به مناسبت کشتار میدان شهداء در ۱۷ شهریور به من تلفن زدند و اطلاعاتی در این باره دادند.

آقای دکتر عسگری گفتند که همسر فرانسوی ایشان منزلی در حومه‌ی پاریس دارد که حاضر است آن را در اختیار بگذارد و شاید مناسب باشد. با یکی دو نفر دیگر رفتیم منزل را دیدیم. محل با صفا و آرامی بود اما از جهت ساختمان و امکانات فوق‌العاده محدود و نامناسب بود. معذالک از جهاتی بهتر از آپارتمان آقای غضنفرپور بود و به این دلیل قبول کردیم، به شرط آنکه اجاره بهای متعارف را دریافت کنند. آن‌ها هم این شرط را پذیرفتند، اگر چه هرگز پولی بابت اجاره بها قبول نکردند. به هر حال روز بعد، به محل جدید نقل مکان کردیم.

محل جدید در دهکده نوفل‌لوشاتو در ۱۵ کیلومتری جنوب شهر ورسای و در کنار جاده‌ی ۶۸ پاریس و حدوداً ۴۰ کیلومتری پاریس، قرار داشت. باغچه‌ای بود بر یک بلندی، در کنار خیابان اصلی نوفل‌لوشاتو با ساختمانی محقر به صورت

ویلا، از نوع ویلاهای محقری که معمولاً برای اقامت دوره‌ی کوتاه تابستان برای یک خانواده کوچک تکافو می‌کند. ساختمان دو طبقه‌ای داشت در وسط باغچه، طبقه‌ی اول همکف باغچه شامل دو اتاق و یک دستشویی و حمام بود. یک اتاق انبار لوازم کهنه و مستعمل و انبار باغبانی و متفرقه بود و جایی برای استفاده‌ی روزمره نداشت. اتاق دیگر هم انبار اثاثیه منزل از قبیل تخت خواب و صندلی و کمد و غیره بود. طبقه دوم، با حدود ۱۰ پله از کف قرار داشت. زیرپله‌ها هم مستراح واقع شده بود. در طبقه‌ی دوم یک آشپزخانه محقر، یک اتاق ۴×۶ و دو اتاق بسیار کوچک، شبیه به صندوق خانه‌های قدیم وجود داشت و بس.

۴- مدیریت امور داخلی ستاد نوفل لوشاتو

ورود ما به **نوفل لوشاتو** در زمانی بود که درخت‌ها هنوز سرسبز بودند. در وسط محوطه‌ی جلوی ساختمان، چند درخت زیبا دیده می‌شد. یکی از آن‌ها درخت سیبی بود که هنوز میوه‌هایش به طور کامل نرسیده بودند. هوای مهرماه نوفل لوشاتو بسیار لطیف و فرح بخش بود.

چند روز بعد از ورود ما به نوفل لوشاتو مرحوم **حاج آقا مهدی عراقی** با دوستانش **حاج آقا کفاش‌زاده**، **رفیق دوست**، **برادران کریمی و پدرشان**، **مرحوم سیدعلی خانسفید**، **امیر حسینی و رضا فراهانی** به پاریس آمدند. برخی از این برادران را من از سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دورادور می‌شناختم. (علی خانسفید بعد از بازگشت به ایران در درگیری‌های روزهای پُر تلاطم بهمن‌ماه کشته شد. او اهل **کاشانک**، در شمال شرقی تهران بود و **راهنمایی دخترانه شهید خانسفید** در کاشانک، به یاد او نامگذاری شده است) دیدار عراقی با آقای خمینی بسیار عاطفی بود. آن‌ها در سالیان گذشته، به خصوص در رویدادهای ۱۵ خرداد سال ۴۲ با هم در ارتباط بودند. عراقی در جریان ترور منصور دستگیر و محکوم به زندان شد. دیدار در دهکده اولین دیدار بعد از ۱۵ سال بود. با آمدن حاج مهدی عراقی به دهکده، اداره‌ی امور داخلی به عهده‌ی ایشان واگذار شد. ایشان همراه با چند تن از دوستانش آمده بود و آن‌ها در اداره‌ی امور به او کمک می‌کردند. محوطه‌ی اطراف درخت سیب در محل جدید، را تمیز و مفروش کردند. زیر درخت سیب پتو و بالش برای استراحت آقا قرار دادند. و تا وقتی وضع جوی مساعد و مناسب بود، اکثر دیدارهای عمومی با

ایشان در زیر همین درخت سیب صورت می‌گرفت. در همین محوطه نمازهای جماعت ظهر و عصر و مغرب و عشاء برگزار می‌شد. آقای خمینی بعضی شب‌ها بعد از نماز صحبت‌هایی می‌کردند و یا به سؤالات حاضران جواب می‌دادند. هنوز مصاحبه‌های مطبوعاتی شروع نشده بودند. اما خبرنگاران از کشورهای مختلف اروپایی هجوم آورده بودند. ما به عکاسان و فیلم‌برداران اجازه دادیم که از محوطه، از دیدارهای عمومی، از فعالیت‌های محل اقامت و همچنین از مراسم نماز جماعت فیلم‌برداری کنند.

چاپ عکس آقای خمینی در زیر درخت سیب در مطبوعات اروپایی موجب تفسیرهای گوناگون شد. درخت سیب در ادبیات اروپایی و یا حداقل در فرانسه دارای معنا و مفهوم معنوی خاصی است. علامت و سمبل نعمت و تولید است. و ضمناً در ادبیات مسیحیت سیب همان میوه‌ی ممنوعه‌ای است که **بابا آدم** (به جای گندم در ادبیات اسلامی) با خوردن آن، از امر خدا عصیان و با ارتکاب گناه از بهشت رانده شد.

در داخل ساختمان، اتاق بزرگ‌تر برای نشست و برخاست دوستان و بازدیدکنندگان و اتاق کوچک‌تر برای استراحت آقای خمینی اختصاص داده شد، که شب‌ها هم در همان اتاق استراحت می‌کردند و روزها بازدیدکنندگان خصوصی را می‌پذیرفتند. گاه به گاه که هوا سرد و یا بارانی می‌شد، نماز جماعت در همان اتاق بزرگ‌تر برگزار می‌شد. اتاق کوچک‌تر دومی هم بود در حد یک صندوقخانه که تنها از اتاق آقای خمینی به آن راه داشت و به حاج احمدآقا اختصاص یافت.

در روزهای اول استقرار در نوفل‌لوشاتو، محل مسکونی فاقد تلفن بود. لذا ارتباطات با پاریس و ایران و سایر نقاط فوق‌العاده مشکل بود. گاهی اوقات برای تماس‌های ضروری مجبور بودیم از تلفن همسایه‌ها استفاده کنیم. **آقای دکتر عسگری** یکی از همسایگان را که می‌شناخت به ما معرفی کرد و او با کمال خوشرویی و احترام اجازه داد چندین بار در مواقع ضروری و نیازهای فوری از تلفن آن‌ها استفاده کنیم. اما اکثراً مجبور بودیم به تلفن‌خانه مرکزی دهکده که تا محل اقامت پیاده حدود ۱۰ دقیقه راه بود، برویم.

آقای دکتر عسگری گفت که برای منزل درخواست تلفن داده و ودیعه هم سپرده است اما نوبت او هنوز نرسیده است، اگر مقامات رسمی فرانسه بخواهند

می‌توانند دستور بدهند تا خارج از نوبت تلفن منزل را نصب کنند. البته ما اگر اه داشتیم که این مسأله را با مقامات فرانسوی مطرح کنیم.

به هر حال نبودن تلفن مشکل بزرگی بود. با اصرار دوستان بالاخره مسأله را با آقای فرناند که مسؤول امنیت منطقه بود مطرح کردم. و او با کمال متانت و احترام قبول کرد که پی‌گیری کند. البته گفت این گونه توصیه‌ها خیلی سخت است. اما به هر حال به وعده‌ی خود عمل کرد و بالاخره شاید حدود دو هفته بعد از ورود ما به نوفل لوشاتو تلفن به کار افتاد. بعد از انتقال به نوفل لوشاتو، منزل **غضنفرپور** تخلیه نشد بلکه به دفتر موقت آقای خمینی در پاریس تبدیل شد. مراجعه‌کنندگان از ایران ابتدا به آن محل می‌رفتند و سپس به نوفل لوشاتو هدایت می‌شدند. با به کارافتادن تلفن ارتباطات میان نوفل لوشاتو با پاریس و هم چنین با ایران و سایر نقاط منظم شد. در ابتدای ورود به نوفل لوشاتو، تهیه‌ی غذا بر عهده خودمان بود و هر کس باید کمک می‌کرد. یکی دو روز اول از پاریس غذا تهیه می‌کردند و می‌آوردند اما این کار قابل ادامه نبود و به زودی آشپزخانه به راه افتاد. در اوایل کارهای روزمره را بین خود تقسیم کرده بودیم و همه حتی خود من در خریدهای روزانه شرکت می‌کردیم. از منزل تا بازار دهکده فاصله زیادی نبود، پیاده می‌رفتیم نیاز مندی‌های روزانه را تهیه می‌کردیم. بعد از چند روز آقای **محمد کیارشی** دانشجوی دوره دکترای شیمی، که ساکن هلند بود به ما ملحق شد. کیارشی جوانی اهل کرمانشاه، فوق‌العاده محبوب و فعال و با صفا و صمیمی و متواضع بود. وی مسؤولیت آشپزخانه را پذیرفت. با وجود این او در تمامی فعالیت‌های روزانه کمک می‌کرد. هنگامی که **حاج آقا ناصری**، یکی از ایرانیانی که مورد شناسایی دوستان اروپایی بود، از اتریش آمد، مسؤولیت آشپزخانه را بر عهده گرفت.

از روحانیان آقای **موسوی خوئینی‌ها**، **مروارید**، **لاهوئی**، **هادی غفاری**، **صادق خلخالی**، **صدوقی (پسر)**، آمدند و تا پایان ماندند. آقای **سید محمد خاتمی**، که رئیس مرکز اسلامی هامبورگ بود نیز مرتب می‌آمد و کمک می‌کرد. آقای موسوی خوئینی‌ها عضویت هیئت پاسخگویی به روزنامه‌نگاران را پذیرفت، که در جای دیگری به آن خواهم پرداخت. خانم **طاهره دباغ**، که زمانی با مجاهدین همکاری می‌کرد ولی بعد از انحراف رهبری از آنان جدا شده بود، آمد و امور داخلی منزل آقا را به عهده گرفت. اداره‌ی تلفن خانه و پاسخ به مراجعات به

عهده‌ی حاج احمدآقا بود که سه نفر آقایان املائی، فردوسی پور و محتشمی پور امور اجرایی آن را به عهده داشتند.

صادق قطب‌زاده به طور عمده عهده‌دار امور بین‌المللی بود. دکتر صادق طباطبایی که برادر همسر حاج احمدآقا بود، به طور دائم در تماس بود و در تمام موارد مورد مشورت قرار می‌گرفت. آقای کریم خداپناهی از آلمان آمده و در آپارتمان صادق قطب‌زاده در پاریس مستقر شده بود و پی‌گیری‌ها لازم را انجام می‌داد.

با آمدن حاج آقا مهدی عراقی به پاریس، وضع اداره‌ی منزل سر و سامان تازه‌ای به خود گرفت. تا آن روز از مراجعان و مهمانان کسی پذیرایی نمی‌کرد. اما با آمدن ایشان پذیرایی با چای و ظهرها با نان و پنیر و گاهی اوقات تخم‌مرغ و یا آش و... برقرار شد.

به دلیل کوچکی محل سکونت جستجو برای منزل جدید و بزرگ‌تر مجدداً شروع شد. این بار حاج مهدی آن را به طور خیلی جدی پی‌گیری می‌کرد. ولی هر چه بیشتر می‌گشت کمتر می‌یافت. تا بالاخره منزلی رو به روی همان محل سکونت در نوفل‌لوشاتو، خالی شد و با کمک آقای دکتر عسگری آنجا را اجاره کردند. و آقای خمینی به آنجا منتقل شدند. و این زمانی بود که همسر آقای خمینی هم آمده بودند و تهیه‌ی منزل جدید خیلی ضروری‌تر شده بود. هوا به تدریج سرد و بارانی و گاهی برفی شده و برگزاری نماز در محوطه‌ی رو باز اطراف درخت سیب مشکل شده بود. این امر به اضافه‌ی کثرت مراجعان باعث شد که حاج مهدی چادر بزرگی خرید و در همان محوطه‌ی جلوی ساختمان نصب کرد.

چند روز بعد از اجاره کردن منزل جدید و انتقال آقای خمینی به آن، خانواده‌ی آقای خمینی به همراه آیت‌الله شیخ شهاب‌الدین اشراقی، داماد بزرگ خانواده، به نوفل‌لوشاتو آمدند و در منزل جدید مستقر شدند. (آیت‌الله میرزا شهاب‌الدین اشراقی ۱۳۰۲ - ۱۳۶۰) زاده‌ی قم و فرزند میرزا محمدتقی اشراقی بود که ایشان در ایراد نطق‌های آتشین معروف بود. آقای اشراقی از شاگردان برجسته حوزه و از معتمدان آقای خمینی بود. پس از تبعید آقای خمینی به عراق ایشان وکیل تام‌الاختیارشان بودند و به سبب رسیدگی به وضع خانواده‌های مبارزان، ساواک ایشان را به همدان تبعید کرد. پس از گذراندن دوره تبعید نیز اجازه‌ی رفتن به قم را نداشت و در تهران زیر نظر ساواک زندگی می‌کرد. از ایشان

تألیفاتی بر جای مانده است، مانند: سخن حق؛ پاسداران وحی؛ چهره‌های درخشان؛ دانسته‌های لازم و حاشیه بر عروۀ الوثقی. (دکتر فاطمه طباطبائی، اقلیم خاطرات - پژوهشکده‌ی آقای خمینی و انقلاب اسلامی ۱۳۹۰).

مرحوم اشراقی در سال ۱۳۵۶ به همراه خانواده به منظور دیدار دختر و دامادش، فرزند آیت‌الله روحانی، که در دالاس تگزاس مشغول به تحصیل بود، به آمریکا آمد. ایشان مدت دو ماه در آمریکا بود. در چند نوبت هم گفتگوی تلفنی با هم داشتیم و من پرسش‌هایی را که دانشجویان در مورد مواضع آیت‌الله سید صادق روحانی مطرح می‌کردند، با ایشان عنوان کردم. قرار بود یک سفر هم به هیوستن بیایند. اما با سفر من به انگلیس به مناسبت درگذشت دکتر شریعتی و سپس به سوریه و عراق، این دیدار میسر شد.

آیت‌الله اشراقی، علاوه بر این که داماد بزرگ آقای خمینی بود، خود یکی از علمای مورد توجه حوزه علمیه قم و مردی سلیم النفس، آرام و با سواد بود. چند جلد در تفسیر قرآن کریم نوشته بود، که آن‌ها را به من هدیه کرد. او خیلی سیاسی نبود، اگر چه مسائل به سیاسی توجه داشت و مواضع سیاسی آقای خمینی را تأیید و حمایت می‌کرد. آیت‌الله اشراقی اگر چه در برخی از مسائل سنتی می‌اندیشید. در مقایسه با سایر هم‌کسوتان خود روشن بین و با مسائل جدید آشنا بود. ایشان با ورود به ستاد بخشی از وظائف روزمره را، به خصوص در مورد ملاقات‌ها برعهده گرفتند. من اولین بار بود که با ایشان آشنا می‌شدم و به سرعت اعتماد و احترام متقابلی میان ما برقرار شد. به طوری که ما علاوه بر مسائل سیاسی در باره‌ی مسائل اعتقادی نیز بحث و گفتگو می‌کردیم. از جمله بحث ما در باره سیگار و مضرات آن به مجادله کشید. مرحوم آیت‌الله اشراقی سیگار می‌کشید آن هم بسیار زیاد. یک بار به او اعتراض کردم و گفتم که چرا سیگار می‌کشد! سیگار زیان و ضرر دارد. او توضیحی نداشت ولی نپذیرفت. برای ایشان توضیح دادم که یکی از موضوعات پژوهش من در آمریکا، رابطه‌ی ماده‌ی موثره اصلی سیگار (متیل کلانترن) با سرطان ریه است. آزمایش‌های متعدد سرطان‌زایی سیگار را به اثبات رسانده است. به همین دلیل دولت آمریکا شرکت‌های تنباکو و تولید سیگار را مجبور کرده است که بر روی پاکت‌های سیگار زیان آور بودن آن را بنویسند. با توضیحات بیشتر در این مورد، به آقای اشراقی گفتم که بر اساس اصل قطعی آموزش دینی - قرآنی: کل مضر حرام - هرچیز

زبان آوری (برای سلامتی انسان) حرام است - و سیگار زبان آور و حرام است. چندین بار این بحث‌ها ادامه پیدا کرد. یک بار در حضور آقای خمینی، مرحوم اشرافی بر سبیل مزاح گفت که دکتر یزدی فتوا داده است سیگار کشیدن حرام است!! من در حضور آقای خمینی توضیح دادم که چرا و اضافه کردم که خداوند روزه را بر ما مسلمانان واجب کرده است. اما همین روزه واجب، اگر سلامت فرد را تهدید کند، حرام می شود. حالا شما به من بگویید این سیگار چه سودی برای شما دارد که می کشید، در حالی که زیان و ضرر آن از نظر علمی قطعی است. آقای خمینی حق را به جانب من دادند. اما آقای اشرافی به استفاده از سیگار ادامه داد. گویا ترک اعتیاد به سیگار چندان آسان نیست. من هم بحث و احتجاج بیشتر با ایشان را مفید ندیدم و ادامه ندادم.

با استقرار آقای خمینی و خانواده در ویلای جدید، در ساختمان تغییراتی داده شد. اتاق کوچک صندوقخانه به مرکز تلفن خانه تبدیل شد. آقایان فردوسی پور، املائی و محتشمی به نوبت مسؤول پاسخ به تلفن‌ها بودند و هر کدام نیز به نوبت در آپارتمان غضنفرپور، که هنوز در اختیار آن‌ها بود، می رفتند و آنجا هم کار پاسخ به تلفن‌ها را بر عهده داشتند. علاوه بر این سه نفر، یک روحانی دیگر هم به آن‌ها ملحق شده بود که در تمام روز در دفتر پاریس (منزل غضنفرپور) مستقر شده بود. هنگامی که دانشجویان عضو اتحادیه‌ی اسلامی دانشجویان، سفارت ایران در پاریس را اشغال و سفیر را بیرون کردند، در آن جا به اسنادی دست یافتند که نشان می داد این روحانی جوان همه روزه گزارش فعالیت‌های دفتر را به مسؤول ساواک در سفارت می داده است. رفت و آمد مراجعین به نوفل‌لوشاتو مشکل بود. اتوبوس‌های عمومی و راه آهن بودند و کار می کردند اما ساعات رفت و آمد آن‌ها به دهکده خیلی محدود بود. با همت حاج مهدی عراقی، یک سرویس اتوبوس میان نوفل‌لوشاتو و آپارتمان پاریس راه اندازی شد. آقای عبدالکریم سنایی، با خلوص و صداقت و پرکاری، این وظیفه را انجام می داد. آقای سنایی بعد از انقلاب به وزارت امور خارجه رفت و چندین نوبت به عنوان سفیر در کشورهای مختلف اروپایی منصوب شد.

۵- ورود همسر من به پاریس

چند روز بعد از ورود ما به پاریس و استقرار در نوفل لوشاتو، همسر من برای دیدار من و هم آقای خمینی به پاریس آمد. صادق قطب‌زاده او را از فرودگاه به منزل خود برد. در این سفر عروسم - **رویا خدیجه**، دختر برادرم و همسر پسر خلیل و همچنین **زهرا طلیعه**، برادرزاده‌ی همسر من و آقای **مهندس حسین مظفری** با او همراه بودند. همسر من مراقبت از بچه‌ها را به دختری خانم (ستوده) سپرده و به پاریس آمده بود. دختری خانم از اعضای سازمان مجاهدین و همسر حسین روحانی بود که به علت مارکسیست شدنش از او جدا شده بود. شوک ناشی از مارکسیست شدن سازمان و همسرش به اضافه‌ی مشکلاتی که در جدا شدن از سازمان برای او ایجاد شده بود او را به شدت بیمار و افسرده کرده بود. دختری خانم به توصیه‌ی رضا رئیسی طوسی، شوهرخواهرش، پیش ما آمده بود. فرزندانمان او را «خاله ستوده» می‌خواندند. همسر من بعد از یک هفته می‌خواست برگردد اما به اصرار حاج احمدآقا بنا به دلایل امنیتی و نظارت بر تهیه‌ی غذا برای آقای خمینی برگشت خود را به تعویق انداخت و مدت بیشتری ماند.

همسر من دختر مرحوم میرزا **باقر طلیعه**، از آزادی خواهان به نام **آذربایجان** است. مرحوم طلیعه که تحصیلات خود وی خود را در نجف تا مرحله اجتهاد طی کرده بود، بعد از بازگشت به تبریز به صفوف آزادی‌خواهان پیوست و به علت زبردستی‌اش در فن خطابه به «**باقر نطق**» معروف شده بود. او ناشر و نویسنده دو روزنامه **کلید نجات و طلیعه سعادت** بود. **دکتر باقر عاقلی**، شرح حال آن مرحوم را به اختصار آورده است (**پیوست‌ها**). دوستان نزدیک و فعال در آمریکا، به خصوص در هیوستون، نظیر دکتر طباطبائی و دکتر جلیل ضرابی که نگران امنیت آقای خمینی و من بودند به همسر من پیشنهاد کردند که به نوفل لوشاتو بیاید. همسر من با روحیه‌ی مقاومت و ایثار و ماجراجویی که از پدر مرحومش به ارث برده است، خانواده را به دختر بزرگمان سارا و دختری خانم سپرد و به نوفل لوشاتو آمد.

مرحوم صادق قطب‌زاده علاوه بر همکاری در نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، از دوستان بسیار نزدیک خانوادگی ما بود. فرزندان من او و دکتر چمران را «**عمو صادق**» و «**عمو مصطفی**» صدا می‌کردند.

همسرم در آمریکا برای رعایت حجاب خود، با یک روسری که به جز صورت، سر را می‌پوشانید و یک پیراهن ساده (اکثراً سفید) گشاد و بسیار بلند، تا روی قوزک پا، رفت و آمد و رانندگی می‌کرد. تمام امور خانواده از بردن بچه‌ها به مدرسه، پزشک و خرید احتیاجات روزانه، همه به عهده‌ی او بود. همسرم روز بعد از ورود به پاریس با همین پوشش به نوفل‌لوشاتو آمد. ورود وی مصادف بود با انتقال ما به نوفل‌لوشاتو. زمانی که وارد شد، آقای خمینی در حضور جمع حاضران، گفتند که این پوشش حجاب واقعی و کامل است. اگر چه همراهان همسرم بعد از ۷-۱۰ روزی به آمریکا برگشتند، اما او مدت بیشتری ماند. او یک بار هم برای دیدن دوستان به لندن رفت و برگشت. عروس ما و برادرزاده‌ی همسرم، که هم سن و سال دختران آقای اشراقی بودند، به زودی و به سرعت با هم خیلی دوست شدند و اکثر اوقات را با هم می‌گذرانیدند. با آمدن همسر آقای خمینی به نوفل‌لوشاتو و اجاره کردن ویلای رو به روی ویلای آقای عسگری، رفت و آمد همسرم، رویا و زهرا به اندرون بیشتر شد. همسرم از رفتارهای خصوصی و خانوادگی آقای خمینی و نیز از رویدادها و گفتگوهای پشت صحنه، خاطرات بسیار جالب و شنیدنی دارد و من او را تشویق می‌کنم و امیدوارم او این خاطرات را تدوین و منتشر سازد. گاه به گاه داستان‌هایی را از پاریس برای دوستانی که به دیدارش می‌آیند شرح می‌دهد و آن‌ها هم او را به نوشتن این خاطرات تشویق می‌کنند. اما آنچه امروز ما شاهد آن هستیم و حرکات ایذایی مستمر علیه من و همسرم او را چنان ملول و دلتنگ و ناراحت کرده است که برای نوشتن این خاطرات آمادگی ندارد و امتناع می‌کند.

در روزهای اول ورود به نوفل‌لوشاتو، شب‌ها در همان ساختمان ویلایی به سر می‌بردم. خواستم به یک هتل یا مسافرخانه‌ای که نزدیک ستاد باشد بروم. اما هرچه بیشتر گشتیم کمتر یافتیم. **نوفل‌لوشاتو** دهکده‌ی ویلاقی کوچکی بود در کنار جاده‌ی اصلی پاریس و در آن اطراف هتلی وجود نداشت. چند مسافرخانه بود که در کنار جاده اصلی قرار داشتند و بیشتر برای اتراق و استراحت شبانه رانندگان کامیون‌ها و وسایل نقلیه سنگین بود نزدیک‌ترین شهر به نوفل‌لوشاتو ورسای بود. اما هتل‌های این شهر و یک یا دو شهر دیگری که در فواصل نزدیک به نوفل‌لوشاتو بودند، اتاق خالی نداشتند و ما نتوانستیم جایی پیدا کنیم.

بالاخره با جستجوی دوستان، مطلع شدیم که در این دهکده یک مهمانسرا وجود دارد. به اتفاق یکی از دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، از این مسافرخانه به نام Au Vieuy Puits دیدار کردیم. مسافرخانه با اتاق‌های کوچک با شبی ۳۰ فرانک فرانسه اجاره کردیم. البته گاهی عوارض هم بر آن می‌بست. (نمونه‌ای از رسید هزینه‌ی اتاق در این مهمانسرا در بخش پیوست‌ها آمده است.) جای خیلی مناسبی نبود اما خیلی هم بد نبود. تنها اشکال در این مهمانسرا آن بود که برای رفتن به اتاق‌ها در طبقه دوم بایستی از سالن بار مهمانسرا عبور می‌کردیم. اکثر شب‌ها، به خصوص شب‌های تعطیل آخر هفته، این سالن مملو از مشتریانی می‌شد که به حد افراط مشروب می‌خوردند و فضای سالن آن چنان آکنده از بوی مشروب بود که برای آن‌ها که اهل مشروب نبودند، تحمل آن بسیار سخت و عذاب‌آور بود.

آهنگ‌های تند و گوش‌خراش صفحات موزیک تا دیروقت در محیط مسافرخانه پخش می‌شد. بوی تند مشروب، دود سیگار، صدای ناراحت‌کننده موزیک عبور از این محوطه را برای ما عذاب الیمی کرده بود. خوشبختانه این مسافرخانه در ورودی جداگانه‌ای از کوچه مجاور آن داشت، که همیشه بسته بود و کسی از آن استفاده نمی‌کرد. با مدیر مهمانسرا صحبت شد و او موافقت کرد که راه ورود و خروج مهمانان، از آن در به حیاط و سپس از پله‌های داخل حیاط به طبقه‌ی دوم باشد. با زیاد شدن تعداد مراجعان، حاج مهدی تقریباً تمامی اتاق‌های مسافرخانه را اجاره کرده و به مهمانان اختصاص داده بود. مهندس بازرگان هم که آمد در همین مسافرخانه اتاقی پیدا کرد و در آن مستقر شد. بعد از ایشان هم هر کس که آمد به ناچار اتاقی در همان مسافرخانه گرفت به طوری که به زودی تمام اتاق‌های مسافرخانه را ایرانیانی که از تهران می‌آمدند اجاره کردند و هر شب در هر اتاق چندین نفر استراحت می‌کردند. این مسافرخانه شاید در گذشته هرگز به آن اندازه مشتری به خود ندیده بود. با آمدن مرحوم عراقی و استقرار او و دوستانش در همان مسافرخانه، کلید در حیاط را هم گرفتند که شب‌ها دیروقت که می‌آیمیم مزاحم دربان مسافرخانه که خسته و کوفته و بعضاً لول و مست بود، نباشیم. پس از استقرار مهندس بازرگان در این مسافرخانه فرصت برای صحبت‌های دو جانبه بیشتر شد. هوای نوفل لوشاتو روی هم رفته سرد بود اما قدم زدن در آن حوالی، مخصوصاً صبح‌های زود نشاط‌آور بود.

۶- تنظیم ارتباط با داخل ایران

با نصب تلفن امکان ارتباط با ایران فراهم شد. در ایران کارمندان دولت در تمام ادارات، از جمله مخابرات، اعتصاب کرده بودند. اما چند روز بعد از نصب تلفن‌ها، برادر زاده‌ام، **مهندس حمید یزدی**، که از مدیران مخابرات بود با من تماس گرفت و اطلاع داد که نماینده کارمندان اعتصابی مخابرات، می‌خواهد در باره‌ی برقراری ارتباط پاریس با تهران با من صحبت کند. آقای **مهندس عبدالصالح کهزادی**، **کارشناس مرکز سوئیچ بین‌المللی** تماس گرفت و اظهار داشت که کارمندان واحد مکالمات بین‌المللی اداره‌ی مخابرات، یا مرکز سوئیچ بین‌المللی می‌خواهند با اجازه و اطلاع شما، فقط برای حفظ ارتباط پاریس با ایران، بر سر کار حاضر شوند. با نظر و پیشنهاد این کارمندان موافقت شد. از آن پس ما می‌توانستیم با هر نقطه در ایران، در هر ساعتی از شبانه روز تماس تلفنی برقرار کنیم. اعضای دفتر از پاریس به منازل و یا دفاتر افرادی در شهرهای مرکزی ایران، به عنوان مثال دفتر **آیت‌الله طاهری** در اصفهان یا **آیت‌الله مدنی** در تبریز، **آیت‌الله صدوقی** در یزد، **آیت‌الله دستغیب** در شیراز، تلفن می‌زدند و بیانیه‌ها را می‌خواندند. دریافت‌کنندگان بیانیه را ضبط و بلافاصله از نوار پیاده و تکثیر و توزیع می‌کردند. این یکی از خدمات بسیار پر ارزش کارمندان مخابرات به انقلاب ایران بود. این خدمت با ارزش موجب شده بود که بیانیه‌های آقای خمینی در کوتاه‌ترین مدت در سرتاسر ایران منتشر شود. در اهمیت این خدمت همین بس که **خبر نگار رویتر** می‌خواست بداند این بیانیه‌ها با چه سرعتی در ایران منتشر می‌شوند. او زمان انتشار بیانیه‌ها را در پاریس با زمان انتشار آن در ایران بررسی کرد و دریافت که بیانیه‌ها ۵ ساعت پس از صدور در پاریس به شهرهایی چون کرمان، تبریز، شیراز، اصفهان، مشهد و... می‌رسد و توزیع می‌شود.

با برقراری ارتباط تلفنی شبانه روز با تهران و سایر شهرهای ایران، علاوه بر امکان فرستادن سریع و آزاد پیام‌ها و بیانیه‌ها از پاریس به ایران، دریافت اخبار ایران نیز فراهم شده بود. از تمام شهرها به دفتر ستاد زنگ می‌زدند و اخبار را می‌گفتند. این اخبار یا در نوار کاست ضبط یا نوشته می‌شد.

نمونه‌ای از پیام‌های دریافتی از تهران و برخی از اخبار ایران به شرح زیر است:

۴ آبان ۵۷ - منابع آگاه معتقدند که **جبهه‌ی ملی** امیدوار است پشتیبانی سریع حضرت آیت‌الله خمینی را کسب کنند و سپس در صورتی که از **شریف امامی** خواسته شود کنار برود و جبهه ملی جای آن را بگیرد. خود را به شاهنشاه ایران به عنوان یک راه حل سیاسی قابل دوام برای آرام کردن ناآرامی معرفی کند.

۱۶ آبان ۵۷ برابر ۱۱،۷، ۷۸ - گزارشی از مقاله **احمد شاملو** در روزنامه ایرانشهر- چاپ لندن- داده شد که نوشته است دکتر یزدی آقای خمینی را به پاریس آورده است تا انجمن‌های اسلامی دانشجویان را تقویت کند.

گزارشی از فعالیت‌ها و تحریکات **مازندنی**، خبرنگار معروف رسانه‌های خبری انگلیسی علیه فعالیت‌های پاریس دریافت شد.

۱۷ آبان ۵۷ برابر ۷۸،۱۱،۸ - موسوی از کویت: در قم عده‌ای را گرفته‌اند. حدود یک صد نفر را - **سید محمدصادق روحانی** را دستگیر و با هلیکوپتر برده‌اند - **سید محمود نجفی** فرزند آیت‌الله **مرعشی نجفی** را برده‌اند. در قم درگیری بوده است. در تهران، تظاهرات میدان ژاله ۹۰۰ شهید داده است. در پانزده منطقه‌ی تهران تظاهرات بوده است. در حوالی مسجد قبا، ۳۰۰ نفر زخمی و کشته شده‌اند. علامه نوری تیر خورده است. در قم قرار است به منزل علما بروند. در مشهد و تبریز تظاهرات بوده است. اعلامیه‌های عربی و انگلیسی فرستاده شود.

۱۸ آبان ۵۷ برابر با ۷۸،۱۱،۹ - تلفن کننده‌ای از ایران چنین گزارش داد: آمار تلفات در بیمارستان‌ها: بازرگانی ۶۰۰ نفر؛ سوم شعبان ۲۰ نفر (گزارشگر دیگری بعداً آن را ۴۰۰ نفر ذکر کرد)؛ سینا ۱۴۰ نفر؛ بهادری ۱۰۰ نفر؛ ۲۵ شهریور ۱۳ نفر؛ کلینیک شبانه‌روزی ژاله ۶ نفر. جمع ۸۷۹ نفر. همین گزارشگر اسامی دستگیرشدگان را به شرح زیر بیان کرد:

پسر آیت‌الله گلپایگانی - پسر آیت‌الله مرعشی - مهندس بازرگان - دکتر سحابی - دکتر پیمان - علی‌اصغر حاج سید جوادی - اسلام کاظمیه - فلسفی - مقدم مراغه‌ای!

۱۹ آبان ۵۷ برابر با دهم نوامبر ۱۹۷۸ - امروز در تهران اوضاع آرام بود. در میدان **تویخانه** قرار بود اجتماعی بشود که نشد. یعنی نگذاشتند. تمامی مناطق اشغال نظامی بود. میدان ژاله، میدان **بهارستان** همه جا در اشغال

نظامیان است. تمامی کوچه‌ها و خیابان‌ها را بسته بودند. از ساعت ۱۱ صبح خطوط اتوبوس‌رانی به میدان ژاله و شهباز و فوزیه را متوقف ساختند. یک خبر موثق حاکی است که در بهشت زهرا تا به امروز ۲۹۶۵ جسد مرد ۶۰۰ جسد زن و ۷۰ جسد بچه به خاک سپرده شده است. جسدها را به خانواده‌ها تحویل می‌دهند. علت تحویل آن است که آقای **خوانساری** توسط **بهبهانیان** اقدام نموده است و دولتی‌ها هم قبول کرده‌اند. به همین دلیل شمارش جسدها امکان‌پذیر شده است. تخمین تلفات نزدیک به ۵۰۰۰ نفر است.

- **دکتر سحابی** خود را معرفی کرده است. ممکن است **علی‌اصغر حاج سید جواد**ی هم این کار را بکند وی فعلاً متواری است.

- خبر تأیید نشده حاکی است که در پشت **بیمارستان شفا یحیائی**ان در خیابان ژاله چند خودروی ارتشی را با بمب آتش‌زا، آتش زده‌اند. از سربازان چند نفری کشته شده‌اند. از مجاهدین نیز چند نفری کشته شده و بقیه فرار کرده‌اند. - از جمعه تا به حال تعداد زیادی سرباز و افسر کشته شده‌اند. تعداد آن‌ها را از ۳۰ نفر به بالا ذکر کرده‌اند.

- سه سرباز فراری را در شمیران محاصره می‌کنند، دو نفر کشته می‌شود و یک نفر فرار می‌کند. - بازار هنوز بسته است.

- **رادیو دولتی: امام موسی‌صدر** را از راه لیبی دزدیده‌اند!

۳۰ آبان ۵۷ - سعید سلطانیپور به **دکتر مهدی بهار** گفته است: «شنیده‌ام در پاریس قطب‌زاده، یزدی و بنی‌صدر او را احاطه کرده‌اند و تحت کنترل این سه نفر کمونیست می‌باشد. حتی بدون وجود و حضور آن‌ها **سنجایی** نتوانسته است با خمینی ملاقات کند. من این خبر را نوشته‌ام تحت عنوان محاصره خمینی وسیله ایادی کمونیست، که می‌خواهم در روزنامه (قیام ایران) چاپ کنم.» سپس **سلطانیپور** می‌گوید: «خبر دیگری هم هست که عده‌ای مارکسیست قرار است لباس آخوندی بپوشند و در ایام محرم در دهات به عنوان واعظ به منبر بروند... خمینی مبلغ ۳۰ میلیون تومان به اطلاعات و کیهان و سایر جراید اعتصابی کمک کرده و صبح امروز فردی به من تلفن کرد که اگر روزنامه منتشر کنی پدرت را در می‌آوریم و اگر منتشر نکنی تو را راضی می‌کنیم.»

مقدم، رئیس وقت ساواک در گفتگو با فلتمن: «آیت‌الله خمینی در پاریس

تحت تاثیر عواملی از جمله دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده قرار دارد و این دو نفر او را هدایت می‌کنند.»

من این مکالمات روزانه را در دفترم یادداشت می‌کردم. روشن است که برخی از این اخبار موثق نبودند و در گزارش‌ها، بخصوص آمار زخمی‌ها و کشته‌شدگان اغراق وجود دارد. آن چه در بالا آوردم نمونه‌هایی از یادداشت‌های روزانه است که از گزند روزگار باقی مانده‌اند.

۹ آذر ۵۷ برابر ۳۰، ۱۱، ۷۸ - تلفن آیت‌الله طالقانی و سوال و توضیح درباره -
ی توافق آقا با سنجابی.

۱۳ آذر ۵۷ برابر با ۷۸، ۱۲، ۴ - امشب بعد از ساعت ۹، منع مقررات عبور و مرور شروع شد، تظاهرات بیشتری رخ داده است. صداهای گلوله شنیده می‌شود. در شهرستان‌ها وضع وخیم است. در گرگان حداقل ۱۲ نفر کشته شده‌اند. در اصفهان تظاهرات وسیع و گسترده‌ای بوده است و تعداد زخمی و کشته بسیار. در تهران همه جا نوارهای سیاه از درختان و دیوارها آویزان است. تظاهرات وسیعی در مقابل **کاخ دادگستری و کاخ گلستان**، که شاه گاهی اوقات از میهمانان خود در آن‌جا پذیرایی می‌کند، رخ داد. بازار و مغازه‌ها اکثراً بسته هستند. تنها نانوائی‌ها و گل فروش‌ها، که به صاحبان عزا گل می‌فروشد، باز هستند. بسیاری از وزارتخانه‌ها و تمامی بانک‌ها بسته هستند. یک منبع خبری گفت که ادامه اعتصاب باعث کاهش موجودی مواد غذایی به سطح ذخیره برای سه ماه، شده است. کمبود بسیاری از مواد غذایی کاملاً محسوس است.

از تهران : **روزنامه قیام ایران** نوشت که خمینی در محاصره ایادی کمونیست است و از دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده اسم برده است.

۱۴ آذر ۵۷ (سه شنبه) ۷۸، ۱۲، ۵ - اویسی در تهران گفت که ادامه شورش‌ها همه کار اخلاص‌گران خارجی است که از روش ملایم سربازان سوءاستفاده می‌کنند. او گفت آن‌ها که به کلانتری حمله کردند به **کلاشینکف روسی** مجهز بودند.

سرخنگوی دولت گفت که از آغاز محرم، شب جمعه تا به حال ۱۲ نفر کشته شده‌اند. محرم با تظاهرات عظیم مردم در تمام شهرهای ایران شروع شد. سرخنگوی دولت هم چنین گفت که ۵۵ نفر مجروح و ۲۳۵ نفر بازداشت شده‌اند. اما مراجعه به بیمارستان‌ها نشان داد که تعداد زخمی‌ها خیلی بیشتر از این است.

دو پرستار در بیمارستانی در گرگان گفتند که در هر ساعت بین ۵ تا ۷ مجروح می‌آورند. مشاهدان صحنه می‌گویند که بیمارستان‌های تهران مملو از مجروحین هستند. در قبرستان شهر، گورهای جدیدی کنده‌اند. تعداد کشته شدگان را نمی‌توان دقیقاً معلوم کرد. اما به مراتب بیش از تعدادی است که دولت گزارش می‌دهد.

۱۴ آذر ۵۷ برابر با ۱۲، ۱۳، ۱۹۷۸ - واشنگتن پست: «وزارت امور خارجه گفت ۴۰ هزار یا بیشتر آمریکائی ساکن ایران باید در رفتارهای خودشان دقت کنند و مواظب باشند که در طی ماه مبارک محرم تظاهرات تبدیل به تظاهرات ضد خارجیان نشود. از او (سخنگوی وزارت خارجه) سؤال شد که آیا دولت کارتر معتقد است که شاه می‌تواند با اوضاع جدید مقابله کند و بایستد و بماند؟ او جواب داد که ما معتقدیم که او می‌تواند».

سرهنگ مصور رحمانی: طرحی برای ارتش - امروز از نیویورک به هتل تلفن زد. یکی از دوستان او را معرفی کرده بود که از افسران اخراج شده ارتش و شخص مطمئنی است. او اطلاعاتی در مورد ارتش داد و توصیه‌هایی هم کرد. خلاصه‌ی حرف‌های او از این قرار است:

«نیروهای مسلح ملت ایران ودیعه ملی است. که از پاک‌ترین جوانان ایرانی تشکیل شده است. اصالت ملی این نیروها باید حفظ شوند. او همچنین پیشنهاد کرد که: یک وزارت‌خانه موقت به وجود آید. نیروهای سه‌گانه‌ی ارتش به سه سازمان جداگانه مستقل تبدیل شوند. در هر کدام از آن‌ها یک شورای انقلاب برای همکاری با نیروهای ملت به وجود آیند. این شوراها از رده‌های پایین‌تر شروع به انتخاب کردن کنند و به صورت مخروط برود تا به بالاترین رده‌ها برسد. شورای محافظت از گردان پیاده افرادی را، مثلاً سه نفر را، برای شورا انتخاب کنند. نماینده‌ی آن‌ها برود به شورای هنگ. شورای هنگ یک نفر را برای شورای لشکر و... و شورای لشکر یک نفر را برای ارتباط با وزارتخانه. نمایندگان عضو **شورای لشکر** مستقیماً با یک **شورای محافظت** سه نفری ارتباط مستقیم داشته باشند. این شورا بر کلیه‌ی عزل و نصب‌ها از طریق وزارتخانه کنترل داشته باشد. فرماندهان نظامی را این شورا انتخاب کند. فرمان‌ها توسط فرماندهان ابلاغ گردد. هر فرماندهی در هر مقامی تخلف کند، تسلیم دادگاه صحرایی شود. وظیفه‌ی شورای محافظت - دقت در حفظ افراد واحد است.

نیروهای مسلح به هزینه ملت و برای حفظ ملت در برابر تجاوز اجنبی است. وظیفه دفاع ملی به هیچ وجه ناپستی به برادرکشی تبدیل شود.

اسامی افسران امتحان داده‌ی مطمئن: «**سرهنگ ستاد مصطفی موسوی**

- تهران پارس - خیابان ۴۵ متری شرقی شماره ۲۹؛ **سرهنگ هوایی مرتضی انشایی** - تهران - خیابان بخارست، کوچه دهم شماره ۲۵. وی سپس شماره‌ی تلفن‌های خود را در نیویورک داد تا با وی در صورت لزوم تماس بگیرم».

۲۹ آذر ۵۷ برابر با ۱۲، ۲۰، ۷۸ - فرهاد که از دانشجویان فعال پاریس و

در گروه سیاسی مسؤول نشریات فرانسه بود، گزارش روزنامه **لُومَتَن** - چاپ پاریس را اطلاع داد که از خسرو شاکری، به عنوان یک متفکر چپ‌گرای ایران درباره انقلاب نقل کرده است که: «در مبارزه هم‌ه‌اش صحبت از شاه و خمینی است نه کارگران. مگر مبارزه شخصی است؟ این یک مصیبت و فاجعه است، عزای ملی است. **خسرو شاکری** هم چنین به «بورژوازی ملی لیبرال» و رهبری ارتجاعی مذهبی، فحش داده بود.»

۱۲ دی ماه ۵۷ برابر با ۷۹، ۱، ۲ - تلفن از تهران که به علت تعداد زیاد

زخمی‌ها در درگیری‌های خیابانی، نیاز شدید به کیسه خون دارند. بعد از این تلفن با آقای Tecortin در دفتر مرکزی **صلیب سرخ بین المللی** در ژنو تماس گرفتم و با گزارش وضعیت بحرانی درخواست کمک فوری کردم. قبول کرد و فرستاد. او ضمناً گفت صلیب سرخ اطلاعات فراوانی از وضعیت زندان‌ها در مشهد، قزوین، کرمانشاه دریافت کرده است. اما چون مخفی است نمی‌تواند منتشر سازد.

۲۲ دی ماه ۵۷ برابر با ۷۹، ۱، ۱۲ - اطلاع رسید که:

۱- آقای **مهدی حائری طی** نامه‌ای به آقای خمینی درباره‌ی اطرافیان

مارکسیست **سنجایی** هشدارهایی داده است.

۲- **کاتم** گفته است که فشار به آمریکا و گنده کردن سنجایی نه برای حفظ

بختیار بلکه، راضی شدن به سنجایی است در برابر آقا و بختیار. سنجایی انتخاب آن‌هاست.

۳- ریچارد فالک گفته است که: خطر جدی آن است که آمریکایی‌ها بگذارند کابینه و دولت آقا روی کار بیاید - بعد هرج و مرج توسعه یابد و سپس یک کودتای آمریکا صورت گیرد.

۴- اما کاتم گفته است که آمریکایی‌ها احمق‌تر از آنند که برنامه‌ی درازمدت داشته باشند.

احسان امید خبر داد که مقامات آمریکایی از هرکس که صاحب‌نظر درباره مسائل ایران می‌باشد دعوت کرده‌اند و از او نظرخواهی کرده‌اند. وی گفت از او نیز چنین دعوتی شده است برود یا خیر؟

به نظر ما چنین بود که گر برود بهتر است هم اطلاعات به دست می‌آید و هم با دادن برخی اطلاعات و نظرات جهت فکری آن‌ها را، احتمالاً به نفع انقلاب تغییر خواهد داد. وی بعد از رفتنش، گزارش خود را داد. وی گفت که در مسائل زیر با آن‌ها (وزارت دفاع، D.D) صحبت کرده است:

۱. اسرائیل خواهد کوشید که روابط تیره شود.
۲. روی سران ارتش آمریکا حساب نکنید. قابل اعتماد نیستند.
۳. رفتن شاه از ایران به معنای برهم خوردن ارتش به معنای سنتی‌اش است.
۴. در ایران سربازها اول مسلمانند بعد سربازند.
۵. بعد از ۲۸ مرداد، سربازها، تا حدی شاه پرست شده‌اند.
۶. در ارتش ایران حتی یک افسر عالی‌رتبه‌ی محبوب نیست.
۷. رابطه‌ی مردم با ارتش با رابطه‌ی مردم با رهبری ارتش فرق دارد. رهبری ارتش از مردم جداست. در یک جنگ طولانی روانی ارتش خلع سلاح می‌شود.
۸. احساس ضدآمریکایی در ایران و ارتش خیلی قوی و شدید است.
۹. بسیاری از افسران شهرستانی حاضر نیستند به روی مردم اسلحه بکشند.

۲ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۲ - **طالقانی:**

۱. در اعلامیه‌ها باید از ارتش باز هم تحبیب و تجلیل و به آن‌ها توجه

بشود

۲. موقع ورود به ایران، پیامبرگونه در زمان فتح مکه عمل شود. موقع ورود یا قبل از آن **اذهبوا انتم الطقا** گفته شود. هم به لحاظ تربیت اسلامی و هم به لحاظ مقام روحانیت. غیر از کسانی که شرعاً و عرفاً باید محاکمه و مجازات شوند، نظیر وزراء و کلاء و سایر مقامات مسؤول در رژیم سابق، عفو عمومی داده شود. روی مسأله‌ی توبه و اصلاح عمومی تکیه شود.
۳. سفیر آلمان در نامه‌ای اعلام حمایت و پشتیبانی کرده است.
۴. تکذیب‌نامه در مورد خبر ارسال شد. هم برای خبرگزاری‌های خارجی و هم برای کیهان (چه خبری؟)
۵. توصیه به تشکر و قدردانی از ملت و دولت فرانسه در موقع عزیمت در پاریس.

۶ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۶ - ۵۷ طالقانی:

- ۱- نگرانی خود را از دسپسه‌ها و توطئه‌ها بیان داشت.
- ۲- گزارش داد که جمعیت از شهرستان‌ها فوج فوج به تهران سرازیر شده‌اند.
- ۳- اعلام اینکه آقا در بهشت زهرا صحبت می‌کنند نگرانی ایجاد کرده است (طالقانی اما نگفت چرا؟)
- ۴- اخباری از دولت و جبهه‌ای‌های مربوط به بختیار رسیده است که با آمدن آقا فاجعه‌ای پیش خواهد آمد.
- ۵- برخی از آقایان نظر داده‌اند که مردم را سوق بدهیم بروند فرودگاه را بگیرند. اما این نظر رد شد.
- ۶- قرار شد اعلامیه‌ای بدهند که مردم در بهشت زهرا جمع شوند. به مردم توصیه شود که سعی کنند، درگیری نشود.
- ۷- تیراندازی‌های پراکنده در سطح شهر وجود دارد.
- ۸- آقا در بیانیه‌ی خود به همافرها هم اشاره و به ارتشی‌ها توجه کنند.
- ۹ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۹ - دکتر مفتاح: بختیار امروز در مصاحبه گفته است: «نامه‌ای نوشته به آقای خمینی. این نامه به عنوان نخست وزیر نبوده است. گفته است که استقلال مملکت از خمینی و شاه بالاتر است؛ به خاطر مملکت می‌مانم؛ حاضر به استعفا نیستم. ولی حاضر به مذاکره هستم؛ حکومت جمهوری اسلامی باید تدریجی شود. و اگر اعلام شود نمی‌پذیرد؛ اگر خمینی

بگوید استعفا بده می‌گویم نه. اگر به ایران هم بیاید استعفا نمی‌دهم؛ در مورد فرودگاه گفته است اگر بگوید فرودگاه باز شود حفظ جان آقا و امنیت ایشان بر عهده چه کسی است؟ باید به دست دولت باشد. ما مسؤولیت حفظ جان او را نمی‌پذیریم. فرودگاه به زودی باز می‌شود. اما حفظ جان آقا به عهده کیست.»

مفتح سپس گفت که: «خبر در مطبوعات و محافل خبری خارجی منعکس شده است؛ همه آقایان در دانشگاه هستند؛ تا به حال خبری از درگیری‌ها نیست؛ روزالیوسف (به نقل از بی بی سی) گفته است که آقا گفته اند که سادات مرد خوبی است و طرفدار نهضت فلسطین. این مطلب باید تکذیب شود. (در گزارش اخبار مفتح به آقای خمینی ایشان از من خواستند من آن خبر را تکذیب کنم. که کردم)؛

اعتصاب کارگران و کارمندان نفت در اکتبر شروع شد و در نوامبر تولید را به ۱،۱ میلیون بشکه در روز تقلیل داد. اما در اثر فشار و تهدید کارگران و رهبران اعتصابی توسط نظامیان، دامنه اعتصابات کاهش پیدا کرد و تولید مجدداً بالا رفت. (بیانیه آقای خمینی مورخه ۵۷،۸،۲۴ است)

بعد از لغو حکومت نظامی در ساعت ۵،۲۵ صبح، در خیابان شاهرضا به پاسگاه پلیس حمله شد. سرنشینان دو ماشین با مسلسل ۶۰ تا ۷۰ گلوله خالی و چندین نارنجک دستی پرتاب و سپس فرار می‌کنند.

برق تهران چندین بار قطع شده است. کارمندان اعتصابی برق در طی بیانیه‌ای اظهار داشتند که قطع برق به وضع بیمارستان‌ها لطمه نخواهد زد. بیمارستان‌ها موتورهای برق مستقل دارند. در بیانیه آن‌ها گفته‌اند که بهتر است روزهای تاریکی را برای فردای روشن داشته باشیم.

۷- مقابله با تهدیدها - حفظ امنیت

یکی از اولین مسائلی که در ستاد نوفل‌لوشاتو با آن روبرو شدیم امنیت افراد و محل بود.

با توجه به اوضاع به هم ریخته ایران و اخبار و اطلاعاتی که از ایران می‌رسید همه ما نسبت به امنیت ستاد احساس نگرانی می‌کردیم. دولت فرانسه نسبت به حفظ جان آقا نیز احساس مسؤولیت کرده بود. مسلماً هر گونه سوءقصدی به جان آقای خمینی برای دولت فرانسه گران تمام می‌شد. در منزل

قبلی هم که بودیم مأموران امنیتی دولت فرانسه محل را تحت نظر گرفته بودند. در محل جدید، مسائل امنیتی به شدت بیشتری مطرح شد. دولت فرانسه برای حفظ امنیت آقای خمینی رئیس امنیت منطقه را به نام **مسیوفراناند** مأمور این کار کرده بود. رفتار او خیلی محترمانه و دوستانه بود. ما هم دقت‌های لازم دیپلماتیک را در برخوردهای خود به کار می‌بردیم. او حتی تلفن‌های مستقیم محل کار خود و منزلش را داد تا هر موقع کاری داشتیم فوری خبر بدهیم. و یا هر وقت از طریق مأموران مستقر در محل که مجهز به بی‌سیم بودند به او پیغام بدهیم او خواهد آمد.

در ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۲ دی ماه ۵۷) مسؤول فرانسوی امنیت مستقر در نوفل لوشاتو به ما اطلاع داد که شخص ناشناسی تلفنی به پلیس خبر داده است که توطئه‌ای برای قتل آقای خمینی در جریان است و گفته است که شرح این توطئه در نامه‌ای نوشته شده و در رستورانی، که آدرس آن را می‌دهد گذاشته شده است، بروند و نامه را دریافت کنند. اصل نامه به عربی نوشته شده بود. نویسنده خود را از کارکنان دولت عراق معرفی کرده و گفته بود که دولت عراق می‌خواهد قبل از سفر آقا به ایران یا در هنگام ورود، ایشان را به قتل برساند. اگر چه این مسأله کمی بعید به نظر می‌رسید، اما برآورد مقامات پلیس فرانسه این بود که نحوه‌ی پیغام دادن حاکی از آن است که نویسنده آدم واردی است.

علاوه بر این، نامه‌های تهدیدآمیز دیگری هم می‌رسید که همه برای پیگیری به مسؤول امنیت و پلیس فرانسه تحویل داده می‌شد.

بر این اساس مسؤولان امنیت بر مراقبت‌ها افزودند. از همه خواسته شد که بسته یا هر چیز غیرعادی را بدون دست زدن به نماینده‌ی پلیس اطلاع بدهند. بر تعداد نیروهای حفاظتی در جلوی منزل و پشت منزل افزوده شد. ابتدا سرهنگی که فرماندهی ژاندارمری منطقه بود همراه با رئیس کل امور امنیتی ورسای آمد و اطلاع داد که دستور دارند برای حفاظت امنیت آقای خمینی اقدامات بیشتری را انجام دهند. آقا با چنین تدارکاتی موافق نبودند و آن را لازم نمی‌دانستند. ولی مأموران فرانسوی اصرار داشتند و بالاخره با توافق و نظر خود ما شروع به کار کردند. مأموران رسمی و غیررسمی تمام منطقه را زیر نظر گرفتند. در خیابان اصلی محل اقامت آقای خمینی از دو طرف، در نقاط کلیدی و حساس، ژاندارم‌ها مستقر شدند. و عبور و مرور وسائل نقلیه و غیر آن را زیر نظر و کنترل خود

گرفتند. باغچه‌ی محل اقامت به اصطلاح دو بر بود. در انتهای باغچه دری به کوچه پشت و از آنجا به خیابان‌های اطراف دهکده راه داشت. مأموران ژاندارمری از روز بعد از ورود آقای خمینی به محل در آن جا به نوبت کشیک می‌دادند و از ورود ماشین‌های متفرقه به آن کوچه، با توافق خود ما جلوگیری می‌کردند، جز آن‌هایی که خود ما به آن‌ها اجازه می‌دادیم. در برابر در ورودی اصلی باغچه مأموران ژاندارمری تمامی ۲۴ ساعت به نوبت کشیک می‌دادند. علاوه بر ژاندارم‌ها با معرفی رئیس امنیت ورسای، **مسیوفرناوند** دو نفر پلیس مخفی مرد و یک پلیس مخفی زن، به طور دائم در برابر منزل مستقر شدند. خود وی نیز شخصاً همه روزه سرکشی می‌کرد. برخورد آن‌ها فوق‌العاده مؤدبانه و محترمانه بود و رفتار آن‌ها سیاست دولتشان را نشان می‌داد و حاکی از آن بود که از آقای خمینی به عنوان رئیس یک ملت که میهمان دولت فرانسه است حفاظت می‌کنند. بعد از شروع مصاحبه‌های مطبوعاتی و انتشار گسترده اخبار ایران و انعکاس بیانات آقای خمینی در نشریات روزانه جهانی، خطر توطئه علیه جان آقای خمینی به طور جدی تری مطرح شد و چندین بار از طرف مقامات فرانسوی به طور رسمی آن را به ما گوشزد کردند.

در شب ۲۵، ۱۲، ۷۸ (۵۷، ۱۰، ۴) جوانی حدود ۲۵ ساله، مراجعه کرد و اصرار داشت که همان شب و در همان ساعت باید آقای خمینی را ببیند. طبیعی بود که چنین چیزی امکان نداشت. او آن چنان پرخاشگری کرد که کار به درگیری با افراد محافظ خانه کشیده شد. به ناچار پلیس دخالت کرد و او را از محوطه دور کرد. این خود موجب تشدید مراقبت‌ها شد.

برای مقابله با این خطرات مقامات امنیتی فرانسه اصرار داشتند که علاوه بر مراقبت‌های یاد شده در بالا، تمامی واردین به ساختمان شماره یک، موقعی که آقای خمینی برای نماز یا سخنرانی عمومی می‌روند، بازرسی بدنی بشوند، اجازه داده نشود که کیف‌های دستی خودشان را همراه ببرند. با بازرسی بدنی توسط مقامات فرانسوی موافقت نکردیم. اما **حاج آقا مهدی عراقی** که مدیریت هر دو ساختمان را بر عهده داشت، از دوستانی که همراهش بودند، اشخاصی را برای بازرسی بدنی و پی‌گیری مسائل امنیتی گماشت.

همچنین علاوه بر حضور ژاندارم‌ها و مأموران امنیتی، از افراد مطمئن خودی نیز کسانی شب‌ها به نوبت در برابر هر دو ساختمان کشیک می‌دادند.

با خروج شاه از ایران و اعلام آمادگی آقای خمینی به بازگشت به ایران، بر دامنه‌ی تهدیدها افزوده شد. در ۵۷،۱۱،۱، خبرگزاری فرانسه خبر داد که:

«در پی تهدیدهای تازه نسبت به جان آقای خمینی، سرویس‌های امنیتی و پلیس فرانسه برای حفاظت آقای خمینی به طور محسوسی تقویت شده اند. محافل پلیس فاش کردند که از روز هشتم اکتبر ۷۸، که آقای خمینی به نوفل لوشاتو آمده‌اند، بارها افراد ناشناس تلفنی ایشان را به مرگ تهدید کرده‌اند.»

در ۵۷،۱۱،۲ آژانس فرانس پرس خبر داد که دو گروه به نام‌های « جبهه حافظ سلطنت » و « کمیته برای دفاع از شاه » مسؤولیت این تهدیدها را پذیرفته‌اند. گارد محافظت از خمینی دو برابر شد.

ضمناً بنا به اصرار مأموران امنیتی فرانسه قرار شد که هر وقت آقای خمینی برای نماز یا هر امر دیگری می‌خواهند به ساختمان شماره یک بروند، حداقل ده دقیقه جلوتر به ژاندارم‌ها خبر داده شود. آن‌ها از طریق بی‌سیم با نیروهایی که در دو طرف جاده مستقر بودند، تماس می‌گرفتند و خبر می‌دادند و آن‌ها عبور و مرور وسایل نقلیه را برای چند دقیقه قطع می‌کردند.

۸- نشست دانشجویان در پاریس

دانشجویان ایرانی مقیم پاریس، به ابتکار و دعوت اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا به مناسبت حضور آقای خمینی در پاریس جلسه‌ای ترتیب داده بودند و اصرار داشتند که ایشان شخصاً در جلسه حضور پیدا کنند. قبلاً هم نمایندگان اتحادیه آمدند و مفصل صحبت کردند. شرکت ایشان در این جلسه دارای جنبه‌های مثبت و منفی بود. از جهت سیاسی برای شکستن محدودیت‌های دولت فرانسه مفید بود. به خصوص که دانشجویان ترتیبی داده بودند که بعد از انجام مراسم نماز جماعت و سخنان آقای خمینی، کنفرانس مطبوعاتی هم برگزار بشود. نمایندگان دانشجویان موافقت آقا را هم به این برنامه جلب کرده بودند. دانشجویان دعوت‌نامه و اطلاعیه‌هایی در این مورد منتشر کردند. بعد از انتشار این اطلاعیه دو نفر از طرف کاخ الیزه، یعنی کاخ رئیس جمهور فرانسه، به دیدار آقای خمینی آمدند. در این ملاقات آن‌ها رسماً اطلاع دادند که آقای خمینی نمی‌توانند در برنامه‌ی دانشجویان شرکت کنند. مشروح

این دیدار و گفتگو را در بخش دیگری آورده‌ام. آن‌ها در این ملاقات حدود فعالیت‌های قانونی آقای خمینی را به شرح زیر بیان کردند:

«مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات، رادیو و تلویزیون‌های فرانسوی و غیر فرانسوی ممنوع است. شرکت در برنامه‌های نماز جماعت ممنوع است. شرکت در میتینگ‌ها ممنوع است.»

اما، در همین مذاکرات روشن و مشخص کردیم که این محدودیت‌ها نباید شامل صدور بیانیه و پیام آقای خمینی برای ایران باشد. بلکه محدودیت‌ها مربوط است به آنچه در محیط فرانسه صورت می‌گیرد.

ضمناً این نمایندگان یک رونوشت از نامه رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه را که رسماً و کتباً شرکت آقای خمینی در برنامه‌ی دانشجویان را ممنوع کرده بود به ما دادند. (پیوست‌ها).

بعد از این ملاقات، نظر آقای خمینی این بود که کار اصلی و صحنه‌ی واقعی مبارزه در داخل ایران است. مصاحبه‌های خارجی در مرحله دوم اهمیت قرار دارند. بنابراین شرایط و محدودیت‌های دولت فرانسه به طور موقت مورد قبول واقع گردید. ایشان هم از مصاحبه‌های مطبوعاتی و پاسخگویی به سوالات خودداری کردند و در آن جلسه‌ی عمومی هم شرکت نکردند و چون مقامات فرانسوی فیلم‌برداری را ممنوع نکرده بودند، به خبرنگاران عکاس و فیلم‌بردار اجازه می‌دادیم که بیایند و از مراسم نماز جماعت که در محوطه‌ی اقامتگاه آقا برگزار می‌شد، فیلم‌برداری کنند.

اما در مورد جلسه‌ی دانشجویان، چون آن‌ها برگزاری جلسه خود را اعلام کرده بودند، قرار شد که از آقایان **حاج خلیل آقا رضایی**، پدر رضایی‌های شهید و **هادی غفاری** که تازه از ایران آمده بودند، خواسته شود که به این جلسه بروند هم چنین آقا از من خواستند که شخصاً در جلسه دانشجویان حاضر شوم و به نمایندگی از طرف ایشان ضمن تشکر از دانشجویان علت عدم حضورشان را شرح بدهم. جلسه دانشجویان در همان روز یک‌شنبه در **میدان سن ژرمن** تشکیل شد. چند هزار دانشجوی ایرانی در پاریس و شهرهای مجاور و هم چنین سایر ایرانی‌های علاقه‌مند شرکت کرده بودند.

بعد از قرائت چند آیه از کلام‌الله مجید و افتتاح جلسه توسط یکی از دانشجویان من سخنان خود را با نام خدا و سوره والعصر شروع و بعد از تشکر از

مراحم خواهران و برادران حاضر در جلسه به نمایندگی از طرف آقای خمینی از زحمات آنان تشکر کردم. و سپس به تفصیل جریان ملاقات نمایندگان **کاخ الیزه** و محدودیت فعالیت‌های سیاسی آقای خمینی را در فرانسه شرح دادم.

درباره‌ی خود جلسه توضیح دادم که بعد از ورود آقای خمینی به پاریس ایرانیان و سایر مسلمانان علاقه‌مند، از فرانسه و سایر نقاط مرتب برای دیدار ایشان به منزل دکتر غضنفرپور در کاشان، مراجعه می‌کردند اما آن محل تناسبی با تعداد کثیر دیدارکنندگان نداشت و به ناچار به محل جدیدی تغییر مکان داده‌اند. اما محل جدید هم پاسخگوی کثرت دیدارکنندگان نیست. **اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان** در اروپا پیشنهاد کرد که روزهای یکشنبه و یا حداقل این یکشنبه، جلسه‌ای در یک محل عمومی، مناسب گذاشته شود که آقای خمینی هم حضور پیدا کنند که دید و بازدیدها انجام شود. این پیشنهاد مورد قبول ایشان قرار گرفت. بنابراین نماینده‌ای از اتحادیه با پلیس فرانسه تماس گرفت و در مورد ترتیب امنیت محل صحبت کرد. اما بعد از اطلاع پلیس از برنامه، مسأله در سطح ریاست جمهوری مطرح شد و مقامات کاخ الیزه با شرکت آقای خمینی در این برنامه مخالفت کردند. بعد از این گزارش مختصر، قسمتی از مشاهدات خود را طی سفری که از آمریکا به نجف و از نجف به مرز **کویت** و شهر مرزی **صفوان** داشتم، برای حضار بیان کردم.

سپس سختم را با توضیحاتی درباره انطباق پیام **سوره والعصر** با حوادث و رویدادهای کنونی کشورمان به پایان رسانیدم.

۹- گردش در ورسای

از زمانی که آقای خمینی به پاریس وارد شدند، نمازهای روزانه را شکسته می‌خواندند. زیرا قصد اقامت برای ده روز ننموده بودند. تا هر روزی امکان باشد به ایران برگردند. بر اساس مقررات فقهی، گاه لازم بود که ایشان از محل اقامت خود، در یک نوبت، حداقل ۲۴ کیلومتر سفر کنند. یکی از مراکزی که برای این کار در نظر گرفته بودیم، شهر ورسای بود که کاخ قدیمی شاهان فرانسه در آنجا به پارک عمومی زیبایی تبدیل شده بود. در این سفرهای کوتاه، مأموران امنیتی دولت فرانسه، در ماشین‌های خودشان، ایشان را که با ماشین صادق قطب‌زاده می‌رفتند، تعقیب می‌کردند و مواظب بودند.

در این سفرها، آقای اشراقی عموماً همراه آقای می‌آمدند و از دوستان هم یکی دو نفر همراه می‌شدند. از این سفر عکس‌های یادگاری گرفته شده بود. در سال ۱۳۸۰، در غیاب ما، مأموران امنیتی که به منزل مسکونی ما ریختند. این عکس‌ها را پاره کرده و روی فرش در اتاق پذیرایی ریخته بودند.

۱۰- شب میلاد مسیح و اول ژانویه

ایام کریسمس و میلاد مسیح و همچنین سال نو، در کشورهای مسیحی‌نشین با شکوه و جلال خاصی برگزار می‌شود. خیابان‌ها را آذین‌بندی می‌کنند، از همه جا ندای سرودها و آهنگ‌های مخصوص طنین‌انداز است. در چنین وضعیتی، مسلماً نمی‌توانستیم بی‌تفاوت باشیم. بعد از صحبت و پیشنهاد من آقای خمینی **اولاً** پیامی خطاب به مسیحیان جهان صادر کردند. این پیام بلافاصله در اختیار مطبوعات و رسانه‌های گروهی گزاریده شد و مورد استقبال قرار گرفت. **ثانیاً** - با همت و پی‌گیری آقای اشراقی، هدایایی جهت همسایگان اقامتگاه و همچنین ژاندارم‌ها و مأموران امنیتی فرانسه در نوفل‌لوشاتو تهیه شد. در شب ژانویه افسر فرمانده نیروهای ژاندارمری در منطقه را احضار کردیم در اجتماع ژاندارم‌ها و در حضور خبرنگاران، آقای اشراقی به نمایندگی آقای خمینی مطالبی ایراد کردند و سپس هدایای تهیه شده به آن‌ها داده شد. این مراسم فوق‌العاده در ژاندارم‌ها و همسایگان و در کل منطقه حسن اثر بخشید.

۱۱- آزمایشات پزشکی

آقای خمینی در دوران اقامت در **نجف** چندین بار دچار ناراحتی‌های قلبی شده بود، به طوری که در یک نوبت، بعد از اطلاع از این ناراحتی‌ها، برخی از پزشکان ایرانی در آمریکا اظهار آمادگی کردند که برای معاینه و درمان ایشان به نجف بروند. (جلد دوم خاطرات)

در پاریس یکی از برنامه‌هایی که در دستورکارمان قرار داشت، انجام آزمایش‌های پزشکی آقای خمینی بود. **دکتر عسگری** انجام این کار را به عهده گرفتند. یکی از ایرانیان مقیم پاریس **دکتر گرجی** نیز به کمک آقای دکتر عسگری آمد و آقای خمینی را برای انجام آزمایش‌های پزشکی، آزمایش خون، عکس‌برداری از ریه‌ها، از دستگاه گوارش و غیره، به یکی از بیمارستان‌های مجهز

نزدیک ورسای بردند. بعد از اتمام این آزمایش‌ها پزشک مربوطه جمع‌بندی کرد که آقای خمینی نه تنها هیچ مشکل پزشکی قابل ملاحظه‌ای ندارند بلکه حداقل ده سال از سن واقعی خودشان جوان‌تر هم هستند.

بخش چهارم

تدوین و اجرای برنامه‌ی راهبردی

آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو از یک ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدند و پس از نمازهای مستحبی و واجب صبحگاهی مختصری استراحت می‌کردند و سپس می‌آمدند بیرون برای قدم زدن در **کوچه باغ‌های نوفل‌لوشاتو**. کوچه‌های نوفل‌لوشاتو بسیار آرام، زیبا و خوش منظره بودند. در بعضی از روزها من هم ایشان را همراهی می‌کردم و در ضمن راه رفتن درباره‌ی مسائل گوناگون صحبت می‌کردیم. بیاد دارم که یکی از این مسائل روابط ایشان با سایر علما و مراجع بود. یک بار به ایشان گفتم که: «دختر عموی شما چنین می‌گوید». با تعجب برگشتند و به من نگاه کردند و پرسیدند: دختر عموی من؟» گفتم بله. مادر من سیده طباطبائی است و دختر عموی شما می‌شود؛ خندیدند و پرسیدند که چه گفته است. گفتم مادرم به ما بچه‌ها همیشه نصیحت می‌کرد که: «دیگ بزرگ باشید که قابلمه‌های کوچک در آن جا می‌گیرند.» امروز شما رهبر این انقلاب هستید. حالا از موضع یک رهبر، با سایر مراجع رفتارهای خود را دوستانه و صمیمانه تنظیم کنید. ایشان سخنان مرا تأیید کردند. موضوع دیگری که در این گفتگوهای صبحگاهی مطرح کردم این بود که آقا حالا دنیا خوب می‌داند که ملت ایران و شما چه نمی‌خواهید، ولی نمی‌داند چه می‌خواهید. اینکه بگوییم شاه برود کافی نیست. شاه باید برود، اما چگونه؟ و به علاوه با رفتن او کشور با خلاء روبه‌رو

می‌شود، ما چه برنامه‌ای برای بعد از رفتن او داریم؟ کلیات نظراتم و ضرورت داشتن برنامه‌ی راهبردی را، بیان کردم ایشان آن‌ها را منطقی و عملی دانستند و از من خواستند آن‌ها را تنظیم کنم.

۱- تدوین برنامه‌ی راهبردی : مراحل سه گانه

پس از این گفتگوهای صبحگاهان، رئیس این برنامه راهبردی را در دو بخش، در سه صفحه تدوین کردم. ایشان روی همان متن خطی من اصلاحاتی کردند که در کپی متن‌ها کاملاً دیده می‌شود. (پیوست‌ها). این برنامه، بدون ویرایش متن، به شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش اول - رئیس برنامه

در شرایط کنونی جنبش، با رشد سریع مبارزات مردم و تزلزل بیش از پیش (نظام سلطنتی) رژیم شاه، وصول به هدف اولیه حرکت اسلامی که خلع شاه و استقرار حکومت (جمهوری) اسلامی مورد نظر مردم می‌باشد، طبق برنامه در مراحل زیر انجام پذیر می‌باشد.

مرحله اول - تشکیل یک گروه و یا شورای جمعی. جهت بررسی وضعیت کنونی جنبش، ایجاد روابط و بررسی و تهیه تدارکات به منظور اجرای مرحله دوم. **مرحله دوم** - تأسیس و اعلام دولت موقت. تا در صورت خلع و فرار شاه و امکان در دست گرفتن قدرت سیاسی و جلوگیری از خلاء قدرت سیاسی، عمل نماید.

وظیفه این دولت موقت انجام: ۱- رفراندوم درباره تعیین تکلیف رژیم سلطنتی. ۲- اجرای انتخابات به منظور تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید. ۳- انجام انتخابات بر اساس قانون اساسی جدید و انتقال قدرت به منتخبین جدید.

مرحله سوم - تأسیس حکومت (جمهوری) اسلامی بر اساس قانون اساسی

جدید.

به طوری که در اصل نسخه‌ی خطی (در پیوست‌ها) دیده می‌شود، در این برنامه‌ی پیشنهادی تنها یک تغییر داده شده است. در متن پیشنهادی آمده بود:

تأسیس حکومت جمهوری اسلامی بر اساس قانون اساسی جدید. در متن اصلاح شده کلمه جمهوری خط خورده است. یک اصلاح هم در سطح اول شده است و آن حذف «نظام سلطنتی» بود که بعد از صحبت به همان صورت پیشنهادی باقی ماند. برخی از اصلاحات خط خود آقای خمینی است و برخی خط حاج سید احمدآقا.

در مورد حکومت اسلامی بحث شد که مفهومی عام‌تر از جمهوری اسلامی است با «جمهوری اسلامی» در واقع ما نوع «حکومت اسلامی» مورد نظر و قبول را مشخص می‌کنیم، که خود یک گام به جلوست. اما این بحث به جایی نرسید و من هم تسلیم نظر حاج احمدآقا شدم.

اجرای این برنامه را در سه مرحله پیشنهاد کردم. گام اول یا مرحله‌ی اول، تأسیس و تشکیل شورای انقلاب بود. ضرورت چنین شورایی از قبل هم احساس و مطرح شده بود. آقای مهندس بازرگان در نامه خود به آقای خمینی در شهریور ۱۳۵۷، قبل از سفر ما به نوفل‌لوشاتو ضرورت تشکیل چنین شورایی را مطرح کرده بودند. در پیام‌ها و نامه‌های ارسالی از ایران نیز به این ضرورت اشاره شده بود. اما ترکیب این شورا، اختیارات و وظایف آن چه باید باشد، رابطه‌اش با احزاب سیاسی و گروه‌ها و با رهبری چه خواهد بود؟ روشن نبودند. در پیشنهاد تشکیل شورای رهبری، به شرح زیر، به برخی از این نکات توجه شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش دوم - تشکیل شورای موقت رهبری

به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به آقای خمینی ابراز شده است و در جهت تحقق اهداف مراحل کنونی مبارزه، شورایی به شرح زیر از طرف آقای خمینی تعیین می‌گردد:

ماده ۱- تعداد اعضای این شورا حداقل ۷ نفر می‌باشد.

تبصره ۱- ازدیاد تعداد اعضاء شورا با نظر و رأی آقای خمینی و یا با پیشنهاد شورا و تصویب آقای خمینی خواهد بود.

تبصره ۲- حذف فرد و یا افرادی از این شورا با رأی و نظر آقای خمینی می‌باشد.

ماده ۲- وظایف و اختیارات شورا به شرح زیر است:

الف - اجرای دستورات و تصمیمات آقای خمینی.

ب - هماهنگ کردن تمامی فعالیت‌های اسلامی و ایجاد مرکزیت سازمانی و تشکیلاتی

ج - ایجاد و تنظیم روابط خارجی

د - مطالعه، بررسی و شناسایی افراد واجد صلاحیت برای شرکت در دولت احتمالی آینده (مرحله‌ی دوم) و ایجاد تدارکات و آمادگی‌ها برای اجرای مرحله‌ی دوم.

ماده ۳- شورا برای چگونگی انجام وظایف خود نظام‌نامه‌ای را تنظیم و برای تصویب نهایی به آقای خمینی تقدیم می‌دارد.

ماده ۴- تشکیل این شورا و حدود وظایف و اختیاراتش توسط آقای خمینی به تمامی جناح‌ها و دسته‌جات به تدریج و بر اساس مصلحت، به تشخیص آقای خمینی، معرفی می‌شود.

ماده ۵- هویت برخی از اعضای این شورا مخفی و برخی دیگر علنی اعلام می‌گردد.

ماده ۶- برخی از اعضای این شورا در داخل کشور و برخی دیگر در خارج از کشور خواهند بود.

ماده ۷- مرکز عملیات این شورا حتی‌الامکان در جایی خواهد بود که خود آقای خمینی حضور دارند و ساکن هستند در صورت عدم امکان منوط به رأی شورا با تصویب آقای خمینی است.

ماده ۸- در موارد اختلاف بین اعضای شورا و عدم امکان راه حل (به فلانی- آقای خمینی) رجوع می‌شود و در صورت عدم امکان اجرای امر منوط به اکثریت آراء با تصویب آقای خمینی است.

در جلسات گفتگو با آقای خمینی در باره‌ی این برنامه گاهی اوقات حاج احمدآقا و آیت‌الله اشراقی نیز حضور پیدا می‌کردند. بالاخره این متن به صورتی که در این گزارش آمده است، نهایی شد. قبل از آنکه به بررسی چگونگی اجرای این برنامه‌ی راهبردی بپردازم لازم می‌دانم در باره‌ی دو طرح دیگر هم توضیح بدهم. **طرح اول** - چگونگی سازمان‌دهی نیروهای انقلاب در شهرها و استان‌ها؛ و

طرح دوم - اقدام ابتکاری آیت‌الله طالقانی است بعد از آزادی از زندان. هر دو طرح در ادامه آمده است.

از **طرح اول** یک نسخه به آقای خمینی داده شد، برای رهبران داخل ایران نیز رونوشت فرستادم. این طرح که جهت سازمان‌دهی کل نیروهای انقلاب تحت عنوان «**شوراها**» تهیه شده بود مقدمه‌ای دارد، که ضمن آن ویژگی سازمان‌دهی در انقلاب ایران و ضرورت ایجاد سازمان‌دهی واحد برای مرحله جدید انقلاب مطرح شده است. البته این طرح به تصویب نهایی نرسید. شتاب انقلاب، بیش از سرعت حرکت ما بود.

۲- طرح سازماندهی نیروهای انقلاب در شورا های شهرها و استان ها

مقدمه طرح پیشنهادی به شرح زیر است:

۱- **جنبش اسلامی انقلابی است** - نهضت کنونی ملت ایران حرکتی است اسلامی و انقلابی. **اسلامی است** از آن جهت که براساس فلسفه و جهان بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی منبعث از این جهان‌بینی بنیان نهاده شده است و از آن الهام می‌گیرد و بر اساس معیارها و ارزش‌های ناشی از آن «وضع موجود» را بررسی کرده و موضع گرفته و خواهان تغییر آن است. و بر اساس آن نیز وضع مقبول و مطلوب مورد نظر را تبیین و خصوصیات آن را مشخص کرده است و در جهت تحقق آن مبارزه می‌کند.

انقلابی است، از آن جهت که نهضت در بررسی وضع موجود جامعه و نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، به این نتیجه رسیده است که جهان‌بینی کفر و شرک حاکم بر همه‌ی روابط است. از آنجا که جهان‌بینی توحیدی و فلسفه اسلامی در تضاد و آشتی‌ناپذیر با شرک و کفر و کلیه تجلیات آن است به ناچار تغییراتی که نهضت اسلامی ما خواستار آن است، تغییراتی هستند بسیار زیربنایی و انقلابی.

۲- جنبش و سازمان‌های جنبش - حرکت و نهضت کنونی یک واقعیت

عینی اجتماعی است که مبارزات ملت را تجسم می‌بخشد. اما هر جنبشی برای تحقق اهداف مبارزاتی‌اش به تشکلهایی نیاز دارد. وجود نهضت به معنا و مترادف با وجود تشکلهای نیست. همان طور که اگر دشمن موفق شود سازمان‌های جنبش را متلاشی کند یا شکست بدهد به معنای شکست جنبش نخواهد بود. بنابراین

باید توجه داشت وقتی صحبت از جنبش و نهضت می‌شود آن را نباید مترادف با حضور سازمان‌های جنبش بدانیم.

۳- جنبش و تعدد سازمان‌ها - جنبش انقلابی ملت ما جنبشی است واحد و دارای اهداف مشخص و معین که تمامی ملت ما خواستار تحقق این اهداف است. بنابراین ما در ایران تنها یک جنبش اسلامی بیشتر نداریم که دارای فلسفه و جهان‌بینی و مشخصات سیاسی معینی است. جنبشی که به رهبری آقای خمینی اراده و نیازها و خواسته‌های ملت و حضور خود را به جهان معرفی کرده است. اما واحد بودن جنبش اسلامی به معنای آن نیست که یک سازمان واحد اسلامی هم نباید بیشتر وجود داشته باشد. هر جنبشی نیازهای متعدد و متفاوت دارد. برای تأمین هر نیازی و یا گروهی از نیازهای جنبش می‌توان یک سازمان به وجود آورد. شکل هر سازمان و روابط درونی آن مستقیماً با اهداف و وظیفه‌ی اصلی هر سازمانی رابطه دارد. مثلاً جنبش دارای ابعاد گوناگونی است از قبیل بُعد مبارزات ایدئولوژیک، بعد مبارزات سیاسی و بعد جهاد مسلحانه. سازمان‌هایی که در مجموعه‌ی جنبش جهت رفع نیازمندی‌های جنبش از جهات ایدئولوژیک به وجود می‌آیند، دارای سازمان‌دهی متفاوتی از سازمان‌های سیاسی و یا سیاسی - نظامی جنبش هستند.

۴- انواع سازمان‌ها: دو نوع سازمان به طور کلی می‌توان پیش‌بینی کرد. **نوع اول سازمان‌دهی با مرکزیت واحد و متمرکز** - که تمامی اطلاعات، منابع و امکانات را در اختیار دارد و خط مشی و دستورات را صادر می‌کند. این نوع سازمان از نوع کلاسیک و دارای تحرک فراوان است. رهبری با برخورداری از امکانات و اطلاعات از مجموعه‌ی سازمان و نیروها، قادر است به سرعت تصمیم گرفته و عمل کند، مردم را بسیج کند و به هر کجا که می‌خواهد و صلاح می‌بیند بکشاند. این نوع سازمان‌دهی در اوضاع سیاسی - اجتماعی نسبتاً آزاد و در غیاب یک دشمن خشن با سازمان‌های امنیتی قوی، یکی از بهترین اشکال کار دسته جمعی است. اما در شرایط اختناق شدید و با حضور سازمان‌های پلیسی قدرتمند این نوع سازمان‌دهی بسیار آسیب‌پذیر است. **اولاً** در صورتی که نیروهای پلیس و دشمن به سازمان رخنه کنند و بتوانند در مرکزیت سازمان دست یابند، تمامی سازمان دست خوش انحراف و تلاشی می‌شود. **ثانیاً** به علت عدم امکانات مناسب برای اجتماع مسئولین و بحث و مذاکرات خطر انحراف و تکرور رهبری بسیار

زیاد است و در صورتی که چنین مرکزی دچار انحراف شود، تمامی سازمان منحرف می‌شود.

نوع دوم سازمان‌دهی - عدم تمرکز و پراکندگی است. به این معنا که به جای یک سازمان واحد با رهبری واحد، گروه‌ها و دستجات متعدد و کوچک که هیچ کدام با هم رابطه‌ی تشکیلاتی ندارند به وجود می‌آیند. این نوع سازمان‌ها تحرک سازمان‌های نوع اول را ندارند. ایجاد هماهنگی در میان آن‌ها بسیار مشکل است. و چه بسا کارهای همدیگر را خنثی سازند. بازده کار در امر آموزش‌های لازم، بسیار پایین خواهد بود. اما آسیب‌پذیری این گونه سازمان‌دهی در برابر پلیس خیلی کمتر است. رخنه کردن در تمامی این گروه‌ها برای دشمن غیرممکن است. اگرچه احتمال انحراف و اشتباه از جانب همین گروه‌های کوچک نیز وجود دارد اما احتمال اینکه این امر در یک زمان و در تمامی گروه‌ها رخ بدهد و تمامی جنبش را تحت تاثیر قرار دهد، بسیار کم است.

آنچه ساواک را به زانو درآورده وجود همین سازمان‌ها و گروه‌های کوچک و پراکنده در جنبش و عملکرد این شیوه سازماندهی در سرتاسر ایران است.^۱ روحانیت ایران، که روحانیت تشیع می باشد در تمامی دوران مبارزات خود از این گونه سازماندهی برخوردار بوده است.

۵- ضرورت رهبری متمرکز در اوضاع کنونی: اکنون جنبش به مراحمی از رشد رسیده است که به ناچار برای عبور از مراحل حساس کنونی، وجود یک سازمان متمرکز سرتاسری کاملاً محسوس است. سازمان‌های پلیسی دشمن به میزان قابل ملاحظه‌ای متلاشی و یا خنثی شده‌اند. خطرات ناشی از حضور یک سازمان امنیت قوی از بین رفته و یا بسیار کاهش پیدا کرده است. در این مرحله از جنبش راه حل‌های متفاوت و گوناگونی برای ایجاد یک سازمان وسیع سرتاسری به منظور ایجاد همبستگی و هماهنگی میان همه اقشار جامعه به نظر می‌رسد. از میان این راه حل‌ها، تشکیل شوراهای، ظاهراً بهترین و عملی‌ترین راه حل در اسرع وقت می‌باشد.

در طرح شوراهای، که در زیر آمده است، هیچ یک از افراد مسلمان و وابسته به احزاب و گروه‌های سیاسی اسلامی شناخته شده با سابقه و یا بی‌سابقه علنی یا مخفی از حضور و شرکت در شوراهای محروم یا نفی و طرد نمی‌شوند. همه‌ی آنها در مجموعه‌ی مبارزه و تشکل آن قرار دارند اما نه به نمایندگی از جانب حزب و

گروه‌هایشان. منتها هر گروهی در هر کجا که هست و به هر نسبت که در میان مردم قدرت دارد و در امر مبارزه فعالانه شرکت کرده است و به میزانی که اعتبار در نزد مردم دارد، در شوراها حضور پیدا خواهد کرد. به همین ترتیب حتی افراد وابسته به اقلیت‌ها هم امکان حضور در شوراها را پیدا می‌کنند.

طرح شوراهای شهر و ایالت

به منظور ایجاد هماهنگی در مبارزات ملت و شرکت مستقیم و فعال تمامی اقشار مردم در مبارزات کنونی و پایه‌ریزی سازمان‌دهی نیروهای ملت برای ادامه‌ی مبارزه و ایجاد زمینه‌های مساعد لازم جهت اداره آتی مملکت، شوراهایی از تمامی اقشار مردم به وجود می‌آیند. علما و روحانیان مورد وثوق با همکاری رجال سیاسی مسلمان مورد اعتماد مردم، یک یا دو نفر نمایندگان و یا معتمدین هر یک از اصناف و اقشار مردم را برای شرکت در شوراها دعوت می‌کنند. نمایندگان یا معتمدین این اصناف و اقشار شورای شهر و یا ده را تشکیل می‌دهند و تمامی مسائل مربوط به جنبش را این شوراها حل و فصل می‌کنند. نمایندگان یا معتمدین شوراهای هر شهری، در هر ایالتی به دور هم اجتماع کرده و شورای ایالتی را به وجود می‌آورند که همه‌ی مسائل مربوط به جنبش را در آن ایالت سرپرستی نموده و هماهنگ می‌سازد.

- اجتماع نمایندگان شوراهای ایالتی به دور هم، از سرتاسر ایران، شورای مملکتی را به وجود می‌آورد. که مسؤول حل و فصل تمامی مسائل جنبش در سرتاسر کشور نظارت و هماهنگی است.

چگونگی به وجود آوردن شورای محلی: هر یک از اصناف و اقشار طبقات، در هر شهری، به شرح زیر نمایندگان خود را تعیین و شورای محلی را به وجود می‌آورد.

۱- کارگران: در هر کارخانه یک یا دو نفر نمایندگان منتخب خود کارگران، و یا از معتمدین آن‌ها، دعوت به عمل می‌آید. نمایندگان و یا معتمدین کارگران کارخانجات در هر شهر اتحادیه یا انجمن یا شورای کارگران آن شهر را به وجود می‌آورند. همه‌ی فعالیت‌های کارگری زیر نظر و با تصویب این شورا خواهد بود.

۲- ادارات: در هر اداره و یا وزارت خانه‌ای کارمندان یک یا دو نفر (یا بیشتر) را از میان خود انتخاب می‌کنند. یا آنکه از معتمدین آن‌ها دعوت خواهد

شد. نمایندگان و یا معتمدین هر یک از این ادارات به دور هم جمع شده شورا، انجمن یا اتحادیه کارمندان آن اداره یا ادارات آن شهر را به وجود می‌آورند. کلیه فعالیت‌های کارمندان ادارات شهر زیر نظر با تصویب این شورا خواهد بود.

۳- دانش آموزان - در هر دبیرستان، دانش‌آموزان هر کلاس یک یا دو نفر را انتخاب می‌کنند. نمایندگان هر یک از کلاس‌ها به دور هم جمع شده انجمن دانش‌آموزان دبیرستان خود را به وجود می‌آورند. نمایندگان دانش‌آموزان هر دبیرستان با نمایندگان معلمان و کادر آموزشی آن دبیرستان شورای دبیرستان را تشکیل خواهند داد.

اجتماع نمایندگان شوراهای دبیرستان‌های هر شهری، شورای فرهنگیان آن شهر را تشکیل خواهند داد.

۴- بازاریان - در بازار هر یک از اصناف یک یا دو نفر را از میان خود انتخاب می‌کنند. نمایندگان هر صنف و یا معتمدین اصناف، شورای بازار را تشکیل خواهند داد. همه‌ی فعالیت‌های بازار زیر نظر شورای اصناف بازار خواهد بود.

۵- دانشگاهیان: در هر یک از کلاس‌های دانشکده‌ها، دانشجویان یک یا دو نفر را به عنوان نماینده از بین خود انتخاب می‌کنند. نمایندگان کلاس‌ها به دور هم جمع شده شورای همان دانشکده را به وجود می‌آورند. نمایندگان دانشجویان دانشکده‌های هر دانشگاه شورای دانشگاه را به وجود می‌آورند. نمایندگان شورای دانشگاه‌ها، شورای دانشگاهیان شهرستان را تشکیل خواهد داد.

در هر دانشکده‌ای علاوه بر دانشجویان، کادرهای اداری و آموزشی نیز برای خود کمیته‌ها و شوراهای جداگانه ترتیب خواهند داد. همه‌ی فعالیت‌های دانشگاه‌ها، با همکاری نمایندگان، دانشجویان، کارمندان، مدرسین همان دانشگاه یا دانشکده صورت خواهد گرفت.

۶- سایر اقشار و طبقات جامعه نیز از طریق تشکیل اتحادیه‌ها، نظیر اتحادیه مهندسان، معلمان، پزشکان، وکلای دادگستری، نویسندگان، قضات و نظایر این‌ها دور هم جمع می‌شوند. نمایندگان این اتحادیه‌ها در شورای شهر شرکت خواهند کرد.

۷- روحانیان: ائمه مساجد، خطباء - فضلاء هر شهرستان به دور هم جمع شده شورای علمای آن شهرستان را تشکیل می‌دهند. نمایندگان و یا معتمدین روحانیان در شورای شهر شرکت می‌کنند.

۸ - علاوه بر آنکه نمایندگان هر طبقه‌ی صنفی، در شورای شهر و سپس در شورای ایالتی شرکت دارند هر صنف و طبقه‌ای می‌تواند با اعزام نماینده و اجتماع آنان، سازمان‌های صنفی خود را در سطح کشوری به وجود آورد و از طریق آن با شورای کشوری نیز تماس داشته باشد.

نحوه‌ی اجرای این طرح

برای اجرای طرح شوراهای هیئتی از طرف رهبری منصوب می‌شود که یکی از وظایف اختصاصی آن تشکیل شورا و اجرای طرح بالاست.^۲

۳- اجرای برنامه سیاسی راهبردی

الف- تشکیل شورای انقلاب

همان طور که در بحث پیشین اشاره شد، سفر به نوفل لوشاتو شتاب عظیمی به حرکت مردم ایران داده بود. بنابراین تدوین یک برنامه راهبردی و اجرای آن به منظور ایجاد یک مدیریت متمرکز ضروری شده بود.

بعد از آنکه برنامه‌ی راهبردی تنظیم و نهایی شد، در مرحله‌ی اول لازم بود **شورای انقلاب** تشکیل شود. آقای خمینی گفتند که به جز چند نفری، از جمله آقایان دکتر سحابی و مهندس بازرگان و خود من از اشخاص سیاسی افراد زیادی را نمی‌شناسند. بنابراین سه نفر **آقایان بهشتی، مطهری و هاشمی** را معین کردند که افراد را شناسایی و معرفی کنند تا برای عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت منصوب شوند. قرار شد به این افراد خبر داده شود که به پاریس بیایند.

در مورد دولت موقت، پیش بینی این بود که بعضی از وزرا در داخل ایران و برخی از میان فعالان سیاسی خارج از کشور برگزیده شوند. به موازات تماس با رهبران جنبش در داخل ایران و دعوت برای سفر به پاریس، اقدامات دیگری هم به منظور اجرای برنامه‌ی راهبردی صورت گرفت که عبارت‌اند از: اقدامات دیپلماتیک برای ایجاد زمینه پذیرش رسمی دولت موقتی که معرفی خواهد شد،

تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید؛ طرح سازمان‌دهی نیروی مردمی، در چارچوب شوراها و شناسایی افراد متعهد و کاردان و دعوت از آن‌ها.

ب- آزادی طالقانی و تلاش برای سازمان‌دهی انقلاب

شادروان آیت‌الله طالقانی در هشتم آبان‌ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. وقتی خبر آزادی او را از زندان شنیدم از شوق گریه کردم و خیلی افسوس خوردم که چرا در تهران نیستم تا او را از نزدیک ببینم. رابطه من با طالقانی خیلی قدیمی و عمیق و عاطفی بود. وقتی خبر آزادی او را شنیدم خاطرات بیش از سی سال آشنایی‌ام با طالقانی، از اولین باری که به مسجد هدایت، پای سخن ایشان و تفسیرهای قرآنی‌اش راه پیدا کردم تا آخرین روزهای خروج از تهران و سپس تماس‌های ما با ایشان از خارج و... همه در ذهنم زنده شدند. طالقانی در شکل گرفتن افکار و عقاید اسلامی جوان‌های هم سن و سال من و نسل جدید بسیار موثر بوده است. این طالقانی بود که جوانان ما را با قرآن آشنا ساخت. او اعتقاد عجیبی به جوان‌ها داشت از هر فرصتی استفاده می‌کرد و ما را تشویق می‌نمود. یاد دارم که در سال شاید ۱۳۳۰ بود که **انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران** می‌خواست **میلاد حضرت رسول (ص)** را جشن بگیرد اما جا و مکانی برای این کار نداشت. در آن زمان مساجد را در اختیار دانشجویان مسلمان نمی‌گذاشتند؛ ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند که ما دانشجویان مسلمان، دین را با سیاست مخلوط می‌کنیم! مسجد جای عبادت است نه بحث سیاسی! حتی آقای طالقانی را متهم می‌کردند به اینکه «آخوند سیاسی» است. وقتی طالقانی دید که ما جایی را نتوانسته‌ایم پیدا کنیم دستور داد **مقبره هدایت** را که در آن زمان جزو مسجد هدایت نبود، فرش کنند و صندلی بگذارند و همانجا را برای اجرای برنامه جشن میلاد حضرت رسول (ص) آماده کنیم.

هم چنین به یاد آوردم که این مجاهد نستوه از زمانی که او را شناختمه دائم در تلاش و تکاپو بوده است. به یاد ندارم زمانی را که او ساکت و آرام بوده باشد. قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فعالیت‌های ایشان یک جور بود و بعد از کودتا به نحو دیگری، اما آرامش و سکوت و سکون هرگز نبود.

وقتی خبر آزادی ایشان را شنیدم، فوری به تهران تلفن زدم و با ایشان صحبت کردم. اولین باری بود که بعد از سال‌ها صدای گرم و گیرای ایشان را

می شنیدم. چند روز بعد مسافری که از تهران به پاریس آمده بود نواری از سخنان ایشان را که در محفل خانوادگی صحبت کرده بودند برایم هدیه آورد. من آن نوار را شبها بعد از اتمام کارهای روزانه در باغچه‌ی نوفل لوشاتو، قبل از به خواب رفتن گوش می‌کردم. چقدر لذت بخش و آموزنده بود. روز بعد از آزادی ایشان که همزمان بود با آزادی **آیت‌الله منتظری** آقای خمینی پیامی برای هر دوی آنها فرستاد. محتوای هر دو پیام تقریباً یکی است. در این پیام از هر دوی این مبارزان سرسخت و تسلیم‌ناپذیر قدردانی و تجلیل شده است. در میان اطرافیان آقای خمینی، بودند کسانی که علاقه و اصرار داشتند که ایشان برای آیت‌الله منتظری احترام و اهمیت بیشتری قایل بشوند. ندانسته سعی می‌کردند رقابت‌ها را بین طرفداران دامن بزنند. اینها خود را به ظاهر دوست‌دار و هواخواه آیت‌الله منتظری می‌دانستند و نسبت به ایشان احساس عاطفی بیشتری داشتند. بخشی از این نگرش به نظر من طبیعی بود. این افراد چه در حوزه علمیه و چه در جاهای دیگر، با آیت‌الله منتظری بیشتر مانوس بوده‌اند کما اینکه خود من هم ضمن احترام عمیق به مقاومت‌ها و سرسختی‌هایی که آیت‌الله منتظری در زندان‌ها از خود نشان دادند به **آیت‌الله طالقانی** به خاطر روابط استادی و معلمی و دوستی و همکاری در مبارزات علاقه‌ی مخصوصی داشتم. همان طور که گفتم آشنایی و ارتباط من با آیت‌الله طالقانی از حدود سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ شروع شده بود و این احساس علاقه و نزدیکی مخصوص طبیعی بود. به همین ترتیب علاقه خاص برخی به آیت‌الله منتظری طبیعی بود. اما ناراحتی از آنجا بود که در آن وضعیت حساس می‌دیدم بعضی‌ها اصرار دارند که آقای خمینی در پیام خودشان از یکی آن‌ها تجلیل بیشتری کنند تا تفاوت را منعکس سازند! من با وجود علاقه‌ی مخصوص و رابطه‌ی عاطفی‌ام به آیت‌الله طالقانی هرگز چنین امری را نه حق می‌دانستم و نه مفید. خوشبختانه این گونه توصیه‌های اطرافیان، در آقای خمینی موثر واقع نشد و متن پیام ایشان به این دو طوری است که نشان می‌دهد ایشان برای هر دو آن‌ها احترام قائل هستند و به هر دو علاقه‌ی مخصوص دارند. متن پیام آقای خمینی به آیت‌الله طالقانی که روز بعد از آزادی ایشان تهیه و ارسال شد در صحیفه‌ی نور آمده است.

آزادی طالقانی از زندان با استقبال عظیم مردم تهران همراه بود و مردم تهران با آن استقبال خود نشان دادند که قدر مجاهدت‌ها و زحمات ایشان را می‌دانند و ارج فراوان می‌نهند.

بعد از اولین تلفنی که من به ایشان زدم، تماس ما هم چنان ادامه یافت. اما با وجود آزادی از زندان هنوز فشار نظامیان در تهران ادامه داشت و ایشان مجبور بودند هر شب در محلی به سر برند. آیت‌الله طالقانی بعد از آزادی از زندان قرار بود کمی استراحت کنند. فشار زندان و تبعید سال‌های دراز و متمادی از کودتای ۲۸ مرداد به بعد به سلامتی طالقانی لطمات شدیدی زده بود. بعد از آزادی از زندان، خود مرحوم طالقانی در صحبت‌ها گفته بود که شاید مدتی استراحت کند. اما از همان روزی که از زندان آزاد شد مردم به سراغش رفتند و رهایش نکردند. در یک صحبت تلفنی گفت که فشار و درخواست و مراجعات مردم آن قدر است که نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند. من روحیه‌ی ایشان را خوب به یاد می‌آوردم که در برابر احساسات و عواطف مردم و همچنین احساس تکلیف چقدر حساسیت نشان می‌دهد. بعدها خود ایشان این مسأله را چنین بیان کردند:

«همین که در آن وقت شب از زندان بیرون آمدم آنچه را درباره تولد تازه و حرکت خروشان مردم در روزنامه‌ها خوانده بودم و به وسیله اشخاصی که به زندان می‌آمدند شنیده بودم، به چشم خود دیدم. از همان لحظه احساس کردم...»

همین روحیه‌ی طالقانی بود که او را آزاد نگذاشت و مردم هم او را رها نکردند.

اما تنوع و وسعت و پیچیدگی کارها آن قدر بود که دیگر یک فرد به تنهایی نمی‌توانست به تمامی نیازهای انقلاب در آن وضعیت جواب بدهد. یاران قدیم و جدید طالقانی به دورش حلقه زدند و «دفتر طالقانی» را درست کردند تا او را یاری دهند. اما این کافی نبود. از رسیدگی به مراجعات روزمره مهم تر، مسأله‌ی ایجاد یک رهبری واحد جمعی برای رسیدگی به تمامی مشکلات و مسائل انقلاب بود. درست است که رهبری کلی و نهایی سیاسی حرکت از جانب آقای خمینی اعمال می‌شد اما مبادله‌ی دوطرفه‌ی افکار و نظرها و هماهنگ کردن مسائل اجرایی فعالیت‌ها کار سنگین و ضرورت اجتناب‌ناپذیری بود. شیوه

سازمان‌دهی در انقلاب اسلامی ایران از ویژگی‌های خاص این انقلاب است و در هیچ انقلاب دیگری نبوده است. همانطور که در جای دیگری شرح داده‌ام، در تمامی انقلاب‌های دیگر جهان، یک سازمان واحد، جبهه یا حزب، انقلاب را رهبری می‌کرده است و به دلیل رهبری آن تا مرحله‌ی پیروزی انقلاب، بعد از آن نیز، حکومت و مدیریت جامعه را به دست می‌گرفته است. سازمان واحد رهبری‌کننده در طی دوران انقلاب انسجام نسبی تشکیلاتی عقیدتی پیدا می‌کرده است. به همین سبب انتقال قدرت سیاسی به رهبری انقلاب، بعد از شکست دشمن، با آرامش و سرعت و انسجام بیشتری صورت می‌گرفته است. اما در انقلاب ایران این چنین نشد. در رأس مخروط انقلاب شخصیت بارز آقای خمینی قرار داشت و در قاعده‌ی آن، توده‌های میلیونی مردم. پیوند سازمانی رهبری با مردم از طریق گروه‌ها و دسته‌جات متنوع و متعدد و پراکنده در سرتاسر ایران انجام می‌گرفت. این شیوه‌ی سازماندهی پراکنده، خاص انقلاب ایران و از عوامل اصلی عدم موفقیت ساواک در کنترل و نفوذ و خنثی ساختن آن بوده است.^۳

به تدریج که به پیروزی نهایی نزدیک می‌شدیم، برای همه واضح بود که این شیوه نه تنها کارایی ندارد بلکه می‌تواند برای انقلاب بسیار خطرناک باشد. به همین دلیل فعالیت‌هایی برای ایجاد یک سازمان متمرکز هماهنگ‌کننده شروع شد. با آزادی طالقانی، طبیعی بود که با توجه به سوابق سیاسی و شخصیت علمی ایشان، پای ایشان در این کوشش‌ها و تلاش‌ها به میان کشیده شود. این مسأله، یعنی ایجاد یک رهبری جمعی متمرکز و هماهنگ‌کننده علاوه بر تهران در پاریس هم مطرح بود و من آن تلاش‌ها را در بخش «برنامه راهبردی» آورده‌ام. طالقانی وقتی آزاد شد، آن برنامه‌ی سیاسی، در دست اجرا بود. یعنی تلاش برای ایجاد یک شورای هماهنگی یا شورای انقلاب شروع شده بود. اما بنا به دلایلی هنوز طالقانی از این برنامه و تلاش‌ها مطلع نبودند و اجرای برنامه به کندی پیش می‌رفت. مشکلات عظیم روزمره در ایران و گرفتاری کسانی که از جانب آقای خمینی مأمور بر آن کار بودند باعث اصلی کندی کار بود. و باز طبیعی بود که گروه‌ها و افراد علاقه‌مند به انقلاب اسلامی، که هنوز از برنامه‌ی سیاسی آقای خمینی و تلاش‌هایی که برای اجرای آن شروع شده بود بی‌خبر بودند،

خودشان دست به کار شوند و فکری نکنند. آزادی طالقانی این فکر را قوت بخشید و فعالیت‌ها تشدید شد.

به هر حال در ۲۷ آذر ۵۷ (برابر با ۲۲ دسامبر ۷۸) طالقانی از تهران تلفن زد و در مورد ضرورت ایجاد یک مرکزیت واحد برای رهبری عملیات در داخل کشور، تحت نظر آقای خمینی، نظر و پیشنهاد داد. سخنان آن روز طالقانی، اهمیت زیادی دارد. رسم ما در نوفل‌لوشاتو آن بود که برخی از مطالب و پیغام‌ها و نظرات را عیناً از روی تلفن در نوار کاست ضبط می‌کردیم و عین نوار را برای آقا می‌گذاشتیم. از جمله، مکالمه‌ی تلفنی آن روز آیت‌الله طالقانی، که روی نوار ضبط شده بود عیناً به اطلاع آقای خمینی رسید. متن مکالمه، که از روی نوار پیاده شده چنین است (اواخر آبان‌ماه ۵۷):

«... ما اجمالاً صورت‌جلسه را (حالا) داریم تنظیم می‌کنیم. و مختصرش می‌کنیم تا به وسیله‌ای بتوان به آنجا فرستاد، و بعد هم اشخاصی که من آن‌ها را تأیید (تحقیق) می‌کنم، یک طرح مشترک در مسائل روز، روی همان اصول کلی نظریات ایشان، ارائه دادم که همه پذیرفتند. اصول کلی، در مرحله‌ی اجرا به شور و تصمیم‌گیری (خود) اینها باشد با شرکت خود من، توجه کردید؟. این مسأله را (نامفهوم) از آن که حالا خصوصیات و جزئیاتش که چند روزی طول بکشد تا برسد می‌خواهم که اصل مسأله را به ایشان گوشزد کنید، لزومش هم به نظر من خیلی ضروری است، در شرایطی که ما هستیم، راجع به همین مسائل تعطیلات، اعتراضات و اعتصابات و مسائل دیگر. این شاید هسته‌ای بشود که بتواند کسان دیگر، چه گروهی و چه فردی را، در بر بگیرد. متوجه هستید که چه گفتم؟»

یزدی: بله متوجه شدم.

این را حالا پیش از اینکه تنظیم بشود و برسد، کلیاتش این است، مسأله‌ی شور در تصمیم‌گیری و اجرا به نحو خوب و به جای این تشتت و تفرقی که الان در مسائل هست.

دو روز است الآن که ما گرفتار بازار هستیم، بعضی‌ها مراجعه می‌کنند و می‌گویند که بازار باز باشد و بعضی‌ها مراجعه می‌کنند و می‌گویند

تعطیل باشد و من هم این وسط متحیرم که به چه صورتی باید در بیاید. اگر بشود ایشان، (یزدی- اگر آن گزارش‌ها برسد. طالقانی خواهد رسید) لااقل کلیاتش را بدانند و لزوم این کار را تأیید کنند، چون زمینه الآن فراهم شده، مسأله گروه‌های سیاسی، جبهه (ملی)، نهضت آزادی و غیره، و فلان نیست، از اینها هم ممکن است افرادی را اگر مورد اعتماد خود من باشند، و چهره‌هایی باشند که قطع نظر از وابستگی‌هایشان در این مسأله، شرکت کنند... شاید بتوانیم این جریان را به تدریج به صورت یک هسته، یک سلولی برای مسائل آینده قرار دهیم. ولی حالا در همین حدود است. از این حدود خارج نیست، فقط درباره‌ی اصل دستورات و نظریات آقا و چگونگی پیاده کردن آن‌ها، که ما اینجا هم گرفتارش هستیم. شماها این گرفتاری را هم ندارید، من می‌دانم، همه این رفقایمان، خصوصاً شما دائماً شب و روز مشغول کارید، ولی یک گرفتاری‌هایی که ما داریم و شما ندارید. در جو ایران و خصلت‌هایی که خصوصاً گروه‌ها دارند و افراد دارند، خوب آشنا هستید، جز این هم من چاره‌ای نمی‌بینم. تا وقتی برای اینکه بتوانم درست تنظیم بشود و درست اجرا بشود. اول از مرکز شروع بشود و در تمام شهرستان‌ها. اگر ایشان تأیید بکنند، مراجع دینی و شخصیت‌های که در آن جا هستند، پیاده کردنش برای ما خیلی آسان می‌شود.

یزدی: بفرمایید این تقریباً چیزی می‌شود مثل تشکیلات نهضت مقاومت؟

طالقانی: نه آن جور هم نیست، راست مطلب این است که یک مقداری برای سبک شدن گرفتاری فرد خودم است. از اینجا هم شروع شده است. ولی مسأله یک مقدار وسیع‌تر از این است. الآن مسائل مختلفی روز به روز دارد توسعه پیدا می‌کند. مسائل سربازها است، مسائل تعطیلات و اعتصابات است، طرز مسأله مالی هست که تمرکزش و چگونگی مصرفش، اینها یک گرفتاری‌هایی است که شب و روز وقت ما را گرفته و غیر از اینکه جسممان را فرسوده کرده، ما را از مسائل کلی باز

می‌دارد. من دلم می‌خواهد که آقا با شور با آقایان و در نظر گرفتن شرایطی که در اینجا هست، لزوم یک چنین مسأله‌ای را بررسی کنند، یعنی که یک عده باشند، اگر خواستند، ما بعداً خصوصیات و اسم‌های ایشان را هم ممکن است بفرستیم، ولی به نظر من صحیح‌تر است که اول اصلش تصویب بشود.

یزدی: بفرمایید این مطالب را کی فرستاده‌اید؟

طالقانی: این مطالب را هنوز نفرستاده‌ایم، صورت جلسه و خطابه‌ای که من در جلسه داشتم، هنوز تنظیم نشده، فضایی قوم همه بودند، از علمای قم بودند، از جبهه، از نهضت بودند، از منفردین هم بودند، از تمام کسانی که در کارند و مشغول فعالیت هستند، از میان آن‌ها من ده، دوازده نفر را انتخاب کردم و این مسأله را گفتم و از سستی در مسؤولیت انجام این کارها هم تهدیدشان کردم، که اگر مسامحه بکنند اولاً من به آقا شکایت خواهم کرد و بعد هم به ملت ایران اعلام خواهم کرد. اینها را من در یک همچنین محضوری قرار دادم. امروز قریب هفت، هشت ساعت وقت‌مان مصرف شده که به چه صورتی در بیاید. مرحله دومش این است که با آقایان علما، جبهه، غیرجبهه، نهضت و منفردین گفتم که اسم‌هایی را بنویسند و بعد من روی اشخاص حساب کنم از بین اینها، ۵ یا ۱۰ نفر را خود من تعیین بکنم. و بعد هم ممکن است خود من و خود شما هم که وارد هستید، نظر بدهید که فلانی باشد یا نباشد. در این شرایط منظور خود اصل طرح و لزوم آن در این رابطه و لزوم آن است. منظور این است که در ضمن یکی از منشورات خود، لزومی ندارد که اسم کسی را بیاورند، فقط لزوم این کارها را گوشزد بکنند، تا این زمینه‌ای بشود برای آینده تا ما کارهایمان را بدون زحمت‌های بیشتر و آسان‌تر بتوانیم انجام بدهیم.» همانطور که ملاحظه می‌شود در مکالمه‌ی تلفنی برخی از مطالب نا مفهوم هستند، به ناچار کمی ویرایش شد.

آقای خمینی بعد از اطلاع از پیشنهادات آقای طالقانی جواب دادند که:

"۱. اصل وجود یک مرکزیت را تصویب می‌نمایند.

۲. انتخاب اشخاص با مشورت آقایان بهشتی، مطهری، هاشمی رفسنجانی صورت گیرد.

۳. اشخاص حزبی و گروهی، آن‌ها که دارای عنوان نیستند و صحیح‌العمل هستند با شرط غمض عین از جبهه بیایند. اگر بشود مستعفی بشوند. اگر مشکل است استعفایشان، خود آقایان مطمئن بشوند که اهل استفاده نیستند. ولی ناگوار است جدا شدن از حزبش.»

توضیح آنکه همان طور که گفتیم برنامه‌ی سیاسی آقای خمینی در دست اجرا بود. برای تشکیل یک شورای رهبری برای انقلاب و انتخاب افراد و معرفی آن‌ها جهت تصویب. سه نفر آقایان بهشتی - رفسنجانی - مطهری از جانب آقا مأمور این کار شده بودند و به همین دلیل آقا انتخاب اشخاص را موکول به مشورت با این آقایان کردند.

بلافاصله با تهران تماس گرفتم و نظرات و پاسخ آقای خمینی را خدمت آقای طالقانی عرض کردم. آقای طالقانی گزارش داد که:

«جلسات مقدماتی به همین منظور داشته‌اند و از روحانیان آقایان حاج سید ابوالفضل زنجانی و دکتر سید محمدحسین بهشتی، به عنوان نمایندگان روحانیت در آن جمع حضور پیدا کرده‌اند. از هر گروه و دسته ای هم افرادی را دعوت کرده‌اند.»

آیت‌الله طالقانی توضیح دادند که: «موضع گیری‌های متفاوت افراد به تدریج از بین می‌رود و افکار به هم نزدیک می‌شود. اما به هر حال این مشکلات متأسفانه هست و دشمن از آن استفاده می‌برد.»

طالقانی گفت که ایشان هم با آقای خمینی درباره افراد حزبی و جبهه هم عقیده هستند. اما چگونه می‌توانیم آن را علاج کنیم؟ چگونه به آن‌ها بگوییم که با حزب و گروه و جمعیت خودت هر طور و هر جور که می‌خواهی کار بکنی، بکن اما در این جمع فقط خودت باش.»

طالقانی هم چنین به اشکالات علما در این مجموعه اشاره کرد و گفت: «علمای امامیه هم عنوان دارند. عناوین و غرورها هنوز وجود دارد. به هر حال با آقایان، از همه گروه‌ها تفهیم می‌کنیم که مسأله خیلی سطحش بالاتر از وابستگی سیاسی گروهی و قشری است. همین آقایان علمایی که

در اطراف هستند، همه جور هستند. مردم مخلص و قابل اعتماد و چهره‌هایی هستند که تا دیروز بد و بی‌راه می‌گفتند. اما حالا آمده که «حاجی انا شریک». چهره‌هایی هم هستند شناخته شده، با همه شناختی که از ضعف و قدرت آن‌ها داریم. به هر حال سعی می‌کنیم که مسائل مبهم نماند - یک مقداری به همین ترتیب از وابستگی‌ها و جبهه‌گیری‌ها جلوگیری خواهد شد. سعی خواهد شد که خلوص داشته باشند. عجله نمی‌کنیم. اسامی آن‌هایی را که به مرحله‌ی نهایی برای عضویت در مرکزیت پیشنهاد می‌شود می‌فرستیم تا هر چه آقا خواستند کم و زیاد کنند».

طالقانی اضافه کرد که:

«تشکل و هماهنگی در کارها نیست. پراکنده‌کاری زیاد است. تمرکز لازم است. کمک‌ها و وجوهات زیادی می‌رسد در گرفتن و مصرف این پول‌ها هر دو، اشکال وجود دارد. شناسایی و تشخیص مصرف صحیح در این شرایط مشکل است».

*مشکلات جدیدی هم روز به روز به وجود می‌آیند. یک مشکل اخیر سربازهای فراری هستند که سرگردانند. آقا به مردم امر کنند که منابع وظیفه شرعی باید به سربازان فراری پناهندگی بدهند و زندگی آن‌ها را تامین کنند.... فردا جلسه‌ای از نمایندگان گروه‌ها خواهیم داشت که گزارش آن را خواهیم فرستاد.... رقابت‌های بی‌جا بسیار زیاد است. پیدا کردن راه حل آسان نیست. انطباق حکم با موضوع کار آسانی نیست، صراحت لازم است آقا باید صراحت بیشتری به کار برند.

*مصاحبه‌ای با هلندی‌ها داشتیم. غربی‌ها از حکومت اسلامی تصورات درهم و برهمی دارند، وظیفه داریم که اصول را بیان کنیم.

*مصاحباتی که به نام آقای قمی منتشر شده است ایجاد اشکال کرده است.

*زن‌ها خیلی عوض شده‌اند حتی نسبت به سه سال قبل. رشادت‌های فراوان از آن‌ها دیده می‌شود. در مشهد می‌خواستند جلوی

تظاهرات آن‌ها را بگیرند مردم گوش نکردند. ما با راه حل شورای سلطنت مخالف هستیم.»

آقای طالقانی هم چنین خبر دادند که چون آقای مهندس عزت‌الله سحابی فردا به پاریس می‌آیند، گزارش کامل کارها را توسط ایشان خواهند فرستاد.

توضیح آنکه فرار سربازان به دنبال دستورات پیاپی آقای خمینی بود که در هر اعلامیه‌ای از آن‌ها خواسته شده بود که مراکز نظامی خود را ترک کنند. در جای دیگری (خاطرات جلد دوم)، توضیح داده شده است که سیاست کلی در مورد ارتش چه بود؟ و چگونه می‌باید ارتش را «خنثی» کرد. محور این خط‌مشی جنگ سیاسی - روانی با ارتش بود نه درگیری مسلحانه. از عناصر اصلی این جنگ سیاسی - روانی، دعوت ارتشیان به فرار از پادگان‌ها بود. این برنامه به خوبی اجرا شد و موفقیت‌های اساسی پیدا کرد. پیام طالقانی در مورد سربازان، به نتایج حاصل از اجرای این سیاست اشاره می‌کند.

در مورد آیت‌الله قمی هم جریان از این قرار بود که ایشان در طی مصاحبه‌ای گفته بودند: (متأسفانه متن در دسترس نیست).

در ادامه‌ی فعالیت‌های طالقانی و فشارها و نگرانی‌ها بالاخره در اواخر آذرماه ۵۷ عده‌ای از فعالان گروه‌های اسلامی و ملی به دعوت طالقانی اجتماع می‌کنند تا دسته‌جمعی راه حلی تهیه و به آقای خمینی پیشنهاد کنند. این اجتماع در ۳۰ آذرماه ۵۷ تشکیل می‌شود. ابتدا طالقانی پیامی را در آن جلسه قرائت می‌کنند و نظرات خود را ابراز می‌دارند. به دلیل اهمیت اقدامات آقای طالقانی متن سخنان ایشان و گزارش جلسات به طور کامل در بخش پیوست‌ها آمده است.

اشکالات این کار به قدر کافی واضح و روشن بود و نیازی نیست که من توضیحی بدهم. به طوری که ملاحظه می‌شود، جبهه ملی و یا آقایان اعضای جبهه ملی حاضر در جلسه به جز آقایان دکتر سنجابی و فروهر کسی را معرفی نکرده اند. آن‌ها به اصل مسأله که لیست اشخاص به تصویب آقای خمینی برسد اعتراض داشتند. علاوه بر اشکال در اشخاص پیشنهاد شده، اشکال اساسی در این بود که برنامه‌ی سیاسی آقای خمینی در دست اجرا بود و یک گروهی در حال تأسیس و تشکیل بود. متأسفانه دوستان داخل هنوز آن را برای آقای طالقانی شرح نداده و ایشان را بی‌خبر گذاشته بودند. این امر، اگر بدان توجه فوری

نمی‌شد ممکن بود ضایعاتی به بار آورد. در همین رابطه آقای سیداحمد صدرحاج سید جوادی یادداشتی برای من، از طریق آقای مهندس عزت‌الله سبحانی فرستادند که در بخش پیوست‌ها آمده است.

نگرانی آقای صدر، کاملاً به جا و به مورد بود و می‌باید برای آن فکری می‌شد قبل از آنکه مسأله به جایی برسد که اشکال جدی ایجاد کند.

آقای صدر همچنین طی نامه جداگانه شخصی را به نام شولمن معرفی کرده بودند که گویا قرار است به پاریس بیاید. اولین بار بود که نام این فرد را می‌شنیدم. اما او یا به پاریس نیامد یا من او را ندیدم. (پیوست‌ها).

همزمان با این فعالیت‌ها و قبل از وصول گزارش آقای طالقانی، آقای دکتر فریدون سبحانی در ۲۷ آذر ۵۷ (۷۸،۱۲،۲۲) از تهران تلفن زد و گفت که: «آقای مهندس بازرگان از طرف آقا پیغامی آورده است و لیست اسامی که در آنجا، آقای مهندس بازرگان به آقا داده است متوجه شده‌اند که نام آقای طالقانی در آن نیست، چرا چنین شده است؟ این مسأله موجب سوء تعبیرات و ناراحتی‌ها شده است. وی گفت که وزن سیاسی آقای طالقانی در اینجا، از مجموع روحانیت سنگین‌تر است. به هر حال گفت که اگر فکری نشود ممکن است ایجاد اختلاف شود. به علاوه چون آقای طالقانی از برنامه‌ی سیاسی آقای خمینی و فعالیت‌های شورای انقلاب در حال تأسیس بی‌خبر است، اگر به سرعت فکری برای این کار نشود ممکن است بعداً ضایعاتی به بار آورد.»

اما اینکه در لیست تهیه و پیشنهاد شده آقای مهندس بازرگان، نام آقای طالقانی نیامده بود علت داشت. در زمانی که مهندس بازرگان به پاریس آمد مرحوم طالقانی هنوز در زندان بود. ایشان در هشتم آبان‌ماه از زندان آزاد شدند، تا آنجا که من می‌دانم و به یاد دارم دلیل دیگری نداشت.

به هر حال، من روز بعد مسأله را با آقای خمینی مطرح کردم. ایشان ضمن قبول و تأیید اینکه باید آقای طالقانی هم باشند، گفتند که به آقای طالقانی پیغام بدهم (از جانب خودم) که ایشان توجه کنند که حسابشان را از جبهه ملی جدا کند - گویا به آقا گفته بودند که آقای طالقانی عضو جبهه ملی است! من برای ایشان توضیح دادم که آیت‌الله طالقانی هیچ وقت عضو جبهه ملی نبوده

است. عضو مؤسس و عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران بوده‌اند. در سال ۱۳۴۰ قرار بود که ایشان به نمایندگی از طرف شورای مرکزی نهضت در جبهه ملی دوم شرکت کنند، اما به دلیل اختلافاتی که به وجود آمد، شرکت ایشان چندان به طول نینجامید.

این پیغام را به مرحوم طالقانی رسانیدم، البته از جانب خودم. مرحوم طالقانی ضمن تأیید مطالب من گفتند که: « به دلیل شرایط خاص فعلی، به هیچ حزب و گروهی نمی‌پیوندند و مایلند تا با امکانات وسیع‌تری عمل کنند». آقای خمینی پس از استماع گزارش من، ضمن تأکید بر عضویت آقای طالقانی در شورای انقلاب، از من خواستند که به آقای مطهری پیغام بدهم که از ایشان دعوت کنند. من در یک تماس تلفنی پیغام اقا را به مرحوم مطهری رساندم و در ضمن به آقای طالقانی هم تلفنی گفتم که قبل از پی‌گیری برنامه‌های دیگر، با آقای مطهری تماس بگیرند. آقای مطهری اقدامات لازم را انجام دادند و با مطلع شدن آقای طالقانی از ماجرا، مسأله‌ی ایجاد یک واحد رهبری‌کننده جداگانه به آن شکل، منتفی شد.

نمونه‌ای از این نوع خطرها، در مورد اعتصاب کارکنان شرکت نفت نیز بروز کرد. به دلیل اعتصابات کارگری و تعطیل تولید و تصفیه‌ی نفت، نه تنها صادرات نفت متوقف شد، بلکه، تأمین نیازهای داخلی نیز مختل گردید. با شروع فصل زمستان و سرمای شدید گرفتاری زیادی برای مردم به وجود آمد. در حالی که برای رفع این مضيقه و هم چنین هدف‌های سیاسی دیگری که در نظر بود دوستان داخل کشور مشغول بررسی و مشورت درباره‌ی معرفی کمیته‌ای بودند که از جانب آقای خمینی به آن‌ها حکم داده شود که بروند و به این کار رسیدگی کنند، آقای طالقانی، بدون اطلاع از مطالعات و تهیه‌ی تدارکات شورای تهران، با احساس مسؤولیتی که در این گونه موارد دارند، قدم به جلو گذاشتند و در ۷ دی‌ماه ۵۷ طی تلگراف به سرهنگ رحیمی او را مأمور رسیدگی به امر نفت و چگونگی تأمین مصرف داخلی کردند. و همان روز هم در تلگراف جداگانه آقای سرهنگ رحیمی را به همین منظور به انتظام، مدیر عامل شرکت نفت معرفی کردند. فردای آن روز، یعنی در ۸ دی‌ماه ۵۷ حکم آقای خمینی برای آقای مهندس بازرگان و انتصاب کمیته‌ی آقای خمینی برای نفت منتشر شد. این گونه وقایع احتمالاً ممکن بود باز اتفاق بیفتد و عوارض بسیار بدی را ایجاد کند.

دعوت آقای طالقانی، صرف نظر از اینکه اولی‌ترین اشخاص برای آن مسؤولیت بودند، از بروز چنین مسائلی جلوگیری می‌کرد.

ج- سفر رهبران و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی جنبش داخل

ایران به پاریس

در اولین گام برای اجرای برنامه‌ی سیاسی راهبردی و تشکیل شورای انقلاب، لازم بود رهبران جنبش در داخل ایران برای گفتگو و تبادل نظر به پاریس بیایند. این رهبران به پاریس فرا خوانده شدند. اولین فردی که از گروه سه نفری به پاریس آمد، **مرحوم آیت‌الله مطهری** بود. پس از ایشان، **مرحوم مهندس بازرگان** و همزمان، **دکتر سنجابی و دکتر بهشتی**، سپس **آیت‌الله موسوی اردبیلی و مهندس سحابی** به پاریس آمدند.

دیدار آیت‌الله مطهری

یکی از اولین روحانیانی که به پاریس فرا خوانده شد، **مرحوم آیت‌الله مطهری** بود. آیت‌الله خمینی برای **مرحوم مطهری** احترام فراوانی قائل بود. آشنایی من با شهید **مطهری** به سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ برمی‌گردد. در آن سال **مرحوم مطهری** از قم به تهران می‌آید و در **خیابان ری، کوچه دردار**، جنب منزل پدر ما خانه‌ای اجاره می‌کند. پدرم علاقه‌ی خاصی به علمای دین و روحانیان داشت و به آن‌ها خیلی زود اعتماد و ابراز ارادت می‌کرد، به تعبیر من «آخوند باز بود». در آن زمان من ازدواج کرده بودم و با پدر و مادرم زندگی نمی‌کردم اما مرتب هفته‌ای چند بار به آن‌ها سر می‌زدم. از طریق پدر با **مرحوم مطهری** آشنا شدم و این آشنایی مقدمه‌ای برای یک دوستی همراه با احترام و اعتماد متقابل برای سالیان دراز شد. بعدها هنگامی که به ابتکار و همت **مرحوم مهندس بازرگان**، متاع یا **مکتب تربیت اجتماعی عملی**، تشکیل شد، **مرحوم مطهری** نیز به جمع گروه مرکزی دعوت شد و پذیرفت. (در باره‌ی متاع به جلد اول خاطرات رجوع شود). از این راه دوستی ما به همکاری و همفکری ارتقاء پیدا کرد. در یکی از جلسات متاع وقتی بحث بر سر تعیین موضوعات برای مطالعه و پاسخگویی بود، **مرحوم مطهری** نکاتی را مطرح کرد. من در پاسخ ایشان توضیح دادم که موضوعاتی که قرار است مطالعه و بررسی شوند باید جوابگوی مشکلات امروزی جامعه، به خصوص جوانان،

باشند. موضوعات پیشنهادی آقای مطهری ارتباطی با نیازهای جوانان امروز ما ندارد. مطهری با گشاده‌رویی تمام سخن مرا پذیرفت و پرسید که به نظر من چه موضوعاتی باید مطرح و بررسی شوند. من به جو غالب در دانشگاه‌ها که عموماً و اکثراً غیراسلامی، ضداسلامی و مارکسیستی است، اشاره کردم و توضیح دادم که باید این موضوعات مطالعه و پاسخ‌هایی در شأن و سطح دانشگاه‌ها داده شود. مرحوم مطهری این فکر را پسندید و تأیید کرد و از من خواست که آثار مارکسیست‌ها را در اختیارش بگذارم. من مجموعه‌ای از مجلات دنیا (ارانی)، رزم و مردم ماهانه، و سایر کتب مارکسیستی حزب توده را که داشتم، همه را به مطهری دادم. این برای من هم گشایشی بود. زیرا من به علت فعالیت در نهضت مقاومت ملی در معرض بازداشت بودم و نمی‌توانستم آن کتاب‌ها و مجله‌ها را در منزل نگهداری کنم. مرحوم مطهری در تدوین اصول فلسفه رئالیسم از این منابع استفاده کرده بود.

روابط ما با مطهری آن چنان بود که برخی از کسانی که از ایران به آمریکا می‌آمدند، به سفارش مرحوم مطهری به هیوستون - تگزاس نیز می‌آمدند از جمله آقای دکتر احمدی، شاگرد مرحوم مطهری در فلسفه، در سفر خود به آمریکا به هیوستون آمد. بعد از انقلاب ایشان عضو شورای انقلاب فرهنگی شد. شهید مطهری در خرداد ۵۶ همراه علامه طباطبائی و برای درمان چشم ایشان به لندن آمده بود. این سفر مصادف شد با درگذشت مرحوم دکتر شریعتی. ایشان در سخنرانی خود در مسجد امام باره، که به شیعیان تعلق داشت، مطالبی را درباره شریعتی بیان کرد که با واکنش بسیار تند جوانان رو به رو شد. وقتی به لندن رسیدم دوستان خبر را به من دادند با مرحوم مطهری به تفصیل سخن گفتم که شرح آن را در جلد دوم خاطراتم آورده‌ام.

پس از ورود شهید مطهری به پاریس به تفصیل درباره‌ی برنامه‌ی سیاسی با ایشان صحبت کردم. یک کپی از متن تهیه شده را به ایشان دادم. اولین گام ضروری در اجرای این برنامه، تشکیل شورای انقلاب بود. مرحوم مطهری از تدوین این برنامه ابراز خوشحالی بسیار کرد و چندین بار از من تشکر کرد. در باره‌ی اشخاص واجد صلاحیت برای عضویت در شورای انقلاب هم صحبت کردیم. او بر این باور بود که باید از کسانی دعوت شوند که از جهات سیاسی و

اسلامی مطمئن باشند. اما علاوه بر این عقلشان بر احساسشان بچربد. از جمله کسانی که مورد نظرشان بود، آقای **مهندس کتیرایی** بود. مهندس کتیرایی از اعضای قدیمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و نیز از اعضای مؤسس **انجمن اسلامی مهندسين** در سال ۱۳۳۷ بود. در محافل روشنفکری ایران مهندس کتیرایی به پاکی و سلامت نفس شناخته شده است، اگر چه فعالیت سیاسی ویژه‌ای، نظیر مثلاً، مهندس سحابی نداشت. من عضویت مهندس کتیرایی در شورای انقلاب را تأیید کردم. در مورد افراد دیگر نیز با هم مشورت کردیم، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی، سیداحمد صدرحاج سید جوادی و نیز از میان افسران خوشنام، **سرتیپ مسعودی**، مطرح شدند.

در مورد مرحله ی دوم، بعد از شورای انقلاب، در باره تشکیل و معرفی دولت موقت و ضرورت تدوین قانون اساسی نیز با هم صحبت کردیم. برای ایشان هم توضیح دادم که چرا ما باید پیش‌نویس قانون اساسی جدید را تهیه کنیم. واژه های «**حکومت اسلامی**»، «**جمهوری اسلامی**»، بسیار گنگ، مبهم و نارسا هستند. اگر چه آقای خمینی در مصاحبه‌های خود از آن‌ها به کرات نام برده است. اما بارها خبرنگاران پرسیده‌اند منظور از جمهوری اسلامی چیست؟ آقای خمینی جواب‌های خیلی کلی داده‌اند، که به هیچ وجه کافی نیست. برای روشن شدن این مفاهیم بعضی‌ها گفته‌اند، که خود آقای خمینی آن را تعریف کنند. بعضی گفته‌اند که با دعوت آقای خمینی، یک همایش با شرکت علمای حوزه و دانشگاه تشکیل و موضوعات بررسی شوند. برای مرحوم مطهری توضیح دادم که چرا با این دو راه حل مخالفم. راه حل اول را نه تنها ناکافی، بلکه گمراه‌کننده می‌دانستم. تعریف سیاسی واژه جمهوری اسلامی یک چیز است و تعریف حقوقی آن مقوله دیگری است. تشکیل همایش هم، با توجه به کثرت نظرات و آراء و عقاید، ما را به ورطه‌ی خطرناکی می‌کشاند و تجربه‌های گذشته هم نشان می‌دهد که رسیدن به یک توافق و اجماع در این نوع همایش‌ها اگر غیرممکن نباشد، بسیار مشکل است. بنابراین تنها راه حل عملی و کم ضرر، **تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید** است. هر نظامی با قانون اساسی آن تعریف می‌شود. برای تسریع امور می‌توانیم این پیش‌نویس را تدوین کنیم و سپس یک **مجلس مؤسسان** منتخب مردم آن را بررسی و نهایی کند. به مرحوم مطهری توضیح دادم که آقای خمینی این پیشنهاد را پذیرفته‌اند و آقای **دکتر حبیبی** مسؤول تهیه‌ی آن شده‌اند و ایشان

هم با چند نفر در حال تدوین آن هستند. دو یا سه جلسه هم همراه آقای مطهری با آقای خمینی گفتگو کردیم. این مسائل مجدداً مطرح شد، آقای مطهری اسامی اشخاص مورد نظر خود را گفتند، که همه مورد تأیید قرار گرفت. در مورد دولت موقت هم مرحوم مطهری ضمن تأیید اصل برنامه اظهار داشت که **مهندس بازرگان** شایسته‌ترین فرد برای این پست است.

در زمانی که مطهری در پاریس بود، آقای خمینی هر روز، بعد از نماز مغرب و عشاء برای حاضران صحبت می‌کرد. این صحبت‌ها در نوار ضبط و سپس تکثیر و توزیع می‌شد. آقای خمینی در این صحبت‌ها، از هر دری سخن می‌گفتند، که بعضاً ارتباطی با هم نداشتند. در فضای پاریس، به عنوان رهبر یک انقلاب بعضاً مطالب جالبی هم نبودند. مرحوم مطهری، بعد از چند روز و شنیدن این سخنان ناراحت شد و به من گفت آقای خمینی نباید **اولاً** این قدر زیاد حرف بزنند و ثانیاً این حرف‌ها را بزنند.

از من پرسید که آیا من به ایشان تذکر داده‌ام. جواب دادم، خیر، اما آقای **اشراقی** و سایرین به ایشان تذکر داده‌اند، اما ظاهراً اثر نداشته است. پرسید که چرا من حرفی نزده‌ام. گفتم اگر قرار بود اثر بکند، تذکر آقای **اشراقی** باید کافی می‌بود. از او خواستم که ایشان هم این مطلب را با آقا مطرح سازند. مطهری گفت حاضر است به شرطی که من هم او را همراهی و سخنش را تأیید کنم. قبول کردم. این جلسه برگزار شد. بعد از سخنان مطهری، آقای خمینی به من نگاه کردند، یعنی نظر مرا جویا شدند. من سخنان مطهری را تأیید و پیشنهاد کردم که ایشان فقط روزهای شنبه، بعد از نماز ظهر و عصر، صحبت کنند. زیرا در اروپا روزهای شنبه و یکشنبه تعطیلی آخر هفته است و شنبه‌ها شلوغ‌ترین روز در نوفل لوشاتو است. از تمام اروپا ایرانیان - به نوفل لوشاتو می‌آیند. من مهم‌ترین مسائل روز ایران و جهان را برای ایشان یادداشت می‌کنم و ایشان در سخنان روز شنبه درباره‌ی همان مسائل صحبت کنند. **گروه سیاسی** مستقر در نوفل لوشاتو هم خلاصه‌ای از صحبت‌ها را تدوین، ترجمه و منتشر می‌کند. از آن پس به همین ترتیب عمل شد.

مرحوم مطهری به ایران برگشت و از طریق تلفن با هم در ارتباط بودیم. از طرف آقای خمینی ایشان مأمور شد که از **دکتر سنجابی** برای عضویت در شورای انقلاب دعوت کند. مرحوم مطهری این مأموریت را انجام داد. اما دکتر

سنجایی دعوت را نپذیرفت. مرحوم مطهری بعدها برای من تعریف کرد که وقتی از دکتر سنجایی دعوت کردم، او پرسید چه کسانی عضو شورای انقلاب هستند. من جواب دادم که نمی‌توانم بگویم، اما اگر بپذیری و بیایی خواهی دید. او سپس پرسید آیا مهندس بازرگان هم عضو است، وقتی من جواب مثبت دادم، او دعوت را نپذیرفت. نظر مطهری این بود که دکتر سنجایی به خاطر حضور مهندس بازرگان دعوت را نپذیرفته است.

یکی دیگر از موارد، دعوت از **آیت‌الله طالقانی** برای عضویت در شورای انقلاب بود، که من آن را در بخش دیگر به تفصیل توضیح داده‌ام.

بعد از برگشت مرحوم مطهری به ایران، ارتباط ما از طریق تلفن ادامه پیدا کرد. در ۱۰ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۱۲،۳۰،۱۹۷۸، مطهری تلفن زد و گزارش داد که:

« بعد از صدور حکم مأموریت آقای مهندس بازرگان درباره‌ی نفت، آقای مهندس بازرگان با انتظام، مدیر عامل شرکت ملی نفت، تلفنی تماس می‌گیرد و پیغام می‌گذارد. انتظام بعد از دریافت پیغام آقای مهندس بازرگان ابتدا با ایشان تلفنی صحبت می‌کند و سپس به ملاقات ایشان می‌رود. بعد از گفتگوی مختصری و ملاحظه دست‌خط آقای خمینی می‌گویند بسیار خوب است آنچه را که بخواهید انجام خواهیم داد و نهایت همکاری را خواهیم کرد.

بعد از تماس انتظام، او ایسی، تلفن می‌زند و می‌پرسد که آیا صدور چنین نامه‌ای صحت دارد و از جانب آقا چنین مأموریتی داده شده است؟ جواب لازم به او داده شد و او هم گفت بسیار خوب و تسهیلات لازم را فراهم خواهد ساخت.

جریان تماس او ایسی با آقای مهندس سالور از این قرار است که آقای مهندس سالور برای حل قضیه نفت به دیدار آیت‌الله العظمی شریعتمداری و سپس آقای شرعی از مدرسین قم می‌رود. به او جواب داده می‌شود که کلید این کار دردست «آقا» است و حرفی جز حرف آقا اثر ندارد. بعد از دیدار سالور از قم، گویا او ایسی به شرعی تلفن می‌زند که با هر کس بخواهد در این امر (جریان نفت) نظارت کند، از طرف هر کس باشد موافقت خواهد شد. وقتی آقا به مهندس مأموریت می‌دهند، مهندس

سالور از آقای مهندس بازرگان اجازه می‌گیرد که تلفن‌اش را به اویسی بدهد. و بعد هم اویسی به مهندس تلفن می‌زند و جواب بالا را می‌دهد. قرار است فردا صبح (یکشنبه) هیئت نفت با هواپیمای مخصوص به جنوب پرواز کنند. دو نفر دیگر اعضای هیئت نفت که قرار بود با مشورت انتخاب شوند، عبارت‌اند از آقای مهندس هاشم صباغیان و احتمالاً آقای مهندس حبیبی (فقط به عنوان نفت و نه از جهت سیاسی و نه حق سخنرانی و غیره). یا آقای دکتر فرید اعلم از اساتید پلی تکنیک خواهند بود. خبر تفاهم هیئت نفت با اویسی قبل از آقای مطهری، از طریق دیگری هم به پاریس گزارش شده بود.

در گفتگوی دیگر با مرحوم مطهری (۲۸ دی ماه ۵۷ - ۱۸، ۱، ۹۷۹):

«۱- خبرهای وحشتناکی از درون ارتش به ما می‌رسد. بخشنامه‌ای برای جمع‌آوری نیرو به مراکز نظامی صادر شده است (منبع میناچی). آقای میناچی توضیح داده است که منبع خبر دکتر سامی است. اما به هر حال بعد از تحقیقات بیشتر، کل خبر تکذیب شد.»

«۲- اختلاف در اصفهان و قم. در اصفهان بر سر موضوع کوچکی اختلاف و شقاق رخ داده است. آقای طاهری نماز جمعه می‌خواند و خوب است. آقای خادمی پیرمرد، نه تنها نمی‌خواند، بلکه آن را ضروری هم نمی‌داند. فردا قرار است طاهری نماز بخواند و اصرار دارد که خوانده شود. اما خادمی مخالف است و می‌گوید خیر! اگر فردا نماز خوانده نشود، برنامه‌ها به هم خواهند خورد. دور بر آقای طاهری جوان‌ها هستند و موافق نماز خواندن، و اطراف خادمی پیرمردها و مسن‌ترها. اختلاف سخت بالا گرفته است. طاهری گفته است که نماز جمعه به حکم آقا باید خوانده شود.»

در این پیام مطهری از آقای خمینی خواست که: «ایشان به اصفهان پیغام بدهد که نماز جمعه را نخوانند و همان نماز ظهر را به جماعت بخوانند، وگرنه فاجعه می‌شود و به هم خواهند پرید، که التیام آن مشکل است.»

وقتی این گزارش را به آقا دادم ایشان سخت ناراحت شدند و با تغییر و ناراحتی گفتند: «من دخالتی نمی‌کنم»

آقای مطهری در ۱۹۷۵، ۱، ۲۴ (۴ بهمن ۵۷). تلفنی گزارش داد که:

«۱- آیت‌الله طالقانی برای راه‌گشایی به فرودگاه رفته بود. اشکال تراشی می‌کنند. راه را بسته‌اند، فرودگاه را بسته‌اند. می‌خواهند مانع آمدن بشوند. مهندس صباغیان و مهندس والی به دیدن تیمسار فیروزیان رفته‌اند. و بعد از گفتگوها گفته‌اند که به هواپیمای حامل آقا اجازه نشستن خواهند داد. با ایرفرانس تماس و مذاکره شود تا آن‌ها خودشان مستقیماً با مسؤولان فرودگاه در تهران هماهنگ کنند و اقدامات لازم اداری را انجام دهند. ضمناً گفته‌اند به طور قطع مزاحم نشستن هواپیما نخواهند شد. اشکال تراشی‌ها بیشتر و عمدتاً روی خروج هواپیمای ایران ایر از ایران بوده است و نمی‌خواهند به آن‌ها اجازه بدهند».

سفر مهندس بازرگان

پس از آنکه برنامه سیاسی آقای خمینی به شرحی که گذشت مشخص شد و روی کاغذ آمد، چگونگی اجرای آن مطرح گردید. اشخاص متعددی برای مشارکت در اجرای برنامه‌ها مورد بررسی قرار گرفتند. واضح بود که آیت‌الله خمینی بیشترین شناسایی‌ها را از روحانیان داشتند. به جز آیات و مراجع عظام، اکثراً روحانیان جوان‌تر شاگردان خود ایشان محسوب می‌شدند و با برخی از آنان سال‌های دراز در تماس بودند. شناسائی ایشان از این روحانیان خیلی بیشتر از شناسایی از افراد غیرمعمم بود. با وجود این از چند نفری، از جمله آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی اسم بردند و از من خواستند که به آقای مهندس بازرگان خبر بدهم تا به پاریس بیایند. هنگامی که دعوت از آقای مهندس بازرگان به پاریس عنوان شد، مرحوم اشراقی ضمن تأیید شخصیت علمی و اسلامی و سیاسی مهندس بازرگان برخی از ایرادات خود را به ایشان نیز مطرح ساخت. از جمله این که مهندس بازرگان در کتاب «راه طی شده» مطالبی در باره قیامت و روح نوشته است که به نظر آقای اشراقی ایراد دارد. ایراد دیگر ایشان به مهندس بازرگان این بود که گویا در شب هفت مرحوم دکتر

شریعتی در مشهد (تیرماه ۱۳۵۶) یا در سخنرانی آفات توحید در مسجد قبا، برای اولین بار در یک سخنرانی عمومی، مهندس بازرگان نام آقای خمینی را با تجلیل یاد می‌کند. جمعیت حاضر بلافاصله سه بار صلوات می‌فرستند. مهندس بازرگان اعتراض می‌کند و می‌گوید چرا برای پیامبر یک صلوات و برای ایشان سه صلوات می‌فرستید. این برخورد مهندس بازرگان در جو سیاسی آن روزها، مورد اعتراض برخی از روحانیان جوان و تند قرار می‌گیرد که گزارش آن برای آقای خمینی به نجف نیز فرستاده شده بود. قبل از سفر اخیرم به نجف و سپس پاریس این خبر میان دانشجویان اسلامی در آمریکا نیز منتشر شده بود و مرتب ما را سؤال پیچ می‌کردند. من شخصاً ترجیح می‌دادم که در سخنرانی‌ها به جای دست زدن و یا صلوات فرستادن مردم تکبیر بگویند. در **انجمن‌های اسلامی دانشجویان** مدت‌ها بود که ما دو چیز را جا انداخته بودیم یکی عنوان «برادر» بود که دانشجویان مسلمان همه جا یکدیگر را «برادر» خطاب کنند. دانشجویان مسلمان ایرانی که تازه به آمریکا می‌آمدند و وارد فعالیت‌های اسلامی می‌شدند عنوان و خطاب «برادر» کمی برایشان نامأنوس بود. اما به تدریج کاملاً جا افتاد و همه به آن عادت کردند و خیلی هم خوب شده بود. دوم گفتن **تکبیر**، به جای دست زدن در سخنرانی‌ها و اجتماعات بود. در سمینارها و در راهپیمایی‌ها، **فریاد تکبیر** مرسوم شده بود. مثلاً در تظاهرات بسیار منظم و وسیع سازمان **جوانان مسلمان**، در واشنگتن، که به مناسبت **سفر شاه و فرح** به آمریکا در آن جا برگزار شد فریادهای الله‌اکبر صدها دانشجو و جوان مسلمان خیابان‌های واشنگتن را به لرزه در آورد. در سخنرانی‌های عمومی نیز همین سنت عادت شده بود. در مورد صلوات فرستادن برای آقای خمینی، مطلبی نبود که **آقای مهندس بازرگان** به آن اعتراض کنند و به نظر من اگر نمی‌کردند بهتر بود. اما به هرحال این کار خوب یا بد شده بود و به گوش آقا هم رسیده بود بعضی‌ها هم که با مهندس بازرگان و نهضت آزادی نظر خوشی نداشتند، آن را مرتب مطرح می‌ساختند و برخورد «عاطفی و احساسی» با مسأله می‌کردند. موضع بازرگان نه از روی تعمد و برای مخالفت با آقا، بلکه نظری صادقانه و به دور از بازی سیاسی و صرفاً به علت اعتقاد اسلامی بوده است ولو آنکه به قول شریعتی جغرافیای حرف درست نبوده باشد.

با وجود همه این حرف و حدیث‌ها، مرحوم آیت‌الله اشراقی احترام خاصی برای مهندس قائل بود. با حاج احمدآقا هم صحبت‌هایی کردم. احمدآقا خیلی بیشتر از مرحوم اشراقی نظر مساعد نسبت به مهندس داشت و می‌گفت مهندس از سرمایه‌های ایران است. برخورد من با مسأله توأم با احتیاط بود. رهبری انقلاب اسلامی در آخرین مراحل با آقای خمینی و به تبع از آن با روحانیت بود. روحانیت به جز افراد معدودی تا آنجا که به یاد دارم نظر مساعدی نسبت به **روشنفکران دینی** و حرکت اسلامی دانشگاهی نداشته است. به یاد دارم که اولین بار وقتی «**راه طی شده**» بازرگان منتشر شد عکس‌العمل برخی از روحانیان قم شدید بود. اما به آن ختم نشد که تنها به نقد و بررسی مطالب راه طی شده اکتفا شود بلکه بحث‌ها به ایرادات و انتقادات از خانواده بازرگان کشیده شد. طرح ایرادات به مسائلی در کتاب راه طی شده از سوی اشراقی بیانگر حضور این نوع حساسیت‌ها بود. نگرانی من این بود که این حساسیت‌ها مشکل ایجاد کند. از آن طرف برخورد مهندس بازرگان با مسائل سیاسی روند خاصی را داشت که انعکاس روحیه‌ی ایشان بود و این روحیه و برخورد با مسائل سیاسی با روش آقای خمینی و جوانان تند و آتشین آن روزها، هماهنگی چندانی نداشت. این تفاوت در برخوردها و موضع‌گیری‌ها درباره‌ی اهداف راهبردی حرکت، به خصوص هدف‌های سلبی یعنی مبارزه با استبداد و نظام سلطنتی نبود. بلکه در شیوه‌های عمل بود. بیانیه‌های نهضت آزادی داخل که از اوائل سال ۵۷ شروع شده بود و نامه‌ی مهندس به آقای خمینی در شهریور ۱۳۵۷ نگرش سیاسی او را نشان می‌داد، که حاکی از اعتقاد به شیوه‌ی پیشرفت تدریجی و سنگر به سنگر بود. این اعلامیه‌های نهضت با واکنش‌های منفی به خصوص از جانب برخی از جوان‌ها رو به رو شده بود. حتی نهضت آزادی خارج از کشور مجبور به موضع‌گیری و تا حدی جدا کردن خط سیاسی و حساب خود از نهضت آزادی داخل کشور گردید. مسأله‌ی دیگر که نگران‌کننده بود برخورد مهندس با آقای خمینی بود. در مورد رهبر انقلاب ما با هم اختلاف نظر داشتیم. نهضت آزادی داخل، رهبری آقای خمینی را در حد یک مرجع عالیقدر و بزرگ قبول داشت و از به کار گرفتن عنوان «امام» برای ایشان، خودداری می‌کرد. در حالی که برخورد شاخه‌ی نهضت در اروپا، با آقای خمینی غلوآمیز و افراطی بود. شاخه نهضت در آمریکا، یک برخورد بینابینی و متعادل داشت. عنوان امام را برای آقا با مفهوم خاص سیاسی ایدئولوژیک آن به

کار می‌برد. شاید در ادبیات معاصر اسلامی اولین بار عنوان «امام» برای رهبر انقلاب توسط پیام مجاهد و نشریات نهضت آزادی خارج کشور به کار برده شد. این مسائل موجب نگرانی و نتیجتاً تردید من شده بود که آیا مهندس بازرگان می‌تواند در این مجموعه و در این مرحله نقش عمده و اساسی را بر عهده بگیرد؟ از طرف دیگر برای اجرای برنامه‌ی سیاسی آقای خمینی معرفی نخست وزیر اجتناب‌ناپذیر بود و آقای خمینی چه کسی را می‌توانست معرفی کند که مورد قبول عموم باشد؟ آقای خمینی چندین بار به صداقت و دیانت بازرگان اشاره کرده بود. حاج احمدآقا با نوعی از هیجان و ذوق زدگی و ارادت مخصوص از بازرگان صحبت می‌کرد. از هیچ یک از اطرافیان آقای خمینی هم من مطلبی که حاکی از اکراه و یا مخالفت با بازرگان باشد ندیدم و نشنیدم. تنها از جانب «جبهه ملی» و **خبرنامه** آن‌ها در اروپا بود که تحریکاتی می‌شد و از آنجا که برخی از روحانیان جوان از جمله **شیخ محمد منتظری**، از نزدیک با این گروه کار می‌کردند، در هماهنگی با آن‌ها ابراز مخالفت می‌شد، به هر حال با توجه به کل جریان و مسائل و شتاب حرکت می‌باید اقدام می‌شد.

به هر حال هیچ کدام اینها ایراداتی نبودند که مانع دعوت آقای مهندس بازرگان برای سفر به پاریس بشود. بعد از این مقدمات بود که با مهندس تماس گرفتم. شاید این اولین تماس تلفنی من با مهندس بعد از سال‌های دراز بود. بعد از کمی گفتگو و احوال پرسی، مطلب را عنوان کردم که باید به دعوت آقای خمینی به پاریس بیایید. مهندس گفت که با توجه به ایرادی که از جانب برخی از روحانیان طرفدار آقای خمینی در مورد صلوات فرستادن به ایشان شده است، آیا باز هم می‌خواهند من بیایم. نظر آقای خمینی چیست؟ من که با آقای خمینی قبلاً صحبت کرده بودم جواب دادم تصور نمی‌کنم مسأله‌ای باشد. با وجود این سؤال مهندس را با آقای خمینی مطرح کردم و گفتم بعضی‌ها سخن مهندس بازرگان را حمل بر موضع‌گیری علیه شخص شما تعبیر کرده‌اند. آیا اگر ایشان بیايند مشکلی پیش نخواهد آمد؟ ایشان گفتند خیر مسأله‌ای نیست، کارهای ما مهم‌تر از این حرف‌هاست، ما با کسی برخورد شخصی نداریم. یک یا دو روز بعد مجدداً تلفنی با ایشان صحبت کردم و توضیحات لازم را دارم. ایشان قانع شد و قبول کرد که بیاید و گفت می‌رود دنبال تهیه‌ی مقدمات سفر. به ایشان توصیه کردم که از فرودگاه یکسره به نوفل لوشاتو بیایند و از ایشان خواهش کردم که تا

دیدار و ملاقات با هم با مطبوعات و خبرگزاری‌ها مصاحبه‌ای نکنند. این درخواست من به چند دلیل بود:

اولاً- ایشان از نظرات و برنامه‌های آقای خمینی مطلع نبودند و برای شخصیتی در سطح ایشان مناسب نبود که بدون چنین اطلاعاتی اظهار نظر بکنند. **ثانیاً-** اظهارنظرهای احتمالاً متضاد ایشان با سخنان و برنامه‌های آقا می‌توانست مضر باشد. **ثالثاً-** صداقت و صراحت مهندس در طرح مسائل سیاسی از یک طرف و شیطنت و موذی‌گری‌های مغرضانه خبرگزاری‌ها و مطبوعات می‌توانست زیرکانه مورد بهره‌برداری‌های دشمنان قرار گیرد. **رابعاً-** بر اساس برنامه‌هایی که گفته شد نظر من این بود که هر قدر آقای مهندس بازرگان بی‌سروصدا می‌آمدند و می‌رفتند بهتر و مفیدتر بود.

آقای مهندس بازرگان حدود دو هفته بعد از ورود ما به فرانسه، در ۲۹ مهرماه ۵۷، همراه با آقای ناصر میناچی، به پاریس آمدند و از فرودگاه به منزل **کریم خدایناهی** رفتند و من برای دیدار ایشان و توضیح برنامه‌های آقای خمینی برای ایشان به پاریس رفتم. ناصر میناچی عضو هیئت امنای حسینیه ارشاد بود و با مهندس بازرگان و مطهری از نزدیک همکاری می‌کرد. دوردادور با فعالیت‌های او آشنا بودم. من آقای میناچی را اولین بار بعد از درگذشت دکتر شریعتی در لندن دیده بودم. البته انتظار من و دوستان دیگر نهضتی در خارج از کشور این بود که از اعضای فعال نهضت ایشان را همراهی می‌کردند. آقای میناچی می‌گفت آمده است تا با صلیب سرخ بین‌المللی و عفو بین‌الملل در باره مسائل ایران صحبت کند. این اولین دیدار من با مهندس بازرگان بعد از تقریباً حدود ۱۸ سال بود. آشنایی من با مهندس بازرگان از حدود سال ۱۳۲۶ یا جلوتر از **مسجد هدایت**، در خیابان استانبول و سخنرانی‌های انجمن اسلامی دانشجویان آغاز می‌شود. به خاطر دارم انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در **دبستان نظامی** سابق در خیابان سپه سابق روبروی **موزه ملی** سخنرانی هفتگی داشت. هنگامی که مهندس بازرگان سخنرانی **«کار در اسلام»** را در این مدرسه ایراد کرد، من مسؤول و ناظم جلسه بودم. برای نسل جوان بعد از شهریور ۱۳۲۰ **انجمن‌های اسلامی دانشجویان** و کار فکری مهندس بازرگان به همراه شخصیت‌هایی نظیر **آیت‌الله طالقانی** و **دکتر یدالله سبحانی** بسیار ارزنده، آموزنده و سازنده بوده

است. در وضعیت آن زمان دیناران سنتی، مدرسه و دانشگاه رفتن و فرا گرفتن علوم جدید را مساوی و همراه با بی‌دینی و کفر و فساد می‌دانستند و بی‌دینان همت بلیغ می‌کردند که با خواندن دروس جدید، فیزیک و شیمی و علوم طبیعی جائی برای باور به خدا نمی‌ماند و باید از این «خرافات» دست کشید. و از طرفی امکان نداشت جلوی رفتن به مدرسه و دانشگاه را گرفت. نفس وجود چند دبیر و استاد «مسلمان» و «متعهد» و عامل به احکام در سطح دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها خود نعمتی بود و موجب تقویت روحی دانش‌آموزان و دانشجویان می‌شد. به همین دلیل طبیعی بود که دانش‌آموزان و دانشجویانی که احساس مذهبی داشتند برای حفظ خود و سایرین به دور این شخصیت‌ها جمع شوند. به این ترتیب بود که جریان اسلامی منبعث از دانشگاه شکل گرفت و رشد کرد و به ثمر نشست.

بعد از آشنائی با بازرگان، تماس و همکاری با ایشان ادامه پیدا کرد. در تمامی فعالیت‌ها، که در جای دیگری آن‌ها را شرح و بسط داده‌ام، شرکت موثر داشتم. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وقتی **نهضت مقاومت ملی** تشکیل شد و مهندس بازرگان از اعضاء و مؤسسين و رهبران فعال آن بود، به نهضت پیوستم و از نزدیک با مهندس کار می‌کردم. مدتی عضو کمیته‌ی اجرایی شدم. بعد از مدتی، یعنی از حدود سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ به دنبال بررسی‌هایی که از وضع حرکت اسلامی و ارزیابی نیروها شد، جریانی به نام **متاع (مکتب تربیتی اجتماعی عملی)** به وجود آمد. شرکت انتشار و دبیرستان کمال و مسجد جامع نارمک و شرکت نوپاد و مدرسه فنی از نتایج متاع بود. مرحوم **مطهری** تازه به تهران آمده بود و شاید در همان اوایل به جریان اسلامی دانشگاه جذب و از اعضای اصلی متاع شد. از اواخر سال ۳۸ و اوائل سال ۳۹ در نهضت مقاومت ملی فعالیت‌های نیمه علنی و علنی سیاسی در سطح وسیعی مطرح شد که منجر به تأسیس **جبهه ملی دوم** و انتخابات اول **دوره بیستم** شد. برای رهبری مبارزات انتخاباتی دوره‌ی بیستم، کمیته‌ی مخصوصی مرکب از پنج نفر تعیین شدند. تا آنجا که به خاطر دارم آقایان مهندس بازرگان، شاه حسینی و مرحوم شمشیری عضو این کمیته بودند. و من هم افتخار خدمت داشتم.^۵

در شهریور ۱۳۳۹، اولین تظاهرات علنی وسیع در **میدان جلالیه** را با کمک دوستان نهضت مقاومت ملی از جمله **دکتر عباس شیبانی** تدارک دیده و برگزار

کردیم که یکی از مواد قطعنامه‌ی آن ابطال انتخابات انجام شده‌ی دوره‌ی بیستم بود. در همان ماه من از ایران خارج شدم. در تمام مدتی که در خارج بودم تماس ما با مهندس گاه و بیگاه برقرار بود و مکاتباتی با هم داشتیم. در اواخر سال ۵۶ طی نامه‌ای به ایشان، بر اساس مجموعه اخباری که در مطبوعات جهانی در باره‌ی ایران منتشر می‌شد، اوضاع ایران را تحلیل کرده و نشان دادم که ایران در آستانه‌ی تغییرات و تحولات است و توصیه کردم که ایشان و یارانشان باید با حضور فعال در صحنه‌ی سیاسی در این تحولات به نفع مبارزات ملت اثرگذار باشند. متن این نامه در **جلد دوم خاطرات، دفتر دوم- نامه‌ها**- آمده است.

اینک بعد از ۱۸ سال مجدداً ایشان را می‌دیدم. اگر چه قیافه‌اش پیر شده بود اما شادابی و نشاط او برایم تعجب‌آور بود. دیدار مهندس برای من واقعاً مسرت‌بخش بود. طول سالیان دراز فعالیت‌های مشترک یک نوع رابطه و وابستگی عاطفی ایجاد کرده بود. این دیدار را از برکات انقلاب و محصول مبارزات مردم می‌دانستم. باور نمی‌کردم که روزی بتوانم به دیدار دوستان قدیم ناآشنا شوم. این دیدار و سایر دیدارها در پاریس خود به تنهایی نشان می‌داد که **«انقلاب پیروز شده است»** و برای درهم کوبیدن آخرین سنگرهای دشمن یک تکان شدید و یک ضربه نهایی دیگر کافی خواهد بود. مهندس ۱۰ روز در پاریس بود و دو روز هم به لندن سفر کرد و بعد به ایران برگشت.

ابتدا قرار بود مهندس بازرگان در پاریس بماند. اما سفر مکرر به پاریس و صحبت و مذاکره با ایشان برای من کار دشواری بود. نمی‌توانستم نوفل‌لوشاتو را ترک کنم. هر روز مسائلی بود که بودنم را ایجاب می‌کرد. در آن روزها کسی از آینده‌ی نزدیک خبری نداشت و ضمن اعتقاد به پیروزی قریب‌الوقوع، نگرانی‌ها و اضطرابات خاصی هم وجود داشت. این مسأله تا آن جا جدی بود که وقتی خانواده من برای دیدار آقای خمینی به پاریس آمدند و ساختمان مختصر محل مسکونی آقای خمینی گنجایش کافی نداشت، حاج احمد‌آقا از من خواست که برای خواب هم آن ساختمان را ترک نکنم. و بالاجبار شب‌های سرد زمستان نوفل‌لوشاتو را در زیرزمین همان ساختمان مختصر به سر می‌بردیم، که بعداً به مهمانسرای دهکده رفتیم. آقای **مهندس بازرگان هم** اتاقی در همان مهمانسرا گرفتند.

مهندس برنامه‌ی سفر خود را در چند بند برای من توضیح داد: گفتگو با هم و تبادل نظر و مشورت در مسائل کلان کشور، به خصوص با توجه به نامه‌ای که

من در سال ۵۶ از آمریکا برای ایشان فرستاده بودم. علاوه بر این قرار شد دیداری با اعضای فعال نهضت آزادی در خارج از کشور نیز دیدارکنند. بخش اصلی برنامه ایشان دیدار با آقای خمینی و تحلیل اوضاع داخلی ایران و ارائه نظرات و پیشنهادات به ایشان و بالاخره اطلاع از نظرات و برنامه‌های آقای خمینی بود.

با مهندس هم قبل و هم بعد از دیدار با آقای خمینی بحث و گفتگوهای مفصلی داشتیم. مهندس بازرگان نظرات خود را به تفصیل شرح داد. ایشان معتقد بودند که رژیم به بن بست رسیده است، خزانه خالی است، اقتصاد ورشکسته است، اداره چنین مملکتی واقعاً مشکل است و نیاز به یک معجزه دارد. مخالفان رژیم اگر دولت را در دست بگیرند و مسئولیت مستقیم اداره‌ی مملکت را بپذیرند، مفتضح خواهند شد، به خصوص که دشمنان خارجی، آمریکایی‌ها و غربی‌ها هرگز حاضر نخواهند شد امکاناتی را که در اختیار رژیم شاه هست در اختیار چنین دولتی بگذارند. رژیم فعلی که تمامی امکانات و حمایت داخلی و خارجی را دارد نتوانسته است مشکلات را مهار کند. و اگر ما قبول مسئولیت کنیم، نمی‌توانیم وضع اقتصادی را جمع و جور کنیم و تمامی کاسه کوزه‌ها را بر سر انقلاب خواهند شکست و انقلاب را در افکار عمومی داخل و خارج بدنام می‌کنند. به همین دلیل مهندس عمیقاً اعتقاد داشت که باید یک برنامه درازمدت داشت و سنگر به سنگر جلو رفت و به تدریج خود را آماده ساخت. بازرگان رفتن شاه را در این مرحله از مبارزه قطعی می‌دانست اما آیا سلطنت هم از بین خواهد رفت یا نه. مردد بود و شک داشت. باور نداشت که ادامه‌ی مبارزه در آن اوضاع ممکن است منجر به سقوط سلطنت شود و تمامی برنامه‌های زودرس خود را در چهارچوب این احتمال قرار داده بود.

با بخش اول سخن ایشان در مورد پایان کار شاه موافق بودم. در تحلیل‌هایی که مدت‌ها قبل از آن تهیه و در نشریه‌ی **پیام مجاهد** منتشر کرده بودم، نشان داده بودم که «**شاه رفتنی است**». تمام شواهد و علائم سیاسی از رفتن شاه حکایت می‌کرد. من هم تحلیل‌های خودم را برای مهندس شرح دادم. اما در مورد حرکت گام به گام با نظر ایشان موافق نبودم. بحث من این بود که اگر ما، یعنی حرکت اسلامی، در خلاء، یعنی به دور از تأثیرات و فعل و انفعالات نیروهای دیگر (رژیم شاه و قدرت‌های خارجی، به خصوص آمریکا) قرار داشتیم و عمل می‌کردیم، برنامه سنگر به سنگر ممکن و مطلوب بود و احتمالاً ما را به هدف

می‌رساند. اما چنین نیست. در صحنه و میدان عمل غیر از نیروهای ملت، نیروهای دشمن هم فعال بودند. آن نیروها نیز برای خود حساب‌ها و برنامه‌هایی داشتند. در این مرحله، نیروهای دشمن در موضع ضعف قرار گرفته‌اند و نیروهای ملت در موضع تهاجمی هستند اگر ما در این مرحله با کوبیدن ضربات پی در پی دشمن را سرکوب نسازیم و به او مجال بدهیم، دشمن از وضعیت فعلی بیرون خواهد آمد و با آرایش سیاسی - نظامی جدید تعادل نیروها را به نفع خود بر هم خواهد زد و چه بسا دیگر نتوانیم فرصت فعلی را پیدا کنیم.

اینها محورهای بحث ما بود. من برنامه‌های سیاسی راهبردی تعیین شده آقای خمینی را برای ایشان شرح دادم. مهندس برنامه را پذیرفت و آن را تأیید کرد، اما احساس کردم هنوز قانع نشده است.

دیدار مهندس بازرگان با آقای خمینی

در این سفر مهندس دو بار با آقای خمینی ملاقات کرد. دیدار اول در ۱۳۵۷، ۷، ۳۰ و دیدار دوم در ۱۳۵۷، ۸، ۲ انجام شد. قرار بود که بعد از برگشت از سفر لندن، برای بار سوم هم دیدار داشته باشند که به دلیل عجله مهندس به بازگشت به ایران و پر بودن برنامه‌های آقای خمینی این دیدار صورت نگرفت. مطلب تازه‌ای هم برای بحث وجود نداشت.

در اینجا باید قبل از هر چیز با صراحت و قاطعیت بگویم که آقای خمینی هیچ شرطی را برای پذیرفتن مهندس بازرگان تعیین نکرده بود. اینکه گفته‌اند آقای خمینی پذیرفتن بازرگان را مشروط به اعلام نظر و پذیرفتن مواضع آقای خمینی کرد به هیچ وجه درست نیست. دلیل آن هم همین امر که مهندس بازرگان در پاریس نه مصاحبه‌ای کرد و نه بیانیه‌ای منتشر ساخت. اگر این سخن مدعیان درست باشد، که نیست، پس چگونه است که مهندس هیچ‌گونه موضعی را اعلام نکرد و آقای خمینی ایشان را پذیرفت؟

بحث این که این شایعه را چه کسانی منتشر ساختند بماند برای موقع دیگری. فقط یادآور می‌شوم که وقتی دکتر سنجابی به پاریس آمد، دیدارش با آقای خمینی مشروط بر آن شد که موضع خود را صریحاً طی بیانیه‌ای اعلام دارد. و او هم به این امر تن در داد و بعد از صدور اعلامیه مواضع اش بود که به دیدار آقای خمینی نائل شد. این مسأله برای طرفداران جبهه ملی در پاریس گران آمد

و از طریق ارتباطاتی که با بعضی از روحانیان جوان داشتند این شایعات را منتشر کردند.

در دیدار اول (۵۷،۷،۳۰) مهندس بازرگان با آقای خمینی، علاوه بر من، آقای اشراقی، داماد آقای خمینی هم حضور داشت. آقای خمینی احترام خاصی برای مهندس قائل شدند. بعد از سلام و علیک و تعارفات و پذیرائی، آقای مهندس بازرگان شرح مختصری از وضع ایران دادند و سپس نظریاتی را که به تعبیر خودشان جمع‌بندی نظریات سایر دوستان در ایران از جمله آیت‌الله شریعتمداری بود، بیان داشتند.

البته یادم نمی‌آید که آیا اسمی از آقای شریعتمداری هم بردند یا نه؟ محور صحبت‌های ایشان کلاً مطالب همان نامه‌ای بود که در اوایل شهریور ۱۳۵۷ از تهران برای آقای خمینی به نجف فرستاده بود. (پیوست‌ها)

در گفتگوی حضوری، مهندس بازرگان مطالب همان نامه را با شرح و بسط بیشتر مطرح کرد. آقای خمینی نظرات آقای مهندس را در خطمشی سنگر به سنگر نپذیرفت و گفت که اگر ما مجال بدهیم که دشمن از این مهلکه خلاص شود دیگر معلوم نیست بتوانیم چنین فرصتی را به دست آوریم. موضع آقای خمینی همانی بود که در یکی از سخنرانی‌های خود در زیر چادر بیان کرده بود. و آن اینکه اکنون ملت گریبان شاه را به دست آورده و گردنش را چسبیده است نباید آن را ول کند، اگر یک فشار بیشتر بیاوریم کارش تمام می‌شود. وقتی آقای خمینی در آن سخنرانی از فشار بر گلوی رژیم صحبت می‌کردند، و مشت خود را بلند کردند تا مجسم نمایند که یک فشار دیگر بر گلوگاه لازم است و آن را ول نکنید. عکس جالبی از این حالت آقای خمینی با مشت گره کرده در تمام نشریات خارجی و بعدها در ایران منتشر شد. در یکی از سخنان خود اظهار داشتند که اگر شاه برود این زیاد هم جای او بیاید بهتر از آن است. وقتی آقای خمینی این موضع را بیان کرد، بسیاری از هواداران، به خصوص جوان‌ها آن را تأیید کردند. البته این یک بیان سمبولیک بود، نه اینکه جایگزین شاه با این زیاد گزینه مطلوبی بود. اما بازرگان این سخن و موضع را نادرست می‌دانست و با صراحت می‌گفت، از میان برداشتن شاه برای ما یک هدف راهبردی، اما سلبی است، نه ایجابی. یعنی ما برای برپا داشتن یک حکومت مردمی مبارزه می‌کنیم، نه اینکه شاه برود یک مستبد دیگر و به نام دیگری جای او را بگیرد. اساس صحبت آقای

خمینی در آن جلسه اول در پاسخ صحبت‌های مهندس همین بود. نامه شهرپور ماه مهندس بازرگان به آقای خمینی به وضوح نشان می‌دهد که ایشان اعتقادی به ادامه رژیم شاه نداشت. تمامی آنچه را که دشمنان ما انتشار داده‌اند و به مهندس بازرگان نسبت می‌دهند دروغ و کذب محض است در مذاکرات ایشان هم با آقای خمینی هرگز بازرگان نگفت که شاه بماند و سلطنت کند. این یک نسبت زشت و ناروایی است به بازرگان.^۶ بعد از گفتگوهای مقدماتی، آقای خمینی رئیس برنامه سیاسی و لزوم هر چه سریعتر تعیین شورای انقلاب و دولت موقت را شرح دادند. و از آقای مهندس خواستند که بروند مطالعه کنند لیستی از کسانی که می‌توانند در شورای انقلاب و دولت موقت عضو شوند، تهیه کنند و به ایشان پیشنهاد نمایند. در این دیدار آقای خمینی توجه دادند که از افراد سیاسی به جز چند نفر، کسی را نمی‌شناسند از خود مهندس و دکتر سحابی نام بردند. آقای خمینی تأکید کردند که در تهیه لیست تنها به گروه خودتان، یعنی نهضت آزادی اکتفا نکنید، از همه‌ی گروه‌های موجه باشند. مخصوصاً تأکید کردند که این مجموعه نباید «صبغی گروهی» داشته باشد. این دیدار حدود ۳ ساعت طول کشید. آقای اشراقی بعد از یک ساعت و نیم از جلسه رفت.

دیدار دوم، دو روز بعد (۵۷، ۸، ۲) صورت گرفت، که من هم حضور داشتم. آقای مهندس لیستی را که با هم تهیه کرده بودیم ارائه دادند. آقای خمینی اسامی افراد را یک به یک خواندند و در مورد یکی دو نفر آقای خمینی نظر تأکیدی خود را دادند. از جمله **آیت الله سید ابوالفضل زنجانی و دکتر سنجابی بود.** آقای مهندس اسم مرا جزو لیست نوشته بودند. من تمایلی نداشتم. با توجه به جو سیاسی ایران و تجارب گذشته ترجیح می‌دادم بدون اسم و رسم وظایف خود را انجام بدهم. اما وقتی آقای خمینی هم تأکید کردند که باشم من هم پذیرفتم. تا آن جا که به یاد دارم اسامی آمده در لیست عبارت بودند از آقایان: **دکتر یدالله سحابی، سید احمد صدرحاج سید جوادی، سید ابوالفضل موسوی زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر بهشتی، آیت الله مطهری، مهدوی کنی، دکتر سنجابی، مهندس کتیرائی، ناصر میناچی، دکتر سامی، سرتیپ مسعودی، سرتیپ قرنی، عالی نسب، حاج طرخانی، دکتر یزدی و...** (اسامی طالقانی، منتظری، مهندس سحابی و عباس شیبانی چون هنوز در زندان بودند در این لیست نیامده بود).

آقای خمینی این لیست را گرفتند و نگه داشتند و قرار شد لیست اسامی دیگری هم تهیه شود و بعد از مشورت با سایر آقایان لیست نهایی شود. همچنین صحبت شد که آقای مهندس هر چه زودتر برگردند و با آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی، مطهری صحبت کنند و مقدمات تشکیل شورای انقلاب را فراهم کنند. در این دیدار همچنین در باره شرایط افرادی که باید دعوت شوند، صحبت شد.

همزمان با سفر آقای مهندس بازرگان، آقایان دکتر سنجابی و دکتر بهشتی نیز به پاریس آمدند که من شرح آن را در جای دیگری خواهم داد. در اینجا اشاره‌ای می‌کنم به ابتکار و دعوت مرحوم دکتر بهشتی، آقایان دکتر سنجابی و مهندس بازرگان، جلسه‌ای با دکتر بهشتی در همان مسافرخانه‌ی دهکده تشکیل دادند و چند ساعتی با هم مذاکره کردند.

در خلال این دیدارها، آقای مهندس جلسات و صحبت‌هایی هم با اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی ایران - شاخه‌ی اروپا و آمریکا نمودند. اعضای شورای نهضت در اروپا ایرادات و انتقادات خود را درباره‌ی پاره‌ای از مسائل و موضع‌گیری‌های نهضت در داخل ایران بیان داشتند. در برخی از این انتقادات شورای آمریکا نیز نظر مشترک داشت. همچنین اعلامیه‌ای را که نهضت آزادی ایران خارج کشور در مورد موضع‌گیری‌های نهضت در داخل منتشر کرده بود مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

در دیدارهای آقای مهندس بازرگان با اعضای نهضت به صورت جمعی و نیز به صورت فردی، مسأله اختلاف میان نهضت و بنی‌صدر و جبهه ملی اروپا نیز مطرح شد. این اختلاف از زمانی که آقای بنی‌صدر در سال ۱۳۴۱، ۱۹۶۲ به پاریس آمد، آغاز شده است. و سه محور اساسی این اختلافات عبارت بودند از اختلاف در بینش‌ها، در روش‌ها و در منش‌ها. برخی از این اختلافات به قرار زیر بود.

ما در خارج کشور، با توجه به پراکندگی جوانان مسلمان در کشورهای مختلف و دوری از هم، اعتقاد داشتیم که اولویت را باید به سازمان‌دهی نیروهای اسلامی بدهیم. و به همین دلیل پس از یک مرحله اولیه که نیروها و امکانات مختصر ما درگیر تأسیس جبهه‌ی ملی دوم و انتشار روزنامه ایران آزاد و باختر امروز و یا فعالیت در سازمان دانشجویان ایرانی شده بود، تماماً به بسیج دانشجویان مسلمان در انجمن‌های اسلامی دانشجویان متمرکز شد. دانشجویان

مسلمان در خارج کشور بیش از پیش به آموزش عقیدتی نیاز داشتند. گروه‌های مارکسیستی ایرانی از جنبش جهانی مارکسیستی تغذیه می‌شدند و بنابراین می‌توانستند در کنار کار عقیدتی، کار سیاسی هم بکنند. اما حرکت اسلامی نمی‌توانست از جنبش جهانی اسلامی تغذیه فکری بنماید. چنین جنبشی وجود نداشت و ما هم نمی‌توانستیم به آموزش عقیدتی کم بها بدهیم. این محور اصلی رسالت ما در خارج بود. مارکسیست‌ها درست به همین دلیل با ما سخت مخالفت می‌کردند. ما معتقد بودیم اگر آموزش اسلامی به طور صحیح انجام گیرد و دانشجویان مسلمان از جهت اعتقادی زیربنای محکمی پیدا کنند، شرکت آن‌ها در مبارزات سیاسی و موضع‌گیری سیاسی خود به خود تامین می‌شود و تحقق پیدا می‌کند. اما اگر آموزش ایدئولوژیک را فدای مبارزات سیاسی می‌کردیم، در دراز-مدت زیان می‌دیدیم. ما تجربه کرده بودیم که دانشجویانی که به خارج می‌آیند، به دلیل باز بودن محیط و عدم فشار فوری و بلافاصله‌ی ساواک، می‌توانند به شدت سیاسی بشوند. اما اگر به موازات آن و مهم‌تر از آن آموزش ایدئولوژیک نپینند، این سیاسی شدن آن‌ها باعث می‌شود که آن‌ها تنها به «مبارزه سیاسی» اصالت بدهند و آن را «اصل» بدانند و به سرعت جذب گروه‌های غیراسلامی بشوند. به همین سبب ما اولویت را به مبارزه ایدئولوژیک دادیم و عملاً هم دیدیم که به تدریج با درک درست از ارزش‌های اسلامی، مبارزات سیاسی دانشجویان مسلمان خارج از کشور نیز شکل گرفت.

از جانب دیگر ما معتقد بودیم مسلمانان خارج از کشور باید در سازمان‌های مستقل اسلامی متشکل شوند و فعالیت کنند تا اولاً گروه‌های غیراسلامی نتوانند نیروهای آن‌ها را به نفع خود و تنها با استفاده از احساس مذهبی یا سیاسی، به کار گیرند و ثانیاً حرکت اسلامی خارج کشور هویت مستقل خود را پیدا کند. با این وصف فشار اصلی ما روی تشکیل انجمن‌های اسلامی، مبارزه‌ی ایدئولوژیک در مرحله اول، تشکیل نهضت آزادی، به عنوان یک سازمان سیاسی اسلامی در مرحله‌ی دوم بود.

ما فعالیت در جبهه ملی را در آن مرحله ضروری ندانستیم. **جبهه‌ی ملی دوم** به دلیل اشکالات درونی‌اش، بعد از نامه مرحوم دکتر مصدق، منحل شده بود و **جبهه‌ی ملی سوم** بر اساس تز مصدق، به صورت جبهه‌ای مرکب از احزاب و گروه‌های ملی و نه بر اساس اتحاد شخصیت‌ها و افراد، به وجود آمده بود و اگر

قرار بود جبهه ملی سوم خارج از کشور تشکیل شود. ابتدا باید احزاب ملی، تشکیل شوند. سپس این احزاب با هم ائتلاف کنند و جبهه ملی را بسازند. اما اگر احزاب ملی نباشند منطقی نبود که نیروهای اسلامی وقت و انرژی و امکانات خود را در راه تشکیل «جبهه ملی» بگذارند. بلکه باید مسلمانان تلاش خود را در جهت ایجاد سازمان‌های مستقل اسلامی متمرکز کنند. بعد از تشکیل **جبهه ملی سوم** در ایران، با مشارکت احزاب و سازمان‌های سیاسی، مرکب از **حزب مردم ایران، حزب ملت ایران، حزب ایران، نهضت آزادی ایران و نیروی سوم**، در خارج از کشور نیز، جبهه ملی سوم با شرکت نمایندگان همین احزاب تشکیل شد. اما بنا به دلایلی نتوانست ادامه بدهد و کار جمعی آن‌ها متوقف شد.

بنی‌صدر و دوستانش که خبرنامه جبهه ملی را منتشر می‌کردند به این تزلزل اعتقاد نداشتند و به همین دلیل تأسیس نهضت آزادی و انتشار نشریه‌ی پیام مجاهد را، رویارویی با خودشان تلقی کردند. در حالی که از نظر ما چنین نبود. ما ضمن اعتقاد به آنچه گفته شد، نه احساس وظیفه می‌کردیم که با خبرنامه و جبهه ملی رقابت کنیم و نه در پی آن بودیم، بلکه معتقد به کار مثبت و سازنده‌ی خودمان بودیم.

در این بحث به برخی تلاش‌های آقای بنی‌صدر و نامه‌نگاری‌های ایشان با تهران اشاره شد و ریشه اختلاف را نشان دادیم. (رک: جلد دوم خاطرات، دفتر دوم نامه‌ها)

در قلمرو منش‌ها و روش‌ها نیز اختلافات ما روشن بود و چیزی نبود که از دید تیزبین افراد هوشمند پنهان مانده باشد. خصلت‌ها و روش‌های اعمال شده در مراحل مختلف نشان‌دهنده و بیانگر این اختلافات بوده و هست. برخی از فعالان اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا، که با ایشان آشنایی و همکاری نزدیک داشتند به طنز می‌گفتند که بنی‌صدر با نوشتن کتاب «**کیش شخصیت**» در حقیقت حدیث نفس کرده و خود را شرح داده است. در هر سه محور مسائل مورد اختلاف نمونه‌ها و مثال‌هایی هم بود که خود آقای مهندس بازرگان هم از آن‌ها اطلاع داشتند. اما به هر حال ایشان اعتقاد داشتند که باید این اختلافات را حل کرد. ما ضمن قبول ضرورت مسأله، آمادگی خود را برای هر گونه تفاهمی اعلام کردیم. آقای مهندس بازرگان دیداری هم با بنی‌صدر کردند که آن را بسیار ناامیدکننده توصیف نمودند.

در گذشته هم آقای دکتر سیداحمد صدرحاج سید جوادی در سفرشان به اروپا، جلساتی هم در پاریس و هم در لندن برای رفع این اختلافات تشکیل دادند. من نمی‌خواهم در اینجا داوری کنم که چرا آن تلاش‌ها به جایی نرسید. در همین جا بی‌مناسبت نمی‌دانم از تلاش آقای اشراقی برای رفع اختلاف، به توصیه‌ی آقای خمینی، صحبت کنم.

در پاریس موضوع اختلافات بین جبهه ملی و نهضت آزادی به تدریج به صورت مسأله‌ی حادی در آمد و حتی مسأله را با آقا نیز مطرح ساختند. این کار را چه کسانی می‌کردند و انگیزه آن‌ها چه بود، نمی‌دانم. اما به هر حال حرکت سالمی نبود. در تمام مدتی که در پاریس بودم من هرگز مسائل شخصی و گروهی را با آقای خمینی مطرح و علیه فرد یا گروهی سعایت و بدگوئی نکردم. در وضعیتی که مبارزات مردم اوج گرفته بود و مسائل خیلی اساسی‌تری برای ما مطرح بود، من کار تدریس و تحقیق دانشگاهی‌ام را رها نکرده و خانواده‌ام را تنها نگذاشته بودم که به پاریس بیایم و بر سر مسائلی، به نظر من غیرمهم و پیش پا افتاده، وقت خود را تلف کنم. در آن شرایط طرح مسائل شخصی و یا گروهی را درست نمی‌دانستم. به همین دلیل جز در یکی دو مورد خاص من هیچ‌گاه مسائل جبهه ملی و اشخاص وابسته به آن را در داخل و خارج، از جمله اختلافات با آقای بنی‌صدر را نه با آقای خمینی و نه با اشراقی یا حاج سید احمدآقا، مطرح نکردم. اما چند روزی بود که در نوفل‌لوشاتو این مسأله مطرح شده و به آن دامن زده می‌شد. آیت‌الله اشراقی، داماد بزرگ آقای خمینی و مورد احترام ایشان بود. او مردی سلیم‌النفس بود و در مسائل سیاسی حتی‌الامکان دخالت و اظهار نظر نمی‌کرد. اما از آقای بنی‌صدر حمایت می‌کرد و با من چندین بار در این موضوع صحبت کرد. من با صراحت به ایشان گفتم که اختلاف شخصی با آقای بنی‌صدر ندارم. اگر ایشان مطلبی علیه ما دارند بگویند تا ببینم چیست؟ یک شب (۸ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۷۸،۱۲،۲۹) آقای اشراقی همراه با آقای بنی‌صدر و قطب‌زاده به اتاق من در همان مسافرخانه آمدند و فرمودند که آقا به ایشان دستور داده‌اند که رسیدگی کنند به اختلافات ما سه نفر و توصیه به رفع اختلاف کرده‌اند. قرار شد هر کدام ایراداتی که از دیگری داریم بیان کنیم. آنچه در آن شب عنوان شد چیزی به مضمون زیر بود:

اشراقی: «مسائلی در بین آقایان مطرح است که من وارد نیستم اما آقا از این اختلافات نگران هستند و نظر دادند که به یک صورتی حل شود. این اختلافات در همه جا منعکس شده، در ایران هم انعکاس یافته است. آقا نظر دارند که همه جا جبهه‌ها باید متحد شوند. دعاها را بگذارید برای بعد از پیروزی. این اختلافات ضرر می‌زند. هر اختلافی دارید حفظ ظاهر کنید. ولو اختلافات همچنان باقی بماند. همچنین خود من مورد ابتلا هستم. سؤالات متعدد از خود ما در مورد شماها می‌شود مرتب از ما درباره اشخاص سؤال می‌شود». بعد از سخنان اشراقی، **بنی صدر** برای ایجاد اختلاف میان صادق قطب‌زاده با من، ابتدا کمی از صادق انتقاد کرد ولی گفت که صادق آدم بی غل و غشی است. سپس انتقاد خود را از من شروع کرد. گفت که دامادش در شهرها همه جا رفته و گفته است که من «اول جبهه‌ای و بعد مسلمان هستم» درباره‌ی من گفت که می‌گویم بیابید رفیق باشیم. قرار و مدار می‌گذاریم و می‌نویسیم اما ترتیب اثر داده نمی‌شود. برای مثال از برنامه‌ی تأسیس بنیاد مرحوم تولیت گفت که پیشنهاد دهیم، اگر یک واو کم و زیاد شود قبول نکنیم. بنی صدر حالت تهاجمی داشت. حمله می‌کرد. من سکوت کرده بودم. حملات او نشان می‌داد که از درون متزلزل است. در پایان صحبتش، با لحن متفرعانه گفت: «تنها راه بهبود روابط او با من این است که او توبه کند». یعنی خود را به کلی بری از هر نوع خطا و ایراد دانست ولی من باید توبه کنم. بیان چنین موضع متکبرانهای، جایی برای آشتی و تفاهم باقی نگذاشت. من فقط مختصراً توضیح دادم که اختلاف من با ایشان شخصی نیست و به فرض صحت آنچه به دامادم نسبت داده است، به من مربوط نیست و من مسؤول اعمال دامادم، که از فعالان قدیم و اولیه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان است، نیستم. **در مورد بنیاد طاهر (و نه تولیت) توضیح دادم که مرحوم تولیت به همراه آقای صدر برای تأسیس و ثبت بنیاد طاهر در آمریکا، به هیوستن آمد. من به آن‌ها کمک کردم و یک حقوق دان آمریکائی مسلمان را معرفی کردم که کار ثبت مؤسسه غیر انتفاعی بنیاد طاهر را برای آن‌ها انجام دهد. آقای صدر و تولیت هر دو با اصرار از من خواستند که عضویت در هیأت امنای بنیاد طاهر را بپذیرم. اما من بنا به دلایلی حاضر نشدم عضویت در هیأت امنای آن را بپذیرم. (شرح کامل آن را در جلد دوم خاطرات داده ام). در هر حال این جلسه هم به پایان رسید و تلاش آیت‌الله اشراقی هم بی نتیجه ماند.**

آقای مهندس بازرگان پس از دیدارهای پاریس، به اتفاق میناچی به لندن سفر کردند. در لندن با دوستان فعال سیاسی، **دکتر تقی‌زاده**، **دکتر خرازی**، **دکتر سروش** دیدار و گفتگو نمودند. با مسؤولان دفاتر صلیب سرخ و عفو بین‌الملل در لندن، دیدار کردند. هم‌چنین شنیدیم با روزنامه **ایران پست** هم‌مصاحبه‌ای کردند. این روزنامه را یک گروه ایرانی در لندن به فارسی منتشر می‌کردند و به گروه‌های سیاسی غیر اسلامی وابسته بود و ما با آن‌ها با رابطه‌ای نداشتیم. دوستان نهضت در اروپا مصاحبه‌ی آقای مهندس بازرگان با این روزنامه را به هیچ وجه درست ندانستند. مسلماً آقای مهندس با وابستگی سیاسی این نشریه آشنایی نداشتند. علاوه بر این برخی از صحبت‌های آقای مهندس بازرگان به نظر من، بحث انگیز و مضر بود و نتوانستم بفهمم که چرا آقای مهندس بازرگان مثلاً درباره **دکتر امینی** می‌باید آنچنان موضع‌گیری کنند. متأسفانه یادداشتی از آن مصاحبه در دسترس نیست و مطالب آن را به یاد ندارم. این مصاحبه و موضع‌گیری آقای مهندس برخی از دوستان را نسبت به درک ایشان از «وضعیت انقلابی» جامعه در آن مرحله دو دل کرد و موجب نگرانی شد. رقبای سیاسی و دوستان نادان و مغرضان نیز بیکار ننشستند و با تردستی و زیرکی از این مصاحبه سوء استفاده‌ها کردند و مرتب آن را بر سر ما می‌کوفتند در حالی که ما نه می‌توانستیم تکذیب یا تأیید کنیم و نه قابل دفاع می‌دانستیم. آقای مهندس از لندن به پاریس برگشتند. یک یا دو روزی در پاریس ماندند و فرصت ملاقات دیگری با آقای خمینی دست نداد.

در این فرصت با آقای مهندس صحبت بیشتری شد که مواضع خود را قاطع و صریح کنند. مسأله‌ی مصاحبه با **ایران پست** را مطرح و اعتراض کردم. در مورد صدور اعلامیه و بیان مواضع با صراحت، آن را موکول به برگشت به تهران و مشورت با دوستان نهضتی کردند. من اگر چه قانع نشدم اما دیگر حرفی ندم. چه طور است که آقای **مهندس بازرگان** در مصاحبه با ایران پست، بدون مشورت با دوستان نهضتی موضع‌گیری‌هایی می‌کنند که قابل قبول نیست و من کم‌ترین تردیدی نداشتم که دوستان نهضتی در داخل نمی‌توانستند با آن موافق باشند. اما در مواردی که موضع نهضت در داخل و خارج روشن است، اعلام آن را به مشورت دوستان داخل موکول می‌سازند. علت این امر برای من روشن نبود. شاید به این

دلیل بود که آقای مهندس نمی‌خواستند تحت فشار جو دست به این کار بزنند. به هر حال در آن زمان من شخصاً با آن موضع‌گیری‌ها موافق نبودم. به هر حال مسائل اساسی انقلاب و شتاب حرکت آن چنان بود که تفکر راجع به این مسائل را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. قرار شد که ایشان در تهران با دوستان، تشکیل شورای انقلاب و برنامه‌ها را مورد بحث و بررسی قرار داده و هر چه زودتر اقدام کنند.

بعد از بازگشت آقای مهندس بازرگان به ایران، ارتباط تلفنی و مبادله خبر و نظر ادامه داشت. در روز سه شنبه ۳ بهمن‌ماه ۵۷ برابر با ۱۹۷۹، ۱، ۲۳ آقای مهندس در تلفن اظهار داشتند:

«۱- درباره‌ی خبر و مصاحبه‌ی منتشر شده در صدای آمریکا گفتند: صدای آمریکا از بازرگان سؤال کرده است که عکس‌العمل و مقاومت بختیار بعد از اعلام حکومت موقت اسلامی چه خواهد بود؟ بازرگان جواب داده است که او (بختیار) از در مخالفت در نخواهد آمد. او مرد وطن دوست ملی و منطقی است. چنین کاری را انجام نخواهد داد».

۲- سه هفته قبل سفیر آلمان در ایران همراه یکی از دوستان (عباس سمیعی) به دیدار ایشان می‌رود و اظهار خلوص و پشتیبانی می‌کند و انقلاب را تأیید می‌نماید.

۳- بازرگان همچنین گزارش داد: «در روز یکشنبه قبل، در فرمانداری نظامی تهران نشستنی از افسران و روسای کلانتری‌ها و عده‌ای غیرنظامی به نام تاجر و کاسب و کارگر تشکیل شده بود. و فرماندار نظامی برای آن‌ها صحبت کرده است که افسران و مردم مرتب به ما مراجعه و کسب تکلیف می‌کنند و می‌خواهند با این اخلاگران مقابله کنند!! ما همه را به سکوت و آرامش دعوت کرده ایم. حالا همه شماها را دعوت کرده‌ایم تا نظر بدهید که ما چه کار کنیم. برخی از نظامیان و غیرنظامیان نظراتی ابراز می‌کنند. قرار می‌شود روز چهارشنبه بعد از ظهر تظاهرات در پشتیبانی از قانون اساسی و دولت قانونی در میدان بهارستان انجام گیرد».

در تماس تلفنی دیگری در همین روز مهندس بازرگان ملاقاتی را که مقدم، رئیس وقت ساواک با ایشان داشت گزارش داد: «مقدم گفته است: من

از باب ارادت به آقا خیلی نگران هستم برای آمدن آقا. نگرانی از طرف ارتش است، از طرف مردم است، مردم تمام این پیش‌بینی‌ها را کرده‌اند. مقدم اظهار علاقه کرده است که با سایر دوستان، آقایان بهشتی و سایرین نیز دیدار کند.»

بازرگان در ۷ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۷ اطلاع داد:

«۱- استفاده از گاز مایع که برای تامین نیاز داخلی است، مقادیری

زیاد آمده است که باید صادر کرد. نظر آقا چیست؟

۲- دبیر اول سفارت انگلیس آمده است و درخواست وقت ملاقات برای سفیر انگلیس می‌کند.

۳ - دو شب قبل با سفیر آمریکا در حضور آقای موسوی اردبیلی در منزل یکی از دوستان ملاقات کردیم. مذاکرات مفید بود. اصرار آن‌ها این است که کارها از مجرای قانون اساسی فعلی انجام شوند. اگر رفراندوم قانونی بشود و رأی به جمهوری اسلامی هم داده شود، حرفی نداریم. اگر شما غیرقانونی عمل کنید ممکن است فقط از جانب روس‌ها مورد شناسایی و پذیرش قرار بگیرید. سفیر آمریکا هم چنین توضیح داد که با ارتش طوری برخورد شود که تصادم پیش نیاید.»

سفر و دیدار دکتر بهشتی

دکتر بهشتی یکی از سه نفری بود که آقای خمینی به آن‌ها مأموریت داده بود که شخصیت‌های سیاسی مورد وثوق را به ایشان برای عضویت در شورای انقلاب معرفی کنند. برای ستاد اجرای برنامه‌ی سیاسی تدوین شده، آقای دکتر بهشتی به پاریس فرا خوانده شدند.

آشنایی من با مرحوم دکتر بهشتی به دوران مبارزات ملی شدن نفت و فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران برمی‌گردد. مرحوم دکتر بهشتی از جمله روحانیان جوانی بود که روابط نزدیکی با فعالان مسلمان دانشگاهی برقرار ساخته بود. او دارای افکاری روشن بود و شیوه‌هایی متناسب با زمان داشت. در دورانی که آموزش زبان خارجی، از جمله انگلیسی در حوزه‌های

علمیه نامطلوب بود - دکتر بهشتی در دبیرستان حکیم نظامی قم انگلیسی درس می‌داد.

هنگامی که دکتر بهشتی به دعوت بازرگانان ایرانی برای اداره‌ی مرکز اسلامی هامبورگ دعوت شد و در هامبورگ مستقر گردید، روابطی میان ایشان با فعالان جنبش اسلامی خارج از کشور برقرار شد. دوستان ما هم در تماس نظم با ایشان قرار گرفتند. من نیز از آمریکا با ایشان مکاتبه داشتم. (جلد دوم خاطرات - دفتر دوم - نامه‌ها)

مرحوم بهشتی در اواسط سال ۱۳۵۷ به آمریکا و به نگزاس آمد و با هم دیدار کردیم و گفتگوی ما درباره‌ی جنبش و چگونگی سازمان‌دهی آن طولانی بود. ایشان به طور جدی برای تشکیل حزب جدیدی برنامه‌ریزی کرده بود. در این حزب جدید پیش بینی شده بود که هیئتی از روحانیان، بر تمامی فعالیت‌های حزب نظارت تامه و حق و تو داشته باشند، نظیر ۵ مجتهد برجسته‌ای که بر طبق قانون اساسی (مشروطه) تمامی مصوبات مجلس را باید امضا کنند. من با این نظر ایشان موافق نبودم. الگوی مورد بحث من در همکاری میان روشنفکران دینی و روحانیان، همکاری مرحوم آیت الله طالقانی با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی در شورای مرکزی نهضت آزادی ایران بود. مرحوم بهشتی از این موضع‌گیری من چندان راضی نبود و در روابط بعدی ما اثر منفی گذاشت. دکتر بهشتی هم چنین توضیح داد که مرجعیت باید شورائی باشد. یک فرد دیگر نمی‌تواند به تمام مسائل امروزی وارد باشد و نظر بدهد، باید جمعی باشد. و باید کسانی در شورای مرجعیت باشند و مراجع را اداره کنند. خود ایشان هم داوطلب عضویت در شورای مرجعیت بود. دکتر بهشتی از هیوستون به نیویورک و از آن جا به واشنگتن رفت. شنیدم در واشنگتن با بعضی از مقامات وزارت خارجه آمریکا دیدار و گفتگو داشته است. اما از کم و کیف آن آگاه نشدم.

مرحوم دکتر بهشتی در پنجم آذر ۱۳۵۷ به پاریس آمد. در دیدار با ایشان، یک نسخه از برنامه‌ی سیاسی تدوین و تصویب شده را به ایشان دادم. از این برنامه استقبال و از من به خاطر تهیه‌ی آن تشکر کرد. ایشان چندین جلسه با آقای خمینی در خلوت دیدار و گفتگو کردند که من از آن‌ها اطلاعی پیدا نکردم. سفر ایشان به پاریس مصادف بود با سفر آقایان دکتر سنجابی و مهندس

بازرگان. مرحوم بهشتی یک یا دو جلسه هم با این آقایان دیدار و گفتگو کرد و سپس به ایران بازگشت.

ارتباط ما از طریق تلفن ادامه یافت. ایشان رویدادهای مهم را گزارش می‌داد که به آقای خمینی بگویم و نظرات ایشان را بگیرم و به آقای دکتر بهشتی منتقل کنم.

در ۲۶ دی‌ماه (۱۳۵۸، ۱۶) در یک گفتگوی تلفنی نظر آقای خمینی را در مورد تماس و گفتگو با سران ارتش به آقای دکتر بهشتی اطلاع دادم. در مورد سفرشان به قم و دیدار و گفتگو با «مراجع ثلاث» (شریعت‌مداری، گلپایگانی، مرعشی)، جهت تعیین نماینده‌ای برای شورای انقلاب، پرسیدم گفتند هنوز فرصت نکرده‌اند به قم بروند.

آقای دکتر بهشتی هم چنین از من خواستند که به آقایان **مهدی نواب و همایون یاقوت فام**، از اعضای فعال اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، خبر بدهم که هر چه زودتر، برای انجام کارهای ضروری، به ایران بروند. در مورد موجودی **نفت کوره** خواستند که آقای خمینی به **کمیته‌ی نفت** مأموریت بدهند که تولید و فروش نفت کوره را هم مدیریت کند.

بر اثر اعتصابات گسترده‌ی کارگران و کارمندان مشکلات متعددی برای مردم پیش آمده بود. دکتر بهشتی در گفتگوی تلفنی پیشنهاد کرد که آقای خمینی هیأتی را برای مدیریت اعتصاب‌ها معین و معرفی کنند.

ضرورت تشکیل چنین هیأتی چند روزی بود که در نوفل‌لوشاتو مورد بحث بود. افرادی به عنوان اعضای آن پیشنهاد شده بودند: **دکتر سحابی، مهندس اکبر معین‌فر، دکتر مهدی ممکن، دکتر کاظم یزدی، مهندس تاج، دکتر جواد باهنر، رجایی، دکتر بنی اسدی، مهندس مصطفی کتیرایی.**

دکتر بهشتی گزارش داد که نتایج کار هیأت نفت بسیار رضایت بخش بوده است. مدیران قسمت‌های مختلف، بدون کارشکنی همکاری وسیع کرده‌اند. اما توده‌ای‌ها همکاری نمی‌کنند و بعضی از آن‌ها کارشکنی هم می‌کنند. ایشان هم چنین اظهار داشتند که اعلامیه‌ی آقا در مورد نظامی‌ها بسیار خوب بوده و حسن اثر داشته است. در مکالمه‌ی تلفنی دیگری در همین روز، مرحوم دکتر بهشتی گزارش داد:

«۱- پیغام آقا در مورد تکمیل اعضای شورای انقلاب رسید. قصوری در کار نیست. تقریباً و تحقیقاً کار تمام است. ایشان گفتند فردا شب بین ساعت ۹.۳۰ - ۱۰.۳۰ به وقت تهران مجدداً تماس می‌گیرند و نتیجه را خواهند گفت.»

توضیح آنکه، به علت تأخیر در معرفی اعضای شورای انقلاب و تکمیل آن، آقای خمینی در اواسط آبان‌ماه ۱۳۵۷ (۴ ذی‌الحجه ۱۳۹۸)، یادداشتی به شرح زیر برای مرحوم دکتر بهشتی به شرح زیر فرستادند:

بسمه تعالی

«پس از اهداء سلام و تحنیت وقت دارد سپری می‌شود و من خوف آن دارم که با عدم معرفی اشخاص، مفسده پیش آید بنا بود به مجرد آمدن ایشان (م ط) با اشخاص مورد نظر یکی یکی و جمعی ملاقات کنید و نتیجه را فوراً به اینجانب اعلام کنید و نیز مرقومی که معرف باشد با خط و امضاء عدد معلوم بفرستید من در انتظار هستم و باید عجله شود و نیز استفسار از بعضی آن‌ها برای مسافرت به خارج. در هر صورت همه موضوعات که به شما و ایشان تذکر داده شد لازم است با عجله انجام گیرد. اگر اشخاص دیگری نیز پیدا شد ملحق شود و سلام.»

توضیحات آقای دکتر بهشتی، در واقع جواب به این یادداشت بود.

۲- آقای دکتر بهشتی مجدداً تاکید کرد که هیأتی برای مدیریت اعتصابها تعیین و معرفی شود.

۳- ضرورت تأسیس یک نیروی مسلح داوطلب با نام «گارد ملی» یا گارد انتظامات، با استفاده از افراد با سابقه‌ی بازنشسته را مطرح کرد. آقای خمینی این پیشنهاد دکتر بهشتی را تأیید کردند و پیغام دادند: عمل کنید.

۴- دکتر بهشتی توصیه کرد که آقای خمینی پیرو اطلاعات‌های قبلی مرتب تأکید کنند که توطئه‌هایی در کار است. تأکید شود که روحانی و سیاسی همه باید با هم کار کنند و جلوی هر بهانه‌ای را به هر صورتی بگیرند.

۵- اضافه کردند که «جراید کم و بیش آزادند و مطالب را با کمی اختلاف

می‌نویسند».

روز بعد، در ۲۷ دی ماه ۵۷ برابر با ۱۹۷۹، ۱۷، در تلفن دیگری با آقای دکتر بهشتی مسائل زیر مطرح شد:

«۱- در مورد اهواز پرسیدم، گفتند شنیده‌ایم باید تحقیق شود. متأسفانه در متن یادداشت موضوع مسأله اهواز نیامده است).

۲- در مورد سفر به قم گفتند، رفته‌اند، صحبت کرده‌اند، گفتگوها مفید بوده است. مراجع ثلاث تصمیم نهایی خود را خواهند گرفت و در اسرع وقت خبر می‌دهند. دو نفر - آقایان گلپایگانی و مرعشی نجفی استقبال کردند.

۳- عضویت دو نفر آقایان سرتیپ مسعودی و دکتر سحابی در شورای انقلاب تصویب و نهایی شد.

۴- تماس با نظامیان به طور قطع مفید است. حفظ معیارها آسان است متزلزل نباشید، ژست منفی، مضر است.

۵- اعلامیه جدید آقا تا قبل از جمعه به ما برسد.

بعد از گزارش این مکالمه به آقای خمینی، ایشان جواب دادند:

«۱- با تماس و گفتگو با نظامیان موافقت، تماس بگیرید، دلگرم کنید، اطمینان بدهید که حال و احوال ارتشی‌ها خیلی بهتر از زمان شاه خواهد شد. قولی ندهید که عملی نشود.

۲- یک نفر را برای احراز پست نخست وزیری معین و معرفی کنید که وزرا و همکاران خود را بررسی و معرفی نماید.»

اما جریان اهواز که روز قبل در گفتگو مطرح شده بود به شرح زیر است:

«یک دسته چماق به دست با کمک و پشتیبانی ارتش به مردم حمله کرده‌اند. تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها معلوم نیست. مردم در منازل مانده‌اند. در تهران پارس هم قرار بوده است چنین شود. اما جلوگیری شد. تماس با شهرستان‌ها ادامه دارد و کوشش می‌شود این نوع حوادث در سایر نقاط تکرار نشود.

روز بعد، ۲۸ دی ماه ۵۷ برابر با ۱۸، ۷۹، در گفتگوی دیگری دکتر بهشتی گزارش داد که:

«بین جعفریان استاندار خوزستان و فرماندار نظامی اختلاف شده است. استاندار چماق به دست‌ها را جمع آوری کرده و به خیابان ریخته اند. و فرماندار نظامی جلوی آن‌ها را گرفته است. در یک گردهمایی، آقای خزعلی برای مردم صحبت و آن‌ها را به آرامش دعوت کرده است. با وجود این به مردم حمله و ده‌ها نفر را به خاک و خون کشیده‌اند.»

گفتگوی تلفنی دکتر بهشتی در ۸ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۸:
 «۱- اقداماتی برای آرام کردن مردم و جلوگیری از تخریب‌ها انجام شده است.

۲- روحانیت مبارز، به عنوان اعتراض به جلوگیری از بازگشت آقای خمینی به تهران در مسجد در دانشگاه تهران متحصن شده‌اند.

۳- علمای شهرستان‌ها نیز تماماً به روحانیت مبارز پیوسته‌اند.

۴- رفتارهای خشن اگر بیش از این ادامه پیدا کند و مزاحم کار ملت بشوند، به مردم مقابله‌ی قهرآمیز را اجازه خواهیم داد.

۵- به موجب اخبار تأیید نشده، بسیاری از ارتشی‌های ملی و مذهبی را اخراج و تصفیه می‌کنند.»

سفر و دیدار آیت‌الله موسوی اردبیلی و مهندس سحابی

در اوایل دی‌ماه ۵۷ مهندس سحابی به پاریس آمد. و این هنگامی بود که آیت‌الله موسوی اردبیلی هم، که از جانب آقای خمینی برای انتخاب و معرفی اشخاص جهت عضویت در شورای انقلاب تعیین شده بودند، در پاریس بودند. مهندس عزت‌الله سحابی هم به عضویت در شورای انقلاب دعوت شده بودند. تا آن زمان آقایان بهشتی، مطهری، هاشمی، باهنر، موسوی اردبیلی، و شاید هم خامنه‌ای، عضو گروه روحانیان بودند، و برای شورای انقلاب هم آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، سیداحمد صدرحاج سیدجوادی، مهندس کتیرایی، مهندس عزت‌الله سحابی و تیمسار مسعودی تعیین شده بودند.

با توجه به حضور آقایان موسوی اردبیلی و عزت‌الله سحابی در پاریس چند جلسه ی مشترک با آقای خمینی برگزار شد (۹ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۷۸،۱۲،۳۰). در این جلسه سه نفری در حضور آقای خمینی گزارش آقای طالقانی مورد بحث قرار گرفت و قرار شد که لیست اسامی گزارش شده برای بررسی و انتخاب نهایی

به گروه مشورتی داخل ارجاع شود. در همین دیدار بود که به آقای خمینی گزارش داده شد که **اویسی** با مهندس بازرگان تماس گرفته و به تفاهماتی رسیده‌اند. (توضیحات بیشتر در این باره در جای دیگری آمده است).

بعد از ملاقات با آقای خمینی، جلسه سه نفری ادامه پیدا کرد. در بحث سه نفری، مسأله اصلی تشکل و سازماندهی جنبش، جهت‌گیری در جنبش، وحدت در جهت‌گیری به رهبری آقای خمینی و برخی از مسائل دیگر بحث شد. من یک کپی از برنامه‌ی راهبردی تدوین و مصوب شده را به آن‌ها دادم. هر دو استقبال و تشکر کردند. در این جلسه هم چنین عضویت سه نفر آقایان **سیدعلی خامنه‌ای**، **زنجان‌ی و طالقانی** برای شورای انقلاب مطرح شد. گفته شد که حاج سیدرضا زنجان‌ی پیرمردی است که حرکت و فعالیتش مشکل است. اما خوب است از مسائل مطلع باشند تا خود را هماهنگ کنند. طالقانی هم مشکلاتی دارد اما قابل حل است. اما به هر حال باید باشد. قبلاً هم معرفی شده بود. درباره‌ی **جمعیت حقوق بشر** و افراد آن بحث شد، من جز چند نفری بقیه را نمی‌شناختم. آن‌ها گفتند این جمعیت مجموعه‌ای است از جمعیت‌ها و گروه‌ها و برخی از آن‌ها بسیار متشخص و آبرومندند. از جمع آن‌ها **روی آیت‌الله حاج سید ابوالفضل زنجان‌ی** نظر دادند که خوب است. آقای **موسوی اردبیلی** توضیح دادند که جمعیت دیگری هم دارند که چند نفری هستند و رابطه را حفظ کرده‌اند.

در مورد **جبهه ملی** گفته شد که جناح‌های مختلف دارد. برخی از آن‌ها نهضت را از اصل و فرع رد می‌کنند. نمی‌توانیم به آن‌ها کم‌ترین مجالی بدهیم. جناح‌های غیراسلامی را باید نفی کرد. اگر خواستند دنباله روی نکنند، بکنند اگر خواستند مخالفت بکنند، با نظر آقا مخالفت کرده‌اند.

اینها مطالب آقای موسوی اردبیلی بود. هم چنین گفته شد که **آقای بهشتی** در مورد دعوت آیت‌الله طالقانی از نمایندگان گروه‌ها و جمعیت‌ها مطلع بوده است. طالقانی خطبه‌ای خوانده در جلسه و هر کدام پیشنهادهایی داده‌اند. **مهندس سبحانی** معتقد بود که باید بین کارهای طالقانی و برنامه‌ی شورای در حال تشکیل تلفیقی به عمل آید. در مورد نیروهای **جبهه ملی**، **حزب ایران**، **حزب ملت ایران** و **جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران** بحث شد و هر یک از این گروه‌ها ارزیابی شدند.

همچنین خطر احتمالی کمونیست‌ها و شیوهی عمل آن‌ها از طریق نفوذ در سازمان‌های سیاسی ملی و یا اسلامی بررسی شد. **مهندس سحابی** گزارش مفصلی از جلسه‌ی منزل طالقانی داد که چون عین گزارش کتبی آن آمده است از تکرار آن خودداری می‌کنم.

در پایان روی چند مسأله جمع‌بندی و مجدداً تکیه شد: ۱- ادغام ابتکار طالقانی در این شورای جدید، ۲- بررسی مشکلات کار، ۳- با غیر مذهبی‌ها اگر برخورد سخت کنیم آن‌ها می‌روند سراغ کمونیست‌ها باید با آن‌ها به مدارا رفتار کرد.

چند روز بعد **آیت‌الله موسوی اردبیلی** به تهران بازگشتند. **مهندس عزت‌الله سحابی** هم که از سال ۱۳۵۰ زندانی و تازه آزاد شده بود، برای کمی استراحت و معالجه خانمش با تأیید آقای خمینی راهی لندن و آمریکا شد. با آقای **موسوی اردبیلی** هم قبل از آمدن **مهندس عزت‌الله سحابی**، دو یا سه جلسه مشترک با آقای خمینی برگزار شد و مسائل و پیشرفت کارها مورد بررسی قرار گرفت. آقای خمینی از اینکه دوستان ایران در انتخاب افراد برای شورا کُند حرکت می‌کنند گله کردند. هم چنین آقا در این جلسه، در حضور آقای موسوی اردبیلی راجع به عضویت دو نفر آقایان **قطب‌زاده** و **بنی‌صدر** برای عضویت در شورای انقلاب از من نظر خواستند. من مایل نبودم اظهار نظری بکنم. اما آقای خمینی دو بار سؤال خود را تکرار کردند و گفتند در مشورت هر نظری بدهی، غیبت محسوب نمی‌شود من بالاخره جواب دادم که مخالفم و دلایل مخالفت خود را نیز بیان کردم. این دو نفر برای عضویت در شورای انقلاب دعوت نشدند تا وقتی که دولت موقت تشکیل شد و ما بر طبق اساسنامه شورای انقلاب، با قبول عضویت در کابینه، از عضویت در شورای انقلاب استعفا دادیم. در آن موقع بود که آن دو را هم برای عضویت در شورا دعوت کردند!

در ۱۸ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۸ ژانویه ۷۹، آقای **موسوی اردبیلی** از تهران گزارش داد که پیغام‌ها را به **آیت‌الله طالقانی** رسانیده‌اند و با **حاج سید ابوالفضل زنجانی** هم جلساتی برگزار کرده‌اند. طرح تهیه شده در پاریس (برنامه‌ی سیاسی) را هم بین دوستان مطرح کرده‌اند و مرتب جلساتی دارند. نتیجه‌ی مذاکرات را نوشته‌اند و خواهند فرستاد. یک نفر جدید را هم برای عضویت در شورا تصویب کرده‌اند و بقیه را هم دنبال می‌کنند و مشغولند به

محض نتیجه‌گیری گزارش خواهند داد. به این ترتیب از مسأله‌ای که ممکن بود بحران و جنجال ایجاد کند، جلوگیری شد.

سفر و دیدار آیت‌الله منتظری

آیت‌الله منتظری در آذرماه از زندان آزاد شد و سپس در آبان‌ماه به پاریس آمد. به هنگام دیدار ایشان با آقای خمینی من هم حضور داشتم. این اولین دیدار حضوری من با **شادروان مرحوم آیت‌الله منتظری** بود. اما من دورادور با ایشان آشنا بودم. هنگامی که در دهه‌ی ۴۰ ایشان به سبب حمایت از آقای خمینی زندانی شده بودند، نامه تظلم خواهی به **دبیر کل سازمان ملل متحد** نوشتند که توسط دوستان برای ما به آمریکا فرستاده شد. ترجمه‌ی این نامه را برای سازمان ملل فرستادیم. در سال‌های بعد، که مجدداً زندانی شدند در هر نامه و یادداشتی برای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر آزادی ایشان یکی از مطالبات بود. در اعتصاب غذای پاریس و نیویورک در اکتبر ۱۹۷۷ (مهر ۱۳۵۶)، آزادی ایشان نیز یکی از خواسته‌ها بود (شرح این اعتصاب غذا در جلد دوم خاطرات آمده است).

در مکاتبات دوستان نجف، به ویژه **آقای دعایی**، شرح خوبی درباره‌ی آیت‌الله منتظری نوشته شده بود. آقای دعایی در معرفی آقای منتظری می‌نویسد که ایشان بعد از آقای خمینی از بزرگ‌ترین مراجع محسوب می‌شوند و در واقع جانشین آقای خمینی هستند. (جلد دوم خاطرات - دفتر دوم، نامه‌ها)

آقای منتظری در ابتدای این دیدار به آقای خمینی متذکر شدند که مطالبی را می‌خواهند به طور خصوصی بیان کنند. و منظور ایشان این بود که من در جلسه نباشم. من به آقای خمینی گفتم اصراری ندارم در این جلسه بمانم، اگر اجازه می‌دهید می‌روم. آقای خمینی در پاسخ آقای منتظری گفتند که فلانی محرم ماست و حضور ایشان بلامانع است. آقای منتظری سپس مطالب خود را بیان کردند. بخشی از صحبت‌های ایشان در باره مناسبات نه چندان مساعد و رضایت‌بخش میان روحانیان هوادار آقای خمینی بود و توصیه به اینکه باید آقای خمینی کاری کنند که این مناسبات بهبودی پیدا کند و همه با هم کار کنند و کسی از مجموعه حذف نشود.

نکته‌ی دیگری که آقای منتظری مطرح ساختند، پیام یا تصمیم **شورای سلطنت** بود. آقای منتظری این مطلب را از روی یک نوشته خواندند. ظاهراً این متن در تهران، با مشورت برخی از روحانیان هوادار آقای خمینی نوشته شده بود.

آقای خمینی این متن را به من دادند و از من نظر خواستند. خلاصه این متن این بود که شورای نیابت سلطنت حاضر است هر کس را که آقای خمینی بخواهند و معرفی کنند به نخست وزیری منصوب کند. یعنی ابتدا مجلس شورای ملی بختیار را با قید سه فوریت استیضاح و عزل کند و نخست وزیر مورد نظر آقای خمینی را به مجلس معرفی نماید و از مجلس برای ایشان رای اعتماد بگیرد. سپس شورای سلطنت مجلس شورای ملی را منحل می سازد و در نهایت این شورا خود را نیز منحل می کند و کشور می ماند و آقای خمینی و نخست وزیر مورد تأیید ایشان و اداره ی مملکت. **شورای سلطنت** در واقع می خواست به استناد اختیاراتی که شاه در مورد عزل و نصب نخست وزیر و انحلال مجلس، برخلاف قانون اساسی به دست آورده بود، این کارها را انجام بدهد. من با این راه حل مخالفت کردم و در حضور آقای منتظری مطرح ساختم که ما سالهاست علیه دخالت های غیرقانونی شاه مبارزه می کنیم. شعار «**شاه سلطنت کند نه حکومت**» به همین معنا بود. اما شاه با تشکیل مجالس موسسان فرمایشی اختیاراتی فراقانونی برای خود کسب و مشروطه سلطنتی را به حکومت استبداد سلطنتی تبدیل کرد. پذیرش پیشنهاد های شورای سلطنت، یعنی صحّه گذاشتن و قبول اختیارات فراقانونی شاه. ما نباید این را بپذیریم. این اختیارات شاه بر خلاف قانون اساسی مشروطه بود. از آقای خمینی پرسیدم آیا شما اطمینان قطعی دارید که این انقلاب پیروز می شود و نظام سلطنتی منحل می گردد؟ اگر به هر دلیلی، ولو با احتمال بسیار کم، روزی سلطنت برگردد، ما نمی توانیم اختیارات غیرقانونی شاه را نفی کنیم، چرا که خود در یک فرصت تاریخی آن ها را پذیرفته ایم. این یک انقلاب است دولت و نظام جدید نباید مشروعیت خود را از نظام سلطنتی به دست آورد. انقلاب مردمی این مشروعیت را به دولت جدید می دهد.

آقای خمینی با این استدلال من موافقت کردند. نظر منفی خود را در همان جلسه اظهار داشتند تا ایشان در تهران این نظر را به دوستان برسانند. آقای منتظری در ۱۶ دی ماه پاریس را، از طریق هوایی به عراق و راه زمینی به تهران ترک کردند.

سفر و دیدار دکتر سنجابی

آقای دکتر سنجابی، در ۲۸ دی ماه ۱۳۵۷، به همراه آقایان **مانیان و مهدیان** به پاریس آمدند. **مرحوم حاج محمود مانیان** از بازاریان بسیار فعال در

دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت و هوادار دکتر مصدق بود. در خرید اوراق قرضه‌ی ملی، او و سایر بازاریان، از جمله **مرحوم شمشیری** کمک‌های خوبی کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، جمعی از بازاریان، از جمله حاج محمود مانیان و شمشیری بازداشت و به جزیره خارک تبعید شدند. حاج محمود مانیان علاوه بر عضویت در جبهه ملی، در امور خیریه نیز فعال بود. او از مؤسسين اولیه سازمان **سالمندان کهریزک** و عضو هیأت امناء آن بود.^۷ **مهديان** از افراد علاقه مند به جنبش و نزدیک به گروه موتلفه‌ی اسلامی بود. در سال ۱۳۵۶ به آمریکا آمد و از جانب دوستان داخل برای من پیغام آورد که به دلیل گسترش ابعاد جنبش، توصیه کرده بودند از کار علمی دانشگاهی استعفا بدهم و تمام وقت برای پیشبرد جنبش کار کنم. آن‌ها تعهد کرده بودند که حقوقی را که من از محل کارم دریافت می‌کنم بپردازند و جبران کنند.

از سفر مرحوم دکتر سنجابی به پاریس توسط دکتر مکرى باخبر شدم. دکتر مکرى اهل سمنندج و از شخصیت‌های مورد احترام کردها بود. وی سال‌ها در پاریس مقیم بود و در دانشگاه تدریس می‌کرد. در «**آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها**»، شرح سفر آقای دکتر سنجابی به پاریس و مذاکرات انجام شده را آورده‌ام. دکتر سنجابی دو بار با آقای خمینی دیدار کرد. بعد از دیدار اول، از طریق بنی‌صدر اطلاع داد که چون برای دیدن فرزندش عازم آمریکا است، می‌خواهد دیدار مجددی داشته باشد. اما خبرها حاکی از این بود که کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها در آمریکا برگزار می‌شود و آقای دکتر سنجابی هم برای شرکت در این کنفرانس دعوت شده‌اند. تحلیل و برداشت بعضی از نزدیکان آقای خمینی (از جمله دکتر صادق طباطبائی)، که به آقای خمینی نیز منتقل شد این بود که اگر آقای دکتر سنجابی بعد از این دیدار به آمریکا برود و در آن‌جا در باره مسائل ایران با ایشان صحبت شود، اینگونه تلقی شود که دکتر سنجابی از طرف آقای خمینی تأیید دارد:

«**سنجابی گفت من برای دیدن فرزندم عازم آمریکا هستم و پس از مسافرت مجدداً خدمتتان می‌رسم. پس از این دیدار من خصوصی به آقای خمینی گفتم که الان کنفرانس سالانه سوسیال دموکرات‌ها در آمریکاست و به احتمال قوی سنجابی که به آمریکا می‌رود در این مجمع هم شرکت می‌کند. و ممکن است در مورد مسائل ایران هم در آن‌جا صحبت کند و**

از این ملاقات با شما هم حرف بزنند. این امکان وجود دارد که برخی تصور کنند ایشان از طرف شما به آن جا رفته یا رابط شما با آمریکائی‌هاست. اگر از آمریکا مجدداً به این جا بیاید و با شما ملاقات کند این تلقی بیشتر تقویت می‌شود. آقای خمینی در آن لحظه در برابر حرف من عکس‌العملی نشان ندادند اما روز بعد توسط آقای اشراقی به بنی‌صدر که میزبان سنجابی در پاریس بود پیغام دادند که اگر آقای سنجابی به آمریکا برود من دیگر ایشان را نمی‌پذیرم. آقای سنجابی که روی ملاقات با آقای خمینی حساب می‌کرد از مسافرت به آمریکا منصرف شد. «کیهان» ۱۵ بهمن ۱۳۸۱»

آقای خمینی از من هم در این مورد پرسیدند. نظر دادم که با توجه به این شائبه بهتر است دکتر سنجابی یا از دیدار شما صرف‌نظر کند یا از سفر به آمریکا. مرحوم مانیان ماجرای ارسال دسته‌های گل به سفارت فرانسه را، به مناسبت سفر آقای خمینی به پاریس، به تفصیل برای من شرح داد. این ابتکار در انعکاس نظر مردم و وضعیت دولت فرانسه در افکار عمومی و تاثیر آن در برخورد با آقای خمینی در پاریس بسیار موثر بود.

سفر و دیدار آیت‌الله لاهوتی

آیت‌الله لاهوتی به همراه همسر دوم و فرزندش به نوفل‌لوشاتو آمد و در همان مهمانسرای کذایی دهکده اتاقی گرفت و مستقر شد. او فعالیت خاصی نداشت. همسر من با خانواده او بسیار الفت پیدا کرد و اغلب با هم گفتگو می‌کردند. مرحوم لاهوتی برای من داستان زندان اوین و شکنجه‌های ساواک را شرح داد. او جای سوزاندن پوست سینه‌اش را با سیگار روشن و زخم‌های پایش را، نشان داد. بازجوها او را شکنجه می‌دادند تا او به لعن و سبّ آقای خمینی بپردازد. اما او آنچنان شیفته بود که شکنجه‌ها را تحمل کرده بود اما حاضر به آنچه آن‌ها می‌خواستند نشده بود.

لاهوری را من مرد پاک و بی‌آلایشی یافتم. او خصوصیات یک مرد گلیک داشت. علاوه بر این، او صدای دلنشینی داشت و در مواقعی اشعاری را به آواز گلیکی می‌خواند.

دو پسر لاهوتی، دامادهای هاشمی بودند. اما لاهوتی با شیوه و منش هاشمی و نیز سایر روحانیان فعال و نزدیک به آقای خمینی توافق چندانی نداشت و پنهان هم نمی‌کرد. در جریان انقلاب، در پادگان باغشاه - که بعد از انقلاب نامش شد «حر»، مستقر گردید و توانست با نیروی ویژه کلاه سبزه‌ها روابط دوستانه‌ی خوبی برقرار سازد.

وقتی سپاه پاسداران را تشکیل دادم، از آقای خمینی برای لاهوتی، به عنوان نماینده‌ی رهبری در شورای فرماندهی سپاه حکم گرفتم. ماجرای تاسیس سپاه و مسائل مربوط به آن در جلد چهارم خاطرات به تفصیل آمده است.

سفر و دیدار دکتر حبیب الله پیمان

آقای دکتر حبیب‌الله پیمان در سفر خود به نوفل‌لوشاتو دیدارهای مکرری با دوستان فعال مقیم پاریس داشت و یک بار هم با آقای خمینی دیدار کوتاهی داشت و در این دیدار ایشان نامه‌ای تایپ شده را به آقای خمینی دادند گفتند که نظراتشان را در این نامه نوشته اند. من در این دیدار حضور نداشتم. بعد از پایان این دیدار و خروج آقای دکتر پیمان، آقای خمینی که با ایشان آشنایی نداشتند درباره آقای دکتر پیمان از من پرسیدند. من سوابق فعالیت‌های آقای دکتر پیمان و بازداشت‌هایشان را توضیح دادم. آقای خمینی نامه آقای دکتر پیمان را که خوانده بودند، به من دادند که بخوانم و نظر بدهم. این نامه در ۱۴ صفحه A5 تایپ شده، شرح وضعیت جنبش در داخل ایران بود. در این نامه دکتر پیمان ضمن تجلیل و حمایت از دکتر سنجابی، تعریض‌ها و اتهامات بسیار نادرستی علیه مهندس بازرگان و سیداحمدصدرحاج سید جوادى مطرح کرده بود. (پیوست‌ها).

سفر و دیدار حسن نزیه

آقای حسن نزیه، از حقوقدانان شناخته شده‌ی ایران در دی‌ماه ۵۶ به پاریس آمد. حسن نزیه سابقه‌ای طولانی در مبارزات ملی داشت. او کسی بود که در زمان دانشجویی‌اش در دانشکده حقوق، در سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲، به همراه دانشجویان دیگر به احمدآباد رفتند و مرحوم دکتر مصدق را، که از زمان رضا شاه در احمدآباد تبعید و تحت نظر بود، به تهران آوردند و نامزد انتخابات مجلس چهاردهم

کردند. یکی از اقدامات برجسته دکتر مصدق با استفاده از قانون اختیارات، تأسیس سازمان بیمه های اجتماعی کارگران ایران بود. نزیه به سمت مدیر کل حقوقی این سازمان منصوب شد. در دورانی که من در بخش دارویی این سازمان کار می کردم. با دوستان همفکر، چه به لحاظ مذهبی و چه سیاسی، نظیر مرحوم مهندس حساسیان (از اعضای برجسته نهضت خدایرانستان سوسیالیست)، رئیس شعبه ی تهران و نیز حسن نزیه در تماس بودم.

نزیه در دوران مبارزات زیر زمینی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با نهضت مقاومت ملی همکاری می کرد. در هنگام تأسیس نهضت آزادی ایران به این گروه پیوست. اما چون از جهت فکری تجانس با مجموعه نداشت آرام آرام جدا شد و کناره گیری کرد. در سفر به پاریس و دیدارش با آقای خمینی (در ۲۶ دی ماه ۵۷) مطالب زیر را مطرح کرد:

۱. به مسأله امنیت و پلیس باید توجه شود. باید بررسی کرد که چه گونه دوباره تشکیلات پلیس و شهربانی را به کار اندازیم.

۲. زمان تظاهرات تمام شده است، باید تشویق کرد که تظاهرات نشود، اعتصابات خاتمه یابد و مردم تشویق شوند بروند سر کار.

۳. اقتصاد مملکت فلج شده است، بازار تعطیل است؛ بانک ها بخش خصوصی را می چرخاند اقتصاد از تجارت تفکیک ناپذیر است. تعطیلی بازار اقتصاد را فلج کرده است.

۴. مسأله ابرقدرت ها: عده زیادی از مأموران شوروی به ایران اعزام شده اند. تحریک ابرقدرت ها علیه ایران ممکن است به توافق و وحدت نظر آنان در مورد مسائل ایران منجر شود و ابرقدرت ها دست به تجزیه ی ایران بزنند. البته آمریکا حاضر به قبول تجزیه ی ایران نخواهد بود. اما روسیه ممکن است به بهانه مبارزه با استعمار و امپریالیسم، خدای نکرده به فکر تجزیه ایران بیفتند.

ذخیره ی گندم کافی نیست. محتاج واردات آن از آمریکا هستیم. اگر سیلوها خالی شوند، بعد از سه ماه چه کار کنیم.. برنج وارد می شود. توده ای ها آتش مبارزه ضد آمریکایی ها را دامن خواهند زد.

۵. خطر کودتای به اصطلاح مثبت علیه شاه و کشتار آن ها و بعد اعلام جمهوری اسلامی.

۶. ضرورت تشکیل هیئت‌های مشاوره در پاریس و تهران در زمینه مسائل اجتماعی مالی - قضایی و امنیتی.

۷. ارائه‌ی طرح **محمد رضا روحانی**، وکیل دادگستری، درباره جمع‌آوری اسناد و مدارک و شواهد جنایات شاه. (پیوست‌ها)

۸. همچنین درباره دستگاه قضایی کنونی، طرز کار آینده‌ی آن، وزیر دادگستری جدید، بحث کرد و نظر داد که دادگستری جدید به ناچار باید کار خود را ادامه بدهد تا قانون اساسی جدید تصویب بشود و بر اساس آن، کار شروع شود.

۹. تدارک انتخابات آینده در ایران از جهات علمی و عملی و دنیا هم نظارت خواهد کرد.

۱۰. درباره **آذربایجان**، و نگرانی‌های مربوط به آن که روس‌ها تجاوز کنند و قضیه‌ی **پیشه‌وری** تکرار شود. نیاز به یک نظامی قوی در آن جا هست. نظیر **سپهد احمد زنگنه**، فرماندار نظامی زمان مصدق. از ارتشی‌های دیگری هم اسم برد، از جمله **سرهنگ مسعودی، مجللی، مدنی، رحیمی** که در جمعیت ایرانی حقوق بشر ایران کار می‌کند.^۸

۱۱. هیئت‌های برنامه‌ریزی برای جلوگیری از بروز و توسعه مشکلات.

۱۲. کمیسیون بررسی قوانین موجود و تنظیم قوانین جدید.

۱۳. گارد شورای انقلاب برای بسیج و مسلح کردن افراد صمیمی به نهضت با قید احتیاطات از میان جوانان - یا در واقع اسکورتی از مردم. به خصوص در موقع برگشت آقا به تهران حتی با لباس متحدالشکل.

۱۴. تشکیل شورای جمهوری اسلامی با شرکت علماء و شخصیت‌ها. برای بررسی چهارچوب حکومت اسلامی. نزیه از **لوموند** نقل کرد که **سنجابی** گفته است ما مورد مشورت نیستیم.

او همچنین خلاصه‌ای از مطالب **گاردین** را بیان کرد که: اعلام تأسیس شورای جمهوری اسلامی دولت را متزلزل کرده است. رهبران مخالف را نگران کرده چرا که طرف شور نبوده‌اند و ارتش را بیش از پیش تحریک نموده؛ بعضی از دوستان مذهبی، نظیر آیت الله **شریعتمداری** را نیز نگران ساخته است. گلپایگانی و طالقانی هم شرکت ندارند.

۱۵. برخی از وکلای دادگستری در پاریس هستند که در تهیه و تدوین قوانین، حاضر به کمک و همکاری هستند.

۱۶. قبل از انتخابات مجلس موسسان جلسه‌ی مشورتی از گروه‌ها تشکیل شود. (گروه بنی احمد را هم اسم برد). به صورت یک کنفرانس ملی همگانی برای بحث نظرات گروه‌ها.

آقای خمینی در پاسخ سخنان نزیه گفتند: انقلاب ما مربوط به همه گروه‌هاست نه یک شخص یا یک گروه. همه علاقه‌مندان به مملکت و اسلام. برخی از پیشنهادها هنوز وقتش نرسیده است. باید به همه گفت که کار نهضت مثل این می ماند که یک لشکر اجنبی حمله کرده، ما آن‌ها را بیرون کردیم حالا نوبت نوسازی است اول نوسازی است و بنای مجدد.

سفر و دیدار آقایان احمد علی بابائی و علاءالدینی

در ۲۵ مهرماه ۱۳۵۷ مرحوم احمد علی بابایی به همراه آقای علاءالدینی به پاریس آمدند. مرحوم احمد علی بابائی از بازرگانان بسیار فعال در سال‌های جنبش ملی شدن صنعت نفت بود در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی او آیت الله طالقانی را به چالوس برد و نامزد انتخابات مجلس نمود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد او به فعالیت‌های سیاسی خود در قالب نهضت مقاومت ملی ادامه داد. در اردیبهشت ۱۳۴۰ به طالقانی - بازرگان - سحابی و یاران دیگر پیوست و در تاسیس نهضت آزادی ایران شرکت کرد. در بهمن ۱۳۴۱ همراه با سایر اعضای شورای مرکزی نهضت دستگیر و بعد از محاکمه در دادگاه نظامی به حبس محکوم شد. اما هیچگاه دست از مبارزه علیه استبداد برنداشت. بعداً هم عکسی از زندانیان نهضت در پادگان عشرت آباد برای ما به خارج از کشور فرستادند، که عکس آقای علی بابایی هم در آن گروه بود. وقتی گزارش جلسات دادگاه را برای ما فرستادند، با موضع‌گیری‌ها و قاطعیت ایشان در دادگاه آشنا شدم. بعد از پایان محاکمه و محکومیت سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی شاه، دیگر خبری از علی بابایی نداشتیم تا وقتی یکی از بستگان ایشان به آمریکا آمد و از آن طریق آشنایی‌ها و مراوده تجدید شد

آقای علاءالدینی را هم یک بار قبلاً دیده بودم. قبل از سفر به پاریس ایشان به آمریکا آمده بودند و از طریق دوستان داخل ایران به ما معرفی شده بودند.

در دیدار با این دوستان در پاریس درباره مسائل مختلف ایران بحث‌های زیادی کردیم. اما علاوه بر این بحث‌ها، آقای علی‌بابایی که با فعالیت‌های اسلامی ما در آمریکا و در سطح جهانی، آشنایی داشتند مطرح کردند که به علت سیاستی که دولت شاه در مورد فعالیت موسسات وقفی و خیریه اسلامی اتخاذ کرده، سرمایه‌گذاری در این قبیل فعالیت‌ها بسیار سخت شده است. هر لحظه امکان و احتمال این هست که دولت آن‌ها را زیر پوشش و کنترل خود در بیاورد. به همین سبب بسیاری از دوستانی که مایل به سرمایه‌گذاری در امور خیریه‌ی اسلامی هستند، معتقدند سالم‌ترین و محفوظ‌ترین راه آن است که موسسات خیریه‌ی اسلامی مستقل در خارج از کشور تشکیل گردد تا به دور از سلطه‌ی دولت بتواند فعالیت‌های اسلامی موثر داشته باشد.

قبل از آقای **علی‌بابایی**، برخی دیگر از برادران فعال داخل ایران نیز چنین مسأله‌ای را برای ما مطرح کرده بودند و موسساتی به همین منظور در اروپا و آمریکا در حال تاسیس بود. در خرداد ۱۳۵۶ **آقای صدر** به همراه مرحوم **تولیت** برای تاسیس و ثبت **بنیاد طاهر** به آمریکا آمدند. (رک: جلد دوم خاطرات). در آخرین سفری که به نجف کردم یکی از مسائل مورد نظر که قرار بود با آقای خمینی صحبت کنم کسب مجوز از ایشان برای دریافت وجوهات جهت ایجاد یک مرکز اسلامی مجهز در هوستن بود، که ایشان هم شفاهی موافقت کردند و قرار بود من کتباً سؤال کنم و ایشان هم کتباً جواب بدهند تا بتوانیم آن را در ایران توزیع کنیم.

آقای علی‌بابایی، با توجه به نوع فعالیت‌های گسترده‌ی اسلامی در خارج کشور و نیازهای مبرمی که وجود داشت و با توجه به وضعیت موسسات خیریه‌ی غیرانتفاعی در ایران، اطلاع دادند که سرمایه قابل ملاحظه‌ای (نزدیک به ۷۰۰۰۰۰ دلار) تهیه شده است که در خارج از کشور به کار بیفتد تا از درآمد ثابت آن مخارج فعالیت‌های اسلامی تأمین شود. ایشان همچنین اظهار داشتند که این امر در صورتی میسر و قابل قبول است که خود من مسؤولیت اجرای آن را بپذیرم. من برای این دو برادر توضیح دادم که در آن موقعیت، که من سخت

گرفتار فعالیت های روزمره در **نوفل لوشاتو** شده بودم، قبول این مسؤولیت امکان نداشت. اما آن ها هم اظهار داشتند که به جز من به کس دیگری اعتماد نمی کنند. من قبول این امر را به هر حال موکول کردم به تماس و مشورت با برادران مسلمانی که در آمریکا با هم کار می کردیم. سپس من با این برادران که از اعضای هیئت امنای موسسه غیرانتفاعی خیریه ای بودند که مسؤولیت فعالیت های اسلامی را در ابعاد گوناگون آن بر عهده داشتند، تماس گرفتم و نظر آن ها را جویا شدم. آن ها اصل پیشنهاد را تصویب و مسؤولیت اجرای آن را تعهد کردند. من هم از جهات اسلامی و مالی به آن برادران اعتماد کامل داشتم. به همین دلیل پیشنهاد آقای علی بابایی را تحت شرایطی پذیرفتم. سپس به پیشنهاد و اصرار من توافق نامه ای کتبی تنظیم و امضا شد که حدود ثغور وظایف و تعهدات را خصوصاً، برای برادرانمان در هیئت امنای موسسه غیرانتفاعی روشن می ساخت که منظور و هدف چیست؟

در آن موقعیت که سرنوشت آینده ی حرکت اسلامی ملت مان چندان مشخص نبود نمی توانستم آقای خمینی را رها کنم و به آمریکا برگردم. اگر چه از برخورد های زهرآلود، به خصوص از جانب روحانیان هوادار پیرامون آقای خمینی و بعضی روشنفکران مسلمان سخت ناراحت بودم، اما احساس می کردم که می باید راهی را که شروع کرده ام تا به آخر بروم. بنابراین بسیار اهمیت داشت که برادران مسلمان همراه و همگام از کم و کیف توافق جدید خبر داشته باشند تا بتوانند مفاد آن را اجرا کنند. ضمناً متن تهیه شده را آقای علاءالدینی نیز به عنوان شاهد امضا کردند. (پیوست ها). یک رونوشت از این متن برای برادران مقیم آمریکا همراه با حواله وجه ارسال شد و به آن ها توصیه کردم تا آن را فعلاً در حساب مخصوصی به امانت بگذارند.

سیر حوادث آن چنان بود که در نهایت به بازگشت ظفرمندانه آقای خمینی به ایران و پیروزی انقلاب اسلامی ایران منجر گردید.

بعد از پیروزی انقلاب، موجباتی که ایجاد یک موسسه انتفاعی خیریه اسلامی را در خارج از کشور ضروری کرده بودند، از بین رفتند و تغییرات اساسی در شکل و محتوای فعالیت های اسلامی خارج از کشور به وجود آمد، و خود به خود ادامه چنان برنامه ای منتفی گردید. بنابراین با درخواست آقای **علی بابایی** سرمایه امانتی عیناً به ایشان عودت داده شد و از ایشان رسید کتبی دریافت

کردم. بعدها شنیدیم که ایشان با آن سرمایه مدارس متعددی در نقاط مختلف بنا کرده اند.

درخواست مظفر فیروز برای دیدار

در دوران اقامت آقای خمینی در نجف، مظفر فیروز چندین بار سعی کرد به نجف برود و با آقای خمینی دیدار کند اما آقای خمینی موافقت نکردند. صادق قطب‌زاده در نامه‌ای به تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۴۸ برابر با ۱ نوامبر ۱۹۶۹ درباره فعالیت‌های مظفر فیروز نوشت:

«مظفر فیروز، که در ختم مصدق در پاریس صحبت کرده بود در تلاش است که از این ماجرا استفاده کند و با رابطه‌ای که با سفیر عراق برقرار کرده است و گنده گوئی‌هایی که می‌کند، برای خود دست و پا می‌کند و شریک این بازار شام گردد. در این خصوص با بلیط هواپیمای عراقی پیکی را خدمت حضرت آیت الله خمینی فرستاد، که آن پیک از دوستان نزدیک من بود و با من مشورت کرد. و او را معرفی کردم که دوستانمان در عراق وسیله ملاقاتش را فراهم آورند. البته چندان موافق رفتنش نبودم. ولی از آن جا که می‌باید از عکس‌العمل آیت الله مطلع گردم و از وضع آن جا مطلع، صلاح دیدم که برود. پیغام چنین بود: «من پسر دائی مصدق هستم... و مخالفت‌هایم با شاه سابقه تاریخی دارد. حال که آن حضرت نیز در چنین جریانی هستند، بهتر است موجبانی فراهم گردد که همکاری-هائی بشود. من با تمام قوا در اختیار هستم که هر چه می‌فرمائید عمل کنم و هر چه احتیاج باشد، از پول و غیره در اختیار گذارم و اگر اجازه بفرمائید خدمت برسم، در صورتی که موافق نیستند، علت چیست؟» سپس صادق در ادامه این گزارش می‌نویسد: «پیک پیغام را رسانید و خوشبختانه جواب حضرت آیت الله سکوت مطلق بود. حال باید دید عکس‌العمل مظفر فیروز از چه قرار است»

مظفر فیروز را آشنایان با تاریخ معاصر ایران خوب می‌شناسند. پدرش را رضا شاه کشت و تخم کینه ریشه‌داری را در دل خانواده صولت‌الدوله پاشید. فعالیت او در همکاری با احمد قوام در تأسیس حزب دموکرات ایران و دولت وی درسال

۱۳۲۵ و درخواست امتیاز نفت شمال توسط روس‌ها چشم‌گیر بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ او به پاریس تبعید شد. در اواخر روزهای اقامت و فعالیت ما در نوفل لوشاتو یکی از داوطلبان فعال در ستاد خبر داد که شخصی به نام مظفر فیروز می‌خواهد شما را ببیند. بیرون رفتیم در خیابان با مظفر فیروز رو به رو شدیم برخودی گرم و صمیمانه‌ای داشتیم. او ضمن حمایت از آقای خمینی و سرنگونی شاه، درخواست دیدار ایشان را داشت. با توجه به مواضع و روحیات آقای خمینی تردید داشتیم که ایشان با این دیدار موافقت کنند. بنابراین جواب مثبت و مساعدی به او ندادیم و تعیین وقت ملاقات را موکول به موافقت آقای خمینی کردم. قرار شد تماس بگیرد تا خبر بدهم. اما به یاد ندارم که مراجعه کرده باشد. اگرچه بعد از خروج شاه از ایران برنامه‌ی دیدارهای روزانه آقای خمینی، مصاحبه‌ها و مراجعات آنقدر زیاد شده بود که اگر هم احتمالاً آمده بود، فرصت دیدار خصوصی را نداشت.



علاوه بر دیدارهای یاد شده در بالا، شخصیت‌های دیگری هم برای دیدار با آقای خمینی به نوفل لوشاتو آمدند. از میان آن‌ها دیدار **دکتر سید علی شایگان**، **دکتر سیف پور فاطمی**، **برادر بزرگتر مرحوم دکتر حسین فاطمی**، **خسرو قشقائی** و **دکتر علی محمد (شاهین) فاطمی** را، در ۲۹ دی‌ماه ۵۷ در یادداشت‌های روزانه‌ام نوشته‌ام. **دکتر شایگان** را از سال‌های همکاری او با دکتر مصدق در جنبش ملی شدن نفت دورادور می‌شناختم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، او نیز به همراه دکتر مصدق بازداشت، محاکمه و محکوم شد. بعد از گذراندن دوره محکومیت و آزادی از زندان، به اتفاق جمعی از دانشجویان ملی، از جمله دکتر عباس شیبانی، به دیدن او رفتیم. در این دیدار به او پیشنهاد کردیم که خاطرات خود را بنویسد. زیرا بسیاری از نکات تاریخی در جنبش ملی شدن نفت برای ما جوانان روشن نیست. نوشتن این خاطرات دینی است بر گردن شما. او پذیرفت اما هرگز کاری انجام نداد. دکتر شایگان بعد از آزادی از زندان از ایران خارج شد و به آمریکا مهاجرت کرد. در آمریکا او به همراه خانواده در شهر کوچک نیوراشل در حومه‌ی نیویورک اقامت گزید و در دانشگاه معروف «نیواسکول» به تدریس زبان فارسی پرداخت. در اوائل سال ۱۳۳۹ هنگامی که با فشار دولت آمریکا فضای سیاسی ایران کمی باز شد، جبهه ملی ایران فعالیت خود

را از سر گرفت. در شهریور ۱۳۳۹ من برای گذراندن یک دوره آموزشی تخصصی به آمریکا رفتم. در اولین فرصت از دکتر شایگان دیدن کردم و پیغام‌هایی که از مهندس بازرگان و باقر کاظمی، در ضرورت فعالیت به نام جبهه ملی برای او بردم. او پذیرفت و با دعوت او شورای جبهه ملی آمریکا تشکیل شد. او به سمت ریاست شورا و من به عنوان دبیر شورا انتخاب شدیم. بعد از خروج از آمریکا و استقرار در خاورمیانه در سال ۱۹۶۴، ارتباط من با ایشان قطع شد. در نوفل‌لوشاتو این دیدار من با ایشان بعد از ۱۴ سال بود. او بسیار پیر و شکسته شده بود به طوری که به سختی راه می‌رفت. او در دیدارش با آقای خمینی پشتیبانی و حمایت خود را از مبارزه ایشان علیه شاه، اعلام کرد. دکتر سیف‌پور فاطمی سفیر ایران در سازمان ملل متحد در دولت دکتر مصدق بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد حاضر به همکاری با دولت کودتا نشد و استعفا داد و در آمریکا ماند و به تدریس در دانشگاه فرلی دیکنسون، نیوجرسی، پرداخت. در سال ۱۳۴۱، هنگامی که جبهه ملی شاخه‌ی آمریکا تشکیل شد او نیز عضو شورای مرکزی شد.

اما علی‌محمد فاطمی، معروف به شاهین، خواهرزاده شادروان دکتر سیدحسین فاطمی بود. او یکی از فعالان جنبش دانشجویی علیه شاه بود و درکنگره سازمان دانشجویان ایران در آمریکا، در سال ۱۹۶۱، عضو هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا انتخاب شد. در سال‌های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ او در تمام اعتراضات علیه شاه فعالانه شرکت می‌کرد. همچنین نشریاتی به زبان انگلیسی در شهر نیویورک منتشر می‌ساخت. او روابط نزدیکی با برخی از مقامات آمریکا، از جمله روبرت کندی، وزیر دادگستری و برادر جان اف کندی، داشت. شاهین فاطمی بعدها تغییر مسلک سیاسی داد و هوادار شاه شد و به ایران سفر و با شاه دیدار کرد. هنگامی که شاه در سال ۱۹۷۷ به آمریکا آمد، دانشجویان ایرانی، اعضای انجمن‌های اسلامی و نیز کنفدراسیون دانشجویان ایران علیه شاه دست به تظاهرات گسترده‌ای زدند. سفارت ایران در واشنگتن با پرداخت هزینه‌ی سفر، تعدادی از دانشجویان را برای هواداری از شاه به واشنگتن آورد. گفته می‌شد که شاهین فاطمی در این برنامه نقش مهمی داشته است. در نوفل‌لوشاتو او اصراری برای دیدن آقای خمینی نداشت اما گفت که با مقامات آمریکا در ارتباط است و سپس تهدید کرد که در مورد گذرنامه من افشاگری خواهد کرد. پاسخ من به او این بود که نگران نیستم، هر کاری می‌خواهد بکند. این گفتگوی کوتاه

آخرین دیدار ما بود. بعد از انقلاب هنگامی که پهلوی طلب‌ها (دو مقوله سلطنت طلب و پهلوی طلب را باید از هم جدا کرد) در خارج از کشور یک شورای پادشاهی تشکیل دادند، او مدت‌ها عضو آن بود، اما بنا به دلایلی که بر من روشن نیست، از آن‌ها جدا شد و در پاریس به تدریس دانشگاهی پرداخت.

ملاقات نماینده عشایر بویراحمدی - ۳۰ دی‌ماه ۱۳۵۷

بعد از رفتن شاه از ایران، سران عشایر مختلف ایران به پشتیبانی از آیت‌الله خمینی پیام فرستادند یا نمایندگانشان به دیدار ایشان آمدند. در ۳۰ دی‌ماه ۵۷، آقای شیده (غلامعلی مندنی‌پور)، به عنوان نماینده عشایر بویراحمد فارس با آیت‌الله دیدار و گفتگو کرد و پیام آن‌ها را به شرح آمده در بخش پیوست‌ها تسلیم نمود. آقای خمینی ضمن تشویق و دلگرم کردن آنان، پیامی برای عشایر بویراحمدی توسط حاج کرامت‌الله ملک‌حسینی فرستادند که در صحیفه نور آمده است.

آقای مهندس حسن شریعتمداری، فرزند آیت الله شریعتمداری به اتفاق آقای عباسی، دامادشان در ۶ آبان ۵۷ (۱۹۷۸، ۱۰، ۲۶)؛ شادروان داریوش فروهر در ۵۷، ۱۰، ۲۶ به اتفاق حسین انصاری به پاریس آمدند و در ۵۷، ۱۱، ۲ همراه با دکتر اسدالله مبشری با آقای خمینی دیدار کردند. در این دیدارها حضور نداشتم و از متن گفتگوها نیز اطلاعی پیدا نکردم. حسین انصاری از جمله زندانیان سیاسی بود که در دهه ۴۰ بازداشت و به شدت شکنجه شد. تصویر شکنجه‌های او در گزارش عفو بین‌الملل در همان سال‌ها آمده است. آقای عطار از جانب مسلمانان بلژیک با آقای خمینی دیدار کرد و عکس‌هایی از راهپیمایی مسلمانان بلژیک (ایرانیان و غیرایرانیان) که به حمایت از حرکت اسلامی برگزار کرده بودند ارائه داد.

سرهنگ رحیمی در دیدار خود با آقای خمینی، بعد از گزارش وضعیت ارتش، فرماندهان قابل اعتماد را به شرح زیر معرفی کرد: ارتشید جم - رئیس کل ستاد؛ سرلشگر احمد زنگنه فرمانده سابق لشگر تبریز؛ سرلشگر سورنا معاون دانشگاه جنگ؛ سرتیپ مغروری فرمانده لشگر خوزستان؛ سرتیپ مدنی استاد دانشگاه؛ سرتیپ مسعودی معاون دارائی ارتش؛ سرهنگ ممتاز، سرهنگ سررشته؛ سرهنگ اسکوئی و سرهنگ مهران. رحیمی همچنین اشخاص زیر را برای عضویت

در شورای انقلاب پیشنهاد کرد: آقایان سنجایی، فروهر، بازرگان، سحابی، احمد صدر، اصغر صدر، علی‌بابائی، مبشری، یزدی، بهشتی، سامی و رحیمی.

درخواست حزب توده برای دیدار

آقای اشراقی درخواست حزب توده برای دیدار با آقای خمینی را با من مطرح کرد. من نگرانی خودم را بیان کردم. نگرانی از این که حزب توده با تبلیغات پیرامون آن بخواهد برای خود کسب اعتباری کند و به ما لطمه بزند. ما نیازی به حمایت حزب توده نداریم. اما از پاسخ آقای خمینی به درخواست حزب بی خبر ماندم. البته اگر پاسخ مثبت بود و دیدار صورت می‌گرفت به هم من می‌گفتند. می‌دانستم که دیداری صورت نگرفته است و لابد جواب آقای خمینی منفی بوده است.^۹

دیدار روزنامه نگاران اعتصابی

در اوایل دی‌ماه ۱۳۵۷، کارمندان و کارگران روزنامه‌های کثیرالانتشار روزانه‌ی ایران، **کیهان و اطلاعات**، در هم دردی با ملت ایران اعتصاب کردند و انتشار روزنامه را متوقف ساختند. در ۱۹ دی‌ماه ۵۷، هزاران نفر از مردم تهران به منظور حمایت از این اقدام روزنامه‌نگاران، در برابر دفتر مرکزی روزنامه اطلاعات در خیابان خیام جمع شدند. جمعی از بازاریان نیز، به روایت مرحوم **حاج محمود مانیان**، به حمایت مالی از اعتصاب کنندگان پرداختند.

در ۱۱ آذر ۵۷ برابر با دوم دسامبر ۱۹۷۸ **نمایندگان سندیکای نویسندگان و مخبرین جراید ایران و کانون نویسندگان ایران**، آقایان **هادی خرسندی**، **محبوبی**، **دکتر محمد صنعتی**، **دکتر مرتضی واعظی** و **احمد امین** با آقای خمینی در پاریس دیدار کردند. آن‌ها ضمن معرفی خود به عنوان نویسندگان و اعضای سندیکا و کانون، از فعالیت‌ها و خدمات حرفه‌ای خود گزارشی را ارائه دادند. درباره چگونگی کمک به اعضا در دوران اعتصاب، از محل کمک بازاریان به صندوق سندیکا، توضیحاتی دادند.

این گروه در آن تاریخ در لندن مقیم بودند و اظهار داشتند که از طریق **اتحادیه روزنامه نگاران انگلیس** با آن‌ها می‌توان تماس گرفت.

د- زمینه سازی برای شناسائی دولت موقت

اول - کمیته نفت

استقرار آقای خمینی در نوفل لوشاتو و تبدیل مبارزات و مطالبات ملت ایران به یک موضوع جهانی در روابط بین المللی، موجب یک جهش بی سابقه در ابعاد مبارزات مردم ایران شد. علاوه بر شرکت گسترده میلیون ها زن و مرد ایرانی در تظاهرات اعتراضی در راهپیمائی های خیابانی، به تدریج اعتصابات کارگران و کارمندان نیز آغاز شد. زمزمه کم کاری و اعتصاب کارگران صنعت نفت در روز ۲۲ مهرماه در پالایشگاه آبادان آغاز شد. دو روز بعد کارکنان سایر قسمت های تأسیسات نفت در آبادان نیز به اعتصاب کنندگان پیوستند.

گزارش ها از جنوب ایران حاکی از آن بود که کارگران نفت به دنبال دعوت آقای خمینی مبنی بر این که کارگاه ها را ترک و اعتصاب را تا سقوط شاه ادامه دهند، پاسخ مثبت داده و اعتصاب گسترش یافته است. تولید نفت از ۸،۵ میلیون بشکه در روز به ۸،۱ میلیون بشکه در روز کاهش پیدا کرده است.

به دنبال این اعتصابات مأموران فرمانداری نظامی وارد پالایشگاه شدند و بعد از درگیری با کارکنان تعدادی از آنان را دستگیر کرده و با خود بردند. این عمل نظامیان موجب تحریک کارکنان غیرصنعتی تأسیسات نفتی شد و آن ها نیز در اعتراض به اعتصاب پیوستند و تظاهرات عظیمی براه افتاد. تظاهرکنندگان خواستار بر کناری تیمسار کلیائی رئیس گارد صنعت نفت شدند. همزمان کارکنان نفت در جزیره خارک، لاوان، منطقه ی بهرگان، اهواز، گچساران، آغا جاری، مسجد سلیمان، مارون و بی بی حکیمه به اعتصاب پیوستند. (ا. ط. ۱۷، ۱۰، ۱۳۵۷). از اواخر مهرماه اعتصابات کارگران و کارمندان تأسیسات بزرگ صنعتی و نهادهای دولتی، که از اوائل شهریورماه، به طور پراکنده، شروع شده بود، گسترش پیدا کرد. این اعتصابات اما حکم یک شمشیر دو لبه را داشت. اگر چه مدیریت حاکمان را مختل ساخت اما از طرف دیگر در زندگی روزمره مردم نیز مشکلاتی ایجاد کرد. مثلاً اعتصاب کارکنان مراکز نفتی، تولید و حمل سوخت مورد نیاز مردم را در سراسر کشور متوقف ساخت. با توجه به سرمای سخت آن سال کمبود شدید نفت و بنزین، ادامه ی اعتصاب می توانست موجب بروز ناآرامی هایی شود و بهانه به دست مخالفان برای کارشکنی بدهد. اعتصاب کارمندان راه آهن توزیع نیازمندی های

غذائی را متوقف نمود. مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای اوضاع را اینگونه توصیف کرد:

«زمستان بود و محروم شدن مردم از نفت و بنزین، حتی بیم آن می‌رفت که نانوائی‌ها هم بخوابد و مردم نان شب نداشته باشند. خلاصه حالت وحشتی بوجود آمده بود و دستگاه تمایل داشت که بیشتر به این حالت وحشت دامن زده شود و آتش بیار معرکه باشد و از این طریق فشار و ناراحتی علیه مبارزین و آقای خمینی ایجاد کند. البته چپی‌ها هم به این حالت وحشت خیلی دامن می‌زدند و می‌خواستند که چنین وضعیتی پیش آید. بنا براین، این مسأله مطرح بود که چه کنیم که اعتصاب باشد یعنی گلوی شاه، با اعتصاب کارگران، مخصوصاً کارگران شرکت نفت و عدم صدر نفت و تقلیل عایدات دولت در دست ملت سفت و محکم باقی بماند، ولی مردم رنج نبرند.» (اسناد نهضت آزادی ایران - جلد ۹ - دفتر سوم - راهاندازی نفت و تنظیم اعتصابات)

در چنین وضعیتی رهبران جنبش در داخل و خارج به چاره‌جویی پرداختند. در ایران آیت الله طالقانی، که تازه از زندان آزاد شده بود، در ۷، ۱۰، ۱۵، سرهنگ رحیمی را برای حل این مشکل به مدیر عامل شرکت نفت و کارکنان آن کتباً معرفی کرد. همزمان ما هم موضوع را در پاریس با آقای خمینی مطرح کردیم و شورای انقلاب هم به بررسی راه حل‌ها پرداخت. مرحوم بازرگان از این جلسه شورا چنین یاد کرده است:

«جلسه شورای انقلاب آن زمان را یک روز در منزل بنده قرار دادند. مرحوم مطهری حضور داشت. مرحوم طالقانی هنوز جزء شورا نبود و از آن هم خبر نداشت. آقای مهدوی کنی و آقای هاشمی رفسنجانی بودند، مهندس کتیرائی هم مثل اینکه بود، من آن روز از همانجا به پاریس تلفن کردم، با دکتر یزدی ارتباط برقرار شد و مرحوم مطهری، که قبلاً با آقای خمینی صحبت کرده بود، مسأله نفت و تعیین یک هیئت را برای آن.» (اسناد نهضت آزادی جلد ۹).

با این مقدمات بالاخره در تاریخ ۵۷،۱۰،۸ کمیته‌ی نفت با عضویت آقایان هاشمی رفسنجانی، مهندس کتیرائی، مهندس صباغیان، دکتر فرید اعلم، به ریاست آقای مهندس بازرگان منصوب شد.

حکم مهندس بازرگان در منابع متعدد، از جمله در صحیفه نور آمده است. بعد از صدور و انتشار این حکم شخصیت‌های سیاسی و روحانی در تأیید مهندس بازرگان اعلامیه‌هایی صادر کردند: آیت الله شریعتمداری ۵۷،۱۰،۸؛ آیت الله طالقانی، که قبلاً آقای سرهنگ رحیمی را برای این امر مأمور کرده بود، طی نامه‌ای در ۵۷،۱۰،۹ به انتظام، مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران از آقای مهندس بازرگان و هیئت زیر نظر ایشان حمایت کرد. آیت الله قمی طی نامه‌ای به تاریخ ۵۷،۱۰،۹، به بازرگان حمایت خود را از ایشان اعلام کرد. آقای خمینی نیز در ۵۷،۱۰،۱۲ طی بیانیه‌ای اهداف هیئت اعزامی برای نفت را توضیح دادند و از همه خواستند تا با این هیئت همکاری کنند.

نه تنها کارگران و کارمندان تاسیسات نفت در آبادان و سایر نقاط با هیئت همکاری کردند، بلکه مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، عبدالله انتظام نیز اعلام آمادگی برای همکاری کرد. در حالی که کارگران و کارمندان و حتی مدیر عامل شرکت نفت کمیته نفت همکاری می‌کردند، جعفریان استاندار خوزستان خیلی با تحقیر از کمیته اسم برده است و کارشکنی می‌کرده است (گزارش از تهران ۲، ۷۹، ۱، ح گزارشات روزانه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ برای آقای خمینی، اطلاعیه‌های صادره). مرحوم مهندس بازرگان که در شناسائی و قدر دانی از خدمات افراد در هر پست و مقامی دقیق بود در مورد همکاری انتظام می‌نویسد:

« این نگرانی بزرگی بود (عدم همکاری مدیر عامل شرکت نفت)، که به این ترتیب رفع شد و الحق و الانصاف مرحوم انتظام خالصاً مخلصاً از روی رغبت و حسن نیت تا آنجائی که به او مربوط می‌شد با ما همکاری کرد. هم او و هم روسای دیگر شرکت نفت.»

اما چپی‌ها کارشکنی و هیئت را متهم می‌کردند که آمده‌اند تا اعتصاب را بشکنند. آن‌ها ابتدا در مورد اصلت حکم مهندس بازرگان ابراز تردید کردند. بازرگان موضوع را به من اطلاع داد. راه حلی که عملی شد این بود که آقای خمینی بیانیه اعزام هیئت نفت را خواندند و با صدای خود ایشان ضبط و به ایران

فرستاده شد. این تنها موری بود که آقای خمینی بیانیه خود را خواندند و در نوار ضبط و پخش شد. بعد از این که چپی ها از این راه نتیجه ای نگرفتند، علیه خود مأموریت شروع کردند به سمپاشی؛ که راه اندازی پالایشگاه آبادان و چاه های نفت امکان ندارد این به نفع دستگاه و امپریالیسم و خیانت به انقلاب است.

آقای دکتر بهشتی در ۱۱ دی ماه ۵۷ برابر با ۷۹،۱۰،۱ با تلفن گزارش داد:

«درمورد مسؤولیت و مأموریت کمیسیون اعزامی، همه روزه مراقب کار آن ها هستند - سمپاشی علیه کمیته خیلی می شود. برای جلوگیری از تشدید جنگ اعصاب چاره ای نیست جز سکوت. توجه کنید چپی ها کوشش فراوان برای بهره برداری دارند و هنوز هم ادامه دارد. باید هوشیار بود. و با هوشیاری عمل کرد. مهندس اعلام کرده است که مأمور آقااست نه کس دیگری.»

برای خنثی کردن این تحریکات اعضای هیئت، هر یک به مناسبت های مختلف برای مردم صحبت و روشنگری می کردند. در یکی از گزارش های هیئت به پاریس آمده بود که سخنرانی هاشمی رفسنجانی در اهواز و پالایشگاه نفت در خلع سلاح کردن کمونیست ها بسیار موثر بود.

اعتصاب کارگران تأسیسات نفت جنوب، همانطور که مورد نظر بود، موجب قطع صادرات نفت ایران به بازارهای جهانی نیز شد. علاوه بر این فضای سیاسی ایران را به شدت متلاطم کرد.

نیویورک تایمز نوشت:

«چریک ها در تهران به یک پاسگاه پلیس (کلاتتری) حمله کردند. یک پلیس کشته شد و دو نفر زخمی شدند. دیشب در تهران و شهرستان ها تظاهرات ادامه داشت. در طی روز چندین تظاهرات و حمله به پاسگاه های پلیس اتفاق افتاد. در چندین نوبت نظامیان برای متفرق ساختن مردم دست به تیر اندازی زدند. امشب ژنرال غلامعلی اویسی، فرماندار نظامی و فرمانده نیروی زمینی طی بیانیه ای رسمی اخطار کرد که سربازان او با هر کس که مقررات منع عبور و مرور را، که از ساعت ۹ شب آغاز می شود، نقض کند با سختی رفتار خواهند کرد.» (سه شنبه ۵ دسامبر ۱۹۷۸: نیویورک تایمز).

اقدامات و فعالیت‌های هیئت اعزامی به طور مرتب به پاریس گزارش می‌شد. علاوه بر این هیئت طی نامه‌های رسمی، همچون یک دولت، مأموریت خود را به کارکنان شرکت نفت ابلاغ و به آن‌ها مأموریت‌هایی را واگذار می‌کرد. (جمعا ۱۶ مورد)؛ هیئت همچنین طی بیانیه‌های مختلف گزارش اقدامات خود را به صورت گزارش‌های کتبی (۶ مورد) و اطلاعیه‌ها (۱۵ مورد) به اطلاع عموم می‌رساند. کارکنان شرکت نیز در مواردی به رئیس هیئت نامه می‌نوشتند و گزارش می‌دادند. به این ترتیب مأموریت هیئت اعزامی با موفقیت کامل انجام شد. مرحوم مهندس بازرگان در خاطرات خود می‌گوید:

« من از همان آبادان، از طریق دکتر یزدی با آقا تماس گرفتم و گفتم به ایشان بگوئید کاری را که شما در واقع با نفت کردید الحمدالله با موفقیت انجام شد. »

موفقیت بازرگان در حل مشکل نفت موجب شد که به پیشنهاد بازرگان و تأیید شورای انقلاب آقای خمینی به مرحوم دکتر سحابی مأموریت بدهند تا در رأس هیئتی برای حل مشکلات ناشی از اعتصابات اقدام کنند.

به این ترتیب با انجام موفقیت آمیز مأموریت هیئت نفت، ما به هدف اول برنامه‌های راهبردی در باره‌ی معرفی دولت موقت و شناسائی آن در داخل کشور، دست یافتیم. مجدداً باید تکرار کنم که این برنامه هنگامی انجام شد که شاه هنوز در ایران بود و هیچ علائمی از خروج او از ایران مشهود نبود.

اما هدف دوم برنامه‌ی راهبردی ایجاد زمینه برای معرفی دولت موقت بود. نتیجه گفتگوهای پاریس در زمینه‌ی اجرای برنامه راهبردی حاکی از آن بود که آقای مهندس بازرگان تنها گزینه مطلوب برای احراز پست نخست‌وزیری دولت موقت است. بنا براین به منظور ارزیابی وضعیت و نیز ایجاد زمینه مساعد، دولت موقت، پس از اعلام و معرفی، آمادگی ایران را برای فروش نفت به مشتریان خارجی اعلام کرد و خاطرنشان ساخت که خریداران پول نفت را به حساب جدیدی که به نام دولت موقت باز می‌شد، واریز کنند و سپس نفت خریداری شده در پایانه نفتی جزیره‌ی خارک به خریداران تحویل داده شود. بار دیگر توجه می‌دهم که تمام این تدارکات در زمانی بود که شاه هنوز در ایران بود و دولت آمریکا حاضر به قبول وضعیت و خروج شاه از ایران نبود. کمیته‌ی نفت با وجود کارشکنی‌های گروه‌های مخالف با استقبال فراوان مردم، کارگران و

کارمندان روبرو شد و توانست مسأله نیاز داخلی را حل کند. شتاب رویدادها و فروپاشی نظام استبداد سلطنتی آن چنان بود که به پیگیری دو هدف دیگر در معرفی کمیته نفت، دیگر نیازی نبود.

دوم- کمیته‌ی تنظیم اعتصابات:

در دی‌ماه اعتصابات همگانی کارخانه‌ها، مدارس، ادارات، بازار، همه جا را فرا گرفته بود. اقتصاد و فعالیت‌های تولید و تجاری به مرحله «رکود» کامل رسیده بود. اعتصاب کارگران نفت و تعطیل تولید و صدور نفت، رژیم شاه را با یک بحران عمیق رو به رو کرد. منبع درآمد مالی دولت قطع شد. اعتصابات همگانی شتاب تازه‌ای به مبارزه‌ی ملت علیه رژیم شاه بخشیده بود.

ادامه اعتصابات و گسترش آن به تمامی واحدهای تولیدی، اگر چه ضربه مهلکی بر رژیم بود، به تدریج موجب بروز نگرانی‌هایی از جهات مختلف شد. اعتصاب کارگران وسایل نقلیه و راه‌آهن توزیع و حمل‌گندم و سایر مایحتاج را مختل کرد. کمبود مواد غذایی بعضی نقاط کشور را با خطر بروز قحطی رو به رو کرد. ادامه تعطیل برخی از صنایع بزرگ، نظیر صنایع فولاد اصفهان، خطراتی برای کوره‌ها به وجود آورده بود. این نگرانی‌ها در طی مذاکرات و تلفن‌ها از تهران به پاریس منعکس می‌شد. به خصوص دو مسأله ذکر شده در بالا خیلی جدی و فوری بود و باید فکری برای آن می‌شد، قبل از آنکه ادامه اعتصابات در این بخش‌ها ضررهای جبران ناپذیری وارد سازد.

پیرو این نگرانی‌ها پیغامی از طرف آقای مهندس بازرگان در تلفن خوانده شد، که روی نوار ضبط و بعداً پیاده شد. (پیوست‌ها).

گزارش این پیغام‌ها و نظایر آن، که از تهران و شهرستان‌ها به پاریس منتقل می‌شد، مرتباً به آقای خمینی داده می‌شد، بالاخره منجر به تصمیم ایشان درباره تعیین یک کمیته‌ی مخصوص برای رسیدگی به این مسائل گردید. با دوستان تهران تماس گرفتم و نظر آقای خمینی به آن‌ها اطلاع دادم. دوستان در ایران یعنی همان هسته اصلی شورای انقلاب، مسأله را بررسی کردند. و بالاخره چند نفری را برای کمیته‌ی مخصوص اعتصابات پیشنهاد کردند. آقای دکتر یدالله سبحانی، به عنوان مسؤول کمیته و آقایان دکتر باهنر، مهندس معین‌فر، دکتر ممکن و دکتر کاظم یزدی اعضای کمیته تعیین شدند و آقای خمینی در تاریخ

۵۷،۱۰،۲۸ طی حکمی آقای دکتر یدالله سبحانی را مسؤول کمیته تنظیم اعتصابات معرفی کردند (پیوست‌ها) .

این کمیته شروع به کار کرد و اقداماتی هم صورت گرفت. اما به دلیل گسترش و تنوع کار کمیته گزارشات منظم، نظیر کمیته نفت تهیه و فرستاده نشد. اما آن‌ها توانستند فعالیت‌هایی را که با نیازهای مردم و ارزاق عمومی سر و کار داشت راه اندازی کنند. اعتصاب لکوموتیورانان راه آهن که با نقل و انتقال کالاهای اساسی همچون سوخت‌رسانی و آذوقه رسانی ارتباط داشت، مدیریت شد. مسأله‌ی گندم را حل کردند. مسأله‌ی کوره‌های کارخانه فولاد اصفهان حل شد. این کمیته مواردی را که ضروری بود راه‌اندازی می کرد و در سایر موارد نسبت به ادامه اعتصاب و تحکیم مواضع انقلابیان مشوق بود. این کمیته تا وقتی آقای خمینی به ایران برگشتند و دولت موقت تشکیل شد به کار خود ادامه داد. با روی کار آمدن دولت موقت و به درخواست دولت اعتصابات پایان پذیرفت. مرحوم دکتر سبحانی طی مصاحبه‌ای در ۱۳۶۱،۱۰،۱۸ توضیحاتی در ارتباط با کمیته تنظیم اعتصابات سال ۱۳۵۷ داده‌اند که عیناً در بخش پیوست‌ها آمده است.

سوم - اقدامات دیپلماتیک

به موازات فراخوان رهبران جنبش از ایران به پاریس و مذاکره با آنان، درباره‌ی تشکیل شورای انقلاب و نیز اقدام برای تهیه پیش‌نویس قانون اساسی، دو نوع اقدام دیپلماتیک صورت گرفت. اقدام نوع اول تماس و گفتگو با نمایندگان دولت آمریکا از یک طرف و با فرماندهان ارشد ارتش از جانب دیگر بود. هدف از این تماس‌ها و گفتگوها عبور از مرحله‌ی نهائی پیروزی با حداقل خسارات و آسیب‌ها بود. این نوع اقدامات را در فصل دیگری شرح داده‌ام. اما اقدامات نوع دو ماجرای برنامه ای بود برای تماس و گفتگو با دولت‌هایی که احتمال داده می‌شد از جنبش ایران حمایت کنند. با این هدف که در صورت معرفی دولت موقت، این دولت‌ها، آن را به رسمیت بشناسند.

برای این منظور صادق قطب زاده به لیبی و سوریه سفر کرد. آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری به هند اعزام شدند. گزارش آقای قطب زاده، متأسفانه در دسترس نیست. اما به دنبال این سفر بود که نماینده‌ای از جانب دولت سوریه (اسد) به نوفل لوشاتو آمد و نامه‌ای را ارائه داد. گزارش تماس نماینده

دولت سوریه در بخش تماس‌های دیپلماتیک آمده است. همزمان، در ۲۰ دی‌ماه ۵۷، خبرگزاری فرانسه به نقل از یک مقام بلند پایه سوری، خبر داد که: «سوریه مستقیماً از حضرت آیت الله العظمی خمینی علیه رژیم ایران پشتیبانی می‌کند و روابط سوریه با رهبران مذهبی ایران «عالی» است». این مصاحبه در هفته نامه ماندی مورنینگ لندن انتشار یافته است:

«از دیدگاه سوریه سقوط شاه به منزله‌ی کنار رفتن یکی از استوارترین حامیان اسرائیل در منطقه است. بنابراین رفتن شاه موضع اعراب را تقویت خواهد کرد و برعکس سبب تضعیف موضع اسرائیل خواهد شد.» (۱ ط ۲۰، ۱۰، ۵۷)

سفر آقای دکتر کمال خرازی به هند نیز موفقیت آمیز بود. بعد از انجام سفر گزارش مشروحی داده شد (پیوست‌ها). به دنبال این سفر و دیدارها، نمایندگان دولت هند در پاریس به دیدن آقای خمینی آمدند. گزارش این دیدار در بخش‌های بعدی آمده است.

۴- تهیه‌ی پیش‌نویس قانون اساسی جدید

مقدمات تشکیل شورای انقلاب آماده شده بود. اشخاصی برای این کار از جانب آقای خمینی مأمور شده بودند. هیئت اعزامی نفت کار خود را آغاز کرده بود و با وجود کارشکنی‌ها با موفقیت تمام، پیش می‌رفت. اگر چه شاه بر سر کار بود و دولت نظامی از هاری با کمال بی‌رحمی به کشتار مردم مشغول بود، تمام علائم حاکی از آن بود که این حرکات آخرین تلاش‌ها و تشنجات بیمار در حال مرگ است و سقوطش حتمی است و دیر یا زود قدرت سیاسی و اداره مملکت به دست انقلابیان خواهد افتاد. و برای ایفای رسالت در آن مرحله باید خود را آماده کرد. آمادگی، ایجاد سازمان متمرکز رهبری اجرائی و اداری مملکت بود که از طریق شورای انقلاب پی‌گیری می‌شد. اما نمی توانستیم تمامی کارها را به آینده و شورای انقلاب محول کنیم. لازم بود تمامی نیروهای متعهد برای ایجاد امکانات و کفایت‌ها جهت مدیریت مملکت بسیج شوند. مهم‌ترین سؤال بعد از پیروزی در اداره مملکت مسأله قانون اساسی و ضوابط جدید بود.

قانون اساسی در هر کشوری تحت تاثیر سه عامل یا پارامتر تدوین می‌شود: فرهنگ ملی؛ تجارب تاریخی و موقعیت ویژه زمان تدوین.

قانون اساسی مشروطه، در دوران انقلاب مشروطه تحت تأثیر همین عوامل تهیه شده بود. **اول** فرهنگ ملی و تفکرات اسلامی، **دوم** اوضاع خاص و ویژگی‌های جامعه‌ی ایرانی در آن برهه از زمان و محتوای فکری و سیاسی آزادی‌خواهان. محتوای قانون اساسی به ناچار منعکس کننده همان تفکرات و برداشتها و موقعیت و ویژگی‌های خاص بوده است.

اما انقلاب اسلامی ایران که در آستانه پیروزی قرار گرفته بود، در شکل و محتوا با انقلاب مشروطیت تفاوت‌های بارز داشت. باید قانون اساسی جدیدی که منبعت از تفکرات و نگرش‌های جدید باشد و خواست‌ها و آرمان‌های انقلاب را در اوضاع کنونی جامعه با ویژگی‌های جدید منعکس سازد، تهیه و تنظیم کرد. از جهات دیگری نیز تهیه قانون اساسی جدید لازم و اجتناب‌ناپذیر بود. شعار **حکومت اسلامی** که بعداً به **جمهوری اسلامی** تبدیل شد، یک آرمان کلی ولی مبهم بود و باید تعریف می‌شد. یک تعریف جامع و مانع وجود نداشت. علمای اسلامی هر یک، حکومت اسلامی را به نوعی تعریف کرده اند که تمامی آن‌ها صرفاً بیان کلیات حکومت و وظایف عام آن است نه مشخص کردن آن در چهارچوبی که بتوان در این دوره و عصر آن را اجرا کرد. در طی دوران طولانی مبارزات اسلامی، پیروزی نهایی آن قدر از دسترس و دید مبارزان و رهبران دور بوده است که کمتر کسی به فکر تدوین و تبیین چنین مسأله‌ای افتاده است. تنها کسی که درباره این مسأله به طور روشن مطلبی نوشته، شخص آقای خمینی است و کتاب حکومت اسلامی، که مجموعه تدریس ایشان در نجف تحت عنوان «**ولایت فقیه**» است. اما حتی همین کتاب بیشتر کلیات را روشن می‌کند، فلسفه‌ی سیاسی آقای خمینی درباره حکومت اسلامی و حدود اختیارات و وظایف ولی فقیه را بیان می‌کند. اما شکل و محتوای اجرایی آن را به صورت یک «**نهاد**» سیاسی، حقوقی و اجتماعی مشخص نمی‌کند. به علاوه، آقای خمینی در طی مصاحبه‌های خود در پاریس در باب حقوق ملت و محتوای حکومت و جمهوریت مواضعی را بیان کرده‌اند که با ارکان کتاب ولایت فقیه همخوانی ندارد. در همان ماه اول بعد از استقرار ما در نوفل لوشاتو ترجمه انگلیسی کتاب ولایت فقیه منتشر شد. طبیعی بود که خبرنگاران درباره آن از آقای خمینی سؤال کنند. اما ایشان به این سؤالات

پاسخ نمی‌دادند. به همین علت در هیچ یک از مصاحبه‌های ایشان که بالغ بر بیش از ۲۰۰ مورد است، کوچکترین اشاره‌ای به نظریه‌ی سیاسی ولایت فقیه نشده است.

ضرورت تدوین قانون اساسی جدید، برخاسته از ویژگی‌های انقلاب ایران نیز هست. انقلاب اسلامی ایران دارای ویژگی خاصی است که در هیچ یک از انقلاب‌های دیگر جهان دیده نمی‌شود. در تمامی انقلاب‌های جهان یک سازمان واحد رهبری کننده، خواه یک حزب یا جبهه‌ای مرکب از احزاب و گروه‌ها، وجود داشته است. چنین سازمانی، در طی دوران طولانی سال‌های مبارزه شکل گرفته و از جهات سازمانی و شناسایی کادرهای مومن و مجرب و همچنین از جهات ایدئولوژیک و عقیدتی کاملاً منسجم شده است و می‌تواند بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اداره مملکت را بر عهده بگیرد و طبق یک برنامه نسبتاً هماهنگ مملکت را اداره کند و از جهت دیگر هم، چون در طی دوران انقلاب توانسته اعتماد و حمایت و پشتیبانی مردم را جلب کند تا دشمن را به زانو در آورد، از مقبولیت لازم جهت اداره مملکت برخوردار است.

اما انقلاب ایران فاقد چنین ویژگی است. بنابراین قابل پیش‌بینی بود که ما در اداره‌ی مملکت، در مرحله بعد از پیروزی دچار اشکالات فراوان خواهیم شد. یکی از راه‌های جلوگیری از بحران، تنظیم قانون اساسی جدید و شکل‌گیری ساختارهای کلان ملی بر اساس آن است. در هیچ انقلابی سابقه ندارد که قبل از پیروزی انقلاب به فکر تهیه و تنظیم قانون اساسی جدید باشند. در اکثر قریب به اتفاق انقلاب‌های جهان، سال‌ها بعد از پیروزی انقلاب هم قانون اساسی نداشتند. و همان سازمان رهبری کننده انقلاب کشور را اداره می‌کرده‌اند. حزب یا سازمان واحد بر کشور حکومت می‌کرده است. اما در ایران چنین امری ممکن نخواهد بود و اگر ما نتوانیم این مشکل اساسی را حل کنیم در مرحله بعد، یعنی در دوران بعد از پیروزی دچار اشکالات فراوان خواهیم شد.

برای حل این مشکل ما از یک طرف تاسیس شورای انقلاب و اجرای طرح تشکیل شوراها را پی‌گیری می‌کردیم و از طرف دیگر تدوین قانون اساسی جدیدی را که بتواند پایه و اساس مدیریت سیاسی مملکت باشد پی‌گیری می‌کردیم.

برای این کار، بعد از مذاکرات مقدماتی با آقای دکتر حبیبی، پیشنهادی به آقای خمینی داده شد که مورد قبول و تأیید ایشان قرار گرفت و به آقای دکتر حبیبی مأموریت دادند که پیش‌نویس قانون اساسی جدیدی را تهیه و تدوین کنند. برخی از دوستان نیز قبول کردند با ایشان کمک و همراهی نمایند. اما دکتر حبیبی این کار را شخصاً پی‌گیری کرد. دکتر حبیبی ابتدا طرح کلی قانون اساسی را تنظیم کرد. آقای خمینی آن را مورد تأیید قرار دادند و سپس کار تدوین آن را شروع کرد. هر قسمت هم که آماده می‌شد آن را برای مرور و اظهار نظر تقدیم آقای خمینی می‌کرد و آقای خمینی نظراتشان را به او می‌گفتند. به عبارت دیگر کار تهیه پیش‌نویس از جمله اموری بود که از نزدیک و مستقیماً زیر نظر آقای خمینی انجام می‌گرفت. تا زمان بازگشت به ایران قسمت اعظم آن آماده شده بود، اما تمام نشد. بعد از بازگشت به ایران مسأله پی‌گیری شد و به مرحله‌ی نهایی رسید و جهت بررسی و تصویب نهایی به مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی داده شد. پس از بازگشت پیروزمندانه آقای خمینی به ایران و در پی آن سقوط رژیم شاه و فرار بختیار و روی کار آمدن دولت موقت، امر تدوین قانون اساسی جدید با جدیت و سرعت بیشتری از طرف دولت موقت و شورای انقلاب تعقیب شد. در جلد چهارم خاطرات چگونگی تدوین و نهائی شدن قانون اساسی جدید را شرح داده‌ام.

۵ - طرحی برای شناسایی و جذب نیروهای متعهد و کاردان

پیروزی قریب الوقوع بود. می‌دانستیم که شاه در حال سقوط است و مسأله تأسیس جمهوری اسلامی دیگر یک آرزو نیست بلکه دیر یا زود واقعیت خارجی پیدا خواهد کرد. اولین سؤال این بود که نیروهای مومن و متعهد و کاردان و متخصص را باید شناسایی و بسیج کرد تا بتوان از وجود آن‌ها برای اداره‌ی کشور استفاده نمود. اجرای این امر بدون برنامه‌ریزی دقیق امکان نداشت. با دکتر حبیبی در این مورد صحبت کردم. او نیز همین نظر را داشت. به اتفاق این مسأله را با آقای خمینی مطرح کردیم. ضرورت و اهمیت آن را شرح دادیم. ایشان ضمن تأیید اهمیت آن به دکتر حبیبی دستور دادند که طرحی برای این کار تهیه کند. دکتر حبیبی در آن موقع مأمور تهیه و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید بود و با کمک برخی از دوستان این کار را پی‌گیری می‌کرد. با وجود این دکتر حبیبی

مسئولیت جدید را پذیرفت. برای اجرای این طرح دکتر حبیبی پرسش نامه‌ای تهیه کرد که مدیران و صاحبان تخصص در داخل و خارج کشور، که مسلمان و متعهد و آماده برای قبول مسئولیت از جانب دولت موقت اسلامی جدیدی باشند، آن را جواب بدهند و سپس این پرسش نامه توسط هیئتی بررسی شود و اگر صلاحیت فرد تصویب و تأیید شد آن وقت مأموریت‌های مناسب به وی داده شود. همراه هر پرسش‌نامه یک تعهدنامه نیز تهیه شده بود که فرد داوطلب می‌بایستی آن را پُر کند متن این پرسش‌نامه و تعهدنامه متأسفانه در حوادث روزگار از بین رفته است.

مآخذ و یادداشتهای بخش چهارم

۱- در رابطه با سازمان‌دهی پراکنده در انقلاب و بروز مشکلات ناشی از آن بعد از انقلاب به یادداشت اینجانب در کیهان مورخه ۱۳۵۹،۲،۲۴ و همچنین سخنرانی در حسینیه ارشاد تحت عنوان: دو بحران در انقلاب رجوع کنید.

۲- منظور از این هیئت، گروه مشاوران رهبری بود که بعدها به شورای انقلاب پیوستند.

۳- رک به مقاله: قاتق نان و قاتل جان - کیهان ۵۹،۲،۲۲

۴- مرحوم مهندس بازرگان در شهریور سال ۱۳۵۷ نامه‌ای برای امام خمینی به نجف فرستادند و طی آن اهداف راهبردی و نیز چگونگی تحقق آن‌ها را مرحله به مرحله شرح دادند. از این نامه یک رونوشت برای من به آمریکا فرستاده شد. بعد از انقلاب، من این نامه را در اختیار آقای سرهنگ نجاتی گذاشتم که ایشان در: «شصت سال خدمت و مقاومت - خاطرات مهندس بازرگان» آن را به طور کامل نقل کرده اند.

۵- برای آگاهی بیشتر رک به شصت سال صبوری و شکوری - خاطرات دکتر یزدی - جلد اول.

۶- جالب این جاست که بعضی از این اظهار نظر ها از جانب کسانی می‌شود که در دیدار آقای مهندس بازرگان با آقای خمینی حضور نداشتند. به عنوان نمونه آقای فردوسی پور، که در این دیدار حضور نداشت می‌نویسد: بازرگان سه انگشتش را روی زمین گذاشت و گفت آقا ایران سه رکن دارد: شاه، ارتش و آمریکا. شما می‌گوئید شاه برود، اولاً شاه کجا برود، شاه رفتنی نیست. بر فرض برود، با آمریکا و ارتش چه می‌کنید؟ فکر این دو رکن را کرده‌اید؟ حضرت آقای خمینی (ره) قدس سره با تبسم و تمسخر فرمودند « شما بگوئید شاه باید برود، با مردم هم صدا بشوید..... شما غصه این‌ها را نخورید، شما موضع ملت را بپذیرید». ولی آقایان بر موضع خودشان که شاه باید سلطنت کند نه حکومت، شاه باشد ولی سلطنت کند. - (مجله یاران شماره ۷ خرداد ۱۳۸۵).

از جمله افرادی که اظهار نظر نادرست کرده است آقای حسین مهدیان است. او که در دیدار بازرگان با آقای خمینی حضور نداشت مدعی شده است: «مرحوم بازرگان روی اصل سلطنت با آقای خمینی بحث داشت و پیشنهاد کرد که شاه

بماند ولی سلطنت کند نه حکومت. ولی حضرت آقای خمینی قاطعانه این پیشنهاد را رد کردند». در جای دیگر: «مهندس بازرگان هم اگرچه در بعضی موارد دیدگاهی غیر از دیدگاههای آقای خمینی داشت - مثلاً در حالی که آقای خمینی شعار شاه باید برود را مطرح می کرد، او پیشنهاد داد که شاه بماند ولی سلطنت کند نه حکومت.» (کیهان ۲۹ بهمن ۱۳۸۱)

۷- آقای محتشمی‌پور در زمان تصدی وزارت کشور به شرطی با تمدید پروانه سالمدان کهریزک موافقت کرد که آقای مانیان از عضویت در هیئت امناء برکنار شود.

۸- سرهنگ مسعودی به عضویت در شورای انقلاب دعوت شده بود.

۹- سال ها بعد، آقای بابک امیر خسروی از تلاش حزب توده برای دیدار با آقای خمینی در پاریس چنین یاد کرده است:

«من مستقیماً در جریان این تلاش بودم و دقیقاً می دانم که چنین کوشش‌هایی صورت گرفت. بار اول زمانی بود که محمدرضا قدوه از اعضای هیئت اجرایی وقت، که برای شرکت در کنفرانس صلح در پاریس حضور داشت، در این خصوص اقدام کرد. قدوه که در ایام جوانی مدتی رئیس فرهنگ شهر قم بود و در آن جا با آیت‌الله اشراقی آشنائی داشت (در واقع شاگرد ایشان بود) به همراه من و محمدعلی جواهری و با واسطه آقای اشراقی به مقر آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو در حومه پاریس رفتیم. ناگفته نگذارم که خود قدوه نیز در جوانی طلبه بوده و با اسلام و موازین اسلامی آشنا بود. قدوه کوشش کرد از طریق آشنائی جواهری با اشراقی زمینه‌ی ارتباط حزب با آیت‌الله خمینی را فراهم سازد. آقای اشراقی در ابتدا خیلی صمیمانه از آقای جواهری به دلیل سابقه شاگرد-معلمی استقبال کرد. در ملاقات دوم جواهری به گونه‌ای به آیت‌الله اشراقی فهماند که وی از طرف حزب توده مأموریت برای ایجاد ارتباط رهبری حزب و آیت‌الله خمینی را دارد، که آقای اشراقی دیگر فاصله گرفت و با سردی برخورد کرد. دیگر ادامه این تماس بی‌فایده بود. با این حال قدوه نامه‌ای از سوی رهبری حزب نوشت و به من سپرد و بنا شد اگر رهبری با متن موافقت داشت من نامه را نزد آیت‌الله خمینی ببرم. قدوه پس از مراجعت به آلمان به من اطلاع داد که نوشته او مناسب نیست و متن دیگری ارسال خواهد کرد. هیئت اجرایی متن دیگری را برای من فرستاد. من به نوفل‌لوشاتو رفتم و آن نامه را به نوه دختری ایشان، که خیلی هم

فعال و در رفت و آمد بود دادم. من در اتاقی که جدا از محل اقامت بود او را دیدم و نامه را دادم. نوه آیت‌الله خمینی مدتی بعد بازگشت و گفت نامه را به خود آیت‌الله داده است. من هم پس از مدتی چون خبری نشد مراجعت کردم. آدرس و تلفن گذاشتم که اگر لازم شد خبر کنند اما هرگز خبری از سوی آیت‌الله خمینی نشد.» (شهروند امروز ۱۲ خرداد ۱۳۸۷).

بخش پنجم

پیام رسانی: مصاحبه با رسانه‌ها

۱- مصاحبه‌ها

چند ماه قبل از سفر آقای خمینی به پاریس خبرنگار **لوموند** در لبنان توانسته بود با تحریک و پی‌گیری و کمک **صادق قطب زاده** به عراق برود و با آقای خمینی مصاحبه‌ای انجام دهد. این مصاحبه در **لوموند** (۱۳۵۷، ۲، ۱۶) و سپس ترجمه‌ی انگلیسی آن در **گاردین لندن** چاپ شد. خبرنگار **لوموند** در لبنان فردی بود به نام **لوسین ژرژ**. او برای ازدواج با یک دختر مسلمان (شیعه) مسلمان شده بود و **امام موسی صدر** عاقد ازدواج آنها بود. با این ازدواج، لوسین ژرژ تبعه‌ی لبنان می‌شود و گذرنامه‌ی لبنانی دریافت می‌کند. با این گذرنامه، او می‌توانست بدون کسب ویزا، به هر کشور عربی سفر کند. **صادق قطب زاده** هم یک گذرنامه سوری داشت. در سال ۱۳۴۳، ۱۹۶۴، هنگامی که **قطب زاده** برای تمدید ویزای گذرنامه ایرانی‌اش به سفارت ایران در برون مراجعه می‌کند، گذرنامه او را توقیف می‌کنند و به او پس نمی‌دهند. **صادق** که در آن زمان عضو هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا بود به سازمان دانشجویان عرب مراجعه می‌کند و آنها از دولت سوریه گذرنامه‌ی سوری برای او تهیه می‌کنند. به این ترتیب **صادق قطب زاده** و **لوسین ژرژ** با گذرنامه‌های عربی خود

به عراق و نجف می‌روند و مصاحبه را انجام می‌دهند. صادق قطب‌زاده، پرسش‌های لوسین ژرژ را می‌نویسد و آقای خمینی بعد از مشورت با قطب زاده پاسخ را می‌نویسند. به این ترتیب اولین مصاحبه رهبر فقید انقلاب با معروف‌ترین روزنامه اروپایی انجام می‌شود و شاید اولین باری بود که از زبان رهبر انقلاب مواضع انقلاب و خواست‌های ملت ایران به صورت مصاحبه در مطبوعات معتبر غربی با تیراژ وسیع به چاپ رسید. این مصاحبه خواه و ناخواه جلب توجه بسیاری نمود. ترجمه‌ی انگلیسی این مصاحبه ابتدا در نشریه **گاردین لندن** و سپس در **لس آنجلس تایمز** آمریکا چاپ شد. لس آنجلس تایمز با دریافت ۱۲ هزار دلار این مصاحبه را به صورت آگهی چاپ کرد. روزنامه **نیویورک تایمز** حاضر به چاپ آن نشد. به دنبال همان مصاحبه و به دلیل تاثیری که باقی گذاشته و استقبالی که شده بود، مصاحبه‌ی دومی توسط **راديو و تلويزيون فرانسه** با آقای خمینی در همان نجف قبل از سفر به پاریس، در ۶،۲۲، ۱۳۵۷ صورت گرفته بود که مقامات دولتی عراق آن‌ها را ضبط و توقیف کردند و مانع خروج آن از عراق شدند.

با سفر به پاریس ما انتظار داشتیم که بتوانیم صدای انقلاب ملت ایران را به گوش جهانیان برسانیم. ما چه بخواهیم و یا خوشمان بیاید یا نخواهیم و دوست نداشته باشیم، در جهانی زندگی می‌کنیم که فرهنگ و تمدن غرب حتی در میان ملت‌های جهان سوم سابق و کشورهای اسلامی، هم جاذبه و هم نفوذ دارد. دولت‌های غربی، سیاست‌های کلان و راهبردی خود را براساس منافع ملی خود تدوین و تنظیم می‌کنند. این سیاست‌ها در مواردی، شاید هم در اکثر موارد در تعارض با منافع و مصالح و امنیت ملی کشورهای جهان سوم بوده و هست.

اما برای این که ما بتوانیم از امکانات وسیع ارتباطات به نفع مبارزات ملتمان بهره‌برداری کنیم توجه به دو نکته ضروری بود. **اول** شناسائی و تعریف مناطقی از همکاری دو جانبه با دولت فرانسه که متضمن منافع هر دو طرف باشد. **دوم** فهم این که یکی از بزرگ‌ترین ویژگی‌های فرهنگ و تمدن جدید غربی، حضور مؤثر رسانه‌های گروهی و گردش آزاد اطلاعات است. ورود به این قلمرو و استفاده از امکانات این رسانه‌ها برای جنبش‌های ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی یک امر حیاتی بود. شاه ایران، با توجه به نقش این رسانه‌ها در شکل‌دهی افکار عمومی مردم غرب، به خصوص در آمریکا و تاثیری که این رسانه‌ها در شکل‌گیری سیاست‌های رهبران کشورهای غربی دارند، میلیون‌ها دلار در آمریکا به روزنامه‌ها

و مجلات معروف و پرتیراژ آمریکا می‌پرداخت تا چهره‌ی مردم پسندی از او ارائه دهند. برای ما نیز مهم بود که بتوانیم با حسن استفاده از این رسانه‌ها، توجه افکار عمومی مردم دنیا، به خصوص غرب را به عملکرد غیرقابل قبول دولتهایشان در کشورمان و نیز ماهیت رژیم ضد مردمی شاه جلب کنیم و متقابلاً از این راه بر سیاست‌ها و شیوه‌های عمل این دولت‌ها اثر بگذاریم. سفر به پاریس این امکانات را در دسترس ما قرار داده بود. حضور رهبر انقلاب در شکل و شمایل یک روحانی، طرز زندگی و رفتار روزانه‌ی او به اندازه‌ی کافی برای رسانه‌های غربی جالب و بحث‌انگیز بود. آن‌ها عادت کرده بودند که رهبران انقلاب‌ها را در کسوت غربی، در دفاتری مجهز و پشت میزهای اداری کم و بیش لوکس ببینند. برای آن‌ها جالب بود که با پیرمردی روبرو باشند که روی زمین و در یک اتاق محقر نشسته است و قدرت شاه را، که از مقتدرترین سران کشورهای منطقه و مورد حمایت قاطع قدرت‌های بزرگ دنیا بود به چالش بکشد.

اولین خبرنگار ایرانی که از پاریس گزارش سفر به پاریس را به ایران فرستاد آقای منصور تاراجی از روزنامه‌ی اطلاعات بود. آقای خمینی هنوز در آپارتمان آقای دکتر غضنفرپور بودند. تاراجی گزارشی که تهیه کرده بود برای من خواند. (به توصیه یکی از سردبیران اطلاعات که در همان روزها در پاریس بود و به محل اقامت آقای خمینی آمده بود) . در این گزارش خبری آمده بود که محل اقامت آقای خمینی در منزل آقای بنی‌صدر است. تاراجی احتمالاً بی‌خبر از برخی از مسائل این گزارش را تهیه کرده بود. اما برداشت و قضاوت این بود که علاقه‌مندان آقای بنی‌صدر از اقامت آقای خمینی در منزل غضنفرپور می‌خواهند بهره‌برداری کنند. همان طور که گفتم منزل غضنفرپور در محله کشان Cachan در حومه پاریس بود. منزل بنی‌صدر هم در همین محله در نزدیکی همان ساختمان واقع بود.

اما مسأله‌ی اساسی و مهم برای ما مصاحبه‌ی خبرنگاران ایرانی و انعکاس مطالبات جنبش در روزنامه‌های ایران نبود بلکه استفاده از موقعیت سیاسی پاریس برای انعکاس مطالبات ملت ایران در سطح جهانی بود و این یکی از انگیزه‌های ما در متقاعد کردن آقای خمینی برای سفر به پاریس بود.

بنابراین قابل پیش‌بینی بود که استقرار در نوفل‌لوشاتو به طور طبیعی، توجه رسانه‌ها و افکار عمومی مردم غرب را به این پدیده جلب کند. اما برای بهره‌گیری

از این امکانات، شناخت ماهیت و طرز کار این رسانه‌ها نیز اهمیت بسزایی داشت. روشنفکران اسلامی همراه و همگام آقای خمینی در پاریس، عموماً و اکثراً، به دلیل سال‌ها اقامت در غرب و بررسی و مطالعه این رسانه‌ها، با طرز کار رسانه‌های عمومی کم و بیش آگاه بودند و نیز می‌توانستند، امکانات این رسانه‌ها را به نفع اهداف جنبش به کار گیرند. مروری بر این بخش از فعالیت‌های انجام شده در نوفل لوشاتو طی ۱۱۸ روز اقامت در این دهکده، نشان می‌دهد که ما در مجموع پیروز بودیم. آقای خمینی نزدیک به ۲۰۰ مصاحبه یا بیشتر انجام دادند. بررسی محتوای این مصاحبه‌ها از هماهنگی و انسجام از مواضع اعلام شده حکایت می‌کند. برای یک شخصیت روحانی حوزوی که عادت به یادداشت کردن مطالب قبل از صحبت کردن ندارد، این انسجام در خور توجه است. آقای خمینی زیرکی سیاسی خاصی داشتند، اما این به تنهایی کافی نبود. این انسجام نتیجه‌ی شیوه‌ی عملی است که ما در آن جا اتخاذ کرده بودیم.

در جای دیگری شرح داده‌ام که بعد از مراجعه‌ی نمایندگان دولت فرانسه و اعلام محدودیت‌ها و روی آوردن همه روزه تعداد کثیری از ایرانیان برای ملاقات با آقای خمینی، مسأله امنیت به طور جدی‌تری عنوان شد. چند روز بعد از طرف دولت فرانسه مأمورانی در اطراف ساختمان گمارده شدند و رفت و آمدها را زیر نظر گرفتند. آیا این اقدام برای امنیت آقا بود یا برای جمع‌آوری اطلاعات از اطرافیان آقای خمینی و دیدارکنندگان ایشان. اما به هر حال خبرنگاران سمج برای کسب خبر و مصاحبه هجوم آورده بودند. ما هم از این امر استقبال می‌کردیم. در دنیای کنونی، با توسعه‌ی وسایل ارتباط جمعی، رسانه‌ها یکی از مؤثرترین ابزارهای تبلیغات سیاسی هستند. ما از این رسانه‌ها شناسایی نسبتاً خوبی داشتیم، وابستگی آن‌ها را می‌دانستیم و از نقاط ضعف آن‌ها هم آگاه بودیم. می‌دانستیم که چگونه می‌توانیم از این رسانه‌ها برای پیشبرد انقلاب استفاده کنیم. اما نمایندگان دولت فرانسه رسماً برای فعالیت‌های آقای خمینی محدودیت‌هایی قائل شده بودند. آقای خمینی علاقه‌ای و اعتقادی به رعایت محدودیت‌های اعلام شده نداشتند و با صراحت می‌گفتند که اگر نتوانم در پاریس بمانم از این فرودگاه به فرودگاه دیگر می‌روم تا پیام ملت را به دنیا برسانم. ما هم ضمن آنکه اعتقادی به رعایت این محدودیت‌ها نداشتیم و رعایت آن‌ها را نقض غرض می‌دانستیم، به دنبال راهی بودیم که این ممنوعیت را بشکنیم. اما به

صورتی که مانع کارهای بعدی نشود. علاوه بر این جو سیاسی ایران سخت متلاطم بود. سیاست دولت فرانسه نمی‌توانست جدای از جو سیاسی ایران باشد. تلگراف‌ها و دسته گل‌ها و واکنش‌های وسیع مردم ایران در برابر فرانسه به مناسبت سفر و هجرت به پاریس بدون شک بر موضع‌گیری دولت فرانسه، حداقل در کوتاه مدت اثر گذاشته بود. اما ما راهی نداشتیم که بفهمیم سیاست واقعی دولت فرانسه چیست.

در گام اول ما باید دستور دولت فرانسه را مبنی بر منع مصاحبه با رسانه‌های فرانسوی علیه دولت ایران لغو کنیم. برای این منظور **صادق قطب‌زاده** که مسؤول روابط بین‌المللی نهضت آزادی ایران - خارج از کشور بود و آشنایی گسترده‌ای با محافل مطبوعاتی فرانسه داشت، نظرش را با من مطرح و مشورت کرد. او توضیح داد که سردبیر **روزنامه‌ی فیگارو**، که یک روزنامه محافظه کار و دست راستی است روابط نزدیک با رئیس جمهور فرانسه دارد. مرحوم **قطب‌زاده** با سردبیر آن آشنایی داشت. او اگر بتواند **فیگارو** را به مصاحبه با آقای خمینی راضی کند، این سد شکسته خواهد شد. روابط ویژه سردبیر **فیگارو** با رئیس جمهور به او امکان می‌دهد مصاحبه را چاپ کند. چاپ مصاحبه **فیگارو** با آقای خمینی یعنی شکستن این دو دستور و باز شدن راه برای مراجعه و مصاحبه سایر روزنامه‌ها و مجلات. با انتشار مصاحبه آقای خمینی در **روزنامه‌ی فیگارو** ما عملاً جلوی اعتراض‌های احتمالی بعدی دولت فرانسه در مورد انتشار مصاحبه‌های دیگر **روزنامه‌ها** و رسانه‌های گروهی را می‌گرفتیم. وقتی **صادق قطب‌زاده** درخواست سردبیر برای مصاحبه را مطرح کرد ما از آن استقبال کردیم.

این برنامه با موفقیت اجرا شد. البته کسانی بودند که به این نکات ظریف توجه نداشتند و به شدت با **صادق** و این مصاحبه مخالفت کردند اما پیامدهای مطلوب آن، این مخالفت‌ها را بی اثر ساخت. به این ترتیب اولین مصاحبه‌ی آقا با **سردبیر روزنامه فیگارو** تنظیم شد.

اولین مصاحبه‌ی آقای خمینی با **روزنامه فیگارو**، با وجود برخی ایرادات به آن، مشکل ممنوعیت مصاحبه‌ها را حل کرد. فرض ما این بود که با این مصاحبه ما می‌توانستیم بفهمیم که محدودیت‌ها از طرف دولت فرانسه واقعاً چقدر جدی است؟ مسلماً اگر فرانسوی‌ها در این مسأله جدی بودند، سردبیر و مدیر مسؤول **روزنامه فیگارو** حاضر نمی‌شد با آقای خمینی مصاحبه کرده و آن را منتشر سازد.

انتشار مصاحبه بر ما روشن می‌ساخت که دولت فرانسه در مسأله ممنوعیت‌ها چندان جدی نیست و اگر برنامه‌ی مصاحبه‌ها شروع شود، دولت فرانسه آن را نادیده خواهد گرفت. ما این موضوع را نمی‌توانستیم با انتشار مصاحبه توسط سایر روزنامه‌ها، از قبیل **لوموند**، بفهمیم. چرا که این مطبوعات یا مخالف دولت حاکم در فرانسه و یا بی تفاوت بودند، و آن‌ها به هر حال به ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های عنوان شده دولت فرانسه اهمیتی نمی‌دادند چه بسا برای ابراز مخالفت و دهن کجی به دولت وقت مصاحبه کرده و منتشر می‌ساختند. البته دولت فرانسه نمی‌توانست مانع آن‌ها بشود. اما مسلماً می‌توانست مانع فعالیت‌های بعدی ما بشود. لذا از طریق مصاحبه با روزنامه فیگارو و انتشار آن ما می‌توانستیم کل مسأله‌ی ممنوعیت‌ها را ارزیابی کنیم.

به هر حال انتشار مصاحبه با فیگارو همان طور که پیش‌بینی شده بود، راه را باز کرد و بلافاصله مصاحبه‌های بعدی با رسانه‌ها، خبرگزاری‌ها و جراید خارجی شروع شد.

علاوه بر صادق قطب‌زاده سایر ایرانیان فعال و هوادار آقای خمینی در پاریس، **آقایان بنی‌صدر، دکتر صادق طباطبایی** و... هر یک با روزنامه‌ها، رادیوها و تلویزیون‌های فرانسه یا آلمان آشنایی و ارتباط داشتند و ترتیب مصاحبه‌ها را می‌دادند. اما همه روزه‌دها خبرنگار از سرتاسر جهان به نوفل‌لوشاتو می‌آمدند و برای مصاحبه مراجعه می‌کردند. مسؤولیت برنامه‌ریزی این مصاحبه‌ها، عموماً بر عهده من بود. شیوه کار من این بود که **اولاً** هیچ درخواستی را رد نمی‌کردم (استثناً درخواست مصاحبه لی ماسی Leie Maissi خبرنگار روزنامه اسرائیلی هارتس-در ۱۶ آبان ماه ۵۷ برابر با ۱۹۷۸، ۱۱، ۷- و یوسف مازندی را رد کردم). **ثانیاً** از خبرنگاران می‌خواستم که پرسش‌های خود را به طور کتبی بنویسند و بدهند. توجه من این بود که سؤالات باید برای آقای خمینی ترجمه شوند و جواب آن‌ها را بگیریم و سپس جواب‌ها ترجمه شوند و بعد در یک دیدار حضوری پرسش‌ها و پاسخ‌ها رد و بدل شوند. این شیوه عمل به ما امکان می‌داد که پرسش‌ها و پاسخ‌ها را ویرایش کنیم و انسجام پاسخ‌ها را در نظر داشته باشیم. حتی در مورد مصاحبه تلویزیون‌های سرتاسری آمریکا، من این شرط را مطرح و اجرا کردم. علاوه بر این با اشراف و اطلاعاتی که از وابستگی‌های سیاسی و دینی خبرنگاران و رسانه‌ها داشتیم قبل از مصاحبه، آقای خمینی را مطلع می‌کردم تا

در مورد پاسخ‌های خود آن‌ها را رعایت کنند. اگرچه درخواست خبر نگار اسرائیلی را نپذیرفتیم، اما آقای خمینی مصاحبه با رسانه‌های آمریکایی یا اروپایی نزدیک یا وابسته به محافل یهودی و یا محافظه کار را بلاشکال دانستند. این شیوه عمل به ما این امکان را داد که تقریباً از تمام مصاحبه‌ها، از پرسش‌ها و پاسخ‌ها یک نسخه نزد خود داشته باشیم.

به تدریج که تعداد مراجعات زیاد شد، و بسیاری از پرسش‌ها هم تکراری شده بودند، آقای خمینی به سه نفر، آقایان دکتر حسن حبیبی، موسوی خوئینی‌ها و من اجازه دادند که پرسش خبرنگاران را در چارچوب پاسخ‌های داده شده قبلی، مستقیماً پاسخ بدهیم. برای انسجام در پاسخ‌ها، به گروه سیاسی مستقر در نوفل‌لوشاتو مأموریت داده شده بود که از تمام مواضع اعلام شده‌ی آقای خمینی در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها فیش‌برداری کنند و جواب‌ها با توجه به مواضع قبلی داده شوند. و اگر آقای خمینی به پرسشی جوابی متفاوت با قبل می‌دادند، از ایشان می‌خواستیم یا آن را اصلاح کنند یا اگر واقعاً نظرشان عوض شده است، درباره‌ی آن توضیح بدهند.

در مصاحبه‌های زنده تلویزیونی، به وضع اتاق محل مصاحبه و وضعیت شخص آقای خمینی نیز توجه می‌شد. به عنوان مثال دست چپ آقای خمینی گاهی می‌لرزید. من از ایشان خواستم که دست چپ را با دست راست زیر عبا ننگه دارند. تا مصاحبه‌گر نتواند دوربین را روی دست لرزان ایشان متمرکز کند.

اگر مصاحبه‌گر فرانسوی بود، ترجمه مصاحبه معمولاً با آقای بنی‌صدر یا صادق قطب‌زاده و اگر آلمانی بود توسط آقای دکتر صادق طباطبایی و اگر ایتالیایی بود، توسط یکی از دانشجویان ایرانی از ایتالیا صورت می‌گرفت. ترجمه‌های انگلیسی را خود من شخصاً انجام می‌دادم. معمولاً کسانی در حاشیه بودند که دائماً به این ترجمه‌ها ایراد می‌گرفتند. و این اجتناب‌ناپذیر بود. انتخاب واژه مناسب برای یک جمله فارسی نه فقط علم، بلکه هنر است. من شخصاً سعی می‌کردم از واژه‌های انگلیسی که نزدیک‌ترین معنا را دارد، استفاده کنم.

یکی از پرچین‌ترین مصاحبه‌ها را خبرنگار روزنامه پر تیراژ و معروف نیویورک تایمز آمریکا انجام داد. این مصاحبه را خانم فلورا لوئیس، یکی از سردبیران ارشد این روزنامه انجام شد. خانم فلورا لوئیس حدود ۶۵ سال داشت و هنگامی که به من مراجعه و خود را معرفی کرد، دستش را دراز کرد و با من

دست داد. این دست دادن موجب جنجال شد. **صادق خلخالی** اعتراض کرد و نزد آقای خمینی سعایت نمود و در گزارش خود نیز مطالبی نادرست اضافه کرد و گفت که فلانی با دختران و زنان مراجعه کننده به نوفل لوشاتو دست می‌دهد! روز بعد آقای خمینی، بعد از نماز مغرب و عشاء نظر خلخالی را به من بازگو کردند. من از ایشان پرسیدم، شما که یک فقیه برجسته و مرجع تقلید هستید، با توجه به سن این خانم نظرتان را بدهید. ایشان گفتند ایرادی ندارد، افرادی مثل شیخ صادق این مسائل را نمی‌فهمند، اما شما ملاحظه کنید. برای ایشان توضیح دادم که **روزنامه نیویورک تایمز** یکی از پرتیراژترین و با نفوذترین روزنامه‌های روزانه آمریکا است که در سرتاسر آن کشور توزیع می‌شود. شاه در سال مبالغه‌ناگفتی به روزنامه‌های آمریکا کمک می‌کرد که از او یک چهره‌ی مردم‌پسند به آمریکایی‌ها نشان دهند. هنگامی که **لوسین ژرژ** خبرنگار روزنامه لوموند با آقای خمینی در نجف مصاحبه کرد. متن فرانسه این مصاحبه در لوموند و ترجمه‌ی انگلیسی آن همزمان در گاردین لندن چاپ شد. روزنامه‌ی نیویورک تایمز حاضر نشد حتی با دریافت ۱۸ هزار دلار آن را به عنوان آگهی چاپ کند. حالا خبرنگار همان روزنامه با پای خودش آمده بود با آقای خمینی مصاحبه کند، این یک فرصت مناسبی برای انعکاس مطالبات ملت ایران و دیدگاه‌های رهبری انقلاب است. من از این رفتارهای بیمارگونه و سعایت‌ها و بدگوئی‌های پشت پرده، به خصوص روحانیان نزدیک به آقای خمینی، که مرتباً ادامه داشت، عصبانی بودم. من برای آقای خمینی به پاریس نیامده بودم، بلکه برای کمک و حمایت از مبارزات ملت ایران علیه استبداد آمده بودم. آقای خمینی در واکنش به ناراحتی من، گفتند بعضی از این آقایان حوزوی وارد به مسائل امروزی نیستند و سپس در تائید نظر خود گفتند که دو نفر از مدرسین برجسته قم (آقایان خ و ج) در پیغامی از ایشان خواسته‌اند که اعلام کنند **زنان حق رانندگی ندارند!** بعضی از فقهای سنتی بر این اساس که گویا اسب‌سواری برای زنان مکروه بوده است، رانندگی ماشین سواری را هم همسان با اسب، به عنوان مرکوب، تلقی کرده و رانندگی زنان را مکروه دانسته‌اند. (دولت عربستان با حکم فقهی علمای سنی رانندگی زنان را ممنوع کرده است). به آقای خمینی گفتم اگر شما درباره رانندگی زنان چنین سخنی بگویید من تردید ندارم که جمع قابل توجهی از زنان از شرکت در تظاهرات خودداری خواهند کرد. بعد از انقلاب وقتی آقای خمینی همین افراد را

به عضویت در **شورای نگهبان** منصوب کردند واقعاً تعجب کردم. برای من قابل هضم نبود.

شیخ صادق خلخالی بعد از انقلاب، در نقل خاطرات خود از سفرش به نوفل‌لوشاتو، این داستان را ذکر کرده است و حرف‌های بی اساس دیگری هم علیه من به آن اضافه کرده است. این خاطرات ابتدا در روزنامه **سلام** چاپ شد، که جواب او را دادم و سلام هم جواب مرا چاپ کرد. (پیوست‌ها).

درخواست خانم **فلورا لوئیس** برای مصاحبه را (سه شنبه ۷ نوامبر ۱۹۷۸ - ۱۶ آبان ۱۳۵۷)، پذیرفتم. اما شرایط مصاحبه را هم گفتم که ابتدا سؤالات را باید بنویسد و تنها همان سؤالات را خواهد پرسید. باید روسری سر کند و لباس مرتب داشته باشد. او با اکراه و بی‌میلی و کمی هم با مقاومت، هر دو شرط را پذیرفت. این مصاحبه برای ما مهم بود. چرا که می‌دانستیم علاوه بر تمامی مسائل که حاکم بر مطبوعات آمریکایی است - رقابت هم وجود دارد. اگر **نیویورک تایمز** مطلبی بنویسد **واشنگتن پست** و سپس بقیه هم حتماً جلو خواهند آمد. به همین دلیل مصاحبه را ترتیب دادیم. انتشار مصاحبه‌ها در مطبوعات غربی در ایجاد تزلزل در روحیه مخالفان بسیار موثر بود.

روز پیش تلویزیون سراسری آمریکا، **سی بی اس**، مصاحبه‌ی مفصلی با آقای خمینی کرد که خوب هم برگزار شد. خبرگزاری **آسوشیتدپرس** نیز همین روز، یعنی ۱۶ آبان، مصاحبه‌ای داشت. اما مطبوعات آمریکایی در مجموع سکوت کرده بودند. مصاحبه و مقاله‌ی خانم **فلورا لوئیس** در نیویورک تایمز، اولین گزارش در مطبوعات معتبر آمریکا بود و توجه زیادی را به خود جلب کرد. چون این اولین گزارش نیویورک تایمز و هم اولین گزارش در مطبوعات آمریکا بود، خبرنگار به شرح جزئیات محل سکونت و خصوصیات آقای خمینی هم پرداخته بود. فرازهائی از این مصاحبه در بخش پیوست‌ها آمده است.

علاوه بر خبرنگاران و روزنامه نگاران، عکاسان حرفه‌ای نیز آمده بودند و مرتب از افراد و برنامه‌ها عکس می‌گرفتند.

در تمام مدتی که ما در پاریس بودیم در حالی که خبرنگاران رسانه‌های جمعی از سرتاسر جهان، روزنامه‌ها و مجلات روپایی و آمریکایی، حتی ژاپنی و عرب، برای کسب خبر و مطلع کردن مردم از مبارزات ملت ایران به نوفل‌لوشاتو

آمدند، هیچ خبرنگاری از بلوک شرق، شوروی و چین به ستاد نیامد و مصاحبه‌ای انجام نشد.

روزنامه‌های شوروی، نظیر **روزنامه سوونیسکایا روسیا** (۵۷،۱۰،۱۲)، از سیاست آمریکا در منطقه انتقاد و دولت آمریکا را متهم کردند که:

« با توجه به منافع استراتژیک خود حق ۳۵ میلیون ایرانی را نادیده می‌گیرد و... اقدامات آمریکا در ایران منجر به گسترش تنش در این قسمت از جهان خواهد شد. »

اما مقامات دولت شوروی، از پیروزی انقلاب اسلامی در مرزهای جنوبی کشورشان خوشحال نبودند. در ۱۳ آبان ۱۳۵۷، به موجب خبر آژانس فرانس پرس از مسکو روزنامه پراودا به رهبران مذهبی ایران حمله کرد:

« پراودا رهبران مذهبی ایران را متهم کرده است که برای رسیدن به هدف‌های ویژه خود، توده‌های مردم را به قیام و شورش وادار کرده‌اند. »

همان‌گونه که این نگرش و سیاست، پیام امسال برژنف به شاه از پیام سال فبلش گرمتر بود.

همان‌طور که پیش از این گفتم آمار دقیقی از مصاحبه‌های آقای خمینی در طی ۱۱۸ روز اقامت در نوفل‌لوشاتو در دسترس نیست. احتمالاً باید بیش از ۲۰۰ مصاحبه انجام شده باشد. دفتر یادداشت‌های روزانه‌ام نشان می‌دهد که در طی ۱۸ روز، از اول تا ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۱ تا ۲۸ دی‌ماه ۵۷)، ۴۱ مصاحبه به شرح زیر صورت گرفته است:

« دوشنبه ۷۹،۱،۱ جیم کرافت؛ سه شنبه ۷۹،۱،۲ کریستین ساینس مونیتور؛ چهارشنبه ۷۹،۱،۳ سی. اس. ام. گادسل؛ پنجشنبه ۷۹، ۱،۴ خبر نگار ژاپن، سی بی اس و فیگارو؛ جمعه ۷۹،۱،۵ خبرگزاری خاورمیانه (علی السام)، رادیو- تلویزیون آلمان، رایو بی بی سی - جانپری؛ شنبه ۷۹،۱،۶ بی بی سی، بالتیمور سن، رادیو لوکزامبورک؛ یکشنبه ۷۹،۱،۷ بی بی سی، رادیو بارسلون؛ دوشنبه ۷۹،۱،۸ نیویورک تایمز، آژانس فرانس پرس، تلویزیون سوئیس، لوموند، فاینانشیال تایمز، آفریقایی جوان؛ سه شنبه ۷۹،۱،۹ اکونومیست (آلن روبین)، بی‌بی‌سی تلویزیون، رادیو بارسلون، سیگما، نبرد پیوسته؛ چهارشنبه ۷۹،۱،۱۰ اکسپرس، تلویزیون اسپانیا،

سوئد، نیویورک تایمز؛ پنجشنبه ۷۹،۱،۱۱ استراموس سنگاپور (یون ایرنچی - به همراه دکتر مجابی)، تلویزیون اتریش، اکونومیست؛ جمعه ۷۹،۱،۱۲ تلویزیون آمریکا- ای بی سی- پیتر جنینگ؛ یکشنبه ۷۹،۱،۱۴ تلویزیون ان بی سی؛ دو شنبه ۷۹،۱،۱۵ گراهام، خبرگزاری ژاپن؛ سه شنبه ۷۹،۱،۱۶ اشترن آلمان، تلویزیون ایتالیا؛ چهارشنبه ۷۹،۱،۱۷ مجله تایم، سندی تایمز؛ جمعه ۷۹،۱،۱۸ رایو تلویزیون بوئنوس آیروس.»

بیشتر این مصاحبه‌ها به صورت کتبی انجام شده است. یک نسخه از این مصاحبه‌ها را با خود داشتم. چندی قبل هر چه را داشتم برای موسسه نشر و حفظ آثار آقای خمینی برای آقای سیدحسن خمینی فرستادم.

در نوفل‌لوشاتو، با روزنامه‌ها و خبرنگاران مصاحبه‌ی شخصی نمی‌کردم، اگرچه درخواست و مراجعه زیاد بود. تنها در یک یا دو مورد بود که مصاحبه‌ای انجام شد. متأسفانه متن این مصاحبه‌ها در دسترس نیست. بخشی باقی‌مانده از مصاحبه با یک روزنامه انگلیسی زبان در بخش پیوست‌ها آمده است.

علاوه بر این، در اواخر دسامبر ۱۹۷۸ (اوایل دی‌ماه ۵۷)، از طرف تلویزیون ملی PBS به آمریکا دعوت شدم تا در مناظره‌ای با شرکت کیسینجر، وزیر امور خارجه دولت نیکسون و یکی از حامیان بسیار جدی شاه شرکت کنم. این فرصت بسیار خوبی برای رسانیدن صدای انقلاب ملت ایران و بیان مواضع و مطالبات مردم بود. با آقای خمینی مشورت کردم، ایشان هم آن را تأیید و حضورم را تأکید کردند. به واشنگتن رفتم. کیسینجر به بهانه سفر به این برنامه نیامد، اما معاونش، جوزف سیسکو را فرستاد. این مناظره حدود یک ساعت به طول انجامید و زنده، بدون دخل و تصرف در مطالب و بحث‌ها، به طور مستقیم پخش شد. در این مناظره من با اشاره به نقش دولت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ساقط کردن دولت ملی دکتر مصدق ویژگی‌های انقلاب ملت ایران را در دو بعد ضداستبدادی و ضداستیلای خارجی شرح دادم و بر این مسأله پافشاری کردم که شاه رفتنی است و کار او تمام است و هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند او را حفظ کند. تلاش آمریکا نیز برای نگه داشتن او بی‌فایده است. یکی از اشعار بومی مردم آمریکا را خواندم که مضمونش این است:

«کوتوله بی‌قواره نشست روی دیوار، کوتوله بی‌قواره سقوط کرد و درهم شکست. تمامی مردان شاه و تمام اسبان شاه هرگز قادر نخواهند بود کوتوله بی‌قواره را سر هم کنند و به هم وصله زنند»

بعد از انجام مصاحبه، کارگردان این برنامه، مرا به شام دعوت کرد. او درضمن گفت که آقای هنری پرشت، مسؤول میز ایران نیز می‌خواهد شما را ببیند و اگر مانعی نداشته باشد، او را هم برای شام دعوت کنم. من هم موافقت کردم. در هنگام شام، هنری پرشت درباره مسائل ایران با من صحبت کرد. از اطلاعات ناقص او درباره ایران بسیار تعجب کردم. او حتی نام دکتر شریعتی را هم نشنیده بود و نمی‌دانست کیست تا چه رسد به تحولات درونی نیروهای سیاسی در ایران. به طعنه به او گفتم که شما در آمریکا درباره‌ی سوسک‌های خانگی، مطالعات فراوانی دارید. اما درباره‌ی ملت‌هایی که منافع کلان شما با سرنوشت آن‌ها گره خورده است اطلاعات بسیار ناچیزی دارید. در آن موقع من به منابع دسترسی نداشتم تا این بی‌اطلاعی آن‌ها را از رویدادهای ایران ارائه بدهم. اما بعد از انقلاب و اشغال سفارت آمریکا در تهران در اسنادی که دانشجویان خط امام منتشر کردند، نکته‌های متعددی در بی‌اطلاعی یا اطلاعات غلط و نادرست آمریکایی‌ها از مسائل ایران و فعالان سیاسی به چشم می‌خورد. متن کامل این مصاحبه و گفتگو در بخش پیوست‌ها آمده است.

یک مصاحبه‌ی دیگر من واکنش به خبرگزاری فرانسه در باره‌ی انتقال هواپیماهای اف ۱۴ از ایران به عربستان سعودی بود. یکی از نگرانی‌های دولت آمریکا از پیروزی انقلاب ایران سرنوشت سلاح‌های پیشرفته استراتژیک فروخته شده به ایران، از جمله همین هواپیماهای اف ۱۴ بود. در این مصاحبه (پیوست‌ها) بر این نکته تأکید شده است که این سلاح‌ها متعلق به ایران است و دولت آمریکا حق ندارد آن‌ها را از ایران خارج سازد. آقای خمینی در پاسخ به یکی از پیام‌های کارتر (ر.ک به بخش گفتگوهای دیپلماتیک) به خارج ساختن این سلاح‌ها از ایران اعتراض کردند.

۵- گروه بررسی اخبار و تحلیل های سیاسی

با استقرار در نوفل لوشاتو و مراجعات فراوان خبرنگاران وجود یک گروه سیاسی، برای انجام دو وظیفه ضروری دیده شد. **وظیفه‌ی اول** مطالعه‌ی مرتب مطبوعات، بررسی مقالات و تحلیل ها درباره‌ی ایران و تهیه گزارش های سیاسی-تحلیلی.

وظیفه‌ی دوم فیش برداری از مواضع آقای خمینی در سخنرانی ها و مصاحبه ها. برای انجام این مهم من از برخی از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، که بعضی از آنها عضو نهضت آزادی هم بودند و مطالعات و اطلاعات سیاسی نسبتاً خوبی هم داشتند، دعوت کردم تا به پاریس بیایند. از یکی دو نفر از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در پاریس نیز برای بررسی روزنامه های فرانسوی دعوت کردم. اعضای این گروه عبارت بودند از **آقایان محسن سازگارا، حسن عابدی جعفری، هومن، جواد یارجانی، امیر میرخانی، مسعود مانیان، فرهادی، باقر ولی بیگ، کیارشی، عبدالکریم سنائی، کریم خدایناهی.....** این گروه کار خود را آغاز کرد و هر شب یک گزارش سیاسی - تحلیلی ارائه می داد که من صبح روز بعد در اولین فرصت بعد از صبحانه آن را با آقای خمینی مطرح می کردم. این گروه همچنین از مواضع آقای خمینی در باره‌ی مسائل مختلف، با عناوین مشخص، فیش برداری می کردند. هر پاسخی که آقای خمینی به هر پرسشی می دادند با این فیش ها مقایسه می شد و اگر ایشان موضع متفاوتی اتخاذ کرده بودند، یادآوری می شد که یا پاسخ را اصلاح کنند یا اگر موضع جدیدی است علت تغییر نظر را توضیح بدهند.

علاوه بر این، هنگامی که حاج محمود مانیان به همراه دکتر سنجابی به پاریس آمد، یک **دستگاه تکثیر نوار کاست** خریداری و هدیه کرد. **مسعود مانیان**، فرزند حاج محمود مانیان، مسئولیت تکثیر نوارهای سخنرانی ها و مصاحبه های آقای خمینی را بر عهده گرفت.

فصل دوم

دیدارها و گفتگوهای

دیپلماتیک

بخش اول: دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آقای خمینی

بخش دوم: دیدار نمایندگان دولت آمریکا

بخش سوم: دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها،

جمعیت‌ها و شخصیت‌های غیرایرانی

مقدمه

مسافرت آقای خمینی به پاریس در نیمه‌ی دوم سال ۵۷ و اقامت در نوفل‌لوشاتو نقطه‌ی عطف و موجب جهشی بزرگ در مسیر رشد یابنده‌ی حرکت ضد استبدادی و ضداستعماری ملت ایران شد. در اثر این مسافرت حرکت ملت ایران از یک مبارزه محدود داخلی علیه استبداد سلطنتی به یک واقعه بزرگ بین‌المللی تبدیل شده و نوفل‌لوشاتو قرارگاه مرکزی حرکت و مرکز مراجعات گسترده و متنوع و تماس‌ها و ارتباطات بین‌المللی در ابعاد گوناگون گردید. از مراجعان هموطن ایرانی که بگذریم مراجعات و تماس‌های نوفل‌لوشاتو را می‌توان به چند گروه مشخص تقسیم نمود.

اولین گروه از مراجعین را خبرنگاران خارجی که عمدتاً غربی بودند، تشکیل می‌دادند. این مراجعات از روزهای اول ورود آقای خمینی به پاریس آغاز شده و تا آخرین لحظات اقامت در نوفل‌لوشاتو ادامه یافت. در مورد این مراجعات در فصل پیشین توضیح داده‌ام.

گروه دوم از مراجعات، نمایندگان دولت فرانسه بود که از بدو ورود آقای خمینی به پاریس شروع شد و تا آخرین ساعات سفر به ایران ادامه داشت. محتوای تماس‌ها و گفتگوهای نمایندگان دولت فرانسه بیانگر مواضع آن دولت در برابر مبارزات ملت ایران و تحول در آن مواضع بود. متناسب با رشد سریع حرکت ملت ایران در داخل کشور، محتوای تماس‌ها و گفتگوها دگرگون شده و سیر تحول مشخصی را در برخوردها و مواضع دولت فرانسه نسبت به انقلاب ایران و رهبری آن نشان می‌دهد. در ابتدا سیاست دولت فرانسه ایجاد محدودیت و اعمال فشار و

جلوگیری از فعالیت آقای خمینی بود. اما سیل تلگرافات از ایران به ژیسکاردستن در مورد اقامت آقای خمینی در پاریس و همچنین دیدارهای نمایندگان مردم با سفیر فرانسه در تهران و اهداء دسته‌های گل از یک طرف و تشدید مبارزات ملت ایران و بروز علائم مشهود سقوط قریب‌الوقوع شاه و نگرانی دولت فرانسه از منافع آینده‌اش در ایران موجب تغییرات در سیاست این کشور گردید. و در آخرین مرحله به طور محسوس به حمایت یا لاقلاً تظاهر به پشتیبانی از انقلاب ایران منتهی شد. گزارش این تماس‌ها به طور نسبتاً کامل در بخش اول همین فصل آمده است.

گروه سوم پیام‌های دولت آمریکا بود که ابتدا توسط دولت فرانسه و سپس از طریق معرفی نماینده‌ی رسمی آن دولت صورت گرفت. این تماس‌ها و پیام‌ها نیز تا آن جا که نویسنده از آن‌ها مطلع بوده و یادداشت‌های مربوط به آن‌ها در دسترس بوده‌اند، جمع آوری و در بخش دوم این فصل آورده شده است.

آنچه در مورد این بخش از تماس‌ها و پیام‌ها و گفتگوها باید متذکر شد این است که **اولاً** ابتکار شروع آن از جانب آمریکائیان بوده است و **ثانیاً** تماس‌ها از زمانی شروع شد که کلیه‌ی شواهد و علائم، سقوط رژیم شاه را اجتناب‌ناپذیر نشان می‌داد و مقامات دولت آمریکا به شکست قطعی رژیم و پیروزی قریب‌الوقوع انقلاب اسلامی ایران به رهبری آقای خمینی پی برده بودند. بنابراین تماس‌ها و گفتگوهای آنان با آقای خمینی در نوفل لوشاتو و با اعضای شورای انقلاب در تهران به منزله‌ی «**مذاکرات برای تسلیم شدن**» به انقلاب ملت ایران محسوب می‌شد.

در اینجا توجه علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب و نکته سنجان را به این مطلب جلب می‌کنم که شناسائی دقیق و ارزیابی صحیح علت تماس مقامات دولت آمریکا با رهبر انقلاب از اهمیت خاصی برخوردار است که به سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت!

توجه به این نکته و بحث درباره‌ی آن از این جهت ضروری است که دشمنان دانای ایران و انقلاب ملت صبور و زحمتکش ایران کوشش دارند تا اصالت انقلاب ملت را انکارکنند و واژگونی سلطنت را معلول اعمال قدرت و نظر سیاست‌های بیگانه نشان دهند. متأسفانه دوستان نادان نیز ندانسته با رفتار و گفتار خود به این تصور و توهم دامن می‌زنند.

محور اصلی این تلاش‌ها این است که با انتساب این انقلاب به سیاست‌های خارجی، مردم ما را قانع سازند که خود کسی نبوده و نیستند و قدرتی ندارند و هیچ‌گونه تغییر و تحولی در ایران بدون اجازه و تصویب بیگانگان امکان‌پذیر نیست. به وجود آوردن و بهره گرفتن از چنین عقده‌ی حقارتی در ملت‌های تحت ستم و ظلم استبداد داخلی یا استعمار خارجی از شگردهای شناخته شده و قدیمی صاحبان زر و زور و تزویر است.

مبلغان چنین تفکراتی، قیام تنباکو، انقلاب مشروطه، نهضت ضداستعماری ملی شدن نفت و سایر جنبش‌های مردمی و بالاخره انقلاب اسلامی ایران را مولود برنامه‌های قدرت‌های خارجی می‌دانند. و چنین می‌پندارند که ملت ایران همیشه خاموش و مرده بوده و در هیچ زمانی حرکتی مستقل از وابستگی و اتکاء به ابرقدرت‌های شرقی یا غربی از خود بروز نداده است. بی‌شک چنین تفکری از یک طرف تنها می‌تواند به نفع سیاست‌های خارجی و ایادی داخلی وابسته به آن‌ها تمام شده ملل مستضعف را در یوغ اسارت نگاه دارد و از طرف دیگر از واقعیت‌های تاریخی به دور است. ملت ایران دارای سوابقی ممتد و طولانی در مبارزه علیه ستم و ظلم، در اشکال گوناگونش بوده و می‌باشد و نسبت دادن مبارزات ملت ایران و شخصیت‌های خدمتگزارش به سیاست‌های خارجی ظلمی فاحش و بارز در حق این ملت محروم و صبور و زحمتکش است.

تماس و گفتگوهای رهبران مبارزات دینی و غیردینی با سران و نمایندگان دشمن در طی مراحل مختلف مبارزه امری متداول بوده و هست. **پیامبرگرامی اسلام** در مراحل مختلف از رسالت خود پیشنهاد دیدار و گفتگو با سران دشمن را رد نکردند، بلکه از هر فرصتی برای پیشبرد هدف استفاده کردند. درانقلاب‌های معاصر جهان (در جنگ ویتنام) نیز این روش معمول بوده و به هیچ‌وجه به عنوان سازش تلقی نشده است. علاوه بر این عقب‌نشینی دشمن در برابر حرکت‌های مردمی و تلاش برای اینکه بتواند ضمن عقب‌نشینی حداقل ضرر را بدهد نیز امری طبیعی، رایج و شناخته شده است. نگرش مدبرانه‌ی صحیح و منطقی، تماس و دیدار و گفتگو با دشمن را نفی و طرد نمی‌کند، بلکه چنین حکم می‌کند که نفع مملکت و انقلاب در آن است که ضمن قبول این تماس‌ها، درگفتگوها با قاطعیت و بدون بروز کمترین تزلزل و یا تردید در برابر دشمن با مسائل برخورد کرد.

در مورد تماس آمریکائی‌ها با آقای خمینی، توجه به متن گفتگوها به خوبی نشان می‌دهد که در هیچ یک از آن‌ها مطلبی که نشانه ضعف و یا عقب‌نشینی از مواضع باشد، گفته نشده است. بلکه برعکس محتوای پیام‌ها و مطالبی که مطرح شده‌اند عموماً ضعف و سردرگمی و عقب‌نشینی و تسلیم اجباری آمریکا را نشان می‌دهد.

اگر دولت آمریکا در اجرای سیاست‌های خود، چه در حفظ شاه و ادامه سیاست سرکوب و اختناق و چه حفظ سلطنت با دادن آزادی‌های محدود و حساب شده و بدون شاه از طریق شورای سلطنت و انتخابات نسبتاً آزاد موفق به حفظ مجموعه‌ی رژیم و پایگاه‌های مطمئن خود بود و می‌توانست مانع پیروزی نهائی انقلاب ملت ایران بشود مطمئناً حاضر به قبول کمترین عقب‌نشینی نمی‌شد. آمریکائیان زمانی به واقعیت انقلاب اسلامی ایران پی بردند و خطر قریب‌الوقوع را عمیقاً احساس کردند که اصلی‌ترین پایگاه آنان، یعنی ارتش در معرض از هم گسیختگی قرار گرفت. پایگاه اصلی آمریکا در ایران، که حتی حفظ رژیم شاه هم به انسجام آن بستگی داشت ارتش بود.

مستشاران آمریکائی از سال ۱۳۲۳ وارد ارتش شاهنشاهی شدند. ارتش شاهنشاهی که به تدریج از جهت تعلیمات و سازماندهی و سلاح و فرهنگ و وظیفه و جهات دیگر طبق برنامه‌های استراتژیک آمریکا در ایران و منطقه شکل گرفته بود، به تنها پایگاه قابل اعتماد برای آمریکا تبدیل شده بود. بزرگترین هیئت مستشاران نظامی آمریکا، در خارج از ایالات متحده، در ایران مستقر شده بود. هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران بر ارتش شاهنشاهی نفوذ و سیطره کامل و همه جانبه داشت و با ارتش ایران مانند بخشی از ارتش آمریکا رفتار می‌شد. مقامات دولت آمریکا از زمانی مسأله عقب‌نشینی در برابر انقلاب را به طور جدی مورد توجه قرار دادند که علائم از هم گسیختگی ارتش در برخورد با انقلاب بروز کرد. آمریکا زمانی قبول کرد که شاه از ایران برود که مشاهده نمود تنها راه حفظ شاه آن است که ارتش با مردم درگیر شود. درگیری ارتش با مردم منجر به متلاشی شدن ارتش شاهنشاهی می‌شد. امید آمریکا آن بود که با از دست دادن شاه، و حتی رژیم سلطنت بتواند انسجام ارتش را به همان صورت که بود حفظ کند. حفظ انسجام ارتش شاهنشاهی، با ویژگی‌هایش، ولو با تغییرنام، درازمدت می‌توانست امیدی برای بازگشت سلطه‌ی آمریکا در ایران باشد.

ادامه‌ی مبارزات مردم و گسترش فعالیت‌ها، بدنه اصلی ارتش را، به عنوان بخشی از ملت دچار تغییر و تحول کرده بود.

ملت ایران در جنگ با استبداد سلطنتی و ابرقدرت‌های حامی آن وقتی می‌توانست پیروزی نهائی را به دست آورد که بدنه اصلی ارتش را به خود جذب کند و رژیم را از حمایت آن ناامید سازد.

برای جذب ارتش به انقلاب و جدا ساختن بدنه‌ی اصلی از رژیم چند دیدگاه وجود داشت. یک دیدگاه آن بود که در ارتش نفوذ کرده و عناصر موافق را جذب کنند و سازماندهی کنند و در فرصتی مناسب ارتش به نفع ملت کودتا نماید. دیدگاه دیگر علاوه بر نفوذ در ارتش، طرفدار درگیری مسلحانه با ارتش و پیروزی مسلحانه بود. هیچ یک از این دو دیدگاه به دلایلی نمی‌توانست برای کل انقلاب مفید واقع گردد. اما دیدگاه سوم آن بود که مقابله و رو در رویی ما با ارتش باید نه جنگ مسلحانه باشد و نه نفوذ به منظور کودتا، بلکه نفوذ در ارتش باید عمده‌تاً در جهت جنگ سیاسی - روانی باشد. باید بدنه‌ی اصلی ارتش را، که فرزندان صادق همین مملکت و مردم هستند، از سران آن، یعنی شاه، امرا و فرماندهان ارتش و به طریق اولی از سلطه‌ی مستشاران نظامی آمریکا، جدا ساخت، تا به ملت بپیوندند. تحقق چنین امری باعث آن می‌شد که رژیم عملاً خلع سلاح بشود. و نه تنها در کوتاه مدت، بلکه در درازمدت نیز امید سیاست‌های خارجی را به استفاده از ارتش علیه ملت از بین ببرد.

بر اساس این تفکر و دیدگاه بود که از حدود یکسال و نیم تا دو سال قبل از پیروزی انقلاب، آقای خمینی در بیانیه‌های خود ارتش را، مورد خطاب قرار می‌دادند و بدنه اصلی ارتش را به عدم اطاعت از فرماندهی و پیوستن به مبارزه ملت دعوت می‌کردند. این استراتژی پس از مدتی اثرات خود را ظاهر ساخت. از اواسط سال ۵۷، به تدریج فرار از سربازخانه‌ها و عدم تمکین از اوامر فرماندهان شروع شد و به سرعت گسترش یافت به طوری که علائم از هم گسیختگی ارتش بروز کرد. چنین رویدادهایی در داخل ارتش بود که مقامات تصمیم گیرنده آمریکا را در استفاده از ارتش در سرکوب ملت مردد و متزلزل ساخت زیرا مشهود بود که ادامه‌ی مقابله گسترده‌ی ارتش با مردم انسجام آن را به کلی از بین می‌برد.

تنها در آن موقعیت و با توجه به این نکات بود که آمریکا حاضر شد با دادن چند امتیاز و عقب نشینی، ولو به طور موقت، ارتش را برای آینده‌ای ولو دور حفظ کند. حتی اگر این امر مستلزم تسلیم شدن در برابر انقلاب باشد.

تصور و محاسبات آمریکا آن بود که اگر موقتاً در برابر انقلاب عقب نشینی نموده و تسلیم شود و انسجام ارتش را به همان صورتی که بود حفظ کند، مشکلات عظیم بعد از پیروزی انقلاب که بعد از فروکش کردن احساسات و هیجانات مردم از یک طرف و درگیری داخلی رهبران بر سر تصاحب قدرت از طرف دیگر خود را نشان خواهد داد، انقلاب را به قدری ضعیف و آسیب‌پذیر خواهند ساخت که ارتش خواهد توانست به عنوان یک نیروی منسجم وارد میدان شده قدرت را تصاحب کند و راه را برای بازگشت آنان هموار نماید.

این محاسبات بود که دولت آمریکا را آماده‌ی عقب نشینی و تسلیم به انقلاب و تماس و گفتگو با رهبری آن کرد. و قبول تماس با آمریکا از طرف رهبران انقلاب نیز برای هر چه بیشتر تسلیم کردن آمریکائی‌ها در برابر انقلاب ملت ایران بود. این که بعضی از افراد این تماس‌ها را دلیل بر دخالت غربی‌ها و انقلاب توسط غربی‌ها و پیروزی انقلاب را خواست آن‌ها دانسته‌اند، تصوری باطل و نتیجه‌گیری مغرضانه‌ای است. آن‌ها با این نتیجه‌گیری خواسته‌اند تا اصالت انقلاب ملت را زیر سؤال ببرند. رویدادها و انحرافات حاکمان بعد از انقلاب یک مسأله است و اصالت انقلاب ملت مقوله‌ی دیگری است.

تا آن جا که نویسنده واقف است گفتگو کنندگان با آمریکائیان در تهران و به طریق اولی در نوفل‌لوشاتو، به این مسأله کاملاً توجه داشته‌اند و از این تماس‌ها و گفتگوها به نفع پیشبرد اهداف انقلاب حداکثر بهره‌برداری را کردند. مشروح مذاکرات که در بخش دوم این مجموعه آمده است بیانگر این امر می‌باشد.

گروه چهارم مراجعات و تماس‌های نمایندگان اقشار مختلف مردم و گروه‌های سیاسی و یا اسلامی، شخصیت‌های دنیای سوم و جهان اسلام، نمایندگان رسمی و غیر رسمی دولت‌های اسلامی و غیراسلامی طرفدار ایران در دنیای سوم بوده است. این تماس‌ها بسیار متنوع بوده‌اند و طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند. گزارش این نوع تماس‌ها تا آن جا که امکان داشته است در بخش سوم این فصل آمده است. لازم به تذکر است که علاوه بر آنچه در این مجموعه آمده است مواردی از تماس‌ها و گفتگوهای نمایندگان احزاب و گروه‌ها و

با شخصیت‌های اسلامی - سیاسی دنیای سوم صورت گرفته که متأسفانه یادداشت‌های مربوط به آن‌ها به دست نیامد. از جمله این موارد سفر هیئت نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین به ریاست **فاروق قدومی**، مسؤول بخش سیاسی و ارتباطات بین‌المللی آن سازمان، که به منزله‌ی وزیر امور خارجه آن سازمان است، به نوفل‌لوشاتو و مذاکراتش با آقای خمینی، دیدار و گفتگوی نماینده دولت لیبی، نمایندگان «جمعیت لبنان» و «سازمان مرابطون لبنانی» (بقایای گروه طرفداران جمال عبدالناصر، رئیس جمهور فقید مصر) قابل ذکر است.

برای درک اهمیت تماسها و ارتباطات بین‌المللی در نوفل‌لوشاتو و اثرات آن‌ها در جهت معرفی انقلاب ایران به جهان و تسریع سقوط شاه و تثبیت سنگرهای به دست آمده ملت ایران و تسهیل پیروزی نهائی لازم است اولاً به اوج‌گیری جنگ سرد در جهان و حضور ارتش شوروی در افغانستان اوضاع یمن و شاخ افریقا و ثانیاً به اوضاع و جو حاکم برکشورمان در آن روزها توجه خاص مبذول گردد و در چنان چهارچوبی به بررسی و اظهارنظر و یا احتمالاً نتیجه‌گیری پرداخته شود. ولی از آن جا که هدف ازانتشاراین مجموعه صرفاً ارائه بخشی از اسناد انقلاب اسلامی ایران، در این مقطع زمانی بسیار حساس است. شرایط سیاسی و اوضاع و احوال مملکت در آن زمان مورد بررسی قرار نگرفته است و جز موارد نادری از توضیحات اضافی در مورد جو سیاسی و اوضاع و احوال و شرایط آن زمان خودداری شده است.

علاوه بر دیدارها و گفتگوهای که در این مجموعه گزارش شده احتمالاً ممکن است دیدارها و تماس‌ها و گفتگوهای دیگری نیز صورت گرفته باشند که این نویسنده از آن‌ها مطلع نبوده و بنابراین از محتوا و نتیجه‌ی آن‌ها بی‌خبر است. این مجموعه از روی یادداشت‌های آن زمان که در دسترس بوده اند با نهایت دقت و امانت و بدون کمترین تغییری تهیه و تنظیم شده است.

بخش اول

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آقای خمینی

در طی اقامت آقای خمینی در پاریس، نمایندگان دولت فرانسه چندین بار با ایشان دیدار و گفتگوی رسمی کردند. در این ملاقات‌ها جز در یک یا دو مورد، من حضور داشتم و سخنان نمایندگان رسمی دولت فرانسه را به فارسی یادداشت می‌کردم و برای آقای خمینی می‌خواندم. سپس جواب‌های آقای خمینی را یادداشت و سپس ترجمه می‌کردم. این دیدارها به ترتیب تاریخ به قرار زیرند:

۱- اولین دیدار - ۱۶ مهرماه ۵۷

همانطور که در بخش‌های پیشین اشاره کردم، اولین دیدار نمایندگان رسمی دولت فرانسه با آقای خمینی، دو شب بعد از ورود به پاریس، در محل آپارتمان دکتر غضنفرپور که در اختیار آقای خمینی گذاشته شده بود، صورت گرفت. در این دیدار آقای دکتر حسن حبیبی و حاج احمد آقا نیز حضور داشتند. نماینده کاخ الیزه، دفتر رئیس جمهور فرانسه، در این دیدار اطلاع داد که از ورود ایشان به فرانسه از قبل اطلاع نداشتند و اگر داشتند اجازه‌ی ورود نمی‌دادند. حال که وارد شده‌اید. «حق هیچگونه فعالیت سیاسی ندارید، مصاحبه با خبرنگاران

مطبوعات، رادیو و تلویزیون‌های فرانسوی و غیر فرانسوی ممنوع است. واکنش آقای خمینی این بود که ما فکر می‌کردیم که در فرانسه آزادی هست. در همین مذاکرات روشن و مشخص کردیم که این محدودیت‌ها شامل صدور بیانیه و پیام‌های آقای خمینی برای ایران نیست، بلکه محدودیت‌ها مربوط است به آنچه در محیط فرانسه صورت می‌گیرد.

۲- دومین دیدار - ۲۲ مهرماه ۵۷

این دیدار در ۲۲ مهرماه ۱۳۵۷ صورت گرفت. دانشجویان ایرانی مقیم پاریس به ابتکار و دعوت اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا به مناسبت حضور آقای خمینی در پاریس جلسه‌ای ترتیب داده بودند و اصرار داشتند که آقای خمینی در این جلسه حضور پیدا کنند. قبلاً هم نمایندگان اتحادیه آمدند و مفصل صحبت کردند. شرکت آقای خمینی در این جلسه دارای جنبه‌های مثبت و منفی بود. از جهت سیاسی برای شکستن محدودیت‌های دولت فرانسه مفید بود. خصوصاً که دانشجویان ترتیبی داده بودند که بعد از انجام مراسم نماز جماعت و سخنان آقای خمینی، کنفرانس مطبوعاتی هم برگزار شود. نمایندگان دانشجویان موافقت آقای خمینی را هم با این برنامه جلب کرده بودند. دانشجویان دعوت‌نامه و اطلاعیه‌هایی در این باره منتشر ساختند. بعد از انتشار این اطلاعیه دو نفر از طرف کاخ الیزه، یعنی کاخ رییس جمهور فرانسه آمدند. در این ملاقات آن‌ها رسماً به آقای خمینی اطلاع دادند که ایشان نمی‌توانند در برنامه‌ی دانشجویان شرکت کنند و اگر در این برنامه‌ها شرکت کنند باید خاک فرانسه را ترک نمایند.

آن‌ها در این ملاقات حدود فعالیت‌های قانونی آقای خمینی را به شرح زیر بیان کردند:

«مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات، رادیو و تلویزیون‌های فرانسوی و غیرفرانسوی ممنوع است. شرکت در برنامه‌های نماز جماعت ممنوع است. شرکت در متینگ‌ها ممنوع است.»

در ضمن این نمایندگان رونوشت نامه‌ی رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه را که رسماً ممنوعیت شرکت آقای خمینی در برنامه‌ی دانشجویان را نشان می‌داد به ما دادند. (پیوست ۱۵)

بعد از این ملاقات، مسأله مورد بحث قرار گرفت. نظر آقای خمینی این بود که چون کار اصلی و صحنه ی واقعی مبارزه در داخل ایران است و مصاحبه‌های خارجی در مرحله ی دوم اهمیت قرار دارند، بنابراین شرایط و محدودیت‌های دولت فرانسه به طور موقت رعایت گردد. بر این اساس هم از مصاحبه‌های مطبوعاتی و پاسخگویی به سؤالات خودداری نمودند و هم در آن جلسه ی عمومی شرکت نکردند. این ملاقات در آپارتمان آقای غضنفرپور در حومه پاریس صورت گرفت. چند روز بعد، ما توانستیم محل جدیدی در نوفل‌لوشاتو پیدا کنیم و به آن جا نقل مکان کردیم و علاوه بر دیدارهای روزانه ی آقای خمینی نمازهای جماعت نیز برگزار می‌شد و چون مقامات فرانسوی فیلم‌برداری را ممنوع نکرده بودند، به خبرنگاران عکاس و فیلم‌بردار اجازه داده شد که از مراسم نماز جماعت که در محوطه ی اقامتگاه برگزار می‌شد فیلم‌برداری کنند.

در مورد جلسه ی دانشجویان در جای دیگری توضیح داده‌ام.

۳- سومین دیدار - ۲۰ آذرماه ۵۷ - ۷۸،۱۲،۱۱

سومین ملاقات و گفتگوی نمایندگان رسمی دولت فرانسه با آقای خمینی در ۲۰ آذرماه ۵۷، برابر با ۱۱ دسامبر ۷۸ در محل اقامت آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو و بعد از صدور بیانیه آقای خمینی در آستانه محرم، با عنوان «پیروزی خون بر شمشیر»، صورت گرفت.

در فاصله ی ملاقات دوم نمایندگان رسمی دولت فرانسه در ۲۲ مهرماه، تا این ملاقات تغییرات وسیعی در ایران صورت گرفته بود. در مورد سفر و اقامت موقت آقای خمینی در پاریس تلگراف‌های فراوانی از طرف گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف ایرانی به مقامات رسمی فرانسه در تهران و پاریس زده شده بود. در تهران به ابتکار حاج محمود مانیان صدها شاخه گل به سفارت فرانسه در تهران اهدا شد. این اقدامات در مجموع بر رفتار دولت فرانسه اثرات مثبتی باقی گذاشت. به طوری که در این فاصله ما توانسته بودیم برای آقای خمینی مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرگزاری‌های خارجی ترتیب بدهیم و موضوع انقلاب مردم ایران را علیه استبداد شاه به یک مسأله ی بین‌المللی تبدیل کنیم. دولت فرانسه به خاطر منافع اقتصادی فراوانی که در ایران داشت، آشکارا نمی‌خواست در برابر انقلاب بایستد و موضع منفی و ضد آن اتخاذ کند. البته گاه به گاه، بر اثر فشار

دولت آمریکا، مقامات دولت فرانسه حرف‌هایی می‌زدند. از جمله، ژیسکاردستن، رئیس جمهوری فرانسه در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، اعلام کرد که دولت فرانسه تحمل نخواهد کرد که یک تبعه‌ی خارجی از خاک فرانسه، مردم کشورش را علیه رژیم قانونی آن کشور به قیام دعوت کند.

سومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با آقای خمینی در یک چنین وضعیتی انجام شد. بعد از تعارفات اولیه و معرفی افراد، نماینده‌ی وزارت امور خارجه فرانسه که مدیرکل امور کنسولی است شروع به صحبت کرد.

نماینده دولت فرانسه: «دولتم مرا برای دیدار شما فرستاده است. دولت متبوعه‌ی من نهایت احترام را برای شما دارد. نهایت خوشوقتم که این فرصت را به دست آورده‌ام که به دیدار شما بپیام. وزیر و وزارتخانه‌ی من توجه زیادی به حضور شما در فرانسه دارند. کشور فرانسه پناهگاهی است برای تمامی کسانی که مشکلاتی دارند و به تمام موارد توجه زیادی داریم.»

«در این دیدار ابتدا توضیحاتی درباره‌ی علت حضور در اینجا و این که چرا مرا به این مأموریت فرستاده‌اند برای شما بدهم. من سؤالات سیاسی ندارم. مسؤولیت من در وزارتخانه‌ام، مربوط می‌شود به امور تمامی فرانسوی‌هایی که در خارج هستند و تمامی خارجیانی که در فرانسه مقیم‌اند. تمامی خارجیانی که در فرانسه مقیم هستند و یا از فرانسه عبور می‌کنند و یا پناهنده می‌شوند، با قسمت تحت نظر من سر و کار دارند. من با مسائل سیاسی کار ندارم. تنها کارم با مسائل فرانسوی‌های مقیم خارج و اتباع خارجی در فرانسه است. دلیل حضور من این است که از زمره‌ی افراد معدودی هستم که می‌دانند وضعیت خارجی‌ها در فرانسه چیست و معیارها و ضوابط اقامت آن‌ها در فرانسه کدام‌اند!»

«همان طوری که احتمالاً می‌دانید رژیم فرانسه دموکراتیک است، خود مردم آن را انتخاب کرده‌اند. مردم می‌توانند آزادانه ابراز عقیده کنند. اتباع خارجی هم وقتی به فرانسه می‌آیند می‌توانند از همان ضوابط تبعیت کنند.»

«دولت فرانسه در مورد فعالیت‌های شما در خاک فرانسه مشکلی دارد که حداقل آن بیان مطالب ایراد شده از جانب شماست. دولت ما با نهایت دقت بیانات دیروز شما را خوانده است به همین دلیل امروز من اینجا آمده‌ام. در بیانات دیروز شما سه مطلب وجود دارد. دعوت به اعتصابات، دعوت به فرار سربازان از ارتش و... دعوت به نافرمانی و ایجاد بلوا.»

«اظهارات شما در این موارد از حد آزادی بیان گذشته است.»

«قانون برای خارجیان، هر کس و به هر ترتیبی، از هر کجا که آمده باشند، چه آمریکا، چه آسیا، یا اروپا یکی است، فرق نمی‌کند، همان قوانین بر همه حاکم خواهد بود. هر خارجی مقیم فرانسه می‌تواند نظام سیاسی کشور خود را مورد انتقاد قرار دهد و ما آن را می‌فهمیم. در سرزمین فرانسه یک فرد خارجی آزاد است. اما برای ما بسیار مشکل است که دعوت به نافرمانی و ایجاد مشکل و بلوا در کشور را بپذیریم. ما علاقه‌مندیم که روی این اصول که همیشه در فرانسه پابرجاست تکیه کنیم. ایجاد تعادل و رعایت این اصول است که حاکم است. کسی که از کشوری تبعید شده است و بر ما وارد می‌شود ممکن است دوست ما باشد یا بالعکس. فرق نمی‌کند. در هر موقعی و در هر وضعیتی قوانین ما برای همه یکسان است.»

«منظور من از آمدن و دیدار شما این است که ناراحتی و عدم رضایت دولت فرانسه را نسبت به اعلامیه‌ای که دیروز صادر کرده‌اید به شما ابلاغ کنم.»

آقای خمینی: «من از این که دولت فرانسه، بعد از سختگیری اولیه آزادمان گذاردند قدردانی می‌کنم. البته از دولت فرانسه هم که آزادی در دین و آزادی بشر را محترم می‌شمارد ما همین توقع را در آزادی بیان داریم و خودمان را آزاد می‌بینیم.»

«اما سه یا دو مطلبی را که گفتید اول ناراحتی‌هایتان در مورد فرار سربازان، باید بگویم قضیه‌ی سربازی هر وقت این امر قانونی باشد و دولت هم قانونی باشد و مطابق با آرای ملت، سربازگیری را باید خودش اعلام کند که بیایند، خدمت کنند. ایران متأسفانه نه مجلس قانونی دارد و نه شاه قانونی و نه دولت قانونی، اما سربازها را با سرنیزه به سربازخانه می‌برند. ما اعتقاد داریم که شاه و دولت غاصب است و اعتقاد داریم که سرنوشت ما باید در دست خودمان باشد. و اینها با زور سرنیزه حکم می‌کنند. ریشه‌ی اختلاف ما با شما در همان اظهار عقیده است. سرباز در یک دولت غاصب سرباز نیست، در یک دولتی که شاه غاصب است و بر ضد تمامی مصالح ملت قیام کرده است، شاه یاغی است نه یک دولت، غاصب است. لذا یک قیام مسلحانه هم، شورش نیست، بلکه ضدشورش است. اینها (شاه) شورش کرده‌اند. اگر بگوییم (حرفمان را) جلوگیری از شورش است، ضدشورش است. اینها (ایادی شاه) با قیام مسلحانه حمله می‌کنند به مردمی که باید اختیار

دست خودشان باشد.

اگر دولت فرانسه مایل نیست ما حرف حقمان را بزنیم، حرف خود را، که همه آزادند حرف حقشان را بزنند، نگوئیم، ما با ناراحتی به جای دیگری منتقل می‌شویم.»

نماینده: «آنچه برای ما مطرح است این است که ما در مقام قضاوت نیستیم که شاه درست عمل می‌کند یا آیت‌الله. ما نمی‌خواهیم داخل این مقوله بشویم.»

آقای خمینی: «شما هیچ وقت به سفارت خودتان در ایران مراجعه کرده‌اید که این کشتارهایی که می‌شود علتش چیست؟ آن‌ها می‌کشند، اسیر می‌کنند! مردم را حبس و تبعید می‌کنند. اینجا دولت فرانسه می‌گوید ما صحبت نکنیم؟ مظلّم آن‌ها را نگوئیم؟ آیا این آزادی است؟ اسمش آزادی است!»

نماینده: «ما نمی‌خواهیم از مطالب ما، وقتی می‌گوییم نمی‌خواهیم جانبداری کنیم، این جور استنباط شود که احساسی نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد نداریم. اما این که گذاشته‌ایم شما کار کنید، یعنی جانبداری می‌کنیم. ما فرق قائل هستیم بین انتقاد به هر شدت و وسعت با بسیج مردم و دعوت به قیام و شورش.»

آقای خمینی: «به نظر من دولت فرانسه در این امر در اشتباه است. مسأله امر به شورش نیست، علیه شورش است، امر به قیام مسلحانه، ضدشورش است. برای فلج کردن شورش است. دولت فرانسه از شاه جانبداری می‌کند و این اشتباه است. باید از ملت پشتیبانی کنید. شاه رفتنی است، شاه نخواهد ماند، ملت می‌ماند و ملت اصل است، شاه جانی است و برای حیثیت فرانسه ضرر دارد که از یک جانی طرفداری کند. فرانسه که آزادیخواه است در برابر مظلومان و آزادیخواهان، می‌گوید فریاد نزدیک تا آن‌ها جنایات خود را بکنند؟ این برخلاف مصالح فرانسه است و فرانسه باید مصالح آتی خود را ببیند!»

نماینده: «جسارت است اگر بخواهم در مقام خودم ایشان را درباره‌ی مسائلی که می‌گویند متقاعد کنم. ما در این معنایی که می‌گوییم، تنها درباره‌ی مصالح مملکت صحبت نمی‌کنیم بلکه قوانین را رعایت می‌کنیم تا حداکثر آزادی بیان را تأمین کنیم. ما نفوذ کلام و رهبری شما را می‌فهمیم و در نظر داریم. با توجه به تمام اینها، در نهایت صداقت مطلب شما را به اطلاع دولت متبوعه‌ی خودم می‌رسانم.»

آقای خمینی: «شما می‌بینید که مردم ایران و تمامی، حتی ارتشی‌ها، چه احترامی به فرانسوی‌ها که به ایران می‌روند می‌گذارند و می‌دانید که چرا؟ چون من اینجا هستم و داد مظلومیت آن‌ها را سرمی‌دهم. من میل ندارم که این وضع عوض شود. مسائلی که پیش می‌آورد خبرش به ایران برسد، نظرشان را ممکن است عوض کنند و من میل ندارم. من مهمان شما هستم. دولت فرانسه بهتر است تجدید نظر کند و از اشخاصی که مورد احترام همه‌ی طبقات حتی ارتشی‌ها هستند، توجه کنند. من مایل هستم دوستی شما با مردم ایران برقرار باشد.»

نماینده: «در هر حال واقعیت این است که من برای بحث در زمینه‌ی مسائل سیاسی نیامده‌ام مشکل ما، مشکل دولت فرانسه است. از فرصتی که دادید و مرا پذیرفتید تشکر می‌کنم ما برای شما احترام بسیاری قائل هستیم. اما در هر حال برای آن که نقطه ابهامی نباشد باید عرض کنم که ما از قوانین خود عدول (نمی‌کنیم) این قوانین ما فوق اشخاص است. با نهایت امانت مطالب شما را هم به نظر مقامات بالاتر می‌رسانم و مجدداً تماس می‌گیرم.»

بعد از این دیدار و اعلام محدودیت‌ها بود که روزنامه‌های فرانسه به دولت اعتراض کردند.

۴- دیدار نماینده‌ی ورسای در مجلس شورای ملی فرانسه

در اواخر آبان ماه ۵۷، اوایل نوامبر ۷۸ عده‌ای از وکلای مجلس ملی فرانسه درباره اقدامات آقای خمینی در فرانسه دولت را زیر سؤال کشیدند و از این که یک «**توریست**» ایرانی فرانسه را مرکز دعوت به شورش علیه دولت «قانونی» ایران کرده است به دولت اعتراض و ابراز نگرانی کردند.

در رابطه با این مسأله **مسیو آبوت** نماینده‌ی مردم منطقه‌ی **ورسای**، همراه با فرماندار منطقه در ۲۰ آبان ماه ۵۷ برابر با ۷۸، ۱۱، ۱۱ به دیدار آقای خمینی آمد تا هم با وضعیت اقامتگاه آشنا شده و هم از مواضع ایشان مطلع گردد و بتواند در مجلس ملی فرانسه در برابر مخالفان موضع مناسب اتخاذ کند. ملاقات وی بسیار کوتاه بود و فرصت سؤال و جواب نبود. و صرفاً به رد و بدل کردن تعارفات گذشت و آقای خمینی از مهمان‌نوازی‌های مردم منطقه، به خصوص دهکده‌ی نوفل‌لوشاتو تشکر کردند. **مسیو آبوت**، پس از این، ابراز علاقه کرد که درباره‌ی مسائل ایران بحث بیشتری بنماید. **مسیو آبوت** ضمن ابراز همدردی با مبارزات ملت ایران و

مقایسه آن با انقلاب کبیر فرانسه درخواست کرد درباره مسائل ایران توضیحاتی به او بدهیم. در این گفتگو که آقای اشراقی و احمدآقا هم حضور داشتند، یکی از دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه مطالب را به فرانسه ترجمه می‌کرد. من از وی به مناسبت علاقه‌اش و آمدنش به دفتر نوفل‌لوشاتو، همچنین از مهمان‌نوازی‌های مردم نوفل‌لوشاتو و علاقه‌ای که ابراز می‌کردند و نیز از زحمات شبانه‌روزی ژاندارم‌ها و نیروهای امنیتی فرانسه تشکر کردم.

در مورد سؤال او که پرسیده بود اوضاع ایران را چه گونه می‌بینیم؟ شرح دادم که روی کار آمدن دولت **ازهارى** و تسلط نظامیان اوضاع را وخیم‌تر کرده است. گفتیم این ما نیستیم که خشونت به خرج می‌دهیم، بلکه این شاه است که تظاهرات ساده مردم را با گلوله جواب می‌دهد، در مساجد به مردم حمله می‌کند و به صفوف نمازگزاران حمله می‌کند. واضح است مردمی که سالیان دراز تحت فشار بوده‌اند و عزیزانشان کشته شده‌اند و ساده‌ترین اعتراض آن‌ها را با خشونت جواب می‌دهند به طور طبیعی برای ابراز انزجار خود و نشان دادن تنفر خود به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، متوسل شوند.

این ملاقات بسیار دوستانه بوده و حدود یک ساعت طول کشید.

چند روز بعد در ۱۸ آبان (۹ نوامبر) خبرنگار **رادیو و تلویزیون هلند** طی مصاحبه‌ای مسأله موضع‌گیری عده‌ای از نمایندگان مجلس ملی فرانسه را علیه اقامت آقای خمینی در پاریس با ایشان مطرح کرد:

س: «در وضع فعلی فرانسه، بعضی از وکلای مجلس راجع به اقامت شما در فرانسه از دولت سؤالاتی کرده و اظهار نگرانی کرده‌اند. نظر حضرت‌عالی چیست؟»
ج: «ما از دولت فرانسه که همیشه خود را از طرفداران حقوق بشر معرفی می‌کند، انتظار داریم همگام با ما، نهضتی را که علیه ظلم و ستم شاه در ایران برپا شده است و هیچ مطلبی غیر از مطالب مشروعه اولیه‌ی حقوق بشر را خواستار نیست تأیید کند و به پشتیبانی ما برخیزد و اگر آزادیخواه است، آزادیخواهی خود را به اثبات برساند و از ملت فرانسه انتظار داریم که از ملت ایران دفاع نماید. ملتی که زیر پای ابرقدرت‌ها هر روز کشته و زخمی می‌دهد و باز برای حقوق خود دست از مبارزات آزادیخواهانه خود برنداشته است.»

۵- چهارمین دیدار دو نماینده برجسته دولت فرانسه ۳۱ دسامبر ۷۸-

۱۰ دی ماه ۵۷

پس از ملاقات و مذاکرات مفصل قبلی که در ۲۰ آذر برابر با ۱۱ دسامبر صورت گرفت و طی آن نماینده دولت فرانسه نسبت به برخی از مطالب بیانیه آقای خمینی که به مناسبت **عاشورای حسینی** صادر کرده بودند، اعتراض کرد و آقای خمینی جواب‌های تند و قاطعی به او دادند. ملاقات جدید در شرایط خاصی صورت گرفت. این ملاقات وقتی صورت گرفت که از مدت ویزای سه ماهه‌ی آقای خمینی چند روزی بیشتر باقی نمانده بود و برای اقامت در فرانسه ویزای توریستی می‌بایستی برای سه ماه دیگر تمدید می‌شد. همه منتظر بودند که ببینند دولت فرانسه چه سیاستی در پیش خواهد گرفت. خبرنگاران مرتب سؤال می‌کردند که اگر دولت فرانسه با تمدید مدت اقامت شما در فرانسه موافقت نکند چه خواهید کرد؟ آقای خمینی مرتب جواب می‌دادند که از این فرودگاه به فرودگاه دیگر، از این کشور به کشور دیگر سفر خواهیم کرد تا صدای مظلومیت ملت ایران را به دنیا برسانم.

انعکاس این پاسخ‌ها در مطبوعات جهانی چنان بود که یک حالت و وضعیت دراماتیک و هیجان‌انگیزی را به وجود آورده بود و همه منتظر بودند که موضع دولت فرانسه روشن شود.

تظاهرات و راه‌پیمایی‌های عظیم میلیونی تاسوعا و عاشورا در تهران و نظم بی‌سابقه‌ی آن و شعارهای قاطع علیه شاه، به خصوص در روز دوم (عاشورا)، در سطح بسیار گسترده‌ای در جهان انعکاس پیدا کرد. بسیاری از محافل سیاسی و مراکز خبری جهان بعد از صدور بیانیه‌ی آقای خمینی به مناسبت آغاز **محرم**، پیش‌بینی می‌کردند که ایام تاسوعا و عاشورای حسینی برای رژیم تعیین‌کننده خواهد بود. از ابتدای محرم، صدای تکبیرها از پشت‌بام‌ها، فضای ایران را پر کرده و در سرتاسر جهان طنین انداخته بود. در دنیای اسلام هیجان جدیدی به وجود آمده بود. در جهان غرب، همه به حال انتظار بودند، بسیاری از خبرنگاران خارجی که به نوفل‌لوشاتو آمده بودند، برای تهیه‌ی خبر و گزارش به تهران رفتند و هر یک که به ما مراجعه می‌کردند، آن‌ها را به مسئولان و برنامه‌ریزان این تظاهرات در تهران معرفی می‌کردیم. شبکه‌های خبری جهان، اخبار ایران را نه روز به روز، بلکه لحظه به لحظه مخابره می‌کردند. به دنبال اجرای موفقیت‌آمیز برنامه

تکبیرگویی بر پشت‌بام‌ها، راه‌پیمایی عظیم تاسوعا و عاشورا اعتبار جدیدی برای انقلاب اسلامی در سرتاسر جهان بوجود آورده بود. این راه‌پیمایی‌ها به صورت یک رفرا ند م واقعی علیه سلطنت پهلوی و محمدرضا تلقی شد و به حق نقطه عطفی در آن مراحل از رشد و گسترش جنبش ضد استبدادی بود و قطعاً بر مواضع دولت‌های غربی و ذی‌نفع در ایران اثر تعیین‌کننده‌ای گذاشت. این تأثیر در مذاکرات نمایندگان دولت فرانسه کاملاً بارز بود.

در چنین فضائی نمایندگان دولت فرانسه با آقای خمینی دیدار کردند. در این دیدار علاوه بر **مسیو کلود شایه** نماینده مخصوص کاخ الیزه و رییس امور کنسولی فرانسه فرد دیگری نیز آمده بود که او را **مسیو ژاک روبر** مدیرکل سیاسی و مسؤول خاورمیانه و ایران در وزارت امور خارجه فرانسه معرفی کردند. قسمت عمده مذاکرات را او انجام داد. لحن مطالبی که آن‌ها این بار مطرح می‌ساختند با دفعه‌ی گذشته کاملاً فرق داشت و بیشتر نشانه آمادگی دولت فرانسه برای قبول واقعیت جدید در ایران بود. توجه به برخی نکات در این مذاکرات بسیار جالب است:

کلود شایه: «در ابتدای اقامت حضرت‌عالی در اینجا ما خدمتتان رسیدیم و قبلاً هم صحبت کرده و اطلاع دادیم که هیچ گونه ممانعتی برای ماندن حضرت‌عالی در فرانسه وجود ندارد.»

آقای خمینی: بسیار متشکرم.

شایه: حضرت آیت‌الله فراموش نفرموده‌اند که در دفعه‌ی قبل خطوط کلی جنبش را تشریح فرمودید. من در تماس خودم با مقامات عالی‌ه اهداف نهضت را به آن‌ها منتقل کردم. در عین حالی که توجه داریم که مسائل حضرت‌عالی، مسائلی است مربوط به امور داخلی ایران اما حالا آمده‌ایم که عرض کنیم که ما به تمامی این مسائل توجه داریم و توجه کرده‌ایم. وضعیت قبلی به سرعت تغییر می‌کند و رو به جلوست و فکر نمی‌کنیم که باید به این مسائل مشغول شویم و توجه داشته باشیم. همکار من که بیشتر از من صلاحیت دارد، این بار همراه من آمده است تا این توجهات را به نظر حضرت‌عالی برساند.»

«وزیر امور خارجه ما توجه خاص و عمیقی دارد که این شخص را همراه من به ملاقات حضرت‌عالی فرستاده است.»

ژاک روبر: «از فرصت و ملاقاتی که به ما داده و ما را پذیرفته‌اید تشکر

می‌کنم و توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که همان طور که مسیو شایه گفتند هدف ما دخالت در امور ایران نیست، بلکه منظور از این ملاقات و مذاکره کسب یک سری اطلاعات است. دولت فرانسه علاقه‌مند است آنچه که در دنیا اتفاق می‌افتد بفهمد و طبیعتاً در سیاست خود مستقل عمل می‌کند؛ این اطلاعات را برای سیاست مستقل خود لازم می‌دانیم ما نسبت به مردم ایران علاقه‌ی قدیمی داریم. من در وزارت خارجه‌ی فرانسه مسؤول امور خاورمیانه و مسؤول امور ایران هستم.»

«مسائل سختی که در ایران در ماه‌های گذشته رخ داده است توجه ما را به خود جلب کرده است. نفوذ قطعی شما در ایران ما را بر آن داشته است که خدمت شما برسیم و چند سؤال در این باره بکنیم.»

«اولین مطلب تحلیل کلی از مسائل ایران خصوصاً درباره **دولت بختیار** و احتمال تشکیل **شورای سلطنت** است.»

آقای خمینی: «مکرر گفته‌ایم که ما و ملت تحمل شاه و شورای سلطنت را نخواهیم کرد. تمامی بدبختی‌های ما از شاه و رژیم سلطنت است. بختیار هم مثل اسلافش چند روزی خواهد بود و کنار خواهد رفت.»

ژاک روبر: «منظور شما این است که حتی رفتن شاه به خارج هم راه حل نیست؟»

آقای خمینی: خیر.

ژاک روبر: «آیا استعفای کامل (شاه) مورد نظر است؟»

آقای خمینی: «استعفای کامل! او الان هم کنار است. استعفا مطرح نیست. ما از اول او را قانونی نمی‌دانستیم. حالا هم که همه رأی به خلع او داده‌اند. مردم رژیم سلطنت را نمی‌خواهند. همه را نفی کرده‌اند. سلطنت خلاف قوانین ما است.»

ژاک روبر: «آنچه که ما از اول این بحران فهمیدیم رژیم سلطنت بر اساس قانون اساسی ۱۹۰۶ است و ادامه‌ی این رژیم از قبل است. مسأله‌ی اساسی عدم اجرای قانون است که قدرت مذهبی را در درجه اول قرار می‌دهد آیا این تغییر کرده است؟»

آقای خمینی: «اصل قانون اساسی این است که سلطنت و همه رژیم‌ها باید به تصویب مردم باشد. مسأله رژیم بدون رضایت مردم هیچ اساس ندارد. مردم الان

تماماً نه شاه و نه سلطنت پهلوی را می‌خواهند و نه رژیم سلطنتی را. بلکه جمهوری، جمهوری اسلامی را می‌خواهند.»

ژاک روبر: «بنابراین آنچه مطرح است سلطنت این یا آن خانواده مورد نظر نیست. آنچه در این قانون اساسی به جای سلطنت جایگزین می‌شود جمهوری-جمهوری اسلامی است. ممکن است بحثی درباره این جمهوری و اسلامی بکنید؟»

آقای خمینی: «اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست که آرای عمومی مردم آن را تعیین می‌کند. اسلامی می‌گوییم چرا که قانون اساسی ما بر اساس آن است. قانون اساسی فعلی را بررسی می‌کنیم آنچه با اسلام موافق است می‌پذیریم و هر جا که تناقض دارد رد می‌کنیم. **جمهوری است یعنی دموکراتیک و اسلامی است یعنی قانون آن اسلامی است.**

ژاک روبر: «به جز ریاست جمهور آیا نظرتان حضور پارلمان، و احزاب و مقابله‌ای احزاب هم است؟»

آقای خمینی: «بله، همه اینها است.»

ژاک روبر: «آیا تغییر مثل فرانسه هست؟»

آقای خمینی: «بله، همین طور است اما قانون ما اسلام است.»

ژاک روبر: «اگر فرض کنیم که شاه رفته است، در چنین وضعیتی کسانی که قدرت را در مرحله انتقالی به دست می‌گیرند تا انجام انتخابات، آیا در دست مذهبی‌ها خواهد بود یا کسانی که مورد تأیید مذهبی‌ها باشند؟»

آقای خمینی: «در دست کسانی که ما تعیین می‌کنیم و کسانی خواهند بود که شورایی آن‌ها را تعیین خواهد کرد.»

ژاک روبر: «از شرایط فعلی ایران متأسفم. آخرین سؤال ما درباره‌ی ارتش است. نظر شما چیست؟ آن را حفظ خواهید کرد؟ قدرت مذهبی با ارتش کنار می‌آید؟»

آقای خمینی: «با اصل ارتش مخالفتی نداریم. هر کشوری ارتش لازم دارد. ارتش را باید تصفیه کرد. اشخاصی استفاده‌جو هستند و خائن‌اند. اما جناح‌های دیگر خدمتگزار به وطن هستند و باید محفوظ بمانند. البته، ارتش با این عرض و طول که بیشتر بودجه‌ی مملکت را فرو می‌برد، قابل تحمل نخواهد بود.»

ژاک روبر: «ما در این مسافرت (منظور مسافرت وزیر امور خارجه فرانسه به

کشورهای همسایه ایران است) به کشورهای عربی اطراف خلیج رفته بودیم. از مسائل مربوط به ایران سخت ناراحتند که عدم ثبات ایران همه ی منطقه را به هم می‌زند. **شاه حسین** هم وقتی به فرانسه آمد از همین مسائل نگران بود، شاید هم **حافظ اسد**، که چه خواهد شد. مورد علاقه است که بدانیم به نظر حضرت آیت‌الله در آینده وضع ثبات منطقه چه خواهد شد. به علت اهمیت آن برای دنیا و وزن ایران در منطقه و دنیا، ثبات ایران را چگونه حفظ می‌کنید؟»

آقای خمینی: «ثبات ایران با نبودن شاه بهتر حفظ می‌شود. بودن شاه عدم ثبات را به وجود آورده است و تمامی ابعاد ملی، سیاسی، اجتماعی ایران فرو ریخته است. اینها باید در مدتی ترمیم گردد. اما در مورد ثبات منطقه، دولت ایران وضع ژاندارم را نخواهد داشت که برای حفظ مصالح دیگران امنیت را حفظ کند. اما ایران با سایر کشورهای منطقه در حفظ آرامش و ثبات همکاری خواهد کرد.»

ژاک روبر: «با یکی از کشورهایی که ما صحبت می‌کردیم اظهار نگرانی می‌کرد که تحولات اخیر ایران ممکن است موجب تجزیه‌ی ایران بشود. آیا چنین چیزی امکان‌پذیر است؟»

آقای خمینی: «این تبلیغات و تشبثات شاه است، دروغ است واقعیت قضیه این است که هرگز احتمال چنین چیزی نیست و واقعیت ندارد.»

ژاک روبر: «مسئله مورد سؤال این است که **روسیه** قدرت بزرگ جهانی همسایه شماست که قرارداد ۱۹۲۱ را با ایران دارد و به موجب آن هر کشوری که به خاک ایران نیرو پیاده کند یا نیروهایی به مرزهای ایران نزدیک شوند و خطری برای روسیه باشد آن‌ها به ایران نیرو وارد خواهند کرد. با توجه به این که روس‌ها از این قرارداد صحبت می‌کنند و آمریکایی‌ها ناوهای جنگی خود را به **خلیج فارس** آورده اند این سؤال‌ها مطرح می‌گردد.»

آقای خمینی: «این قرارداد (با روس‌ها) اصل آن غیرقانونی است اصل آن هم امکان به وجود آمدن را ندارد. آن طور نیست که هر کدام از این دو اجازه بدهند که دیگری وارد شود وقتی جنبش به حرکت در می‌آید باید تمامی جوانب آن را بپذیرد.»

ژاک روبر: «دولت فرانسه مخالف جنگ‌های ابرقدرت‌هاست.»

آقای خمینی: «ما هم مخالفیم.»

ژاک روبر: «در بین کشورهای توسعه ی یافته و در حال توسعه کارهایی در حال اجرا است. کارهایی انجام می شود در سطح سازمان ملل متحد و سایرین، که ما هم جزو آن ها هستیم. تمامی خارجی های مقیم تهران نگران وضع آینده هستند که آیا این روابط ادامه خواهد یافت؟ چه خواهد شد؟ برخی اقلیت های مذهبی، خصوصاً یهودی ها ابراز نگرانی کرده اند نظرتان چیست؟»

آقای خمینی: «بعد از استقرار حکومت اسلامی، قراردادهای مورد بررسی قرار خواهند گرفت. آنچه که مورد قبول باشد و به مصالح ما باشد قبول می کنیم. خارجی ها و اقلیت ها همه محترم اند. اقلیت های مذهبی در اسلام احترام دارند. آزادی دارند. بدانید آن ها بهتر به زندگی خود ادامه خواهند داد. **نماینده یهودیان** آمد اینجا و من به آن ها اطمینان دادم که با آن ها به احترام رفتار خواهد شد.»^۱

در این ملاقات از نمایندگان دولت فرانسه سؤال شد که آیا مقامات فرانسوی مایل هستند که گزارش و خبر این ملاقات و مذاکره به مطبوعات داده شود یا خیر؟ اصل ملاقات چیزی نبود که بتوان آن را پنهان نمود. در تمام طول روز خبرنگاران در اطراف اقامتگاه آقای خمینی در نوفل لوشاتو حضور داشتند و هرگونه دیداری را مخابره می کردند. وقتی **شایه** و همکارش به نوفل لوشاتو آمدند، همه خبرنگاران از آن مطلع شدند و در برابر اقامتگاه اجتماع کرده بودند که خبری از مذاکرات دریافت دارند. بنابراین به نظر ما ضروری رسید که در این مورد توافقی بکنیم. مقامات فرانسوی مایل نبودند که از محتوای مذاکرات چیزی به خبرنگاران بگویند لذا قرار شد که بگویند در مورد تمدید اقامت آقای خمینی در فرانسه مذاکره کرده اند. ما نیز همین مطلب را به خبرنگاران گفتیم.

روز بعد **سخنگوی وزارت امور خارجه** ی فرانسه اعلام کرد که: «**مسیو شایه**، رئیس امور کنسولی وزارت خارجه با رهبر ۷۸ ساله شیعیان دیدار کرده است. در این دیدار **ژاک روبر** رئیس امور ایران در وزارت امور خارجه ی فرانسه همراه **کلود شایه** بوده است.»

رویترز که این خبر را مخابره کرده بود اطلاع داد که: «وزارت امور خارجه ی فرانسه هفته پیش رسماً اعلام کرد که فرانسه با تمدید اقامت حضرت آیت الله خمینی به مدت سه ماه دیگر موافقت کرده است.

البته موافقت دولت فرانسه هنوز به ما اطلاع داده نشده بود. اما در اواخر ماه دسامبر بود که مدیر امور امنیتی منطقه ورسای، که دهکده‌ی نوفل‌لوشاتو از توابع آن است و مسؤولیت حفظ امنیت اقامتگاه آقای خمینی را بر عهده داشت و همه روزه به آن جا سرکشی می‌کرد، به ما مراجعه کرد و گذرنامه‌های آقای خمینی و حاج احمدآقا و خود مرا گرفت و برد که ترتیب تمدید مدت اقامت را بدهد. انتشار خبر رویترز (همچنین) مصادف بود با پایان دیدار سران چهار کشور غربی در **جزایر گوادلوپ** در **خلیج کارائیب** و به دنبال آن **پیام کارتر** به آقای خمینی و قطعی شدن خبر خروج قریب‌الوقوع شاه از ایران. روز بعد (۱۱ دی‌ماه ۵۷) **مسیو شایه** از محل کار خود به اقامتگاه تلفن زد تا همدردی دولت فرانسه را به مناسبت کشتارهای ایران ابراز دارد. از اوایل دی‌ماه، موج جدیدی از تظاهرات وسیع خیابانی همراه با آتش‌سوزی، کشتار و... تهران و شهرستان‌ها را فرا گرفته بود. در روزهای نهم و دهم دی‌ماه این بحران به اوج خود رسیده بود. تلفن مسیو شایه و ابراز همدردی از جهتی سیاست جدید دولت فرانسه را تأیید می‌کرد. اما وی در همین تلفن از من خواست که نظر آقای خمینی را به تذکرات قبلی در مذاکرات حضوری (عدم دعوت مردم به خشونت و احتمالاً قیام مسلحانه و دستور جهاد) جلب نمایم.

۶- پنجمین دیدار نمایندگان دولت فرانسه - ۵۷،۱۰،۱۸ - ۷۹،۱،۸

دو نفر از جانب رییس جمهوری فرانسه، **ژیسکاردستن** به دیدار آقای خمینی آمدند تا پیامی را که **کارتر** توسط ژیسکاردستن برای آقای خمینی فرستاده بود، بدهند. متن کامل این پیام در بخش دیگری آمده است.

۷- اعلام موضع دولت فرانسه:

در تاریخ ۱۵ ژانویه ۷۹- برابر با ۲۵ دی‌ماه ۵۷ دولت فرانسه رسماً اعلام کرد که: «رفتار این کشور با حضرت **آیت‌الله خمینی** مانند رفتار با سایر افراد خارجی مقیم فرانسه خواهد بود. دولت فرانسه هیچ اقدام ویژه‌ای با توجه به اقامت خمینی به عمل نیاورده است زیرا معتقد است که ایشان تمام مقرراتی که یک تبعه‌ی خارجی باید در فرانسه مراعات کنند، محترم شمرده است و اقامت ایشان سبب برهم خوردن نظم عمومی و آشوب نشده است.»

خبرگزاری رسمی فرانسه که این خبر را منتشر ساخت اضافه کرد که سخنگوی دولت فرانسه گفت که آقای خمینی با گذرنامه ایرانی وارد فرانسه شده‌اند و از همه مزایای یک فرد خارجی در فرانسه می‌توانند استفاده کنند.

۸- ششمین دیدار، پیام بختیار به آقای خمینی - ۵۷،۱۱،۳ - ۷۹،۱،۲۳

شاه از ایران خارج شده و به مصر رفته بود. آقای خمینی آماده‌ی بازگشت به ایران شده بودند. بختیار و نظامیان، برای جلوگیری از بازگشت آقای خمینی به ایران، نه تنها مانع حرکت «پرواز انقلاب» شدند، بلکه تمامی فرودگاه‌های ایران را به روی هواپیماها به کلی بستند. این اقدام دولت موج جدید و وسیع تبلیغاتی را به نفع انقلاب در سرتاسر جهان به وجود آورد. صدها خبرنگار در نوفل‌لوشاتو اجتماع کرده بودند و هر کلمه‌ای که از دهان امام خارج می‌شد بلافاصله به تمام دنیا مخابره می‌کردند.

بختیار حرکت بسیار ضعیفی را، که شکست قطعی آن قابل پیش‌بینی بود شروع کرده بود. او نمی‌توانست برای مدت مدیدی فرودگاه‌ها را ببندد. بختیار از دو طرف تحت فشار قرار داشت. از داخل، میلیون‌ها نفر از مردم وطنمان آماده حمله به فرودگاه و اشغال آن بودند. هر لحظه خطر یک انفجار بزرگ احتمال داده می‌شد. در خارج از کشور، در نوفل‌لوشاتو، آقای خمینی با خونسردی آماده‌ی حرکت بود، و تمامی تبلیغات جهانی نیز عملاً در خدمت حرکت اسلامی بسیج شده بودند. شکست بختیار در این عمل تدافعی بسیار ضعیف، حتمی و قطعی بود.

در چنین وضعیتی، همان طور که در بخش‌های پیشین نوشته‌ام، فردی به نام **مرزبان**، به عنوان نماینده بختیار در پاریس خواهان دیدار با آقای خمینی برای تسلیم نامه‌ی بختیار به آقای خمینی شد. اما با این دیدار موافقت نشد و او نامه‌ی بختیار را به صادق قطب‌زاده داد و روز بعد به تهران برگشت.

روز بعد، در ۵۷،۱۱،۳، نمایندگان دولت فرانسه به دیدار آقای خمینی آمدند. هم پیام بختیار را خواندند و هم مواضع دولت متبوعه‌ی خود را به اطلاع رسانیدند. این دیدار در ۲۳ ژانویه ۷۹ برابر با سوم بهمن ۵۷ توسط **مسیو شایه** به همراهی یک نفر دیگر صورت گرفت:

مسیو شایه: بختیار سفیر فرانسه در تهران را احضار کرده و به رئیس‌جمهور فرانسه پیغام داده است که رئیس‌جمهوری قبول کند که این پیغام مرا به آیت‌الله

خمینی بدهند که «ایشان به ایران نیایند که این عمل بسیار مشکلی است در روز جمعه اینطوری که اعلام شده است. آمدن حضرت آیت‌الله بعد از آن اعلامی که فرموده‌اند که دولت ایران غیرقانونی است، دولت را مجبور می‌کند که از شخصیت حقوقی خود دفاع کند. و این بدان معناست که تمام قدرت خود را به کار خواهیم برد که ایشان را منزوی کنیم. دولت فرانسه باید این را بداند که من مقام خود را به کسی که ناشناس باشد نمیده‌م.»

مسیو شایه این پیغام را از روی نوشته‌ای که در دست داشت خواند. سپس از روی همان نوشته ادامه داد:

«گزارش سفیر فرانسه در ایران و سؤال وی: **مسیو شاهپور بختیار** از رئیس جمهور خواهش کرده است که این عمل را به طور غیر رسمی از طرف بختیار انجام دهد و اضافه کنند از طرف خودشان (یعنی از طرف دولت فرانسه) که آمدن آقا به ایران موجب مشکلات و خطرات زیادی خواهد بود. اما سفیر ما در تهران به آقای بختیار تذکر داده است که ما نمی‌خواهیم در امور داخلی ایران دخالت کنیم. در جواب سفیر فرانسه، بختیار گفته است که این یک پیغام غیر رسمی است. چون سفیر انجام آن را قبول نکرده است بختیار به او گفته است که روز چهارشنبه یک نفر را به عنوان نماینده‌ی خود به پاریس خواهد فرستاد که به آقا بگوید آمدن ایشان به ایران حمام خون به راه خواهد انداخت. بختیار در این پیغام خود اضافه کرده است که: من اولین نفری می‌بودم که از ایشان استقبال کنم اگر نمی‌گفتند که آمدن من به ایران از بین رفتن او خواهد بود. چون (این تهدید) از طرف ایشان یک اعلام قدرت است من مقاومت خواهم کرد».

مسیو شایه سپس افزود:

اگر فقط اجازه بفرمائید، آن چه که از نظر ما مهم است عرض کنم. با توجه به اینکه ابداً مایل به دخالت در کار ایران نیستیم، فکر کرده بودیم که نفس آوردن پیغام بختیار دخالت در کار ایران است. به همین دلیل هم آمدیم این پیغام را همانطور که آمده است نقل کنیم و کار دیگری نداریم. فکر کردیم نفس آوردن پیغام ممکن است باعث کمک بشود.

آقا: خیلی متشکرم

شایه: اگر اجازه بدهید من به سفیر بگویم که پیغام را همانطور که دریافت کردیم به همان صورت رساندیم و اضافه کنیم که طرفی در این قضیه نخواهیم داشت. از قبول شما متشکرم.

۹- سایر دیدارهای فرانسویان

علاوه بر دیدار و مذاکره‌ی نمایندگان رسمی دولت فرانسه، سه گروه دیگر از فرانسویان نیز با آقای خمینی و اطرافیان ایشان در تماس بودند. گروه اول، مقامات رسمی امنیتی و ژاندارمری منطقه و گروه دوم شخصیت‌های سیاسی- علمی شناخته شده فرانسوی و گروه سوم، خبرنگاران رسانه‌های گروهی. علاوه بر این‌ها، گروه‌هایی از مردم فرانسه، به خصوص جوانان که به علت اقامت آقای خمینی در پاریس و انتشار مواضع ایشان به اسلام و حرکت اسلامی ملت ایران علاقه‌مند شده بودند، با ایشان دیدار و گفتگویی کرده‌اند.^۱

مقامات رسمی امنیتی و ژاندارمری در همان محل اقامتگاه با ما در تماس بودند و مطالبی رد و بدل می‌شد که عمدتاً در چهارچوب اخبار و مسائل مربوط به امنیت آقای خمینی و اطرافیان ایشان بود.

ملاقات شخصیت‌های سیاسی- علمی فرانسوی با آقای خمینی عموماً توسط آقای بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و دکتر حبیبی به دلیل آشنایی نزدیک آنان با این شخصیت‌ها و تسلط آنان بر زبان فرانسه ترتیب داده و به اجرا گذارده می‌شد. در مورد مصاحبه خبرنگاران فرانسوی، ما عیناً نظیر همه‌ی خبرنگاران خارجی با آن‌ها برخورد می‌کردیم و مصاحبه‌ها برنامه‌ریزی و به اجرا گذاشته می‌شد. این مصاحبه‌ها عموماً منتشر شده‌اند.

اما در مورد گروه‌هایی از مردم فرانسه که به اسلام و حرکت اسلامی ایران علاقه‌مند شده بودند و به دیدار آقای خمینی می‌آمدند، موارد بسیار جالبی اتفاق افتاده است که در همه این دیدارها من شخصاً حضور نداشتم و نمی‌دانم که آیا یادداشت‌هایی از آن دیدارها برداشته شده است یا خیر. اما در یک مورد که من شخصاً حضور داشتم یادداشت‌های آن جلسه را در همین بخش و به شرح زیر می‌آورم.

۹،۱- دیدار نویسنده‌ی فرانسوی

در این دیدار، آقای اشراقی وقتی به من اطلاع دادند و حضور پیدا کردم که

تعارفات اولیه صورت گرفته بود و متأسفانه من موفق نشدم نام و مشخصات این نویسنده‌ی فرانسوی را یادداشت کنم. اما مذاکرات به شرح زیر است:

نویسنده فرانسوی: «من یک نویسنده‌ی مبارز فرانسوی هستم که سال‌ها علیه فاشیسم، بر ضد استعمار و ضد امپریالیسم مبارزه کرده‌ام و همیشه در کنار مردم مظلوم و مستضعف بوده‌ام و از آن‌ها حمایت کرده‌ام. انقلاب‌های جهان، به خصوص، انقلاب فرانسه را مطالعه کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که هرگاه انقلابی تا نیمه‌ی راه برود و ادامه ندهد محکوم به مرگ است. من برای شما احترام فراوانی قائل هستم و دلیل این احترام عمیق من به شما، سماجت شما در ادامه‌ی مبارزه علیه شاه است. معتقدم این باید با تمام نیرو و بدون مصالحه ادامه یابد. و این دلیل احترام من است. اما من دو سؤال کلی از شما دارم. سؤال اول این که آیا اعتقاد دارید که با این که آمریکا، روسیه و چین، که همگی شاه را تقویت می‌کنند و ایران را محاصره کرده‌اند راهی برای آزادی ایران از این ابرقدرت‌ها وجود دارد؟»

آقای خمینی: «ما اتکاء به ملت و قدرت ملت داریم. هیچ ملتی را، بعد از آن که بیدار شدند و به جنبش در آمدند، کسی نمی‌تواند از آن راهی که دارند منحرف کند و هیچ قدرتی نمی‌تواند یک ملت را سرکوب نماید. البته قدرت‌ها می‌توانند بریزند و در یک مملکتی قتل‌عام کنند ولی نمی‌توانند ملت را از خواستی که دارند منحرف کنند و ملت ما به آن مرحله رسیده است که تمام اقشار، قیام ضد رژیم و ضد ظلم کرده‌اند. ابرقدرت‌ها نمی‌توانند این قیام را بشکنند و به علاوه ملت ایران مطالبی خواهانند که تمام مردم جهان با این درخواست متفق‌القول است، و آن آزادی و استقلال است. و ابرقدرت‌ها نمی‌توانند در برابر عواطف تمامی مردم جهان، تحمیلی کنند. و امید ما این است برای این که حرفمان حق و مردم هم همه قیام کرده‌اند، بر تمام قدرت‌ها غلبه می‌کنند.»

نویسنده: آیت‌الله قدرت مذهبی هستند، وقتی ما و شما امیدواریم که رژیم شاه سرنگون شود، چگونه برای افرادی مثل شما، یک رهبر مذهبی، ممکن است که خود و یا اطراف خود را با یک نیروی سیاسی، جانشین رژیم پوسیده‌ی شاه سازند.»

آقای خمینی: «من بنا ندارم که خودم یا اشخاصی که حالا در پیش من هستند از روحانیان جانشین رژیم بشوند لکن ما در ایران و خارج کشور نیروهایی

داریم که در همه‌ی ابعاد دانشمند و متفکر و کارآمد هستند و در نظر داریم که آن‌ها را جانشین رژیم بکنیم.»

«اشخاصی که در داخل و خارج هستند و با ملت هستند به اداره کشور قادرند، بنابراین اشکالی از این بابت پیش نخواهد آمد.»

نویسنده: «از این که به من اجازه‌ی چنین ملاقات و مذاکره‌ای را دادید تشکر می‌کنم.»

آقای خمینی: «من هم از شما تشکر می‌کنم. امیدوارم که مثل شما نویسنده‌های که مطالعات در انقلاب‌ها خصوصاً انقلاب فرانسه دارید، در این انقلابی که در ایران پیش آمده است و ملت مظلوم ایران حق خود را مطالبه می‌کند، به اندازه‌ی قلم و قدرت بیان خود به آن‌ها کمک کنید. از خداوند متعال بخواهید که پیروزی نصیب ملت ما بشود.»

نویسنده: «آنچه آیت‌الله آرزو دارند، من در گذشته انجام داده‌ام. در اوایل سال ۶۰ مقالاتی، مطالعاتی درباره‌ی **دکتر مصدق** و تجربه‌ی غیرقابل تکرارش، که ما احترام زیادی بر او می‌گذاریم، انجام داده‌ام.»

بخش دوم

دیدار نمایندگان دولت آمریکا

۱- تماس و ارتباط آمریکا با مخالفان شاه

مقامات آمریکا از تماس با مخالفان شاه به شدت پرهیز داشتند. علت آن حساسیت فوق العاده‌ای شاه به این نوع تماس‌های دولت آمریکا بود. به دلیل حساسیت شاه به این نوع تماس‌ها، اطلاعات مقامات آمریکا از اوضاع ایران محدود به گزارش‌های رسمی ساواک بود.

اما از اواخر سال ۱۳۵۶، آمریکا ئی‌ها به جمع‌آوری مستقیم اطلاعات از مخالفان شاه، جدای از منابع دولتی ایران پرداختند. این برنامه به تدریج از سه طریق انجام شد: **اول** تماس‌هایی که از طریق روزنامه‌نگاران و خبرنگاران انجام می‌شد. از این زمان به بعد بر تعداد روزنامه‌نگاران و خبرنگارانی که به ایران سفر می‌کردند و درباره ایران مقالات خبری - تحلیلی می‌نوشتند افزوده شد. روش برخی از این خبرنگاران این بود که با افراد مورد نظر درباره‌ی موضوعات متعدد یک ساعت یا بیشتر مصاحبه می‌کردند ولی مصاحبه را یا چاپ نمی‌کردند یا بخش کوچکی از آن را منتشر می‌کردند. یکی از راه‌های کسب اطلاعات از مواضع مخالفان این نوع مصاحبه‌ها بود البته تمام روزنامه‌نگاران چنین نبودند. به عنوان نمونه مقاله‌ی **خانم فیتز جرالد** در مجله هارپر بسیار پر معنا و به شدت پر از انتقاد از شاه بود.

دوم از طریق بعضی از سازمان‌های بین‌المللی، نظیر جامعه‌ی بین‌المللی

حقوقدانان بود. آقای باتلر از طرف این جامعه به ایران آمد با شاه در جزیره کیش دیدار کرد. با برخی از شخصیت‌های مخالف شاه، نظیر مهندس بازرگان نیز دیدار نمود. او که سخت طرفدار شاه و مخالف سر سخت میلیون ایران، به خصوص مذهبی‌ها، بود، بعد از بازگشت به آمریکا کمترین اقدامی به نفع مطالبات مردم انجام نداد.

سوم از طریق تماس‌ها و گفتگوهای پراکنده با رهبران گروه‌های مخالف شاه، جبهه ملی، نهضت آزادی و روحانیت مبارز.

از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۷ آمریکائی‌ها از سه کانال با این گروه از رهبران ارتباط بر قرار کردند: اول تماس مستقیم با نمایندگان شورای انقلاب، آقایان مهندس بازرگان، آیت الله موسوی اردبیلی و دکتر سحابی. دوم تماس مستقیم با دکتر بهشتی، و سوم تماس در پاریس. آنچه در زیر آمده است شرح تماس‌های پاریس است.

۲- اولین حمله‌ی رسمی کارتر به آقای خمینی

کارتر در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در ۱۲ دسامبر ۷۸ (۲۱ آذر ۵۷) ضمن اشاره به وقایع ایران به طور ضمنی به آقای خمینی حمله کرد. رئیس جمهوری آمریکا در سخنان خود اگر چه اسمی از ایشان نبرد اما مطبوعات جهانی در گزارش‌های خود به نقل از مقامات مسؤول در دولت کارتر نشان دادند که منظور وی چه کسی بوده است.

در این مصاحبه کارتر گفت که:

«به بیانیه‌های تحریک‌آمیز کنترل نشده‌ای که از کشورهای خارجی علیه شاه صادر می‌شود و شورشگری را تشویق نموده است باید پایان داده شود.»

کارتر همچنین در مورد بیانیه‌های سیاسی آقای خمینی که از پاریس صادر می‌شدند گفت:

«آن‌ها حمام‌های خون و خشونت را تشویق می‌نمایند. این چیزی است که واقعاً ناراحت‌کننده است و من امیدوارم بعد از پایان این ایام مقدس خاتمه خواهد یافت.»

در همین مصاحبه، کارتر برای چندمین بار حمایت دولت آمریکا را از شاه اعلام و ابراز اطمینان نمود که شاه بر مشکلات کنونی فائق خواهد آمد و قدرت را حفظ خواهد کرد. وی اضافه کرد که شاه نه تنها حمایت ما بلکه اعتماد و اطمینان ما را هم دارد.

تمام خبرگزاری‌ها در تفسیر سیاسی خود به این سخن کارتر اشاره کرده و آن را متوجه آقای خمینی دانستند.

نیویورک تایمز، روزنامه کثیرالانتشار یومیهی آمریکا (در ۲۱ آذر ۱۳۵۷ دسامبر) ضمن انتشار خبر مصاحبهی کارتر آن را چنین تفسیر کرد:

«کارتر متعماً به اسم شخصی که در فکرش بود اشاره‌ای نکرد. اما مسؤولان دولتی بعداً تأیید کردند که منظور کارتر آیت‌الله خمینی رهبر مذهبی تبعیدی است که سخنگوی مخالفان رژیم در محل اقامت خود در حومه پاریس شده است. رهبر ۷۸ ساله شیعیان مکرر از طرفداران خود خواسته است که جان خود را برای انقلاب علیه شاه فدا کنند.»

نیویورک تایمز در ادامه ی مطلب نوشت:

«این اولین باری است که کارتر به طور عمومی از نقش آیت‌الله انتقاد کرده است. همچنین این بیان کارتر انتقاد ضمنی از فرانسه می‌باشد که به آیت‌الله چنین امکاناتی را داده و نتوانسته است جلوی او را که مردم را به خونریزی در ایران دعوت می‌کند، بگیرد.

بیانات کارتر درباره ایران به نظر می‌رسد که برای تجدید اعتماد و اطمینان آمریکاست به این که شاه قادر خواهد بود مشکلات فعلی را پشت سر بگذارد. در حالی که ۵ روز قبل کارتر در پاسخ سؤالی دربارهی آینده شاه گفته بود که «در اختیار مردم ایران است.»

اما امروز او گفت که فاجعه سقوط (شاه)، که بعضی منابع آن را پیش‌بینی کرده بودند، به هیچ وجه به واقعیت نخواهد پیوست.»

سخنان کارتر در پایان ماه محرم ایراد شد. قبل از محرم بسیاری از مفسران سیاسی پیش‌بینی می‌کردند که محرم، ماه سرنوشت‌سازی برای شاه خواهد بود و وی احتمالاً قادر نخواهد بود از محرم جان سالم به در ببرد. و چون دیدند محرم تمام شد و هنوز شاه بر سر کار است آن را دلیل «قدرت» وی دانستند.

همین معنا را حتی مفسر روزنامه‌ی نیویورک تایمز نیز دریافته بود و نوشت: «برآورد خوش‌بینانه کارتر ظاهراً انعکاس رضایتی است که شاه توانسته تعطیلات هفته را بدون خونریزی جدید و خشونت پشت سر بگذارد.»

۳- اخطار آمریکا به دولت فرانسه

همزمان با حمله کارتر به آقای خمینی، که طی آن به طور ملایمی نیز از دولت فرانسه انتقاد کرده بود، در ۲۱ آذر ۵۷، ۱۲ دسامبر ۷۸، مسؤولان کاخ سفید و همکاران کارتر دولت فرانسه را مورد انتقاد شدیدتری قرار دادند که چرا جلوی آیت‌الله را نمی‌گیرد. اگرچه منابع خبری گزارشی ندادند که آیا دولت آمریکا رسماً از دولت فرانسه خواسته است که جلوی بیانات آقای خمینی را بگیرد، اما در همین زمان رئیس‌کاردستن، رئیس جمهور وقت فرانسه در مصاحبه‌ای گفت که: «فرانسه سرزمینی نیست که از آن جا دعوت به خشونت به عمل آید».

در پاسخ انتقادات ملایم علنی مقامات دولت آمریکا، دولت فرانسه اعلام کرد که نمایندگان رسمی آن دولت سه بار درباره‌ی این مسائل به آیت‌الله خمینی تذکراتی داده‌اند. (در بخش دیدارهای نمایندگان فرانسه این مطلب آمده است) اما مقامات آمریکایی معتقد بودند که این تذکرات کافی نیست دولت فرانسه باید اقدام جدی‌تری بکند. همین جنجال‌های خبری باعث شد که برخی از مفسران سیاسی بنویسند:

«مقامات فرانسوی، بیش از همین اخطارها و اندازها به آیت‌الله خمینی کار دیگری برای محدود کردن آیت‌الله ننموده‌اند و این باعث شده است که شایع شود فرانسوی‌ها مساعدت‌هایی به آیت‌الله می‌کنند تا در صورت سقوط شاه و روی کارآمدن طرفداران آیت‌الله منافع فرانسه را در ایران حفظ نمایند. البته کارتر خیلی مواظب بود که چنین اتهامی را به فرانسه نزند. مشاوران کارتر بعداً گفتند که رئیس جمهور متعمداً خیلی دقیق سخن گفته است.»

۴- واکنش آقای خمینی

پس از سخنان کارتر و انعکاس وسیع آن در جهان، خبرنگارانی که در

نوفل‌لوشاتو پراکنده بودند و اخبار ایران را لحظه به لحظه پیگیری می‌کردند به اقامتگاه آقای خمینی هجوم آوردند.

آن‌ها سخنان کارتر را به یک «**دوئل سیاسی**» علنی شده بین کارتر و آقای خمینی تعبیر کردند و می‌خواستند بدانند که واکنش آقای خمینی به سخنان رییس جمهوری آمریکا چیست؟

در روز ۱۳ دسامبر ۷۸ برابر با ۲۲ آذر ۵۷ آقای خمینی جواب کارتر را دادند. البته در این بیانات آقای خمینی هم اسمی از کارتر نبردند اما طرف خطاب ایشان کاملاً معلوم است. در این پیام آقای خمینی گفتند که آمریکا و سایر کشورهایی که شاه را حمایت می‌کنند باید بدانند که در صورت پیروزی ملت ایران و به قدرت رسیدن ما: «تا زمانی که آن رؤسا بر سر کار باشند در آن کشورها، آن‌ها از نفت ایران محروم خواهند ماند.»

قسمت‌هایی از سخنان آقای خمینی در روز ۲۴ آذرماه ۱۳۵۷ مطابق با ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸ که در مورد سخنان کارتر در جمع ایرانیان ایراد و در همان روز در دنیا منعکس شد، به شرح زیر است:

«آن شخص می‌گوید که اگر چنانچه شاه برود، یک ایران مستقل، یک ایران برومند، یک ایران قدرتمند ثبات منطقه را، ثبات ایران را، حفظ می‌کند؟ و دنبالش هم انگشت می‌گذارد روی آن قدرتمند و آن کسی که استقلال را در ایران ایجاد کرده است و یک دولت برومندی است که او عبارت از دولت شاه است که آرامش را حفظ کرده، استقلال را حفظ کرده است و اگر چنانچه او برود، این استقلال و آرامش، این آرامش از بین می‌رود، استقلال از بین می‌رود، آزادی از بین می‌رود، همه چیز ما بسته به این وجود ذی‌جود است! آخه این چه حرفی است که یک کسی که می‌گوید من رئیس جمهوری و ابرقدرت و از این حرفها و لاف و گزافها می‌گوید، این چه حرفی است که می‌زند؟ آخه چرا آدم یک حرفی بزند که ما در این گوشه دنیا هم انتقاد ازش بکنیم و هر که بشنود و سر عقل باشد انتقاد ازش می‌کند که آقا کدام ثبات را شما الان دارید حرف می‌زنید؟ الان ثبات در ایران هست، شما از کدام استقلال ایران حرف می‌زنید؟ ایران نظامش مستقل است؟ ایران فرهنگش مستقل است؟ ایران صنعتش مستقل است؟

اقتصادش مستقل است؟ آخر چی. ایران استقلال دارد تا این که به وجود شاه این استقلال می‌گویند هشتش و وقتی که استقلال باشد ثبات پیدا می‌کند منطقه و الان استقلال هست و ثبات هم دارد منطقه، اگر برود ثباتش به هم می‌خورد، آخه چه استقلالی ما داریم؟ تو که میدانی، ما هم که می‌دانیم که چه می‌گویی؟ تو هم می‌دانی که ما می‌دانیم دروغ می‌گویی، استقلال دارد ایران. تو خودت میدانی که ایران را پایگاه‌های آمریکا درست کرده پایگاه برای آمریکا درست کرد.

اگر یک مملکتی مستقل باشد توی دهن تو می‌زند که پایگاه در ایران می‌خواهی درست کنی، تو که می‌دانی که در کوهستان‌های ایران پایگاه در ایران درست بشود و کوهستان‌هایش چه بشود. تو می‌دانی که به سر اقتصاد ایران چه آوردی، خزائن ایران و مخازن ایران را چطور غارت کردی و بردی و....

تو چرا این حرف را می‌زنی که می‌دانی، جز اینست که می‌خواهی اغفال کنی، خوب کی را اغفال کنی؟ اهل مملکت خود ما را اغفال کنی که مملکت ما می‌دانند الان آرامش در کار نیست، می‌دانند که استقلالی ما نداریم. یک روز می‌گوید که یک آزادی تندی به مردم دادند و از این جهت که آزادی تند است مردم به هیاهو درآمدند. من نمی‌دانم با این حرفها آدم چطور جواب این حرفها را بدهد؟ خوب اگر یک آدم عادی بود آدم می‌گفت که خوب نامربوط گفته و لش کن. اما یک کسی است که می‌خواهد با این حرفها تبلیغ کند، می‌خواهد با این حرفها حکومت شاه را حفظ بکند. بعد دنبالش آن حرفی که هر انسانی را، هر انسانی را ناراحت می‌کند که یک آدم یک سر و دو گوش که هوشش سر جایش است باز دیوانه نشده می‌گوید که ما نمی‌توانیم که اراذل پست این سلطنت را ساقط بکند. ۳۵ میلیون جمعیت مسلم که ایستاده‌اند و می‌گویند که ما می‌خواهیم آزاد باشیم، ما می‌خواهیم مستقل باشیم، آزادی و استقلال طلبی، اراذلی و پستی است؟ شما که می‌گوئید که آزاد کردند شما را و شما به واسطه‌ی آزادی یک هم چه حرفی می‌زنید، مردم ایران آزاد هستند؟ مطبوعات

ایران الان آزاد است، پس چرا تعطیل است مطبوعات؟ اگر اینها آزادند چرا برای این که سانسور نباشد الان همه مطبوعات ایران تعطیل است. مخابرات ایران چرا تعطیل است؟ همه چیز ایران الان تعطیل است، هر اداره‌ای که بروی تعطیل است. چرا، چرا مطبوعات ایران الان تعطیل است؟ خوب این را از آقای کارتر بپرسیم که چرا مطبوعات ایران الان تعطیل است؟

مطبوعات ایران هم به واسطه این که مردم اراذل پستی هستند تعطیل کردند و چاپخانه‌ها هم هیچ روزنامه‌ای را طبع نمی‌کنند تا سانسور هست؟ با سانسور و اختناق و کارهایی که خلاف انسانیت است در آن جا انجام می‌شود و مردم برخلاف این قیام کردند.

مردم می‌خواهند که یک انسان باشند، آن وقت یک مردمی که قیام کردند و بچه‌ها و جوان‌هاشان را دارند فدا می‌کنند برای آزادی برای استقلال، برای اسلام، برای حکومت عدل این‌ها اراذل پست هستند در منطق شما... الفاظ از معانی خودش... در این عصر ما یک عصری است که الفاظ گفته می‌شود لکن معنا آن معنا را نمی‌دهد. ایشان می‌گویند که آزادند زیاد آزادند در همین حرفش هم گفته من خوشحالم از این که شاه آزادی به مردم داده. این آزادی است که به ما داده؟ الفاظ را می‌گویند اما معنا ندارد. آزادی را می‌گویند اما معنایش اختناق است، نمی‌شود گفت که سرش نمی‌شود که می‌گویند نمی‌توانیم بگوئیم که یک آدمی است الفازی را می‌گویند و نمی‌فهمد چی چی دارد می‌گوید. ملتفت هستی که داری چه می‌گوئی؟ ایران آزاد است، من خوشحالم که آزادند، بله من متأثرم می‌گویند مطلب لازمی بوده است. مطلب لازمی بوده می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اگر این آدم‌ها را نکشند، نفع ما نجات پیدا نمی‌کند، اگر اینها را نکشند، پایگاه‌های ما ممکن است از بین برود، این لازم بوده است که برای استفاده خارجی‌ها، برای غارتگری این‌ها، برای اینکه نفت ما را ببرند و پایگاه درست کنند، عوض پول نفت برای خودشان پایگاه درست کنند... می‌گویند لازم بوده این، البته تأسف دارد، البته بایست مردم هیچ حرف

نمی‌زدند تا ما نفت‌هایمان را می‌بردیم، چون مردم حالا حرف زدند تأسف دارد. آدم کشی هم تأسف دارد لکن این آدم کشی لازم بوده. یک انسانی که می‌گوید که اسم از حقوق بشر می‌برد آن وقت یک هم چه حرفی می‌زند. یک مردمی که ایستادند و یک حق اولیه ی بشر را مطالبه می‌کنند اینها اراذل پست‌اند و کشتن اینها لازم است. اینها که می‌گویند ما می‌خواهیم آزاد باشیم و مستقل باشیم اینها کشتنشان لازم است، یک امر لازمی بوده است؟»

همزمان با این دوئل سیاسی بود که در فرانسه نیز جنجالی علیه فعالیت‌های ما ایجاد شد. ابتدا **ژیسکاردستن** و سپس اعضای مجلس شورای ملی فرانسه به فعالیت آقای خمینی در پاریس حمله کردند. نمایندگان رئیس جمهور فرانسه به دیدار آمدند و رسماً در مورد بیانات ایشان تذکراتی دادند. نماینده مردم ورسای در مجلس ملی نیز به دیدار آقای خمینی آمدند. این تماس‌ها و مذاکرات آن‌ها در بخش دیدارها و گفتگوهای نمایندگان فرانسه آمده است.

۵- کنفرانس گودالوپ

در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹ (پنجشنبه ۱۴ دی‌ماه ۱۳۵۷) سران چهار کشور غربی یعنی رئیس جمهور آمریکا (کارتر به همراه مشاور امنیت ملی، برژینسکی)، جیمز کالاهان (نخست وزیر بریتانیا) و هلموت اشمیت (صدر اعظم آلمان)، به دعوت ژیسکاردستن، رئیس جمهور فرانسه در یک دیدار و گردهمایی غیر رسمی در جزیره‌ی گودالوپ با هم دیدار کردند و به گفتگو پرداختند. مجمع الجزایر گودالوپ در اقیانوس اطلس، در بخش شرقی دریای کارائیب در آمریکای مرکزی قرار دارد و از مستعمرات قدیم فرانسه است. در این دیدار انقلاب ایران، جنگ در کامبوج، خشونت در آفریقای جنوبی^۳ خطرات نفوذ فزاینده‌ی شوروی در خلیج فارس، مسأله ترکیه، کودتا در افغانستان، وضعیت یمن جنوبی^۴ از جمله مسائلی بودند که مورد بحث قرار گرفتند. بدون شک ایران از اهم مسائل مورد گفتگو در این کنفرانس بوده است. چند روز قبل از این کنفرانس **جورج بال**، مشاور رئیس‌جمهوری آمریکا، گزارش معروف خود را درباره‌ی ایران به کارتر داد. جورج بال یکی از سیاستمداران قدیمی آمریکاست. پیش از آن کارتر عدم رضایت خود را

از نحوه‌ی کار سازمان سیا و عدم کارآئی لازم این سازمان را در پیش‌بینی بحران ایران اعلام کرده بود. بعد از اظهار نظر کارتر، آسوشیتدپرس از واشینگتن به نقل از دریا سالار استانفیلد ترنر رئیس سیا نوشت که: «ناکامی سیا در ایران جدی بود». این روزنامه مصاحبه‌ی ترنر با تلویزیون ان. بی. سی. را نقل می‌کند که گفت این سازمان در پیش‌بینی بحران سیاسی ایران به طور جدی ناکام بوده است... او گفت: «تا آن جا که او می‌داند هیچ یک از سازمان‌های جاسوسی دنیا هم اوضاع کنونی ایران را پیش‌بینی نکرده بودند. روزنامه‌نگاران و صاحب‌نظران سیاسی هم این امر را پیش بینی نکرده بودند که که شاه مجبور به ترک ایران گردد. اکنون که اطلاعات گذشته را مجدداً بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که در ایران ناراضیاتی‌های زیادی وجود داشته است و این ناراضیاتی‌ها دلایل دینی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داشته‌اند و اوضاع ایران مانند یک رشته آتشفشان جوشان بود... آن چه ما نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم این بود که یک مرد ۷۸ ساله روحانی که ۱۴ سال در تبعید بود عامل گرد آمدن همه‌ی این عوامل بشود و ناگهان با یک آتشفشان عظیم در حال فوران و یک انقلاب ملی روبه رو شویم» (اط ۱۶، ۱۱، ۵۷).

هم چنین بعد از آن‌که طرح و نظر برژینسکی در حمایت از شاه و اعمال قاطعیت، که منجر به روی کار آمدن ازهارای گردید، به شکست قطعی منجر شد، کارتر جورج بال را در سمت مشاور شورای امنیت ملی مأمور بررسی وضع خلیج فارس و خصوصاً ایران و ارائه‌ی راه حل برای غلبه بر بحران کرد. جورج بال یکدیگر از سیاستمداران آمریکا به نام **دین براون** را به همکاری دعوت کرد. دین‌براون یکی از خاورشناسان شناخته شده‌ی آمریکا، از رؤسای عالی‌رتبه و با سابقه‌ی وزارت امور خارجه آن کشور و سال‌ها نماینده‌ی سیاسی آمریکا در خاورمیانه بود که آشنا به زبان‌های عربی، ترکی، فارسی است. وی هم چنین از جمله‌ی کسانی است که در بحران لبنان نقش عمده داشته است.

ژیسکار دستن از گزارش‌های **رائول دلای**، **سفیر فرانسه** در تهران، چندان راضی و مطمئن نبود و قبل از این **گردهمایی میشل یونیاوسکی** را به عنوان نماینده‌ی شخصی خود به تهران فرستاد تا اطلاعات بیشتری از اوضاع ایران برای او بیاورد.^۶

در گوادلوپ دیستن به استناد گزارش میشل یونیافسکی فرستاده ویژه‌اش به تهران و هم چنین گزارشی که اطرافیان آیت‌الله خمینی برایش تهیه کرده‌اند با

قاطعیت بیشتری سخن گفت و تأکید کرد که اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند ایران با جنگ داخلی روبرو خواهد شد و ممکن است این وضع به بهره‌برداری کمونیست و مداخله شوروی بیانجامد.^۷

جمع‌بندی دیستن درست و واقع بینانه بود. انقلاب ایران زمانی رخ داد که جنگ سرد هنوز به شدت ادامه داشت، سوریه و عراق دو متحد نظامی شوروی در خاورمیانه بودند. در یمن جنوبی یک دولت چپگرا بر سر کار بود. در افغانستان کمونیست‌ها بر سر کار بودند و ارتش شوروی در افغانستان بود. **کالاهان** هم بر این باور تکیه کرد که: «شاه از دست رفته است و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست - راه حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. رجال سیاسی که در ایران باقی مانده‌اند توانائی‌های محدودی دارند».^۸

جورج بال و دین براون گزارش خود را تهیه کردند و چند روزی قبل از تشکیل کنفرانس سران چهار کشور به کارتر تسلیم کردند. خلاصه‌ای از این گزارش در مطبوعات منتشر گردید.^۹ اگر چه آن چه منتشر شده تمامی آن گزارش نیست، اما حاوی نکات برجسته و بسیار مهمی درمورد سیاست آمریکا در ایران است. رئیس گزارش و جمع‌بندی جورج بال عبارت از این بود که ظاهراً روزهای خوش حکومت مطلقه شاه به سر آمده است. وضعیت‌های احتمالی جانشین برای حکومت شاه، چه عملی و یا غیرعملی از این قرار است: «**اول: مشروطه سلطنتی** - آمریکا و امرای ارتش ایران ترجیح می‌دهند ترتیبی داده شود که شاه سلطنت کند نه حکومت. برای تحقق چنین برنامه‌ای، یک دولت ائتلافی غیر نظامی به رهبری کسانی نظیر علی امینی نخست وزیر اسبق و یا دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی نسبتاً معتدل باید روی کار بیاید. **دوم:** شورای نیابت سلطنت - قدم بسیار محتمل بعدی، استعفا و خلع شاه به نفع پسرش و اداره‌ی کشور توسط یک شورای سلطنت تا وقتی پسر او به سن ۲۱ سالگی برسد. **سوم:** ایجاد یک جمهوری - اگر چنانچه سلطنت کلاً سقوط نماید می‌توان یک جمهوری به ریاست سیاستمداران معتدلی نظیر علی امینی و یا کریم سنجابی به وجود آورد. چنین دولتی باید بتواند هم نظامیان و هم رهبران مسلمان مبارز را با خود همراه سازد. چنین دولتی، هم چنین به همکاری فعال تکنوکرات‌های آموزش دیده در غرب نیاز دارد. **چهارم:** جمهوری اسلامی - در صورتی که میانه‌روها سقوط کنند، طرفداران متعصب آیت‌الله خمینی، ممکن است کوشش نمایند تا حکومتی بر اساس اصول اسلامی بنا نهند.

که نتیجه آن پایان مدرن‌گرایی و به احتمال زیاد عکس‌العمل‌های فلج‌کننده از طرف ارتش و میانه‌روها خواهد بود. پنجم: حکومت نظامی به شکل لیبی- در کشورهای منطقه خاورمیانه تنها حزب منسجم ارتش است. اگر شاه برود و ناپسامانی‌ها ادامه پیدا کند ممکن است امرای ارتش دست به کار شوند. آنها ممکن است دست به یک کودتای نظامی نظیر لیبی بزنند و حکومت «جمهوری مردمی» را به وجود آورند.» سیاستمداران دولت آمریکا، ابتدا سعی کردند راه حل احتمالی اول، یعنی مشروطه سلطنتی را اجرا کنند. تلاش‌های فراوانی به منظور تشکیل یک دولت ائتلافی با شرکت افرادی نظیر علی امینی، دکتر سنجابی، دکتر صدیقی صورت گرفت اما این تلاش‌ها به جایی نرسید و شکست خورد و یکی از دلایل عمده‌ی شکست این تلاش‌ها آن بود که این افراد شرط پذیرش تشکیل دولت ائتلافی را آن قرار داده بودند که شاه تمامی اختیارات خود را در مورد ارتش به دولت تفویض کند که البته شاه زیر بار نرفت و آنها هم نپذیرفتند.

در پایان این مرحله از تلاش‌ها بود که حکومت از بهاری روی کار آمد. اما اوج‌گیری و گسترش مبارزات مردم، در طی ماه محرم، به خصوص راهپیمایی‌های عظیم در تاسوعا و عاشورای آن سال ضربه سختی به تر «خشونت و سرکوب» وارد کرد و حکومت از بهاری شکست خورد. بنابراین اجرای راه حل سوم احتمالی، به طور جدی مطرح شد که آن را در دو مرحله انجام دهند. مرحله‌ی اول خروج شاه از ایران و تأسیس شورای سلطنت و روی کار آمدن یک دولت معتدل غرب‌گرا و سپس در مرحله‌ی دوم، بعد از خروج شاه و تخفیف تشنجات و استحکام پایه‌های دولت جدید، تغییر نظام به سبکی که در احتمال سوم به شرح بالا آمده است. برای اجرای این برنامه ظاهراً توافق سایر دول غربی نیز جلب شده بوده است. مسأله در کنفرانس سران چهار کشور در گوادالوپ مطرح گردید. پس از ختم کنفرانس در ۱۷ دی‌ماه ۷ ژانویه اعلام شد که: سران کشورهای آمریکا، آلمان، فرانسه و انگلیس در مورد نیاز به تشنج زدائی به توافق رسیده‌اند. اما اعلام کردند که دست آن‌ها در کشمکش‌های محلی بسته است. در مورد این قبیل کشمکش‌های منطقه‌ای سران غرب تصمیم به عدم مداخله گرفتند و دیپلماسی زور را مردود شناختند. هم چنین بر سر مسأله ایران با هم توافق‌هایی کرده‌اند که نتیجتاً:

«شاه ایران در حالی که چشم به راه پاسخ ایالات متحده آمریکا است باید خود سرانجام تصمیم بگیرد که بماند یا برای یک تعطیلات که ممکن

است سرانجام منجر به پایان یافتن سلطنتش گردد برود. آمریکا به خاطر مخالفت‌های فزاینده و همه جانبه ایرانیان نمی‌تواند از او حمایت کند.^{۱۰} در این که دولت آمریکا در مورد جانشین شاه تصمیم قطعی گرفته و توافق سایر کشورهای غربی را هم جلب کرده بود جای تردید نبود. البته این تصمیم توافق تمامی جناح‌های ذینفع هیئت حاکمه‌ی آمریکا را در برنداشت کما اینکه در همان زمان، جرال د فور، رئیس جمهوری سابق آمریکا در مصاحبه‌ای در کانادا گفت:

«بحران ایران ممکن است به منع صدور نفت این کشور به آمریکا منجر شود. امیدوار است بحران سیاسی ایران هرچه زودتر پایان یابد تا صدور نفت به غرب از سرگرفته شود.» وی با درگیری نظامی آمریکا در ایران مخالفت کرد، اما گفت:

«مصلحت دنیای غرب در این است که شاه در رأس حکومت ایران باقی بماند تا ثبات سیاسی این کشور را که برای غرب دارای اهمیت حیاتی است حفظ کند. اگر آمریکا ایران را از دست دهد غرب شدیداً به خطر خواهد افتاد.»^{۱۱}

چند روز بعد اطلاعاتی از سایر مسائل بحث شده در کنفرانس گوآدالوپ منتشر شد.

«امروز فاش شد که در کنفرانس سران آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان راه‌های جلوگیری از نفوذ فزاینده‌ی شوروی به خلیج فارس بررسی شد. هر چهار کشور بر این عقیده بودند که اگر در مثلث بین ترکیه، حبشه و افغانستان تسلط شوروی افزایش یابد موازنه قدرت در جهان بر هم خواهد خورد.»^{۱۲}

از جمله مسائل دیگری که در کنفرانس سران مورد بحث قرار گرفت و آن را با مسائل ایران هم ربط داده بودند این بود که:

«کودتای افغانستان و یمن جنوبی به نفع هواداران مسکو، شوروی را در وضعی قرار داد که در ایران بعد از انقلاب جاری بتواند اعمال نفوذ کند ایران بدون شاه ناآرام و بی‌ثبات خواهد ماند. دست کشیدن ایران از خلیج

فارس سبب خلائی خواهد شد که مسکو و دوستانش حتی با وجود مخاطره پایداری غرب حاضرند آن را پر کنند.^{۱۳}»

احتیاج نیست توضیح داده شود که اعلام عدم مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه از جانب سران کشورهای چهارگانه تا چه حد ریاکارانه بوده است. چند روز بعد از پایان کنفرانس گوادلوپ کارتر پیامی برای آقای خمینی می‌فرستد که در آن برخلاف نزاکت دیپلماتیک و عرف روابط بین‌المللی، با صراحت می‌گوید که آمریکا از دولت بختیار حمایت می‌کند و در صورت مخالفت آیت‌الله با دولت بختیار تهدید می‌کند کودتای نظامی حتمی است و این که بهتر است آیت‌الله در بازگشت به ایران عجله نکنند.

گزارش دیدار دو نفر از نمایندگان رئیس جمهور فرانسه با آقای خمینی و تحویل پیام کارتر در بخش بعدی آمده است.

۶- موضع فرانسه در گوادلوپ

همانطور که در متن آمده است آخرین قسمت از پاسخ آقای خمینی به نماینده‌ی ژیسکاردستن حاوی تشکر از رئیس جمهور فرانسه است به مناسبت موضعی که در کنفرانس گوادلوپ، علیه حمایت کارتر از شاه اتخاذ کرده بود. به موجب اطلاعاتی که بعدها منتشر شد موضع ژیسکاردستن در کنفرانس گوادلوپ علیه حمایت آمریکا از شاه بود و در این مورد مناقشاتی با کارتر داشته است:

«در کنفرانس گوادلوپ، در اوائل ژانویه، وقتی کارتر با نخست‌وزیر انگلیس جیمز کالاهان و صدر اعظم آلمان غربی هلموت اشمیت و رئیس جمهوری فرانسه ژیسکاردستن دیدار کرد، این نظر که کار شاه تمام شده است تقویت گردید. رهبران هر سه کشور اروپایی موافق بودند که کار شاه دیگر تمام شده است، صحبت ژیسکاردستن که بعد از همه ایراد کرد، مخصوصاً در باره‌ی این نکته خیلی قوی بود. او گفت اگر شاه بماند، ایران دچار جنگی داخلی خواهد شد و مردم زیادی کشته خواهند شد و کمونیست‌ها نفوذ فوق‌العاده زیادی به دست خواهند آورد. در نهایت مستشاران نظامی آمریکائی حاضر در صحنه، در زد و خوردها درگیر

می‌شوند و این امر ممکن است زمینه‌ی دخالت روس‌ها را فراهم سازد. او در ادامه گفت، آنچه اروپا احتیاج دارد نفت ایران و ثبات منطقه است. خمینی در فرانسه ساکن شده است وی خیلی هم غیرمنطقی نیست. واشنگتن باید خود را با تغییرات سیاسی تطبیق دهد».^{۱۴}

رئیس جمهور فرانسه نه تنها با سیاست کارتر مخالفت کرده بود، بلکه به وی مؤکداً توصیه نموده بود که:

«با مخالفان تماس بگیرد، به علت آنکه در این مورد، خود دولت فرانسه بر اساس اطلاعات خصوصی، تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد».^{۱۵}

اما نکته قابل توجه در پاسخ آقای خمینی این بود که آقای خمینی از موضع‌گیری دولت فرانسه، در کنفرانس گوادلوپ اطلاع داشتند و در ملاقات نماینده رئیس جمهور فرانسه از این موضع‌گیری تشکر کردند.

اطلاع آقای خمینی ظاهراً از طریق صادق قطب‌زاده بود. همان طور که اشاره کردم، یک هفته قبل از کنفرانس گوادلوپ، وزارت امور خارجه‌ی فرانسه با صادق قطب‌زاده تماس می‌گیرد. علت تماس آن‌ها با صادق قطب‌زاده چنین بیان شده است که:

«..... او بسیار به آیت الله خمینی نزدیک بود در واقع به آن حد نزدیک بود که به نام «داماد پیامبر» شناخته شده بود. فرانسوی‌ها مشغول تهیه تدارکات کنفرانس گوادلوپ بودند و مطمئن بودند که مسأله ایران در کنفرانس مطرح خواهد شد، لذا از قطب‌زاده خواستند که برای آن‌ها روشن کند که در صورت پیروزی آیت‌الله خمینی، چه نوع سیاست‌هایی از جانب ایشان اتخاذ خواهد شد».^{۱۶}

قطب‌زاده موضوع را پیگیری کرد:

«کمی بعد از سفر رئیس جمهور فرانسه به گوادلوپ آیت‌الله از قطب‌زاده می‌خواهد که تحقیق کند آیا رئیس جمهور فرانسه مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و آیا تحلیل قطب‌زاده به رئیس جمهور داده شده است. در ظرف چند ساعت قطب‌زاده تماس گرفت و به او پاسخ داده شد که بله رئیس‌جمهور مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و او تحلیل قطب‌زاده را دیده است. علاوه بر این، نماینده وزارت امور خارجه

گفت که تحلیل قطب‌زاده به قدری رئیس‌جمهور را تحت تأثیر قرار داده است که ژیسکاردستن به کارتر توصیه خواهد کرد که با دولت احتمالی جدید تهران که ریاست معنوی آن با آیت‌الله خمینی خواهد بود، وارد مذاکره شود.^{۱۷}

به نظر می‌رسد که صادق قطب‌زاده، این تماس‌ها را با اطلاع آقای خمینی انجام داده و طبیعتاً نتیجه را هم به اطلاع ایشان رسانیده است و آقای خمینی هم با توجه به این اطلاعات، که از کانال‌های دیگر نیز تأیید شد، از موضع‌گیری رئیس‌جمهور فرانسه در گوآدلوپ تشکر کردند. لازم به تذکر است که موضع فرانسه قبلاً چنین نبود. مقامات رسمی دولت فرانسه بارها طی ملاقات‌هایی خصوصی با آقای خمینی و یا به طور مستقیم در مصاحبه‌ها در مورد فعالیت‌های ایشان اعتراض و تهدید هم کرده بودند. ۱۰ آخرین بار در ۱۴ آذرماه (۵ دسامبر ۷۸) دولت فرانسه آقای خمینی را تحت فشار قرار داد که:

«او دیگر نمی‌تواند بیش از این فرانسه را به عنوان یک پایگاه برای دعوت مردم ایران به شورش به کار برد».^{۱۸}

۷- پیام کارتر به آقای خمینی

در هشتم ژانویه ۷۹ برابر با ۱۸ دی‌ماه ۵۷ دو نفر از جانب رئیس‌جمهور فرانسه، ژیسکاردستن، به دیدار آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو آمدند. این اولین باری بود که نمایندگان رسمی شخص رئیس‌جمهور به دیدار آقای خمینی می‌آمدند و روشن بود که باید مسأله‌ی مهمی مطرح باشد. در این ملاقات، بعد از رد و بدل شدن تعارفات معمولی، یکی از آن‌ها شروع به صحبت کرد و گفت:

«هدف از دیدار با آقای خمینی پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای آقای خمینی می‌باشد. او تلفن زده است و از پرزیدنت ژیسکاردستن درخواست نموده است که این پیغام را به شما برسانیم. پرزیدنت کارتر در پیغام خود خواسته است که آیت‌الله تمامی نیروی خود را برای جلوگیری از عدم مخالفت با بختیار به کار برد. حملات

به بختیار خطرات بسیار زیادی دارد و قماری است که به تلفات زیادی منجر خواهد شد. به نظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. به نظر کارتر مناسب خواهد بود وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرید. سکوت و آرامش باشد. آن چه لازم است بگویم این است که بدانید خطر دخالت ارتش و کودتای نظامی هست، و وقوع این خطر، اوضاع را بدتر خواهد نمود. آیا بهتر نخواهد بود که یک دوره سکوت و آرامش به وجود آید؟ پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیله ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید امکان پذیر باشد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید و این به نفع کشور شما و خصوصاً آیت‌الله می‌باشد.»

نماینده‌ی ژیسکاردستن سپس گفت که:

«وزیر خارجه (فرانسه) پیغام داد که محرمانه ماندن پیغام کارتر برای آقای خمینی خوبست، چرا که امکان ادامه این ارتباط را خواهد داد. به من هم دستور داده شده است که بگویم ارتباط و محتوای آن خیلی منطقی است. و انتقال قدرت در ایران باید کنترل بشود و با احساس مسؤولیت‌های شدید سیاسی همراه باشد.»

پس از ختم سخنان نماینده‌ی ژیسکاردستن آقای خمینی پاسخ دادند:

«پیام آقای کارتر دو جهت در آن بود. یکی راجع به موافقت کردن با حکومت فعلی که دولت بختیار باشد، یا حداقل سکوت در این موقعیت و حفظ آرامش در این فترت. و یکی هم راجع به احتمال کودتای نظامی و یا پیش‌بینی کودتای نظامی، پیش‌بینی کشتار وسیع مردم که ما را از آن می‌ترسانید. اما راجع به دولت بختیار، شما سفارش می‌کنید که ما برخلاف قوانین خود عمل کنیم. بر فرض آن که من چنین خطائی بکنم، ملت ما حاضر نخواهد بود. ملت ما که این همه مصیبت کشید و این همه خون داد برای آن است که از زیر بار رژیم سلطنتی و سلسله‌ی پهلوی خارج بشود ملت حاضر نیست که تمام خون‌ها هدر برود و شاه به سلطنت باقی باشد یا

برود و بدتر از اول برگردد و نه حاضر است که شورای سلطنت را قبول کند، و آن هم خلاف قانون اساسی است، که من مکرر تشریح کرده‌ام. و اما قضیه این که آرامش باشد، ما همیشه می‌خواهیم مملکت آرام باشد و مردم با آرامش زندگی کنند. اما به دست آوردن آرامش با وجود شاه امکان ندارد و ما نمی‌توانیم با وجود شاه آرامش را برگردانیم. آقای کارتر اگر حسن نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خون‌ها ریخته نشوند خوب است که شاه را ببرند و دولت (بختیار) را هم پشتیبانی نکنند و به میل ملت که این امر مشروعی هست و خواسته است و از میل ملت جلوگیری نکنند. و اما قضیه‌ی کودتا، الان از ایران به من اطلاع دادند که یک کودتای نظامی در شرف تکوین است و می‌خواهند کشتار زیادی بکنند، و از من خواسته‌اند کالاهای آمریکائی را تحریم کنم و به آمریکا اخطار کنم که اگر چنین کودتائی بشود از چشم شما می‌بینند و اگر شما حسن نیت دارید باید جلوگیری کنید. برای من گفته‌اند، پیغام داده‌اند که اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد. من کودتا را نه به صلاح ملت می‌دانم و نه به صلاح آمریکا. اگر (کودتا) بشود، از چشم شما می‌دانم. نمی‌دانم ملت آمریکا بعدها چه خواهد کرد. و من به حکم این که یک شخص روحانی هستم، و مصلحت بشر را همیشه در نظر دارم و مصلحت ملت خودم را در نظر دارم، به شما توصیه می‌کنم که جلوی این خونریزی‌ها را بگیرید و نگذارید این خونریزی‌ها تحقق پیدا کند و ایران را به حال خود واگذارید. که اگر بکنید، نه گرایش کمونیستی خواهد داشت و نه سایر مکاتب انحرافی، نه تسلیم شرق و نه تسلیم غرب خواهد شد. تأکید می‌کنم که اگر بخواهید آرامش در ایران حاصل شود راهی جز این نیست که نظام شاهنشاهی که قانونی نیست کنار برود، و ملت را به حال خود باقی بگذارند تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم از اشخاص پاکدامن برای نقل قدرت تا امکانات مناسب جهت حکومت مبعوث ملت انجام گیرد. و در غیر این صورت امید آرامش نیست و خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود، انفجاری بشود در ایران که کسی نتواند جلوی

آن را بگیرد. و ملت ایران از کودتای نظامی نمی ترسد. برای آن که ماه‌ها است که با قدرت نظامی هرچه سخت‌تر با مردم مقابله شده است و نتوانسته‌اند آرامش برقرار سازند و الان نظام و ارتش که از چند ماه قبل سست و ضعیف‌تر است برای آن که در باطن ارتش اختلافات ایجاد شده است و بسیاری به ما می‌پیوندند و کودتا را خفه می‌کنند، لکن با کشتاری که من میل ندارم واقع شود. من به شما توصیه می‌کنم از کودتا جلوگیری کنید که اگر بشود ملت ایران از شما می‌دانند و برای شما ضرر دارد. این تمام پیغام من است به کارتر.»

سپس آقای خمینی سخنان خود را خطاب به دولت فرانسه معطوف داشتند و گفتند:

«و اما به دولت فرانسه، از رئیس جمهور که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه مناکشه کرده است تشکر می‌کنم.^{۱۹} و میل دارم که کارتر را نصیحت کنند که دست از پشتیبانی این شاه و این رژیم و این دولت، که همه خلاف قوانین است بردارند و به این کودتای نظامی تأیید نکنند و جلوگیری کنند، تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخ‌های اقتصاد به گردش درآید و در آن وقت است که می‌شود نفت را به غرب و هر کجا که مشتری هست صادر کند.»

پس از بیانات آقای خمینی، نماینده پرزیدنت ژیسکاردستن، ضمن تشکر از امکان ملاقات با آقای خمینی و صحبت با ایشان، مجدداً یادآور شد که این پیغام محرمانه بماند، که آقای خمینی تأکید کردند که محرمانه بودن آن محرز است.^{۲۰}

پیام کارتر به وضوح نشان می‌داد که اولاً خروج شاه قطعی است و ظاهراً در کنفرانس سران در گوآدولوپ با هم توافق کرده‌اند. ثانیاً، دولت آمریکا مصمم است دولت بختیار را حداقل در مرحله‌ی انتقال قدرت و بعد از خروج شاه از ایران تثبیت کند. ثالثاً از «خطر کودتای نظامی» ارتشیان به صورت یک مترسک در مقابله با حرکت ملت استفاده کند. برای ما واضح بود که کنترل ارتش در دست آمریکاست. و امرای ارتش ایران بدون موافقت و تأیید و تشویق آمریکا نمی‌توانند دست به کودتا بزنند. چه دولت بختیار تثبیت بشود و چه نشود. بنابراین وقتی کارتر می‌گوید اگر بختیار را حمایت نکنید خطر انفجار و کودتا و خونریزی است در واقع

به زبان دیپلماسی می‌خواهد بگوید چاره‌ای ندارید یا باید به دولت بختیار تن در دهید و یا آن‌که کودتای نظامی خواهد شد.

پاسخ آقای خمینی از جهات عدیده از صراحت و قاطعیت برخوردار است. و روشن می‌کند که اولاً آمریکا با یک شخص طرف نیست، بلکه با یک ملت طرف است ثانیاً دولت بختیار، ادامه ی رژیم شاه و سلطنت پهلوی است. بودن شاهپور بختیار، ولو بعد از خروج شاه با بودن شاه از نظر ملت تفاوتی ندارد و ثالثاً کودتای نظامی و سرکوب ملت مؤثر نیست و کارساز نخواهد بود و بالاخره رابعاً مردم می‌ایستند و جنگ سختی بروز خواهد کرد که نتیجه آن معلوم نیست به نفع آمریکا و غرب باشد.

پیام کارتر اولین تماس رسمی دولت آمریکا با آقای خمینی در پاریس بود.

۸- تماس نماینده‌ی رسمی آمریکا

پس از پیام کارتر به آقای خمینی از طریق نماینده‌ی ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه و پاسخی که آقای خمینی دادند، آمریکایی‌ها پیشنهاد کردند که مستقیماً با نماینده‌ای از جانب خود با آقای خمینی در ارتباط باشند.

جریان این تماس و پیشنهاد از این قرار بود که در نوفل لوشاتو، در تقسیم وظایف، آقایان **فردوسی‌پور** و **محتشمی** مسؤول امور تلفنخانه بودند و به تمامی تلفن‌ها جواب می‌دادند و هرگاه تلفنی می‌شد که مکالمه کننده به زبانی غیر از فارسی یا عربی صحبت می‌کرد به من اطلاع می‌دادند و من رسیدگی می‌کردم.

در یکی از همین تلفن‌ها، مکالمه کننده خود را «ساندرز» معاون وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در واشنگتن معرفی کرد و برای اطمینان دادن به ما در مورد صحت ادعایش قسمت‌هایی از پیام محرمانه‌ی کارتر را به آقای خمینی که توسط ژیسکاردستن فرستاده شده بود، بیان کرد و سپس اظهار داشت که به دلیل وخامت و حساسیت اوضاع ایران، آمریکا مفید می‌داند که نماینده‌ی رسمی دولت آمریکا با نماینده‌ای از جانب آقای خمینی ارتباط مستقیم داشته باشد. من به او جواب دادم که این مسأله‌ای نیست که من بتوانم جواب بدهم. پیشنهاد شما را با آقای خمینی مطرح خواهیم کرد و شما بعداً تلفن بزنید تا جوابش را بدهم. وقتی را معین کردیم که او تلفن بزند و من جواب آقای خمینی را به او بدهم. من بلافاصله پیغام آن‌ها را با آقای خمینی مطرح کردم. ایشان موافقت کردند و توصیه کردند که با خود من

در تماس باشند. من از ایشان خواستم شخص دیگری نیز با من در این تماس‌ها حاضر بشود. گفتند خیر، ضرورتی ندارد.

در وقت معین ازواشنگتن مجدداً به دفترتلفن زدند. آقای خمینی به احمدآقا دستور داد که هنگام این مکالمه‌ی تلفنی کسی در اتاق نباشد. استدلال ایشان این بود که این افراد وارد نیستند و به مسائل توجه ندارند. وقتی احمدآقا به این افراد دستور داد که اتاق را ترک کنند آن‌ها از من ناراحت شدند. در آن روز صادق خلخالی هم در اتاق بود. او از همه بیشتر ناراحت شد. در این مکالمه‌ی تلفنی موافقت آقای خمینی را با پیشنهاد آن‌ها اطلاع دادم و آن‌ها شخصی را به نام وارن ذیم‌رمن معرفی کردند که تماس خواهد گرفت. روز بعد شخص نامبرده تلفن زد و درخواست ملاقات کرد. پس از تأیید و تصویب آقای خمینی قرار ملاقات گذاشته شد.

۹- اولین پیام - ۲۶ دی‌ماه ۵۷، ۱۶ ژانویه‌ی ۷۹

در این دیدار وی ابتدا کارت هویت شخصی و تلکس مأموریتش را ارائه داد. سپس گفت که از جانب دولت آمریکا مأموریت دارد مطالبی را به اطلاع برساند. آنگاه از روی متن نوشته شده‌ای، چنین خواند:

«بر اساس اطلاعات و گزارش‌های سولیوان سفیر آمریکا در تهران، نظامیان ایران مسأله کودتا را به طور جدی بررسی کرده‌اند. ژنرال هویزر مطمئن است که او آن‌ها را از این امر منصرف کرده است. آن‌ها، نظامیان ایران، در این دوره ساکت و آرام خواهند بود، به شرطی که سربازان تحریک نشوند. به علاوه دولت من (یعنی آمریکا) معتقد است که بیانیه‌ی آیت‌الله دائر بر این که ارتش را محافظت کنند خیلی خوب بوده است. ارتش ایران خیلی خوب آگاهی دارد که توده‌ای‌ها دعوت به عملیات مسلحانه کرده‌اند و ارتشی‌ها ترس آن را دارند که یک عملیات حساب شده‌ی توسط توده‌ای‌ها برای تحریک و درگیری بین ارتش و طرفداران آقا وجود داشته باشد. نیروهای نظامی وقوع این امر را بعد از خروج شاه از ایران و در صورت بازگشت فوری و ناگهانی خمینی احتمال می‌دهند. به هر حال ژنرال هویزر مطمئن نیست که واکنش ارتش در صورت برگشت فوری

و ناگهانی آقا به ایران چه خواهد بود. رهبران نظامی، علّام و نشانه‌های جدی داده‌اند که در صورت برگشت ناگهانی آقا به تهران برای «محافظت قانون اساسی» ممکن است وارد عمل شوند. به این دلیل است که دولت من معتقد است، ضرورت اساسی دارد که نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله خمینی با رهبران نظامی ملاقات کنند که به یک تفاهم اساسی برسند. بنا به قضاوت دولت من، نظامی‌ها و مذهبی‌ها موضوعات مشابه زیادی دارند که نباید با تحریکات توده‌ای‌ها نادیده گرفته شوند و یا از بین بروند. علاوه بر این نظامی‌ها آماده هستند که با نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله ملاقات کنند. این نظامیان عبارتند از ژنرال قره‌باغی و فرماندهان نیروهای سه‌گانه. من به نمایندگی از جانب دولت مایل هستم که تأکید کنم که این عمل بسیار اساسی بوده و ضرورتی فوری دارد. در این میان، دولت من امید و اصرار دارد که شما برنامه‌ی بازگشت به ایران را به تأخیر بیندازید تا زمانی که (مذاکرات تهران) نتیجتاً به یک تفاهم برسد. که امکان بازگشت توأم با نظم و آرامش (orderly) آیت‌الله فراهم شود. سولیوان گزارش داده است که سعی و کوشش برای ترتیب ملاقات بین بهشتی و سران ارتشی نتیجه‌ای نداده است و از آقای خمینی درخواست می‌شود که این امر را توصیه کنند. دولت من همچنین امیدوار است که آیت‌الله از هرگونه عملی که منجر به سقوط بختیار می‌شود خودداری کنند. به نظر دولت من، (بروز) چنین وضعیتی (یعنی سقوط بختیار)، ممکن است باعث شود که نظامیان عصبانی شده و برای در دست گرفتن قدرت سریعاً وارد عمل شوند.»

نماینده‌ی آمریکا مطالب خود را از روی تلکس ماشین شده می‌خواند و من همان طور که او می‌خواند ترجمه آن‌ها را یادداشت می‌کردم.

من از هرگونه بحث و مذاکره‌ی جانبی و اضافی با وی خودداری کردم و پس از ختم سخنانش به او گفتم که مطالبش را یادداشت کرده‌ام و به نظر آقای خمینی می‌رسانم و پاسخ ایشان را برایش خواهم آورد. تماس و مذاکره جدی و کوتاه بود و ملاقات در رستوران مسافرخانه‌ی نوفل‌لوشاتو صورت گرفت.

گزارش ملاقات و مطالب پیام را از روی یادداشت‌هایم عیناً برای آقای خمینی خواندم. مسئله بسیار مهم بود دولت آمریکا مواضع خود را درباره‌ی ارتش، بازگشت

آقای خمینی و دولت بختیار با صراحت گفته بود.

ایشان بعد از گزارش ملاقات درباره ی هر یک از مطالب از من سؤالاتی کردند. اولین سؤال که بحث شد، علت سفر هایزر به ایران بود و این که برای چه به ایران رفته و هدفش از این سفر چیست؟ خبر سفر ژنرال روبرت هایزر مرد شماره ۲ پیمان نظامی آتلانتیک شمالی (ناتو) و معاون ژنرال هیک به ایران را قبلاً خبرگزاری‌ها مخابره کرده بودند. ما نیز از طریق مطبوعات و خبرگزاری‌ها از سفر وی و هدف‌های مأموریت او، به آن صورت که در رسانه‌های گروهی آمده بود مطلع شدیم و من در این مورد گزارش‌هایی به آقای خمینی داده بودم.

به موجب اطلاعات جمع‌آوری شده، مأموریت هایزر در سفر به ایران سه هدف عمده داشت: اول تلاش برای حفظ انسجام ارتش شاهنشاهی در موقع خروج شاه از ایران و حفظ آمادگی آن برای انجام عملیات کودتا مانند در موقعیت و زمانی که به تشخیص آمریکا ضرورت پیدا کند. ارتش آمریکا از سال ۱۳۲۳ روی ارتش شاهنشاهی کار کرده بود و به عنوان تنها پایگاه مؤثر آمریکا محسوب می‌شد. بنابراین حفظ انسجام این چنین ارتشی برای دولت آمریکا در مرحله‌ی حساس و بحرانی مملکت و انتقال قدرت سیاسی، اهمیت استراتژیک داشت. تلاش آمریکا و سفر هایزر به ایران به منظور جلوگیری از اعمال خودسرانه و نسنجیده برخی از امرای ارتش هنگام خروج شاه از ایران بود. آمریکایی‌ها فهمیده بودند که ارتش در برخورد مسلحانه با مردم به کلی متلاشی خواهد شد.

هدف دوم سفر هایزر به ایران، وادار ساختن ارتش به حمایت از دولت بختیار بود.

هدف سوم تعیین سرنوشت وسایل و امکانات بسیار فنی و سری نظامی آمریکا در ایران بود (نظیر پایگاه کبکان) و قراردادهای عظیم خرید اسلحه آمریکایی توسط ایران.

بررسی سفر هایزر به ایران و نتایج آن نیاز به فرصت دیگری دارد.^{۲۱} اما به هر حال عمده‌ی مطالب مورد بحث قرار گرفت.

درباره‌ی این مسأله هم کمی صحبت شد که ترس آن‌ها از بازگشت فوری و ناگهانی آقا چیست؟ آیا به دلیل هیجانات و احتمالاً زد و خورد و در نتیجه از هم پاشیدگی کامل اوضاع؟ یا چیز دیگری. از متن نامه و پیغام آن‌ها این نتیجه را گرفتیم که آن‌ها اصرار دارند تا زمانی که تفاهم بین ارتش و سران انقلاب در داخل

کشور به وجود نیامده است آقای خمینی به تهران بازنگردند. همچنین ما منظور آن ها از بازگشت «orderly» آقا به تهران را این گونه تعبیر کردیم که یعنی بعد از رسیدن به یک تفاهم اساسی با ارتش. آیا اصرار آن ها بر تفاهم با ارتش به منظور حفظ ارتش برای آینده نیست؟ و آیا تهدید کودتا، فشاری است در جهت تفاهم هر چه زودتر با ارتش یا بهانه‌ای است برای کودتا. قرار شد در ملاقات بعدی این مسأله کمی روشن شود. کسب چنین اطلاعاتی از جهت شناخت تاکتیک دشمن در این مرحله مهم به نظر می‌رسید.

به نظر می‌رسید که آمریکایی‌ها یک برنامه خاص داشته باشند که اصرار دارند آقای خمینی بازگشت خود را به ایران به تأخیر بیندازند. در تمام دوران اقامت آقای خمینی در پاریس، یکی از سؤالاتی که مرتب خبرنگاران می‌پرسیدند این بود که آقای خمینی کی به ایران برمی‌گردند و پاسخ همیشه این بود که تا شاه در ایران هست به ایران باز نمی‌گردند. وقتی خبر خروج شاه از ایران منتشر شد، سیل خبرنگاران به نوفل‌لوشاتو سرازیر شد و اولین سؤال آن‌ها این بود که آقای خمینی چه موقع به ایران برمی‌گردد و جواب آن‌ها این بود که در اولین فرصت. و از همان روز تدارک برای بازگشت به ایران آغاز شد. در همین زمان بود که پیام کارتر به آقای خمینی توسط ژیسکاردستن رسید و یکی از مفاد آن این بود که ایشان سفرشان را به تهران به تعویق بیندازند.

همزمان **بختیار** نیز در پیامی که از طریق وزارت امور خارجه‌ی فرانسه برای آقای خمینی فرستاده بود همین درخواست را کرده بود. پیام‌های مشابهی نیز می‌رسید.

حال نماینده‌ی آمریکا در این ملاقات نیز همین مطلب را عنوان کرده است و این نشان می‌داد که مسأله‌ی بسیار جدی‌ای مطرح است و به همین دلیل با وجود این درخواست‌ها و توصیه‌ها آقای خمینی تصمیم گرفتند هر چه زودتر به ایران برگردند.

در مورد بیانیه‌ی آقای خمینی خطاب به ارتش باید متذکر شوم که صدور این بیانیه جلوتر از زمان این رویداد و تماس بود و ارتباطی به این ملاقات نداشت. بلکه بر اساس سیاستی بود که در مورد برخورد با ارتش اتخاذ شده بود. به موجب تحلیلی که ما از اوضاع داشتیم محور عمده و اساسی، برخورد مردم با ارتش بود و اینکه در نهایت با ارتش چگونه باید برخورد کرد. در تیر ماه سال ۱۳۵۶، بعد از

انجام مراسم تدفین دکتر شریعتی در زینبیه، برای دیدار با آقای خمینی به نجف رفتم. در این دیدار با ایشان در همین مورد صحبت کردم. پایگاه شاه و آمریکا در ایران در واقع ارتش بود. در مراحل نهائی برخورد میان ارتش با مردم خواهد بود. آقای خمینی با درگیری مسلحانه با ارتش موافق نبود و بر این باور بود که در صورت درگیری مسلحانه، گروه‌های سیاسی- نظامی، نظیر مجاهدین خلق و چریک‌های فدائی ابتکار عمل را به دست خواهند گرفت. با توجه به مجموعه‌ی این ملاحظات من برخورد سیاسی- روانی با ارتش را مطرح کردم. اساس این طرح خنثی ساختن قدرت درگیری ارتش با مردم و مهار قدرت تخریبی آن علیه انقلاب و در نهایت جذب بدنه اصلی نیروهای نظامی و انتظامی به انقلاب و پیوستن به مردم بود. بعد از این دیدار و بر اساس همین طرح آقای خمینی به طور مرتب در بیانیه‌های خود، مطالبی در مورد ارتش و ارتشیان و دعوت آن‌ها به پیوستن به مردم عنوان می‌کردند. این سیاست موثر واقع شده بود و ارتش از درون به نفع مردم استحاله پیدا کرده بود.

در هر حال پس از این بحث‌ها روی مفاد پیام آمریکا، آقای خمینی جواب خود را بیان کردند. من آن را دقیقاً یادداشت کردم و در ملاقات بعدی به رابط آمریکا اطلاع دادم. جواب به این شرح بود:

«اول این که گفته‌اید که توده‌ای‌ها برای برخورد مسلحانه تحریک می‌کنند چه سند یا مدرکی دارید که ارائه بدهید؟ این تحریکات از جانب خود ارتش است. آن‌ها به دنبال بهانه هستند. همچنین به نظر ما، یک ائتلاف اعلام نشده‌ای بین ارتش و کمونیست‌ها دیده می‌شود تا این بهانه به دست ارتش داده شود. هدف هماهنگ کمونیست‌ها و ارتش لطمه به اعتبار جنبش اسلامی است.

دوم این که روشن کنید که منظور از حرکت ارتش برای «محافظت قانون اساسی» چیست؟ آیا حفظ سلطنت است یا حفظ ارتش برای آینده؟ آیا نگرانی آن‌ها و هدفشان «حفظ سلطنت است یا حفظ ارتش» در صورت فرض دوم مسأله فرق می‌کند.

سوم این که آیا درست است که آمریکایی‌ها تمام وسایل را از بین می‌برند، یا از کشور خارج می‌سازند؟»

از پیام آمریکا همچنین روشن بود که آن‌ها بر حسب پیشنهاد **سولیوان**، سفیرشان در تهران، اصرار دارند که ارتباطی میان سران انقلاب و ارتش در تهران برقرار شود. اما اعضای شورای انقلاب در تهران حاضر به چنین تماسی نیستند و به همین دلیل آمریکایی‌ها از آقای خمینی خواسته‌اند که به رهبران داخل چنین توصیه‌ای را بنمایند. جواب صریح آقای خمینی به آمریکا این بود که «شما از کودتا جلوگیری کنید».

۱۰- گفتگو با فرماندهان ارتش

اما در مورد تماس میان سران ارتش با اعضای شورای انقلاب نظر آقای خمینی در ابتدا این بود که تماس و مذاکرات مفید نیست. من با این نظر موافق نبودم اما آن را عیناً به آقای دکتر بهشتی، در تماس تلفنی، منعکس کردم. **دکتر بهشتی** ضمن گزارش کارهای جاری تهران که باید به اطلاع آقای خمینی برسد، از قبیل موفقیت **کمیته نفت** و کارشکنی توده‌ای‌ها در کار این کمیته، گفتند که اعلامیه و ابلاغیه‌ی آقا در مورد ارتش بسیار حسن اثر داشته است.

روز بعد **دکتر بهشتی** تلفن زد و گزارش سفر خودش را به قم، که قرار بود با مراجع سه‌گانه صحبت کند تا آن‌ها نیز مشترکاً نماینده‌ای برای عضویت در شورای انقلاب انتخاب و معرفی کنند، داد و گفت سفرش بسیار مفید بود و دو نفر از مراجع (اسم نبردند) استقبال کردند ولی تصمیم نهایی را بعداً خواهند گرفت.

در مورد تماس با نظامیان آقای بهشتی درباره‌ی علل و ضرورت مفید بودن تماس با نظامیان توضیحاتی داد و از من خواست که توضیحات ایشان را به اطلاع آقای خمینی برسانم و جواب آن را فوری بدهم.

گزارش آقای بهشتی را من همان روز به آقای خمینی دادم. ایشان توضیحات آقای دکتر بهشتی را قانع‌کننده دانستند و از من خواستند که در مورد تماس و مذاکره با نظامیان پیغام بدهم که:

«تماس بگیرید، آن‌ها را دلگرم کنید، اطمینان بدهید که حال ارتشی‌ها خیلی بهتر خواهد شد، اما قولی ندهید که عمل نشود».

این پیام همان روز عیناً به آقای بهشتی اطلاع داده شد. ظاهراً تماس میان اعضای شورای انقلاب و امرای ارتش برقرار شده بود و نتایج مفیدی هم داشت. آقای هاشمی رفسنجانی هم این تماس‌ها را تأیید کرده اند.^{۲۲}

به هر حال، طبق قرار قبلی با نماینده‌ی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، مطالب آقای خمینی را در یک مکالمه‌ی تلفنی برای او خواندم. وی گفت که بعد از دریافت جواب تماس خواهد گرفت.

۱۱-دومین پیام ۲۷ دی ماه ۵۷، ۱۷ ژانویه ۱۹۷۹

دیدار دوم در روز ۲۶ یا ۲۷ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۱۷ یا ۱۸ ژانویه ۷۹ صورت گرفت. در این دیدار نماینده‌ی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا مطالب خود را از روی نوشته‌ای می‌خواند و من ترجمه‌ی آن‌ها را عیناً یادداشت می‌کردم:

«به نمایندگی از طرف دولت‌م مطالب زیر را به اطلاع می‌رسانم

۱- اولین نگرانی ما پایان دادن به خونریزی‌ها در ایران است هم به خاطر احترام به بشریت و هم برای به وجود آوردن شرایط مناسب جهت راه حل سیاسی بحران ایران.

۲- احساس ما این است که برخورد شدید بین نظامیان و غیرنظامیان، که ما شدیداً مخالف آن هستیم، کار را خیلی مشکل و حتی غیرممکن می‌سازد، که یک آینده ثابت را به وجود آوریم. بنابراین اما از همه نیروهای سیاسی ایران خصوصاً ارتش دعوت می‌کنیم که راه حل مسالمت‌آمیز را انتخاب کنند.

۳- در میان کسانی که ادعای پیروی از آقای خمینی را دارند، هستند کسانی نظیر توده‌ای‌ها که مذهب را ولو موقتاً وسیله‌ای برای جمع‌آوری توده‌ی مردم به کار می‌برند. به خصوص وقتی راه‌حل‌های دیگری برای آن‌ها امکان‌پذیر نباشد. ما معتقدیم که توده‌ای‌ها و سایرین (کمونیست‌ها) گروه‌های نسبتاً کوچکی هستند اما شدیداً خطرناک هستند. ما معتقدیم تنها ادامه‌ی کوشش‌های سیاسی معقول می‌تواند کارهای آن‌ها را خنثی سازد.

دولت ما روی این مسئله اصرار می‌ورزد که موضوع ائتلاف نوشته نشده‌ای بین کمونیست‌ها و ارتشی‌ها درست نیست. معتقدیم که ارتش بیش از همه از کمونیست‌ها ترس دارد. در واقع بعضی‌ها که در ارتش مخالف آقای

خمینی هستند معتقدند که وی تحت نفوذ توده‌ای‌ها و یا سایر افراطی‌هاست. به همین دلیل ما معتقدیم که باید مسئولین ارتش را متقاعد سازیم که آقای خمینی ضدتوده‌ای و ضدکمونیسم در ایران است. آمریکا می‌تواند کمک کند که مذاکرات لازم بین آقای خمینی و ارتش شروع شود. ما قویاً چنین مذاکره‌ای را حمایت می‌کنیم و آن را ضروری می‌دانیم. اما ما نمی‌توانیم احساس اعتماد را که برای یک مذاکره‌ی منظم لازم است به وجود بیاوریم. این (احساس اعتماد) تنها با یک رابطه‌ی مستقیم بین آیت‌الله و ارتش است که به وجود می‌آید.

ما معتقدیم که چنین مذاکراتی فوریت دارد. اطلاعات ما حاکی است که در دانشگاه و در بین کارگران پشتیبانی از توده‌ای‌ها رشد می‌کند که این امر به نوبه‌ی خود تحولات مرحله‌ی انتقالی را می‌تواند مشکل و خطرناک سازد اما پاسخ سه سؤالی که شده بود:

س (۱) مسأله این که جهت‌گیری ارتش چیست؟ بهترین جواب باید از طریق سؤال و تماس با خود آن‌ها باشد. اما نظریات خود ما: آیا ارتش از برگشت فوری آیت‌الله می‌ترسد یا از هیجانات حاصله از آن؟ ارتش ماهیتاً محافظه‌کار است و می‌خواهد آرامش باشد و نمی‌خواهد که جریانات سال قبل ادامه یابد. نظامیان از مجهولات و آینده مبهم نگران هستند و خطر رشد و پیروزی توده‌ای‌ها را می‌بینند. بنابراین مذاکرات مستقیم با آن‌ها ضروری است.

س (۲) در مورد نظر ارتش درباره‌ی «محافظت قانون اساسی» آیا منظور سلطنت است یا حفظ خود ارتش؟ باید از خود آن‌ها پرسید و فهمید. اما نظرات ما: حمایت قانون اساسی فرع بر حفظ آرامش در جهت روشن شدن جهت آینده است. هرکس از نظامیان، سیاسیان و مردم باید از قبل بدانند که چه سرنوشتی در انتظار آن‌هاست. به نظر آمریکا قانون اساسی این قوانین و مقررات را روشن کرده است. آمریکا معتقد است که نه ارتش و نه مخالفان نباید خلاف قانون اساسی رفتار کنند. به همین دلیل است که ما از ارتش شدیداً خواسته‌ایم که عملی خلاف قانون اساسی انجام

ندهد. ترس ما این است که اگر چهارچوب قانون اساسی به هم بخورد راه برای توده‌ای‌ها باز می‌شود. این خیلی مهم است که ما نمی‌گوییم که قانون اساسی نمی‌تواند و نباید تغییر کند و تأکید می‌کنیم. اما ما معتقدیم ایجاد یک جریان منظم برای تغییر مهم است. ما معتقدیم اگر یکپارچگی و انسجام ارتش حفظ شود امکان آن وجود خواهد داشت که رهبری ارتش هرگونه فرم سیاسی که انتخاب می‌شود مورد حمایت خود قرار دهد.

س ۳) در مورد وسایل نظامی فنی - جواب مطلقاً منفی است ما می‌خواهیم که قدرت و یکپارچگی ارتش را حفظ کنیم. ما می‌خواهیم که نیروی ارتش وسایل فنی را که دولت ایران برای دفاع خود لازم می‌داند، داشته باشد.»

سپس مأمور دولت آمریکا درباره‌ی بیاناتی که ساندرز (معاون وزیر امور خارجه) در مورد ایران در کنگره‌ی آمریکا ایراد کرده بود توضیحاتی به شرح زیر داد:

«۱- ساندرز گفته است ایرانیان باید سرنوشت آینده‌ی خود را خودشان تعیین کنند و این است که ما از شما دعوت می‌کنیم که با ارتش مذاکره کنید.

۲- ساندرز گفته است که دولت آمریکا جریانات قانونی را تأیید می‌کند. اگر تغییراتی لازم باشد ما مخالف آن نیستیم. این تغییرات باید از طریق یک جریان منظم و کنترل و حساب شده باشد و همه‌ی ایرانی‌ها در آن شرکت کنند و آن را حمایت کنند.

۳- ساندرز گفته است که دولت آمریکا از استقلال ایران حمایت می‌کند. به نظر ما هم ایالات متحده و هم طرفداران آیت‌الله در جلوگیری از نفوذ توده‌ای‌ها که مستقیماً به نفع روس‌ها خواهد بود، منافع مشترک شدیدی دارند.

در پایان به عنوان آخرین حرف، به نمایندگی از طرف دولت، چهار سؤال زیر را مطرح می‌کنم:

۱- سرنوشت سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران؟

۲- آینده‌ی فروش نفت به غرب؟

۳- آینده‌ی روابط سیاسی، نظامی ایران با آمریکا؟

۴- روابط با روسیه؟»

در اینجا مطالب وی تمام شد. پاسخ به سؤالات بالا روشن بود. آقای خمینی در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های متعدد موضع‌گیری‌های خودشان را درباره مسائل بالا بیان کرده بودند. من می‌توانستم همان جا به سؤالات وی پاسخ بدهم. اما پاسخی ندادم. او برای من صحبت نمی‌کرد. من باید پیغام را می‌دادم و جواب آن را می‌گرفتم و به او می‌دادم. به او گفتم بسیار خوب سؤالات شما را مطرح می‌کنم و سپس جواب ایشان را به شما خواهم داد. به این ترتیب می‌خواستم بار دیگر به او یادآور شوم که من طرف مذاکره با شما نیستم و ثانیاً جواب‌ها از من نیست از آقای خمینی است. دقیقاً همان طور که او از جانب «دولتش» صحبت می‌کرد من هم از جانب رهبر انقلاب مأمور بودم و صحبت می‌کردم.

به علاوه، گاهی اوقات آقای خمینی مطالبی به نظرشان می‌رسید و می‌گفتند که از نظر من بسیار جالب و عمیق بود. و بالاخره این شیوه عمل یعنی تأخیر پاسخ به ما امکان می‌داد که بهترین جواب‌ها و سیاست‌ها را اتخاذ کنیم.

این ملاقات نیز در رستوران مسافرخانه‌ی نوفل‌لوشاتو انجام گرفت. پس از ملاقات، گزارش مذاکرات را دادم و ایشان پاسخ‌های خود را دادند که در دیدار سوم داده شد.

۱۲- سومین پیام- ۲۸ دی‌ماه ۵۷ برابر ۷۹،۱،۱۸

سومین دیدار در ۲۸ دی‌ماه ۵۷ برابر ۷۹،۱،۱۸ صورت گرفت. پاسخ آقای خمینی عیناً به شرح زیر خوانده شد:

«در مورد برنامه‌ی سیاسی آینده برای مرحله‌ی انتقالی سه مرحله پیش‌بینی شده است:

مرحله‌ی اول تأسیس شورای انقلاب، دوم معرفی دولت موقت سوم تنظیم و تصویب قانون اساسی جدید که بعداً به موجب آن قانون اساسی عمل خواهیم کرد. با عقب انداختن کارها دست توده‌ای‌ها را باز می‌کنید. شما با حمایت از این دولت یا آن دولت و شلوغی ارتش باعث تعویق و در نتیجه

رشد توده‌ای‌ها و باعث زحمت بیشتر ما هستید. کنار بروید و بگذارید خود ما کارهایمان را بکنیم. ارتش را هم وادار به سکوت و عدم دخالت بنمایید. نه کمونیست نه توده‌ای کاری نمی‌تواند بکند. اما اگر وضع به همین ترتیب ادامه یابد کاری نمی‌شود و توده‌ای‌ها رشد می‌کنند و باعث زحمت می‌شوند.

اما در پاسخ چهار سؤالی که مطرح کرده‌اند:

س ۱- سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران:

الف- در شرایط فعلی از کم و کیف این سرمایه‌گذاری و ماهیت فعالیت‌های آنان اطلاعات کافی نداریم.

ب- اساس سیاست و خط‌مشی ما در این مورد و سایر موارد مشابه حفظ استقلال مملکت، مصالح ملی و توسعه و عمران کشور خودمان است.

ج- این امر با برنامه‌ریزی‌های دولت آینده‌ی جمهوری اسلامی بستگی دارد، مثلاً به طور قطع ما کشاورزی خود را زنده خواهیم کرد. به وابستگی نیازهای غذایی به خارج پایان خواهیم داد. این امر اولویت را در امور کشاورزی ما بیان می‌کند. در رابطه با اجرای این برنامه و تحقق اهداف کشاورزی دولت آینده ممکن است آنچه را که لازم و مفید می‌دانید انجام دهد از جمله همکاری با کمپانی‌های خارجی از جمله آمریکایی‌ها.

س ۲- فروش نفت به غرب کماکان ادامه خواهد یافت. ما خواستار اصلاح وضع اقتصادی کشورمان هستیم. کشور ما را خراب کرده‌اند. ما به درآمد نفت نیاز داریم. نمی‌خواهیم از گرسنگی بر سر چاه‌های نفت بمیریم- لذا نفت خود را به مشتریان آن می‌فروشیم. به قیمت عادلانه روز به هر کس که بخرد می‌فروشیم و ارز دریافت می‌کنیم نه چیز دیگری. ما فقط به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهیم فروخت.

س ۳- روابط سیاسی- نظامی با آمریکا:

الف- ما اساساً ضد هیچ کشور و ملتی نیستیم. ضد سیاست‌های آنان علیه مصالح ملت خودمان و ظلم آن‌ها هستیم. هرگاه روش دولت آمریکا برخلاف گذشته واقع‌بینانه شود و دست از دخالت در امور ما بردارد، دست

از حمایت مردمی دزد و فاسد، از ارتشی و غیرارتشی، بردارد، جنبش ما را بفهمد و به آزادی و استقلال ما احترام بگذارد ما با آن‌ها روابط دوستانه خواهیم داشت. ما برای توسعه‌ی کشاورزی و اقتصاد کشور به علوم و فنون و تکنولوژی غرب خصوصاً آمریکا نیاز داریم، با دوستی و احترام متقابل می‌توانیم رابطه داشته باشیم. اما آمریکا باید بداند که تنفر عمیق مردم ما نسبت به آمریکا به دلیل کودتای ۱۳۳۲ و دخالت ممتد آن‌ها از آن به بعد و حمایت از شاه امری نیست که در مدت کوتاهی از دل مردم ما برود. آمریکا می‌تواند آن را جبران کند و عملاً نشان دهد که سیاستش تغییر کرده است.

ب- ما با خرید سلاح‌های عظیم نظامی برای ایران موافق نیستیم. آن‌ها را نه ضروری می‌دانیم و نه مفید.

ج- ثبات ایران و در نتیجه ثبات منطقه را ما نه در خرید سلاح‌های عظیم و نه در یک ارتش بزرگ می‌دانیم بلکه در توسعه‌ی دموکراسی، استقلال کشور، عدالت اجتماعی، همکاری و شرکت وسیع مردم در تمامی شئون کشور می‌دانیم.

د- سیاست خارجی ما بی‌طرفی مثبت است و لذا در پیمان‌های نظامی شرکت نمی‌کنیم.

ه- ما نه به صورت ژاندارم منطقه عمل خواهیم کرد و نه به صورت صادرکننده‌ی انقلاب به سایر کشورهای منطقه.

س ۴- روابط با روسیه، عیناً نظیر آمریکاست. ما از آن‌ها هم سوابق تلخی داریم. آن‌ها هم رژیم شاه را حمایت کرده‌اند. آن‌ها هم اگر بخواهند در امور ما دخالت کنند مقابله و مقاومت می‌کنیم. آن‌ها هم اگر به ما احترام بگذارند و مصالح ما را محترم بشمارند، در امور داخلی ما دخالت نکنند و با آن‌ها دوستی خواهیم داشت. اما ما خود را با مردمی که به خدا معتقدند نزدیک‌تر حس می‌کنیم تا با ملحدین خدانشناس.
و بالاخره:

۱- ما خواستار تقلیل فشار و جنجال‌های سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای هستیم، نه تحریک و تشدید جنجال‌ها.

۲- ما برای ساختن مجدد کشور و آبادانی مملکت به آرامش نیاز داریم، بنابراین در تحریکات و تشنجات منطقه و دسته‌بندی‌ها شرکت نخواهیم کرد.

۳- در مشکلات و مسائل سیاسی جهانی با سایر دول، راه‌حل را از طریق مذاکرات سیاسی و در سطح سازمان ملل می‌دانیم.»

بعد از بیان مطالب بالا نماینده ی دولت آمریکا سؤال کرد:

«شما گفته‌اید که می‌خواهید به جنگ و خونریزی داخلی خاتمه دهید. ما هم موافقیم و کوشش داریم. اما ترس و نگرانی ما این است که قبل از تماس با ارتش و سایر عوامل مهم و قابل توجه معرفی و اعلام دولت موقت انتقالی به بروز ریسک‌های ثانوی منجر شود. علاقه‌مندیم نظریات آیت‌الله را بدانیم.»

در مورد این سؤال از او خواستم توضیح بدهد که منظورشان از «سایر عوامل مهم و قابل توجه» که ترجمه other significant elements است، چیست؟ گفت نمی‌داند، سؤال می‌کند و جواب می‌دهد.

پس از این دیدار، متن کامل مذاکرات عیناً به آقای خمینی گزارش شد و موضوع قسمتی را هم که مبهم بود و سؤال کرده بودم اطلاع و توضیح دادم که وقتی او این مطلب را گفت به نظرم رسید ممکن است دولت آمریکا روی اشخاص و گروه‌های خاصی نظر دارد و به این ترتیب می‌خواهند که آن‌ها هم در تغییرات انتقالی سهیم باشند. سؤال و توضیحات آن‌ها ممکن است ما را در شناخت این مسأله‌پاری دهد.

در ۳۰ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۰ نماینده دولت آمریکا تلفن زد و جواب سؤال بالا را به شرح زیر داد:

«در تصمیم‌گیری نسبت به آینده و جریان تحول سیاسی و برنامه‌ای برای به وجود آوردن حداکثر ثبات، باید خود مردم شرکت‌کنندگان اصلی باشند

و عناصر اصلی را خود آن‌ها انتخاب کنند و سعی شود که حداکثر نیروها را دربرگیرد.»

پس از دریافت این جواب بلافاصله مراتب را به اطلاع آقای خمینی رساندم.

۱۳- چهارمین پیام- ۴ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۴

چهارمین دیدار در ۴ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۴ در همان رستوران نوفل‌لوشاتو صورت گرفت. مجدداً از روی نوشته مطالب خود را می‌خواند:

«از جانب دولت‌موظفم چهار نکته را به اطلاع برسانم:

۱- برای ما، و فرض ما آن است که آیت‌الله هم با ما در این امر شریکند، ایران مستقل و با ثبات و جدای از دخالت خارجی‌ها، هدف است.

۲- ما اعتقاد داریم که جریان کافی در قانون اساسی هست که از طریق آن تمامی نیروهای اصلی می‌توانند با آرامش در تنظیم سرنوشت مملکت شرکت و دخالت کنند.

۳- اگر این جریانات تعقیب و اجرا نشوند و یک حرکت و برخورد مستقیم خارجی، جدای از قانون اساسی ممکن است اتفاق بیفتد، با نتایج فاجعه‌آمیز آن برای تمامی نیروهای غیرکمونویست، از جمله برای عوامل مذهبی و پشتیبانان آنان. در این مورد از من خواسته شده است که توجه شما را به «بیانیه» جدید حزب توده جلب کنم که پشتیبانی خود را از شورای انقلاب و دولت موقت اعلام داشته است.

۴- ما فکر می‌کنیم که در شرایط کنونی هنوز زود است که آیت‌الله در این زمان به ایران برگردند.»

پس از این دیدار مطالب عیناً به آقای خمینی گزارش شد.

سپس به بررسی و بحث مطالب پیام ارسالی پرداخته شد. استنباط ما این بود که آمریکایی‌ها اصرار دارند قانون اساسی فعلی که مشروطه‌ی سلطنتی است، حفظ شود و اعتبار خود را از دست ندهد و ثانیاً غیرمستقیم در بند ۳ می‌خواهند ما را از یک «فاجعه» موهوم، در صورت تغییر قانون اساسی بترسانند و ثالثاً مایل نیستند که آقای خمینی به این زودی به ایران برگردند. این امر مصادف بود با زمانی که شاه از کشور خارج شده بود و آقای خمینی خود را برای بازگشت فوری به تهران

آماده ساخته بودند، اما **بختیار** و ارتش فرودگاه‌ها را بسته بودند. اقدام دولت و ارتش در بستن فرودگاه تهران و پیغام امروز نماینده‌ی آمریکا درباره‌ی تأخیر بازگشت به ایران حکایت از یک توطئه‌ای می‌کرد و گرنه دلیلی نداشت که آن‌ها چنین اصراری داشته باشند. **رابعاً**، آمریکایی‌ها از اعلامیه‌ی حزب توده در پشتیبانی از شورای انقلاب و دولت موقت می‌خواهند بهره‌برداری کنند و ترس و وحشت موهوم از کمونیسم را بهانه قرار بدهند.

پس از بررسی این نکات و با توجه به سیاست‌های بختیار و بستن فرودگاه‌ها، که خیلی حساس بود و این که میلیون‌ها نفر برای استقبال آقای خمینی به تهران آمده بودند و هر آن احتمال درگیری و کشتار شدیدی داده می‌شد، و همچنین با توجه به کشتار روز قبل جلوی دانشگاه و وقایع سنج و دستگیری روزنامه‌نگاران و غیره، آقای خمینی پیغام تهدیدآمیزی برای آمریکایی‌ها تهیه کردند که آن را یادداشت نمودم تا در اولین دیدار به نماینده‌ی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا تسلیم کنم. متن این پیغام در گزارش ملاقات بعدی آمده است.

۱۴- پنجمین پیام - ۷ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۷

در ۷ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۷ نماینده‌ی دولت آمریکا مجدداً تماس گرفت و درخواست ملاقات فوری کرد. در این ملاقات او ابتدا اطلاع داد که بعضی اشخاص به نام «نماینده رسمی آیت‌الله خمینی» با مقامات دولتی آمریکا تماس گرفته‌اند و مطالبی گفته‌اند. آیا چنین چیزی صحت دارد یا خیر؟ متن سؤال و پیغام وی که از روی نوشته می‌خواند چنین است:

«اشخاصی مدعی هستند که نماینده آیت‌الله خمینی می‌باشند و به بعضی اشخاص در مقامات دولت و یا بعضی تجار آمریکایی مراجعه کرده‌اند. ما می‌خواهیم بدانیم آیا چنین امری صحت دارد؟ بعضی اوقات این اشخاص مراجعه می‌کنند به نام نماینده‌ی آیت‌الله و می‌خواهند که اسناد و مدارک روابط ایران و آمریکا را بررسی کنند. آن‌ها خود را نمایندگان آیت‌الله در مسائل رسمی و دولتی معرفی می‌کنند. ما معتقدیم که آیت‌الله خمینی باید از این مسائل باخبر بشوند. ما می‌خواهیم که آیت‌الله بدانند که این وقایع اتفاق می‌افتند. ما بسیار خوشوقت خواهیم شد که نظرات ایشان را بدانیم

که چه گونه باید با این اشخاصی که مدعی نمایندگی آیت‌الله هستند برخورد کنیم.»

در برابر سؤال من که این اشخاص چه کسانی هستند نام آن‌ها را ببرید و بعد از اصرار و تأکید من بالاخره وی از شخصی به نام «نوربخش» اسم برد که مراجعه کرده است و خواسته است که اسنادی را بررسی کند.

من از جریان تماس‌های یک ایرانی مقیم آمریکا به نام **مجتبی نوربخش** و دوست آمریکایی‌اش به نام **فریمن** با آقای خمینی مطلع بودم و آن را درجای دیگری شرح داده‌ام. اما از این که آیا آن‌ها چنین تماس‌هایی را به نام «نماینده‌ی آقای خمینی» گرفته‌اند و چنین درخواست‌هایی کرده‌اند، بی‌خبر بودم و همچنین روشن نبود که نماینده دولت آمریکا با طرح آن چه نظری دارد؟ مطمئن نبودم و اگر اصل خبر وی، یعنی مراجعه نوربخش به مقامات آمریکایی درست باشد، انگیزه‌ی او برای چنین کاری برایم روشن نبود و نمی‌توانستم سر دربیآورم و واقعاً به دنبال چه چیزی بوده است.

اما مهم برای ما در آن مرحله، آن بود که بر اساس اطلاعات من، چنین شخصی مأموریتی از جانب آقای خمینی نداشته است. بنا براین در همان جا به نماینده دولت آمریکا گفتم که جواب سؤال وی منفی است و چنین چیزی وجود ندارد. با این حال به او گفتم که سؤال او را مطرح کرده و جواب قطعی آن را خواهم داد. پس از اتمام سخنان وی پیام آقای خمینی به دولت آمریکا را به شرح زیر برای او خواندم:

«کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت آمریکا هم به خصوص آینده خود آمریکا هم در ایران، سخت ضرر دارد. و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی درباره‌ی اوضاع ایران بدهم. بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند. دست از این حرکات بردارند. ادامه‌ی این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای آمریکا ندارد. این گونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد شد. ملت از من

حرف‌شنوی دارد و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه‌ی من به وجود خواهد آمد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبنای فقه و احکام اسلامی استوار است چیزی نیست جز بشر دوستی و به نفع صلح و آرامش همه‌ی بشریت است. بستن فرودگاه‌ها و جلوگیری از رفتن ما به ایران ثبات را بیش از پیش برهم می‌زند. نه آن که اوضاع را تثبیت نماید. از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم بروند فرودگاه را بازکنند با زور. اما من هنوز چنین اذنی نداده‌ام. همچنین نیروهای مسلح از نظامی و غیرنظامی، از جمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده‌اند. اما من هنوز اذن نداده‌ام و ترجیح می‌دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود.»

این آخرین تماس و ملاقات نماینده‌ی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا بود.

این تماس‌ها در مجموع مفید بودند. مطالبی که از آن‌ها دریافت شد، اگرچه قبلاً از طریق پیگیری مطالب روزنامه‌ها و مطبوعات بین‌المللی کم و بیش به دست آمده بود، اما بیان آن‌ها از جانب نماینده‌ی رسمی دولت آمریکا هرگونه شک و تردید را در مورد برنامه‌ها و اولویت‌های آنان در آن مرحله‌ی حساس از بین برد و به ما این امکان را داد که بتوانیم بهتر، خط‌مشی و تاکتیک‌های طرف مقابل را بررسی کنیم و متقابلاً اقدامات لازم را به عمل آوریم و همچنین جواب‌های داده شده به نماینده دولت آمریکا، چیزی بیشتر از آنچه که در مصاحبه‌ها و بیانیه‌های علنی مطرح شده بودند، نبود. به همین دلیل این تماس‌ها، در مجموع مثبت ارزیابی شدند. البته، قضاوت نهایی با تاریخ است.

متأسفانه در میان اسناد لانه‌ی جاسوسی که دانشجویان خط امام آن‌ها را منتشر ساخته‌اند، گزارشی از این تماس‌ها وجود ندارد. همان طور که در متن توضیحات بالا آمده است، نماینده دولت آمریکا، مطالب و پیام‌های خود را از روی نوشته و تلکس می‌خواند و قطعاً رونوشتی از آن مطالب و همچنین گزارش‌های این شخص به سفارت آمریکا در تهران فرستاده می‌شده است. انتشار آن‌ها بدون شک

در روشن شدن هر چه بیشتر زوایای رویدادهای تاریخی کشورمان در آن مرحله حساس مؤثر خواهد بود. به خصوص گزارش‌های مربوط به تماس‌های **هایزر** با نظامیان و غیرنظامیان ایران و ملاقات‌های سران ارتش با اعضای شورای انقلاب.

۱۵- بازتاب تماس‌های پاریس

تماس و گفتگو میان رهبران انقلاب ایران در داخل و خارج از کشور با مقامات آمریکا بازتاب‌های متفاوت داشته است.

برخی از منابع آمریکایی در نوشته‌های خود به این تماس‌ها اشاره کرده‌اند اما هیچ یک از آن‌ها از محتوای پیام‌ها و مذاکرات مطلبی را عنوان نکرده‌اند. در برخی از این منابع آمده است:

۱- نویسندگان کتاب «سقوط آمریکا در ایران» درباره‌ی این تماس‌ها می‌نویسند:

«هم‌چنین شواهد مثبت‌های وجود دارد مبنی بر علاقه آمریکا به راه حل مذاکره شده‌ای با خمینی. در پاریس یک نفر از مدیران بخش سیاسی سفارت آمریکا، وارن زیمرمن، در تماس با ابراهیم یزدی (نماینده رسمی خمینی برای مدت‌های طولانی در آمریکا) در نوفل‌لوشاتو بود. در حالی که کمترین اطلاعی از محتوای مذاکرات آن‌ها در دست نیست، این واقعیت که صحبت‌ها و مذاکرات در حال پیشرفت بوده است، نشان می‌دهد که آمریکائی‌ها حاضر بودند با خمینی وارد معامله شوند.»^{۲۳}

۲- سولیان، آخرین سفیر آمریکا در ایران نیز به این تماس‌ها اشاره کرده است:

«وزارت امور خارجه‌ی آمریکا به سفارت ما در پاریس دستور داد کسی را معین کنند که بتواند با ابراهیم یزدی ملاقات نماید. کسی که انتخاب شد وارن زیمرمن رئیس قسمت سیاسی سفارت بود. زیمرمن یک کارمند سابقه‌دار بود که دستورات را به دقت اجرا می‌کرد. وی در اجرای این دستور دو یا سه بار در یک رستوران کوچک نزدیک اقامتگاه آیت‌الله خمینی در حومه‌ی پاریس با یزدی ملاقات کرد. اما چون دستورالعمل وی محدود بود و به علاوه او از اوضاع داخلی ایران هم اطلاعات زیادی نداشت

این تماس‌ها چندان مفید واقع نشد. با وجود این برداشت کلی با نتایجی که ما در تهران به دست آورده بودیم، یکسان بود و اطرافیان آیت‌الله هم از احتمال برخورد بین مردم و نظامیان نگران بوده و علاقه‌مند به جلوگیری از چنین برخوردی بودند.^{۲۴}

سولیوان هم به مذاکرات تهران بین مقامات سفارت آمریکا در تهران با اعضای شورای انقلاب اشاره می‌کند و هم نشان می‌دهد که از مفاد مذاکرات پاریس آگاه بوده است. اما در اسنادی که دانشجویان پیرو خط امام منتشر کردند هیچ سندی از مذاکرات پاریس یا مذاکرات مرحوم دکتر بهشتی با آمریکایی‌ها منتشر نشد.

۳- **سایروس وانس**، وزیر خارجه‌ی دولت کارتر در مورد تماس‌های پاریس نوشته است:

«به دنبال پیشنهاد سولیوان، تأکید نمودم که اقداماتی به منظور ایجاد تفاهم میان خمینی و نظامیان انجام گیرد. در آن زمان ارتباط میان نظامیان و نمایندگان خمینی در تهران برقرار شده بود. روز شانزدهم ژانویه رئیس جمهور موافقت کرد که تماس خود را با یکی از اطرافیان خمینی از طریق غیر رسمی برقرار کنیم. این ارتباط به وسیله وارن زیمرمن، رئیس قسمت سیاسی سفارت ما در پاریس برقرار گردید. زیمرمن با یکی از اطرافیان غیر مذهبی خمینی به نام ابراهیم یزدی، که ارتباطات نزدیکی با روحانیان داشت و در پاریس رابط خمینی با غربی‌ها ظاهر شده بود، ملاقات کرد...»

«زیمرمن در ملاقات با ابراهیم یزدی روی این نکته تأکید کرد که بازگشت ناگهانی خمینی ممکن است موجب درگیری با نظامیان گردد. از گفتگو با یزدی چنین استنباط شد که خمینی می‌خواهد از برخورد با نظامیان جلوگیری کند. وی به طوری این مطلب را گفت هر چند خمینی با هر گونه اقدامی از سوی نظامیان جهت حمایت از رژیم سلطنتی مقابله خواهد کرد، با حفظ یکپارچگی و وحدت ارتش مخالف نیست.»

«ژنرال های ارتش ایران ملاقات‌های محرمانه‌ای با آیت‌الله محمد بهشتی، نماینده اصلی خمینی در تهران داشتند ولی نتیجه قطعی از آن حاصل نشده بود...»

«به سولیوان و هایزر دستور داده شد که سعی کنند موافقت بختیار و

نظامی‌ها را با تماس میان آمریکا و خمینی از طریق زیمرمن - یزدی در پاریس جلب کنند.»

«در نامه‌ای که برای خمینی ارسال شد تقاضا شده بود به نمایندگان خود در تهران اجازه بدهد با دولت بختیار و نظامیان وارد مذاکره شوند و سازمان جدید سیاسی ایران با همکاری همه نیروهای موجود در صحنه سیاسی ایران شکل گیرد» (۱)

«به زیمرمن دستور داده شده بود این موضوع را برای یزدی روشن کند که آمریکا دولت و نظامیان را به رسیدن توافق با نمایندگان خمینی ترغیب می‌نماید. زیمرمن موظف بوده است این نکته را تکرار کند که بازگشت خمینی به ایران قبل از این که چنین تفاهمی صورت بپذیرد ممکن است منجر به درگیری شود. و این درگیری به یک فاجعه برای ایران منتهی گردد.»

«زیمرمن روز ۲۳ ژانویه ۷۹ (۳ بهمن ۱۳۵۷) با یزدی ملاقات کرد. یزدی مطالبی را که از طرف زیمرمن عنوان شده بود به دقت یادداشت کرد.»

«چهار روز بعد او جواب خمینی را به زیمرمن ابلاغ کرد. پاسخ خمینی منفی و همراه با تهدید بود (۲). پاسخ او با این جمله پایان یافته بود که او تعیین سرنوشت آینده کشور را به عهده ملت خواهد گذاشت.»

«یزدی به زیمرمن گفت که بسیاری از نگرانی‌های موجود درباره روش خمینی در برابر آمریکا پس از روی کار آمدن دولت موقتی که وی برای ترتیب انتقال رژیم و استقرار جمهوری اسلامی در ایران تعیین خواهد کرد برطرف خواهد شد. یزدی توضیح داد که این بدان معناست که آمریکا می‌تواند با دولت موقت کنار بیاید (۳). یزدی افزود که رئیس دولت موقت آینده مهدی بازرگان خواهد بود (۴)، که یک شخصیت سیاسی دموکرات و مورد احترام و طرفدار غرب است.»

مطالب ونس را از ترجمه‌ی کتاب او در روزنامه جمهوری اسلامی نقل کرده‌ام و مطمئن نیستم که مترجم رعایت امانت را کرده باشد. در آنچه از متن چاپ شده این روزنامه در بالا نقل کردم، حداقل در چهار مورد، که با شماره‌های ۱

تا ۴ مشخص کرده‌ام ناهماهنگی با متن اصلی وجود دارد:

- ۱- در متن انگلیسی عنوان نامه برای آقای خمینی وجود ندارد و تا آن جا که من خبر دارم نامه ای در کار نبوده است.
 - ۲- اصل متن انگلیسی پاسخ آقای خمینی «تهدید و شاخه‌ی زیتون (به علامت و سمبل صلح) توصیف شده است»
 - ۳- در اصل انگلیسی To deal with، به معنای وارد مذاکره شدن و طرف شدن است نه «کنار آمدن»؛
 - ۴- در اصل انگلیسی «رئیس دولت موقت احتمالاً مهدی بازرگان خواهد بود»، برآورد و استنباط نویسنده کتاب است نه نقل قول از یزدی. در هیچ گفتگویی درباره‌ی نخست وزیر احتمالی آینده صحبتی نشده بود. در همین متن ترجمه آمده است که یزدی آنچه را که نماینده‌ی آمریکا از روی نوشته‌ای می‌خوانده، با دقت یادداشت می‌کرده است و مطالب خود را نیز از روی یادداشت می‌خوانده است.
- مترجم کتاب و سردبیر روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، طی مقدمه‌های بر یادداشت‌های وانس، و با قطعی و مستند دانستن آن‌ها، به داوری درباره دولت موقت پرداخته و مدعی شده است که: «... شیطان بزرگ به روابط خود با دولت موقت بیش از روابطش با شاه امیدوار بود».
- سردبیر روزنامه‌ی جمهوری اسلامی انگیزه خود را در انتشار این یادداشت‌ها، در آستانه‌ی انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای اسلامی چنین شرح داده است:

«امیدواریم انتشار این مقالات در روزنامه جمهوری اسلامی به ملت بزرگ ایران کمک کند تا از یک سو با بخش دیگری از جنایات آمریکا در ایران آشنا شوند و از روی دیگر نتیجه کنار رفتن پرده تزویر از چهره بسیاری از قدرت طلبانی که به هنگام تکیه زدن بر مسند قدرت مسیری برخلاف مسیر ملت پیمودند و به هنگام انفصال از قدرت نیز در مسیری مخالف آرمان‌های ملت گام برداشته و برمی‌دارند، در آینده با شناختی بیشتر به راه پُر صلابت خود در جهت تداوم انقلاب شکوهمند اسلامی ادامه دهند....».

نویسندگان و مدیران روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در این مقالات خود اعتراف کرده‌اند که مطالب و نوشته‌های مقامات «شیطان بزرگ» را، البته در مورد مخالفان خود، حجت دانسته‌اند و نیازی ندیدند که درباره‌ی صحت و سقم آن‌ها شک و تردید به خود راه دهند. گویا فراموش کردند که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا». شاید هم این نویسنده مقامات آمریکایی را فاسق نمی‌دانسته است تا نیاز به تبیین مطالب آن‌ها باشد. واقعاً جای تأسف بود. اما نکته‌ی دیگر این که اگر به قول نویسندگان این روزنامه، که حتماً خود را مسلمان می‌دانستند، «شیطان بزرگ» به دولت موقت «دل بسته و امید وار» بود آیا این گناهی است برای دولت موقت؟ ابلیس به توفیق خود در انحراف همه آدمیان، حتی پیامبران برگزیده‌ی حق دل بسته و امیدوار بوده است. آیا امید ابلیس، ولو این که در مورد برخی از آدمیان به نتیجه نرسیده باشد، موجب گناه و جرمی برای آن آدمیان است؟ آیا بهتر نبود که نویسندگان این روزنامه با ادله و براهین و رقم و عدد و سند نشان می‌دادند که دولت موقت کدام یک از امیدهای آمریکا را برآورده کرده بود. روزنامه‌ی حزب حاکم مدعی شده است که روابط دولت موقت به مراتب مستحکم‌تر از روابط شاه با آمریکا بوده است. پناه بر خدا از بی‌تقوایی.

در یادداشت‌های وانس مطالب دیگری نیز در مورد دولت موقت (نظیر سفر شاه به آمریکا، حمله به سفارت آمریکا در اولین روزهای بعد از انقلاب) آمده است که مقرون به واقعیت نیست و بحث آن‌ها از موضوع اصلی این نوشته خارج است.

شادروان سرهنگ نجاتی، هنگام تدوین کتاب بسیار ارزنده‌ی خود، که شرح تاریخ معاصر ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب بهمن ۵۷ است، با من تماس گرفت و اطلاع داد که **گاری سیک**، از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا در دولت کارتر در خاطرات خود به تماس‌های پاریس اشاره‌ای کرده است. او پیشنهاد کرد که یادداشت‌های مرا از آن تماس‌ها در اختیارش بگذارم تا همزمان با نقل روایت گاری سیک از آن تماس‌ها، روایت خود ما هم بیاید. نجاتی بعد از چاپ کامل یادداشت‌های من، در مورد آن تماس‌ها و گفتگوها چنین جمع‌بندی کرده است:

«در بخش دوم گزارش دکتر ابراهیم یزدی از مذاکرات با زیمرمن،

نماینده دولت آمریکا، به طور کامل و مشروح بیان شده است. شایستگی، تبحر و قدرت بیان و استدلال یزدی در مذاکرات سیاسی با یکی از دیپلمات‌های ورزیده آمریکائی در دفاع از انقلاب و منافع ایران شایسته تحسین است».^{۲۵}

۱۶- دیدار و گفتگوهای تاجر آمریکائی

شخصی به نام **مجتبی نوربخش** که ظاهراً اصفهانی است با مرحوم آیت‌الله اشراقی تماس می‌گیرد و ترتیب ملاقات دوست آمریکایی‌اش را به نام **لئونارد فریمن** با آقای خمینی می‌دهد. فریمن خود را یک تاجر آمریکایی معرفی می‌کند که به هیچ وجه با دولت آمریکا ارتباطی ندارد!! و صرفاً به عنوان یک نفر از آحاد ملت آمریکا که به انقلاب ایران علاقه دارد، تماس گرفته و می‌خواهد خدمتی بکند. در موقع ملاقات این افراد با آقای خمینی که با حضور آقای اشراقی صورت گرفت من نیز بنا به درخواست آقای خمینی شرکت داشتم. ملاقات این دو نفر شاید حدود یک ساعت به طول انجامید.

در دیدار اول آقای نوربخش اسم کامل و نام هتل محل اقامت خود را در ورسای نوشت و داد. سپس بعد از تعارفات مختصر فریمن شروع به صحبت کرد. مشروح مذاکرات این دیدارها، که عیناً از روی یادداشت‌های آن روز تنظیم شده است به شرح زیر است:

لئونارد فریمن: من یک تاجر آمریکایی و تبعه‌ی آمریکا هستم. کار من تجارت لوازم الکتریکی و موتورهای برقی است. این مرد، یک مرد خداست. این مرد خدا، معجزه‌ای برای مردم خود انجام می‌دهد. در این مرحله تاریخی خدمات بزرگی انجام می‌دهد. اگر درباره‌ی (ناخوانا) مردم آمریکا و اگر تصویری می‌کنید کاری از دستم ساخته است جزئیات آن را بیان کنم، این که در ایران چه می‌گذرد امری داخلی است. من مردم ایران را با تمام قوا و از ته قلب تقویت می‌کنم. شما احتیاج به پشتیبانی مردم آمریکا دارید. مردم آمریکا جنبش شما را خوب نشناخته‌اند.

آیت‌الله خمینی: البته یک نهضتی که در ایران واقع شده است نهضتی انسانی است. که همه انسان‌هایی که فطرت خود را از دست نداده‌اند برحسب طبیعت از این نهضت پشتیبانی می‌کنند. ایرانی‌ها در زمان رضاخان و پسرش محمدرضا، زائد

بر آن مقداری که از سلاطین سابق رنج برده بودند، رنج دیده‌اند. علاوه بر آن که همه مخازن ایران را از بین برده و به غیر داده‌اند، مردم ایران را با قتل‌های عمومی به خاک و خون کشیده‌اند. هم در زمان پدر و پسر، اختناق - شما نمی‌توانید تصور کنید، آدم‌کشی‌ها. بشر طبیعی، که فطرتش حفظ شده باشد نمی‌تواند تحمل کند از شنیدن آن عنانش از دست می‌رود.

در چنین نهضتی که مردم ایستاده‌اند، تمام مردم آزاد و مستقل، تمام انسان‌ها و بشر شریک‌اند. باید از این نهضت پشتیبانی کنند. از اظهار همدردی و پشتیبانی شما متشکرم و شما می‌توانید همین طور که گفتید در آمریکا مسأله روشن نشده است از ایرانی‌ها، آن‌ها که آشنا هستید سؤال کنید و در مطبوعات آمریکا و تلویزیون و سایر جاها که مفید هستند منعکس کنید که بر ملت آمریکا معلوم شود که بر ملت ایران از دست شاه چه می‌گذرد و کارتر چه کسی را پشتیبانی می‌کند.

ل - فریمن: یک قدم مطلب را جلوتر ببرم و نگرانی خود را بیان کنم. و آن این است که من آقای خمینی را واقعاً پشتیبانی می‌کنم کارهای آقای خمینی را درست می‌دانم اما من نگرانی‌ام از رابطه‌ی گروه شما و دولت آمریکاست! آن‌ها می‌دانند که چه گذشته است آن‌ها می‌دانند که ایران حق دارد آنچه را انجام می‌دهد. اما نگرانی آن‌ها این است که دولت جدید در خلأ خواهد بود. استنباط شخصی من این است که احتیاج به ارتباط بین آقای خمینی و دولت آمریکاست. که بگویند ببین... ما یک اشتباه را اصلاح می‌کنیم. ما نگاه می‌کنیم به یک روابط مساعدی. آن‌ها هر دو به هم نیاز دارند. یک روابط سالم، نه روابط برخی تجار که می‌روند برای چپاول، یک روابط شرافتمندانه بین دو انسانی که به هم عشق می‌ورزند. همان طوری که خدا گفته است شما هر کاری می‌کنید درست است اما باید قدری جلوتر بروید. و این مرد خدا جلوتر را ببیند. نگرانی من این است که بد را از بین ببرید ولی خلأ به وجود بیاورید! باید بد را از بین ببرید دولت خوبی را به جای آن به وجود بیاورید. باید کار زیادی انجام بدهید قدمی جلوتر بردارید و حکومت ثابتی به وجود بیاورید که قوی باشد. من به عنوان یک تبعه‌ی آمریکا صحبت می‌کنم نه نماینده‌ی دولت آمریکا. اما احساس می‌کنم خیلی مهم است که روابط بین شما با آمریکا خیلی خوب باشد. همه مردم آمریکا... ما می‌توانیم به هم کمک بکنیم. آیا این منطقی نیست؟ من شدیداً احساس می‌کنم که این به نفع

ایران باشد. اما خلاء است که موجب نگرانی دولت آمریکاست، که می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد که بدتر از شاه باشد. من مرد خدا هستم و مایلیم اگر می‌توانم نظرات شما را به حکومت آمریکا ببرم. به جهت شناخت بهتر شما. آنچه برای شما و برای آمریکا مفید است علایق مشترک است.

آ. خمینی: اما این معنا که خلاء لازم می‌آید، به نظر نمی‌آید. برای آن که تمام ملت در این امر تشریک مساعی دارند. همه ملت مسلم هستند و به مکتب‌های دیگری که منحرف از اسلام است اعتنا ندارند و مخالف هستند. و ما مردم صالح امینی داریم که آن‌ها را برای امور مملکت تعیین می‌کنیم و پشتیبان آن‌ها ملت هستند. وقتی ملت پشتیبان دولتی باشد، دولت پیروز خواهد شد و خلاء اصلاً نخواهد بود. و اما این که روابط ما با آمریکا، اولاً با ملت آمریکا مخالفتی نداریم. به هیچ وجه، ما به عنوان آن که آن‌ها انسان هستند، متمدن هستند علاقه‌ی انسانیت و تمدن به آن‌ها داریم. لکن دولت‌ها به ما خلاف کردند و این قدرت‌های شیطانی را بر ما گذاشتند و منتها در زمان رضاخان انگلیسی‌ها تحمیل کردند و در این زمان دولت آمریکا این کار را می‌کند و ادامه می‌دهد قدرت این شخص جانی را. هر روزی که بر ملت ما می‌گذرد مصیبت است و کشتار بسیار است که بعضی از آن‌ها در روزنامه‌های خارجی منعکس می‌شود و به ما اطلاع می‌رسد از شخصیت‌های بسیاری از مردم هر روز و هر شب که دژخیمان شاه برای این ملت پیش می‌آورند. اگر دولت‌ها دست از پشتیبانی بردارند با آن‌ها دشمنی نداریم. آن‌ها پشتیبانی می‌کنند و ما نگران آن هستیم. اگر هر دولتی با ما به طور انسانی رفتار کند و ما را هم آزاد و مستقل بشناسد و با ما روابط حسنه داشته باشد ما هم روابط حسنه داریم. آمریکا و غیره. تمام نگرانی‌ها از دولت آمریکاست نه ملت و این نگرانی برای همین پشتیبانی از یک نفر که همه می‌شناسند به خیانت و جنایت، اگر این خیانت و جنایت را دولت آمریکا پشتیبانی نکند و دست بردارد، مردم او را بیرون می‌کنند و روابط حسنه خواهد بود و این طور نیست که ما از کسی کینه داشته باشیم... رهایی از ظلم است هر دولتی با ما بخواید روابط حسنه داشته باشد ما هم داریم. نه زیر بار ظلم، هر قدر با قدرت، می‌رویم و نه ظلم می‌کنیم. ظالم مباش و ظلم هم نکن و تحمل مکن این دستور را عملی می‌کنیم.

ل - فریمن: در هواپیما در کنار من یک طفل مدرسه پرسید چرا به پاریس می‌روید؟ گفتم که به دیدار آقای خمینی می‌روم به من گفت که نگرانی من، به

عنوان محصل تبعه‌ی آمریکا این است که ملت ایران از طریق این مرد به کمونیسم برسد. من به عنوان یک تبعه آمریکا باید بگویم از طریق مطبوعات خودمان این ترسی است که من دارم. نه آن که ترس از شاه. شاه مرده است، تمام شده است. حضرت‌عالی باید از طریق رابطه با دولت آمریکا، آن‌ها را قانع کنید در مورد آنچه به من گفتید. من می‌دانم که درست است. اما ترس داریم که با رفتن شاه کمونیسم پیروز شود. به علت این که آن‌ها نمی‌دانند. احساس من این است که حضرت‌عالی، شما یا کسی را که مأمور کنید برود به دولت آمریکا به یک طریقی، این مباحثه و آنچه را که به من گفتید به آن‌ها بگوید. تصور نمی‌کنم آن‌ها قبول نکنند. نگرانی دولت ما از کمونیسم است. نفرت دارم که ببینم آنچه حادث می‌شود وقتی این جنبش شروع شد ایرانی‌ها از آمریکایی‌ها عصبانی بودند. حالا از همه هستند. دوستان خوب نباید از هم عصبانی بشوند. این است آنچه باید انجام داد. من برای چیزی نیامده‌ام که درخواست کنم من هم برای ملت ایران فقط آنچه را که شما می‌خواهید، می‌خواهم. اما نمی‌خواهم دوستان خوب از هم عصبانی شوند (دولت ما) با شاه خوب بوده است اما دیگر شاه به درد نمی‌خورد.

آ. خمینی: اما قضیه‌ی کمونیسم مطلبی است که شاه با تبلیغات وسیع این مطلب را بین خبرنگاران شایع کرده است و این هم برای آن است که شاه می‌خواست این نهضت را که اسلامی و ملی است در عین حال که نهضت ضدشاهنشاهی و ضدکمونیستی و مارکسیستی است، می‌خواست آن را برخلاف جلوه دهد. برای این که خود ملت را بترساند و سایر دولت‌هایی که توقع پشتیبانی از آن‌ها را داشت نظیر آمریکا و انگلیس، آن‌ها را هم بترساند. ولی واقع امر این طور نیست. شما خوب است به کسانی که آمریکایی و در ایران ساکن‌اند، اعضای سفارت‌خانه، تجار و حتی مستشارها، از آن‌ها سؤال کنید که در این نهضتی که هست و تظاهرات چندین میلیونی اصلاً صحبت از کمونیست هست یا بوده است؟ حتی غیر از اسلام بوده است؟ تمام اقشار فریاد اسلام می‌زنند. اسلام ضدکمونیسم است. مارکسیسم خدا را قبول ندارد. و اسلام سرمنشاء هر خدای واحد و توحید و پرستش آن لازم است، تعلیمات اسلامی الهی است. اصلاً قضیه‌ی کمونیسم در ایران مطرح نیست و شاهد همین تظاهرات چندین میلیونی با شعار الله‌اکبر شروع و با آزادی، استقلال، حکومت اسلامی دنبال می‌شود و با مرگ بر شاه ختم می‌شود. چنین مملکتی امکان رسوخ کمونیسم را ندارد، یا بتواند کسی از

کمونیستی صحبت کند. این مسأله را شاه و مبلغان این شاه در مطبوعات خارجی آن‌ها را مطرح کرده‌اند برای تبلیغ این معانی که خارجی را تشویق کنند اذهان آن‌ها برای پشتیبانی از شاه تا مدتی ادامه دهد جنایت خود را، وگرنه مسأله کمونیستی اصلاً مطرح نیست.

گفتید که رابطه با آن‌ها پیدا کنم. این معنا برای من صلاح نیست. لکن شما می‌توانید همین مصاحبه را بروید و به دولت خودتان برسانید، چنانچه گفتید می‌رسانم. پس می‌توانید و بروید برسانید.

ل - فریمن: بسیار خوشحالم، بسیار خوشحالم. از طریق بسیاری از صحبت‌هایم با نوبرخش می‌دانستم که این درست است این مرد خدا، کارهای بزرگ برای ملت خود انجام می‌دهد. من خیلی خوشحالم که این کار را بکنم من نمی‌دانم و نمی‌خواهم که هیچ چیز نامفهوم بماند، بد فهمیده شود. من این کار را خواهم کرد مباحثه را خواهم گفت. دلیلی نمی‌بینیم که آن‌ها نباید جنیش شما را پشتیبانی کنند. زیرا که حق و تنها حق، باید پیروز شود. نمی‌خواهم وقت بیشتری بگیرم. برای چند روزی در پاریس خواهم بود. من برای این کار دعا می‌کنم. شاید کمک من این باشد که مردم و دولت آمریکا را قانع کنم که آنچه آقای خمینی گفته است واقعاً باور کنند. اگر کاری هست که به تشخیص آقای خمینی می‌توانم انجام بدهم حاضرم و گرنه بهتر است برگردم و... هرچه زودتر.

آ. خمینی: من از شما متشکرم که یک وظیفه‌ی انسانی را می‌خواهید عمل کنید و اگر این قضیه حل شود باز متشکرم که انسان‌ها و جوان‌هایی از ما خونشان هدر نرود. شاه هر روز که بماند ضرر دارد. من دلیل ندارم که ملت ایران بر ملت آمریکا بدبین بشود من می‌ترسم این مرد که جوان‌ها و بچه‌های مردم را می‌کشد با تانک به صف مردم حمله می‌کند آن‌ها را از شاه و شاه را از آمریکا می‌دانند. میل ندارم این بدبینی به دولت، به ملت آمریکا بشود. چون ملت ایران ملت مسلم است. و اسلام محبوب است اگر آمریکا دست بردارد. نظامی‌ها را که دارد از ایران ببرد و مانع از شرارت نظامیان شرور ما بشود تا این که مسائل ایران را با آرامش حل کنیم. یک حکومت عادل روی کار بیاوریم که برای همه‌ی ملل و همه‌ی حکومت‌ها خوب است. اسباب آن می‌شود که تشکر ما ثالثاً از شما بکنم.

ل - فریمن: سؤالی دارم. این یادداشت‌ها اگر تهیه و تنظیم گردد مبین همه چیز است اگر اجازه داشته باشم این یادداشت‌ها را با خود ببرم. و اگر اینها را به

کارت‌ر برسانم همه چیز را به او گفته‌ام. به خاطر احترام، دست‌های شما را می‌بوسم.

آ.خمینی - تذکر یک مطلب من بر حسب وظیفه این طور که مطالعه کرده‌ام در کارهای شاه و دولت آمریکا، یک قدم دیگری می‌خواهند بردارند: کودتای نظامی و با شدت. ما و ملت ما خودمان و خودشان را مهیا می‌کنیم. و اگر چنانچه از این قدم جلوگیری بشود، حسن‌ظن ما، درباره‌ی مطالبی که گفته شد و شما می‌رسانید، پیدا خواهد شد. و این حسن‌ظن برای دولت آمریکا خوب است و اگر کودتای نظامی بشود، با هر شدتی باشد تحمل می‌کنیم. اما سوءظن ما قوی‌تر می‌شود و باز موجب می‌شود که ملت ما نسبت به ملت آمریکا بدبین بشوند و من میل ندارم، میل به صلح و صفا دارم. روابط حسنه‌ی متقابل بین ما و همه‌ی ملل، انسان‌ها همه با هم خوب باشند. دستور دینی است که تمام انسان‌ها در صلح و خوبی باشند. حضرت عیسی (ع)، محمد (ص) ... دستورات عمومی است که آمده‌اند برای تربیت بشر صلح، که همه‌ی انسان‌ها را الهی بکنند. همان طوری که خدای تبارک و تعالی رحم و ترحم دارد، انسان‌ها باید به همه‌ی انسان‌ها عطوفت داشته باشند. به خاطر همان عطوفت، آن چیزی که رسول گفته است اطاعت می‌کنیم نمی‌خواهیم نگرانی باشد. صلح باشد. اگر کودتا پیش بیاید تحمل می‌کنیم. لکن صلح و صفا رفته است. اما اگر چنانچه... بیاید و ما با آرامش قدرت را در دست بگیریم و دولت عدل ما حکومت کند. خواهید دید که حکومت عدل است که ظلم را به کسی جایز نمی‌دانیم. خوف نفت نخواهد بود که به آمریکا ندهیم، بشر را دوست داریم. نمی‌خواهیم در زحمت باشیم. می‌خواهیم مستقل باشیم و خود عمل کنیم نه دیگران بر ما حکومت کنند. اگر آزاد و مستقل بشویم با همه‌ی حکومت‌ها، هم صلح و هم دوستی داریم. با همه‌ی ملل.

ل - فریمن: معتقدم خیلی مهم و فوری است کودتا نمی‌تواند انجام بگیرد. ممکن است فقط این مباحثه باعث جلوگیری از آن بشود. معتقدم این مسأله آنچنان مهم است که ممکن است فردا به کشورم برگردم. ولی مایل هستم این اوراق را داشته باشم. این پیغام را باید به **کارت‌ر** و **وانس**، وزیر خارجه برسانیم خیلی مهم است و باید جلوگیری شود.

مهم است اگر عالی‌جناب اجازه بدهند که برای فشار لازم به آن‌ها، یک نسخه از این مباحثه در اختیار نیویورک تایمز گذاشته شود. مردم آمریکا باید از آنچه که

گفته شد با خبر شوند و این اساس کار است. همه‌ی حرف‌ها زده شده است! مذاکرات در اینجا خاتمه یافت و آن‌ها خداحافظی کردند و رفتند.

دیدار دوم - ۴ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۴ - با حضور آقایان مجتبی نوربخش و مرحوم اشراقی:

ل - فریمن: بعد از سلام و تحیت، افتخار بزرگی است ملاقات با این مرد بزرگ خدا. سلام از جانب میلیون‌ها آمریکایی که او را دوست دارند. آنچه را که او برای مردمش در این زمان انجام می‌دهد مثل کار موسی است که قوم خود را از مصر خارج ساخت. ما برای این مرد بزرگ خدا و برای خروج و آزادی انسان‌های خود، احترام بسیار زیادی قائل هستیم. ابتدا گزارش سفر قبلی را بدهم که چه احساسی دارم و چه چیزی کسب شده است. پیغام را از روی نوار بردم و برای کارتر فرستادم و به آن‌ها توضیح دادم که من یک تبعه‌ی عادی (آمریکا) هستم و نماینده‌ی کسی نیستم. آن پیغام بسیار مؤثر بود و خوشحال شدند. اسم آقای خمینی حالا در تمام جاها برده می‌شود. مردم شناخته‌اند. نظراتشان تغییر یافته است. **سناتور چرچ** برای مذاکره با شما حاضر است. این نیمی از حاصل کار است سخنان **وانس** درباره‌ی کودتا که به نظر من خیلی خوب است پاسخ به آن چیزی است که آیت‌الله به من گفتند و از من خواسته بودند.

چند چیز که لازم است بگویم و نگرانی دارم یکی امنیت شخصی آقای خمینی است که سخت نگرانم. احتیاطات لازم باید رعایت شوند. به نظر می‌رسد که مردم و کسانی که دوست‌دار او هستند می‌خواهند او را حفظ کنند. ارتش می‌خواهد او را حفظ کند. امنیت آیت‌الله باید حفظ شود.

مسأله بعدی، این است که من احساس می‌کنم دولت آمریکا در این مرحله ارتباط مستقیم با شما برقرار نخواهد کرد. اما ارتباط غیرمستقیم باید بین آقای خمینی و آمریکا برقرار باشد. این امر خیلی اهمیت دارد که به طور غیررسمی برقرار شود. آنچه که مرا از درونم رنج می‌دهد این است که اگر کاری می‌توانم انجام دهم، بدهم و برای همین آمده‌ام. بنابراین ارتباطات باید به وجود بیاید و حفظ شود. تا وقتی دولت شما مستقر گردد و ارتباطات رسمی برقرار شود مدتی طول می‌کشد. وقتی پیغام کوچک من مؤثر می‌افتد به نظر می‌رسد که باید ارتباطات حفظ شود. تنها چیزی که شدیداً احساس می‌کنم این است که ارتباط خیلی مهم است. امیدوارم بفهمید که هیچ محرکی ندارم و فقط به عنوان یک فرد به تنهایی

این کار را می‌کنم و نگرانی‌ام به عنوان یک تبعه ی آمریکا در مورد روابط آمریکا با شماست.

هرچه تصمیمات شما درباره‌ی مسائل مربوط به آمریکا عاقلانه‌تر باشد بهتر است. هر وسیله‌ای را که برای ارتباط لازم می‌دانید به کار برید. و اگر کاری از من ساخته است انجام خواهم داد. این دو ملت بزرگ باید یکدیگر را بشناسند و مشکلات را حل کنند. این بار سنگینی است بر... با این افکار در مغزم از خداوند خواستارم که شما را کمک کند و من به عنوان یک انسانی که شما را دوست دارم و راه مبارزه شما را نظیر موسی می‌دانم، اگر کاری از دستم ساخته است در جهت کمک به این جنبش خواهم کرد.

آ. خمینی: اما این که خود شما این احساس را دارید که ما برای ملت و خیر ملت قیام کرده‌ایم و ملت آمریکا هم چنین احساس را دارند، (ناخوانا) است که هر کس مطلع شود از مطالب ملت (همین طور عمل می‌کند) من به عنوان سخنگوی ملت مطالب را بیان می‌کنم.

آزادی در همه جهاتی که انسانی است و استقلال کشور و حفظ مصالح ملت مظلوم و بیرون آمدن این ملت از زیر بار ظلم‌هایی که بر او شده است، خواست ملت است. هرکس این احساس را بکند با ما همراه است بر حسب وظیفه انسانی، بله دولت‌ها یک طور دیگری فکر می‌کنند، آن‌ها کاری به وظیفه‌ی انسانی ندارند. آن‌ها درباره‌ی حقوق بشر جز لفظ نمی‌گویند. واقعیتی حقوق بشر ندارد. اگر موافق مصالح آن‌ها باشد پشتیبانی می‌کنند و اگر مصلحت ندانند با حقوق بشر مخالفت می‌کنند. از جمله ایران که از حقوق اولیه بشر بیش از ۵۰ سال است که محروم است و هیچ آزادی ندیده است و زیر چکمه دژخیمان شاه و پدر شاه جان کنده است. چون در ایران دولت‌های بزرگ طمع‌ی دارند و ایران را وسیله‌ی یک استفاده‌هایی می‌دانند. بنابراین در اینجا حقوق بشر برای آن‌ها مطرح نیست اگر مطرح بود و به ما مهلت می‌دادند که حالا برای حقوق بشر و حقوق بشرها قیام کرده‌ایم دخالت در امر ما نمی‌کردند. ما ایران را با کمال آرامش و ثبات به سوی خیر و سعادت می‌کشاندیم به طوری که هیچ یک از ابرقدرت‌ها در او دخالت نداشته باشند. لکن مع‌الاسف دولت شما تا شاه بود از شاه پشتیبانی می‌کرد. اما حالا که شاه رفته است از حکومت غیرقانونی شاه پشتیبانی می‌کند. چنین حکومتی که ملت با او مخالف است و او هم مخالف ملت و می‌خواهد ملت را از

حقوق بشر محروم کند. اما این که گفتید اگر جهاتی که آن‌هایی که می‌خواهند امنیت ما را رعایت و حفظ کنند دوستان ما نیستند گمان ندارم. آن‌ها هم سربازشان، درجه‌دارشان، افسرشان، آن‌هایی که باز در تحت فرمان‌های بالاتر واقع نشده‌اند و به فطرت خودشان باقی مانده‌اند، گمان ندارم که به ما خیانت کنند. اما آن اشخاصی که بالاترند، امیرلشگرها ممکن است انحرافات داشته باشند اگر آن‌ها هم بفهمند این امر را که ما به خیر آن‌ها رفتار کرده‌ایم و می‌خواهیم کشور را از این آشفتگی‌ها نجات بدهیم شاید آن‌ها هم هدایت بشوند. علاوه، ما با ملت یکی هستیم و بعد از فضل خدای متعال که حافظ ماست، که برای بندگان او قیام کرده‌ایم، خود ملت نگهدار ما هستند.

اما قضیه‌ی رابطه ما با آمریکا، رابطه‌ی مستقیم، مضایقه‌ای نداریم که رابطه‌مان مستقیم و یا در موقع خود غیرمستقیم باشد. لکن به معنای دو مملکت مستقل آزاد، که هر کدام در سرنوشت ملت خود مستقل باشد و او را محترم بشمارند. به این معنا که مستقلاً فکر کنیم و مستقلاً تصمیم بگیریم و به این ترتیب حاضری روابط مستقیم یا غیرمستقیم با هر دولتی داشته باشیم. وسیله برای ارتباط، فرقی از نظر ما نیست. خواه عادی، خواه رسمی مهم رابطه‌ی حسنه داشتن است.

ل - فریمن: اجازه بدهید این را بیان بکنم. هرآنچه که عالیجناب فرمودید درست است. اما متأسفانه مسأله حقوق بشر هر کجا که مقاصد دولت را ارضا کند به کار برده می‌شود و هرکجا که مقادیر عظیم پول مطرح است حقوق بشر به کنار زده می‌شود. معتقدم آقای خمینی حق دارد که بگوید و مردم ایران همه نوع حق دارند که به آمریکا و به تمام افراد آمریکا بگویند که شما با ما صادق نبوده‌اید، بلکه بدبختی به وجود آورده‌اید. من خوشوقتم که این مرد خدا، با تمام صداقت می‌گویم، در یک اتاق ساده می‌نشیند و قدرت را از مردی که غنی‌ترین مرد جهان است می‌گیرد. بنابراین، این مرد، مرد خداست. من احساس قدرت بیشتری می‌کنم که او مثل موسی است که مردم خودش را از ظلم ظالم نجات می‌دهد. من فکر می‌کنم که اگر عالیجناب بتوانند هر متدی را که در دسترس دارند، و امید که من یکی از آن‌ها باشم، که هر نوع که می‌دانند، هر فرصتی، که پیغام را به آن‌ها برسانم که آن‌ها این مرد خدا را بفهمند. نه آن که فکر ضرر قرارداده‌ها را بکنند و یا شاه چه پول‌هایی داده است، بلکه فکر این را بکنند که ایران در این راه خدا چه خواهد شد. این است احساس شدید من که آقای خمینی مردم خودش را از این ظلم نجات

داده است که این دولت جدید را به وجود بیاورد و من هم دوستان... حق برای خدا و عشق برای مردم... ایران را یکی از کشورهای بزرگ دنیا خواهد کرد. من احساس دارم فرسنگ‌ها سفر کرده‌ام، احساسم قوی است، به طوری که من دوست دارم قسمتی از این حرکت بزرگ شوم. هر موقع که خواستید پیغامی بفرستید یا نظرات و افکارتان را بیان و توضیح بدهید، تا کمک بشود به مردم آمریکا که بهتر ببینند که چه کار بزرگی شما انجام می‌دهید تنها... آن کافی نیست باید خدمات خود را... کنم هر موقع، هر کجا، هر روزی افتخار دارم که صحبت می‌کنید. ملاقات کردم. امیدوارم من به عنوان یک مرد خیلی کوچک خدا بتوانم این مرد بزرگ خدا را کمک کنم تا آنچه را برای آینده‌ی ایران لازم دارد انجام دهیم.»

بعد از صحبت آقای فریمن آقای خمینی از او تشکر کردند و فریمن ضمن تشکر فراوان گفت هرگاه در آینده کاری بود در خدمت حاضرم.

قبل از این ملاقات، من از آقای اشراقی درباره‌ی سوابق **نوربخش** و دلایل علاقه‌ی او به این دیدارها پرسیدم. برای ایشان هم مسأله چندان روشن نبود. با آشنایی‌هایی که از چگونگی عملکرد آمریکایی‌ها داشتم چندان اعتقادی به این دیدارها نداشتم و در مورد انگیزه‌ی این شخص و هویت او به طور جدی مشکوک بودم و این شک و تردید و سوءظن خود را به آقای اشراقی منعکس کردم و ایشان هم آن را تأیید کرد. آقای اشراقی ترتیبی داد که یکی از افراد بیت کیف دستی سام‌سونیت او را برداشتند و بازرسی کردند ولی چیزی در آن نیافتند و کیف سبک و خالی بود! لابد کیف را برای خالی نبودن عریضه، به صورت یک دکور و برای نشان دادن این که او یک تاجر است! همراه می‌آورده است.

اما هرکس و انگیزه‌اش هرچه، بعد از این ملاقات آخری متنی را تهیه کرده و به آقای اشراقی داده بود که به آقای خمینی بدهند و اگر ایشان تصویب کردند به عنوان پیام آقای خمینی به کارتر همراه خود به آمریکا ببرد.

متن اصلی به انگلیسی بود که ترجمه‌ی فارسی آن چنین است:

«لطفاً خواهشمند است به رئیس جمهور آمریکا کارتر بگویید که من صرف نظر از آن که در ایران چه اتفاقی بیفتد، ایرانیان می‌دانند که این سیاست آمریکا بوده است که منجر به بوجود آمدن وضع فعلی ایران شده است. من تعهد می‌سپارم به پرزیدنت کارتر که اگر چنانچه او نفوذ خود را

به کار برد که ارتش را آرام کند و اگر آن‌ها (ارتش) اجازه بدهند که من سالم در ایران وارد شوم و تظاهراتی برقرار نشود و تشنجات به وجود نیاید من شخصاً با افسران ارتش ایران مذاکره کرده و اختلافات را به صورتی که منافع ایران و آمریکا را به بیشترین وجهی حفظ کند رفع خواهم کرد».

این متن در حضور آقای اشراقی برای آقای خمینی خوانده و بحث شد. واضح بود که نه نفس پیغام و نه متن موهن آن، قابل قبول نبود قرار شد به او گفته شود که وی می‌تواند اگر بخواهد، با کارتر تماس بگیرد که نفوذش را به کار برد تا مسائل ایران با مسالمت حل شوند که به ضرر آمریکا تمام نشود. ولی آقای خمینی پیغامی به کارتر نمی‌دهند. و این آخرین ملاقات این اشخاص با آقای خمینی بود.

۱۷- دیدار و گفتگوی جیم کرافت و همسرش

دکتر جیم کرافت و همسرش در اوایل دی‌ماه ۵۷ (اواخر دسامبر ۷۸ و اوایل ژانویه ۷۹) برای مدت دو هفته در پاریس بودند، هدفشان را از دیدار چنین بیان کردند که علاوه بر مطالعه‌ی نزدیک در مورد حرکت اسلامی مصمم هستند مقاله‌ای درباره‌ی شخصیت آقای خمینی تهیه و منتشر کنند.

دکتر کرافت درباره‌ی شرح حال آقای خمینی مذاکره نزدیکی با آیت‌الله اشراقی کرد. این دو نفر پس از برگشت آمریکا یکی از بهترین مقالات را درباره‌ی آقای خمینی و انقلاب ایران در یک مجله‌ی پر تیراژ مذهبی به نام SevenDays در شماره ۲۳ فوریه‌ی ۱۹۷۹ منتشر ساختند. ترجمه‌ی فارسی این مقاله در کیهان مورخه‌ی ۲۲ فروردین ۱۳۵۹ آمده است.

البته ملاقات و مصاحبه خبرنگاران خارجی، از جمله خبرنگاران آمریکایی با آقای خمینی، همه روزه برقرار بوده است و مصاحبه‌های این خبرنگاران در همان زمان به طور وسیعی منتشر شده‌اند. شرح چگونگی مدیریت این مصاحبه‌ها در جای دیگری آمده است.

علاوه بر اشخاص نامبرده در بالا، آمریکایی‌های دیگری هم که با آقای خمینی دیدار کردند و از آن مطلع هستم عبارت‌اند از دیدار مشترک شخصیت‌های معروف آمریکا، به نام‌های رمزی کلارک، ریچارد فالک و دان لوس از رهبران جنبش

ضد جنگ در آمریکا، در ۶ بهمن ۵۷، ۲۶ ژانویه ۷۹ و دیدار ریچارد کاتم، استاد دانشگاه پیتزبورگ در اوایل دی‌ماه ۵۷، اواخر دسامبر ۷۸. کاتم چندین کتاب راجع به ایران نوشته است و از مطلعین مسائل سیاسی ایران می‌باشد. کتاب معروف وی به نام «جنبش ملی در ایران» به فارسی ترجمه شده است.

۱۸- دیدار و گفتگوی رمزی کلارک، ریچارد فالک و دن لوس

رمزی کلارک، دادستان کل سابق آمریکا، ریچارد فالک استاد دانشگاه پرینستون در ایالت نیوجرسی و رئیس بخش مطالعات خارجی آن و دان لوس، Dan Luue نماینده‌ی یک سازمان مسیحی ضد جنگ ویتنام، در اواخر دی‌ماه ۵۷، اوایل ژانویه ۷۹ برای بررسی وضع ایران از نزدیک به کشورمان سفر کردند. هر سه نفر از رهبران فعال جنبش مخالفت با جنگ ویتنام و شرکت آمریکا در آن جنگ هستند. آن‌ها برای اطلاع از وضع ایران و آشنایی نزدیک با انقلاب به ایران سفر کرده بودند و در راه بازگشت از ایران در پاریس توقف و با آقای خمینی دیدار و مذاکره کردند.

در زمان سفر به پاریس و دیدار با آقای خمینی رمزی کلارک و همراهانش ظاهراً هیچ گونه سمت رسمی در دولت آمریکا نداشتند. رمزی کلارک به کار وکالت مشغول است. در طی دوران مبارزات ملت ایران علیه رژیم شاه، مطبوعات آمریکایی به کرات مبارزات ملت را نفی یا مخدوش و به رهبری آن اهانت می‌کردند و خبرها و نسبت‌های دروغ منتشر می‌ساختند. در چند مورد مبارزان ایرانی در آمریکا علیه دروغ‌پردازان آمریکایی اعلام جرم کردند. در برخی از این شکایات دفتر حقوقی رمزی کلارک تعقیب آن‌ها را بر عهده گرفت.

علاوه بر این، در موارد متعدد، وقتی فشار رژیم شاه علیه مبارزان ملت به صورت کشتار در کوچه و خیابان‌ها و یا اعدام‌های دسته‌جمعی و یا شکنجه و تبعید اوج می‌گرفت، فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج کشور نیز شدت می‌یافت. از جمله اقدامات دفاعی مؤثر اعزام ناظران خارجی به دادگاه‌های نظامی شاه و بررسی وضع زندان‌ها و یا جمع‌آوری نامه‌های اعتراض‌آمیز علیه فجایع رژیم بود. این ناظران عموماً از طریق فعالیت گروه‌های ایرانی به این سفرها اقدام می‌کردند. در اکثر موارد مخارج آنان هم از جانب گروه‌های ایرانی، تأمین می‌شد که آن هم با جمع‌آوری کمک از خود ایرانیان تأمین می‌شد. این ناظران در موقع سفر به ایران از طریق

همان گروه‌ها، به مبارزان داخل معرفی می‌شدند. ناظران خارجی بعد از بازگشت از ایران گزارش‌های مبسوطی درباره‌ی شکنجه و اعمال خلاف قانون در دادگاه‌های نظامی شاه منتشر می‌ساختند. این گزارش‌ها به دلیل شخصیت شناخته شده فرد ناظر یا سازمان بین‌المللی که به آن وابسته بود، هم در مطبوعات منعکس می‌شد و هم مورد توجه بیشتری قرار می‌گرفت. همین امر در مورد امضای نامه‌ها نیز صادق بود.

این اشخاص به ماهیت فکری مبارزان داخل ایران کاری نداشتند. از مسلمانان انقلابی تا مارکسیست‌های مبارز یکسان حمایت می‌کردند. یعنی علیه ظلم و ستم و رفتارهای خلاف قانون و نقض حقوق بشر اعتراض می‌کردند، نه دفاع از این یا آن گروه و شخصیت سیاسی.

رمزی کلارک و همراهانش در زمره‌ی آن دسته از شخصیت‌هایی بودند که با نامه‌های اعتراض را امضا کرده بودند یا به عنوان ناظر به ایران سفر کرده بودند. آن‌ها رویدادهای ایران را با علاقه پیگیری می‌کردند. (مشروح این فعالیت‌ها در جلد دوم خاطرات، در فصل: «همراهی با ملت ایران و دفاع از زندانیان سیاسی»، آمده است).

دیدار این سه نفر آمریکایی با آقای خمینی مصادف بود با زمانی که **سید جلال تهرانی**، رئیس شورای نیابت سلطنت به پاریس آمده و استعفای خود را به آقای خمینی داده بود اما آقای خمینی با متن نوشته شده، به دلیل عدم تصریح به غیرقانونی بودن شورا موافقت نکرده بودند. صدها خبرنگار از سرتاسر جهان در اطراف محل اقامت آقای خمینی اجتماع کرده بودند و کوچک‌ترین حرکت و ملاقات را با شرح و تفصیل منتشر می‌ساختند. خبرنگاران رمزی کلارک و همراهانش را بعد از ملاقات با آقای خمینی احاطه کرده و آن‌ها را سؤال پیچ کردند. و دیدار آن‌ها را با رهبر انقلاب با آب و تاب منتشر ساختند.

نیویورک تایمز در ۲۳ ژانویه ۷۹ (۳ بهمن ۵۷) ضمن چاپ عکسی از رمزی کلارک در حال دست دادن با آیت‌الله اشراقی و در کنار وی **بنی‌صدر** و **منصور فرهنگ**، نوشت:

«**رمزی کلارک دادستان سابق آمریکا پس از ملاقات با آیت‌الله روح‌الله خمینی به آمریکا بازگشت. وی گفت که رهبر اسلامی ایرانیان به او گفته است که امیدوار است ایالات متحده در امور ایران دخالت نکرده و به جای**

آن مردم را به حال خود گذارد که ملت خود سرنوشت خویشتن را تعیین نماید.»

«کلارک از یک سفر ۸ روزه به ایران بازمی‌گشته است. کلارک گفت که دیدارش از ایران او را متقاعد ساخته است که ۹۰ درصد از مردم آیت‌الله خمینی را که مرد شجاعی است و اولین کسی است که علیه شاه محمدرضا پهلوی سخن گفته است حمایت می‌کنند.»

کلارک در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود، بعد از بازگشت از ایران، با سخنانی تحقیرآمیز و موهن از پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار صحبت کرد. او گفت که به ندرت، «مردی به تنهایی» بختیار دیده است.

کلارک به فعالیت ۲ تا ۳ هزار مأمور سیا زیر پوشش مستشاران نظامی آمریکا در ایران حمله کرد و گفت: «این مستشاران، بزرگ‌ترین ریسک را به وجود می‌آورند. به خاطر داشته باشید مستشاران فنی آمریکا در ویتنام را.»

کلارک گفت که آیت‌الله از او خواسته است پیام او را به ایالات متحده برساند که: «هنوز خیلی دیر نشده است که مردم آمریکا ببینند که چه در ایران می‌گذشته است.»

کلارک نقل کرد که:

«آیت‌الله خمینی گفت که من امیدوارم مردم آمریکا، کنگره و رئیس جمهور کارتر، به خواسته‌های ما احترام گذارند و ایالات متحده از طریق ارتش و مستشاران نظامی و سیا، و یا از طریق حمایت از بختیار در امور داخلی ما دخالت نکنند و به ملت امکان دهد که سرنوشت خود را به دست خویش تعیین کند» همین روزنامه نوشت: «...کلارک در این سفر با پروفیسور ریچارد فالک و دان لوس همراه بود... این گروه گفتند که هدف آن‌ها مقابله با سیاست‌های آمریکا در ایران است تا به یک ویتنام جدیدی منجر نگردد.»

کلارک گفت: «مردم ایران از دست ما بسیار عصبانی هستند. اما از ما نفرت ندارند. آن‌ها بین سیاست دولت آمریکا و مردم آمریکا تفاوت قائل هستند.»

مشروح گفتگوی آنان با آقای خمینی به شرح زیر است:

فالك: «انقلاب ایران قابل پیش‌بینی نبوده است، طی قرن‌ها، سیاست و مبارزات سیاسی و مذهب در ایران به طور زیبایی با هم مخلوط شده‌اند. آیا به نظر آیت‌الله این امر چگونه در سیاست خارجی ایران با سایر کشورهای جهان منعکس می‌شود. نقش مقاوم شیعه در برابر ظلم، امید بزرگی را در دل‌ها زنده کرده است. اما **وقتی به قدرت** برسد می‌خواهیم بدانیم چگونه عمل خواهد کرد.»

آ. خمینی: «تشیع، در تمام اعصار، از صدر اسلام تاکنون، همان طور که مظهر مقاومت در برابر ظلم بوده، مظهر دفاع از حق نیز بوده است، اما هرگز اهل ظلم و ستم نبوده است، حکومت‌هایی که بر اساس مذهب تشیع پیش آمده و در تاریخ ثبت شده‌اند، همان طور که ظلم را تحمل نمی‌کرده‌اند تحمیل ظلم هم نمی‌کنند. اگر حکومتی با قانون اسلام پیش بیاید و مذهب تشیع آن را پیش ببرد، بنا بر آن است که همین رویه را پیش ببرد؛ هیچ انسانی را بر اساس مسلک مذهبی تحت فشار و سلب آزادی قرار ندهد؛ تمامی انسان‌ها در مذهب تشیع آزادند؛ مستقل هستند. بر حسب تشیع با تمامی ملت‌ها و دولت‌هایی که با حکومت تشیع خوش‌رفتاری و احترام متقابل کنند، اگر مذهب تشیع بر جایی غلبه کند آن گونه عمل می‌کند که حکومت‌های آن‌ها هرگز چنین رفتاری ندارند و از عدالت غافل‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که وقتی اسلام جایی را فتح کرده است مردم آن چنان به اسلام رو کرده‌اند و به دولت‌های قبلی خود پشت کرده‌اند، نظیر ایران که با آغوش باز به اسلام و تشیع روی آوردند. احکام اسلام روی عدالت است. زندگی حکام با پایین‌ترین افراد، یک طور بوده است. رئیس مذهب ما که حکومتش وسیع بود، چندین مقابل ایران، حجاز، مصر، ایران و همه آن‌ها تحت سیطره او بود، ولی زندگی‌اش از همه افراد ملت پایین‌تر بود. عدالت را بالاتر از هرکس که تصور شود اجرا می‌کرد. در محکمه اگر ادعایی علیه او بود حاضر می‌شد، در محکمه می‌نشست. حکم خلاف (قاضی) را قبول می‌کرد. تشیع در عین مقاومت، عادل است. و عدالت یعنی نه ظلم بکن و نه زیر بار ظالم برو. برنامه‌ی تشیع را امام ما در این دو کلمه خلاصه کرد: نه تحمل ظلم بکن و نه ظالم باش. برنامه کلی تشیع و اسلام همین است... همین است. تشیع از قرآن است.»

فالك: «سؤال کوتاه- در مشاهدات ما درباره ی جنبش حاضر در ایران، امری که نگران آن هستیم، درجه ی تحمل، در برابر غیرمذهبی‌های چپی ایران تحت دولت

اسلامی است. ما متوجه شدیم که در ایران در بین دانشجویان و سایرین که زندگیان‌ها در اسلام و جمهوری اسلامی مشکل است، ترس و نگرانی وجود دارد. چه اطمینان‌هایی نسبت به این نگرانی‌ها وجود دارد؟»

آ. خمینی: «اصل گرایش اینها به مکتب‌های انحرافی به علت عدم اطلاع از اسلام است. خیال می‌کنند اسلام طرفدار... هیئت حاکمه، سرمایه‌داران، کارخانه‌داران است اگر اینها مطلع باشند که اسلام یک وضع تعدیلی دارد و همه چیز را بر اساس عدالت حل می‌کند، از نظر آزادی عقاید، بنا بر آن است، اشخاص منحرف همیشه حرف‌های خود را می‌زده‌اند. اگر آن‌ها از اصل اسلام خبردار شده باشند این حرف‌ها را نمی‌زنند. این‌ها اگر به همه مسائل آشنا شوند اختلافات از بین می‌رود. در عین حال، ما از اظهار عقیده جلوگیری نکرده و نمی‌کنیم. لکن از کارهایی که منحرفین گاهی می‌کنند، می‌خواهند شلوغ کاری کنند. الان نهضتی در ایران برپاست که برای قطع ظلم است تا رژیم فاسد را از بین ببرند. در این بین عده معدودی به خرابکاری مشغول‌اند. تبلیغ سوء می‌کنند و نظر دارند که این رژیم را حفظ کنند یا رژیم اسلامی پیش نیاید. یا انحراف دارند و توجه به مسائل ندارند و یا با توجه به مسائل اغراض فاسد دارند. ما آزادی به همه‌ی مسالک و عقاید می‌دهیم. لکن اگر بخواهند شورش کنند و مسیر ملت را تغییر دهند دست ظالم را نگه دارند مجاز نخواهند بود. هر ملتی حق دارد منافع ملی و مذهب خود را حفظ کند از تعدیات آن‌ها. اگر تعدی نکنند ما تعدی نمی‌کنیم.»

فالك: «سؤالی درباره‌ی امپریالیسم فرهنگی. اسلام توجه و تکیه‌ی زیادی روی ارزش‌های فرهنگی و اسلامی داده است. در این ۵۰ - ۶۰ سال حکومت پهلوی امپریالیسم فرهنگی شدید بوده است که منجر به بهم خوردن ارزش‌های اسلامی-ایرانی شده است و جای آن را ارزش‌های غربی گرفته است. آیا آیت‌الله چه قدم‌هایی برای ترمیم این خرابی‌های اجتماعی و فرهنگی برخواهند داشت.»

آ. خمینی: «همین مسائل موجب مخالفت ما با شاه شد. شما یک جنبه را در نظر می‌گیرید. اما جنبه‌های زیادی دارد. در این ۵۰ سال تنها فرهنگ ما را به عقب نبرده است بلکه سال‌های طولانی مردم را به عقب بردند؛ اقتصاد ما را به عقب بردند؛ ایران یک کشور فقیری شده است؛ ایران مخازن زیادی دارد؛ اما این مخازن غارت شده است؛ نفت رفته است و پایگاه برای آمریکا درست شده است. نیروهای انسانی ما را به عقب راندند. به طوری که اگر بخواهیم اصلاح کنیم برنامه‌ی طولانی

لازم دارد. ارتش ما را فاسد تربیت کردند. یعنی رؤسای ارتش در طبقات بالا. آن‌ها به تبع افکار فاسد پدر و پسر، افکار فاسد دارند. ارتش ما را انگل تربیت کرده‌اند (اصلاحات) محتاج به یک برنامه‌های طولانی است. لکن ما از باب این که تمامی ملت ما به پا خواسته است و یک مطلب را می‌خواهد، آزادی، استقلال، حکومت اسلامی، امید آن را داریم که با کمک همه اقشار که اظهار همکاری می‌کنند این فرهنگ را از حالت انگلی و استعماری درآوریم و به یک فرهنگ استقلالی بدل سازیم و به کمک همه اقشار اصلاح کنیم و مخازنمان را نگذاریم هدر برود و عاقلانه بفروشیم و عاقلانه صرف ملت، چه فرهنگ، چه سایر جاهای مورد نیاز بکنیم. در این ۵۰ سال چه بلاهایی بر سر ما آوردند. ما مواجه با یک مملکت آشفته هستیم که از همه جهات در هم ریخته است. با کمک افراد ملت که اتفاقاً تمامی اقشار هم با ما موافق اند، قیام کنیم، و ما سال‌های طولانی لازم داریم تا این آشفتگی‌ها را ترمیم کنیم. یک فرهنگ مستقل اسلامی، یک ارتش مستقل، یک اقتصاد سالم، یک زراعت که به کلی از بین رفته است، نیاز به کار سال‌ها دارد تا برگردد به اول- مصیبت‌های زیادی داریم و بیشتر آن از این ابرقدرت‌ها، از دست آن هاست. انشاءالله خودمان را از قید آن‌ها آزاد خواهیم کرد. تا به استقلال در تمام اقشار برسیم.»

فالك: «خیلی متشکرم. سه امید و آرزو داریم:

اول- انتقال قدرت به دولت جدید، سریع و با آرامش و بدون شلوغی انجام گیرد.

دوم- وعده‌های عدالت برای همه‌ی مردم تحقق یابد.

سوم- مردم ایران و مردم آمریکا به هم عشق بورزند. تفاهم کنند- احترام بگذارند.

و ما می‌خواهیم به هر شکلی که ممکن است به شما کمک کنیم که این سه امید و آرزو تحقق یابند.»

آ. خمینی: «ما هم امیدواریم. آرزوی اول که کلیدش در دست اجانب است به واسطه‌ی فهم آن‌ها، که دست از فشار و تهدید گذشته، دست از تحریکات و تهدیدات بردارند و اگر به ما مهلت بدهند خواهیم دید که ملت ایران تحت اسلام و با آرامش و بدون تشنج قدرت را به دست خواهند گرفت و قدرتی که به دست می‌آید صرف در تحقق عدالت خواهد شد. اگر این قدرتمندهایی که در رأس ملت‌ها

واقع می‌شوند کنار بروند یا اصلاح بشوند تفاهم با ملت‌ها آسان خواهد بود. اما تا زمانی که آن‌ها هستند تفاهم معلوم نیست بشود.»

ریچارد فالک شدیداً ضد رژیم استبدادی شاه بود و موضوعی واقع‌بینانه نسبت به حرکت اسلامی ایران داشت. اولین بار او را در سمیناری که در یک کلیسای مسیحی در شهر واشنگتن برای بررسی مسائل ایران تشکیل شده بود دیدم. در این سمینار او درباره مسائل ایران از دید روابط بین‌المللی و جناح‌بندی‌های هیأت حاکمه‌ی آمریکا صحبت کرد و من درباره نقش روحانیت مبارز و مترقی ایران و همچنین مواضع آقای خمینی در رابطه با رژیم سلطنتی شاه و اسرائیل و ابرقدرت‌ها صحبت کردم. در همین سمینار بود که **احمد شاملو** نیز به این همایش دعوت شده بود و به فارسی سخنانی ایراد کرد.

فالک درباره‌ی ایران گفته بود که مسأله‌ی بزرگ این است که آمریکا نمی‌خواهد یک رژیم مستقلی را در ایران بر سر کار ببیند و از آن وحشت دارد که تحقق چنین رژیمی (نظیر **دولت مصدق**) مورد استقبال جهان سوم قرار گیرد و سرمشقی بشود برای آن‌ها. او همچنین پیش‌بینی می‌کرد که خطر از جانب آمریکا این است که بعد از سقوط شاه، آقای خمینی روی کار بیاید و کشور دچار هرج و مرج بشود و این زمینه را به طور عینی برای کودتای آمریکایی تحت پوشش‌های از قبیل حفظ انقلاب و... انجام گیرد.^{۲۶}

بعد از سفر این افراد به ایران و بازگشت آنان به آمریکا، ما مطلع شدیم که **شورای امنیت آمریکا** از این اشخاص و سایر جامعه‌شناسان آمریکایی و استادان متخصص مسائل ایران دعوت کرده است تا درباره‌ی بحران ایران از آن‌ها نظرخواهی نماید. از جمله کسانی که دعوت شده بودند، **منصور فرهنگ** بود. و هم او بود که این خبر را به ما داد و مطالبی را که در آن گردهمایی مطرح کرده بود گزارش داد. وی از جمله گفته بود که: **روی ارتش ایران حساب نکنید، رهبری ارتش از مردم جداست، بسیاری از افسران شهرستان‌ها حاضر نیستند در یک درگیری جدی به روی مردم اسلحه بکشند، حتی یک افسر عالی‌رتبه محبوب و مورد قبول مردم وجود ندارد، سربازها اول مسلمانند بعد سربازند. رابطه مردم با ارتش جدای از رهبری ارتش است. در یک جنگ طولانی روانی، ارتش خلع سلاح می‌شود، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و**

شست‌وشوهای مغزی، سربازها شاه‌پرست شده‌اند، رفتن شاه چهارچوب سنتی ارتش را برهم خواهد زد.»

علاوه بر شخصیت‌های یاد شده در بالا، کسان دیگری نیز از روشنفکران آمریکایی که سوابقی در مبارزه علیه جنگ ویتنام داشتند، در اواخر سال ۱۹۷۸ (زمستان ۵۷) برای بررسی وضع ایران، به کشورمان سفر کردند. از جمله می‌توان از ریچارد کاتم، میشل کلیر و پدر روحانی باریکن (که مدت‌ها به دلیل فعالیت‌های ضد جنگ ویتنام زندانی بوده است) نام برد. میشل کلیر نویسنده کتاب‌های فراوانی در معرفی چهره امپریالیسم آمریکا می‌باشد.^{۲۷}

۱۹ - دیدار ریچارد کاتم

ریچارد کاتم عازم سفر به ایران بود و بر سر راه خود در پاریس توقف کرد تا با آقای خمینی دیداری بکند.

در ملاقات کاتم با رهبر انقلاب، ابتدا وی به کار گذشته‌ی خود درباره‌ی ایران و کتاب‌هایی که نوشته است اشاره کرد و گفت که برای تکمیل مطالعات خود درباره‌ی انقلاب ایران عازم تهران است و مایل است قبل از سفر به ایران، از نظرات آقای خمینی مطلع شود. او هم چنین گفت که در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» وی اهمیت تاریخی نقش علمای اسلام را در حرکت مردمی علیه امتیاز توتون و تنباکو و مشروطیت بررسی کرده و نشان داده است که نه علمای اسلام از این قدرت خود باخبر بودند نه دربار قاجار و شاه و نه انگلیسی‌ها. اما بعد از قیام تنباکو و لغو امتیاز و عقب‌نشینی ناصرالدین شاه، همه متوجه این قدرت و ظرفیت عظیم آن شدند.

کاتم همچنین درباره سفرهای گذشته‌اش به ایران و مطالعاتی که کرده بود توضیحاتی داد.

بعد از صحبت‌های کاتم رهبر انقلاب خطاب به او چنین گفتند:

«وضع ایران در این ۱۵ ساله، خصوصاً از یک سال قبل به این طرف بسیار تغییر کرده است. همچنین که شما متوجه شده‌اید که علما و دولت‌ها / ز قدرت ملی بیخبر بوده‌اند ما هم و همین طور علمای عصر ما و هم شاه و هم دولت شاه از قدرت ملی - اسلامی موجود به کلی بی‌خبر بوده‌اند و نمی‌دانستیم همچون قدرتی ممکن است که نهضت کند و نهضتی که در تمام اقشار گسترش پیدا کند. یعنی نفوذی از قصبات دور دست تا مرکز و در نیروهای آدمی از جوان‌ها تا پیرها، حتی

بچه‌ها، زنان، دختران، این طور گسترش داشتن هیچ در تخیل ماها نمی‌آمد. شاید گمان می‌کردیم این قدرت شاه که هم نظامی است و هم ابرقدرت‌ها، آمریکا، شوروی و چین دنبال آن هستند، و دست دارند، در ذهن ما نبود که تزلزلی در قدرت به وجود آوریم. دیدیم که در یک سال اخیر چنین تزلزلی آمد. که پایه‌های قدرتش یکی بعد از دیگری ریخته است. همه چیز را از دست داده است و با تمام پشتیبانی‌هایی که خصوصاً کارتر از او کرده است، اثری این پشتیبانی‌ها در ملت نگذاشته است. اعتنا نکرده است، نه به حکومت نظامی، نه به دولت نظامی شاه و نه هراسی دارد از تهدیدات کارتر و امثال او. یک مطلبی است که در تمام تاریخ ایران سابقه‌ای نداشته است چنین قیام و نهضتی. و این به نظر ما می‌آید که یک نظر الهی، قدرتی مافوق طبیعت در این قضیه و راهنمای این امر (است). خوب است که حالا بروید ایران را ببینید که اولاً خیانت‌های بالفعل شده را، هر روز در بسیاری از جاهای تهران و ایران کشتار هست، بدون هیچ بهانه‌ای، همین امروز در تشییع جنازه‌ای که خود دستگاه اجازه داده بود^{۲۸} یک افسر... دستور حمله داد در حالی که تظاهراتی نبود و در یک میدان شهر آدم‌کشی شروع شد و بسیاری را کشته و زخمی کردند. باز یک تشییع جنازه دیگری که ممکن است به دنبال آن دیگری بیاید. خیلی خوب است که شما مطالعه دارید و سوابق را دارید، بروید مطالعه کنید، که آیا سوابقی دارد که در ایران، یا در سایر نقاط دنیا. کسی که مدعی و سلطان آن جاست که آیا این آدم اشرا را دعوت به چاپیدن مردم کند؟ پول بدهد به آن‌ها، مزدور تهیه کند و این مردم بی‌پناه را بریزند و در پناه چماق، در پناه اشرا، یک شاه ادامه زندگی دهد و همان نکاتی که باید نظم را حفظ کنند، که خودش برود و این اشرا را مزد بدهد و اجیر کند و بیاورد بازارهای مردم را بشکنند و غارت کنند مساجد ما را هیچ مشابهی می‌توانید بیابید در دنیا مثل ایران که وضع اینطوری است، قوایی که قدرت را در دست گرفته‌اند. کما این که نمی‌توانید ملتی را بیابید که (با دست خالی) در برابر توپ و تانک با دست خالی مقاومت کنند. آن‌ها بکشند و اینها ضدشاه تظاهر کنند. باید بروید نظاره کنید ما هم از دور مثل شما نظاره می‌کنیم. در هر صورت مطالعات شما ارزنده است بعد از مطالعه یک کتاب قطور باید نوشت. غمنامه‌ای طولانی است. باید در مطالعاتی که می‌کنید یادداشت‌هایی بکنید از وضع رئیس جمهور آمریکا و پشتیبانی از یک نفر که هیچ حقوق بشر ملاحظه نمی‌کند و بر ضد حقوق بشر رفتار می‌کند و هیچ یک از ملت

ما او را نمی‌خواهد. اعلام می‌کنند هم روحانیون، بازاری، همه اقشار مردم، احدی او را نمی‌خواهند. کارتر او را پشتیبانی می‌کند. این برای ملت آمریکا ضرر دارد. کارتر می‌رود. اما میزان ملت آمریکا است ما می‌خواهیم تمام بشر زندگی در صلح کند و ما با ملت حسن‌ظن داشته باشیم. کارهای کارتر ملت ما را به بدبینی به ملت آمریکا می‌کشد. شما باید چاره‌ای بیندیشید. تنبهی به دولت بدهید. کسی که هیچ پایه‌ای ندارد، ایران را چاپیده است، در همان خود آمریکا، در وزارت خارجه‌ی آمریکا اسناد آن هست این گونه پشتیبانی می‌کنند.»

کاتم در پاسخ گفت:

«مسائل و نکات عبارت‌اند از این که، عقیده‌ی عمومی بر این است که اگر شاه برود، کودتا بعد از کودتا خواهد شد. در اینجا دو نظریه عمده وجود دارد. یکی نظریه برژینسکی است که حمایت و تأیید ژنرال براون وزیر دفاع آمریکا و سناتور جاکسون را دارد. این اشخاص فکر می‌کنند که شوروی عامل تمامی این مسائل است. نه آن که شوروی‌ها در اینجا با شما ارتباط دارند، نه. بلکه شوروی‌ها هم می‌خواهند که حرکت اسلامی در ایران پیروز شود، چرا که برای روس‌ها کودتای نظامی ارتشیان از پیروزی حرکت اسلامی قابل تحمل‌تر نخواهد بود.» یک کودتا نظیر افغانستان به حمایت روس‌ها محتمل می‌باشد. نظریه دوم، متعلق است به سایر مقامات دولتی آمریکا و از جمله سیا که به دو دلیل آن‌ها ایران را خوب می‌شناسند و وضعیت را احساس می‌کنند. نظر ژنرال ترنر، رییس سیا، خلاف نظر برژینسکی است. آن‌ها اعتقاد دارند که جنبش (ایران) اصیل است نه وابسته به روس‌ها. اما معتقدند که جنبش انسجام ندارد و استمراری در کارش نیست. نهادهای تقویتی ندارد. بنابراین جنبش ناپدید خواهد شد و اگر موفق شود و بر سر کار بیاید کودتا خواهد شد. این تصور یعنی عدم انسجام جنبش نادرست است و روس‌ها هم برنده نخواهند شد.

گروه سومی هم معتقدند، و خیلی مهم است که آمریکا باید اجازه تقویت و موفقیت را به جنبش بدهد که (نظام) عوض بشود. طرفداران این نظریه در اقلیت هستند.»

آ. خمینی: «نظریه‌ی آخری صائب است. ما از ایران، سرتاسر ایران، اطلاع داریم. و شما هم حالا که به ایران می‌روید در سرتاسر ایران، مطالعه کنید. در تظاهرات و در خواسته‌های این تظاهرات که اظهار می‌شوند، شعارها و مطالبی که به صورت

شعارهای ملی درآمده است و در تمامی ایران در هر کجا، شعارها شبیه به هم و مطالب همه یک مطلب است. حکومت اسلامی را می‌خواهند. بنابراین اگر در بین این جمعیت‌ها چند نفر یا عده‌ای طرفدار شوروی یا کمونیست باشند، درصدی از ملت هستند که در بین ملت تحلیل می‌روند، ملتی که اسلام را می‌خواهد، معقول نیست که طرفدار شوروی باشد و معقول نیست که شوروی در آن دست داشته باشد. شوروی از ندای اسلام برای **قفقاز** می‌ترسد؛ شوروی می‌ترسد که این ندای اسلام را تقویت کند و می‌داند که در این ندای اسلامی هر کودتایی که در آن بشود و هر مطلبی که ضداصلی باشد بدون نتیجه و عقیم می‌ماند. بنابراین نظریه‌ی دست شوروی بی‌پایه و باطل است و اساسی ندارد. اما نظریه دوم، که مسأله عمق ندارد و امری ظاهری و صوری است که مثل حباب می‌ریزد، از این است که توجهی به اساس مطلب ندارند. خیال می‌کنند مطلب یک روزه سیاسی یا نظیر سیاسی است که هر روز به یک جور صورت بیابد، نمی‌دانند که اساس آن اسلام است و عمق اسلام واضح‌تر از آن است که ما بیان کنیم. عقیده است، عقیده همین است. اسلام یک مذهبی است که نمی‌توان بدان گفت که مثل حباب می‌ریزد. مطلبی که آن‌ها گفته‌اند، اساس ندارد. آنچه اساس دارد، **نظریه سوم** است. و نهضتی عمیق و اساس دار، بدون دخالت هیچ قدرتی و متکی به خود ملت است. لازم است که آمریکا هم توجه به این معنا کند و دست بردارد از پشتیبانی‌های خود و باید بدانند که پشتیبانی اثری ندارد و ضرر خواهد داشت. من گمان می‌کنم اگر شما بروید ایران و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنید، نظریه‌ی شما هم نظریه‌ی گروه سوم اقلیت خواهد شد.»

کاتم: «آیا شما از قدرت خودتان و محبوبیت خودتان مطلع هستید؟ در کتاب خودم تحلیل کرده‌ام که **مصدق** از وسعت قدرت و محبوبیت خود مطلع نبود و چون نبود، خودش را کم و آمریکا را خیلی قوی تصور کرد و باعث کودتا شد. اما من درباره‌ی شما از طریق مصاحبه‌ایتان متوجه شده‌ام که معتقدید قدرت آمریکا خیلی زیاد نیست که همه پیش‌آمدها متکی به آمریکا باشد. اما در ایران، بسیاری، قدرت آمریکا را خیلی بزرگ می‌کنند. این (آگاهی شما) خیلی به شما قدرت می‌دهد.»

آ. خمینی: «فرق بین مصدق و این زمان ما، بین نهضت دکتر و این نهضت، این است که آن نهضت سیاسی بود و مردم ما هم با جنبه‌ی سیاسی وارد شده بودند،

وارد نهضت، و بعضی اشتباهات هم بود که آن اشتباهات منجر به شکست شد. لکن این نهضت، نهضت مذهبی- اسلامی است و پیش ما، قدرت اسلام فوق قدرت‌های مادی ابرقدرت‌هاست. می‌بینید که این قدرت است که مشّت را در مقابل تانک و مسلسل قرار داده است و پیرزن‌ها را به خیابان‌ها کشانیده است و بچه‌های کوچک را به تکاپو وا داشته است. این قدرت مذهب و معنویت است. اتکای ما به خداوند و به معنویت است. و هیچ قدرتی در عالم نمی‌تواند در مقابلش بایستد. همان طور که ملتی که به چنین قدرتی متکی است در برابر تمام قدرت‌ها می‌ایستد. اما اسطوره قدرت‌ها، در مردمی که مدت‌ها زیر شکنجه بوده است، اسطوره‌ها درست می‌شود. آن چیزهایی که هست چند برابر جلوه می‌کند و ما می‌خواهیم با قدرت الهی این اسطوره‌ها را بشکنیم. و ملتی که تاکنون در زیر شکنجه‌ی شاه و پدر شاه بوده‌اند از زیر شکنجه بیرون بیاوریم و به قدرت‌ها هم نشان بدهیم که اگر ملتی چیزی را نخواهد نمی‌توان با سرنیزه به او تحمیل کرد. این سرنیزه یک نظامی نیست که آن را بشکنند، قدرت معنوی است و قدرت نظامی، قدرت قیام ندارد.»

کاتم: «سؤال آخر من درباره‌ی شخصیت **سید جمال‌الدین اسدآبادی** است. آیا شما او را شخصیت برجسته‌ای می‌دانید؟»

آ. خمینی: «**جمال‌الدین** مرد لایقی بوده است. لکن نقاط ضعفی هم داشته است و چون پایگاه ملی و مذهبی در بین مردم نداشته، از آن جهت زحمات او با همه‌ی کوشش‌ها به نتیجه نرسید. و دلیل بر این که پایگاه مذهبی نداشته است، این که شاه وقت او را گرفت و با وضع فجیع تبعید کرد، عکس‌العملی نشان داده نشد و زحمات او چون این پایگاه را فاقد بود، به نتیجه نرسید.»

بعد از ختم مذاکرات، آقای خمینی مجدداً کاتم را تشویق کردند که مطالعات خود را در مورد جنبش اسلامی ایران ادامه دهد و حقایق را منتشر سازد. کاتم از آقای خمینی خداحافظی کرد.

کاتم سپس در مورد مسائل ایران با تفصیل بیشتری با من گفت و گو کرد. من شخصاً کاتم را از مدت‌ها قبل می‌شناختم. اولین بار کتاب «**ناسیونالیسم در ایران**» او را در سال ۱۹۶۳ خوانده بودم.

از میان تحلیل‌های متعددی که جامعه‌شناسان و معلمان علوم سیاسی آمریکا درباره‌ی ایران و جنبش ملی و ضداستعماری ایران نوشته‌اند، کتاب کاتم نزدیک‌ترین آن‌ها به واقعیات است. من سایر کتاب‌های او را هم خوانده بودم و با

تفکرات او آشنا بودم. از او خواستم تا درباره‌ی گروه‌بندی‌های مختلف و نظراتشان که به اجمال برای آقای خمینی گفته بود توضیحات بیشتری بدهد. علاوه بر مطالعه‌ی کتاب‌های او، می‌دانستم که او با بافت سیاسی و گروه‌بندی‌های هیئت حاکمه‌ی آمریکا آشنایی دارد، و گاه به گاه، مورد شور و مشورت آن‌ها قرار می‌گیرد. پیش از آنهم در جایی خوانده بودم که در وزارت خارجه آمریکا «گروه حقوق بشری‌ها» شدیداً ضد شاه هستند. برخی از آن‌ها حتی از شاه متنفرند و بعضی احکام و دستورات مافوق‌های خود را در عمل متوقف یا اجرای آن‌ها را کند و بطئی می‌سازند. این گروه، عمدتاً کسانی هستند که در دهه‌ی ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ یا خود در جنبش ضد جنگ فعال بوده اند یا به شدت متأثر از آن. در این دوران آمریکا شدیداً درگیر جنگ ویتنام بود و موج عظیمی علیه شرکت و دخالت آمریکا در جنگ ویتنام در آمریکا به وجود آمده بود. دانشگاه‌ها، صحنه اعتراض و نبرد علیه این دخالت‌ها شده بود، روز به روز اعتراضات مردم آمریکا علیه دولت بالا می‌گرفت، راه‌پیمایی‌های عظیم در نیویورک، واشنگتن و سایر شهرها به راه افتاده بود، در **دانشگاه کنت**، نظامیان به سوی دانشجویان تیراندازی کردند و چند دانشجو را کشتند. من خود در برخی از این راه‌پیمایی‌ها (در نیویورک) همراه با بعضی دوستان نظیر **دکتر نخشب** و **دکتر چمران** شرکت داشتم.

از ۱۹۷۰ به بعد، که به تدریج آتش جنگ ویتنام فروکش می‌کرد و بالاخره با پیروزی مردم ویتنام خاتمه پذیرفت، نوعی از آگاهی اجتماعی- سیاسی در جامعه آمریکا به وجود آمده بود. یکی از دلایل عمده‌ی انتخاب شعار «**حقوق بشر**» توسط کارتر در ارتباط با جو داخلی خود آمریکا بود و البته دلایل دیگری هم داشته است، از جمله روابط با روسیه، مقابله با اثرات سوء دخالت آمریکا در جنگ ویتنام در جهان.

کاتم توضیح داد که برخی اطرافیان جوان‌تر کارتر کسانی بودند که در دهه ۶۰ تا ۷۰ در جنبش ضدجنگ ویتنام فعالانه شرکت داشتند و آن‌ها به وزارت امور خارجه‌ی آمریکا رفته و بخش «حقوق بشر» را در آن وزارتخانه ایجاد کرده بودند. این‌ها شدیداً ضد شاه و سیاست دولت آمریکا در حمایت از او بودند. اما در خود وزارت امور خارجه، مسؤولان عموماً درباره‌ی مسائل ایران بی‌اطلاع و جاهل هستند، ولی کسی هم به شاه اهمیت نمی‌دهد.

کاتم اضافه کرد که گروه اول در هیئت حاکمه آمریکا یعنی آن‌ها که

می‌خواهند وضع کمافی‌السابق باشد عبارتند از گروه **برژینسکی - براون، راکفلر، کیسینجر** که می‌خواهند شاه را حفظ کنند. تجار و صاحبان صنایع وحشت‌زده هستند و به این گروه تمایل شدید دارند. اما آن‌ها از مسائل ایران بی‌اطلاع و جاهل هستند. او همچنین توضیح داد که **علی امینی** نیز در خط همین گروه تلاش می‌کند. در **شورای امنیت ملی آمریکا**، تمامی همکاران برژینسکی جزو گروه دوم هستند و تنها خود اوست که در گروه اول قرار دارد.

کاتم گفت که سولیوان نیز در همین گروه اول قرار دارد. وی توضیح داد که گروه دوم، بر خلاف گروه اول، جنبش ایران را حاصل تحریکات شوروی نمی‌داند و برای آن اصالت قائل هستند. اما نگران آنند که این حرکت عمیق نباشد و نتواند ادامه پیدا کند و از بین برود. در میان افسران وزارت امور خارجه عده‌ی قابل توجهی این تر را دارند. این گروه معتقدند که شاه نمی‌تواند وضع کنونی را ادامه بدهد و این وضع قابل دوام نیست. آن‌ها خواستار آنند که شاه سلطنت کند نه حکومت. می‌گویند که اگر این قسمت حل شود، بعدها می‌توانند با فراندم مسئله سلطنت را حل کنند. وی گفت که **دکتر سنجابی** (و جبهه ملی) نیز از این تر دفاع می‌کنند. سنجابی همچنین معتقد است که شاه باید اختیارات خود را در مورد ارتش به دولت واگذار کند. در وزارت امور خارجه ی آمریکا **سایروس وانس و هنری پرشت** از این گروه هستند. عده‌ای از افسران عالی‌رتبه **وزارت دفاع** از این گروه هستند و مخالف فروش اسلحه به ایران بوده و هستند. **ترنر**، رییس سازمان سیا، از این تر دفاع می‌کند و نظرش خلاف نظر برژینسکی است.

در مورد **نظریه‌ی سوم**، وی اشاره کرد که عده‌ی آن‌ها بسیار اندک است و بیشتر در میان همان گروه «حقوق بشری‌ها» در وزارت امور خارجه هستند و قدرت زیادی ندارند. درمیان اعضای عالی‌رتبه سیا، یک یا دو نفر شاید تر گروه سوم را داشته باشند.

کاتم گفت که در مجلس سنا نیز تقسیم‌بندی مشابهی دیده می‌شود. **سناتور جاکسون** و جمهوری‌خواهان جزو گروه اول هستند، و افرادی نظیر **فریزر** جزو گروه سوم.

صییهونیست‌ها واقعاً نگران هستند و کوشش دارند شاه را حفظ کنند. اینها همان تر گروه اول را دارند. لیبرال‌های غیرصییهونیست گنج هستند و آن‌ها که

مطالعاتی دارند به تز گروه سوم معتقدند. این گروه خواستار خروج آمریکا از ایران هستند.

در مورد خود مردم آمریکا یعنی مردم عادی، کاتم گفت که اکثریت مردم جزو گروه اول هستند و اگر جریان نفت ایران قطع شود، موضع گروه اول در میان مردم تقویت خواهد شد.

کاتم سپس اشاره کرد که گروه اول که نگرانی آن‌ها عمدتاً مسأله نفت و خطر روس‌هاست، در اجرای مقاصد خود دچار اشکال هستند و نمی‌توانند برنامه‌ریزی کنند، چون که مدیران جوان‌تر در وزارت خارجه با آن‌ها موافق نیستند.

کاتم در مورد سیاست دولت آمریکا گفت که در دو محور حرکت می‌کند، در یک محور تقویت شاه و در محور دیگر، جست و جوی راه حلی برای خروج از بحران.

در مورد امکان دخالت نظامی آمریکا در ایران، کاتم معتقد بود که به کلی غیرواقع‌بینانه است و آمریکا نمی‌تواند دخالت نظامی کند. دخالت نظامی کاری جز اضافه کردن چند سرباز به تعداد ارتشیان ایران نخواهد بود، در حالی که جنبه‌های روانی دخالت نظامی، اثرات خیلی بدی به وجود خواهد آورد.

کاتم در مورد **جبهه‌ی ملی**، معتقد بود که عدم اتحاد میان جبهه و نیروهای اسلامی، موقعیت آن را تضعیف می‌کند.

وی سپس به تفصیل بیشتری درباره‌ی عدم ارزیابی صحیح از قدرت آمریکا در ایران صحبت کرد و گفت که در ایران بیش از حد روی قدرت آمریکا حساب می‌کنند. نه تنها مردم، بلکه شاه هم خیال می‌کند که سیای آمریکا در تظاهرات علیه او دخالت دارد، البته آمریکا مهم‌ترین عامل هست، اما روی قدرت سیا خیلی بیش از آنچه هست حساب می‌کنند. حملات پی‌درپی کنگره و سنا سازمان سیا را فلج کرده است و کارآیی آن به هیچ وجه قابل مقایسه با سال ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) نیست.

کاتم سپس به یکی از مشکلات گروه سوم اشاره کرد و گفت: اشکال این است که اگر کارتر بگوید شاه نباشد و مردم ایران خودشان تعیین سرنوشت کنند، بدون شک شاه فوری سقوط می‌کند. ولی نه تنها کارتر حتی طرفداران تز گروه سوم نیز نمی‌خواهند مسؤولیت سقوط شاه را بپذیرند و قبول کنند.

وی همچنین در مورد برخی از مشکلات حرکت اسلامی گفت که در آمریکا

تصویر روشنی از این جنبش وجود ندارد. اطلاعات پراکنده وجود دارد اما به صورت جمع‌آوری شده و مدون نیست که بتواند مورد استفاده قرار گیرد. وی معتقد بود که باید سوابق جنبش تا حد امکان به خبرگزاری‌ها داده شود. مواضع آقای خمینی و امکان استمرار جنبش روشن شود و اصول و مبانی سیاسی حرکت اسلامی، درباره مسائل مختلف ارائه گردد، در برنامه‌ریزی برای آینده‌ی مملکت، مسائل اساسی پیش‌بینی شود، مثلاً باید روشن شود که سرنوشت اصلاحات ارضی، در صورت پیروزی جنبش اسلامی چه خواهد بود. آیا اصلاحات ارضی به هم خواهد خورد؟ مسأله‌ی حقوق زنان روشن شود. در زمینه‌ی گسترش تعلیم و تربیت و نظایر اینها.

کاتم همچنین اشاره کرد که شاه کارهایی در ایران انجام داده است. طرح‌هایی را در زمینه‌های صنعتی و کشاورزی شروع کرده است، آینده این طرح‌ها چه خواهد شد؟

وی بالاخره معتقد بود که حرکت اسلامی بهتر است تمامی این مطالب را در یک مجموعه‌ای تحت عنوان «بیانیه‌ی مواضع» (position papers) تدوین و اعلام کند.

از او درباره بعضی از استادان آمریکایی که با مسائل ایران آشنا هستند و اظهاراتی هم کرده و می‌کنند سؤال کردم و نظرش را جویا شدم. او درباره‌ی ماروین زونیس معتقد بود که با گروه برژینسکی کار می‌کند و در مورد **جیمز بیل** می‌گفت که بیشتر با گروه دوم، میانه‌روها، همکاری دارد.

در مورد صحبت‌های کاتم، چون هدف من بحث با وی نبود و علاقه‌مند به کسب اطلاعات بیشتر بودم به همین دلیل بیشتر شنونده بودم، اگرچه با برخی از نظرات وی موافق نبودم. اساس تحلیل وی از گروه‌بندی‌های داخلی هیئت حاکمه آمریکا منطقی به نظر می‌رسید. اما در بعضی موارد به نظرم درست نبود. مثلاً در مورد خط‌مشی صیهونیست‌ها در ایران و درمورد شاه با نظر او موافق نبودم. تحلیل ما آن بود که سه پایه‌ی اساسی قدرت در آمریکا عبارت‌اند از میلیتاریست، نفتی‌ها و سرمایه‌داری بزرگ صنعتی و صیهونیستی‌ها و سرمایه‌داری مالی و تجاری. این سه محور قدرت، بدون شک در مبانی اصولی و پایه با هم اشتراک منافع دارند و تضاد اصلی با هم ندارند. اما در برخورد با مسائل گوناگون در اوضاع و احوال

خاصی با هم اختلاف پیدا کرده‌اند. مثلاً در مورد حل بحران خاورمیانه و آوارگان فلسطینی میان خط‌مشی گروه اول و دوم، با خط‌مشی اسرائیل و صیهونیست‌ها اختلاف پیدا شده است. دو گروه اول راه حل دراز مدت را ضمن تضمین مرزهای ۱۹۴۷ اسرائیل ایجاد دولت مستقل فلسطینی می‌دانند. در حالی که گروه سوم، یعنی اسرائیل و صیهونیست‌ها به کلی مخالف تأسیس دولت فلسطین به هر اسم و به هر شکلی هستند و آن را در دراز مدت خطر اصلی برای موجودیت اسرائیل می‌دانند. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که دو گروه اول توانسته‌اند به مقدار وسیعی اعراب، حتی دولت‌های مترقی و چپ و همچنین گروه‌های فلسطینی را با این تز همراه کنند.

در باره این مسائل شاه توانسته بود با سه گروه به طور متعادلی عمل کند. اما از زمان روی کار آمدن **گروه نیکسون - راکفلر - کیسینجر**، به تدریج شاه نیز از سیاست دو گروه اول تبعیت کرد و در برابر اسرائیل موضع گرفت (بدون آن که در روابط رژیم شاه با اسرائیل هیچ‌گونه تغییری داده شود).

سیاست انگلستان در ایران نیز از سیاست میلیتاریست‌ها و نفتی‌ها و سرمایه‌داران بزرگ صنعتی آمریکا کم و بیش جدا شد و از حدود اواخر سال ۱۳۵۵، هم سیاستمداران سنتی انگلیس و هم صیهونیست‌ها معتقد شده بودند که شاه دیگر به درد نمی‌خورد و برای حفظ منافع غرب در دراز مدت، باید شاه به نفع ولیعهد کنار برود. در واقع سیاست همان گروه دومی که کاتم از آن‌ها یاد کرده است. اولین بار، در زمانی که صحبت از تغییر دولت هویدا شد که بالاخره در مرداد ۵۶ به روی کار آمدن آموزگار منجر شد، انگلیس‌ها و صیهونیست‌ها معتقد بودند به جای تغییر دولت، یعنی رفتن هویدا و آمدن آموزگار، شاه بهتر است به نفع پسرش کنار برود. شورای سلطنت با ریاست فرح تشکیل گردد و انتخابات آزاد برگزار شود و به تدریج دوره ی انتقالی با حداقل تلفات و جنجال و خطر پشت سر گذارده شود. در آن مرحله علائم فراوانی از این سیاست هم در ایران و هم در منابع خارجی دیده می‌شد، نظیر سفر **فرح** به آمریکا و ملاقات‌های سیاسی وی در سطح بسیار بالا در آمریکا، تحلیل‌های سیاسی کسانی از قبیل **جیمز بیل** در روزنامه **کریستین ساینس مونیتر** و سخنان شاه در مورد کنار رفتن به نفع پسرش و تحلیل‌های مطبوعات انگلیسی و...

به هر حال من قصد بحث با کاتم را نداشتم و همان طور که گفتم غرضم کسب

اطلاعات بیشتر از نظرات او بود. کاتم بعد از توقف در پاریس و ملاقات با آقای خمینی به تهران سفر کرد. بعد از بازگشت به آمریکا، کاتم به یکی از دوستان گفته بود که دولت آمریکا آلترناتیوی (جانشینی) برای شاه ندارد و آمریکایی‌ها احق‌تر از آنند که برنامه درازمدت داشته باشند.

۲۰- لیلینتال و اهدای کتاب به آیت الله خمینی

آقای آلفرد لیلینتال (۱۹۱۳-۲۰۰۸) یک آمریکایی کلیمی مذهب و ضد صیهونیسم و مخالف با سیاست‌های دولت اسرائیل در خاور میانه بود. در خرداد ۱۳۵۸ با دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد نیویورک تماس می‌گیرد و جدیدترین کتاب خود را با عنوان:

«ارتباط صیهونیسم - اسرائیل به چه قیمتی The Zionist Connection- What price Peace به آقای خمینی تقدیم می‌کند.

لیلینتال آثار متعددی درباره‌ی خاور میانه و مسأله اعراب و اسرائیل و بر علیه صیهونیسم بر جای گذاشته است. او که خود یهودی بود در کتابهایش تحلیل‌های عمیقی از صیهونیسم و چگونگی عمل کرد سیاست خارجی دولت آمریکا و نقش رسانه‌های جمعی در آمریکا در خدمت به اهداف توسعه طلبانه و تجاوزکارانه دولت اسرائیل ارائه می‌دهد و از پایمال کردن دائمی حقوق مردم فلسطین و سایر اعراب پرده برمی‌دارد. او هوادار سیاست متعادل و متوازن دولت آمریکا در خاورمیانه بود. کتاب‌های او از جمله و به خصوص «اسرائیل بچه قیمتی What Price Israel به زبان عربی ترجمه و با استقبال اعراب روبرو شده است. لیلینتال اولین کلیمی بود که اجازه سفر به عربستان را پیدا کرد. کتابهای او و روابطش با دولت‌های عربی و فلسطینیان موجب شد روابطش با جامعه‌ی یهودی در آمریکا و اسرائیل به کلی بر هم بخورد.

کاردار موقت در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد این کتاب را به همراه نامه‌ای برای من فرستاد. من مروری اجمالی بر این کتاب کردم و آن را مفید دیدم. اما فرصت مطالعه‌ی دقیق آن را به وقت دیگری موکول کردم. اما در فضای متلاطم سیاسی بعد از پیروزی انقلاب و رویدادهای پی در پی، حتی بعد از استعفای دولت موقت و کناره‌گیری از هر مسؤولیت اجرائی و دولتی فرصت مطالعه‌ی کتاب را پیدا نکردم. سال‌ها بعد اصل کتاب و نامه‌ی همراه آن را برای

مؤسسه حفظ و نشر آثار آقای خمینی فرستادم. رونوشتی از جلد کتاب، دست خط نویسنده و نامه‌ی نمایندگی ایران در سازمان ملل در بخش پیوست‌ها آمده است.

بخش سوم

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و شخصیت‌های غیرایرانی

۱- دیدار نمایندگان امل و حرکت محرومین لبنان ۱۱، ۲۷، ۱۹۷۸
هیأت نمایندگی شیعیان لبنان عبارت بودند از سیدحسین حسینی،
سرهنک مکی و پسرش دکتر مکی و احمداسماعیل و صدرالدین صدر پسر
ارشد امام موسی صدر.

سیدحسین حسینی از رهبران طائفه‌ی شیعه و نماینده‌ی مجلس نواب لبنان
و در حرکت المحرومین، عضو دفتر سیاسی بود. سرهنک مکی نیز از اعضای
مجلس اعلای اسلامی شیعه و مشاور نظامی امام موسی صدر بوده است. صدرالدین
صدر در این ملاقات نقش مترجم گروه را ایفا می‌کرد.

دکتر چمران به علت گرفتاری در لبنان، نتوانسته بود بیاید. به علت ناپدید
شدن آقای موسی صدر، حضور دکتر چمران در لبنان بیش از پیش ضروری بود. به

همین دلیل **سیدصدرالدین صدر** (پسر بزرگ آقای صدر) اطلاع داد که دکتر چمران به علت گرفتاری‌ها نتوانسته بیاید. اما دکتر چمران ضمن ارسال یادداشتی برای من، نامه‌ی مفصلی به حضور رهبر انقلاب نوشته بود که روز قبل صدرالدین آن را آورده بود که به حضور ایشان داده شد. (پیوست‌ها)

در این دیدار ابتدا آقای خمینی از زحمات آن‌ها درباره‌ی آقای **موسی صدر** تشکر کردند و گفتند که آقا موسی مورد علاقه‌ی ایشان است. خانواده‌ی ایشان محترم هستند. نقش آقا موسی در لبنان بسیار مهم است و امیدوارند که به زودی برگردد و کارش را ادامه دهد.

سپس سیدحسین حسینی از جانب گروه صحبت کرد و وضع شیعیان لبنان را از سال‌های ۱۸۶۰ و رفتار ظالمانه ترک‌ها را شرح داد و گفت که شیعیان لبنان به شیعیان ایران و جنبش آن‌ها و انقلاب خمینی به چشم خاص می‌نگرند. خود را از ایران می‌دانند، حرکت ایران، حرکت شیعیان لبنان است و هر طور که بتوانند، کمک خواهند کرد.

آ. خمینی: «متشکرم که نظرات صحیح را دادید. ما از اول نظر قاطع درباره‌ی صیehونیست‌ها داشته‌ایم. یکی از دلایل مخالفت ما با شاه همین رابطه با اسرائیل بوده است. همین قضیه موجب حرکت مردم ایران شده است. در اعلامیه‌هایمان به کرات شاه را مؤاخذه کرده‌ایم. در همین اعلامیه‌ی چند روز قبل که صادر شد، در مورد کارکنان نفت، همین مسأله اسرائیل و نفت ایران بیان شده است.»

سیدحسین حسینی: «هدف واحد ما، هدف اسلامی و شیعی است. فعالیت‌های آقای صدر در ۱۹۶۸ به جایی رسید که **مجلس اعلای اسلامی شیعه** تشکیل شد. **حرکت المحرومین و سازمان امل** که جناح سیاسی و نظامی شیعیان است، به وجود آمد. این وقتی بود که شیعه متلاشی شده بود. مجدداً آن را جمع و جور کرده و به راه انداختند و یک قدرتی برای آن‌ها ایجاد کردند. شیعیان یک سوم جمعیت لبنان هستند و ۴۰ درصد اراضی را دارند. بزرگ‌ترین طایفه لبنان، شیعیان هستند. در زمانی که مجلس شیعه و حرکت المحرومین به رهبری امام موسی صدر کار خود را ادامه می‌دهد و در وضعی که به اسلام و تشیع خود اعتقاد داریم و از راه موسی صدر الهام می‌گیریم، ناگهان او را ربودند که ضرب‌های شدیدی

به ما زد و ما را سخت به خود مشغول کرد. قدرت فکری ما را گرفت که نتوانیم به شیعیان دنیا خصوصاً ایران کمک کنیم.»

آ. خمینی: «قضیه آقای صدر بسیار مهم است و لطمه وارد کرده است و به ما هم. لکن امیدوارم به زودی برگردد و کارها را که اسلامی است و به نفع شیعه، انجام دهند. در غیاب ایشان نباید شما آقایان مأیوس شوید. خدا با حق است؛ پشتیبان همه است. باید به شیعیان دلگرمی بدهید. از تشنه پرهیز کنید. خداوند وعده نصرت داده است. حق با شماست؛ مردم را امیدوار کنید. به خود اتکا کنید در تمامی موارد.»

حسینی: «ما همیشه خدای بزرگ را شکرگزاریم و راضی بر آنچه او بخواهد، هستیم. از شما هم التماس دعای زیاد و توصیه و نصیحت و ارشاد داریم به جز شما کی اولی باشد بر این نصیحت‌ها، خصوصاً در این مرحله کنونی، کسی را نداریم. غرض ما تشکر از اقدامات شما و درخواست نصیحت و ارشاد و راهنمایی است. به خطوط شیعی خود اعتقاد داریم و مستمر هستیم و این تقدیر ماست.»

آ. خمینی: «اسلام همیشه در مواقع هجوم غیر، به علت صبر و تحمل و تأمل مسلمان‌ها موفقیت پیدا کرده‌اند. مسلمانان مثل خود رسول اکرم (ص) با قوای اندک بر ایران و روم غلبه کردند به علت ایمان. اکنون هم مذهب و مطلب ما حق است. اتکال ما به خدای بزرگ است. از زیادی قدرت دشمن باک نداریم و امیدواریم این نهضت ایران و گرفتاری‌های لبنان با اتکال به خدا و عدم غفلت از لطف خداوند پیروز گردد. ولو قدرت دشمنان ما زیاد است. از شما متشکریم به مناسبت سفرتان و آمدنتان.»

حسینی: «ما فراموش نمی‌کنیم که از شما تشکر کنیم. در لبنان همه شما را دعا می‌کنند و از خداوند نصر شما و انقلاب ایران را خواستارند. مجلس شیعیان سلام و دعا دارند. دفتر سیاسی امل همچنین سلام و دعا دارند. مسؤولان سوری هم خیلی التماس دعا و سلام دارند.»

آ. خمینی: «به همه برادران و شیعیان لبنانی سلام برسانید. آقایانی که سلام رسانده‌اند، سلام برسانید. انشاءالله موفق باشید.»

۲- دیدار هانی فحص از لبنان- ۱ دی ماه ۵۷، ۲۲ دسامبر ۷۸

هانی فحص از روحانیان فعال شیعه‌ی لبنان بود که از نزدیک با سازمان آزادی‌بخش فلسطین همکاری می‌کرد و از نظر سیاسی در جناح مقابل آقای موسی صدر و حرکت المحرومین قرار داشت. وی نیز همراه جمعی از برادران مسلمان لبنانی در ۲۲ دسامبر ۷۸ به دیدار آقای خمینی آمد. در این دیدار وی ابتدا گزارشی از وضع لبنان، ملاقات **حازم**، نقش **ارامنه** و همکاری آنان با نهضت فلسطینی در **تل زعتر** را به اطلاع آقای خمینی رسانید و آمادگی مردم لبنان را در حمایت از حرکت اسلامی ایران به رهبری ایشان ابراز داشت. آقای خمینی از اقدامات آنان تشکر و برای موفقیت آنان در آنچه موجب رضای خداست، دعا کردند.

۳- دیدار راسل کر، نماینده‌ی مجلس عوام انگلیس

راسل کر، نماینده‌ی پارلمان انگلیس (مجلس عوام) و عضو حزب کارگر آن کشور بود. بسیاری از ایرانیان مقیم انگلیس و دانشجویانی که در آن کشور به تحصیل اشتغال داشتند با وی آشنا بودند. او از جمله کسانی بود که در دوران رژیم شاه، در موارد عدیده به حمایت از مبارزان داخل ایران برخاست و به کرات در مورد **نقض حقوق بشر** در ایران از طرف رژیم شاه و ساواک و همچنین فشار و شکنجه‌ی زندانیان سیاسی اعتراضات گسترده‌ای را کرده بود.

برادران مسلمان که در انگلیس تحصیل می‌کردند، با وی در ارتباط بودند و بعد از استقرار رهبر انقلاب در پاریس، آقای دکتر کمال خرازی او را معرفی کردند و برای دیدار و گفتگو با آقای خمینی به نوفل‌لوشاتو آمد.

متن زیر، یادداشت‌های مربوط به این دیدار و گفتگو در اواخر آذر ۵۷، اواسط نوامبر ۱۹۷۸ است:

راسل کر: «در آمریکا و انگلیس تبلیغات زیادی می‌شود که اگر خمینی در ایران پیروز شود، مملکت را ۵۰۰ سال به عقب خواهد برد. می‌گویند حرکت شما ارتجاعی و قدیمی است. برنامه‌ی ضد مدرن کردن ایران است که خواسته‌ی شاه بود. به نظر ما مهم است که جنبه‌های مترقی جنبش اسلامی معرفی شود. من فرصت و امکان برای این معرفی را دارم و آن را برای کمک به آینده‌ی ایران انجام می‌دهم.»

آ. خمینی: «اینها که شنیده‌اید، در مطبوعات تماماً تبلیغات شاه است. مبالغ زیادی که برای آن خرج شده است، برای حفظ شاه خوب شما ملاحظه کنید فریاد مردم چیست؟ مردم ارتجاعی هستند؟ آیا فریاد استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی ارتجاعی است یا ادعای شاه؟ حکومت اسلامی، مساوی است با پیش‌گرایی و تمدن و ترقی، نه مخالف آن است. در زیر سلطه‌ی شاه مملکت رو به تنزل و ارتجاع است. جوان‌های ما و فرهنگ ما را عقب نگه‌داشته است و نمی‌گذارند تحصیلات را تمام کنند. دانشگاه‌های ما ارتجاعی و وابسته هستند. نظام حاکم وابسته است به غیر و وابستگی ارتجاع است. اقتصاد ما شکست خورده و به غیر وابسته است، ارتجاعی است. صنعت ما نداریم، مونتاژ است، نه رو به ترقی. ملت مستقل، مملکت مستقل، اقتصاد مستقل را ما می‌خواهیم اما شاه مانع است. ما و ملت علیه شاه قیام کرده‌ایم برای آن که او مملکت را ارتجاعی کرده است نه ما. ما ارتجاعی هستیم؟ شاه مرتجع است. الحال احکام قرون وسطایی را در مملکت ما اجرا می‌کنند.»

راسل کر: «وضع حقوق بشر در آینده‌ی ایران چگونه خواهد بود؟ برای ساواک چه فکری کرده‌اید؟»

آ. خمینی: «ساواک؟ خیر، لازم نیست. فشار نخواهد بود. ساواک جز ظلم و تعدی و فشار بر ملت نداشته، در حکومت اسلامی نخواهد بود. حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه‌ی آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه‌ی اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است. شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.»

راسل کر: «دشمنان شما ادعا می‌کنند که حقوق زنان در حکومت اسلامی از بین می‌رود. حقوق کنونی که زنان در زمان شاه به دست آورده‌اند، در آینده از بین می‌رود. من خودم البته باور ندارم. شما چه نظری دارید؟»

آ. خمینی: «زن‌ها در حکومت اسلامی آزادند. حقوق آن‌ها، مثل حقوق مردهاست. اسلام زن را از قید اسارت مردها بیرون آورد و آن‌ها را هم‌ردیف مردها قرار داده است. تبلیغاتی که علیه ما می‌شود، برای انحراف مردم است. اسلام همه حقوق و امور بشر را تضمین کرده است. الان از فشار حکومت در ایران آزادی نه برای مرد است و نه برای زن. در اسلام برای همه هست.»

راسل کر: «آزادی در شیعه چه مفهومی دارد؟ یکی از آیت‌الله‌ها در قم - برادر شما - به یکی از اعضای گروه ما در مورد ارزش‌های آزاد انسان، یک جواب بسیار روحانی داد: خیلی جذاب.»

آ. خمینی: «یکی از مبانی اجتماعی شیعه، مبارزه با ظلم و دولت‌های ظالم است. شیعیان همیشه علیه زور و ستم مبارزه کرده‌اند، کشته داده‌اند، فداکاری کرده‌اند و مذهب شیعه با خون خود آزادی بشر را تضمین کرده است. در سایر مذاهب، مثل شیعه نیست که قیام علیه باطل بنماید. این از خصوصیات بارز شیعه است.»

راسل کر: «آیا راه حل دیگری جز شاه می‌بینید؟»

آ. خمینی: «هیچ امیدی نیست ولو با اصلاح شاه. نه ملت و نه اسلام اجازه نمی‌دهد. جرایم رژیم شاه خیلی است.»

راسل کر: «ماهیت رابطه‌ی شما با **جبهه‌ی ملی** چیست؟ اخیراً شما با آن‌ها ملاقات داشته‌اید؟»

آ. خمینی: «ما با جبهه هیچ رابطه‌ای نداریم. فقط **سنجایی** آمد و ما مسائل خودمان را به ایشان، نه به عنوان جبهه، گفتیم و ایشان هم پذیرفتند.»

راسل کر: «تعجب می‌کنم، آن‌ها در اکثر موارد شما را رهبر می‌دانند، رهبر مذهبی و سیاسی. چرا این قدر فاصله وجود دارد؟»

آ. خمینی: «قضیه فاصله نیست، مرا ملت به رهبری پذیرفته است. من رهبر جبهه نیستم. رهبر مذهبی که مبنای مذهب بر سیاست است. ایرانی‌ها پذیرفته‌اند و لذا آن‌ها به شما پیش خود گفته‌اند.»

راسل کر: "رل شما دوگانه است؛ رهبر شیعه و رهبر سیاسی - مبارزه علیه شاه و فاشیست‌ها و نظامی‌ها، اما باید شما در میان همه طبقات دوستانی داشته باشید. دارای مناطق نفوذ هستید. اینها اشخاص مهمی هستند. باید به آن‌ها قدرت داد؛ چرا نباید روابط نزدیک‌تری داشته باشید با **سنجایی** و **فروهر** که همه در یک جهت با شما حرکت می‌کنند؟»

آ. خمینی: «ما با تمامی اهالی ایران روابط مساوی داریم. برای هیچ رهبر سیاسی و مذهبی اتصال به یک جبهه خاص درست نیست. با تمام ملت رابطه برقرار می‌سازیم. رابطه‌ی خاص، مخالف مصالح است.»

راسل کر: «شما به دوستان سیاسی خوبی احتیاج دارید و در یک جنگ بسیار سختی به این گونه افراد احتیاج دارید؛ به دولت.»

آ. خمینی: «البته ما به همه افراد سیاسی احتیاج داریم، نیاز داریم. با یک گروه خاصی رابطه نداریم. همه ملت ایران یکدست است و همه با هم می‌خواهند انجام بدهند و چون امت می‌خواهد، همه داخل آن هستند و با همراهی همه پیش می‌روند.»

راسل کر: «برنامه‌ی آینده برای مملکت چیست؟ آیا یک برنامه سوسیالیستی است؟»

آ. خمینی: «خیر، نه رنگ سوسیالیستی و نه کمونیستی. برنامه‌ای مستقل مبنی بر عدالت، دموکراسی و قانون اساسی؛ آن هم قانون اساسی خاص خودش.»

راسل کر: «سوسیالیسم به معنای ما مکتب عمومی است.»

آ. خمینی: «قوانین اسلام اگر عملی شود، حاصل آن عدالت اجتماعی است بدون آن که مفاسد سایر سیستم‌ها را داشته باشد.»

راسل کر: «درباره‌ی دولت انگلیس چه نظری دارید؟»

آ. خمینی: «به نظر ما، بدبختی‌های شرق عمدتاً و ایران خصوصاً، از این سه دولت آمریکا و انگلیس و شوروی است و این‌ها هستند که رضاخان و محمدرضا را بر ما مسلط کردند و ما می‌خواهیم از زیر سلطه‌ی آن‌ها بیرون بیایم. ملت قیام کرده است برای خروج از سلطه، چیزی را که یک ملت خواست، عملی خواهد کرد.»

راسل کر: «ارتباط شما با آفریقای جنوبی و نفت ایران در دنیای سوم چگونه خواهد بود؟»

آ. خمینی: «مخالف سیاست‌های گذشته در رژیم شاه.»

راسل کر: «اگر پیروز بشوید، روابط شما با انگلیس چگونه خواهد بود؟»

آ. خمینی: «ما جنگی با ملت انگلیس نداشته و نداریم. این دولت‌ها متعدی هستند، اگر با حسن نیت و احترام با ما رفتار کنند، ما هم همین قسم با آن‌ها رفتار خواهیم کرد.»

۴- دیدار نماینده‌ی ضیاءالحق رئیس جمهوری پاکستان و پیشنهاد وساطت بین آقای خمینی و شاه

متن زیر مشروح مذاکرات یکی از وزیران کابینه ضیاءالحق با آقای خمینی در پاریس است. متأسفانه نام آن وزیر و تاریخ این مذاکرات در یادداشت‌های اصلی نیامده است. (احتمالاً آقا‌شاهی بوده است.)

همان طوری که در ضمن مذاکرات هم اشاره شده است، مسأله وساطت بین شاه و آقای خمینی قبلاً هم از طرف شاه حسن مراکش و شاه حسین اردن مطرح شده بود. این تلاش‌ها را در جای دیگری ذکر کرده‌ام.

وزیر: «این کمال افتخار برای ماست که اینجا باشیم. علامه ترابی که از شاگردان آیت‌الله بوده است، مشوق ما برای این سفر بوده‌اند. همه‌ی ما نگران اوضاع ایران هستیم. اول بار در قرن اخیر پاکستان مسأله تأسیس جمهوری اسلامی را عنوان کرد. در پاکستان، حکومت بر اساس قوانین اسلامی است، سیستم اسلامی است. ما در پاکستان، خصوصاً شیعه، خیلی نگران هستیم. اگرچه روابط شیعه و سنی‌ها خوب است اما کافی نیست. ما منتظر تغییرات ایران و پیشرفت انقلاب و تأثیرات آن بر روابط سنی‌ها و شیعه‌ها هستیم.»

آ. خمینی: «من امیدوارم که این نهضت اسلامی ایران که مشخصاً اسلامی است و برای تحقق اهداف اسلام است که آن اهداف انسانی کامل است، پیروز شویم و آنچه آمال ما بوده است که اسلام (ناخوانا) احکام که ضامن استقلال و آزادی مسلمین است، اجرا شوند. امیدوارم این پیروزی حاصل شود و اقبال این مسلمین همان طور که اسلام دستور داده است، با هم معین شوند و با هم یک واحد باشند تا آمال و آرزوها حاصل شوند و احکام اسلام در همه جای عالم اجرا شوند. از خداوند تعالی توفیق همه‌ی مسلمین را خواستارم.»

وزیر: «من، قبل از آمدنم به ژنرال ضیاء تلفن زدم و به او اطلاع دادم که برای دیدار آیت‌الله می‌آیم. او بهترین پیغام‌های خود را داده است. وی گفت که پاکستان و ایران برای سال‌های زیاد دوست هم بوده‌اند. از همان آغاز تأسیس پاکستان، این دوستی شروع شده است. ما در پاکستان مسائل ایران را یک امر داخلی ایران می‌دانیم، اما هر چیزی که ما قادر به انجام آن باشیم و آیت‌الله آرزو کند و بخواهند که کمک کنیم، آماده‌ی انجام آن هستیم.»

آ. خمینی: «نهضتی که در ایران است، یک نهضت انسانی است که همان نهضت اسلامی است. نهضتی اسلامی- انسانی است. هر انسانی، هر مسلمی اگر مطلع شود از اوضاع ایران، به ایرانی‌ها که در تحت فشار سال‌های طولانی بوده‌اند و به واسطه اعمال اجانب تمام حیثیت ملی خودشان را و مخازن زیرزمینی خودشان را و نیروهای انسانی خود را از دست داده‌اند، کمک می‌کند. ما البته از رئیس جمهور پاکستان که توجه به این معنا دارند، تشکر می‌کنیم و انتظار آن را داریم که در این نهضت به ما کمک تبلیغاتی بکنند؛ همان طوری که دولت‌های بزرگ به شاه کمک می‌کنند. کمک‌های تبلیغاتی و کمک‌های دیگر و آن‌ها اسباب این شده‌اند که این شخص تاکنون باقی مانده است و گر نه در بین ملت ما هیچ پایگاهی ندارد و ساعتی نمی‌تواند در ایران زندگی کند. ما... متوقع هستیم انسان‌ها و بالاتر از آن‌ها، مسلمان‌ها به این نهضت کمک کنند و این ملت مظلوم را با کمک خودشان از زیر بار ظلم بیرون بیاورند. کمک‌های تبلیغاتی را همه این دولت‌ها و ملت‌ها می‌توانند بکنند. مع‌الاسف دولت‌ها تاکنون یا توجه به این مسائل ما نکرده‌اند یا آن‌ها که استفاده‌جو بوده‌اند، با توجه به مطالبی که واقع می‌شود، از شاه پشتیبانی کرده‌اند. هیچ یک از آن‌ها از یک ملت ضعیف که دارد خرد می‌شود، اظهار (پشتیبانی) نکرده‌اند. شما اول مردمی هستید که پشتیبانی خود را به ما عرضه داشته‌اید و ما از شما توقع این را داریم که در رادیو و مطبوعات و مصاحبه‌های خودتان، کمک خودتان را اعلام کنید.»

وزیر: «می‌دانید که پاکستان، ملتی فقیر است و در یک مرحله حساس از تاریخ خود قرار دارد. ما مشکلات داخلی خود را داریم. ما همچنین به قدرت‌های زیادی متکی هستیم. به خصوص درباره‌ی کمک‌های اقتصادی برای ادامه حیات خودمان، متکی به قدرت‌ها هستیم. در یک مجموعه ملت‌هایی قرار داریم که روابط و جریان‌ات دیپلماسی خاصی است که باید دولت‌های مستقل تعقیب کنند. اگر چه عواطف ما با ملت ایران است ولی ما قادر نیستیم که در مسائل داخلی ایران دخالت کنیم. اما اگر آیت‌الله حس می‌کنند که ما به نحوی می‌توانیم کمک کنیم که بین دو طرف وساطت شود، حاضریم این را انجام دهیم!»

آ. خمینی: «قضیه شاه طوری نیست که قابل وساطت باشد. شاه با تمام قوا در طول سی و چند سال ملت ایران را هم چپاول کرده است و هم جنایات فوق‌العاده وارد کرده است. امروز ملت ایران با بیداری و هوشیاری به‌پا خاسته است و حقوق

اولیهی بشر را که آزادی و استقلال است، طلب می‌کند و شاه هیچ پایگاهی در ایران ندارد و هیچ قابل مصلحه نیست. اعمالی که این شخص کرده است و یا جنایاتی را که این آدم کرده است به ایران، نمی‌توانیم در یک جلسه و یا دو جلسه بیان کنیم. باید خود شما به وسیلهی سفارتخانه‌های خودتان که دارید، استفسار کنید از قضایای ایران که بدون شک بفهمید ملت یک حق مشروع را مطالبه می‌کند و شاه مشروعیت خود را از دست داده است و به نظر من، از اول سلطه‌ی او و پدرش مشروع نبوده است در ایران. من از خدای بزرگ می‌خواهم که دولت مسلم پاکستان، که ملت مسلم پاکستان به آمال انسانی و اسلامی خود برسد و راه استقلال و آزادی را بیابد و همان طور که ملت ایران برای به دست آوردن آن قیام کرده‌اند، ملت آن جا هم به دست آورد آنچه می‌خواهد.»

وزیر: «اطلاعات ما حاکی است که در وضعیت کنونی ایران هزاران و صدها هزار از مردم ایران زحمات طاقت فرسایی را تحمل می‌کنند. این‌ها برادران شیعه ما هستند. به موجب آمار و اخبار، زندگی عادی مردم در دهات و شهرها برهم خورده است. فقدان غذا، توقف وسایل حمل و نقل، زندگی را به تمام معنا متوقف ساخته است. این آگاهی و احساس است که برادران شیعه را وادار می‌کند که... قد علم کنند و یک راه حلی را بررسی کرده و ارائه دهند. من عضو کابینه هستم؛ اطلاعاتی در دسترس ما هست که اگر اجازه بدهید، بیان کنم.»

«بین آمریکا و روسیه یک تفاهمی شده است و روسیه (در ایران) دخالت در اوضاع نخواهد کرد. لذا جنگ با قدرت آمریکا آسان نخواهد بود. ممکن است قدم به قدم جلو رفت که از طریق آن، یک همکاری مختصری با دولت، در این مرحله به منظور آشنا شدن مردم با اداره‌ی مملکت و مشکلات به عمل آید به طوری که زندگی عادی مردم برهم نخورد و مردم که از گرسنگی می‌میرند، از این فاجعه نجات یابند.»

آ. خمینی: «اما این که وسایل زندگی مردم مختل شده است، این شاه است که همه را مختل کرده است. نفت مستخرج و ذخیره شده برای مدتی داریم به موجب اطلاعات موثق، اما شاه نمی‌گذارد که نفت ما به خود ما برسد. مقداری نفت هم که خارج می‌شود برای مصارف داخلی، به اسرائیل، می‌گویند داده شده است. انبارهای گندم را بعد از نیمه شب مأموران دولت می‌برند برای ذخیره که مردم را به زحمت بیندازند و مسائل دیگر را هم خود آن‌ها اسباب این هستند که سختی پیش

بیاورند. اما ملت ما تمامی این سختی‌ها را تحمل می‌کند تا به اهداف خود برسد. اما تفاهم دو دولت (آمریکا و انگلیس) برای دخالت در امور داخلی ما، اگر جور دیگری است، آمریکا همه گونه دخالت‌ها کرده است. ما می‌خواهیم دست او را قطع کنیم. این قیام، یک قیام اسلامی است. اگر زحمت ببینیم، شکست ببینیم، برای خدا و اسلام است و ما مأجور خواهیم بود، ما همان منطق مسلمین صدر اسلام را که اگر در جنگ با کفار کشته شویم، به بهشت می‌رویم و اگر بکشیم به بهشت می‌رویم، همان منطق را داریم. شاه ناگوارتر است از دخالت دیگران در ما. دیگران اگر با زور و اسلحه دخالت کنند، نمی‌توانند در ایران ادامه بدهند. چنانچه در تاریخ تجربه شده است بین ملت‌های مهاجم. ملت، زیر بار هیچ مصالحه‌ای با شاه نمی‌رود. آن قدر جنایات دیده است که نه راضی به دخالت اجانب باشد و نه به بودن شاه.»

وزیر: «من منظورم دخالت نظامی نیست. روشن شود. به موجب اخبار من، شاه به هیچ قیمتی حاضر به عقب‌نشینی نیست. ارتش پشتیبان شاه خواهد ماند و ادامه خواهد داد. روشن است و ما می‌دانیم که فشار بر مردم زیاد است. به موجب اطلاعات ما، شاه آماده است که در این مرحله شرایطی را بپذیرد. بنابراین اگر بشود یک راهی را به صورتی برای همکاری (پیدا کرد) و با اهداف زودرس در ذهن شاید در یک مرحله طولانی‌تری به اهداف برسید، اما با کشتار کمتر و فشار کمتر بر مردم. ما معتقدیم که شاه آماده است که تفاهمی بکند.»

آ. خمینی: «شما شاه را به اندازه‌ی من نمی‌شناسید. من او را بزرگ کرده‌ام، خوب او را می‌شناسم. او برای اول بار نیست که واسطه درست کرده است. واسطه‌ای درست کرده است که حتی قوای نظامی را به تو می‌دهم. تمامی دولت را به شما تسلیم می‌کنم و (من - یعنی شاه) سلطان باشم و دخالتی در امور نکنم. اما من او را خوب می‌شناسم. شما او را نمی‌شناسید. او حيله کرده است، می‌خواهد ما و شما را اغفال کند. می‌خواهد با وساطت شما به زندگی جنایت بار خود ادامه دهد و این قیامی که اسلامی است و در ایران برپا شده است، متوقف کند و با تمام قوا به جنگ اسلام و مسلمین برخیزد. او به قدری به جنایتکاری عادت کرده است از بچگی، نظیر افیونی شده است که نمی‌تواند آن را از دست بدهد. شما توجه کنید به این معنا که وساطت از کسی که به قولش اعتماد نیست و فقط برای اغفال است، نکنید و معذوریم که وساطت شما را در این موضوع قبول کنیم. ملت ایران نمی‌تواند شاه را قبول کند؛ وساطت توسط اشخاص نظیر **ملک حسین و ملک**

حسن و حالا هم شماها جز برای تحکیم قدرت خودش و ادامهی خیانت‌ها و جنایات بر ملت نیست و برای ما مسؤولیت الهی است اگر با او یک مسالمت و همراهی کنیم. ما اگر بنا باشد شکست بخوریم، با دست خودمان، خودمان را شکست نخواهیم داد. اگر با نظامی و زور باشد با دست خودمان، این خیانت‌کاری اجازه ادامه بدهیم!»

وزیر: «من توسط شاه فرستاده نشده‌ام که وساطت کنم، وقتی که به ژنرال ضیاء (قصد سفرم را) گفتم و اجازه گرفتم که به دیدار شما بیایم، او این پیشنهاد را مطرح کرد. وضعیت ایران روی شیعیان پاکستان هم اثر می‌گذارد. ما اقلیتی هستیم. وضعیت ایران شیعیان را ضعیف می‌کند. این افکار است که مرا وادار کرده است بیایم و ضمن ادای احترام، تبادل نظر کنیم. ما آنچه را آیت‌الله گفتند، می‌بینیم و احساس او را می‌بینیم. من گناهکار تنها کاری که می‌توانم بکنم، دعا است. به هر حال امشب ساعت یک می‌روم به ژنو. بعد دو روز در لندن با فامیلیم، بعد به (ناخوانا) رسمی بعد برگشت به پاکستان. اگر آیت‌الله در این فاصله مطلبی به نظرشان رسید و اگر کاری هست که از دست‌مان برمی‌آید، اطلاع دهند چه شخصاً و چه دولت‌مان، رسماً در خدمت شما حاضریم.»

آ. خمینی: «از حسن نیت شما متشکرم. لکن این نکته که قیام ما شیعه‌ی پاکستان را تضعیف می‌کند، خلاف اطلاعات ما از اقطار شیعه‌نشین است. در همه اقطار شیعه‌نشین جنبشی پیدا شده است که ما امیدواریم آن جنبش موجب آن بشود از گرفتاری‌هایی که ملت‌ها تاکنون داشته‌اند، بیرون بروند. بلکه قضیه، قضیه‌ی شیعه نیست؛ قضیه‌ی مسلمین است. ما از جاهای مختلف که ممالک اسلامی بوده است، مطلع هستیم. به ما اطلاع داده‌اند که قیام ایران یک بیداری در جاهای دیگر در ملت عرب، در جاهای دیگر به واسطه این قیام یک بیداری پیدا شده است که امید است که اگر به نتیجه برسد، سایر اقطار هم به مقاصد انسانی خودشان برسند.

و من از خدای تبارک و تعالی توفیق خدمت می‌خواهم و توفیق شما و دیگران را در خدمت به اسلام و ملت اسلام خواستارم.»

وزیر: «خیلی متشکرم و مفتخرم که به حضورتان رسیدم. وضعیت شیعیان در پاکستان به دلیل پول زیادی که سعودی خرج می‌کند، خوب نیست. دعای من آن است که ایران قوی‌تر از گذشته بشود و این قدرت وضعیت شیعه را در پاکستان

تشویق و تقویت کند. من می‌دانم نهضت ایران اسلامی است، اما در پاکستان ما اقلیت هستیم و انقلاب ایران روی ما تأثیر زیادی می‌گذارد.»

آ. خمینی: «ما امیدواریم که وضعیت ایران به یک نحوی بشود که تقویت بنماید سایر شیعیان را در اقطار دیگر و ما هم از شما امید دعا داریم. به ما دعا کنید که در این نهضت موفق بشویم.»

۵- دیدار نمایندگان اتحادیه میهن‌پرستان کردستان عراق - ۲۳

نوامبر ۷۸ برابر با ۲ آذر ۵۷

در این روز سه نفر از کردهای عراقی به نام‌های دکتر **فؤاد معصوم، عادل، احمد (ابراهیم یا کریم؟)** به نوفل‌لوشاتو آمدند تا به عنوان نمایندگان اتحادیه میهن‌پرستان کردستان عراق با آقای خمینی ملاقات کنند.

فؤاد معصوم، که مؤدبانه و با احترام، سخن می‌گفت، ابتدا خود و سپس دو نفر دیگر را معرفی کرد. او گفت که هیأت سه نفری از طرف **اتحاد میهن پرستان کردستان و حزب دمکرات کردستان (عراق)** آمده‌اند. اتحاد میهن‌پرستان کردستان در ۱۹۷۵ به وجود آمده است و تمام گروه‌های مبارز کرد، از مسلمان و غیرمسلمان را متشکل می‌سازد دبیر کل این اتحاد به گفته او، **جلال طالبانی** است.

من پیش از این با **اتحاد میهن‌پرستان کردستان** از طریق نشریاتی که به آدرس **پیام مجاهد،** ارگان نهضت آزادی ایران خارج کشور می فرستادند، آشنا شده بودم و این اولین تماس مستقیم با آن‌ها بود.

فؤاد معصوم یکی دیگر از اعضای هیأت را به نام «**عادل**» معرفی کرد که عضو **لجنة (کمیته)** اتحاد میهن‌پرستان و مسؤول روابط خارجی است و در بیروت مستقر می باشد. عضو دیگر هیأت، آقای «**احمد**» مسؤول دفتر این گروه در پاریس است.

فؤاد معصوم مواضع گروه خود را در برابر **دولت عراق و حرکت اسلامی ایران** بیان کرد. او گفت که دولت عراق ضد مردم عراق و کردستان است و در برابر تشکیل یک حکومت کرد در شمال عراق مقاومت می کند. او هم چنین خبر داشت که در ماه **نیسان** قرارداد نظامی سری میان دولتین عراق و ایران (شاه) امضا شده است.

فؤاد معصوم ادامه داد که علاقه های بین مردم کرد و ایران دارای ریشه های تاریخی بر اساس رابطه ی اسلامی است. او گفت که زعامت آقای خمینی را، که تنها یک زعامت مذهبی نیست بلکه ملی و وطنی هم هست، می پذیرند و مایل به تبعیت از آن در تمامی منطقه می باشند. او اشاره کرد که دشمن مردم ایران و کرد مشترک است. عراقی ها مفتخرند که مبارزات آقای خمینی را تأیید و تقویت نمایند اما متأسفانه در شرایط کنونی این امر در عراق آسان نیست و دولت عراق اجازه نمی دهد.

وی هم چنین اشاره کرد که دولت عراق در تماس دایم با دولت شاه است و با آن ها همکاری می نماید. سازمان های کرد بیانیه ای علیه روش دولت عراق صادر کرده اند و به آن اعتراض نموده اند.

فؤاد معصوم گفت که: نیروهای مسلح ما در مرزها آماده ی هر گونه کمک می باشند اگر چه امکانات ما ضعیف هستند. وی پیشنهاد تنظیم و امضای یک تنسيق مشترک برای همکاری های دو جانبه را نمود. او معتقد بود که از طریق ارتباطاتی که با کردهای ایرانی دارند می توان به آن ها کمک کرد. وی معتقد بود که آن ها از جنبش آقای خمینی پشتیبانی می کنند. او اضافه کرد که: «علاقه ی ما به جنبش اسلامی ایران به علت تأثیر آن در کل منطقه می باشد. تنظیم (سازمان) کردها مستقل و ملی است. ما خواستار انفصال از عراق نیستیم، بلکه خواستار حکومت دموکراتیک در عراق می باشیم. در عراق حرکت ملی کردها جلوتر از حرکت کل عراق است اما برعکس در ایران، حرکت کلی مردم ایران جلوتر از حرکت مردم کرد است. در عراق اختلافات شیعه و سنی مطرح نیست. مردم عراق، شیعه یا سنی همه ضد دولت عراق هستند.»

فؤاد معصوم سپس با معرفی **عادل** و ضمن دادن شماره تلفن احمد در پاریس پیشنهاد کرد که اتصالات مرتب و منظمی که مفید و مؤثر باشد برقرار گردد.

در پاسخ به صحبت های **فؤاد معصوم** من اشاره کردم که با نشریات **اتحاد میهن پرستان** آشنا هستم. در مورد حرکت مستقل اکراد، توضیح دادم که تمایلات ملی کردها ریشه های عمیقی دارد و از اصالت برخوردار است. اما متأسفانه در طی ۵۰ سال گذشته استعمارگران غربی و صیہونیست ها از این احساسات ملی کردها به کرات در جهت مقاصد شوم خود استفاده کرده اند. زمانی برای درهم کوبیدن و

تضعیف دولت عثمانی که مزاحم اروپاییان بود، کردها و اعراب را تقویت کردند، وعده استقلال دادند، اما وقتی به هدف خود، که اضمحلال دولت عثمانی بود رسیدند، تمامی آن وعده‌ها را فراموش کردند و ایادی خود را بر اعراب و کردها مسلط ساختند. بار دیگر در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم و در حالی که کرد-های ایرانی، دل خونی از حکومت ۲۰ ساله رضاخان داشتند، دولت روسیه‌ی شوروی این بار احساسات ملی کردها و روح ستم‌ستیزی آنان را ملعبه‌ی امیال سیاسی خود قرار داد. اما وقتی **مقاوله‌نامه قوام - سادچیکف** برای اعطای امتیاز نفت شمال به روس‌ها، امضا شد و در سطح جهانی توافقی‌هایی بین روسیه و آمریکا صورت گرفت، کردها را به حال خود رها ساختند و **جمهوری مه‌باد** سقوط کرد و کردهای ایرانی بهای سنگینی پرداختند. بار سوم، در دوره همین شاه، و قبل از امضای **توافق‌نامه شاه و صدام** در الجزایر رخ داد. صیهونیست‌ها و سیای آمریکا، با بهره‌گیری از احساسات ملی و وطنی کردها به دست شاه آن‌ها را تحریک کردند اما وقتی به مطلوب خودشان رسیدند و ضرورت پیدا کرد که شاه و صدام با هم کنار بیایند، کردها را به امان خدا رها ساختند که مه‌لک‌ترین ضربات بر آن‌ها وارد آمد.

سپس برای **فؤاد معصوم** و دوستانش شرح دادم که طرح تشکیل دولت‌های مستقل قومی در منطقه نظیر دولت‌های ارمنی، کرد، ترک، عرب، (در خوزستان) بلوچستان و ترکمن، از نقشه‌های صیهونیست‌ها در منطقه است. یک محقق آمریکایی، انگلیسی‌الاصل به نام **برنارد لوئیز** طرحی تهیه کرده است که به نام طرح لوئیز معروف است. تشکیل این دولت‌های قومی در کوتاه مدت و دراز مدت به ضرر مردم منطقه و تنها به نفع استعمار و صیهونیسم است. مثلاً تأسیس یک دولت مستقل کرد در منطقه تنها وقتی میسر است که حداقل در جنگ با سه کشور ایران، ترکیه و عراق (به نسبت کمتری سوریه و روسیه) پیروز شده باشید و دولت مستقل کرد از اطراف با همسایگانی که دشمن او هستند احاطه شده است. چنین دولتی که راه به خارج از منطقه ندارد، به ناچار تنها دوستی که در منطقه پیدا می‌کند اسرائیل خواهد بود. نه اعراب و نه ترکیه و نه ایران نمی‌توانند دوست چنین دولتی باشند. و این به نفع اسرائیل است. علی‌الاصول ما راه حل مشکل مردم کردستان را تمایلات قومی نمی‌دانیم. مشکل آن‌ها را جدای از مشکل مردم ترکیه و اعراب و ایران نمی‌دانیم برای همه‌ی مردم منطقه همه تنها یک راه حل می‌شناسیم

و آن آزادی و حاکمیت مردم و بازگشت به اسلام و گسترش حرکت اسلامی است. حرکتی که در نهایت موجب آزادی همه‌ی مردم منطقه از جمله کردها باشد. وقتی ما موفق شویم سلطه‌ی خارجی را براندازیم و ارتجاع و استبداد را درهم بکوبیم و استقلال و آزادی خود را به دست آوریم، تحقق آرمان‌های مردم کرد مشکلی نخواهد بود. تمایلات و گرایش‌های قومی در میان مردم کرد فرع بر آرمان عدالت-خواهی آن‌هاست. با براندازی سلطه‌ی استبداد و ارتجاع و سلطه‌ی اجانب از سرزمین‌هایمان، آرمان‌های همه مردم منطقه از جمله کردها تأمین می‌شود. کردها عمیقاً از احساس و عاطفه مذهبی برخوردار هستند و می‌توان و باید با تکیه بر احساسات مذهبی آن‌ها را در کنار سایر برادران مسلمان از عرب و ایرانی و ترک بسیج کرد.

فؤاد معصوم با تحلیل من موافق بود و چندین بار تأکید کرد که آن‌ها خواستار یک دولت مستقل کرد در منطقه نیستند، خواستار انفصال از عراق نیستند، بلکه خواستار خودمختاری داخلی هستند. اما یکی دو بار در بحث‌ها اشاره کرد که «اوضاع و احوال کنونی مناسب و مساعد تأسیس یک دولت مستقل کرد نیست و آن یک هدف خیلی دور است.» چنین برداشتی به ناچار این احساس را به وجود می‌آورد که خودمختاری و عدم انفصال از کشورهای ما در (عراق - ایران - ترکیه)، یک تاکتیک مرحله‌ای است و نه یک باور عمیق سیاسی استراتژیک. به هر حال مذاکرات مفیدی بود. آن‌ها دیداری کوتاه با آقای خمینی کردند بدون آنکه فرصت بحث و مذاکره‌ای به دست آید. من گزارش صحبت‌های خود را به آقای خمینی دادم.

آقای خمینی موافق بودند که تماس‌هایی با آن‌ها داشته باشیم. اما متأسفانه گرفتاری‌های همگانی در آن روزهای پراشوب و شتاب عظیم حوادث در ایران آن چنان بود که فرصت برای ترتیب چنان تماس‌هایی نماند. بعد از پیروزی انقلاب در ۱۰ اسفند ۵۷ هیأتی از جانب همین گروه به تهران آمد و درباره‌ی مسائل مورد علاقه طرفین بحث‌های مفصلی شد. که شرح آن از حوصله این یادداشت‌ها خارج است. **دکتر فؤاد معصوم** (که دکترای فلسفه اسلامی دارد) و **عمر مصطفی دبابه** از اعضای این هیأت بودند.

۶- نامه‌ی مولانا ابوالاعلی مودودی مؤسس و رهبر جماعت اسلامی

پاکستان

مرحوم مودودی بنیان‌گذار جماعت اسلامی پاکستان در دهه‌ی ۱۹۴۰ بود. جماعت اسلامی پاکستان، بعد از اخوان المسلمین مصر، از قدیمی‌ترین و معتبرترین تشکل‌های اسلامی محسوب می‌شود. بسیاری از آثار مودودی به فارسی و انگلیسی برگردان شده است. یکی از آثار برجسته او تفسیری است از قرآن کریم به نام: «تفهیم القرآن»، که به عربی و انگلیسی ترجمه شده است. یک اثر برجسته او «خلافت و ملوکیت در اسلام» است که هم به فارسی و هم کردی ترجمه شده است. ترجمه کردی آن به همت مرحوم دکتر مظفر پرتو ماه، بعد از انقلاب اسلامی ایران انجام شد. در دوران فعالیت‌های اسلامی خارج از کشور با بسیاری از سازمان‌های اسلامی در کشورهای مختلف در ارتباط بودم. ارتباط من با جماعت اسلامی بیشتر از طریق اعضای فعال این گروه، نظیر دکتر خورشید احمد و دکتر انیس احمد، در آمریکا و اروپا بود. دکتر خورشید احمد چند سالی عضو مجلس ملی پاکستان بود و یک مؤسسه اسلامی نیز در انگلیس تأسیس کرده بود. دکتر انیس احمد، برادر خورشید احمد، بعد از اتمام تحصیل در آمریکا، چند سالی رئیس دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالزی بود. قبل از انقلاب هنگامی که مودودی بیمار شده بود و برای درمان به آمریکا آمده بود با او دیدار و از او عیادت کردم.

در دوره‌ی اقامت در پاریس مودودی نامه به آقای خمینی و من می‌نویسد و از انقلاب ایران حمایت می‌کند. متن عربی نامه‌ی مودودی و ترجمه فارسی آن و نیز نامه‌ی شورای رهبری جماعت اسلامی و پاسخ من به نامه‌ی آنان در بخش پیوست‌ها آمده است.

آقای خمینی پاسخ نامه‌ی مودودی را نوشتند و قرار شد آقای دکتر کمال خرازی که به اتفاق آقای سوری برای انجام مأموریتی به هند و پاکستان سفر می‌کنند، آن را شخصاً به آقای مودودی تحویل دهند.

۷- تلگراف رهبران جماعت اسلامی پاکستان به دکتر یزدی

رهبران جماعت اسلامی پاکستان، آقایان مودودی، معین طفیل و سیداحمد گیلانی در ۵۷،۹،۲۴ طی تلگرافی برای من پشتیبانی خود را از مبارزات ملت ایران اعلام کردند. این تلگرام را پاسخ دادم و تشکر کردم. (پیوست‌های ۳۸ و ۳۹)

۸- دیدار خورشید احمد از بنیاد اسلامی انگلیس - ۱۳ ژانویه ۷۹-۲۳

دی ماه ۵۷

پروفسور خورشید احمد، از اعضای قدیمی جماعت اسلامی است. بسیاری از فعالان اسلام‌گرا در ایران با نوشته‌های او آشنا هستند. وی زمانی عضو شورای مرکزی جماعت بود. بعدها به انگلستان رفت و **بنیاد اسلامی انگلیس** را تأسیس کرد تا به کار تحقیق و تبلیغ اسلامی در سطح جهانی بپردازد. آشنائی من با خورشید احمد از زمانی شروع شد که من در همکاری با انجمن‌های اسلامی در آمریکا مسؤول یکی از سمینارها تحت عنوان: «**جنبش‌های اسلامی**» بودم و خورشید احمد از جانب جماعت اسلامی پاکستان در آن همایش شرکت و سخنرانی کرد. بعد از آن ارتباطمان تا دوران انقلاب و پس از آن ادامه یافت.

با روی کار آمدن **بوتو**، جماعت اسلامی پاکستان در راه مبارزه با حکومت وی، با گروه‌ها و احزاب سیاسی دیگر ائتلاف کرد و بعد از سقوط بوتو و روی کار آمدن **ضیاءالحق**، جناحی از جماعت اسلامی پاکستان در دولت ائتلافی ضیاءالحق شرکت کرد و از این بابت مورد انتقاد سخت قرار گرفت. هنگامی که خورشید احمد برای شرکت در سمینار به آمریکا آمد، به اتفاق دکتر چمران با خورشید احمد کردیم و از همکاری **جماعت اسلامی با ضیاءالحق** انتقاد کردیم. همکاری این جناح با دولت ضیاءالحق چندان دوام نکرد و تجربه آن‌ها ناموفق بود.

قبل از دیدار خورشید احمد با آقای خمینی در باره جماعت اسلامی پاکستان و خط مشی و موضع‌گیری آن‌ها و اختلافات داخلی و سایر مسائل اساسی و نیز همکاری برخی از جناح‌های جماعت اسلامی با دولت پاکستان و عربستان سعودی توضیحاتی دادم. متن گفتگوی خورشید با آقای خمینی به شرح زیر است:

خورشید احمد: «در گذشته نزدیک ما در پاکستان با بحران‌های بزرگی رو به رو بودیم؛ از جمله تقسیم پاکستان، مسأله بوتو، جنبش ۷۷. در پاکستان به علت چنین وضعی و به خاطر هدف‌های حرکت اسلامی، نظیر ایران، ما هم در صدد کسب قدرت سیاسی برآمدیم. اما به هر جهت به دولت ضیاءالحق ملحق شدیم. درباره‌ی اوضاع ایران همیشه آن را با علاقه دنبال کرده‌ایم. در جراید خود اخبار حرکت اسلامی ایران را منتشر ساخته‌ایم و بارها مورد اعتراض شدید مقامات ایرانی

قرار گرفته‌ایم و دولت پاکستان به همین مناسبت به کرات ما را و جراید ما را تحت فشار قرار داده است.»

«شرکت ما در دولت به قصد اعمال نفوذ است. درمورد سفر ضیاءالحق به ایران، ما نفوذمان را به کار بردیم. تعهد اصلی ما درباره مردم و درباره اسلام بوده است. تقویت هر جنبشی و حرکتی برای ملت و اسلام خواهد بود. چیزی که مورد توافق اسلام و مردم نباشد، تصویب نخواهیم کرد.»

خورشید احمد توضیح داد که سفر وی مقدمه اعزام هیأتی است از پاکستان به پاریس برای دیدار آقای خمینی. وی گفت که: «جماعت اسلامی پاکستان در کنار مردم ایران که اسلام را می‌خواهند، قرار دارد. رابطه‌ی دولت پاکستان با ایران وضع بسیار بدی را دارد. اشخاصی که وابسته به هیأت حاکمه هستند، هر تغییری که مشاهده کنند، نگران می‌شوند.

«پشتیبانی ما از حرکت اسلامی ایران در سطح افکار عمومی از طریق بیانات و سخنرانی‌ها، مطبوعات، تظاهرات حمایت‌کننده دانشجویان مسلمان انجام می‌گیرد.»

«به طور خصوصی هم هر قدر توانسته‌ایم حمایت کرده‌ایم. با توجه به اوضاع پاکستان واقعاً چه انتظاری می‌توان داشت. در مواردی هم خیلی علنی و بی‌پروا از ایران حمایت کرده‌ایم. ما دفاعی از دولت پاکستان نمی‌کنیم. اما هر قدر توانسته‌ایم از انقلاب ایران حمایت کرده‌ایم، اما شما باید وضعیت دولت پاکستان و همچنین ادارات و وزارت امور خارجه آن را که از یک سنن خاصی تبعیت می‌کنند، در نظر بگیرید.»

«مسأله‌ی سوم این که به طور خصوصی ما سعی کرده‌ایم تا از جانب پاکستان، به طور رسمی و یا غیررسمی اقداماتی برای فهم بهتر جهان اسلامی و هم تفاهم بیشتر بین دولت پاکستان و جنبش اسلامی بشود.»

آ. خمینی: «همیشه ملت‌ها، منهای دولت‌ها، اگر تحت تأثیر دولت‌ها نباشند، گرایش‌های صحیح دارند. ملت‌های اسلامی، اگر دولت‌هایشان نبود، گرایش به اسلام داشتند و دارند و آنچه منحرف می‌کند ملت‌ها را، حکومت‌ها هستند. وقتی حکومت یک محیطی صحیح نباشد، کم‌کم محیط را تا یک حدودی به صورت خود در می‌آورد. اگر حکومت‌ها عادل باشند، کم‌کم مردم را به صورت خودشان در می‌آورند و ما می‌دانیم که ملت پاکستان با مقاصد ایران که انسانی و اسلامی است،

موافقاند و آنچه که مورد تأسف است، این است که رئیس جمهور آن جا پشتیبانی از یک جانی که تمام حیثیت اسلامی و ایرانی ملت را برده است، کرده است. من می‌دانم کسانی که انسان هستند و حقیقتاً مسلم هستند، خوشوقت نیستند. کسانی که قهراً فعالیت اسلامی دارند مثل **مؤدودی** راضی نیستند از این پشتیبانی‌های دولت شما از شاه، در صورتی که شاه در دنیا بی‌آبروست و مورد تنفر مردم است و ما آنچه که از ملت می‌خواهیم در مجامع عمومی، بعد از دعای به ایران که تحت فشار است، از نظام شاه و جنایاتی که نموده و می‌کند، پرده بردارند. مطبوعات اروپایی پر است از این مسائل ایران. در حالی که کمی از اخبارش در آن جا (پاکستان) است. در مطبوعات ایران با وجود کنترل دولت، بعضی امور پاکستان را در آن جا ذکر می‌کنند. مسائل ایران را، از ایران دریافت کنید که چه ظلمی به ما می‌شود و چه گذشته است. ۵۰ سال است که ملت ما زیر فشار این پدر و پسر جان می‌کنند و دولت‌های قوی پشتیبانی می‌کنند و کرده‌اند. از جمیع جوانب فشار وارد آمده است. نه مطبوعات آزاد داریم، نه مجلس ملی، نه یک دولت که پشتیبان ملت باشد. در این ۵۰ سال، مگر بسیار نادر. این‌ها کوشش کرده‌اند، شاه کرده است که ملت ما را عقب نگه دارد. نیروی انسانی ما را به هدر بدهد. کوشش دارد قدرت‌های بزرگ را بر ما مسلط کند، مخازن ما را به اجانب بدهد، به دشمنان اسلام مثل اسرائیل که بر ضد اسلام و مسلمین قیام کرده است، نفت می‌دهد. کوشش کرده است که حیثیت ملی ما را به باد بدهد، کوشش کرده است که احکام اسلام را یکی بعد از دیگری زیر پا بگذارد. اگر فرصت پیدا کند، که نخواهد کرد، به اسلام لطمه‌ای خواهد زد که به اسم بماند! تاریخ ارجمند اسلام را به زردشتی‌ها تغییر داد و فشار ملت موجب شد که دست بردارد. مصیبت‌های ایران یکی دو تا نیست که ذکر شوند. تاریخ آن‌ها را، مورخین ضبط می‌کنند، نسل‌های بعدی متوجه مصیبت‌های ما می‌شوند. لکن امروز ملت ایران بیدار شده است و یکسره در تمام شهرها و قراء و قصبات دست به تظاهرات زده است، یک‌دل و یک‌جهت سلطنت پهلوی و شاهنشاهی را سلب و محکوم کرده است و حکومت عدل اسلامی را می‌خواهد و ما هم به دنبال ملت، این مقاصد را داریم و داشته‌ایم و از شما هم می‌خواهیم به ما کمک کنید. کمک‌های تبلیغاتی و تظاهراتی که آن جا امکان دارد، در مساجد آن جا ذکر مصیبت‌های ایران بشود، در محافل ذکر جرایم دولت ایران بشود، آن قدر کشتار شده است که نمی‌توانیم مطلع شویم تعداد را که

منعکس کنیم. قبرستان‌ها آباد و خانه‌هایمان خراب شده. از خداوند خواستاریم به این دولت و همه ملت‌های اسلامی رحمت کنند و همه ما را از ستم و ظلم و استعمار خارج کنند.»

خورشید احمد: «ما پاکستانی‌ها با شما هستیم. حاضر به مبارزه شانه به شانه در کنار شما هستیم. در بسیج و ساختن افکار عمومی و حرکت سیاسی. اطمینان می‌دهم که دولت را تحت حداکثر فشار لازم قرار بدهیم که پشتیبانی گذشته از رژیم شاه دیگر نشود. آیا به طور خاص کار دیگری می‌توان کرد که پیشنهاد گردد و ما عمل نماییم به منظور بسط عملیات بیشتر؟ در طی دو ماه گذشته، هیأت حاکمه اکثر انقلاب ایران را تقویت می‌کند و به هیچ وجه احساسی نسبت به شاه ندارد. ضیاء خودش آدم بدی نیست. تحت تأثیر قرار گرفته است. اگر ما خوب بازی کنیم، اشکالی در دولت نخواهیم داشت.»

آ. خمینی: «بعد از اظهار تشکر، وظیفه‌ی مسلمین تعاونت از هم است. وظیفه‌ی الهی است. رسالت است که با هم همصدا باشیم و اگر مسلمین با هم بودند، ممکن نبود اجانب مسلط شوند. تماماً از تفرقه‌ی مسلمین است. خداوند مسلمین را بیدار کند تا به وظایف اسلامی عمل کنند تا وحدت حفظ شود تا در مقابل اجانب ایستادگی و قیام کنند. دست آن‌ها از منابع و ثروت و ذخایر قطع شود. خداوند توفیق بدهد.»

۹- دیدار نماینده مسلمانان سنگال (۲۷ آذرماه ۵۷ برابر با ۱۸، ۱۲، ۷۸)

آقای **شیخ عبدالمنعم علی زین**، به نمایندگی از طرف مسلمانان داکا در **سنگال** به نوفل‌لوشاتو آمده بود تا مراتب همدردی خود را با انقلاب اسلامی ایران و امام بیان نماید.

در این دیدار آقای **علی زین** ابتدا شرحی از وضع مسلمانان در سنگال و سابقه فعالیت‌های آنان ارائه داد. فعالیت‌های بارز مسلمانان سنگال از زمانی شروع شد که **امام موسی صدر** در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) برای اولین بار به داکا رفتند و با آن‌ها به گفتگو نشستند و آن‌ها را به تشکل و اجتماع دعوت نمودند. بعدها، مرحوم **آیت‌الله حکیم** افرادی را به آنجا فرستادند، بالاخره یک شورای مرکزی ۱۲ نفری برای سرپرستی و نظارت و هماهنگ کردن فعالیت‌های اسلامی تشکیل شد. **علی**

زین سپس برنامه‌های اسلامی را در مدارس و امور خیریه به طور مبسوط گزارش داد. آقای خمینی در پاسخ آقای زین، از همت و قیام مردم مسلمان سنگال به امور خودشان تشکر کردند و برای موفقیت هر چه بیشتر آنان دعا کردند. بعد از دیدار بارهبر انقلاب، آقای زین در گفتگو با من توضیحات بیشتری درباره‌ی فعالیت‌های خودشان داد و به خصوص روی نیاز به تماس با مسلمانان خارج از سنگال برای کمک‌های فرهنگی، مالی و اجتماعی زیاد تکیه کرد و گفت مسلمانان سنگال برخوردار از عاطفه و احساس مذهبی هستند، اما بینش و بصیرت و دانش اسلامی آنان ضعیف است، سنت‌های ریشه‌دار قدیمی حاکم است. برای آموزش جوانان، به مطالب اسلامی مدرن نیاز فراوان دارند. با هم قرار گذاشتیم که از طریق دفتر پخش کتاب در آمریکا کتب مورد نیاز آن‌ها ارسال گردد. ایشان یکی از مسلمانان سنگالی را به نام حسن قیصر که در لس‌آنجلس در ایالت کالیفرنیا مشغول تحصیل بود، معرفی کرد که با ما تماس بگیرد. ایشان همچنین آدرس مؤسسه اسلامی خودشان را در سنگال داد تا تماس با آن‌ها از طریق آدرس‌شان ادامه یابد.

۱۰- دیدار حسنین هیکل - ۲ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۱۲، ۲۳، ۱۹۷۸

حسنین هیکل، نویسنده و سیاستمدار معروف مصری از دوستان نزدیک و صمیمی **جمال عبدالناصر**، رئیس‌جمهوری فقید مصر، در اوایل دی‌ماه ۵۷، اواخر دسامبر ۷۸ به نوفل‌لوشاتو آمد و با رهبر انقلاب دیدار کرد. این دیدار در زمانی صورت گرفت که هنوز شاه از ایران خارج نشده بود و آمریکاییان امیدوار بودند که بتوانند او را حفظ کنند. حدود یک هفته از تظاهرات عظیم و بی‌سابقه تاسوعا و عاشورا گذشته بود و نظم و انضباط و آرامش و گستردگی تظاهرات اثر جهانی خود را گذارده بود و در دنیا تقریباً به عنوان رأی قاطبه‌ی ملت ایران علیه نظام سلطنتی و حکومت شاه تلقی گردید. در چنین شرایطی هیکل به نوفل‌لوشاتو آمد.

گزارش دیدار و گفتگو هیکل را نباید به عنوان مصاحبه‌ی یک روزنامه‌نگار تلقی کرد. به همین دلیل است که این مذاکرات را من در این بخش می‌آورم نه در بخش مصاحبه‌های مطبوعاتی. کما این که خود هیکل نیز متن مذاکرات را بلافاصله در هیچ کجا منتشر نداشت.

هیکل، یک نویسنده و متفکر شناخته شده عرب است که در زمان ناصر، نزدیک‌ترین فرد به او بود و به عنوان سردبیر روزنامه کثیرالانتشار **الاهرام**،

بیان‌کننده‌ی سیاست‌ها و خط‌مشی ناصر بود. تحلیل‌های سیاسی هیکل در الاهرام بالاترین خواننده را در دنیای عرب داشت.

سرنوشت مبارزات مردم مصر و ایران، در دو نقطه‌ی سوق‌الجیشی در سرزمین اسلامی و دنیای سوم، تأثیرات متقابلی بر یکدیگر داشته و دارند. به همین دلیل در هر دوران که نهضت‌های مردمی در این دو کشور رشد کرده‌اند، بلافاصله مورد توجه قرار گرفته‌اند. در دوران نهضت ضداستعماری ملی شدن نفت به رهبری مرحوم **دکتر مصدق**، شخصیت‌ها و نویسندگان بسیاری از دنیای سوم به ایران آمدند، در زمان ناصر و اوج‌گیری **ناسیونالیسم عرب**، بسیاری از مبارزان ایران چشم‌امید به مصر دوختند و برخی هم به آن دیار سفر کردند. از جمله در دوران اوج نهضت ملی و بعد از ترور رزم‌آرا، حسنین هیکل به ایران آمد و با بسیاری از شخصیت‌ها و رهبران نهضت در ایران از جمله **آیت‌الله کاشانی** و **دکتر مصدق**، **دکتر فاطمی**، **نواب صفوی** و... دیدار و گفتگو کرد و تحت تأثیر نهضت ملی ایران، کتابی را تحت عنوان **«ایران فوق برکان»** یا **«ایران بر قله آتشفشان»** به عربی منتشر کرد.

در ایران نیز، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، نهضت مقاومت ملی کتاب **«فلسفه‌ی انقلاب ناصر»** را به فارسی ترجمه و منتشر نمود و با دولت ناصر ارتباطاتی برقرار ساخت. از جمله بعد از شکست نیروهای مهاجم سه کشور **فرانسه، انگلیس و اسرائیل** به مصر و مقاومت دلیرانه‌ی مردم **پورت سعید**، **نهضت مقاومت ملی** به نمایندگی از طرف ملت ایران نامه تبریکی به مردم مصر نوشت و به همراه آن عکسی از مرحوم دکتر مصدق و همچنین قالیچه زیبایی که بر روی آن جمله: **«هدیه نهضت مقاومت ملی ایران به شهر قهرمان پورت سعید»** بافته شده بود، فرستاد. در دوره‌ای که به اتفاق دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و سایر دوستان در مصر بودیم، فرصتی دست داد و ضمن دیدار از شهر حماسه‌آفرین **پورت سعید** در موزه‌ی شهر آن قالیچه را دیدیم که به نمایش دائمی گذارده شده بود.

سفر حسنین هیکل به نوفل‌لوشاتو و دیدار و مذاکره با رهبر انقلاب و سایرین، در چنان اوضاعی امری کاملاً طبیعی و مطمئناً به نفع حرکت ملت ایران بوده است.

این دیدار در روز ۲ دی ماه ۵۷ برابر با ۲۲ محرم ۱۳۹۹ و ۷۸،۱۲،۲۳ انجام گرفت. ابتدا حسنین هیکل و سوابق او را آن طور که مطلع بودم، بیان کردم و سپس هیکل سؤالات خود را مطرح ساخت. هیکل ابتدا پرسش‌های خود را به عربی بیان می‌کرد. آقای خمینی با عربی کلاسیک آشنا بودند نه با عربی جدید. بنابراین از من خواستند که مطالب او را ترجمه کنم. من عربی رایج را می‌فهمیدم اما نمی‌توانستم صحبت کنم. در نتیجه صحبت‌های هیکل را به فارسی برمی‌گرداندم ولی پاسخ‌های آقای خمینی را به انگلیسی برای هیکل ترجمه می‌کردم. بعد از چند پرسش و پاسخ هیکل صحبت‌هایش را به انگلیسی بیان کرد.

هیکل: «حرکت اسلامی را در مقایسه با زمان پیامبر چه گونه می‌بینید؟»

آ. خمینی: «حرکت کنونی ایران نمونه‌ای از حرکت صدر اسلام است که در یک مدت کوتاهی تأثیری بسیار عمیق و طولانی برجای خواهد گذاشت.»

هیکل: «با وجود روحیه یأس و ناامیدی که در مردم ملاحظه می‌شد، گسترش این حرکت جدید از چه چیزی ناشی می‌شود؟»

آ. خمینی: «این یأس در عموم کشورهای اسلامی بود، برای این که تبلیغات غربی و تبلیغات اجنبی به قدری شدید شده بود که تمامی اهالی ممالک اسلامی را تحت سیطره‌ی آن‌ها برده بود و از این جهت احتمال نجات در مردم اصلاً وجود نداشت. حالا با این حرکت و نهضتی که پیدا شده احتمال آن است که سایر ممالک هم متصل و ملحق بشوند، نه تنها احتمال، بلکه نزدیک به اطمینان است که مسلمین از این سیطره نجات یابند و از خداوند نجات و تحقق آمال مسلمین را آرزو دارم.»

هیکل: «آیا پیش‌بینی می‌کنید که حرکت اسلامی ایران استمرار پیدا کند و به سایر کشورها نیز سرایت نماید؟»

آ. خمینی: «استمرار این جنبش از ناحیه‌ی مسلمانان ایران قطعاً خواهد بود. اما ایران محتاج به کسانی است که از خارج کمک کنند. کمک تبلیغاتی کنند. نویسندگان بزرگ ادای دین کنند در چنین مشکلاتی به واسطه قلم‌های توانای خود مسائل را مطرح، به مردم خود و به سایر مردم جهان برسانند و این از موجبات (تقویت) روحی مردم ایران خواهد بود تا آن‌ها هم در استمرار خود ثابت قدم بشوند.»

هیکل: «من در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ در اوج مبارزات مردم علیه انگلیس‌ها در ایران بودم. اولین کتاب خود را درباره ایران نوشتم (منظور همان کتاب: ایران فوق برکان است). نظر شما در مورد تفاوت مبارزات در آن سال‌ها و مبارزات کنونی چیست؟ و چرا امپریالیسم جنبش را در آن سال‌ها شکست داد؟»

آ. خمینی: «نظر من این است که جنبش فعلی خیلی عمیق‌تر است تا جنبش زمان **مرحوم دکتر مصدق** - جنبش در آن وقت صرفاً سیاسی بود. الان در جنبش جنبه‌ی دینی غلبه دارد. در مملکت ایران مردم همه مسلمان هستند. اقشار زیاد از سیاست بی‌خبرند. اما به دین علاقه دارند. تمام دهات، که خوب است بروید و ببینید، همین شعارهای شهر را می‌دهند و درخواست‌های آنان را دارند. تمام مردم از کوچک، طفل دبستانی، تا پیرمرد در حال نزاع، یک‌صدا همین مطلب را می‌گویند. این درخواست‌ها و شعارها به طوری ملی شده است که کسی نمی‌تواند مناقشه کند. این جنبش دارای یک معنای اسلامی - سیاسی است و جنبش گذشته فقط سیاسی بود. جنبش کنونی عمقش بیشتر و امید به پیروزی‌اش بیشتر است. امید که این نهضت را نتوانند خاموش سازند.»

هیکل: «ما هم امیدواریم که این جنبش پیروز شود. من واقعاً از این که شما به من فرصت چنین بحثی را داده‌اید مفتخرم، اما همه ما از خود می‌پرسیم که آیا این جنبش به اهداف خود می‌رسد؟ بسیاری از ما نگرانیم که این جنبش ممکن است به اهداف خود نرسد. دشمنان ما نسبت به گذشته خیلی ورزیده‌تر هستند. مسأله تنها شاه نیست. ایران یک کشور بزرگ صادرکننده نفت است. ایران پلیس منطقه و محافظ منافع امپریالیست‌هاست. عضو یک پیمان نظامی است، در آن موقع که من در ایران بودم، عوامل رهبری سیاسی در جنبش بودند و عوامل رهبری مذهبی هم بودند. الان سرتاسر رهبری جنبش اسلامی است. در آن زمان رهبری سیاسی و مذهبی از هم جدا بودند (که مقصود **کاشانی** و **مصدق** است). اما حالا این رهبری (سیاسی - دینی) واحد است و یک رهبری وجود دارد، اما دشمنان نیز الان متحدند. تمامی منطقه را زیر نفوذ خود دارند، حالا که این جنبش در ایران رخ داده است، دنیای غرب غافلگیر شده است. چند سال قبل من **شاه** را در ایران ملاقات کردم و همه تصور می‌کردند که اوضاع تثبیت شده است. سؤال این است که چرا این اتفاق افتاد؟ چگونه اتفاق افتاد و این توسعه‌ی عظیم جنبش از کجا ناشی می‌شود؟»

آ. خمینی: «این قدرت ناشی از اسلام است. در زمان کاشانی - مصدق اصل سیاست بود. جنبه‌های سیاسی جنبش قوی بود. در زمان کاشانی هم به وی نوشتیم و هم گفتیم که باید جنبه‌های دینی را توجه کنید. نتوانستند و یا نخواستند. ایشان به جای تقویت جنبه‌های دینی و به جای آن که جهات دینی را به جهات سیاسی غلبه بدهند، خودشان سیاسی شدند. رئیس مجلس شدند که اشتباه بود. من گفتیم که باید برای دین کار کنند نه آن که سیاسی بشوند. اما حالا جنبش در همه ی جهات دینی است، اسلامی است. سیاست هم داخل آن است. اسلام، دین سیاسی است. سیاست در بطن این جنبش است. خوب است حالا هم سری به ایران بزنید و ببینید از نزدیک که امروز چیست و آن روز چه بود. مشکلات زیاد است. ابرقدرت‌ها هستند و همه از جنبش ما نگرانی دارند، اما کاری نمی‌توانند بکنند مگر به خواهند به زور نیرو پیاده کنند. ما ضعیف هستیم و از نظر نظامی نمی‌توانیم با آن‌ها مقابله کنیم وگرنه آن‌ها با دست دولت‌ها، با کودتای نظامی، با دولت نظامی و غیره، حتی با کودتای نظامی و از بین بردن خود شاه هم نمی‌توانند موفق بشوند. عمق جنبش به حدی است که این مسائل حل شده است. دولت نظامی و حکومت نظامی حل شده است. مردم اعتنایی ندارند. امروز مردم برای اسلام فریاد می‌زنند. آن روز برای نفت بود؛ فرق است میان وقتی که مردم برای منفعت جنبش می‌کنند یا برای خدا- جنبش در آن روز مادی بود و جنبش امروز معنوی است لذا کاملاً شبیه صدر اسلام است و ما به موفقیت آن امیدوار هستیم. نه این که نگرانی نداریم، البته در چنین مبارزه‌ای نگرانی‌هایی هست. همه مراکز سیاسی دنیا به ایران توجه دارند. می‌خواهند جنبش ایران را خرد کنند. نه این که ندانیم و نگران نباشیم. اما ما احراز تکلیف شرعی کرده‌ایم. احراز امر الهی داریم. این همان منطق صدر اسلام است؛ همان منطق است که اگر کشته شویم، به بهشت می‌رویم. اگر بکشیم، به بهشت می‌رویم، اگر شکست بخوریم، به بهشت می‌رویم. اگر شکست بدهیم، به بهشت می‌رویم لذا از شکست نمی‌ترسیم. لذا ما ترسی نداریم. قضیه‌ی ما سیاسی صرف نیست. ما با منطق اسلام پیش می‌رویم- از شکست ترس نداریم. رسول اکرم (ص) هم در بعضی غزوات شکست خورد. ما با شمشیر خدا به جنگ می‌رویم ترس نداریم. نهضت ادامه خواهد یافت.»

هیکل: «چه گونه این وضع اتفاق افتاد؟ ناظرانی که به ایران نگاه می‌کنند و اوضاع ایران را بررسی می‌کرده‌اند، نمی‌توانند این حرکت عظیم را باور کنند. این

اولین نمونه در تاریخ است. خصوصاً تنها نمونه‌ای است که از راه دور جنبش رهبری و کنترل می‌شود. عظمت این جنبش از کجا ناشی می‌شود؟»

آ. خمینی: «جزیره‌ی ثبات و آرامش ایران همراه با اختناق بود. هر اختناق‌ی انفجاری را به وجود می‌آورد. اختناق همگانی به دنبال انفجار همگانی است. مردم از هر جهت در فشار بودند. همه انتظار خروج از این فشار را داشتند و همه امیدشان رفتن شاه شده بود. اگر متوجه و مطلع باشید و به یاد بیاورید، در زمان رضاخان بعد از آن همه فشارها، وقتی نیروهای متفقین از سه طرف به ایران حمله کردند و ایران را اشغال کردند، تمام زندگی مردم، همه چیز مردم در خطر افتاد، اما چون رضاشاه رفت، همه خوشحال بودند. چرا که فشار و اختناق باعث یک رنج بزرگی شده بود که برای رهایی از آن رنج بزرگ، رنج‌های دیگر را تحمل می‌کردند. این حالت اختناق و رنج عمومی در زمان این شاه بیشتر شد. جهات عدیده‌ای پیش آمد که مردم به شدت در رنج بودند. سازمانی‌ها (ساواکی‌ها) و سایر مراکز و عمال دولتی چنان با مردم رفتار می‌کردند که برای همه یک عقده شد و این عقده عمومی شد. به طوری که همه منتظر یک نیشتر بودند که این عقده را بشکافد و همه بیرون بریزند. این عقده را روحانیت بیرون ریخت. من زبان مردم را می‌فهمم و نهادهای جامعه را می‌شناسم؛ با زبان مردم صحبت می‌کنم و از نهان آن‌ها سخن می‌گویم. تمام نقاط ضعف ۵۰ ساله را که حاضر در قضایا بوده‌ام، انگشت می‌گذارم، مطلع بودم، ناظر بودم، همه‌ی مردم در حال انفجار بودند. همه منتظر بودند. این حالت استبدادی انفجار را به فعلیت رساند. قیام روحانیت باعث انفجار شد.»

هیگل: «گفته‌اید که احتمال نمی‌رود آمریکایی‌ها در ایران دخالت نظامی کنند. اگر ارتش نتواند با مردم مقابله کند و آن‌ها منافع خود را در خطر قطعی ببینند، آیا احتمال دخالت نظامی نمی‌دهید؟»

آ. خمینی: «اینها (آمریکایی‌ها) از هجوم‌های سابق که در ایران شده است، تجربه آموخته‌اند. می‌دانند که با حمله‌ی نظامی ممکن است پیش ببرند اما بقا و دوام ندارد. در مملکتی که تمامی ملت مخالفاند، مهاجم ممکن است پیش ببرد اما نمی‌تواند باقی بماند. تمامی ملت آن‌ها را از بین می‌برند. آن‌ها کارشناس دارند؛

اوضاع را بررسی کرده و می‌کنند و این قضایا را می‌دانند اما این کار را نمی‌کنند. اگر بکنند، کاملاً شکست خواهند خورد.»

هیکل: «از این که وقت شما را گرفته‌ام، پوزش می‌طلبم. هر وقت مایل بودید که بحث پایان یابد، بفرمایید.»

آ. خمینی: «دو مطلب است که باید به شما تذکر بدهم.

نکته اول: در این نهضت که یک نهضت اسلامی است، یک ملت مظلوم در برابر این جبارها که می‌خواهند همه ملت را از بین ببرند، قیام کرده است. چه شد که **علمای الازهر** با ملت مخالفت و با شاه موافقت کردند؟ با علمایی که با زور و جور موافقت کردند علیه مظلومین، چه می‌شود کرد؟

نکته دوم: از شما که یک نویسنده توانایی هستید، می‌خواهم که اگر می‌توانید بروید ایران را ببینید. این مظالم را بررسی کنید. از تمامی طبقات سیاسی، بازاری، رعایا، ارتشی‌ها، خصوصاً افسران در درجات پائین و جوان، ادارات دولتی، کارمندان دولت، هر کس که می‌خواهید انتخاب کنید و از آن‌ها سؤال کنید وضع چه بود و چه شد و وضع اکنون چه طور است؟ بعد که مطلب به دست آمد، کتابی - مثل سفر قبلی خودتان درباره‌ی ایران بنویسید و منتشر کنید که امر پشتیبانی از ملت ایران و اجرای دین شما می‌باشد.»

هیکل: «من شاه را در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) ملاقات کردم. بحث زیاد و شدید و تندی با او داشتم. وقتی به او گفتم که سؤالات زیادی از شما دارم او نیز گفت سؤالات زیادی از من دارد. او می‌دانست که من دوست نزدیک عبدالناصر هستم و راجع به عبدالناصر سؤالات زیادی از من کرد. شاه وقتی از خودش و انقلاب شاه و ملت صحبت می‌کرد، به او گفتم چرا هر کجا می‌روید، با مخالفت جدی جوانان کشور روبرو هستید و با مخالفت و نفی رژیم شاه روبرو می‌شوید؟ جوانان، آینده مملکت هستند؛ آن‌ها چرا با شما مخالفند؟ من احتیاجی ندارم بروم ایران تا بدانم وضع چگونه است. من اوضاع را می‌دانم. من دوست نزدیک عبدالناصر بودم و با رژیم شاه مخالفت داشتم.

اما درباره‌ی علما، این اولین جنبش در اسلام است که علناً ضد رژیم قیام کرده است. آنچه که جنبش را مهم کرده است، همین است که اولین حرکت ضد دولت است. **علمای الازهر** متأسفانه کاملاً مطیع اوامر دولت‌اند. از زمان **عثمانی‌ها** چنین بوده است. بلکه از ابتدای خلافت چنین بوده است. دولت همه چیز را کنترل

می‌کند. به همین دلیل است که برخی از کمونیست‌ها می‌گویند و به ما حمله می‌کنند که مذهب وسیله و ابزار دولت برای اجرای اغراض اش می‌باشد.»

آ. خمینی: «یکی از خصوصیات مذهب شیعه همین است که در هیچ عصری از اعصار تابع دولت نبوده است و در برابر دولت‌ها ایستاده است. بزرگان خود را به کشتن داده است. چنین مذهبی است که می‌تواند معرف اسلام باشد و اسلام را ارائه دهد و در برابر سایر ترها، کمونیست‌ها، عرض اندام کند و نشان بدهد که دین، افیون جامعه نیست و علما تابع دولت‌ها نیستند.»

هیگل: «قبول می‌کنم که این حرکت، حرکتی است مذهبی. برنامه شما بعد از رفتن شاه چیست؟ این برنامه باید یک برنامه‌ی سیاسی باشد. انتقال از یک حرکت خالص مذهبی به یک حالت سیاسی و یا سیاسی- مذهبی چگونه انجام‌پذیر است؟»

آ. خمینی: «مذهب ما یک مذهب سیاسی است. علمای مذهب از سیاست اطلاع دارند. در مملکت ما قحط‌الرجال نیست. رجال دانشمند مسلمان مدیر در همه‌ی رشته‌ها داریم. بعد از رفتن شاه، یک دسته دزد می‌رود و یک دسته امین و کاردان به جایشان خواهند نشست.»

هیگل: «یک سؤال شاید کمی شخصی دارم که مطرح کنم. چه شخصیت یا شخصیت‌هایی در تاریخ اسلامی یا غیراسلامی، غیر از رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) شما را تحت تأثیر قرار داده است و روی شما مؤثر بوده است و چه کتاب‌هایی، به جز قرآن در شما اثر گذاشته است؟»

آ. خمینی: «من نمی‌توانم این سؤال را الان جواب بدهم. احتیاج به تأمل دارد؛ کتاب‌های زیادی ما داریم شاید بتوان گفت در فلسفه ملاصدرا، اسفار، کافی، از فقه، جواهر. علوم اسلامی ما خیلی غنی هستند و خیلی کتب داریم، نمی‌توانم برای شما احصا کنم.»

۱۱- دیدار نماینده‌ی رئیس جمهوری یمن جنوبی - ۲۰ آذر ۵۷ برابر با

۷۸، ۱۲، ۲۹

شخصی که خود را نماینده مخصوص رئیس جمهور یمن جنوبی معرفی می‌کرد، به نوفل‌لوشاتو آمد و مایل بود که با آقای خمینی دیدار کند. ولی چون بعداز ظهر موقع استراحت آقای خمینی بود و او هم اظهار می‌داشت که ساعت

پرواز هواپیمایش طوری است که باید برگردد، بنابراین مطالب خود را به شرح زیر با حضور آقای اشراقی مطرح کرد:

نماینده: «از جانب رئیس شورای جمهوری مردم یمن مأموریت یافتیم که از لندن به پاریس پرواز کنم و پیغام زیر را برسانم:

۱- پشتیبانی کامل از قیام مردم ایران علیه رژیم شاه و مبارزات آیت الله علیه رژیم و تسلیت و ابراز همدردی به مناسبت شهدای این قیام.

۲- تمامی امکانات و منابع ما در اختیار شماست و آمادگی برای هر نوع کمک جهت پیروزی مردم ایران علیه رژیم را داریم. همه امکانات ما در خدمت ملت ایران هستند.

۳- دولت و مردم یمن اگر چنانچه آیت الله بپذیرند، دعوت می کنند که به جمهوری ما بیایند و در هر موقع و وضعیتی و به هر صورت، خواه دائم و یا دیدار موقت باشد، به شما خوشامد می گویند.

پاسخ: «از آمدن و زحمتی که متحمل شده اید، متشکریم. متأسفانه چون بدون اطلاع قبلی آمده اید، وقت طوری است که دیدار در این موقع میسر نیست. به نمایندگی از جانب رهبر انقلاب از شما تشکر می کنم. در ایران مسائل و مبارزه مردم برای کسب استقلال و آزادی است. نهضت اسلامی به رهبری آیت الله خمینی با یکپارچگی از درون خود مردم جوشیده است و با ایثار خون در راه تحقق آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی حرکت می کنند. از این که دولت و مردم یمن جنوبی با ما موافق و همراه هستند، تشکر می کنم. سلام ما را به رئیس جمهوری برسانید و از بیان کمک ها تشکر کنید.»

۱۲- دیدار هیأت نمایندگی دولت هند - ۱۸۲۸ دی ماه ۵۷ برابر با ژانویه

۱۹۷۹

تماس ما با دولت هند از جهات عدیده لازم و ضروری بود و در صدر برنامه های ما قرار داشت. به موجب برنامه سیاسی آقای خمینی، در مرحله ی انتقال قدرت سیاسی از رژیم شاه به نظام مورد نظر، قرار بود ابتدا تشکیل دولت موقت، چه شاه برود و چه نرود، اعلام گردد و سپس تلاش شود که این دولت از جانب کشورهای دوست مورد شناسایی قرار گیرد و بدین ترتیب مشروعیت رژیم شاه را در صحنه ی بین المللی عملاً مورد تهاجم جدی قرار بدهد. برای این کار تماس هایی در سطح

بین‌المللی با دولت‌های دوست ضروری بود. هدف از این تماس‌ها، علاوه بر جلب نظر مثبت آن‌ها، ایجاد زمینه‌ی مساعد برای خلع قدرت از رژیم و تصاحب قدرت سیاسی در ایران بود. وقتی کمیته نفت به ریاست آقای مهندس بازرگان تشکیل شد، مرحله‌ی اول کار آن بود تا سیاست نفت را برای تأمین نیاز داخلی به راه بیندازند. اجرای این مرحله از کار، امکان اعمال قدرت اجرایی حرکت اسلامی را عملاً نشان می‌داد و اگر این مرحله با موفقیت انجام می‌گرفت که صورت گرفت، مرحله‌ی بعدی، در صورت عدم سقوط رژیم شاه، آن بود که کمیته نفت آقای خمینی به ریاست آقای مهندس بازرگان عملیات استخراج و صدور و فروش نفت را به مشتریان خارجی رأساً بر عهده بگیرد و به کسانی که بهای نفت را به حساب «دولت موقت» می‌پرداختند، نفت تحویل دهد و به این ترتیب عملاً رژیم شاه را از اساسی‌ترین منبع درآمد محروم سازد و دولت موقت انقلاب آن را به دست گیرد. در تعقیب این برنامه‌ها و ایجاد زمینه‌های مساعد برای شناسایی احتمالی دولت موقت در موقع معرفی تماس با دولت‌های دوست لازم بود.

یکی از کشورهای مورد نظر در لیست ما، دولت هند بود. به دلایل عدیده، ما معتقد بودیم که باید با دولت هند تماس بگیریم و رسماً وارد مذاکره بشویم و سعی کنیم تعهداتی از جانب آن‌ها دریافت کنیم. موقعیت سیاسی دولت هند در میان کشورهای دنیای سوم و جنبش ملل غیرمتعهد آنچنان بوده و هست که اگر آقای خمینی دولت موقت (در تبعید) را معرفی می‌کردند و دولت هند آن را به رسمیت می‌شناخت، این پیروزی بزرگی برای ما در سطح جهانی محسوب می‌شد. به همین دلیل ما به دنبال ایجاد امکانات و کانال‌های ارتباطی با دولت هند می‌بودیم و تلاش می‌کردیم. برخی از دوستان بسیار خوب و مسلمان هندی ما که در فعالیت‌های اسلامی بین‌المللی با ما همکاری می‌کردند، نظیر دکتر عاصم حسین یا دکتر ظفر تقوی، آماده برای ایفای چنین کمکی بودند. مقدمات امر نیز تا حدی فراهم شده بود. در بحبوحه این فعالیت‌ها در ۴ آذر ۵۷ (۲۵ نوامبر ۷۸)، روحانی جوانی به نام علی ناصر سعید عبقاتی، از روحانیان شیعه‌ی هند به نوفل‌لوشاتو آمد. وی جوانی خوش‌صحبت و ظاهراً فعال بود. به گفته او، صاحب عبقات، نماینده‌ی «حاج آقا روح‌الله» در هند بوده است که بعد از فوت آیت‌الله حکیم، طی بیانیه‌ای به شیعیان هند توصیه کرده بود که از آقای خمینی تقلید کنند. اما مقامات سفارت

ایران در **لکنهوی هند** دخالت کردند و تبلیغ نمودند که شیعیان هند از مراجع قم تقلید کنند.

وی اجرای سخنرانی خود را در مسجدی در ۲۱ ماه مبارک رمضان علیه شاه که منجر به دستگیری‌اش از طرف پلیس هند وزندانی شدنش گردید، شرح داد و سپس گفت که در زندان در روز عید فطر وزیر داخله ایالت **یو-پی** به نام **انیس مختار** که مسلمان شیعه است، به دیدنش رفته و ضمن تأیید حرکت اسلامی ایران، از وی انتقاد کرده و به او گفته شده است که دولت ایران به هند نفت و برنج می‌دهد چرا او بر سر منبر علناً به شاه ایران حمله کرده است؟ بعد از این ملاقات، او را آزاد می‌کنند و وزیر امور خارجه‌ی هند و نخست وزیر هند اظهار علاقه می‌کنند که با وی ملاقات نمایند! تا چه حد گفتار وی قابل اعتماد بود، بر ما روشن نشد. البته گفته‌های وی از منابع دیگر مورد بررسی و تأیید قرار گرفت.

دیدار وی با رهبر انقلاب حدود ۲۰ دقیقه طول کشید. وی ضمن شرح فعالیت‌های خود در هند، نامه‌ای را که **انیس مختار** در تاریخ ۲ نوامبر ۷۸ (۱۱ آبان ۵۷) برای ایشان نوشته و ضمن آن عرض اخلاص و ادب کرده بود، به ایشان داد و از آقای خمینی درخواست کرد که ایشان جوابی برای **انیس مختار** بنویسند. وی همچنین گفت که منبری‌ها و خطبا عموماً طرفدار آقا هستند و اگر ممکن است، آقای خمینی شرحی خطاب به آن‌ها بنویسند و رهنمودهایی بدهند. همچنین وی اظهار علاقه کرد که آقای خمینی پیامی خطاب به شیعیان هند بنویسند تا وی از طریق روزنامه قومی کثیرالانتشار به نام «**آواز لکنهوی**» منتشر کند. وی گفت که قرار بوده است در ۱۴ محرم کنفرانسی به نام «**شهدای ایران**» در **دهلی نو** با شرکت نخست وزیر هند برگزار شود.

بنا به گفته وی، اگر آقای خمینی بخواهند، می‌توانند به هند سفر کنند و اگر چه دولت هند رسماً نمی‌تواند یا نمی‌خواهد دعوت کند اما مقامات هندی به وی گفته‌اند که هرگاه آقا به هند بروند، مقامات دولت هند با احترام و تشریفات از ایشان استقبال خواهند کرد و ایشان در فعالیت‌های خودشان آزاد خواهند بود.

آقای خمینی از فعالیت عبقاتی تقدیر نمودند و نامه‌هایی را که درخواست کرده بود، نوشتند. اگرچه در برخورد اولیه با عبقاتی، این احساس به انسان دست می‌داد که بیان مطالب وی کمی اغراق‌آمیز است، اما در عین حال چنین به نظر می‌رسید که روابط نزدیکی با مقامات ذی‌نفوذ در هند داشته باشد.

به هر حال ما او را تشویق کردیم که در بازگشت به هند مقامات مسؤول هند را به سفر به پاریس و دیدار با رهبر انقلاب تشویق کند. منافع آینده دولت هند را، در صورت سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی یادآور شود. احتمالاً سفر هیأت عالی مقام هند به نیابت از جانب دولت هند به نوفل‌لوشاتو و اعلام حمایت و پشتیبانی تحت تأثیر ارتباطات او بوده است.

البته برای پی‌گیری برنامه‌های مورد نظر، دو نفر آقایان **دکتر کمال خرازی** و **محمد سوری** به شبه قاره‌ی هند و پاکستان جهت معرفی حرکت اسلامی و تماس با شخصیت‌ها و جمعیت‌ها و گروه‌های اسلامی و تماس و مذاکره با مقامات دولتی در هند و پاکستان اعزام شده بودند. اما سفر هیأت نمایندگی دولت هند به نوفل-لوشاتو و مذاکره با آقای خمینی که چند روز بعد از اعزام دو نفر آقایان فوق‌الذکر به آن دیار انجام گرفت، در جهت برنامه‌های اساسی پیش‌بینی شده بود و لذا مغتنم شمرده شد و در مجموع بسیار مفید بود.

در دی‌ماه ۵۷، ژانویه ۹۷۹ آقای **مهتا عاشق** یا **عاشوق** Mahta Ashok از سیاستمداران قدیمی هند و عضو برجسته‌ی **حزب جاناتا**، همراه دو نفر از اعضای سفارت هند در پاریس که برای ملاقات با رهبر انقلاب به نمایندگی از طرف نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه‌ی هند به پاریس آمده بود، با آقای خمینی دیدار و گفتگو کرد. او بعد از انقلاب هم به همراه **بدرالدین طیب‌چی**، سفیر سابق هند در ایران و **حسین ابطحی**، از رهبران شیعه‌ی هند به ایران آمد. در دیدار با آقای خمینی در پاریس وی گفت که چندی قبل آقای **ناصر عبقاتی** از **لکهنو** آمده بود که جنبش اسلامی را در هند معرفی کند. ایشان **راج باتی** را ملاقات کردند و پیام آیت‌الله را برای مردم ارائه دادند. نخست وزیر هند از من درخواست کرد که از جانب مردم هند و حزب، به دیدار آیت‌الله بیایم. وی سپس ادامه داد.

مهتا عاشق: «ابتدا از جانب مردم هند تبریکات همراه با ذوق و تحسین قابل ستایش از مبارزات ملت ایران به مناسبت از بین بردن استبداد و استقرار دموکراسی در ایران را تقدیم می‌دارد. چرا که مبارزات ما در هند نیز مانند ایران مسالمت‌آمیز و با نافرمانی عمومی همراه بوده است که این بهترین وسیله‌ی استقرار قدرت مردم است. اخیراً، نخست وزیر ما هم سعی کرد قدرت استبدادی به وجود آورد اما بسیاری از مردم ما به زندان رفتند تا بالاخره ما آن را پایان بخشیدیم. همچنین خوشحالیم که بدانیم ایران دموکراتیک سیاست عدم وابستگی را انتخاب

کرده است. سیاست هند از ابتدا بی طرفی بوده است. لذا این مهم است که ایران هم به گروه کشورهای غیرمتعهد می پیوندد. ایران و هند قرن ها به هم نزدیک بوده اند. در دنیا چنین ارتباطاتی میان دو ملت خیلی کم وجود دارد. این مهم است که ما با هم نزدیک باشیم. دست به دست هم بدهیم برای ساختن کشورمان و استقرار دموکراسی و حفظ بی طرفی و صلح، برای این هدف ها می توانیم با هم همکاری کنیم.»

آ. خمینی: «مقابلاً من تشکر می کنم، از اهالی هند و از دولت هند که در این امر انسانی و مساعی که در ایران می گذرد، توجه کرده اند و اظهار همدردی. ملت ایران در طول تاریخ شاهنشاهی، گرفتاری های زیادی داشته است. در طول ۵۰ سال سلسله پهلوی مصیبت های بسیار شدیدی داشته است. از هیچ نوع آزادی برخوردار نبوده است. با همه جنایت ها و خیانت ها مواجه بوده است و این پدر و پسر به کشور ما آن قدر خیانت کردند و به ما ملت، آن قدر خیانت کردند که جبرانش به این زودی ها میسر نیست. جبران جنایت ها تا ابد امکان ندارد. جبران جنایت ها و خرابی ها محتاج زمان طولانی است برای ترمیم و ما البته از دولت ها و ملت هایی که آزادی خواه هستند، توقع داریم کمک کنند و به این دولت که جدیداً حادث خواهد شد، توجه کنند و من امید آن را دارم که دولت بزرگ هندوستان، اول کسانی باشند که دولت ما را به رسمیت بشناسد. چرا که مصیبت های کشور ما مشابه مردم هند بوده است و راهی که ما رفته ایم، همان است که گاندی و بزرگان هند رفتند و بالاخره دست جنایات اجانب را از کشور کوتاه کردند و ما امیدواریم که یک حکومت دموکراتیک اسلامی به وجود آوریم که با همه دولت های آزاد و دموکراتیک روابط حسنه داشته باشد و ملت ما با همه ی ملت ها برادر باشد. البته ما همان سیاست بی طرفی را خواهیم داشت و اجازه نخواهیم داد که دولتی از ابرقدرت ها در مملکت ما دخالت کند و من از خدای بزرگ می خواهم همه ملت ها را سعادتمند نماید.»

مهتا عاشق: «بسیار متشکرم. مایلم که عالیجناب را مطمئن سازم که شما و مردم شما که خواستار دموکراسی هستید، تمامی حمایت ما را دارید. سیاست ما بی طرفی مثبت است و عدم دخالت دیگران در امور ملت ها. اما این بدان معنا نیست که پشتیبانی خود را اعلام نکنیم. ما ایران را حمایت می کنیم. هزاران دانشجوی ایرانی در هند تحصیل می کنند. ما به آن ها کمک می کنیم. ما شما را مطمئن

می‌سازیم که در راه تحقق نیات خوب شما، با شما همکاری می‌کنیم؛ همکاری برای ساختمان دوستی و رفاقت دو ملت. برای منافع ملت‌های منطقه و برای صلح جهانی.»

آ. خمینی: «بسیار متشکرم از این حسن نیت. چون مسائلی که ما مطرح کرده‌ایم و ملت ایران قیام بر آن کرده است، انسانی است و هر انسانی که هنوز فطرتاً انسان است، با آن همراهی خواهد کرد. متأسفم که دولت پاکستان عده‌ای از اهالی آن جا را به خاطر پشتیبانی از ملت ایران به حبس انداخته است و مورد تعدی قرار داده است و این عمل پاکستان را تقبیح می‌کنم و مایلیم که دولت‌هایی که به آزادی ملت‌ها احترام می‌گذارند، این عمل را تقبیح کنند. از این که دانشجویان ایرانی در هند تحت حمایت دولت هندوستان در رفاه هستند، تشکر می‌کنم. امیدوارم همه ملت‌ها با سعادت قرین باشند.»

مهتا عاشق: «مایلم که این مسأله را برای عالیجناب مطرح کنم که روابط هند با رژیم شاهنشاهی در چارچوب همکاری‌های اقتصادی بوده است. روابط سیاسی عموماً و به طور اعظم در حد احترام بوده است. ما سیاست مشترکی نداشتیم. در ایران جدید که به وجود می‌آید، امیدوارم که امکان داشته باشد همکاری اقتصادی ادامه یابد و گسترش پیدا کند. در مورد همکاری سیاسی، ما هندی‌ها خوشحالییم که هند و ایران با هم خط مشی مشترکی دارند. وضعیت دنیا خیلی پیچیده و مشکل است. ملت‌های تازه به وجود آمده‌اند با تغییرات زیاد برخی مساعد و برخی نامساعد. در تمام این‌ها تا آن جا که به هند مربوط است، از یک **ایران دموکرات** استقبال می‌کند و دست‌های همکاری و دوستی و اتحاد برای کار مشترک را می‌فشارد.»

آ. خمینی: «متشکرم از این عواطف. متقابلاً دستمان را به سوی ملت هند و دولت هند دراز می‌کنیم. دست آن‌ها را می‌فشاریم و روابط عمیق سیاسی برقرار می‌کنیم. روابط اقتصادی موافق با مصلحت ملتین برقرار خواهد بود. از خدای بزرگ توفیق ملت‌ها را خواستارم.»

۱۳- دیدار صادق المهدی و هیأت سودانی

از جمله شخصیت‌ها و گروه‌های متعددی که از کشورهای مختلف به پاریس آمدند و با آقای خمینی دیدار کردند مبارزان سودانی نظیر **صادق المهدی، خالد**

عثمان، ابراهیم تیجانی؛ حسن ترابی و نمایندگان دانشجویان مسلمان دانشگاه ام‌درمان - خرطوم را می‌توان نام برد. اغلب این برادران را ما از سال‌ها قبل می‌شناختیم و با آن‌ها تماس و آشنایی داشتیم.

علاوه بر این گروه‌ها، ما با دانشجویان مسلمان سودانی که در آمریکا تحصیل می‌کردند، نظیر تیجانی، در تماس بودیم. بعضی از آن‌ها بسیار روشن و فعال بودند در حالی که برخی دیگر دارای گرایش‌های سیاسی متفاوت و متضادی با ما بودند. بعضی از آن‌ها با خطوط وابسته به عربستان سعودی تماس و همکاری داشتند و مرتب هم با ما درگیر بودند و بارها در کنگره‌ها و سمینارهای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا هم تقابل پیدا می‌کردیم. بعضی از آن‌ها نیز کاملاً با ما همکار و همراه بودند و دقیقاً به یک حرکت اسلامی مترقی و مستقل از وابستگی به دولت‌های ارتجاعی و دست‌نشانده عرب معتقد بودند. بعد از استقرار در نوفل‌لوشاتو و اوج‌گیری مبارزات ملت مسلمان ما و انعکاس گسترده آن در مطبوعات جهانی، به موازات مراجعات گروه‌های اسلامی و غیر اسلامی برادران سودانی نیز برای دیدار آقای خمینی و تماس و گفتگو با ما به پاریس آمدند.

اولین ملاقات‌کننده دکتر حسن ترابی بود. دکتر حسن ترابی چندین بار به عنوان سخنران در کنگره‌ی سالیانه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا شرکت کرده بود و با او از نزدیک آشنا بودم. وی همراه با دکتر تیجانی به نوفل‌لوشاتو آمد. تیجانی در دوران تحصیل در آمریکا از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان بود و از آن دسته دانشجویان مسلمانی بود که در گرایش‌های سیاسی به عربستان سعودی تمایل داشتند که اکثراً مورد اعتراض ما قرار می‌گرفتند. در اکثر سمینارها یا کنگره‌ها که تشکیل می‌شد، ما از جمله افراد نادری بودیم که مرتباً به ارتباطات انجمن اسلامی دانشجویان با کشورهای عربی از قبیل عربستان سعودی اعتراض علنی و صریح می‌کردیم و گاهی درگیری‌های سیاسی نیز با آن‌ها داشتیم. تیجانی بعد از اتمام تحصیلات خود به سودان بازگشت.

ملاقات و مذاکرات ترابی و تیجانی خیلی کلی و عمومی بود و مطلب خاصی در بر نداشت. ابراز حمایت و پشتیبانی از انقلاب اسلامی ایران و مبارزات آقای خمینی و اعلام آمادگی برای هرگونه کمکی.

تیجانی بعد از دیدار با رهبر انقلاب، در صحبت با من شرح مبسوطی از وضع کلی و عمومی سودان داد و چون موضع سیاسی مخالف ما را درباره‌ی دولت

نمیری می‌دانست، دلایل همکاری دکتر ترابی را با نمیری بیان کرد. توجیه آن‌ها این بود که حکومت نمیری قابل دوام نیست و به نظر آن‌ها تنها راه جلوگیری از رشد عناصر غیرمسلمان در سودان، همکاری با نمیری است ولی هر دو آن‌ها تصریح کردند که به نمیری و سیاست‌هایش اعتقاد و اعتمادی ندارند.

من برای آن‌ها توضیح دادم که چرا با برداشتها و تحلیل‌های سیاسی آن‌ها و همکاری با نمیری موافق نیستم و آن را در درازمدت به ضرر حرکت اسلامی در سودان می‌دانم. در پاسخ به ابراز آمادگی آن‌ها برای کمک به جنبش اسلامی ایران گفتم که در آن اوضاع بهترین و مفیدترین عمل از طرف برادران سودانی، به راه انداختن تظاهرات و راهپیمایی در سودان برای حمایت از مبارزات مردم مسلمان ایران است. دولت سودان هم، با وجود حکومت نظامی قادر به جلوگیری نخواهد بود چون که هیأت حاکمه و دولت سودان تظاهر به حمایت از انقلاب اسلامی ایران می‌کند و برادران سودانی باید از این موقعیت به نفع گسترش حرکت اسلامی بهره‌برداری کنند.

دو هفته بعد از مراجعت دکتر تیجانی به سودان، نمایندگان دانشجویان مسلمان دانشگاه ام درمان خرطوم به نوفل‌لوشاتو آمدند. آن‌ها به همراه خود عکس‌هایی از تظاهرات و راهپیمایی دانشجویان دانشگاه را همراه با شعارهایی به نفع ایران و عکس آقای خمینی آورده بودند.

دانشجویان سودانی، علاوه بر دیدار رهبر انقلاب، دو یا سه جلسه نیز با من ملاقات کردند و پیرامون فعالیت‌های دانشجویی، چه گروه‌های اسلامی و چه گروه‌های غیراسلامی و یا ضد اسلامی در سودان بحث شد.

بعد از دیدار این گروه‌ها، آقای خالد عثمان از لندن تلفنی با من تماس گرفت و اطلاع داد که **صادق المهدی** عازم پاریس و مایل به دیدار با آقای خمینی است. چند روز بعد صادق‌المهدی همراه خالد عثمان و یکی دیگر از برادران سودانی به نوفل‌لوشاتو آمدند. برای اولین بار بود که صادق‌المهدی را می‌دیدم. قد بلند و هیکل درشت و استخوانی و رشید او با چهره سیاه براق در لباس سفید شفاف محلی سودانی، جذابیت و ابهتی به او داده بود.

با خالد عثمان در یکی از کنگره‌ها که موضوع اصلی سخنرانی‌ها «جنبش‌های اسلامی معاصر» بود و من مسؤول آن بودم و نیز برای سخنرانی شرکت داشتم، آشنا شدم. در این همایش از برادران سودانی **خالد عثمان** از همکاران صادق

المهدی شرکت کرده بود و درباره ی حرکت اسلامی در سودان صحبت کرد. در خلال جلسات کنگره با خالد عثمان صحبت کردم و از فعالیت‌های گروه صادق‌المهدی از نزدیک مطلع شدم. پس از آن ارتباط ما از طریق دفتر این گروه در لندن ادامه یافت. ما به طور مرتب نشریات انگلیسی و یا عربی مربوط به ایران، ترجمه‌ی نطق‌ها و بیانیه‌های آقای خمینی و بولتن‌های خبری نهضت آزادی را برای آن‌ها می‌فرستادیم و آن‌ها نیز فعالیت‌های خودشان به ما اطلاع می‌دادند. آن‌ها همچنین آمادگی خود را برای کمک به مبارزان مسلمان ایرانی اعلام کردند. در مورد حرکت اسلامی سودان، **خالد عثمان** در همان دیداری که در کنگره MSA با هم کردیم، نقطه نظرها و دیدگاه‌های خود و فعالان سودانی را برای ما شرح داد.

به اعتقاد او و دوستانش، مردم سودان نظیر سایر مسلمانان به یک جنبش اسلامی احتیاج دارند. اسلامی که مجموعه‌ای از ایده‌ها و آرمان‌ها و ویژگی‌های یک حرکت جهانی را دارد. به اعتقاد فعالان سودانی مسلمان‌ها، صرف نظر از اختلافات سیاسی در بین خودشان، به خصوص بعد از **خلفای راشدین**، احکام اسلام را کم و بیش اجرا می‌کردند اما با تهاجم استعمار غرب به سرزمین‌های اسلامی، روحیه‌ی اسلامی مسلمان‌ها تضعیف شد و تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفتند. اما بعد از چندی حرکت‌های اسلامی ریشه‌داری به وجود آمدند نظیر **جنبش اخوان** در مصر که از آن جا به سایر کشورهای اسلامی گسترش پیدا کرد. از جمله سودان تحت تأثیر مصر به حرکت در آمد. این حرکت ابتدا در ۱۹۴۱، ۱۳۲۰ از **دانشگاه خرطوم** آغاز شد. پیشگامان این حرکت مدت‌ها تنها روی دانشجویان و دانش‌آموزان کار می‌کردند. فعالیت آن‌ها بسیار ثمربخش بود و جنبش از یک همبستگی عمیقی برخوردار بود و دوران مشعشعی را پشت سر گذاشت.

خالد عثمان برای ما توضیح داد که دانشجویان مسلمان بعد از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه، فعالیت خود را ادامه دادند و جنبش گسترش یافت. اما خود را در رقابت شدیدی با کمونیست‌ها یافتند. و این رقابت از جهات عدیده تعیین‌کننده‌ی مشخصات **جنبش اسلامی سودان** است. خالد عثمان می‌گفت که احزاب سیاسی سودان، عمدتاً تحت تأثیر خط مشی یکدیگر قرار می‌گیرند.

در ۱۳۳۵، ۱۹۵۶ اولین قانون اساسی و استقلال سودان تحقق یافت و احزاب اسلامی که تا آن زمان یک گروه برگزیدگان از روشنفکران بودند، با هم جبهه

مؤتلفه‌ای تشکیل دادند و از این سال به بعد، جنبش اسلامی وارد مرحله‌ی جدیدی شد و شکل توده‌ای و مردمی به خود گرفت.

از همین تاریخ بود که تقابل کمونیست‌ها با احزاب اسلامی آغاز شد.

در ۱۳۳۷، ۱۹۵۸ ژنرال عبود کودتا کرد و همه فعالیت‌های سیاسی محدود و ممنوع شد. در زمان حکومت عبود، جنبش اسلامی به سوی یک همبستگی درونی پیش رفت و یک **جبهه ملی اسلامی** با هدف سرنگونی حکومت نظامی عبود و استقرار حکومت غیرنظامی تشکیل شد.

در اکتبر ۱۳۴۳، ۱۹۶۴ کودتا یا انقلاب شد. حکومت نظامی عبود سقوط کرد و یک حکومت «ملی» با شرکت فعال و مؤثر احزاب سیاسی اسلامی و غیراسلامی به وجود آمد.

در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹ (۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸) قانون اساسی جدید تنظیم و تصویب شد و در این فعالیت‌ها، جبهه‌ی واحد اسلامی نقش مؤثری داشت. در ۱۳۴۸، ۱۹۶۹ **نمیری** کودتا کرد. این کودتا را افسران جوان و در آغاز با همکاری و کمک کمونیست‌ها صورت دادند. اولین اقدام دولت کودتایی نمیری، متوقف ساختن قانون اساسی اسلامی سودان بود. به دنبال آن فشار علیه مسلمان‌ها آغاز شد و اوج گرفت. جنبش اسلامی برای حفظ خود، به ناچار به فعالیت‌های زیرزمینی دست زد. شرایط دیکتاتوری در سودان بسیار شدید است. **خالد عثمان** می‌گفت در فعالیت‌های سیاسی باید صداقت اسلامی را حفظ کرد. تنها با کسانی می‌توان همکاری کرد و یا کسانی را به عضویت پذیرفت که واقعاً مسلمان و متعهد باشند.

مذاکرات صادق‌المهدی با آقای خمینی بسیار گرم و دوستانه بود. وی از دیدار آقای خمینی ابراز خوشحالی فراوان کرد و شدیداً تحت تأثیر جاذبه‌ی ایشان قرار گرفته بود. برخورد آقای خمینی هم با وی بسیار محترمانه بود و از دیدار با وی به طور محسوس خوشحال بودند.

صادق‌المهدی از مبارزات و فعالیت‌های اسلامی مردم سودان علیه استعمار غرب و سپس حکومت‌های استبدادی وابسته، شرح مبسوطی را بیان کرد و توضیح داد که چرا آن‌ها در دولت نمیری شرکت نکرده‌اند و با وی همکاری نمی‌کنند.

آقای خمینی در پاسخ توضیحات صادق‌المهدی، ضمن ابراز خوشحالی از دیدار ایشان، برای پیروزی مردم مسلمان سودان دعا کردند.

بعد از دیدار صادق‌المهدی با آقای خمینی، مدتی با هم صحبت کردیم. وی صریحاً گفت که به دولت نمیری اعتقادی ندارد و دولت وی را مردمی و در خط اسلام نمی‌بیند و از گروه‌های اسلامی که در دولت نمیری شرکت کرده‌اند، انتقاد کرد. من ضمن تأیید مواضع وی، با صراحت گفتم که شرکت گروه‌های اسلامی در دولت نمیری به حیثیت و وجهه‌ی اسلامی آن‌ها نه تنها در سودان، بلکه در جهان اسلام لطمه خواهد زد. برای او وضع «**جماعت اسلامی پاکستان**» را مثال زدم و به تذکراتی که به **آقای خورشید احمد** درباره عدم شرکت آن‌ها در دولت ضیاءالحق داده بودم، اشاره کردم. مذاکرات با خورشید احمد در حضور مرحوم دکتر چمران در خلال جلسات یکی از کنگره‌های انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا صورت گرفت.

خورشید احمد به ما گفت که جماعت اسلامی معتقد است باید در کابینه شرکت کند و از داخل سعی نماید قدرت را تصاحب کند. **مرحوم دکتر چمران** و من با تحلیل آن‌ها از اوضاع و شرکت آن‌ها در کابینه مخالف بودیم. نظرمان این بود که جماعت اسلامی، با شرکت در کابینه‌ی نظامی پاکستان آبرو و حیثیت چندین ساله‌ی خود را در افکار عمومی مردم پاکستان از دست خواهد داد و احتمالاً موجب بروز اختلافات داخلی در جماعت اسلامی خواهد شد. پیش‌بینی، درست از آب درآمد و بعد از شرکت عده‌ای از سران جماعت اسلامی در کابینه نظامی، از جمله **خورشید احمد**، اعتراضات شدیدی علیه آن‌ها شد و همچنین عده‌ای از جماعت اسلامی استعفا دادند.

در مذاکره با **صادق‌المهدی** مسائل جماعت اسلامی و نتایج حرکت سیاسی آن‌ها را بیان کردم. وی با نظرات ما موافق بود و اعتقادی در شرکت در کابینه دولت **نمیری** نداشت. به نظر می‌رسید که عدم مشارکت وی دلایل دیگری هم داشته باشد، از جمله این که صادق‌المهدی خود را برای ریاست جمهوری سودان و تشکیل دولت از نمیری شایسته‌تر می‌دانست و شرکت در کابینه نمیری را دون شأن خود می‌دانست.

در دیدار و مذاکره با صادق المهدی، متوجه شدم که وی با **قذافی**، رهبر لیبی دوستی نزدیکی دارد و ظاهراً رهبر لیبی نیز برای او احترام فوق‌العاده قائل است و شاید عدم همکاری او با نمیری، بی ارتباط با دوستی وی با قذافی نباشد.

لیبی از فعالیت‌های صادق المهدی و ریاست جمهوری او در سودان حمایت می‌کند. بعد از انقلاب، **صادق المهدی** به ایران آمد و با رهبر انقلاب دیدار و گفت‌گو کرد. بعد از این دیدار مجدداً درباره‌ی مسائل سودان و دنیای اسلام صحبت کردیم و قضیه ناپدید شدن **آقای موسی صدر** در لیبی و روابط جمهوری اسلامی ایران با لیبی مطرح گردید. به او گفتم که رهبران ایران به لیبی علاقه‌مند هستند و می‌خواهند که با آن کشور روابط دیپلماتیک برقرار کنند. دولت لیبی روابط دیپلماتیک خود را با ایران در زمان شاه، به دنبال استقرار نیروهای نظامی ایران در **سه جزیره‌ی** خلیج فارس قطع کرد. بعد از انقلاب ایران، لیبی علاقه‌مند بود که این روابط برقرار گردد. اما سرنوشت مبهم **آقای موسی صدر** و برخورد انفعالی و سؤال‌برانگیز دولت لیبی با مسأله، آن را به صورت عامل بازدارنده‌ای در راه استقرار روابط بین دو کشور درآورده بود. ضمن شرح این مسائل برای صادق المهدی، به او یادآور شدم که کلید حل قضیه در دست **قذافی** است. او قطعاً باید بداند (می‌داند) که چه بر سر آقای صدر آمده است. با توجه به روابط نزدیک و صمیمانه صادق المهدی با قذافی، از او خواهش کردم که اگر می‌تواند به لیبی سفر کند و خصوصی و دوستانه، نه از جانب ایران، بلکه از طرف خودش موضوع ناپدید شدن موسی صدر را در لیبی با قذافی مطرح سازد. چه بسا ممکن است در لیبی اشتباه‌هایی صورت گرفته باشد که در نتیجه آن آقای صدر در لیبی کشته شده باشد یا هنوز زنده و زندانی باشد ولی قذافی نتواند به دلایل سیاسی، آن را بیان کند و در یک بن‌بست سیاسی قرار گرفته باشد. در آن صورت باید به او کمک کرد تا قضیه حل شود و یکی از راه‌حل‌ها هم همین است که به طور خصوصی شما از قضیه سر در بیاورید و سپس به طور سری و خصوصی مسأله را با ما در میان بگذارید. آن گاه طرفین سعی و کوشش خواهیم کرد تا قضیه را به نحوی که به قذافی لطمه نخورد و از نظر سیاسی مطلوب باشد، حل کنیم و سرنوشت آقای صدر از این ابهام به در آید و این مانع از سر راه استقرار روابط گسترده‌ی دوستانه بین لیبی و ایران برداشته شود. آنچه برای شیعیان لبنان و بسیاری از ایرانیان غیرقابل قبول و تحمل است، ادامه‌ی ابهام در سرنوشت آقای صدر است و ما تصور

می‌کنیم که رفتن شما به لیبی و تلاش دوستانه و خصوصی و به دور از جنجال‌ها، در حل این معما بسیار مفید باشد.

صادق‌المهدی از این طرز تلقی برای حل مسأله، بسیار خوشحال شد و استقبال کرد و قرار شد که تمامی مدارک جمع‌آوری شده را برای او بفرستیم و ایشان بعد از مراجعت به سودان، سفری به لیبی بروند و موضوع را مطرح و پی‌گیری کنند و سپس نتیجه را به ما نیز اطلاع دهند.

بعد از بازگشت صادق‌المهدی از ایران به سودان، در زمان تصدی‌ام در وزارت امور خارجه ترتیبی داده شد که آقای **مهندس خادمی**، به طور خصوصی و محرمانه به سودان سفر کردند و با صادق‌المهدی دیدار کردند و یک نسخه از تمامی اسناد و مدارک جمع‌آوری شده پیرامون ناپدید شدن آقای‌صدر در لیبی را در اختیار ایشان گذاشتند. ایشان هم مجدداً ضمن استقبال گرم از آقای مهندس خادمی، وعده دادند که در اولین فرصت به لیبی خواهند رفت.

استعفای دولت موقت و حوادث پی در پی آنچنان بود که مسأله پی‌گیری نشد و موضوع مسکوت و معوق ماند و دیگر اطلاعاتی به دست نیامد که آیا صادق‌المهدی به لیبی رفت یا نه؟ مسأله مطرح شد یا خیر؟

در سال ۱۳۶۵، ۱۹۸۶ برای شرکت در یک کنفرانس اسلامی به استانبول سفر کردم، صادق‌المهدی، که اینک نخست وزیر سودان بود شرکت داشت. او یک شب مرا به شام در هتل محل اقامت خود دعوت کرد. در این دیدار از او در باره‌ی تماس با قذافی در مورد آقای صدر پرسیدم. او از قذافی نقل کرد که ایشان در لیبی کشته شده است.

۱۴- تلاش نا فرجام ملک حسین برای دیدار با آقای خمینی

دراواسط آذرماه ۵۷، اوایل دسامبر سال ۷۸، ملک حسین به فرانسه سفر کرد و در سفر خود با مقامات رسمی دولت فرانسه، ملاقات و مذاکره نمود. سفر وی جمعا سه روز به طول انجامید.

در طی این مدت گفته شد که وی اصرار دارد با آقای خمینی دیدار کند و احتمالاً برای رفع اختلافات میان شاه و رهبر انقلاب وساطت نماید. ظاهراً چون ملک حسین مدعی است که از نواده‌های پیامبر و سید است!! ممکن است بتواند نظر مساعد آیت‌الله را در این امر جلب کند. این خبر را ابتدا روزنامه‌ی آلمانی‌مان

هایمر مورگن در ۳ دسامبر ۱۹۷۸ (۱۲ آذر ۵۷) نوشت. واضح بود که این تلاش به جایی نخواهد رسید و آقای خمینی حاضر نمی‌شدند وی را بپذیرند تا چه رسد به وساطت. در ۱۳ دسامبر (۲۲ آذر) خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داد که:

«**ملک حسین**، پادشاه اردن امروز در پاریس گفت که او با **آیت‌الله خمینی** ملاقات خواهد کرد ولی او هرگز چنین ملاقاتی را طرح‌ریزی نکرده است. در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی ملک حسین این اخبار را که او تلاش کرده است که با رهبر مخالفان ایران به منظور حل شورش ایران ملاقات کند، رد کرد و آن‌ها را صرفاً شایعات خواند. او گفت که ملاقات با آیت‌الله هرگز پیش‌بینی نشده بود و چنین فرصتی در طی دیدارش از پاریس به دست نیامد.»

آیا واقعاً ملک حسین تلاش کرده بود و آیا چه کسانی واسطه‌ی این تلاش‌ها بودند، من دقیقاً نمی‌دانم و از ماجرا مطلع نشدم.

آنچه برای من روشن است، تلاش ملک حسین برای آمدن به پاریس و دیدار با رهبر انقلاب بود. در همان زمان یکی از شخصیت‌های عربی مقیم پاریس چندین بار به نوفل‌لوشاتو آمد و اصرار داشت که آقای خمینی موافقت کنند که **ملک حسین** یا **مفتی اعظم مراکش** از جانب **سلطان مراکش** برای دیدار آقای خمینی به پاریس بیایند و در ضمن صحبت و مذاکره، روشن شد که غرض از سفر، احتمال وساطت بین ایشان و شاه و تقلیل تشنج و بحران است.

بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به مذاکرات نماینده‌ی اعزامی **ضیاءالحق (آقاشاهی)** و پیشنهاد وساطت، شاید خبر تلاش ملک حسین برای دیدار و وساطت بین شاه و رهبر انقلاب واقعیت داشته است.

۱۵- پیام سوریه

شاه از ایران خارج شده بود و بختیار برای تثبیت خود تلاش بی‌حاصلی می‌کرد. رهبر انقلاب آماده بازگشت به ایران بود. اما ارتش و بختیار فرودگاه‌های ایران را بسته و اجازه‌ی ورود و خروج هیچ هواپیمایی را نمی‌دادند. صدها خبرنگار جمع شده بودند و هر لحظه در انتظار خبر جدیدی بودند. اوضاع ایران عناوین اول تمامی اخبار را به خود اختصاص داده بود. با وجود بسته بودن فرودگاه‌های ایران، جنب و جوش وسیعی در نوفل‌لوشاتو دیده می‌شد و همه خود را برای بازگشت آماده می‌کردند و هر کس برای رفتن به ایران پیشنهادهای مختلفی می‌داد. در این میان،

شبی بعد از غروب آفتاب، دو مرد عرب به نوفل لوشاتو آمده و اظهار داشتند که حامل پیام خصوصی بسیار مهمی از جانب **حافظ اسد**، رئیس جمهوری سوریه برای آقای خمینی هستند و اصرار داشتند که همان شب و در همان ساعت ایشان را ببینند و پیام حافظ اسد را شخصاً به ایشان بدهند. زمان مراجعه‌ی آن‌ها به اقامتگاه، طرز برخورد و اصرارشان در دیدار فوری و خصوصی در آن موقع شب، آنچنان بود که دوستان ما را نسبت به آن‌ها مشکوک ساخت. آن‌ها حتی حاضر نبودند خود را معرفی کنند. برای ما قابل قبول نبود که رئیس جمهوری یک کشوری نظیر **سوریه**، برای دادن پیام مهمی به آقای خمینی این گونه شتاب‌زده و نسنجیده عمل کند. به خصوص که آن‌ها می‌توانستند از کانال‌های ارتباطی مطمئن‌تری استفاده کنند.

با مشاهده‌ی اصرار آن‌ها، موضوع با آقای خمینی در میان گذاشته شد و قرار شد **آیت‌الله اشراقی** از جانب آقای خمینی آن‌ها را ببیند و به آن‌ها بگوید هر مطلبی یا پیامی دارند، هر قدر هم مهم و خصوصی باشد، به من بدهند. آقای اشراقی جواب آقای خمینی را به آن‌ها دادند.

در صحبت و مذاکره با من، پس از اصرار و تأکید، خودشان را معرفی کردند. یک نفر از آن‌ها **عضو سیاسی** و دیگری **وابسته نظامی سفارت سوریه** در فرانسه بودند. از آن‌ها خواستم که اگر می‌توانند کارت هویت یا هر سند دیگری که وابستگی آن‌ها را به سفارت سوریه در فرانسه نشان بدهد، ارائه دهند. اما آن‌ها یا نداشتند یا آن که نخواستند سندی ارائه دهند. ولی به هر حال پیام‌شان این بود که دولت سوریه حاضر است هواپیمایی در اختیار رهبر انقلاب برای سفر به ایران یا هر نقطه‌ی دیگری در جهان قرار بدهد. اگر ما می‌خواستیم پیام آن‌ها و کمک دولت سوریه را جدی تلقی کنیم، به ناچار باید در مورد اصل مسأله اطمینان حاصل می‌کردیم. به همین دلیل از آن‌ها خواستیم اگر می‌توانند، یادداشتی رسمی از سفارت سوریه برای ما بیاورند. آن‌ها رفتند و همان شب دیروقت با نامه‌ای خطاب به آقای خمینی با امضای **رفعت اسد**، برادر حافظ اسد مراجعه کردند. این نامه که به عربی روی یک ورقه کاغذ سفید معمولی با دست نوشته شده بود، نه تاریخ داشت و نه امضا و واضح بود که موجب جلب اعتماد بیشتر ما به آن‌ها نشد.

متن عربی نوشته و ترجمه فارسی آن در بخش پیوست‌ها آمده است.

۱۶- دیدار مرابطون لبنان ۱۹۷۹، ۱، ۱۱

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۱۷- دیدار نمایندگان جمعیت لبنان ۱۹۷۹، ۱، ۱

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۱۸- دیدار نماینده دولت لیبی

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۱۹- دیدار فاروق قدومی نماینده‌ی سازمان آزادیبخش فلسطین

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۲۰- دیدار نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر

سازمان‌های جهانی حقوق بشر، از جمله جامعه بین‌المللی حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل و صلیب سرخ و نظایر این‌ها، سال‌ها بود که تحقیقات دامنه‌داری در مورد نقض حقوق بشر در ایران انجام داده و منتشر کرده بودند. با همکاری نیروهای مخالف رژیم در داخل و سایر دوستان خارج کشور و اعزام نمایندگانی به ایران، توانسته بودند اسناد مثبت فراوانی علیه عملکرد رژیم شاه جمع‌آوری و منتشر سازند. با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران در داخل و سرکوب‌های بی‌رحمانه رژیم شاه و تلاش ایرانیان خارج کشور، توجه این سازمان‌ها به ایران گسترش پیدا کرد. به طوری که در سال ۵۷، نمایندگان متعددی از جانب سازمان‌های مختلف بین‌المللی در مورد نقض حقوق بشر، زندان‌ها و زندانیان سیاسی و... به ایران آمدند. در طی اقامت در نوفل‌لوشاتو، نمایندگان برخی از این سازمان‌ها در پاریس توقف کرده و با ما تماس می‌گرفتند تا وسائل معرفی آن‌ها را به دوستان داخل ایران و کمک به جمع‌آوری اسناد و مطالبی که نیاز دارند، فراهم سازیم. تماس و آشنایی ما با این سازمان‌ها از حدود سال ۱۳۴۱ آغاز شد. شرح این تماس‌ها در جلد دوم خاطرات در فصل فعالیت‌های دفاعی آمده است.

۲۰۱: دیدار نماینده‌ی «جامعه‌ی بین‌المللی حقوق بشر»

در اواخر اکتبر ۷۸ (اوایل آبان‌ماه ۵۷)، **خانم مارین**، نماینده‌ی **جامعه‌ی بین‌الملل حقوق بشر** به پاریس آمد. وی برای تکمیل گزارش‌های قبلی این سازمان درباره‌ی وضعیت حقوق بشر در ایران عازم کشورمان بود. جامعه‌ی بین‌المللی حقوق بشر دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی مستقلی است که از جانب سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده است و اگر چه عضو پیوسته به سازمان ملل متحد نیست اما از جمله سازمان‌های وابسته به آن است. از طریق همین سازمان ما علاوه بر مسائل ایران، در چندین مورد درباره‌ی **کشتار مسلمانان فیلیپین** علیه آن دولت و کشتار شیعیان عراق علیه دولت عراق اقداماتی کردیم.

خانم مارین عازم ایران بود و بر سر راه سفر به ایران برای دیدار آقای خمینی و همچنین تنظیم برنامه ملاقات‌هایش در تهران، در پاریس توقف کرده بود. در دیدار با رهبر انقلاب، وی ابتدا از فعالیت‌های سازمان درباره‌ی نقض حقوق بشر در ایران و این که چرا آن‌ها به مسأله‌ی حقوق بشر اهمیت می‌دهند، گزارش مجملی داد و ایشان ضمن تشکر از فعالیت‌های آن‌ها، از وی خواستند که به ایران که می‌رود، سعی کند با تمام اقشار و گروه‌ها تماس بگیرد و خود وی از نزدیک وضع مردم ایران را ملاحظه کند که چه به روز مردم ما آورده‌اند. بعد از دیدار، برنامه‌ی ملاقات‌های وی در ایران تنظیم شد. اسامی کسانی که در تهران باید ملاقات کند، به خصوص آقای دکتر سیداحمد صدرحاج سیدجوادی، در اختیار وی گذارده شد تا ترتیب هتل محل اقامتش و دیدارش را با خانواده‌های زندانیان و تبعیدشدگان بدهند. به او توصیه شد که علاوه بر تهران، حتماً به شهرهای آبادان، کرمان، همدان، بابل و آمل نیز برود و خود از نزدیک نتایج اعمال رژیم شاه را ببیند. اسامی زندانیانی را که باید سعی کند حتماً با آن‌ها در زندان ملاقات نماید، به او داده شد؛ از جمله **مرحوم طالقانی**، **آیت‌الله منتظری**، **مهندس عزت‌الله سحابی**، **مهندس میثمی**. همچنین اسم و آدرس هتلی را که از طریق دوستان داخل (آقای صدر) می‌دانستیم برای این گونه فعالیت مناسب‌تر است، به او دادیم. وی سپس به طرف ایران حرکت کرد. بعدها مطلع شدیم که او توانسته بود با آقای صدر و سایر دوستان داخل و اعضا و مسؤولان **جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر** تماس بگیرد و از طریق آنان، با خانواده‌های زندانیان سیاسی و

زندانیان سیاسی آزاد شده ارتباط بگیرد و بالاخره اطلاعات مبسوطی در رابطه با نقض حقوق بشر در ایران و وضعیت زندانیان سیاسی جمع‌آوری کند. سرعت تغییرات و تحولات داخلی ایران و سرگرمی و درگیری ما درباره حوادث روزانه به حدی بود که نتوانستیم نتایج سفر او به ایران و گزارش نهایی منتشر شده را، بررسی کنیم.

۲۰،۲- دیدار نماینده‌ی سازمان عفو بین‌الملل

یکی دیگر از سازمان‌های بین‌المللی که درباره‌ی مسائل ایران و نقض حقوق بشر درگیری جدی داشت، **سازمان عفو بین‌الملل** بود. این سازمان نیز دارای شهرت بین‌المللی و مستقل و از سازمان‌هایی است که از طرف سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده است. مرکز این سازمان در لندن است و شعبی در سایر کشورهای جهان دارد. کار عمده این سازمان منحصرأ در ارتباط با وضع زندان‌ها و زندانیان، اعم از سیاسی یا غیرسیاسی، در سراسر جهان است. این سازمان در موضوع اتهام زندانیان و غیره وارد نمی‌شود، بلکه تلاش دارد تا زندانیان، به هر اتهامی که بازداشت شده‌اند، بر طبق مقررات قانونی مدون همان کشور بازداشت، بازجویی، محاکمه و زندانی شوند و در زندان نیز شرایط زندان و رفتار زندانیان با زندانیان انسانی باشد. در بسیاری از موارد تخلفات زندانیان سیاسی را به شعب مختلف خود در جهان می‌دهد تا آن شعبه با زندانی سیاسی محاکمه و محکوم شده، مکاتبه کند؛ برای او کتاب یا سایر نیازهای اولیه را بفرستد و نظرشان این است که به این ترتیب، بدون آن که بخواهند وارد ماهیت اتهام و جرم بشوند، زندگی در زندان را برای شخص زندانی، انسانی‌تر سازند. شرح تمامی فعالیت‌های این سازمان و شعب آن در مورد زندانیان سیاسی ایران در رژیم گذشته در جلد دوم خاطراتم آمده است.

به دلیل حساسیت فوق‌العاده شاه به وجهه‌ی بین‌المللی خود و تأثیرات وسیعی که گزارش‌های عفو بین‌الملل در جو سیاسی- تبلیغاتی جهان علیه شاه و **ساواک** ایجاد کرده بود، این سازمان مرتب از جانب رژیم شاه مورد هتاکی و حمله قرار می‌گرفت. یک بار که گزارش مبسوط و گسترده‌ای از طرف سازمان عفو بین‌الملل در جهان منتشر شد، مطبوعات ایران به دستور شاه حملات وسیعی علیه آن کردند و عفو بین‌الملل را به سازمانی در اختیار «کمونیست‌ها» متهم ساختند.^{۲۹}

اما واقع قضیه چنین نیست. البته باید در نظر داشت که مسؤولان این سازمان دارای گرایش‌های سیاسی خاص هستند و نیت و قصد آن‌ها از این فعالیت‌ها صرفاً «رضای خدا» نیست. اما آنچه مسلم است، آن‌ها نه آنطور که قبل از انقلاب ادعا می‌شد به کمونیست‌ها و نه آن‌طور که بعد از انقلاب گفته می‌شود به صیهونیست‌ها، وابسته هستند.

به دلیل ارتباطی که مبارزان داخل و خارج کشور با عفو بین‌الملل برقرار کرده بودند و شناختی که پیدا شده بود، همان‌طور که اشاره کردم، ما توانستیم درباره‌ی مسائل مشابهی که برای برادران مسلمان ما در سایر کشورها رخ می‌دهد نیز اقداماتی بکنیم. یک نمونه از این موارد روش و شیوه‌های برخورد دولت عراق با مسلمانان آن کشور، به خصوص شیعیان اعمال می‌کرد. دولت بعثی عراق در عاشورای سال ۱۳۵۶ مردمی را که بر طبق سنت‌های قدیمی، با پای پیاده از کوفه به سوی کربلا حرکت کرده بودند، به شدیدترین وجهی سرکوب کرد، جمع زیادی را قتل‌عام کرد. به دنبال آن جمعی از روحانیان جوان حوزه‌ی علمیه‌ی نجف را دستگیر و تیرباران کردند. اخبار دقیق و موثق این حوادث توسط آقای دکتر حسین شهرستانی، یکی از برادران مسلمان مبارز عراقی که درحال حاضر در رژیم بعثی زندانی است، تهیه و برای ما ارسال شد و ما آن‌ها را در اختیار سازمان‌های بین‌الملل از جمله سازمان عفو بین‌الملل قرار دادیم. در یکی از سفرهایم به نجف دکتر حسین شهرستانی را به آقای دعایی معرفی کردم و آن‌ها تا زمان پیروزی انقلاب با هم در تماس بودند. بعد از انقلاب ایران و آزادی از زندان دکتر حسین به ایران آمد. پس از سقوط صدام او به عراق برگشت و در حال حاضر وزیر نفت دولت عراق است.

در طی اقامت رهبر انقلاب در نوفل لوشاتو، نماینده‌ی سازمان عفو بین‌الملل، خانم **ان برلی** نیز در سر راه سفر خود به ایران در پاریس توقف کرد و با ایشان دیدار نمود. با ما نیز در مورد اشخاصی که باید در ایران تماس بگیرد، صحبت کردیم و اطلاعات لازم را به او دادیم. بعد از این دیدار او سفرش را به ایران ادامه داد. اما از نتیجه سفر و ملاقات‌هایش و گزارش بعدی سازمان عفو بین‌الملل اطلاعاتی به دست ما نرسید. انقلاب اسلامی به پیروزی نشسته بود و دیگر آن نوع فعالیت‌ها نه ضرورت داشت و نه فرصتی.

متن مصاحبه‌ی خانم ان برلی با رهبر انقلاب در ۱۹ آبان ۱۳۵۷ برابر ۱۰ دسامبر ۱۹۷۸، به شرح زیر است:

س۱- هدف شما سرنگونی نظام شاهنشاهی و آزادی مردم تحت ستم ایران و استقرار حکومت اسلامی است.

الف- آیا حرکت کنونی ایران متشکل و دارای یک تشکیلاتی است؟

ب- شما چه معیارهایی را برای شایسته بودن یک تشکیلات مقرر می‌فرمائید؟

ج- چه معیارهایی را مقرر می‌نمایید که نشان‌دهنده شایستگی و لیاقت گروه

یا گروه‌هایی باشد که پس از پیروزی هدایت مردم می‌تواند به عهده آن‌ها باشد؟

ج: الف- در بدترین شرایط اختناق و خفقان که بر ایران حاکم است عملکرد نهضت ملت ایران نشانه‌ی وجود یک روح تشکیلاتی است که توانسته است جنبش را به مرحله‌ی کنونی برساند و به موازات نزدیک شدن جنبش به مرحله‌ی پیروزی نهایی، فرم تشکیلات قطعی‌تر و اعلام خواهد شد.

ب- برخورداری از یک رهبری صد درصد مورد اعتماد و امین، داشتن شعارها و آرمان‌هایی که کاملاً تجسم دهنده‌ی خواست‌های عموم مردم است. از معیارهای ضروری و اولیه است و آن شعارها در مرحله‌ی کنونی، عبارت است از سرنگونی سلطنت پهلوی و برچیده شدن نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی.

ج- نداشتن سوابق مشکوک و شناختن درست هویت جامعه ایرانی و آرمان‌های اساسی آن‌ها در ابعاد مادی و معنوی، تقوی و صداقت و درستی در عمل، قدرت رهبری و اداره‌ی امور و استقامت در مبارزه در راه عقیده، از شرایط اساسی برای هدایت مردم است.

س۲- الف: آیا در حکومت اسلامی، مارکسیست‌ها آزادی عقیده و آزادی بیان عقیده دارند؟

ب: آیا در حکومت اسلامی مارکسیست‌ها آزادی انتخاب شغل دارند؟

ج: الف: در حکومت اسلامی همه‌ی افراد دارای آزادی در هرگونه عقیده‌ای هستند ولیکن آزادی خراب‌کاری را ندارند.

ب: در اسلام آزادی انتخاب شغل بر هر فردی برحسب ضوابط قانونی محفوظ است.

س۳- از نظر اسلامی زنان تا چه حد مجازند در ساختمان بنای حکومت اسلامی شرکت نمایند.

ج- زنان از نظر اسلام، نقش حساسی در بنای جامعه‌ی اسلامی دارند و اسلام زن را تا حدی ارتقا می‌دهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه باز یابد و از حد شیء بودن بیرون بیاید و متناسب با چنین رشدی، می‌تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسؤولیت‌هایی را به عهده بگیرد.

۲۰،۳: تماس صلیب سرخ بین‌المللی

از جمله سازمان‌هایی که مبارزان خارج کشور در تماس دائم با آن بودند، صلیب سرخ بین‌المللی است که مرکز آن در ژنو است. و صادق قطب‌زاده مرتب با آن‌ها در تماس بود. شرح این تماس‌ها در جلد دوم خاطراتم آمده است.

در پاریس ما چندین بار مجبور شدیم با دفتر مرکزی صلیب سرخ در ژنو تماس بگیریم و درخواست کمک‌های فوری کنیم. آخرین بار آن در اوایل دی‌ماه ۵۷ (۱۲ ژانویه ۷۹) بود که درگیری‌های مسلحانه‌ی خیابانی در داخل کشور ابعاد تازه‌ای پیدا کرده بود و مجروحان بیمارستان‌ها با کمبود شدید کمک‌های اولیه، از جمله خون و وسائل انتقال خون مواجه شده بودند. دکتر عباس شیبانی از تهران با ما تماس گرفت و تلفنی گزارش داد که تعداد مجروحان بسیار زیاد است. مردم خون می‌دهند اما کیسه‌های پلاستیکی مخصوص خون به اندازه‌ی کافی در اختیار نیست. من بلافاصله با مسؤول دفتر صلیب سرخ بین‌المللی در ژنو مستر دگورتین، تماس گرفتم و درخواست کمک کردم و از او خواستم که کیسه‌های پلاستیکی مخصوص جمع‌آوری خون را از طریق امکاناتی که دارند در تهران، بیمارستان داریوش تهران به آقای دکتر شیبانی تحویل دهند. آن‌ها هم بلافاصله با هواپیما کمک‌های درخواستی را به تهران فرستادند.

۲۱- سفر به انگلیس

پس از بازگشت راسل کر به انگلیس، در اواسط آذرماه ۵۷، برادران مسلمان مقیم لندن برنامه‌ی گسترده‌ای برای معرفی انقلاب اسلامی ایران تدارک دیدند. این برنامه در دو بخش عمده شامل یک سخنرانی عمومی به فارسی در مسجد امام باره برای فارسی‌زبانان و دیگری سخنرانی به زبان انگلیسی در مورد جنبش اسلامی ایران، در سالن یکی از مراکز بزرگ و معروف لندن تنظیم شده بود. در

برنامه‌ی اخیر آقای راسل کر نیز دعوت شده بود. مسؤولان برنامه از من دعوت کرده بودند که در هر دو برنامه سخنران اصلی باشم. پیش از آن نیز برادران مسلمان مقیم آمریکا و مسؤولان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، خبر داده بودند که چند برنامه‌ی رادیو تلویزیونی برای مصاحبه و مناظره درباره ایران ترتیب داده‌اند و از من خواسته بودند که در صورت امکان در این برنامه‌ها شرکت کنم.

پس از مشورت با آقای خمینی در ۱۳ آذرماه ۵۷، جواب مثبت به آن‌ها داده شد. در ۱۴ آذرماه به لندن و سپس برای شرکت در برنامه‌های تبلیغاتی و رسیدگی به امور شخصی و خانوادگی برای مدت ۱۰ روز به آمریکا رفتم. در لندن چندین برنامه و در آمریکا نیز برنامه‌های رادیو تلویزیونی متعددی اجرا شد. در خلال این سفر، بنا به درخواست و دعوت مدیر مسؤول برنامه‌ی تلویزیونی، یکی از مقامات رسمی آمریکا با نویسنده گفتگو نمود. شرح کامل این سفر و دیدارها و گفتگوها در بخش پیوست‌ها آمده است.

در روز ۸ دسامبر برابر با ۱۸ آذرماه ۵۷ مراسم بسیار باشکوهی در یکی از سالن‌های بزرگ یک مرکز دانشگاهی لندن برگزار شد. بیش از هزار نفر از ایرانیان و غیر ایرانیان در این برنامه که برادران مسلمان مقیم لندن از جمله **دکتر کمال خرازی، عنایت اتحاد** و... تدارک دیده بودند، شرکت کرده داشتند. ابتدا آقای **راسل کر**، عضو پارلمان انگلیس مطالبی پیرامون انقلاب ایران ایراد نمود. آنگاه نویسنده طی سخنانی حدود یکساعت به تشریح ویژگی‌های انقلاب اسلامی پرداخت که مورد استقبال فراوان قرار گرفت. روز بعد در مسجد امام باره‌ی لندن که با همت برادران مسلمان آفریقایی، عمدتاً از تانزانیا، ساخته شده است حاضرشدم و برای فارسی زبانان علاقه‌مند حاضر در آن مجلس باشکوه درباره‌ی مسائل ایران و خطراتی که حرکت اسلامی را تهدید می‌کردند صحبت کردم. برای احتراز از اطاله کلام از ذکر آن صحبت‌ها در اینجا صرف‌نظر می‌کنم. از خوانندگان علاقه‌مند به استماع نوارهای هر دو سخنرانی و نیز جلد اول مجموعه آثار ۱۳۳۲-۱۳۵۷، ارجاع داده می‌شوند. علاوه بر این دو سخنرانی، یک یا دو مصاحبه‌ی رادیویی نیز انجام گرفت.

۲۲- سفر به آمریکا

بعد از پایان برنامه‌های لندن سفر خود را به قصد واشنگتن ادامه دادم. اولین و شاید وسیع‌ترین و مهم‌ترین برنامه، شرکت در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی سرتاسری آمریکا با PBS بود. برای هماهنگ کردن فعالیت‌ها و همچنین بهره‌مند شدن از نظرات تمام برادران فعال، در جلسه‌ای با حضور آنان محور موضوعاتی که باید در مصاحبه مطرح می‌شد، مورد بحث قرار گرفت. رئیس مطالب به شرح زیر تأیید گردید:

۱. ایران برای یک تغییر اساسی در جامعه در حال انقلاب است. مردم خواستار رفتن شاه و انحلال سلطنت، آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی هستند.
۲. انقلاب ما یک انقلاب اسلامی است.
۳. شیوه‌ی عمل ملت ایران تا به امروز به طور عمده مبارزه‌ی سیاسی بوده، نه نظامی.
۴. راهپیمایی عظیم میلیونی مردم در ۹ و ۱۰ محرم سال جاری در واقع رفراندوم غیرقانونی بودن حکومت شاه را یک بار دیگر اعلام کرد و یک پیروزی بزرگ برای مردم بود. این تظاهرات با وجود کشتارهای قبلی، با کمال آرامش برگزار شد و مردم رشد سیاسی خود را نشان دادند. آقای خمینی نیز به تبعیت از نظر مردم اعلام کرده است که دولت شاه غیرقانونی است و تمامی قراردادهای غیرقانونی است.
۵. دولت‌های پشتیبان شاه، به خصوص آمریکا باید از حمایت شاه دست بردارند. کارتر با بیان اخیر خود و اعلام پشتیبانی از شاه بار دیگر در برابر مردم ایران ایستاد و آن‌ها را علیه آمریکا دعوت به شورش کرد.
۶. اگر ادامه‌ی مبارزه‌ی سیاسی موجب سقوط شاه نشود، ملت ما به سوی جنگ مسلحانه حرکت خواهد کرد. مردم در حال تدارک هستند. آقای خمینی اجازه‌ی تدارکات را داده است.
۷. مردم آمریکا سابقه‌ی آزادیخواهی دارند. خودشان زمانی انقلاب کردند. می‌توانند از دولتشان بخواهند که دست از پشتیبانی شاه بردارد. ملت ما را به حال خود واگذارد. مستشاران نظامی و امنیتی خود را باز بخواند. به حقوق ملت ما احترام بگذارد.

۸. ملت ما آزادی می‌خواهد. استقلال کشورش را می‌خواهد. می‌خواهد نظام سیاسی دلخواه‌اش را آزادانه انتخاب کند. خواستار استقرار حکومت جمهوری اسلامی است.

۹. ما تمام مردم آزاده و آزادیخواه جهان را به پشتیبانی از این جنبش دعوت می‌کنیم.

قرار شد این‌ها محورهای اصلی در تمامی مصاحبه‌های رادیویی و تلویزیونی باشد. اما معلوم بود که فرصت طرح همه‌ی آن‌ها را نخواهیم داشت. به هر حال مصاحبه‌ی تلویزیونی با PBS در ۱۳ دسامبر (۲۳ آذرماه ۵۷) در مرکز این تلویزیون در واشنگتن برگزار و منتشر شد و همانطور که قول داده بودند و شرط شرکت این نویسندگان نیز بود به طور زنده بدون هیچگونه دخل و تصرفی از شبکه پخش شد.

ابتدا گفته بودند که در این برنامه علاوه بر اداره‌کننده، **هنری کیسینجر** وزیر امور خارجه‌ی اسبق آمریکا شرکت خواهد داشت. اما پس از حضور در محل معلوم شد که وی به بهانه گرفتاری عذر خواسته و همکار و معاونش **آقای جوزف سیسکو** Josef Sisco به جای او شرکت می‌کند. سیسکو معاون کیسینجر در وزارت امور خارجه‌ی آمریکا بود و در مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل نقش فعالی داشت. علاوه بر وی، شخص دیگری به نام دکتر **ماروین زونیس** Marvin Zonis در برنامه شرکت داشت. وی استاد دانشگاه شیکاگو است و مطالعاتی درباره‌ی ایران کرده و کتابی به نام «**نخبگان ایران**» دارد و مدت‌ها در زمان رژیم سابق در ایران بوده است. گفته می‌شود که وی گرایش و وابستگی‌هایی به صیehونیست‌ها دارد، ولی در کتابش نقش و قدرت و نفوذ روحانیان را در جامعه‌ی ایرانی بررسی کرده و نشان داده است که در ایران نفوذ روحانیان بیش از شاه است. متن کامل این مصاحبه در بخش پیوست‌ها آمده است. سر دبیر این تلویزیون بعد از انجام مصاحبه ما را به شام دعوت کرد. هم چنین گفت که مسؤول میز ایران در وزارت امور خارجه به نام هنری پرشت مایل است با شما دیدار کند. من موافقت کردم و بعد از شام با او گفتگویی کردم که در بخش دیگری آن را آورده‌ام.

در این سفر علاوه بر فعالیت‌های یاد شده در بالا در یک مصاحبه‌ی رادیویی سرتاسری نیز شرکت کردم که سؤالات عمدتاً درباره‌ی حرکت مسلمانان ایران، آرمان‌ها و درخواست‌های ملت ایران بود. این مصاحبه از ۲۴۰ فرستنده رادیویی

همزمان در سرتاسر آمریکا و کانادا پخش شد. پس از انجام مصاحبه‌ها به هیوستن برای دیدار خانواده رفتم.

در این سفر همچنین عده‌ای از ایرانیان فعال در جنبش ضداستبداد سلطنتی در آمریکا، از جمله آقای رضا براهنی، که با نوشتن کتاب «پادشاهان آدمخوار» به انگلیسی، معروف شده بود، به دیدنم آمدند. آقای دکتر رضا براهنی ضمن تأیید فعالیت‌های ما و تجلیل از آقای خمینی، نامه‌ای را که خطاب به من نوشته بود، همراه با نامه‌ای برای آقای خمینی، به من داد. هر دو نامه در بخش پیوست‌ها آمده است.

پس از مراجعت از سفر، که حدود دو هفته به طول انجامید، گزارش کامل سفر و مذاکرات را به رهبر انقلاب دادم.

مآخذ و یادداشت‌های فصل دوم

- ۱- گروهی از نمایندگان یهودیان ایران به پاریس آمدند و در ملاقات با امام، سؤال و جواب‌ها را ضبط کردند و به ایران بردند.
- ۲- از همه گروه‌های فرانسوی که به دیدار امام آمدند، گروهی از جوانان ارمنی مقیم فرانسه بود که در ۱۶ دی‌ماه ۵۷ با امام دیدار و گفتگو کردند. متن این مذاکره و مصاحبه در کیهان ۹ اردیبهشت ۵۹ آمده است
- ۳- یونایتدپرس ۸ ژانویه ۷۹ (۱۸ دی‌ماه ۵۷)
- ۴- آسوشیتدپرس ۱۰ ژانویه ۷۹ (۲۰ دی‌ماه ۵۷)
- ۵- آسوشیتدپرس از واشینگتن - اط ۱۶، ۱۱، ۵۷
- ۶- والری ژیسکار دیستن، قدرت و زندگی. مؤسسه پیک ۱۳۶۸.
- ۷- سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ۱۳۰۰-۱۳۵۷. هوشنگ مهدوی، نشر البرز ۱۳۷۵.
- ۸- همان
- ۹- مجله نیوزویک ۱۸ دسامبر ۷۸ (۲۷ آذر ۵۷) مقاله‌ی «اگر شاه سقوط کند»
- ۱۰- یونایتدپرس - ۸ ژانویه ۷۹ (۱۸ دی‌ماه ۵۷)
- ۱۱- آسوشیتدپرس ۸ ژانویه ۷۹ (۱۸ دی‌ماه ۵۷)
- ۱۲- آسوشیتدپرس ۱۰ ژانویه ۷۹ (۲۰ دی‌ماه ۵۷)
- ۱۳- همان
- ۱۴- روبین، باری، «هموار شده با نیت خوب». اصل متن انگلیسی.
- ۱۵- همان
- ۱۶- سالینجر، پیر، «آمریکا در گروگان‌گیری». اصل متن انگلیسی.
- ۱۷- همان
- ۱۸- نیویورک تایمز، روزنامه ۵، ۱۲، ۸۷ (۱۴ آذرماه ۱۳۵۷)
- ۱۹- برای اطلاع بیشتر در مورد موضع فرانسه در گواآدلوپ و اقدامات انجام شده به فصل چهارم- مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی رجوع کنید.
- ۲۰- در مرداد ۱۳۵۸ ناگهان روزنامه‌ها و مجلات وابسته به برخی از محافل ضد انقلاب اسلامی با چاپ عکس بختیار و مقالاتی در باره‌ی او سعی کردند او را به عنوان یک رهبر سیاسی مطرح سازند. من این را یک حرکت سالمی ندیدم و برای مقابله با آن تصمیم گرفتم برخی از اسناد سیاسی مربوط به دوران انقلاب را منتشر

سازم. یکی از این اسناد پیام کارتر به آقای خمینی در مورد بختیار بود. نظرم را با آقای خمینی مطرح کردم و ایشان آن را تأیید کردند. من در یک سخنرانی عمومی در چمن کاخ سعدآباد در ۱۴ مرداد ۵۸ این اسناد را ارائه دادم، که در روزنامه‌ها چاپ شد. به دنبال آن با تأیید آقای خمینی، طی یک مصاحبه تلویزیونی با صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، به مدت یک ساعت، این اسناد را به اضافه‌ی پیام بختیار به آقای خمینی از طریق سفیر فرانسه در ایران در بهمن ۵۷، توضیح دادم. اما متأسفانه عناصری در صدا و سیما از پخش آن ممانعت کردند و تنها ۱۰ دقیقه آن را پخش کردند و مانع پخش کامل آن شدند. این خود بحث برانگیز شد. زیرا کسانی که همان ده دقیقه را دیده و شنیده بودند از می‌خواستند متن کامل آن منتشر شود. در ۲۰ بهمن ۱۳۵۸، به مناسبت سالگرد انقلاب طی نامه‌ای به صدا و سیما خواستم تا آن مصاحبه را به طور کامل پخش کنند. متن نامه به شرح زیر است:

«شورای محترم مدیریت صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در چند ماه قبل به دنبال اجازه و دستور آقای خمینی و به منظور افشای برخی از اسناد خیانت‌ها و اطلاع ملت ایران، اینجانب طی یک مصاحبه تلویزیونی به مدت یکساعت اسنادی از حمایت دولت آمریکا از بختیار و دخالت‌ها و کوشش‌های صد انقلاب در جهت مخدوش ساختن انقلاب ایران ارائه و گزارش دادم. متأسفانه معلوم نشد که چرا این مصاحبه سانسور شد و بیش از ۱۱ دقیقه آن را منتشر نساختند. و مسؤولین امور نتوانستند جواب قانع‌کننده‌ای را به اعتراض بدهند. اکنون که سالگرد پیروزی انقلاب را برگزار می‌کنیم بدینوسیله درخواست می‌شود که این فیلم جهت اطلاع ملت ایران پخش گردد. در غیر این صورت دلایل عدم پخش آن را توضیح دهید. والسلام - با تشکر. دکتر ابراهیم یزدی ۵۸، ۱۱، ۲۰.»

اما مدیرعامل یا شورای مدیریت صدا و سیمای جمهوری اسلامی نه اقدامی کرد و نه به این نامه پاسخ داد. برای توضیحات بیشتر به فصل چهارم - مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی رجوع کنید.

۲۱- به سخنرانی اینجانب تحت همین عنوان و نیز کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، انتشارات قلم ۱۳۸۷، مراجعه کنید.

۲۲- هاشمی رفسنجانی - روزنامه‌ی کارگزاران ۸۶، ۱۱، ۲۰: «... در مجموع این کارها در آن زمان تابو نبود. ملاقات و مذاکره انجام می‌شد. مثلاً دو سه ماه قبل از پیروزی انقلاب، که از زندان آزاد شدم و آن موقع آقای خمینی در پاریس بودند، آقای مطهری از من برای جلسه‌ای در منزل خودشان دعوت کردند که وقتی رفتم، دیدم آقای منتظری، شهید بهشتی و دوستانی که انقلاب و مبارزه را اداره می‌کردند جمع هستند. آقای مقدم رئیس ساواک هم آمد. قرار بود آقای منتظری به پاریس بروند و با آقای خمینی ملاقات کنند. مقدم آمده بود که مسائل را توضیح بدهد... آقای مقدم در این جلسه حرف‌هایش را زد و کسی اعتراض نکرد که چرا ایشان به این جلسه آمد. یا مهندس بازرگان با بختیار مذاکره داشت و حرف‌ها را به ما منتقل می‌کرد...»

۲۳- میشل لدن و ویلیام لوئیس - سقوط آمریکا در ایران- نسخه‌ی انگلیسی صفحه‌ی ۱۶۸.

۲۴ - سولیوان، ویلیام - مأموریت در ایران- نسخه‌ی انگلیسی صفحه‌ی ۲۱۵.

۲۵- تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب- جلد دوم

ص ۲۸۴- خدمات فرهنگی رسا- ۱۳۷۱

۲۶- درحال حاضر ریچارد فالک استاد دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا و نماینده ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در بررسی جنایات دولت اسرائیل در غزه است.

۲۷- یکی از کتاب‌های معروف میشل کلیر را به نام «جنگ بی‌پایان- آمریکا در تدارک ویتنام‌های دیگر»، قبل از انقلاب با همکاری جمعی از فعالان اسلامی خارج از کشور ترجمه فارسی ترجمه کردم که در سه جلد چاپ و منتشر شد.

۲۸- منظور تشیع جنازه‌ی دکتر نجات‌اللہی است که طی آن ارتش به مردم حمله کرد و موجب کشتار جدیدی شد.

۲۹- یکی از روزنامه‌های وابسته به دولت در مقاله‌ای علیه این سازمان نوشت:

«مشاور سازمان ملل متحد یا مباشر کمونیسم بین‌المللی؟»

سازمان عفو بین‌المللی یا به عبارت روشن‌تر، مشاور سازمان ملل متحد در زمینه مطالعه وضع زندانیان سیاسی، پدیده خلق‌الساعه‌ای است که از کویر کمونیست روئیده و رسالتش این است که به اصطلاح سرسبزی و خرمی را برای کشورهای جهان سوم به ارمان بیاورد. هدف اولیه این مأموریت بدان صورت که رهبران

سازمان عنوان می‌کند، رعایت نهایت بی‌طرفی در تحقیق از احوال و روزگار زندانیان به طور کلی و زندانیان سیاسی بخصوص است اما آن‌چه که در عمل از جانب نمایندگان این سازمان به ظهور می‌رسد و اینک مواردی مکرر از آن در سراسر جهان و به ویژه در کشورهای جهان سوم علنی گردیده است به نحو کاملاً صریحی با هدف‌های ظاهری که عنوان می‌کنند منافی است. شواهد و قرائن بین‌المللی متعدد از فعالیت‌های این سازمان جای کمترین شبهه‌ای باقی نگذاشته است که سازمان عفو بین‌المللی نه ارگانی دوستدار آزادی و عدالت و نه مهربانی واقعی برای ملت‌های درحال رشد و توسعه است. زمینه محدودی که این سازمان در آن فعالیت می‌کند و منحصر کردن دامنه تحقیقات و به اصطلاح مهربانی‌ها در کشورهایی از جهان که سرسختانه با ایدئولوژی کمونیسم جنگیده‌اند و نطفه‌های وجودی آن را در جنین خفه کرده‌اند و بالاخره انصراف مطلق این سازمان از تحقیق درباره شرایط اندوه‌بار و قرون وسطایی زندانیان سیاسی در جهان کمونیسم به خوبی پرده از نیت واقعی آن برمی‌گیرد و تعلقات و وابستگی‌های سیاسی و مغرضانه آن را عیان می‌سازد.

سازمان عفو بین‌المللی که با عنوان مشاور سازمان ملل متحد در زمینه مطالعه وضع زندانیان سیاسی به یک دوره فعالیت‌های گسترده در کشورهای جهان سوم و به ویژه آن کشورها که تن از زیر پذیرش سیطره و سلطه استعمار نو و کمونیسم رها کرده‌اند آغاز کرده است خیلی زودتر از آن چه که تصور می‌رفت ماهیت غیرصمیمی و ناسالم خود را آشکار ساخت و نشان داد که از حسن‌نیت مراجع مسؤول و از سلامت و صحت اعتقادی مردم این کشورها آنچنان که رسم حق و انصاف است استفاده نمی‌کند بلکه برعکس، برخلاف تمام موازین حقوق بین‌المللی به مداخله در امور داخلی و مسائل مملکتی آنان و اشاعه و نشر اکاذیب درباره آن‌ها می‌پردازد، سازمان عفو بین‌المللی که ظاهراً عهده‌دار تحقیق درباره کم و کیف زندگی و چگونگی وضع زندانیان سیاسی در جهان است عملاً به صورت سازمان حامی و طرفدار سرسپرده‌ترین افراد به ارتجاع بین‌المللی و کمونیسم در آمده و تمامی هم و کوشش خود را به نشر اخبار خلاف حقیقت و دفاع از کسانی مصروف می‌دارد که به استناد اسناد گویا در مقام تروریست‌های حرفه‌ای و خائنین مسلم و نوکران شناخته شده استعمار و کمونیسم فعالیت می‌کرده و اینک گرفتار عدالت شده‌اند.

فعالیت‌های خرابکارانه این سازمان در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم موردی زنده از چگونگی و ماهیت استعماری و ضد انسانی این سازمان است. سوءاستفاده از آزادی عمل که در این کشورها به اعضای این سازمان جاسوسی داده شده بود. مخابره اخبار خلاف واقعیت و افشاء این خلاف‌گوئی‌ها و بالاخره اثبات موارد متعدد مداخله این سازمان در خرابکاری‌های مسلحانه و فعالیت‌های تروریستی در پاره‌ای از کشورها به خوبی پرده از واقعیت وابستگی این سازمان به کمونیسم بین‌المللی برداشت و نشان داد که واقعیت وجودی این سازمان جاسوسی نه در جهت حفظ منافع زندانیان سیاسی و هیچ زندانی دیگر و نه درباره شناخت حق و عدالت و انصاف بلکه در جهت تقویت نیروهای ضد ملی و خائنان شناخته شده در کشورهای رو به توسعه و در جهت خدمت به استعمار نو و کمونیسم بین‌المللی است. صداقت کشورهایی که به فعالیت این سازمان مجال و فرصت عمل دادند و دورویی و جاسوس مآبی سازمان عفو عمومی این ارگان جاسوسی بین‌المللی وابسته به کمونیسم یکبار دیگر برای همیشه نشان داد که حنای دشمنان در کشورهایی که با استعمار از در مبارزه درآمده‌اند رنگی نخواهد داشت و ملت‌های هوشیار خیلی زود و بی‌امان دشمنان خود و جانبداران بین‌المللی آنان را می‌شناسد و دست‌های آلوده‌شان را می‌گشاید.»

فصل سوم

فروپاشی نظام استبداد
سلطنتی

فصل سوم

فروپاشی نظام استبداد

سلطنتی

۱- خروج شاه از ایران و تشکیل شورای سلطنت

سیاست مداران انگلیسی و اسرائیلی که بیشتر و بهتر از آمریکائی‌ها ایران را می‌شناختند و با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی آن آشنائی و نفوذ داشتند از اواخر سال ۱۳۵۵ به این جمع‌بندی رسیده بودند که شاه ایران دیگر نه یک یار شاطر غرب که یک بار خاطر است. آن‌ها هیچ گونه علائق ویژه‌ای نسبت به شاه نداشتند. به شاه پیشنهاد کردند که به نفع پسرش از سلطنت کناره‌گیری کند تا شرایط برای برخی از اصلاحات سیاسی و کاهش فشارها و امکان پیش‌گیری از یک انفجار فراهم گردد.

اورینا فالآچی زمانی، بعد از یک مصاحبه با شاه نوشت: من خود را با یک مگالومن ترحم انگیز رو به رو دیدم». مگالومنی شاه از بدترین نوع آن و به اصطلاح پاتولوژیکال بود. این نوع شخصیت‌ها وقتی با مشکل جدی روبرو می‌شوند ناگهان مانند یک حباب خالی می‌شوند. شاه آن چنان دچار افسردگی

شدید و استیصال شده بود که نه می‌توانست ادامه دهد و نه آمادگی داشت که حتی به نفع پسرش کنار برود. به نوشته مادر فرح، شاه به احضار ارواح پناه برده بود:

«شاه شب‌ها به طور مرتب جلسات احضار ارواح در نیاوران برگزار می‌کرد. و محمدرضا با استفاده از چند صفحه حاضرکننده ارواح و مدیوم‌های نیرومند تلاش می‌کرد روح پدرش را احضار کند و از او کسب راهنمایی کند.»

شاه پیشنهاد واگذاری سلطنت به پسرش را نپذیرفت. دولت آمریکا هم آن را رد کرد. اما از اواسط سال ۱۳۵۷ به تدریج، حتی برای محافظه‌کاران آمریکا هم روشن شد که با بودن شاه هیچ امیدی به بهبود اوضاع ایران نمی‌توان داشت. در نتیجه اختلاف نظر جدی در میان تصمیم‌سازان آمریکا در مورد شاه، به طور مشخص میان شورای امنیت ملی با وزارت خارجه شکل گرفت. رئیس شورای امنیت ملی آمریکا مدت‌ها طرفدار پشتیبانی مطلق آمریکا از شاه بود. در حالی که به نظر می‌رسید که وزارت امورخارجه و سایر وانس نظر دیگری داشت و از مدت‌ها پیش توصیه می‌کرد که آمریکا با مخالفین رژیم ایران تماس برقرار کند. «این بازنگری‌ها سبب شد که رئیس جمهور آمریکا نیز در تصمیم خود در حمایت از شاه تجدید نظر کند»^۲

«تاکنون کارتر در برابر توصیه به شاه مبنی بر ترک ایران مقاومت نموده است. زیرا دولت کارتر بر آن است که اگر شاه از ایران برود بازگشتش دشوار می‌شود. تاکنون شاه مورد حمایت کامل دولت جیمی کارتر بوده است..... دولت آمریکا با یک چرخش در سیاست خود به شاه توصیه کرده است که خاک کشور را موقتاً ترک کند، به سولیوان سفیر آمریکا در ایران دستور داده شده است به شاه بگوید، امکان تخفیف تظاهرات خشونت‌آمیز علیه او وجود ندارد مگر خاک ایران را ترک کند.»^۳

۲- پیامدهای احتمالی خروج شاه - کودتای ارتش

اما خروج شاه از ایران ممکن است موجب واکنش ارتش و اقدام برای کودتا بشود. بر اساس برآورد مقامات آمریکائی، کودتای نظامی موجب فروپاشی ارتش

می‌شد. در حالی که آمریکایی‌ها اصرار داشتند که ارتش، به خصوص بعد از خروج شاه از ایران، انسجام خود را حفظ کند. اما فرماندهان ارشد ارتش با خروج شاه موافق نبودند و به احتمال بسیار زیاد از بختیار تمکین نمی‌کردند. از طرف دیگر از نظر دولت آمریکا بختیار بدون حمایت ارتش موفق نمی‌شد. در حالی که وزارت خارجه‌ی آمریکا نظریه‌ی تماس با مخالفان شاه را مطرح می‌کرد، گروهی به رهبری برژینسکی و تحریک اردشیر زاهدی مقابله‌ی نظامی را پی‌گیری می‌کردند. گزارش خبرگزاری‌ها حاکی از اقدامات پشت پرده زاهدی - برژینسکی و امیدواری شاه به بازگشت به ایران، بعد از خروج از ایران، شده است:

«شاه ایران اطمینان دارد که اگر با خارج شدن از کشور بختیار را تنها بگذارد، نخست‌وزیر جدید به وسیله روحانیان جارو خواهد شد. شاه در این لحظه به کودتای ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) می‌اندیشد. سناریو وسوسه‌انگیز است. او در میان هرج و مرج و حمام خون کشور را ترک می‌کند. ارتش و اکثریت او را دوباره به کشور دعوت می‌کنند. این یک قمار مخاطره‌آمیزی است که شاه برای انجام آن دچار شک و تردید شده است. او اطمینان دارد که سه ماه پس از عزیمتش، ملت پشیمان خواهد شد. اما باور نمی‌کند که ایرانیان او را دو باره به کشورش دعوت کنند و نمی‌خواهد به رایگان چنین درسی به کشورش بدهد... اما چه باید کرد. اگر در ایران بماند دولت بختیار شانس کمی در رو به راه کردن اوضاع کشور خواهد داشت. شاید بختیار با اطمینان دادن به ملت و این که شاه می‌خواهد کشور را ترک کند بتواند این قلبی را که از طیش باز مانده کمی به حرکت در آورد. در این صورت است که او قدرت کمی به دست خواهد آورد که بتواند به تنهایی مدتی بر سر کار بماند».^۴

اما جمع‌بندی این بود که به هر حال شاه، ولو به طور موقت باید از ایران خارج شود. با خروج شاه از ایران دو حرکت موازی و هماهنگ شروع شد. حرکت اول اجرای برنامه‌ای مشابه ۹ اسفند ۱۳۳۱ و ۲۵ مرداد ۱۳۳۲. در نهم اسفند اعلام شد که شاه ایران را ترک می‌کند و به این بهانه افرادی به هواداری شاه و در حمایت از او در برابر کاخ شاه گرد آمدند تا مانع خروج شاه بشوند. حتی مرحوم آیت‌الله کاشانی هم ضمن اعلام حمایت از شاه، به او پیغام داد که کشور را ترک

نکند.^۵ در ۲۵ مرداد ۳۲ بعد از خروج شاه از ایران، یکی از برنامه‌هایی که اجرا شد راه‌اندازی تظاهرات به نفع شاه بود. از ماه‌های پیش از خروج شاه از ایران بعضی از تحلیل‌گران خارجی بروز جنگ داخلی و حمله گروه‌های نظامی هوادار شاه به تأسیسات و لبنانی شدن ایران را محتمل می‌دانستند.^۶ این بار هم، بعد از خروج شاه در ۲۶ دی‌ماه برنامه مشابهی اجرا شد. با توجه به این تجارب تاریخی بسیاری از فعالان و ناظران سیاسی هم انجام یک کودتای نظامی و حمله نظامیان به مردم را بسیار محتمل می‌دانستند. خبرگزاری‌ها نیز به این امر توجه کردند: «سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا دیروز گفت به اعتقاد او این مسئله که شاه صحبت از تعطیلات کرده نشان آن است که می‌خواهد بعداً به کشورش باز گردد».^۷ در بخش دیگری احتمال کودتا را بررسی کرده‌ام. همان طور که پیش‌بینی می‌شد حملات نظامیان و گروه‌های هوادار شاه به مردم نیز شروع شد. از تهران امروز (۲۰ دی‌ماه ۵۷) تلفنی خبر دادند که دیروز در اصفهان و سایر نقاط عده‌ای به حمایت از شاه تظاهرات کرده‌اند. اخباری که امروز رسیده همه حاکی از آن بود که زد و خوردهائی رخ داده است و جمعی زخمی و کشته شده‌اند. در روزنامه‌های خبری جهان هم شرح این تظاهرات آمد.

«تظاهرات به نفع شاه هم چنان ادامه دارد. همچنین خونریزی ولو کمتر از گذشته نیز ادامه دارد. ماشین‌ها، کامیون‌ها، موتورسیکلت‌ها، تراکتورهای زراعتی که واگن‌هایی را به دنبال خود می‌کشند، در اطراف میدان شاه عباس حرکت می‌کردند و به نفع شاه شعارهایی می‌دادند. صدای کرکننده بوق‌های ماشین همه جا شنیده می‌شد. به نظر می‌رسید که قسمت عمده تظاهرکنندگان سربازان و خانواده‌های سربازان و عوامل پلیس مخفی (ساواک) و یا زارعین دهات اطراف باشند».^۸

همین روزنامه می‌نویسد:

«در میان مردم، یک زن و شوهر خیلی بدشانسی آوردند. هنوز منع عبور و مرور نرسیده بود که سربازان جلوی ماشین را گرفتند و به زن و شوهری که سوار بودند دستور دادند که فریاد بزنند» جاوید شاه - زنده باد شاه - اما چون آن‌ها خودداری کردند، سربازان آن‌ها را به گلوله بستند».^۹

منابع مطلع می گویند، **ناجی فرماندار نظامی اصفهان** دستور داده است به هر قیمتی که باشد مخالفان شاه سرکوب شوند. گفته می شود که ناجی به سربازان خود گفته است: «این گلوله ها پول بابتش پرداخته شده است آن ها را بی خودی توی هوا شلیک نکنید!» حداقل ۵۰ نفر کشته شده اند - و ۵۰۰ نفر زخمی - حکومت فقط مرگ ۹ نفر را اعلام کرده است ولی جراح بیمارستان ثریا، یکی از ده بیمارستان معروف شهر، گفته است که تمامی بخش ها مملو است از زخمی ها. حداقل ۱۰ نفر از زخمی ها کشته شده اند. اکثراً پزشکان و بیمارستان ها هم ۵۰ کشته و ۵۰۰ زخمی را قبول دارند.»

تظاهرات طرفداران شاه، آغاز یک تلاش بازنده ی ضدانقلابی بود. حتی دیپلمات های خارجی مقیم **اصفهان** معتقدند بودند که این حرکت فاقد پشتوانه سیاسی است در بعضی شهرهای دیگر، از جمله در تهران، تظاهرات شاهی رخ داده است. در اصفهان «بر سر هر یک از خیابان های فرعی **چهارباغ** تانک ها و کامیون های ارتشی با عکس شاه بر شیشه آن ها، ایستاده بودند.» درجه داران با بلندگو شعار «جاوید شاه» سر دادند. بچه ها سواری ها را مجبور می کردند عکس شاه را بزنند. بسیاری از رانندگان می ترسیدند و عکس را می زدند تا به راحتی از چهارباغ عبور کنند. اگر عکس نمی زدند نظامیان آن ها را تهدید می کردند. صدای بوق ماشین ها کرکننده بود. وقتی راننده ای حاضر نشد تبعیت کند، مردی با پیراهن سیاه بر تن او را از ماشین پایین کشید و به سختی مضروب کرد. **ناجی** در تلویزیون مردم را تهدید کرده بود که او با خشونت و سختی برخورد خواهد کرد. نیروهای او ۱۲ هزار مرد مسلح است.

به دنبال خروج شاه از ایران، حملات مطبوعات و مراکز صیهونیستی به حرکت ملت ایران و رهبری آن شدت بی سابقه ای پیدا کرد. **سناتور جاکسون**، در مصاحبه ای آقای خمینی را به «**هیتلر**» تشبیه کرد. این سناتور کاندیدی ریاست جمهوری آمریکا بود و برای جلب آراء یهودیان از چنین تشبیهی استفاده کرد.

موشه دایان در ۹ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۹ گفت برای غرب مسخره است که بگذارد پیرمردی این چنین تمامی منافع غرب را به خطر بیندازد.

کیسینجر شدیداً علیه انقلاب ایران فعالیت می کرد. برخی از نمایندگان آمریکا به او حمله کرده و علیه او سر و صدا راه انداختند که به آمریکا خیانت کرده است.

احمد شهسا، که در آن زمان در کنسول‌گری ایران در مونیخ کار می‌کرد، در یک گفتگوی تلفنی (۵۷،۱۱،۷) ضمن هشدار در مورد بهرامی سفیر ایران در پاریس، که آدم فاسد و خطرناکی است و ۲۲۰ میلیون از ایران خارج کرده است، گفت: «سر کنسول آمریکا در آلمان در یک میهمانی به او گفته است که دولت بختیار ماندنی نیست. حکومت نظامی موقت روی کار خواهد آمد. اما آنهم ماندنی نخواهد بود. احتمال هرج و مرج و برادرکشی زیاد است.» اما همه خبرها این چنین تهدیدکننده نبود. یک نکته‌ی اساسی و مهم این بود که در بین جناح‌های مختلف حاکمیت در آمریکا (وزارت خارجه و شورای امنیت ملی) بر سر مسأله ایران اختلاف به وجود آمده است.

برای توجیه اقدامات نظامی احتمالی برخی تأکید می‌کردند که: «اگر رژیم ایران سقوط کند، ابتدا یک دولت دست راستی در ایران روی کار خواهد آمد که خیلی زود جای خود را به یک رژیم دست چپی خواهد داد که در واقع کمونیست و طرفدار شوروی خواهد بود»^۱. این نوع نگرش از راه کار شناخته شده معروف به بزرگ‌نمایی خطر کمونیسم یا Red Phobia ریشه می‌گرفت. نباید فراموش کرد که انقلاب ایران در حالی با سرعت بسیار زیاد به سوی پیروزی حرکت می‌کرد که جنگ سرد هنوز ادامه داشت. در خاورمیانه دولت‌های سوریه و عراق متحد نظامی شوروی بودند و شوروی در یمن و شاخ آفریقا پایگاه داشت. در افغانستان یک دولت کمونیستی روی کار آمده بود. بنابراین از نظر این مقامات آمریکا این نوع نگرانی‌ها قابل توجیه بود. به هر حال همین نگرش و نگرانی‌ها موجب شده که برژینسکی راه کار ائتلاف میان روحانیان و نظامیان را مطرح و پی‌گیری کند.

سناتور ایگلتن و سایر اعضای کمیسیون خارجی سنا (۸ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹،۱،۲۸) اظهار علاقه به شناسایی بیشتر از حرکت اسلامی کرده‌اند. نویسندگان و مخبران روزنامه **واشنگتن پست**، به طور محسوس از خمینی حمایت می‌کنند. **هنری پرگت** یا پرشت (مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه‌ی آمریکا) گفته است که: آمریکا به هیچ وجه در گارد شاهنشاهی نفوذ ندارد، تنها شاه نفوذ دارد.

این سخن پرگت ممکن است بدان معنا باشد که: به راستی نفوذ ندارد یا فقط در آن جا نفوذ دارند نه جای دیگر، یعنی عکس آن و یا خواسته است اظهار لطف

و دوستی کند؛ یا با توجه به این که مسؤولیت سرکوبی و کودتا بر عهده گارد شاهنشاهی - لویزان گذاشته شده بود و هم آن‌ها بودند که به همافران حمله کردند، سخن پرگت ممکن است بدان معنا باشد که از قبل خواسته است بگوید، دخالتی در آن ماجرا نخواهیم داشت و خودشان را تبرئه کنند. به سؤال بعدی توجه شود.

«پرگت: اگر در این وسط گارد شاهی خواست خرابکاری کند چطور؟

پاسخ: پایگاه ندارد. شکست می خورد.»
در ادامه این گزارش آمده است که: لحن روزنامه‌ها، این روزها مساعدتر است. همه تأکید می‌کنند که خمینی تعیین‌کننده شده است.

اقبال احمد (از فعالان جنبش ضد جنگ در دهه‌ی ۱۳۴۰، ۱۹۶۰) گفته است که آمریکا در ایران درگیر شده است و احتمالاً، کشتار شروع می‌شود. **رمزی کلارک** نظر اقبال احمد را تأیید کرده اما گفته است که می‌شود جلوی آن را گرفت. **دیگ** معتقد است ابتدا در مورد چگونگی درگیری آمریکا اطلاعات جمع‌آوری شود سپس اقدامات لازم انجام گیرد. به نظر این‌ها (اقبال احمد...) یکی از راه‌ها تشدید تماس با کمیسیون خارجی سنا می‌باشد.

از طرف دیگر، منابع خبری اعلام کردند که خروج شاه از ایران موقتی است و شاه به مصر رفته است، که نزدیک ایران باشد تا در صورت یک کودتای موفق بتواند به سرعت خود را به ایران برساند.^{۱۱}

این اخبار سبب آن شد که برخی از ناظران سیاسی احتمال کودتا را مطرح سازند:

«پاره‌ای از ژنرال‌های ایران ممکن است برای به دست گرفتن قدرت از دولتی که بسیار ضعیف است و نمی‌تواند نظم و قانون را به کشور باز گرداند، دست به تلاش‌هایی بزنند و از همین تلاش‌های احتمالی، به عنوان کودتا نام برده می‌شود.»^{۱۲}

«مسئله کودتای نظامی در صورت شکست دولت بختیار، نه به آن صورت که در تهران عنوان می‌شود و نه با شرکت ژنرال‌هایی که در حال حاضر در تهران مصدر کارند، بلکه با داشتن یک نمای به ظاهر ملی و سود جستن از افسران جوان، مورد توجه بوده است.»^{۱۳}

روس‌ها آمریکا را به آماده شدن جهت یک کودتای نظامی در ایران متهم کردند.^{۱۴}

از اوائل دی‌ماه، با بحث خروج شاه از ایران گفته شد که: «مقام‌های آمریکایی عقیده دارند که شاه ایران در زیر فشار مخالفان برای ترک ایران و برای آن که حکومت غیر نظامی فرصت باز گردانیدن نظم را بیاورد به زودی از ایران خارج خواهد شد. اکنون سؤال این نیست که آیا می‌رود یا نه، بلکه، این است که چه موقع می‌رود. در واقع انتظار می‌رود که شاه طی چند روز آینده ایران را ترک کند.»^{۱۵}

همچنین: «وضع شاه، ارتش، دولت، فشار آمریکا به شاه برای ترک ایران و مشکل تعیین وزیر دفاع ایران، آمریکا را مضطرب کرده است.»^{۱۶} حتی بعد بازگشت آقای خمینی به ایران و معرفی مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر، کودتای نظامی هم چنان یکی از مهمترین مسائل روز بود.^{۱۷}

۳- سفر رئیس شورای سلطنت به پاریس و استعفا

بعد از خروج شاه از ایران شورای نیابت سلطنت به ریاست سید جلال تهرانی تشکیل شد. اعضای این شورا عبارت بودند از: **شاپور بختیار**، نخست وزیر؛ **محمد سجادی**، رئیس مجلس سنا؛ **دکتر جواد سعید**، رئیس مجلس شورای ملی؛ **علیق‌لی اردلان**، وزیر دربار، **دکتر علی آبادی**، دادستان سابق؛ **محمد وارسته**، وزیر دارائی اسبق؛ **سید جلال تهرانی**، سناتور سابق؛ **عبدالله انتظام**، رئیس هیأت‌مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران و **تیمسار ارتشبد قره باغی**، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران. درجای دیگری اشاره کرده‌ام که مرحوم دکتر علی آبادی به پیشنهاد و اصرار مرحوم **مطهری** این عضویت را پذیرفته بود. به همین مناسبت هنگامی که بعد از انقلاب دادگاه انقلاب دکتر علی آبادی را بازداشت و در معرض اعدام قرار داد، مرحوم **مطهری** شخصاً به زندان رفت و دکتر علی آبادی را با خود بیرون آورد.

سید جلال تهرانی به پاریس آمد و برای دیدار با آقای خمینی ابراز علاقه کرد. آقای خمینی بعد از استعفایش از شورای سلطنت او را پذیرفت. شرح کامل این روی داد تاریخی را در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» داده‌ام. با

استعفای سید جلال تهرانی و انحلال شورای سلطنت، نظام سلطنتی از هم فرو پاشید.

۴- ماجرای سفر بختیار به پاریس

در حالی که شورای سلطنت منحل شده بود و ارتش در آستانه‌ی از هم‌پاشیدگی قرار داشت، مجلس هم چنان به کار خود ادامه می‌داد و بختیار نیز خود را نخست‌وزیر می‌دانست. اما روشن بود که هیچ یک از این دو نهاد قادر به ادامه حیات خود نخواهند بود. اما خطر تشدید درگیری‌های مسلحانه میان مردم و ارتش هنوز وجود داشت. بعضی از رهبران داخل ایران تلاش می‌کردند که این مرحله از تغییر و تحول نظام با حد اقل خون‌ریزی و تلفات صورت گیرد. بر همین اساس در حالی که رهبران انقلاب در داخل با ارتش گفتگو می‌کردند، با بختیار نیز تماس و مبادله نظر برای کناره‌گیری مسالمت‌آمیز او ادامه داشت. بختیار حاضر شده بود که به پاریس بیاید و با آقای خمینی دیدار و مذاکره کند. او امیدوار بود با ایشان به تفاهم برسد. اما او باید اول از ایران خارج می‌شد و بعد پاریس می‌آمد و سپس دیدارش با آقای خمینی مطرح می‌شد. او حتی **دکتر مرزبان** را به عنوان نماینده‌ی خود، همراه با نامه‌ای برای آقای خمینی به پاریس فرستاد.^{۱۸}

اما برنامه‌ای که در پاریس پیش‌بینی شده بود این بود که بختیار به پاریس بیاید و اگر خواست با آقای خمینی دیدار کند، آن گاه شرط استعفا عنوان شود. اگر او در تهران استعفا می‌داد اولاً معلوم نبود ارتش به او اجازه‌ی خروج از ایران را بدهد. ثانیاً او دیگر نخست‌وزیر نبود و دیدارش با آقای خمینی اهمیت چندانی نداشت. در حالی که مقدمات برای سفرش به پاریس فراهم شده بود، برخی از روحانیان در تهران بدون توجه به مسأله تصور کردند که آقای خمینی او را به عنوان نخست‌وزیر خواهد پذیرفت. در: **«آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»**، این ماجرا را به طور کامل شرح داده‌ام.^{۱۹}

با خروج شاه ما با مسائل جدی و فوری روبرو شدیم. مهمترین مسأله تشکیل و اعلام هرچه سریعتر دولت انتقالی بود. افراد باید توسط شورای انقلاب معرفی می‌شدند و بعد از تأیید آقای خمینی تشکیل جلسه می‌داند و به عنوان دولت به اداره امور کشور می‌پرداختند. آقای خمینی شرایط عضویت در دولت را مشخص

کردند که ملی و متدین باشند و گرایشی به چپ یا راست نداشته باشند. به منظور جلوگیری از آشفتگی در ارتش بعضی‌ها با آقای خمینی در باره ضرورت تعیین هر چه سریع‌تر رئیس جدیدی برای ستاد مشترک ارتش صحبت و آقای جم یا زنگنه را به ایشان پیشنهاد کرده بودند. نظر مرا خواستند اما من هیچکدام را نمی‌شناختم. از دوستان مورد اعتماد که آشنا با سوابق این افراد بودند نظرخواهی کردم و اکثراً این دو را تأیید می‌کردند.

۵ - شاه در اسوان و مراکش

بعضی از خبرنگاران مراجعه‌کننده در نوفل‌لوشاتو، از شاه در اسوان دیدن و درباره‌ی وضعیت او گزارش‌هایی منتشر کرده بودند. از یکی از آن‌ها پرسیدم که شاه را چگونه یافته بود. او پاسخ داد که سادات کاخ ریاست جمهوری را که بسیار مجلل است در اختیار شاه قرار داده است. اما شاه به شدت در خود فرو رفته بود، به سختی با افراد پیرامون خود صحبت می‌کند و بیشتر اوقات مات و مبهوت به یک نقطه خیره می‌شود و گاهی هم با خود صحبت می‌کند. شاه از مصر به مراکش رفت. دولت مراکش با احتیاط بسیار و با حفظ فاصله از شاه پذیرائی می‌کرد. خبرنگارانی که در اوائل بهمن شاه را در مراکش دیده بودند و به پاریس آمده بودند می‌گفتند که شاه به شدت افسرده است.

۶ - اشغال سفارت خانه‌های ایران

در آستانه‌ی خروج شاه از ایران دانشجویان ایرانی در بعضی از کشورها دست به اشغال سفارت خانه‌های ایران زدند.

در ۵۷،۱۱،۴ سفارت ایران در پاریس و در ۵۷،۱۱،۵ سفارت و کنسول‌گری ایران در هند اشغال شد و بعد از اخراج سفیر عکس‌هایی از آقای خمینی و طالقانی بر دیوارها نصب کردند. در آلمان جمعی از اعضای اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان به رهبری آقای حسین کاشفی به سفارت رفتند. آقای صدریه سفیر ایران در بُن با آن‌ها همکاری کرد و بخشی را که مربوط به ساواک بود در اختیار آنان گذاشت.^{۲۰} در فرانسه دانشجویانی که سفارت را اشغال کرده بودند به پرونده‌های ساواک در فرانسه، از جمله گزارشات یک روحانی به نام سیدمحمدعلی موسوی، که به گروه روحانیان حامی آقای خمینی در پاریس

پیوسته بود و در دفتر پاریس مستقر بود ولی با ساواک همکاری می‌کرد، دست یافتند. او بلافاصله از دفتر اخراج شد. بعد از پیروزی انقلاب به ایران آمد اما هنگام خروج از قصر شیرین، در مرز دستگیر شد.^{۲۱}

خلع اشرف

در ۵۷،۱۰،۲۷ اعضای هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد طی بیانیه‌ای اعلام کردند که اشرف را به عنوان رئیس هیأت نمایندگی به رسمیت نمی‌شناسند و به انقلاب پیوسته‌اند.^{۲۲}

کمیته‌ی سرپرستی نمایندگی‌های ایران در واشنگتن.

همزمان با خروج شاه از ایران، کارمندان سفارت ایران در واشنگتن در ۵۷،۱۱،۲۵ از ورود سفیر شاه، اردشیر زاهدی به سفارت‌خانه جلوگیری کردند. اردشیر زاهدی قبلاً، در ۱۹ بهمن‌ماه ۵۷، به دستور آقای میر فندرسکی، وزیر خارجه‌ی بختیار از سمت خود برکنار و از طرف وزارت امور خارجه هم رسماً به دولت آمریکا اطلاع داده شده بود. اما او حاضر به کناره‌گیری نبود. در نتیجه توسط کارمندان سفارت، که نظیر هم‌کارانشان در وزارت خارجه در تهران به انقلاب پیوسته بودند، از ورودش به سفارت جلوگیری کردند. در خلال این مدت، خبرگزاری‌ها منتشر کردند که زاهدی اسناد زیادی را از سفارت خانه بیرون برده است. هیچ کس نمی‌دانست این اسناد چه بوده اند و چه فعل و انفعالاتی در درون سفارت رخ داده بود. اما بعد از آن که کارمندان سفارت ایران زاهدی را راه ندادند، دوستان ما در واشنگتن با پاریس تماس گرفتند و ضمن گزارش خبر خواستند تا هیأتی از طرف آقای خمینی برای سرپرستی سفارت و کنسول‌گری‌های ایران در آمریکا تعیین شود. مطلب را در ۲۷ دی‌ماه ۵۷ با آقای خمینی مطرح و وضعیت را شرح دادم. ایشان از من خواستند اشخاصی را معرفی کنم. با برادران مسلمان در آمریکا تماس گرفتم و از آن‌ها درخواست کردم که با یکدیگر تماس گرفته و مشورت نمایند و چند نفری را معرفی کنند. این برادران با هم مشورت کردند و بالاخره یک هیأت ۵ نفری را معرفی کردند که عبارت بودند از آقایان دکتر جلیل ضرابی به عنوان مسؤول کمیته و دکتر طباطبائی، دکتر شهریار روحانی، دکتر رضا صدر و احمد عزیزی به عنوان اعضای

هیأت. آقای خمینی در ۱۹ صفر، برابر با ۲۸ دی‌ماه ۵۷ حکمی به عنوان آقای دکتر جلیل ضربایی صادر کردند. (پیوست‌ها). بعد از صدور و انتشار این حکم، برخی از کسانی که حتی در حساس‌ترین موقعیت‌ها هم دست از دو به هم زنی و سعایت برنمی‌دارند، پیش آقای خمینی رفتند و زبان به بدگویی گشودند و نسبت به انتصاب این افراد اعتراض کردند. چند روز بعد آقای خمینی این موضوع را با من مطرح و اضافه کردند که از فرد معترض پرسیده‌اند که آیا به شخصیت این افراد و به تعهد دینی و صداقت و امانت آن‌ها شک و تردید دارد و اعتراض می‌کند! او که همه‌ی افراد را به خوبی می‌شناخت جز جواب منفی پاسخی نداده بود. سپس آقای خمینی از او پرسیده بودند که نگرانی او از چیست؟ آقای خمینی ضمن شرح این مطلب از من خواستند که اگر چیزی شنیدم ناراحت نشوم. آقای خمینی نام آن شخص را به من گفتند، او را خوب می‌شناسم. آدم موجهی است، اما خوب، ایراداتی هم دارد، که بعضی از آن‌ها در روابطش با سایرین ایجاد مشکل می‌کند. اما من درباره‌ی او حرفی به آقای خمینی ن‌زددم. من چنین عادت‌ی و اخلاقی نداشتم. در برخی از موارد که خود آقای خمینی درباره اشخاص از من می‌پرسیدند من از پاسخ دادن طفره می‌رفتم. در یک مورد هم که مسأله مهم بود، در حضور **آیت‌الله موسوی اردبیلی** از من درباره‌ی افرادی پرسیدند و من اگرچه خود را در پاسخ نشان دادم، آقای خمینی گفتند که چون با شما مشورت می‌کنم، اگر حرفی داری و بزنی غیبت محسوب نمی‌شود. من هم نظرم را در مورد آن افراد دادم. حوادث بعد از انقلاب هم صحت داوری مرا تأیید کرد.

در مورد اعضای هیأت نیز من همه‌ی اطلاعات و سوابق فعالیت‌های این افراد را به ایشان داده بودم. این افراد از فعال‌ترین اعضای **انجمن‌های اسلامی دانشجویان و پزشکان** و جنبش اسلامی بودند. سال‌ها با تمام توان خود در راه تأسیس و گسترش نهادهای مدنی اسلامی کوشا بوده‌اند. این افراد اعضای فعال شورای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان و برخی از آن‌ها از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور بودند. **دکتر ضربایی**، در حالی که در یکی از بهترین مراکز پزشکی در **شیکاگو** به کار حرفه‌ای خود مشغول بود، به درخواست من به لبنان رفت تا مرکز پزشکی جدیدی را که در **شهرک صدر**، در حومه‌ی بیروت تأسیس شده بود اداره کند. **دکتر رضا صدر**، قبل از ادامه‌ی تحصیل در دانشگاه تهران، درس خارج را در

حوزه‌ی علمیه قم تمام کرده بود. او هم مباحثه‌ای و هم درس مرحوم حاج سید مصطفی خمینی بود. در آن وضعیت حساس کسانی باید به مسؤولیت گماشته می‌شدند که عاقل و پخته و در مسائل وارد و به زبان انگلیسی مسلط باشند و نیز به اوضاع دنیای غرب اشراف داشته باشند تا در برابر مراجعات خبرنگاران و سایرین بتوانند با درایت از انقلاب ایران دفاع کنند. هیأت سرپرستی کار خود را به سرعت آغاز کرد و با پشتیبانی ایرانیان مقیم آمریکا در منطقه شرق آمریکا، به خصوص واشنگتن توانست بر مشکلات عدیده فائق آید و بر اوضاع مسلط شود، اعتماد کارمندان خوش سابقه را جلب نماید. اگر چه یکی از اعضای هیأت تکروی و خود سرانه رفتار می‌کرد، که موجب ناراحتی و شکایت سایر اعضا شده بود. یک نمونه از جلب اعتماد این هیأت این بود که اعضای هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک اسناد بسیار مهم و جالبی را از فعالیت‌های دیپلماتیک وزیر امور خارجه زمان شاه در رابطه با جنبش ایران و نیز توافق سه کشور ایران و آمریکا و عراق در مورد اعمال فشار بر آقای خمینی در اختیار آقای دکترسنجابی و بعداً دکتررضا صدر، عضو این هیأت گذاشتند. کارمندان سفارت هم چنین به این هیأت گزارش دادند که اردشیر زاهدی، پرونده‌های زیادی را از سفارت خارج کرده است.

آقای دکتر ضرابی، به عنوان رئیس این کمیته، گزارش‌های خود را به طور کتبی به پاریس می‌فرستاد. پس از روی کار آمدن دولت موقت، وزیر امور خارجه ی جدید (مرحوم دکتر سنجابی)، کارداری از میان کارمندان سفارت منصوب کرد. این کمیته، ضمن ارسال گزارش کار خود برای وزیر امور خارجه‌ی جدید به کار خود پایان داد. گزارش، مدارک و اسناد این کمیته در «جلد چهارم خاطرات - شورای انقلاب و دولت موقت» آمده است.

گروهی از ایرانیان ساکن سوریه در برابر سفارت ایران در دمشق گرد آمدند و طی مراسمی تابلوی سر در سفارت ایران را کردند و به جای آن تابلوی «سفارت جمهوری اسلامی ایران» را نصب کردند. اعضای سفارت با این ایرانیان هم راهی کردند. (خبرگزاری فرانسه)

۷- طرح پیش‌گیری از کودتای نظامی احتمالی

اخبار و اطلاعاتی که به ما در نوفل‌لوشاتو می‌رسید و هم چنین اخباری که در روزنامه‌های آمریکا منتشر می‌شد، همه حاکی از احتمال وقوع کودتا، بعد از خروج شاه از ایران بود. در پیام کارتر به آقای خمینی، در ۸، ۹، ۱۸ دی‌ماه (۵۷) نیز آمده بود که اگر از دولت بختیار حمایت نشود، نظامیان دست به کودتا خواهند زد.

قبلاً نوشتیم که این خبرها، نگران‌کننده بود و با توجه به تجربه‌های تاریخی احتمال وقوع آن را زیاد می‌دانستیم. در ۹ اسفند ۱۳۳۱، برنامه‌ای تنظیم شده بود که شاه از ایران خارج شود و در غیاب شاه نظامیان به بهانه‌ی خروج شاه، اعتراض و به عملیاتی علیه دولت مصدق دست بزنند. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نیز، شاه ایران را ترک کرد و در غیاب او کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت. این بار نیز این خطر وجود داشت که به بهانه‌ی خروج شاه از ایران نظامیان علیه انقلاب کودتا کنند.

در برابر این برنامه چه می‌توانستیم بکنیم؟ کودتا موفق نمی‌شد، اما وقوع یک جنگ خانگی بسیار محتمل بود. آقای خمینی با جنگ مسلحانه موافق نبودند. در تیرماه ۱۳۵۶، هنگامی که بعد از مراسم خاکسپاری دکتر شریعتی به نجف رفتم، گفتگویی که با ایشان کردم، نظرشان این بود که در صورت بروز جنگ مسلحانه گروه‌های سیاسی - نظامی، که سازمان‌دهی خوبی دارند، ابتکار عمل را در دست می‌گیرند و این به نفع ما نیست. در آن زمان این یک استدلال منطقی بود. اما از طرف دیگر نمی‌توانستیم در برابر خطرات احتمالی خارجی بی‌تفاوت بنشینیم. در همان دیدار تیرماه ۵۶، من برنامه‌ی تقابل سیاسی - روانی با ارتش را مطرح کردم و ایشان از این پیشنهاد استقبال کردند. از آن پس در بیانیه‌های آقای خمینی، به کرات مطالبی خطاب به ارتشیان و خانواده‌هایشان مطرح شده است. این تقابل سیاسی - روانی، به تدریج اثر کرده بود و سربازان از سربازخانه‌ها فرار می‌کردند. در نتیجه یک شکاف جدی در بدنه‌ی ارتش به وجود آمده بود. اما این کافی نبود و خطر همچنان جدی بود. رهبران و فعالان سیاسی در داخل ایران نیز این خطر را احساس کرده بودند.

در این زمان بود که از طرف گروه‌های مسلح زیرزمینی در داخل ایران افرادی به پاریس آمدند و با آقای خمینی تماس گرفتند.

در شهریور ۱۳۵۴، رهبری سازمان مجاهدین خلق بیانیه‌ی تغییر ایدئولوژیک سازمان و مارکسیست شدنشان را اعلام کرد. علاوه بر این، رهبری سازمان اعضای مسلمان درون سازمان را که حاضر به قبول این ایدئولوژی و تمکین از رهبری منحرف، نشده بودند، یا اخراج و یا سر به نیست می‌کرد. اعضای مسلمان سازمان، که به تدریج از سازمان بیرون آمده بودند، دست به تشکیل گروه‌های کوچک مستقل زدند. ده‌ها گروه کوچک مسلح به وجود آمد. این شیوه سازمان‌دهی که به آن «پراکندگی سازمانی» گفته می‌شود و به طور خود به خود در درون ایران شکل گرفته بود، در مقابله با ساواک بسیار مؤثر واقع شده بود. من دو شیوه‌ی سازمان‌دهی به اصطلاح ارتودکس یا کلاسیک و سازمان‌دهی پراکنده، را در جای دیگری شرح داده‌ام. (قاتق نان و قاتل جان - کیهان - ۱۳۵۹)

در پاریس افرادی از این گروه‌ها به دیدن آقای خمینی آمدند تا درباره‌ی برخی از شیوه‌های عملی، نظر ایشان را بدانند. آقای خمینی، از من خواستند در مذاکرات این افراد حتماً حضور پیدا کنم. یکی از راه‌های مقابله با کودتای احتمالی، ترور برخی از فرماندهان ارشد ارتش بود. آن‌ها فهرستی از این فرماندهان تهیه کرده بودند. با برخی از رهبران داخل ایران نیز مشورت کرده و نظر موافق آن‌ها را جلب کرده بودند. اما به آن‌ها توصیه شده بود که اجرای آن را به تصویب آقای خمینی موکول کنند. فهرستی از اسامی فرماندهان ارشد ارتش را، که احتمال کودتا از جانب آن‌ها می‌رفت. به شرح زیر ارائه دادند: **سران نظامی:**

فردوست و هاشمی نژاد؛ گارد شاهی - نشاط؛ وزیر جنگ - شفت؛ رئیس ستاد - قره‌باغی؛ فرمانده نیروی هوایی - ربیعی؛ فرمانده نیروی زمینی - بدره‌ای - جهانبانی؛ فرمانده نیروی دریایی - حبیب‌اللهی؛ فرمانده هوا نیروز - خسرو داد؛ فرماندار نظامی - رحیمی - اویسی؛ دفتر ویژه - افشار.

به موجب ارزیابی آنان، **مثلث قره باغی - فردوست - شفت** همه کاره بودند و با رئیس وقت سیا (ترنر) و ام‌آی. ۶ انگلیس ارتباط مستقیم داشتند. **حسین فردوست** افسر عالی مقام ام‌آی. ۶ بود. او و شفت و شیلانی هم‌کلاس های شاه بودند و شاه به آن‌ها اعتماد داشت. بدره ای و خسرو داد از اویسی هم خطرناک تر و بی رحم تر بودند. اویسی در زمان اعلام حکومت نظامی و کشتار میدان ژاله، فرمان دار نظامی تهران بود. این ها حتی به شاه ایراد می‌گرفتند که چرا تسلیم شده و از ایران خارج می‌شود.

کسانی که از جانب گروه‌های مسلح به پاریس آمده بودند، این مطالب را با آقای خمینی مطرح ساختند. آقای خمینی به آن‌ها اجازه داد که به هر کدام که دسترسی پیدا کردند، برنامه را اجرا کنند. به خصوص در مورد چند نفر تاکید کردند.

این نمایندگان پرسش دیگری را نیز عنوان کردند. آن‌ها برای شناسایی هدف‌های مورد نظر باید به برخی از مراکز رفت و آمد این فرماندهان، نظیر کافه‌های شبانه و باشگاه وارد شوند. برای ورود به این مراکز، لازم بود از نظر قیافه ظاهری و پوشش و غیره شبیه مشتریان این محافل باشند. از جمله این که جوانانی که برای انجام تحقیقات و شناسایی بخواهند به این محافل وارد شوند باید با یک زن همراه باشند و پوشش این زن هم باید به تناسب فضای این محافل باشد. پرسش این‌ها از آقای خمینی این بود که آیا این خواهران مجاز هستند که پوشش اسلامی را کنار بگذارند و از پوششی متناسب با جو این محافل، استفاده کنند. جواب آقای خمینی مثبت بود.

آن‌ها سپس نیاز به اسلحه را مطرح کردند. آقای خمینی به آن‌ها توصیه کردند که با من صحبت کنند. من آن‌ها را به مرحوم دکتر چمران در لبنان معرفی کردم. آن‌ها از پاریس به بیروت رفتند. دکتر چمران چند قبضه اسلحه سبک، از قبیل مسلسل دستی یوزی تهیه کرد. آن‌ها با کمک چمران این سلاح‌ها را در داخل ماشین سواری جاسازی کردند و از لبنان به ایران بردند. اما شتاب رویدادها آن چنان بود که مجالی و نیازی برای این کارها در آن مرحله پیدا نشد.^{۲۳}

بعد از سقوط دولت بختیار و پیروزی انقلاب از «دفتر ویژه» محل کار سپهبد امینی افشار که دستگیر و اعدام شد، اسناد کودتای نظامی تحت عنوان «عملیات نجات» به دست آمد.

شرح کامل این عملیات در «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» آمده است. علاقه‌مندان می‌توانند به آن جا رجوع کنند.

۸- راهپیمائی در نوفل لوشاتو

در ۲۶ دی‌ماه ۵۷ برابر ۱۶ ژانویه ۷۹ شاه ایران را به مقصد مصر، اسوان ترک کرد. هوای دی‌ماه در نوفل لوشاتو بسیار سرد و برفی بود. چند روزی بود که برف

مرتب باریده و همه جا را پوشانده بود. هنوز شاه از ایران خارج نشده بود که ما از دو طریق خبردار شدیم: از طریق دوستان داخل ایران و از طریق خبرنگارانی که در دهکده بودند. با انتشار خبر خروج شاه از ایران همه‌ی کسانی که در ستاد بودند به پایکوبی پرداختند. هادی غفاری حاضران را به راهپیمایی در خیابان‌های دهکده فرا خواند. بیش از ۲۰۰ نفر در این راهپیمایی شرکت کردند. برای ساکنین دهکده این تظاهرات غیر مترقبه و جالب بود.

۹- آتش زدن دفترکارم در هیوستن

در دی‌ماه ۱۳۵۷ در همان روزی که شاه ایران را ترک کرد دفترکارم در هیوستن تک‌زاس، که در واقع ستاد فعالیت‌های سیاسی ما بود، به آتش کشیده شد. من در نوفل‌لوشاتو بودم که همسرم با ناراحتی بسیار زیادی این رویداد را برایم شرح داد. بسیاری از اسناد ما در آن آتش‌سوزی از بین رفتند. اگر چه فرزندانم، خلیل و سارا و بعضی از دوستان و همکاران توانستند با زحمت بسیار برخی از اسناد را از میان شعله‌های آتش نجات دهند، اما بخش قابل توجهی از بین رفت. اسکن برخی از اسناد موجود در جلد دوم خاطراتم آثار سوختگی را نشان می‌دهد. در سال ۸۰ که برای درمان سرطانم در بیمارستان ام. دی. اندرسون بستری بودم مردی حدود ۵۰ ساله که مدعی بود تازه از زندان آزاد شده است با زحمت زیاد توانسته بود آدرس مرا پیدا کند، آمد و مرا دید و خود را معرفی کرد: **روبرت بوب هیچ**. وی با صراحت گفت که او دفتر مرا در سال ۱۹۷۹ آتش زده است. اما حاضر نشد محرک یا محرکان را معرفی کند و من هم به علت بیماری‌ام و عوارض ناشی از درمان سرطان، در وضعیتی بودم که علاقه و انگیزه‌ای برای پیگیری قضیه نداشتم.

۱۰- چه احساسی داری؟

روزی که شاه ایران را ترک کرد و معلوم بود که انقلاب مراحل نهایی پیروزی خود را می‌گذراند، خبرنگاری از من پرسید چه احساسی داری؟ جواب دادم همان احساسی را که وقتی اولین فرزندم به دنیا آمد، به بیمارستان رفتم و نوزاد را در آغوش گرفتم. خبرنگار سؤال دیگری نکرد اما در راه بازگشت به ایران در هواپیما خانم **نوشابه امیری** از من پرسید که منظورت از آن جواب چه بود؟ گفتم، همان

احساس، یعنی نوزادی به دنیا آمده بود. همه خوشحال بودیم، به هم تبریک می‌گفتم و هدایا رد و بدل می‌شد اما هر مادر و پدر با تجربه‌ای می‌داند که تا این نوزاد بزرگ شود و به سنی برسد که بالغ و رشید بر پای خود بایستد، پدر و مادر چه زجرها خواهند کشید. در بدو تولد و دوران کودکی با انواع بیماری‌ها، بعد دندان در آوردن، راه رفتن و بعد مدرسه، بعد دوران بلوغ و... انقلاب یک تولد جدید در تاریخ کشورمان بود. این را با تمام وجودم حس می‌کردم اما آن اندازه از تاریخ انقلاب‌های دنیا را خوانده بودم که بدانم چه حوادثی در انتظار ما خواهد بود بنابراین هم احساس شادمانی و سرخوشی داشتم که انقلاب در یک مرحله به پیروزی رسیده است و هم با تمام وجود نگران حوادث پیش رو بودم. با وجود این نگرانی‌ها نسبت به آینده؛ وقتی به ایران رسیدم، زیباترین پدیده‌ای که نظرم را به خود جلب کرد، امواج خروشان مردم در خیابان‌ها و برق شادی و سرخوشی در چهره‌ها بود که بعدها متأسفانه کمرنگ و کمرنگ‌تر شد. یکی دیگر از زیبایی‌های جالب و جذاب وحدت کلمه و یکپارچگی همه قشرهای ملت و شادابی چهره‌ها از زن و مرد، پیر و جوان بود. اما تلخ‌ترین اتفاق روزهای انقلاب، بروز پاره‌ای خشونت‌ها و تحمیل آن به ملت فرهیخته ایران و نقض ارزش‌های اسلامی بود. دینی که سراسر رحمت و مهربانی و پیامبرش رحمت جهانیان است.

۱۱- جهل، حسد و تنگ نظری

در ۲۶ دی‌ماه ۵۷ شاه رفت و با استعفای سید جلال تهرانی، شورای سلطنت منحل و به دنبال آن مناسبات سیاسی در نظام استبداد سلطنتی نیز از بین رفت. اما رسوبات فرهنگی استبداد در رفتارهای ما برجای مانده بود. خداوند در قرآن کریم در شرح داستان **خروج یهودیان از مصر**، آدمیان را به نکات جالبی توجه داده است. **موسی** به کمک معجزات خود، و تأییدات الهی توانست یهودیان را از یوغ بندگی فرعون رها سازد و به صحرای **سینا** برساند. یعنی آزادی و جا به جایی جغرافیایی، به جایی که از فرعون و فرعونیان خبری نبود، یهودیان آزاد آزاد بودند. اما این رهایی «جغرافیایی یا فیزیکی بود نه آزادی ذهنی و فرهنگی». یهودیان که سال‌ها در مصر زندگی کرده بودند، به رسوبات فرهنگ غیرتوحیدی مصریان آلوده شده بودند. بنابراین وقتی موسی به **میقات** می‌رود، یهودیان تحت تاثیر بقایای رسوبات فرهنگ مصر، به ساختن و پرستش گوساله می‌پردازد. گوساله پرستی

از اجزای اصلی فرهنگ حاکم بر مصر در دوران فراعنه بود. یهودیان، به طور غریزی و فطری، یعنی با «احساس سیاسی»، با ظلم و ستم فرعون مخالف بودند، بینش سیاسی نداشتند و شیفته طرز زندگی و فرهنگ و تمدن مصریان بودند. بنابراین در جریان سفر از مصر به سینا، یک بار هنگام عبور از منطقه‌ای، با دیدن بت‌هایی که مردم بومی می‌پرستیدند، از موسی خواستند که برای آن‌ها هم بت‌هایی بسازد تا آن‌ها را بپرستند! ساختن و پرستیدن گوساله، بروز زنده بودن علاقه‌ی یهودیان به فرهنگ غالب مصر بود. **سامری** در جواب موسی که تو چگونه توانستی این کار را بکنی می‌گوید من از اثر و جای پای رسول، استفاده کردم. تعبیر این سخن است که او از «احساس مذهبی» یهودیان سوءاستفاده کرد و آنان را فریب داد.

این داستان‌های قرآنی به ما نشان می‌دهد که در تغییرات و تحولات اساسی جامعه، سه اقلیم یا قلمرو وجود دارد: سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. از این سه اقلیم **رهایی سیاسی** از همه ساده‌تر و سریع‌تر است. انقلاب اسلامی ایران مناسبات نظام استبدادی را سرنگون کرد و تغییر داد. همه شواهد و قرائن در نوفل‌لوشاتو حاکی از آن بود؛ که انقلاب پیروز است. اما تغییر در **ساختارهای اقتصادی** بر جای مانده از نظام پیشین به آسانی و به سرعت تغییرات سیاسی میسر نیست. به مطالعه‌ی فراوان، برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده‌ی راهبردی نیاز دارد. اما تغییرات در **اقلیم فرهنگی**، آداب و رسوم و اخلاقیات مردم تحت ستم از دو اقلیم سیاسی و اقتصادی به مراتب سخت‌تر و زمان برتر و نفس‌گیرتر است.

در **نوفل‌لوشاتو**، ایرانیان از همه گروه‌ها و قشرها، باسواد، بی‌سواد، روحانی، روشنفکر، دانشجو، استاد - همه بودند و می‌آمدند. اما این جامعه‌ی کوچک یک نمونه یا اشانتیون از یک جامعه‌ی بزرگ‌تر در هزاران کیلومتر دورتر، در سرزمین اصلی بود. رسوبات فرهنگی ناسالم در رفتارهای همه‌ی ما در آن جا بروز و ظهور پیدا می‌کرد. در حالی که در آن موقعیت ده‌ها خبرنگار خارجی از سرتاسر جهان ناظر بر اعمال و رفتارهای ما بودند.

یکی از مسائل آزاردهنده **بی‌نظمی‌ها** بود. بی‌نظمی‌های مشهود در اقامتگاه، به خصوص برنامه‌های روزمره، به آبرو و حیثیت جنبش و رهبری آن لطمه می‌زد. وضعیت در نوفل‌لوشاتو با آن چه در نجف و قم با آن سر و کار داشتیم و شاهد بودیم تفاوت بسیار داشت. به شیوه‌های مرسوم در حوزه‌های علمیه و دفاتر مراجع،

که می‌گفتند **نظم ما در بی‌نظمی است** و یا در برخی از محافل فرهنگی و سیاسی روشنفکران ایران، برای مدیریت وضعیت فوق‌العاده جدید نه تنها قابل استفاده نبود، بلکه می‌توانست زیان‌بار هم باشد و پی‌آمدهای مخربی داشته باشد.

در **نوفل لوشاتو**، ایران در کانون توجهات جهانی قرار گرفته بود. چه گونه ما می‌توانستیم بی‌نظمی را در مرکز دنیایی که پیشرفتشان مرهون نظم و انضباط آنان است تحمل کنیم. بدون یک برنامه منظم جهت اداره امور جاری در نوفل لوشاتو سامان‌دهی کارها امکان‌پذیر نبود.

یکی از این برنامه، تنظیم دیدارهای روزانه‌ی رهبر انقلاب بود. مرحوم **آیت‌الله اشراقی و حاج احمدآقا** این مسؤولیت را بر عهده گرفته بودند. من مایل نبودم در این نوع کارها دخالتی داشته باشم. با وجود این به من هم مراجعاتی می‌شد و من سعی می‌کردم با ارجاع آن‌ها به آقای اشراقی یا احمدآقا مسأله را حل کنم.

مسؤولیت برخورد و مدیریت خبرنگاران و دیپلمات‌ها و ارائه مشورت‌های سیاسی به عهده من واگذار شده بود. ایرانیان از ایران و خاورمیانه و اروپا و آمریکا به آن جا می‌آمدند. بعضی از این افراد با بودن و فعالیت‌های ما در آن جا سر ناسازگاری داشتند و مرتب با سعایت و غیبت کارشکنی و یا جنگ اعصاب به راه می‌انداختند.

بسیاری از کسانی که در اقامت‌گاه کار می‌کردند، داوطلبانه درس و کارهای خود را رها کرده و برای کمک به جنبش ملت ایران به آن جا آمده بودند. مثلاً، **آقای کیارشی** دانشجوی دوره‌ی دکتری بود، که مسؤولیت پذیرایی از میهمانان را بر عهده گرفته بود. آقای **خلخالی** تصور می‌کرد که او مستخدم حقوق بگیر است و یک بار بر سر قصور در پذیرایی با او برخورد پرخاش‌گرانه‌ای کرد. **حاج آقا ناصری**، بازرگانی از وین بود و اداره‌ی آشپزخانه را بر عهده گرفته بود. صادق خلخالی بر سر نبودن پیاز در سفره با او به جدال پرداخت و با هم گلاویز شدند! و همه‌ی این‌ها در حضور چشمان تیزبین خبرنگاران خارجی اتفاق می‌افتاد.

روحانیان مستقر در دهکده، حضور روشنفکران را برنمی‌تابیدند. و از هر فرصتی برای تحقیر یا مقابله با آن‌ها استفاده می‌کردند. **خانم طباطبایی**، همسر

حاج احمدآقا، در خاطرات خود به دفعات از نگرش نامطلوب و منفی روحانیان نسبت به روشنفکران دینی یاد کرده است.^{۲۴}

همان طور که اشاره کردم برخی از روشنفکران مسلمان حاضر در نوفل‌لوشاتو، کارهای روزانه خود را رها کرده و به دهکده آمده بودند. برخی از روشنفکران دینی مرتبط با این فعالیت‌ها، از جمله آقایان بنی‌صدر، حبیبی و قطب‌زاده ساکن پاریس بودند و مجبور نبودند تمام وقت آن جا باشند. آن‌ها فعالیت‌های روزمره‌ی خود را، هم چون گذشته، ادامه می‌دادند و مسؤولیت بخشی از فعالیت‌ها را در ستاد نیز بر عهده گرفته بودند. اما برای من این گونه نبود. من کار تحقیق و تدریس در یکی از بزرگ‌ترین و معتبرترین مراکز پزشکی جهان را به نفع فعالیت برای پیشبرد جنبش رها کرده بودم، خانواده‌ام را در تگزاس تنها به حال خود گذاشته و به پاریس آمده بودم.

اما روحانیان مستقر در نوفل‌لوشاتو نیز به همان کاری مشغول بودند که بعضاً در **نجف** انجام می‌دادند. آن‌ها با سفر به پاریس نه تنها چیزی را از دست نداده بودند، بلکه در وضعیتی به مراتب بهتر و مناسب‌تر از نجف در این دهکده کار می‌کردند. اما آن‌ها عموماً و مستمراً با روشنفکران دینی درگیر بودند. رفتار برخی از این روحانیان و هواداران و نزدیکان آن‌ها با روشنفکران سرشار از بدبینی و بدگمانی بود. این رفتار برای همه ما که در آن جا مشغول بودیم آزار دهنده بود. **خانم طباطبایی،** در خاطرات خود داستان جالب و آموزنده‌ای را از ذهنیت ناسالم این افراد نقل کرده است:

«**خانم دباغ** با زیرکی رفتار گروه‌ها و افرادی را که به نوفل‌لوشاتو می‌آمدند کنترل می‌کرد. یک شب احمد را صدا زد و به او گفت: «آقای فلانی پس از صحبت آقای خمینی با خبرنگاران، با برخی از آن‌ها در گوشه حیاط به گفتگو نشست، من زبان خارجی بلد نیستم، اما حس کردم، به عنوان نظر آقای خمینی مطالبی را به آن‌ها می‌گوید. شما این مطلب را بررسی کنید. پس از تحقیق معلوم شد، تشخیص او درست بوده است. پس از آن آقای خمینی گفتند روی کاغذ بنویسید که من سخنگو ندارم. حرف‌های من همان است که خودم بازگو می‌کنم و نوشته را به در و دیوار دفتر نصب کنید»

این گونه رفتارها حاکی از نادانی و ساده‌اندیشی است. همه خبرنگاران خارجی قبل و بعد از مصاحبه با آقای خمینی با ما صحبت می‌کردند. کسی که

زبان خارجی نمی‌دانست و از نزدیک صحبت با خبرنگاران را نمی‌شنید و نمی‌فهمید، چه طور **حس کرده بود** که ما مطالبی را از خودمان به نام آقای خمینی به آن‌ها می‌گوئیم؟! جالب این است که خانم دکتر طباطبایی در نقل این داستان نه تنها آن را تأیید می‌کند بلکه آن را زیرکی خانم دباغ دانسته است.

من در جای دیگری درباره یکی از رفتارهای زشت و زنده شیخ **صادق خلخالی** و یا برخورد ناسالم بعضی‌ها با گزینش هیأت سرپرستی سفارت ایران در آمریکا را بازگو کرده‌ام. این نوع رفتارها بروز فرهنگ استبدادی است. در فرهنگ استبدادی تملق از سلطان و تفتین یا سعایت رقبا در نزد سلطان یک هنجار شناخته شده است.

مجموعه این رفتارها سبب شده بود که در چندین نوبت کاسه صبرم لبریز شود به طوری که می‌خواستم نوفل لوشاتو را ترک کنم.

آقای خمینی با توجه به ناراحتی‌های من، گاهی اوقات این واکنش‌ها و رفتارها را برای من بازگو می‌کردند. ایشان احساس کرده بود که این جو نامطلوب مرا رنج می‌دهد و به من سفارش می‌کردند که ناراحت نشوم و به این حرف‌ها ترتیب اثر ندهم. اما این رفتارهای آزاردهنده ادامه داشت. آقای خمینی در یکی از صحبت‌های خود به این مسائل اشاره کردند.^{۲۵}

اما این رسوبات مسموم‌کننده با نصیحت از بین نمی‌رود. بعد از بازگشت به ایران این رفتارها حتی با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد.

آقای جلال فارسی برای توجیه بی‌اعتنایی آقای خمینی به این سعایت‌ها و رفتارهای زننده ایشان را به بی‌صدافتی و فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از افراد متهم می‌کند.^{۲۶}

۱۲- پیروزی جهل بر ظلم

روزی که شاه ایران را ترک کرد، جمع‌بندی تمام ناظران بین‌المللی این بود که انقلاب ایران پیروز شده است. هر روز تحلیل‌های متعددی پیرامون اوضاع ایران در روزنامه‌های غربی منتشر می‌شد. یکی از تحلیل‌گران انگلیسی مقاله‌ای در این باره نوشت و در پایان چنین جمع‌بندی کرد که: «انقلاب ایران پیروزی جهل بر ظلم است».

وقتی مقاله و تحلیل این نویسنده‌ی انگلیسی را خواندم بسیار ناراحت و عصبانی شدم و با خود گفتم این غربی‌ها - به خصوص انگلیس‌ها، نمی‌خواهند یا نمی‌توانند ما را درک کنند؟ این چه نوع قضاوتی در مورد انقلاب ایران است. پس از پیروزی انقلاب هر روز شاهد رویدادهای مختلف و نه چندان مطلوبی، در سطوح متفاوت بودیم. انگیزه یا علت همه‌ی این روی داده‌ها، یکسان نبود - هر کدام علت یا علل خاص خود را داشت. اما به تدریج یک علت در این رویدادها شاخص شد و آن جهل و نادانی بود. جهل در مورد پیچیدگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه جدید و تفاوت‌های اساسی آن با جامعه ساده و ابتدایی مدینه؛ جهل درباره مناسبات جهانی و روابط بین‌المللی، جهل درباره... این جهل در مواردی از نوع جهل مرکب بود. افرادی با نادانی کارهایی انجام می‌دادند اما نمی‌دانستند که نادان هستند و با نادانی خود چه ضررهایی به پیکر جامعه و انقلاب و دین پاک خدا وارد می‌کنند. هر قدر زمان می‌گذشت علائم بیشتری از این نادانی ظاهر می‌شد و افراد بیشتری به این پدیده و زیان‌های جبران‌ناپذیر آن توجه پیدا می‌کردند.

اراک‌های مقیم تهران گروهی تشکیل داده بودند و جلسات ماهیانه‌ای برگزار می‌کردند. کارگردان اصلی این مراسم آقای **چنگیز حاجب‌اشی** بود. وی در زمان دانشجویی در آلمان بسیار فعال بود و از جمله کسانی بود که به دعوت ما به مصر آمد و یک دوره‌ی آموزش‌های ویژه را گذرانید. بعد از انقلاب گاهی یکدیگر را می‌دیدیم. ایشان چندبار درگردهمایی‌های ماهیانه‌ی اراک‌های مقیم تهران مرا دعوت کرد. در این جلسات ماهیانه، برنامه‌های متنوع ادبی، هنری، گاه علمی - اجتماعی اجرا می‌شد. در یک نوبت به مناسبت سالروز انقلاب از من خواستند سخنی بگویم. من ضمن بیان بعضی از خاطرات **نوفل لوشاتو** در روزهای پرهیجان انقلاب، به تحلیل خارجی‌ها از انقلاب، از جمله به مقاله‌ی آن تحلیل‌گر انگلیسی اشاره‌ای کردم و گفتم که وقتی آن مقاله را خواندم خیلی ناراحت و از دست این تحلیل‌گر عصبانی شدم. اما بعد از انقلاب به تدریج متقاعد شدم که حق به جانب او بوده است، ما دچار جهل و نادانی بودیم و هنوز هم هستیم.

در آن جلسه، **آقای بادکوبه‌ای**، شاعر خوش‌سخن هم حضور داشتند و فی‌البداهه، شعری سرودند و خواندند. چند روز بعد، ایشان شعر خود را با یادداشتی در کنار آن برای من فرستادند. در این شعر آمده است:

«ما، «ستم» را نشان گرفته بودیم
 اما، همه تیرها از کمان «دانش» پرتاب نشد.
 ای کاش، نخست «جهل» را نشانه رفته بودیم.»
 مصطفی بادکوبه‌ای «امید»

و اما یادداشت ایشان در کنار دست‌نویس شعرشان:
 «بسمه تعالی - به جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی مبارز نستوه و گرانقدر با
 کمال احترام تقدیم می‌شود.
 مصطفی بادکوبه‌ای. ۷۸،۸،۳۰»

آقای بادکوبه‌ای بعد از وقایع سال ۸۸ بازداشت شد. در زمان تدوین نهایی
 این مجموعه هنوز در زندان است. برای سلامتی و آزادی او و سایر زندانیان عقیده
 دعا می‌کنم.

مآخذ و یادداشت‌های فصل سوم

- ۱- فریده دیبا «دخترم فرح» - ترجمه الهه رئیس‌فیروز. تهران - به‌آفرین ۱۳۸۰
- ۲- خبرگزاری فرانسه - اط ۲۶، ۱۰، ۵۷.
- ۳- اسوشیتدپرس - اط ۲، ۱۰، ۵۷
- ۴- خبرگزاری فرانسه در ۲۱ دی‌ماه ۵۷ (۱۰، ۱، ۷۹) از واشنگتن.
- ۵- ثریا اسفندیاری - در کاخ تنهائی.
- ۶- روزنامه تایمز لندن - ۵۷، ۸، ۹.
- ۷- خبرگزاری فرانسه - ۵۷، ۱۰، ۲۰.
- ۸- نیویورک تایمز - ۲۰ دی‌ماه ۵۷.
- ۹- همان
- ۱۰- داوید اون - اط ۱، ۸، ۵۷.
- ۱۱- اطلاعات - ۵۷، ۱۱، ۱۹
- ۱۲- خبرگزاری فرانسه - ۲۱، ۱۰، ۵۷
- ۱۳- مصاحبه‌ی تلفنی روزنامه اط (۵۷، ۱۰، ۲۱) با یک سیاستمدار غربی
- ۱۴- خبرگزاری فرانسه به نقل از تاس - اط ۲۳، ۱۰، ۵۷ و نیز مقاله‌ی روزنامه پراودا - اط ۱۱، ۱۱، ۵۷ به نقل از آسوشیتدپرس از مسکو.
- ۱۵- واشنگتن پست - ۵۷، ۱۰، ۱۷.
- ۱۶- خبرگزاری فرانسه - ۲۱، ۱۰، ۵۷.
- ۱۷- اط - ۱۱، ۱۹، ۵۷.
- ۱۸- در باره‌ی مهندس مرزبان مجله‌ی امید ایران شماره ۲۸، مرداد ۱۳۵۸ چنین نوشت: «مهندس رضا مرزبان از طرف بختیار به پاریس آمد تا نامه‌ای را که می‌گفت بختیار برای آقای خمینی نوشته است به ایشان بدهد و از طرف بختیار مذاکراتی انجام دهد. او اظهار داشت که حاج احمدآقا در جریان این سفر بوده‌اند. مرزبان خود را چنین معرفی کرده است: به سبب مبارزه با رژیم مخلوع سال‌ها در زندام بودم و از آن جا که از خط فکری مرحوم خلیل ملکی یعنی سوسیالیسم پیروی می‌کردم

خیلی زود هم‌فکری و هم‌دلی با آقای دکتر بختیار پیدا کردم. چرا که او یک مبارز سوسیالیست معتقد بود. ما مدت‌ها در طول انقلاب با یکدیگر همکاری می‌کردیم و به سبب اعتماد به من از طرف ایشان مأمور شدم به پاریس بروم و با آقای خمینی مذاکراتی انجام دهم. حضرت حجت الاسلام حاج احمد خمینی در جریان این سفر هستند. مرزبان نتوانست با آقای خمینی دیدار کند. و درباره‌ی مسببان آن می‌گفت: «... در صورتی که نه آقای بختیار موفق شد با کارشکنی‌های زیاد بعضی از اطرافیان تندرو و عوامل سوسیال امپریالیست رخنه کرده در اطراف حضرت آقای خمینی با ایشان تماس حاصل نماید و نه اینکه من به عنوان نماینده و پیک آقای بختیار موفق شدم در پاریس آن چنان که باید و شاید با حضرت آقای خمینی تماس حاصل نمایم»

۱۹- آقای دکتر صادق طباطبائی در خاطرات خود در باره‌ی این رویداد و دیدار بختیار چنین نوشته است:

«می‌دانید که بختیار در ایامی که آقای خمینی در نوفل لوشاتو مستقر بودند، خواهان ملاقات با ایشان بود ما در این زمینه با آقای خمینی صحبت کردیم و طبیعتاً نظر ایشان این بود که بختیار را به شرط استعفا می‌پذیرند. منتها ما از ایشان خواستیم که فعلاً شرط استعفا را بیان نکنند و فقط ملاقات را بپذیرند. هنگامی که بختیار به نوفل لوشاتو بیاید دقیقاً در مورد او همان برنامه‌ای را پیاده می‌کنیم که در مورد سید جلال تهرانی پیاده کردیم. به این شکل که به او خواهیم گفت که آقای خمینی به شرط استعفا حاضر به پذیرش شما می‌باشند و چه بسا تطمیعش کنیم که اگر استعفا بدهی ممکن است از سوی آقای خمینی مأمور تشکیل دولت هم بشوی!! این مسأله در جریان بود تا این که یک شب که من به پاریس رفته بودم شهید حاج مهدی عراقی به من زنگ زد که پاشو بیا این جا اوضاع بهم ریخته! گفتم مگر چه شده است؟ گفت من ده دقیقه رفته بودم حمام دوش بگیرم و حاج احمدآقا هم در هتل با دوستانش بود که از تهران به دفتر تلفن کردند. آقای فردوسی‌پور گوشی را برداشته، ظاهراً آقای خلخالی و منتظری بوده‌اند که گفته‌اند این جا در تهران به خاطر انتشار خبر ملاقات آقای خمینی با بختیار،

شورای علما به هم ریخته و بخش قابل توجهی می گویند این کار به مصلحت انقلاب نیست. علی‌الخصوص که در آن روزها کارتر برای آقای خمینی پیغام فرستاده بود که به مصلحت شماسست که با دولت بختیار به توافق برسید و بعد از ۵-۶ ماه که اوضاع آرام شد آن وقت انتخابات آزاد صورت می گیرد و شما می توانید برنامه هایتان را اعلام کنید. به هر حال آقای فردوسی پور بدون اطلاع از این تاکتیک در جواب تلفن می گوید آقا فرموده اند من بدون استعفا بختیار را نمی پذیرم. به هر حال اعتقاد شخص من این است که اگر این تاکتیک عملی می شد انقلاب بسیار بی هزینه تر به پیروزی می رسید و اصولاً موفقیت بسیار جالبی بود. اگر استعفا نمی داد با شرایطی که در آن مقطع در ایران وجود داشت که ۹۰٪ مردم توی خیابان ها بودند اصلاً معلوم نبود که دیگر بتواند به ایران بازگردد یعنی به عبارت دیگر به شدت در محذور گیر می کرد و چاره ای جز قبول استعفا نداشت.» (کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۸۱)

۲۰- دکتر صادق طباطبائی- خاطرات سیاسی اجتماعی- ج ۳، چاپ و نشر عروج ۱۳۸۷.

۲۱- تلفنچی امام در پاریس دستگیر شد - گزارش خبری روزنامه اطلاعات - ۵۸، ۴، ۶:

«سید محمدعلی موسوی مازندرانی روحانی‌نمایی که در طول مدت اقامت امام در پاریس از طرف ساواک مأموریت داشت به پاریس رفته و خود را به امام نزدیک کند روز گذشته در قصر شیرین دستگیر شد.

طبق گزارش خبرنگار اعزامی اطلاعات به پاریس، پس از ورود امام به پاریس حدود ده الی پانزده نفر از روحانیان متعهد مبارز و مترقی خود را به پاریس رساندند تا آن چه که به عنوان کمک از دستشان ساخته است در مقر امام در پاریس انجام دهند. در بین این روحانیان یک روحانی‌نمای ساواکی نیز به نام: سید محمدعلی موسوی مازندرانی خود را به پاریس رساند و پس از مدتی اقامت در پاریس موفق شد مسؤولیت خانه شماره ۳ امام را در پاریس به دست آورد، این خانه را نزدیکان امام مخصوص کسانی اجاره کرده بودند که از ایران و سرتاسر دنیا برای دیدار از امام به پاریس می آمدند و در آن جا پذیرایی می شدند. این مأمور روحانی‌نمای ساواک به دو دلیل مسؤولیت این خانه را قبول کرده بود، یکی آن که اسامی و مشخصات ایرانیانی را که برای

دیدار از امام به پاریس می‌آمدند به دست آورده و در اختیار ساواک تهران قرار دهد.

دلیل دیگر وجود یک تلفن ارتباطی از تهران با امام بود که در این خانه قرار داشت و کسانی که برای امام پیام‌های مهم داشتند با این تلفن تماس می‌گرفتند و به این ترتیب او می‌توانست یاران فعال امام را در تهران شناسایی کند.

خبرنگار ما در گزارش خود اضافه می‌کند هنگامی که من با امام و همراهانش با پرواز انقلاب به سوی تهران پرواز کردیم این روحانی‌نما نیز در هواپیما بود و به تهران آمد ولی دو هفته پس از ورود به تهران هنگامی که احساس کرد انقلاب اسلامی ایران رو به پیروزی است تهران را به قصد پاریس ترک کرد و بار دیگر به پاریس بازگشت و بعد از چند روز اقامت در پاریس به عراق رفت. بعد از پیروزی انقلاب وقتی پرونده‌های روحانی‌نماهای ساواکی مورد بررسی قرار گرفت این شخص شناسایی شد.

در چند روز گذشته که دولت بعث عراق اقدام به اخراج روحانیان ایرانی مقیم عراق کرد این روحانی‌نما نیز در بین دیگر روحانیان از عراق به سوی مرز ایران اخراج شد و روز گذشته توسط پاسداران انقلاب در قصر شیرین دستگیر و تحویل زندان قصر شد. «

اما او طی نامه‌ای به روزنامه اطلاعات اتهامات خود را رد کرد. روزنامه

اطلاعات نوشت:

«تلفنچی امام در پاریس از خود دفاع می‌کند: مطالبی که روزنامه اطلاعات روز پنجشنبه ۷، ۴، ۵۸ در صفحه ۱ و ۲ آورده است به ادله زیر، دروغ و افتراء محض است: ۱. گفته شد در طول اقامت امام، در پاریس بودم و حال آنکه فقط یک ماه و بیست روز بنده در پاریس بودم. ۲. آمده است فقط در خانه شماره ۳ بودم و حال آن که برنامه تلفنچی‌ها این بود که یک شب در میان، از نوفل لوشاتو، به پاریس یا بالعکس جا را عوض کنند.

۳. آمده است که دو هفته بعد از ورود به ایران، از ایران خارج شدم و حال آن که طبق شواهد موجود، در نامه وزارت امور خارجه و کمیته موقت انقلاب اسلامی تا فروردین ۵۸ نیز در ایران بودم.

۴. گفته شده که از ایران به پاریس رفتم و حال آن که به دلیل دفتر و مدارک موجود در فرودگاه مهرآباد، ۱۶ فروردین ۵۸ از ایران به بغداد سفر کردم. مهم‌تر از همه، فرد و یا افرادی که از قضاوت وجدان‌های بیدار هیچ هراس ندارند، اگر یک گزارش از پاریس از من ارائه نمودند، بنده در پیشگاه عدل انقلاب اسلامی داوطلبانه خودم را خلع لباس می‌کنم. و اما دستگیری بنده به علت سوءتفاهمی در مورد امانات زندانی‌ها بود که با ارائه مدرک و قبض رسیده‌ها، در شرف حل است. **محمدعلی موسوی**

۲۲- آژانس فرانس پرس ۲۷، ۱۰، ۵۷

۲۳- آقای اکبر براتی، در خاطرات خود از این دیدار و گفتگو یاد کرده است.
اقلیم خاطرات - فاطمه طباطبایی - چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار آقای خمینی ۱۳۹۰.

۲۴- سخنرانی در ۱۷ مهرماه ۵۷ در *نوفل/لوشاتو*: «عرض کنم که بعضی‌ها می‌گفتند مثل این که، بعضی از آقایان آمده بودند اینجا من نبودم، و مثل این که قدری مواخذه و محاکمه می‌کردند که کسی در این امر دخالت داشته! و مطالبی در این معنا. نه این طور نبوده است. من مزاج آن را ندارم که این جا بنشینم و باید استراحت کنم.... من عادت به تشریفات ندارم که مثلاً بین من و کسی واسطه باشد، ارتباط باشد... این خلاف ادب اسلام است...» سخنان آقای خمینی حدود یک ساعت به طول انجامید. چندین بار به وضع مزاجی خود اشاره و در پایان مجدداً تأکید کردند که: «اولاً این را عرض بکنم که من از اولی که داخل این باغ شدم اجازه دخالت به کسی ندادم. هیچ وقت به نزدیکان خودم هم اجازه‌ی دخالت ندادم. خودم در کارهایم مستقل بودم. خودم هر کاری را می‌خواستم می‌کردم و هر کاری را نمی‌خواستم، نمی‌کردم. بر اثر تشخیص خودم، و تفکر خودم، کارهایم را انجام می‌دادم خیال نکنید من این جا که حالا آمدم مثلاً با کسی ارتباط خاصی داشته باشم. یا کسی در کارهای من دخالت بکند و من هم از او تقلید بکنم... این حرف‌ها نیست در کار کدورتی نداشته باشید از این جهت که من مثلاً، اگر رفته‌ام بیرون برای استراحت این یک چیزی بوده

است.... از این معذرت می‌خواهم، برای اینکه مزاج من چنین اقتضایی ندارد، من باید برگردم آن جا و استراحت کنم...!»

۲۵- «آقای خمینی.... وقتی در پاریس دیدند بعضی از شاگردان با دکتر ابراهیم یزدی کج خلقی دارند یا انتقاد برحق می‌کنند به آنان یادآور می‌شد که من آقای دکتر یزدی را کار دارم یعنی فعلاً برای مدتی به او احتیاج دارم، مواظب رفتارتان باشید». زوایای تاریک - ص ۴۶۶.

اگر چه به ادعاهای آقای فارسی نمی‌توان اعتماد کرد، اما این سخن ایشان متهم کردن آقای خمینی به ماکیاولیسم است.

فصل چهارم

بازگشت به ایران

فصل چهارم

بازگشت به ایران

۱- تدارک برای پرواز به ایران

بلافاصله بعد از خروج شاه از ایران، آقای خمینی اعلام کردند که به زودی به ایران برمی‌گردند. اما هم از جانب یاران ایشان در ایران و هم بختیار و هم آمریکایی‌ها طی پیام‌هایی توصیه می‌شد که در بازگشت تأمل کنند. با توجه به روحیه آقای خمینی این پیام‌ها و توصیه‌ها تأثیر وارونه داشت و ایشان را به بازگشت هر چه سریع‌تر مصمم‌تر کرد. هم‌زمان، نظامیان و بختیار در واکنش به تصمیم آقای خمینی فرودگاه‌ها را بستند و پرواز هواپیماها را متوقف ساختند. اما این عمل بختیار بی‌حاصل و به ضرر خود او بود. او چه طور می‌توانست جلوگیری از بازگشت یک ایرانی را به کشورش توجیه کند. حرکت بختیار موجب تحریک شدید افکار عمومی در ایران شده بود. صدها هزار نفر در تهران گرد هم آمده بودند. ایران در حال انفجار بود. ده‌ها خبرنگار از سراسر جهان به دهکده هجوم آورده بودند. بر شدت تهدیدها افزوده شد. مقامات امنیتی مرتب وضعیت را پی‌گیری می‌کردند. ایرانیان حاضر در دهکده نیز به مراقبت‌های خود افزودند. بختیار مجبور شد، نظرش را عوض کرده و فرودگاه را باز کند. ابتدا قرار بود

هواپیمایی از ایران به نام «پرواز انقلاب» به پاریس بیاید. اما بنا به عللی، از جمله مسائل امنیتی و احتمال واکنش ارتش به این پرواز، تصمیم گرفته شد با یک هواپیمای ایرفرانس به ایران پرواز کنیم. صادق قطب‌زاده و مهدی عراقی با ایرفرانس مذاکره کردند و هواپیما به مبلغ چهارصد هزار تومان دربست کرایه شد. این هزینه را بازاریانی که بعدها، بعد از انقلاب مورد بی‌لطفی حاکمان جدید قرار گرفتند، پرداخت کردند. با این احتمال که ممکن است نظامیان اجازه‌ی فرود به این هواپیما را ندهند، با مسئولان شرکت ایرفرانس صحبت شد که ذخیره بنزین هواپیما آن قدر باشد که در صورت لزوم بتواند به پاریس برگردد. سومین پیش‌بینی این بود که به بیش از ۱۰۰ خبرنگار خارجی از تمام رسانه‌ها اجازه دادیم در این سفر ما را همراهی کنند. همراهی این خبرنگاران در واقع یک چتر امنیتی برای این هواپیما بود. بدون شک ارتش حاضر نمی‌شد با حضور این تعداد خبرنگار خارجی هواپیما را بزند یا به در محل دورافتاده‌ای آن را مجبور به فرود نماید. در بازگشت به ایران احتمال سقوط هواپیما یا مجبور کردن آن به فرود در یک منطقه دورافتاده وجود داشت. احتمال سقوط هواپیما کم بود اما دو احتمال جدی وجود داشت. اول این که هواپیماهای نظامی ارتش، هواپیمای ایرفرانس را مجبور به فرود در یک منطقه‌ی دورافتاده کرده و رهبری و همراهان را دستگیر کنند. احتمال دوم جلوگیری از فرود هواپیما در تهران و برگرداندن آن به پاریس بود. نظر ما این بود که اگر هواپیمای حامل رهبر انقلاب نتواند در تهران به زمین بنشیند کوشش خواهد شد که در فرودگاه یکی از کشورهای همسایه به زمین بنشیند. و اگر چنین امکانی فراهم نشود به پاریس باز گردد. با این حال، در مصاحبه‌ای اعلام کردم که بازگشت آقای خمینی و همراهانش در روز معین و برنامه‌ریزی شده به رغم این که یک ریسک حساب شده است، انجام می‌شود. ما به موفقیت این برنامه کاملاً مطمئن هستیم اگر چه احتمال برخورد نظامی را منتفی نمی‌دانیم. در باره‌ی فرستاده‌ی بختیار گفتم پذیرش او توسط آقای خمینی بستگی به محتوی پیامی دارد که ارسال کرده است. با توجه به مجموعه احتمالات سعی شد اولاً تعداد مسافران و بار آن‌ها کم و هواپیما سبک باشد و بنزین به اندازه‌ی کافی داشته باشد تا در صورت جلوگیری از نشستن در فرودگاه تهران بتواند به پاریس بازگردد. بعد از پیروزی انقلاب در بعضی از اسناد محرمانه قبل از انقلاب خواندم که در میان فرماندهان ارشد، از جمله مقدم، رئیس ساواک

تصمیمی برای مجبور کردن هواپیما به فرود در یک منطقه‌ی دورافتاده مورد بحث جدی بوده است و مقدم دستورالعملی در این باره صادر کرده بود.^۱ با وجود این خطرات احتمالی من هم مثل سایر مسافران این پرواز، احساس نگرانی نمی‌کردم و دلهره نداشتیم. بلکه نوعی شادمانی و سرخوشی همراه با احساس دغدغه نسبت به آینده داشتیم. داستان بسیاری از انقلابات جهان را خوانده بودم و از سرنوشت دردناک آن‌ها آگاه بودم.

ایرفرانس به مسؤولان برنامه تأکید کرد که مسافران این هواپیما حتی‌الامکان بار زیادی با خود نداشته باشند. آن‌ها احتمال می‌دادند که در تهران اجازه‌ی فرود به هواپیما داده نشود و هواپیما مجبور شود به پاریس برگردد. با همه‌ی تذکرات متأسفانه برخی از همراهان، از جمله یکی از روحانیان، این نکته را رعایت نکردند و روزهای آخر را با ولع و حرص و حتی با اجاره کردن تاکسی دربستی، در فروشگاه‌ها گذراندند و هر چه خواستند خریدند به طوری که هر کدام بیش از چندین چمدان اضافه داشتند. در چند مورد هم مهدی عراقی بر سر این مسأله با آن‌ها درگیر شد. در این پرواز از میان ایرانیان، حدود ۱۰۰ نفر و حدود ۱۰۰ نفر هم خبرنگاران خارجی بودند. اسامی تمامی ایرانیان را به خاطر ندارم، آن‌ها که به یاد دارم، غیر از رهبر فقید انقلاب، آقایان سیداحمد خمینی، بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، صادق طباطبایی و هادی غفاری بودند. کسان دیگری هم بودند اما الان حضور ذهن ندارم. کسانی هم بودند که می‌خواستند در آن پرواز باشند، اما به هر حال به علت محدودیت تعداد صندلی‌ها، نتوانستند همراه شوند. در پرواز آقای خمینی به ایران و در میان همراهان تعدادی از خانم‌ها نیز بودند. از کسانی که به یاد دارم خانم نوشابه امیری، خبرنگار کیهان بود. مسؤولیت مدیریت مسافران همراه در این پرواز با مرحوم مهدی عراقی بود و من هیچ دخالتی نداشتم. در میان اطرافیان آقای خمینی در پاریس از همه گروه‌های فعال ملی، ملی - اسلامی حضور داشتند. در تهران شورای انقلاب کمیته‌ای را برای تدارک مراسم استقبال معین کرد. مسؤولان این کمیته با پاریس در ارتباط دائم و مستقیم بودند. در یکی از همین روزها، مرحوم احمد شهسا از همشهریان و دوستان بسیار قدیمی ما که از کارمندان وزارت خارجه‌ی ایران و مأمور در کنسولگری ایران در مونیخ آلمان بود، تماس گرفت و پیشنهاد کرد که آقای خمینی بعد از ورود به تهران به بهشت زهرا بر سر مزار شهدای انقلاب بروند.

او یادآوری کرد که در بسیاری از کشورها رسم است که سردار فاتح بر سر مزار «سرباز گمنام» می‌رود و دسته گل نثار مزارش می‌کند. این پیشنهاد مورد استقبال آقای خمینی در پاریس و کمیته‌ی استقبال در تهران قرار گرفت. آقای **مرتضی طلیعه**، پسردایی همسر که کارمند وزارت امور خارجه بود و در دفتر **نماینده‌ی ایران در سازمان ملل متحد** کار می‌کرد، تلفنی به من خبر داد که سه عدد جلیقه ضد گلوله تهیه کرده است. او چون گذرنامه سیاسی - دیپلماسی داشت شخصاً به پاریس آمد و آن‌ها را همراه خود آورد. کمیته‌ی استقبال برای مراسم در بهشت زهرا پیش‌بینی کرده بود که چند نفر از طرف خانواده‌های شهدا به رهبر انقلاب خوش آمد بگویند. قرار بود که پدر رضایی‌ها، **حاج خلیل** یکی از آن‌ها باشد اما، بر سر این افراد، اختلافات بالا گرفت. برخی از روحانیان با نفوذ، از انجام آن سر باز زدند و مانع شدند. همچنین، **مرحوم طالقانی**، تلفنی به آقا پیام داد که جو جامعه بسیار ملتهب است. مردم به منازل ایادی رژیم حمله می‌کنند، می‌کشند و آتش می‌زنند. یک نمونه‌ی آن را، حمله به منزل **سرهنگ زیبایی** بازجو و شکنجه‌گر ساواک ذکر کردند. با این مقدمه توصیه‌ی ایشان به آقای خمینی این بود که به هنگام ورود به تهران، پیامبروار، هم چون فتح مکه، عفو عمومی و انتم‌الطلاق، اعلام کنید. نظر به اهمیت این مسأله هنگامی که **مرحوم طالقانی** تلفن زد، صحبت‌های ایشان را روی نوار ضبط کردم و عیناً نوار را برای آقای خمینی گذاشتم تا ایشان صحبت‌های آقای **طالقانی** را مستقیماً بشنوند. اما نه تنها آقای خمینی، بلکه بسیاری از اطرافیان ایشان با این پیشنهاد موافق نبودند. حتی بعضی‌ها اظهار داشتند که نباید **اشتباه عفو ابوسفیان** در فتح مکه تکرار شود. چه اگر ابوسفیان مجازات شده بود، بنی‌امیه هرگز امکان و جرأت حکومت و سرکوب مسلمانان را پیدا نمی‌کردند. از تهران همچنین پیشنهاد شد که آقا وقتی وارد می‌شوند، هر نوع دست‌بوسی، پابوسی و مراسمی را که یادگار سلاطین جبار است، ممنوع کنند. اما آقای خمینی این نظر را نادرست دانستند و گفتند نباید مانع ابراز احساسات مردم شد. نقل کردند که برخی از شیعیان به پای امام می‌افتادند، اما از این عمل نهی نمی‌شدند. کمیته‌ی استقبال با مشورت پاریس محل ورود و اقامت آقای خمینی را در تهران، مدرسه‌ی رفاه معین کرد، آقای خمینی نظرشان این بود و تأکید کردند که محل اقامت ایشان در تهران، نه در شمال شهر بلکه در مرکز شهر باشد. قرار شد طبق برنامه، آقای خمینی ابتدا از

فرودگاه به دانشگاه تهران بروند. به چند دلیل: اول اینکه دانشگاه تهران نقش بسیار کلیدی در انقلاب ایران داشته است. دوم این که دانشگاه در تمام طول ۲۵ سال حکومت شاه از ۲۸ مرداد ۳۲ تا بهمن ۵۷ یکی از ارکان مقاومت بوده است. سوم اینکه روحانیان ایران، از تهران و شهرستان‌ها، در اعتراض به تصمیم دولت بختیار در بستن فرودگاه و جلوگیری از بازگشت آقای خمینی به ایران، در دانشگاه متحصن شده بودند. قبل از ترک نوفل‌لوشاتو، آقای اشراقی از جانب آقای خمینی، از همسایه‌های محل به خاطر مزاحمت‌های سه ماهه‌ای اقامت در دهکده، پوزش خواستند و هدایایی کوچک به خانواده‌ها دادند. آقای اشراقی روابط عمومی خوبی با همسایه‌ها برقرار کرده بود، در ایام میلاد مسیح ایشان از طرف آقای خمینی هدایائی برای همسایه‌ها و مأموران فرانسوی تهیه و توزیع کردند. من هم از جانب آقای خمینی از مسئولان امنیتی فرانسه و نیز ژاندارمری محل تشکر کردم. مرحوم آیت‌الله اشراقی در دهکده ماندند تا بعداً خانواده آقای خمینی را به ایران بیاورند. و مرحوم عراقی نیز ماند تا منزل آقای عسگری را تمیز کند و تحویل دهد. اوایل شب، چند ساعت قبل از حرکت به فرودگاه، من از همه‌ی کسانی که در این ستاد داوطلبانه فعالیت می‌کردند، دعوت کردم تا آقای خمینی از آن‌ها تشکر و خداحافظی کنند. در این گردهمایی، آقای خمینی ضمن تشکر از آن‌ها، یادآور شدند که آن‌ها مجبور نیستند همراه ایشان به ایران بیایند، در این سفر خطرانی وجود دارد. برخی از حاضران متأثر شدند و گریه کردند. بعد از پایان این دیدار من لحظاتی تنها با آقای خمینی گفتگو کردم. از ایشان پرسیدم که آیا از مجموع فعالیت‌های این ۱۱۸ روز راضی هستند؟ و آیا آن طور که می‌خواستند بوده است؟ ایشان تشکر کردند و سپس به یادگار، در حاشیه صفحه اول قرآن جیبی من چند خطی نوشتند که متن آن از این قرار است:

«بسمه تعالی، در سفری که ناچار به پاریس منتهی شد، جناب آقای دکتر یزدی از لحظه اول همراهی نمودند و مدت چهار ماه و چند روز تحمل زحماتی ارزنده نمودند و خدمات ارزنده‌ای به نهضت مقدس کردند و در این چند ماه با کمال صداقت و امانت تقبل اموری چند را نمودند. امید است خدای متعال ایشان را اجر و توفیق عنایت فرماید. بهمن ۱۳۵۷-۱۹۷۹، ۱، ۲۰ - روح‌الله الموسوی الخمینی».

سپس از ایشان خداحافظی کردم. ایشان تعجب کردند، ابتدا تصور کردند که می‌خواهم به آمریکا برگردم. اما توضیح دادم که رفتاری که من در این مدت از جانب برخی از اطرافیان، به خصوص روحانیان دیده‌ام، احتمال آن را می‌دهم که در ایران حتی مانع دیدار من با شما بشوند. در اینجا وضعیت طوری بود که با وجود ناراحتی‌هایشان نمی‌توانستند، مانع شوند، اما در ایران آن‌ها این کار را خواهند کرد. پرسیدند که می‌خواهی چه کنی، گفتم می‌خواهم **قلندری** کنم. با تعجب پرسیدند یعنی چی؟ گفتم من چند سالی در ایران نبوده‌ام می‌خواهم ایران‌گردی کنم و از نزدیک بررسی و مطالعه کنم که چه چیزی در کشورمان اتفاق افتاده است که چنین انقلاب عظیمی را موجب شده است. و این آخرین سخنان ما، قبل از حرکت به فرودگاه پاریس بود.

۲- در فرودگاه پاریس

در فرودگاه آقای خمینی قبل از سوار شدن به هواپیما در میان جمع کثیری از خبرنگاران، فیلم‌برداران، عکاسان، آخرین مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود را انجام دادند. قبل از مصاحبه ابتدا پیامی خطاب به **مردم و دولت فرانسه**، که متن آن از قبل آماده شده بود قرائت شد. سپس متن را ابتدا توسط آقای **صادق قطب‌زاده به فرانسه** و سپس من به انگلیسی ترجمه کردم. متن این پیام در صحیفه‌ی نور آمده است. بعد از قرائت پیام. خبرنگاران سؤالات خود را مطرح کردند. متن این مصاحبه در همان زمان در رسانه‌های گروهی در فرانسه و ایران منتشر شد. در این مجموعه من نیازی ندیدم که مصاحبه‌های متعدد و سخنرانی‌های آقای خمینی را بیاورم. تقریباً تمامی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های آقای خمینی در مجموعه‌ای جداگانه منتشر شده است. فرودگاه تحت شدیدترین اقدامات احتیاطی قرار داشت: ۵۰۰۰ ژاندارم، پلیس، نیروهای مخصوص مسیر آقای خمینی را از نوفل لوشاتو تا فرودگاه زیر نظر داشتند. کنترل در فرودگاه تا آن زمان سابقه نداشت.

۳- در هواپیما

پرواز از پاریس به تهران به آرامش و راحتی انجام شد. چون دیر وقت بود و همه خسته بودند، اکثراً ترجیح دادند استراحت کنند. در هواپیما، آقای خمینی و

همراهان در قسمت مسافران درجه‌ی یک، جا داده شدند. که تعداد کم‌تری صندلی داشت. خبرنگاران در قسمت دیگر، که مخصوص بلیط درجه‌ی ۲ بود جای گرفتند. طبقه‌ی بالا را هم خالی گذاشتیم تا آقای خمینی اگر خواستند بتوانند در آن جا استراحت کنند. طبیعی بود که با توجه به محدودیت‌ها، همه ایرانیان حاضر در دهکده نتوانند با این هواپیما به ایران برگردند. و این خود موجب دلخوری‌هایی شد.

در هواپیما، خبرنگاران مرتب به سراغ آقای خمینی و همراهان می‌آمدند. خبرنگاری از آقای خمینی قبل از استراحت پرسید چه احساسی دارید؟ ایشان جواب دادند: «هیچ». این جواب بعدها مورد بحث‌ها و گفتگوهای فراوان قرار گرفت. شاید واقع بینانه‌ترین توجیه این جواب را شادروان آقای دکتر شیخ مهدی حائری یزدی داده باشد. من بعدها در تهران از آقای حائری پرسیدم که چرا آقای خمینی این جواب را دادند و منظورشان چه بود؟ آقای حائری گفتند آقای خمینی در عرفان تابع مکتب سهروردی هستند. در این مکتب عارف وقتی عروج پیدا می‌کند به جایی می‌رسد که «انا الحق» می‌گوید. از دیدگاه چنین باور عرفانی عارف خدا گونه شده، در برابر رویدادها احساسی نظیر مردم عادی ندارد!! کمی پس از پرواز هواپیما، آقای خمینی برای استراحت به طبقه‌ی دوم رفتند. بعد از نماز صبح و طلوع آفتاب، حاج احمدآقا به طبقه‌ی دوم رفت تا از پدر بخواهد که جلیقه ضدگلوله را به تن کند. اشاره کردم که چند روز قبل از ترک فرانسه، مرتضی طلیعه سه جلیقه‌ی ضدگلوله برای ما آورد. یکی برای آقای خمینی، یکی برای حاج احمدآقا و یکی هم برای من سید احمدآقا و من از آن استفاده نکردیم. حاج احمدآقا هر کاری کرد آقای خمینی جلیقه را نپوشید بالاخره ایشان به من متوسل شد. من مراقب بودم هنگامی که نماز صبح را تمام کردند با ایشان صحبت کردم و قانعشان کردم و لباس‌هایشان را بیرون آوردم و جلیقه را پوشاندم. اگر به عکس‌های آقای خمینی خمینی در هنگام پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه تهران یا در بهشت زهرا دقت کنید متوجه می‌شوید که سینه و سر شانه‌ها به طور غیر عادی تنومندتر از معمول است.

۴- در فرودگاه تهران

هنگامی که هواپیما در تهران به زمین نشست، ابتدا آقایان پسندیده و مطهری برای دیدن آقای خمینی به درون هواپیما آمدند. سپس آقای خمینی به همراه حاج احمدآقا و آقایان پسندیده و مطهری از پله‌های هواپیما پائین آمدند، اما من اصراری نداشتم که حتماً همراه با آنان پیاده شوم. وقتی همه پیاده شدند، من پیاده شدم و هنگامی به سالن عمومی رسیدم که جمعیت پیشواژکنندگان دور آقای خمینی را گرفته بودند و سرود «**خمینی ای امام**» خوانده می‌شد. وقتی از پله‌های سالن مسافران پائین رفتم، پدر و برادرانم را در کنار دوستان دیدم. بعد از دید و بوسی با آنان و با مهندس بازرگان و دکتر سحابی، آقای **طالقانی** را دیدم که در کنار سکوی وسط فرودگاه نشسته و به دیوار تکیه کرده است. به دیدارش رفتم. این دیدار، بعد از ۱۸ سال برای هر دوی ما هیجان برانگیز بود. در حالی که اشک شوق از سر و صورتمان سرازیر بود یکدیگر را در آغوش گرفتیم. سپس به اتفاق آقای طالقانی به اتاقی که برای استراحت اختصاص داده شده بود رفتیم. در آن اتاق آقای پسندیده، آیت‌الله منتظری نیز بودند، هنگامی که آقای خمینی سوار ماشین مخصوص شدند و به راه افتادند، **آقای تهرانچی**، به همراه دو نفر از دوستان دیگر آمدند تا مرا با ماشین خود به **بهشت زهرا** ببرند، اما کثرت جمعیت آن چنان بود که آقای خمینی نتوانستند به دانشگاه بروند و یک سر به بهشت زهرا رفتند. سنگینی ترافیک و کثرت جمعیت آن چنان بود، که ما هم از رفتن به بهشت زهرا منصرف شدیم و دوستان مرا به منزل پدرم در خیابان ایران رساندند.^۲

طبق برنامه‌ای که از پاریس با ستاد استقبال آقای خمینی توافق شده بود، قرار بود ایشان در مدرسه رفاه مستقر شوند، اما در همان شب اول، این برنامه در تهران تغییر کرد و به قول صادق خلخالی کودتا کردند و آقای خمینی را به مدرسه علوی بردند.

بعد از پیروزی انقلاب بعضی‌ها پیشنهاد کردند مدرسه علوی به عنوان یکی از اقامت‌گاه‌های اصلی آقای خمینی در روزهای نخست انقلاب به موزه تبدیل شود. اما وقتی اصل خیلی از چیزها حفظ نشده باشد، نگهداری و حفاظت از یک ساختمان معنا پیدا نمی‌کند. باید به جای حفظ بنا به فکر حفظ اصل آرمان‌های ملت و معیارهای آزادی و حاکمیت مردم بود. مدیران و مسؤولان مدرسه علوی در

زمان شاه برای این که بتوانند به کار خود ادامه دهند فعالیت سیاسی نداشتند و از نظر فکری، بیش تر به سنت گرایان وابسته بودند.

به این ترتیب آقای خمینی بعد از ۱۴ سال تبعید و من بعد از ۱۸ سال زندگی در غربت در صبح روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ۵۷ به وطن مان، ایران بازگشتیم.

وقتی اراده خداوند بر نابودی نظام متکی بر ظلم و ستم قرار گیرد، چشم دل صاحبان قدرت را کور می کند و آن ها قادر نخواهند بود که حقایق و واقعیت ها را آن طور که هستند ببینند. سقوط شاه بیان واقعی این کلام الهی است که: «افمن زين له سوء عمله فراء حسنا فان الله يضل من يشاء و يهدي من يشاء- آیا آن که کردار بدش را در نظرش آراستند، چنان نیکویش پنداشت، همانند کسی است که چنین نیست؟ پس خدا هر که را خواهد گمراه می کند و هر که را خواهد هدایت می کند. فاطر-۸»

پیامبر خدا فرمود: «الملك يبقی مع الکفر و لا يبقی مع الظلم». کارگزاران و عمله ظلم در هر نظامی براندازان واقعی آن نظام هستند. صدق الله العلی و العظیم.

مآخذ و یادداشت‌های فصل پنجم

۱- بر اساس اسناد محرمانه اداره کل گذرنامه، رئیس وقت ساواک، تیمسار مقدم، دستور داده بود هواپیمای حامل آقای خمینی و همراهان را به فرود در یک مکان دورافتاده مجبور کنند. در جلد چهارم خاطراتم، «شورای انقلاب و دولت موقت» این سند آمده است.

۲- یک نمونه از رسوبات مشمئزکننده‌ی غیراخلاقی در رفتارها، ادعاهای بیجای برخی از خاطره‌نویسان متأسفانه روحانی، از جمله آقای فردوسی‌پور، در مورد همین ورود ما به ایران است. او می‌نویسد: «در این فاصله متوجه شدم که دکتر یزدی داخل بلیزر نشسته است. گفتم آقای یزدی پیاده شوید. گفت چرا؟ گفتم خوب نیست شما سوار باشید، پیاده شوید. اگر صلاح بود بعداً سوار خواهید شد. هنگامی که حضرت آقای خمینی سوار می‌شدند، مهندس صباغیان، که رئیس ستاد انقلاب بود و همراه آقای رفیق‌دوست آمده بود از آقای خمینی پرسید آقای یزدی هم با این ماشین هستند، سوار شوند؟ حضرت آقای خمینی با دست اشاره کردند و فرمودند خیر! غیر از احمد کسی سوار نشود» (مجله یاران شماره ۷- خرداد ۱۳۸۵). این ادعای به کلی بی‌اساسی است. از آقای کفاش‌زاده، که او همچنین ادعائی کرده بود پرسیدم منظور تو از این دروغ‌ها چیست؟ قسم خورد که او چنین حرفی نزده است، حاج احمد‌آقا به نام او چنین گفته است؟!!

پیوست‌ها

۱- حمایت و پشتیبانی نهضت آزادی ایران از تظاهرات سازمان جوانان مسلمان در برابر کاخ سفید

بسمه تعالی

سازمان جوانان مسلمان در آمریکا

خبر اعتصاب غذای سازمان جوانان مسلمان در آمریکا که در روزهای اخیر به منظور ابراز همدردی با خلق تحت ستم ایران و خانواده‌های شهدای روز ۱۷ شهریور و انزجار نسبت به جنایات رژیم شاه جبار و خودکامه و ضدمردمی دیکتاتور ایران، در واشنگتن برگزار شده است با خوشحالی دریافت گردید. ما موفقیت هر چه بیشتر خواهان و برادرانی که از خارج کشور با اقدامات گسترده خودشان صدای ملت مسلمان و آگاه ایران را به گوش جهانیان می‌رسانند از خداوند بزرگ مسئلت می‌نماییم. نهضت آزادی ایران ۲۴ شهریور ۵۷

۲- نامه‌ی نهضت آزادی ایران - خارج از کشور به رئیس جمهور عراق

«آقای حسن البکر - رئیس جمهور عراق

اطلاع حاصل شد که به دستور شما از روز شنبه ۲۰ شوال ۹۸ مأموران پلیس شما منزل زعیم شیعیان جهان و رهبر مبارزات رهایی‌بخش مردم مسلمان ایران امام خمینی را محاصره کرده‌اند و با این شیوه‌ی پلیسی و ارتجاعی مانع از تماس مردم با معظم له می‌شوند و عملاً ایشان را زندانی کرده‌اند. طبق اظهار نظر نماینده‌ی شما، دولت عراق ملزم است که براساس توافق با رژیم شاه مانع آزادی بیان و قلم امام خمینی گردد. شما با این عمل خود علیه امام خمینی تمام مقررات و عهد و بین‌المللی را در مورد حقوق سیاسی و مدنی و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نفی کرده‌اید.

آقای رئیس جمهور! البته این اولین بار نیست که دولت شما مزاحمت‌هایی برای امام خمینی فراهم ساخته است در دفعات گذشته ما هر بار بعد از کسب اطلاع از مزاحمت‌های دولت شما مراتب نگرانی و اعتراض خود را به اطلاع شما رسانده‌ایم و وظایف و تعهدات بین‌المللی شما را یادآور شده‌ایم. شما تا به حال مدعی بوده‌اید که امام خمینی «مهمان عراق» است نه یک تبعیدی. اما عمل شما خصوصاً در شرایط کنونی، یعنی همکاری مستقیم شما با شاه ایران و امپریالیسم بین‌المللی می‌باشد.

مبارزات رهایی بخش مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی اکنون به مراحل حساس خود رسیده است و در این چند ماه اخیر جهان شاهد اوج‌گیری این مبارزات حق طلبانه بوده است. امروز شعار مردم ما در سراسر ایران سرنگونی شاه و کسب استقلال و آزادی و استقرار حکومت اسلامی است و شرکت وسیع و همگانی مردم مسلمان ایران در این مبارزه رژیم شاه را به پرتگاه سقوط کشانده است. ما صریحاً اعلام می‌داریم که ادامه ی این روش و عمل دولت شما در ایجاد مزاحمت برای امام خمینی به سود ارتجاع منطقه و امپریالیسم بین‌المللی بوده و مورد تنفر مردم ایران و امت اسلام و آزادی خواهان جهان نسبت به شما و رژیم عراق خواهد بود. این عمل شما به تشدید تشنج در اوضاع منطقه منجر خواهد شد. چنین امری مسلماً به ضرر مردم عراق و امت عربی خواهد بود.

بدون شک مسؤولیت عواقب وخیم چنین اوضاعی شخصاً به عهده شما و دولت عراق می‌باشد. برای پیش‌گیری از چنان عواقبی رفع فوری هرگونه مزاحمت و محدودیتی از امام خمینی امری است ضروری.

نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)

یکشنبه ۲۱ شوال ۹۸ - مطابق ۲ مهر ۵۷ - ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۸

رونوشت به: امام خمینی نجف - مراجع عظام در قم - آقای مهندس بازرگان رئیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران - آقای بومدین رئیس جمهور الجزایر - آقای حافظ اسد رئیس جمهور سوریه -

سازمان ملل متحد آقای کورت والدهایم - آقای یاسر عرفات -
خبرگزاری‌های بین‌المللی.

تلگراف‌های مشابهی نیز از ایران به دولت عراق مخابره شد. نمونه‌ای از این
تلگراف‌ها که در دسترس بود به شرح زیر است:

۳- جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر تهران - ایران

۴۲۵،۲- به تاریخ ۷ مهرماه ۱۳۵۷

«سفارت کبرای عراق در ایران

جناب آقای سفیر کبیر

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بدین وسیله با ادای سلام
و احترام، تأسف شدید خود را از محدودیت غیرقانونی و رفتار
غیرمنتظره‌ای که اخیراً در نجف اشرف نسبت به مرجع عالی‌قدر تشیع
حضرت آیت‌الله خمینی به عمل آمده است ابراز می‌دارد و وظیفه خود
دانستیم که بر طبق اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مراتب را با آن جناب در
میان گذارده خواهش نماییم که چون ارتباط مستقیم با حضرت رئیس
جمهور کشور عراق نداریم، دستور فرمایید نامه‌ی پیوست را به معظم له
برسانند. آن جناب با حضوری که در کشور ما و استحضاری که از جریانات
امور دارند بهتر می‌توانند ترجمان احساسات و نظریات قانونی ما و سایر
مردم ایران در قبال دولت متبوعه گردید. محتوای نامه ما را با گزارش
خودتان تأیید و تکمیل فرمایید. ضمناً بسیار خوشوقت خواهیم بود اجازه
فرمایید دو نفر از اعضای کمیته‌ی اجرایی جمعیت با آن جناب ملاقات
نمایند. »

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر. رئیس هیأت اجراییه
تلفن‌های آقای دکتر عبدالکریم لاهیجی، مسؤول روابط عمومی
جمعیت: دفتر ۶۵۰۳۳۷، منزل ۲۲۶۳۱۳

۴- گزارش روزنامه‌ی السفير لبنان ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۸

(۴مهرماه ۱۳۵۷)

روزنامه السفیر ضمن درج خبر محاصره‌ی منزل آقای خمینی متن کامل تلگراف نهضت آزادی را در شماره ۲۶ سپتامبر ۷۸ (۴ مهرماه ۱۳۵۷) خود منتشر نمود. ترجمه فارسی خبر روزنامه‌ی السفیر به قرار زیر است:

«به دنبال اخبار ایجاد محدودیت برای فعالیت‌های خمینی و محاصره منزل او در عراق نهضت آزادی ایران در تلگرافی به حسن البکر رفع محدودیت‌ها را مطالبه می‌کند.

«تهران ۲۵ سپتامبر - خبرگزاری آی پی دیشب قوای مسلح عراقی منزل زعیم دینی ایرانی مخالف رژیم، **آیت‌الله خمینی** را در شهر نجف محاصره کردند و لکن بعد از اعتراضات شدید رهبران دینی ایرانی در تهران، عقب‌نشینی کرده و رفع مزاحمت نمودند. منابع مطلع ایرانی گفتند که نیروهای عراقی منزل او را بدون هیچ گونه دلیلی محاصره کردند. اما مسؤولین عراقی عقب‌نشینی کرده و به نیروهای خود دستور رفع مزاحمت دادند و گفتند که: «محاصره به دنبال سوءتفاهم ساده‌ای که پیش آمده بود رخ داده است».

«**آیت‌الله عبدالله شیرازی** زعیم دینی ایرانی مقیم مشهد طی تلگرافی به رئیس جمهور عراق، احمد حسن البکر خواستار صدور دستور فوری مبنی بر عقب‌نشینی نیروهایی که منزل خمینی را محاصره کرده‌اند شده است. و در خبری که (ای. اف. پی - خبرگزاری فرانسه) امروز بیانیهِ **کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران** را منتشر ساخت که طی آن تأکید شده است که منزل امام خمینی از شبیه گذشته تحت محاصره قرار گرفت و مانع ورود اشخاص می‌گردند. این بیانیه از حکومت عراق اعاده‌ی آزادی خمینی و حقوق وی را در اسرع وقت ممکن خواستار شده است، کما این که تمامی مردم و جنبش‌های دموکراتیک به این اقدام حکومت عراق اعتراض دارد.»

روزنامه السفیر، بعد از این مقدمه خبری، ترجمه عربی بیانیه نهضت آزادی را به طور کامل چاپ کرده است.

۵- تصویر صفحات گذرنامه‌ی آقای خمینی

صفحات ۲، ۳ و ۱۴ و ۱۵ گذرنامه‌ی ایرانی آقای خمینی ویزای ورود به کویت را، که قبل از سفر تهیه شده بود، مهر ورود به کویت، به تاریخ ۴، ۱۰، ۷۸، یعنی همان روزی که ما وارد مرز شدیم، و نیز مهر «ملغی»، یا ابطال اجازه ورود،

بر آن زده شده است، را نشان می‌دهد. در صفحه ۱۴، دو مهر دیده می‌شود: اولی مهر خروج از مرز عراق در صفوان به تاریخ ۷۸.۱۰.۴ و دیگری مهر خروج از فرودگاه بین‌المللی بغداد در تاریخ ۷۸.۱۰.۶.

2

مهر تاریخ تولد: ۱۲۷۹ (نخین)

شماره شناسنامه: ۲۷۴۴

Lieu de naissance: Gom (Khomain)

Date de naissance: 1900

Profession: Theologian

Domicile: Najaf

Adresse en Iran: _____

مهر خروج از مرز عراق در صفوان به تاریخ ۷۸.۱۰.۴

مهر خروج از فرودگاه بین‌المللی بغداد در تاریخ ۷۸.۱۰.۶

3

Photographie du titulaire

Signature du titulaire

Signalement:

Taille: Medium

Cheveux: White

Yeux: Black

Signes particuliers: _____

1390712 *

Visas

۶- انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا

انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا Muslim Students Association که اختصاراً MSA نامیده می‌شود، اولین بار در سال ۱۹۶۱ به همت عده‌ای از دانشجویان مسلمان از کشورهای اسلامی، از جمله ایران، که در آن قاره به تحصیل اشتغال داشتند و با به هم پیوستن تعدادی از انجمن‌های اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌های آمریکا، تأسیس یافت و به سرعت مورد استقبال دانشجویان و به طور کلی مسلمانان تحصیل کرده مقیم آمریکا قرار گرفت. و به یک سازمان فعال اسلامی، نه تنها در سطح دانشگاه‌ها، بلکه در میان مجامع اسلامی آمریکا تبدیل گردید و مرکز تجمع مسلمانان مقیم آمریکا و یکی از ستون‌های فعال و عمده حرکت اسلامی در قاره آمریکا شد. در جلد دوم خاطرات - ۱۸ سال در غربت درباره این انجمن توضیحاتی داده‌ام.

۷- مطالب موهن حاج سید احمد خمینی آقا

آقای حاج سید احمد خمینی در سخنان پیش از خطبه‌ی نماز جمعه در ۱۲ بهمن ۶۹ در شرح سفر تاریخی آقای خمینی به پاریس مطالبی نادرست و دور از واقعیت و در قسمتی همراه با تهمت و افترای بی‌اساس نسبت به اینجانب ایراد نمود، که قسمت‌هایی از آن در همان زمان به شرح زیر در رجانیوز منتشر شد:

رجا نیوز - ماجرای دروغ‌های ابراهیم یزدی - شبکه ایران - در قسمت اول و دوم این مقاله مروری داشتیم بر ادعاهای دروغین ابراهیم یزدی در مورد هجرت آقای خمینی از نجف به پاریس و بیان کردیم که او گرچه سعی می‌کند خود را اولین پیشنهاددهنده این موضوع نشان دهد ولی تصریحات کتبی و شفاهی آقای خمینی و حاج احمدآقا و دیگر ملازمان ایشان، خط بطلانی است بر این ادعاها. در این قسمت پایانی، برخی دیگر از ادعاهای یزدی و جلال الدین فارسی درباره‌ی این سفر را مطرح و نقد می‌کنیم:

مردی که از دروغ گفتن خسته نمی‌شود! یکی از مهم‌ترین دلایلی که در قسمت قبل مبنی بر پوچ بودن ادعای یزدی مطرح شد، تذکر آقای خمینی در وصیتنامه شان بود. همانگونه که ذکر شد ایشان در انتهای وصیتنامه‌شان چند نکته را یادآور می‌شوند که یکی از آنها این است: «از قرار مذکور، بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس به وسیله آنان بوده، این دروغ است. من پس از

برگرداندم از کویت، با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم، زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود؛ آنان تحت نفوذ شاه بودند ولی پاریس این احتمال نبود.» (صحیفه‌ی آقای خمینی، جلد ۲۱، صفحه ۴۵۲)

اما با این همه، ابراهیم یزدی باز هم با جسارت به ادعاهایش ادامه می‌دهد. وی در مصاحبه‌اش با روزنامه‌ی **سیاست روز** که بخش‌هایی از آن قبلاً ذکر شد، در پاسخ به این سؤال که: «در وصیتنامه آقای خمینی آمده است تصمیم سفر به فرانسه در مشورت با حاج احمدآقا گرفته شد. آیا این منافاتی با حرف‌های شما ندارد؟» می‌گوید: «مرحوم حاج احمدآقا این را در جایی می‌گوید و استناد می‌کند به وصیتنامه‌ی آقای خمینی. این وصیتنامه چه می‌گوید؟ می‌گوید: کسی مرا به پاریس نبرد. من با احمد مشورت کردم و بعد تصمیم گرفتم. حرف ایشان هم درست است. این به این معنا نیست که من [یعنی یزدی] پیشنهاددهنده نبوده‌ام. سؤال اینجاست که اگر آقای خمینی در بصره با احمدآقا درباره‌ی پاریس مشورت می‌کند با یزدی که سال‌ها نماینده ایشان بوده در آن جا، و به آمریکا و اروپا وارد است، مشورت نکرده است؟ این خلاف عقل است.» (روزنامه‌ی سیاست روز، ۱۷، ۱۱، ۱۳۸۷) با اندکی دقت در کلام آقای خمینی مشخص می‌شود که اولاً در جمله «بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس به وسیله‌ی آنان بوده» طبیعتاً منظور ایشان، عامل بردن نیست بلکه عامل پیشنهاددهنده است چرا که در ادامه می‌گویند: «من با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم». در ثانی یزدی با لطایف الحیل موضوع را از ادعای «اولین پیشنهاددهنده» به «مشورت دهنده» تغییر می‌دهد. در حالی که ما منکر مشورت نمودن آقای خمینی با دیگران نیستیمو سوم اینکه یزدی می‌گوید: «مرحوم حاج احمدآقا این را در جایی می‌گوید و استناد می‌کند به وصیتنامه آقای خمینی.» و بعد موضوع را به وصیتنامه می‌کشد. این در حالی است که مصاحبه‌کننده به متن وصیتنامه اشاره کرده است و گذشته از آن، مرحوم حاج احمد در زمان حیات آقای خمینی و قبل از باز شدن وصیتنامه‌ی آقای خمینی سخنانی در رد ادعای یزدی مطرح نموده بودند و اصلاً استنادشان به وصیتنامه نبوده و در هر حال یزدی آن سؤال را بی‌پاسخ می‌گذارد و به نوعی موضوع را منحرف و به نفع خودش تأویل می‌کند.

یادگار آقای خمینی: با کمال بی‌شرمی، لاطائلات می‌گویند حاج سید

احمد خمینی به دلیل وجود این ادعا در زمان حضرت آقای خمینی و با احتمال

تکرار ادعاهای تحریف‌آمیز یزدی و برخی دوستانش در آینده، در همان زمان حیات آقای خمینی و طی نوشته‌های درباره‌ی این هجرت، بر این موضوع تأکیدی دو چندان نموده بود: «شیرین است که با تمام این اوصاف، بعضی‌ها با کمال بی‌شرمی مدعی شدند که ما اعلامیه‌ها را می‌نویسیم! اصلاً ما به آقای خمینی گفتیم تا حکومت اسلامی را در نجف تدریس کنند! ما گفتیم با شاه مبارزه کن و اینچنین هم مبارزه کن! ما و ما و ما! و من در اینجا صریحاً اعلام می‌کنم: ۱- آقای خمینی خود تصمیم به هجرت گرفتند و هیچکس حتی به اندازه سر سوزنی در رفتن آقای خمینی به پاریس دخالتی نداشت. فقط من پاریس را در آن شب عنوان نمودم که آقای خمینی پذیرفتند. ۲- تمام اعلامیه‌هایشان را خودشان می‌نوشتند و می‌نویسند و آقای خمینی حاضرند و ناظر. اگر غیر از این بود و هست تکذیب بفرمایند و اگر کسی مدعی است که آقای خمینی را به پاریس آورده یا برده است و یا کلمه‌ای برای آقای خمینی نوشته است، دروغ محض است و من خواهش می‌کنم که در این صورت مطلب را آفتابی کند. چرا که در غیر این صورت بعداً ادعایی پذیرفته نیست و اما من چرا روی این دو نکته تکیه کردم با اینکه از عهده‌ی این نوشتار که داستان هجرت آقای خمینی است خارج می‌باشد زیرا [در صورت پذیرفته شدن این قبیل ادعاهای دروغین] تاریخ ما و مسیر تاریخی انقلاب‌ها و انقلاب ما، در نتیجه نظام جمهوری اسلامی ما از مسیر اصلی و اصیل خود منحرف می‌شود و دیری نمی‌پاید که حرکت اصیل و مردمی و خدایی آقای خمینی به یک حرکت سیاسی مترشح از غرب و شرق و یا این گروه مبدل می‌گردد. چنانچه گفته شد و چه بی‌پروا و تقوا گفته شد که در تمام حرکات و سفرها این ما بودیم که در کنار آقای خمینی بودیم! دوستان خرده‌نگیرند که کسی در ذهنش هم چنین چیزهایی آن هم نسبت به آقای خمینی نمی‌آید و تو چرا عنوان کردی! برادران و خواهران عزیز تا آقای خمینی هست که خدا او را تا انقلاب مهدی زنده نگه دارد باید روشن شود که: ۱- هیچ کس از هجرت آقای خمینی به جز من و تنی چند از دوستان معمم نجف خبری نداشت. ۲- آقای خمینی خود تصمیم به هجرت به فرانسه را گرفتند و این حرکت به هیچ کس و هیچ یک از گروه‌های سیاسی چه داخل و چه ایرانیان خارج مربوط نیست. فردا ادعا نشود که ما آمدیم تا آقای خمینی را راهی پاریس کنیم و یا به ما از ایران گفته شد تا به آقای خمینی بگوییم در فرانسه بهتر می‌شود مبارزه کرد و از این

قبیل لاطائلاتی که اگر با بودن آقای خمینی روشنش نکنیم فردا از بزرگترین انحرافات اساسی این انقلاب و نهضت به شمار خواهد رفت! « (دلیل آفتاب، نشرعروج، صفحه ۷۸)

آقای فارسی شما فراموشی گرفته‌اید نه آقای خمینی.....

نتیجه آن که هجرت تاریخی آقای خمینی از نجف به پاریس از جمله موضوعات تاریخی مهمی است که هر از چندی توسط برخی مدعیان مالکیت انقلاب به طرق مختلف، دست‌خوش تلاش برای تحریف می‌شود و با توجه به اهمیت موضوع و سفارش آقای خمینی، و با وجود اسناد و دلایل متقنی که طی این مقاله اشارتی بدان‌ها رفت، بر دوست‌داران انقلاب است که از تحریف آن جلوگیری کنند.

۸- پاسخ به مطالب آقای حاج سید احمد خمینی ۲۴ بهمن ۱۳۶۹

بسمه تعالی

جناب آقای حاج سید احمدآقا

بعد از سلام، شما در سخنان پیش از خطبه‌ی نماز جمعه در ۱۲ بهمن ۶۹ در شرح سفر تاریخی آقای خمینی به پاریس مطالبی نادرست و دور از واقعیت، و در قسمتی همراه با تهمت و افترای بی‌اساس نسبت به اینجانب ایراد نمودید که تعجب‌برانگیز و خلاف شرع و قانون می‌باشد. در حالی که در همسایگی ما در سرزمین اعراب و مسلمانان فتنه بزرگی از خون و آتش و خرابی به راه افتاده است و شبیج و سایه وحشتناک خود را بر همه جا گسترده است و مسلمانان با سلاح‌های مخوف استکبار جهانی و ایادی آنان قتل عام می‌شوند، صرف وقت و تحریف حقایق چه لزوم و ضرورتی داشت و بازکننده‌ی کدام عقده می‌تواند باشد؟ و بعد از گذشت سیزده سال در شرح آن سفر، چه لزومی به تحریف حقایق بود؟ در مورد جزئیات آن سفر تاریخی مطالب فراوانی از زبان تقریباً همه کسانی که از آن مطلع بودند، در اولین سالگرد انقلاب در بهمن ۱۳۵۸ از طریق رادیو و تلویزیون، گفته و پخش شده است. رهبر فقید انقلاب نیز شخصاً مطالبی به دفعات بعد از مراجعت به ایران اظهار داشته‌اند. پاره‌ای از بیانات شما با آن مطالب منتشر شده در تعارض است و اگر شما به آن مطالب مراجعه می‌کردید چه بسا مرتکب این خطاها در ذکر آن وقایع نمی‌شدید.

اما اصرار شما در انکار و نفی این واقعیت که پیشنهاددهنده به رهبر فقید انقلاب برای سفر به پاریس این را قم بوده است هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد. این واقعیت در علم خدا، در ذهن آگاه مردم ایران و در حافظه تاریخ ضبط و ثبت است و تلاش برای تحریف آن بی‌فایده است. اگر آن (عمل) در نزد خداوند عزیز و حکیم عمل نیکی محسوب شده باشد و از عامل آن پذیرفته شده باشد، نه شما و نه هیچ کس دیگری نمی‌تواند مانع اجر الهی برای صاحب آن عمل بشود و اگر خداوند سمیع و بصیر پاداش دهنده‌ی نیکوی اعمال بندگان است سپاس یا ناسپاسی شما و بندگان دیگر چه اثری دارد؟ و کسی هم از این بابت از هیچ بنده‌ای انتظار اجر و سپاس نداشته و ندارد. و ناسپاسی‌ها هم موجبی برای دلتنگی و یاس از رحمت حق نیست.

اما برای روشن شدن ذهن جنابعالی و تجدیدخاطر گذشته ذکر برخی از نکات ضروری است. در اوایل شهریور ماه سال ۱۳۵۷ برادر عزیز **آقای دعایی** از نجف تلفن زدند و اطلاع دادند که رهبر فقید انقلاب مصمم به ترک عراق هستند و از من خواسته‌اند که در صورت امکان هر چه زودتر به نجف بروم. اقدام برای تهیه مقدمات سفر مصادف شد با وقایع ۱۷ شهریور و کشتار مردم در **میدان ژاله** و ضرورت اقدامات دفاعی و انجام تظاهرات اعتراض‌آمیز در **واشنگتن** علیه سیاست دولت آمریکا در حمایت از شاه و کشتار مردم. سپس محاصره‌ی **بیت آقای خمینی** توسط عراق صورت گرفت، که خبرش را در انگلیس، در سر راه نجف دریافت کردم. در اولین فرصت که از کاهش محدودیت‌ها توسط **آقای مهری** از **کویت** مطلع شدم به بغداد و سپس نجف حرکت کردم. و از طریق آقای **فاضل** در هنگام نماز صبحگاهی در حرم مطهر **مولای متقیان علی ابن ابیطالب (ع)** از برنامه‌ی حرکت آقای خمینی و ترک نجف مطلع شدم که بلافاصله به اتفاق ایشان به بیت رفته و به مسافران آماده برای حرکت پیوستم. اگر خاطرتان باشد در ماشین آقای مهری، آقای خمینی و شما در صندلی عقب و این بنده در صندلی جلو قرار گرفتیم. رهبر فقید انقلاب بعد از ذکر مقدمه‌ای پیرامون فشارهای دولت عراق برنامه خود را برای سفر به کویت و از آن جا به سوریه بیان نمودند. بنده برای ایشان جریان تماس آقای **قطب‌زاده** با مقامات دولت **سوریه** و عدم استقبال آنان را از سفر احتمالی آقای خمینی به دمشق، گزارش کرده و

اضافه نمودم، که آقای **قطب‌زاده** برای تماس با **مقامات الجزایری** عازم آن کشور است. اما به نظر اینجانب حرکت به این کشورها نیز فایده‌ای دربر نخواهد داشت. وضع فشار و اختناق و مشکلات سیاسی در این کشورها اگر بیشتر از عراق نباشد کمتر هم نیست. و به فرض قبول و تحمل سفر و اقامت آقای خمینی در کشورشان، محدودیت‌هایی فراوان اعمال خواهند کرد. و ارتباط ایشان با خارج و ایران حتی از سطح عراق هم کمتر خواهد شد. آن گاه نظرم را در مورد سفر به اروپا بیان نموده و توضیح دادم با توجه به نکات مختلف، فرانسه بر آلمان، ایتالیا، انگلیس و هر جای دیگر ترجیح دارد و مزایای اقامت در پاریس را، از جهت اهدافی که دارند، برشمردم. ایشان این پیشنهاد را نه رد کردند و نه چیزی که علامت قبولی باشد، ابراز داشتند. در جریان سفر حوادثی در مرز عراق، در مرز کویت (در شهر **مندلی**، در ساختمان اداری گمرک مندلی)، سخنان مقام دولتی **کویت**، در بازگشت به مرز عراق، در شهر **صفوان**، در ساختمان اداری سازمان اطلاعات عراق در آن شهر رخ داد. در اواخر شب آقای خمینی را به اتفاق جنابعالی و آقایان مرحوم **املائی** و **فردوسی‌پور** به بصره بردند. برای آقای **مهری** و اینجانب نیز در آن شب حوادثی رخ داد. تا روز بعد که مأموران عراقی بنده را نیز به هتل **بصره** منتقل ساختند در همان هنگام که در دفتر ساختمان اداری سازمان اطلاعات عراق در شهر **صفوان** در انتظار تصمیم مقامات عراقی در بغداد، ما را نگاه داشته بودند، اینجانب بار دیگر پیشنهاد خود را در مورد سفر به **پاریس** عنوان کردم. باز آقای خمینی چیزی که حاکی از رد یا قبول باشد بیان ننمودند. روز بعد که مأموران عراقی اینجانب را با ماشین خود به هتل **بصره** آوردند، شخص جنابعالی اولین چیزی را که به من مژده دادید این بود که حضرت آقای خمینی پیشنهاد شما را برای سفر به **پاریس** قبول کردند. به همین دلیل رهبر فقید انقلاب عنوان کرده‌اند که بعد از مشورت با شما خودشان تصمیم گرفتند. معلوم است که جزایشان کس دیگری نمی‌توانسته است چنان تصمیمی را اتخاذ نماید، اما آیا معقول است که ایشان با شما که اروپا را ندیده‌اید و از اوضاع آن جا خبر نداشتید مشورت کنند ولی با کسی که از مسائل و اوضاع و احوال آن دیار اطلاعات وسیع دارد، و سال‌ها نماینده ایشان و مورد وثوق و در تماس‌های مختلف هر ساله‌ی حضوری و یا ارتباط مکاتبه‌ای بوده است و خود ایشان از طریق

آقای **دعایی** خواسته بودند که به **نجف** برود، هیچ صحبتی و مشورتی در مورد این سفر ننماید؟ این که چرا از مشورت با بنده برای این سفر صحبت نشده است پاسخ روشن است. زیرا مورد نداشت. مشورت با پیشنهاددهنده یک امر برای اتخاذ تصمیم معنا ندارد. نظر بنده را می‌دانستند و لزومی برای کسب نظر و مشورت در آن مرحله نبود. لابد به خاطر دارید که بعد از پرواز از **بصره** به **بغداد**، و توقف کوتاه در **فرودگاه بغداد** عراقی‌ها ما را به **هتل دارالسلام** در **بغداد** بردند. در این هتل آقای خمینی نظرات و شرایط خود را برای اقامت در **پاریس**، نظیر اجاره منزل برای اقامت و نه ورود به منزل هیچ فردی و... سایر نکات مورد توجه بیان داشتند و از من خواستند که مطلب به دوستان **پاریس** منتقل گردد بنده از همان هتل **دارالسلام** با آقای حبیبی صحبت کردم و ضمن دادن خبر سفر به **پاریس** وضعیت شرایط مورد نظر را توضیح دادم و اضافه کردم که اولاً سعی کنند ورود به **پاریس** حتی‌الامکان بی‌سر و صدا صورت گیرد تا موجب ممانعت ورود نگردد، ثانیاً حتماً با وکیل حقوقی خود بیایند و به اضافه نکات دیگری که جزئیات آن در یادداشت‌های سفر که در همان ایام به طور روزانه نوشته شده است منعکس می‌باشد و به ذکر تمامی آن‌ها در اینجا نیازی نیست. اما باید متذکر شوم که جنابعالی در بیان برخی از رویدادهای سفر، در هواپیمای عراقی، در فرودگاه ژنو، در فرودگاه **پاریس** در اولین دیدار نماینده‌ی دولت فرانسه با رهبر فقید انقلاب... دچار خطا شده و احیاناً با غرض‌های خاص قاطعی کرده‌اید.

اما در مورد تهمت‌ها و افتراءات و برچسب‌هایی که نثار اینجانب کرده‌اید، بسیار متأسف شدم. نه از جهت خودم که الحمدلله به هدایت الهی بر دین حقش استوارم و به الطاف الهی از جمله احرار و آزادگان هستم و در آنچه در مورد وظایف دینی و ملی‌ام انجام داده‌ام و می‌دهم رضای پروردگارم را طالبم. استقلال کشور و آزادی و سعادت و بهروزی ملت بزرگ ایران و سرفرازی و بیداری و هوشیاری تمامی مسلمانان را در نظر داشته و دارم و به خواست خدا، در حد یک بنده‌ی ضعیف در برابر حق، وظایفم را انجام داده‌ام و در راه حق ناملایمات، ناسپاسی‌ها، تهمت‌ها و توهین‌ها را به جان خریدارم و با استعانت از پروردگار تحمل می‌کنم. افوض امری الی الله. ان الله بصیر بالعباد.

اما تأسفم این است که چنین سخنانی، آن هم در سالروز انقلابی بزرگ، بر زبان شما جاری گردید چرا که به فرض محال اگر بتوانید آنچه را گفته و تهمت

زده‌اید، ثابت کنید، که نمی‌توانید، تازه قبل از هر کس هتک حرمت پدر بزرگوارتان را نموده‌اید و این دوستی نیست، خدمت نیست، عکس آن است. شما این تهمت‌های بی‌اساس خلاف شرع و قانون را به کسی زده‌اید که سال‌های سال در داخل و خارج از کشور در راه سربلندی اسلام و ایران خدمت کرده است و به همین دلیل، سال‌ها نماینده‌ی ایشان و مورد وثوقشان بوده است. در دیدارهای حضوری سالیانه و در مکاتبات خصوصی قبل از انقلاب، و در دوران انقلاب از معتمدین بوده است. نماینده‌ی شخص ایشان در شورای انقلاب بوده است. اگر یادتان نرفته باشد، هنگام بازگشت به ایران، من از ایشان خداحافظی کردم و گفتم که در ایران دور شما را خواهند گرفت و نخواهند گذاشت این ارتباط باقی بماند. و دیگر نیازی به من و امثال من نخواهد بود! یکی دو روز بعد از ورود به ایران شما به دنبال آمدید که آقای خمینی شما را خواسته‌اند و از ایشان نقل کردید که گفته‌اند: «مگر کار تمام شده است که فلانی نمی‌آید». به همراه شما به دیدارشان آمدم. مسأله تکمیل اعضای شورای انقلاب و تأسیس دولت موقت و مسائل متعدد دیگر بود. برای بار دوم (بار اول در پاریس) بنده را به عنوان نماینده شخص خودشان در شورای انقلاب تعیین نمودند. و بعد از دریافت جواب مثبت از آقای مهندس بازرگان برای نخست وزیری تکلیف شرعی به اینجانب نمودند که در دولت موقت قبول مسؤولیت نمایم، و مسؤولیت وزارت امور خارجه را، که بعد از استعفای وزیر قبلی در آن شرایط بحرانی به چند نفر مراجعه شده بود و کسی نپذیرفته بود، بپذیرم. اگر کسی نداند، شما خوب می‌دانید که «برنامه‌ی سیاسی و اجرایی» آقای خمینی را من تنظیم کرده و ایشان تصحیح و تنقیح نمودند. که بعدها بر طبق آن شورای انقلاب و دولت موقت... تأسیس گردید. شما به کسی این اتهامات پوچ و بی‌اساس را زده‌اید که طراح و مؤسس سپاه پاسداران بوده است، طراح و مبتکر «روز قدس» بوده است، طراح اصلی و اولیه برخی دیگر از نهادهای انقلاب بوده است... حال شما از این اتهامات چه سودی می‌برید؟ آیا فرهنگ اسلامی است؟ یا فرهنگ غوغاسالاری و برچسب‌زدن‌های عاریت گرفته از جهان‌بینی‌های غیرتوحیدی؟ فرهنگی که عناصر غیرمسلمان و معاند با اسلام و ایران، بر انقلاب اسلامی ایران تحمیل کردند. اسلام کجا و فرهنگ تضاد استالینی کجا؟ فرهنگ سب و لعن و حذف و انحصار کجا؟ مگر نمی‌بینید دوازده سال سلطه‌ی این فرهنگ سیاسی غیر اسلامی چه به روز انقلاب آورده است؟ مگر

نمی‌بینید که این فرهنگ چگونه مثل یک موریانه تمامی روابط برادرانه حتی میان دوستان و نزدیکان سیاسی خود شما را خورده و می‌خورد و از بین برده و می‌برد؟ معیار انقلابی بودن جرأت داشتن در برچسب و تهمت زدن نیست. آیا با این شعارهای بی‌اساس کدام مشکل را می‌خواهید و یا می‌توانید حل کنید؟ فقر؟ تنگی معیشت‌ها؟ ناامنی گسترده‌ی اجتماعی؟ بلای خانمان‌سوز اعتیاد جوانان به مواد مخدر؟ خرابی‌های بی‌حد و حساب دوران جنگ تحمیلی؟ نارضایتی رو به رشد اقشار ملت، خصوصا جوانان؟ کدام را؟ از برج‌های عاجی که نشسته‌اید بیرون بیایید. به میان مردم بیایید، تا ببینید و بفهمید چه خبر است. و اگر نمی‌توانید، بدانید با تهمت زدن‌های بی‌اساس به این و آن ره به جایی نخواهید برد.

من دوستانه، صمیمانه، به پاس خاطرات گذشته، به شما نصیحت می‌کنم، اکنون که به برکت نام و مقام پدر بزرگوارتان بر جایی نشسته‌اید، مبتکر طرحی نو باشید. طرحی که بتواند همه نیروها را برای دوران بازسازی جذب کند. اگر انقلاب اسلامی شکوهمند ایران پیروز شد، اگر ملت ایران بر استبداد سلطنتی و استکبار جهانی غلبه پیدا کرد به خاطر بهره‌مندی از الطاف الهی بود... و زمانی نعمت الهی نصیب این ملت شد که همه به هم پیوستند، وحدت کردند و «جماعت» شدند که **یدالله مع الجماعه**. امروز نیز اگر قرار است جمهوری اسلامی با افتخار بماند، و ایران کشور آزاد و آبادی گردد و آرمان‌های ملت به تحقق برسند و انبوه مشکلات زیر پا گذاشته شوند، تنها و تنها یک راه وجود دارد و آن جذب همه نیروها... وحدت کلمه همه اقشار و نیروها است. با انحصار، با طرد، با تهمت و برچسب‌زدن، با رقابت‌های بیمارگونه و با دادن شعارهای بی‌مایه کار مملکت به جایی نمی‌رسد و جز سقوط به ورطه هلاکت انتظاری نباید باشد. این روش‌ها اسلامی نیست، بلکه از مصادیق بارز نهی الهی است که در قرآن مجیدش فرموده است: ولا تنابزوا بالالقباب (هجرات ۱۱)

من مایل نبودم اعتراض و انتقاد و توصیه‌هایم را برای شما به صورت نامه بفرستم. با توجه به سوابق و خاطرات گذشته ترجیح می‌دادم حضوری مطرح سازم. اما سخنان شما به طور وسیعی از رادیو و تلویزیون پخش گردید. دیگر این که دسترسی به برج عاج نشستگان میسر نیست. از آن جا که این نامه را به قصد اصلاح قلم زده‌ام امیدوارم موجب تنبه و اصلاح بشود. برای شما از خداوند متعال

آرزوی خدمت به اسلام و ایران و جلب رضای حق سبحانه تعالی را می‌نمایم. والسلام علی عبادالله الصالحین.

دکتر ابراهیم یزدی. ۲۴ بهمن ۱۳۶۹، رجب ۱۴۱۱ (سالروز بعثت رسول خدا (ص))

مرحوم حاج سید احمد آقا فراموش کرده بود که قبلاً در مجموعه ای از نامه‌های آقای خمینی تحت عنوان «وعده دیدار»، در ذیل نامه‌ی مورخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۹ در مورد خروج از عراق چنین آورده است: «اخراج ایرانی‌های مبارز از عراق موجب شد به حضرت آقای خمینی پیشنهاد کنم در صورت اخراج ایشان، در یکی از کشورهای اسلامی اجازه اقامت بگیریم. بیشتر در ذهنم سوریه یا لبنان و در مرحله بعد پاکستان بود».

۹-روایت شریف‌امامی از دستور شاه برای خاموش کردن صدای خمینی

اسناد به دست آمده از منزل مهندس شریف‌امامی رئیس مجلس منحل‌ه‌ی سنا و نخست وزیر سابق رژیم سابق پرده از حقایق بسیاری در مورد مسائل مختلف مملکتی و چگونگی رابطه شخصیت‌های ملی و میهنی در مبارزه با این رژیم فاسد برمی‌دارد. برابر نامه‌ای که در میان هزاران مدرک و سند به دست آمده از خانه شریف‌امامی که هم اکنون در کمیته‌ی مسجد محمدیه خیابان دولت نگهداری می‌شود، شاه سابق در سال ۵۵ یک بار دیگر به قول خود «دستور خفه کردن» صدای به حق امام خمینی را در نجف‌اشرف صادر کرده بود در این نامه، روی کاغذ ابریشمی سفید رنگ وزارت امور خارجه - سفارت ایران در عراق، صادق صدریه سفیر کبیر ایران در سال ۱۳۵۵ در عراق، بغداد، به وزارت امور خارجه می‌نویسد:

«آیت‌الله خمینی در عراق ساکت نیستند و شدیداً علیه رژیم فعالیت می‌کنند و خواهشمند است دستوری در این زمینه صادر تا تکلیف ما روشن شود.»

سفیر ایران در این نامه تأکید می‌کند: «فعالیت پی‌گیر و مبارزه شبانه‌روزی آیت‌الله خمینی در نجف علیه رژیم نگرانی‌هایی را در عراق بوجود آورده است.» وزیر امور خارجه عباس خلعتبری در حاشیه این نامه خطاب به شریف‌امامی،

مهره‌ای که برابر اسناد موجود، مؤثرترین و قوی‌ترین مهره رژیم بعد از شاه بوده است، می‌نویسد: «خواهشمند است در شرفیابی‌ها این مسأله را روشن بفرمائید.»

شریف‌امامی در پاسخ این درخواست در گوشه دیگری از نامه می‌نویسد: «به عرض می‌رسد.» در گوشه دیگر، در پاسخ درخواست سفیر کبیر ایران در عراق و درخواست وزیر امور خارجه و تقاضای شریف‌امامی، محمدرضا پهلوی نوشته است: «برای چندمین بار گفتم این صدا را خفه کنید» این نامه در کمیته‌ی پاسداران نگه‌داری می‌شود و امیدواریم بتوانیم اصل نامه را چاپ کنیم.

۱۰- گزارش محرمانه هیأت اعزامی حسن نیت ساواک به عراق

در اجرای اوامر صادره هیأتی از طرف ساواک بعد از ظهر روز دوشنبه (۵۷،۷،۱۰) ۲۵۳۷) شاهنشاهی) به بغداد عزیمت و گزارش رسیده از رئیس هیأت اعزامی حاکی است: مذاکراتی به مدت سه ساعت و نیم با سعدون شاکر به عمل آمد که موارد زیر قابل توجه بود. مراتب تشکر رئیس سازمان اطلاعات و امنیت ایران به سعدون شاکر به مناسبت همکاری‌های معموله ابلاغ شد. سعدون شاکر اقدامات اخیر در مورد خمینی را صحیح و بر اساس توافق الجزایر و تقویت مراتب همکاری و حسن همجواری می‌داند. از مندرجات جراید ایران علیه عراق در این مورد گله‌مند بود. با ارائه‌ی نمونه‌ی مطالب و عکس خمینی، درباره‌ی وضع مطبوعات در ایران توضیح داده شد. وی با قبول این که آزادی مطبوعات خوب است درج مطلبی را که به اساس موجودیت و مصالح ملی لطمه می‌زند خیانت و غیرقابل چشم پوشیدن می‌دانست. با خمینی ملاقات‌هایی کرده و او را فردی سرسخت و مصمم در تعقیب نقشه‌های خود می‌داند و عقیده دارد که او به هیچ وجه از تعقیب هدف‌های خود انصراف حاصل نمی‌کند. خمینی در مقابل تذکرات او که تکلیف کرده بود فعالیت سیاسی را ترک کند گفته من، هم اهل سیاست هستم و هم مذهبی. موضوع درخواست، یعنی رفع محدودیت نسبی از او و نگه‌داری وی برای مدتی بیش‌تر را قرار شد در شورای فرماندهی انقلاب، مطرح کند اما عقیده داشت که آزاد گذاشتن خمینی سبب تخریب او و انجام فعالیت‌های شدید علیه ایران و عراق خواهد شد. وجود خمینی را در عراق برای ایران و عراق مضر می‌داند ولی عقیده دارد اگر به جای دیگر برود احتمالاً مشکلات بیشتری فراهم خواهد کرد. خمینی ویزای خروج گرفته ولی تاریخ خروج او دقیقاً مشخص

نیست و هر آن ممکن است از عراق خارج شود. او اظهار نمود اگر خمینی قصد خروج داشته باشد دولت عراق قادر به جلوگیری از تصمیم نیست. ارزیابی خبر: خبر صحت دارد. اقدامات انجام شده: مراتب به نخست وزیری اعلام گردیده است.

۱۱- نامه‌ی جمال شمیرانی به دکتر سنجابی

جناب آقای کریم سنجابی - وزیر امور خارجه شماره: ۱۰۸، تاریخ:

۵۸،۱،۲۲ - پیوست دارد

در مهرماه سال ۱۳۵۷ آقای امیرخسرو افشار وزیر خارجه‌ی وقت برای شرکت در اجلاس سی سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نیویورک آمد و در فاصله اقامتش در نیویورک با وزرای خارجه‌ی چندین کشور از جمله عراق (سه بار). آمریکا (دو بار)، انگلیس، اسرائیل و هلند و هم چنین با هنری کیسینجر ملاقات و مذاکره نمود. سپس جریان این مذاکرات را با کلید ویژه با قید به کلی سری از طریق دفتر مخصوص به اطلاع **محمدرضا پهلوی** رساند. با این که وی تأکید و مراقبت فراوان کرده بود که به هیچ وجه از گزارش‌های تلگرافی‌اش فتوکپی گرفته نشود آقای **علی اشرف مجتهد** عضو این نمایندگی، که حدس زده بود در مقتضیات حساس وقت بایستی مذاکرات امیرخسرو افشار مربوط به مسائل بسیار مهمی بوده باشد با اعتقاد به اصالت انقلاب ایران و به پیروزی آن، از انگیزه میهن پرستانه‌ی خود با استفاده از یک فرصت خیلی کوتاه موفق می‌شود از برخی از تلگراف‌های مورد بحث فتوکپی بگیرد که نسخ آن از لحاظ اهمیت مسائل مطروحه و نحوه‌ی «مذاکره» وزیر خارجه‌ی مذکور برای ملاحظه‌ی جناب‌عالی به پیوست ایفاد می‌گردد. تصور نمی‌رود در حال حاضر از این گزارش‌های تلگرافی هیچ گونه اثری در دبیرخانه و یا اداره‌ی رمز وزارت امور خارجه و همچنین دفتر مخصوص موجود باشد. ضمناً آقای مجتهد بر اساس همین تلگراف‌ها مقاله‌ای تحت عنوان «**عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد**» تهیه نموده که آن را نیز به پیوست ارسال می‌دارد تا به هر نحوی که مقتضی می‌دانند برای آگاهی مردم ایران از آن استفاده به عمل آید. کاردار موقت - جمال شمیرانی

۱۲- نامه آقای علی اشرف مجتهد شبستری به دکتر سنجابی

جناب آقای دکتر کریم سنجابی - وزیر محترم امور خارجه

احتراماً همان طوری که خاطر عالی مستحضر است همه ساله به هنگام اجلاس مجمع عمومی وزرای خارجه همه کشورها از جمله ایران در آن شرکت و نطقی ایراد می‌نمایند.

در مهرماه سال ۱۳۵۷ نیز امیرخسرو افشار وزیر خارجه‌ی وقت برای شرکت در اجلاس سی و سوم به نیویورک آمد و درفاصله اقامتش در نیویورک با قرار یا بدون قرار قبلی به دیدار وزرای خارجه‌ی کشورهای به اصطلاح دوست شتافت. از جمله سه بار با وزیر خارجه عراق و دو بار با سائروسونس وزیر خارجه آمریکا و یک بار نیز با وزرای خارجه‌ی کشورهای انگلیس، اسرائیل و هلند ملاقات و مذاکره نمود. جریان این مذاکرات را که همه در راه استواری بخشیدن به پایه‌های لرزان حکومت طاغوتی بود با کلید ویژه با قید به کلی سری از طریق دفتر مخصوص به اطلاع شاه سابق می‌رساند.

با وجود این که وی تأکید و مراقبت فراوان می‌کرد که به هیچ وجه از تلگرافات و گزارش‌هایش کپی گرفته نشود این جانب چون در خیانت و وطن‌فروشی او تردید نداشته و مطمئن بودم که تمام فعالیت‌ها و دیدارها و گزارش‌هایش بر ضد انقلاب راستین ملت ایران و به نفع استعمار و استبداد است با استفاده از یک فرصت خیلی کوتاه توانستم از برخی از تلگرافاتش فتوکپی بگیرم که به پیوست تقدیم حضور آن جناب می‌گردد. به قرار اطلاع در حال حاضر از این تلگرافات هیچ گونه اثری در دبیرخانه و اداره‌ی رمز وزارت امور خارجه و هم چنین دفتر مخصوص موجود نیست. ضمناً مقاله‌ای نیز تحت عنوان «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» بر اساس گزارش ملاقات‌های وی با وزرای خارجه‌ی عراق و آمریکا و انگلیس و اسرائیل تهیه نموده ام که چنان چه موافقت فرمایند برای افشای هر چه بیشتر خیانت‌های رژیم سابق برای چاپ به یکی از روزنامه‌ها ارسال گردد. منوط به امر عالی است. با تقدیم احترامات - **علی اشرف مجتهد**

۱۳- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

تهیه کننده: علی اشرف مجتهد شبستری

امیر خسرو افشار: «با فراهم آوردن مقدمات اخراج خمینی از عراق بزرگ‌ترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر انجام دادم».

افشار وزیر امور خارجه‌ی شاه که پس از خاتمه‌ی دوره‌ی سفارتش در لندن و مراجعت به مرکز هیچ پستی جز وزارت را لایق خود نمی‌دانست و در نوکری و غلام خانه‌زاد بودن از سلف خود نیز پیشی گرفته و از دست‌بوسی به پای‌بوسی ترقی کرده بود. پس از انتصاب به وزارت هر چه بیشتر سعی داشت تا بتواند در پیشگاه «ذات اقدس همایونی» تقرب جوید و چاکری و بی‌مقداری خود را به اثبات رساند.

در مهرماه سال ۱۳۵۷ که برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نیویورک آمده بود علاوه از شرکت در مراسم مجمع، «با کسب اجازه از پیشگاه مبارک» مأموریت داشت که با وزرای خارجه‌ی اغلب کشورها به طور خصوصی ملاقات نموده و اعلام دارد که «اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه» هم چنان تصمیم دارند که ایران را در جهت آزادی بیشتر و دموکراسی کامل پیش ببرند و با وجود مسائل و اشکالاتی که در نتیجه‌ی تحریکات خارجی و داخلی با آن مواجه شده‌ایم سیاست اعطای آزادی شاهنشاه ادامه خواهد داشت. روحانیان ایران طرفدار رژیم سلطنتی و پشتیبان شاهنشاه می‌باشند ولی عوامل کمونیستی در پشت پرده برای تحریک مردم فعالیت می‌نمایند و یک نفر از روحانیان مقیم عراق که مسبب واقعی است و عقده و غرض شخصی دارد با مارکسیست‌ها همکاری نزدیک می‌کند و عراقی‌ها نیز از این جریان ناراضی و ناراحت به نظر می‌رسند. چه خطر را برای خودشان حس می‌نمایند. (سطور ۷ الی ۱۵ گزارش تلگرافی ملاقات افشار با وزیر خارجه‌ی هلند در نیویورک که در ملاقات‌هایش با وزرای خارجه‌ی سایر کشورها نیز همین مضمون را تکرار نموده است).

افشار خائن با وجود اقامت کوتاه مدتش در نیویورک سه بار با وزیر خارجه‌ی عراق ملاقات نمود. وی ضمن گزارش اولین ملاقاتش «با عرض پای‌بوسی به شرف عرض می‌رسانید که:

«در این زمینه به ایشان گفتم که این شخص پناهنده‌ی سیاسی است که قوانین بین‌المللی در باب فعالیت پناهنده سیاسی صراحت دارد به

علاوه قراردادهای دوستی بین ایران و عراق و روح اصولی که بین ذات مبارک اعلیحضرت شاهنشاه و جناب صدام حسین پایه‌گذاری شده و ایران و عراق پای‌بند آن هستند و هم چنان که از طرف ایران در تحکیم این روح و اصول اهتمام کامل به عمل می‌آید می‌دانیم که شما نیز مساعی خود را در آن راه به کار می‌برید و بیانات امروز شما در تأیید آن است. حال فعالیت‌های مستمر این شخص تضاد با آن ندارد؟ به وزیر خارجه گفتم قبل از آنکه به من جواب بدهید از شما می‌پرسم اگر وضع معکوس آن بود و یک نفر از اتباع مذهبی سرشناس عراق مثلاً آبادان و یا اهواز را مرکز تحریکات وسیع علیه دستگاه رهبری و رهبران شما قرار می‌داد شما چه انتظاری از ایران داشتید؟ وزیر خارجه عراق پس از قدری مکث گفت باز همین چند روز قبل بود که یکی از مقامات عالی‌رتبه دستگاه رهبری عراق او را دید و به او اخطار نمود که فعالیتش مغایرت با مصالح عراق دارد و باید خاموش بنشیند. گفتم تا هفته قبل که تهران بودم می‌دانم که خاموش نشده بود. گفت می‌دانید عده زیادی به نام او فعالیت داشته به نام او اعلامیه پخش و از طرف او مصاحبه می‌نمایند. در جواب گفتم چرا تکذیب نمی‌کند به علاوه مصاحبه‌های او با مخبرین خارجی چنان صریح و علنی است که موردی برای این حرف‌ها نمی‌گذارد. گفت چنانچه مدارکی دال بر فعالیت‌های مخرب او ارائه دهید دست ما را قوی خواهد کرد. چند مدرکی که همراه خود آورده بودم به ایشان داده گفتم نوارهایی هم داریم که برای شما می‌فرستم (سطور ۱۲ الی ۱۵).

افشار نوکر استعمار طی گزارش سومین ملاقاتش به «خاک پای ملوکانه»

چنین معروض داشت:

«وزیر خارجه عراق اظهار داشت تمام مطالب شما را به اطلاع دستگاه رهبری عراق رسانیدم و تاکنون سفارت شما در بغداد باید اطلاع داده باشد که دولت عراق همان طور که گفته بودید به خمینی ابلاغ کرده است که او پناهنده سیاسی است و طبق موازین بین‌المللی باید از هرگونه فعالیت علیه ایران خودداری نماید و به همین مناسبت اقامت‌گاه او تحت

نظر پلیس قرار گرفته و رفت و آمد ایرانیان به منزل او کاملاً تحت کنترل و ممانعت می‌شود» (سطور ۵ الی ۱۱) .

افشار از این ملاقات‌ها خیلی راضی به نظر می‌رسید و خود را در انجام مأموریت خیانت به وطن و ملت موفق می‌دانست. او که خودبینی و تبخترش اجازه نمی‌داد حتی با معاون وزارت امور خارجه در یک هتل اقامت گزیند، عیب‌دانه و خادمانه به ملاقات اربابانش (وزرای خارجه‌ی آمریکا و انگلیس) رفت و از آن‌ها نیز قول حمایت بی‌قید و شرط از محمدرضا شاه خائن گرفت. اوون وزیر خارجه‌ی انگلیس در ملاقاتش با افشار اظهار داشت:

«ممکن است انگلستان بعضی اوقات با دوستان خود اختلاف سلیقه و نظر پیدا کند ولی بخصوص در روزهای سخت هیچگاه دوستان قدیمی خود را رها نمی‌نماید و ایران در زمره دوستان نزدیک انگلستان است. ما با ملاها و سیاست‌های ارتجاعی آن‌ها مخالف بوده و هستیم و در سال‌های ۱۹۳۰ حساب‌های خود را با آن‌ها روشن کرده‌ایم.» (صفحه ۲ سطور ۱ الی ۵)

در گزارش ملاقات افشار با سایروس ونس نیز چنین آمده:

«در ادامه موضوع گفتم امینی در روزهای اخیر رویه سابق خود را که دایر بر تأیید لزوم رعایت قوانین اساسی ایران بود تغییر داده و حالا می‌گوید اگر مأمور تشکیل دولت بشود قوای امنیتی و نظامی باید در اختیار او باشند در صورتی که این امر نه تنها مخالف قانون اساسی می‌باشد بلکه محال و ممتنع است که قوای مسلح کشور فرمانده و امردهنده دیگری به جز ذات مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه را قبول نمایند. ونس ضمن تصدیق امر اظهار تعجب نموده سپس اظهار داشت آمریکا برای هر گونه کمک یا اقدامی که شاهنشاه فکر می‌فرمایند که ما بتوانیم انجام دهیم آماده است و سؤال نمود برای شما چه می‌توانیم بنماییم و خواهش نمود ضمن تقدیم احترامات او چاکر این امر را مخصوصاً بشرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه برساند.» (صفحه ۱۱ سطور ۱۱ الی ۱۵ و صفحه ۱۲ سطور ۱ الی ۵)

وی به اتفاق اردشیر زاهدی سفیر معلوم الحال شاه در واشنگتن با کیسینجر نیز ملاقات نموده و از نصایح وی برخوردار شدند. وزیر خارجه‌ی سابق آمریکا (که به اتفاق نیکسون از سیاست «ایران ژاندارم خاورمیانه» پشتیبانی و با تجهیز بی حد و حساب ارتش شاه به آخرین و پیشرفته‌ترین سلاح‌های دنیا، آن را تقویت می‌نمودند) با شاگردانش چنین گفتگویی داشته:

«در کشوری مثل ایران اشتباه است که قدرت از شاه منتزع گردد. اعلیحضرت شاهنشاه باید تمام قدرت‌ها را در دست داشته باشند. به کرات سؤال نمود که آیا ارتش وفادار بوده و وفادار خواهد ماند که از طرف جناب زاهدی و جان‌نثار پاسخ لازم دال بر وفاداری مطلق ارتش داده شد». (سطور ۴ الی ۷)

افشار از فیض وجود موشه دایان وزیر خارجه‌ی اسرائیل نیز بی‌بهره نماند و بخشی از مذاکراتشان این طور بوده:

«دایان راجع به جریانات اخیر ایران سؤال کرد و جان‌نثار ضمن تشریح وضع اظهار داشتیم که با وجود مشکلات و بهای گرانی که اجباراً باید پرداخت شود، اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم دارند که سیاست دادن آزادی‌های بیشتر و پیشرفت به طرف دموکراسی کامل و هم چنین برنامه‌های پیشرفته خود را هم چنان ادامه دهند، متأسفانه این نکته را بیاید اضافه نمایم که قدم‌های بزرگ در این مدت کوتاه برداشته شده ولی از طرف مخالفان مورد قدردانی قرار نگرفته است ولی در هر صورت دلسرد نخواهیم شد و در جهت رفاه مردم کماکان جلو خواهیم رفت.

وزیر خارجه اسرائیل با تأیید این سیاست گفت ما احترام خاصی برای اعلیحضرت همایون شاهنشاه داریم و معتقدیم که شاهنشاه یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران و رهبران خردمند و با شهامت دنیا می‌باشند. گفت هیچ کشوری در طول یک زمان محدود به اندازه ایران به جلو نرفته است و توفیق شاهنشاه در ایجاد یک تحول بزرگ و تأمین رفاه مردم و پیشرفت مملکت واقعاً و حقاً قابل ستایش می‌باشد.

دایان از چاکر تقاضا کرد مراتب احترام عمیق او را به پیشگاه شاهنشاه معروض دارم. سپس سؤال نمود آیا ارتش ایران در مقابل مبارزه با عوامل کمونیست و مخالفان چه وضعی دارد؟ گفتم قوای مسلح کشور به طور قاطع و یکصد درصد نسبت به فرمانده معظم و محبوب خود یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه وفادار و فرمانبردار می‌باشند و بلاتردید برای هرگونه جانبازی در پشتیبانی از اعلیحضرت شاهنشاه و حفظ استقلال کشور آمادگی بدون تامل دارد. وزیر خارجه اسرائیل قبل از خاتمه ملاقات گفت نماینده جدید اسرائیل که مأمور تهران شده مرد مجرب و خوبی است و تقاضا نمود که چاکر در مراجعت او را ببینم و بار دیگر قدرت رهبری و شخصیت و شهامت شاهنشاه را ستایش نمود.» (سطور ۶ الی ۱۴ صفحه ۵ و سطور ۱ الی ۸ صفحه ۶ و سطور ۵ الی ۸ صفحه ۷)

افشار در آخرین روز اقامتش در نیویورک سرمست از باده پیروزی گفت: «بزرگ‌ترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر انجام دادم چون همین روزها خمینی را از عراق بیرون خواهند کرد.» سپس روی به یکی از همکاران خود کرد. با لحنی فاتحانه اضافه کرد: «آقا فوراً به بهرامی (سفیر وقت رژیم شاه در پاریس) تلفن کنید که به چه دلیل به استقبال خمینی نرفته است.»

و چنین بود که موجبات عزیمت آقای خمینی از عراق به فرانسه فراهم گردید و همان‌طوری که خود آقای خمینی فرمودند: «در عین حالی که مایل نبودم از دول اسلامی خارج شوم اما خداوند تقدیر کرده بود که مسائل در آن جا به طور وسیع در همه جای دنیا پخش شود و خبرنگاران از اطراف عالم هجوم آورند که گاهی روزی چندین مصاحبه می‌شد و مخصوصاً از آمریکا پخش کردند. به سراسر آمریکا و بعضی بلاد دیگر، و ما مسائل ایران را در آن جا روشن کردیم به طوری که بسیاری از ابهامات که به وسیله تبلیغات سوء اجانب ایجاد شده بود در آن جا رفع شد. محمدرضا از قراری که شنیدیم سالی ۱۰۰ میلیون دلار برای تبلیغات گذاشته بود و

این تبلیغات دامنه دارد و همه جای دنیا بر ضد ملت و روحانیت بوده و ما در این چند وقتی که در پاریس بودیم این مسائل را تقریباً حل کردیم و این مصاحبه‌ها و نوشته‌ها مسائل را برای مملکت‌های خارج و ملت‌های خارج روشن کرد». (قسمتی از بیانات آقای خمینی در دیدار با هیأت کوییتی در ۱۳۵۷، ۲۵، ۶) عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

۱۴- گزارش مذاکرات محرمانه‌ی امیرخسرو افشار با وزیر امور خارجه‌ی هلند - (۶ مهرماه ۵۷)، فرانسه - بدون تاریخ، انگلیس (۷ مهرماه ۵۷)، کیسینجر (۶ مهرماه ۵۷)، عراق (۹ مهرماه ۵۷)، عراق (۱۲ مهرماه ۵۷)، آمریکا (۱۳ مهرماه ۵۷) و تلگرام‌های اردشیر زاهدی به شاه

شماره: ۴۷۰۰-۵۷، ۷، ۹- پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فدا

جناب آقای معینیان ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذراند که با وزیر خارجه عراق مذاکرات مفصلی غلام جان‌نثار به عمل آورد. ابتدا وزیر خارجه شروع به صحبت نمود و گفت که تصمیم دستگاه رهبری عراق از بالا تا پایین آن است که آشفته‌گی و بی‌ثباتی وضع در ایران به مصلحت عراق نخواهد بود و وضع ایران نگرانی زیادی برای عراق به وجود آورده و این نکات را با صداقت و صراحت تمام بیان می‌دارد بنابراین عراق... (ناخوانا) به سهم خود در کمک کردن به آرامش وضع در ایران به عمل خواهد آورد. پس از توضیحات جان‌نثار راجع به وضع فعلی و اراده مطاع شاهنشاه در دادن آزادی و خطراتی که در بین است... (ناخوانا) به ایشان... (ناخوانا) مرکز تحریکات علیه قانون اساسی از طرف شخصی انجام می‌گیرد که در نجف اشرف سکنی گزیده... (ناخوانا)، علناً مردم ایران را علیه قانون اساسی تحریک به قیام می‌نماید - روحانیون در ایران صرف... (ناخوانا) خریدار بیشتر ندارد چنانچه او مسلماً آیت‌الله

خویی را که از او مقام بالاتر دارد از قرار معلوم به کنار زده و با کینه شخصی که علیه قانون اساسی ایران در دل می‌پروراند. از هیچ اقدام، علیه قانون اساسی ایران روگردان نیست در چنین وضعی شما با تصمیمی که گرفته‌اید چگونه آن را منطبق می‌سازید در این زمینه به ایشان گفتیم اگر این شخص پناهنده سیاسی است که قوانین بین‌المللی در باب فعالین پناهنده سیاسی صراحت دارد. به علاوه قراردادهای دوستی بین ایران و عراق و روح اصولی که... (ناخوانا) شما هم مسائلی دارید ولی مصالح عالیه بین شما و ایران ایجاب می‌نماید که تصمیمی گرفت و حتی به آن اصول هر دو طرف خود را مقید می‌دانیم همیشه می‌توان راه پیدا کرد. اصل دیپلماسی همین است شما و من هم تا چند روز دیگر در نیویورک هستیم و با کمال میل به دعوت شام شما خواهیم آمد و فرصت دیگری برای ادامه مذاکره در نیویورک خواهیم داشت به علاوه این تماس‌ها لازم است همچنان ادامه داشته باشد، نفع دو کشور در نزدیکی هر چه بیشتر می‌باشد. وزیر خارجه (عراق) با تأیید مطالب بالا و گرفتن مدارکی که به ایشان داده بودم خداحافظی نمود تا آنکه هفته آینده ایشان را باز ملاقات نمایم،؟؟؟. غلام جان نثار با وجودی که چند نوار همراه خود داشتیم معذالک برای مزید اطمینان بیشتر نوارها را تسلیم نکردم و وقتی دو مرتبه نوارها را استماع نمودم متأسفانه گوینده نوارها دو نفر بودند که صدا و لهجه ابداً شباهت نداشت و مطالب هم فاقد صراحت بود فقط از دو جمله آن می‌توان استفاده کرد در صورتی که در تهران شنیده بودم نوارهای... (ناخوانا) از او در دست است در این زمینه عرایضی دارم که هنگام افتخار پای‌بوسی با کسب اجازه از شرف عرض از پیشگاه مبارک شاهنشاه خواهیم گذراند. غلام جان نثار.

امیر خسرو افشار در تلگراف دیگری به شاه، مذاکرات مجدد خود را با وزیر امور خارجه‌ی عراق به شرح زیر گزارش کرده است:

تلگراف توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی

از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می گذراند که جان نثار امروز برای بار سوم با وزیر خارجه عراق ملاقات داشتم یک بار ایشان میهمان جان-نثار بود و یک بار جان نثار میهمان او. ملاقات امروز به منظور تودیع انجام گرفت. در این ملاقات وزیر خارجه عراق اظهار داشت تمام مطالب شما را به اطلاع دستگاه رهبری عراق رسانیدم و تاکنون سفارت شما در بغداد باید اطلاع داده باشد که دولت عراق همان طور که گفته بودند به خمینی ابلاغ کرده است که او پناهنده سیاسی است و طبق موازین بین المللی باید از هرگونه فعالیتی علیه ایران خودداری نماید و به همین مناسب اقامت گاه او تحت نظر پلیس قرار گرفته و رفت و آمد ایرانیان به منزل او کاملاً تحت کنترل و ممانعت می شود. از وزیر خارجه عراق به مناسبت این اقدام تشکر نموده اظهار داشتم امید است این اقدام ادامه داشته باشد و به تهران که مراجعت می نمایم با شما در تماس خواهم بود. ضمناً با کسب اجازه از پیشگاه مبارک ملوکانه از ایشان دعوت نمودم به تهران سفر نماید که با خوشوقتی پذیرفت و انجام آن را موکول به مراجعت به بغداد و تعیین فرصت مناسب نمود. در این ملاقات ها وزیر خارجه عراق رفتار خیلی دوستانه از خود نشان می داد و مرتب از این که عراق خواهان ثبات در ایران است صحبت می کرد. البته جان نثار مفصلاً در این زمینه با ایشان صحبت کردم و او را متوجه می ساختم که اگر در ایران ثبات نباشد برای عراق عواقب ناگوار ظاهر خواهد گردید. وزیر خارجه ظاهراً گفته های جان نثار را قبول می کرد و هم صدا بود. با عرض پای بوسی - جان نثار. امیر خسرو افشار

تلگراف شماره ۲

با کسب اجازه و عرض پای بوسی از بشرف عرض مبارک شاهنشاه می گذارند: بعد از ظهر امروز با وزیر امور خارجه هلند ملاقات و مذاکره نمودم نقطه. نامبرده با تجلیل بسیار از شخصیت جهانی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر اظهار داشت که دولت هلند اهمیت زیادی برای

روابط خود با ایران قایل است و به خوبی متوجه موقعیت مهم ایران در منطقه و در دنیا می‌باشد نقطه اضافه نمود که جریانات اخیر ایران را با علاقه دنبال می‌کند نقطه چاکر از احساسات صمیمانه وزیر خارجه هلند نسبت به ذات مبارک شاهنشاه و ایران اظهار تشکر نموده اظهار داشتند که اعلیحضرت همایون شاهنشاه همچنان تصمیم دارند که ایران را در جهت آزادی بشر و دموکراسی کامل پیش ببرند و با وجود مسائل و اشکالاتی که تحریکات خارجی و داخلی با آن مواجه شده‌ایم. سیاست LIBERALIZATION شاهنشاه ادامه خواهد داشت نقطه روحانیان ایران طرفدار رژیم سلطنتی و پشتیبان شاهنشاه می‌باشند ولی عوامل کمونیستی در پشت پرده برای تحریک مردم فعالیت می‌نمایند. و یک نفر از روحانیون مقیم عراق که مسبب واقعی است و عقده شخصی دارد، عملاً در همان راهی قدم می‌گذارد و با مارکسیست‌ها همکاری نزدیک می‌نماید و عراقی‌ها نیز از این جریان ناراضی و ناراحت هستند. چه خطر را برای خودشان هم هست نقطه ضمناً روحانیان ایران متوجه خطرات ناشی از نفوذ کردن مارکسیست‌ها شده اند به هر حال یقین داریم که قدری حوصله مسائل و مشکلات فعلی برطرف خواهد گردید.

وزیر خارجه هلند اظهار داشت وجود یک ایرانی قوی و باثبات که تحت رهبری اعلیحضرت همایونی شاهنشاه در جهت دموکراسی و اصلاحات بیشتر همچنان پیش برود برای ما و تمام دنیای غرب حائز نهایت اهمیت است و من این مطالب را در پارلمان هلند اظهار نمودم و خوشحال هستم که نظم و آرامش مجدداً برقرار گردیده است نقطه وزیر خارجه هلند با اظهار تشکر از توضیحاتی که چاکر درباره اوضاع داخلی ایران دادم اضافه نمود که توضیحات مزبور اطلاعاتی را که ما داریم تأیید می‌نماید نقطه سپس به اوضاع افغانستان و خطراتی که ناحیه را تهدید می‌نماید اشاره کرد نقطه چاکر جریانات افغانستان و وضع پاکستان را توضیح دادم نقطه وزیر خارجه هلند از واقعه هجوم منحرفین به سفارت شاهنشاهی اظهار تأسف کرده و تأکید نمود نهایت مراقبت به

عمل خواهد آمد که این وقایع تکرار نگردد و امیدوار است که جریان مزبور تأثیری در رابطه دوستانه نداشته باشد نقطه نامبرده معتقد بود که کنفرانس کمپ دیوید به عنوان قدم مفیدی در جهت صلح بوده است ولی تا حصول توافق با سایر اعراب و تا این که مسأله فلسطین حل نگردد صلح نهایی به دست نخواهد آمد نقطه گفت مسأله شمال و جنوب از جمله مسائل مهم در این اجلاس می باشد و به نظر می رسد که آمریکایی ها قصد دارند در حصول تفاهم سعی بیشتری نمایند نقطه اظهار داشت مسأله زامبیا و آفریقای جنوبی نیز از مسائل مورد توجه مجمع فعلی می باشد همان طور که می دانید نخست وزیر جدید آفریقای جنوبی دیروز اظهارات سختی درباره سیاست آفریقای جنوبی نموده که قطعاً موجب عکس العمل شدیدی در سازمان خواهد شد و ممکن است موضوع برقراری SANCTIONS بر علیه آفریقای جنوبی پیش آید که در آن صورت هلند به آن رأی موافق خواهد داد نقطه با عرض پای بوسی - چاکر امیر خسرو افشار.

۵۷،۷،۶ گزارش دیدار با وزیر امور خارجه فرانسه

شرف عرضی - پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه
آریامهر ارواحنا فدا
با کسب اجازه و عرض پای بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک
ملوکانه می گذراند:

بامداد امروز با وزیر امور خارجه فرانسه ملاقات نمودم. در ابتدا گفت در نظر داشت امشب به پاریس مراجعت نماید ولی به علت وخامت اوضاع لبنان با توجه به این که فرانسه در این ماه ریاست شورای امنیت را به عهده دارد مراجعت خود را به بعد موکول نموده است. وی علاوه نمود که اوضاع لبنان خیلی وخیم است و دوباره جنگ و خونریزی در آن جا شروع شده است و تصور می رود که این بار مسیحیان جنگ را آغاز کرده باشند لیکن عکس العمل سوریه خیلی شدید و متناسب با عمل مسیحیان بوده

است. در حال حاضر یک گروه از مسیحیان لبنان در صدد تجزیه لبنان و ایجاد لبنان (ناخوانا) مانند زمان اشغال لبنان در عهد عثمانی می‌باشند. آن‌ها عقیده دارند که وجود چهارصد و پنجاه هزار فلسطینی که چندین ده هزار نفر آن مسلح می‌باشند وضع را غیرقابل تحمل ساخته است و مسائل لبنان (ناخوانا) بر اساس مذهبی و فتودالی مشکل آن‌ها را حل خواهد کرد حتی حاضرند از بیروت نیز صرف‌نظر کنند و پایتخت خود را به جونیه که در آن جا فرودگاه مجهز ساخته‌اند منتقل نمایند. وزیر خارجه فرانسه گفت در این قسمت مشوق مسیحیان لبنان اسرائیل می‌باشد و اسرائیل بدین وسیله می‌خواهد ثابت نماید که همزیستی مسلمانان با غیرمسلمانان عملی نیست و بدین ترتیب وجود اسرائیل به ترتیبی که می‌شود می‌خواهد توجیه نماید. به عقیده‌ی فرانسه مسیحیان در اشتباه هستند زیرا لبنان؟؟؟ عملاً؟؟؟ خواهد رفت و جوانان آن شور ناچار به مهاجرت خواهند شد و قسمت مسلمان‌نشین نیز عملاً جزو سوریه خواهد شد. وزیر خارجه فرانسه می‌گفت سوریه منافع مسلمی در لبنان دارد زیرا نمی‌تواند در پنجاه کیلومتری دمشق وجود؟؟؟ دست چپی یا دست‌نشانده‌ی اسرائیل را تحمل نمایند. فرانسه که ارتباطات احساساتی با لبنان دارد از این وضع خیلی... است ولی راه حلی برای این اوضاع نمی‌بیند.

جان نثار به وزیر امور خارجه فرانسه اظهار داشتیم وقتی شما با این همه تجربه درباره لبنان و نفوذی که دارید راه حلی برای مشکل نمی‌بینید واقعاً وضع باید وخیم باشد البته به ایشان گفتم کینه و نفاق که بین مسلمانان و مسیحیان در لبنان بسیار عمیق است مشکل به نظر می‌رسد که بتوان همه اطراف ذینفع را را برای مذاکره دور به جمع نمود به علاوه نباید تأثیر مذاکرات CAMP DAVID را در اوضاع لبنان نادیده گرفت. وزیر خارجه فرانسه این نظر را تأیید نمود و گفت اصولاً در نظر بود لبنان به صورت کشوری درآید که در آن جا مذاهب مختلف به اسم وضع و؟؟؟ باشند و در عین حال چه مسلمان و چه مسیحی از منافع بازرگانی

بهره مند شوند ولی بین مسیحیان و مسلمانان نفاق پیدا شد وجود فلسطین به مشکلات دامن زد و سه سال جنگ داخلی صلح دینی دو گروه را بسیار؟؟؟ حل ساخته است و اکنون عواقب CAMP DAVID نیز مزید بر علت شده است.

وزیر امور خارجه فرانسه سپس با ظرافت زیاد به اوضاع داخلی ایران اشاره کرد و گفت در این اواخر با نگرانی عمیق (Angoine) اوضاع داخلی ایران پیش می رود ولی روزنامه Le Monde به خصوص رویه خیلی نامساعدی دارد و من کاملاً متوجه نگرانی شما هستم زیرا این روزنامه جای مهمی در فرانسه و در خارج از فرانسه دارد و با این که روزنامه‌ی مغرضی است ظاهر آن جنبه‌ی مغرضانه دارد خود من در اولین فرصت با LEFEARE FAGFET و FONTAINE که با من آشنایی دارند صحبت خواهم کرد تا بدانم این نظر نامساعد را چگونه می‌توان تغییر داد در هر حال نباید انتظار داشت که این روزنامه خیلی سریع رویه خود را عوض نماید ولی این را هم بدانید که آنچه در Le Monde می‌نویسد عقیده مرد متوسط فرانسه نسبت به ایران نیست نقطه به ایشان گفتم به عقاید فرانسویان کاری ندارم اما مطالب و نوشته‌های Le Monde در ایران انعکاس بسیار زیادی دارد و در عین حال ضمن توضیح ریشه‌های مخالفت Le Monde با ایران و رویه نامساعد اریک رولو بعد از ادوارد سابلیه، از وزیر خارجه فرانسه تشکر نمودم که در نظر دارد با مدیران لوموند صحبت نمایند. وزیر خارجه فرانسه بار دیگر به رویه مساعد تلویزیون فرانسه و تفسیرات مساعد سابلیه اشاره نمود. پاسخ دادم اگر موافق باشید هر گاه در رادیو و تلویزیون فرانسه تفسیر غلطی دیده شود به وسیله سفیر شاهنشاه آریامهر در پاریس یا سفیر فرانسه در تهران توجه شما را به آن جلب خواهم نمود. در اینجا به رویه نماینده آژانس فرانس پرس نیز اشاره نمودم وزیر خارجه فرانسه گفت در جریان می‌باشد نماینده آژانس فرانس پرس در گذشته در جای دیگر نیز مشکلاتی ایجاد نموده است و برای تعویض او از ایران اقدام لازم شده است منتهی با توجه به استقلال این

آژانس تغییر نماینده آن به طول خواهد انجامید. در پایان اقدامات اخیر دولت را در مبارزه با فساد تقدیم کردیم تشریح نمودم و گفتم با وجود بهای سنگینی که می‌پردازیم تعقیب کرده‌ایم و قطعاً استحضار دارید که رئیس‌جمهور فرانسه چند بار تلفنی با اعلیحضرت صحبت نموده‌اند. چاکر گفتم که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر از توجه رئیس‌جمهور فرانسه قدرشناسی دارند. وزیر خارجه فرانسه سؤال نمود البته از جریانات به خوبی اطلاع دارم ولی مایلیم تفسیر شما را از اوضاع بدانم. برای ایشان به تفصیل به سیاست اعطای آزادی و رویه روحانیون مقیم کشور و خارج از کشور و مارکسیست‌ها اشاره نموده و سخن را به رویه مطبوعات فرانسه کشانیده گفتم عناصر مارکسیستی از این وضع استفاده کرده‌اند و بعضی از مطبوعات فرانسه به خصوص روزنامه لوموند مثل آن است که سخنگوی آنان شده و افکار عمومی را علیه ایران تحریک می‌نمایند و گمان می‌کنم شما هم با من عقیده باشید که رویه روزنامه‌های فرانسه نسبت به ایران بی‌طرفانه نیست. منظور دولت ایران این نیست که مطبوعات فرانسه مقالاتی به نفع ایران بنویسند ولی لاقلاً انتظار دارد که مطبوعات فرانسه بی‌طرف باشند نه سخنگوی مخالفین دولت، وزیر خارجه فرانسه گفت از اظهارات شما تعجبی ندارم و منتظر بودم این مطلب را از شما بشنوم. این واقعیت است که مطبوعات فرانسه نسبت به ایران نظر نا مساعد دارند از ایشان پرسیدم منظور شما در این مورد چیست. پاسخ داد متأسفانه جواب قانع‌کننده‌ای ندارم دولت فرانسه هیچ گونه کنترل روی مطبوعات ندارد و در گذشته خود دولت فرانسه هدف مستقیم آن‌ها بود اما چون در حال حاضر انتخابات را با اکثریت قاطع برده‌ایم و رئیس‌جمهور فرانسه اعتبار خاصی دارد رویه مطبوعات فرانسه نسبت به دولت خیلی نامساعد نیست لیکن در مورد ایران نیز به نظر من ریشه‌ی مخالفت مطبوعات فرانسه را در اقدامات جوانان با استعداد ایرانی که تحت تأثیر تبلیغات مخالف هستند باید جستجو نمود نقطه در تابستان امسال شخصاً با چند نفر از فرزندان اشخاص مرفه فرانسوی در دانشگاه

بحثی داشتم و متوجه شدم که حتی آن‌ها هم در اثر تبلیغات دانشجویان ایرانی چقدر نظر نامساعد نسبت به ایران دارند و خوب است سفارت شما این جنبه موضوع را بررسی کند نقطه دانشجویان ایرانی که باهوش هستند و محافل فرانسوی به راحتی رخنه کرده‌اند. باید امیدوار بود که تصمیمات جدید دولت ایران که با کمال شهامت گرفته شده است نتیجه بدهند نقطه به ایشان جواب دادم که تصمیمات دولت با کمال شهامت گرفته شده است ولی در رویه مطبوعات فرانسه تأثیری نداشته است وزیر خارجه فرانسه گفت اثرات این تصمیمات کم‌کم ظاهر شده و در این روزهای آخر لحن مطبوعات فرانسوی هم ملایم‌تر شده است در این موقع مدیر کل مطبوعات وزارت خارجه فرانسه را که در مذاکرات حاضر بود شاهد گرفت شخص اخیر گفت اولاً در ده روز اخیر مطبوعات سخن بهتری داشته‌اند ثانیاً باید به این نکته توجه داشت که فرانسویان عقیده‌ی خود را از روی مقالات روزنامه‌ها تعیین نمایند بلکه رادیو و تلویزیون که سی برابر بیشتر از خوانندگان مطبوعات شنونده دارد در عقیده‌ی آنان مؤثر است و خوشبختانه در فرانسه رادیو و تلویزیون اخبار مربوط ایران را با بی‌غرضی پخش می‌نمایند. سخن او را قطع نمودم و گفتم چندی پیش تلویزیون فرانسه مصاحبه‌هایی پخش نموده بود و مطالبی که عنوان شد که انعکاس سوء داشته. وزیر خارجه فرانسه گفت به طور کلی فرانسوی متوسط نسبت به ایران عقیده‌ی خوب دارد و می‌داند که کشور شما به سوی آزادی دولت ایران به راه خود در اعطاء آزادی ادامه خواهد داد نقطه وزیر خارجه فرانسه گفت رئیس جمهور فرانسه و همه‌ی اعضای دولت به اهمیت کوشش‌های شاهنشاه واقف می‌باشند و اقدامات ایران را دست کم نگرفته و امیدوار هستند که مطبوعات فرانسه متوجه درجه تغییرات اخیر ایران شوند.

در پایان وزیر خارجه فرانسه از جان‌نثار دعوت نمود در راه مراجعت به پاریس بروم تا بتواند درباره‌ی پاکستان و افغانستان و کشورهای همجوار تبادل‌نظری مفصلی داشته باشد. ضمن تشکر به ایشان گفتم

متأسفانه در راه مراجعت فرصت اقامت در پاریس را ندارم و به طور اجمال وضع کشورهای مزبور را آن طور که دولت شاهنشاهی می‌بیند برای ایشان توضیح دادم. با عرض پای‌بوسی. چاکر

وزارت امور خارجه. تاریخ: ۵۷،۷،۷

تلگراف به: پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه
آریامهر ارواحنا فداه
محرمانه

با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک
ملوکانه می‌گذراند.

طبق قرار قبلی جان‌نثار با DAVID OWEN وزیر خارجه انگلستان
ملاقات و مذاکره به عمل آورد.

ابتدا وزیر خارجه انگلستان صحبت را شروع و اظهار نمود خواستم بدانید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه مورد کمال احترام ما می‌باشند و دولت انگلستان پشتیبان شاهنشاه و سیاست LIBERIZATION , MODERNIZATION معظم له می‌باشد. نخست وزیر پس از مشورت با کابینه آن پیام را فرستاد که در واقع نماینده نظر و تصمیم تمام کابینه بود. ممکن است که انگلستان بعضی اوقات با دوستان خود اختلاف سلیقه و نظر پیدا کند ولی به خصوص در روزهای سخت هیچ گاه دوستان قدیمی خود را رها نمی‌نماید و ایران در زمره دوستان نزدیک انگلستان است. ما با ملاها و سیاست‌هایی ارتجاعی آن‌ها مخالف بوده و هستیم و در سال‌های ۱۹۳۰ حساب‌های خود را با آن‌ها روشن کردیم.

OWEN پس از آن گفت می‌دانم راجع به بی بی سی ناراحت هستید ولی نباید وقعی بگذارید - خودمان با آن‌ها همیشه در دسرهایی داریم و مداخله‌ای هم نمی‌توانیم بکنیم و اعتراض از جانب دولت کارگری نسبت به بی بی سی مؤثر نیست. (به چند مورد منجمله رودزیا به عنوان نمونه اشاره کرد که رویه بی بی سی دولت کارگری را به زحمت انداخته است).

چاکر از احساسات دولت انگلستان نسبت به ذات مبارک اعلیحضرت شاهنشاه و تأیید سیاست شاهنشاه تشکر نمودم و گفتم که دوستی و همکاری ایران و انگلستان برای هر دو کشور مفید می باشد. اظهار داشتم سیاست LIBERIZATION که به ابتکار اعلیحضرت همایون شاهنشاه شروع گردیده با وجود اشکالات فعلی ادامه خواهد یافت و با حوصله به توفیق نهایی اعتقاد و اطمینان داریم. چون به موضوع بی بی سی اشاره کردید یک نکته مهم را باید در نظر بگیرید و آن این است که عامه مردم ایران فکر می کنند دستگاه بی بی سی مجری و عامل سیاست دولت انگلستان است و با این تفاهم متأسفانه تعبیراتی می شود که به هیچ وجه با روابط و دوستی و اتحاد بین دو کشور و رویه دوستی شما مطابقت ندارد. انتظار حقه فقط این است که بی بی سی به عنوان یک دستگاه خبری رعایت کاملی بی طرفی را بنماید (در اینجا موارد مختلف عدم رعایت بی طرفی را ذکر کردم).

OWEN گفت نکته ای که عنوان نمودید قابل توجه می باشد و ممکن است موارد مشخصی که دال بر عدم رعایت بی طرفی هست نوار آن را بدهید تا با مسؤولین بی بی سی مطرح گردد. سپس وزیر خارجه انگلستان مجدداً در زمینه تأیید سیاست و برنامه های پیشرفته اعلیحضرت همایون شاهنشاه از طرف دولت انگلستان صحبت کرد و گفت پس از مطالعه جریانات داخلی اخیر در ایران تصمیم گرفته شد هیچ گونه تفسیری در مورد مسافرت علیاحضرت انگلستان به ایران داده شده و سفر طبق قرار قبلی انجام خواهد گرفت. علیاحضرت ملکه در نطق ماه نوامبر به مسافرت خود به ایران نیز اشاره خواهند کرد که این خود دلیل دیگری برای اثبات رویه قاطع انگلستان در قبال جریانات اخیر می باشد.

در این موقع درباره اوضاع افغانستان و پاکستان صحبت شد. جان نثار اظهار نمودم که اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مدتی قبل جریانات افغانستان و ناحیه را پیش بینی می فرمودند و به فرمایشات ملوکانه در ملاقات با HameAlee در ۱۹۷۲ (که شخصاً افتخار حضور داشتم) درباره

نقشه چاپ شده و مطامع شوروی نسبت به آب‌های گرم منطقه اشاره نموده و گفتم همان نقشه در جریان است و در صدد عملی ساختن آن هستند ولی متأسفانه دوستان غربی تکانی که لازم است به موقع به خود نداده و نمی‌دهند. اظهار نمود سعی انگلستان این است که نگذاریم دامنه نفوذ شوروی وسیع‌تر شود و می‌خواهیم خطر را ISOLATE نماییم. با پاکستان در مشورت و تماس نزدیک هستیم که آن‌ها را کمک کنیم و ممکن است مجدداً به کامنولث برگردند. جان نثار پرسیدم روابط آن‌ها را با آمریکایی‌ها چگونه می‌بیند؟ می‌گفتید می‌خواهند از سنتو خارج شوند که روس‌ها را ساکت و راضی نمایند که دولت مبارک شاهنشاه ژنرال ضیاء الحق را متوجه فرمودند که پاکستان با خروج از سنتو چیزی به دست نمی‌آورد. جواب داد با این نظر کاملاً موافق هستیم و ضمناً معتقد بود آقا شاهی افکار خاصی دارد که توأم با توجه به واقعیات نیست و پختگی ندارد و نسبت به آمریکایی‌ها هم خوش‌بین نیست. وزیر خارجه اضافه کرد ولی ما با خود ژنرال ضیاء الحق در تماس نزدیک هستیم. بعد از آن OWEN از اقدامات و مساعدت‌های ذات مبارک شاهنشاه در مورد مسأله Rodisia ابراز امتنان نموده گفت رویه سرسختانه دولت آفریقای جنوبی موجب نگرانی همه شده و نخست وزیر جدید هم تا به حال انعطافی نشان نداده است و با این ترتیب امکان دارد اگر پیشرفتی حاصل نشود در این اجلاسیه سازمان فشار برای برقراری SANCTION بر علیه دولت آفریقای جنوبی به مرحله جدی و عملی برسد. اظهار داشت اگر مسأله Namibia و رودزیا را بتوانم حل کنیم تا اندازه‌ای فشار بر علیه آفریقای جنوبی کمتر می‌شود و عجلاناً مشغول تلاش در این راه هستیم. وزیر خارجه انگلستان گفت کمک بزرگی خواهد بود چنانچه از طرف ایران اعمال نفوذ بشود چون با احتیاجی که آفریقای جنوبی برای نفت دارد (با اینکه نسبتاً مقادیری نفت دخیره کرده است) توصیه ایران به آن‌ها خیلی مؤثر خواهد بود. گفت اگر جریان شکل نامساعد فعلی پیش برود ایران تحت فشار برای قطع نفت قرار خواهد گرفت نقطه چاکر به او جواب دادم چنانچه

خودتان گفتید اعلیحضرت همایون شاهنشاه همواره کمک‌های مؤثری ایران را فرموده‌اند و تفسیرتان در تهران در شرفیابی اخیر مراتب امتنان شما را از اقدامات شاهنشاه معروض داشت نقطه البته اقدامات ایران در این زمینه دو نوع است یکی از مجرای سازمان و دیگری پشت پرده نقطه گفت تصدیق می‌کنم که اقدامات پشت پرده ایران باید ادامه داشته باشد نقطه سر سطر OWEN موضوع امکان افزایش قیمت نفت را به میان کشیده اظهار نمود البته انگلستان هم از افزایش قیمت منتفع خواهد شد ولی با در نظر گرفتن تمام جوانب و شرایط و اثراتی که روی اقتصاد جهانی خواهد داشت چنانچه افزایشی مورد نظر باشد بهتر است که به میزان حداقل ممکنه باشد. چاکر اظهار داشته البته وضع شما با ایران یکسان نیست و چنانچه می‌دانید اعلیحضرت همایون شاهنشاه همواره با کمال حسن‌نیت و واقع‌بینی متوجه تمام نکات و شرایطی که اشاره نمودید بوده‌اند. در نطق خود در اجلاسیه مجمع ترجیح داده شد که اشاره‌ای به موضوع قیمت نفت نکنیم ولی نکته قابل توجه این است که کاهش مستمر ارزش دلار قوه خرید ایران را به میزان زیادی تقلیل داده است. وزیر خارجه انگلستان تصدیق نموده گفت موضوع ارزش دلار و اثرات آن در اقتصاد بین‌المللی مورد توجه همه کشورها می‌باشد و به استثنای آلمان غربی و ژاپن که در این چند سال اخیر ذخیره‌های ارزی خود را به میزان عجیبی زیاد کرده‌اند سایرین و به خصوص آمریکا در بازرگانی بین‌المللی و موازنه پرداخت‌ها در وضع مشکلی قرار دارند. اضافه کرد این یک مسأله پیچیده‌ای است که توجیه آن از عهده او خارج است.

در اینجا جان‌نثار از OWEN سؤال کردم نظرش نسبت به رویه روس‌ها در قبال جریانات اخیر ایران چیست؟ جواب داد: سیاست شوروی UNREST را در هر جایی تشویق می‌کند و هر جا بتواند به وسایلی که در اختیار دارد تحریک می‌نماید و راجع به ایران همین سیاست را اعمال کرده و می‌کنند. چاکر گفتم آیا یک ایران ضعیف به نفع روس‌هاست و آیا احتمال درگیری با آمریکا را در نظر نمی‌گیرند؟ اظهار داشت آن‌ها از

بی‌ثباتی و اغتشاش می‌خواهند به نفع خود استفاده کنند ولو این که موفق هم شوند. چپی‌های کمونیست در صف ملاها رخنه می‌کنند و با آن‌ها برای انداختن دولت همکاری می‌نمایند و بعداً به موقع خود آن‌ها را از بین می‌برند (DOMINO THEORY). با رژیم سلطنتی ایران مخالف هستند و برای نیل به هدف‌های خود از هر فرصتی استفاده خواهند کرد. گفت درست است که همکاری‌های اقتصادی (پروژه گاز و غیره) با ایران برای آن‌ها مفید است ولی نقشه‌هایی دیرینه بزرگ‌تر روس‌ها و فکر دستیابی به آب‌های گرم همواره در برنامه آن‌ها هست. OWEN معتقد بود که در آفریقا آن طور که روس‌ها انتظار داشتند توفیق‌هایی به دست نیاوردند و شاید سیاست غرب در آن جا در آتیه درازمدت موفق‌تر باشد. قبل از خاتمه ملاقات چند نکته دیگر نیز اظهار داشت که با کسب اجازه هنگامی که افتخار پای‌بوسی را خواهد داشت از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه خواهد گذرانید. با عرض پای‌بوسی - غلام جان‌نثار-
افشار

IMPERIAL EMBASSY OF IRAN
WASHINGTON, D.C.

شماره: ۴۶۹۸ - تاریخ: ۵۷،۷،۹

جناب آقای معینیان ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی خواهشمند است با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذراند که جناب زاهدی سفیر شاهنشاه آریامهر در واشنگتن ملاقاتی بین کسینجر و غلام جان‌نثار ترتیب دادند که گزارش آن را البته از شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه گذرانیده‌اند رئوس مطالبی که در ملاقات مزبور کسینجر بیان نمود از قرار زیر است:

۱. در کشوری مثل ایران اشتباه است که قدرت از شاه منتزع گردد.
۲. اعلیحضرت شاهنشاه باید تمام قدرت‌ها را در دست داشته باشند.
۳. شما نمی‌توانید یک سیاست خارجی قوی داشته باشید وقتی در داخله گرفتاری دارید.

۴. به کرات سؤال نمود که آیا ارتش وفادار بوده و وفادار خواهد ماند که از طرف جناب زاهدی و جان‌نثار پاسخ لازم دال بر وفاداری مطلق ارتش داده شد.

۵. در مقابل سؤال راجع به رویه شوروی اظهار نمود تصور نکنید شوروی‌ها در سیاست همیشه دوراندیش هستند و خواب تاریخی آنان را نباید از نظر دور داشت در ضمن حساب‌های آنان هم خالی از اشتباهات نیست آن‌ها می‌خواهند اعلیحضرت شاهنشاه را تضعیف سازند و وضع ایران روز به روز آشفته‌تر گردد شاید مستقیماً دخالتی نکنند ولی آنچه که می‌گذرد طبق دلخواه آنان است.

۶. اینکه ممکن است بی‌ثباتی در ایران آنان را با آمریکا درگیر سازد توجه به آن ندارد و منافع خود را در تضعیف قدرت شاهنشاه و آشفته‌گی وضع ایران می‌دانند. البته توضیحات لازم در باب اراده مطاع شاهنشاه در دادن آزادی و ادامه این سیاست و وضع فعلی و منطقه دادم. غلام جان‌نثار

دفتر مخصوص شاهنشاهی (تلگرام رمز) سری است.

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی بشرف عرض پیشگاه شاهنشاه می‌رساند که جان‌نثار الساعه از ملاقات با CYRUS VANCE وزیر خارجه آمریکا مراجعت نمودم نقطه مذاکرات در حدود یک ساعت و نیم به طول انجامید نقطه صحبت‌های آقای VANCE کاملاً مثبت و از هر جهت اطمینان‌بخش بود و جای هیچ گونه تردید از پشتیبانی قطعی و صریح از ذات مبارک شاهنشاه و سیاست‌های شاهنشاه باقی نگذاشت. در ضمن مذاکره از جان‌نثار سؤال نمود ما چه می‌توانیم برای شما انجام دهیم و برای هر کمک یا اقدامی که مورد نظر شاهنشاه باشد آماده می‌باشیم. از گفته ایشان تشکر و TOOK NOTE نموده اظهار داشتم مراتب را به خاک پای مبارک شاهنشاه معروض داشته و در این زمینه با شما در تماس خواهم

بود. شرح تفصیلی مذاکرات را طی تلگرام جداگانه از به شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه خواهد گذرانید. با عرض پای‌بوسی - جان‌نثار - امیر خسرو افشار توسط رمز دفتر مخصوص شاهنشاهی تلگرام رمز، به کلی سری است.

با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی گزارش می‌کند مذاکرات با CYRUS VANCE را از به شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذرانند. مذاکرات با وزیر خارجه آمریکا در حدود یک ساعت و نیم به طول انجامید VANCE در شروع صحبت اظهار داشت که الان از جلسه ملاقات با اعضای OAU می‌آید و حدود سه چهارم کشورهای آفریقایی معتقد بودند که کنفرانس CAMP DAVID یک قدم مثبتی در جهت حل مسائل بوده است. جان‌نثار از او سؤال نمودم که نظر و رویه اعلیحضرت ملک حسین و عربستان سعودی چه بوده و چه پیش‌بینی می‌نماید؟ جواب داد ملک حسین مشغول مطالعه می‌باشند و تصمیم با ایشان خواهد بود که چه طرفی را انتخاب نمایند. چاکر اظهار داشت همان طوری که می‌دانید اعلیحضرت ملک حسین طرفدار غرب هستند و این نکته بسیار مهم است از طرف دیگر تصدیق می‌نمایند اتخاذ تصمیم در این مورد و در این موضع برای معظم‌له کار آسانی نیست. VANCE تصدیق کرده گفت: «موقعیت مشکل و مسائل ایشان را می‌دانیم و چند روز قبل در مذاکراتی که در عمان داشتیم همه مسائل مطرح گردید.» جان‌نثار سؤال نمودم آیا امکان این هست که اعلیحضرت ملک حسین بتوانند با پرزیدنت سادات و ترتیبات اخیر همکاری نمایند؟ جواب داد بلی اما متدرجاً. در جواب سؤال مربوط به رویه عربستان سعودی VANCE معتقد بود که آن‌ها در جهت مثبت قدم برمی‌دارند و از نتیجه مذاکرات خود با فهد ابراز خوش‌بینی می‌نمود و اضافه کرد روز گذشته سعود به او گفته است که کمپ‌دیوید به عنوان قدم اول مفید بوده است. ونس روی هم رفته خوش‌بین بود که عربستان سعودی و اردن هاشمی به مرور با اقدامات سادات و آمریکا همکاری نمایند. جان‌نثار اظهار امیدواری نمودم که با مساعی مؤثر آمریکا

تمام مسائل موجود حل گردد و اساس صلح پایدار در این منطقه خطرناک تأمین شود. وزیر خارجه آمریکا راجع به لبنان شروع به صحبت کرد و با اظهار نگرانی زیاد از وضع لبنان گفت نمی‌دانم چطور می‌توانیم با این اشکالات موجود به برقراری NATIONAL RECONCILIATION در آن جا موفق شویم. اظهار داشتیم وزیر خارجه فرانسه نیز از وضع لبنان نگران بود و متأسفانه علاوه بر سایر دلایل در اثر منازعات مستمر کینه عمیق بین مسلمانان و مسیحی‌ها و یا راست‌گرایان و چپ‌گرایان در لبنان به وجود آمده است. ونس تصدیق کرده گفت باید برخوردهای روزانه متوقف گردد تا فرصتی برای رفع اختلافات و حل مسائل پیچیده پیدا شود.

سپس وزیر خارجه راجع به اوضاع افغانستان و پاکستان سؤال نمود. جان‌نثار اظهار داشتیم جریانات افغانستان غیرمنتظره نبود و به طوری که می‌دانید اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مدت‌ها قبل بروز حوادث اخیر را پیش‌بینی فرموده و مرتباً تذکر می‌دادند و تردیدی نیست که اوضاع افغانستان با وضعی که پیش می‌رود به نگرانی‌های موجود اضافه می‌نماید و البته روی اوضاع پاکستان هم اثر زیادی خواهد گذارد. جان‌نثار اضافه کردم داوود خان در تغییر رژیم سلطنت در افغانستان مرتکب اشتباه بزرگی شد و حتی کشورهای خیلی پیشرفته مثل سوئد - انگلستان - هلند و غیره به این اصل مسلم معتقد شده و ثابت گردیده است که رژیم سلطنت موجب تأمین ثبات و دوام می‌باشد تا چه رسد به کشورهای مثل افغانستان که هر دم ممکن است دست‌خوش یک نوع کودتا و اغتشاش بشود. ونس گفت کاملاً صحیح است و از ایشان ارتباط فعلی شوروی را با افغانستان سؤال نمودم پاسخ داد ارتباطات آنان از هر دو طرف خیلی از سابق واضح‌تر گردیده است. چاکر سؤال نمودم در ملاقاتی که با گرومیکو داشتید آیا درباره افغانستان صحبتی به میان آمد؟ جواب داد گرومیکو به او گفته است می‌خواهند با اعزام کارشناس و مشاور به افغانستان که همسایه شوروی است کمک نمایند و با گرمی خاصی راجع به افغانستان و ارتباطات خودشان با افغانستان صحبت می‌کرد. جان‌نثار به شوخی گفتم

حتماً طبق معمول گفته است که افغانستان یک کشور مستقل است و ما به غیر از نظر کمک به آن‌ها نظر دیگری نداریم. ونس جواب داد اتفاقاً در این مورد و راجع به استقلال افغانستان از این حرف‌ها تحویل می‌داد چون می‌داند او را خوب می‌شناسم و معمولاً هر وقت می‌خواهد به این کلیشه‌ها بپردازد به او می‌گویم لازم به این توضیحات نیست و خودش می‌داند که رویه من چیست. در جواب صحبت چاکر راجع به نگرانی پاکستان از رویه آمریکا (با توجه به اظهارات آقا شاهی) VANCE گفت با آقاشاهی ملاقاتی داشتم ولی او در صحبت‌هایش صریح و روشن نبود و درست نفهمیدم نظریاتش چیست و چه می‌خواهند. به هر حال در مورد کمک نظامی به او گفتم که می‌توانیم هواپیماهای F-5 را مورد مطالعه قرار دهیم ولی انواع دیگر را که برای DEEP PENETRATION مورد استفاده قرار می‌گیرد نمی‌توانیم بدهیم. راجع به تعدیل سررسید وام‌ها که مورد درخواست بود به او گفته شد که با نظر مساعد در نظر می‌گیریم. این بار راجع به سنتو صحبتی نکرد ولی در موارد گذشته هر وقت عنوان می‌شود، ما هم مثل شما گوشزد می‌کردیم که خروج از سنتو برای پاکستان نفعی نخواهد داشت. جان‌نثار اظهار داشت همان طور که می‌دانید ما هم این نکته را مکرر به آن‌ها گفته‌ایم. قبل از ملاقات شما به دیدن من آمد و ناراحت بود و می‌پرسید چه باید بکند گفتم به اندازه کافی راجع به خروج خود از سنتو با آمریکایی‌ها صحبت کرده‌اید اگر در مذاکره با وزیر خارجه آمریکا باز هم بخواهید روی این مطلب پافشاری نمایید شاید اثر مطلوب نداشته باشد پاکستان تصور می‌کند که با خروج از سنتو روس‌ها را راضی و ساکت خواهد نمود. در اینجا به آقای ونس اظهار نمودم شخصا به خاطر دارم که در ۱۹۵۸ شوروی‌ها در مذاکرات با ایران اهمیتی به عضویت ایران در سنتو نمی‌دادند ولی نسبت به قرارداد دو جانبه ایران و آمریکا نگرانی و حساسیت خاصی نشان می‌دادند و خوب می‌دانند که مواد سنتو چیست و چه اندازه ضعف دارد ولی به قرارداد دو جانبه اهمیت بیشتری می‌دادند در اینجا من موضوع را به قرارداد دو جانبه کشانیدم. ونس با تصدیق

مراتب بالا گفت این قرارداد پابرجا بوده و تجزیه و تحلیل شما درست است در این موقع نظر VANCE را راجع به روابط شوروی و عراق سؤال نمودم. جواب داد طبق نتیجه‌گیری از اطلاعاتی که در دست داریم با وجود اختلاف نظر در مورد اتیوپی و هم چنین با وجود تحریکات عوامل کمونیستی در ارتش عراق و غیره معهدا روابط نزدیک بین عراق و شوروی کماکان وجود دارد. البته ممکن است پس از مدتی تغییر کند ولی راجع به آینده پیش‌بینی معقولی نمی شود کرد. جان‌نثار گفتم در این زمینه گزارشات و نظرهای متناقضی داده می‌شود یک نظر این است که متعاقب جریانات اخیر در افغانستان و اوضاع اخیر در ایران عراقی‌ها نگران شده و میل دارند با شوروی قدری فاصله بگیرند و از نفوذ بیشتر آنان در عراق جلوگیری کنند و این نظر را اغلب کشورهای عربی تأیید می‌نمایند. البته از لحاظ عقلایی و منطقی این نظر را می‌توان قبول نمود به خصوص وقتی کشوری حس نماید که ممکن در همسایگی شوروی خطرات به مراتب بیشتر باشد. از طرف دیگر گزارشات و نظرهای دیگر دایر بر این است (مانند اطلاعات شما) که تغییر قابل لمس در روابط نزدیک با شوروی پیدا نشده است در دنباله این موضوع جان‌نثار اضافه کردم که چند روز قبل وزیر خارجه عراق در مذاکرات فیما بین ضمن تأیید اهمیت ایران برای آن‌ها و علاقه به دوستی با ایران می‌گفت حاضر به هر گونه همکاری می‌باشند و با توجه به اظهارات او موضوع یکی از مذہبیون ایرانی را که در عراق بر علیه قانون اساسی و مصالح عالیہ ایران فعالیت و تبلیغ می‌کند مطرح نمودم و به وزیر خارجه عراق گفتم اگر او را به عنوان پناهنده سیاسی تلقی می‌نمایند در آن صورت باید طبق قوانین بین المللی با او رفتار شود و به هر حال چگونه اجازه می‌دهند که یک پناهنده سیاسی علیه همسایه و دولت عراق مشغول فعالیت مخرب باشد وزیر خارجه عراق جواب داد دستگاه رهبری عراق موضوع را با نظر مثبت مطالعه و او را تحت کنترل قرار خواهند داد. در این موقع جان‌نثار وضع داخلی ایران را برای VANCE به تفصیل توجیه کرده اظهار داشتم به

طوری که می‌دانید اعلیحضرت همایون شاهنشاه با وجود مشکلات و بهای سنگینی که پرداخت می‌شود تصمیم دارند که سیاست LIBERIZATION خود را ادامه دهند. و به من گفت صحیح است و شاهنشاه در مذاکره تلفنی با پرزیدنت کارتر در کمپ دیوید همین طور فرمودند. اظهار داشتند از طرف دولت جدید در اجرای اوامر شاهنشاه قدم‌های مؤثری برداشته شده و اقداماتی نیز از جهت مبارزه با فساد و رسیدگی به کارهای خلاف چند وزیر سابق یا مسؤولین دیگر در جریان می‌باشد به تأمین آزادی بیشتر در اظهار عقاید و آزادی مطبوعات توجه کامل به عمل آمد چنانچه مذاکرات پارلمان نیز به طور کامل و زنده از رادیو و تلویزیون پخش می‌گردد دولت تفاهم زیادی در قبال نظرات و خواسته‌های معقول مخالفین از خود نشان داده اما جای تردید است که آن‌ها این اقدامات مثبت را APPRECIATE بنمایند ولی به هر صورت ذات مبارک شاهنشاه قصد عقب‌گرد یا توقف در اجرای سیاست دادن آزادی بیشتر و سوق کشور به طرف دموکراسی کامل به هیچ وجه ندارند. سپس جان‌نثار از VANCE سؤال نمودم آیا نظر و بررسی ایشان از وضع و مثلاً در مورد جبهه ملی و ارتباط آن‌ها با کمونیست‌ها و یا ارتباطات امنیتی و شریعتمداری و جبهه ملی چه می‌باشد و روی هم رفته چه فکر می‌کند و گفتم در ایران بازار تعبیرهای مختلف و شایعه‌سازی به دلایل مختلف و شاید دلایل تاریخی رواج دارد مثلاً یکی از شایعات در بازار این است که آمریکا از جبهه ملی و امنیتی حمایت می‌کند البته این شایعه بازار است و شاهنشاه و دولت به خوبی رویه شما را می‌دانند ضمناً باید در این زمینه اضافه نمایم که اغلب خود این افراد و دستجات برای پیشبرد و مقاصد خاص خود این شایعات را درست می‌کنند که از آن بهره‌برداری نمایند. وزیر خارجه آمریکا اظهار داشت به طور قاطع می‌گوییم که آمریکا پشتیبان کامل شاهنشاه و سیاست‌های معظم‌له می‌باشد و در مذاکره اخیر تلفنی شاهنشاه با پرزیدنت کارتر این واقعیت از طرف رئیس‌جمهور صریحاً تأکید و تأیید گردید. شاهنشاه در مذاکره مزبور فرمودند که

تصمیم دارند سیاست LIBERIZATION را ادامه دهند و فرمودند برای اطلاع مردم بهتر است که آمریکا نظرش را در پشتیبانی از این سیاست اعلام دارد و به طوری که می‌دانید رئیس‌جمهور این کار را کرد. در اینجا آقای VANCE راجع به تماس با جبهه ملی یا مذهبیون از مسؤول امور ایران که در جلسه حضور داشت خواست که توضیح دهد و نامبرده گفت به طور قطع از طرف سفیر و رده‌های بالای سفارت آمریکا هیچ‌گونه تماسی با آنان نگرفته‌اند. تماس مأموران رده پایین سفارت آمریکا در تهران با آن‌ها منحصرأً به منظور کسب اطلاع بوده و به هیچ وجه جنبه دیگری نداشته و با امینی هم مدت‌ها است هیچ‌گونه تماس و ملاقاتی انجام نگرفته است. سپس وزیر خارجه آمریکا اضافه نمود که به طور قطع هیچ یک از دستجات یا افراد مخالف مورد حمایت یا مورد نظر آمریکا نیستند. جان‌نثار با اظهار تشکر از این توضیحات اظهار داشتیم همان طور که قبلاً گفتیم، نسبت به رویه دولت آمریکا و پشتیبانی شما از سیاست اعلیحضرت همایون شاهنشاه تردیدی نداشته و نداریم و اشاره من به موضوع صرفأً از این جهت بود که راجع به شایعات بازار مطلع گردید اما لزوماً این نکته را بایستی بگویم که آن افراد و دستجات سعی دارند از تماس‌های ساده مأموران آمریکایی با آن‌ها به نفع مقاصد خود بهره‌برداری کرده و آن را به عنوان استنباط و علاقه و حمایت آمریکا از آن‌ها وانمود نمایند که بدین وسیله مردم را گمراه یا مرعوب سازند و اگر در این تماس‌ها که می‌گویید ندرتاً انجام می‌گیرد و به آنان گفته شد که سیاست آمریکا چیست اثر مثبت خواهد داشت. VANCE که با دقت گوش می‌داد این نکته را تصدیق کرده گفت این نکته‌ای است که باید متوجه باشیم. در ادامه موضوع گفتیم امینی در روزهای اخیر رویه سابق خود را که دایر بر تأیید لزوم رعایت قوانین اساسی ایران بود تغییر داده و حال می‌گوید اگر مأمور تشکیل دولت بشود قوانین امنیتی و نظامی باید در اختیار او باشند در صورتی که این امر نه تنها مخالف قانون اساسی می‌باشد بلکه محال و ممتنع است که قوای مسلح کشور (ناخوانا) به جز

ذات مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه قبول نمایند. VANCE ضمن تصدیق امر اظهار تعجب نموده و سپس اظهار داشت آمریکا برای هر گونه کمک یا اقدامی که شاهنشاه فکر می‌فرمایند که می‌توانیم انجام دهیم آماده است و سؤال نمود برای شما چه می‌توانیم انجام بنماییم و خواهش نمود ضمن تقدیم احترامات او چاکر این امر را مخصوصاً به شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه برساند. با اظهار تشکر از حسن نیت آمریکا اظهار داشتم مراتب را به شرف عرض شاهنشاه خواهم رسانید و در این زمینه با او در تماس خواهم بود. همچنین اظهار نمودم امیدوار هستم ایشان بتوانند در آینده نزدیک سفری به ایران بنمایند. با تشکر و اظهار علاقه گفت در اولین فرصت خواهد آمد.

جان‌نثار در این موقع نظر او را نسبت به رویه و سیاست شوروی در قبال ایران و به خصوص با توجه به جریانات اخیر سؤال کردم. اظهار داشت شوروی‌ها تا آن جا که ممکن باشد از اغتشاشات استقبال نموده و سعی می‌کنند از اغتشاشات به نفع مقاصد خود استفاده کنند و مسلماً می‌خواهند اعلیحضرت شاه را تضعیف کنند عوامل کمونیستی دست داشته‌اند وجود دارد. سؤال نمودم آیا فکر می‌کنید شوروی‌ها نقشه تغییر رژیم را در سر می‌پروراندند؟ جواب داد به طور قطع نمی‌دانم. مجدداً سؤال کردم آیا از CONFRONTATION با آمریکا نگران نخواهند شد؟ و به من جواب داد قاعداً باید به این امر توجه داشتند زیرا ایران IS A KEY TO THE AREA ولی جالب است که در تمام مدت مذاکرات اخیر با گرومیکو او حتی یک بار هم اسم ایران را نیاورد و ابداً به وضع فعلی ایران اشاره ننمود. سپس چاکر در تأیید اطلاعات او طرز عمل و فعالیت دستجات تظاهرکنندگان را که مطابق تاکتیک و روش‌های شناخته شده کمونیست‌ها بود و همچنین نقشه‌های آن‌ها را در خراب کاری‌ها برای VANCE توضیح دادم و گفتم کاملاً معلوم بود که در پشت پرده این تظاهرات دستورات و تجربیات کمونیست‌ها کلیشه‌های کمونیستی در کار بوده است. اضافه نمودم که سفیر شوروی در ایران با

اشاره کوتاه به جریانات اخیر ایران مدعی بود که امپریالیست‌ها مثل همیشه می‌خواهند تقصیرها را به گردن ما بیندازند: به سفیر شوروی گفتم آیا پشتیبانی و طرفداری علنی رهبران احزاب کمونیست فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و آلمان و غیره را از دستجات مذهبی ارتجاعی چگونه می‌شود تعبیر یا توجیه کرد؟ ونس پرسید جواب او چه بود؟ گفتم سکوت. VANCE قبل از خاتمه ملاقات از اقدامات و کمک‌های مؤثر اعلیحضرت همایون شاهنشاه در مورد مسأله رود یزیا اظهار امتنان نمود. هم چنین به موضوع نیروهای پاسداری صلح اشاره کرده گفت موارد لزوم استفاده از این نیروها در نقاط مختلف دنیا دارد روز به روز زیادتر می‌شود و گفت مایل است نظر و رویه کشورهای مختلف را در این باب بداند. جان‌نثار اظهار داشتیم به طوری که می‌دانید ایران به سهم خود در این زمینه کمک و همکاری عملی نموده و در آینده هم با توجه به امکانات و شرایط و رویه سایرین موضوع را مطالعه خواهند نمود. فعلاً قولی راجع به آینده نمی‌تواند بدهد. ونس گفت کاملاً حق دارید زیرا اینک دو فکر مختلف در جریان است یکی آن که اگر قرار بود اعزام نیروی پاسداری صلح باشد هر روز اتفاقی در یک نقطه از جهان روی می‌دهد ادامه اعزام نیروی پاسداری صلح را خیلی از کشورها دیگر حسن استقبال می‌نمایند فکر دیگر نیز همان فکر سابق است ولی ایران به سهم خود در این کار عملاً کار خود را انجام داده است. سپس راجع به مذاکرات SALT از ایشان پرسیدم که جواب داد به توافق نزدیک‌تر شده‌اند و روی هم رفته اظهار خوش‌بینی از همه مذاکرات می‌نمود. در خاتمه وزیر خارجه آمریکا این ملاقات و تبادل نظر را بسیار مفید تلقی نمود و اظهار علاقه کرد که تماس نزدیک همواره برقرار باشد. با عرض پای‌بوسی. امیر خسرو افشار

وزارت امور خارجه شماره: ۴۶ تاریخ: ۵۷،۷،۱۲

توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه با کسب اجازه و عرض پای بوسی از به شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذارند که جان‌نثار امروز برای بار سوم با وزیر خارجه عراق ملاقات داشته یک بار ایشان میهمان جان‌نثار بود یک بار هم اظهار داشتند امید است این اقدام ادامه داشته باشد و به تهران که مراجعت می‌نمایم با شما در تماس خواهیم بود ضمناً با کسب اسلامی اجازه از پیشگاه مبارک ملوکانه از ایشان دعوت نمودم به تهران سفر نماید که با خوش‌وقتی پذیرفت و انجام آن را موکول به مراجعت به بغداد و تعیین فرصت مناسب نمود. در این ملاقات‌ها وزیر خارجه عراق رفتار خیلی دوستانه از خود نشان می‌داد و مرتب از این که عراق خواهان ثبات در ایران است صحبت می‌کرد. البته جان‌نثار مفصلاً در این زمینه با ایشان صحبت کردم و او را توجه می‌ساختم که اگر در ایران ثبات نباشد برای عراق عواقب ناگوار ظاهر خواهد گردید وزیر خارجه عراق ظاهراً گفته‌های جان‌نثار را قبول می‌کرد و هم صدا بود. با عرض پای بوسی جان‌نثار - امیرخسرو افشار

گزارش مذاکرات با موشه دایان - ۱۴ مهرماه ۵۷

دفتر مخصوص شماره: ۶۰ - تاریخ: ۵۷،۷،۱۴ - تلگرام رمز به کلی

سری است

با کسب اجازه و عرض پای بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذارند. طبق قرار قبلی موشه دایان وزیر خارجه اسرائیل ساعت ۷ بعدازظهر برای ملاقات با جان‌نثار به هتل آمد و چون یک ساعت قبل از تل‌آویو وارد نیویورک شده بود خیلی خسته به نظر می‌رسید.

در شروع صحبت گفت که مذاکرات مصر و اسرائیل روز ۱۲ اکتبر در واشنگتن شروع می‌شود. در جواب سؤال چاکر راجع به توافقی‌های CAMP DAVID و وضع مصر و رویه اردن و عربستان سعودی پاسخ داد که

توافق‌های کمپ‌دیوید قسمتی مربوط به مصر و قسمتی مربوط به ساحل غربی و فلسطینی‌ها می‌باشد. اگر اردن و فلسطینی‌ها رویه فعلی خود را ادامه داده و حاضر نشوند بر اساس توافق‌های مزبور با ما مذاکره نمایند در آن صورت مصر بین انجام صلح جداگانه و یا تأمل برای ایجاد مفاهیم با آن‌ها بایستی تصمیم بگیرد که خواهیم دید. جان‌نثار سؤال کردم با توجه به مذاکرات کمپ‌دیوید و پیش‌بینی‌هایی که قطعاً شده است آیا احتمال این هست که پرزیدنت سادات در صورت عدم موافقت اردن و فلسطینی‌ها از انجام توافق‌ها خودداری نماید. پاسخ داد پرزیدنت سادات در کمپ‌دیوید خیلی قاطع صحبت می‌کرد و گفت مصمم است اگر اردن و فلسطینی‌ها حاضر برای شرکت در مذاکرات نشوند از حقوق خود برای انعقاد صلح جداگانه استفاده نماید. بنابراین خیلی بعید به نظر برسد که سادات نظر خود را تغییر دهد و ما معتقدیم که سایرین بالاخره همراه او خواهند آمد. در جواب سؤال دیگر جان‌نثار درباره نظر او نسبت به وضع افکار عمومی در مصر و موقعیت پرزیدنت سادات اظهار نمود طبق اطلاعاتی که داریم اکثریت مردم مصر از سادات پشتیبانی می‌نمایند. در مراجعت از او استقبال خوبی کردند و تردیدی نیست که مصری‌ها از جنگ خسته شده و خواهان صلح می‌باشند. از آن گذشته بر اساس توافق‌های کمپ‌دیوید تمام اراضی مصر تخلیه خواهد شد و آنچه مربوط به مصر بود مطابق خواسته‌های سادات بوده است بنابراین دلیلی ندارد که مصری‌ها ناراضی باشند. از طرف دیگر نظر اسرائیل هم که برقراری صلح می‌باشد تأمین می‌گردد. وزیر خارجه اسرائیل اضافه کرد که به اعتقاد او توافق‌های کمپ‌دیوید به نفع اردن و فلسطینی‌ها نیز می‌باشد و این امر را خودشان هم می‌دانند ولی فقط از ترس PLO رویه مخالف را اتخاذ کرده‌اند. اعلیحضرت ملک حسین می‌گوید نمی‌تواند کاری بکند چون اختیاری از طرف فلسطینی‌ها به معظم‌له داده نشده است و بنا به توافق رباط PLO نماینده فلسطینی‌ها می‌باشد مگر این که اینک ملک حسین بتواند از طرف آنان سخن بگوید و به هر حال فلسطینی‌ها هر چقدر هم

که وضع و رویه فعلی را ادامه دهند از آنچه که بر اساس توافق‌های کمپ‌دیوید گرفته‌اند بیشتر نمی‌توانند بگیرند و ۵ سال آینده با امروز تفاوتی نخواهد داشت.

سپس دایان در پاسخ سؤال دیگر جان‌نثار درباره نظرش نسبت به رویه شوروی و نفوذ آن‌ها در منطقه اظهار داشت شوروی‌ها مبادرت به اعزام نیرو و تجاوز علنی نخواهند کرد بلکه مطابق معمول به وسیله دستجات و ایادی کمونیست سعی می‌نمایند در هر جا بتوانند طرفدار خود را روی کار بیاورد و به دست آن‌ها نفوذ و کنترل خود را مستقر سازند. مثلاً در اتیوپی دیدیم چه کردند. در کمپ‌دیوید سادات صحبت از ایجاد یک جبهه متحد برای مبارزه با نفوذ شوروی در منطقه می‌نمود و ما هم با این فکر موافق می‌باشم. عربستان سعودی که با ما حرف نمی‌زند ولی اگر آن کشور با ایران و مصر و اردن هاشمی و اسرائیل بدون انعقاد یک پیمان اتحاد رسمی (FORMAL ALLIANCE) با یکدیگر مشورت و همکاری همه جانبه برای مقابله با مقاصد شوروی و جلوگیری از نفوذ آن در منطقه می‌نمودند بسیار مؤثر و مفید بود. دایان گفت در مذاکرات کمپ‌دیوید به سادات پیشنهاد کردیم که پایگاه‌های هوایی واقع در سینا را در اختیار آمریکا بگذارند ولی متأسفانه قبول نکرد و استدلال ایشان این بود که افکار عمومی با حساسیت تاریخی که در مقابل سلطه خارجی دارد این عمل را قبول نخواهد کرد دایان اضافه کرد به نظر ما مصری‌ها اشتباه کردند زیرا در INVOLVEMENT و حضور آمریکایی‌ها در آن جانه فقط به نفع مصری‌ها و ما بود بلکه برای ایران و عربستان سعودی و اردن و همچنین سایر کشورهای طرفدار غرب نیز بسیار مفید بود. در این موقع دایان راجع به جریان‌ات اخیر ایران سؤال کرد و جان‌نثار ضمن تشریح وضع اظهار داشتیم که با وجود مشکلات و بهای گرانی که اجباراً باید پرداخت شود اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم دارند که سیاست دادن آزادی‌های بهتر و پیشرفت به طرف دموکراسی کامل و همچنین برنامه‌های پیشرفته خود را همچنان ادامه دهند. متأسفانه این نکته باید

اضافه نمایم که قدم‌های بزرگی در این مدت کوتاه برداشته مخالفان APPRECIATION نگرفته است ولی در هر صورت... نخواهم شد و در جهت مردم کماکان ادامه خواهیم داد. وزیر خارجه اسرائیل با تأیید این سیاست گفت، احترام خاصی برای اعلیحضرت همایون شاهنشاه داریم و معتقدیم که شاهنشاه یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران و رهبران خردمند و با شهامت دنیا می‌باشند. گفت هیچ کشوری در طول یک زمان محدود به اندازه ایران به جلو نرفته است و توفیق شاهنشاه در ایجاد یک تحول بزرگ و تأمین رفاه مردم و پیشرفت مملکت واقعاً و حقاً قابل ستایش می‌باشد. دایان از چاکر تقاضا کرد مراتب احترام عمیق او را به پیشگاه شاهنشاه معروض دارم. سپس سؤال نمود آیا ارتش ایران در مقابل مبارزه با عوامل کمونیست و مخالفان چه وضعی دارد؟ گفتم ارتش شاهنشاه قوای مسلح کشور به طور قاطع و یکمصد درصد نسبت به فرمانده منظم و محبوب خود یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه وفادار و فرمانبردار می‌باشد و بی‌تردید برای هرگونه جانبازی و پشتیبانی از اعلیحضرت شاهنشاه و حفظ استقلال کشور آمادگی بدون تأمل دارد متأسفانه بعضی از مطبوعات بین‌المللی در انتشار اخبار و گزارشات راجع به ایران رعایت بی‌طرفی را نمی‌کنند و به جای انعکاس واقعیات شایعات بی‌اساس مرسوم انتشار می‌دهند مثال حضور سربازان اسرائیلی تهران را آوردم. اخبار نیز متأسفانه اغلب مغرضانه است و صرفاً با الهام از اظهارات دسته‌جات مخالف و بدون توجه به حقایق با نظرات اکثریت تهیه و منتشر می‌گردد که مخالفان مرتباً از خود اختراع می‌نمایند شاید یکی از تاکتیک‌های آنان باشد. سپس جان‌نثار از نظر و اطلاعات او راجع به عراق و روابط با شوروی سؤال نموده گفتم مثل این که عراقی‌ها اخیراً می‌خواهند به غرب نزدیک شوند نقطه اظهار داشت ما معتقدیم که عراق و سوریه و PLO کاملاً تحت نفوذ شوروی هستند و اخیراً شنیدیم که سوریه و عراق خواسته‌اند از شوروی اطمینان‌هایی بگیرند که در صورت حمله اسرائیل شوروی با اعزام نیرو به کمک آن‌ها بیایند نقطه اضافه نمودم. دایان همچنین گفت

نگرانی‌ها عجالتاً از وضع لبنان و PLO می‌باشد و معتقدیم سوریه می‌خواهد تمام لبنان را تحت کنترل خود در بیاورد. اظهار داشت اسرائیل قصد تسلط بر لبنان را ندارد ولی در عین حال در مقابل نقشه‌های سوریه هم نمی‌خواهند بی‌اعتنا باشد. وزیر خارجه اسرائیل قبل از خاتمه ملاقات گفت نماینده جدید اسرائیل که مأمور تهران شد مرد مجرب و خوبی است و تقاضا نمود که چاکر در مراجعت او را ببینم و بار دیگر قدرت رهبری و شخصیت و شهادت شاهنشاه را ستایش نمود. با عرض پای‌بوسی - غلام امیرخسروافشار

تلگراف‌های اردشیر زاهدی به شاه

یک نسخه از این گزارش‌ها و تلگراف‌ها در اواخر سال ۱۳۵۷، به آقای دکتر رضا صدر، که در آن زمان عضو کمیته سرپرستی سفارت و کنسول‌گری‌های ایران در آمریکا بودند، و بعد از انقلاب در دولت موقت وزیر بازرگانی شدند، تسلیم شده بود.

گزارش اردشیر زاهدی به تهران - تلگرام رمز - ۵۵۸۴ ۱ - ۵۷،۸،۵ -

ساعت دریافت ۱۳،۳۵

جناب آقای معینیان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی دوست و برادر عزیزم خواهشمند است تلگراف زیر را به شرف عرض خاک پای مبارک ملوکانه برسانید. از دور می‌بوست - قربانت اردشیر.

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه شاهنشاه غلام ابدی با عرض پابوس و کسب اجازه به شرف عرض خاک پای مبارک ملوکانه می‌رساند:

۱- چاکر دیروز می‌خواستیم با برژینسکی صحبت کنم نبود با دکتر گاریسیک مسؤول امور ایران (در وزارت خارجه آمریکا) در شورای امنیت ملی حرف زدم. وی گفت:

«تصمیم اعلیحضرت همایونی تنها راه و تصمیم منطقی بود. ما خیلی خوشحال هستیم مخصوصاً که از رادیو و تلویزیون با مردم صحبت

خواهند فرمود. به نظر می‌رسد که خیلی خوب هست اگر در مورد نفت و اهمیت و اشکالات آن نیز صحبت بفرمایید. البته در چند روز آینده نتیجه خوب این کار معلوم نمی‌شود.

اعلیحضرت با کمال حسن نیست و صبر و حوصله کوشش خود را نمودند که دولت ائتلافی سر کار بیاید ولی آن‌ها از این حسن نیت نتوانستند استفاده نمایند بنابراین راه حل دیگری نبود.

۲- ساعت ۴،۳۰ بعدازظهر دیروز متعاقب صحبت با گاری سیگ آقای برژینسکی با چاکر تلفنی صحبت و گفت:

«با تبرکات، تصمیم خوب خوب بود. تصمیمی درست در زمان درستی بود. و من بسیار خوشحال هستم. از اخبار و گزارشات واصله من چنین استنباط کرده‌ام که سفیر انگلیس به شاه می‌گفت چه چیزی سبزواری و شایسته خواهد بود؟

«من از این موضوع خوشحالم. چون طرفدار این عقیده بودم. عده‌ای مخالف بودند. چون خبر بسیار خوبی است الساعه تلفنی به رئیس جمهور خبر خواهم داد. آیا علاقه‌مند هستید که ما چیزی بگوییم یا نه؟ گفتم البته بعد از فرمایشات اعلیحضرت همایونی شاید شما می‌توانید اظهار نظر نمایید که بعد از این هرج و مرج این اقدام لازم و مفیدی بود. همین طور اظهار داشت. امیدوارم برای تعویض حکومت نظامی با حکومت غیرنظامی وقت معین را تعیین نکنید که دست خودتان بسته خواهد شد. این نظر من در مورد انتخابات که اعلیحضرت قول دادند نیز بود که فراموش کردم در مکالمه تلفنی چند روز پیش بگویم که حتی برای انتخابات وقت تعیین نکنند دستشان باز باشد».

۳- با کسینجر ساعت ۶،۳۰ بعدازظهر تلفنی صحبت، ضمن اشاره به شایعاتی که شنیده است اظهار داشت:

«از این خبر خوشحال و تبریک می‌گویم. بهترین تصمیمی بود که شاهنشاه گرفتند. و حتی شاید اگر این تصمیم قبلاً گرفته شده بود مشکلات کمتر بود. باید در مقابل این بی‌وطن‌ها شدیداً ایستاد و حتی

معتقدم تمام زندانی‌ها را که قبلاً آزاد کرده‌اید مجدداً همه را بگیرید که کار راحت‌تر شود».

۴- چاکر با آدمیرال ترنر (Turner) صحبت می‌کردم. وی معتقد بود که جبهه ملی خیلی احمقانه رفتار کرده و SNOBE بودند که قدم به این بزرگی شاهنشاه را قبول نکردند. خوشحالم چون راه دیگری موجود نبود. وی اظهار خوشحالی می‌کرد که این گام برداشته شده و امیدوار بود که نتیجه خوبی داشته باشد و وضع به طور روزافزون بهبود یابد. وی گفت مراتب ارادت و احترام مرا به پیشگاه شاهنشاه عرض کنید. و همان طور که قبلاً هم گفتم هر کار از دستم برآید در اختیارتان هستم.

۵- امروز صبح نلسون راکفلر به چاکر تلفن زد و گفت:

«یکی این که می‌خواستم تبریک بگویم. این اقدام اعلیحضرت بی‌نهایت خوبی بوده و شب گذشته برژینسکی به من تلفن کرد و این تصمیم را گرفت و می‌گفت در گزارشی که مربوط به تشریف‌فرمایی سفیران انگلیس و آمریکا در حضور اعلیحضرت می‌باشد ذکر شده بود که اعلیحضرت وقتی که تصمیم و اراده‌شان را بیان فرموده بودند سفیر انگلیس روی دولت ائتلافی صحبت می‌کرده و درباره تاریخ سخنرانی می‌کرده است.

راکفلر می‌گفت روحیه شاهنشاه خوب است و شوخ طبعی خود را حفظ فرموده‌اند. گزارشی که سفیر آمریکا داده وقتی که اعلیحضرت راجع به کابینه صحبت می‌فرمودند، فرموده‌اند که یک پست هم برای نلسون خالی گذاشته‌ایم. نمی‌دانم آیا برژینسکی با من شوخی کرده یا این که اعلیحضرت این مطلب را فرموده‌اید و سفیر آمریکا آن را منعکس کرده است.

نلسون گفت نیویورک تایمز امروز پس از چندین هفته تجدید چاپ شده و مقاله‌ای راجع به اهمیت ایران برای حفظ توازن شرق و غرب... دارد که خیلی خوب است.

نلسون ضمناً پیامی برای شاهنشاه داشت که علاقه‌مند بود از طریق سفارت شاهنشاهی به شرف عرض برسد. متن تلگراف: «اعلیحضرت همایونی حقیقتاً این مایه افتخار بزرگی برای من بود که فرصت مکالمه تلفنی با شما را پیدا کردم. چندی قبل توسط برژینسکی اخبار تصمیمات پرچرأتی را که اعلیحضرت همایونی برای مردم خودشان و کشور خودشان گرفته‌اند شنیدم. من مایلیم به اعلیحضرت همایونی گرم‌ترین تبریکات خود را تقدیم کنم و درباره... پرچرأت و عاقلانه و سیاستمدارانه... تکرار کنم... (یک خط جاافتاده است). با چنین تصمیمی نه تنها شما غرب را بلکه ژاپن را هم نجات داده‌اید. هیپی (همسر نلسون) همراه من بهترین آرزوها و دعا برای موفقیت، سلامتی و شکوفایی اعلیحضرت شاهنشاه و ملکه فرح را تقدیم می‌نمایم. با بالاترین احترامات - نلسون راکفلر

۶- دیشب در شام خصوصی واسرمن، سناتور ریبیکوف و بابی استراس شرکت داشتیم.

«ریبیکوف می‌گفت سناتور بیکر که مشغول فعالیت‌های انتخاباتی است به وی تلفن کرده که صد درصد برنده خواهد شد. و کماکان رهبری حزب اقلیت را در سنا به عهده خواهد داشت و خواسته است که به عرض اعلیحضرت برسد که صد در صد در اختیار هستم و از هیچ نوعی اقدامی کوتاهی نخواهد کرد.

ریبیکوف خودش مدت زیادی از شخصیت و رهبری شاهنشاه و اقداماتی که در گذشته فرموده‌اند و اهمیت ایران صحبت کرد و این را مخصوصاً می‌گفت که استراس مشاور مخصوص رئیس جمهور بشنود و هم این طور چون قرار است فردا واسرمن با رئیس جمهور ملاقات کند، او هم بشنود و این صحبت‌ها را به رئیس جمهور منعکس نمایند. در ضمن همه می‌خواستند تلفناً عرض ادب نمایند ولی چون خط نداشتیم و چاکر مطمئن نبودم که اعلیحضرت حوصله صحبت کردن را داشته باشند و با توجه به اختلاف ساعت و صبح خیلی زود که در تهران بود به آن‌ها گفتم

که الان امکان صحبت نیست. خانم ربیکوف از مراحم علیاحضرت خیلی سپاسگزار بود. گفت فردا خیال دارم بین ساعت ۱۱ تا ۱۲ به وقت واشنگتن از سنا تلفناً اگر موفق شدم حضور علیاحضرت شهبانو عرض ادب نمایم. از دور پای مبارک را می‌بوسم - چاکر - اردشیر

۱۵- ترجمه نامه سفارت عراق

- «برن - سفارت جمهوری عراق ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸ خدمت آقای زیگلر
سفارت عراق در برن از تلگراف ۹ سپتامبر ۱۹۷۸ شما تشکر می‌کند
و نظرات زیر را ابراز می‌دارد:
- ۱- دولت عراق وقایع فعلی ایران را، مسائل درونی ایران میداند.
- ۲- سیاست عراق بر اساس دخالت نکردن در مسائل داخلی کشورهای دیگر استوار است.
- ۳- دولت عراق به قراردادهای منعقد شده میان ایران و عراق در الجزایر احترام گذاشته و کاملاً به آنها عمل می‌کند. به همین خاطر از آیت‌الله خمینی تقاضا شد تا قوانین منعقد شده بین‌المللی بین کشورها را مراعات کند و در عملکرد خود علیه ایران نه از زور و نه از محل اقامت خویش سوءاستفاده نکند! دولت عراق برای حفظ جان آیت‌الله خمینی محافظینی در اختیار ایشان قرار داده است. با احترامات فائقه. قیس
نایف‌کاردار سفارت»

۱۶- دکتر باقر عاقلی، نویسنده رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، (چاپ اول سال ۱۳۸۰ جلد دوم ص. ۹۷۵، نشر گفتار با همکاری نشر علم)، درباره مرحوم طلیعه، پدر همسر، چنین نوشته است: مرحوم باقر طلیعه، فرزند حاجی ملامحمد بر آغوش مجتهدی تبریزی، در ۱۲۶۳ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدایی و مقدماتی به تحصیل معارف اسلامی پرداخت و دوره سطح را در تبریز به پایان رسانید و مدتی در حوزه‌های علمیه تبریز تدریس می‌کرد و چون خوش‌گفتار و ناطق زبردستی بود، به میرزا باقر ناطق معروف شد. قبل از مشروطیت برای تحصیلات عالیه به نجف رفته، محضر بزرگان و مجتهدین نجف را

درک نمود و به ایران بازگشت و به انتشار روزنامه پرداخت. مرحوم مهدی مجتهدی متذکر شده است که دو روزنامه به نام **طلیعه سعادت و کلید نجات** را در تبریز انتشار داده است. مدتی هم به وعظ و خطابه پرداخت و سرانجام وارد دادگستری شد و در تبریز دادستان و رئیس دادگستری بود. به هنگام قیام شیخ **محمد خیابانی** چون در زمره مخالفان او قرار داشت، از تبریز تبعید شد. در **عدلیه داور** با رتبه‌ی ۸ قضایی به خدمت پذیرفته شد و چندی **دادستان گیلان** و زمانی رئیس دادگاه‌های شهرستان و استیناف **مشهد** بود. در تهران نیز مشاغلی را عهده‌دار گردید و سرانجام دادیار و **مستشار دیوان عالی** تمیز شد. در ۱۳۲۱ به وزارت دارائی انتقال یافت. چندی در دیوان محاسبات و مدتی مستشار اداره تصفیه‌ی املاک واگذاری بود و سرانجام **مدیرکل قضایی و حقوق وزارت دارائی** گردید و سالیانی چند در آن سمت استوار بود تا این که بازنشسته شد و به وکالت دادگستری پرداخت. باقر طلیعه مردی متقی و پاکدامن بود، در نجف از شاگردان **سیدکاظم یزدی** و **ملاحمد علی نخجوانی** بود و از آن‌ها درجه **اجتهاد داشت**»

۱۷- نامه رئیس شهربانی کل فرانسه

«جمهوری فرانسه، شهربانی کل، دفتر رئیس شهربانی پاریس ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸

ریاست شهربانی

نظر به ماده ال - ۱۲ - ۱۸۴ مقررات مجتمعات، نظر به طرح تجمعی که برای تاریخ یکشنبه ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ ساعت ۹ تا ۱۲ در یکی از سالن‌های «انجمن تشویق» به نشانی پاریس میدان سن ژرمن دپره پلاک ۴ با حضور آیت‌الله خمینی از ناحیه اطرافیان ایشان در نظر گرفته شده است. با توجه به این که اجتماع مورد بحث در حضور آیت‌الله خمینی نوعی است که می‌تواند اخلال در نظم عمومی ایجاد نماید، مقرر می‌دارد:

ماده ۱- اجتماع فوق‌الذکر در حضور آیت‌الله خمینی در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ در تالار «انجمن تشویق» ممنوع است و ممنوع خواهد بود.

ماده ۲- آقای مدیرکل پلیس شهرداری و مأموران تحت فرمان ایشان مسؤول اجرای تصمیم حاضر می‌باشند. رئیس کل شهربانی - پیرسوموی». (اصل متن فرانسوی این نامه ذیلاً آمده است.)

FTG

CABINET DU PRÉFET

REPUBLIQUE FRANÇAISE

PREFECTURE DE POLICE

PARIS, LE 14 OCT. 1978

78 19587

LE PRÉFET DE POLICE,

Vu l'article L 164-12 du Code des Communes,

Vu le projet de réunion organisée le dimanche 15 octobre 1978 de 9 h à 12 h dans une salle de la Société d'encouragement, 4, place Saint-Germain des Près, à Paris 6ème, en la présence de l'Ayatollah Khomeini par l'entourage de celui-ci,

Considérant que cette réunion en la présence de l'Ayatollah Khomeini est de nature à troubler l'ordre public,

A R R E T E

Article 1er

La réunion susvisée organisée en la présence de l'Ayatollah Khomeini le 15 octobre 1978 à la salle de la Société d'encouragement est et demeure interdite.

Article 2

Monsieur le Directeur Général de la Police Municipale et les agents placés sous ses ordres sont chargés de l'exécution du présent arrêté.

Le Préfet de Police,

Pierre SOMVEILLE

100 31 1 749

Pour Ampliation
Pour le Préfet de Police
Pour le Directeur du Cabinet
LE SOUS-DIRECTEUR

Tempele

۱۹- نامه آقای خمینی به دکتر بهشتی

۹۸
مهر

بیک

چنانچه از احوال اسلام تحت وقت دارد بهر شیوه در حق آن ادرام که میسر
 شد میفرستد و پیشتر که بنا بود مجدداً آن پیشین (مطابق) با شما
 نظر یکایک و بعضی دقت که کرده و نتیجه را فوراً بنمایانم
 و نیز روقصی که موقوف است با خلاصه عدد معلوم نموده
 میزنند و این را به و باید صیقل بخورند و نیز این را در نظر
 برابر صورت بنام در صورت این که
 که بنا به پیشین تذکره داشته اند و
 به عید انبیا کرد و اگر کاملاً
 نیز به استحضار میفرستد

۲۰- نامه مهندس بازرگان به آیت الله خمینی

این نامه در اوایل شهریور ۱۳۵۷، تقریباً چند روز بعد از روی کار آمدن شریف امامی، نوشته شده است. که مصادف بود با زمانی که من عازم نجف برای دیدار آقای خمینی بودم. وقتی خبر ارسال آن را به من دادند درخواست کردم که یک کپی برای ما بفرستند یا متن آن را به ما خبر بدهند تا هم از نظرات دوستان داخل ایران مطلع شوم و هم در دیدار با آقای خمینی، اگر مقتضی بود مورد بحث و بررسی قرار گیرد. کشتار ۱۷ شهریور و حوادث بعد از آن، باعث شد که نامه به دست ما نرسد. اما بالاخره بعد از تماس‌ها متن نامه خوانده و روی نوار ضبط شد و سپس از روی نوار پیاده و تنظیم گردید. در سفر به عراق در مهرماه ۱۳۵۷ حوادثی پیش آمد که منجر به هجرت آقای خمینی به پاریس شد و فرصتی برای طرح موضوع این نامه پیش نیامد. بعد از انقلاب در آذر ۱۳۶۰ این نامه را به آقای مهندس بازرگان ارائه دادم و از ایشان خواستم اگر توضیحاتی لازم می‌دانند، بدهند. ایشان توضیحاتی به شرح زیر در حاشیه نامه نوشتند:

«این یادداشت را به شخص مورد اعتمادی از تجار بازار، که به زیارت عتبات می‌رفته و قصد ملاقات آقای خمینی را داشته است داده بودم که بخواند و مطالب آن را به آقا بگوید. قبلاً نامه را با بعضی از دوستان در میان گذارده بودم و مفاد آن، حاصل بحث‌ها و مشورت‌هایی است که در تهران داشتیم (آذر ۱۳۶۰).

آنچه را که شادروان مهندس بازرگان در این نامه مورد بحث قرار داده است در واقع می‌توان آن را خط کلی برنامه‌ی سیاسی در آن مقطع زمانی از دیدگاه‌های ایشان و دوستان محسوب کرد.

متن این نامه به شرح زیر است:

«با عرض معذرت از جسارت و تصدیع من باب وظیفه الهی وجدانی اشاره به آن‌ها می‌کنم. توجه و تصمیم بسته به نظر آن حضرت است.

۱- قانون اساسی ایران به صورت اصلی و متمم آن، بدون اضافات بعدی سند زنده و قابل دفاع در محافل بین‌المللی و محاکم داخلی است و فعلاً یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می‌باشد. اگر آن را نفی کنیم منطقاً و قانوناً هر گونه مدرک محکومیت رژیم شاه را از دست می‌-

دهیم. به معنای ضامن سلطنت شاه نیز نیست، چون سراسر به خلاف آن عمل کرده است و خود را معزول ساخته است.

۲- لبه تیز حمله بهتر است به استبداد باشد نه استعمار. جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست آمریکا و اروپا که علیه خودمان و بسود و حمایت شاه است، نخواهد بود.

۳- کلیه جنبش‌های ملی و مذهبی اخیر که در زمان خود ما به موفقیت‌های عمده رسیده سطح بیداری و تحرک مردم را بالا برده است، با اعلام انتخابات آزاد از طرف دولت و استقبال رهبران شروع شده است. با وارد شدن در فعالیت‌های انتخاباتی بهتر توانسته‌اند حرف خود را بزنند و مردم را متوجه و متمرکز سازند.

۴- از هر گامی که دولت علیرغم خود و برای ریا فریب در جهت خواسته‌های ملت بردارد باید استفاده کرد. افرادی را که از صف دولت خارج می‌شوند، و لو صد در صد خالصانه نباشد، جا دارد تشویق شوند تا بیشتر در این جهت جلو بیایند و به سایرین هم ملحق شوند.

۵- هدف نهایی البته سرنگونی رژیم است. اما در مرحله اول رفتن شاه در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او، در چهارچوب قوانین موجود و آزادی‌ها، سوم کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات و بالاخره در مرحله چهارم تبدیل به جمهوری اسلامی.

۶- مشورت با روحانیت

ایران که صمیمانه و عاقلانه وارد مبارزه شده‌اند، که گفته‌اند و امرهم شوری بینهم، که نیز دستور واصل قرآنی است. اطلاعات، ارتباطات منظم و مطمئن و سریع از داخله و خارجه برای رهبری آگاه و ارزیابی و تنظیم حرکت‌ها ضروری است و ایجاب می‌نماید که هیأت سه نفری یا چهار نفری مورد اعتمادی در تهران به تشخیص خودشان انتخاب و به محرم‌ها معرفی نمایند. همچنین برای دریافت دستورهای آقا و مشورت و نظردهی گروه‌ها به آن‌ها استفاده شود.

-۷

حکومت اسلامی

یگانه هدف و منظور نهایی هر مسلمان باید باشد. عنوان کردن آن در جواب سؤال خبرنگار لوموند کاملاً به جا بوده است، اما هنوز مشخص و شناخته نشده و تعریف واحدی پیدا نکرده، روی کیفیت حکومت اسلامی از جهات عدیده ایدئولوژیک، اقتصادی - سیاسی، اداری و غیره به قدر کافی و مقبول کار نشده لذا نمی‌تواند در حال حاضر به عنوان جانشین قانون اساسی و مشروطیت عرضه شود. در افکار روشنفکران، حتی متدینین مبارز با سابقه و در محافل بین‌المللی عکس‌العمل مطلوب ندارد. همچنین رهبری اعضای روحانیت، که امتحان خوبی در گذشته نداده سابقه و تجربه و صلاحیت فنی لازم را ندارد، کنار زدن و خارج از حق و وظیفه کردن گروه‌های ملی غیرمذهبی با حسن نیت و با صلاحیت به خلاف مصلحت است.

-۸

تغییر اخیر دولت و

در باغ سبزی که نشان داده است ضمن آنکه پیروزی ملت است مایه شکر و خوشحالی است. البته کافی و خواسته نهایی نبوده، هر قدر در این جهت سوق داده شود به سود ماست. در برابر آن نه اتخاذ قیافه خصمانه و طرد و نفی قاطعانه صحیح است و نه رضا و رکود نشان دادن و همکاری کردن - بگذاریم احزاب و گروه‌های میانه و معتدل و لو غیر اصیل آزادی-ها و مواضع را بخواهند و ملت استفاده برده رساتر و بلندتر حرف‌هایش را بزنند و خواسته‌هایش را بگویند.

-۹

اصلاح قانون اساسی

و تبدیل آن به نظام و اصول بهتر تدریجی با متانت و استحکام صورت بگیرد بهتر است. شتاب زدگی و آشوبگری به نتایج درستی نمی‌رسد. و چه بسا حریف و یا کمونیست‌ها از آب گل آلود ماهی می‌گیرند.

۱۰- مبارزه نمی‌تواند متکی و منحصر به تحریک احساسات و تهیج مردم و خالی از برنامه‌های حساب شده مثبت و پیشرفت‌های محکم و محسوس باشد. درگیری خصمانه و روبرو شدن مسلحانه که البته

اجتناب‌ناپذیر و حربه قاطع نهایی است، وقتی می‌تواند موفقیت‌آمیز و قابل قبول باشد که یک تناسب و تعادل معقول ما بین سلاح‌ها و امکانات طرفین ولو به نسبت یک برده وجود داشته باشد. تا قبل از رسیدن به مرحله جنگ‌های میدانی وسایل عدیده‌ای، رخنه در نیروها، سست کردن مواضع حریف، مساعد و همدم ساختن کارمندان، و از این قبیل خوب است که به آن‌ها متوسل شد. باید به عملیات و برنامه‌هایی در نظر داشت که بدون تدبیر و تشکل و تربیت میسر نیست. خراب‌کاری و آتش‌سوزی و غارت اصولاً در مبارزاتی که در داخل کشور و خانه ملت صورت گیرد اصولاً به نفع دولت تمام می‌شود.»

۲۱- متن سخنان آیت‌الله طالقانی در جمع نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی - ۳۰ آذر ۱۳۵۷
 بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله علی السراء و الضراء و الابتلاء - و الصلوات و السلام علی محمد البشیر و النذیر الصادع بالامر و علی ائمه الطاهرین.

آقایان محترم - برادران عزیزم - با احساس مسؤولیت سنگین شرعی و انسانی نسبت به سرنوشت انقلاب اسلامی ملت شجاع و شرافتمند ایران به رهبری قاطع و تسلیم‌ناپذیر امام خمینی، از شما آقایان جمع حاضر دعوت کرده‌ام تا مطالب زیر را به اطلاع برسانم.

۱. عظمت انقلاب را به وضوح در عکس‌العمل دشمنان آن می‌توان دید امپریالیزم جهانی، صیهونیزم بین‌المللی - ارتجاع داخلی و منطقه همه از این انقلاب به وحشت افتاده و تمام نیروی شیطانی - خود را برای مقابله با آن بسیج کرده‌اند و شب و روز به طرح و تنظیم و اجرای توطئه‌های گوناگون، می‌پردازند.

۲. هم اکنون نه تنها سرنوشت انقلاب و ملت مطرح است، بلکه سرنوشت آینده ششصد میلیون مسلمان و کشورهای جهان سوم در آسیا و آفریقا نیز بستگی به آن پیدا کرده است.

۳. آقای خمینی با بینش عمیق و رهبری قاطع خود رهنمودهای خود را ارائه می‌دهد اما کیفیت و شکل اجرایی آن در تمام کشور محتاج به شناخت موقعیت و تاکتیک‌های دشمن و تطبیق دقیق اجرای این رهنمودها با آن است.

۴. نظام حاکم به نمایندگی از امپریالیزم و صیهونیزم و ارتجاع داخلی و منطقه برای مقابله با انقلاب شبانه و روز در تلاش و تکاپوست، هر روز مسأله‌ی تازه‌ای می‌آفریند و مشکلات تازه ایجاد می‌کند که دفاع از ملت و راهنمایی مردم در مواجهه با آن‌ها از ضرورت و فوریت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

۵. به دعوت آقای خمینی اعتصابات سرتاسری در بخش‌های مختلف دولتی از جمله صنایع نفت ادامه دارد که متقابلاً رژیم برای شکستن این اعتصابات تلاش می‌کند. حمایت کامل از اعتصابیون و خانواده‌ی آن‌ها در برابر ترور و وحشت و فشار رژیم یک وظیفه شرعی و انسانی است که هم اکنون از نقاط مختلف کشور کسب تکلیف و درخواست پشتیبانی می‌کنند و ما نمی‌توانیم با قاطعیت پاسخ مناسب و مساعد به آن درخواست‌ها بدهیم.

۶. انقلاب حس تعاون و همکاری عمومی را بیدار کرده و آماده‌ی هر گونه فداکاری و از خودگذشتگی و ایثار نموده، به طوری که مکرر به منزل این جانب مراجعه می‌کنند و حتی زنانی که زیورآلات خود را هدیه می‌کنند و من ضمن تعظیم و تجلیل از این روحیه ایثار اسلامی با کمال سرافکندگی و به ناچار رد می‌کنم زیرا واقعاً نمی‌دانم چگونه آن‌ها را بپذیرم و به مصرف برسانم.

۷. خیل عظیم سربازان حتی درجه‌دار و افسران صفوف ارتش را به دعوت آقای خمینی ترک می‌کنند که درود بر شرف و ایمان آنان باد و مراجعه می‌کنند که تکلیف ما چیست و من نمی‌توانم به روشنی برای آنان تکلیف تعیین کنم و وجدانم از این جهت به شدت ناراحت است.

۸. هم اکنون رژیم مشکل نفت را برای مردم به وجود آورده تا آنان را خسته و نسبت به انقلاب بدبین کند و همه‌ی ما می‌دانیم اما به علت فقدان یک مرکزیت تصمیم‌گیری نمی‌توانیم مردم را از توطئه آگاه سازیم و راه حل مقابله با آن را ارائه کنیم.

۹. مسأله‌ی تعطیلی بازار و مدارس و دانشگاه‌ها.

این‌ها شمه‌ای از مشکلات روزمره ملت ماست. من از شما آقایان دعوت کردم تا آن چه را که می‌دانید مجدداً بازگو کنیم و به شما با صراحت اعلام دارم که مصلحت انقلاب و ملت ایران، بلکه سرنوشت اسلام و ششصد میلیون مسلمان ایجاب می‌کند که همه وابستگی‌ها و تعلقات شخصی و جمعی و سازمانی خود را تحت‌الشعاع انقلاب همگانی قرار دهیم و از همین لحظه با اخلاص کامل و بدون درنگ و تأمل و ملاحظاتی که در وضعیت عادی معمولاً رعایت می‌شود و از همین جا که دور هم نشستیم ستاد مرکزی موقت دفاع ملی (یا هر نام دیگری که انتخاب کنید) از - انقلاب اسلامی را تشکیل و به ملت ایران اعلام می‌کنیم که همه امکانات مادی و معنوی خود را از طریق این کمیته در خدمت انقلاب و رهبر آن امام خمینی قرار دهند.

من شخصاً از همین لحظه در اختیار این کمیته هستم. منزلت نیز در اختیار کمیته خواهد بود و زن و فرزندم را به نقطه دیگری می‌فرستم یا اگر محل دیگری را تعیین کنید با یک دست رختخواب به آن جا کوچ خواهیم کرد. من به شما برادران بی‌پرده می‌گویم که اگر هر یک از شما به عذری، شخصی و یا وابستگی جمعی و یا نیاز به مشورتی، از شرکت در این کمیته و شروع کار آن از همین لحظه امتناع کنید و حتی اخذ تصمیم را به یک روز بعد موکول کنید، مخلص به سهم خود عذر شما آقایان را نمی‌پذیرم زیرا که ما در متن میدان نبرد هستیم و یک لحظه سپاه رزمنده ملت ایران را نمی‌توان در جهت حرکت انقلاب و رهبری آقای خمینی مردد و بلا تکلیف گذاشت و نیز با کمال صراحت اعلام می‌دارم که چنان چه شانه از زیر بار مسؤولیت خالی کنید اولاً جریان را به اطلاع

آقای خمینی و ملت ایران می‌رسانم و ثانیاً شخصاً اقدام به تأسیس کمیته مزبور خواهم کرد زیرا وظیفه‌ی شرعی و وجدانی به من اجازه نمی‌دهد که لحظه‌ای درنگ کنم یا درنگی را از کسی بپذیرم.

ربنا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا و النصرنا علی القوم الکافرین.
ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبفونا بالایمان و لاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا. یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوالله لعلکم تفلحون. سیدمحمود طالقانی. به تاریخ سی‌ام آذرماه ۱۳۵۷ هجری شمسی - بیستم محرم الحرام

۲۲- صورت جلسه‌ی مذاکرات گروه‌های سیاسی در تهران

۳۰ آذر ۱۳۵۷

بعد از سخنان آقای طالقانی، شرکت‌کنندگان در جلسه وارد شور شدند. گزارش زیر به خط مرحوم دکتر سامی مشروح مذاکرات آن جلسه است:
(به نام خدا)

طبق دعوت کتبی حضرت آیت‌الله طالقانی در ساعت ۹،۳۴ صبح روز چهارشنبه ۳۰، آذرماه ۵۷ جلسه‌ای در محل منزل معظم‌له با شرکت آقایان: احمد صدر- دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی- مهندس مهدی بازرگان- دکتر یداله سبحانی- سرهنگ عزیزاله امیر رحیمی- حضرت آیت‌الله سیدابوالفضل موسوی زنجانی- دکتر کریم سنجابی- داریوش فروهر- دکتر عبدالکریم لاهیجی- دکتر محمد ملکی- دکتر کاظم سامی- طاهر احمدزاده و دکتر سید محمد بهشتی تشکیل شد. نخست آقای طالقانی خطابه‌ای را به شرح پیوست خطاب به حاضران قرائت فرمودند سپس برای بررسی و بحث درباره‌ی مطالب مطروحه اداره‌ی جلسه و تنظیم صورت جلسه به عهده‌ی دکتر سامی محول گردید.

آقای رحیمی موافقت خود را با پیشنهاد آقای طالقانی در مورد تشکیل ستاد مرکزی دفاع ملی اعلام داشتند و ضرورت چنین ستادی را تأکید کردند آقای دکتر سبحانی با اشاره به وجود دسته‌جات و گروه‌های

مبارز و حاضران در جلسه و وابستگی‌های گروهی آن‌ها و توجه به شکست کوشش‌های گذشته در زمینه‌ی ایجاد وحدت، پیشنهاد بررسی امکان همکاری را مقدم بر تشکیل ستاد مزبور دانستند و سؤال کردند که نخست باید دید که آیا امکان ایجاد یک هسته مرکزی رهبری وجود دارد؟ آقای دکتر سنجابی ضمن ابراز ارادتشان به حضرت آیت‌الله طالقانی و قبول حسن‌نیت ایشان در این دعوت و تکلیف شرعی که برای جمع معین فرمودند به چند نکته اشاره کردند:

۱- نسبت به انتخاب افراد برای منظور جلسه ایرادی ندیدند و عدم حضور دیگران را نیز نقصی ندانستند و عقیده داشتند که با توجه به وابستگی خودشان و دیگر افراد به تشکیلات و سازمان‌های مختلف، بهتر است که واحد جدیدی را اعلام نکنیم و پیشنهاد تشکیل یک کمیته برای همکاری نیروها و رسیدن به اهداف مطروحه را کردند.

۲- وجود یک رهبری واحد را از طریق ستاد مرکزی دفاع ملی با توجه به سازمان‌های تشکیلاتی موجود غیر ممکن دانستند آقای فروهر ضمن تصدیق نظرات آقای دکتر سنجابی اضافه کردند که باید کمیته‌ی همکاری جنبه مشورتی داشته باشد و اخذ تصمیم نهائی و مسؤولیت اجرایی به عهده‌ی حضرت آیت‌الله طالقانی محول گردد و ضمناً به رهبری بلامنازع حضرت آیت‌الله العظمی خمینی در جنبش موجود اشاره کردند، آقای رحیمی با نظر آقای فروهر مخالفت کردند و معتقد بودند که باید افراد کمیته قبول مسؤولیت کنند و به سان یک رهبری متمرکز و ستاد اجرایی عمل کنند. آقای مهندس بازرگان فرمودند طبق نظر آقای طالقانی رهبری جنبش فعلی با آقای خمینی است و طرح ضرورت یک رهبری اجرایی چیز تازه‌ای نیست آنچه در طرح مطالب آقای طالقانی قابل توجه است پا جلو گذاردن ایشان و سرعت تصمیم‌گیری طبق خواست ایشان است و جنبه‌ی تهدید برای سرعت اتخاذ تصمیم از طرف افراد حاضر در جلسه از نظر ایشان تازگی دارد. و ضمناً اضافه کردند که آن چه را قبلاً تجربه کرده‌ایم و به نتیجه نرسیده است، دوباره تکرار نکنیم و پیشنهاد

کردند که آقای طالقانی شخصاً ۵ الی ۷ نفر را به عنوان ستاد اجرائی رهبری جنبش ایران انتخاب و به تصویب آقای خمینی برسانند چرا که اگر اصل رهبری آقای خمینی را بپذیریم باید تصویب ایشان را در این مورد هم قبول کنیم.

آقای دکتر سبحانی اظهار داشتند با توجه به این که به اعتقاد آقای مهندس بازرگان باید صورتی از ۵ تا ۷ نفر تنظیم شده و آقای طالقانی به تصویب آقای خمینی برسانند و این امر در دو مرحله‌ی بحث و رأی در جلسه قرار گیرد اول تصویب هیأت ۵ یا ۷ نفری منتخب آقای طالقانی و در مرحله‌ی دوم رأی راجع به تصویب رسانیدن آقای خمینی. و مجدداً پیشنهاد همکاری دسته‌جات مختلف را تکرار کردند و اضافه کردند که به ضرورت تشکیل یک رهبری واحد سیاسی معتقد هستند. دکتر سامی در مورد تکرار تجارب گذشته و به نتیجه نرسیدن راه حل‌های سنتی و قدیمی برای ایجاد رهبری اجرائی اشاره کرد و مطلقاً ایجاد رهبری از بالا را مردود دانست و به طرح سازمانی ایجاد تشکیلات و رهبری از پائین اشاره کرد و تنها امکان ایجاد رهبری لازم برای امور اجرائی جنبش را ایجاد واحدهای محلی و صنفی در حد سطوح اجتماعی دانست و ایجاد ستاد مرکزی دفاع ملی را از بالا غیر عملی و نادرست خواند.

آقای احمدزاده ضرورت و فوریت تشکیل یک ستاد اجرائی برای مسائل حاد روز را مطرح ساختند و ضمناً طرح کلی سازمانی دکتر سامی را قابل ملاحظه خواندند و اضافه کردند که برای اجرای دستورات و فرامین آقای خمینی که رهبری جنبش را دارند، باید در داخل ایران یک ستاد اجرایی با کمیسیون‌های فرعی تشکیل شود و تأکید این که این ستاد موقت خواهد بود و با تجربه‌ای که در مشهد داشته‌اند موافق طرح تشکیل ستاد اجرائی بودند. آقای صدر با طرح دکتر سامی مخالفت کردند و پیشنهاد آقای مهندس بازرگان را تأکید کردند. آقای لاهیجی با اشاره به طرح پیشنهادی دکتر سامی به مسأله‌ی انتخاب افراد و محتوای رهبری اشاره کردند و عقیده داشتند که باید اسامی ستاد رهبری رسماً اعلام

شده و ضمناً ترکیب چنین رهبری بدون سازمان‌های سیاسی موجود ممکن نیست. آقای فروهر مجدداً جنبه مشورتی داشتن ستاد رهبری را مطرح کردند و معتقد بودند که این ستاد باید زیر نظر آقای طالقانی برای تحقق اهداف آقای خمینی عمل کند. پیشنهاد تشکیلاتی دکتر سامی را قبول داشتند و از راهپیمایی اخیر به عنوان یک مثال خوب در همکاری گروه‌ها زیر نظر آقای طالقانی نام بردند. آقای دکتر سنجابی به دو نظریه اشاره کردند اول نظر عمل و کار فوری که آقای طالقانی مطرح کردند دوم طرح تشکیلاتی دکتر سامی. که معتقد بودند طرح دومی فعلاً مطرح نیست و باید بیش‌تر به عمل فکر کنیم و پیشنهاد کردند که ستاد اجرائی پیشنهادی وجودش و اسمش اعلام شده و از رهبری عمل آقای طالقانی طرف‌داری کردند و فرمودند ما در خدمت ایشان خواهیم بود. آقای رحیمی پیشنهاد آقای سنجابی را غیرعملی دیدند. آقای لاهیجی اختصاص رهبری را به آقای طالقانی نادرست دانستند و این امر را شکنندگی برای رهبری عنوان کردند و گفتند در این صورت ایجاد زحمت برای ایشان خواهد شد و باز هم از ایجاد یک ستاد واحد طرف‌داری کردند به خصوص اگر با تأیید آقای خمینی باشد.

آقای طالقانی از شرکت آقایان در جلسه و بحث تشکر فرمودند و ضمن اشاره به مشکلات شخصی در هدایت و جواب‌گویی مردم و مراجعان اضافه کردند که آن چه را در میان گذاشته‌اند نتیجه فکر و عقیده خودشان است که شاید با دیگران هم مشورت کرده باشند و دعوت آقایان بر مبنای تشخیص خود ایشان بوده است و برای مشکلات اجرائی جنبش در حال حاضر تشکیل یک کمیته‌ی اجرائی و یا ستاد عملیاتی را که نامش را می‌توانند خود جمع معین کنند مجدداً تأکید فرمودند. آقای دکتر حاج سید جوادى توضیح دادند که دشمن متشکل است و تصمیم‌گیری و اعمالش متکی به روش‌های حساب شده است و در حالی که همه‌ی گروه‌ها راه حل‌های دشمن را مردود شناخته‌اند نبودن یک تشکل و رهبری در گروه مخالفان مهم‌ترین مشکل فعلی است و عقیده داشتند

که از خطابه‌ی آقای طالقانی این استنباط را کرده‌اند که یک ستاد عملیاتی برای کار مشورتی در کنار آقای طالقانی می‌تواند راه‌گشا باشد. آقای دکتر بهشتی بیان داشتند که پیشنهادها باید با محتوای طرح سنخیت داشته باشد و سؤال کردند که آیا منظور آقای طالقانی به وجود آوردن یک واحد رهبری برای بررسی تصمیم‌گیری و اجرای کلیه‌ی امور جنبش در تهران و یا در ایران است؟ که در این صورت پیشنهادها را وارد نمی‌بینیم چرا که با وجود مسؤولیت‌های کنونی هر کدام از آقایان در گروه‌های حاضر خودشان، تنها با وجود یک طرح تکثیر شده و با مطالعه قبلی امکانات و موانع می‌توان به این تشکیلات و رهبری فکر کرد. اصلاً تشکیل ستاد برای چیست؟ ابهام در این مسأله سبب ایجاد سرعت در تصمیم‌گیری در این جلسه نخواهد بود و مسأله دیگر این که باید این طرح جدید به تأیید آقای خمینی برسد. آقای دکتر ملکی پیشنهاد و نظرات آقای بهشتی را تأیید کردند و پیشنهاد ایجاد یک تشکیلات فوق سازمان‌های موجود و پیشنهاد قبول یک تعهد اخلاقی را در قبال تصمیمات دادند. آقای موسوی زنجانی فرمودند که اگر آقای خمینی اشخاصی را معین کنند امکان چنین کاری هست ولی اگر ما خودمان این کار را بکنیم مورد توجه و قبول همه نخواهد بود بنابراین باید همین جا برای تهران و بدون سر و صدا کار را شروع کرد. آقای طالقانی در جواب آقای بهشتی فرمودند که ما نمی‌خواهیم تشکیلات بدهیم و یا کارهای بزرگی را عنوان کنیم که نمی‌توانیم، مسأله تشکیلات مسأله‌ی مهمی نیست. گرفتاری‌های حاصل از وضع موجود است که این دعوت و این جلسه را سبب شده است، بیش‌تر تشکیل یک ستاد برای کارهای اجرایی روز است و پیشنهاد همکاری بین گروه‌ها مطرح است و همان پیشنهاد انتخاب ۵- ۶ نفر را به عنوان ستاد اجرایی تکرار فرمودند. آقای دکتر سبحانی باز هم تأکید کردند که این ستاد یا کمیته چند نفری باید جنبه‌ی مشورتی داشته باشد و جنبه‌ی اجرایی به خود آقای طالقانی مربوط شود و عقیده داشتند که همین جمع کلاً مطالعه‌ی مسائل را به عهده بگیرند.

آقای فروهر هم معتقد بودند که کمیته یا ستاد نمی‌تواند تصمیم‌گیرنده باشد. آقای بازرگان دعوت آقای طالقانی را به حالت یک بیمار شبیه کردند که افراد حاضر به عنوان پزشکانی که برای مشاوره در مورد بیماری او دعوت شده‌اند به حساب می‌آیند با این فرق که خود پزشکان هم همان بیماری بیمار را دارند مضافاً به آن که بیماری همگانی است و احتیاج به تصمیم‌گیری وجود دارد. اجرا را می‌توان به گروه‌ها واگذار کرد و پیشنهاد کردند که ۵ نفر یا ۷ نفر را آقای طالقانی شخصاً انتخاب کنند و به امضاء آقای خمینی هم برسانند و این گروه بعد از تأکید آقای خمینی تصمیم‌گیری کارهای اجرائی را به عهده بگیرند، آقای دکتر بهشتی باز هم عقیده داشتند مسائل جاری جزئی از مسائل کلی جنبش است و اگر ستاد عملیاتی تصمیم‌گیرنده باشد باید خود هسته‌ی یک تشکیلات بزرگ‌تر باشد و گروه خاص نمی‌تواند نماینده‌ی آن تشکیلات به حساب آید و معتقد بودند که اجرا باید بین نیروهای جنبش تقسیم شود. سر انجام بدون آنکه توافقی در نحوه‌ی عمل کرد و وظایف ستاد و هم چنین جنبه تصمیم‌گیری و اجراء و یا جنبه مشورتی بودن این ستاد مرکزی دفاع ملی مشخص شود، قرار شد هر یک از حاضرین لیستی از اسامی مورد قبول خود را برای ستاد پیشنهادی آقای طالقانی تهیه و به ایشان بدهند تا خودشان به هر شکل که مصلحت دیدند افرادی را برای این مهم انتخاب کنند و به تصویب آیت الله خمینی برسانند. »

ضمیمه این گزارش، آیت‌الله طالقانی، اسامی افرادی را که هر گروه و یا هر شخصیتی برای عضویت در شورای مرکزی پیشنهاد کرده بودند جهت اطلاع آقای خمینی می‌فرستند. اسامی شخصیت‌ها و گروه‌های معرف و اسامی اشخاص پیشنهاد شده به شرح زیر می‌باشد.

آقای بهشتی افراد زیر را معرفی کردند:

۱- آقای دکتر سنجابی، ۲- آقای مهندس بازرگان، ۳- آقای مهندس

سحابی، ۴- آقای دکتر سحابی، ۵- آقای دکتر سامی، ۶- آقای دکتر

لاهیجی، ۷-آقای دکتر باهنر، ۸-آقای هاشمی رفسنجانی، ۹-آقای سیداحمد صدر حاجسید جوادی و ۱۰-آقای موسوی خوئینی‌ها آقایان مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی افراد زیر را معرفی کردند: ۱- آقای آیت‌الله طالقانی، ۲-آقای دکتر سبحانی (یا شخص دیگری از نهضت به پیشنهاد ایشان)، ۳- آقای دکتر سنجابی (یا شخص دیگری از جبهه به پیشنهاد ایشان)، ۴- آقای دکتر بهشتی، ۵-آقای دکتر لاهیجی، ۶-آقای دکتر سامی، ۷-آقای هاشمی رفسنجانی، ۸- آقای مهندس عزت‌الله سبحانی، ۹-آقای مطهری، ۱۰- آقای داریوش فروهر آیت‌الله حاج سیدابوالفضل زنجانی ضمن ارسال نامه‌ی زیر اشخاص مورد نظر خود را معرفی کردند:

بسمه تعالی ضمن تقدیم سلام و ارادت معروض حضور عالی می‌دارد حسب‌الامر فهرست اسامی و اشخاصی در گروه‌های مختلف که به نظرم صلاحیت مشارکت با حضرت‌عالی را در پیشبرد نهضت و حل مشکلات روزانه دارند، به پیوست تقدیم می‌نمایم و طبعاً رفقا هم فهرست‌هایی بنا به تشخیص خودشان تقدیم نموده و خواهند نمود. از مجموع فهرست‌ها هر چند نفر که مورد تصویب خودتان باشند انتخاب نموده و به شخص معظم معرفی خواهید نمود به نظرم در انتخاب اشخاص علاوه بر کارآیی‌شان در حل مشکلات روزانه اصل موضوع یعنی صلاحیت عضویت در کادر رهبری را هم مورد توجه قرار دهید و به طور جامع به تأیید معظم‌له برسانید تا بتوانید در انضباط و جهت‌گیری صحیح نهضت اقدام نموده و انشاءالله تعالی در زمینه‌ی کناره‌گیری (۹) یار و به عنوان قائم‌مقام و اداره‌ی امور کشور در داخل و خارج شناخته شوند و خلاء به وجود نیاید. باقی موکول به نظر عالی است و بار دیگر مجدداً تمنا می‌کنم این مخلص را از هر نوع شرکت معاف فرمایید. و السلام علیکم و دام الله بقائکم - ابوالفضل الموسوی

آقای حاج سیدابوالفضل زنجانی افراد زیر را معرفی کردند:

۱- آقای بهشتی ۲- آقای مهندس بازرگان ۳- آقای دکتر سحابی
 ۴- آقای دکتر سنجابی ۵- آقای احمد صدر ۶- آقای نزیه ۷- آقای
 مهندس سحابی ۸- آقای مهندس سالور ۹- آقای مهندس ابراهیمی ۱۰-
 آقای دکتر سامی ۱۱- آقای شاه حسینی ۱۲- آقای حاج میرزاعلی
 تحریریان ۱۳- حاج محمد حسین اخوان فرشچی ۱۴- دکتر عابدی

آقای دکتر سامی اسامی زیر را همراه با شرحی پیشنهاد کرده بودند:
 ۱- آقای دکتر کریم سنجابی (از جبهه ملی) ۲- آقای مهندس
 بازرگان (از نهضت) ۳- آقای علی اصغر حاج سید جوادی (از جنبش) ۴-
 آقای محمد بهشتی (از روحانیان تهران) ۵- آقای دکتر لاهیجی ۶- آقای
 دکتر ملکی (از دانشگاه) ۷- آقای احمد علی بابایی (از بازار).
 ضمناً با توجه به مباحث جلسه‌ی مذکور به هیچ وجه این هیأت را به
 عنوان رهبر جنبش در هیچ سطحی نمی‌شناسد هم چنان معتقد به ایجاد
 تشکیلات و سازمان برای جنبش و نهایتاً انتخاب رهبری متناسب و
 انتخابی برای آن هستم.»

آقای دکتر کریم لاهیجی افراد زیر را معرفی کرده‌اند:

۱- آقای سید محمود طالقانی ۲- آقای مهندس مهدی بازرگان ۳-
 آقای علی‌اصغر حاج‌سید جوادی ۴- آقای دکتر کریم سنجابی ۵- آقای
 سید محمد بهشتی ۶- آقای دکتر کاظم سامی ۷- دکتر طاهر احمدزاده
 ۸- آقای احمد صدر حاج‌سیدجوادی ۹- آقای داریوش فروهر ۱۰-
 عبدالکریم لاهیجی

گروه خداپرستان اشخاص و گروه‌های زیر را پیشنهاد کرده‌اند:
 ۱- جبهه ملی - آقای دکتر سنجابی، ۲- نهضت آزادی - آقای مهندس
 بازرگان - آقای مهندس توسلی - آقای دکتر سحابی، ۳- جنبش - آقای
 علی اصغر حاج‌سیدجوادی، ۴- بازاریان - آقای مهدیان، ۵- انجمن حقوق
 بشر - آقای میناچی آقای احمد حاج‌سیدجوادی آقای حاج سیدابوالفضل
 زنجانی، ۶- انجمن اسلامی پزشکان - آقای کاظم یزدی، ۷- انجمن

اسلامی مهندسين - آقای مهندس معين فر - آقای مهندس کتيرايی -
 آقای مهندس شکیب‌نیا، ۸- انجمن اسلامی معلمین - آقای مرتضی
 کتيرايی، ۹- انجمن اسلامی دانشگاهیان - آقای دکتر اسمعیل یزدی، ۱۰-
 کانون نویسندگان - آقای گرمارودی - آقای علی اصغر حاج سید جوادی،
 ۱۱- مسلمانان مبارز - آقای دکتر پیمان - آقای دکتر سامی، ۱۲- نهضت
 خداپرستان».

۲۳- نامه آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی به دکتر یزدی

بسمه تعالی

دوست عزیز و برادر ارجمند

«سلامت و توفیقات روزافزون آن برادر گرامی را از حضرت باری تعالی
 مسئلت دارم. دوستان و بنده همه سلامت هستیم ولی آرزو داریم که در این
 میدان مبارزه‌ی مقدس در ردیف کسانی که جان خود را بی‌دریغ نثار می‌کنند قرار
 گیریم و نیز امیدواریم که وجود عزیز رهبر عالی‌قدر حضرت آیت‌الله پیوسته در
 کنف لطف پروردگار سلامت و مستقیم باشد.

برادر عزیز مهندس عازم است و به تفصیل شما را ملاقات خواهد کرد. آن
 چه ضروری می‌نمود تا بدین وسیله چند کلمه تقدیم کنم این که مراجعات مردم
 به حضرت آیت‌الله طالقانی بی‌اندازه است و چون به زعم بزرگوار دسترسی
 ندارند طرح مشکلات و مصائب و گرفتاری‌ها را مردم اکثراً خدمت ایشان می‌برند و
 خیلی کم و کمتر نزد دسته‌ها و جمعیت‌ها نظیر جبهه و نهضت مطرح می‌سازند
 به این علت ایشان دعوتی نمود عده‌ای که عبارت بودند از آقای دکتر سنجابی
 مهندس بازرگان دکتر سحابی - دکتر حاج سید جوادی - دکتر لاهیجی - دکتر
 ملکی - سرهنگ رحیمی - دکتر سامی - حضرت آقای دکتر بهشتی - داریوش
 فروهر و بنده روز پنجشنبه ۳۰ آذرماه به عمل آورده و شرحی قرائت کرده و از
 این عده خواستند که از بین خود چند نفری (۵ یا ۷ نفر) را برای تشکیل یک
 هیأت مشاوره و تصمیم‌گیری انتخاب کنند و با تأکید به این که خط مبارزه و
 مسیر جنبش همان است که مرجع و رهبر عالی‌قدر حضرت آیت‌الله امام خمینی
 تعیین کرده و همه در آن مسیر در حرکت هستیم مسائل کلی نهضت اسلامی
 یعنی در سه مورد به وسیله ایشان مشخص گردیده است ولی مطالب دیگر یا
 مشکلات و مسائل جزئی منبعت از کلیات مذاکره که پیش می‌آید و مردم تکلیف

خود را در حل آن‌ها نمی‌دانند (از قبیل تعیین تکلیف برای خیل عظیم سربازانی که اخیراً به دستور آقای خمینی از پادگان‌ها فرار می‌کنند و جا دادن و تأمین زندگانی آن‌ها ضرورتی حتمی است و امثال این موضوع، به هر حال بعد از چند ساعت بحث نتیجه این شد که هر یک از عده‌ی حاضر صورت اسامی ده نفر را نوشته خدمت آقای طالقانی ارسال دارند و ایشان ۷ نفر از بین این اشخاص (منعکس در صورت‌های تقدیمی) انتخاب کنند و اسامی آن ۷ نفر را خدمت حضرت آقای خمینی برای تأکید بفرستند و پس از تأیید آن را اعلام کنند و چون از محضر امام خمینی تأییدیه برسد همه‌ی مردم قبول داشته و تمکین خواهند کرد. این بود نتیجه آن جلسه و اقدام هم شده است که صورت‌ها تا فردا شنبه داده شود. حال غرض از تصدیق این است که با توجه به جریان کار و افرادی که در محضر رهبر عالی‌قدر امام خمینی در شرف تعیین و تکمیل است و وظیفه‌ی هر دو هیأت یکی خواهد بود، (البته از شق تصمیم‌گیری نسبت به مسائل حال جنبش). اگر آقای خمینی صورت ارسالی آقای طالقانی را تأیید کنند دو هیأت تشکیل می‌شود، که به علت تداخل وظیفه امر دو دستگی و دو تصمیم‌گیری و دوگانگی ایجاد می‌شود که به هیچ وجه مصلحت نیست و اما اگر حضرت آقای خمینی آن را تأیید نکنند و یا پاسخی ندهند، ناچار بایستی به تذکر خاطر آقای آقای طالقانی و ناراحتی بعدی ایشان و بالاخص به بلا تکلیفی آن دسته از مردمی که به ایشان مراجعه می‌کنند و نمی‌توان واقعیت آن چه گذشته است را به مردم گفت، توجه کامل مبذول داشت. به نظر بنده، که با مهندس هم مشورت کردم پسندیدند، چنین می‌رسد که این دو دسته با هم تلفیق گردد و از طرف رهبر عالی‌قدر افرادی که در نظر داشته و قبلاً هم دستور داده‌اند، با تلفن با صورتی که آقای طالقانی خدمتشان می‌فرستند صورت کاملی تهیه و اسامی ۷ یا ۹ نفر را، که حتماً آقای طالقانی در آن باشد و اگر نوع بنده هم که قبلاً منظور بوده نباشیم هیچ اشکالی نخواهد داشت ولی طوری باشد که ایجاد کدورت خاطری نگردد. آقای دکتر سنجابی و فروهر مخالف بودند که صورت اسامی افراد به تأیید حضرت امام خمینی برسد و می‌گفتند ایشان هر انتخابی که آقای طالقانی بکنند قبول دارند ولی جمع حاضر گفتند برای رفع هرگونه شائبه و بگو مگو، تأیید ضروری است، قطعاً آقایان مزبور به وسیله ایشان خود نزد حضرت آقای خمینی مطلب را طرح و ایشان را در جریان خواهند گذاشت - عرض خود را کوتاه کرده و تأکید می‌نمایم

که انتخاب آقای طالقانی و تلفیق هر دو دسته و ابلاغ اسامی با قاطعیت و به صورت فرمان، ضرورت حتمی و کامل دارد والا ایجاد دو دستگی می‌شود که آن هم بدبختانه از ناحیه حضرت امام خمینی تلقی خواهد شد که به هیچ وجه و به هیچ صورت مصلحت جنبش و رهبری نیست - حضور محترم حضرت آقای خمینی و رهبر گرامی به عرض سلام ارادت خالصانه مصدع هستم. ارادتمند صدر حاج سید جوادی »

۲۴- نامه آقای دکتر سیداحمد صدر حاج سیدجوادی به دکتر یزدی

بسمه تعالی تاریخ: ۵۷،۱۱،۱

برادر ارجمند با تجدید ارادت و اخلاص آقای رالف شرمن آمریکایی را شاید بشناسید، به هر حال او را معرفی می‌کنم در مدت اقامت خود در تهران و ایران اسناد گرانبهایی از جنبش تهیه کرده و مرد مورد اطمینانی است. خواهشمندم ترتیب ملاقات او را در پاریس با حضرت آیت‌الله امام خمینی فراهم کنید و در مراجعت معظم‌له آقای شرمن تقاضا دارد که در همان هواپیما باشد. خواهشمندم هر چه در قدرت دارید برای انجام این خواسته کوشش بفرمایید. موجب تشکر بنده خواهد بود. به امید دیدار در روز جمعه. ارادتمند. صدر حاج سید جوادی

۲۵- نامه دکتر حبیب‌الله پیمان به امام خمینی ۱۳۵۷،۷،۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی خمینی

اجازه بدهید با گرفتن چند دقیقه از وقت گرانبهایتان - مسائلی را که درباره‌ی سرنوشت جنبش ملت اسلامی به نظر یک سرباز ساده آن می‌رسد به عرضتان برسانم.

جنبش کنونی که به حق، رهبری آن را شما بر عهده دارید در یکی از حساس‌ترین مراحل رشد و تکامل خود قرار دارد. می‌گویم حساس زیرا که در عین قدرتمندی و پویایی سخت آسیب‌پذیر و شکننده است. محرک من در نوشتن این سطور این باور غلط نیست که شما از نقاط ضعف و قدرت حرکت از هدف‌ها و از موقعیت خاص آن آگاهی ندارید بلکه به عنوان عضوی ساده از حرکتی که ریشه

در تاریخ سیصد ساله ملت ایران دارد و خود تمام عمر بدون انقطاع در پی تحقق آرمان‌هایی بوده است که امروز بیش از هر موقع دیگری وصول بدان را نزدیک می‌بینم و هم اکنون در متن آن و در برخورد نزدیک با عوامل گوناگون آن قرار دارم و برخورد فرض می‌دانم آن چه را احساس و درک می‌کنم به اطلاع شما برسانم. زیرا به طور قطع مبنای تصمیم‌گیری‌ها و استنباطات آن مرجع بزرگوار چیزی جز حقایقی نیست که قاعدتاً باید از مسیر اشخاص قابل وثوق یا منابع خبری و وسایل ارتباطی جمع‌آوری گردد.

سعی خواهیم کرد با ایجاز کامل، موقعیت کنونی را از ابعاد مختلف طرح و باز شکافم.

اول ریشه‌های تاریخی: صرف‌نظر از نقش قاطع تاریخی که اسلام و به خصوص اسلام شیعی در تمام دوران سلطه خلفای ستمگر و سلاطین مستبد و نظام‌های ضداسلامی و ضدمردمی در تبلور خواست‌های مردم و در هدایت و بسیج آن‌ها در مبارزه برای آزادی و استقرار عدل اسلامی چه در دوران ائمه اطهار و چه بعد از آن و تا سلطه‌ی صفویه بر ایران داشته است. بعد از صفویه در دوران سلطنت قاجار تا به امروز این نقش به گونه‌هایی مختلف هم چنان پا بر جا مانده است. روحانیت شیعی در ایران در این دوره تدریجاً رهبری اعتراضات و شورش‌های مردم را علیه استبداد سلاطین و ظلم و ستم حکام و متنفذین محلی و مالکان و مأموران دولتی بر عهده گرفته است. روحانیت شیعه که هرگز بر مشروعیت حکومت‌ها صحنه نگذاشت اگرچه بخشی از آن و یا کل آن در دوره‌های بسیار کوتاهی با قدرت‌ها مماشات و همکاری ضمنی داشته اما در مجموع خود تنها تکیه‌گاه و پناهگاه مردم در برابر قدرتمندان به حساب می‌آمد و اسلام، مبنای عقیدتی لازم برای نفی پایه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظامات حاکم را در اختیار می‌گذاشت این نقش تاریخی تا نهضت مشروطیت در هر دو بعد دائماً تکامل می‌یافت یعنی روحانیان بیش از پیش مسئولیت خود را در رهبری جنبش‌های مردمی توسعه می‌دادند - و هم متفکرین مسلمان و فقها راه حل‌هایی برای مشکلات سیاسی اجتماعی مردم از تعالیم اسلام و مبنای فقهی استخراج می‌نمودند - و اسلام را چنان که هست مبشر آزادی، عدل و مساوات و پاسخ‌گوی نیازهای متغیر بشر معرفی کردند.

هدف‌ها و خواسته‌های اساسی مردم در این دوره‌ها عبارت بود از نفی حاکمیت استبدادی، دفع ظلم حاکم و مأموران دولتی و صاحبان قدرت و ثروت و دفع تجاوز و نفوذ و سلطه‌ی بیگانگان.

استبداد حاکم در مقابله با مردم بیش از پیش منافع و موقعیت خود را در پیوند با نفوذ استعمار خارجی می‌دید و لذا به گسترش سلطه‌ی استعماری کمک کرد- نفوذ استعمار با کسب امتیازات اقتصادی آغاز شد و با نفوذ فرهنگی و سلطه‌ی سیاسی همراه و تکمیل و مستحکم گردید. از آن به بعد مبارزه با استبداد و با ظلم و فقر و بی‌عدالتی از مبارزه با سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی، فرهنگی استعمار جداشدنی نبود و نیست.

نهضت مشروطیت را روحانیت با بسیج و هدایت اعتراضات و شورش‌های مردم به آستانه‌ی پیروزی رساند. اما خود اولاً فاقد یک نیروی جانشین بود - ثانیاً طرح برنامه مشخص برای شکل سیاسی - اجتماعی آینده نداشت. ثالثاً خود را ملزم به اداره‌ی مستقیم مملکت نمی‌دید و مسؤولیتی احساس نمی‌کرد و رابعاً برنامه‌ی اجتماعی، اقتصادی و ایدئولوژیک برای حل مسائل گوناگون جامعه و پاسخ به نیازهای مردم آماده نداشت و حتی درباره‌ی شکل مرحله‌ی انتقالی موجود به یک نظام اسلامی تصور روشنی در ذهن نداشت و سرانجام نیروی مردمی را به شکل سازمان یافته (به صورت یک قدرت اجتماعی) در اختیار نگرفت یعنی فاقد تشکیلات و کادر رهبری ورزیده بود.

در نتیجه وقتی استبداد تسلیم شد، کسانی غیر از روحانیت طرح حکومت و نظام سیاسی جدید را نوشتند و رهبری و پیشبرد آن را بر عهده گرفتند و چنان که اتفاق افتاد نهضت نه در جهت یک تحول اصیل اسلامی و نه در جهت منافع مردم بلکه به سود اشراف و عملة استبداد و مزدوران بیگانه و یا خودباختگان فرهنگ و تمدن مغرب زمین سیر کرد. روحانیت پا از صحنه کنارکشید و قدرت توده‌ی مردم مسلکان در هم شکسته شد. اقدامات و مقاومت‌های پراکنده بعدی هم نتوانست جنبش را حیات تازه بخشد. و کودتای رضاخان به این مقاومت‌های پراکنده اصیل مذهبی و ملی پایان داد و استعمار که اکنون با ایجاد یک قدرت مرکزی مهار سیاسی جامعه را در اختیار داشت با عبرت از گذشته و با آگاهی از قدرت مذهب و نیروی مقاومت آن در برابر بیگانگان (تجربه تحریم تنباکو و

جنبش مشروطه) به سرکوبی عنصر مذهب پرداخته و برنامه اسلام‌زدایی از فرهنگ و جامعه و کشورهای اسلامی تحت سلطه آغاز گردید.

بعد از شهریور ۲۰ و تا آغاز ملی کردن صنعت نفت، روحانیت و مذهب نقش فعالی در صحنه نداشتند و در حاشیه‌ی حوادث تماشگر غیر فعال باقی ماندند. ابتکار عمل مبارزه با رژیم ابتدا در دست‌های کمونیست‌ها و سپس میلیون متمرکز بود. ورود مرحوم آیت‌الله کاشانی روح تازه‌ای به جنبش داد و محرک مذهبی را وارد میدان کرد که متأسفانه ادامه نیافت و ریشه نگرفت تا کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد از آن پس تا سال ۳۹ اختناق حاکم بود و فعالیت‌های محدود و مقاومت‌ها پراکنده و ضعیف بود. در سال‌های ۳۹ تا ۴۲ در فرصتی که پدید آمد باز جنبش اسلامی در وضعیتی نبود که ابتکار عمل داشته باشد اما در این سال مجدداً روحانیت پا به میدان مسؤولیت‌های اجتماعی و تاریخی خود گذاشت و درست موقعی که گروه‌ها و جریانات سیاسی دیگر صحنه را ترک می‌کردند حتی کمونیست‌ها راه سکوت و سازش و خیانت و میلیون سیاست صبر و انتظار پیش گرفتند، روحانیان و نیروهای اصیل مذهبی پرچم را از زمین بلند کرده، علم مخالفت برافراشتند. تردید نیست که وجود شخص شما در رأس نهضت جدید موجب شد جریان از صورت یک اعتراض یا واکنش ساده (که رژیم خیلی سعی کرد در همان حد معرفی و بسیار مایل بود در همان سطح نگاهش دارد) خارج شود و به صورت یک نهضت پردوام و عمیق با هدف‌های اساسی بر ضد بنیان‌های رژیم درآید - قیام پانزده خرداد نقطه‌ی عطف بزرگی در تاریخچه‌ی مبارزات مردم ایران بشمار می‌رود - زیرا از آن تاریخ به بعد جنبش ضداستعماری ضداستثمار مردم باردیگر ماهیت و مبنایی کاملاً اسلامی به خود گرفت با این تفاوت که از لحاظ عمق - کیفیت - آگاهی و رهبری - نسبت به گذشته ارتقاء زیاد پیدا کرده بود. به همت و پایمردی و شجاعت و خردمندی شما و مقاومت و فداکاری مجاهدان این نهضت ۱۵ سال دشواری‌های سهمگین را پشت سر گذاشته اقدامات خرد کننده دشمن نه فقط آن را نابود نکرد، بلکه روز به روز رشد و تکامل بیشتری یافت و در جو مساعدی که از رهبری روحانیت مترقی پدید آمده بود، جوانان مسلمان در سازمان‌های پیشرو انقلابی متشکل شدند و سطح مبارزه را به سرعت ارتقاء بخشیدند ایمان مذهبی رشد و توسعه‌ی فوق العاده یافت و نسل جوان پیشرومبارزات و مقاومت قرار گرفت و متفکران و نویسندگان

اصیل و متعهد در معرفی اسلام راستین به شوق آمدند و تلاش همه‌ی این گروه‌ها و فداکاری و جانبازی مجاهدان مسلمان و بالاتر از همه سرسختی آن مرجع آگاه سبب شد در پایان این دوره‌ی وحشت سیاه، جنبش نیرومند و رژیم ضعیف و شکست خورده در برنامه‌هایش در مقابل هم قرار گیرند. در مقابل قدرت روز افزون جنبش و خطری که رژیم را تهدید می‌کرد طرح کارتری - دادن آزادی و باز کردن فضای سیاسی به منظور خنثی کردن یا از بین بردن عوامل حرکت و انحراف مسیر مبارزه اجرا شد. بحمدلله بدلیل رهبری خردمندانه امام و هوشیاری مردم تاکنون با شکست مواجه بوده است و به عکس رژیم را در برابر شورش‌ها و حرکت‌های عظیم مردم قرار داده است تمهیدات و شیوه‌های مختلفی که برای مقابله با مردم به کار رفت همه بی‌اثر بودند. در ماندگی رژیم از آن جا ناشی شد که برای کنترل اوضاع یا باید به شیوه گذشته (سرکوبی و کشتار) بازگشت کند که در این صورت بدلیل تغییر شرایط آثار سوء آن برای رژیم شدیدتر و خردکننده‌تر بود و یا به این وضع ادامه دهد و شاهد نابودی خود باشد. یکی از برنامه‌ها این بود که با تشویق عناصر وابسته به رژیم اما ظاهرالصلاح (نظیر بنی‌احمد و پزشک‌پور) همچنین میدان دادن به عناصر غیر وابسته اما در عین حال معتدل و محافظه‌کار و احياناً فرصت‌طلب، مردم را از حرکت در پشت سر رهبری اصیل خود بازداشته در جریانات فوق‌الذکر و در پشت سر اشخاص نام برده تجزیه کند، زیرا خطر اصلی را از ناحیه جنبشی می‌دید که به رهبری امام و به همت نیروهای پیشرو و آگاه آشتی‌ناپذیر تصمیم دارند تا تحقق هدف‌های خود پیش ببرند. این تلاش‌ها همه با شکست مواجه شد و مردم یک پارچه اعتماد خود را به امام و اعتقاد به هدف استتقرار حکومت اسلامی را مصراً اعلام می‌کنند. سرانجام خیمه شب‌بازی دموکراسی و آزادی و بساط فضای باز سیاسی در برابر سیل خروشان میلیون‌ها مردم مسلمان تاب مقاومت نیاورد و نمایش‌های عظیم روزهای عید فطر و پنجشنبه ۱۶ شهریور عظمت و قدرت جنبش را و هم چنین خواست‌های آن را بی‌چون و چرا و ایمان و وابستگی آن را به رهبری امام نشان داد باطل بودن همه کوشش‌های پیشین را ثابت کرد رژیم در شرایط ناگواری که موقعیت خود را سخت در مخاطره می‌دید سرانجام برای مهار کردن اوضاع به کشتاری که انتظار می‌رفت و پیش‌بینی شده بود دست یازید. اما به زودی فهمید یا باید می‌دانست که شرایط با ۱۵ خرداد سال ۴۲ اختلاف اساسی دارد و این ضربه مردم را مایوس

و منکوب و خانه‌نشین نمی‌سازد، بلکه خشم آن‌ها را تیزتر می‌کند و راه آشتی را مسدود لذا خیلی سریع اقدام به جبران آن کرد. نمایش روحی در داخل پارلمان و تخفیف ظاهری فشار و احیاناً لغو حکومت نظامی در آینده برای باز گذاشتن راه آشتی و گشودن بن بست است.

جهت تحولات حوادث آینده چند نکته به نظر قطعی می‌رسد.

۱- حفظ اساس رژیم برای آمریکا و متحدان آن و هم چنین برای مزدوران آن در داخل حیاتی و غیر قابل گذشت است.

۲- قدرت‌های کمونیستی جهان هم به دلیل مختصر منافع اقتصادی و روح سوداگری و هم به دلیل آن که جنبش ماهیت اسلامی دارد و پیروزی آن نفی جنبش کمونیستی در ایران است در کنار رژیم قرار دارند.

۳- قدرتهای ارتجاعی منطقه (پاکستان - عربستان - ترکیه - کویت....) منافع‌شان با تغییر رژیم ایران سخت به خطر می‌افتد لذا از آن حمایت جدی می‌کنند.

۴- سرمایه‌داران بزرگ و غارت‌گر داخلی و دلال صفت و هم چنین امرای ارتش و دیگر متنفذان منافع حیاتی ایشان در بقای رژیم است. اما در عین حال همه می‌دانند که.

۵- حفظ رژیم به صورت پیش امکان‌پذیر نیست.

۶- ارتش تنها نیروی نگاه دارنده و مدافع رژیم است.

۷- باید به مصالحه و عقب‌نشینی‌های خیلی جدی برای حفظ اساسی رژیم تن بدهند. این عقب‌نشینی‌ها می‌تواند تا وادار کردن شاه به استعفا ادامه یابد به شرطی که به رفع بحران و تثبیت رژیم منجر گردد و اساس سلطنت بهم نخورد. از این راه علاوه بر شاه بسیاری از سردمداران رژیم را حاضرند قربانی کنند چنان که کم و بیش آغاز کرده‌اند.

۸- آمریکا و متحدان آن هم هردو ضرورت را حفظ رژیم و حل مسالمت‌آمیز و دموکراتیک بحران توصیه کرده‌اند.

۹- از نظر دشمنان جنبش پیروزی کامل جنبش اسلامی مساوی است با تغییر اساسی رژیم و نابودی منافع حیاتی آن‌ها. و اما حقایق درباره‌ی موقعیت کنونی جنبش

- ۱- جنبش اقشار بزرگی از توده‌ی مردم را در کنار خود دارد که به رهبری خود اعتماد دارند و حاضر به هرگونه فداکاری هستند
 - ۲- شعار حکومت اسلامی که باید حل‌کننده تضادها و نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظام قبلی باشد جای خود را کم و بیش در بین روشنفکران مسلمان و توده‌ها باز کرده است اما تعداد بسیار کمی درک درستی از این هدف و چگونگی تحقق آن دارند.
 - ۳- جنبش فاقد سازمان و تشکل کافی و همچنین فاقد یک رهبری متمرکز در داخل است. عوامل محرک و قدرت جنبش علاوه بر فشار ناشی از حاکمیت ظلم و جور و استبداد و سلطه‌ی استعمار و استثمار و تضادهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عبارتند از ایمان اسلامی، اعتماد به امام، دشمن مشترک، ضعف و نارسایی رهبری و گروه‌ها و جریانات سیاسی دیگر.
- جنبش نه فقط متشکل نیست و رهبری متمرکز در داخل ندارد که دارای برنامه مشخصی برای مقابله با جریانات و تحولات سیاسی و هم چنین خط‌مشی مبارزاتی برای غلبه بر نیروهای دشمن نیست، یا لاقلاً برای اکثریت نیروهای آن این مسائل روشن نیست و نقطه نظرهای آن را بسیاری مردم و حتی نیروهای آگاه آن نمی‌دانند. این ضعف‌ها وحدت و قدرت جنبش را آسیب‌پذیر و شکننده ساخته‌اند.
- آسیب‌پذیری آن در دو مرحله قابل‌توجه است اول در صورت گسترش آزادی‌ها و توسعه‌ی فعالیت افراد و گروه‌های مختلف و طرح بسیاری مسائل و نقطه نظرها جنبش ناچار از صحبت کردن و موضع‌گیری است ضعف در این بُعد سبب تجزیه‌ی نیروهای آن می‌شود. دوم فقدان تشکیلات مناسب برای حال و برای مبارزات سخت آینده، نداشتن کادرهای وسیع رهبری در سطح توده مردم و افراد ورزیده و سازمان ده و هم چنین نداشتن استراتژی روشن برای مقابله با نیروی نظامی دشمن و بسیج و تشکل مردم در چنان مبارزه‌ای سبب می‌شود در مراحل دشوار آینده جنبش از رهبری حرکت عاجز بماند و آنگاه بدون تردید خلاء را مارکسیست‌ها پُر خواهند کرد و لاقلاً اکنون انتظار دارند و دل‌خوش هستند که آن موقع نوبت آن‌ها می‌رسد نمونه‌ی ویتنام را مثال می‌آورند که بودائی‌ها با مبارزات و خودسوزی‌های خود راه را صاف و هموار کردند و چون توانایی ادامه نداشتند نوبت به ما کمونیست‌ها رسید و تنها ما هستیم که قادریم یک انقلاب را

علیه نظام‌های کهنه به ثمر برسانیم و حقیقت آن است که در چنان شرایطی تجربه نشان داده است که اکثریت مردم رهبری کسانی را که در عمل و در مبارزه موفقیت‌آمیز با دشمن شایستگی نشان دهند به آسانی می‌پذیرند و درباره نوع اعتقاداتشان حساسیت زیاد نشان نمی‌دهند به اضافه که این موفقیت و شایستگی برای جوان‌ها سخت جاذبیت دارد.

موقعیت نیروها و عناصر مبارز؛ مذهبی و غیرمذهبی (نه به معنای ضد مذهبی)

۱ - جبهه‌ی ملی متشکل از: الف - حزب ایران یعنی کریم سنجابی و شاپور بختیار و تعدادی دوستان قدیمی آن‌ها فاقد سازمان و نیروی متشکل حزبی و محروم از حمایت جوان‌ها و توده، دکتر سنجابی بین باقی‌مانده‌های جبهه‌ی ملی قدیم محبوبیتی دارد و بیشتر از نام جبهه اعتبار می‌گیرد و شخصاً غیروابسته تا حدودی مخلص در آنچه می‌گوید، قابل اعتماد، محافظه کار معتقد به قانون اساسی و پای‌بند به مذهب در امور سیاسی غیرمذهبی است. شاپور بختیار، فاقد خلوص و غیرقابل اعتماد خودبزرگ بین و تا حدودی ضد مذهبی است. ب - حزب ملت ایران - شامل داریوش فروهر و تعدادی دوستان قدیمی‌اش که نسبتاً جوان ترند. ناسیونالیست، علاقه‌مند به رهبر شدن پر تحرک، پای‌بند و بیشتر متظاهر به مذهب و فاقد ایدئولوژی اسلامی. ج - جامعه سوسیالیست‌ها. شامل معدودی باقی‌مانده از یاران خلیل ملکی، مارکسیست ملی منهای مسکو فاقد سازمان و نیرو. د - تعداد بیشتری عناصر منفرد از جبهه‌ی ملی قدیم و همه از نسل گذشته و در مجموع جبهه‌ی ملی نان وجهه دکتر مصدق و نهضت ملی ایران را می‌خورد به همین دلیل معروفیت ملی و جهانی دارد. قدرت عمل آن بسیار محدود است و نقش تعیین کننده‌ای در جنبش کنونی ندارد. اما محافل خارجی و حتی داخلی برای تضعیف جنبش اسلامی و به دلیل خطر کمتری که از جانب آن‌ها احساس می‌کنند و شناسایی روشن‌تری که از خواست‌های آن‌ها دارند - پر و بال بیشتر داده در اخبار و تبلیغات خود آن‌ها را بیش از آن چه هستند بزرگ کرده سعی می‌کنند نقش رهبری به آن‌ها بدهند و در مقابل رهبری اصیل جنبش اسلامی را کوچک و ناچیز بشمارند.

محافل لیبرال غرب و به خصوص اروپا که معمولاً آزادی‌خواه غیرمذهبی هستند، به جبهه‌ی ملی که خصلت‌های انقلابی و مذهبی ندارند بیشتر علاقه‌مندند و آن را در برابر رژیم مورد حمایت قرار می‌دهند.

۲- نهضت آزادی- در داخل با کمیتی در حدود ۲۰ نفر که وجود چندین شخصیت برجسته مذهبی سیاسی در بین آنها است اعتبار آن بین عده‌ای از مردم شده است این گروه به طور جدی به شخص مهندس بازرگان وابسته است و تابع نقطه نظرها و تمایلات وی می‌باشد - مهندس بازرگان معتقد پای‌بند به مذهب تا حدی شجاع، ضد شاه دارای تمایلات لیبرالیستی، تحت تأثیر فرهنگ و دموکراسی مغرب زمین، جاه‌طلب و علاقه‌مند به رهبری بلامنازع شخصی، تا حدودی خودرأی، نسبت به افراد و جریاناتی که شهرت و رهبری و محبوبیت او را تهدید کنند حساس و کینه‌توز. نقطه نظرهای اسلامی وی اکنون کم‌تر مورد پسند نیروهای پیشرو جنبش است و به خصوص در سال‌های اخیر برای روشنفکران مذهبی و جوان‌ها از این نظر مأیوس‌کننده بوده است معتقدند که دکتر شریعتی را بیشتر روی حسادت محکوم کرد تا مطالعه‌ی آثارش و نسبت به امام اظهارنظرهایی کرده است که غالباً موجب نارضایتی و گاه خشم افراد شده است. معتقد است که امام باید با ایشان مشورت کند و احياناً تابع نظریات وی باشد. ایمان یک دست و تبعیت بی‌چون و چرای مردم از امام تا حد زیادی موجب نازاحتی و نارضایتی وی است. تا آن جا که کمتر از آشکار کردن احساس خود خودداری می‌کند. شدیداً پای‌بند علایق گروهی (نهضت آزادی) است و این علقه گروهی همراه با حس جاه‌طلبی و رهبری، سبب شده است نهضت سخت سلطه‌جو و انحصارگر شود. یعنی بکوشد همه چیز را زیر چتر رهبری خود درآورد و در پیشبرد این مقصود در بسیاری موارد اصول تقوی و صداقت و اخلاص زیر پا نهاده می‌شود همین امر مشکلاتی در مناسبات آن با دیگر نیروها به وجود آورده است.

دکتر سحابی مسلمان مخلص و ساده دل ولی تابع بازرگان.

نزیه وکیل دادگستری آزادی‌خواه و اهل زد و بند سیاسی است بیشتر لیبرال است تا یک مسلمان مبارز. اصالت فعالیت‌های سیاسی وی مورد سؤال است تکذیب نامه اخیر وی در کیهان نشانه دروغ‌گویی و تذبذب سیاسی وی بود.

احمد صدرحاج سید جوادی مسلمان و لیبرال اهل زد و بندهای سیاسی دارای روابط گسترده با سیاستون وابسته و غیروابسته از جمله علی امینی. این دو در حقیقت تنظیم‌کننده مشی سیاسی بازرگان و نهضت می‌باشند یکی دو چهره‌ی مورد سؤال دیگر هم دارند، بقیه جوان‌ها هستند که با اخلاص کار می‌کنند آن‌ها

تحت تأثیر جو حاکم و علایق عاطفی ریشه‌دار در دفاع از مواضع حزبشان و رهبران‌شان تعصب به خرج می‌دهند و اگرچه به بسیاری ضعف‌ها معترفند اما در عمل حاضر به ترک آن مواضع نیستند. در داخل نهضت هرگز وحدت عقیده وجود ندارد جوان‌ترها با بازرگان اختلاف عقیده و روش دارند اما سرانجام در تبعیت از او ناگزیرند. حساب آقای طالقانی از همه این‌ها جداست عاطفه دوستی، ایشان را در کنار مهندس و دوستانش نگاه داشته است.

۳- علی اصغر حاج سید جوادی و چند نفر از دوستانش از مارکسیست‌های ملی سابق و اکنون با همان زمینه فکری اما با درک بسیار درست‌تر و بی‌غرضانه از اسلام با احترام نسبت بدان، بینش سیاسی، اجتماعی غیرمذهبی، سوسیالیست و ملی‌دارای روحیه‌ی کار انفرادی. در آن چه می‌گوید قابل اعتماد، محکم‌تر از بسیاری دیگر همکاران است.

۴- نهضت رادیکال: مقدم مراغه‌ای و ۷-۸ نفری از دوستانش به صورت یک باند، معروف به وابستگی

۵- به امینی، نماینده‌ی اسبق مجلس از حزب مردم (علم) می‌گویند: یک بار در رستاخیز شرکت کرده است. دارای افکار محافظه‌کارانه سازشکار بیشتر فرصت‌طلب، پدرش از دشمنان به نام مشروطیت بود. متظاهر به مذهب، معتقد به قانون اساسی و سلطنت مشروطه است. با آمریکا دشمنی ندارد و در یکی از اعلامیه‌های اساسی خود نفت را مسأله اقتصادی خواند نه سیاسی. فاقد نفوذ و محبوبیت در مردم و در یک سال اخیر به وسیله جراید دولتی به مردم معرفی شد و سعی کردند که از سران مخالفان رژیم معرفی‌اش کنند. به کمک بازرگان به جرگه میلیون راه یافت و به اصرار وی او را به کمیته دفاع از حقوق بشر و عضویت علی‌البدل هیأت اجرائیه آن پذیرفتند. یکی از موارد اختلاف بازرگان با فروهر مخالفت فروهر با مقدم مراغه‌ای است. ضمناً لازم به یادآوری است که بازرگان و سحابی رابطه آمد و شد خود را با علی امینی که در گذشته حفظ کرده بودند اخیراً توسعه داده و ملاقات‌هایی بین آن‌ها صورت می‌گیرد.

۶- جمعیت دفاع از حقوق بشر را افرادی نامتجانس تشکیل می‌دهند. عده‌ای مذهبی و بعضی غیرمذهبی غلبه افکار و تمایلات مذهبی در آغاز سبب شد اساسنامه آن مطابق با تمایلات اسلامی اعضای مسلمان نوشته و تصویب شود. ابتدا دکتر سنجابی و دوستانش هم با علاقه شرکت می‌کردند. ولی بعد از آن که

مهندس بازرگان تصمیم گرفت دبیری را به خود اختصاص دهد و روی این کار پافشاری نمود و سنجایی نیز توقع داشت و روی همین اصل انتخاب دبیر تا مدت‌ها به تأخیر افتاد و سرانجام بازرگان دبیر شد و سحابی رئیس جلسه، سنجایی از شرکت در جلسات آن خودداری کرد و به جبهه ملی رفت و اختلافات خو را با فروهر حل کرد و با آن‌ها متحد شد. پیش از این سعی می‌کرد با بازرگان و دوستان مذهبی به توافق برسد. تحصن اخیر در خانه‌ی آقای شریعتمداری در قم را بعد از حکومت نظامی چند نفر از جمله آقای میناچی، نزیه و صدر حاج-سیدجوادی سازمان دادند هفت نفر رفتند و خواست‌هایی چون آزادی کلیه زندانیان، لغو حکومت نظامی، مجازات مسببین کشتارها، معرفی عامل اصلی بحران در مجلس و آزادی قلم و بیان اعلام و از دولت خواستند. اما همان روز اول نزیه به بهانه‌ای به تهران برمی‌گردد و در پایان شرکت در تحصن را در مطبوعات تکذیب می‌کند بعد هم که مهندس بازرگان آزاد شد برای پیوستن و یا تذکر به قم می‌رود همراه با سحابی. ولی مقدم رئیس ساواک با متحصنین تماس می‌گیرد و می‌گوید اعضای حقوق بشر را آزاد کرده و خواهیم کرد. شما در تهران آزادی عمل دارید و احتیاجی به تحصن نیست آن‌ها می‌پذیرند و به تهران برمی‌گردند.

۷. اعضای سابق حزب مردم ایران که پیش از آن به خداپرستان سوسیالیست معروف بودند و جزء اولین گروه‌های سیاسی - مذهبی که با بینش و ایدئولوژی اسلامی وارد صحنه‌ی مبارزه اجتماعی شدند و اکنون به صورت تشکل و حزبی فعالیت ندارند تعدادی از اعضای آن در عین حفظ ارتباط با هم به طور انفرادی در جنبش شرکت دارند و جنبش را تکامل تلاش‌های نخستین خود می‌دانند و لذا قصد تجدید سازمان حزب را ندارند با روحانیون مبارز - اعضای نهضت آزادی و دانشجویان مبارز و مسلمان، روابط و همکاری بسیار نزدیک دارند. عناصر مخلص آن بدون تظاهر در تهران و شهرستان‌ها و خارج کشور در جنبش فعال‌اند.

۸- تعدادی افسران بازنشسته مسلمان و آزادی‌خواه بعضی چون سرلشکر قرنی متهم به وابستگی و بعضی چون رحیمی، مسعودی، مسلمان و لیبرال، به صفت نظامی بودن عملاً فاقد ارزش مبارزاتی یا تأثیر روی ارتش می‌باشند، نفوذ و اعتباری در جامعه ندارند.

البته کسانی دیگر هم هستند که ذکر نام و مشخصات آن‌ها در حال حاضر ضرورت زیادی ندارد - مثلاً در جمعیت دفاع از حقوق بشر عناصر منفردی با گرایش‌های مختلف بعضی (در بینش اجتماعی - سیاسی غیرمذهبی) بعضی با زمینه‌ی مارکسیستی، بعضی وابسته و فرصت‌طلب و بعضی چون آقای سید ابولفضل زنجانی مخلص و بی‌ریا و مؤمن شرکت دارند. روی هم رفته غالب این گروه‌ها و شخصیت‌ها در عین حال که نقش کم و بیش مثبتی در تشدید مبارزه دارند فاقد خصوصیات اساسی برای رهبری در چهارچوب جنبش اسلامی هستند و بیش‌تر بعد از باز شدن فضای باز سیاسی و طرح دموکراسی کارتری وارد میدان شده‌اند و پیش از آن در لاک‌های خود خزیده بودند.

مسلم است جنبش اسلامی نمی‌تواند و نباید که سرنوشت خود را به دست این گونه اشخاص و سازمان‌ها بسپارد، بلکه باید استقلال عمل و راه و مسیر و خواست‌های خود را از هر جریان دیگری اعلام کند و اجازه ندهد هرکس روی انگیزه‌ها و خواست‌های خود سخنگوی آن شده و قدرت آن را مورد بهره‌برداری قرار دهد. البته با کمال تأسف باید اعتراف کنم که جنبش از لحاظ نیروی انسانی ورزیده و کادر رهبری دچار فقر شدید است که علل آن را در تاریخ و موقعیت‌های اجتماعی باید جستجو کرد. ضعف‌های موجود در رهبران و در افراد برجسته در تمامی طول تاریخ مبارزات این ملت به قدری زیان‌بخش بوده است که اکنون حق داریم به شدت روی آن حساس باشیم. حسادت‌ها رقابت‌های شخصی میل به شهرت و محبوبیت، فرصت‌طلبی و بسیاری انگیزه‌های ضد تقوا و خلوص ضربات سنگینی به ما و جنبش وارد کرده و می‌کند. به حق یکی از بسیار عوامل جاذبه‌ی بی‌نظیر امام در میان میلیون‌ها مسلمان از توده زحمتکش تا روشنفکران و تحصیل کرده‌ها همین خلوص و صمیمیت و منزّه بودن از هر محرک و انگیزه شخصی است که درخشندگی آن هرکس را جلب و جذب می‌کند و ما چقدر نیازمند پرتویی از این خلوص و صمیمیت و تقوی هستیم و به نظر من این نیاز اساسی فقط در سایه تربیت جوان‌های پاک و آلوده نشده و فداکار و خودسازی آن‌ها در یک تشکیلات منضبط تأمین خواهد شد. باید کاری کنیم تا هزاران رهبر پاک و ورزیده و مطمئن از پایین نشو و نما کنند و جنبش مجبور نباشد سرنوشت خود را به سرنوشت سیاسی و شخصیت اخلاقی چند نفر وابسته کند.

تجربه کار مجاهدین نشان داد که اگر یک فعالیت متشکل و منطبق بر فرهنگ و اخلاقیات و ایدئولوژی اسلامی از پایین آغاز و رشد کند دهها، صدها و بلکه هزاران مجاهد پاک و آگاه و مجهز به قابلیت‌های رهبری و منزله از ضعف‌ها و خودبینی‌ها و نگ‌نظری‌ها در دامان خود می‌پروراند و به عکس اشکال قدیمی تشکل شبه آن چه احزاب بودند و هستند که سازمان متکی به یک یا چند شخصیت به وجود می‌آید هرگز زمینه‌ای برای تربیت و خودسازی واقعی به وجود نمی‌آورد و متکی بودن به شخصیت‌ها به جای اصول و معیارها و میزان‌ها باعث می‌شود ضعف‌های شخصی باقی بماند و حتی قوی‌تر هم گردند. من مطمئن هستم چنان که میلیون‌ها قلب مشتاق ایمان و اطمینان دارند و امید که آن رهبر خردمند چنان که تاکنون با درایت بی‌سابقه عمل کرده‌اند کار سازمان‌دهی جنبش را بر مبنایی که می‌بایست نیاز کنونی آن باشد و زمینه را برای پرورش مجاهدان پاک و مؤمن مساعد سازد با نظارت و هدایت خویش سامان دهند و توصیه‌های لازم را به اشخاص قابل اعتماد به خصوص در بین روحانیون مترقی و مبارز بنمایند و البته مذاکرات و تبادل نظرهایی با این اشخاص جریان دارد که در صورت امکان طرحی آماده شود و به اطلاع آن حضرت برسد.

هم اکنون در آستانه‌ی آغاز دانشگاه‌ها مارکسیست‌ها تصمیم دارند کنفدراسیون دانشجویی در ایران تشکیل دهند در شرایط موجود رژیم برای مقابله با جنبش سیاسی - اسلامی تقویت و تشویق سازمان‌های صنفی غیر سیاسی و سیاسی غیراسلامی را مفید می‌داند جوانان مسلمان مسلماً باید سازمان‌های خاص خودشان را داشته باشند. اگر امام ضمن یکی از پیام‌های خود خطاب به دانشجویان وظایف و رسالت و مسؤولیت‌هایشان را در ایجاد تشکل‌های اسلامی و ادامه مبارزه و سازمان یافتن در چهارچوب جنبش اصیل اسلامی یادآور شوند، بسیار به موقع و مؤثر خواهد بود. توصیه‌ی من ظرف یکی دو سال اخیر به علاقه‌مندان جنبش در همه جا این بوده است که در انتظار تشکیل یک مرکزیت و رهبری از بالا ننشینید و هم چنین فریب فضای باز سیاسی را نخورید به فکر ایجاد یک سازمان واحد صنفی رسمی و علنی نیفتید. از طرف عناصر نهضتی به بعضی دانشجویان توصیه شده که انجمن‌های اسلامی نظیر آن چه در اروپا و آمریکا هست تشکیل دهند و رسماً و علناً فعالیت کنند و در همان حال انجمن‌ها کار سیاسی نکنند. همان اشتباه بزرگی که سال‌ها قبل در ایران و بعد از آن در

اروپا و امریکا مرتکب شدند و عملاً اجازه ندادند ابتکار عمل به دست جوانان بیفتد. در خارج کنفدراسیون یک‌ه تاز میدان سیاسی شد و بسیاری دانشجویان ساده و ناآگاه را دور خود جمع کرد. انجمن‌ها تازه این اواخر متوجه خبط خود شدند و دارند جبران می‌کنند با وجود این هنوز هم مهندس بازرگان با گرایش تازه‌ی انجمن‌ها در خارج به دخالت مستقیم در فعالیت‌های سیاسی موافق نیست. در داخل که وضع سیاسی کشور کاملاً فرق دارد یک جنبش اصیل اسلامی هرگز نمی‌تواند رسماً فعالیت داشته باشد زیرا رژیم بیش از هر جریان دیگر در برابر حرکت‌های اصیل حساس است و به شدت مقابله می‌کند. مگر آن که این سازمان‌ها فعالیت سیاسی نکنند و همین مطلوب رژیم است. که در این صورت توده‌ی دانشجوی و توده مردم نمی‌پذیرند و به زودی منزوی می‌شود و شکست می‌خورد. تازه به هیچ شکلی نمی‌توان فعالیت سیاسی را از متن اسلام اصیل و آموزش‌های اسلامی جدا کرد. چنان که مسجد را هم نمی‌توان از طرح مسائل سیاسی برکنار دانست. (این گفته‌ی اخیر آقای بازرگان که در مسجد نباید صحبت سیاسی کرد و فقط باید از مسائل مذهبی سخن گفت و سیاست باید در خیابان و میدان گفته شود اثر بسیار نامطلوبی در شنونده‌ها گذاشت) اگر سازمان بخواهد مسؤولیت‌های خود را انجام دهد از طرف رژیم ضربه‌ی سختی می‌خورد، همه‌ی کادرها شناخته می‌شوند و با دستگیری مسؤولین مبارزه فلج می‌شود.

به این دلایل پیشنهاد آقایان به شدت از جانب دانشجویان رد شد و زمینه‌ی مساعد نیافت. دانشجویان آگاه جنبش به این نتیجه رسیدند که در هر دانشکده تشکل را تشویق کنند و سازمان‌های بنیادی را در زیر پنهان نگه دارند و فعالیت‌های علنی نظیر کتابخانه و نمایشگاه و سخنرانی و نظایر آن را هدایت و رهبری کنند. اگر در هر دانشکده افراد ترجیحاً در یک رابطه‌ی مشترک سازمان یابند ارتباط بین دانشکده با دانشگاه آسان‌تر می‌شود و تدریجاً مرکزیت واحد برای همه‌ی فعالیت‌های اسلامی دانشجویی به وجود می‌آید. در حال حاضر بدون رشد طبیعی سازمان‌ها و تشکل‌ها از پایین نمی‌توان چند نفر را از هر دانشکده دعوت کرد و یک رهبری به وجود آورد. این طرز کار تصنعی بوده و هرگز مورد قبول همه‌ی دانشجویان مبارز و مسلمان قرار نمی‌گیرد. یک چنین وضعیتی با کمی اختلاف در مورد کل جنبش هم مطرح است که کار اساسی تشکل نیروهای جنبش از پایین است تا زمینه برای وحدت سازمانی و ایجاد یک مرکزیت نیرومند

آماده شود. البته می‌توان مرکزیت‌هایی برای ایجاد هماهنگی و هدایت جنبش سیاسی کنونی به وجود آورد. و شاید ایجاد این مرکزیت سیاسی که از یک طرف با امام در رابطه باشد و از یک طرف با نیروهای جنبش الان ضروری به نظر می‌رسد اما اختناق حاکم (علیرغم فضای باز) و تصمیم رژیم به سرکوبی نیروهای جنبش اسلامی بلافاصله سبب حمله به این مرکزیت خواهد شد پس یا باید این مرکزیت مخفی باشد و یا اگر علنی و رسمی اعلام شد ناچار است محدودیت‌هایی را در فعالیت‌های خود بپذیرد. در حال حاضر بهتر است اگر هم موانع تشکیل این مرکزیت از میان برداشته شد تا روشن شدن وضع سیاسی از اعلام رسمی و علنی موجودیت آن خودداری شود.

به نظر من جدا از کار بنیادی شکل و سازمان‌دهی جنبش که از پایین رشد خواهد کرد همان طوری که از سفارش‌های امام هم برمی‌آید بهتر است برای هر شهرستان یک ستاد رهبری فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی به وجود آید و این مراکز با هم در ارتباط و هماهنگی باشند در این ستاد باید اشخاصی که مورد اعتماد امام و اعتماد مردم هستند جمع شده و در همان حال قدرت و استعداد کار و رهبری داشته باشند. این ستاد مستقل از هر جریان و حزب و گروهی به عنوان مظهر جنبش سیاسی اسلامی عمل کند. هر جا هستند در محله، کارگاه، مدرسه و دانشکده هر پنج نفر که اطمینان کامل به هم دارند و روی چند اصل اساسی اتفاق نظر دارند، یعنی مسلمان متعهد و مبارز بوده به رهبری امام مؤمن و به استقرار حکومت اسلامی به عنوان هدف نهایی پای‌بند هستند متشکل شوند و سازمان یافته عمل کنند و سعی کنند در فعالیت‌ها متکی به خود باشند این واحدها که همه در یک جهت عمل می‌کنند در عمل و در جریان رشد به هم پیوسته سلول‌های یک پیکر واحد را تشکیل خواهند داد. ان شاء الله طرح کاملی از وظایف و طرز کار واحدها را که به صورت یک پیشنهاد است برای ملاحظه امام خواهم فرستاد. توصیه آن مرجع عالی‌قدر به همه‌ی نیروهای وابسته به جنبش مبنی بر این که همه باید در یک صف واحد متشکل شوند و همه موانع اتحاد نظر گروه‌بندی‌ها و حزب بازی و همچنین مسائل شخصی را دور ریزند در تشویق به اتحاد و سازمان‌دهی و تشکل کاملاً مؤثر است.

امید ما به اراده و مشیت و نصرت الهی و به هدایت‌های خردمندانه‌ی امام عزیزمان است که امیدواریم در این لحظات حساس یک آن ما را تنها نگذارند و

چون گذشته با رهنمودهای به موقع خویش، جنبش را در پیشرفت به سوی هدف حمایت و هدایت فرمایند و اجازه ندهند و افراد و گروه‌های فاقد صلاحیت با سرنوشت جنبش بازی کنند و آن را با غرض‌ها، ضعف‌ها و خواسته‌های شخصی و گروهی خود آلوده سازند.

ضربه‌ی کشتار جمعه ۱۷ شهریور نیروهای جنبش را برای کارهای عمیق‌تر و اساسی‌تر هم چنین تشکل و قبول انضباط آماده‌تر ساخته است. لازم است هرچه زودتر از سردرگمی نجات داده شوند. همه منتظرند ببینند در حال حاضر چه باید بکنند و چه خط‌مشی را دنبال کنند و لذا چشم به فرمان و رهنمودهای امام دوخته‌اند. اگرچه امام ضرورت تشکل را بارها تأکید فرموده‌اند اما مردم راهنمایی دقیق‌تر و مشخص‌تری را طالبند. به خصوص وجود گروه‌ها و گرایش‌های متفاوت آن‌ها را بی‌اعتماد و گیج می‌کند. آن‌ها مشتاق یک مسیر واحد، یک تشکل واحد و نیرومند و یک رهبری قابل اعتماد هستند (بقول خودشان حزب فقط حزب‌الله) از پراکندگی در احزاب و سازمان‌های مختلف سخت‌گیران و نسبت به رهبرهای سنتی و قدیمی بی‌اعتمادند. جنبش اگر به فرمان و هدایت امام شکل سازمانی خود را پیدا کند حتی اگر بسیاری از این شخصیت‌های (بی‌محتوا) در آن نباشند گزندى به قدرت و انسجام آن وارد نمی‌شود. ضمناً با توجه به شرایط حاکم و ریاکاری رژیم در تظاهر احترام به آزادی و اصرار آن در سرکوبی مبارزان اصیل و ضرب و شتم و کشتار مردم مبارز، هر نوع سازمان‌دهی علنی به این علت محکوم به شکست است. یک سازمان سیاسی علنی اگر نماینده‌ی جنبش سیاسی و مذهبی کنونی باشد و خواسته‌های آن را منعکس سازد از طرف رژیم تحمل نخواهد شد و فوراً با شناسایی رهبران و کادرهای آن به شدت سرکوب و متلاشی می‌گردد. اگر این سازمان بخواهد به کار علنی خود ادامه دهد باید محدودیت‌های رژیم را بپذیرد و مصالح اساسی آن را رعایت کند. در این صورت دیگر نماینده‌ی کامل جنبش نخواهد بود و اعتماد مردم را از دست می‌دهد. پس هیچ سازمان اسلامی و مبارز اصیل در حال حاضر نمی‌تواند اعلام موجودیت رسمی و علنی کند. بلکه اساس آن باید مخفی بماند و از شرایط موجود برای گسترش تبلیغات و تماس با مردم و آگاهی دادن به آن‌ها استفاده کند. جنبش اسلامی هم اکنون برابر مسؤولیت‌های حساس دو مرحله از حیات و رشد و تکامل خود را دارد.

اول مرحله‌ی کنونی که او را به کسب پیروزی‌های مرحله‌ای (تاکتیکی) می‌رساند.

دوم مرحله‌ی اساسی که قدرت را یکسره در اختیار او می‌گذارد تا بنای جامعه‌ی اسلامی را آغاز کند. که در مرحله کنونی با مسائل و فوریت‌های زیر رو به رو است.

۱- سازمان دادن به جنبش برای جلوگیری از تجزیه و متلاشی شدن آن در گروه‌ها و احزاب و جریان‌ات دیگر، برای تبدیل آن به یک قدرت سازمان یافته و رهبری شده؛ برای مقابله یکپارچه و متحد با حوادث و موقعیت‌ها و برای مقابله جدی‌تر با دشمن و سرانجام تکامل آن به یک نیروی متشکل خردکننده نظام.

۲- ایجاد یک مرکزیت رهبری‌کننده در داخل برای سامان دادن و هدایت جنبش و تحقق هدف فوق و هم چنین ارائه‌ی نظریات و نقطه نظرهای آن و ایفای نقش سخن‌گویی در رابطه با امام و نوعی نمایندگی از جانب ایشان.

۳- تعیین نقطه نظرهای جنبش در مورد یک راه حل سیاسی مرحله‌ای و این که در حال حاضر جنبش با چه تغییراتی در سطح سیاسی و شکل حکومت و در سطح اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی موافق است - به نظر می‌رسد که در حال حاضر جنبش ناچار است به تغییراتی نه در حد کمال مطلوب احیاناً موافقت کند و حکومتی را که منبعث از مردم باشد و متمایل به اسلام و تسلیم نظریات و خواست‌های کنونی جنبش باشد، تأیید کند و در همان حال مبارزه را برای به دست گرفتن قدرت کامل جهت استقرار یک نظام کامل اسلامی ادامه دهد. تعیین دقیق‌تر نوع تغییرات مورد تقاضای ما بسیار اهمیت دارد. مسلم است تغییر کامل رژیم تقاضایی است که با ضعف فعلی جنبش برای غلبه بر نیروی نظامی رژیم تناسب ندارد. اما تقاضایی از این قبیل منطقی و قابل بحث است: کناره‌گیری شاه و خلع ید از خاندان وی و جانشین شدن یک شورای سلطنت غیر مسؤول و آمدن یک حکومت مسؤول و منبعث از مردم و مسؤول در قبال مجلس و یک شورای مرجعیت؛ کناره‌گیری شاه و خلع ید از خاندان و آمدن پسرش به عنوان شاه غیر مسؤول و استقرار یک حکومت مسؤول در قبال مجلس ملی کنترل قوانین به وسیله‌ی شورای مراجع. ماندن شاه به صورت یک عنصر غیرمسؤول خلع ید و اخراج خاندان او و... به نظر می‌رسد مورد اخیر را امینی تقاضا و شرط کرده است.

از نقطه نظر جنبش اول (شورای سلطنت غیرمسئول) در این مرحله البته نه به عنوان هدف نهایی باید مطلوب باشد و این همان است که امام در اعلامیه اخیر خود با اشاره به قانون اساسی قبل از کودتای ۱۲۹۹ آن را تأیید می‌کنند. خواست‌های اساسی دیگر مثل: قطع وابستگی اقتصادی (کشاورزی - صنعتی) از استعمار و سرمایه داری بیگانه، آزادی زندانیان، انحلال مجلسین، محاکمه و مجازات مسببین کشتارها، خائنین متجاوزان به حقوق مردم و ثروت‌های ملی، خلع ید از سرمایه‌داران متجاوز، محو فرهنگ و اخلاقیات فاسد استعماری و منحط غربی آزادی بیان و قلم و اجتماعات در همه حال به صورت فوری مطرح است. با این نظر جنبش در این مرحله مستقیماً مسؤولیت کامل اداره کشور را به عهده نمی‌گیرد و به حکومت مورد تأیید خود فرصت می‌دهد تا در یک مدت زمان کافی بر موانع بزرگی چون استبداد سلطنتی، نفوذ و سلسله‌ی استعماری و نفوذ و سلطه دزدان و خائنین داخلی غلبه کند؛ با ریشه‌کن کردن عوامل اصلی فقر، جهل، فساد، ظلم و عقب‌ماندگی راه را برای حاکمیت یک قدرت اسلامی تمام عیار هموار می‌سازد. در این مدت بدیهی است که اگر رژیم قدم به قدم در برابر خواست‌های جنبش عقب‌نشینی کرد و اقدام به مقابله ننمود جنبش تدریجاً بر تمام شئون حکومت و سیاست و اقتصاد جامعه مسلط می‌شود و با یک تحول تاریخی جامعه - ی اسلامی و توحیدی را پایه‌گذاری و کامل می‌کند. و اگر رژیم در برابر خواست‌های اساسی‌تر جنبش مقاومت کرد (که بیشتر محتمل است) و حتی آن را مجدداً سرکوب نمود جنبش به مبارزه خود بعد تازه‌ای می‌دهد و از جهت بسیج بیشتر و سازمان دادن و ایجاد یک قدرت نظامی بیشتر تلاش می‌کند و از همان راه به پیروزی می‌رسد. پس ما در این مرحله نباید بیش از پیروزی‌های تاکتیکی انتظار داشته باشیم. غلبه نهایی ما مستلزم غلبه بر قدرت نظامی رژیم است که در دراز مدت و با سازمان‌دهی درست عملی است.

نکته‌ی بسیار مهمی که توجه بدان لازم است این که رژیم و آمریکا برای حفظ اساس خود در نهایت امر و اگر ناچار شوند حاضرند حتی شاه را هم فدا کنند پس شعار نفی شاه و نفی استبداد به تنهایی معرف جنبش نیست که عنصری چون امینی هم که نماینده‌ی آمریکا و مهره‌ای است برای حفظ رژیم در لحظات حساس، کم و بیش حذف شاه را مطرح می‌کند به عبارت دیگر باید دانست که رفتن شاه الزاماً به معنای تغییر رژیم نیست. اگر شاه مستقیماً به دنبال

شورش مردم برود رژیم متزلزل می‌شود و در خطر می‌افتد اما حتماً سقوط نمی‌کند. اگر شاه بعد از تثبیت رژیم و آرام کردن مردم (به کمک اسلحه یا آشتی و فریب) برود رژیم تغییر نمی‌کند و متزلزل هم نمی‌شود (این مورد همان است که رژیم به عنوان یک راه حل در نظر دارد و سعی می‌کند یک چنین تغییری را پس از اطمینان از تثبیت رژیم و خاموش کردن جنبش یا لاقط محرک‌های جنبش به عمل آورد). البته اگر شاه به کمک نیروی نظامی مردم برود که قاعدتاً رژیم را هم با خود می‌برد ما برای رسیدن به مرحله‌ای که بتوانیم اساس رژیم را تغییر دهیم راه درازی در پیش داریم و این مطلب را باید به مردم فهماند و راه آن را هم نشان داد - در این مورد نباید مردم پیروزی نهایی را (از روی احساس و بی‌اطلاعی) خیلی نزدیک تصور کنند و امید غلط به وجود آید. زیرا نتایج آن از لحاظ ایجاد یأس در جنبش خطرناک است. مردم باید واقعیات را خوب بدانند و انتظاراتشان در مرز واقعیات قرار گیرد، پیروزی‌های مرحله‌ای را از پیروزی نهایی تمیز دهند. نتیجه آن که شعار علیه استعمار و سلطه بیگانه که بعضی طرفدار آن هستند موضع مردمی ندارد - هم اکنون در داخل وحدت عقیده و نظر و راه و گرایش در بین عناصر مؤثر در جنبش متأسفانه کم است و کار ایجاد یک مرکزیت واحد بسیار دشوار. اقداماتی از مدت‌ها پیش شده است که غالباً ناکام بوده و هنوز هم اقداماتی جریان دارد و با روحانیان مسؤول مذاکراتی می‌شود و مشورت‌هایی برای یافتن یک راه حل و تنظیم یک طرح صورت می‌گیرد.

به اطلاع حضرت‌عالی برسانم که اشکالات عمده از این قرار است:

اگر قرار باشد مرکزیت از بالا شکل بگیرد، در درجه‌ی اول تفاوت نقطه‌نظرها و سپس مواضع ناشی از خصلت‌ها و ضعف‌های انسانی و بالاخره تمایلات گروهی و حزبی از موانع اساسی و فوری به شمار می‌روند. مثلاً دوستان نهضت آزادی با وجودی که از لحاظ کمیت بسیار ناچیزند (حدود ۲۰ عضو آن هم در تهران) اما سخت علاقه‌مند به حفظ حزب و تسلط آن بر جنبش و اشغال مواضع رهبری است. اگر شرکت آنان در سازمان رهبری جنبش همراه با حفظ تعهد آن‌ها نسبت به نهضت خودشان باشد اولاً وحدت نظر در سازمان جنبش از بین می‌رود. ثانیاً چون فعالیت مستقل برای حزب خودشان می‌کنند و نقطه‌نظرهای خاص خودشان مطرح می‌شود بلافاصله تناقضات و کشمکش‌های سختی را در داخل سازمان دامن می‌زند که سبب متلاشی شدن آن می‌گردد. تجربه‌های قبلی از جمله

جبهه‌ی ملی دوم باید تکرار نشود پس در صورتی می‌تواند به طور موثر و ثمربخشی در سازمان شرکت کنند که فعالیت مستقل حزبی نداشته باشند، هیچ کس نداشته باشد مانند حزب مردم ایران (خداپرستان سوسیالیست اسبق) پذیرفته‌اند و تجدید سازمان نکرده‌اند و خود را در جنبش مسته‌لک می‌بینند و فعالیت مستقل را مغایر وحدت جنبش می‌دانند. اما نهضت آزادی نپذیرفته است و این یک اشکال بزرگ است. موانع دیگر نظیر غلبه‌ی انگیزه‌های شخصی (جاه‌طلبی) یا داشتن نقطه نظرهای خاص عقیدتی در صورتی که سازمان‌دهی درست باشد و معیارها و ضوابط بر روابط و تصمیمات حاکم گردد و به اصول در برابر نظریات شخصی برتری و اولویت داده شود، قابل حل‌اند.

بیش از یک سال کوشش مستمر و پی‌گیر ما برای ایجاد یک مرکزیت واحد برای جنبش در درجه اول به دلیل امتناع دوستان نهضت آزادی از قبول اصل خودداری از فعالیت مستقل حزبی با شکست مواجه شد. به هر تقدیر یک اشکال بزرگ این گروه‌اند که یا باید از فعالیت مستقل حزبی در سازمان جدید صرف‌نظر کنند و یا باید به کلی کنار گذاشته شوند. تصور می‌شود اگر جنبش تحت نظارت امام سازمان یابد و لزوم وحدت همه‌ی عناصر و نیروها در یک سازمان واحد و ترک فعالیت‌های مستقل از طرف آن حضرت توصیه شود آن‌ها هم ناچار به وحدت تن بدهند.

در وهله اول به نظر می‌رسد که همکاری همه‌ی نیروها با حفظ استقلال خود در داخل یک جبهه‌ی متحد امری عادی و معمولی است. اما حقیقت آن است که در واقعیت این همکاری به صورتی که جبهه متحد را متلاشی نسازد غیرممکن است و تمایلات و خواسته‌ها، نظریات گروهی و میل به تبلیغ نظریات حزبی و تسلط و بر مواضع تصمیم‌گیری و رهبری جنبش از طرف بعضی موجب برانگیخته شدن عناصر دیگر جنبش می‌شود و جبهه‌گیری و کشمکش بدون هیچ تردیدی جنبش را از داخل متلاشی و عقیم و به نابودی می‌کشاند به هر کیفیت تأخیر در امر سازمان‌دهی جنبش زیان‌های جبران‌ناپذیری در بردارد. این راه حل هم که هر حزب و گروهی مستقلاً فعالیت کند و هرکدام بخشی از نیروهای جنبش را جمع‌آوری کنند و سپس از روی رقابت و اختلاف نظر عقیده رو به روی هم بایستند و به سر و کله هم بزنند نقض غرض است و راه حل خطرناکی است. پس در حال حاضر که چنین جنبش گسترده و یک پارچه‌ای به وجود آمده نباید

این فرصت تاریخی را برای ایجاد یک سازمان و یک حرکت متشکل و نیرومند و متحد و یک پارچه اسلامی از دست داد.

باید به احزاب و سازمان‌ها و عناصری که مسلمان و مبارزند این حقیقت را یادآوری کرد که اگر در گذشته نهضت‌های ملی و مذهبی و یا فاقد ایدئولوژی و مبنای اسلامی بودند و یا فاقد برنامه‌ی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و لذا وجود احزابی که دارای هدف اسلامی باشند ضرورت داشت، امروز تمامی جنبش نه فقط محرک و خاستگاه اسلامی دارد و نه فقط نفی‌کننده موانع بزرگی چون استبداد و استعمار است بلکه خود دارای هدف کامل اسلامی یعنی دارای مکتب آئین و برنامه مشخص اسلامی تمام عیار است و برای هرکس و هر نیرویی که خود را وابسته به جنبش می‌داند هیچ موجبی برای فعالیت و داشتن تشکیلات مستقل وجود ندارد - ایجاد احزاب اسلامی متعدد در زمان نهضت ملی دکتر مصدق طبیعی و لازم بود اما امروزه جنبش خودش به طرف یک حزب اسلامی کامل سیر می‌کند همه باید داخل جنبش این حرکت را تکامل و تسریع کنند، روی مواضع فکری و برنامه‌های اجتماعی آینده‌ی آن کار کنند و در تربیت کادر و افراد ورزیده برای مبارزه و برای ادامه جامعه هر دو بکوشند.

روی هم رفته تا پدید آمدن شرایط لازم برای ایجاد یک تشکیلات گسترده و واحد که به تمامی مظهر جنبش از لحاظ ایدئولوژی و قدرت مردمی آن باشد، همان گونه که سیاست خردمندانه امام بوده است تأیید و بها دادن به یکی از گروه‌های خاص جنبش، قدرت و وحدت فعلی آن را به مخاطره می‌افکند. سیاست امام در حفظ کلیت جنبش تاکنون موفقیت چشم‌گیری به دنبال داشته است. عده‌ای سعی می‌کنند خود را متولی جنبش معرفی کنند اما راه غلطی را انتخاب کرده‌اند. هیچ یک از شخصیت‌ها و احزاب موجود به تنهایی قابلیت و ظرفیت آن را ندارند که مظهر جنبش باشند. باید فرصت داد و تشویق کرد تا جوانان مسلمان به کار تشکیلاتی روی آورند و ضمن کار تشکیلاتی بر اساس فرهنگ و اخلاقیات اسلامی و بر پایه‌ی هدف‌های اساسی جنبش - به صورت رهبران بی‌شمار و شایسته آینده تربیت شوند آن وقت ما از انحراف یا سازش و یا حتی خیانت یک یا چند نفر بیم نخواهیم داشت زیرا جنبش را از پایین هزاران کادر ورزیده و مومن پاسداری و هدایت می‌کنند. در حال حاضر فقدان یک چنین افراد با صلاحیتی جنبش را تهدید می‌کند. وجود امام تاکنون خلاء رهبری را کاملاً پر کرده و

می‌کند، ولی حرکت درازمدت ما تا رسیدن به حکومت اسلامی به هزاران رهبر مومن، آگاه، صادق و عاری از ضعف‌ها و خودخواهی‌ها و فداکار و از جان گذشته نیاز دارد که امیدواریم این مهم هم با رهنمودهای امام عزیزمان با سرعت بیشتری سامان گیرد. مثلاً، اگر صلاح بدانید قدری دقیق‌تر به همه مردم به خصوص جوانان مسلمان و مبارز توصیه شود هرچا هستند اگر مسلمان صادق، مبارز، ضد رژیم، مومن به حکومت اسلامی و آگاه از راه و مشی دراز مدت انقلابی و سخت آینده و بالاخره تابع و وفادار به امام هستند هر چهار پنج نفر که به هم اعتماد کامل دارند و در خود ضعف‌های اساسی اخلاقی نمی‌بینند، در یک گروه متشکل شوند و وظیفه خود را هماهنگ با کل جنبش و در رابطه با امام و مبنی بر همان معیارها و اهداف مشترک در زمینه آموزش مکتب، مقاومت در برابر رژیم، تمرین و کسب قابلیت‌های لازم برای مبارزات آینده هدایت مردم و بسیج و متشکل کردن آن‌ها انجام دهند.

آخرین و اساسی‌ترین نیاز جنبش را مجدداً مورد تأیید قرار می‌دهیم و آن ایجاد بازوهای آهنین و شاخه‌های رزمنده‌ی نظامی است. زیرا سرنوشت آینده‌ی پیکار و انقلاب ایران را قدرت رزمی و نظامی سازمان‌های مبارز تعیین می‌کنند اگر جنبش اسلامی فاقد چنین قدرت تکامل یافته و متمرکزی باشد بدون تردید موفقیت از آن گروه‌های غیرمذهبی (البته مارکسیست‌ها) خواهد شد. زیرا آن‌ها بدون هیچ تردیدی و تأخیری در هر فرصت با تجربیات فروان جهانی که دارند و با حمایتی که از آن‌ها می‌شود در این راه اقدام خواهند کرد اینکه ارتش تحت تأثیر جنبش در کوتاه مدت مدافع مردم وارد عمل شود قدری از واقعیت دور است ادامه‌ی مبارزه تدریجاً افکار و تمایلاتی را در بین افسران جوان و افراد پایین رشد داده احتمالاً متبلور می‌کند و زمینه برای تشکیل هسته‌های مقاومت و عمل فراهم می‌سازد. اما این کار بدون حمایت و هدایت یک سازمان گسترده و انقلابی خارج از ارتش و به صورت خود به خودی غیرممکن است و اگر هم به وجود آید به مشی آن نمی‌توان اعتماد کرد.

مارکسیست‌ها از حمایت توده‌ها در حال حاضر محرومند و عمده‌ی روشنفکران و جوانان ما متوجه جنبش اسلامی هستند اما اگر آن‌ها شروع کنند اولاً حمایت خارجی دارند (این نکته اهمیت بسیار دارد) ثانیاً جاذبه عملیاتی‌شان بسیاری را به سوی آن‌ها می‌کشاند – اما جنبش اسلامی اگرچه در اصل نباید جز

بر نیروی خود متکی باشد اما همیشه با اشکال تهیهی منابع جنگ‌افزار از خارج رو به رو خواهد بود و آن‌ها از این لحاظ خیلی کم‌تر اشکال و دشواری دارند. پس ما باید زود اقدام کنیم. البته سنجیده و حساب شده و با استفاده و عبرت از تجربیات گذشته. عامل عمده‌ی تضمین چنین حرکتی، سازمان یافتن جنبش کنونی در ابعاد وسیع و کلیت آن است. این سازمان مادر می‌تواند در دامن خود شاخه‌هایی رزمنده و تشکلهای پیشتاز را تربیت کند و حمایت نماید - اما در هر حال جستجوی نیروهای پشتیبان در بین جوامع مسلمان که هم منعکس کننده ی خواست‌های ما در جهان باشد و جنبش را از لحاظ معنوی و تبلیغاتی در سطح جهانی حمایت کنند و هم به موقع ابزار و وسایل لازم را تامین نمایند، ضروری به نظر می‌رسد. در جریان شورش‌ها و قیام‌های اخیر متوجه شدیم که چگونه دستگاه‌های تبلیغاتی دشمن و یا رقبا و ناآگاهان سعی کردند جنبش را به گونه‌ای مسخ شده و به عنوان یک حرکت ارتجاعی و مخالف آزادی و برابری و تجدد و نظایر آن معرفی کنند. تأسیس دفترهای سیاسی مطمئن و وابسته به جنبش در سطح جهانی ضروری است. هم چنین باید با جنبش‌های اصیل اسلامی و ملی ممالک دیگر روابطی برقرار کرد و شاید در این برنامه که با عجله تنظیم گردید بعضی مسائل با اهمیت از قلم افتاده باشد و روی بعضی که اهمیت چندان نداشتند تأکید بیشتری به عمل آمده باشد. با اطمینان کاملی که به آگاهی و درایت و دقت نظر آن پیشوای عالی قدر دارم، یقین است آنچه را به سود و مصلحت جنبش مقدس کنونی است برداشت خواهند فرمود. پرداختن به جزئیات از آن نظر بود که قرائن و شواهد لازم جهت تشخیص انگیزه‌های اصلی به دست داده شود. امیدوارم در هر فرصت بتوانم سهم خود را آن چه از حقایق مربوط به جنبش دستگیرتان می‌شود به اطلاع شما برسانم.

سلامتی و طول عمر ثمربخش و موفقیت امام را در جهاد مقدس که در پیش داریم از خدای قادر و متعال خواستاریم. (وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) دو هفته پیش‌تر از نوشتن نامه می‌گذرد و امکانات ارسال آن فراهم نگردید- اکنون به نظر می‌رسد جهت سیر تحولات حوادث و موضع‌گیری گروه‌های سیاسی قدری روشن‌تر می‌شود و ملاحظات کلی را که در نامه آمده ست تأیید می‌نماید.

رژیم در برابر بن‌بست سیاسی و بحران کنونی دو راه اصلی دارد: یک راه حل که گروه بازها در آمریکا و بعضی محافل ارتشی در ایران طرفدار آن هستند و

عبارت است از سرکوبی وسیع جنبش و ایجاد یک حکومت خشن نظامی و دفاع از تمام مواضع کنونی رژیم- دیگری راه حل عرضه شده توسط جناح حاکم در آمریکا (کبوترها) و کارتر و سیاستمدارانی چون امینی طرفدار آن هستند از ادامه‌ی سیاست آشتی و عقب‌نشینی.

اما موفقیت راه حل دوم در گرو جلب موافقت آقای خمینی است و این معنی را رژیم و آمریکائی‌ها به خوبی درک کرده‌اند و زاهدی حامل پیامی بود برای شاه که در آن امکان استعفای وی و جانشینی پسرش و تلاش برای جلب آقای خمینی و روی کار آوردن امینی مطرح شده بود. شاه هنوز در مورد خودش مقاومت می‌کند و امکان سازش با آقای خمینی را بعید می‌داند ولی امینی و محافل وابسته به او که تنها راه حل بحران را جلب موافقت شما می‌دانند، می‌کوشند با امینی و محافل وابسته به جبهه‌ی ملی و نهضت تماس بگیرند. جبهه مذاکره با دولت را رد و موفقیت هر راه حل را موکول به موافقت و تأیید قبلی آقای خمینی می‌داند. دوستان بازرگان معتقد به راه حل گام به گام هستند و هر قدم را پیروزی می‌دانند می‌گویند نباید به آمریکا حمله کرد زیرا بین آمریکا و شاه قائل به تضاداند (در اعلامیه اخیرشان منعکس است) این که باید راه حل وسطی را که حداکثر هدف آن رفتن شاه و توافق روی جانشین وی است با سکوت درباره هدف‌ها و منافع آمریکا، پذیرفت و می‌کوشند در درجه اول آقای خمینی را با این راه حل موافق سازند و در غیر این صورت پیش گرفتن راهی مستقل از آقای خمینی را توصیه می‌کنند و در محافل خصوصی صریحا دفاع می‌نمایند و موضع آقای خمینی را مانع عمده‌ای در راه گشودن بن بست و پیشرفت به سوی هدف دانسته و روش آقای خمینی را دور از واقع‌بینی و سیاست‌مداری معرفی می‌نمایند و حتی به دیگر محافل سیاسی ملی و مذهبی فشار می‌آورند که خود را از وابستگی به سیاست‌های آقای خمینی آزاد کرده سیاست مستقلی پیش گیرند و سیاست گام به گام را پذیرفته حول محور شعار رفتن شاه (نه سلطنت پهلوی و نه سلطه آمریکا و متحدین او) متحد شوند. فعلا با تمام قوا در پیشبرد این منظور می‌کوشند. تلاش سخت آن‌ها برای حفظ آرامش و پرهیز از برخورد در روز تعطیل دوشنبه در همین جهت صورت گرفت و سعی کردند حتی از آقای خمینی توصیه‌ای برای مردم بگیرند که آن روز از خانه‌ها خارج نشوند زیرا چنان که رویتر هم تفسیر کرد حفظ آرامش و عدم برخورد به پیروزی سیاست آشتی بین رژیم و

مردم کمک می‌کند سر و صدای زیاد روی پیروزی علیه سانسور مطبوعات در همین جهت است در حالی که همه قرائن ازفریب و دروغ رژیم حکایت دارد. سیاست اعمال خشونت در مورد مردم و نیروهای مبارزه ادامه دارد و (حادثه کرمان و سپس بهبهان که مشابه کرمان عمل شد و احتمالاً تکرار و توسعه‌ی آن در سایر نقاط جهت انتقام گرفتن و ایجاد ارعاب و سرکوب ساختن مردم به طور موضعی هدفی جز تضمین موفقیت برنامه سیاسی ندارد. اما از نقطه نظر جنبش به جایی رسیده‌ایم که یا باید به امتیازاتی که رژیم می‌دهد علی‌الحساب قناعت کنیم و یا ادامه دهیم. اما ادامه‌ی مبارزه در شکل کنونی و تسلسل تظاهرات و تعطیل و دادن قربانی در کوچه و خیابان، قطعاً نه آسان و نه صحیح است. نباید تصور کرد که ادامه اعتراض و تظاهرات مردم ارتش را در کوتاه مدت از رژیم جدا و درکنار جنبش قرار می‌دهند تأثیرات روانی در ارتش محدود است و به طور قطع در آینده‌ی نزدیک منجر به یک کودتای اصیل ملی نخواهد شد. جنبش چاره‌ای ندارد جز آن که ورود به مرحله مبارزه‌ی قهرآمیز و سازمان یافته و مسلحانه را تشویق کند و به عنوان تنها راه حل اساسی به ذهن مردم وارد نماید و آن را تبلیغ کند. این نکته اهمیت دارد که مردم را نباید به پیروزی قریب‌الوقوع امیدوار ساخت. امید دادن به پیروزی نهایی لازم است. اما الان بسیاری تصور می‌کنند ادامه همین تظاهرات و اعتصابات و قربانی دادن‌ها ظرف مدت کوتاهی آن‌ها را به هدف می‌رساند و یا احتمالاً ارتش به زودی کودتا می‌کند در حالی که چنین نیست و این امر سبب یاس و احساس درماندگی و عجز در مردم خواهد شد و رژیم الان در صدد رسیدن به این مرحله است. باید مقاومت‌های سازمان یافته و مسلحانه دنبال شود. البته احتمال جذب نیروهای اصیل ارتش را نباید منتفی دانست. با تکامل جنبش و ادامه مقاومت در اشکال تازه‌اش که امیددهنده است. قطعاً بسیاری از نظامی‌ها جذب جنبش می‌شوند ولی افراد آگاه نمی‌توانند تنها با تکیه بر تظاهرات مردم امید پیروزی به دل راه دهند. لذا اگر آقای خمینی هر راه حل سازشی را که منجر به تثبیت رژیم می‌شود هم چنان رد و انکار می‌کنند به نظر می‌رسد که باید تلویحاً و یا صریحاً به مردم بفهمانند که جنبش کنونی ناچار باید از یک مرحله‌ی قیام مسلحانه عبور کند. مسلم است که هدف رژیم و آمریکا از پیشبرد سیاست آشتی با ملت نه فقط غلبه بر بحران کنونی بلکه در همان حال از بین بردن زمینه‌های مبارزه‌ی قهرآمیز و مسلحانه هم هست.

الان بیش از هر موقع مردم آمادگی قبول این راه را دارند و بسیاری جوان‌ها مستعد کار در این مسیرند آمریکائی‌ها با داشتن دهها هزار کارشناس و مستشار در ایران هدف‌های آسیب‌پذیری هستند و هم چنین تأسیسات نظامی که دائر کردند، یک ضربه به آن‌ها به سرعت ایجاد وحشت می‌کند به خصوص در جو کنونی که توده مردم به عصیان و شورش برآمده‌اند. پس موفقیت رژیم در مصالحه با مخالفان سبب می‌شود این زمینه مساعد از بین برود و برای یک دوره طولانی اساس رژیم تثبیت و تحکیم گردد. اگر رژیم در سیاست آشتی خود موفق شود (برای اینکار سعی می‌کند نشان دهد که مردم می‌توانند در وضع کنونی و بدون هیچ تغییر بنیادی به هدف‌های خود، لغو حکومت نظامی، آزادی بسیاری از زندانیان سیاسی، دست‌مزد و رفاه بیشتر، آزادی عقیده و مذهب و مبارزه با فساد و مجازات عوامل فساد پیشین و نظایر آن برسند به شرطی که آرامش را حفظ و از ستیز دست بکشند و حاضر باشند از امتیازات و آزادی‌های داده شده در چهارچوب قانون استفاده کنند) آن گاه با خیال راحت به تجدید قوا پرداخته هم بر بحران رو به رشد اقتصادی - اجتماعی غلبه کند و هم ریشه‌ی سازمان‌های پیشتاز را قطع و نیروهای مقاوم را سرکوب و جامعه را از زمینه‌ی فکری روحی و اجتماعی مبارزه خالی کند - و مسلمانان مبارز و پیشرو را منزوی سازد و به جرم فعالیت خارج از چهارچوب قوانین مجازات و معدوم سازد رژیم در عین حال امیدوار است اگر مردم فعالیت آزاد در شرایط کنونی را بپذیرند با ایجاد تفرقه و درگیری مسلکی و سیاسی بین مخالفان نیروی آن‌ها را خنثی می‌کند. به طور قطع اگر مخالفان فعالیت سیاسی باز و علنی در چهارچوب وضع موجود را آغاز کنند تناقضات و درگیری بین آن‌ها آغاز و رشد می‌کند و این مطلوب رژیم است و آن را تشویق و دامن می‌زند. زمینه چنین درگیری‌ها به طور قوی وجود دارد، چه بین مسلمانان و مارکسیست‌ها و چه بین گروه‌های مارکسیست و شعب فکری مختلف اسلامی. اگر باید در باره‌ی یک راه حل سیاسی فکر کرد شاید تنها راه که به مصلحت جنبش و مردم است این که آمریکا یک حکومت ملی و مستقل را که وابسته به شوروی و کمونیست‌ها نیست و حتی خطر کمونیست را دورتر هم می‌کند و در ایران و منطقه بر طبق مصالح ملت و نه آمریکا عمل می‌نماید اما مستقیماً بر ضد آمریکا هم نخواهد بود بپذیرد. ولی به نظر من در شرایط کنونی با توجه به منافع عظیم اقتصادی و ضرورت تسلط بر منابع نفت و دیگر منابع

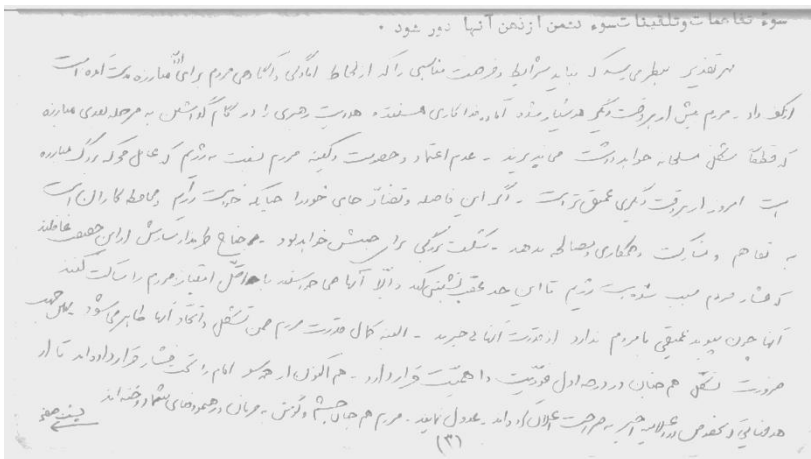
زیرزمینی و ملاحظات استراتژیک قبول این راه حل از جانب آمریکایی‌ها نزدیک به محال است مگر آن که تحت فشار سیاسی نظامی مردم مجبور شوند ولی اشکال ندارد که آمریکایی‌ها و دیگر مردم جهان مواضع سیاسی و خط‌مشی‌های جنبش را با صراحت و روشنی بدانند و حتی خیلی هم لازم است که بدانند و سوء تفاهمات و تلقینات سوء دشمن از ذهن آن‌ها دور شود.

بخش تایپ شده نامه در این جا تمام شده است. ادامه نامه (صفحه ۳۱)

دست نوشته خود آقای دکتر پیمان است:

به هر تقدیر به نظر می‌رسد که نباید شرایط و فرصت مناسبی را که از لحاظ آمادگی و آگاهی مردم برای ادامه‌ی مبارزه بدست آمده است از کف داد. مردم بیش از هر وقت دیگر هشیار شده آماده فداکاری هستند و هدایت رهبری را در گام گذاشتن به مرحله بعدی مبارزه که قطعا شکل مسلحانه خواهد داشت می‌پذیرند. عدم اعتماد و خصومت و کینه مردم نسبت به رژیم که عامل محرکه‌ی بزرگ مبارزه است امروز از هر وقت دیگری عمیق‌تر است. اگر این فاصله و تضاد جای خود را چنانچه خواست رژیم و محافظه‌کاران است به تفاهم و مشارکت و همکاری و مصالحه بدهد شکست بزرگی برای جنبش خواهد بود. جناح طرفدار سازش از این حقیقت غافلند که فشار مردم سبب شده است رژیم تا این حد عقب‌نشینی کند و الا آن‌ها می‌خواستند با حداقل امتیاز مردم را ساکت کنند آن‌ها چون پیوند عمیقی با مردم ندارند از قدرت آن‌ها بی‌خبرند البته کمال قدرت مردم ضمن تشکل و اتحاد آن‌ها ظاهر می‌شود. به همین جهت ضرورت تشکل همچنان در درجه‌ی اول فوریت و اهمیت قرار دارد. هم اکنون از همه سو آقای خمینی را تحت فشار قرار دادند تا از هدف‌هایی که به خصوص در اعلامیه اخیر به صراحت اعلان کردند عدول نمایند. مردم هم چنان چشم و گوش به فرمان و رهنمودهای شما دوخته‌اند و به هیچ رهبری دیگری به طور درست اطمینان نمی‌کنند. ما مطمئن هستیم هرکی راهی جز راه جنبش و آقای خمینی برگزیند خود را بی‌اعتبار ساخته و خودکشی سیاسی کرده است و بالاتر از آن ثابت کرده است که نسبت به اصالت راه جنبش و هدف‌های اصیل آن مومن نیست و یا از تحمل رنج و پایداری و استقامت و فداکاری عاجز است. نکته دیگر، در مبارزه سهمگینی که در پیش داریم جز درستی راه و نیروی ناس و حمایت الله توشه و سلاحی نداریم. طبقات زحمت‌کش کارگران و دهقانان از هم اکنون و به طور

گسترده‌تری در آینده نیروی اصلی جنبش خواهند بود. مارکسیست‌ها خیلی سعی دارند خود را مدافع زحمت‌کشان معرفی نمایند. به جاست از این پس آقای خمینی به طور خاص این قشرها را هم طرف خطاب قرار دهند و خواست‌های بر حق آن‌ها را مطرح فرمایند و از آن‌ها بخواهند تا برای تحقق خواست‌های خود به جنبش بپیوندند. هم اکنون شرایط بسیار حساس است. از یک طرف هنوز احتمال هست که شاه دیوانگی کند و یا نظر آمریکا را جلب کند و یک اقدام ناگهانی نظامی علیه جنبش به عمل آورد و بعد از تثبیت اوضاع یک سرکوبی خونین، به نفع پسرش استعفا دهد. خشونت‌های روزانه و حتی کشتار محصلین که هر روز اتفاق می‌افتد از آمادگی ارتش و پلیس برای قتل عام حکایت می‌کند. از طرف دیگر گروه‌های طرفدار سازش هیئت‌هایی برای مذاکره با آقای خمینی گسیل داشته‌اند اما در مجموع راهی را که تا اینجا آمده‌ایم به درستی و هشیاری و با توکل به خدا و استقامت و پایداری ادامه دهیم و با شهامت مرحله تازه‌ای را آغاز کنیم به پیروزی که وعده راست خداست می‌رسیم. درست است که رژیم از حمایت قدرت‌های توسعه‌طلب شرق و غرب برخوردار است اما تضادهای درونی و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و آگاهی و نفرت روزافزون مردم عوامل خردکننده‌ای علیه او هستند. امیدوارم خدای قهار و مهربان پیشوای محبوب و مجاهد جنبش را در کنف حمایت خودش نگه دارد و خلق را از هدایت‌های گران‌بهای ایشان محروم نگرداند. حبیب‌الله پیمان ۱۳۵۷.۷.۲۹



و به هیچ رهبری دیگری به طور درست اطمینان نمی‌کنند - ما این چنین هستیم ^{هرگز} راهی جز راه حبس نداریم
 برگزیده - نواز را به اعتدال ساخته و خود را به سوی کرده است و ملازم از آن نسبت گرفته است که نسبت به صحت راه
 حبس و هفتای فصل آن موس است و با ارتحال رخ و پایداری و صفت و کارهای عاقل است
 گفته دیگر - در سبانه گفتند که در پیش داریم جز درستی راه و نیروی ناموس و حمایت الله و روشه ای و سلامی نداریم
 طیفات زحمات کارگران و در مقامان از هم اکنون و بطور گسترده برای دریافتن نیروی اصلی حبس خواهند بود
 با کسبت ما نفعی نمی‌دارند و خود را در دفع رفیقان معرفی کنند - بجای از این پس تمام بطور خاص
 این قضا را هم حرف خطاب قرار دهند - و هر استای برحق آنها را ملحق فرماید و از آنها نخواهد تا بر تحقق هر استای خود

به حبس به پیوندند

هم اکنون شرایط بسیار سخت است - از طرف هند اقبال است در راه و دوامی کند با نظارت و احاطه کند
 دید آدم ناگهانی نظای عبد حبس نقل آورد - ~~و بعد از آن~~ و بعد از آن نسبت اوضاع از طرفی و از طرفی دیگر
 سبع برین استقامت دهد - هنوز نمی‌دانند و حتی گستاخ می‌کنند که هر روز اتفاق می‌افتد از ناگهانی ازین
 و پس بر این تمام حقیقت می‌کنند - از طرف دیگر گروه‌های خود را سازش است و با هم کار می‌کنند و با هم
 دوست دارند - اما در مجموع اگر راهی را ندانند تا اینجا آمده‌ام به روش و روشی و با قبول به خدا و صفت و پایداری
 از اندوهم و با نهایت مرصه تا این را بکار کنم به نیروی که دیده است خدا می‌کیم - است است که در کم
 ارجاست قدرتهای ترسم طلب شرق غرب و خود را درست اما تضادهای زندگی و دنیای و مقصدی و اجتماعی و
 ناگهانی رفعت و دراز کردن مردم عدول خود کننده ای علیه او شده -

استوارم برای تمام در میان بنیادی مجرب و خواهد حبس را در وقت حاکم خود نگاه دارد و
 حقوق را در دنیا می‌گویم این حق می‌گویند

حبیب الله پادشاه

۱۳۵۷/۷/۲۹

۲۶- نامه آقای محمدرضا روحانی وکیل دادگستری مقیم پاریس به

آقای خمینی

حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مرجع مجاهد تشیع و رهبر عالیقدر ملت

ایران

بعد از ادای احترام با اغتنام فرصت از حضور استاد بزرگوام جناب آقای نذیه در پاریس بر خود فرض می‌دانم مطالبی را که در مورد جامعه‌ی ایران و جنبش آزادی خواهانه‌ی مردم آن به نظرم می‌رسد به استحضار برسانم تا از این طریق مختصری از دین خود را نسبت به این جنبش مردمی ادا کرده باشم.

بدو لازم می‌دانم تأکید کنم که در ذکر عنوان «رهبر عالی‌قدر ملت ایران» تعمد داشته‌ام زیرا روشن است که آن حضرت در موضع‌گیری شجاعانه‌ی خود بر علیه رژیم استبدادی پهلوی از پایگاه تشیع و روحانیت مترقی آغاز کردند ولی به تدریج به دلایلی که شرح آن موجب تطویل کلام و تصدیع خواهد شد با حفظ قدرت روحانی و مرجعیت تقلید مذهبی به صورت قدرت بت‌شکنی در مقابل رژیم متکی به استعمار شاه در آمدند که منعکس‌کننده‌ی تمام ناراضی‌های اقشار مختلف جامعه‌ی محروم ایران است.

به خوبی مستحضرد که این جامعه ترکیبی است از گروه‌های مختلف فکری و مذهبی با منافع گوناگون و گاه متعارض زیرا رژیم استبدادی شاه در جهت غارت ثروت‌های ملی و دفاع از منافع استعمار همه‌ی موجودیت فرهنگی - فعالیت‌های ذهنی و مذهبی و اقتصادی تمام مردم ایران را اعم از شیعه و سنی - زرتشتی و یهودی و مسیحی - روحانی و کارگر و دهقان و بازاری و دانشگاهی به نحوی مورد تجاوز و اجحاف قرار داده است. بنابراین تمامی گروه‌های مختلف مردم ایران علیرغم تمایلات مذهبی و فکری و منافع طبقاتی گوناگون، آن حضرت را به دلیل مداومت و استقامت در مبارزه با این رژیم تجلی‌گاه خواست‌های خود دیدند و به رهبری برگزیدند. مردمی که با دست خالی و سینه‌های سخت در برابر گلوله‌های یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های جهان ایستاده‌اند و ساختمان قدرت را در معرض نابودی قرار داده‌اند.

نوع مبارزه و حرکت آن در این مرحله از تاریخ به نحوی است که آن حضرت اکنون علاوه بر مرجعیت تقلید، رهبری ملت ایران را نیز به عهده دارند و این در

درجه‌ی اول اهمیت است زیرا این رهبری وحدت عمل را در مرحله‌ی تخریب تضمین کرده است و اکنون آرزوی تمام کسانی که با تمایلات فکری گوناگون به آینده‌ی ایران می‌اندیشند این است که در مرحله‌ی ساختمان نوین جامعه‌ی ایران نیز این وحدت عمل وجود داشته باشد و آن حضرت در مقامی هستند که می‌توانند رهبری این وحدت عمل را تضمین کنند. اگر این وحدت هم چنان ادامه نیابد و بعد از سقوط رژیم شاه (که احتمالاً پایه‌های قدرت خود را مدتی در ارتش سرمایه‌داری وابسته به استعمار، دستگاه‌های سرکوب حفظ خواهد کرد) برخوردهای شدید در درون نهضت آغاز شود باید در انتظار کودتای ۲۸ مرداد دیگری بود و استعمار با بهره‌گیری از اختلافات درونی دست‌آوردهای جنبش مردم ایران را نابود خواهد کرد. بنابراین قبل از پایان مرحله‌ی اولیه تخریب و بروز اختلاف بین گروه‌های تشکیل دهنده‌ی نهضت بر سر راه حل‌های گوناگون برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی جامعه باید به فکر چاره بود و نقاط وحدت را یافته آن را در جهت اتحاد و اتفاق تقویت کرد. تخریب دستگاه قدرتی که ریشه‌های چندین و چند ساله دارد در کوتاه مدت عملی نیست. این تخریب بعد از سقوط رژیم سلطنت نیز تا مرحله‌ی از بین بردن کامل پایه‌های قدرت رژیم (ارتش ساواک - سرمایه‌داری وابسته و غیره) ادامه خواهد یافت ولی این مرحله از تخریب باید توأم با سازندگی و پیدایش نیروهای متشکل باشد تا دست‌آوردهای جنبش مردم ایران حفظ و حراست شده، سعادت آینده ملت ایران تضمین شود.

از آن جا که به دلایل مختلفی که بر آن حضرت پوشیده نیست در حال حاضر سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی که بتوانند معرفی کننده‌ی کلیه و حتی قسمتی از تمایلات اقشار مختلف اجتماعی باشند در ایران وجود ندارد، ناگزیر باید سازمان‌های کوچک صنفی و حرفه‌ای را که به خصوص در جریان مبارزات یک سال اخیر ملت ایران تشکیل شده است شناخت و به آن‌ها روی آور شد تا بتوان با دعوت از نمایندگان آن‌ها برای یک تبادل نظر در یک اجتماع ملی نقاط اشتراک نظریات تمامی گروه‌های جامعه‌ی ایران را شناخت و براساس آن برنامه‌ی عمل واحدی تنظیم کرد که مورد قبول آحاد ملت ایران بوده حداقل قسمتی از خواست‌های هر یک از اقشار جامعه را در خود جمع داشته باشد. این برنامه‌ی عمل می‌تواند تا ریشه گرفتن بنیادهای سیاسی - اجتماعی جدید جامعه ملاک عمل قرار گرفته، اتحاد را تضمین کند. به علاوه بدین ترتیب برای اولین بار در

تاریخ فرد فرد مردم در تعیین سرنوشت آینده‌ی خود دخیل و سهیم خواهند بود و از اشتباهات احتمالی ناشی از عدم شناخت واقعی نیازهای جامعه نیز اجتناب خواهد شد.

بدیهی است منظور از این وحدت عمل ایجاد یک حزب واحد رستاخیزی نیست، بلکه فراهم آوردن امکان همکاری سازنده بین تمامی گروه‌های فکری و صنفی جامعه است که در خارج از این محدوده با حفظ استقلال عمل خود (مشروط بر احترام به شعایر و اصول مذهبی جامعه - وفاداری به آزادی و استقلال کشور و خدشه دارد نیاوردن به وحدت عمل ملت ایران) می‌توانند فعالیت خاص خود را به هر نحوی که می‌خواهند داشته باشند. با توجه به عرایض فوق معتقدم آن حضرت که اکنون در مقام رهبری ملت ایران و موقعیت یک پدر دلسوز برای فرد فرد فرزندان این آب و خاک قرار دادند می‌توانند عامل مهمی در تلفیق و هماهنگی گرایش‌های فکری مختلف در جهت تنظیم این برنامه‌ی عمل واحد باشند. هم چنین لازم است به استحضار برسانم که من خود را در مقامی نمی‌دانم که برای جنبش مردم ایران دستورالعمل صادر کنم ولی این عرایض اعتقادات من است که خود را موظف دانستم به اطلاع برسانم و حاضر به دفاع از این نظریه می‌باشم.

بیش از این مصدع نمی‌شوم و در صورتی که با اصل این نظر موافقت دارند و تصور می‌فرمایند در تحقق این مهم مفید و موثر باشم آماده‌ی انجام وظیفه هستم. سلامت وجود مقدس و پیروزی آن حضرت را از درگاه احدیت مسئلت دارم. با احترام **محمدرضا روحانی**. آدرس:

M.Rohani, 36 Ave d'Italie, Tour Rubis 75013 Paris-Tell: 588-16-21

۲۷- متن توافق‌نامه با آقای علی بابایی

به نام خدا

ناگفته نماند که مبلغ ۶۴۷۹۱۹،۶۰ دلار از طرف آقای احمد علی بابایی تسلیم اینجانب دکتر ابراهیم یزدی گردید. در مقابل دهنده‌ی وجه متعهد می‌باشم که:

۱. این وجه را تا هنگامی که این نوشته به مکتوب دومی یا قرارداد دیگری مبدل نگردیده مال امانت متعلق به دهنده‌ی وجه بشناسم.

۲. اینجانب قبول کردم به مجرد ورود به هیوستن این اعتبار را به کاری اقتصادی و انتفاعی تخصیص داده و حتی المقدور عایداتی برای آن تحصیل کنم و نیز متعهدم که یک سوم از عایدات را به نفع امور اجتماعی و اسلامی که هم اینک در تصدی و تعهد دارم به تشخیص خود به مصرف برسانم و دو ثلث عایدات متصوره را به دهنده‌ی وجه، آقای علی بابایی، تحویل و تسلیم کنم.

۳. در کوشش خواهم بود که طرح ایجاد مؤسسه، شرکت و یا بنیادی غیرانتفاعی را طبق قواعد و مقررات روز و محل بررسی و در اسراع وقت در اختیار دهنده‌ی وجه، آقای علی بابایی قرار دهم تا در صورت موافقت و صلاح دید این اعتبار در کمک آن مؤسسه درآمده عایدات آن به مصارفی که پیش بینی می‌شود، برسد.

۴. دهنده‌ی وجه حق استرداد این وجه را کلاً و جزاً مادام‌الحیات برای خود محفوظ می‌دارد.

۵. چنانچه قبل از تأسیس سازمان یا مؤسسه مستقلی، طبق آن چه در ماده‌ی دوم این ورقه گوشزد شده مرگ دهنده‌ی وجه فرا رسد وراثت و قائم مقام‌های قانونی دهنده وجه هیچ‌گونه حقی به این اعتبار ندارند و آقای دکتر یزدی متعهد و ملزم است برای کاری که در ماده‌ی دوم این ورقه پیش‌بینی شده این اعتبار را با تصویب مشترک خود و آقای عزیزالله علاء‌الدینی به کار و مصرف برسانند.

۶. هرگاه به عللی (مرگ یا غیره) دسترسی به دهنده‌ی وجه - آقای علی بابایی قطع شود، هیئتی که از گیرنده وجه (آقای یزدی) و آقای عزیزالله علاء‌الدینی و نفر سومی که به انتخاب این دو نفر تعیین می‌شود مالک‌الرقاب و تصمیم‌گیرنده خواهند بود. و السلام علیکم. دکتر یزدی. پاریس. دوشنبه ۸ آبان‌ماه ۱۳۵۷

۲۸- نامه مهندس جلال آشتیانی به دکتر یزدی (ب،ت)

دوست ارجمندم

متأسفم که ملاقات من از امام نتیجه رضایت‌بخش نداشت. البته نه برای من زیرا همان گونه که قبلاً گفتم کوچک‌ترین منظوری جز ادای وظیفه نداشتم. اما

برای هدف مقدسی که همه و حتی آقای خمینی به دنبال آن است، من متذکر شدم که ابداً قادر به سیاست بازی نیستم و خشکی و صراحت من فقط برای کسانی که با من زندگی کرده‌اند قابل درک است و چون آقای خمینی این روزها در جوی از سوءظن و ابهام و سعی به سوء استفاده ... به سر می‌برند مسلم است که در همان برخورد اول نتوانستند مرا دریابند و با فاصله گرفتن ایشان به قول معروف نطق من هم کور شد. زیرا فوراً احساس کردم که ادامه‌ی مطلب بی‌نتیجه است. یک چنین مباحثی باید در محیط دوستانه و اعتماد و اطمینان مطرح و بررسی و تجزیه و تحلیل گردد و نه فضای سوء ظن و درس و نصیحت. من مطالب بسیاری را در نظر گرفته بودم که مطرح کنم ولی همان برخورد اولیه‌ی ایشان و اشاره به نداشتن وقت مرا ساکت کرد و اگر دقت کرده باشید حتی من به بلا تکلیفی و لکنت دچار شدم. زیرا نه می‌خواستم مباحثه و مشاجره کنم زیرا وجود ایشان که به بت‌شکنی قیام کرده‌اند در هر حال مغتنم است و نه عادت کرده‌ام خلاف مکنونات قلبی‌ام حتی عکس‌العمل نشان دهم. در هر حال من وضع را درک می‌کنم و گله‌ای ندارم و از خداوند بزرگ می‌خواهم که معجزه‌ای شود و ایشان در گمان خود که جنبش و جوشش ملت کافی برای مبارزه با جبهه‌های شیطانی و پر قدرت کنونی است، محق باشند. این آرزوی همه ماست و اگر من و امثال من در حد سیاست خود خطا کنیم چه بهتر. زیرا در آن صورت واقعاً این جنبش نتیجه‌بخش خواهد شد. ولی شما در پیرو بحث کوتاهی که با هم داشتیم انشا... به کوشش خود ادامه دهید و به این اصل معتقد باشید که امروز با ۱۴۰۰ سال قبل یکی نیست و روش‌ها و موقعیت‌ها بسیار فرق کرده و لذا باید با روش دیگری به مبارزه پرداخت. همان‌گونه که در مقابل بمب اتم و راکت نمی‌توان با شمشیر به دفاع پرداخت باید در مبارزه‌ی سیاسی نیز وسائل دیگری را مورد استفاده قرار داد. اما تمنایی هم از شما دارم و آن این است که پس از عرض سلام خدمت امام عرض کنید که شک و ظن شما در باره من به جا نبود و به خداوند سوگند که کوچک‌ترین خیال بهره‌برداری از نظریات و صحبت‌های ایشان نداشتیم و اصولاً لحظه‌ای حاضر نیستم گوشه عزلت را رها کنم و اگر از اجداد و اقوام مرحوم خود انتقادآمیز نام بردم برای آن بود که به زنده‌ها نپردازم و همان‌طور که برای شما هم شرح دادم خیال داشتم بگویم که جز اسدآبادی و امام خمینی کسی از روحانیان با تمام قدرت در مقابل سلاطین نایستاده است و چون

نمی‌خواستم صریحاً بگویم که روحانی‌نمایان کنونی نیز بالاجبار جبهه مخالف سلطنت را انتخاب کرده‌اند از اجداد و اقوام رفته‌ی خود سخن گفتیم و ایشان که مشکوک بودند مبدا من پای کسی را در میان کشم، از همان جا به عکس‌العمل پرداختند. نقل است که مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی پیش مرحوم شیرازی که از روحانیان بسیار مشهور زمان بود رفت و شرح مفصلی از جنایات ناصرالدین شاه را شروع کرد بیان کند. مرحوم شیرازی بر او بانگ زد که غیبت ایذاء مؤمن است. برخیز و از خانه من خارج شو. اسدآبادی رفت و ایذاء مؤمن نکرد ولی این مؤمن‌ها!!! به صورت رضاشاه و محمدرضا شاه هنوز بر گردن مردم سوارند. ایشان گفتند که من چیز تازه‌ای نگفتم. من اصلاً چیزی نگفتم و برخورد ایشان طوری بود که من هنوز شروع نکرده خاموش شدم. خیال داشتم نامه‌ی مفصلی برای ایشان بنویسم ولی با دیدن جو و فضای اطراف ایشان برایم یقین شد که نتیجه‌بخش نیست. انشا... که خداوند خود کارها را سامان بخشد. کار ملت بدبخت مسلمان در تمام جهان که تاکنون بی‌سامان بوده است؛ هر قدر هم امام در این مبارزه موفق شود باز غنیمت است. همین قدر که مردم بیدار شدند و به جنیش پرداخته‌اند خود بسیار پر ارزش است. تمنا می‌کنم فراموش نکنید که سلام مرا برسانید و عرض کنید که بسیار متأسفم که برخورد ما ناجور و نامساعد از آب در آمد. روی شما را می‌بوسم. این چند کلمه را سریعاً در فرودگاه می‌نویسم. موفق و کامیاب باشید. یار قدیم. آشتیانی

از امام تشکر کنید که به پدر من اظهار محبت کردند زیرا پذیرفتن من چنان که احساس کردم به خاطر پدرم بود نه خودم. لذا همین قدر که باز یاد پدرم بودند جای تشکر و قدردانی است.

۲۸- نامه‌ی مشترک مهندس جلال آشتیانی و دکتر اسماعیل یزدی

برادر عزیزم امید است موفق و سلامت و کامیاب باشی.

از روز بازگشت به تهران به اتفاق رفقا مشغول فعالیت می‌باشیم و در راه هدف‌های مشترکمان که همان آمال مردم است مجاهدت می‌نماییم. امروز تعدادی از رفقا از قبیل آقایان بیداری، مهندس معین‌فر، مهندس شکیب‌نیا، مرتاضی، دکتر مجتهدی، راضی، برادران شما، دکتر رجایی، دکتر زندیه، دکتر مصطفوی، جعفر باشیان... منزل ما هستند. برادرهای آقای ابوالفضائل

مجتهدی عازم فرانسه هستند و ما فرصت را غنیمت شمرده با تقدیم سلام‌های برادران مطالبی به نظرمان آمد که در چند کلمه می‌نویسیم شاید در خدمت آقای خمینی مطرح کنید.

۱. مقدار عظیمی کالاهایی که قابل فسادند در گمرکات مانده، علاوه بر این مواد اولیه‌ی کارخانجات و مواد ضروری زندگی مردم که برای جلوگیری از تنگنای مردم بسیار اهمیت دارند. باید تصمیمی گرفت که این گونه کالاها ترخیص شوند. زیرا هم برای جلوگیری از قحطی یا ورشکستگی بسیار ضروری است.

۲. کارخانه‌ها به علت نداشتن مواد اولیه، یدکی، برق، گاز... از کار افتاده و رفته رفته صدها هزار کارگر بی‌کار می‌شوند. این کارگرها خطری است برای جنبش، زیرا مغرضینی ممکن است به قیمت‌های نازل آن‌ها را استخدام و به تخریب وا دارند. همین چماق به دست‌ها از این افرادند و امکان دارد از آن‌ها برای خراب‌کاری نیز استفاده شود. علاوه بر این، این گروه عظیم برای جامعه نیز خطری است. گذشته از دزدی‌ها و غیره، نارضایتی هم زیاد می‌شود.

۳. تفرقه‌ی آقایان روحانیان بسیار خطرناک است. به خصوص آقای شریعتمداری که موقعیت بسیار خاصی دارند باید به هر وسیله هست دلداری شوند. از نظر سیاست لازم و به جاست که از تمام جامعه روحانیت به شکلی دلجویی گردد. همان گونه که درباره‌ی آقای خویی عمل شده و نتیجه هم خوب بوده است.

۴. شورای رهبری - ما در تهران خیلی سعی کردیم بین جمعیت‌های موجود یک شورای هم‌بستگی ایجاد شود. متأسفانه عملی نشد. از طرف دیگر الان این شورای رهبری بسیار مهم است و خیلی خیلی ضروری می‌باشد. باید کاری کرد که هماهنگی در کارها به وجود آید زیرا خراب کردن در هر جهت به نفع مخالفین جنبش تمام خواهد شد. علاوه بر این مسائل بسیار زیادی است که باید تصمیم گرفت و جریان را طوری هدایت کرده که به جنبش لطمه وارد نسازد. برادر عزیزم آن چه را که دو ماه قبل بیان کردم درباره‌ی ایجاد رهبری باز تکرار می‌کنم. درست است که آقای خمینی رهبر تمام ایران می‌باشند ولی مسائل بسیاری را باید در محل تصمیم گرفت و هدایت آن. ایشان از جبهه دور هستند و

لازم است وحدتی در ایران به وجود آید که الان پس از رفتن شاه این وحدت خیلی خیلی مورد لزوم است.

تمام رفقا سلام می‌رسانند و روی شما را از دور می‌بوسند. من برای آن‌ها تعریف کردم که شما چطور بی‌ریا همه چیز را در راه هدف مقدس در طبق اخلاص گذاشته و جهاد می‌کنید. همه رفقا دلشان با شماست و کامیابی شما را در راه این جنبش مقدس آرزو می‌کنند. برادر ما **آقای ابوالفضائل مجتهدی** این نامه را خواهند آورد. ببخشید که سریع نوشتم و بدخط شد. رویت را می‌بوسم. آشتیانی.

«الان تمام مراتب آن نامه به اخوی آقای مجتهدی، **آیت‌الله حاج عزالدین حسینی زنجانی**، عرض شد. تمام مطالب مورد تأیید ایشان است و از من خواستند که این مسأله را خدمت آقای خمینی عرض کنید.»

برادرم **دکتر اسمعیل یزدی** نیز در حاشیه نامه مهندس آشتیانی نوشته بود: «برادر عزیز و بسیارگرامی الان به جمع دوستان پیوستم. امروز مسعود به منزل آمد و همگی در منزل اکبر آقا بودیم. جای شما خیلی خیلی خالی بود ذکر خیر شما همیشه در تمام ابعاد هست. دیشب و امروز با گروه‌های مختلف کوچه و بازار همصدا و همگام بودیم. نظرات داده شده در این نامه را حتماً توجه نمایید و اقدام لازم انشاءالله بشود. و سلام و درود همه ما به همه شما. اسماعیل»

*مسعود صدیقی خواهرزاده ما بود که در آستانه پیروزی انقلاب از زندان آزاد شده بود. آقای اکبر صدیقی داماد ما و پدر مسعود بود.

یادداشت **دکتر ابوالفضائل مجتهدی** در حاشیه‌ی نامه مهندس آشتیانی: قربانت حیف آمدم که در این نامه شرکت و سلامی چو بوی خوش آشنایی تقدیم ننمایم. امیدوارم هرچه زودتر توفیق دیدار پیدا کنیم. آمنین و محلقین حضور آقا دام ظلّه عرض دست‌بوسی دارم. قربانت **دکتر ابوالفضائل مجتهدی**.

۲۹- مصاحبه‌ی مهندس بازرگان در باره هیأت اعزامی امام خمینی به

تأسیسات نفت جنوب

بسم الله الرحمن الرحيم،

جناب آقای مهندس بازرگان از اینکه برای این گفت و شنود وقتی را اختصاص داده‌اید تشکر می‌کنم. مدت‌هاست که در انتظار این فرصت بودم تا سؤالاتی را که در ارتباط با هیأت اعزامی امام خمینی به تأسیسات نفت جنوب در ذهنم مرتب کرده‌ام با جناب‌عالی در میان گذارم. البته می‌دانم که از آن زمان مدتی نسبتاً طولانی گذشته است و فراز و نشیب‌ها و پدیده‌های مختلف و متعددی که در این غوغای انقلاب پیش آمده است، بسیار از اعمال و رویدادهای آن زمان را احتمالاً در ذهن شما تحت‌الشعاع قرار داده و آن‌ها را کم‌رنگ و رقیق و یا احیاناً بی‌رنگ ساخته است. با این حال بر اهل فن و آن‌ها که از نزدیک دستی در مشکلات و مسائل اساسی مملکت داشته و یا دارند، پوشیده نیست که این هیأت چه نقش بارز و آشکاری در زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی انقلاب اسلامی ما به عهده داشته است و چگونه به آن نظم و انسجام بخشیده است. بنابراین خواهش من این است که به سؤالاتی که خدمتان عرض می‌کنم با توجه به شرایط و موقعیت آن زمان پاسخ بفرمائید تا تصویری روشن‌تر از عملکرد هیأت به دست آید. اکنون با اجازه شما اولین سؤال را مطرح می‌کنم.

سؤال: زمینه قبلی برای تعیین هیأت اعزامی نفت به تأسیسات جنوب چه بود؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم. من الان دقیقاً نمی‌توانم موضوع را ترسیم و تشریح کنم که وضعیت چه بود و چگونه بود، ولی کلاً می‌توان گفت که پس از آن که به دستور امام خمینی اعتصابات کارگران در سراسر مملکت خصوصاً در شرکت نفت پیش آمد، و به عنوان وسیله‌ای برنده و حربه‌ای قاطع علیه شاه و دستگاه حاکم به کار گرفته شد، اعتصابات اثر بسیار مفیدی بخشید یعنی دستگاه را متزلزل کرد ولی برای مردم هم ناراحتی پیش آورد. زمستان بود و محروم شدن مردم از نفت و بنزین، حتی بیم آن می‌رفت که نانوائی‌ها هم بخوابد و مردم نان هم نداشته باشند. خلاصه حالت وحشتی به وجود آمده بود و دستگاه تمایل داشت که بیشتر به این حالت وحشت دامن بزند و آتش بیار معرکه باشد و از این طریق فشار و ناراحتی علیه مبارزین و آقای خمینی ایجاد کند. البته چپی‌ها هم

به این حالت وحشت خیلی دامن می‌زدند و می‌خواستند که چنین وضعیتی پیش آید. بنابراین این مسأله مطرح بود که چه کنیم که اعتصاب باشد یعنی گلولی شاه با اعتصاب کارگران مخصوصاً کارگران شرکت نفت و عدم صدور نفت و تقلیل عایدات دولت در دست ملت سفت و محکم باقی بماند ولی مردم رنج نبرند. **نهضت آزادی** همان موقع یک اعلامیه داد که اعتصابات شمشیر دو دم است، اعتصابات هم می‌تواند به ضرر دولت باشد و هم می‌تواند به ضرر ملت برگردد و به ضرر مبارزه باشد. (آن موقع کلمه انقلاب زیاد معمول نبود) بنابراین باید خیلی عاقلانه و صحیح انجام می‌شد. در پاریس آقای **دکتر یزدی** و دیگران گویا با امام صحبت کرده بودند. مرحوم **طالقانی** هم از پیش در این جا به فکر بود. حتی در یک جلسه‌ای که به ابتکار او و در منزل ایشان تشکیل شد و من حضور داشتم، موضوع گرفتاری‌های مردم و مشکل نفت، طی یکی دو بند از بیانیه‌ای که ایشان قرائت کرد مطرح شد و بعداً حتی با صدور حکمی، **سرهنگ رحیمی** را مأمور تماس با آقای **انتظام مدیر عامل شرکت نفت** و نظارت بر توزیع فرآورده‌های نفتی و رفع مشکلات نفتی مردم کردند. البته شرکت نفت می‌توانست نفت به مردم بدهد چون انبارها پر بود ولی تعمداً این کار را نکرد و بهانه می‌آورد. در راه آهن هم برای حمل مواد نفتی کارشکنی می‌شد چون چپی‌ها در آن جا خیلی دست داشتند و می‌خواستند که این کار انجام نشود. حالا من درست یادم نیست که دکتر یزدی با آقا صحبت کرده بود یا مرحوم مطهری و یا دیگران، در هر صورت قرار بر این شد که امام هیأتی را مأمور مسأله نفت کنند تا این هیأت برود و ضمن برپا نگهداشتن اعتصابات به کارگراها تقویت روحی بدهد ولی از آن طرف، آن جا که به مسأله جلوگیری از صدور نفت و کسب عایدات دولت است، اعتصابات تشدید شود و از این طرف به مردم لطمه‌ای وارد نشود و مردم در مضیقه نباشند و زندگی جریان عادی و مطلوب خود را پیدا کنند. جلسه شورای انقلاب آن زمان را یک روز در منزل بنده قرار دادند، مرحوم مطهری حضور داشت. مرحوم طالقانی هنوز جزء شورای انقلاب نبود و از آن هم خبری نداشت. آقای مهدوی کنی و آقای هاشمی رفسنجانی بودند، مهندس کتیرائی هم مثل این که بود، من آن روز از همان جا به پاریس تلفن زدم، با دکتر یزدی ارتباط برقرار شد و مرحوم مطهری، که گویا قبلاً با امام صحبت کرده بود، مسأله نفت و تعیین یک هیأت را برای آن و این مطلب را که پیشنهاد خوبی است و یک چنین کاری لازم است و از

هر کسی مناسب‌تر فلان کس است مطرح کرد و بعد حتی عبارت حکمی را که امام باید بدهند (یادم نیست در آن جلسه ما نوشتیم یا ایشان گفتند) به پاریس اطلاع داد. افرادی هم معین شد (باز یادم نیست که افراد را مرحوم مطهری پیشنهاد کرد یا امام خودشان تصمیم گرفتند، گمان کنم امام خودشان تصمیم گرفتند)، آقای مهندس کتیرائی بود و آقای هاشمی رفسنجانی و من، مسؤول آن هیأت بنده بودم و در آن حکم کاملاً مشهود بود که دو نفر دیگر را هم من با مشورت این دو نفر آقایان و با اکثریت جلسه سه نفری تعیین بکنم و بعد این هیأت پنج نفره برود جنوب. عبارت حکم خیلی رسا و خوب بود و در مورد عبارت آن خوب یادم هست که یک قدری بین ما مشورت شد و من پیشنهاد کردم که امام در آخر آن حکم خطاب به رؤسا و مسؤولین شرکت نفت بگویند که ما متوقع هستیم شما با این هیأت همکاری کنید. منظور من از این پیشنهاد، دو مسأله بود یکی اینکه از ناحیه امام یک دلداری و اظهار لطف و محبتی نسبت به کارکنان نفت شده باشد تا اینها جذب ما شوند و به طرف ما بیایند و یکی هم با صدور چنین حکمی، ایشان خودشان را علیرغم شاه و علیرغم دولتش، حاکم بر دستگاه دولت می‌کردند و این اولین مورد و جایی بود که امام در واقع به دستگاه دولت و به کارمندان دولت دستور می‌داد (با آن عبارتی که من پیشنهاد کردم و ایشان تصویب کردند و آقای دکتر یزدی نوشت و ایشان اول نوشتند و بعد با بیان خودشان نوار پر کردند و همه جا پخش شد). همین طور هم شد و نتایجش را همه ما دیدیم. برای این که وقتی به مرحوم عبدالله انتظام که در آن وقت مدیرعامل شرکت نفت بود، همان بعدازظهر یا فردای آن روز، تلفن زدم و گفتم امام چنین حکمی به عنوان من صادر کرده‌اند ولی در آن گفته‌اند که از آقایان می‌خواهم همکاری کنند. خواستم به شما در این زمینه اطلاع داده باشم، گفت: من خودم خدمتتان می‌رسم و مطمئن باشید هر چه نظر امام است ما انجام می‌دهیم. این نگرانی بزرگی بود که به این ترتیب رفع شد و الحق و الانصاف آقای انتظام خالصاً مخلصاً از روی رغبت و حسن نیت تا آن جایی که به او مربوط می‌شد با ما همکاری کرد. هم او و هم رؤسای دیگر شرکت نفت.

سؤال: اگر در این زمینه قبلاً اقدامات دیگری شده بود، چه تعارضی با تعیین این هیأت پیدا کرد؟

جواب: تنها همان بود که گفتم، من یادم نمی‌آید که در این زمینه اقدامات دیگری شده باشد. در ارتباط با مشکل نفت مراجعات زیادی به مرحوم طالقانی شده بود ایشان با توجه به گرفتاری‌های مردم (پس از آنکه انتظام اعلام می‌دارد که کمبود نفت به علت اعتصاب کارگران و عدم استخراج و تصفیه و تولید نفت است) به انتظام تلگراف می‌زند و سرهنگ رحیمی را مأمور تماس با ایشان و نظارت بر توزیع فرآورده‌های نفتی می‌کند. تماس‌هایی هم گرفته می‌شود و مقدمات کار فراهم می‌شود. منتهی مرحوم طالقانی از وجود شورای انقلاب و نظر امام اطلاع نداشت، دو روز بعد که حکم امام صادر شد و مأموریت ما مشخص شد به اتفاق آقای مهندس صباغیان به خانه‌ی ایشان رفتیم و متن حکم و موضوع را در میان گذاشتیم. ایشان بلافاصله نامه‌ای به عنوان آقای انتظام تهیه کرد و اعلام داشت که تمام امکانات خود را در اختیار این هیأت قرار می‌دهد و به کارگران و کارمندان شرکت نفت هم تأکید کرد که با این هیأت نهایت همکاری را داشته باشند. البته من از اقدامات مرحوم طالقانی خبر نداشتیم و نمی‌دانستیم که برای آقای انتظام تلگراف فرستاده و سرهنگ رحیمی را مأمور نظارت بر توزیع نفت و بنزین کرده است. بعداً که به منزل ایشان رفتم خبردار شدم ایشان هم همان طور که گفتم اقدام آقای خمینی را تأیید کرد و از همه خواست که با ما همکاری کنند. اما چپی‌ها از این طرف و آن طرف به جنب و جوش افتاده بودند تا نگذارند اعتصاب بخوابد و هر طور شده مانع از آن بشوند که مواد نفتی به مردم برسد چون بو برده بودند که قرار است اقداماتی به عمل آید. آن‌ها می‌خواستند که در مردم آن حالت سختی پیدا شود و مشکلات بیشتری فراهم شود. به طوری که همان روز یا شاید فردای آن روزی که فرمان امام خمینی صادر شده بود من در دفتر کارم در شرکت سافید بودم، هنوز هم موضوع را به کسی نگفته بودم (البته کارها را با آقای مهندس کتیرائی و مهندس صباغیان و سایرین داشتیم تدارک می‌دیدیم که کی کجا برود و چه کاری انجام دهد و چه کسانی را در چه قسمت‌هایی به عنوان ناظر بگذاریم ولی صدایش را در نیآورده بودیم، چون می‌خواستیم که اول فرمان امام به دست مردم برسد و مردم آن را بخوانند و بعد ما شروع به عمل بکنیم. دوتا جوان قد بلند که از قیافه و صورتشان پیدا بود از چپی‌های خیلی متعصب و زرنگ هستند آمدند و گفتند که از مشهد آمده‌ایم و گویا در خراسان و مشهد عده‌ای را دیده بودند. در تهران هم مرحوم طالقانی را

دیده بودند و قصد داشتند ترتیباتی بدهند که اعتصاب نشکند و نفت مصرفی مردم تأمین نشود. ظاهراً هم می‌گفتند که اقداماتشان برای جلوگیری از تحریکات و توطئه‌های دولت است. وقتی حرفهایشان را زدند گفتم چنین حکمی امام داده‌اند و همین فردا ما عازم هستیم و می‌رویم به جنوب تا احتیاجات داخلی را تأمین کنیم. خیلی ناراحت شدند و گفتند ما به حکم اطمینان نداریم. این‌ها رفتند ولی بعد شایع شد که چون فرمان امام به صورت پیام آمده به آن اطمینان نیست و ممکن است ساختگی باشد! بنابراین به پاریس تلفن شد تا آقا این حکم را در نوار بگویند تا منتشر بشود و جلو این گونه کارها گرفته شود.

سؤال: چه شد که جناب‌عالی برای پذیرش این مسؤولیت معرفی شدید؟

جواب: من داوطلب نبودم. این پیشنهاد مرحوم مطهری بود شاید هم در پاریس خود امام مرا در نظر داشتند. علتش ظاهراً این بوده که ایشان دیده بودند شاید تنها کسی که اطلاعاتش و سوابقش و شانس موفقیتش بیشتر است من هستم، همان طور هم در حکم آمده بود که با اطلاع از سوابق و اطلاعات زیادی که شما از دستگاه عظیم نفت دارید ایشان فکر می‌کردند بین کسانی که در امر مبارزه و از تدارک انقلاب هستند من ارجحیت دارم. هم چنین ممکن است به مناسبت مأموریت قبلی که در زمان دکتر مصدق داشته و رئیس هیأت‌مدیره موقت خلع ید شده بودم، انتخابم کردند. علاوه براین تا حدودی دستگاه اداری و مدیران را می‌شناختم. مردم هم از سوابق من اطلاع داشتند و کسی نمی‌گفت که عامل شاه یا آمریکایی‌ها و یا عامل چپی‌ها هستم. انتخاب آقای مهندس کتیرائی یکی به علت این که مهندس بود و یکی این که مطلع بود و در مدیریت هم وارد بود و عضو شورای انقلاب هم که بود. آقای هاشمی رفسنجانی هم در واقع شخص سومی می‌شد که بیشتر با امام ارتباط داشت و امام ایشان را دست راست یا دست چپ خود می‌دانست.

سؤال: در آن ایام قبول این مسؤولیت را تا چه اندازه خطرناک می‌دیدید و

با توجه به شرایط آن زمان چه دورنمایی در صورتان داشتید؟

جواب: آن موقع و در تمام دوران انقلاب دوستان ما و بنده فکر خطر را نمی‌کردم. الان هم که این بازی‌ها را در می‌آورند ما ناراحت نیستیم یعنی خودمان را قبلاً آماده برای خطراتش کرده بودیم. در آن موقع جلوی خانه ما بمب گذاشته بودند و این خواست خدا بود که سلامت جستیم. تا آن زمان که قسمت باشد زنده

بمانیم. تمام اعمال آن زمان ما اعمالی بود که شاه و دستگاه آمریکائی‌ها آن را و گفتار ما را علیه خودشان می‌دیدند، و همین طور چپی‌ها، در هر امری این‌ها بودند که کارشکنی می‌کردند و ساواک هم که جای خود را داشت.

البته در این مورد ما زیاد احساس خطر نمی‌کردیم، تهدیدی هم نشده بودیم و این احتمال را هم می‌دادیم که دولت از اقدامات ما استقبال کند چرا که دولت از خدا می‌خواست به نحوی این اعتصاب بشکند و با رفتن ما به جنوب و راهاندازی استخراج و تولید بالاخره مقداری هم صادر بشود چرا که تمام کارها در آن جا به هم مرتبط است. دولت شاید آن موقع این امکان را می‌دید که وقتی ما برای راهاندازی نفت مصرفی به جنوب برویم. وقتی گفتیم آنقدرش بیاید تهران، اینقدر هم برود به کرمانشاه و..... بقیه اش بالاخره باید به جایی می‌رفت و در ضمن اینکه تبلیغ می‌کردند تا مردم بی‌نفتی و بی‌برقی را از چشم آقای خمینی ببینند، ولی نمی‌خواستند که مردم را بر علیه خودشان بشورانند و می‌دانستند که تبلیغاتشان مؤثر نیست و مردم از چشم آن‌ها می‌بینند بنابراین خطر خاصی برای ما در این مورد به نظر نمی‌رسید. البته آن استقبال فوق‌العاده را که در مناطق نفتی در کرمانشاه، در اهواز، در شیراز از ما شد ما پیش‌بینی نمی‌کردیم و نمی‌دانستیم که هم کارکنان شرکت نفت و هم مردم تا این اندازه پذیرش و آمادگی داشته و علاقه نشان بدهند. خیلی استقبال کردند و اشتیاق فوق‌العاده‌ی آن‌ها بزرگ‌ترین امید را به پیروزی انقلاب می‌داد. مردم مرا می‌شناختند (البته در جنوب خیلی خوب مرا می‌شناختند و با انتخابی که کردم مردم هم آقای مهندس صباغیان و مخصوصاً مهندس حسینی را خوب می‌شناختند) و در واقع این حرکت، بیعت مردم، یک تجدید خاطره‌ای از قیام مصدق و ملی شدن صنعت نفت به دست مصدق، دیده می‌شد و این بود که هم نظری به گذشته داشت و هم مردم آن را گامی برای پیروزی آینده می‌دیدند. خلاصه خیلی بیش از انتظار ما مورد استقبال قرار گرفتیم و تظاهرات به نام امام خمینی صورت گرفته می‌شد و مردم برای ایشان کف می‌زدند و یا صلوات می‌فرستادند. به طور کلی مسأله نفت یک تجربه آموزنده و بسیار ارزنده بود.

سؤال: با مقایسه‌ای که بین جریان با جریان خلع ید در زمان مصدق انجام دادید، این سؤال پیش آمد که آیا این دفعه هم شما مانند زمان قبل

با مردم به آن جا رفتید و همان طور استقبال شدید یا فقط هیأتی که مأمور این کار بودند رفتند؟

جواب: البته شرایط فرق داشت. آن وقت مناطق جنوب کشور در واقع در مشیت انگلیس‌ها بود و ملت و دولت آن زمان ورود چندانی در آن نداشتند ولی مانند زمان انقلاب که امام خمینی بیشتر برنامه‌ها را به اتکا و با نیروی ملت و مردم انجام می‌دادند (ملتی که در صحنه حضور داشت و این حضور تا سر حد شهادت وجود داشت حضور مردم هم موجب تقویت روحیه داخلی بود و هم باعث تعجب و وحشت دشمن می‌شد) آن زمان هم تقریباً همین طور بود. وقتی ما برای بیرون کردن انگلیسی‌ها رفتیم قدرتی نداشتیم، انگلیس‌ها حاکم بودند، هم حاکم داخل و هم حاکم بین‌المللی علاوه بر آن حکومت هم وضع اقتصادی مناسبی نداشت. به طوری که آقای دریک رئیس کل شرکت نفت در جنوب، آن روزها ما را تهدید می‌کرد و می‌گفت نان مردم، آبشان، یخشان، حمل و نقل و زندگی‌شان بر سر انگشت من است (و راست می‌گفت)، شما به این ۵۰۰ هزار کارمند شرکت نفت و همه آن‌هایی که در این جا و در این منطقه‌اند رحم کنید! شما نمی‌توانید ما را بیرون کنید. «دریک» اعتنائی به قانون ملی شدن نفت نداشت. بنابراین می‌بند که تمام قدرت و زور ما در آن زمان همین مردم بودند و ما هم با مردم برای بیرون کردن انگلیس‌ها به آن جا رفتیم. البته من در مرحله‌ی دوم به آن جا رفتم اول آقای متین دفتری و اردلان و مکی و دکتر علی‌آبادی و مهندس بیات با هیأت کارشناسان و حساب‌داران با قطار به جنوب رفتند و چون قرار بود آقای دکتر حسابی رئیس دانشکده علوم، رئیس هیأت‌مدیره باشد و ایشان از این سمت استعفا داد. لذا دو روز بعد با پیشنهاد مهندس حسینی، دکتر مصدق مرا انتخاب کرد و به اتفاق آقای مکی بوسیله هواپیمای ارتشی به آن جا رفتیم. آن جا از لحظه ورود به ایستگاه اهواز و فرودگاه سیل جمعیت در انتظار ما بود و همه جا ما را همراهی می‌کرد و با آنکه ماه رمضان بود و ماه خرداد و هوا بسیار شرجی و گرم بود. مردم آبادان با زبان روزه تا پنج شش فرسخی آبادان به استقبال هیأت اعزامی مصدق آمده بودند. جاده و بیابان یکسره از جمعیت سیاه بود هر جا می‌رفتیم مردم هم آن جا بودند. این جمعیت و استقبال مردم وحشتی در دل انگلیسی‌ها و کارمندان‌شان انداخته بود. به طوری که باعث شد آن‌ها تقریباً آن جا را تخلیه کنند. اما این دفعه وضع آن طور نبود چرا که احتیاجی به آن نداشتیم. برای این

که کارمندان دولت هم ناراضی و ضدشاه بودند و خود کارمندان مخصوصاً کارمندان شرکت نفت خودشان از ما استقبال می کردند و آن ها از پیش با توجه به آن نکته ای که در فرمان خطاب به آن ها آمده بود در انتظار ما بودند. بنابراین احتیاج نبود که مردم همراه ما بیایند. در هر صورت کار خیلی به سهولت انجام گرفت. ولی از لحاظ فنی اشکالاتی وجود داشت که باید رسیدگی می شد که نسبتاً به سهولت به انجام رسید و مقابله ای جز از ناحیه ی چپی ها پیش نیامد. از جانب خودی ها هم: جز از طرف بعضی مبارزین و انقلابی های تند که علیه کارکنان شرکت نفت شعار می دادند و عقده خالی می کردند و موجب دلسردی آن ها را فراهم می آوردند (و آن ها هم عکس العملشان این بود که یا پستشان را تغییر دهند و یا کار و وظیفه ای که به عهده شان واگذار شده بود خوب انجام ندهند) کارشکنی عمده ای نشد. اشکال عمده ی ما از جانب خودی های افراطی بود و إلا در راه آهن، کارکنان به دیدن ما آمدند و ما را همراهی کردند. کارکنان شرکت نفت هم چه بالا دستی ها و چه کارمندان عادی خیلی از ما استقبال کردند. کارگران هم خیلی خوب و بی سابقه بود.

سؤال: آیا قبول این مسؤولیت مقدمه ای برای قبول مسؤولیت های دیگر نبود؟ یا این که شما تصور دیگری داشتید؟

جواب: قرار نبود که قبول این مسؤولیت مقدمه ای برای بعد باشد ولی به طور طبیعی و عملاً این طور شد. حالا چگونه شد و در ذهن چه کسی چه چیزی بود یا نبود را نمی دانم ولی به قدری این جریان طبیعی بود که قهراً به دنبالش چنین عملی پیش می آمد. تلقی مردم هم همین طور بود. استقبالی که مردم در مناطق نفتی و در تأسیسات نفتی از ما می کردند و شعارهایی که می دادند و مثلاً در همان موقع نام بنده را می آوردند و می گفتند نخست وزیر ایران یا رئیس جمهور ایران مؤید آن است. از طرف دیگر این تجربه ای بود غنی و عملی برای شورای انقلاب و امام و دیگران، خارجی ها را می خواهم بگویم. چرا که کشورهای اروپا و آمریکا و مأموران دیپلماسی خارجی هم مراقب اوضاع بودند و طبیعی است که خارجی ها به جهاتی کنجکاو بوده باشند از روی علاقه و یا از روی دشمنی ببینند اوضاع ایران چگونه می شود. در هر صورت این آزمایشی بود پر معنی و همان موقع بعضی ها تلفن می زدند و تبریک می گفتند که یک مسأله بزرگ و خطرناکی با موفقیت حل شده است. چون پس از این که ما به جنوب رفتیم و آمدیم، دو سه هفته ای

طول کشید تا بنزین به اتومبیل‌ها رسید و صف نفت کوتاه شد و سوخت‌رسانی به جریان افتاد. کار آسانی نبود. بخصوص آن که یک معارض یا مدعی ما ارتش بود. چون ارتشی‌ها برای وسیله نقلیه و جنگی خود احتیاج به نفت و بنزین داشتند و شایعاتی بود که ارتش شب‌ها تمام پمپ‌ها و ایستگاه‌ها را از سوخت تخلیه می‌کند. مخصوصاً در ایستگاه‌ها تحریکات زیادی می‌شد در راه آهن هم همین طور چپی‌ها در آن جا نفوذ داشتند و اصولاً مانع از این می‌شدند که تانک‌ها نفت سیاه و گازوئیل بیاورند. حرفشان این بود که می‌گفتند این‌ها را ارتشی‌ها در وسط راه ضبط می‌کنند و ما حاضر نیستیم سوخت توی تانک‌ها ریخته شود و ارتشیان با آن‌ها ما را بکشند. این مسئله نیز با کمال سهولت و حسن نیت به حمدالله حل شد. ما برای این کار عده‌ای را مأمور کردیم و در محل شرکت نفت با حضور چند افسر عالی‌رتبه و نمایندگانی از ارتش جلسه‌ای تشکیل شد و قرار شد مطابق آن چه که ارتش سال‌های قبل سوخت دریافت می‌کرده به همان مقدار سوخت در ایستگاه‌های جداگانه‌ی معینی به آن‌ها داده شود تا با مردم برخوردی نداشته باشند. این حرف را آن‌ها قبول کردند و این نگرانی بزرگ به خوبی رفع شد. یعنی درست مطابق فرمانی که امام داده و قرار بود به اندازه‌ی احتیاجات عادی‌شان به ارتش سوخت داده شود. آن‌ها حق نداشتند که سهم مردم را ببرند با فرمانی که ما خودمان متنش را تهیه کرده بودیم تصریح شده بود که توزیع نفت در داخل به این شرط شروع خواهد شد که ارتش و فرماندهی نظامی، افرادش را به کلی از مؤسسات و مناطق نفتی خارج کند. آن‌ها هم همین کار را کردند. البته با پافشاری ما گفتیم اگر خلاف قرار ما عمل کنید، نفت را از مردم قطع کرده و همه جا فریاد خواهیم زد که ارتشی‌ها مانع از رسیدن نفت به تهران و داخل ایران می‌شوند. به این صورت ما ترتیباتی برای تشکیلات انتظامی شرکت نفت دادیم تا خود آن‌ها از تأسیسات مراقبت کنند و ارتشی‌ها خارج شوند. آن‌ها کنار کشیدند و کارها خیلی خوب و منظم پیش رفت.

سؤال: درمورد آغاز کار مقداری صحبت کردید. لطفاً بفرمائید چه افراد دیگری غیر از اعضای اصلی هیأت با شما همکاری نزدیک یا مستقیم داشتند و اقدامات اساسی و مهم هیأت چه بود؟

جواب: غیر از پنج نفر خودمان در هیأت عده‌ای از اعضای شرکت نفت که به آن‌ها اعتقاد داشتیم، از قبیل آقای انتظام، رئیس پخش و مشاور حقوقی شرکت

نفت آقای... با ما همکاری داشتند و از دوستانمان آقای مهندس حکیمی، مهندس توسلی، مهندس بنی‌اسدی، مهندس گواهی و آقای دهقان بودند. این‌ها بعضی در پخش تهران، بعضی در جنوب، بعضی در انبار ری و بعضی در توزیع با ارتش قبول مسئولیت کرده بودند. در زمینه ی پیشرفت کارها و وضعیت نفت هر روز اعلامیه‌ای صادر می‌شد و مردم در جریان کارها قرار می‌گرفتند. ولی رادیوی دولتی علاقه‌ای به خواندن این اعلامیه‌ها نداشت. متن اعلامیه‌ها و گزارش کارها برای امام مرتباً مخابره می‌شد. اگر در بعضی جاها درگیری‌هایی پیش می‌آمد بعضی از این آقایان به آن جاها می‌رفتند و با خطابه رفع اشکال می‌کردند. در جنوب هم آقای مهندس قندی و دیگران بودند (مثلاً همین آقای کیاوش را که حالا نمک شناسی می‌کند نماینده خودمان در آبادان گذاشتیم و بعد رئیس فرهنگشان کردیم) که داوطلبانه خدمت می‌نمودند مثل آن دفعه در زمان خلع ید و مثل بعد در زمان دولت موقت، چرا که اشخاص فی سبیل‌الله و روی عشق و فداکاری قبول مسئولیت می‌کردند و کار انجام می‌دادند و بدین گونه بود که کارها همه جا به سهولت پیش می‌رفت. اما در مورد اقدامات مهم و اساسی عمل ما بیشتر این بود که می‌رفتیم ضمن تماس نزدیک با کارکنان و مردم قسمت‌های مختلف تأسیسات نفت را بازدید کرده می‌دیدیم کدام دستگاه و تا چه حد و میزانی ضرورت دارد که کار کند تا مصرف داخلی تأمین شود و در عین حال به خارج صادر نشود. بعضی تأسیسات و قسمت‌ها ضرورت داشت صد در صد متوقف و در اعتصاب بماند. چاه‌های نفت را بر اساس اطلاعاتی که داشتیم و یا در اختیارمان گذاشته بودند تقسیم‌بندی کردیم و بر این اساس قسمت عمده‌ی واحدهای تولید را متوقف نگاه داشتیم ولی بعضی از واحدها را به کار انداختیم تا هم بتوانند نفت خام را به پالایشگاه‌ها مثل پالایشگاه تهران و شیراز و آبادان و کرمانشاه برسانند و هم همراه نفت خام گاز لازم برای تهیه‌ی گاز مصرفی و پتروشیمی تولید شود. برای این که این پالایشگاه‌ها راه بیفتد می‌بایستی بیش از اندازه احتیاج مصارف داخلی از چاه نفت گرفته می‌شد. و دیگر مسأله تبدیل بود و این که چگونه میزان اضافی استخراج را برگردانند و یا بسوزانند. این‌ها یک سلسله مسائل فنی بود که مورد توجه کامل ما قرار داشت و به همین لحاظ ما در سر راه تلمبه خانه‌ها را سرکشی می‌کردیم و با مأموران و مسؤولین تماس داشتیم. آن‌ها اطلاعاتی به ما می‌دادند و ما به نسبت نیاز به خود آن‌ها واگذار می‌کردیم، تعیین

نمایند که چند درصد کل کارکنان به خدمت بازگشت کنند. سرویس‌هائی بود که ما اصرار داشتیم تمام وقت (فول) کار کنند مثل بیمارستان‌ها، مدارس، قسمت تعمیرات، قسمت مراقبت‌های فنی و سیاسی و انتظامی، این‌ها چیزی نبود که مثلاً بگوئیم پنج درصد کار کنند بلکه می‌بایستی صد در صد کار می‌کردند. این جاها بود که با مخالفت و کارشکنی‌های چپی‌ها برخورد پیدا می‌کردیم. همه جا می‌گفتند که این‌ها (یعنی ما) آمده‌اند تا اعتصاب‌ها را بشکنند. آن وقت یک مقداری احتیاج به تعدیل کردن و تحلیل پیدا می‌شد و روشنگری لازم بود که بعضی از همان آقایان داوطلب خدمت می‌رفتند و صحبت می‌کردند و موضوع را حتی‌المقدور فیصله می‌دادند. موضوع دیگر همکاری دستگاه‌های مجاور با شرکت نفت بود. یکی راه آهن و دیگری برق و البته همکاری‌های لازم را می‌کردند. اگر برق داده نمی‌شد کارها پیش نمی‌رفت و پالایشگاه‌ها و دستگاه‌ها نمی‌توانست کار کند. راه آهن هم می‌بایستی هم جنس ببرد و هم جنس بیاورد وقتی ما با راه آهن طرف شدیم. یکسری مسائل دیگری نیز مطرح شد مثلاً مسأله رساندن خواربار به مردم، تخلیه‌ی بنادر از مواد ضروری و خواربار که جنبه‌ی حیاتی برای مملکت داشت این بود که موضوع نفت خود به خود ما را به مسائل و مشکلات دیگر مملکت کشاند. من از همان آبادان، از طریق دکتر یزدی با آقا تماس گرفته و گفتم به ایشان بگوئید کاری را که شما در واقع با نفت کردید الحمدالله با موفقیت انجام شد، در مورد مسائل دیگر هم باید کرد. مثلاً آب و برق و گندم و خواربار و سایر موارد ضروری دیگر مملکت که دچار اعتصاب شده‌اند، ممکن است در اثر نرسیدن آن‌ها به مردم یا تخلیه نشدن، مردم از گرسنگی تلف شوند یا به محصولات خسارات سنگینی وارد آید. بنابراین لازم است برای آن‌ها هم هیأت‌هایی را تعیین کنید تا نظیر این اقدامات انجام شود. مثلاً هر چه قدر آب برای مملکت ضروری است یا مقدار گندمی که برای مردم لازم است و امثال آن، اعتصاباتش زیر نظارت این هیئت‌ها باشد تا آن قسمت‌ها هم راه بیفتد ولی جلو عملیاتی که دولت سوء استفاده می‌کند، گرفته شود. ما می‌خواهیم با این کار دولت را فلج کنیم و مجبور کنیم استعفا بدهد و ترک قدرت بشود. باز من از طریق آقای دکتر یزدی به آقا گفتم که وضع نفت الان طوری شده، که حاکم بر مملکت آقای خمینی است. یعنی بدون اینکه دولتی در دست ما باشد دولت عملاً می‌بیند که هر جا شما می‌خواهید بشود، می‌شود و او از حکومت، تماماً خلع ید

شده است و به این ترتیب دولت به زانو در می‌آید. آن وقت در آن جا بود که پیشنهاد من قبول شد و ترتیباتی برای مسأله حمل و نقل و گمرکات داده شد و هیئتی تعیین شد که آقای دکتر سحابی در رأس آن بود و آقایان مهندس معین‌فر و دکتر کاظم یزدی و دکتر باهنر و دکتر ممکن و چند نفر دیگر همکارانشان بودند. از همان موقع به ما مراجعاتی می‌شد و مراجعه‌کنندگان در واقع ما را مدیر انقلاب و عامل آقای خمینی می‌دیدند و می‌دانستند که کارهایشان در این جا حل و فصل می‌شود خوب یادم هست که یکی از مقامات عالی‌رتبه روس‌ها که رابط اقتصادی ایران و شوروی بود از من وقت گرفت برای این که ترتیبی بدهیم تا جنس‌هایشان را که در گمرک جلفا مانده بود خالی کنند. آن جنس‌ها برای نیروگاه برق رامین اهواز بود. مقصود این که خارجی‌ها و شوروی‌ها عملاً ما را به رسمیت شناخته بودند. آن آقا چند بار آمد و رفت و هیأت آقای دکتر سحابی کارش را درست کرد چون قرارداد ایجاد نیروگاه رامین اهواز را روس‌ها بسته بودند و اگر این جنس‌ها به آن جا نمی‌رسید کار مملکت می‌ماند و بعد هم برق به مردم نمی‌رسید و مضافاً این که جریمه و خسارت زیادی هم گردن ما گذاشته می‌شد. یک روز خیلی صریح به او گفتم می‌خواهم از سفیرتان بپرسید، اگر دولت آقای خمینی بر سر کار بیاید شما آن را به رسمیت می‌شناسید یا نه؟ دو سه روز بعد آمد و گفت به سفیر گفتم، سفیر با مسکو تماس گرفت، از مسکو گفتند بله، ما از اول طرفدار انقلاب بوده‌ایم و بعد هم خواهیم بود. می‌خواهم بگویم که این اعمال، مقدمات و زمینه‌سازی خیلی خوبی شد برای پیروزی انقلاب و پیروزی انقلاب همه‌اش شعار نبود عمل و کار و عقل و تدبیر هم بود.

سؤال : از بدو تشکیل هیأت تا پایان کار از طرف مردم و گروه‌ها چه کمک‌هایی در انجام این مأموریت به شما و هیأت داده شد؟

جواب: در واقع مثل برگزاری راهپیمایی‌ها و پیروزی انقلاب که در ابتدا وحدت کلمه بود و همه‌ی طبقات از کارمند و روشنفکر و بازاری و تاجر و کارگر و کشاورز و ملا و غیر ملا و خانم‌ها چه بی‌حجاب و چه با حجاب، همه در این راه هم زبان و هم دل بودند و همین‌ها بود که شاه را وادار به فرار کرد. ما هم به وسیله‌ی همه‌ی طبقات و صنف‌ها بنا به مقتضای کار و برخوردی که با آن‌ها داشتیم، همراهی و هم‌فکری می‌دیدیم و مخصوصاً کارگران و کارمندان شرکت نفت با ما

منتهای همکاری را داشتند و تنها در همان مواردی که گفتم از جانب چپی‌ها مواجه با اشکال و کارشکنی شدید، که با کمک همه قشرهایی که در ارتباط کاری با ما بودند این کار شکنی‌ها خنثی می‌شد و کارها به نتیجه مطلوب و مورد نظر ما خاتمه می‌یافت.

سؤال: پایان کار این مأموریت کی و چگونه پیش آمد و در مجموع در انجام این مأموریت خود و هیأت را تا چه اندازه موفق می‌دانید؟

جواب: پایان مأموریت و در واقع روی غلطک افتادن کار، گمان کنم یک ماهی طول کشید تا آن صف‌های طویل نفت و بنزین از بین رفت و راه آهن همه چیز را رساند. مثلاً نفت سیاه و امثال آن تقریباً پس از یک ماه به دست مصرف‌کننده‌ها رسید ولی کار هیأت ادامه داشت چرا که لازم بود مراقب اوضاع باشیم تا مبادا نفت صادر شود. حتی لازم بود برای مصرف داخلی نفت سفید از خارج خریداری شود و کمبود گازوئیل از خارج تأمین شود و این‌ها مسائلی بود که ما باید حل می‌کردیم. بعضی از پالایشگاه‌های ما کار می‌کرد و از بعضی جهات بعضی از تولیدات آن‌ها اضافی بود و مخازن زمستانی ما را پر می‌کرد. بنابراین عمل ما ملازم با این شد که مقداری از تولیدات مواد نفتی سنگین ما که مصرف داخلی هم نداشت به خارج صادر شود. البته این امور را شرکت نفت با نظارت و تصمیم ما هر وقت که لازم بود انجام شود، انجام می‌داد. از طریق آقای دکتر یزدی هم هر وقت لازم بود با امام ارتباط برقرار می‌کردیم و به ایشان می‌گفتیم تا اگر ضرورت ایجاب می‌کرد ایشان اعلامیه‌ای می‌دادند یا دستوری صادر می‌کردند. به این ترتیب دنباله مأموریت هیأت ادامه داشت تا زمان دولت موقت و من در صحبت‌هایی که در همان اوایل در زمان دولت موقت با امام داشتم از امام خواستم که ایشان به هر دو هیئت دستور دهند که زیر نظر دولت موقت کار کنند و اعتصابات به کلی خاتمه یابد چون باز هم در آن موقع چپی‌ها، کارشکنی می‌کردند و مزاحمت فراهم می‌آوردند. امام اعلامیه دادند و در سخنرانی‌هایشان پایان اعتصابات را اعلام کردند و بالاخره باید گفت که پایان کار هیأت تا مأموریت دولت موقت بود.

سؤال: اگر خاطره جالبی از این مأموریت دارید بفرمائید؟

جواب: تقریباً همه‌اش خاطره‌ی جالب بود، چیز ناچالبی نداشت. چون این وسیله‌ای شد تا ما هر روز به مناطقی برویم و تک تک دستگاه‌ها را از نزدیک و خط لوله را از بالا با هلی‌کوپتر ببینیم و به شهرهای شیراز و اصفهان و تبریز و

گچساران و اهواز و غیره مسافرت کنیم با مردم و کارکنان نفت و مسائل و مشکلات از نزدیک برخورد داشته باشیم. صمیمیت و دوستی و علاقه‌مندی که در این‌ها می‌دیدیم فوق‌العاده برای ما جالب بود. از راه آهن تهران که بازدید می‌کردیم ازدحام جمعیت بسیار زیاد بود شعارهای زیادی می‌دادند و به طرف اتومبیل ما می‌آمدند. یکی از کارکنان راه آهن که در واقع سردمدار تظاهرات بود و شعارها را او می‌داد شعاری داد که تازگی نداشت ولی من آن جا شنیدم و خیلی به دلم نشست، می‌گفت: نفتو کی برد؟ جواب می‌دادند، آمریکا، گازو کی برد؟ جواب می‌دادند شوروی، بعد می‌پرسید، پولشو کی خورد؟ جواب می‌دادند پهلوی! بعد همه با هم فریاد می‌زدند مرگ بر این سلطنت پهلوی! این موضوع را من عیناً برای سفیر شوروی زمانی که نخست‌وزیر بودم گفتم. دیدم می‌خواهد زرنگی بکند. قبلاً گفته بود مردم خیلی علیه آمریکا هستند و با ما خوبند. گفتم والله یک همچو شعاری هم می‌دادند و مردم هم آمریکا را مقصر می‌دانستند و هم شما را. نظرم این بود که این وسط زرنگی نکند و مفت در نرود.

۳۰- پیغام مهندس بازرگان به دکتر یزدی

«دکتر ابراهیم عزیز به طوری که می‌دانی می‌توانی حدس بزنی در بسیاری از کارخانجات و تأسیسات کشور از جمله صنایع نفت، فرودگاه‌ها و شبکه‌های برق، سازمان‌های آب، راه آهن و غیره اعتصابات وسیع اخیر مسأله‌ی شدید و حساسی را پیش آورده است، که اگر به آن توجه فوری نشود، ممکن است در دسره‌های فراوان و میلیاردها تومان خسارت به بار آورد، یعنی مسأله‌ی نگهداری و تعمیرات و مراقبت مستمر دستگاه‌های اخیر و دقیق و گران قیمت اعم از آن که در حال بهره‌برداری و در حال کارند یا خوابانده شده در هر حال نظر به این که کارگرها عموماً کار خود را ترک گفته‌اند و لذا عملیات احتیاطی و ضروری انجام نمی‌گیرد و اگر حادثه یا خرابی‌هایی پیش آید علاوه بر ایجاب صرف هزینه‌های هنگفت مدت زمان طولانی هم ترمیم یا تعویض آن‌ها طول خواهد کشید و چه بسا که در این مدت تولیدات حیاتی داخلی مانند آب و برق و نفت دچار کمبود شدید گردد خوشبختانه حل مسأله فوق با توجه به این که در... (مجموع و کیفیت و تعداد) (کارگر زیادی لازم ندارد چندان مشکل نخواهد بود کافی است به کارگران و متخصصین در حال اعتصاب از مسئولین مربوطه اجازه داده شود. چون

سرویس‌های فوق در ردیف امور ضروری مانند تامین آب و خوراک و بهداشت حالت استثنایی و خارج از اعتصاب را دارد، چنین دستوری ممکن است تحت یک فرمول کلی در یک اعلامیه‌ای از طرف آیت‌الله العظمی صادر گردد و در هر حال گفته شود که آن چه مربوط به حفاظت فنی دستگاه‌های صنعتی است و نگاه داری آن‌هاست و زیان حاصله به سرمایه‌ی کشور و به ملت می‌رسد، خارج از اعتصابات باید تلقی شود. البته ممکن است گفته شود که این کار لطمه به اعتصابات کلی خواهد زد، ولی ضرورت و فایده آن بیش از زیان متصوره است و بالاخره اعتصابات طولانی باید تحت ضابطه و هدایت معقول قرار گیرد. از طرف دیگر کارکنان راه آهن ایران که از اوایل هفته در هم بستگی با سایر طبقات، وارد اعتصاب شده‌اند، موضوعی را پیش آورده‌اند که مکرر از ما می‌پرسند که آیا راه آهن که رفع حوائج مردم و حمل مسافر و بارهای داخله را می‌نماید، مصلحت و ضرورت دارد که تعطیل شود و تعطیل آن فقط به دولت غاصب ضرر وارد خواهد کرد؟ این نکته را اضافه نمایم که راه آهن علاوه بر حمل روزانه ۵۰ یا ۶۰ هزار تن بشکه مواد نفتی مصرف داخلی، در حدود ۵ هزار تن گندم از مناطق جنوب بارگیری و در سطح مملکت برای نانوائی‌ها حمل می‌شود. خواهشمندم مطالب فوق را هم به عرض آقا رسانیده و هر چه زودتر نظر بدهند. قربان تو و السلام. مهدی بازرگان»

۳۱- گزارش آقای دکتر سحابی از کمیته تنظیم اعتصابات

سؤال ۱: علت و ضرورت تشکیل این کمیته کی و به وسیله چه کسانی مطرح گردید؟

جواب: اعتصابات در سال ۱۳۵۷ و قبل از انقلاب به عنوان مقاومت منفی مردم و به منظور فلج ساختن قدرت اداری حکومت خودکامه بطور پراکنده در بعضی ادارات شروع شده بود و همواره رو به توسعه می‌رفت و حتی با دخالت فرصت‌طلبان و آشوب‌کنندگان به خشونت‌هایی نیز رسیده بود و توسعه‌ی بیشتر آن پس از اعلام حکومت نظامی و هفده شهریور ماه ۵۷ (جمعه سیاه) بود. در حین توسعه‌ی اعتصابات و خصوصاً با بروز مظاهر خشونت‌آمیز آن این فکر پدید آمد که موضوع اعتصابات هر چند عامل مؤثری برای از کار انداختن و یا اقلأ تضعیف نیروی اجرائی دولت است اما اگر بدون هدف حساب شده و غیرمنطقی

باشد و در توسعه‌ی آن مراقبت لازم به عمل نیاید اثرهای زیان‌بخشی در ایجاد عسرت عمومی و به هدر رفتن اموال عمومی و جلوگیری از تحرک ملی و ایجاد افکار ضد انقلابی خواهد داشت. مثلاً با توسعه‌ی بی‌رویه‌ی اعتصابات در تخلیه بارهای تجارتي در بنادر و خصوصاً گندم و مواد غذایی و توقف نیروهای حمل و نقل و شبکه‌های توزیع بر عسرت عمومی افزوده خواهد گشت و با تحریک بدخواهان افکار ضد انقلابی رو به توسعه خواهد گذاشت و اشکالات و موانع تازه‌ای را برای ادامه‌ی منطقی اعتصاب در صورتی که پایداری در اعتصاب لازم باشد ایجاد خواهد نمود. با مطالعه و بررسی که در چگونگی مذکور در فوق به عمل آمد بالاخره چنین مصلحت دیده شد که کمیته‌ای مرکب از افراد بصیر و مؤثر و مؤمن به انقلاب تشکیل شود و حسن جریان اعتصابات را در سطح کشور زیر نظر بگیرد و در تعدیل و تنظیم اعتصابات هم در جهت پیشبرد انقلاب و به ثمر رسانیدن آن مجاهدت لازم بنماید. نتیجه این بررسی بوسیله آقای مهندس بازرگان در تهران و به واسطه آقای دکتر یزدی در پاریس به استحضار امام رسید و ایشان پس از تصویب، اجازه تشکیل چنین کمیته را دادند و افراد اصلی آن را نیز معین نمودند و بدین ترتیب کمیته‌ی تنظیم اعتصابات انقلاب اسلامی در تهران، مقارن رفتن شاه از ایران شروع به کار نمود.

سؤال ۲: داوطلبی شما برای انجام این مهم چگونه و با چه شرایطی پیش آمد؟

جواب: با علاقه‌ای که به خدمت در سازمان تنظیم اعتصابات داشتم خود داوطلب ریاست آن نبودم. حاله‌ی مسؤولیت کمیته‌ی مزبور به بنده از طرف امام و با صدور ابلاغ ایشان صورت گرفت و از قرار معلوم پیشنهاد سمت هم بدون مراجعه به بنده از طرف آقای مهندس بازرگان انجام شده است همکاران شایسته‌ای که با فرمان امام و به عنوان اعضای اصلی کمیته‌ی تنظیم اعتصابات معین شده بودند امید مرا در انجام خدمت مفید بیش‌تر نمود. در قبول خدمت منظور هیچ قید و شرطی گذاشته نشد - ایمان و اخلاص دوستان فداکار و هواخواه انقلاب در تهران باعث شده بود که به هر یک از آنان برای قبول خدمتی و یا مسؤولیتی مراجعه شود با رضای کامل و طیب‌خاطر بپذیرد و تمامی وقت خود را با کمترین ساعات استراحت شبانه‌روزی در انجام خدمت محول شده مصروف دارد و دوستان

کریم‌النفسی که امکان و وسعت مالی نیز داشتند محل و وسائلی را که برای اجرائیات کمیته لازم بود در اختیار بگذارند و یا خرج‌های ضروری را خود بپردازند.

سؤال ۳: برای پذیرش این مسؤولیت چه احساسی داشتید و چه دورنمایی در صورتان بود؟

جواب: همان طور که در پاسخ مربوط به پرسش نخست، اجمالاً متذکر شدم مسأله اعتصابات در اواخر سال ۵۷ یعنی هنگام افول حکومت طاغوت مورد دقت و توجه خاص قرار گرفته بود زیرا از یک طرف عاملی برای تضعیف تدریجی و تسریع در سقوط حکومت جبار بود و از طرف دیگر با نفوذ و تحریک دشمنان داخلی و خارجی دین و آزادی و ایجاد عدم امنیت و عسرت زندگی موجبات بدبینی و بد دلی نسبت به انقلاب را در میان مردم فراهم کرده بود. مثلاً آتش‌سوزی‌های وسیعی که در روز روشن در شعب بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی دولتی و خصوصی در تهران و شهرستان‌ها صورت می‌گرفت و میلیارد‌ها اموال عمومی در فاصله‌ی چند ساعت نابود می‌شد، در حالی که چپ‌گرایان بدخواه و ساواکی‌ای خائن سردمداران و محرکین اصلی این جنایات بودند. و نیروهای انتظامی هیچ مقاومت و ممانعتی از این فجایع نمی‌نمودند، دورنمای نگران‌آمیزی را برای دوستان مسلمان و مشتاق انقلاب و آرزومندان تأمین آزادی و استقلال وطن ایجاد کرده بود و از این جهت بود که بر آن شدیم با تشکیل کمیته‌ی تعدیل و تنظیم اعتصابات نیروئی پدید آوریم تا با هر وسیله مقدور و ممکن، امر اعتصابات را در جهت مطلوب و اصیل انقلاب سوق دهد و از تحریک و سوءاستفاده عوامل بدخواه و بدکار هر اندازه که در توان باشد جلوگیری نماید.

سؤال ۴: همکاران خود را در چه شرایطی برگزیدید و چه کسان دیگری مستقیم و یا غیر مستقیم یار و مددکار شما بودند؟

جواب: همکاران نخستین که با معاضدت فکری و عملی آنان هسته‌ی مرکزی کمیته‌ی تنظیم اعتصابات گذاشته شد. آقایان **مهندس علی اکبر معین‌فر** و **فقید شهید دکتر محمدجواد باهنر** بودند که با ابلاغ امام به همکاری در تشکیل و برقراری کمیته‌ی منظور پرداختند. در اولین جلسه که با حضور آقایان مذکور برای تعیین برنامه کار داشتیم مصلحت دیده شد که آقایان **دکتر کاظم یزدی** و **دکتر ممکن** نیز به تناسب تخصص و موقعیت اجتماعی و اخلاص به مبانی انقلاب که داشتند دعوت به همکاری شوند و با قبول و حضور این آقایان

هیأت مرکزی کمیته‌ی تنظیم اعتصابات مرکب از ۵ نفر شروع به کار کرد و این هیأت علاوه بر جلسات مشورتی هر روزه رسیدگی به وضع اعتصابات جوامع مختلف را که خصوصاً پس از رفتن شاه زیادتر و پر وسعت‌تر شده بود زیر نظر گرفت و تقسیم کار نموده نحوه‌ی رسیدگی به وضع اعتصاب‌کنندگان از قبیل تماس مستقیم با آنان و هیأت مدیره و سرپرستان آن‌ها مشورت و راهنمایی و ضمناً کسب اطلاع از چگونگی عمل و طرز فکر گردانندگان آنان بود. و همان طور که در پاسخ به پرسش دوم اشاره شد کمیته‌ی تنظیم اعتصابات از همکاری دوستان و افراد معتقد و مصممی که عامل به وظائف دینی و اجتماعی و مؤمن به انقلاب و آرزومند نتیجه مطلوب آن بودند مخلصانه برخوردار بود. و به همین جهت بود که پس از قریب ده روز از شروع کار کمیته اغلب جوامع اعتصاب‌کننده با علاقه خواهان تماس پیوسته و ارتباط فکر و نظرخواهی از کمیته‌ی مرکزی تنظیم اعتصابات شدند و مراجعات پی‌گیر در این زمینه داشتند.

سؤال ۵: آیا در انجام این مسؤولیت مزاحمت و کارشکنی شد یا خیر؟ اگر بلی از سوی چه کسانی و یا گروه‌هایی بود؟

جواب: در مدت تشکیل کمیته‌ی تنظیم اعتصابات و شروع عمل و ادامه‌ی فعالیت آن که بیش از یک ماه و نیم به طول نینجامید کارشکنی علنی و چشم‌گیری نسبت به فعالیت کمیته دیده نشد و مخالفت‌ها و تهدید از حملات کتبی، پستی و یا تلفنی و یا در بعضی از سخنرانی‌ها نسبت به افراد شناخته شده از کمیته تجاوز ننمود و اگر فعالیت کمیته بیشتر ادامه می‌یافت شاید مخالفت‌ها و تهدیدهای کتبی و لسانی شکل عملی نیز به خود می‌گرفت. کارشکنی‌های افراد وابسته به سازمان‌های مارکسیستی در تشکیلات نفت جنوب در مقابل مجاهدت و فعالیت کمیسون منتخب امام که به ریاست آقای مهندس بازرگان برای رفع نواقص تولید و ادامه‌ی فعالیت استخراج و استحصال منابع نفتی جنوب رفته بودند نمایان و بارز بود. اما در اعتصاب کارکنان سازمان‌های دولتی مثل راه‌آهن و بنادر و شهرداری تهران و سازمان غله با تماس‌های مستمر و مستقیم که اعضای کمیته‌ی تنظیم اعتصابات با رؤسا و کارگردانان این اعتصابات داشتند و در نتیجه محمولات راه‌آهن غیر از مسافر بیشتر اختصاص به حمل گندم و مواد غذایی داشت و خصوصاً از حمل مهمات نظامی امتناع به عمل می‌آمد. در این ارتباطات که

مشهود و معلوم بود هیچ ممانعت و یا بازخواستی از طرف فرمانداری نظامی و یا سازمان اداری اصلی واحد مربوط صورت نگرفت.

سؤال ۶: تا چه اندازه در تنظیم اعتصابات و تحت کنترل درآوردن آن موفق بودید و خدمات چشم‌گیری که در آن شرایط انجام شد کدام‌ها بودند؟

جواب: همان طور که قبلاً متذکر شدم دوره‌ی عمل مؤثر و فعالیت کمیته‌ی تنظیم اعتصابات چندان طول نکشید تا نتیجه کار چشم‌گیر و یا بیش‌تر نمایان باشد. ظهور انقلاب زودرس ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی دولت طاغوت و پیروزی ملت و توجه و مشارکت همه قشرهای جامعه در این پیروزی موضوع اعتصابات را که اصولاً برای از پای درآوردن حکومت بود منتفی ساخت و بنابراین ادامه‌ی فعالیت کمیته‌ی تنظیم اعتصابات نیز موردی پیدا نکرد. با تمامی این احوال **کمیته‌ی تنظیم اعتصابات** در دوره‌ی کوتاه وجود خود فعالیت بی‌ثمر و یا کم اثری نداشته است. مثلاً از این قبیل است محدود ساختن فعالیت حمل و نقل راه آهن به حمل گندم و کالاهای ضروری زندگی مردم و امتناع این واحد از حمل اجناس مورد حاجت تشکیلات دولتی و درباری و وابستگان آن‌ها تنظیم اعتصاب کارکنان سیلوها و رفع نیازمندی غذائی شهرهائی که از سیلوهایی مرکزی دریافت غله می‌نمودند. تماس مستمر با سرپرست‌های رفتگران و متصدیان حمل و نقل شهرداری در انجام نظافت شهر تهران و مخصوصاً در روزهای نزدیک ورود امام به تهران و از همه بالاتر ابراز علاقه هیأت‌های مدیره‌ی سازمان‌های اعتصابی مؤسسات دولتی و ملی برای تماس و مشورت با کمیته‌ی تنظیم اعتصابات و به کار بستن نظریات این کمیته در ادامه و یا تعدیل اعتصاب واحد مربوط و در جهت مصالح انقلاب از جمله آثار خدمت این کمیته بوده است و از این قبیل همکاری‌های امید بخش.

سؤال ۷: پایان کار کمیته چگونه پیش آمد؟

جواب: باز همان طور که اشارتاً متذکر شدم با ظهور انقلاب اسلامی زودرس ایران **فعالیتی کمیته تنظیم اعتصابات** خاتمه یافت. پس از رجعت و ورود امام به تهران در تاریخ ۱۲ بهمن ۵۷ و برپائی انقلاب عظیم ۲۲ بهمن‌ماه و سرنگونی رژیم استبداد و استقرار جمهوری اسلامی و تشکیل هیأت دولت موقت جمهوری اسلامی دیگر موردی برای ادامه‌ی فعالیت کمیته‌ی تنظیم اعتصابات وجود

نداشت. در اوایل اسفندماه ۵۷ گزارش فعالیت کمیته اعتصابات به استحضار امام رسید و با اطلاع ایشان کمیته به کار خویش پایان داد. **والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.** (یدالله سبحانی)

۳۲- نامه سوریه (ترجمه فارسی) :

حضرت امام اعظم آیت الله خمینی بعد از شنیدن خبر کمک خواهی شما و بعد از آن که بر ما معلوم شد که برای پی گیری جهاد و مبارزه عازم بازگشت به خاک وطن هستید و به دلیل قدردانی ما از انقلاب اسلامی که رهبری آن را به عهده گرفته اید و با توجه به آن که می خواهید به خاک وطن برگردید، ما امیدواریم پیشنهاد ذیل ما را بپذیرید. اگر حضرتعالی و یاران و همراهانتان به دلیل حفظ امنیت این مسافرت علاقه مند باشید از هواپیماهای سوری استفاده فرمایید، ما آماده ایم به محض اطلاع از تاریخ مسافرت و تعداد هواپیماهایی که لازم دارید، فوراً آن ها را آماده ساخته، در زمان معین شده به محل تعیین شده برای آن حضرت ارسال داریم.

به امید روشن شدن تاریخ مسافرت، تعداد هواپیماها و مقصد فرستادن هواپیماها.
دکتر رفعت اسد - **سوریه** (رفعت اسد برادر حافظ اسد و رئیس استخبارات سوریه بود).

اصل عربی نامه در زیر آمده است

۱۴۴
حضرت پیرم الانظم لایة به خیم
بعد سمن انعام الایم - وبعد ذلک
بعزم حضرت ام السبع الی زمین لوفه متابعه
الطیور والنمل - و تقدیرا من اللیة الی سحر
الایم الی قمتی - ولظروفهم طالیة وایم بعید و
من زمین لوفه فایم از جوامع حضرت ام مایم -
اذا کانت حضرت ام لوفه مؤاصحاب و الخوان
زید و لظفورة لایم لوفه الطیور
الایم فایم سعید الی سحر طایرات
طیور ام نورانی لایم لوفه مؤاصحاب و سعید
سحر طایرات الی سحر ام لایم سحر من
جبهه ها و الی طایر ام لوفه الی سحر
والی طایر الی سحر زید و
برهنه سحر الی سحر الی سحر
والی سحر الی سحر الی سحر
الایم سحر الی سحر
سحر

۳۳- گزارش سفر آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری- نمایندگان

اعزامی به پاکستان و هند ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم

کراچی- روز سه شنبه ۱۶ ژانویه

بعد از دو روز سرگردانی به کراچی رسیدیم و هم اکنون در هتل نشسته‌ایم و در انتظار آقای دکتر حسین هستیم تا ما را به جاهای مختلف برده معرفی نماید و بدین ترتیب کارمان زودتر شروع شود. برنامه‌ی کار هنوز برای ما مشخص نیست ولی امیدواریم که موفقیت‌آمیز بوده و ما بتوانیم تا آن حد که می‌شود جنبش ایران را به مردم پاکستان و هندوستان و ترکیه معرفی کنیم و امیدواریم که این کار تأثیر مثبتی روی جنبش ایران بگذارد و در بسط و گسترش جنبش اسلامی در سایر کشورهای اسلامی مؤثر باشد. ما هر چند علاقه‌مندیم که به ایران برگردیم و از نزدیک شاهد ورود امام خمینی و شعف و خوشحالی مردم باشیم ولی نمی‌خواهیم که حادثه‌ی جنگ احد تکرار شود. و لذا در این جا صبر خواهیم کرد و امیدواریم بتوانیم در بین راه سری هم به ایران بزنیم و از نزدیک با پیروزی‌های حاصله در ایران و شادی مردم شریک شویم. برنامه‌ی ما امروز تماس با افراد خواهد بود و امیدواریم آن‌ها بتوانند جلسات عمومی و مشترکی را ترتیب بدهند. ما فیلم و اسلاید و پوستر و نشریات دیگری را همراه آورده بودیم که متأسفانه همه در فرودگاه گم شده و هنوز به دست ما نرسیده است و اگر پیدا نشوند قسمتی از برنامه‌ی ما ناقص خواهد بود.

کراچی- روز چهارشنبه ۱۷ ژانویه

امروز ما خوشبختانه توانستیم با دکتر **عاصم حسین** تماس بگیریم و همراه ایشان به دیدن افراد مختلفی برویم. همراه ایشان به اداره‌ی معارف اسلامی (Islamic Research) و آقای **منور حسن** رفتیم. آقای منور شخصی تحصیل کرده و مورد وثوق گروه‌های مختلف پاکستانی بود و ایشان ترتیب ملاقات‌ها و سخنرانی‌ها و سایر برنامه‌ها را برای ما دادند و ما همراه با آقای دکتر عاصم و یک راننده به فرودگاه رفتیم و توانستیم سه فقره از چمدان‌های گم شده را پیدا کنیم ولی متأسفانه یکی از آن‌ها که حاوی اعلامیه‌ها و نشریات و غیره بودند، پیدا نشد. بعد از فرودگاه به اداره‌ی معارف اسلامی برگشته و از آن جا به هتلی که برای ما

تهیه کرده بودند، آمدم. در هتل نماینده‌ی دانشجویان دانشگاه را ملاقات کرده و حدود ۲،۵ ساعت با هم صحبت می‌کردیم و مطالب مختلفی را راجع به ایران و شرایط گذشته و حال و این‌که آینده چه خواهد شد مطرح ساختیم. راجع به لزوم کار ایدئولوژیک و این‌که مردم پاکستان باید زیربنای کارشان را اسلام قرار داده و از آن‌چه در ایران گذشته سرمشق بگیرند توضیح داده شد. پس از رفتن دانشجویان می‌خواستیم به تنظیم کارهای فردا که سخنرانی در دانشگاه و در **جمعیت الفلاح** بود بپردازیم که سه نفر خبرنگار و عکاس از طرف روزنامه جنگ که یکی از پرتیراثرترین روزنامه‌های پاکستان و روزنامه‌ای اسلامی است و در لندن نیز به چاپ می‌رسد به هتل ما آمدند و پس از مصاحبه و گرفتن عکس محل ما را ترک کرده و گفتند که این مطالب در روزنامه فردا چاپ خواهد شد. ضمناً ما مقداری از پوسترها و عکس‌ها و نشریاتی که همراه داشتیم به دانشجویان دادیم تا سالن دانشگاه را به هنگام سخنرانی تزئین کنند. ضمناً ورود ما را به آقای ابوالاعلی مودودی نیز خبر دادند و ایشان تلفنی ورود ما را خوش‌آمد گفتند و گفتند که در انتظار دیدار ما هستند.

کراچی - روز پنجشنبه ۱۸ ژانویه

امروز صبح یکی از برادران جماعت اسلامی روزنامه جنگ را برای ما آورد که مصاحبه‌ی ما در صفحه اول آن چاپ شده بود و تقریباً کلیه‌ی مطالب مورد گفتگو در آن صحیح درج شده بود به جز یکی دو مورد که از جمله مطالب غلط آن معرفی ما به عنوان نماینده‌ی آیت‌الله خمینی بود. روزنامه دیگری به نام جسارت که روزنامه‌ی جماعت اسلامی است. بدون این‌که ما را ملاقات کرده باشد مطالبی درباره ما و هدف مسافرت ما نوشته بود و از جمله این‌که ما نمایندگان و پیام‌آوران خصوصی آیت‌الله خمینی برای آقای مودودی هستیم و این‌که در فرودگاه از ما استقبال پرشکوهی انجام گرفته است. این مطالب بی‌شک نادرست بود. زیرا کسی در فرودگاه از ما استقبال نکرده بود (به علت از دست دادن هواپیما و دیرتر رسیدن از موعد مقرر) و نه این‌که ما ادعای نمایندگی آقای خمینی را کرده بودیم. علاوه بر این هدف ما از این مسافرت تنها رساندن پیام آقای خمینی به مودودی نبود. داستان از این‌جا آب می‌خورد که ما موقع ملاقات با منور حسن دبیر جماعت اسلامی در کراچی و رئیس اداره‌ی معارف اسلامی هنگام توضیحات گفته

بودیم که ما از پاریس آمده‌ایم و از او سؤال کرده بودیم که آیا می‌توانیم آقای مودودی را به منظور دیدار و تحویل دادن نامه‌ی آیت‌الله خمینی ببینیم یا نه. منظور ما این بود که اگر امکان دیدار ایشان وجود ندارد نامه را به وسیله‌ی دیگری خدمتشان بفرستیم و اگر می‌توان دید که خودمان خدمتشان برسیم. اتفاقاً معلوم شد که ایشان در لاهور هستند و ما هم برای لاهور برنامه‌ی سخنرانی خواهیم داشت. و بنابراین در همان جا می‌توانیم خدمت ایشان برسیم. ما از این نکته غافل بودیم که جماعت اسلامی یک حزب است و این‌ها مترصد فرصت‌هایی هستند تا از آن به نفع حزب خودشان استفاده کنند. آن‌چه را ما گفته‌ایم نامبرده به این صورت به **روزنامه‌ی جسارت** داده بود تا اعتباری برای جماعت اسلامی شود و نشان دهند که رهبر انقلاب یک کشور چقدر اهمیت برای آقای مودودی قائل است که دو نفر نماینده‌ی خصوصی خدمت ایشان ارسال داشته است تا پیام سر به مهر و خصوصی را خدمتشان ارسال دارند.

ما در ابتدای کار با برنامه‌های تبلیغاتی جماعت در پاکستان آشنایی نداشتیم و نمی‌دانستیم که این مسأله را با بوق و کرنا تبلیغ خواهند کرد و لذا عکس‌العمل فوری نشان ندادیم ولی در جلسه‌ی کنفرانس مطبوعاتی روز بعد واقعیت مسأله را برای خبرنگاران توضیح دادیم و گفتیم که نماینده‌ی رسمی آقای خمینی نیستیم، بلکه به طور داوطلبانه و بر اساس پیشنهاد یکی از برادران هندی به این مسافرت اقدام کرده و تنها قبل از آمدن به حضور آیت‌الله خمینی رسیده و از ایشان تقاضا کردیم نظرشان را در مورد این سفر ابراز دارند که ایشان هم خوشبختانه ما را تشویق کرده و به مدت ۱۵ دقیقه صحبت‌هایی درباره‌ی جنبش ایران و آن‌چه را که ما باید در این سفر به مردم پاکستان و هند بگوییم فرمودند. روزنامه‌هایی که متن مصاحبه‌ی مطبوعاتی را منتشر کرده بودند به این نکته‌ها نیز اشاره کردند ولی این مسأله چنان از طرف جماعت اسلامی و روزنامه‌ها هنوز ما را به عنوان نماینده آقای خمینی معرفی می‌کردند.

سخنرانی در (کالج پزشکی داو) Dow Medical College

برنامه‌ی روز پنجشنبه قدری تأخیر افتاده بود لذا به اتفاق برادرانی که به دیدن ما آمده بودند قدری با اتومبیل داخل شهر گشتیم. بازارها خیلی شلوغ و

سطح زندگی پائین و مردم به مراتب از ایران عقب مانده تر بودند. پس از خواندن نماز ساعت ۲ بعدازظهر وارد سالن سخنرانی CollDow Medical شدیم. قبل از سخنرانی ما در همان جا به مناسبت روز اربعین برنامه‌ی سخنرانی و روضه‌خوانی برپا بود. تعداد زیادی از جوانان و مردم پاکستان در حال جمع شده بودند و تعدادی نیز سرپا ایستاده بودند.

دانشجویان ایرانی مقیم پاکستان نیز حضور داشتند و مرتباً شعار می‌دادند. شور و احساسات و هیجان به قدری زایدالوصف بود که تصور این احساس برای ما قابل پیش‌بینی نبود. جلسه نخست با آیاتی از کلام‌الله مجید شروع شد و پس از معرفی ما توسط مسؤول جلسه و توضیحاتی که خود مسؤول راجع به ایران داد، نوبت سخنرانی ما رسید.

ما در کلیه سخنرانی‌ها آن‌چه را می‌خواستیم بحث کنیم به دو بخش متمایز تقسیم می‌کردیم و به ترتیب هر کدام سخنرانی خود را ارائه می‌دادیم و سپس مشترکاً به سؤالات جواب می‌دادیم و این روش ما در تمام سخنرانی‌ها به این نحو اجرا گردید. در قسمت اول این برنامه به بررسی تئوری انقلاب اسلامی و تطبیق آن با جنبش ایران و قسمت دوم تحلیل تاریخی جنبش از زمان جنبش تنباکو تا به امروز و سپس جواب به سؤالات.

فیلم و اسلاید

پس از نمایش قسمتی اسلاید، فیلم جالبی از برنامه‌ی تظاهرات را که در روزهای مختلف از تهران گرفته شده بود به نمایش گذاشته شد. هیجان و احساسات پرشور و پشتیبانی عظیم توده و دانشجو در این‌جا دست کمی از خود ایران نداشت. شاه ایران مرده باد، خمینی زنده باد، رهبر و رهنما مصطفی مصطفی، نصر من‌الله و فتح قریب، انقلاب انقلاب اسلامی انقلاب، نهضت ما حسینیه رهبر ما خمینی، شیعه و سنی اتحاد و غیره به آسمان بلند می‌شد. در و دیوار پر از پوستر و عکس‌های مختلف از جمله عکس آیت‌الله خمینی بود. فیلم مبارزات مردم ایران چنان آنان را به هیجان درآورده بود که اشخاص کنترل خود را از دست می‌دادند و با شدت تمام فریاد الله‌اکبر و غیره می‌کشیدند. پس از ختم سخنرانی به هتل برگشتیم. جمعیت زیادی دور ما را گرفته بودند و مرتب سؤال و بحث می‌کردند.

سخنرانی در جمعیت الفلاح

ساعت ۶،۳۰ همان روز جلسه دیگری در مرکز جمعیت الفلاح برای ما در برنامه گذاشته بودند. در آن جا سالن پر از جمعیت بود و دور تا دور سالن نیز مردم سرپا ایستاده بودند. مسؤول جلسه‌ی آن جا ما را معرفی نمود و بیش از آن چه ما خود گفته بودیم که چگونه معرفی شویم در این جا از ما تعریف شد که ما مجبور شدیم اول سخنرانی خیلی از حرف‌های رئیس جلسه را تکذیب و تصحیح کنیم. سپس برنامه به همان سبک صبح منتهی با مطالبی دیگر و مفصل‌تر بحث شدند و فرصت سؤال و جواب در اینجا خیلی بیشتر بود.

در بین سؤالات یک نفر پرسیده بود که شایع شده است که شما مأمور سی.آی.ای هستید و هیچگونه رابطه‌ای هم با آقای خمینی ندارید.

ما نیز با خوش‌روئی جواب این سؤال را داده و داستان به همان صورت که اتفاق افتاده بود توضیح دادیم شخصی که با ما از آمریکا آمده بود از طرح این سؤال خیلی ناراحت شده بود و خودش آمد پشت میکروفون و صحبت کرد. به طوری که اکثر افراد از این سؤال‌کننده ناراحت شده بودند و همگی معذرت خواستند و سؤال را بیجا و نامربوط دانستند که البته فهمیدیم که این سؤال و اشکال‌گیری‌ها از طرف دو نفر از رهبران شیعه کراچی طرح شده است. علت این موضوع خیلی مفصل است و ما در فرصتی دیگر بایستی راجع به شیعیان و اختلافات شدید این‌ها با سنی‌ها و رقابت‌های حزبی آن‌ها مفصلاً توضیح بدهیم. به خصوص در مورد اختلافاتی که با جماعت اسلامی پاکستان دارند.. البته ما شبانه به عزاخانه‌ی زهرا رفتیم و نامه‌ای که آقای مهدوی داده بود به آقای عقیل ترابی در عزاخانه‌ی زهرا دادیم. ضمناً آن‌ها نیز همان‌طور که گفتیم به پاریس تلفن کرده بودند و از آقای مهدوی راجع به ما پرسیده بودند که آقای مهدوی نیز به همان صورت که خود ما مطرح کرده بودیم راجع به ما برایشان توضیح داده بودند.. پس از ختم جلسه یکی از مسؤولین جمعیت الفلاح مفصلاً راجع به ایران صحبت‌هایی نمود و پشتیبانی خود و جمعیت و اعضاء حاضر در جلسه را از جنبش اسلامی ایران به رهبری امام خمینی اعلام کردند. در بخش سؤالات از ما پرسیده می‌شد که آیا رژیم پاکستان یک رژیم اسلامی هست یا نه؟ آیا عربستان سعودی یک دولت اسلامی است؟ آیا ما دولت و حکومت اسلامی داریم یا خیر؟ حکومت اسلامی چیست؟ آیت‌الله خمینی چه وقت به ایران برمی‌گردند؟ چرا

برمی‌گردند و از این قبیل سؤالات که با دقت جواب داده می‌شد. پس از ختم سؤال و جواب و ختم جلسه رسمی مقدار زیادی به سؤالات خصوصی افراد جواب داده شد و ما پس از آن به هتل برگشتیم.

جمعه ۱۹ ژانویه

صبح جمعه کلیه روزنامه‌های کراچی که به اردو و انگلیسی منتشر می‌شوند. مطالب سخنرانی‌ها را نوشته بودند البته همراه با عکس و تفسیر و روی قسمت‌هایی که مورد نظر خودشان بود بیشتر تکیه کرده بودند و با تیترهای بزرگ آن‌ها را مشخص نموده بودند.

دیدار از رهبران شیعه

نزدیکی‌های ظهر رفتیم به منزل آقای سیدحسن نجفی که یکی از امام جماعت‌های شیعه‌ها بود در منزل ایشان اکثر رهبران دیگر شیعه بودند آن‌ها از این‌که در اثر تعجیل و سوءتفاهم مطلبی را که از آن صحبت شد به روزنامه‌ها داده بودند عذر خواستند و گفتند خودشان آن را تصحیح نموده‌اند و تصحیح شده آن در روزنامه‌ها چاپ شده است.

انجمن دانشجویان جمعیت اسلامی پاکستان

طبق دعوت و برنامه‌ی قبلی ما به محل جلسه‌ی دانشجویان عضو جمعیت اسلامی پاکستان رفتیم در آن جا تنها با یک مقدمه‌ی کوتاه وقت را برای سوال و جواب قرار دادیم. زیرا که در طی این مدت فرصت برای این کار کم آمده بود و پس از ختم جلسه که خیلی مورد استقبال آنان قرار گرفته بود ما به طرف Press Club برای حضور در مصاحبه‌ی مطبوعاتی حرکت کردیم.

مصاحبه‌ی مطبوعاتی Press Conference

در اینجا کلیه‌ی خبرنگاران روزنامه‌ها و مجله‌ها و بعضی ایستگاه‌های رادیویی جمع شده بودند ریاست جلسه با آقای سید منور حسن بود و طبق معمول سؤالات متعددی مطرح گردید.

از جمله این سؤالات یکی این بود که آیا جمعیت اسلامی پاکستان میزبان شماسست؟ جواب داده شد که خیر و ما میهمان همه‌ی شما و مردم مسلمان پاکستان هستیم و مستقلاً و طبق تصمیم خودمان به اینجا آمده‌ایم و نیز در هتلی مستقلاً ساکن شده‌ایم.

قبلاً قطعنامه‌ای شامل ۱۴ ماده نوشته بودیم که آن را در این جلسه ایراد کردیم و ضمناً آن چه را نیز حضرت آیت‌الله خمینی فرموده بودند گفتیم که این‌ها خطاب به ملت مسلمان پاکستان در گزارششان بنویسند. همچنین یک سخنرانی کوتاه نیز ایراد شد و به سؤالات خبرنگاران پاسخ داده شد. یکی از خبرنگاران نماینده کیهان اینترنت‌نشال بود و سؤالات ضد و نقیضی می‌کرد و ما نیز جواب‌هایی در خور خود او به او دادیم. در اینجا ما باز هم اعلام کردیم نامه‌ای آیت‌الله خمینی برای آقای مودودی داده‌اند خصوصی نیست و یک نامه باز است در جواب نامه‌ای که آقای مودودی به آیت‌الله نوشته بودند و صریحاً نیز اعلام نمودیم که ما نماینده‌ی آیت‌الله خمینی نیستیم. سؤالاتی در مورد حمایت آقای خمینی از کشمیر و فلسطین و غیره می‌شد و تأکید روی این مطلب که آیا آیت‌الله از خواست مسلمانان کشمیر حمایت می‌کنند یا خیر؟ ما گفتیم که حضرت آیت‌الله بارها اعلام کرده‌اند که همیشه پشتیبان افراد و ملت‌هایی هستند که مظلومند و مورد ظلم دیگران قرار گرفته‌اند و چنانچه به مردم کشمیر نیز ظلمی روا شود مسلماً ایشان پشتیبان آنان بوده و از مظلومین حمایت خواهند نمود. گفتند آیا آیت‌الله کشمیر را جزء پاکستان می‌دانند یا هند؟ گفتیم که به علت درگیری حضرت آیت‌الله نسبت به مسأله خود ایران که شما نیز شاهد آن هستید شاید تا به حال فرصت این را که راجع به کشمیر دقیقاً بررسی کرده باشند نیافته و نظر قاطعی نداده‌اند. به هر حال سؤالات متعددی می‌شد که متن کامل آن در روزنامه‌ها چاپ شده‌اند.

ملاقات خصوصی با بعضی از برادران دانشجوی مسلمان ایرانی در

پاکستان

قبلاً از عده‌ی خاصی از برادران دانشجوی ایرانی که مسلمان بودند و نسبتاً فعال، خواستیم که یک جلسه خصوصی تشکیل دهند. با این که تعداد این برادران حدود ۱۵ نفر بود لیکن تا به حال اقدامی برای تأسیس انجمن اسلامی نکرده

بودند. پس از گفتگوهای زیاد قرار شد که این برادران انجمنی به نام انجمن اسلامی دانشجویان در پاکستان تأسیس نمایند و مفصلاً توضیحاتی در مورد برنامه‌ی فرهنگی، روابط تشکیلاتی و کمیته‌ی فرهنگی، نشست سالانه‌ی روش‌های تفسیر، روش تهیه مقالات، تحلیل اخبار، برنامه‌های هنری، برنامه‌های دفاعی و غیره برای آنان داده شد و این جلسه به عنوان اولین جلسه این انجمن اعلام گردید که انشاءالله در هفته‌های بعد به طور ممتد این جلسات ادامه خواهند یافت.

سخنرانی و فیلم در مرکز شیعیان

پس از ختم جلسه با برادران ایرانی به عزاخانه‌ی زهرا رفتیم جمعیت عظیمی جمع شده بودند امام مسجد خودش در حال سخنرانی بود. سخنرانی ایشان خیلی حاد و هیجان‌انگیز و شعاری بود. مردم با صدای بلند یاعلی یاعلی می‌گفتند. با دیدن ما شعارهای خمینی زنده باد، انقلاب انقلاب اسلامی انقلاب، شاه ایران مرده باد می‌دادند. پس از ختم سخنرانی امام مسجد، مردم به طرف ما هجوم آوردند. یکی برای امضاء گرفتن، یکی برای دست دادن. مقدمات برای نمایش فیلم تهیه شده بود. در وسط خیابان پرده نصب شده بود و جمعیت برای تماشا از در و دیوار و درخت بالا رفته بودند. قبل از نمایش یکی از ما به مدت بیست دقیقه صحبت کردیم گرچه امام مسجد طبق بحث‌هایی که قبلاً کردیم زیاد راضی نبود که ما صحبت کنیم ولی این مطلب را به آنان تحمیل کردیم زیرا نظر ما بیشتر تماس و صحبت با توده‌های مردم بود نه بزرگان آنان آن‌طور که آن‌ها از ما می‌خواستند.

نمایش فیلم طبق معمول هیجان مردم را برافروخته بود. و مردم دائم شعارهای نعره حیدری یاعلی یاعلی، آیت‌الله خمینی زنده باد، انقلاب انقلاب اسلامی انقلاب و غیره را تکرار می‌کردند. پس از نمایش فیلم برای دیدن بعضی از امامان شیعه به منزل آنان رفتیم البته تنها توانستیم شخصی به نام **آیت‌الله نقوی** را ببینیم. بقیه یا منزل نبودند و یا جلسه داشتند. حدود یک بعد از نیمه شب به محل اقامتمان رسیدیم. تا پاس از شب درحال جمع کردن اثاثیه‌مان بودیم. البته شرح اطاق و حمامی که ما در این هتل قدیمی و کهنه گرفته بودیم بماند و آمدن به هتل تنها برای حفظ استقلال خودمان وعدم وابسته شدن به گروه و شخص خاصی بود. به هر حال صبح زود افرادی چند آمدند و ساعت شش صبح به طرف فرودگاه برای رفتن به لاهور حرکت کردیم و هرگز باورمان نمی‌شد که این سفر را که ما آن را

یک سفر ساده پیش‌بینی کرده بودیم و بدون برنامه‌ی قبلی به اینجا آمده بودیم تا این حد مورد استقبال قرار بگیرد. البته بعداً شرح خواهیم داد که لاهور به مراتب از کراچی بیشتر مورد استقبال قرار گرفت، به این علت که آن‌ها از آمدن ما مطلع شده بودند. شاید ما تا به حال فقط به فکر درج اخبار و مطالبمان در روزنامه‌های غربی بودیم و به فکر کشورهای اسلامی خودمان نیفتادیم. و حال آن‌که در این کشورها تا این حد با آغوش گرم ما را می‌پذیرند و اینقدر نسبت به انقلاب ایران امیدوارند و آن را از آن خود و آیت‌الله خمینی را رهبر خویش می‌دانند و امیدوارم حضرت آیت‌الله با این تجربه پس از قدری فراغت از اوضاع ایران به طور رسمی نمایندگانی برای روشن شدن اذهان به کشورهای دیگر اسلامی روانه نمایند. ما پس از خداحافظی و بدرقه‌ای که از طرف شیعیان و برادران سنی انجام گرفت سوار هواپیما شدیم. البته یک برادر ایرانی که روحانی بود ولی همیشه لباس شخصی به تن داشت برای آمدن به لاهور همراه ما بود. آمدن ایشان بسیار مفید بود و آن خود بحث جداگانه‌ای دارد.

لاهور - شنبه ۲۰ ژانویه ۱۹۷۹

صبح ساعت ۸،۵ از کراچی حرکت کردیم و ساعت ۱۰،۵ به لاهور رسیدیم. موقعی که از هواپیما پیاده شدیم، جمعیت کثیری را در فرودگاه دیدیم. رؤسای گروه‌های مختلف از جمله جماعت اسلامی و بعضی از رهبران شیعیان از جمله آقای سیدعلی موسوی و آقای حسین مرتضی به داخل فرودگاه تا پای هواپیما آمده بودند. از طرف جماعت اسلامی نیز آقای قاضی حسین و اسد گیلانی و... حضور داشتند. جمعیت کثیری بیش از ۱۰۰۰ نفر در آن جا جمع شده بودند همراه با پلاکاردها و عکس‌های مختلف که مرتب شعار می‌دادند و دست تکان می‌دادند و به طرف ما هجوم می‌آوردند. ما قبل از این‌که بین جمعیت برویم با حاضران توافق کردیم که ابتدا بین جمعیت رفته چند دقیقه‌ای برای آن‌ها صحبت کنیم و از آن جا به محل سکونت آقای مودودی و سپس به مجلس شیعیان برویم. اعضای جماعت اسلامی و شیعیان هرکدام می‌خواستند اول پیش آن‌ها برویم ولی بالاخره توازنی مطابق با آن‌چه گفته شد به وجود آورده و همه را راضی گرداندیم. علاوه بر این از آن‌ها خواستیم که به جای سکونت در منزل و یا تشکیلات منسوب به هر کدام از دو گروه در یک هتل مستقر شویم تا اختلافاتی

به وجود نیاید. پس از این توافق اولیه بین جمعیت رفتیم. شعارهای درود بر خمینی و حکومت اسلامی و انقلاب اسلامی... فرودگاه را پر کرده بود. ایرانیان مسلمان نیز به صفوف حاضران پیوسته بودند و دائماً شعار می‌دادند. ما برای آن‌ها به مدت چند دقیقه صحبت کردیم و پیام آیت‌الله خمینی را در جهت اتحاد شیعه و سنی برای آن‌ها بازگو کردیم. سپس آقای **اسد گیلانی** امیر جماعت اسلامی در لاهور نیز سخنرانی کرد و آن‌گاه به قصد دیدار آقای مودودی به حرکت درآمدیم. در طول مسیر موتورسواران و ماشین‌های سواری ما را اسکورت کرده بودند و شعار می‌دادند تا به محل آقای مودودی رسیدیم و به این ترتیب شیعیان ما را به منزل آقای مودودی آوردند و این خود اولین قدم در جهت اتحاد آن‌ها بود. در منزل آقای مودودی شیعیان جمع شده شعار می‌دادند و در بین شعارها همه گونه شعار از جمله شعارهای شیعی نیز شنیده می‌شد و همه شعارها را تکرار می‌کردند.

وارد منزل آقای مودودی شدیم. ایشان خیلی فرتوت و پیر شده‌اند و قادر به حرکت نیستند. خبرنگاران زیادی در محل حضور داشتند و عکس‌هایی گرفتند. نامه ی آقای خمینی را که در واقع پاسخ نامه‌ی ایشان به آیت‌الله بود به ایشان دادیم. در این جا نیز برای استفاده تبلیغاتی از جریان دادن نامه به آقای مودودی عکس‌برداری کردند. ایشان از وضع ایران سؤالاتی کردند و از پشتیبانی خود در وقایع سال ۱۳۴۲ از آقای خمینی و حرکت اسلامی ایران یادآوری نمود که به علت مقاله‌ای که در ترجمان القرآن راجع به وقایع آن سال نوشته بوده است مجله را به مدت ۶ ماه توقیف نموده بودند. آقای مودودی چند جلد کتاب تفسیر خود را بر قرآن به ما و محضر آیت‌الله خمینی هدیه کردند. پس از دیدار آقای مودودی به اتاق مجاور که کنفرانس مطبوعاتی بود رفتیم و در آن جا از ما سؤالاتی درباره‌ی سفرمان و وضع ایران از ما کردند، ما توضیح دادیم که این نامه پیام خاص و سر به مهری نبوده است و هرکس غیر ما می‌توانست آن را بیاورد. محتوی نامه را نیز برای آن‌ها توضیح دادیم و گفتیم که چون ما به این سفر می‌آمدیم نامه را نیز ما آوردیم. متأسفانه با این‌که ما توضیحات لازم و کافی را درباره‌ی هدف سفرمان و جریان نامه و عدم نمایندگی داده بودیم ولی باز هم روزنامه‌ها برای استفاده‌های تبلیغاتی مطالبی از جانب خودشان می‌نوشتند و اگر ما می‌خواستیم هر روز این مسأله را تذکر دهیم و نفی کنیم صورت بدتری پیدا می‌کرد و موجب تشنج بیشتری می‌شد.

پس از کنفرانس مطبوعاتی همراه با شیعیان با شعارهای درود بر خمینی، انقلاب انقلاب اسلامی انقلاب و غیره به طرف خانه ی یکی از شیعیان رفتیم تا از آن جا به جلوس برویم و در دسته‌های عزاداری شیعیان شرکت کنیم ولی بعداً متوجه شدیم که شرکت در جلوس غیرممکن است زیرا راه‌ها بند است و تا چند کیلومتر مراسم ادامه دارد و باید این مسیر را پیاده طی کنیم و از طرف دیگر برادران شیعی سخترانی ما را در جلوس به صلاح نمی‌دیدند و می‌گفتند که مردم خیلی احساسی هستند و ممکن است سخترانی شما به شورش بینجامد. به همین علت یک ماشین پلیس ما را دائماً تعقیب می‌کرد و در تمام مدت روز اربعین مواظب ما بود.

ما سران شیعی و سنی را به منزل برادر شیعی خود آقای نوازش علی دعوت کردیم و با همکاری و تصمیم جمعی آن‌ها برنامه ی خود را تنظیم کردیم. این اقدام در جلوگیری از هرگونه اختلاف نقش مؤثری داشت و از پیش آمدن مشکلاتی از نوع مشکلات کراچی، جلوگیری کرد. ضمناً هتلی را که برای ما در نظر گرفته بودند کنار کنسولگری ایران بود و ما صلاح ندیدیم که شب را در آن جا بمانیم. بنابراین تصمیم گرفتیم که یک شب را در منزل شیعیان و یک شب را نیز پیش برادران سنی بمانیم تا اختلافی در این جهت به وجود نیاید. لازم به تذکر است که روابط شیعه و سنی در پاکستان هم چون رقابت بین زنان متعدد یک مرد می‌باشد. و ایشان در گذاشتن برنامه و پذیرایی با یکدیگر رقابت می‌کردند. ما در طول سفرمان سعی کردیم که به هر دو طرف احترام گزارده و به خواسته‌های آن‌ها تا حد امکان پاسخ گوئیم تا بتوانیم از طریق آن‌ها با توده‌های آن‌ها تماس گرفته و حرفهایمان را برایشان بازگو کنیم. شیعیان متأسفانه بسیار بی‌سازمان و بی‌نظم هستند در حالی که برادران سنی مخصوصاً جماعت اسلامی دارای تشکیلات منظم و وسیعی می‌باشند. شیعیان بیشتر می‌خواستند از ما به عنوان یک نمایش استفاده کنند و کمتر ما توانستیم با توده‌های آن‌ها تماس برقرار کنیم. بیشتر برای آن‌ها مهم این بود که نشان دهند که آقای خمینی نسبت بایشان توجه دارد. شیعیان بیشتر به مراسم عزاداری محرم توجه دارند و کمتر به کارهای تشکیلاتی و فکری اهمیت می‌دهند. جوانان آن‌ها بسیاری دست چپی شده‌اند و این عجیب نمی‌نماید زیرا روحیه‌ی انقلابی و فرهنگ شیعی وجود دارد، ولی شیعه پاکستانی و یا هندی از تفکر اصیل و انقلابی شیعی برخوردار نیست.

بنابراین آن‌ها نمی‌توانند روح تشنه جوانان خود را سیراب کنند و این جوانان به چپ‌گرایی تمایل پیدا می‌کنند. در بین شیعیان بیش از آن که رهبران مذهبی قدرت داشته باشند زمین‌داران- تجار و روشنفکران و کارمندان مهم دولتی قدرت دارند ولی آن چه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد، عدم برخورداری آن‌ها از یک سازمان منظم و وسیع است که بتوان از آن طریق آن‌ها را بسیج کرد. البته لازم به تذکر است که وضع شیعیان لاهور (لااقل آن‌ها را که ما دیدیم) از کراچی بهتر بود و افراد روشن‌تری بین آن‌ها دیده می‌شد.

اداره‌ی تحفظ حقوق شیعه

در ساعت ۳ بعدازظهر به اداره‌ی تحفظ حقوق شیعه رفتیم. عده‌ای از رجال شیعه جمع شده بودند. سران جماعت اسلامی هم حضور داشتند و عده‌ای از شاگردان جامع‌المنتظر نیز شرکت کرده بودند. خود افراد اداره‌ی تحفظ حقوق شیعه مقداری صحبت کردند و سپس یکی از ما به مدتی کوتاه صحبت کردیم که توسط آقای موسوی صحبت‌ها ترجمه شد. سپس عصرانه صرف شد. ما در هر جلسه جریان سفر خودمان را شرح می‌دادیم و وجود هرگونه نمایندگی را نفی می‌کردیم. ما پیام آقای خمینی را به مردم می‌رساندیم که مردم باید با اسلام واقعی آشنا شوند و از این قدرتی که اسلام به آن‌ها می‌دهد استفاده کنند. آن‌ها باید خودشان قدرت را به دست بگیرند. ما همه امکانات و نیروها را داریم و کافی است که بتوانیم این نیروها را بسیج کنیم و در یک خط صحیح قرار دهیم.

انجمن دانشجویان ایرانی

ما پس از اداره‌ی تحفظ حقوق شیعه به جلسه‌ی ایرانیان در دانشگاه مهندسی رفتیم. حدود ۱۰۰ نفری جمع شده بودند. احساس کردیم که جلسه‌شان مقداری مخلوط است و الزاماً همه اسلامی نیستند. برای آشنا شدن با وضع موجود، ما در ابتدا مقداری از آن‌ها سؤال کردیم تا با جو موجود آشنا شویم. از بحث‌ها روشن شد که این‌ها بیشتر وقتشان را صرف تظاهرات و برخورد کرده‌اند و این تظاهرات عنوان‌های مختلف داشته است. حتی تظاهرات برای گرفتن وام از کنسولگری. ما در این جا به طور کلی برای آن‌ها صحبت کردیم و در لزوم کار ایدئولوژیک گفتگو کردیم که باید به تمام پیام آقای خمینی پاسخ دهند. سپس آن‌ها سؤالاتی

داشتند. مخصوصاً درباره‌ی حکومت اسلامی مطرح کردند و ما پاسخ دادیم. به آن‌ها قول دادیم که آن‌ها را با اتحادیه در تماس قرار دهیم. البته با بعضی از افراد مسلمان آن‌ها صحبت‌هایی کردیم و آن‌ها را راهنمایی کردیم که هسته‌ی اصلی انجمن اسلامی را تشکیل دهند و کم‌کم این جلسه را که چند نفر از رهبران آن‌ها چپی هستند به یک انجمن اسلامی تبدیل سازند. وجود این گونه جلسات و گرایش اسلامی اغلب اعضای آن نشان می‌دهد که جو اسلامی داخل کشور بیشتر نیروهای دانشجوی خارج از کشور را مخصوصاً آن‌جا که کمونیست‌ها هنوز پا نگرفته‌اند، به سمت خود جذب کرده است.

سازمان دانشجویان امامیه (شیعه)

ما پس از این جلسه به جلسه‌ی Imamieh Student Organization رفتیم. این سازمان یک گروه شیعه هستند و حدود ۱۰ شعبه در شهرهای مختلف دارند و اعضای زیادی دارند و بسیار فعالند و این تنها گروه شیعی هستند که سازمان یافته و متشکل‌اند. راجع به مسائل مختلف تشکیلاتی، ارتباطی و انتشارات با آن‌ها بحث شد و به خصوص نسبت به زن‌های آن‌ها توصیه لازم انجام گرفت که آن‌ها را به حساب آورند و برنامه‌هایی برای آن‌ها تدوین کنند. آن‌ها عکس‌های فعالیت‌های خود را به ما نشان دادند. ما به همه این گروه‌ها مخصوصاً این گروه توصیه کردیم که کتاب‌های فارسی به خصوص کتاب‌های شریعتی را تهیه کنند و مطالعه و ترجمه‌ی آن‌ها را در صدر برنامه‌های خود قرار دهند و از این طریق افکار نوین انقلاب شیعی را در بین مردم و جوانان توسعه دهند.

جامعه‌المنتظر - یکشنبه ۲۱ ژانویه ۷۹

صبح یکشنبه پس از صرف صبحانه در منزل نوازش علی به طرف جامعه‌المنتظر رفتیم. در جلو مدرسه طلاب علوم دینی صف کشیده بودند و از ما استقبال نمودند شعارهای خمینی خمینی، حکومت اسلامی، انقلاب اسلامی و... به گوش می‌رسید. جامعه‌المنتظر مدرسه‌ای اسلامی است که حدود ۱۴۰ طلبه دارد. از ساختمان و کتابخانه و امکانات نسبتاً مناسبی برخوردار است. از کارهای جالب آن‌ها این بود که عکس‌های شاه و ولیعهد و... را زیر پا گذاشته بودند و از ما می‌خواستند که پای خود را روی آن‌ها بگذاریم و در همین حال شعار می‌دادند که

جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا و بدین ترتیب عملاً تقابل حق و باطل را می‌خواستند نشان دهند. وضع مدرسه اتاق‌های خواب، سالن‌های متعدد مدرسه و کتابخانه مورد بازدید قرار گرفت. و در یکی از سالن‌های سخنرانی حدود نیم ساعتی برای آن‌ها صحبت کردیم. صحبت ما برای آن‌ها حول و حوش نقش روحانیت و راهنمایی توده‌ها و لوازم آن بود که از لزوم تزکیه‌ی نفس، جد و جهد در مطالعات و آشنایی با مسائل و مشکلات اجتماعی و نیازهای جامعه و جوانان بحث شد و خصوصیات روحی آقای خمینی به عنوان نمونه برای آن‌ها توضیح داده شد تا به عنوان یک نمونه به ایشان تأسی کنند و با پیروی از راه و روش ایشان بتوانند افراد مؤثری برای آینده‌ی کشور خود باشند. در همین مدرسه قسمتی بود به نام منظمه... که به عنوان یک سازمان تبلیغاتی کار می‌کرد و جوانان را آموزش می‌داد. در آن جا نیز از ما با حلقه‌ی گل استقبال کردند.

برنامه‌ی دانشگاه پنجاب

از مدرسه المنتظر می‌بایست به دانشگاه پنجاب می‌رفتیم تا در آن جا برای دانشجویان سخنرانی کنیم. ولی در بین راه متوجه شدیم که بدون اطلاع ما و بدون این که نسبت به این برنامه موافقت شده باشد ما را دارند به دفتر روزنامه المنتظر می‌برند که اتفاقاً مرکز المسلمین و دفتر روزنامه ملت هم در آن جا بود که توسط فردی به نام پویا فرزند مرحوم آیت‌الله پویای یزدی اداره می‌شود و فرد خوشنامی نیست و در گذشته با سفارت ارتباطاتی داشته است و حتی زمانی با آیت‌الله خمینی نیز مخالفت می‌ورزیده است ولی اکنون در مجله خود به دفاع از حرکت اسلامی ایران پرداخته است. در هر صورت از آن جا که این مجله مشکوک بود ما با سماجت زیاد از رفتن به دفتر آن خودداری کردیم و به عنوان این که در برنامه ما این بازدید منظور نشده بوده است و ما باید رأس ساعت ۱۱ در دانشگاه باشیم از رفتن به آن جا خودداری کردیم. بعداً متوجه شدیم که در آن جا کنفرانس مطبوعاتی نیز تشکیل داده بوده‌اند و احیاناً می‌توانسته‌اند از رفتن به آن جا سوء استفاده زیادی بنمایند. فردی که می‌خواست ما را به آن جا ببرد بسیار عصبانی شده بود و آقای حسین مرتضوی و موسوی را تهدید می‌کرد که دیگر وجوهات به ایشان نخواهد داد. بالاخره به طرف دانشگاه حرکت کردیم و از آن جا که لازم بود هر چه زودتر با پاریس تماس بگیریم یکی از ما به تلفن خانه رفت و

دیگری به دانشگاه تا به هر دو کار برسیم. جلسه دانشگاه بسیار وسیع و بزرگ بود و حدود ۳۰۰۰ نفر عضو فعال و متعهد دارد و حدود یک میلیون نفر هوادار دارد. آن‌ها پاکستان را به چهار منطقه تقسیم کرده اند و هر قسمت یک رئیس منطقه دارد و هر یک، یک معاون دارند. هر منطقه به حوزه‌های زیادی تقسیم شده است که مسؤولیتی دارد و هر فرد پرونده‌ای دارد که وضع فعالیت‌های او و مشخصات او ضبط شده است. آن‌ها روزنامه‌ای هم به نام **جسارت** منتشر می‌کنند.

در این جلسه باز هم افراد جماعت شرکت کردند و ما سخنرانی کردیم و مورد توجه آن‌ها قرار گرفت. سخنرانی‌ها را **آقای قاضی حسین** دبیر کل جماعت ترجمه می‌کرد زیرا جلسه بیش‌تر از مردم عادی تشکیل شده بود. شعارهای اتحاد شیعه و سنی و انقلاب اسلامی بسیار تکرار می‌شد. رهبران شیعی همیشه همراه ما بودند و آن‌ها به این طریق خود را در صحنه‌ی عملیات نشان می‌دادند. آقای موسوی نیز پس از ما صحبت کرد و این خود اختلافات بین شیعه و سنی را کاهش می‌داد.

برنامه‌ی دانشگاه مهندسی

ما پس از این جلسه قرار بود که به دانشگاه مهندسی برویم که جلسه‌ای توسط ISO و دانشجویان ایرانی گذاشته شده بود. جماعت اسلامی از قرار در تمام دانشگاه‌های پاکستان پایگاه دارد به جز همین دانشگاه و به همین دلیل مسؤولین جماعت اسلامی و از جمله **اسد گیلانی** اصرار داشتند که ما از شرکت در این جلسه خودداری کنیم ولی ما کار خودمان را کرده و شرکت کردیم در آن جا نیز سخنرانی انجام شد و فیلم نشان داده شد. در همین جلسه برادران فلسطینی هدیه‌ی خود را به ما تحویل دادند.

برنامه‌ی مرکز جماعت اسلامی (منصوره)

پس از این جلسه ما به منصوره رفتیم. منصوره در واقع مرکز کل جماعت اسلامی است و تشکیلات دفتری و اداری جمعیت در آن جا قرار دارد و از جمله خوابگاهی مجهز که ما شب را در همان جا گذرانیدیم. به افتخار ما جماعت اسلامی برنامه‌ی شام ترتیب داده بود و از همه‌ی سران شیعه و سنی دعوت کرده بود که در این برنامه شرکت کنند. ما در آن جا در باره لزوم وحدت بین شیعه و سنی و

درباره‌ی اخلاق اسلامی و لزوم داشتن سعه‌ی صدر و تحمل نسبت به یکدیگر صحبت کردیم و از این‌که نتوانسته بودیم همه‌ی احزاب و رهبران آن‌ها را ملاقات کنیم، عذرخواهی کردیم. درباره‌ی اهداف انقلاب ایران و مآل آن نیز بحث و گفتگو شد و همچنین آینده‌ی این حرکت مورد بررسی قرار گرفت و خطرات موجود برای این انقلاب به بحث گذاشته شد. در همین جلسه نظرات انقلاب اسلامی ایران درباره‌ی سایر مسلمانان یادآوری شد و لزوم همکاری فرد فرد مسلمانان با این انقلاب مورد تأکید قرار گرفت. پس از صرف غذا بنا به پیشنهاد آقای دکتر عاصم حسین و اعلان آقای قاضی حسین، جلسه یک قطعنامه صادر کرد که طی آن همگی از انقلاب ایران حمایت کردند و این خود قدم مؤثری در یک کار جمعی از طرف رهبران شیعه و سنی بود. در پایان برنامه آقای **عبیدالله** که معاون **محمود** رئیس جماعت علمای پاکستان است برای انقلاب ایران و پیروزی آن و شهدای آن و موفقیت آقای خمینی دعا کرد. متن قطعنامه قرار بود در روزنامه‌های پاکستان چاپ شود. برای ما نیز نسخه‌هایی از این قطعنامه را خواهند فرستاد..

ملاقات با نمایندگان جنبش اسلامی افغانستان

قبل از خواب با چند نفر از برادران افغانی که برای دیدن ما آمده بودند گفتگو کردیم. آن‌ها با سازمان‌های انقلابی افغانستان از نزدیک همکاری داشتند. از مصاحبه‌ی آن‌ها نواری جداگانه تهیه شده است که بعداً منتشر خواهد شد. آن‌ها تاریخچه‌ای از انقلاب اسلامی افغانستان و دو سازمان آن یعنی حزب اسلامی افغانستان و جمعیت اسلامی افغانستان و جنایات محمد تره‌کی برای ما برشمردند که در حد خود گزارش جالبی است. رئیس یکی از این سازمان‌ها نیز جزو این افراد بود. طبق گفته آن‌ها آقای تره‌کی از مخالفان سرسخت اسلام بوده و از زمان کودتای او حدود ۲۰ هزار نفر کشته شده‌اند ولی متأسفانه چون تشکیلات خبری آن‌ها قوی نیست نتوانسته‌اند این اخبار را به گوش جهانیان برسانند. این مجاهدین افغانی تا به حال توانسته‌اند مناطقی از افغانستان را آزاد کنند. اسلحه‌ی مجاهدین از طریق مصادره‌ی اسلحه‌ی ارتش تأمین می‌شود آن‌ها احتیاج به کمک‌های فکری و اقتصادی داشتند و برای ایجاد یک ایستگاه رادیو از ما کمک

می‌خواستند. آن‌ها مدارکی از انقلاب افغانستان و برخی از نشریات خود را به ما دادند.

ظرف سفر چند روزه‌ی لاهور تلاش کردیم با فرانسه تماس بگیریم ولی متأسفانه ممکن نبود تا این‌که بالاخره با برادرمان کریم (خداپناهی) در پاریس تماس گرفتیم و ماجرای وقایع سفرمان را به پاکستان و سوءاستفاده‌های روزنامه‌ها و احزاب را برای او شرح دادیم تا به دکتر (یزدی) بگویید و دکتر به ما تلفن بزند. فردای آن روز دکتر (یزدی) تلفن زد. از او خواهش کردیم که آقا را از این وقایع مطلع کنند تا اگر کسانی با ایشان تماس گرفته و از نمایندگی ما سؤالاتی کردند قبلاً اطلاعاتی داشته باشند.

دوشنبه ۲۲ ژانویه ۷۹

روز دوشنبه را به دیدار شهر گذراندیم و بناهای تاریخی قلعه‌ها و مساجد و مقبره مرحوم اقبال را مورد بازدید قرار دادیم باز به خوابگاه برگشتیم و آماده حرکت به فرودگاه شدیم تا از لاهور به دهلی پرواز کنیم. پرواز چند ساعتی به تأخیر افتاده بود و در فرودگاه برادران شیعی در انتظار بودند. بالاخره همراه با احساس عمیق برادری و دوستی از برادران شیعی و سنی جدا شدیم.

سه شنبه ۲۳ ژانویه ۷۹ - دهلی

شب را در یک هتل گذراندیم. صبح آقای دکتر عاصم حسین با جماعت اسلامی هند تماس گرفت و آقای سیدحسین که خود را خبرگزار مخصوص روزنامه‌ی الدعوه معرفی کرد برای دیدار و بردن ما به مرکز جماعت اسلامی به محل اقامت ما آمد و همراه او به محل مسلمان‌نشین دهلی و مرکز جماعت اسلامی رفتیم. جماعت اسلامی هند با جماعت اسلامی پاکستان در حقیقت هیچگونه ارتباط تشکیلاتی ندارند اما همدیگر را تأیید می‌کنند و از هم پشتیبانی هم می‌کنند. جماعت اسلامی پاکستان بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت در حالی که در هند جنبه‌ی مذهبی بیشتر است. مرکز جماعت در محله‌ی فقیرنشین دهلی است و رو به روی مسجد جامع شهر دهلی، این محله بسیار شلوغ است و فقرا در جلو غذافروشی‌ها به صف نشسته‌اند و منتظرند کسی برای آن‌ها غذا بخرد. از

وسائل رفت و آمد سه چرخه‌هایی است که راننده‌ی آن پا می‌زند و دو نفر در پشت آن می‌نشینند. و به این ترتیب انسان دیگری را حمل می‌کنند.

در جماعت اسلامی با آقای **افضل حسین خان** که دبیرکل جماعت اسلامی بود و با **شیخ محمد یوسف** که امیر و یا رئیس جماعت اسلامی هند بود آشنا شدیم و قرار شد که ما را به عنوان نماینده آیت الله خمینی معرفی نکنند، بلکه صرفاً به عنوان دو نفر که از نزدیک با جنبش اسلامی ایران آشنایی دارند و آمده‌اند تا برادران مسلمان خود را از واقعیت‌ها و اهداف این حرکت آگاه سازند، معرفی کنند. و حمایت برادران مسلمان خود را جلب نمایند. بنابراین ما در اینجا نیز به طور قاطع عدم نمایندگی خود را از اول ابراز داشتیم.

دیدار رهبران شیعه در دهلی

ما بنا را بر این گذاشتیم که رهبران شیعه را نیز ببینیم و با نظر هر دو گروه برنامه‌ها را تنظیم کنیم. برای دیدار آقای نقوی رفتیم و مدتی برای ایشان در باره‌ی اسلام و وضع ایران صحبت کردیم. در پایان ایشان گفتند که ما از آقای خمینی تقلید نمی‌کنیم و از آقای خوئی تقلید می‌کنیم. ایشان گرچه شخصاً فرد خوبی بود ولی اصلاً با اینگونه مسائل بیگانه بود. بعد از ایشان به دیدار شخص دیگری رفتیم. او در «غالب آکادمی» کار می‌کرد و مذهبی نیز نبود و می‌گفت شعر نباید با مذهب مخلوط شود. در محل «غالب آکادمی» آلات موسیقی برای برنامه‌های موسیقی نیز وجود داشت و جلسه‌ای نیز برای بزرگداشت روز تولد یکی از دراویش برپا بود. با آن فرد کمی صحبت کردیم. پرسید آیا آقای خمینی مجتهد هم هست؟ ما فهمیدیم که از شیعه‌ها کاری بر نمی‌آید و لذا کارمان را محدود به جماعت اسلامی کردیم. این‌ها افرادی پاک و متدین هستند که نسبتاً روشن و آگاه هستند ولی از نظر اقتصادی در سطح پائینی قرار دارند. جماعت اسلامی هند نسبت به جماعت اسلامی پاکستان از تشکیلات و نظم و وسعت کمتری دارد. ما از آن‌ها خواستیم که مردم عادی کوچه و بازار را در مسجد جامع شهر جمع کنند تا برای آنان صحبت کنیم ولی متأسفانه قادر و یا مایل به اینکار نبودند. روز بعد ساعت ۱۱ برنامه‌ای ترتیب داده بودند که در آن تعدادی از اعضای جماعت اسلامی شرکت کرده بودند و ما برای ایشان سخنرانی نمودیم و سؤالات آن‌ها را پاسخ گفتیم.

کنفرانس مطبوعاتی

ساعت ۵ بعداز ظهر برای شرکت در یک کنفرانس مطبوعاتی که از طرف جماعت اسلامی هند ترتیب داده شده بود، به هتل (زنجیت) رفتیم. تعداد ۶۰ تا ۷۰ نفر شرکت کرده بودند و از جمله عده‌ای از خبرنگاران آمده بودند. ما در آن جا سخنان کوتاهی ایراد کردیم در دو بخش. بخش اول درباره‌ی بلوغ حرکت اسلامی ایران و بخش دوم درباره‌ی اهداف این حرکت. روزنامه‌های هند بیش‌تر در دست دست‌چپی‌هاست. روزنامه‌های اسلامی آن‌ها هم وسعت چندانی ندارد. برخی از خبرنگاران چپی بودند و برخی از حضار غیرمسلمان و بنابراین ما می‌باید در سخنرانی خود جو موجود را در نظر می‌گرفتیم. دست چپی‌ها سعی کرده‌اند انقلاب ایران را تفسیر مارکسیستی کنند و از طرفی مطبوعات پیرو غرب این حرکت را یک حرکت انعکاسی و متأثر از کمونیسم معرفی کرده‌اند. یکی می‌گفت که شاه آدم بدی نبوده است و چه اشکالی داشت که اگر با او مصالحه می‌شد. او برای ایران خیلی کار کرده بود. در جواب او گفتیم که خود ایرانیان بهتر می‌دانند که شاه خوب بود یا بد! جلسه‌ی کنفرانس مطبوعاتی با پاسخ به سؤالات خبرنگاران به خوبی برگزار شد و در پایان برنامه فیلمی نیز به نمایش درآمد. پس از ختم جلسه، عصرانه صرف شد. ما شب را در اتاقی در محل جماعت اسلامی گذراندیم و قرار است فردا به لکنهو برویم. در لکنهو اختلافات زیادی بین شیعه و سنی وجود دارد و ما امیدواریم که بتوانیم طوری عمل کنیم که حداقل به شدت آن کمک نماییم.

گزارش شهر لکنهو

شهر لکنهو دارای سکنه مسلمان زیاد و تقریباً ثلث مسلمانان آن شیعه هستند. این شهر در ۳۰۰ کیلومتری دهلی قرار گرفته است. وقتی وارد فرودگاه لکنهو شدیم حدود ۱۰ نفر از اعضاء جماعت اسلامی هند در لکنهو به استقبال ما آمده بودند. در میان ایشان امیر جماعت اسلامی لکنهو و همکاران ایشان بودند. ما مستقیماً به مرکز جماعت اسلامی رفتیم و پس از آشنایی و معارفه به بحث‌هایی پیرامون اوضاع ایران پرداختیم. قرار بود که تمام مسؤولان شیعه و سنی در این جلسه حضور داشته باشند که مانند لاهور با حضور همه برنامه‌ریزی کنیم ولی متوجه شدیم که دیگران یا در شهر نبوده‌اند و یا نیامده‌اند.

اختلافات شیعه و سنی در هند

اختلافات شیعه و سنی در شهر لکنهو از سایر نقاط هند شدیدتر است. در چندسال اخیر عده‌ی زیادی از طرفین کشته شده‌اند و به هیچ وجه حاضر به مصالحه نشده‌اند. عده‌ای معتقدند که دست‌هایی سعی دارند آن‌ها را به جان یکدیگر بیندازند. ضمناً شیعیان در اینجا خیلی مرتجع و عقب مانده‌اند و فقط کار مذهبی ایشان عبارت از سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیرزنی در ایام عاشورا است.

وضع زندگی مردم

مسلمانان و به خصوص شیعیان در اینجا بسیار فقیر و بی‌بضاعت هستند و این شهر و شهرهای دیگر مملو از جمعیت است. قسمت‌های مسلمان‌نشین شلوغ‌ترین و عقب‌مانده‌ترین و فقیرترین قسمت‌های این شهر را تشکیل می‌دهد. رهبری شیعه‌ها و سنی‌ها اکثراً در دست روحانیان نیست و بلکه بیشتر در دست افراد با نفوذ دولتی می‌باشد. در بین شیعه‌ها جوانان تندرو بسیار دیده می‌شوند. ایشان مردم را به نزاع با اهل تسنن دعوت و تحریک می‌کنند. هر دو طرف معتقدند که دولت هند در این نفاق‌افکنی دست دارد.

سنی‌ها چه در این شهر و چه در شهرهای دیگر و هم در پاکستان مسلمان‌ترند و از نظر تشکیلاتی پیشرفته‌ترند. عده‌ی زیادی از شیعه‌ها مارکسیست و چپی هستند و این به علت عدم رهبری صحیح آنان است.

سخنرانی و نمایش فیلم

به هر حال ساعت حدود ۲ بعدازظهر جلسه شروع شد. ما هردو طبق معمول حدود یک ساعت و نیم صحبت کردیم و سپس نوبت به سؤال و جواب رسید. بیشتر سؤال‌ها و جواب‌ها پیرامون اختلاف شیعه و سنی بود و آن‌ها سعی داشتند اختلافات خودشان را به میان جلسه‌ی ما بکشانند و همه اشکالات را یا در اینجا حل کنند و یا جلسه‌ی ما را هم مثل وضع خودشان سازند. سؤالاتی که بیشتر مطرح می‌شد به قرار زیر بودند:

الف- چگونه می‌شود بین شیعه و سنی تفاهم به وجود آورد؟

ب- آیا حکومت اسلامی که در ایران تشکیل می‌شود یک حکومت سنی است

یا شیعه؟

ج- حتی بعضی می‌گفتند این حکومت شیعه است یا اسلامی و یا حکومت سنی است یا اسلامی؟

د- آیا به خلفای راشدین احترام می‌گذارند یا نه؟

ه- شاه چه عیبی داشت. او که یک شیعه خوب بود و کارهای خوبی انجام داده بود؟

و- آیا عربستان یک حکومت اسلامی هست یا نه؟

ز- شما چرا به اینجا آمده‌اید و ما برای شما چه می‌توانیم بکنیم؟

پس از اتمام سؤال و جواب فیلم مزبور به نمایش گذاشته شد و هر بار به هنگام نمایش توضیحاتی نیز داده شد و اینجا تکیه روی این مسأله شد که برعکس شما هندی‌ها، زنان تا چه حد در مسائل اجتماعی فعالیت می‌کنند و حال آن که شما آنان را همیشه در خانه نگه‌داشته‌اید و حتی آنان را به جلسات مذهبی هم نمی‌آورید.

آقای علی ناصر سعید عبقاتی و ادعای نمایندگی ایشان

به علت اشکالات ارتباطی افراد زیادی ادعای نماینده بودن مراجع را می‌کنند. از جمله صحیح یا غلط شخصی به نام ناصر سعید عبقاتی است که گویا اخیراً به پاریس هم آمده و خود را نماینده‌ی آقا می‌داند اخیراً با خبرنگاران روزنامه‌های هندی و دولت هند مصاحبه‌هایی برگزار کرده، از جمله با روزنامه ایندین اکسپرس Indian Express ایشان ادعا کرده‌اند که اجداد آیت‌الله خمینی اهل لکنهو بودند و بنابراین آیت‌الله خمینی لکنهوی و هندی هستند. در ضمن، خود مصاحبه‌ی ایشان اشکالات متعددی داشت و مطالب آن انحرافی بود. شخص عبقاتی بین شیعه‌ها و سنی‌ها وجهه خوبی نیز ندارد و اخیراً به خاطر ادعای نمایندگی نمودن و این مقاله‌اش سروصدای زیادی کرده‌اند که چرا آیت‌الله خمینی چنین شخصی را نماینده خود کرده‌اند. لازم است که هرچه زودتر در این مورد اقداماتی بشود و آقا طی نامه‌ای چنانچه نماینده رسمی بودن ایشان صحت ندارد آن را تکذیب و نسخه‌هایی از این نامه را برای اشخاص مختلف از جمله دانشجویان مسلمان ایرانی در شهرهای مختلف هندوستان بفرستد و این کار ضروری و فوری است. از ما در این مورد سؤال شد ما اظهار بی‌اطلاعی کردیم. ولی گفتیم که مقاله‌ی مزبور انحرافی و حاوی اشتباهات زیادی است و در این موقعیت ضرورتی برای اظهار این

گونه مطالب نمی‌بینیم و قرار شد در این مورد تحقیق کرده به آنان اطلاع دهیم. (در ملاقات با حضرت آیت‌الله خمینی و ارائه گزارش سفر به محضرشان، مشخص شد که آقای عبقاتی نماینده ایشان نیستند).

ملاقات‌های دیگر

پس از آن با یکی از شیعیان با نفوذ آن جا به بحث و گفتگو پرداختیم که استاد دانشگاه و رئیس بخش فارسی زبان دانشگاه لکنهو بود. ایشان شعرهایی در مورد انقلاب ایران و آقای خمینی گفته بودند که برای ما خواندند. بعد با شخصی دیگر که او هم نفوذ زیادی بین شیعیان داشت و تاجر بود بحث‌هایی کردیم که به نظر می‌آمد چپی است و معلوم نبود چه می‌گوید، ایراداتی به حکومت آینده‌ی اسلامی می‌گرفت و با برهان خلف هر نوع حکومت اسلامی را چه دموکراسی و چه انتخابی و چه انتصابی رد می‌کرد و با هیچ جوابی نیز قانع نمی‌شد.

حرکت از لکنهو

بلیط هواپیمای ما باید قبلاً تأیید می‌شد و چون هواپیما جا نداشت ما مجبور شدیم به جای رفتن به دهلی و از دهلی به علی‌گاره مستقیماً به علی‌گاره برویم و چون قطار از علی‌گاره حرکت نمی‌کرد به شهری در ۶۰ مایلی علی‌گاره بنام **کانپور** رفتیم. در آن جا به منزل یکی از تجار شهر وارد شدیم. برادر او یکی از استادان دانشگاه پزشکی به اتفاق چندین نفر دیگر در آن خانه جمع بودند. این عده بسیار افراد روشنی به نظر می‌رسیدند و همگی علاقه‌مند به انقلاب ایران بودند و اخبار را مرتباً تعقیب می‌کردند. و خیلی برای این انقلاب اظهار امیدواری می‌نمودند. از کانپور حدود ساعت ۴ صبح با قطار به طرف علی‌گاره که یک شهر دانشگاهی است حرکت کردیم همراه ما یکنفر راهنما از ساکنان لکنهو آمده بود.

ورود به شهر لکنهو

حدود ساعت ۸ به مرکز دفتر حرکت اسلامی هندوستان رسیدیم. پس از معارفه و سؤالاتی چند از وضع برنامه‌ها سؤال کردیم. آن‌ها پوسترهایی چاپ کرده بودند و در آن‌ها به آمدن ما و برنامه‌ها اشاره شده بود که به تمام در و دیوار شهر زده بودند. برنامه عبارت بود از یک تظاهرات برای پشتیبانی از انقلاب اسلامی

ایران که ما در پیشاپیش آن‌ها حرکت کنیم. نماز جمعه، سخنرانی و سپس نمایش فیلم.

دیدار با اعضای انجمن اسلامی دانشجویان هند

قبل از شروع برنامه به محل انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی رفتیم تا به سؤالات و اشکالات آنان پاسخ بگوئیم. در جلسه‌ی آنان ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند. این‌ها چندین بار در شهرهای مختلف تظاهراتی گذاشته بودند و به سفارتخانه و کنسولگری‌های ایران حمله کرده بودند و عکس شاه را پایین آورده و عکس آیت‌الله را نصب کرده بودند. در دهلی با یک هفت تیر اسباب‌بازی و یک شیشه عسل به داخل سفارتخانه رفته و آن‌ها را تهدید کرده بودند و با این حیل و تهدید آنان اعضای سفارت را مجبور کرده بودند که عکس شاه را پائین بکشند و عکس آقا را به جای آن نصب کنند. در بعضی جاها اسامی ساواکی‌ها را نیز به زور از اعضای سفارت و کنسولگری گرفته بودند.

بچه‌های چپی و کنفدراسیون نیز چندین بار تظاهرات کرده‌اند و عملیات مشابهی انجام داده‌اند و همین کارها در پاکستان نیز بود و در همان ایام که ما آن جا بودیم این‌ها به سفارت ایران در پاکستان حمله کرده بودند و در زد و خورد با پلیس در کراچی و لاهور دستگیر شده و به زندان افتاده بودند که بعدها آزاد شدند. در تظاهراتی که بچه‌های چپی در شهرهای مختلف انجام می‌دادند، آنان نیز عکس‌های آیت‌الله خمینی را حمل می‌کردند و شعارهای اسلامی هم گاهی می‌دادند به علاوه شعارهای خودشان. برادران مسلمان انجمن جلو آن‌ها را گرفته و می‌گفته‌اند که شما حق ندارید شعارهایی غیر از آنچه مردم در ایران می‌دهند بدهید و از طرفی دیگر به آن‌ها می‌گفته‌اند که حق ندارند در مرکزشان عکس آقای خمینی و سایر روحانیان را نصب کنند. بر سر این اینگونه مسائل چندین بار درگیری و زد و خورد درگرفته بود و حتی در **بنگلور** این ماجرا به زد و خورد شدید و چاقوکشی و زخمی شدن طرفین کشیده بود.

برادران انجمن علی‌گاره از ما سؤال می‌کردند که نظر ما درباره‌ی این برخوردها چیست؟ و آیا آن‌ها باید جلوی فعالیت‌های چپی‌ها را بگیرند یا نه؟ به هر حال نظر ما این بود که این اعمال به این صورت صحیح نیست و شما باید راه‌های منطقی‌تر را برگزینید زیرا عکس‌العمل این کارها در روزنامه‌ها و در اذهان

مردم خوب نیست. اتفاقاً روزنامه‌های هند از این ماجرای بنگلور استفاده کرده و نوشته بودند که طرفداران و مخالفان شاه در بنگلور با چاقو به جان همدیگر افتاده‌اند. ما راهنمایی‌های لازم را به آنان نمودیم، چه از جهت روش‌های اسلامی و اخلاقی و چه روش‌هایی که جو آن جا را به طرف جو اسلامی سوق دهند و در ضمن اجازه‌ی سوءاستفاده را به کسی ندهند و با این کار بتوانند افراد عادی گروه چپی را نیز جلب کنند که مورد توافق همگی قرار گرفت.

ملاقات با رهبران شیعه

به ما اطلاع دادند که شیعه‌های این شهر گفته‌اند که در تظاهرات شرکت نخواهند کرد و معترض بوده‌اند که چرا ما به نماز جماعت سنی‌ها می‌خواهیم برویم و بیش‌تر این برنامه را برادران انجمن اسلامی تنظیم کرده بودند. روی این حساب، ما تصمیم گرفتیم که یکی از ما به تظاهرات و نماز جمعه برادران دانشجوی ایرانی و سنی دانشگاه علی‌گاره برویم و نفر دیگر به دیدن رهبران شیعه رفته و سپس با آنان در نماز جمعه شرکت کنیم.

جالب است که نماز جمعه‌ی دو فرقه در یک مسجد انجام می‌شود. اول نماز جمعه سنی‌ها و بعد در همان سالن نماز جمعه شیعه‌ها برگزار می‌شود. لذا اول به منزل **جعفر زکی** که استاد دانشگاه و یکی از رهبران شیعه بود رفتیم که ایشان پیشنهاد کردند که به اتفاق به منزل آقای **سیدعلی نقوی** برویم. ایشان پیرمردی است حدود ۷۰ ساله و از مقلدین آقای خوئی. خیلی نسبت به حرکت‌های انقلابی ایران بدبین بودند و می‌گفتند آقای خوئی که تا به حال این کارها را تأکید نکرده‌اند. می‌گفتند که حالا که آقای خمینی می‌بینند که نمی‌شود و نمی‌گذارند در فرودگاه بنشینند چه اشکال دارد قدری با دولت کنار بیایند تا کارها اصلاح شود. یا حالا که این همه مردم به کشتن رفته‌اند ببینیم چه خواهید کرد. در انتها گفتند که ایشان خودشان به جلسه خواهند آمد و از این که شنیده‌اند ما می‌خواهیم به نماز جمعه‌ی دانشجویان برویم ناراحت شدند. در خاتمه با ملایمت با ایشان صحبت شد و با تجلیل از ایشان به طرف مسجد رفتیم. برادر ایشان را که برای برگزاری نماز جمعه به مسجد رفته بود ملاقات کردیم و تقریباً همان جواب‌ها را شنیدیم، از او نیز خداحافظی کرده و به محل جلسه واقع در دانشگاه علی‌گاره رفتیم.

سخنرانی و نمایش فیلم در دانشگاه

در اینجا نخست رئیس حرکت اسلامی دانشجویان هند و رئیس اتحادیه‌ی دانشجویان علیگاره و چند نفر دیگر صحبت کردند. در این جلسه حدود ۲۰۰۰ نفر جمع شده بودند. طبق برنامه و روش گذشته، ما هر دو صحبت کردیم. پس از ختم سخنرانی‌ها به نماز جماعت عصر پرداختیم و سپس فیلم تظاهرات را به نمایش گذاشتیم که مورد استقبال قرار گرفت در اینجا نیز جمعیت مرتب شعار می‌داد.

همان طور که گفتیم قبل از سخنرانی و پس از نماز جمعه‌ی این دانشجویان تظاهراتی که بیش از ۱۰۰۰ نفر در آن شرکت کرده بودند در خیابان‌های اطراف دانشگاه به راه انداخته بودند. این تظاهرات به منظور پشتیبانی از حرکت انقلابی و اسلامی ایران انجام گرفته بود همراه با پلاکارد و پوسترهای مختلف شعارهای آنان عبارت بود از خمینی زنده باد Long Live Islam, Long Live Khomeini رهبر و ره‌نما مصطفی مصطفی. انقلاب انقلاب، اسلامی انقلاب و غیره. پس از ختم برنامه طبق دعوت انجمن حرکت اسلامی هند به کتابخانه آنان رفتیم و پس از سخنرانی کوتاهی به سؤالات متعددی که داشتند جواب دادیم. سؤالات آنان تقریباً شبیه سؤالات گذشته بود.

مصاحبه با خبرنگار Indian Express - پس از ترک محل کتابخانه به مهمانخانه‌ی شهر رفتیم. سالن آن جا را برای شام رزرو کرده بودند. در آن جا به مدت نیم ساعت با خبرنگار ایندین اکسپرس مصاحبه کردیم و پس از صرف شام به جلسه‌ای که برادران انجمن اسلامی دانشجویان هند (ایرانی‌ها) ترتیب داده بودند، رفتیم.

جلسه‌ای با برادران انجمن اسلامی دانشجویان هند. این جلسه حدود ساعت ۹،۵ شب شروع شد و تقریباً ساعت ۱ بعد از نیمه شب ختم شد. اشتیاق بچه‌ها در اینجا خیلی زیاد بود و بعضی‌ها از شهرهای خیلی دور آمده بودند در سرتاسر هند در ۷ شهر حوزه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی وجود دارد. سؤالات زیادی برای آنان مطرح بود تا حد امکان توضیح داده شدند. از جمه این سؤالات:

الف- حکومت اسلامی چیست؟

ب- نقش احزاب در حکومت اسلامی

ج- آیا احزاب مارکسیستی هم می‌توانند فعالیت کنند؟

د- اقتصاد اسلامی چگونه است و تجارت و بانک در این حکومت چگونه است؟

ه- آیا مالکیت‌های خصوصی و مالکان بزرگ در این حکومت مجاز است؟
و- انتخابات براساس چه موازینی است و با کدام روش دموکراسی تطبیق می‌کند و غیره؟

حرکت به طرف دهلی و تهیه‌ی بلیط برای رفتن به ترکیه

صبح روز بعد به علت این که شنبه‌ها قطار به دهلی نمی‌رود به اتفاق بچه‌هایی که از نیو دهلی آمده بودند با یک ماشین کرایه به نیو دهلی رفتیم. تقریباً تمام روز برای خرید بلیط به ترکیه به این طرف و آن طرف رفتیم. چون در آن جا وضع با کشور آمریکا و اروپا خیلی فرق دارد. در این مدت تقریباً مریض حال بودیم. خیلی از شب‌ها را توی راه بودیم و تا ساعات ۲ الی ۳ صبح حرف می‌زدیم. و این بی‌توجهی به نظم در خواب و استراحت باعث کوفتگی شدید ما شده بود. بلیط که گیر نمی‌آمد. از طرفی فکر کردیم چون الان در ترکیه حکومت نظامی است و اجتماعات ممنوع، شاید رفتن ما به ترکیه چندان صلاح نباشد. بنابراین از رفتن به ترکیه صرف‌نظر کردیم و برای رفتن به لندن بلیط رزرو کردیم. ساعت ۱۱ شب به طرف فرودگاه رفتیم و هواپیما ۶ صبح پرواز کرد و این خود وضع شرکت‌های هواپیمایی و تسهیلات فرودگاه و غیره را در این کشورها می‌رساند. بدین ترتیب این مسافرت به هند و پاکستان پایان پذیرفت و ما پس از ۱ ساعت که داخل هواپیما بودیم به لندن رسیدیم.

نتایج سفر

۱. جنبش اسلامی ایران تأثیر به سزایی در بیداری مردم منطقه و گرایش آن‌ها به اسلام انقلابی داشته است. ما این پدیده را در پاکستان و هندوستان مشاهده کردیم. مردم مسلمان این منطقه با علاقه شدید وقایع و پیشرفت حرکت اسلامی ایران را دنبال می‌کنند و از پیروزی‌های مسلمانان ایران بر خود می‌بالند.

۲. حضرت آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر کلیه مسلمانان اعم از شیعه و سنی شناخته شده‌اند و مردم مسلمان این منطقه به خاطر مبارزات به حق و پی‌گیر ایشان احترام بزرگی برای آن حضرت قائلند.
۳. نیاز و ضرورت مبرمی وجود دارد تا ادبیات انقلاب اسلامی ایران و ایدئولوژی این حرکت به صورتی مدون در اختیار مسلمانان منطقه قرار گیرد. روح تشنه‌ی مسلمانان منطقه اینک نیاز شدید به سیراب شدن از این چشمه سار انقلابی دارد و در جستجوی مدلی برای انقلاب اسلامی و یافتن پاسخ برای سؤالات خویش هستند، فرصت فرخنده‌ای است که اسلام اصیل و پر تحرکت بین مردم این منطقه و به ویژه جوانان آن‌ها تبلیغ شود و جهان‌بینی، ایدئولوژی و استراتژی انقلاب اسلامی ایران برای آن‌ها روشن گردد.
۴. جنبش اسلامی ایران تأثیر بسزائی در نزدیک ساختن گروه‌های شیعه و سنی داشته است و مردم منطقه پیام امام خمینی را درباره کنار گذاردن اختلافات شیعه و سنی و اتحاد با یکدیگر با جان و دل پذیرا شده‌اند.
۵. ایجاد ارتباط مستقیم با مردم این منطقه و رفع شبهاتی که مطبوعات غرب‌زده و یا چپ‌گرا برای مردم به وجود آورده‌اند بسیار ضروری و لازم است. مردم خواهان دانستن واقعیت‌های این حرکت اسلامی هستند و اگر در آینده افرادی مأموریت این کار تبلیغاتی را به عهده بگیرند به سادگی خواهند توانست مردم مسلمان منطقه را بیدار ساخته و آن‌ها را به شرکت در حرکت بزرگ اسلامی در تمام منطقه دعوت کنند.
۶. شیعیان نسبت به برادران سنی عقب‌افتاده‌ترند و از تشکیلات و نظم کمتری برخوردارند. رهبری شیعیان اغلب در دست علما نیست، بلکه در اختیار افراد با نفوذ اداری، زمین‌داران و ثروتمندان است که احياناً غیرمذهبی نیز هستند. بسیار ضروری است که نماینده‌ای دائمی از ایران به این کشورها اعزام گردد تا بتواند همه‌ی اقشار و گروه‌های شیعی را در یک نظام واحد متشکل سازد. برخی از رهبران کنونی مذهبی شیعیان مردم را در یک سطح نازلی از نظر فکری نگه‌داشته‌اند به طوری که برخی از آن‌ها از اسلام چیزی جز مراسم عزاداری محرم

نمی‌شناسند. حرکت اسلامی ایران می‌تواند به عنوان یک نقطه‌ی عطف، تحرک عظیمی را در بین شیعیان به وجود آورد (این تحرک هم اکنون در میان سنی‌ها بیشتر است)، مشروط بر این که ابتدا رهبران مذهبی آن‌ها بسیج شوند. زعما خود را نماینده‌ی مردم می‌دانند و یا خود را نماینده‌ی مراجع معرفی می‌کنند و به کلاشی می‌پردازند... (ناخوانا) جلوگیری به عمل خواهد آورد و از دامن زدن اختلافات بین شیعه و سنی جلوگیری خواهد نمود.

۷. به طور کلی ظرفیت انقلابی مردم پاکستان نسبت به هندوستان بیشتر است. شیعیان هندوستان بالاخص، بسیار عقب مانده‌اند و نسبت به مسائل ایران بیگانه‌اند. انگیزه‌ی حرکت در پاکستان و هندوستان باید متفاوت باشد و درحالی که مردم پاکستان می‌توانند برای تشکیل حکومت اسلامی مبارزه کنند، در هندوستان مبارزه باید در جهت تشکیل یک حزب اسلامی نیرومند و کسب قدرت سیاسی باشد زیرا در هندوستان مسلمانان در اقلیت هستند.

۸. سه سؤال عمده‌ای که برای مردم پاکستان و هند مطرح بود به قرار زیر است:

- الف- آیا کمونیست‌ها در این جنبش دخالت دارند یا نه؟
- ب- اگر این جنبش اسلامی پیروز گردد آیا این خطر وجود ندارد که کمونیست‌ها وارد صحنه شوند و آن را منحرف سازند؟
- ج- آیا برنامه‌ای جهت تشکیل حکومت اسلامی در دست هست یا نه؟ آیا پیش‌بینی نمی‌شود که همچون سایر کشورهایی که در آن‌ها انقلاب اسلامی رخ داده است (مانند پاکستان) حکومت ایران با فقدان طرح‌های اسلامی روبه‌رو شود و آن گاه انقلاب اسلامی عقیم بماند و کم کم از مسیر خود منحرف گردد؟

علت وجود این سؤالات تبلیغات شدید دولت ایران برای جلب حمایت کشورهای غربی، تبلیغ کشورهای غربی برای یافتن مجوزی جهت مداخله‌ی خویش و تبلیغ روزنامه‌های چپی و دانشجویان چپی برای این که این حرکت را از آن خودشان معرفی کنند و بالاخره بدبینی‌ای است که مردم از جنبش‌های

گذشته برایشان به وجود آمده است. قسمت عمده‌ای از وقت ما صرف رفع این شبهات و روشن کردن اذهان مردم در این موارد شد.

هیئت بازدید کننده از پاکستان و هند - ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷

توضیح: آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری از اعضای شورای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان و عضو شورای نهضت آزادی ایران - خارج از کشور در آمریکا بودند.

۳۴- حکم آقای خمینی به دکتر ضرابی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹ صفر ۱۳۹۹

جناب آقای دکتر جلیل ضرابی

به طوری که مسبوق هستید سفیر فاسد غیرقانونی طرفدار محمدرضا پهلوی خیانتکار که متصدی غاصبانه سفارت آمریکاست حاضر نشده است حتی بعد از خلع شاه از سلطنت و فرار وی از ایران دست از تلاش‌های مذبوحانه‌ی خود بردارد و کارمندان محترم سفارت ایران در واشنگتن و کنسولگری‌های ایران در مراکز مختلف آمریکا حسب وظیفه‌ی قانونی و ملی خود وی را نپذیرفته اند.

لهذا بدین وسیله به جنابعالی و آقایان دکتر طباطبائی، رضا صدر، احمد عزیزی، شهریار روحانی مأموریت داده می‌شود تا با همکاری کارمندان سالم و علاقمند به حیثیت و شرافت اسلامی و ملی در امور سفارتخانه و کنسولگری‌ها سرپرستی نموده در حفظ اسناد و مدارکی که به ملت ایران تعلق دارند به هر ترتیب که مقتضی می‌دانید عمل بفرمایید. البته کارمندان محترم با جنابعالی و هیئت تحت نظر شما همکاری خواهند نمود. روح الله الموسوی الخمينی

۳۵- پاسخ به دروغ‌پردازی‌ها و تحریفات خلخالی ۲۰ مرداد ۱۳۷۱

بسمه تعالی

سردبیر محترم روزنامه‌ی سلام

بعد از سلام. در یک سلسله مقالات تحت عنوان «خاطرات آیت‌الله خلخالی» که در آن روزنامه به چاپ می‌رسد مطالبی عنوان شده است که یا

نادرست و خلاف هستند و یا از مقوله‌ی تهمت و افترا و دروغ می‌باشند. برای روشن شدن اذهان عمومی به تدریج آن قسمت‌هایی را که از آن‌ها مطلع هستیم و یا شخصاً به این جانب مربوط می‌شود، ذیلاً توضیح می‌دهد و انتظار دارد بر طبق قانون مطبوعات آن‌ها را عیناً منتشر سازید:

۱- در شماره ۳۱ خاطرات (سلام ۹ تیرماه ۱۳۷۱) آمده است که:

«... و آقای خمینی به اتفاق تعدادی از یاران، در نیمه‌شب نجف را ترک کرده و به بصره رفتند. همراهان آقای خمینی در این سفر، عبارت بودند از آقای املائی و شهید محمد منتظری و آقای رحمانی و آقای ابراهیم یزدی و آقای فردوسی پور و حاج احمدآقا... و... آن‌ها شب در بصره ماندند و صبح فردا به طرف صفوان، مرز عراق و کویت رفتند... آن‌ها ناچار شدند که به بصره برگردند. فردای آن روز، آن‌ها با یک هواپیمای نظامی، که در اختیارشان گذاشته شده بود، به بغداد...».

در این قسمت از نوشته، که ربطی به خاطرات نویسندۀ ندارد، ۶ اشتباه وجود دارد، که عبارتند از:

اشتباه اول: آقای خمینی و همراهان نیمه‌شب نجف را ترک نکردند. آن‌ها صبح بعد از نماز و قبل از طلوع آفتاب حرکت کردند.

اشتباه دوم: مرحوم محمد منتظری جزو همراهان در آن سفر نبود.

اشتباه سوم: آن‌ها یکسره در همان روز به مرز صفوان رسیدند. نه آن که شب را در بصره بمانند و روز بعد حرکت کنند.

اشتباه چهارم: همه همراهان آقای خمینی قصد سفر به کویت را نداشتند. به جز حاج احمدآقا، آقایان فردوسی‌پور و املائی و این‌راقم و برادران مهری که میهمان‌داران آقای خمینی بودند، بقیه همه از مرز صفوان به نجف برگشتند.

اشتباه پنجم: بعد از ممانعت مقامات کوینی از ورود به کویت، و ساعت‌ها به صورت نیمه بازداشت در ساختمان مرکز اطلاعات و امنیت شهر صفوان، مقامات عراقی آقای خمینی و حاج احمدآقا و آقایان املائی و فردوسی‌پور را، که از نجف آمده بودند، به بصره بردند. تا شب را در آن جا به سر برند. آقایان مهری به کویت برگشتند و راقم در بازداشت‌گاه مأموران امنیتی عراق نگهداری شدم تا فردا

از بغداد اخراج شوم. روز بعد راقم را نیز به هتل بصره نزد آقای خمینی بردند، به درخواست آقای خمینی.

اشتباه ششم: آقای خمینی و همراهان، جمعاً پنج نفر نه با یک هواپیمای نظامی، بلکه با هواپیمای غیرنظامی - مسافربری، شرکت هواپیمایی عراقی به بغداد منتقل شدند.

۱- در همین شماره آمده است:

«فرح با هواپیمای پان امریکن از ایران به فرانکفورت و از آن جا به عراق رفت و بدون مقدمه، به دیدن آن آقا رفت و بار دیگر این اتحاد مثلث زر و زور و تزویر خود را نشان داد.»

با توجه به سوابق مسأله، شخص مورد نظر ایشان آیت‌الله‌العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاسم خوئی است. این بیان نویسنده، صرف‌نظر از آن که با شواهد تاریخی دیگر تطبیق نمی‌کند و نیاز به بررسی جدی دارد، با موضعی که اخیراً، بعد از درگذشت آن مرجع عالی‌قدر اعلام شده است تناقض دارد. نویسنده باید این تناقض را برای مردم روشن سازد.

۳- در همین قسمت از خاطرات آمده است:

«هنگامی که شریف امامی نخست‌وزیر شد، آقای خمینی در پاریس بود.»
اطلاعات نویسنده از حوادث سیاسی بسیار ناقص است و حتی اهمیتی نداده است که به روزنامه‌های وقت مراجعه کند و هر چه به ذهنش رسیده است بر قلم جاری ساخته است. شریف امامی در ۴ شهریور ۵۷ به نخست‌وزیری منصوب شد. آقای خمینی و یارانش در ۱۴ مهرماه ۱۳۵۷ وارد پاریس شدند.

۴- نویسنده ارتباط و دوستی خود را با یک پلیس عکاس دولت فرانسه و سفر وی را به ایران و ملاقات‌هایش را شرح داده است. و با وجودی که می‌نویسد: «نه من زبان فرانسه بلد بودم و نه او به زبان فارسی آشنا بود. و با اشاره و کنایه حرف‌هایمان را به هم تفهیم و تعارف می‌کردیم... اما او آدم بدی نبود.»

معیار تشخیص خوبی و بدی در یک آدم چیست؟ اولاً ارتباط ایشان با یک پلیس دولت فرانسه چه بوده است؟ و ثانیاً سفر او به تهران و ادامه ارتباطش با نویسنده از چه بابی بوده است؟

۵- تنظیم وقت ملاقات‌های آقای خمینی با مرحوم اشراقی بود. نه با این جانب. البته ایشان به دستور شخص آقای خمینی بدون نظر این جانب به هیچ

یک از مراجعین غیرایرانی وقت نمی‌دادند و اگر هم به هر صورتی حاضر می‌شدند، بدون حضور این جانب مذاکره یا مصاحبه نمی‌کردند.

۶- در مورد قضاوت نسبت به شخصیت افراد فعال در نوفل‌لوشاتو و از آن جمله درباره این جانب که: «ابراهیم یزدی مرموز و تودار بود.» برداشت شخصی ایشان به همان اندازه معتبر است که پلیس عکاس فرانسه در نظرشان آدم خوبی بوده است. به علاوه ایشان در جریان انقلاب و سال‌های اول بعد از پیروزی در مورد اشخاص بارها تغییر نظر داده‌اند و از طرفدار و مدافع سرسخت به مخالف خوان، تغییر موضع داده‌اند و این نشان می‌دهد که نویسنده نیازمند تأمل بیشتر در قضاوت درباره آدمیان است.

۷- نویسنده آورده است که:

«یک روز ایشان به مخابرات آمده و گفت: آقایان بفرمائید بیرون من می‌خواهم تلفن کنم. من گفتم شما بفرمائید از جای دیگر تلفن کنید چرا آقایان تلفن‌خانه را ترک کنند؟ آقای صدوقی... و آقای فردوسی‌پور نیز بودند. من از این که او جسارت کرده و علما را نامحرم می‌دانست خیلی ناراحت شدم. او هم از من دلخور شد. من به نزد آقای خمینی رفتم و جریان را به خدمتش عرض کردم و گفتم برخورد خوبی با آقایان روحانیون ندارد.»

اصل مسأله در تلفن‌خانه درست است. اما موضوع تلفن زدن من نبود. خود ایشان در پاراگراف جلوتر آورده‌اند که «آقای یزدی هم‌چنین تمام تلفن‌های خبرگزاری‌ها و تلفن‌های حساس را در اختیار داشت و شب و روز با آن‌ها تماس می‌گرفت.» بنابراین نیازی نداشتم از تلفن‌خانه استفاده کنم. بلکه مسأله تلفنی بود که گفته شده بود به آن جا خواهند زد. این یک تلفن محرمانه بود و شخص آقای خمینی، فرزندشان حاج احمدآقا را فرستادند تا حاضرین در اتاق، آن جا را ترک کنند و ترک کردند. نویسنده مدعی است که مسأله را با آقای خمینی مطرح ساخته است، اما در مورد جوابی که دریافت کرده است سکوت نموده است.

اما مسأله احترام به علما، این بنده برای علم و عالم واقعی اهمیت و احترام فراوان قائل هستم خواه علم دین و عالم دینی باشد یا علم و عالم پزشکی فیزیک یا ژنتیک. اما هر معممی را عالم نمی‌دانم. و هر ملائی و هر عالمی را هم واجد تقوای لازم، انصاف و صداقت و انسانیت نمی‌دانم. به قول معروف، ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل.

۸- در قسمت ۳۲ خاطرات (شنبه ۱۳ تیرماه ۷۱) آمده است:

«روزهای جمعه مردم، به ویژه جوانان... برای استماع سخنان آقای خمینی به نوفل لوشاتو می‌آمدند و ایشان روزهای جمعه بعد از نماز سخنرانی می‌کردند.»
نویسنده روزهای شنبه و یکشنبه را که تعطیل آخر هفته در اروپاست با روز جمعه که تعطیل آخر هفته در ایران است قاطی کرده است. روزهای جمعه در اروپا، روز کار است و در آن روز کمتر کسی به نوفل لوشاتو می‌آمد. روی قرار قبلی، و توضیحاتی که برای آقای خمینی داده شده بود، ایشان روزهای شنبه، که بیشترین جمعیت در محل حاضر می‌شد، بعد از نماز سخنرانی می‌کردند.
۹- در همین قسمت از خاطرات آورده است که:

«در همان روزها معلوم شد که نه تنها در آن جا، بلکه در ایران هم من و آقای ابراهیم یزدی نمی‌توانیم با هم سازگاری داشته باشیم.»
این‌راقم، نویسنده خاطرات را نمی‌شناسم. آشنایی من با او، اولین بار از طریق نامه‌ای بود که ایشان از محل تبعیدگاه خود به سازمان حقوق بشر در آمریکا نوشته بود. (از طریق جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر) و جمعیت دفاع... آن را برای من فرستاده بود و من هم ترجمه آن را برای تمام سازمان‌های بین‌المللی، نظیر سایر نامه‌ها فرستادم.

اما در مورد تجربه سفر نامبرده به پاریس، شاید حق به جانب ایشان باشد که نمی‌توانیم با هم سازگاری داشته باشیم. این احساس دو طرفه بود. در پاریس در آن شرایط ویژه و حساس و پرهیجان و سرنوشت‌ساز، صدها ایرانی، دانشجوی، استاد و... تاجر، کار و درس و زندگی خود را رها کرده و برای پیروزی مبارزات ملت ایران به پاریس آمده بودند و دست به دست هم داده بودند و هرکس کاری و وظیفه‌ای را به عهده گرفته بود و خالصانه انجام می‌داد. آن برادری که دکترای شیمی داشت و از هلند برای خدمت آمده بود و مسئولیت آبدارخانه را پذیرفته بود، یک فرد عادی نبود که افراد به او تحکم کنند و با او رفتاری به مشابه یک قهوه‌چی داشته باشند. برای این جانب و بسیاری از کسانی که آن روزها ناظر حوادث و فعالیت‌های نوفل لوشاتو بودند، بسیار دردناک و تعجب‌آور بود که فرد معممی که به هر حال می‌بایستی رعایت احترام کسوت روحانیت خود را می‌نمود، در حضور ده‌ها خبرنگار خارجی ناظر بر صحنه و صدها ایرانی، بر سر پیاز یا چای

با مسؤول آشپزخانه گلاویز شود و کار به شکستن سر طرف دعا و فحاشی بینجامد و... آبروریزی شود.

۱۰- در همین قسمت آورده است: «من به حضرت آقای خمینی عرض کردم که ایشان (یزدی) با دخترها دست می‌دهد...»

اولاً با همه دخترها نبوده است. شما به آقای خمینی خلاف گفته بودید، ایشان از من توضیح خواستند و من هم توضیح دادم. مسأله دست دادن با چند خبرنگار زن خارجی بود. از جمله خانم خبرنگار نیویورک تایمز، حدود ۶۵ ساله، که خود آن‌ها مقدم در دست دادن شده بودند. و بعد از توضیحات روشن شد که اشکال شرعی هم بر آن مترتب نبوده است. تنها توضیح ایشان این بود که شما باید به ذهنیت آن‌ها که به اینجا می‌آیند توجه کنید. برخی از روحانیونی که به اینجا می‌آیند مسائل را درست نمی‌فهمند. از باب اجتناب از موضع تهمت حتی‌الامکان استتکاف بشود بهتر است.

اما نویسنده خاطرات که بالاجبار به حجم عظیم کارهای تبلیغاتی، دیدارهای سیاسی، مصاحبه‌های مطبوعاتی، رادیویی، تلویزیونی، که همه روزه در جریان بوده، اعتراف می‌نماید و به نقش فعال این جانب نیز اقرار می‌نماید، آن همه را ندیده بود، و فقط دست دادن با یک یا چند زن غیرمسلمان را دیده بود؟ باید بگوییم:

گر می‌نخوری طعنه‌مزن مستان را بنیاد مکن تو حيله و دستان را
تو فخر بدین کنی که من می‌نخورم صدکار کنی که می‌غلام است آنرا
 اگر به دلیل تلفن و پیاز و غیره از فرد یا افرادی دلخور شده بودید، پا بر حق گذاشتن درد درون شما را دوا نمی‌کند. و دین خدا را هم بهانه قرار ندهید:

زبان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش (فردوسی)
 بد نیست این را هم متذکر شوم که یکی از مدرسین محترم حوزه علمیه قم که قبل از انقلاب به آمریکا آمده بود، به دانشجویان مسلمان اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، که تمامی تلاش ما بر آن بود که هویت ایرانی - اسلامی خود را حفظ کنند و به کثافات محیط آلوده نشوند، توصیه کرده بودند که: برای رابطه با دخترها و خانم‌های آمریکایی، حتی صیغه هم لازم ندارند. چرا که ما (ملت ایران) با آمریکا در حال جنگ و مبارزه هستیم و هر کجا به زنان آنان دسترسی پیدا کنیم حکم «ما ملکت ایمانهم» را پیدا می‌کنند!!!

در قسمت‌های دیگر خاطرات نیز مطالبی آمده است که انشاءالله در نامه‌های بعدی خواهم نوشت.

با آرزوی توفیق همه کسانی که خالصانه برای بهروزی ایران و پیروزی اسلام کار می‌کنند.

دکتر ابراهیم یزدی - تهران - ۷۱،۵،۲۰

۳۶-فرازهائی از مصاحبه خبرنگار نیویورک تایمز - نوامبر ۱۹۷۸
(آذر ۱۳۵۷)

«پاریس ۶ نوامبر - آیت‌الله خمینی رهبر مذهبی ایرانیان که سمبل مقاومت در برابر شاه است. امروز گفت او مردم را به جنگ در ایران دعوت می‌کند اگر شیوه مبارزه سیاسی کنونی به نتیجه نرسد».

نقل چنین مطلبی در اولین پاراگراف گزارش این خبرنگار، جو سیاسی محافل دیپلماسی آمریکا را نشان می‌دهد و آن ترس و نگرانی از جنگ داخلی در ایران است. ما این را می‌دانستیم. و به همین دلیل معتقد بودیم که اعلام جهاد را باید مثل شمشیر دم‌وکلیس بر سر آنان نگه داشت، و لی با مبارزه سیاسی کار را تمام کرد. آن‌ها از شروع جنگ داخلی بیم داشتند. باید از بیم آن‌ها استفاده و شرایط ملت را با همین مبارزات سیاسی بر دشمن تحمیل کرد. نقل بیان آقای خمینی در اولین قسمت مصاحبه، نشانه تشخیص درست در یک درگیری سیاسی شدید است. گزارش ادامه می‌دهد:

«سؤال کردم که آیا استقرار یک دولتی نظامی احتمال جنگ داخلی را بیشتر نکرده است؛ آقای خمینی جواب داد: ما در گذشته گفته‌ایم که ما امیدواریم این قدرتهای نظامی نتوانند جنبش ما را سرکوب نمایند و اینکه شیوه کنونی مبارزات ما، شیوه سیاسی، ما را به اهداف خودمان خواهد رسانید، اما اگر این شیوه‌ها کار نکنند. مسلماً ما روش‌های دیگری را برای حل مشکل جستجو خواهیم کرد».

«سؤال کردم آیا این بدان معناست که جنگ داخلی، وی جواب داد: بله».

خبرنگار سپس وضع مسکن آقای خمینی را گزارش داده است:

«در این مصاحبه کوتاه آیت‌الله از طریق یک مترجم، ابراهیم یزدی، که در هوستن تحصیل کرده است، سخن می‌گفت او در یک خانه‌ای نمای سرخ رنگ در حوالی پاریس که حدود یک ماه قبل که وارد پاریس شد، مسکن گزیده است. مبلمان خانه از اتاق پذیرایی برچیده شده است. و کف اتاق با قالی و پتو پوشیده است. اما کاغذهای دیواری اتاق با طرح‌های گل‌های آبی و صورتی ذوق فرانسوی را حفظ کرده است. آیت‌الله عمامه‌ای سیاه و عبایی سیاه و قباده‌ای خاکستری و پیراهنی سفید در بر کرده بود و چهار زانو بر زمین نشسته و به دیوار تکیه کرده بود. چشمان کوچک و با نفوذش را معمولاً به زیر انداخته بود و فقط گاهی یک نگاه سریعی به ملاقات‌کننده خود می‌اندازد. از مصاحبه‌کننده هم خواسته شده بود که بعد از درآوردن کفش‌ها و پوشانیدن سر و شانه‌ها با یک پارچه سفید بزرگ مربع، به طوری که فقط چشم‌ها بیرون بود، به داخل اتاق برود و بر زمین زانو بزند! سن آیت‌الله اگر چه ۷۸ سال ذکر شده است. اما یزدی گفت که حدود ۸۰ سال دارد. اما پیشانی بلند و صاف او و پوست بی‌رنگش سن او را جوان‌تر می‌نمود. وقتی صحبت می‌کند، صدایش آرام و بدون هیچ‌گونه حرکتی است (ژستی). و انگشتان دراز خود را که ناخنهایش تمیز و کوتاه است به هم گره زده است.»

«مصاحبه تکمیل سؤالات و پاسخ‌های زیادی بود که نوشته شده بودند. جواب‌های او خیلی دقیق بودند. او گفت که شخصی را برای اداره نظام جدید ایران، در صورت سقوط شاه در نظر دارد. اما گفت که او را بعداً معرفی خواهد کرد. آقای خمینی - آیت‌الله، عنوان بالایی است در میان روحانیت تشیع، گفت که روابط با ایالات متحده مثل سایر کشورها خواهد بود، که «بین دو کشور مستقل وجود دارد»، اما اگر چنان چه سیاست آمریکا به همین صورتی که اکنون هست ادامه پیدا کنند، مسلماً هرگز مورد قبول ما نخواهد بود.»

«من سؤال کردم که آیا این پاسخ به آن معناست که او پافشاری خواهد کرد که آمریکایی باید بروند؟ مترجم اعتراض کرد که سؤالات باید

چهارچوب همان سؤالات نوشته شده باشد. اما به هر حال دو سؤال مرا برای آیت‌الله ترجمه کرد و او جواب داد:

آن آمریکاییانی که در ایران هستند تا در امور داخلی ما مداخله کنند، حضورشان در تعارض با استقلال ماست و باید بروند». در پاسخ به یک سؤال نوشته شده درباره سیاست نفت که او اعمال خواهد کرد، آیت‌الله به نحو‌ای که درآمد نفت در حال حاضر مصرف می‌شود حمله کرد و آن را محکوم نمود و در مورد پروژه‌هایی که او گفت: «بی‌فایده و خطرناک و ناسالم برای کشور ما هستند، نظیر خریدهای عظیم اسلحه، که نفعی برای اکثریت مردم فقیر ما ندارد.» این سیاست بدون شک قابل قبول نخواهد بود و به کلی تغییر داده خواهد شد. فروش و تولید نفت بر اساس منافع و مصالح ملت ما خواهد بود. وقتی برای توضیح بیش‌تر اصرار کردم، آقای یزدی - مترجم - گفت که «معنای بیان آیت‌الله این است که سیاست کنونی فروش نفت غیرقابل قبول است اما تغییرات باید توسط دولت آینده‌ی انقلاب بررسی شده و اجرا گردد». در حالی که آیت‌الله هم چنان درخواست خود را تکرار می‌کرد که شاه باید برود و نظام شاهنشاهی جایش را به «جمهوری اسلامی» بدهد، تنها در پاسخ به یکی از سؤالات بود که نوع حکومت مورد نظر آیت‌الله کمی معلوم می‌شود. در پاسخ به سؤال درباره‌ی روابطی که آن‌ها با ملت‌های عرب خواهند داشت، او گفت: «ما از سیاست‌های آنان راضی نیستیم. آن‌ها سیاست‌هایشان اسلامی نیست. و اصول عدالت اسلامی را رعایت نمی‌کنند اگر دولت‌ها اصول اسلامی را بپذیرند و با مردم خود را با عدالت رفتار کنند، نگرش ما به آن‌ها برادرانه خواهد بود. اما در مورد مردم عرب، ما به آن‌ها نزدیک هستیم و احساس برادری می‌کنیم. در مصاحبه اجازه سؤالات بیشتر روشن‌گرانه را نمی‌دادند! اما پس از اتمام مصاحبه از یزدی سؤال کردم که آیا منظور آیت‌الله تمامی دولت‌های عربی است، او گفت بله برای تمام دولت‌های عربی یکی هستند. آیت‌الله گفت: که اقلیت‌های مذهبی، از جمله مسیحیان و یهودیان، در جمهوری اسلامی مورد حمایت عدالت

اسلامی قرار خواهند گرفت و در انجام مراسم مذهبی خودشان آزاد خواهند بود. صرف نظر از اصرار آیت‌الله در «جمهوری» بودن حکومت آینده، و شرکت مردم در آن، بیانات متعدد آقای خمینی در فرانسه خیلی کم به مشخصات حکومتی که می‌خواهد در ایران برقرار سازد پرداخته است. آقای یزدی و سایر اعضای گروه خمینی در پاریس مدام می‌گویند که موضع آیت‌الله خیلی روشن است. اما وقتی به جزئیات می‌رسد، جواب معمولاً این است که: این بستگی به مردم دارد! یا این که باید بر اساس مصالح مردم باشد».

«معمولاً در صحن باغ زائرین و مریدان بسیاری پرسه می‌زنند. در دیوار باغ تابلویی زده شده است که «آیت‌الله خمینی سخنگو ندارد». بسیاری از عکاسان و خبرنگاران ساعت‌ها در کنار جاده انتظار می‌کشند. دو اتوبوس پلیس فرانسه در اطراف دهکده آرام نوفل‌لوشاتو پراکنده هستند تمامی اشخاص را زیر نظر دارند. و گاهی اوقات آن‌ها در واکي تاکي یا بی‌سیم‌های دستی نجوا می‌کنند. اما آن‌ها در کار اشخاصی که می‌آیند و می‌روند دخالتی نمی‌کنند»

۳۷- نامه به روزنامه سلام - پاسخ به خلخالی مهر ۱۳۷۱

بسمه تعالی

سردبیر محترم روزنامه سلام بعد از سلام

روزنامه سلام در شماره مورخه ۷۱،۷،۲۱ در یادداشتی تحت عنوان «توضیح آیت‌الله خلخالی» مطالبی را به چاپ رسانیده که بی‌اساس است. بنده مایل نبودم که بار دیگر به مطالبی که بر قلم بی‌تقوای نویسنده جاری می‌شود جوابی بدهم اما چون ایشان به بهانه جواب و توضیحات ادعاهای جدیدی را مطرح ساخته‌اند، بنابراین باید جواب آن‌ها بر طبق قانون در روزنامه‌ی سلام درج گردد.

۱- در این نوشته آمده است: «ایشان (یزدی) آقای افجعی مرحوم (افجه‌ای درست است) را به بیت آقای خمینی فرستادند و وجوهات و پول‌های زیادی را دریافت داشتند. ما می‌گوییم آن پول‌ها چه شد؟»

اولاً - اگر رهبر فقید انقلاب وجوہات و پول‌هایی را مستقیم یا غیرمستقیم برای این جانب می‌فرستادند هیچ ربطی به آقای صادق خلخالی ندارد. ثانیاً - نام آن مرحوم «افجعی» نیست بلکه افجہای است. ثالثاً - اشیاء و پول‌های نقدی در جریان انقلاب از منازل طاغوتیان و یا مراکز دیگر دولتی ربوده شده بود که توسط مردم به دفتر آقای خمینی در مدرسه‌ی علوی تحویل داده شده بود. آقای خمینی از بنده خواستند ترتیب تحویل آن‌ها به خزانه دولت داده شود. مرحوم افجہای مسؤول امور مالی نخست‌وزیری شده بود و مأموریت یافت که آن‌ها را تحویل گرفته و به ارگان‌های ذیربط انتقال دهد. آن مرحوم تمامی آن اشیاء و نقود را طی صورت جلسه‌ای که به امضای تحویل‌دهندگان و تحویل‌گیرندگان رسید، دریافت نمود برخی از آن اشیاء به خزانه بانک مرکزی، برخی به موزه و بقیه به حساب نخست‌وزیری واریز گردید. اسناد آن نقل و انتقال‌ها تماماً در نخست‌وزیری حفظ و نگهداری می‌شده است. هر کس مایل باشد می‌تواند به آن‌ها مراجعه کند. این جانب با مرحوم افجہای برای اولین بار در نخست‌وزیری آشنا شدم. اما تمام کسانی که آن مرحوم را از نزدیک می‌شناختند، از او به نیکی، امانت و اخلاص در عمل یاد کرده و می‌کنند.

۲- در نوشته آمده است: «چطور شد که شما صبح زود در نجف حین حرکت آقای خمینی به آن قافله بزرگ ملحق شدید با این که از ماجرا کسی خبر نداشت...».

اگر نویسنده به توضیحات قبلی بنده توجه کرده بود نیازی به طرح این سوال نبود. حجت‌الاسلام والمسلمین آقای دعائی، این جانب را از تصمیم رهبر فقید انقلاب مبنی بر ترک نجف مطلع کردند و از طرف ایشان پیغام دادند که هر چه زودتر به نجف بروم. رهبر فقید انقلاب به دفعات، از حضور این جانب در آن سفر تعبیر به یک امداد غیبی نموده بودند.

۳- آقای صادق خلخالی در نوشته‌ی خود آورده است: «باید بگویم با صرف ادعا و بدون شاهد و بینہ هیچ‌گونه مطلبی اثبات نمی‌شود.»

من از خداوند متعال برای جاری شدن این مطلب از آن قلم سپاس‌گزارم. عجیب است از کسی که ادعای اجتهاد دارد و سال‌ها حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب بوده است و برای توجیه اعمال خود مرتب به فرامین شفاهی و کتبی آقای خمینی متوسل می‌شود و با کمال جسارت علیه افراد ادعانامه صادر می‌کند، تهمت

می‌زند، توهین می‌کند، ناسزا می‌گوید، نسبت‌های زشت و قبیح به افراد محترم، حتی نماینده‌ی مرحوم آیت‌الله طالقانی در شورای نظارت بر انتخابات شهر سنندج (دکتر پرتو ماه) می‌دهد از آن‌ها شاهد و بینه برای اثبات بی‌گناهی می‌خواهد؟ این روش و شیوه دادگاه‌های معروف بلخ بوده است. از این خاطرات و اعترافات بهتر از این کسی نمی‌توانست اعتبار احکام و اعمال دادگاه‌های انقلاب را در آن دوره، زیر سؤال ببرد.

۴- چون آقای صادق خلخالی در این توضیحات مطالب مورد نظر خود را به صورت سؤال مطرح کرده‌اند و درخواست سعه صدر کرده‌اند، متقابلاً سؤال بسیاری از مردم را در این جا مطرح می‌سازم:

آقای خلخالی به عنوان حاکم شرع اموال منقول و غیرمنقول زیادی را مصادره و در آن‌ها دخل و تصرف کرده است. آیا ممکن است ایشان از کم و کیف این اموال، از منقول و غیرمنقول، سرنوشت آن‌ها، چگونگی مصرف آن‌ها، و این که آیا اصولاً صورت این اموال در دفتری ضبط و نگهداری شده است، برای اطلاع مردم گزارشی را منتشر سازند؟

۵- چون در نوشته‌ی آقای خلخالی آمده است که: «اگر در صورت ظاهر احتجاج تمام شد، مهم نیست. مهم این است که احتجاج پیش خداوند تمام شود.» پس درباره‌ی احتجاج اول بگویم که تلاش گسترده برای ملکوک کردن به ناحق ما عقیم مانده است. اگر چه مردم ایران از هر قشری به حقایق پی برده و می‌برند، و هر روز روشن‌تر می‌شوند و ما در پیشگاه ملت روسفید هستیم لکن مهم‌تر روسفیدی در نزد خداوند باری تعالی است. اما درباره احتجاج نهایی آقای خلخالی در پیشگاه خداوند، درباره‌ی قضاوت‌هایش چند حدیث از معصومین نقل می‌کنم و امیدوارم سلام آن‌ها را حذف نکند.

۵،۱ - رسول گرامی خدا (ص) فرمود: «من جعل نفسه قاضياً بین الناس فقد ذبح بغیر سکین.» هر آن کس که خویش را به منصب قضاء میان مردم برآورد بدون کارد خویشتن را سر بریده است.

۵،۲ - مولای متقیان علی (ع) فرمود: «یا شریح قد جلست مجلساً لایجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی.» (پس) ای شریح تو بر مسندی نشست‌ای که جز پیغمبری یا وصی پیغمبری یا شقی‌ای بر آن مسند نمی‌نشیند.

و در جای دیگر: لو يعلم الناس ما فی القضاء ما قضاوا فی ثمن بعره. اگر مردم خطر مسؤولیت قضا را می‌دانستند حتی درباره شکل اشتراک قضاوت نمی‌کردند.

۵،۳ - اما صادق (ص) فرمود: «القضات اربعه - ثلاثه فی النار و واحد فی الجنة و الخ...» قضات چهار گروه‌اند: سه طبقه مستوجب دوزخند و یک طبقه سزاوار بهشت. اما آن سه گروه که مستوجب دوزخند نخست قضاتی هستند که دانسته و از سر عمد در صدور حکم ستم می‌کنند و دیگر قضاتی که ندانسته و از سر جهل ستم روا می‌دارند و سوم قضاتی که ندانسته به حق حکم می‌کنند. و اما آن یک طبقه سزاوار بهشتند قضاتی هستند که از روی علم به حق داوری می‌کنند. با سلام بر بندگان شایسته حق. دکتر ابراهیم یزدی

۳۸ - بخشی از مصاحبه‌ی یک خبرنگار انگلیسی با نویسنده

س ۹- با فرض این که حضرت آیت‌الله روزی به ایران باز خواهند گشت و شاه دیگر زنده نباشد، چگونه می‌خواهند خلاء قدرت سیاسی موجود را پر کنند؟ احتمال کودتای نظامی چقدر است؟

ج - پس از سرنگونی شاه هیچ خلاء قدرت سیاسی وجود نخواهد داشت. ادامه‌ی حکومت شاه است که خلاء سیاسی موجود در ایران را ایجاد کرده است. دوران کودتای نظامی به عنوان یک راه حل مؤثر برای مسأله‌ی ایران به سر آمده است. اگر قدرت‌های خارجی چنین کودتایی را سازمان دهند، ارتش بیش از پیش به یک نیروی وابسته و تحت سلطه‌ی خارجی در خواهد آمد. بنابراین کودتای نظامی خلاء قدرت سیاسی را در ایران تشدید خواهد کرد.

س ۱۰- حضرت آیت‌الله خواستار سرنگونی رژیم کنونی و جانشین شدن آن به وسیله یک حکومت جمهوری را اعلام کرده‌اند.

ج- هدف ما استقرار یک حکومت جمهوری اسلامی است که براساس آراء عمومی استوار است. شکل و نوع نهایی این حکومت را، با توجه به شرایط کنونی جامعه‌ی ایران، خود مردم تعیین خواهند کرد.

س ۱۱- در ایران حکومت جمهوری از نظر قانون اساسی غیرقانونی خواهد بود. چه جنبه‌های دیگری از قانون اساسی ۱۹۰۶ را حضرت آیت‌الله تغییر خواهند داد؟

ج - تعیین نوع حکومت از حقوق مردم است. اصل سلطنت در قانون اساسی ۱۹۰۶ لغو خواهد شد.

س ۱۲ - آیا حضرت آیت‌الله این ایده را قبول دارند که در میان جوانان ایرانی بسیار مورد علاقه‌اند و شاه چنین موقعیتی ندارد؟ آیا اگر کسی دیگر پیدا شود که در مخالفت با شاه پیشروتر از حضرت آیت‌الله باشند، آیا ایشان فکر می‌کنند که می‌توانند موقعیت خود را حفظ کنند؟

ج - مسأله مقایسه‌ی دو فرد نیست. بلکه مسأله آگاهی و بیداری سیاسی مردم سرزمین ماست و هویت ایرانی و اسلامی این مردم و معیارهای اسلامی آنان است. هر کس براساس این ضوابط در کنار مردم گام بردارد، مورد قبول مردم قرار خواهد گرفت و مردم پسند خواهد شد.

س ۱۳ - به نظر می‌رسد حضرت آیت‌الله نسبت به کمونیست‌ها بی‌اعتمادند.
ج - یکی از قدیمی‌ترین احزاب کمونیست ایران، حزب توده است که ایرانیان عموماً به این حزب اعتمادی ندارند. اما کمونیست‌هایی هم هستند که وابسته به حزب توده نیستند.

۳۹- میزگرد سرتاسری تلویزیون پی بی اس آمریکا

۱۲ دسامبر ۸۷، ۲۴ آذر ۵۷

گوینده (روبرت مک نیل) : شب به خیر، دولت کارتر با یک تنگنا و دوراهی نامطلوبی در ایران رو به رو شده است. هفته پیش رئیس‌جمهوری طی سخنانی اعلام امیدواری کرد که شاه ایران از فعالیت‌های وسیعی که برای سرنگونی وی در جریان است، سالم بیرون خواهد آمد. امروز آقای کارتر حمایت و پشتیبانی خود را از پادشاه گرفتار جنگ داخلی در ایران اعلام داشته و پیش‌بینی خود را که شاه باقی خواهد ماند، قابل اطمینان دانست. با این حال مبارزات مخالفان در ایران تقلیل نیافته است. به دنبال دو روز تظاهرات آرام و بی‌سابقه‌ای که رهبران مسلمان سازماندهی کرده بودند، شب گذشته و امروز، این تظاهرات به خشونت کشیده شد و پلیس به سوی تظاهرکنندگان تیراندازی کرد. دولتیان تعداد کشته شدگان را ۶ نفر اعلام کردند، اما منابع مخالفان اظهار می‌دارند که

تعداد بیشتری کشته شده‌اند. امروز تولید نفت که رگ حیاتی برای سلامت اقتصاد ایران است به یک چهارم حجم معمولی خود تنزل یافته است. سؤال این است آیا اعتماد کارتر یک خوش باوری است یا واقع‌نگری؟ خبرنگار ما از واشنگتن گزارش می‌دهد:

خبرنگار (شارلین هنتر - گالت) : کارتر رئیس‌جمهوری، امروز صبح در یک

کنفرانس مطبوعاتی درباره‌ی اوضاع ایران چنین گفت:

«من کاملاً انتظار دارم که شاه ایران بر اریکه قدرت باقی خواهد ماند و مشکلات ایران حل خواهند شد. اگر چه اتفاقات و خونریزی‌های تأسف‌آوری رخ داده است و ما مطمئناً می‌خواهیم که از آن‌ها اجتناب شود. من فکر می‌کنم که سقوط و فاجعه‌ای که برخی منابع پیش‌بینی می‌کنند، تحقق نخواهد پذیرفت. شاه حمایت و اعتماد ما را دارد. ما هیچ نظری به دخالت در امور داخلی ایران و جلوگیری از دخالت دیگران نداریم. وضعیت مشکل ایران به دلیل بیانات کنترل نشده‌ای که از ملت‌های خارجی ایراد می‌گردد و خشونت و حمام خون را ترغیب می‌کند، وخیم‌تر گردیده است. این چیزی است که واقعاً رقت‌انگیز است و من امیدوارم که بعد از گذشت این ایام مقدس (منظور محرم است. م) قطع شود. بهتر است که این نکته خاطرنشان شود که مردم ایران برای مدت ۲۵۰۰ سال، شاید به اندازه عمر ملت‌های دیگر روی زمین، قادر به حفظ و انسجام و اداره خود بوده‌اند. البته تغییراتی همراه با خشونت در حکومت‌ها بوده است، اما آن‌ها نیز دارای تاریخی از قدرت اداره خویش هستند. به همین علت و عوامل دیگر فکر می‌کنم که اوضاع ایران با موفقیت رو به راه خواهد شد.

خبرنگار: خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش کرد که عبارت محکوم‌کننده رئیس

جمهوری «ایراد بیانات کنترل نشده‌ای از ملت‌های خارجی» به وضوح اشاره به آیت‌الله خمینی رهبر مذهبی تبعیدی در پاریس، دارد. دکتر **ابراهیم یزدی**، یکی از نزدیکان آیت‌الله خمینی است که به آمریکا آمده است. دکتر یزدی، آیا به نظر شما رئیس‌جمهوری کارتر به آیت‌الله خمینی اشاره کرده است؟

یزدی: چنین تصور می‌کنم. خیلی واضح است که او به سخنان آیت‌الله خمینی اشاره کرده است.

خبرنگار: عکس‌العمل شما در مقابل آن چیست؟

یزدی: از آن جا که رئیس‌جمهوری کارتر راجع به تاریخ صحبت کرده است، بهتر است من هم مطلبی را از تاریخ آمریکا برای او یادآوری کنم. زمانی که جورج واشنگتن به عنوان اولین رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد، پادشاه انگلیس پرسید که آیا جورج واشنگتن شاه آمریکا شده است؟ به او جواب داده شد خیر، او رئیس‌جمهور است و هر چهار سال یکبار عوض خواهد شد. پادشاه انگلیس گفت: این غیرممکن است. کشور بدون پادشاه غیرممکن است زنده پابرجا بماند. حال آقای کارتر به وضعیت ایران اشاره کرده است، سؤال این است که آیا وی پیام ملت ایران را دریافت کرده است؟ شاه اعتراف کرد که پیام انقلاب ملت ایران را شنیده است، اما پاسخی جز با گلوله به آن نداده است. پیام ملت این است که ما سلطنت نمی‌خواهیم، ما این استبداد را که توسط کودتای سیای آمریکا در ۱۹۵۳ به ما تحمیل شده است نمی‌خواهیم.

خبرنگار: شما فکر می‌کنید عواقب حمایت بدون تردید رئیس‌جمهوری کارتر از شاه چیست؟

یزدی: خوب، فقط یک راه بیشتر نیست. ملت یکپارچه قیام کرده است و هیچ قدرت یا ابرقدرتی قادر نیست ملتی را از درخواست آزادی انتخاب سیاسی موردنظر برای کشورش بازدارد. چه آقای کارتر شاه را حمایت بکند یا نکند مردم ما نظام کنونی را نخواهند پذیرفت. تظاهرات عظیم و وسیع و آرام دو سه روز گذشته در واقع فراندومی بود که به رژیم کنونی رأی منفی داد.

خبرنگار: در صورت ادامه ی حمایت کارتر از شاه آیا نگرش مردم نسبت به رژیم کنونی، به رئیس‌جمهوری و ایالات متحده نیز انتقال می‌یابد؟

یزدی: قطعاً، قطعاً. این اولین بار نیست که رئیس‌جمهوری کارتر از شاه حمایت می‌کند. وی که خود را به عنوان یک قهرمان حقوق بشر به افکار عمومی معرفی کرده و با شعار حقوق بشر به ریاست جمهوری رسید، در شب جمعه سیاه (۱۷ شهریور - م) که قتل عام عمومی مردم

انجام شد، در یک تماس تلفنی از شاه حمایت کرد. این خیلی عجیب است!!

خبرنگار: در اولین تماس ما با آیت‌الله خمینی در ماه دسامبر، شما اعلام کردید که هیچگونه تماسی با مقامات آمریکایی نداشته و ندارید. آیا از آن زمان تاکنون در این زمینه تغییراتی انجام گرفته است؟

یزدی: خیر، به هیچوجه.

خبرنگار: حال که شما در اینجا هستید، آیا برنامه‌ای برای تماس با مقامات آمریکایی دارید؟

یزدی: خیر.

خبرنگار: به نظر شما ایالات متحده در این موقعیت چه موضعی باید اختیار کند.

یزدی: خوب، اولاً ما از مردم آمریکا می‌خواهیم که اگر می‌خواهند اعتبار خود را در جهان حفظ کنند، به حکومت خویش فشار آورند تا از حمایت رژیم استبدادی و فاسد شاه که مردم را با ارتش تعلیم یافته ی آمریکائیان و مجهز به سلاح‌های آمریکایی می‌کشد، دست بردارد. آمریکائیان قطعاً باید حمایت از شاه را متوقف سازند.

خبرنگار: متشکرم.

گوینده: رئیس جمهوری کارتر عدم خشنودی خود را از بازدهی اطلاعات آمریکا در ایران ابراز داشته است. اما آمریکائیان هستند که تماس‌های مهم و وسیعی در ایران دارند. از جمله آقای **ماروین زونیس**، که مدیر مؤسسه‌ی تحقیقات خاورمیانه‌ی دانشگاه شیکاگو است. آقای زونیس به تازگی بعد از یک سفر دوهفته‌ای به ایران که طی آن با هرکس، از کارگر ساختمانی گرفته تا رهبران مذهبی و شهبانو، صحبت کرده، برگشته است. در سر راه بازگشت خود از ایران، در پاریس ملاقات طولانی با آیت‌الله خمینی داشته است. (ماروین زونیس با آقای خمینی هرگز دیدار نداشته است. ا.ی.)

وی امروز به واشنگتن آمده بود تا مقامات وزارت امور خارجه را درباره‌ی آن چه دیده و شنیده مطلع سازد.

دکتر زونیس، آیا شما برای خوش‌باوری آقای کارتر مبنی بر باقی ماندن شاه بر مسند قدرت، اساسی قائل هستید؟

ماروین زونیس: به تصور من، خیلی بعید است که برخی تغییرات قابل توجه در سیستم سیاسی ایران داده شود که مفید نباشد. خیلی روشن است که در داخل ایران تمامی اقشار جامعه مخالفت عمده با ادامه ی حکومت شاه دارند. مسأله این نیست که چه فرمول‌های سیاسی خواهند توانست شاه را در مسند قدرتش حفظ کنند، بلکه این است که آیا او در قدرت باقی خواهد ماند یا خیر.

گوینده: آیا شما در این امر (ماندن شاه) شکی دارید؟
زونیس: با توجه به شناختی که ما از شرایط سال گذشته‌ی شاه داریم، قطعاً (ماندن شاه) غیرممکن است. به هر حال وضعیت در سال آینده به هر شکلی مشکوک به نظر می‌رسد.

گوینده: شما با علیاحضرت همسر شاه ملاقات کردید، شما خانواده‌ی سلطنتی را خوش‌بین یا بدبین یافتید؟

زونیس: خوب. من هیچ یک از این دو تعبیر را به کار نمی‌برم. به نظر من، علیاحضرت فوق‌العاده نگران، مضطرب و گیج بود. او فوق‌العاده درگیر اجرای یک راه‌حل سیاسی بود، برای آن‌که به همسرش اجازه دهد در آینده به عنوان یک شاه مشروطه در ایران باقی بماند.

گوینده: در فاصله‌ی دوهفته‌ای که آقای کارتر، سخنان پیشین خود را مبنی بر عدم اعتماد و تزلزل نسبت به بقای شاه اظهار داشته بود، با گفتار امروزش آیا چیزی تغییر کرده است؟

زونیس: خوب، آن چیز حساسی که تغییر کرده و مرا بسیار ناراحت ساخته، ظاهراً تفسیری است که رئیس‌جمهور از تظاهرات دو روز عاشورا به عمل آورده است. در فیلمی که شما نشان دادید و دکتر یزدی توضیحاتی داد، آن روزها سرتاسر ایران مملو از تظاهرات مسالمت‌آمیز میلیون‌ها نفر بود. من امیدوارم که این تظاهرات چون مسالمت‌آمیز بوده و خشونت به همراه نداشت و جوی خون به راه نینداخت این جور تفسیر نشود که شاه طوفان را پشت سر گذاشته است. من فکر کنم این تفسیر که ایرانیان ادامه‌ی سلطنت شاه را پذیرفته‌اند، بسیار غلط است.

گوینده: پس تفسیر صحیح آن (تظاهرات گسترده) چیست؟

زونیس: برداشت من این است که عدم اعتمادی بسیار عمیق و اساسی نسبت به اعلیحضرت وجود دارد که مانع پیدا شدن یک فرمول سیاسی جدید با نقشی به عنوان شاه مشروطه برای وی می‌شود. این (تظاهرات وسیع) قطعاً به معنای آن است که مخالفت گسترده‌ای نسبت به باقیماندن شاه به صورت سالهای گذشته، وجود دارد.

گوینده: آیا شما حس کرده‌اید که یک ارزش‌یابی مجدد دردناکی در واشنگتن در جریان باشد، آنتن‌های شما نسبت به چنین امری باید خیلی حساس باشند؟

زونیس: بله، من فکر می‌کنم یک تجدیدنظر دردناکی در واشنگتن در جریان است و فکر می‌کنم در بسیاری از بخش‌های حکومت، در چهارچوبی که رئیس‌جمهوری امروز آن را بیان کرد، و این که ما شروع به حفظ شاه در مسند قدرت کرده و بعد ببینیم، چگونه ممکن است یک فرمول سیاسی جدیدی پیدا کرد، بحث‌ها و اقداماتی در دست اجراست.

گوینده: خوب آیا این خوش بینی مقامات رسمی، که یک سرپوشی برای بررسی و توجه به آلترناتیوهاست، همچنان ادامه دارد؟ آیا این واقعیت دارد؟

زونیس: من فکر می‌کنم برای برخی از مقامات خارجی این مطلب درست است. اما من فکر می‌کنم آن چه رئیس‌جمهوری سعی داشت بیان کند، خطی است که واقعاً در بخش‌های مهمی از نهادهای تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی، تعقیب می‌شود.

گوینده: بیانات شدید و تند اخیر آیت‌الله خمینی، نظیر سخنان دیروز، که آمریکا را در صورت ادامه حمایت از شاه تهدید به قطع نفت کرده است، چه اثری در تفکرات دولت می‌گذارد؟

زونیس: من تصور نمی‌کنم دولت از آن بیانات خیلی ترسیده باشد. اگر صادقانه برخورد کنیم، من فکر می‌کنم احتمالاً آیت اله اشتباه می‌کند. به نظر من، نگرانی دولت بیشتر از آن است که نظام سیاسی مملکت (ایران) به صور مختلف از هم پاشیده شود. من فکر نمی‌کنم صحیح باشد که ما توجهمان را منحصرراً روی آیت‌الله خمینی متمرکز کنیم. گروه‌های مخالف محور دیگری نیز وجود دارند. در ضمن باید به ارتش نیز توجه

کرد که آن‌ها چگونه به فرمول‌های سیاسی پاسخ خواهند داد. این یک وضعیت سیاسی بسیار پیچیده‌ای است که در آن بسیاری از بازیگران باید راضی شوند. این که چگونه باید آن‌ها را راضی ساخت، چیزی است که محاسبه‌ی آن خیلی آسان نیست.

گوینده: ما بعداً به این موضوع برمی‌گردیم. شارلین (خبرنگار) آیا نظری داری؟
خبرنگار: تأکید مجدد رئیس جمهوری کارتر بر حمایت از شاه در همان خط سیاست خارجی درازمدت آمریکا در منطقه است. بین سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۶، **جوزف سیسکو** ابتدا به عنوان معاون وزیر امور خارجه آمریکا در امور خاورمیانه و سپس قائم مقام آن وزارتخانه، در تنظیم و اجرای آن سیاست به قوه مجریه کمک می‌کرد. او حالا رئیس دانشگاه آمریکائی در شهر واشنگتن و در تماس نزدیک با وزارت امور خارجه است. آقای جوزف سیسکو، گزارش‌های رسیده خبر از گفتگو و مناظره‌ی گسترده‌ای در کاخ سفید و وزارت امور خارجه درباره‌ی چگونگی حل مشکل ایران، دارد. آیا بیان امروز رئیس جمهور به معنای پایان آن گفتگوهاست.

سیسکو: به هیچ وجه. اگر این گفتگوها انجام نمی‌گرفتند، من تعجب می‌کردم. در مورد بیانات اخیر رئیس جمهوری، تصور می‌کنم که وی امید بسیار زیادی به وضعیت قبلی دارد، ولی یقیناً باید گفته شود که اوضاع و احوال ثبات ندارد. شاه در جهت دادن آزادی حرکت کرده است. سؤال این است که آیا این حرکت بسیار دیر و بسیار اندک نیست؟ ایالات متحده این حرکت را به سوی دموکراسی و آزادی‌خواهی تأیید کرده است. بنابراین خطی مشی (آمریکا) به تناسب تغییرات در وضع ایران، تغییر خواهد یافت.

گوینده: به نظر می‌رسد سیاستی که توضیح داده شد انعکاس خط به اصطلاح «سخت سرهای» وزارت امور خارجه باشد، آیا این صحیح است؟

سیسکو: من فکر نمی‌کنم مسأله بر سر سخت‌سرها و نرمش‌پذیرها باشد. به نظر من این برخورد به منافع کاملاً حیاتی وسیع و گسترده‌ی ایالات متحده در یک ایران با ثبات بهای کمی می‌دهد. برای مثال زمانی را من که در ۱۹۶۹ مسؤولیت معاونت امور خارجه را به عهده داشتم، یادآور

می‌شوم که درست همزمان با خروج انگلیسی‌ها از منطقه بود. در آن درموقع ما دو راه بیشتر در پیش رو نداشتیم که (همان‌زمان) در شورای امنیت ملی بحث شد: آیا دولت ایالات متحده سعی دارد مستقیماً خلاء ناشی از خروج انگلیسی‌ها را پر کند یا سیاست همکاری منطقه‌ای را تعقیب و تشویق می‌کند. این هر دو شامل حمایت از ایران و عربستان سعودی به عنوان عوامل ثبات در خلیج و منطقه شبه جزیره ی عربی است. نظر پیشنهادی من این است که دلیلی ندارد ایالات متحده از آن سیاست مشخص دفاع نکند. شاه اشتباهاتی کرده است و ما هم اشتباهاتی مرتکب شده‌ایم. اما به نظر من برای ۲۵ سال این سیاست عملی بوده است، ثبات را حفظ کرده و منافع ملی ایالات متحده را گسترش داده است.

گوینده: آیا حفظ ثبات در منطقه، علت اساسی اهمیتی است که ایران برای ما دارد؟

سیسکو: به نظر من، برای ما در منطقه، منافع سیاسی وجود دارد، ما منافع اقتصادی فوق‌العاده مهمی از نظر منابع تأمین انرژی و منابع بسیار مهم استراتژیک داریم. اگر یک دوران طولانی عدم ثبات در ایران به وجود بیاید، تأثیر بسیار مهمی روی کشورهای منطقه از قبیل کویت، امارات متحده و عربستان سعودی خواهد گذاشت و آن‌ها نیز از این نوع بی‌ثباتی مصون نخواهند ماند. بنابراین با توجه به منافع عظیم و گسترده‌ای که در منطقه داریم، نگرانی سران آمریکا و طراحان سیاست خارجی قابل فهم است.

گوینده: به نظر می‌رسد که رئیس‌جمهوری در سخنان امروز خود در محکوم کردن آیت‌الله خیلی پیش رفته است آیا وی چیزی از وضعیت کلی (ایران) می‌داند که ما از آن بی‌اطلاعیم؟

سیسکو: من مطمئن نیستم. تفسیر من از بیانات کارتر این است که جهت آن منحصراً متوجه آن نقطه (پاریس) بود. بدون هیچ تردیدی بیانات آیت‌الله به خشونت در ایران خوراک می‌دهد. به علاوه او کاملاً سازش‌ناپذیر بوده است. وقتی تنها موضع بیان شده وی کناره‌گیری شاه است دیگر جایی برای گفتگو باقی نمی‌ماند. اگر آلترناتیوهای وجود داشته

باشند و فکر می‌کنم بدون تردید در چند روز آینده پیگیری خواهند شد و آن راه حل‌ها کناره‌گیری کامل شاه باشد. و این قابل بحث نیست.

گوینده: دکتر یزدی، آیا به نظر شما به جای کناره‌گیری کامل شاه، راه حل‌ها و آلت‌رناتیوهای وجود دارند؟

یزدی: خیر. دعوت آیت‌الله به خشونت نیست. بلکه وی از مردم می‌خواهد که منشاء خشونت (شاه) را از میان بردارند. ایالات متحده و رئیس‌جمهوری همان‌طور که شنیدید از شاه حمایت کرده‌اند. شاه منشاء عدم ثبات در منطقه است نه منبع ثبات. آن‌چه که آن‌ها به عنوان ثبات نام می‌برند چیزی جز مشت‌های آهنین شاه و ارتش وی نیست و بهای آن هزاران زندانی سیاسی و شکنجه مردم بی‌گناه است.

گوینده: درباره‌ی نظرات آقای سیسکو و تأثیر ایالات متحده مبنی بر این‌که شاه خیلی جلو آمده و برخی از اعتراضاتی که به او شده است رفع کرده و می‌گوید که زندانیان سیاسی را آزاد و ازاره‌های دیگری رژیم خود را لیبرال خواهد ساخت، شما چه می‌گویید؟

یزدی: بله او زندانیان سیاسی را آزاد می‌کند، اما آن‌ها را در خیابان‌ها می‌کشد. آن‌ها فهمیده‌اند که دیگر قادر نیستند این (زندانیان) را در پشت درهای بسته زندان‌ها نگاه دارند، افکار عمومی مردم جهان این عمل را تأیید نمی‌کند، بنابراین متوجه شدند که کشتن آن‌ها بی‌دردس‌تر است. اگر شما به کارنامه یکسال گذشته شاه نگاه کنید، می‌بینید که هزاران نفر از مردم در خیابان‌ها کشته شده‌اند.

گوینده: دکتر زونیس، عکس‌العمل شما در مورد نظرات آیت‌الله خمینی مبنی بر این‌که شاه عامل بی‌ثباتی منطقه است که اکنون از دکتر یزدی شنیده شد، چیست؟

زونیس: خوب، تفاوت خیلی جزئی است. مسأله اصلی این است که ما درون یک وضعیت بسیار ناپایدار قرار داریم. آن‌چه مورد نیاز است، جستجوی یک راه‌حل برای دست یافت به چگونگی تضمین ثبات ایران به بهترین وجهی در آینده است. به نظرم منافع دراز مدت مردم آمریکا و مردم ایران، با هم سازگار هستند. هر دو ملت ارزش‌های مشابهی را جستجو می‌کنند. مشکل بزرگ ما این است که چگونه از این نقطه به آن نقطه

برسیم. ما اکنون در وضعیت فوق‌العاده بی‌ثباتی هستیم. هر نوع تفسیری از تظاهرات گسترده‌ی مسالمت‌آمیز دو روز گذشته به معنای این‌که ما به طریقی مشکلات را پشت سر گذاشته‌ایم، ندیدن مسأله است. ما اکنون باید به مسأله‌ی سخت مذاکره برای حیات سیاسی آینده‌ی ایران بپردازیم.

گوینده: همان‌طور که دکتر یزدی بیان کرد، به نظر می‌رسد نیروهای مسلمان که پشت سر بسیاری از تظاهرات علیه شاه هستند، حاضر به مذاکره نباشند.

زونیس: به نظر من این نادیده گرفتن وضعیت است. نیروهای مسلمان ۹۸٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، بنابراین به عبارتی ما راجع به کل جمعیت ایران صحبت می‌کنیم. اما از جهت دیگر، بسیاری از مخالفت‌هایی که آن‌ها ابراز می‌کنند، لزوماً از نوعی که امروز از دکتر یزدی شنیدیم، نیست. این افراد نسبت به راه‌حل‌های متعددی که فکر می‌کنند، طیفی را تشکیل می‌دهند که در یک طرف آن خلع شاه از قدرت - موضع دکتر یزدی - قرار دارد، تا آن‌هایی که راه‌حل‌های میانی از قبیل حکومت‌های ائتلافی را پیشنهاد می‌کنند. کسانی هم درباره‌ی شورای سلطنت، در صورت خلع شاه صحبت می‌کنند، با این حال، کسانی نیز هستند که تلاش می‌کنند راهی برای شاه به عنوان شاه مشروطه واقعی بیابند. مشکل این است که مردم پس از ۳۷ سال نمی‌خواهند بپذیرند که او (شاه) می‌خواهد به عنوان یک شاه مشروطه عمل کند. به هر حال طیف وسیعی از تفکرات وجود دارد.

گوینده: آقای سیسکو، در برخورد با این معضل واقعی، ایالات متحده جز بیان چیزی نظیر سخنان رئیس جمهوری چه کار می‌تواند بکند؟

سیسکو: قدرت ما برای اثر گذاری مستقیم بر جریانات بسیار محدود است. به نظر من از جهت تاکتیکی اگر ایالات متحده جز حمایت کامل از شاه، نظر دیگری داشت، اشتباه بزرگی مرتکب شده بود.

گوینده: آیا این بدان معناست که اگر کاری می‌شد جز آن‌چه امروز رئیس جمهوری انجام داد، زیر پای شاه جاروب شده بود؟

سیسکو: به نظر من، موضع شاه را برای مذاکرات تضعیف و موضع نیروهایی را که علاقه‌ای به مذاکره ندارند تقویت می‌کرد. من می‌خواهم به دکتر زونیس جواب بدهم. می‌گفتم که برکناری شاه راه حل قابل قبولی نیست. اجازه بدهید سایر عوامل نظیر جبهه‌ی ملی را در نظر بگیریم. بدون تردید شاه و افرادش در روزهای اخیر فشار زیادی برای مذاکره اعمال نموده‌اند و برای یک نوعی از مشروطه سلطنتی کوشیده‌اند. یک مشکل اساسی این بوده است که رهبران جبهه‌ی ملی نخواستند قدم جلو گذاشته و خود را در وضعیتی قرار دهند که مذاکره برای تشکیل حکومت بر پایه شرکت وسیع عوامل در چهارچوب مشروطه‌ی سلطنتی ممکن گردد.

گوینده: شما راجع به آقای سنجابی صحبت می‌کنید؟

سیسکو: مطمئناً همین است.

گوینده: دکتر یزدی، نظر خمینی و سایر آیت‌الله‌ها که تظاهرات مسلمانان را

رهبری می‌کنند، نسبت به جبهه‌ی ملی چیست؟

یزدی: البته آقای سنجابی به پاریس آمدند و با آیت‌الله ملاقات کردند. او بیانات

و مواضع آیت‌الله را شنید. نهایتاً به این نتیجه رسید که مواضع ایشان

(آیت‌الله) درست است و آن‌ها را پذیرفت. این تنها نظر و موضع آیت‌الله

خمینی نیست، بلکه نظر تمام ملت است. هیچکس نمی‌تواند خلاف نظر

ملت گام بردارد. پس از ۳۷ سال حکومت ظالمانه و خشن شاه، مردم

هیچ چیزی را در چهارچوب شاه، قبول نخواهند کرد. هیچ راه حلی را

باور نخواهند کرد. چند هفته قبل، شاه در تلویزیون (ایران) ظاهر شد و

در برابر مردم اعتراف به اشتباه خویش نموده و گفت: توبه کرده است. او

گفت که پیام انقلاب را شنیده است. اما او همزمان یک دولت نظامی

جدید را روی کار آورد و روز بعد گروه دیگری از مردم را قتل عام کرد.

چگونه شما انتظار دارید که مردم ما حرف‌های چنین آدمی را باور

کنند؟ این غیرممکن است.

زونیس: روبن (گوینده) من نکته‌ای دارم.

گوینده: خوب بفرمایید.

زونیس: به نظر من بیان اینکه آمریکاییان نقش محوری در فرآیند در حال گسترش فعلی ایران ندارند، در واقع انکار واقعیت سیاست‌های روزمره ی ایرانیان است. ما امروزه در ایران، تا بناگوشمان درگیر هستیم. این تنها موضع امروز رئیس‌جمهوری نیست، بلکه سفارت آمریکا در ایران، در اداره ی ایران، به همان اندازه که هر فرد دیگری در تمامی ایران درگیر است، شرکت دارد. به نظر می‌رسد انکار این نقش و نتیجتاً انکار مسئولیت‌هایمان برای تحقق یک راه‌حل جدید مانند نفی واقعیت اساسی و دراماتیک زندگی ایرانیان معاصر باشد.

سیسکو: روبن (گوینده) من با اساس این بیان موافقم که باید نقش محوری خود را ادامه دهیم. مشکل این است که در وضعیت کنونی، زمینه برای ایفای نقشی که ایالات متحده می‌تواند ایفا کند، وجود ندارد. در حال حاضر شرایط مناسب برای گفتگوی جدی و سعی در جهت کسب تحول به سوی یک دموکراسی لیبرالی که هدف دولت نیز بوده و رئیس‌جمهوری کارتر کاملاً واضح و روشن آن را بیان کرده است، وجود ندارد.

گوینده: بسیار خوب آقایان. در دقایق بسیار کوتاهی که باقی مانده است، اجازه بدهید این سؤال را بکنم. اگر شما در وضعیتی قرار داشتید که می‌توانستید به کاخ سفید یا وزیر امور خارجه در مورد آن چه دولت ایالات متحده درباره ایران می‌تواند انجام دهد، مطالبی اظهار نمایید، چه می‌گفتید. از دکتر یزدی شروع می‌کنم. شما به آن‌ها چه می‌گفتید؟ تنها راه حل برای مردم ایران لغو رژیم شاهنشاهی است. هیچ راهی جز این امکان‌پذیر نخواهد بود.

گوینده: یعنی این‌که، شاه را از گردونه‌ی مأموریتش بیرون ببرید؟

یزدی: بیرون انداخته شود.

گوینده: شماه (دکتر زونیس) با آن موافقید؟

زونیس: خیر. به نظر من این راهی برای شروع نیست. ممکن است نهایتاً به آن جا برسد، اما من فکر نمی‌کنم هنوز به آن جا رسیده باشیم. بلکه حالا وقتی است که باید موقعیت مذاکره را همانطور که دکتر سیسکو اظهار داشتند، فراهم سازیم. من فکر نمی‌کنم راهی طولانی برای تحقق آن در پیش باشد.

گوینده: آیا می‌توانید بدون مشارکت آیت‌الله و تمامی مردمی که از او حمایت می‌کنند، آن را انجام دهید؟

زونیس: ما می‌توانیم آن را با شرکت برخی از اعضای گروه‌های سیاسی رهبری کننده، که آیت‌الله خمینی را باور دارند و از او پیروی می‌کنند، انجام دهیم.

گوینده: آقای سیسکو، ممکن است به طور خلاصه بگویید شما به طراحان خط مشی سیاسی چه خواهید گفت؟

سیسکو: خوب در دو جمله. ادامه‌ی حمایت از شاه، و همچنین ادامه‌ی سیاستی که می‌توان برای تحول به وضعیت لیبرالیزاسیون ایران انجام داد. من فکر می‌کنم ما هر دو خط مشی را تعقیب می‌کنیم.

خبرنگار: ما مجبوریم همین جا به بحث خاتمه دهیم.
گوینده: بله آقایان. از شرکت شما در این برنامه خیلی متشکریم. شب بخیر

۴۰- دیدار و گفتگو با هنری پرکت

پس از اجرای برنامه مصاحبه، مسؤول تلویزیون دعوت کرد تا شام را میهمان او باشیم. در سر میز شام غیر از نویسنده، دکتر زونیس و شخص دیگری که به نام هنری پرکت معرفی شد، حضور داشتند. بعد از شام دکتر زونیس رفت و هنری پرکت سؤالات خود را درباره‌ی وضعیت ایران مطرح کرد. او ابتدا نظر مرا درباره سیاست آمریکا در ایران جویا شد. برای او توضیح دادم که سیاست آمریکا همیشه در برابر مصالح ملت ایران قرار داشته است، به خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و تحمیل شاه فراری به ملت ایران. او به ضرورت و نقش سلطنت در حفظ تمامیت ارضی ایران اشاره کرد. به او گفتم که اطلاعات آمریکاییان از واقعیت‌های جامعه ما بسیار ابتدایی و انحرافی است. در آمریکا میلیون‌ها دلار خرج می‌شود تا مثلاً اطلاعاتی درباره بیوشیمی سوسک‌ها به دست آورند. اما در مورد شناخت مردم دنیای سوم فوق‌العاده سهل انگار و لاپالای هستند. البته این به دلیل تکبر و از خود راضی بودنشان است. درباره‌ی نقش مذهب و ریشه‌های حرکت اسلامی در جامعه ایران بحث شد. او را بسیار بی‌اطلاع یافتم. تعجب کردم که چگونه چنین فردی مسؤول میز ایران وزارت خارجه‌ی آمریکاست.

مثلاً حتی نام دکتر شریعتی را هم نشنیده بود تا چه رسد به آشنایی با آثار او. آدرس مرکزی را که می‌توانست آثار ترجمه شده مرحوم شریعتی و مطهری و برخی دیگر از نویسندگان اسلامی ایران به دست آورد، یادداشت کرد، تا آن‌ها را تهیه و مطالعه کند.

متن این گفتگو را که هنری پرکت به مقامات وزارت امور خارجه‌ی آمریکا گزارش کرده است توسط دانشجویان پیرو خط امام در نشریه‌ی شماره‌ی ۱۸ صفحه ۱۵۵ منتشر کرده‌اند، عیناً در اینجا آورده می‌شود و همراه آن درباره‌ی نکاتی که در این گزارش نادرست هستند، توضیح داده می‌شود:

وزارت امور خارجه - واشنگتن، تاریخ: ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸ - ۹،۲۲، ۱۳۵۷

سری - حساس - یادداشت برای پرونده‌ها

از: هنری پرکت، امور خاور نزدیک - ایران

موضوع: گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی مشاور خمینی در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۸ در رستوران دومینیک.

من با رابرت هیرشمن از WETA و دکتر یزدی مدت کوتاهی با ماروین زونیس، به دعوت هیرشمن، شام صرف کردیم. یزدی که یک شهروند آمریکایی است عازم هوستون برای اقامت یک روزه بود. او در هوستون مشغول پژوهش در زمینه سرطان است. او خمینی را از اوایل ۱۹۶۰ می‌شناخته است. یزدی یک ایده‌آلی است خویشتن‌دار و فوق‌العاده آرام است در ضمن این که بسیار مصر می‌باشد. من معتقدم که او باهوش بوده و نسبت به خود شرافتمند است. پاراگراف‌های زیر خلاصه‌کننده نکات اصلی است که در گفتگوهای ما مورد بحث قرار گرفته‌اند.

اظهاریه‌ی رئیس جمهور در تاریخ ۱۲ دسامبر: یزدی از اظهارات رئیس جمهور اظهار تأسف کرد زیرا این اظهارات نشان‌دهنده پشتیبانی کامل از شاه و تحقیر مخالفان به ویژه خمینی بود. او یقین نداشت که آیا خمینی به انتقادات تلویحی و غیرحقیقی رئیس جمهوری واکنش نشان خواهد داد یا خیر.

خمینی درباره‌ی خشونت: یزدی گفت که به دنبال قتل عام هشتم دسامبر (۱۷ شهریور) ایرانیان از خمینی خواسته بودند که اجازه دهد علیه شاه دست به اسلحه برند. خمینی خودداری کرده بود. ولی به آن‌ها اجازه داده بود که به

پیش‌بینی لزوم مبارزه‌ی مسلحانه در یک مرحله بعدی اسلحه به دست آورند. او (یزدی - مترجم) خاطر نشان ساخت که اگر ارتش دست به سرکوبی خشونت‌آمیز بزند، خمینی ناگزیر خواهد بود از مردم بخواهد که مسلح شوند.

من از او درباره‌ی «سیل خون» که به خمینی نسبت داده شده است پرسیدم. یزدی گفت که او به یونایتد پرس گله کرده بود که خمینی چنین ندائی برای خشونت نداده است. من پرسیدم که آیا خمینی احساس مسؤولیتی برای خشونت و ویرانی علیه بانک‌ها و سینماها و هتل‌ها و غیره نمی‌کند؟ یزدی گفت که خمینی چنین عملیاتی را خواستار نشده است و بعضی از آن‌ها کار ساواک بوده است. او ادعان داشت که کنترل شدید پیروانشان در ایران ممکن نیست و این که خمینی باید بعضی از مسؤولیت‌ها را به خاطر ویرانی‌های انجام شده بپذیرد. (انتساب چنین سخنانی از من نادرست است). من درباره مسؤولیت قتل کارمندان نظامی آمریکا پرسیدم. یزدی بار دیگر تکذیب کرده گفت: این‌ها کار خمینی نیست ولی به نوبه خود پرسید که آیا آمریکائی‌هایی که ارتش ایران را آموزش می‌دهند و مجهز می‌کنند مسؤول مرگ ایرانیان بی‌گناه نیستند؟

موضع یزدی درباره‌ی خشونت این است که حکومت ایران مسؤول قتل اشخاص بی‌گناه در ایران بوده است و قیام خمینی یک قیام غیر مسلحانه‌ای است که از خشونت حکومت صدمه می‌بیند.

تظاهرات دهم و یازدهم دسامبر (تاسوعا و عاشورای سال ۵۷): من از یزدی پرسیدم که آیا گروه خمینی تظاهرات مسالمت‌آمیز را یک شکست تلقی می‌کند؟ بعضی‌ها معتقد بودند که خمینی خواستار خشونت در روز عاشورا بوده و این که او تعهد کرده که در آن روز شاه را سرنگون کند. یزدی تکذیب کرد که خمینی چنین اظهاراتی کرده باشد. او گفت: طرفداران آن‌ها در ایران این تظاهرات را ترتیب داده بودند تا به جهانیان نشان دهند آن‌ها قادرند انضباط مطلق نشان دهند و نظریات خود را به طور مسالمت‌آمیز بیان کنند. او معتقد بود که این مردم موفقیت عظیمی داشته‌اند.

یزدی گفت: مخالفان دو راه بیشتر نداشتند: یا به سوی کاخ راهپیمائی کنند یا این که به سوی یک مقصد بی‌طرف، که طریقه‌ی اخیر را انتخاب کردند. حکومت یک چنین حق انتخابی را نداشت اگر حکومت می‌کوشید مانع تظاهرات شود، کشتار آغاز می‌شد و ارتش نمی‌توانست به هم پیوسته باقی بماند.

من درباره‌ی سازمان خمینی در ایران پرسیدم یزدی نخواست در این باره صحبت کند ولی به طور گذرا به «کمیته‌ی مرکزی و هیأت‌های نمایندگی و وسائل مخابرات» اشاره کرد.

جمهوری اسلامی: من پرسیدم اگر پیروان خمینی به قدرت برسند سرنوشت چهره‌های مسؤولی مانند دکتر یگانه که تنها نقص او این است که در حکومت شاه خدمت کرده است چه خواهد بود؟ یزدی گفت اگر چنین اشخاصی از نقطه نظرهای دیگر پاک بوده و حاضر به کار کردن برای حکومت جدید باشند مسأله‌ای در میان نخواهد بود. شخصی مانند گنجی که برای یزدی آشنا بود در فهرست اشخاصی که میلیون‌ها از ایران خارج کرده‌اند قرار داده شده است. یزدی تلویحاً گفت که همین عمل کار گنجی را ساخته است. من پرسیدم هیأت تجدیدنظر اسلامی چگونه کار خواهد کرد؟ او گفت اقتصاددانان ایران ناگزیر خواهند بود سیستم جدیدی (مثلاً کارمزد) به جای نرخ بهره تهیه کنند و احساس اطمینان کرد که چنین چیزی می‌تواند باشد و افزود که در معامله با کشورهای خارج ایران بهره خواهد پرداخت و دریافت خواهد کرد. و اما درباره‌ی آموزش مختلط یزدی گفت اشکالی در میان نیست و آموزش مختلط امکان‌پذیر است (در این گفتگو هرگز موضوع آموزش مختلط مطرح نشد. ا.ی.). او تأکید کرد که مدتی طول خواهد کشید و بستگی به آموزش مجدد مردم برای ساختن یک سیستم سیاسی جدید بر اساس اصول اسلامی خواهد داشت. این سیستم مانند جامعه قبیله‌ای در عربستان سعودی نبوده و در واقع در دنیا منحصر به فرد خواهد بود.

هنگامی که شاه برود خمینی یک کابینه تعیین خواهد کرد که یک حکومت موقت و انتقالی خواهد بود تا زمانی که انتخابات یک حکومت پایدار ایجاد کند. انتخابات مطلقاً آزاد خواهد بود و این یکی از عناصر برنامه‌ی خمینی است. جمهوری اسلامی همچنین از آزادی کامل نطق و مطبوعات و از جمله حق حمله به اسلام برخوردار خواهد بود. شیعیان ترسی نخواهند داشت زیرا آن‌ها می‌دانند که نیرومند هستند.

و اما روابط خارجی - جمهوری اسلامی با همه کشورها در پی پیوندهای حسنه خواهد بود ولی به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهد فروخت. من پرسیدم آیا ایران ممکن است برای کمک به اعراب در یک جنگ دیگر اعراب و

اسرائیل سرباز به کمک اعراب بفرستد. یزدی گفت: خیر و اما درباره الحاق ایران به تحریم نفت اعراب؟ یزدی گفت: نمی‌دانم.

یزدی درباره کمونیست‌ها گفت که آن‌ها در ایران اهمیت سیاسی ندارند. او هم چنین تهدید به مداخله‌ی شوروی را بی‌اساس دانست. او پذیرفت که عراق عصبانی است برای آن که اوضاع اجتماعی و سیاسی عراق این کشور را برای همین نوع حوادث که در ایران روی می‌دهد آماده کرده است.

ما پرسیدیم که آیا هواخواهان خمینی تماس‌هایی با حکومت‌های بیگانه مثلاً عربستان سعودی یا مصر دارند؟ او گفت ندارند. او حکومت لیبی را چنان ناقابل معرفی کرد که به درد کمک به خمینی نمی‌خورد.

نظامیان: پس از شاه نیروهای خمینی، ژنرال‌های ارشد را اگر در ایران باقیمانده باشند، تصفیه خواهند کرد. او گفت: عده‌ای از افسران مخفیانه به دیدن خمینی آمدند او از پشتیبانی ارتش اطمینان کامل دارد. وظیفه‌ی جمهوری اسلامی عبارت خواهد بود از تربیت ارتش در قبال یک اصالت ملی به جای حفاظت از شاه.

یزدی گفت: جمهوری اسلامی شاید همه قراردادهای فروش اسلحه را لغو کند. زیرا این قراردادها به منافع ایران خدمتی نمی‌کند و ایران بدهی‌های ناشی از قراردادهایی که فسخ شده‌اند را خواهد پرداخت. او گفت حکومت جدید خوشوقت خواهد بود که به جای آن تراکتور از ایالات متحده بخرد.

آینده شاه: من یک سلسله ترتیباتی را تا مرحله‌ی «مدل پادشاه سوئد» توصیف کردم که ممکن است برای حفظ موقعیت شاه اتخاذ شود. یزدی آشتی‌ناپذیر بود. شاه باید برود و سیستم او باید لغو شود. ما با یک انقلاب توده‌ای سر و کار داریم. اگر خمینی استدلال کند که شاه با اختیارات کاهش یافته باقی بماند پیروان او را رد خواهند کرد.

آیا برای شخصی مانند سنجابی ممکن خواهد بود که درباره‌ی یک حکومت جدید مذاکره کند و آیا خمینی‌آن را خواهد پذیرفت؟ خیر. آیا لازم نخواهد بود برای حفظ انضباط نظامی و جلوگیری از جنگ داخلی شاه حفظ شود؟ یزدی اطمینان داشت که به محض اینکه شاه برود مشکلات ایران حل شده و نظامیان راه دیگری جز بستن پیمان با جمهوری اسلامی نخواهند داشت.

نقش ایالات متحده: یزدی گفت ایالات متحده جنبه‌ی حساس دارد. اگر ایالات متحده پشتیبانی خود را از شاه پس بگیرد شاه بلافاصله سقوط خواهد کرد. اگر این پشتیبانی ادامه یابد ایالات متحده به همان سرنوشتی که شاه در ایران دچار شده است، دچار خواهد شد. آیا اگر خواستار جهاد علیه رژیم شاه باشد آیت‌الله ندای خشونت علیه آمریکائی‌ها خواهد داد؟

یزدی گفت: یک چنین امکانی وجود دارد به ویژه اگر ایالت متحده اظهارنظرهایی مانند اظهارات رئیس جمهوری در تاریخ ۱۲ دسامبر بکند. او البته کنترل همه‌ی ایرانیان را که به هر صورت دچار خشم می‌شوند نخواهد داشت. و اما درباره‌ی تهدید خمینی به لغو قراردادهای نفت با ایالات متحده، یزدی گفت: این مسأله بستگی به آن خواهد داشت که ایالات متحده آمریکا بین زمان حال و روزی که شاه سقوط کند، چگونه رفتار خواهد کرد.

هنگام جدا شدن از یکدیگر ما توافق حاصل کردیم که هیچ کدام از ما قبول نخواهد داشت که هرگونه تماس رسمی بین خمینی و حکومت ایالات متحده صورت گرفته است.

اظهار نظر: همه‌ی این‌ها بسیار ساده به نظر می‌رسند. ساده که هست ولی در عین حال بسیار عمیقاً احساس می‌شود. من این تأثیر را به دست آورده‌ام که سازمان خمینی در سر و کار داشتن با روابط عمومی و تماس با بیگانگان بسیار آماتوری رفتار می‌کند. ولی آن چه که روشن است، این است.»

۴۱- مصاحبه با خبرگزاری فرانسه

نوفل لوشاتو- خبرگزاری فرانسه- دکتر ابراهیم یزدی یکی از نزدیکان آیت‌الله خمینی، دیروز اعلام داشت به موجب گزارش‌هایی که از ایران به او رسیده ۷۰ فروند هواپیمای «اف - ۱۴» نیروی هوایی ایران به خارج از کشور برده خواهد شد.

دکتر یزدی گفت: که قبلاً ۱۵ فروند هواپیما از ایران خارج شده که گویا به عربستان سعودی برده شده است. دکتر یزدی مقصد ۷۰ هواپیما را اعلام نکرد. او گفت: انتقال این هواپیماها به دنبال شورش در پایگاه‌های اصفهان صورت می‌گیرد. او نگفت که چه کسی این هواپیماها را به خارج از کشور می‌برد.

دکتر یزدی گفت: پس از شورش پایگاه هوایی اصفهان این پایگاه اکنون توسط نیروی زمینی تحت محاصره در آمده است.

۴۲- نامه‌ی دکتر چمران به دکتر یزدی

بسم الله الرحمن الرحيم

دوست و سرور ارجمندم دکتر ابراهیم یزدی

سلام گرم مرا بپذیرید. امیدوارم که در کارهای خیر خود بیش از پیش موفق باشید. به خصوص در این شرایط بحرانی، در کنار مرجع بزرگ شیعیان...

هنگامی که صادق اینجا بود، صحبت از وضع امن آن منطقه شد، به خصوص خطرات زیادی که متوجه مرجع می‌باشد، ما را سخت نگران کرده است. با صادق قرار گذاشتیم که من چند نفر از جنگندگان مؤمن امل را که دارای خبره امنی و مواظبت باشند، برای شما بفرستم که بدون اطلاع آقا فقط با علم شما و دکتر صادق، در اطراف اتاق مردم را تحت نظر داشته باشند و مواظبت کنند. دو نفر از بهترین جوانان را که کاری نداشتند، برای شما فعلاً می‌فرستم - حامل نامه یاسین علویه، مسؤول ما در تل زعتر بود و جنگنده خوبی است و از نظر امنی کنجکاو، زنگ، مؤمن و... و دیگری که بهتر از این است، به نام عقل حمیه که خبره خوبی است و جنگ‌های زیادی کرده و قهرمانی‌ها و از نظر امنی بسیار ورزیده و بزن، و هر دو مؤمن و نمازخوان... و از نظر سیاسی وارد و لبنانی‌ها را می‌شناسند - به همین دلیل در برخورد با لبنانی‌ها قادرند بگویند که چطور آدم‌هایی هستند و به نظر من برای آن‌ها سه نوع اهمیت می‌توان قائل شد: ۱- از نظر امنی، ۲- از نظر شرح مواقف و مواضع امل به ایرانی‌ها و اطرافیان و ۳- شناخت حزبی‌ها و لبنانی‌های ناباب و طرد آن‌ها.

و به هر حال صحبت با صادق درباره‌ی این بود که وسیله‌ی کوچکی برای دفاع به طور سری نزد اینها بگذاریم و شاید عدد آن‌ها را به پنج برسانیم - و البته این بستگی به نظر و تصمیم شما دارد - برای ما جوانان آماده زیاند. از نظر غذا و خوراک و خواب انشاءالله شما وضع را برای آن‌ها مرتب می‌کنید. پول بلیت هواپیما را رفت و بازگشت من می‌دهم. درباره‌ی ما - وضع ما خوب نیست، وضع آقای صدر غیر معلوم، همه حرف‌ها و شایعه‌ها بی‌اساس ناراحتی‌ها رو به

ازدیاد، و خطر انفجار موجود، و ما مثل مهره شطرنج مات شده در صحنه‌ی معرکه...

اخیراً احزاب چپ و سازمان‌های فلسطینی و حتی چپی‌های فتح شروع به حمله و دشنام و اتهام به امل و به آقای صدر و به من کرده‌اند (البته به طور سری) همه روزه شایعات کثیفی منتشر می‌کنند (مثلاً روی دیوار صور نوشتند: «صدر پول‌ها را بالا کشید و گریخت» و بعد آرام آرام مشاهده می‌شود که نقشه تهدید و تطمیع و قتل بعضی از افراد را می‌کشند- خبرهای زیادی به من رسیده که این احزاب درصدد قتل من هستند و نقشه می‌کشند که مرا به دام بیندازند- و برای این کار اتهامات عجیبی به سرعت شیوع یافته است که بیشتر از این قبیل است که «دکتر مصطفی جاسوس اسرائیل است- و یا با سعد حداد همکاری دارد- چرا مسئولان همه سازمان‌های صدر ایرانی هستند؟ و اتهامات زیاد دیگر... درباره‌ی آقای خمینی و انقلاب ایران نیز باید بگویم که همه عرب‌ها و همه سازمان‌های چپی و فلسطینی از انقلاب ایران وحشت دارند و در بین مردم عادی آن‌ها می‌شنویم که به خمینی و انقلاب ایران فحش می‌دهند.

عده‌ای معتقدند که الجزایر و سوریه و مقاومت فلسطین با قذافی هم‌داستان‌اند و خطف آقای صدر با علم و همکاری همه‌ی آن‌هاست، همه آن‌ها از پیروزی انقلاب ایران می‌ترسند و می‌دانند که آقای صدر محرک فعال شیعیان در کشورهای عربی است و با پیروزی خمینی، پیروزی شیعیان در کشورهای عربی نیز حتمی است، به این علت ترجیح می‌دهند که صدر نباشد و انقلاب ایران به کشورهای عربی سرایت نکند و اگر بتوانند، صدر را تصفیه خواهند کرد تا از خطرانش در آینده آسوده شوند و این امر خیلی باعث نگرانی شدید است.

درباره‌ی خودمان- باز هم تکرار می‌کنم- باید زودتر جنبید، ایجاد سازمان و ایجاد ارتباطات و تعلیمات... ضروری است و همان طور که می‌دانید، این امکانات در اینجا به وجود آمده است ولی باید و بهتر است که با اصول سازمانی و صحیح پیش برویم، محاسبه کنیم، برنامه‌ریزی کنیم و از امکانات استفاده نماییم و وظیفه‌ی خود را بهتر ادا کنیم. به هر حال در این باره منتظر افکار و آرا و فعالیت‌های سازنده‌ی شما هستیم.

برادرم مهدی به اینجا آمده بود، وضع ما را دید، به ایران رفت، و بعد اخیراً، آقای سجادی از طرف دکتر سبحانی حدود صد هزار تومان پول آورد که بین مستشفی زهرا (دکتر علی) و مؤسسه ما در صور تقسیم شود. پول هم‌هانش فعلاً نزد دکترعلی است و باید بگویم که این عمل آن‌ها بسیار قابل ستایش و احترام است- من برای او شخصاً خواهم نوشت- شما نیز سرور و تشکر بیش از حد ما را به آن‌ها ابلاغ کنید و می‌دانید که پول آن چندان مهم نیست. بسیار مهم‌تر از آن، احساس مسئولیت آن‌ها و محبت و تفکر آن‌ها درباره‌ی ناراحتی‌های ماست و من امیدوارم که شما هم بین دوستان داخل و خارج ایجاد همفکری و همکاری بیشتری بنمایید که واقعاً ضروری است. در خاتمه موفقیت و سلامتی شما را بیش از پیش آرزو می‌کنم؛ از قول من به همه دوستان، به خصوص آقا و احمدآقا و دوستان دیگر سلام برسانید. ارادتمند شما- مصطفی.

آقای ناطق نوری و آقای معزی اینجا آمدند و متأسفانه مرا پیدا نکردند، ولی نزد دکتر علی آمدند و مقداری پول برای مستشفی به او دادند و بعد مبلغ صد هزار تومان نیز برای مؤسسه نزد آقای دکتر شیخ صادقی! گذاشته‌اند. من خیلی تعجب کردم. زیرا می‌دانید که صادقی در گروه محمد صالح و... ضد ماست، گرچه در ظاهر به ما محبت و احترام می‌کند، ولی در حقیقت روابط او با ما چندان خوب نیست و تعجب این که دکتر صادقی این‌ها را بر زده و اینها به او اطمینان کرده‌اند...

اینها اکنون به پاریس برای زیارت آقای خمینی آمده‌اند. می‌خواهم شما آن‌ها را ببینید و با آن‌ها صحبت کنید و آن‌ها را روشن نمایید. ضروری است.»

۴۳- نامه‌ی دکتر چمران به آقای خمینی

بسم اله الرحمن الرحیم

مرجع عالیقدر شیعیان جهان، حضرت امام خمینی

احساس افتخار می‌کنم که بی‌پرده و بلاواسطه احساس قلبی خود را با مرجع بزرگوار شیعیان در میان می‌گذارم. انقلاب مقدس ایران به رهبری آن مرجع عالیقدر، آخرین مراحل تکاملی خود را می‌پیماید، وحشی‌گری و خودخواهی و خونخواری و ظلم و ستم شاه و دست نشانده‌هایش به حد اعلای خود رسیده است، باز هم دست بردار نباشد، و همه کشور را تیول خود بداند و همه

مردم را برده بشمارد، و دست چنگیز و هلاکو را نیز در ظلم و ستم از پشت ببندد. و از طرف دیگر در تاریخ عالم کمتر دیده شده که ملتی این چنین یکپارچه، با دست خالی، در مقابل تانک‌ها و مسلسل‌های شاه سینه سپر کند و مشتاقانه مرگ افتخارآمیز را بر زندگی ننگین ترجیح دهد، و فریاد مرگ بر شاهش در زمین و آسمان طنین انداز شود، و زن و مرد و کوچک و بزرگ با یک شعار واحد، و در یک کلمه قاطع خواستار سرنگونی رژیم شوند.

مسلماً تا یزید پیدا نشود، ارزش حسین (ع) ظاهر نمی‌شود، تا ظلم و فساد و جنایت دستگاه پهلوی بروز نکند، پایداری و فداکاری و حق طلبی مردم و قدرت و شجاعت و درایت رهبری آن روشن نمی‌گردد.

قیام حق طلبانه‌ی مردم ایران برای سرنگونی رژیم آنقدر شجاعانه و فداکارانه است که دنیا را به تعجب انداخته، و پایداری و بلند نظری و ایمان و صبر و فداکاری رهبر این مبارزات همه را خیره کرده و دوست و دشمن را وادار به احترام نموده است.

روزگاری بود که شیعیان را توهین می‌کردند، خوار می‌شمردند، رافضی و کافر می‌دانستند، دست نشاندگی شاه و جاسوس اسرائیل می‌خواندند، و از هیچ اهانتی فروگذار نمی‌کردند، ولی اوج مبارزات خونین شیعیان ایران به رهبری آن مرجع بزرگ همه‌ی موازین و مقایس را عوض کرده است، حقانیت شیعه را به همه ثابت نموده، و برای همه‌ی شیعیان جهان، حتی در دورترین نقطه، ایجاد احترام و غرور و افتخار کرده است.

روزگاری بود که مارکسیست‌ها انقلابیون جهان به شمار می‌رفتند، و هر جوان دل سوخته‌ای برای مبارزه علیه استثمار و استعمار اجباراً به کتب مارکسیسم پناه می‌برد، اسلام افیون اجتماع به شمار می‌رفت، روحانیون مرتجع به حساب می‌آمدند، و حتی یک جوان مسلمان از ابراز عقیده خود وحشت می‌کرد، و صحنه‌ی تبلیغاتی و روشنفکری و انقلابی دنیا یکپارچه در دست مارکسیست‌ها و چپی‌ها بود و هر مؤمن مبارزی را، بدون این که از فداکاری و جانبازی او ذکری به میان آید، به جرم ایمانش به خدا می‌کوبیدند، و به همه بدی‌ها متهم می‌کردند.

اما به یمن انقلاب عظیم و پرافتخار مسلمانان ایران و به برکت رهبری بی‌نظیر آن مرجع بزرگ، همه‌ی ارزش‌ها واژگون شد، و همه‌ی مخالفین از شرق و غرب و حتی ملحدین در برابر عظمت این انقلاب اجباراً تعظیم کردند.

در حال حاضر، نه تنها کاخ ظلم و فساد پهلوی در ایران فرو می‌ریزد، بلکه پایه‌های همه نظام‌های فاسد و ارتجاعی منطقه نیز می‌لرزد، و حتی نظام‌های به ظاهر انقلابی و پیشرو نیز از پیروزی انقلاب اسلامی ایران وحشت دارند، زیرا در صورت پیروزی چنین انقلابی جائی از اعراب برای آن‌ها باقی نمی‌ماند.

به هر حال افتخار می‌کنم که در عصر جدید نیز، به پیروی از مکتب حسین، پرچم خونین شهادت به دست شیعیان علی به همه‌ی جهانیان نموده می‌شود. در حال حاضر احساس می‌کنم که هر مسلمان حقیقی با افتخار می‌تواند در برابر یک مارکسیست بایستد و از ایدئولوژی انقلابی خود دفاع کند، و بالاخص یک شیعه مفتخر است که عمق انقلابی مکتب او و صلابت و اصالت رهبری‌اش بر همه ثابت شده است.

شیعیان لبنان پس از سال‌ها بدبختی و ذلت و توسری‌خوری به همت و رهبری آقای صدر به خود آمدند و متحد شدند و برای کسب حقوق پایمال شده‌ی خود قیام کردند و موجودیت خود را به همه قبولاندند و برای اولین بار عقده‌ی حقارت را که بر نفوس همه شیعیان سیطره داشت، شکستند و نهضتی اسلامی بر اساس افکار انقلابی شیعه به وجود آوردند.

این نهضت به سرعت اوج گرفت، و نیروهای موجود در منطقه، احزاب چپ و احزاب راست همه به وحشت افتادند و هر دو طرف در کوبیدن این نهضت حقیقی اسلامی متحد شدند، و در خلال سه سال گذشته ضربه‌های سختی بر این نهضت زدند، و جنایات ناگفتنی از قتل و دمار و تهمت و افترا بر شیعیان وارد آوردند که وجدان هر آدم با انصافی را به درد می‌آورد.

من می‌دیدم که هر سازمان یا حزبی از پشتیبانی کشوری بزرگ (عربی و غیرعربی) برخوردار است، پول و اسلحه و امکانات دریافت می‌کند، و از پشتیبانی سیاسی آن کشورها استفاده می‌نماید، جز شیعه که در عالم هیچ پناهگاهی ندارد، و دو قدرت بزرگ جهانی و همه نظام‌های موجود عربی با این نهضت اسلامی شیعی مخالفند و در نابودی و یا تضعیف آن با هم همکاری می‌کنند. طبیعتاً هر شیعه‌ی دلسوخته و رنج دیده لبنان چشم امید به سوی ایران، تنها کشور شیعه جهان، می‌دوخت، و انتظار کمک داشت اما رژیم ظالم و فاسد شاه بیش از هر جناح دیگری از نهضت شیعیان لبنان وحشت داشت و در کوبیدن آن می‌کوشید، و از هیچ جنایتی علیه شیعیان فروگذار نمی‌کرد.

اکنون که به قدرت ایمان و اراده‌ی آهنین آن مرجع و فداکاری بی‌نظیر ملت ایران، رژیم شاه در آستانه‌ی سقوط رسیده است شیعیان لبنان آن‌چنان احساس غرور و شادی می‌کنند که حدی بر آن متصور نیست، شاید هر آزادی‌خواهی و به خصوص هر مسلمان واقعی در هر نقطه از جهان از سقوط این نظام فاسد شاه احساس لذت کند، اما یک شیعه مصیبت‌زده و جنگ دیده لبنانی بیش از هر کس دیگری با نهضت انقلابی ایران احساس همبستگی می‌کند، و با روح خود و قلب خود و همه‌ی وجود خود ارزش این انقلاب مقدس را درک می‌نماید، و پیروزی هر چه زودتر آن را آرزو می‌کند. اکثر جوانان شیعه شب و روز خود را با فکر انقلاب ایران و ذکر خمینی رهبر عالیقدرش به سر می‌آورند، قلبشان از شوق می‌تپد، و روحشان به خاطر همکاری و حتی شهادت در راه این انقلاب به پرواز در می‌آید. جوانان مؤمنی که مدت سه سال، به جرم داشتن ایدئولوژی اسلامی از طرف چپ و راست به سختی کوبیده شده‌اند، و ناله دردمندشان در میان طوفان اتهامات دروغ و تبلیغات زهرآگین و دشمنی‌ها و حقه‌ها و کینه‌ها محو شده است، اکنون در سایه انقلاب امیدبخش ایران نفسی به راحتی می‌کشند، و عقده‌های دل دردمند خود را با کمک این انقلاب باز می‌کنند.

عده‌ی زیادی از جوانان مؤمن و جانباز «امل» که فداکاری و ثبات خود را در جنگ‌های فراوان در مدت سه سال در محورهای مختلفه در مقابل اسرائیل و کتائب نشان داده‌اند و در این راه شهدای فراوانی نیز تقدیم کرده‌اند، اکنون مشتاقانه آرزو می‌کنند که به صفوف مجاهدین ایران بپیوندند، و در راه این انقلاب مقدس به افتخار شهادت نائل آیند.

متأسفانه شیعیان لبنان که روزگاری با غرور زنجیرهای اسارت را پاره می‌کردند، همه دردها و رنج‌ها و مصیبت‌ها را در راه هدف خود تحمل می‌نمودند و شهادت را با آغوش باز استقبال می‌کردند، اکنون احساس می‌کنند که یتیم شده‌اند، کسی که به آن‌ها فکر و عقیده و افتخار و قدرت داده بود به خدر و حيله رבוته شده است. مثل کشتی شکسته‌ای در میان طوفان... که به گرداب بلا بیفتد و ناگاه کشتیبان نیز مفقود گردد....

در هفته پیش یکی از جنگندگان امل، که در اثر سقوط خمپاره‌ی کتائبی در شیاخ مجروح شده بود، در بیمارستان زهرا زیر عمل جراحی بیهوش شده بود تا قطعه‌های آهن را از بدنش خارج کنند، در حالت اغماء فریاد می‌زد: «خدایا، جان

مرا بگیر و امام صدر را برگردان، می می خواهم بمیرم..» و همه ی مردم از شدت تأثر گریه می کردند... این فریاد استغاثه از قلوب کثیری از جوانان «امل» و شیعیان برمی خیزد و راستی که دردانگیز و ناراحت کننده است.

اهتمام آن مرجع بزرگ برای آزادی آقای صدر، همانطور که انتظار می رفت، بیش از پیش مؤثر افتاده است، اگر از تأثیر بزرگ آن بر قذافی و نظام های دیگر عربی بگذرم، شیعیان لبنان بار دیگر احساس می کنند که تنها پشتیبان واقعی آن ها و دوست دار حقیقی آن ها، و شریک درد و رنج آن ها... باز هم شیعیان ایران و رهبر آن می باشد. و راستی چه تأثیر نیکوئی، و چه علاقه ی شدید معنوی و روحی و تاریخی بر آن مترتب است.

من خود غمزده و دل شکسته ام، ولی مجبورم که در خلاء موجود، جوانان مؤمنی را که کم و بیش به خط ما در حرکت اند، و با حرکت ما و رسالت ما آشنا شده اند، و اکنون یتیم و دل شکسته اند، دلداری و امید بدهم و چقدر سخت است که دل شکسته دردمندی بخواهد به دیگران روح امید بدهد... ولی بزرگترین امید و آرزوی من در این روزهای سخت، که مرا به پا داشته و قوی کرده است، اوج انقلابی ملت ایران به رهبری آن مرجع بزرگ و احساس آزادی و نجات ایران از سیطره ی شوم استعمار و استبداد و نابودی ابدی رژیم سیاه شاه است، که بزرگترین نقطه عطف تاریخ ایران به شمار می رود، و در سایه ی این پیروزی و نجات، چه ساده می توان نظام های فاسد موجود را سرنگون کرد، و حتی اسرائیل را به زباله دان تاریخ فرستاد.

به این امید نفس می کشم، و به این امید زنده ام، و آرزو می کنم که روزی همراه با جنگندگان «امل» در راه این هدف مقدس به شرف شهادت نائل آییم.

از خدای بزرگ می طلبم که همه ی ما را هدایت کند و امکان دهد که در راهش پروانه وار بسوزیم و قربانی شویم و این قربانی شدن را حیات واقعی بدانیم... و همچنین از خدای بزرگ می طلبم که آن مرجع عزیز را در این روزهای بحران و سخت به سلامت بدارد، و ملت رنج دیده و بلازده ایران را در راه کمال توان بخشد و پیروز کند. دوستدار کوچک شما **مصطفی چمران**

۴۴- نامه ی عشایر بویراحمد

به تاریخ ۲۱ صفر ۱۳۹۹ قمری، مطابق با ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷ شمسی از شهر یاسوج

بسم الله الرحمن الرحيم

پاریس پیشگاه معظم مجاهد کبیر امام روح الله خمینی پیشوای بزرگ شیعیان جهان با احترام:

عشایر دلیر بویراحمد، زن و مرد، همگان مسلح و آماده ی جهادی پی گیر و بی امان علیه حکومت ظلم و استبداد است، و هر لحظه در انتظار فرمان امام و رهبر بزرگ و افتخار آفرین خویش می باشد.

پیروز باد انقلاب اسلامی، به رهبری ابر مرد عصر اسلام امام خمینی، در اهتزاز باد پرچم اسلام، سرنگون باد حکومت ظلم و استبداد. از طرف قاطبه ی طوایف و ایلات سلحشور بویراحمد:

حاج سید کرامت الله ملک حسینی، حاج عطاء طاهری، هادی ایزدپناه، شهباز زرغام پور، حاج اسماعیل مظفری، سالار عزیزی، یعقوب غفاری، بهرام مندیی پور، فریدون ایلخانی پور، مهندس غضنفر هاشمی، سیدحسن حسینی، جهان شاه طاهری، هوشنگ بهادر تامرادی، حاج مندنی جهان بین، حاج سیف الله امیری، دریا شفیع، فریدون ارجمند، رشید یزدان پناه، اسکندر درست، منوچهر امیری، مسعود ایلخانی پور، امرالله جهان بین، محمد حسین ایلخانی پور.

«عین گفته ی تلفنی بر روی کاغذ ثبت و به وسیله نماینده ی عشایر بویراحمد در پاریس آقای شیده (غلامعلی) مندنی پور بویراحمدی به حضور پیشوای گران قدر عالم اسلام تقدیم می گردد.»

۴۵- نامه ی مولانا ابوالاعلی المودودی به آقای خمینی



ابوالاعلی المودودی

الرقم ۶۲۳
التاریخ ۱۰/۱/۱۳۹۹ هـ
المرفقات ۱۶۷۸/۱۲/۹

ساحة الشيخ آيت الله روح الله الخميني المحتـ

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته : وبعد ،
فادعوا الله تعالى أن يجعلكم في صحة وعافية ويكتب لكم التوفيق فيما يحسه
وبرضاء .

نحن نتتبع اخباركم لحظة بلحظة ونطلع على ما يجري في ايران الشقيقة من
مذابح ومجازر تذهب فيها ارواح الغايات من المسلمين لاذنب لهم الا أنهم يريدون
التخلص من نظام الظلم والجور وقانون الكفر والاحاد ، و اقامة نظام الاسلام القائم
على العدل والوسط . وهذا هو غاية الامة السليمة وقد اخرجت لتحقيقها وبذل
ما تملك من الانفس والأموال في ابرازها الى حيز الوجود .

وعلى هذا نحن ابدنا بصفة دائمة ولا تزال نؤيد الجهاد الذي نرغم له في
ايران . وقد بقينا مهتمين كل الاهتمام بنشر اخباركم وتصريحاتكم وما يحدث من
الحوادث في صفحتنا اليومية والاسبوعية والشهرية .

ونود أن نمرب عن استكارتنا الشديد واكنا العميق لما ارتكب في ايران من
ظلم وهمجية وقتل الابرياء وسفك دماء المسلمين ، والتمريض لحرمان النساء
واهانة الاماكن المقدسة وتدمير ممتلكات المسلمين والقبض على المجاهدين والزج
بهم في السجون وتعذيبهم فيها . نشجب كل ذلك ونؤيدكم في مطالبة السلطات
الخافضة بأن ترتدع عن الظلم وتخضع لمطالب المسلمين ، وتسلم الامر الى الذين
يتولون الله ورسوله ويثقلون المسلمين تهقلا صحيحا .

ان ايران بلد اسلامي يجب أن ينتهي فيه الظلم ويلغى فيه النظام الذي يحكم
بغيره انزل الله ويقع فيه الطائفون الذي يهدر كرامة الانسان ولا يرى في مؤمن

5-A ZAILDAR PARK, ICHHRA, LAHORE PAKISTAN Phone: 411016

ابوالاعلیٰ المودودی



- ۲ -

الاولا ذمة . ويجب ان تنظم فيه دولة ترفع كلمة الله وتطبق الاسلام وتشر الحق وتقع الباطل وتجل اهلهم بمشور في جومن السعادة والطهارة والرخاء مستظلين بظلال الاسلام .

وتنهى ساحتكم ونبلهكم وجميع المجاهدين في هذا الميدان بهذا الجهاد العظيم الذي قمتوه في ايران . كما نتميزكم في جميع الاخوة الكرام الذين نالوا الشهادة في هذا السبيل ، ونصلي على ارواحهم ، ندعو الله سبحانه وتعالى ان يتقبل جهادكم ويجزيكم من عنده اجرا كبيرا .

وختمنا بجدربنا ان نطلعكم على ان اخوانكم في باكستان بمشور معكم مع جهادكم يتكلمون ما تتكلمون ويفرحون ما تفرحون . وان جرائد الحركة الاسلامية في باكستان تركز على تأييد حركتكم الاسلامية وتشجب ما يقتضيه الظلم من جرائم بشعة ومجازر رهيبة واجرايات غاشمة . وخاصة جريدة جسارت اليومية الناطقة بلسان الجماعة الاسلامية وضعت كل ثقلها في ميزان حركتكم . وهي بجانب اهتمامها بنشر الاخبار عن ايران مستمرة في كتابة الافتتاحيات والتعليقات المؤيدة للحركة .

وبالمناسبة احب ان اذكركم ان مجلة (ترجمان القرآن) الشهرية التي انا اشرف عليها سبق ان نشرت مقالا عنوانه : " الصراع بين الاسلام والادينية في ايران " في شهر اكتوبر عام ١٩٦٣ م . وبعد صدور المجلة احتجت اسفاراتا لا براتية في باكستان على ذلك المقال واعتبرته محاولة لاساءة العلاقات بين باكستان وايران ، ثم اوقفت حكومة باكستان انذاله المجلة لستة اشهر واتخذت المقال سببا من اسباب حل الجماعة الاسلامية ومصادرة اموالها ووضع قاداتها - وكث منهم - في السجون . وهكذا يقينا في السجون شهررا الى ان رفعنا هذه القضية الى



ابوالاعلیٰ المودودی

- ۳ -

الرقم
التأیخ
المرفقات

محكمة الاستئناف التي برأت ساحتها وأدانت الحكومة. وطبعاً ان ذلك العقاب كان بضم بمان الأحداث التي حصلت في تلك الفترة في مدينة قم وغيرها من مدن إيران. وكان بضم الإجراءات الفاعمة التي اتخذتها الحكومة الإيرانية لقمع الاسلام ونشر الرذائل.

ونرسل اليكم طائفة من الجرائد الاسلامية التي نشر اخبار الأحداث في إيران مؤيدة للحركة الاسلامية فيها. لكي تطلعوا على دور الحركة الاسلامية في باكستان في موضع الثورة الاسلامية في إيران.

هذا وختاماً تفضلوا بقبول فائق التحية والسلام

المخلص
ابو الاعلى

ابو الاعلى المودودي

۴۶- ترجمه‌ی فارسی نامه‌ی مولانا مودودی

شماره ۶۲۳- تاریخ ۱۰، ۱۱، ۱۳۹۹ ه. ق

حضرت آیت‌الله روح‌الله خمینی المحترم

السلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته ۱۲، ۹، ۱۳۷۸

و اما بعد

صحت و عافیت شما را از درگاه باری تعالی مسئلت می‌نمایم و از او می‌طلبم که شما را بر آنچه مورد علاقه و رضای اوست، موفق بدارد.

ما اخبار شما را لحظه به لحظه دنبال می‌کنیم و آنچه در کشور برادر ایران می‌گذرد و جانبازی‌های صدها نفر از مسلمانان بی‌گناه که چیزی جز نجات از نظام ظلم و ستم و جور و قانون کفر و الحاد و برپا داشتن نظام اسلامی قائم بر عدل و قسط نمی‌خواهند، مطلع هستیم و این (خواستها) هدف کلیه‌ی امت اسلامی است که به خاطر تحقق آن‌ها قیام کرده و در راه ابراز وجود آن‌ها بذل جان و مال می‌نماید.

بنابراین ما به طور مستمر شما را در جهادی که پرچمدار آن در ایران هستید، تأیید می‌نماییم و تمامی اهتمام و سعی خود را مصروف بر انتشار اخبار و گفته‌ها و هر آنچه از حوادث اتفاق می‌افتند، در روزنامه‌های یومیه و هفتگی و ماهیانه‌ی خود می‌نماییم.

دوست داریم که مراتب انزجار شدید و تألم عمیق خود را نسبت به آنچه در ایران، از ستمکاری‌ها، قتل و خونریزی مسلمانین و تعرض به بانوان و اهانت به اماکن مقدسه و خرابی اموال مسلمانین و دستگیری و زندانی ساختن و عذاب مجاهدین ابراز داریم. ما تمامی این اعمال را محکوم می‌سازیم و شما را در مطالبه‌ی حکام ظلم و جور به طرد ظلم و دعوت آن‌ها به خضوع در برابر خواست‌های مسلمانین و تسلیم امور به کسانی که به حکم خدا و رسول ولایت دارند و نمونه‌های صحیحی برای مسلمانین هستند، تأیید می‌نماییم.

ایران، کشوری است اسلامی و لازم است که به ظلم در آن پایان داده شود و نظامی که به غیر آنچه خدا فرو فرستاده است حکم می‌کند، از بین برود و طاغوتی که کرامت انسانی را به هدر می‌دهد و رعایت احترام مؤمنین را نمی‌نماید، قلع و قمع گردد و لازم است که در این کشور دولتی روی کار بیاید که کلمه خدا را بلندمرتبه سازد و اسلام را به اجرا گذارد، حق را منتشر سازد، باطل را ریشه‌کن

کند و زندگی اهل آن جا را در جوی از سعادت و پاکی و آرامش، در پناه پرچم اسلام تأمین سازد.

ما به حضرت شما و دوستان تان و تمامی مجاهدین که به خاطر این جهاد عظیمی که در ایران به پا شده است، در میدان هستید، تهنیت می‌گوییم. همچنان که تسلیت می‌گوییم به شما و کلیه‌ی برادرانی را که در این راه به سعادت شهادت نائل شده‌اند. به ارواح آنان درود می‌فرستیم و از خداوند سبحانه تعالی می‌خواهیم که جهاد شما را قبول فرماید و از نزد خود به شما پاداش بزرگی عطا فرماید.

در پایان سزاوار است که به شما اطلاع دهیم که برادران شما در پاکستان با زندگی شما و جهاد شما همراه هستند از آنچه شما را متألّم سازد ناراحت می‌شوند و هر آنچه شما را خوشحال کند، خوشحالتان می‌سازد. جراید حرکت اسلامی پاکستان کوشش خود را در تأیید حرکت شما و محکوم ساختن اعمال ستمکارانه و هولناک رژیم متمرکز ساخته‌اند و خصوصاً روزنامه «جسارت یومیه» ارگان جماعت اسلامی تمامی همّ خود را در جهت حرکت شما متمرکز و هماهنگ ساخته است. در این فرصت کوشش مستمر خود را در نشر اخبار ایران در سرمقالات و تحلیل‌های تأییدی حرکت اسلامی مصروف می‌دارد.

به این مناسب دوست دارم به جنابعالی خاطرنشان سازم که مجله‌ی ماهیانه‌ی «ترجمان القرآن» که زیر نظر اینجانب منتشر می‌شود مقاله‌ای تحت عنوان «درگیری میان اسلام و الحاد در ایران» در شماره ماه اکتبر ۱۹۶۳ منتشر ساخت. بعد از انتشار مجله، سفارت ایران در پاکستان به آن مقاله اعتراض کرد و آن را کوششی برای برهم زدن مناسبات ایران و پاکستان قلمداد نمود و سپس دولت پاکستان مجله را به بهانه آن مقاله برای مدت شش ماه توقیف کرد، جماعت اسلامی را منحل و اموالش را مصادره و رهبران آن، از جمله این جانب را دستگیر نمود. بدین ترتیب ماه‌ها در زندان بودیم تا سرانجام دادگاه استیناف حکم برائت ما و محکومیت حکومت را صادر کرد. طبیعی بود که در آن مقاله حوادثی که در این مدت در قم و سایر شهرهای ایران رخ داده بود و اعمال ستمکارانه حکومت ایران در ریشه‌کن کردن اسلام و اشاعه فساد بیان شده بود.

من دسته‌ای از جرائد اسلامی که اخبار حوادث ایران و تأیید حرکت اسلامی را منتشر ساخته‌اند برای شما ارسال می‌دارم تا از موضع حرکت اسلامی پاکستان

نسبت به انقلاب اسلامی ایران مطلع گردید.

در پایان بر من منت گذاشته و تحیات فائقه ما را بپذیرید.

المخلص ابوالاعلی المودودی

ابوالاعلی مودودی در مهرماه سال ۵۸ در گذشت. در دوم مهرماه ۵۸ تلگراف تسلیتی به امضای دفتر امام برای طفیل محمد عمید، امام جماعت اسلامی پاکستان در روزنامه‌ها به چاپ رسید (اط ۵۸، ۷، ۲)

۴۷- تلگراف جماعت اسلامی پاکستان به دکتر یزدی

رهبران جماعت اسلامی پاکستان علاوه بر ارسال نامه به آقای خمینی، طی تلگرافی به اینجانب به شرح زیر، پشتیبانی خود را از مبارزات ملت ایران اعلام داشتند: ۱۴ دسامبر ۱۹۷۸

آقای دکتر ابراهیم یزدی

جماعت اسلامی پاکستان پشتیبانی خود را از جنبش اسلامی و آزادی مردم مسلمان اعلام می‌دارد. ما با تمام وجودمان همراه با حرکت اسلامی ایران می‌باشیم. ما جنایت‌های بزرگ و اعمال وحشیانه شاه و عمالش را محکوم می‌کنیم. ما و مردم پاکستان با شما هستیم. باشد تا با یاری خدای متعال حکومت اسلامی در ایران بنیان‌گذاری گردد.

مولانا ابوالاعلی مودودی، مؤسس جماعت اسلامی پاکستان

معین طفیل محمد، امیر جماعت اسلامی پاکستان

سید اسد گیلانی، امیر جماعت اسلامی لاهور

۴۸- پاسخ دکتر یزدی به جماعت اسلامی پاکستان

مولانا ابوالاعلی مودودی، مؤسس جماعت اسلامی پاکستان، معین طفیل محمد، امیر جماعت اسلامی پاکستان و سیداسد گیلانی، امیر جماعت اسلامی لاهور ۱۵ دسامبر ۷۸-۲۴ آذر ۵۷

برادران مسلمان سلام علیکم و رحمه الله و برکاته. تلگراف به موقع شما دریافت گردید. سپاسگزاری می‌نماییم. مبارزه‌ی قهرمانانه ملت مسلمان ایران و

حرکت انقلابی و اسلامی آنان تحت رهبری سیاسی و مذهبی رهبر عالیقدر ما امام خمینی، به موفقیت‌های شایانی در راه درهم شکستن رژیم طاغوتی شاه و پشتیبانان خارجی‌اش دست یافته است. پیروزی ما در حال حاضر از هر زمان دیگری نزدیک‌تر می‌باشد. من از خدای سبحان و تعالی می‌خواهم که مبارزه و همبستگی امت اسلام، خصوصاً ملت مسلمان و وفادار پاکستان، خوشبختی و فلاح برای همه‌ی مسلمانان سراسر جهان به همراه آورد. با تشکرات بسیار والسلام. برادر دینی شما - ابراهیم یزدی، ۲۴ آذرماه ۱۳۵۷

۴۹- نامه‌ی رضا براهنی به دکتر یزدی

۷ دی‌ماه ۱۳۵۷

دوست عزیز و ارجمند آقای دکتر یزدی

پس از سلام، خیلی خوشحال هستم که بالاخره در واشنگتن دیداری که من ماه‌ها بدنبالش بودم صورت گرفت. امیدوارم از این دیدارها باز هم در آینده داشته باشیم.

انقلاب در ایران با تمام قدرت پیش می‌رود. از امثال دکتر صدیقی که سر پیروی به معرکه‌گیری برخاسته، هیچ کاری ساخته نخواهد بود. بعضی اشخاص آنقدر عقده دارند که درست لب گور خیانت می‌کنند و آن نام بی‌چیز و بی‌فایده‌ای را که داشتند، به گنداب پهلوی آلوده می‌کنند.

در جوف‌نامه‌ی ضمیمه، نامه‌ای است که حضور حضرت آیت‌الله خمینی نوشته‌ام، به اضافه‌ی مقاله‌ای که درباب انقلاب ایران نوشته، برای اطلاع ایشان از نحوه فکرم درباره انقلاب، پیوست کرده‌ام. استدعا دارم هر دو را به ایشان تقدیم فرمایید. امیدوارم حضرت آقای خمینی، شما و بقیه‌ی دوستان، نظرتان را درباره‌ی مقاله برای من بنویسید. از راهنمایی همه از پیش تشکر می‌کنم.

سید علی‌اصغر (حاج سید جوادی) چهار پنج روزی بیمارستان بود. دکتر خوشنویس عملش کرده، گویا غده‌ای از سینه‌اش درآورده به او می‌گفت که به خیر گذشته. هنوز پس از عمل با خود سید صحبت نکرده‌ام. نمی‌دانم روابط شما با سید علی‌اصغر چگونه است. آیا از طرف شما احوالپرسی خواهد شد؟

دست شما و دیگران را از دور می‌فشارم. به امید پیروزی- رضا

براهنی، ۷، ۱۰، ۵۷ - مریلند - آمریکا

۵۰- نامه‌ی رضا براهنی به امام خمینی

حضرت آیت‌الله العظمی روح‌الله خمینی، مبارز بزرگ انقلاب ایران

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آن چنان بگیریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب مهیمنا به رفیقان خود رسان بازم

پس از سلام و درود و تهنیت فراوان، من از دوستان شادروانان جلال آل‌احمد و دکتر شریعتی، و نویسنده شجاع ایران دکتر علی‌اصغر حاج‌سید جوادی هستم. بارها و بارها، وقتی که با دکتر سید جوادی صحبت کرده‌ام، اشتیاق دیدار آن حضرت، رهبر بزرگ اسلام و انقلاب ایران را با ایشان در میان گذاشته‌ام. چون قرار بود ایشان به غرب سفر کنند، زیارت آن حضرت را موکول به زمانی کرده‌ایم که ایشان رخصت سفر به ما سواها را پیدا کنند. شاید به جهت و رهبری آن حضرت و کوشش بزرگ ملت ایران به زودی این دیدار در کشور خودمان و در میان مردم خودمان صورت بگیرد. اشتیاق دیدارم را از دوست ارجمند آقای دکتر یزدی هم پنهان نتوانسته‌ام بکنم.

استواری، استقامت، خرد عظیم سیاسی و شجاعت توأم با هوشیاری آن حضرت، و فروتنی توأم با بردباری، که در برابر ظالم خیره‌سری چون شاه و اشار سرمایه‌پرست و سرمایه‌دار در آمریکا و صیهونیسم جهانی از خود متجلی ساخته‌اند، چراغ روشنی بوده است فرا راه تمام کسانی که تاکنون در سراسر جهان، به ویژه ایران، قدم در راه مبارزه‌ی انقلابی گذاشته‌اند. مردم عزیز، نجیب و انسان‌دوست ما، که قرن‌ها تحت فشار خودکامگی چون شاهان پهلوی زیسته‌اند، سروش آزادی را از زبان آن حضرت شنیده‌اند و با افشاندن خون خود و نثار جان‌های عزیز خود بدان سروش پاسخ مثبت داده‌اند. انقلاب ایران از کلمات ساده، سنجیده، قابل فهم، رسا، انسانی، هوشیارانه آن ملهم شده، قوی گردیده، بالیده، و سرانجام به جنگلی از درختان تناور تبدیل شده که دیگر نه تبر قشون شاه می‌تواند بزند و بیندازدش و نه قورخانه بزرگترین قدرت تاریخ یعنی آمریکا می‌تواند بسوزاند و خاکسترش کند.

درود این شاگرد ناچیز انقلاب را که نه داعیه‌ای دارد و نه دار و دسته‌ای، و فقط نوک ناچیز قلمش را دارد، و شب و روز، با وجود بضاعت مزجانش می‌نویسد تا شاید در حدود خود پرده‌های ظلم و ظلمت را، در همان دور و بر خود، کنار بزند، بپذیرد. و نیز تسلیت صمیمی مرا، به خاطر جان نثارها و شهادت‌های فرزندان عزیز وطنمان، که فوج فوج به خاک می‌افتند، تا روزی مردم ایران آفتاب روشن آزادی را در برابر خود ببینند.

در مقاله‌ای که ضمیمه تقدیم حضورتان کرده‌ام، کوشیده‌ام جنبه‌های مختلف انقلاب کنونی ایران را تا آن جا که عقل ناقص و قاصرم اجازه می‌داد، روشن کنم. از نگرانی‌هایم هم صحبت کرده‌ام. امیدوارم در این مقاله به دیده‌ی محبت نگاه کنید و از راهنمایی‌ها و ارشاد خود بی‌بهره‌ام نگذارید. سلامت و پیروزی آن حضرت و پیروزی انقلاب بزرگ ایران، آرزوی قلبی من است. با احترام و ارادت صمیمانه. هفتم دی‌ماه ۵۷ رضا براهنی

۱۰- نامه‌ی یک خانم خبر نگار ایرانی ۱۳۵۷، ۸، ۲۶

جناب آقای دکتر یزدی

سلام. امیدوارم حالتان خوب و هر لحظه نزدیک‌تر به هدفتان باشید. نسخه‌ای از ایران پست این هفته را که در آن مطالب مربوط به حضرت آیت‌الله خمینی است برایتان فرستادم که به خدمت ایشان هم برده و ما را خوشحال سازید و همان طور که خودتان به من تذکر دادید چون جواب سؤالاتم در متن فرمایش‌های ایشان بود آن را به عنوان مصاحبه با اجازه‌ی خودتان چاپ کردم بدون استفاده از کلمه ((اختصاصی)). با اطلاع از این امر که حاوی بودن این مطالب و درج حقیقت از اوضاع ایران در روزنامه‌های خارجی و رادیو تلویزیون امری است عادی. ولی شما خوب می‌دانید و نیاز به گفتن نیست که برای ما که تمام افراد خانواده در ایران هستند و هرچند ماه یک بار به وطن برمی‌گردیم با داشتن آن حالت خفقان و بی‌عدالتی، این چند نقش را از دید از خدا بی‌خبران بازی می‌کند. با این حال امیدوارم که هم حضرت آیت‌الله خمینی و هم شما اگر در کارم اشتباهی وجود داشت مرا ببخشید. این کارم ادامه دارد. با آرزوی موفقیت برای همه مسلمانان. ایران‌نازنین

فصل پنجم

مقالات و مصاحبه‌های
تکمیلی

مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی

در طی سال‌های دراز بعد از پیروزی انقلاب، درباره‌ی خاطرات خودم و اهمیت دوره‌ی ۱۱۸ روزه اقامت آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو، مقالاتی نوشته و مصاحبه‌هایی کرده‌ام. اگر چه مطالب این مصاحبه‌ها و مقالات اکثراً در این مجموعه آمده است، اما برای تکمیل آن، این مقالات و مصاحبه‌ها، که در زمان‌های مختلف انجام شده اند عیناً آورده می‌شوند:

۱ - گزارش هجرت امام خمینی به پاریس

پیام مجاهد - شماره ۶۳، آذر ۱۳۵۷

توضیح: بعد از استقرار در نوفل‌لوشاتو این گزارش را نوشتم و برای چاپ در نشریه فرستادم.

مبارزات بر حق خلق مسلمان ایران در جهت سرنگونی رژیم شاه و درهم کوبیدن موانع استقرار حکومت اسلامی به مراحل حساس و بحرانی خود رسیده است.

تظاهرات پرشکوه مردم در روز عید فطر و سپس در جمعه ۱۷ شهریور که طی آن میلیون‌ها نفر از مردم میهن ما خون پاکشان را شاهد اراده‌ی استوار خویش در نفی قاطع شاه، خاندان پهلوی و رژیم شاهنشاهی قرار دادند، لرزه بر پیکره پوسیده‌ی رژیم و حامیان و سایر نوکران استعمار و امپریالیسم در منطقه که لهیب آتش انقلاب خلق مسلمان ایران را تهدیدی مستقیم به موجودیت خویش می‌یافتند انداخت. رژیم که حکومت نظامی سرتاسری و رگبار گلوله‌های خود را در برابر صفوف آهنین خلق سخت سرد و بی‌اثر یافته و به طور قاطع به بن‌بست رسیده بود مذبحخانه با توطئه‌ای به همدستی دولت دست‌نشانده عراق، یکی دیگر از هم‌زنجیران خود، کوشید تا ندای حق‌طلبانه رهبر نستوه و خستگی‌ناپذیر خلق مسلمان ایران را خاموش و پیوند ایشان را با ملت قطع کند و این توطئه به موازات اعلام حکومت نظامی در ایران، تشدید فشار از جانب دولت عراق برای جلوگیری از فعالیت‌های آقای خمینی بود. فشار دولت عراق بر آقای خمینی که هیچ گاه تازگی نداشته است با توافق‌های تازه بین ایران و عراق ابعاد نوتری یافت. از حدود یک سال قبل مقامات عراقی کتباً و شفاهاً و به طور مداوم از آقای خمینی تقاضا می‌کردند که ایشان فعالیت‌های خود را علیه رژیم ایران تعطیل کرده و یا تقلیل دهند. بدیهی است که این فشارها که در رابطه‌ی مستقیم با خواست رژیم ایران بود. به هیچ وجه قادر نبود اثری در عملکرد آقای خمینی داشته باشد و در اراده‌ی ایشان برای انجام رسالت عظیم و تاریخی خود خللی وارد سازد. دولت عراق در این برخوردها از آقای خمینی خواسته بود که از صدور هرگونه اعلامیه و ارسال نوار سخنرانی به ایران و انجام مصاحبه‌های مطبوعاتی بر علیه رژیم ایران خودداری ورزند. مقامات عراقی در عین حال بی‌شرمانه مدعی بودند که آقای خمینی میهمان دولت عراق است و این دولت به هیچ وجه قصد محدود ساختن انجام فرائض اسلامی ایشان را ندارد و اگر ایشان بخواهند نظیر سایر علمای نجف تنها به امر تدریس، مدرسه، مسجد و زیارت بپردازند، کم‌ترین مزاحمتی برای ایشان نخواهد بود. همان علمائی که با وجود همه‌ی مزاحمت‌ها برای مرجع بزرگ شیعه و با وجود تعطیل سراسری ایران به عنوان اعتراض به عراق، و با وجود قتل عام مردم بی‌گناه در کوچه و خیابان‌ها، کم‌ترین عکس‌العملی نشان نداده‌اند. همگام با رشد مبارزه در ایران و ثبوت ناتوانی رژیم ایران در به ثمر رساندن توطئه‌های خود، فشار دولت عراق به آقای خمینی شدت می‌یابد تا آن جا

که در اواسط ماه رمضان رئیس کل شورای امنیت عراق، شخص سوم عراق، (بعد از حسن البکر و صدام حسین) به دیدار آقای خمینی در نجف رفته و رسماً به اطلاع ایشان می‌رساند که دولت عراق به علت تعهداتی که در برابر دولت ایران دارد بیش از این قادر به تحمل اقدامات ایشان بر علیه رژیم ایران نیست. آقای خمینی در پاسخ به نماینده‌ی دولت عراق قاطعانه اظهار می‌دارند که ایشان هم در برابر خدا و ملت ایران تعهداتی دارند که ناگزیر از انجام آن هستند و هیچ مقام و نیروئی نمی‌تواند مانع انجام این رسالت گردد. ایشان ضمناً خاطر نشان کردند که در صورتی که دولت عراق مانع عمل ایشان گردد این کشور را ترک خواهند گفت و برای ایشان مسأله مهم انجام وظایفی است که بر عهده دارند.

امام خمینی در پاسخ به نماینده‌ی دولت عراق که می‌پرسید به کجا خواهید رفت، اظهار می‌دارند: «به جایی که مستعمره‌ی ایران نباشد». در مواجهه با قاطعیت و سرسختی امام خمینی یک روز بعد مأموران عراقی منزل آقای خمینی را در نجف محاصره می‌کنند، ابتدا از ورود زوار و سپس دوستان و بالاخره از ورود کلیه‌ی افراد به جز اعضاء خانواده‌ی ایشان جلوگیری می‌کنند. آقای خمینی نیز به عنوان اعتراض به این رفتار غیرانسانی مقامات عراقی از حضور در مسجد و کلاس درس خودداری می‌نمایند. بلافاصله پس از انتشار خبر این توطئه و رفتار خصمانه دولت عراق نسبت به امام خمینی، سیل اعتراضات از ایران و سرتاسر جهان به سوی دولت عراق جاری می‌گردد. **نهضت آزادی ایران** طی تلگرافی به حسن البکر عمل عراق را همکاری با شاه جلاد ایران معرفی کرده و آن را محکوم نمود. متن تلگراف نهضت در مطبوعات عربی منتشر گردید. همگام با این اعتراضات با وجود حکومت نظامی در سرتاسر ایران، تظاهرات و اعتصابات گسترده‌ای صورت گرفت. در برابر این سیل خروشان دولت عراق دست به بازی تازه‌ای زد و با گذشت دو روز محدودیت‌ها را کاهش داد و همه جا شایع کرد که هدف از این محدودیت‌ها «حفظ جان» آقای خمینی است.

تشدید مجدد محدودیت مردم را از هرگونه تردید نسبت به باطل بودن ادعاهای مقامات عراقی بیرون آورد. تبلیغات به حدی رسید که امام خمینی برای خروج از عراق و سفر به زینبیه در دمشق مصمم شدند. برای اجرای برنامه توسط دوستان کوییتی دعوت‌نامه‌ای جهت سفر به کویت تهیه می‌شود تا آقای خمینی با خروج از عراق در راه عزیمت به دمشق چند روزی در کویت توقف نمایند. کوشش فراوان

به عمل آمد که این برنامه بی سروصدا انجام گیرد و افراد کمتری از این تصمیم با خبر شوند. به همین دلیل جز تنی چند از یاران آقای خمینی در نجف کسی از برنامه خبردار نبود.

روز چهارشنبه اول ماه ذیقعدۀ برابر با **دوازده مهر** ساعت ۵ صبح به وقت نجف بعد از اقامه نماز صبح آقای خمینی به همراهی چند تن از یاران از نجف خارج می‌شوند و تصمیم به خروج از عراق می‌گیرند. برنامه‌ی حرکت قبلاً به مقامات امنیتی عراق اطلاع داده شده بود، بنابراین از همان آغاز حرکت دو ماشین هر یک به سرنشینی چهار نفر از مأموران امنیتی عراق مجهز به بی‌سیم و سایر وسائل یکی پیشاپیش و یکی در پی اتومبیل حضرت آیت‌الله خمینی ایشان مشایعت می‌کرد. با ورود به شهرهای مسیر یکی از ماشین‌ها عوض شده ماشین جدیدی با مأموران محلی جایش را می‌گرفت. کاروان در حدود ۳۰-۱۲ به شهر مرزی **صفوان** در عراق می‌رسد و بدون اشکال عبور گمرکی مراسم خروجی انجام می‌گیرد. در این نقطه نماز جماعت در شبستان یک مسجد نیمه‌تمام در محوطه گمرک برگزار می‌شود. بعد از نماز مشایعت‌کنندگان که تماماً از طلاب و روحانیان حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و از شاگردان آقای خمینی بودند با معظم‌له وداع می‌کنند. آقای خمینی طی سخنان کوتاهی خطاب به آنان می‌فرماید که از موانع و مشکلات نهراسید، آن چه به ما می‌رسد در برابر آن چه به سر مردم ما در ایران می‌آید ناچیز است. ما یا می‌باید در نجف می‌ماندیم و سکوت می‌کردیم و انجام وظائف شرعیه‌ی خود را تعطیل می‌نمودیم و یا بایستی حرکت می‌کردیم و به سرزمینی می‌رفتیم که بتوانیم وظایف شرعی خود را انجام دهیم. ما راه دوم را انتخاب کردیم و با تمام قوا آن را دنبال خواهیم کرد. پس از وداع حجت‌الاسلام **سید احمد** فرزند ایشان، **حجج اسلام آقایان فردوسی‌پور و املائی و آقای دکتر یزدی** و سه نفر از دوستان و میزبانان کویتی به طرف مرز کویت، عبدلی، می‌روند. برای سفر امام خمینی و فرزندشان به کویت قبلاً دعوت‌نامه‌ای توسط دوستان کویتی تهیه و به تصویب مقامات رسمی کویت رسیده بود و در نتیجه صدور ویزا قانوناً بلاشکال به نظر می‌رسید و مأموران مرزی فوراً ویزاهای لازم را صادر کردند. اما در این فاصله هیأت مسافران توسط یکی از مأموران گمرک به دفتر امور مرزی هدایت می‌شوند و از آن‌ها خواسته می‌شود تا کمی استراحت کنند تا ترتیب عبور آن‌ها داده شود. با ادامه یافتن مدت اقامت در دفتر، در پاسخ سؤال همراهان اظهار

شد که مدیر مربوطه در محل حضور ندارد و مأموران بایستی از مرکز کسب تکلیف کنند. مأموران در عین حال تأکید کردند که اشکالی در کار نیست و اجازه ورود داده خواهد شد اما جنب و جوش در محوطه و در بین کارمندان کمی غیرعادی می‌نمود.

بالاخره پس از یک سؤال و جواب کوتاه مسؤول مربوطه، از امام خمینی و همراهان خواست تا در سالن پذیرایی گمرک منتظر رئیس کل گمرک و سرحداًت بشوند. در سالن پذیرایی، اگر چه کوششی در پذیرایی بود اما وجود شرطه‌ها و... همه حاکی از غیرعادی بودن وضعیت بود. بالاخره پس از مدتی انتظار و سرگردانی مدیر گمرک با تکبر خاصی وارد شد و با کلامی آکنده از ترس و وحشت اعلام داشت، دولت کویت از این که آقای خمینی به کویت سفر می‌کنند خوشحال است ولی به دلیل موقعیت سیاسی آقای خمینی و خطراتی که ورود ایشان برای مصالح کویت در بر خواهد داشت نمی‌تواند اجازه ی ورود ایشان را به کویت بدهد. از آن جا که امام خمینی مایل بودند که حتی‌الامکان به عراق باز نگردند، از مأمور مزبور خواسته شد تا با صدور ویزای عبور موافقت کند تا آقای خمینی به فرودگاه کویت رفته و از آن جا به دمشق پرواز کنند. ایشان در صدور این ویزا تردید داشت، به همین سبب با مقامات عالی‌رتبه تماس گرفت و پس از چند دقیقه اطلاع داد که دولت کویت نمی‌تواند چنین اجازه‌ای را نیز صادر کند. روشن بود که دولت کویت از ایجاد چنین امکانی برای آقای خمینی نیز وحشت دارد. آقای خمینی و همراهان به سوی صفوان در مرز عراق باز می‌گردند.

در صفوان مأموران امنیتی عراق بلافاصله آقای خمینی و همراهان را به دفتر مدیر گمرک هدایت کردند و به بهانه‌ی حفظ امنیت آقای خمینی لازم دیدند با بغداد تماس گرفته و کسب تکلیف نمایند. بعد از ساعتی آقای خمینی و همراهان را به محل مناسب‌تری هدایت کردند. تماس با بغداد و کسب تکلیف از مقامات عالی رتبه چندین ساعت به طول انجامید. بالاخره حدود ساعت ۱۰ شب به وقت محلی یکی از مسؤولان عالی رتبه عراقی در منطقه به دیدار آقای خمینی آمد و نظر مقامات را به این شرح اعلام داشت که آقای خمینی، فرزند و دو تن از روحانیان همراه ایشان را به بصره خواهند برد و آقای دکتر یزدی و سه نفر از دوستان کویتی به کویت خواهند رفت. رفتار مأموران بسیار خشن و بی‌ادبانه بود. آقای خمینی حاضر نشدند با ماشین مأموران عراقی به بصره برگردند به همین سبب به

دوستان کویتی ایشان اجازه دادند که ابتدا آقای خمینی را با ماشین خودشان به بصره برگردانند و خود همان شب بازگشته و از مرز خارج شوند. به آقای دکتر یزدی تکلیف شد در محل استراحت‌گاه زیر نظر مأموران بماند تا دوستان کویتی بازگشته و او را همراه خود به کویت ببرند. در ساعت ۱:۳۵ بعد از نیمه شب مأموران مسلح کویتی از ورود این جمع به کویت جلوگیری کردند و آنان مجدداً به مرز عراق بازگشتند. آقای دکتر یزدی را مجدداً مأموان عراقی تحت‌الحفظ به مهمان‌خانه‌ی محل و سپس روز بعد حدود ساعت ۸:۳۰ به طرف بصره برده و در مهمان‌خانه‌ی شط‌العرب به محل اقامت آقای خمینی و همراهان هدایت نمودند با توجه به رفتار مأموران عراقی و سایر نکات، آقای خمینی به مقام امنیتی عراقی اظهار داشتند که حاضر به بازگشت به نجف نیستند و مایلند با سریع‌ترین وسیله به بغداد و از آن جا به هر نقطه‌ای در خارج از عراق که مایل باشند بروند. ساعت ۲ بعدازظهر آقای خمینی و همراهان از بصره به سوی بغداد پرواز کردند و حدود ساعت ۳ بعدازظهر به بغداد وارد شدند. در بغداد بعد از استراحت مختصری در فرودگاه نماینده دولت عراق به دیدار امام خمینی آمد و ضمن معذرت‌خواهی از ناراحتی‌های حاصل شده نظر ایشان را درباره‌ی برنامه‌ی بعد و مقصد ایشان سؤال کرد. در این جا بود که آقای خمینی تصمیم نهایی خود را مبنی بر حرکت به فرانسه اعلام داشتند. تصمیم آقای خمینی برای عراقی‌ها غیرمترقبه بود. قبلاً به آن‌ها گفته شده بود که آقای خمینی عازم دمشق هستند و همین خبر در همه جا منعکس شده بود. آقایان طلاب و روحانیان نجف که از جریان مطلع شده بودند برای دیدار آقای خمینی به بغداد وارد شدند. مسؤولان عراقی ترتیب سفر را با هواپیمای عراقی که روز بعد، جمعه ۸ صبح از بغداد به سوی پاریس از طریق ژنو پرواز می‌کرد دادند. هم‌چنین برای اقامت یک شبه در بغداد، آقای خمینی و همراهان را به مهمان‌خانه‌ی دارالسلام بردند. در بغداد بعد از مختصری استراحت در ساعت ۷:۳۰ شب آقای خمینی برای زیارت حرم شریف در کاظمین رفتند و مأموران امنیت عراقی همه جا ایشان را همراهی می‌کردند.

در کاظمین:

در حرم کاظمین آقای خمینی در بالای سر مزار امام به نماز ایستادند و هنوز نماز به رکعت دوم نرسیده بود که خبر حضور ایشان در حرم به سرعت پخش شد و

مردم از همه جا برای دیدار ایشان به سوی حرم هجوم آوردند. این هجوم چنان فشرده بود که حفظ و کنترل نظم را سخت مشکل ساخته بود. علاقه‌مندان آقای خمینی تنها زوار ایرانی نبودند و شور و شوق زوار عراقی کم‌تر از ایرانی‌ها نبود. فریادهای صلوات تمامی حرم و صحن را پر کرده بود. مأموران امنیتی عراق سخت در جنب‌وجوش بودند و جمعیت با شور و اشتیاق و هیجان خبر حضور آقای خمینی را منتشر ساختند. این استقبال گرم و پرشور و طبیعی مردم از عرب و ایرانی به خوبی نگرانی دولت عراق را از ادامه‌ی فعالیت‌های آقای خمینی در عراق توجیه می‌کرد. فعالیت‌های آقای خمینی خصوصاً در یک ساله‌ی گذشته، نه تنها در ایران، بلکه در سایر مناطق مسلمان‌نشین جهان از جمله عراق تأثیرات شگرفی بر جای گذاشته است و این امر با توجه به ماهیت ارتجاعی حکومت دست‌نشانده‌ی عراق، نگرانی این دولت را دامن زده و آن را در همکاری با دولت ایران برای تهدید فعالیت امام خمینی مصمم‌تر ساخته است. با مشاهده‌ی این هجوم مأموران امنیتی عراق در حالی که به دور آقای خمینی حلقه زده بودند ایشان را از صحن خارج و به سرعت به مهمان‌خانه منتقل ساختند.

روز جمعه سوم ذیقعه ۹۸ برابر با ۶ اکتبر ۷۸ ساعت ۶:۳۰ صبح آقای خمینی و همراهان به سوی فرودگاه بغداد حرکت کردند تا با هواپیمای عراقی ساعت ۸ صبح به مقصد پرواز کنند. هواپیما ۲ ساعت و ۱۵ دقیقه تأخیر داشت. در هواپیما مأموران عراقی یک قسمت هواپیما را ظاهراً برای احترام به آقای خمینی و حفظ امنیت، جهت ایشان و چهار نفر همراهان اختصاص داده بودند. چند نفر از مأموران در همین قسمت انجام وظیفه می‌کردند هواپیما پس از یک توقف کوتاه ۴۵ دقیقه‌ای در ژنو در ساعت ۲ بعد از ظهر به وقت محلی در فرودگاه پاریس به زمین نشست. خروج از فرودگاه به سرعت و بدون کم‌ترین اشکال انجام گرفت. با وجودی که نهایت کوشش شده بود که خبر سفر آقای خمینی به فرانسه به طور وسیع پخش نشود، با این حال جمع کثیری از دوستان و علاقه‌مندان ایشان به استقبال شتافته بودند، بعد از خروج از فرودگاه آقای خمینی در محلی که برای اقامت ایشان آماده شده بود مستقر شدند. به این ترتیب قسمت اول از ماجرای ۱۶ سال تبعید آقای خمینی به خارج از کشور پایان پذیرفت.

در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۴۳ مأموران ساواک امام خمینی را شبانه از منزل ایشان می‌ربایند و بلافاصله با هواپیمای ارتشی به ترکیه تبعید می‌کنند. سازمان امنیت به دنبال این آدم‌ربایی با تمام وقاحت اعلام کرد:

«طبق اطلاع موثق و شواهد دلایل کافی، چون رویه آقای خمینی، و تحریکات مشارالیه، بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد. لذا در تاریخ ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید. سازمان اطلاعات و امنیت کشور»

تبعید آقای خمینی به ترکیه به دنبال اعتراضات شدید و مستمر مردم میهن ما در داخل و خارج کشور بالاخره منجر به انتقال معظم‌له از ترکیه به عراق گردید. در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۴۴ بدون اطلاع قبلی آقای خمینی را به فرودگاه بغداد وارد نمودند از آن پس امام خمینی در نجف تحت‌نظر مأموران امنیتی ایران و عراق همواره از اساسی‌ترین حقوق انسانی و اسلامی محروم بوده‌اند. اما مجاهد نستوه اسلام و ادامه‌دهنده رسالت پیامبر و امامان شیعه در کوبیدن راه حق و جهاد برای استقرار حکومت عدل خداوند هرگز لحظه‌ای نياسودند و از رهبری امت و جهت دادن به مبارزات خونین آن برای تحقق جامعه‌ی توحیدی دمی غفلت نکردند. جهت‌گیری منطقی، واقع‌بینانه و شجاعانه‌ی آقای خمینی روزبه روز ابعاد مبارزه را گسترده‌تر، همگانی‌تر و هماهنگ‌تر ساخت. تا آن جا که مقاومت و سرسختی خلق مستضعف ایران با تکیه بر ایمان نصرت خداوند و رهبری امام خمینی در برابر فشار بی‌حد و حصر رژیم شاه و بی‌کفایتی بی‌گفتگوی آن امروز رژیم را به پرتگاه سقوط کشانده است. حماسه‌ی پرشکوه خلق مسلمان ما و مجاهدات تاریخ‌ساز آن در روزهای اخیر بی‌چون و چرا ثابت کرده است که آفتاب عمر رژیم شاه و حکومت شاهان بر سر بام است و هم زمان با این غروب لجن‌زده، شب قدر ملت ما به طلوع فجر نزدیک می‌شود. شب قدری که زنده‌دارانش با وجود سیاهی و ظلمت شب بیدار و هوشیارند و سرشار و بهره‌مند از نزول رحمت حق به انجام رسالت خود تداوم بخشیده‌اند. فجر صادق از خون پاک شهیدان ما رنگ گرفته است.

۲- سفر به پاریس

مصاحبه با روزنامه‌ی اطلاعات ۵۸، ۸، ۶

س- اگر آقای خمینی به فرانسه نمی‌رفت و در عراق می‌ماند، ماجرا به کدام سمت می‌رفت؟

ج- چند ماه قبل از انقلاب، اوائل سال ۱۳۵۷، نمایندگان سه کشور ایران، عراق و آمریکا در سازمان ملل طی جلسات مشترکی برای فشار بر آقای خمینی و ساکت کردن ایشان توافق کردند. آن‌ها تصور می‌کردند که با این فشارها آقای خمینی ساکت خواهد شد. آن‌ها هرگز تصور نمی‌کردند که ایشان عراق را ترک کند. اگر این فشارها وارد نمی‌شد آقای خمینی قطعاً عراق را ترک نمی‌کرد و به فرانسه نمی‌رفت. اما انقلاب هم متوقف نمی‌شد، بلکه فرایند انقلاب طولانی می‌شد و احتمالاً پیامدهای آن نیز متفاوت می‌بود.

س- دیدارهای آقای خمینی با آمریکایی‌ها در نوفل‌لوشاتو، از چه نوع دیدارهایی بود؟ رسمی، غیررسمی؟ مذاکرات مربوط به آن دیدارها در جایی ثبت شده است؟

ج- متن کامل گفتگوها در این دیدارها نوشته شده‌اند و برای اولین بار آن‌ها را در کتاب تاریخ ۲۵ ساله، از کودتا تا انقلاب، نوشته‌ی سرهنگ نجاتی، چاپ شرکت انتشار، منتشر کرده‌ام.

س- به نظر می‌رسد دولت فرانسه از مقطعی به بعد با آقای خمینی به عنوان

رهبر حکومت بعدی ایران رو به رو شد. آیا این تصور درست است؟ اگر بله، چرا؟

ج- دولت فرانسه بعد از راهپیمایی عظیم تاسوعا و عاشورای قبل از انقلاب، رفتار خود را با آقای خمینی تغییر محسوس داد. این تغییر رفتار در مذاکرات نمایندگان دولت فرانسه با ایشان کاملاً مشهود است. مشروح این مذاکرات به زودی منتشر خواهد شد.

۳- از گوادلوپ تا جمهوری اسلامی

مصاحبه با آقای کاظمیان

نشریه‌ی نامه، شماره‌ی ۳۰ مورخ خرداد و تیر ۱۳۸۳

«گوادلوپ» برای آگاهان سیاسی - به ویژه در ایران - یک اسم خاص است. در بررسی تاریخ سیاسی معاصر و تحولات معطوف به انقلاب اسلامی، بی‌شک

کنفرانس گوادلوپ جایگاه خاص خود را دارد که هر چند در مورد اهمیت و تأثیر آن، ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد اما تحلیل آن را به سهولت نمی‌توان فرو گذاشت. پس از نشست سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان (کارتز، کالاهان، ژیسکاردستن و اشمیت) در نیمه نخست دی‌ماه ۱۳۵۷ در گوادلوپ بود که یونایتد پرس نوشت: «آمریکا به خاطر مخالفت‌های روزافزون و همه جانبه مردم ایران، نمی‌تواند از شاه حمایت کند». جیمی کارتز می‌گوید: «همگی گفتند، شاه هر چه زودتر باید برود» و شاه در خاطراتش می‌نویسد: «در کنفرانس گوادلوپ، با اخراج من موافقت کردند».

دکتر ابراهیم یزدی از معدود صاحب‌نظران سیاسی ایران و استراتژیست‌هایی است که به علت حضور فعالش در بطن تحولات انقلاب و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، اطلاعات و خاطرات منحصر به فردی - به ویژه در همراهی‌اش با رهبر فقید انقلاب - دارد. کاظمیان

• قبل از کنفرانس گوادلوپ- با توجه به منابع منتشر شده- گویا رهبر فقید انقلاب از این قضیه خبر داشتند و با پاریس هم علی‌الظاهر در ارتباط بودند، با توجه به اشاره‌ای که شما در کتاب آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها به قطب‌زاده داشتید و تپیه‌ی تحلیلی توسط وی؛ اما آیا آیت‌الله خمینی و هیأت همراه ایشان در پاریس از موضع ایلات متحده خبری داشتند یا نه؟

نه؛ ما هیچ اطلاعی نداشتیم. شاید مشکل اینجا بود که دانش و اطلاعات آمریکایی‌ها، یا به طور مشخص و حداقل وزارت امور خارجه آمریکا، از مسائل ایران بسیار ابتدایی و ناقص بود. در ژانویه ۱۹۷۹ تلویزیون ملی سراسری آمریکا (PBS) از من برای مناظره‌ای با شرکت هنری کیسینجر درباره‌ی ایران دعوت کرد. ولی کیسینجر نیامد و به جای خود معاونش آقای جوزف سیسکو را فرستاد. قبل از انجام این مناظره، مسؤول این برنامه از من پرسید که آیا می‌خواهید با مسؤول میز ایران در وزارت امور خارج آمریکا دیداری داشته باشید یا نه؟ من قبل از این که به این سفر بروم، مسأله دعوت به مناظره را با آقای خمینی مطرح کردم و نظر ایشان را، هم در مورد مناظره و هم احتمال این که ممکن است از طرف دولت آمریکا بخواهند با من صحبت کنند، جویا شدم. ایشان نظر خود مرا پرسیدند که نظر مثبت دادم. به ایشان گفتم که ما نباید از گفتگو با دشمن

بترسیم؛ چون در نشستن و صحبت کردن با این‌ها اطلاعاتی به دست می‌آوریم که در غیر این صورت نداریم. ایشان قبول کرد. من به واشنگتن رفتم؛ بعد انجام مصاحبه‌ی تلویزیونی و قبل از رفتن به یک رستوران برای شام، مسؤول مصاحبه گفت که از آقای هنری پرکت مسؤول میز ایران دعوت کرده است که در این شام باشد و با یکدیگر گفتگویی بکنیم. من تا آن موقع این شخص را ندیده بودم و نمی‌شناختم. جالب‌ترین مسأله برای من در این گفتگو میزان بی‌اطلاعی آن‌ها از ایران بود، به طوری که وقتی راجع به ریشه‌های اعتراضات در ایران برایش صحبت کردم و از جریان روشنفکری دینی و متفکران آن، از جمله از شریعتی و نقشی که او داشته‌است، صحبت کردم، او اظهار نمود که برای اولین بار است که اسم شریعتی را می‌شنود. یا حداقل به من این طور می‌گفت. بعد از انقلاب در اسنادی که دانشجویان خط آقای خمینی منتشر کردند، خواندم. که او در گزارش خود نوشته که فلانی (من) نگران تعطیلی مدارس مختلط دختر و پسر بوده است، در حالی که در آن جا اصلاً چنین موضوعی عنوان نشده بود که من بگویم که با مدارس مختلط موافقم یا نه. در آن گفتگو من درباره‌ی اطلاعات سطحی آن‌ها از ایران و یا بی‌اطلاعی آن‌ها به او گفتم که شما آمریکایی‌ها در حالی که شدیداً منافعتان با کشوری مثل ایران و عربستان و برخی دیگر از کشورهای اسلامی پیوند خورده است، اما اطلاعاتتان درباره‌ی این کشورها بسیار سطحی است. اطلاعات شما آمریکایی‌ها راجع به سوسک‌های خانگی بیشتر از وضعیت فرهنگی و فکری در کشورهای اسلامی و مسلمان‌هاست. برایش هم چند مثال زدم. در اینجا بود که بحث شریعتی مطرح شد که اظهار داشت راجع به شریعتی چیزی نشنیده و نخوانده است. و این برای من تعجب‌آور بود.

• این دیدار چند وقت قبل از گوادلوپ بود؟

شاید یکی دو هفته قبل از گوادلوپ بود چون من اواخر دسامبر بود که به آمریکا رفتم و گوادلوپ ۴ ژانویه بود. در هر حال من توضیحاتی که دادم این بود که شما اطلاعات کافی درباره‌ی ایران، ندارید. برای همین هم دائماً خطا می‌کنید و حمایت‌های شما از شاه اینی‌یرادات را دارد. او از من پرسید که آیا امکان سازش میان انقلاب و شاه وجود دارد، جواب منفی قاطعی به او دادم و شعری که در مهدکودک‌ها در آمریکا بچه‌ها می‌خوانند برایش خواندم، با این مضمون:

هامتی دامتی (استعاره از تخم مرغ و هر آدم کوتاه و بیقواره)، بالای دیوار نشست. هامتی دامتی سقوط بزرگی کرد. نمی تواند خودش را نگاه دارد، قل می خورد و می افتد پایین و خرد می شود. تمام مردان شاه و تمام سربازانش هم نمی توانند تکه های او را جمع و جور کنند و به هم بچسبانند.

استنباطم از این دیدار این بود که آمریکایی ها دچار یک نوع سردرگمی و ابهام و بی اطلاعی و جهل درباره ی اوضاع ایران هستند. به نظر من، آن ها تا آخرین لحظه به دنبال این بودند که شاه بماند و هر تغییری و اصلاحی با بودن وی انجام شود. اما دیپلمات های انگلیسی و اسرائیلی که به مسائل ایران آگاهی بیشتر و عمیق تری داشتند به شاه توصیه کرده بودند که به نفع پسرش کناره گیری کند. بسیاری از دیپلمات های سابقه دار آمریکایی که با ایران و اوضاع آن آشنایی داشتند، نیز مشکل ایران را خود شاه می دانستند. در سال ۱۳۵۶ خانم فیتزجرالد، نویسنده معروف آمریکایی و کسی که به خاطر نوشتن کتاب جالبی درباره ویتنام (آتش در خلیج) برنده ی جایزه ی پولیتزر شده بود، مقاله ای مفصل در مجله معروف هارپر راجع به ایران نوشت که خیلی انتقادی بود و در آن از شاه به عنوان مشکل اصلی ایران یاد شده بود. در همان زمان شاه با روزنامه ی گاردین انگلیس مصاحبه ای کرد و گفت که: «بله، من حاضرم به نفع پسرم کنار بروم؛ پدرم جمهوری را سعی کرد ولی موفق نشد و فایده نداشت». وقتی شاه می گوید، «به نفع پسرم کنار می روم و تغییر نظام به جمهوریت فایده ندارد»، آیا در پشت پرده مسائلی مطرح است که شاه این جواب ها را می دهد؟ به نظر می رسد که آمریکایی ها در مقابل تغییرات و تحولات اجتنابناپذیر مقاومت می کردند، و حداقل تا ژانویه ی ۱۹۷۹ اصرار داشتند که این تغییرات را خود شاه انجام دهد. (من این مسائل را در مقاله ای تحت عنوان «هیا هوی بسیار برای هیچ» که در نشریه «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور نوشتم، تبیین کرده ام).

• آقای دکتر، ولی زنده یاد سرهنگ نجاتی در کتابش می نویسد که پیش از گوادلوپ و در اواخر دسامبر و ۳ ژانویه کمیته ی مخصوص هماهنگی شورای امنیت ملی کاخ سفید، تصمیم دولت آمریکا را در مورد لزوم خارج شدن از ایران توسط سفیرش در تهران به شاه منتقل کرده است.

احسان نراقی هم نوشته است که در نیمه اول دسامبر ۱۹۷۸ برای اولین بار کارتر تردید خود را نسبت به توانایی شاه در حفظ قدرت آشکار کرد. البته در ۱۹ مهر (۱۱ اکتبر) کارتر طی یک مصاحبه مطبوعاتی اطمینان مجدد خود را نسبت به شاه ابراز می‌کند. جنابعالی، نظر و توضیح‌تان چیست؟

در گزارشی که جورج بال مشاور آقای کارتر، برای او تهیه کرد، او وضعیت شاه را بررسی و چندگزینه‌ای احتمالی پیش‌رو را مطرح می‌سازد. اولین گزینه این بود که خود شاه این تغییرات را رهبری کند؛ دوم این که شاه اختیاراتش را به پسرش واگذار کند؛ سوم این که جنبش انقلاب اسلامی بیاید. تا اواخر سال ۱۹۷۸ آمریکایی‌ها می‌خواستند که شاه بماند و اصلاحات را خود شاه انجام دهد (گزارش جورج بال را به طور کامل در کتابم، «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، آورده‌ام و دلایل موضع‌گیری آمریکا را هم تحلیل کرده‌ام). پایگاه اصلی آمریکایی‌ها در ایران ارتش بود، در میان سایر اقشار نتوانسته بودند پایگاه و نفوذ داشته باشند؛ در حالی که پایگاه انگلیسی‌ها و اسرائیلی‌ها در میان غیرنظامیان بود. به خصوص در سال‌های آخر حکومت شاه. انگلیس و اسرائیل که به اوضاع ایران واقع‌بینانه‌تر نگاه می‌کردند اصرار داشتند که شاه برود. حتی وقتی که فرح به آمریکا سفر کرد، تجلیل بزرگی از جانب برخی از جناح‌های قدرت و در حد رئیس یک کشور از او به عمل آمد که احتمالاً حاکی از آن بود که ممکن است شاه برود و فرح نایب‌السلطنه شود و یک چند سالی آزادی‌هایی بدهند و او مملکت را اداره کند تا تب و تاب انقلاب فروکش کند. اما نظامیان آمریکا با این برنامه مخالف بودند، چون در این صورت پایگاه قدرت خود را از دست می‌دادند.

انگلیسی‌ها، البته موافق طرح بودند چون اگر قرار بود یک دوره‌ی انتقال دمکراتیک پیش بیاید، این انگلیسی‌ها بودند که پایگاهی را که در بین غیر نظامیان داشتند حفظ می‌کردند. اما از اواخر دسامبر ۱۹۷۸ آمریکایی‌ها آرام آرام به این نقطه رسیدند که پافشاری بر ابقای شاه فایده‌ای ندارد و تغییر مسیر دادند. از طرف دیگر جنگ سرد در اوج خود بود؛ افغانستان در اشغال ارتش روسیه بود، آمریکایی‌ها نگران بودند که اگر شاه برود، خلایی که در ایران ایجاد می‌شود چگونه خواهد شد. بنابراین، موافقت کردند که شاه برود، بختیار بیاید و ارتش با انقلاب همکاری کند تا ارتش احتمالاً بتواند در انقلاب جایگاهی پیدا کند. از جانب دیگر

نظریه ی برژینسکی این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است. استدلال او این بود که روحانیان علی الاصول ضد کمونیسم هستند و قدرت بسیج توده های مردم را هم دارند. نظامیان هم منسجم اند؛ ارتش ۴۰۰,۰۰۰ نفری شاه آموزش های ضد کمونیستی و ضد شورش دیده بود؛ ائتلاف میان نظامیان و روحانیان می تواند خطر کمونیسم را بعد از شاه از بین ببرد. سفر هایزر به ایران برای این نبود که ارتش کودتا کند، بلکه او آمد که مبادا نظامیان بعد از رفتن شاه دست به کارهایی بزنند که موقعیت ارتش را در نزد مردم از بین ببرد. امریکایی ها معتقد بودند اگر ارتش در دوران انقلاب انسجام خودش را حفظ کند و با انقلاب همراهی نماید پس از پیروزی انقلاب و بعد از آن که احساسات عمومی فروکش کرد، آن وقت ارتش می تواند به راحتی و به عنوان بخشی از انقلاب، ادعای سهم داشته باشد. این همان کاری است که آمریکایی ها بعداً در فیلیپین انجام دادند؛ وقتی که مارکوس انتخابات قلابی ریاست جمهوری را برگزار و ادعا کرد که برنده شده است، ارتش وارد عمل شد و اعلام کرد مارکوس رئیس جمهور نیست و خانم اگینو برنده شده است، و مارکوس را بیرون کردند. به این ترتیب ارتش شد بخشی از انقلاب فیلیپین.

• پس مطابق طرح برژینسکی (ایجاد ائتلاف ارتش و روحانیت)، واشنگتن به روحانیت به عنوان یک آلترناتیو نگاه می کرده است؟

بله، به عنوان نیرویی که می تواند خلاء قدرت سیاسی را بعد از شاه پر کند و مانع تصاحب قدرت از طرف کمونیست ها شود.

• آیا می توان گفت که ایالات متحده حاکمیت را در ایران، در جهت منافع خودش ارزیابی می کرده است؟

در جهت منافع خودش نه؛ بگذارید این جواری بگویم که آمریکا، حاکمیت روحانیت و همکاری با ارتش را در مورد دفع خطر کمونیسم لازم می دید. مهم ترین مسأله آمریکایی ها در آن مقطع تاریخی به خصوص با عنایت به رویدادهای افغانستان این بود که چگونه با رفتن شاه، ایران به دامن کمونیسم نیفتد.

• و در این چهارچوب منافع خودش را تأمین می کرده است؟

اهدافشان را در چهارچوب تقابل دو بلوک شرق و غرب و جنگ سرد تأمین می‌کرد.

• **آقای دکتر، آیا این درست است که آیت‌الله خمینی در اوج ناآرامی‌های انقلاب گفته بودند که ما جریان نفت را به غرب قطع نمی‌کنیم؟**

بله؛ در نوشته‌هایی که من به مرحوم سرهنگ نجاتی دادم و در کتاب ایشان درج شده‌است، این نکات منعکس است. بلافاصله بعد از کنفرانس گودآدولوپ، کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا توسط ژیسکاردستن پیامی برای آقای خمینی فرستاد و سپس وزارت امور خارجه ی آمریکا تماس گرفت و پیام‌هایی با آیت‌الله خمینی مبادله شد. من پیام‌ها را برای آقای خمینی ترجمه می‌کردم و آقای خمینی هم جوابشان را می‌دادند و من هم ترجمه آن‌ها را به نماینده‌ی سفارت آمریکا در پاریس می‌دادم. در یکی از آخرین پیغام‌هایی که رد و بدل شد. آمریکایی‌ها از قطع صادرات نفت ایران اظهار نگرانی کرده بودند. آقای خمینی هم جواب دادند که نمی‌خواهیم صدور نفت را قطع کنیم، ولی پول آن را خرج خرید اسلحه نمی‌کنیم، بلکه پول نفت را خرج تهیه‌ی وسایل مورد نیاز برای کشاورزی و عمران و آبادی کشور خواهیم کرد.

• **با این توضیحاتی که فرمودید، آیا قبل از نشست گوادولوپ آقای خمینی در مورد موضع واشنگتن دل‌نگران بود یا نه؟**

خیر؛ ایشان تشویشی نداشتند. حداقل من چیزی نمی‌دیدم که تشویش حساب شود

• **یعنی نسبت به آن اتفاقی که قرار بود در سطح بین‌المللی انجام شود و تأثیرش بر تحولات داخلی ایران هم بود، ایشان هیچ دل‌نگرانی نداشتند؟**

نه؛ انقلاب اسلامی ایران از یک جهت ویژگی خاص خودش را داشت؛ در مقایسه با بقیه انقلاب‌ها در مقایسه با هند - گاندی، کوبا - کاسترو و..... آقای خمینی چندان آشنا و پی‌گیر مسائل جهانی نبود، این که گوادولوپ کجاست، حالا سران این کشورها جمع می‌شوند چی می‌شود، صحبت نمی‌کردند؛ اگر هم چیزهایی بود، ما می‌گفتیم و پی‌گیر می‌شدیم.

• ولی بالاخره ایشان اطلاع داشتند که قطب‌زاده پیش از گوادلوپ گزارشی تحلیلی از تحولات ایران را برای دولت فرانسه تهیه کرده‌است.

بله؛ در جریان بودند. ما به اطلاع ایشان رسانده بودیم.

• یعنی شما هیچ حساسیتی برای ایشان به وجود نیاوردید؟ برای شما هم هیچ حساسیتی نداشت؟

ببینید می‌دانستم که آمریکایی‌ها مخالف هستند؛ و قطعاً ما نمی‌توانستیم با نظر آمریکا که می‌گفت شاه بماند و اصلاحات را انجام دهد موافق باشیم. فکر می‌کردیم که دیگر زمانش گذشته است امکان ندارد؛ اما ما در وضعیتی نبودیم که بتوانیم در تصمیمات گوادلوپ مؤثر واقع شویم، بنابراین هنگامی که رئیس‌جمهور فرانسه از طریق وزارت امور خارجه، پیغام داد که شما یک گزارشی، که نقطه نظرات این طرف را به ما بدهد، تهیه کنید؛ آقای خمینی ضرورت آن را تأیید کردند و صادق قطب‌زاده هم آن گزارش را نوشت و به نماینده‌ی وزارت امور خارجه تحویل داد.

• بارها گفته شده که صادق قطب‌زاده آن تحلیل را تهیه کرده است ولی از مضمون آن چیزی گفته نشده است....

بله؛ متأسفانه ما هیچ کپی‌ای از آن گزارش نداریم. علتش هم این است که وقتی قطب‌زاده پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد، لوازم و کتاب‌ها و اسناد منزل خودش را در پاریس، که مرکز فعالیت‌هایش بود، جمع نکرد و به ایران نیاورد. بعد هم او را گرفتند و اعدامش کردند!! آپارتمان‌ش در اختیار وکیلی بود که در فرانسه با او کار می‌کرد و ما نتوانستیم به آن مدارک دست پیدا کنیم و از سرنوشت آن‌ها بی‌اطلاعیم.

• آن گزارشی را که او به مقامات فرانسوی داد، شما مطالعه نکردید؟ کمیته‌ی سیاسی در نوفل لوشاتو چه کسانی بودند؟

ببینید ما وقت بسیار کمی داشتیم؛ فرصت نبود که بنشینیم و گزارش را با هم بخوانیم و نهایی کنیم، با هم صحبت کردیم و بحث کردیم؛ محتوای گزارش شفاف و روشن بود. مسائل ما این بود که بگوییم که چرا با بودن شاه هیچ مسأله‌ای حل نمی‌شود و با رفتن شاه است که مشکلات کشور و وضع فعلی اصلاح می‌شود. فرانسوی‌ها هم این را پذیرفته بودند.

• **خب، این نظر شما بود. قطب‌زاده از تحولات داخلی ایران چه شاخص‌هایی را در گزارش خود برجسته کرده بود، که مورد توجه فرانسه قرار گرفت؟**

احتیاجی نبود که ما این شاخص‌ها را برجسته و معین کنیم؛ مشکل ایران، با هر علت و ریشه‌ای، در حادث‌ترین شکل سیاسی‌اش بروز کرده بود. تظاهرات میلیونی عظیم در خیابان‌ها صورت می‌گرفت تا آن جا که شاه هم گفت من صدای انقلاب شما را شنیدم - شاه و استبداد سلطنتی محور اصلی بحران سیاسی بود و نیاز به شاخص‌های دیگری نبود که ما بخواهیم درباره‌ی آن‌ها بحث کنیم. کاملاً روشن بود. چیزی که آن‌ها می‌خواستند بدانند نقطه نظرات رهبری انقلاب در مورد مسائل کلیدی از جمله روابط با غرب - بود که آن هم تبیین شد؛ که ما با غرب دعوا نداریم و استقلال خودمان را می‌خواهیم؛ حاضریم نفت را بفروشیم و به جایش مواد و وسایل مورد نیاز کشور - و نه اسلحه - بخریم. مسائل روشن بود؛ از آن جا که طبیعت انقلاب ایران اسلامی و ضد کمونیستی بود آن‌ها آن نگرانی از این بابت نداشتند؛ بلکه می‌خواستند بدانند که آیا رژیمی که می‌آید توانایی مقابله با کمونیسم را دارد یا نه؟

• **ولی شما در کتاب‌تان نوشته‌اید که گزارش قطب‌زاده، پاریس را تحت تأثیر قرار داد. پس این گزارش باید واجد یک سری خصوصیات بوده باشد؟**

بله؛ ولی من متأسفانه الان حضور ذهن ندارم. آن گزارش هم تا آن جا که من به یاد می‌آورم کل گزارش را نخواندم، بلکه مطالبش را مرور کردیم و صادق قطب‌زاده یادداشت نمود و آن را تنظیم کرد. البته وقتی که آن گزارش را به دولت فرانسه داد، نماینده وزارت امور خارجه‌ی فرانسه از ما تشکر کرد، به دیدن ما آمد و گفت که فرانسه به شدت تحت تأثیر این گزارش قرار گرفته است.

• **آقای صادق طباطبایی سال گذشته و هنگام بیان خاطراتش از تلویزیون (در دهه‌ی فجر) گفت که یک گزارشی را برای نشست گوادلوپ برده است و یک گزارش هم از گوادلوپ آورده است....**

نه؛ تا آن جا که من می‌دانم چنین چیزی وجود نداشت و کسی به گوادلوپ نرفت.

• یعنی هیچ پیغامی از طرف آیت‌الله خمینی برای نشست سران فرستاده نشد؟

نه؛ فقط همان گزارش قطب‌زاده به دولت فرانسه بود.

• آن وقت صادق طباطبایی چه نقشی داشت؟

دکتر صادق طباطبایی هم در پاریس حضور داشت و احتمالاً مورد مشورت قرار گرفته بود. البته من حضور ذهن ندارم که آیا آقای دکتر صادق طباطبایی هم در آن جلسه بود یا نه؛ ولی بعید نمی‌دانم، چون برادر خانم احمدآقا بود و می‌آمد و می‌رفت، و از نظر خانوادگی به آن‌ها نزدیک‌تر بود، باید سخن آقای دکتر طباطبائی را بپذیریم.

• این که گزارشی به گوادلوپ برده باشد، چه طور؟

نه؛ چنین چیزی نبوده است؛ تا آن جا که من اطلاع دارم از طرف ایران کسی به گوادلوپ نرفت و نماینده وزارت امور خارجه یا رئیس جمهور فرانسه آمد و آن گزارش را گرفت.

• یعنی با محوریت گوادلوپ هیچ ارتباطی بین رهبری انقلاب و ستاد مستقر در نوفل‌لوشاتو با دول خارجی تا بعد از نشست گوادلوپ وجود نداشت؟

نه؛ هیچ ارتباطی وجود نداشت؛ بعد از آن بود که نماینده ژیسکاردستن به دیدن آقای خمینی آمد و گفت که آقای کارتر پیغامی به آقای خمینی داده‌است و متن کتبی پیغام را خواند. متن جواب آقای خمینی را در کتابم آورده‌ام؛ این موقعی بود که هنوز آقای بختیار نیامده بود و شاه نرفته بود. در پیغام کارتر آمده بود که شاه ایران را به زودی ترک می‌کند و شما از بختیار حمایت کنید و گر نه ارتش کودتا می‌کند. آقای خمینی هم پاسخ قطعی داد و به کارتر توصیه کردند که نمایندگان آمریکا در ایران که با ارتش در ارتباط هستند مانع کشتار مردم شوند. به نظر من مهم‌ترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران کرده است. در آن زمان رهبران انقلاب از ۳ کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است. یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر سبحانی با سولیوان بود کانال سوم

ارتباط و مذاکرات مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. **استمپل** در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکره دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است. من در مناظره‌ای که در اردوی تابستانی سال ۱۳۷۸ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با آقای **مهندس عباس عبدی** کردم به او گفتم که سفارت امریکا را گرفتید، خوب، اسناد مذاکرات بهشتی با آمریکایی‌ها کجاست؟ آن جا آقای عبدی جواب روشنی به این پرسش نداد ولی بعدها در جای دیگری جواب داده و گفته است: آن چه فلانی می‌گوید درست است؛ ما اسناد مذاکرات آقای بهشتی با سولیوان را به دست آوردیم، ولی آن‌ها را به آقای خمینی ارائه دادیم. آقای خمینی به آن‌ها نگاه کرد و گفت آقای بهشتی عضو شورای انقلاب است و حالا لازم نیست آن‌ها را پخش کنید. این مهم است که ببینیم مضمون آن گفتگوها چه بوده و چه چیزی در آن سندهاست. بالاخره بعد از بیست و چند سال، آقایان باید بیابند و بگویند که محتوای آن مذاکرات چه بوده‌است؟ ضمناً مذاکراتی که دکتر بهشتی با سولیوان داشت بدون اطلاع شورای انقلاب بود و مهندس بازرگان و آیت‌الله موسوی اردبیلی، از این مذاکره اطلاعی نداشتند.

یک نکته دیگر را هم لازم به ذکر می‌دانم؛ آقای دکتر بهشتی چند ماه قبل سفر من به نجف و بعد به پاریس، به آمریکا آمد. مدتی هم پیش من - در هوستون - بود و بعد از آن جا یک ماهی به واشنگتن (و نیویورک) رفت. ایشان در جلسات ایرانی‌ها در واشنگتن و یا نیویورک حضور نیافتند و خبر نداریم که آقای بهشتی آن یک ماهی که در واشنگتن یا نیویورک بود، چه کار می‌کرده است. آیا در آن جا تماس و مذاکراتی هم بوده است یا نه. این هم یک سؤال کلیدی و اساسی است.

• آنچه می‌گویید آیا در ذیل مذاکرات با سولیوان اهمیت می‌یابد؟

به نظر من این مهم است که همزمان با مذاکره ی شورای انقلاب با سولیوان، دکتر بهشتی هم جداگانه با سولیوان مذاکره می‌کرده است؛ این نیاز به یک مقدار تحقیقات بیشتر دارد. همچنان که مشخص نیست هایزر که به ایران آمد آیا با آقای بهشتی دیدار داشته‌است یا نه؟ نکته مهم دیگر این است که خاطراتی از **حسین فردوست** منتشر شده است. مهمتر از آنچه در کتاب فردوست آمده است مطالب «نا نوشته» اش می‌باشد؛ بخشی از پاسخ سؤالات آن جاست. **فردوست** در کتاب خودش شرح می‌دهد که برخوردار از چه موقعیتی در سازمان اینتلیجنس

سرویس انگلیس یا MI6 بوده است؛ او می گوید خیلی از رجال انگلیس هم نمی دانند که ساختان MI6 کجاست، اما می گوید وی آن جا آموزش دیده است. یک سؤال اساسی که در کتاب فردوست نیامده این است که آیا مسؤولان MI6 به آقای فردوست گفتند بمان ایران یا خودش مانده است، با چه هدفی و برنامه ای او در ایران ماند و ایران را ترک نکرد؟

• به این کتاب که نمی شود خیلی تکیه و استناد کرد.

بله؛ برای همین هم می گویم که باید روی «چیزهای نانوشته» اش کار کرد و آن ها را باید خواند. من این نظر را نمی پذیرم که انقلاب ایران را آمریکایی ها یا انگلیسی ها راه انداختند. این اعتقاد را ندارم، بلکه انقلاب اسلامی ایران را اصیل و مردمی و تاریخی می دانم. اما در عین حال نمی توانم بپذیرم که آمریکا و انگلیس و اسرائیل - که آن اندازه در ایران نفوذ داشتند - در شرایطی که انقلاب در حال پیروزی بود، کاری به روند انقلاب نداشتند آن را به حال خود رها کردند و رفتند. بنابراین، باید برگردیم بررسی کنیم که وقتی انقلاب، اجتناب ناپذیر شد آن ها چه واکنش هایی از خود نشان دادند و چکار کردند.

• آقای دکتر، اگر اجازه بدهید این بحث را جمع کنیم؛ آیا شما با این نظر موافقت می کنید که گوادلوپ تیر خلاص نظام پهلوی بود؟

تیر خلاص به این معنا که کار خروج شاه از ایران قطعی شد. انگلیسی ها قبلاً با خروج شاه از ایران موافق بودند؛ آن ها زودتر از آمریکایی ها فهمیده بودند که شاه دیگر یار شاطر نیست، بلکه بار خاطر است. آمریکایی ها دیرتر و خیلی دیرتر از انگلیس ها به این جمع بندی رسیدند که هیچ چاره ای نیست جز این که شاه برود و برنامه ریزی کردند برای ایران بعد از شاه...

• آقای دکتر، یک تحلیلی هم وجود دارد که آن را به دیدگاه های برژینسکی معطوف می کند. این که آن ها می کوشیدند که نیروهای ملی و نیروهای چپ را به تدریج حذف کنند و راست ترین جریان بیاید و حکومت را در دست بگیرد، چرا که بیشتر، تأمین کنند منافع غرب است. نظر شما در مورد این تحلیل چیست؟

در اوج انقلاب و هنگام پیروزی آن، نیروهای غیرروحانی، روشنفکران چند گروه بودند؛ غرب قطعاً نمی توانست با هیچ یک از جریانات مارکسیستی و سنتی یعنی حزب توده، چریک های فدایی و سازمان مجاهدین خلق هیچ نوع همسویی

با اشتراک نظر داشته باشد. با نیروهای معتدل و میانه‌رو مثل **جبهه‌ی ملی** و **نهیض آزادی** هم نه زبان مشترک داشتند و نه امکان همگرایی. **اولاً** این نیروها، چه نهضت آزادی و چه جبهه‌ی ملی نسبت به دول غربی (انگلستان و آمریکا) به علت دخالت آن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه **دکتر مصدق**، حساسیت داشتند. آن‌ها هم نسبت به این نیروها موضع داشتند. **ثانیاً** هنوز جنگ سرد ادامه داشت. در دوران جنگ سرد، آمریکایی‌ها هیچ گاه از یک جنبش یا حکومت ملی حمایت کامل نمی‌کردند یا اگر می‌کردند تا حدی که در مبارزه علیه کمونیسم مفید باشند. به نظر آمریکا، جنبش‌های ملی توانایی کنترل مؤثر اوضاع سیاسی را نداشتند و مملکت را به کمونیست‌ها واگذار می‌کردند. حرفشان به نظر بنده - از منظر تاریخی، یعنی در شرایط جنگ سرد- درست بود. واقعیت این است که نیروهای ملی توانایی این که مملکت را به تنهایی اداره کنند- که دست کمونیست‌ها نیفتد- نداشتند به خصوص که محور اصلی مبارزه‌ی ملی در ایران علیه استعمار انگلیس بود و عوامل انگلیسی در جنبش چپ مارکسیستی ایران نفوذ کرده بودند و از آن برای تضعیف دولت ملی به شدت سود می‌جستند. برای جبران این وضع، لازم بود، جنبش ملی با روحانیان ائتلاف می‌کرد. خب، در جریان انقلاب ائتلاف شد و انقلاب پیروز گردید، اما این مانع نگرانی آمریکا در مورد کمونیست‌ها که خلاء قدرت بعد از شاه را پر نکنند، نبود. بنابراین وقتی سیر مبارزات ملی به نقطه‌ای رسید که شاه باید برود و هزینه‌ی سلطنت او برای غرب بسیار سنگین شده بود، تنها راه محتمل برای پیش‌گیری خطر کمونیسم، ائتلاف و همکاری میان ارتش و روحانیان بود. من ذکر این نکته را لازم می‌دانم که در ابتدای انقلاب روحانیان از روشنفکران انعطاف بیشتری از خود نشان دادند؛ پس از پیروزی انقلاب احزاب ملی، من به یاد ندارم، که روز کارگر را جدی گرفته باشند. جریان‌های روشنفکری چپ سنتی البته بیانیه دادند، اما نکته جالب، بیانیه حزب جمهوری اسلامی و دعوت آن‌ها به تظاهرات اول ماه مه بود؛ آن‌ها آمدند و روی موج چپ‌ترین شعارها سوار شدند. روحانیت این استعداد را هم دارد؛ انعطاف‌پذیری‌شان از ما بیشتر بود.

بله؛ خیلی‌ها در این دام افتادند و نفهمیدند که چرا باید همدیگر را این قدر بکوبند.

• آقای دکتر این گزینه‌هایی را که مطرح کردید به جای خود محفوظ؛ اما گزینه ی ارتش چطور مطرح نشد؟ چرا واشنگتن نیامد و به طور مشخص روی ارتش زوم نکرد؟ چرا غرب با یک خشونت شدید موافقت نکرد؟

چرا، زوم کرد من در کتاب خود اسناد برنامه ارتش برای کودتا را آورده‌ام. اما خیلی موفق نبود زیرا اگر می‌خواست روی ارتش برای اعمال خشونت علیه انقلاب فشار بیاورد، ارتش متلاشی می‌شد. **برژیسنکی** موافق با اعمال خشونت و سرکوب بود. او در توصیه‌های خود به شاه توضیح می‌دهد که در قرن نوزدهم، پادشاهانی که در برابر موج اعتراض‌ها، از سرکوب استفاده کردند، باقی مانده‌اند. اما آن‌ها که مماشات کردند از بین رفتند. وقتی در ۱۷ شهریور آن کشتار در میدان ژاله اتفاق افتاد، **برژیسنکی به شاه تبریک گفت**. بنابراین می‌خواستند از ارتش علیه انقلاب استفاده کنند، اردشیر زاهدی در ماه‌های آخر قبل از انقلاب به ایران آمد و سعی کرد تا کودتایی از نوع کودتای ۲۸ مرداد تدارک ببیند اما کودتا به چند دلیل امکان‌پذیر نبود. **اول** این که خود شاه بیمار بود و به علت مصرف داروهایی که برایش تجویز شده بود و عوارض جانبی آن‌ها، قادر به تصمیم‌گیری نبود. و هر چه زمان جلوتر می‌رفت، وضع جسمی و روحی وی بحرانی‌تر می‌شد. شاه سال ۱۳۵۷ به هیچ وجه قابل مقایسه با شاه سال ۱۳۳۲ نبود. **دوم** این که شاه به ارتش و خارجی‌ها، از جمله آمریکایی‌ها، اعتماد نداشت. بنابراین در مدیریت ارتش، به گونه‌ای عمل کرده بود که فرماندهان عالی‌رتبه ارتش عموماً با هم در جنگ و جدال و رقابت بودند تا امکان کودتا علیه او را نداشته باشند. **سوم** این که بدنه اصلی ارتش، متأثر از جوّ عمومی جامعه بود و توسعه و گسترش مبارزات سیاسی بر روحیه‌ی بدنه‌ی ارتش ۴۰۰ هزار نفری شاه اثر گذاشته بود. **چهارم** این که، از یک زمانی؛ از اواسط سال ۱۳۵۶، نوعی جنگ سیاسی - روانی علیه ارتش شروع شد. در تیرماه ۱۳۵۶، بعد از انجام مراسم دفن شریعتی در شام، من به عراق و نجف رفتم. درباره بسیاری از مسائل از جمله درباره‌ی روند رو به رشد مبارزات و این که در نهایت این جنبش با ارتش رو به رو است با آقای خمینی صحبت کردم. بحث من این بود که حرکت انقلابی، در نهایت با ارتش روبرو خواهد شد. ارزیابی من این بود که در تقابل مسلحانه، جنبش شکست

می‌خورد. بنابراین ما باید با یک جنگ سیاسی - روانی ارتش را از درون فلج سازیم و راه آن این است که در بیانیه‌ها بدنه‌ی ارتش به نافرمانی دعوت شود. آقای خمینی این را پذیرفت و از تیرماه سال ۱۳۵۶ به بعد در کمتر بیانیه‌ای است که ارتشیان و خانواده‌هایشان مورد خطاب قرار نگرفته باشند. اما وقتی آمریکایی‌ها هم به این جمع‌بندی رسیدند که شاه دیگر قابل استفاده نیست، همان طور که اشاره کردم - به جای کودتای علیه انقلاب، برنامه‌ی ارتش را همکاری و همگامی با انقلاب تغییر دادند. **هایزر** به ایران آمد که به ارتش بگوید وقتی شاه می‌رود شما دست به خشونت نزنید. بعضی‌ها می‌گویند، هایزر آمد که ارتش جلوی انقلاب نایستد و انقلاب پیروز شود. در حالی که به نظر من اینگونه نبود؛ هایزر آمد و گفت که اگر ارتش جلوی انقلاب بایستد و با انقلاب درگیر شود متلاشی می‌شود. این تحلیلی از دید واقع‌گرایی بود و نه یک موضع سیاسی.

• **در تغییر نظام سیاسی و تبدیل نظام سلطنتی به جمهوری اسلامی، آیا این جابه‌جایی، از نظر شما هم به عنوان روشنگر و هم یک چهره‌ی مؤثر در پیروزی آن، تنها گزینه‌ی ممکن بود؟ آیا جمهوری اسلامی تنها جایگزین نظام سلطنتی بود؟ یا به علت‌هایی این اتفاق خود به خود رخ داد؛ نظر شما چیست؟ آیا بحث جمهوری دموکراتیک اسلامی یا جمهوری خالص، این‌ها ذیل و سایه آن فرمان اصلی رهبر فقید انقلاب، امکان طرح و تحقیق نداشت؟**

به نظر من یک رابطه و هم‌کنشی متقابل وجود داشت. شعار آزادی، استقلال حکومت اسلامی را مردم دادند. اولین بار هم در تظاهرات محرم، تاسوعا- عاشورای آن سال، این شعار مطرح شد؛ شعار از بیرون نیامده بود. این از آقای خمینی نیامده بود. آقای خمینی در بیانیه‌هایش گفته بود که مردم سلطنت را نمی‌خواهند و خیلی مبهم و کلی گفته بود که مردم حکومت اسلامی می‌خواهند، ولی دقیق معلوم نبود که چه می‌خواهند. مردم ابتدا گفتند آزادی، استقلال حکومت اسلامی. بعد در فرآیند تحولات از یک زمان به بعد شعار آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی مطرح می‌شد. هیچ‌کس و هیچ حزب و گروهی هم نگفت چرا جمهوری اسلامی و چرا جمهوری خالص، نه. اسناد آن سال‌ها را نگاه کنید؛ هیچ گروهی و حزبی نمی‌گفت جمهوری خالصو ناب می‌خواهیم. وقتی مردم گفتند جمهوری اسلامی، طبیعی است که آقای خمینی هم گفت، جمهوری اسلامی.

• از جهت مضمون نظام چه طور؟

هیچ کس نمی‌دانست یا نمی‌گفت که محتوای جمهوری اسلامی چیست؟ اگر گفته می‌شد جمهوری خالص، باز کسی نمی‌دانست محتوای آن چیست. تنها چیزی که ملت می‌خواست و همه گروه‌ها در آن اتفاق نظر داشتند، حذف سلطنت از قانون اساسی بود. بنابراین تنها راه همان بود که در برنامه‌ی سیاسی برای رهبر فقید انقلاب نوشته بودم و آن تدوین قانون اساسی جدید بود. بنابراین تنها راه تعریف مفهوم و مضمون نظام آینده، یا جمهوریت، چه اسلامی چه بدون اسلامی برمی‌گشت به تدوین قانون اساسی. خب، در پاریس، همه سؤال می‌کردند این جمهوری اسلامی که شما می‌خواهید، چیست؟ از آقای خمینی سؤال کردند، ایشان گفت، جمهوری مورد نظر ما همین است که شما در فرانسه دارید، ولی مال ما اسلامی است. خب این کافی نبود. برای پاسخ به این سؤال دو آترناتیو داشتیم؛ یک گزینه این بود که سمیناری ترتیب دهیم که در پاریس یا تهران برگزار شود و همه‌ی صاحب‌نظران بیانید و بگویند جمهوری خالص یا جمهوری دموکراتیک اسلامی یا جمهوری اسلامی یعنی چه. این راه حل مطرح شد، اما ما دیدیم که با اتخاذ چنین راه‌حلی وارد یک باتلاق می‌شویم؛ من با یک دید پراگماتیستی نظر دادم که، ما یک قانون اساسی جدید می‌نویسیم که خود تعریف جمهوری اسلامی خواهد بود، هر کس این قانون اساسی را قبول کند یعنی جمهوری اسلامی را تعریف کرده است. مضمون حقوقی هر نظامی را قانون اساسی آن نظام تعیین می‌کند. آقای خمینی از این پیشنهاد به شدت استقبال کرد. از همان پاریس قرار شد کار شروع شود؛ آقای حبیبی را صدا کردیم. دکتر حبیبی شروع کرد به جمع‌آوری منابع و نوشتن، ولی تمام نشد، خیلی هم پیش نرفت؛ دکتر حبیبی توی این جور کارها خیلی شتاب‌زده و سریع نیست. تا آمدیم به ایران. وقتی آمدیم ایران تدوین قانون اساسی، که حالا جزء وظایف دولت موقت هم تعیین شده بود، زیر نظر دکتر سبحانی، که وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب بود، ادامه یافت. آقایان دکتر کاتوزیان و دکتر صدر حاج‌سید جواد، مرحوم فتح‌الله بنی‌صدر و چند نفر دیگر، پیش‌نویس را نوشتند. پیش‌نویس در دولت مطرح و تصویب شد و به شورای انقلاب رفت و خیلی هم تغییر نکرد. محتوی و مضمون آن نیز کاملاً دموکراتیک و واقع‌بینانه بود.

• که بعد اتفاقات بعدی رخ می‌دهد و قانون اساسی به شکل دیگری تصویب می‌شود.

بله، بعد اتفاقات دیگری به وقوع پیوست و تغییرات اساسی ساختاری در آن قانون داده شد.

• در آسیب‌شناسی آن اتفاقاتی که رخ داد- تا آن جا که من اطلاع دارم- جناب‌عالی دو نقد را وارد می‌دانید، یکی این که انقلاب سریع به پیروزی رسید و دیگر این که جایگزین طراحی‌شده و دقیقی برای نظام قبلی وجود نداشت؛ درست است؟

بله؛ الآن که به گذشته نگاه می‌کنم نخستین نقدی که به نظرم می‌رسد این است که ما (همه کسانی که در انقلاب فعال بودند) پیرامون آن چیزی که نمی‌خواستیم متحد بودیم. از روشنفکران چپ گرفته تا مسلمانان سنتی همه اصل را بر سقوط شاه گذاشته بودند. همه عاشق سقوط شاه یعنی استبداد، بودیم. سال‌های سال علیه استبداد مبارزه کردیم. برای همین خیلی چیزها را که باید می‌دیدیم، ندیدیم. برای همین است که من به نسل جدید جوان می‌گویم شما حواستان جمع باشد اول چیزی را که می‌خواهید تعریف کنید و بر سر آن توافق کنید نه چیزی را که نمی‌خواهید. نقد دوم هم این است که انقلاب زود پیروز شد. نپخته و خام بود. یک بچه سه‌ماهه ناقص بود که روی دست صاحبانش، ملت ماند؛ تنها کسی که می‌گفت زود و نرسیده است مرحوم بازرگان بود. از همه دوستان حتی یک نفر هم نبود که بگوید، آقا چرا این قدر عجله؟ چرا اینقدر زود؟ آقا صبر کنید!

• همه برای بیعت آمدند، حتی آقای سنجابی آن اعلامیه سه ماده‌ای را داد و...

بله؛ ولی بازرگان می‌گفت نه. وقتی ایشان آمد به نوفل‌لوشاتو، و بعد از ۱۷ سال همدیگر را می‌دیدیم ما ساعت‌ها با هم صحبت کردیم....

• می‌گفت نه، یعنی چه؟

می‌گفت، زود است، آمادگی نداریم. می‌گفت، چه کسی می‌خواهد این مملکت را اداره کند؟ با کدام امکانات؟ چرا می‌خواهیم خودمان و ملت را گول بزنیم؟ مرحوم بازرگان در اواخر سال ۵۶ نامه‌ای برای آقای خمینی به نجف فرستاد- کپی این نامه را هم برای من فرستاد، که آن را بعد از انقلاب به مرحوم نجاتی دادم و او هم نامه را در کتابش چاپ کرد- بازرگان در این نامه چهار مرحله را برای مبارزات

تا نیل به هدف توضیح می‌دهد، و این که باید مرحله به مرحله حرکت کنیم و پیش برویم. در آخرین مرحله بگویم جمهوری اسلامی. اما در مرحله‌ی اول می‌گفت حالا که این‌ها می‌گویند آزادی می‌دهیم و انتخابات آزاد برگزار می‌کنیم از این فضای باز استفاده کنیم، در انتخابات شرکت کنیم و کمی خودمان را آماده کنیم و بعد به سراغ مراحل دیگر برویم. بازرگان علاوه بر نامه‌ای که قبلاً فرستاده بود در دیدار با آقای خمینی در نوفل لوشاتو به صراحت این حرف‌ها را زد. اما آقای خمینی نپذیرفت و گفت، اگر احساسات مردم فروکش کند چه گونه می‌خواهید آن‌ها را دوباره به صحنه بیاورید. که البته این نکته‌ی قابل تأملی بود. واقعیت این است که حوادثی در انقلاب رخ داد و خیلی چیزها را به همه‌ی رهبران انقلاب تحمیل کرد.

یک نکته‌ی دیگر را هم قابل ذکر می‌دانم، هرچند آقای خمینی در پاریس مطلب غیرشفافی نگفت و آنچه را در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها بیان داشت مورد قبول همگان بود. ولی در مقام مقایسه می‌توان گفت «آقای خمینی دوره‌ی مکه» با «آقای خمینی دوران مدینه» متفاوت شد.

• آقای دکتر، نگرانی‌های شما در مورد سرنوشت انقلاب از چه هنگام جدی و عمیق شد؟

از همان اوایل. حتی در همان نوفل لوشاتو مشاهده برخی رفتارها، اعم از روحانیان یا غیرروحانیان نگران‌کننده بود. بعد از تشکیل دولت موقت حوادث و موضع‌گیری‌ها نگرانی‌هایم را افزود. تضاد در دیدگاه‌ها شدید بود. به عنوان مثال مرحوم دکتر بهشتی بحث دیکتاتوری صلحا را مطرح کرد. من در سال ۵۸ که مسؤول کیهان بودم در یکی از یادداشت‌های سردبیر تحت عنوان «در دفاع از قانون اساسی» آن نظر را نقد کردم و گفتم که این واژه پارادوکسیکال است. هیچ دیکتاتوری صالح نیست و هیچ صالحی دیکتاتور نیست.

اما از جانب دیگر به نظر من نمی‌توانیم حوادث بعد از انقلاب را بدون نقد اساسی روشنفکران تحلیل کنیم. من باید به صراحت بگویم که روشنفکران ایران نتوانستند جایگاه تاریخی و رسالت اصلی خودشان را در آن مقطع حساس تشخیص دهند. بعضی‌ها شعارهایی دادند و حرف‌هایی زدند که مصداق «سرود یاد مستان دادن» بود. باعث تأسف است که کاندیدای حزب توده برای انتخابات ریاست جمهوری آقای شیخ صادق خلخالی بود. انقلابی پیروز شده است و

علی‌الاصول در قواعد روشنفکری- حتی چپ‌ترین آن‌ها- باید به مهندس بازرگان نزدیک‌تر باشند تا صادق خلخالی. ولی واقعیت چیز دیگری است.

ما در پاریس بودیم، برادر عزیزی از مبارزان ملی و اسلامی برای آیت‌الله خمینی نامه‌ای نوشته‌بود در پانزده صفحه A5 ضمن تجلیل از رهبری قاطع و انقلابی آقای خمینی، به شدت از مهندس بازرگان و دوستانش نه فقط انتقاد کرده بود بلکه اتهامات بسیار بدی به آن‌ها وارد ساخته بود. بعد از انقلاب می‌بینیم مدیرعامل صدا و سیما یک نوع رفتار می‌کند، وزیر دیگری یک جور دیگر، و وزیر دیگر به گونه‌ای دیگر، همه در تقابل با بازرگان. (آقای خمینی روی یکی از وزرا حساس شده بود و به مهندس بازرگان اصرار می‌کرد که باید استعفا بدهد. مهندس بازرگان مقاومت می‌کرد. اما آقای خمینی گفت اگر استعفا ندهد دستور می‌دهم او را به وزارتخانه راه ندهند. آن وزیر محترم، پس از قبول استعفای اجباری، طی «نامه‌ای سرگشاده به رهبرکبیر انقلاب» با مضمون اعتراض به دولت موقت استعفا داد!)

در هر حال از جانب دیگر، ما آرام آرام دیدیم که آقایان روحانیان عضو شورای انقلاب هم، سازهای دیگری می‌زنند.

در جلسه‌ی بزرگی در قم که همه بودند (آقایان طالقانی، بازرگان، سبحانی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای و...) آقایان می‌گفتند که ما می‌خواهیم همان قانون اساسی را که دولت موقت امضا کرده است، به فراندوم بگذاریم.

• کدام آقایان؟

اعضای حزب جمهوری اسلامی. البته بعضی از دوستان غیرروحانی هم (بنی‌صدر و مهندس سبحانی) می‌گفتند همین را به فراندوم بگذاریم. ولی ما (مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، آیت‌الله طالقانی، و بنده) می‌گفتیم نه باید پیش‌نویس به مجلس مؤسسان برود. اما چرا ما زیر بار نمی‌رفتیم دلایلی داشتیم. اما در وسط گفتگو بود که آقای بهشتی گفت «آقا شما چرا این قدر جوش می‌زنید؟ حال چه کسی می‌خواهد این قانون اساسی را اجرا کند. ما باید بیست سال مملکت را اداره کنیم تا مردم آمادگی پیدا کنند.» یک قانون اساسی نیم‌بند خیلی راحت‌تر کنار گذاشته می‌شد. قانون اساسی فعلی، که توسط مجلس خبرگان، که اکثریت در دست روحانیان بود، و هر تغییری خواستند در آن پیش‌نویس تهیه شده توسط

دولت موقت دادند، امروز به راحتی نقض می‌گردد. اگر آن پیش نویس به رفراندوم گذاشته می‌شد، امروز بعد از ۲۰ سال، به بهانه‌ی این که پیش‌نویس توسط لیبرال‌ها تهیه شده است به کلی نادیده گرفته می‌شد. خصوصاً این که در جریان انقلاب سفید شاه، یکی از دلایل مخالفت با رفراندوم شاه این بود که برای ۶ اصل یک جواب آری یا نه می‌خواست. درحالی که ممکن بود مردم به بعضی از اصول آن رأی موافق بدهند با اصول دیگر مخالف باشند. حالا بعد از انقلاب آقایان می‌خواستند ۱۵۶ اصل را با یک آری یا نه رای بگیرند!! ما متوجه منظور آقایان شدیم. علاوه بر این‌ها آقای بهشتی صریحاً می‌گفت ما در اسلام شورا نداریم، شور داریم. می‌دانید که شورا یک نهاد است ولی شور یک روند. آقای بهشتی صریح می‌گفت، آقای خمینی امیرالمؤمنین است؛ با یک عده‌ای مشورت می‌کند، نظرشان را می‌گیرد، با هر کس که صلاح بداند مشورت می‌کند، نظرات آنان را اگر خواست اجرا می‌کند، نخواست هم، کار خودش را می‌کند. برخی هم به صراحت گفتند که ما در اسلام انتخابات، پارلمان نداریم. ما حکومت اسلامی می‌خواستیم، آقای خمینی رهبر انقلاب و امیرالمؤمنین است، وزیر و والی تعیین کند و هر کس خوب کار کرد بماند و هر کس بد کار کرد معزول شود. قانون اساسی، انتخابات مجلس را شماها مطرح کرده و روی دست ما گذاشته‌اید.

البته می‌بینیم که اکنون و بعد از ۲۵ سال در جریان انتخابات مجلس هفتم همان چیزی را که می‌خواستند انجام دادند.

• یعنی شما از سال ۵۸ متوجه شدید که جریانی که دمکرات نیست دارد خودش را نمایان می‌کند؟

بله؛ تقابل دو جریان از همان روزهای اول بعد از پیروزی آغاز شد. شیخ صادق خلخالی در خاطرات خود از آنچه در همان روز اول اتفاق افتاد، به کودتا تعبیر کرده است. در خرداد ۵۸ مرحوم مهندس بازرگان نامه‌ای را از طرف دولت موقت برای آقای خمینی فرستاد که در آن ضمن انتقاد از وضع موجود و بیان اختلاف نظر میان دولت موقت و شورای انقلاب نوشت این آقایان (روحانیان) در همه کارها دخالت می‌کنند. ما می‌گوییم این که نمی‌شود. یا بگذارید دولت موقت کارش را بکند یا بیایید و خود شما دولت بشوید. آقایان هاشمی و خامنه‌ای پذیرفتند که بیایند و در دولت موقت فعالیت کنند. اما آقای بهشتی مخالف بود و می‌گفت نه؛ ما نباید به دولت برویم. اما چون رهبری انقلاب با آقای خمینی است

دولت و قدرت را ما باید در دست داشته باشیم - با همین لفظ - گفتیم، اگر قدرت را می‌خواهید باید کشور را هم اداره کنید. گفت، نه، ما نباید مسئولیت بپذیریم. گفت که ما باید عده‌ای جوان فداکار را بیاوریم و در رأس کارها بگذاریم و اداره‌شان کنیم (همین کاری که الآن هم آقایان دارند انجام می‌دهند و مجلس همانی شد که می‌خواستند). به ایشان گفتم، آقای دکتر بهشتی هیچ آدم باارزشی نمی‌آید خودش را در این رابطه با شما قرار دهد. شما، سه گروه را جذب می‌کنید، یا آدم‌های ساده و صادق ولی ناتوان از انجام کار، یا آدم‌های هفت خط و سوءاستفاده‌گر که برای منافع خودشان دنبال شما راه می‌افتند و یا عناصر نفوذی. این خرداد ۵۸ بود.

• و از آن جا، منجر به استعفای دولت موقت شد؟

بله، منجر به این شد که آرام آرام فهمیدیم نمی‌توانیم با آن‌ها کار کنیم و باید کنار برویم. ما کاره‌ای نبودیم. قدرت دست آقای خمینی بود و آن‌ها هم مجری نظرات. این را باید بفهمیم.

البته، جریان‌هایی هم بودند که می‌خواستند نظام جدید پا نگیرد، اقتدار حاکمان را برهم بزنند و حکومت را دچار تشتت کنند. این را به خصوص در جریان دو اشغال سفارت آمریکا و روند تحولات بعدی شاهد هستیم.

ببینید فردوست در کتاب خود وجود شبکه‌ای را توضیح می‌دهد که شخصی به نام سرهنگ ماهوتیان مسؤول آن بوده است و میلیون‌ها دلار پول نقد و مقادیر زیادی طلا و اسلحه در اختیار داشته است. به این منظور که اگر روزی روس‌ها به شمال کشور حمله کردند و دولت مرکزی نتوانست مقاومت کند این شبکه نیروی مردم را در پشت جبهه بسیج کند و در برابر روس‌ها بایستد. انقلاب پیروز شد. شاه رفت. اما من می‌گویم این شبکه کجا رفت؟ و چه شد؟

درگروگان‌گیری برخی می‌خواستند کار را از دست نه فقط دولت موقت بلکه همه خارج کنند. برداشت من این بود که جریانی می‌خواست از درون، دولت و قدرت را تصاحب کند، نه این که بگویند آقای خمینی شما این‌ها را معزول کنید. وگرنه عزل دولت کاری نداشت؛ شورای انقلاب وجود داشت و به آقای خمینی می‌گفتند خصوصاً که آقای مهندس بازرگان چندین بار استعفا داده بود، اما نپذیرفتند.

• در واقع شما دگردیسی نظام جمهوری اسلامی و در واقع روندی که منجر به وقایع بعدی شد را از سال ۶۰ نمی‌دانید بلکه از سال ۵۸ تحلیل می‌کنید؟

بله؛ من تکوین وضع جدید را از اوایل سال ۵۸ می‌بینم. به همین دلیل هم، رفتیم و گفتیم که ما نمی‌توانیم. البته ما هم خطاهایی داشته‌ایم اگر قرار به انتقاد باشد، برنامه سیاسی آقای خمینی را من خودم نوشتم، به خط من است. ایشان هم اصلاحات کردند؛ هنوز هم اصلش پیش من است. این که ما دو نهاد در نظر گرفتیم، شورای انقلاب و دولت موقت. اشتباهی استراتژیک بود یعنی ما نباید می‌پذیرفتیم یک شورای انقلاب وجود داشته باشد و یک دولت موقت.

ما آمدم شورای انقلاب درست کردیم و گفتیم، شورای انقلاب قوه‌ی مقننه‌ی موقت باشد. اما رهبران حزب جمهوری اسلامی که اکثریت را در شورای انقلاب کسب کرده بودند، قبول نداشتند که فقط مجلس یا قوه‌ی مقننه باشند. در حالی که ما طبق قانونی که تصویب کرده بودیم عمل می‌کردیم آن‌ها عمل نمی‌کردند. علاوه بر آن چه گفته شد در همه‌ی کارها دخالت می‌کردند. اختلاف نظرهای جدی دیگری هم وجود داشت مثلاً همان اوایل مرحوم بهشتی گفت - طی همین مباحث شورای انقلاب - که چرا شما دائم می‌گویید ما نیرو نداریم، آدم نداریم. این آقای کیانوری آمده بود پیش من و داستانی را تعریف کرد، که اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک رفتند پیش لنین - بعد از انقلاب - و گفتند، می‌خواهیم برای بانک مرکزی مدیری بگذاریم اما کسی را نداریم. لنین گفت، کسی را نداریم یعنی چه؟ سپس شخصی را که در آبدارخانه کار می‌کرد، صدا زد حکم به او داد که برو بانک مرکزی. آن وقت این را آقای بهشتی به نقل از کیانوری تعریف کرد اما بهشتی زنده نماند ببیند که وضع شوروی چه شد و این رویکرد چه نتایج درازمدتی برای روسیه داشت.

• متأسفانه روشنفکران بسیار عزیزی هم این را گفتند، حتی زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی می‌گفت اگر من باشم، پاسبان را در سمت رئیس شهربانی می‌گذارم.

چپ‌روی، چپ‌روی؛ همین‌هاست که می‌گویم باید نقد کنیم. روشنفکران ما باید خودشان را نقد کنند...

ببینید، در میان همه‌ی شخصیت‌های سیاسی که من در نیم قرن گذشته با آن‌ها ارتباط داشتم، آقای خمینی از همه زیرک‌تر بود. حالا آقای خمینی در قم نشسته‌است و می‌بیند که فلان وزیر که قرار بود به فلان دلیل استعفا بدهد به بهانه‌ی دیگری استعفا می‌دهد. وزیر دیگر جوری دیگر می‌گوید، آقای... در سرمقاله‌ی روزنامه خود دیکتاتوری را لازم می‌داند. وقتی مرحوم مهندس بازرگان در میزان مقاله‌ای نوشت که **مگر اختناق شاخ و دم دارد**، جواب می‌دهند، بله بعد از پیروزی انقلاب دیکتاتوری ضروری است و جنگ علیه لیبرالیسم را راه می‌اندازند.

حالا آن رهبر تیزهوش و کاریزمائی پیش خود می‌گوید من مملکت را بدهم به دست این روشنفکرانی که احترام دوستی‌های ۴۰ ساله با همدیگر را هم ندارند؟ آقای خمینی می‌خواهد انقلاب را حفظ کند. مشروع یا غیرمشروع - این طرف روشنفکرانی هستند که با هم این دعاها را دارند و همدیگر را تکه‌تکه می‌کنند. از آن طرف در تهران تنها پنج هزار مسجد وجود دارد. هر مسجدی یک آخوند دارد و اگر قرار باشد مردم به خیابان بیایند، هر آخوند اگر با ۵۰ تا بچه محل و مریدهایش راه بیفتد، می‌شود ۲۵۰ هزار نفر. حالا روشنفکران چند نفر را می‌توانستند بیاورند؟ آقای خمینی با خود می‌گوید، پس باید رعایت حال روحانیان ولو مرتجع، را کرد. اشتباهات ما روشنفکران هم زیاد بوده است.

• **آقای دکتر به نظر می‌رسد که شما اگرچه بر اصالت انقلاب تأکید می‌کنید اما معتقد به نقد از درون هستید و در عین حال، هم زمان بر «توطئه» خارجی هم تأکید می‌ورزید.**

بله؛ من انقلاب ایران را اصیل می‌دانم ولی این باور به این معنی نیست که آن‌ها (خارجی‌ها) موش خودشان را ندوانند.

من به **تئوری توطئه** اعتقاد ندارم. اما در عین حال نمی‌توانم ساده‌لوحی کنم و بگویم «ان شاء الله گریه»

است. من معتقدم هنگامی که آمریکایی‌ها اسرائیلی‌ها و انگلیسی‌ها دیدند که در جریان انقلاب باخته‌اند، تلاش کردند که همه چیز را از دست ندهند و باری همین برنامه ریختند که از درون تأثیر بگذارند. همین آقای فردوست که اشاره کردم، بعد از انقلاب کجا بود و چه می‌کرد؟ یک چنین شخصیت برجسته‌ای با ما در تماس

نمود، با دولت موقت در تماس نبود. پس بعد از انقلاب کجا بود و با چه کسانی تماس داشته است و برای انجام چه برنامه‌ای؟

اتفاقاتی در جریان انقلاب و تشکیل نظام به وقوع پیوست که ما را به فکر وامی‌دارد. این اتفاقات گاهی بسیار معنادار است و شائبه‌ی دخالت و توطئه خارجی را تقویت می‌کند. من یک نمونه را ذکر می‌کنم. چند روز بعد از گروگان‌گیری در تهران، یاسر عرفات از بیروت اعلام کرد اگر دولت آمریکا از وی بخواهد، او برای حل گروگان‌گیری و میانجی‌گری بین ایران و آمریکا به تهران سفر خواهد کرد. روابط یاسر عرفات با رهبری انقلاب بسیار حسنه و نزدیک بود. او از این موقعیت می‌خواست استفاده کند تا آمریکا ساف را به رسمیت بشناسد. اما در کمتر از ۲۴ ساعت بعد از این سخنان یاسر عرفات در بیروت، بیانیه‌ای به نام دفتر آقای خمینی علیه عرفات منتشر شد که حاوی بدترین حملات به یاسر عرفات بود. انتشار این بیانیه غیرمنتظره بود. زیرا به فرض این که ایران مایل نبود ساف در این کار دخالت کند. می‌توانست کمی صبر کند. اگر کارتر ساف را به رسمیت می‌شناخت و از یاسر عرفات درخواست مداخله و وساطت می‌کرد و اگر یاسر عرفات به تهران می‌آمد، نظر مخالف خود را به او ابلاغ می‌کرد. در این صورت فلسطینی‌ها یک امتیاز از آمریکا گرفته بودند. اگر چه معلوم نبود که دولت کارتر حاضر به چنین اقدامی و دادن امتیازی به فلسطینی‌ها باشد، صدور این بیانیه، در هر حال دخالت فلسطینی‌ها را بلاموضوع کرد. اما اگر کارتر، به هر دلیلی و با هر انگیزه‌ای، به خصوص در سال انتخابات ریاست جمهوری، برای حل مشکل گروگان‌گیری این امتیاز را به فلسطینی‌ها می‌داد، چه کسی از آن زیان می‌برد؟ ایران؟ آمریکا یا اسرائیل؟ مثال دیگر ماجرای سفر مک‌فارلین و خرید اسلحه از آمریکا، و افشا شدن و لو رفتن آن است. آیا اسرائیلی‌ها در افشای سفر مک‌فارلین به ایران دخالت نداشتند؟ آیا آن‌ها منافعی در خطر افتاده داشتند؟ بررسی منابع تاریخی - و از جمله **گزارش کمیسسیون تاوِر** (در سنای ایالات متحده) - ما را در چنین مواردی آگاه‌تر می‌کند. البته ما نیاز به زمان داریم تا امکان طرح همه‌ی زوایای تاریک و مکتوم تاریخ معاصر، و تحلیل صحیح تحولات انقلاب و بعد از آن فراهم آید. انقلابی که - به گمان من - روند سامان یافتن و تبدیل آن به یک نظام از سال ۵۸ متفاوت شد و شکلی معنادار و متفاوت به خود گرفت....

• رابطه‌ی کنفرانس گوادالوپ با سفر شاه به خارج و سپس تسلیم ، و همکاری ارتش، با نظام جدید چه بود؟

ج- سفرشاه به خارج قبل از کنفرانس گوادالوپ تدارک دیده شده بود و ظاهراً رابطه‌ای میان این دو وجود ندارد. روابط ارتش با شورای انقلاب، یا دقیق‌تر با روحانیان در آخرین مراحل انقلاب بعد از آن بود که شاه ایران را ترک کرده بود. آمریکائی‌ها نگران سرنوشت ایران بعد از خروج شاه بودند. در آن زمان جنگ سرد با تمام قوا ادامه داشت. در خاورمیانه عراق و سوریه دو متحد نظامی شوروی بودند. در افغانستان شوروی حضور مؤثر سیاسی و نظامی داشت. در طول دوران جنگ سرد غرب و به خصوص آمریکا بر این باور بودند که حکومت‌های ملی پایدار نخواهند بود و کمونیست‌ها جای آن‌ها را خواهند گرفت. حداقل این بهانه‌ای بود برای عدم تحمل حکومت‌های مستقل ملی در جهان سوم. در مورد انقلاب ایران نیز این نگرانی را داشتند. هنگامی که در نهایت نتوانستند انقلاب را مهار کنند و متوجه شدند که شاه به جای یار شاطر بار خاطر شده است و پیروزی انقلاب حتمی است راه چاره را ائتلافی میان روحانیان و ارتش دانستند. ارتش ایران علی‌الاطلاق ضد کمونیست بود و هم چنین روحانیان. آمریکا بر این باور بود که اگر ارتش با انقلاب درگیر نشود، با آن همراهی کند و انسجامش حفظ شود، در آینده، بعد از فروکش کردن احساسات تند انقلابی می‌تواند وارد معرکه شود. مأموریت اصلی هابیزر این بود. آنچه در فیلیپین بعدها اتفاق افتاد در چهارچوب همین سیاست بود. موفقیت این سیاست بستگی به همکاری روحانیان و ارتش داشت. در پیام کارتر به آقای خمینی بعد از کنفرانس گوادالوپ درخواست یا پیشنهاد تماس و مذاکره میان این دو شده بود. روحانیان و شورای انقلاب هم آن را پذیرفتند زیرا امکان می‌داد که پیروزی نهائی انقلاب با کمترین هزینه به سر انجام برسد.

در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» این نکات را به تفصیل بررسی کرده و شرح داده‌ام.

• برگزاری کنفرانس گوادالوپ، ناشی از چه مجموعه تحلیل‌هایی بود؟ آیا در این کنفرانس نتیجه از پیش اندیشیده‌ای به رأی اعضا گذاشته شد؟

ج- از مشروح مذاکرات آن کنفرانس اطلاعی ندارم.

• سران چه دولت‌هایی در گوادالوپ شرکت داشتند؟ مکانیسم رابطه‌ی آن‌ها با آقای خمینی چگونه بود و توسط چه کسانی اجرایی می‌شد؟ نقش شما و آقای صادق قطب زاده چه بود؟

ج- به موجب اخباری که در همان زمان منتشر شد، در کنفرانس گوادالوپ سران چهار کشور غربی شرکت داشتند. از میان آن‌ها دولت فرانسه در تماس با آقای خمینی بود. بعد از کنفرانس، آمریکا هم رابطه برقرار کرد. من نقشی در این کنفرانس نداشتم. قبل از کنفرانس نماینده‌ی رئیس جمهور فرانسه تماس گرفت و گفت که ایشان قبل از سفر به کنفرانس می‌خواهند نظر رهبری انقلاب را در مورد مسائل ایران مستقیماً بدانند. آقای صادق قطب‌زاده گزارشی تهیه کرد و ارسال نمود و مؤثر واقع شد. من در مصاحبه‌ای این مطالب را به تفصیل شرح داده‌ام.

• کنفرانس گوادالوپ تیر خلاص به رژیم شاه نبود؟ یا تیر آخر بر باقیمانده‌ی اعتماد به نفس شاه‌ی بیمار؟

ج- شاه اعتماد به نفس خود را ماه‌ها بود که از دست داده بود. از اواخر سال ۱۳۵۶ بحث استعفای شاه به نفع پسرش، به جای تغییر دولت از هویدا به آموزگار، مطرح بود. در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» این موضوع را شرح داده‌ام. اعضای این کنفرانس، به جز آمریکا از ماه‌ها قبل به همان نتیجه رسیده بودند. در کنفرانس گوادالوپ آمریکا هم به همان نتیجه رسید.

۴- از پاریس تا علوی - آفتاب - مهدی نیاکی ۸۵، ۱۱، ۲۲

دهکده‌ای دورافتاده در جنوب پاریس، مرکز سیاسی جهان؛ روستایی که زیردرخت‌های سیبش آنقدر روحانی فرهمند را نگه‌داشت تا او را به عنوان رهبر یک انقلاب تمام عیار پای پله‌های هواپیمای ایرفرانس بدرقه کند. بامداد روز دوازدهم بهمن‌ماه دهکده از شور و شرف افتاده بود. اما آنگاه که میهمان نوفل‌لوشاتو دست در دست خلبان فرانسوی از پله‌های هواپیما پایین می‌آمد و قدم بر خاک پایتخت دل‌های بی‌قرار می‌گذاشت، کمتر کسی به یاد می‌آورد که دهکده تنها چه قدر آرام و سوت و کوراست... این بار یکی از میهمانان «دهکده‌ی انقلاب» و از همراهان آیت‌الله از ۱۶ روز پراشتهاب نوفل‌لوشاتو - از ۲۶ دی تا ۱۲ بهمن - می‌گوید.

از حال و هوای «آیت‌الله» و همراهانش؛ وقتی که خبر رسید ساکن چند ده ساله‌ی سعدآباد تهران را به مقصد آسوان ترک کرده است و در پایتخت انقلاب ایران دیگر کسی تردیدی نداشت که میهمان نوفل‌لوشاتو را «آقای خمینی» بخواند. در این گفت و گو از بعدازظهر ابری نوفل‌لوشاتو پرسیده‌ام که «آقای خمینی» روی پله‌های خانه ویلایی ایستاده است و در حلقه‌ی خبرنگاران از رفتن شاه ایران که حالا دیگر میهمان «انور سادات» شده سخن می‌گوید و تیت‌ر فردای همه روزنامه‌های چاپ پاریس را می‌دهد: «به ایران باز می‌گردم».

دکتر ابراهیم یزدی عضو شورای انقلاب ۵۷ و وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت مهندس مهدی بازرگان در خانه‌اش در شمال تهران نشسته است و پیش از ورود من کتاب تازه منتشر شده «جیمی کارتر» را می‌خواند: «فلسطین؛ صلح نه آپارتاید». تنها رییس جمهور ایالات متحده که نامش با بسیاری از تحولات پرالتهاپ نیمه‌ی دوم سال ۵۷ گره خورده است. یزدی اگر چه چهره‌اش با بیست و هفت سال پیش تفاوت کرده اما هنوز وقتی روزهای همراهی با آقای خمینی در دهکده‌ی کوچک پاریس را روایت می‌کند، گویی تنها چند روزی از آن رویداد گذشته است. این گفتگو تماماً حاوی خاطرات دکتر یزدی و در حقیقت یک مستند نوشتاری تاریخی است؛ قسمت‌هایی از تاریخ که بخش‌هایی از آن در اسناد دیگر آمده و بخش‌هایی هم تازگی دارد. تأکید می‌کنم که این گفتگو صرفاً در افق «تاریخ» و بازکاوی تحولات مهم روزهای پرالتهاپ منتهی به انقلاب اسلامی انجام شده و دیدگاه‌های سیاسی ابراهیم یزدی یا هیچ گروه دیگری، هدف یا معیار نبوده است. گفت و گوی مرا بخوانید:

- آقای دکتر یزدی. ابتدا ممنونم به خاطر وقتی که به ما دادید. قبل از ورود به بحث پاریس، شما پیش از آن در آمریکا بودید؟ چه شد که به پاریس رفتید و چه وقت؟

- برای پاسخ به سؤال شما باید کمی به عقب برگردم. سرآغاز این تغییر و تحولاتی که منجر به سفر آیت‌الله خمینی به پاریس شد از تیرماه سال ۵۶ شروع

شد. بعد از درگذشت یا شهادت دکتر علی شریعتی و پس از آن که مراسم تدفین در شام برگزار شد من به نجف رفتم. تلگراف‌های زیادی به مناسبت شهادت شریعتی ارسال شده بود و ما هم تعمداً به تمام گروه‌ها گفته بودیم که تلگراف تسلیت بفرستند.

- چرا؟

برای اینکه سم‌پاشی‌های گروه‌های متحجر و دیگران را علیه شریعتی و علیه روشنفکری دینی نزد آیت‌الله خنثی کنیم. بعد از انجام مراسم خاکسپاری در زینبیه، به نجف رفتم و گزارش‌ها را دادم و بحث‌های متعددی درباره نظرات و موقعیت شریعتی انجام شد.

- با آقای خمینی؟

بله، با آقای خمینی. اما مطلبی که مستقیماً به بحث انقلاب مربوط است این بود که من از ایشان سؤال کردم: ما غالباً واکنش نشان داده‌ایم. شاه تقویم را عوض کرد و ما اعتراض کردیم، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را برقرار کرد، شما درباره آن گفتید. ما برنامه‌ی ایجابی مستقلی نداریم. به جهت فلسفی باید به گونه‌ای عمل کرد که باطل با آهنگ حق حرکت کند، نه حق با آهنگ باطل هماهنگ شود. ایشان توضیح بیشتری خواستند و من گفتم: شما رهبر هستید و بهتر است مطالبی را مطرح کنید که شاه مجبور شود در برابر آن واکنش نشان بدهد تا ما بتوانیم پیش‌بینی کنیم که اگر شما چنین بگوئید، شاه فلان واکنش را نشان می‌دهد و در این صورت ما در برابر واکنش او فلان کار را انجام می‌دهیم. بنابراین ما می‌شویم برنامه‌ریز برای واکنش‌های شاه و نه شاه، برنامه‌ریز باشد برای واکنش‌های ما. آیت‌الله خمینی از این سخن و پیشنهاد من استقبال کردند.

- پیش از آن که ادامه دهید آقای دکتر! گویا آقای خمینی مسؤولیت پاسخ به تلگراف‌های تسلیت دکتر شریعتی را به شما سپرده بودند. شما چه کردید؟

بله - ایشان به من گفتند که نمی‌توانم همه این نامه‌ها را جواب بدهم. البته پیشنهاد من این بود که ایشان به تک تک این نامه‌ها پاسخ دهند. ایشان نامه‌ای خطاب به من نوشتند که از سوی من به این نامه‌ها پاسخ دهید و تشکر کنید. درباره متن اولیه ملاحظات داشتم... در نهایت آقای دعایی پس از رفت و آمدها متن پایانی را که نوشته شده بود آوردند که من بنا به ملاحظات پدیرفتم.

برخلاف آنچه که عده‌ای گفته‌اند من قهر کرده‌ام و رفته‌ام و... که مطالبی نادرست است؛ همان جا آقای [محمود] دعایی متن جدید را به من داد و نامه‌ای هم به آیت‌الله خمینی نوشتم که متأسفانه متن آن را در اختیار ندارم دال بر برخی صحبت‌ها درباره‌ی مخالفت برخی گروه‌ها با شریعتی.

– تصاحب ارتش از درون برگردیم به روایت پیشین شما. گفتید که از آن پیشنهاد استقبال کردند.

بله- استقبال کردند و گفتند که شما با دوستان مشورت کنید و برنامه‌هایی را که به نظرتان می‌رسد به من پیشنهاد دهید. نخستین پیشنهاد من به ایشان در همان دیدار این بود که: ما در جریان مبارزه، در نهایت با ارتش سروکار پیدا می‌کنیم. آمریکایی‌ها هم روی ارتش کار می‌کنند. شما با نبرد مسلحانه مخالفت دارید. اما چه راهکاری را پیشنهاد می‌کنید.

– این گفت‌وگو در چه تاریخی است؟

تیرماه سال ۵۶. ایشان مجدداً نظر مرا خواست و من گفتم که ما باید ارتش را از داخل تصاحب کنیم. ارتش دو بخش دارد: بدنه و سران. از حالا باید ما نوعی جنگ سیاسی - روانی را علیه ارتش آغاز کنیم به طوری که در درگیری نهایی، ارتش قادر به مقابله با ما نباشد. این استراتژی مثبت ماست. آیت‌الله خمینی از این پیشنهاد استقبال کردند و پذیرفتند. به همین دلیل اگر شما اسناد و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های ایشان را بررسی کنید خواهید دید از یک تاریخی به بعد ایشان مرتباً ارتش را مورد حمله قرار می‌دهد. به مردم می‌گویند به اقوامتان در ارتش بگوئید که طغیان کنند. به نظامیان می‌گویند فرار کنید و...

– این استراتژی «گل در برابر گلوله» را چه کسی پیشنهاد کرده بود؟

نمی‌دانم. آن کار در ایران انجام شد و به نظر من خود به خود و از میان مردم شکل گرفته است. این که چه کسی قدم اول را برداشت من اطلاعی ندارم.

– برگردیم به ادامه‌ی گفتگوهای شما با آقای خمینی در نجف، تیرماه ۵۶ و پس از مراسم دفن شریعتی در زینبیه. پس از آن شما دوباره به آمریکا برگشتید؟

بله. این گفتگوها انجام شد و من به آمریکا برگشتم. بعد از مدتی آقای دعایی پس از درگذشت [شهید] مصطفی خمینی به من زنگ زد. یعنی شریعتی در خرداد در گذشت و مصطفی خمینی در آذرماه. آقای دعایی پیغام داد که آیت‌الله خمینی

می‌خواهند طی یک بیانیه‌ای به تمام نامه‌هایی که برای تسلیت به ایشان فرستاده شده پاسخ دهند و می‌گویند آن مطالبی را که قرار شد با دوستان صحبت کنید و به من پیشنهاد بدهید، چه شد. من با صادق قطب‌زاده مشورت کردم، با دکتر چمران در بیروت هم تلفنی صحبت کردم و نظر تعدادی از فعالان در آمریکا را پرسیدم و پیشنهادهایی را از طریق آقای داعی به ایشان در عراق منتقل کردیم. در اوایل شهریور ۵۷ بود که آقای داعی تماس گرفتند و گفتند که آقا تصمیم گرفته‌اند از نجف بروند و پیغام داده‌اند که شما قرار بود بیایید. اگر می‌توانید زودتر بیایید. من تا راه بیفتم دو مسأله پیش آمد. یکی مسأله ۱۷ شهریور که به جهات عدیده تأثیرگذار بود و جمع کثیری کشته شدند. بیش از ۲۰۰ قطعه عکس برای من فرستادند که نشان می‌داد به آن‌ها از پشت، تیر زده بودند.

- الان مشخص شده دقیقاً چه تعداد در روز ۱۷ شهریور کشته شدند؟

نه، قبل از انقلاب معلوم نبود و بعد از انقلاب هم معلوم نشد.

- بعضی از افراد در همان مقطع عدد صدها هزار کشته و بعدها هزارها کشته را به کار بردند.

نه، کمی اغراق بود. ما حدود ۲۰۰ عکس رنگی از کشته‌شدگان داریم.

- این عکس‌ها کار یک نفر است؟

خیر. اما تمام این عکس‌ها را آقای مهندس شهرستانی از طرف مهندس عبدالعلی و دوستان ما به آمریکا آورد من عکس‌ها را برای تمام سازمان‌های بین‌المللی فرستادم و اهمیت آن را توضیح دادم. وقتی گلوله از پشت و به بالاتنه (گردن، سر و ...) کسی اصابت می‌کند نشانه این است که تیراندازی به قصدکشتن (shoot to kill) بوده است که یک جنایت جنگی محسوب می‌شود. فرق دارد با تظاهراتی که پلیس برای متفرق کردن مردم تیراندازی هوایی می‌کند و یا برای بازداشت، به پای آن‌ها تیر می‌زند.

- شما بعدها متوجه شدید که دستور آتش را روز ۱۷ شهریور کدام مقام نظامی داده بود؟

آن روز حکومت نظامی اعلام شده بود و اوایسی یا رحیمی، به عنوان فرماندار نظامی فرمان داده بود. (همین آقای تیمسار رحیمی که سلطنت‌طلبان به خاطر او دائم به ناحق به ما فحش می‌دهند)

- او فرماندهی حکومت نظامی بود.

بله - می‌خواهم این را عرض کنم که این مطلب خیلی بازتاب پیدا کرد. بعد از تماس آقای داعی من گفتم باید مسأله ۱۷ شهریور را پی‌گیری کنم چون خیلی مهم است.

-گفتید دو مسأله پیش آمد. مسأله دوم چه بود؟

مسأله دوم ناپدید شدن امام موسی‌صدر در لیبی بود. به مناسبت ۱۷ شهریور و کشتار مردم ما تظاهراتی روبروی کاخ سفید در شهر واشنگتن سازمان داده بودیم. من در آن جا بودم که آقای دکتر صادق طباطبایی از آلمان با من تماس گرفت و خبر ناپدید شدن امام موسی‌صدر و نقش دولت لیبی را خبر داد. بعد از انجام این کارها برای رفتن به نجف حرکت کردم. وقتی به پاریس رسیدم آقای مهری از کویت به من خبر داد که منزل آیت‌الله خمینی را نیروهای امنیتی عراق محاصره کرده‌اند و کسی را راه نمی‌دهند و شما هم به نجف نروید. من از پاریس به لبنان رفتم. در آن جا جلسه‌ای داشتیم با آقایان دکتر چمران، دکتر ضرابی و صادق قطب‌زاده. در آن جلسه در مورد اینکها آقای خمینی به کدام کشور می‌رود بحث شد. در آن جا بود که من گفتم ما باید به آیت‌الله خمینی پیشنهاد کنیم که به اروپا بروند. در اروپا لندن، بن، رم... هر یک مشکلات خاص خود را دارد. اما پاریس از همه جا مناسب‌تر است. چرا که اولاً برای ایرانیان ویزا نمی‌خواهد. ایرانیان فعال سیاسی در آن جا هستند و کمک می‌کنند. ثانیاً پاریس مرکز سیاسی اروپاست. من بلافاصله مهابی سفر به بغداد شدم. دکتر چمران موافق نبود. نگران امنیت من بود. نگران بود که سرنوشتی مشابه آقای صدر برای من در عراق پیش بیاید. اما وقتی دید من مصمم هستم نهایتاً دو نفر از بچه‌های امل را مأمور کرد که همراه من به عراق سفر کنند. اما درگیری‌های بیروت از سر گرفته شد و این احتمال بود که فرودگاه بیروت بسته شود. بنابراین قبل از آن که جنگ داخلی بالا بگیرد من بیروت را ترک کردم و برگشتم به اروپا. رفتم کلن دیدن مرحوم دکتر فلاتوری. در آلمان بودم که از کویت آقای مهری به من زنگ زد و خبر داد که عراقی‌ها محدودیت‌های منزل آیت‌الله را برداشته‌اند. اگر می‌خواهی فوری بیا. من بلافاصله به بغداد پرواز کردم و از بغداد یکسره رفتم نجف.

-سفر به پاریس

زمانی رسیدم که آقای خمینی در حال خروج از نجف بودند. آقای خمینی و احمدآقا در ماشین بنز آقای مهری نشسته بودند. به درخواست ایشان سوار همان

ماشین شدم. کاروان حرکت کرد و مأموران امنیتی عراق همه را بدرقه و کنترل می‌کردند. در طول راه از ایشان پرسیدم برنامه چیست و کجا می‌روید. گفتند به کویت می‌روند و بعد از چند روز اقامت در کویت به سوریه می‌روند. گفتم رفتن به سوریه بی‌فایده است. بهتر است بروید به جایی از دنیا که بتوانید حرفتان را بزنید. ایشان نپذیرفت. اما وقتی که ما را به کویت راه ندادند ...

— چرا آقای خمینی سفر به پاریس را نپذیرفتند؟

ایشان تردید داشتند که آیا یک مرجع شیعه مناسب است که به ولایت کفر برود یا نه. راست هم می‌گفتند. خیلی عجیب بود. امروز برای ما عادی است. در آن زمان خیلی عجیب بود که یک مرجع بزرگ از بلاد اسلامی به بلاد کفر برود.

— آقای خمینی را به کویت راه ندادند؟

بله. با وجود داشتن ویزا و اجازه‌ی اولیه برای ورود مانع شدند. گفتند دستور دارند. به ناچار به شهر مرزی عراق برگشتیم. شب، دیر هنگام آیت‌الله خمینی را طبق دستور بغداد به بصره انتقال دادند و ما را هم به بازداشتگاه بردند تا صبح فردا از مرز خارج شویم. اما اول وقت صبح آمدند و گفتند که بغداد دستور داده، شما را هم ببریم پیش آقای خمینی. مرا به هتل بصره نزد ایشان بردند و در هتل بصره بود که ایشان به من گفتند: «من نظر تو را درباره‌ی رفتن به پاریس پذیرفتم. اما به این شرط که وابسته به گروهی نباشم و در خانه‌ی کسی وارد نشویم. همچنین در مورد حلال و حرام بودن غذاها مسائلی داشتند که من برایشان توضیح دادم. عراقی‌ها خیلی مُصر بودند که خبر پخش نشود تا مبدا از ورود ما به پاریس جلوگیری کنند. به همین دلیل ما با وجودی که بلیط ایرفرانس را داشتیم یک هواپیمای عراقی ما را به پاریس برد. ما بسیار مشکوک و نگران بودیم که مبدا ما را ببرند و تحویل شاه بدهند. به هر حال ما وارد پاریس شدیم. عرض من این است که رفتن شاه از ایران نبود که به انقلاب جان داد. بلکه ۱۱۸ روزی که آیت‌الله خمینی در پاریس بود بسیار تعیین‌کننده بود و جنبش اسلامی ایران را از یک جنبش ملی و منطقه‌ای به صورت یک انقلاب ملی و جهانی در آورد. هیچ روزنامه‌نگار و رسانه گروهی در غرب نبود که پاریس نیامده و مصاحبه نکرده باشد.

— چه شد به دهکده نوفل لوشاتو رفتید؟

وقتی که ما وارد شدیم پنج نفر بودیم، آقای خمینی به همراه احمدآقا و من، آقای املائی و آقای فردوسی‌پور، مدتی پیش در اکتبر ۸ مسائلی در پاریس پیش آمده بود و پلیس پاریس نگاه منفی به روحانیان داشت. بنابراین من پیشنهاد کردم برای جلوگیری از عدم تحریک آن‌ها آقایان املائی و فردوسی‌پور دیرتر بیایند تا ما از گمرک عبور کنیم. من قبلاً به آقای حبیبی زنگ زده بودم و نظر آیت‌الله خمینی در مورد عدم تمایل ایشان به ورود به منزل شخص خاصی انتقال داده بودم. بعد از ورود آقای بنی‌صدر ما را با ماشین آقای غضنفرپور به خانه او برد. آقای خمینی از این کار راضی نبودند. چون وارد منزل یک فرد خاص شده بودیم. علاوه بر این هجوم ایرانیان برای دیدار و رفت و آمد به طبقه‌ی سوم ساختمان منزل دکتر غضنفرپور موجب ناراحتی همسایگان شده بود. بنابراین قرار شد جای دیگری را پیدا و اجاره کنند. آقای دکتر عسگری در نوفل‌لوشاتو منزلی داشت و ما به آن جا منتقل شدیم.

- این روزها که آقای خمینی وارد نوفل‌لوشاتو شدند چه تاریخی است؟

اوایل مهرماه سال ۵۷ است. یک ساختمان کوچک ویلایی بود که در آن تغییراتی داده و مستقر شدیم. ابتدا دولت فرانسه به ما اخطار کرد که حق فعالیت سیاسی ندارید. آقای خمینی هم گفتند که من می‌خواهم به ملت نامه بنویسم، حق ندارم؟ آن‌ها گفتند می‌توانید نامه بنویسید. اما دولت از تماس مطبوعات با ما جلوگیری می‌کرد. صادق قطب‌زاده با سردبیر روزنامه فیگارو رفیق بود. فیگارو یک روزنامه دست راستی بود اما نزدیک به آقای ژیکاردستن (رئیس جمهور فرانسه) بود. بنابراین او پیشنهاد کرد که بهترین راه شکستن دستورالعمل دولت فرانسه این است که ما مصاحبه را از فیگارو شروع کنیم. چرا که اگر فیگارو با آیت‌الله خمینی مصاحبه کند دیگر جلوی لوموند را نمی‌توانند بگیرند. تحلیل او درست بود و همینطور هم عمل کردیم و البته بعضی بچه‌های تند و چپ به ما انتقاد کردند. فیگارو آمد و با آقای خمینی مصاحبه کرد و به محض چاپ مصاحبه، دیگر سد شکسته شد و انقلاب آرام آرام در مرکز توجهات جهانی قرار گرفت.

- آماری از تعداد مصاحبه‌های آقای خمینی در پاریس دارید؟

بله. ایشان حدود ۳۰۰ مصاحبه انجام دادند. ما سیستمی به وجود آورده بودیم و یک گروه سیاسی از دانشجویان را در نوفل‌لوشاتو مستقر کردیم. این گروه دو کار عمده انجام می‌داد. اول آنکه تمام سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آقای خمینی را

فیش‌برداری می‌کرد تا در مصاحبه‌های بعدی مطالب ضد و نقیض نباشد. دوم این که تمام روزنامه‌های معروف را می‌خواندند و یک گزارش سیاسی تهیه می‌کردند و هر روز صبح آن را به من می‌دادند و من برای آیت‌الله خمینی توضیح می‌دادم. به این ترتیب انقلاب اسلامی به مرکز توجهات جهانی تبدیل شد و نوفل لوشاتو در تاریخ انقلاب ایران جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد.

بگذارید در اینجا پرسشی را مطرح کنم. بنی‌صدر می‌گوید که آقای خمینی در پاریس مشورت‌های نظری و تئوریک را با او انجام می‌دادند اما کارهای عملی را به شما سپرده بودند. این درست است؟

نه، چنین چیزی نیست! کارهای عملی یعنی چه؟ در نوفل لوشاتو مسئولیت کارهای اجرایی یا عملی با مرحوم مهدی عراقی بود. اصلاً ما در آن کارها دخالت نمی‌کردیم. اما من با آیت‌الله پیش از انجام دیدارها و مصاحبه‌ها صحبت می‌کردم. مثلاً پیش از اولین مصاحبه آقای خمینی با تلویزیون آمریکا من برای ایشان توضیح دادم که این تلویزیون به چه گروهی تعلق دارد، رابطه‌اش با صیهونیست‌ها چیست و ما باید چه موضعی داشته باشیم، ۵۰ میلیون بیننده دارد و... علاوه بر این ما ۱۶-۱۵ نفر از جوانان و دانشجویان ایرانی را از آمریکا و اروپا به نوفل لوشاتو آورده بودیم. آن‌ها تمام روزنامه‌های مهم دنیا را هر روز مطالعه کرده و یک گزارش سیاسی از مهمترین وقایع ایران، منطقه و جهان تهیه می‌کردند. همه‌ی آن‌هایی که در آن جا بودند می‌دانند که صبح‌های زود که کوچه‌ها خلوت بود، با ایشان می‌رفتم و در کوچه باغ‌های نوفل لوشاتو قدم می‌زدیم. بحث می‌کردیم.

در آن مقطع روابط شما با آقای خمینی چگونه بود؟

بسیار نزدیک. یک نمونه آن را ذکر کنم. پسردایی همسر من در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل کار می‌کرد اما دلش با ما بود. او به عنوان دیپلمات سه جلیقه ضدگلوله را با خود به پاریس آورد. هنگام پرواز به ایران با توجه به خطراتی که ما را تهدید می‌کرد قرار شد آیت‌الله خمینی یکی از جلیقه‌ها را بپوشند. اما هر کاری آقای اشراقی کرد، ایشان گفتند: «نه» و نپوشیدند. در هواپیما احمدآقا به من گفت که «هر کاری کرده است پدر، جلیقه را نمی‌پوشند» از من خواست کاری بکنم. من به طبقه دوم هواپیما رفتم بعد از نماز صبح، ایشان را قانع کردم و جلیقه را تن ایشان کردم. نه تنها روابط ما نزدیک بود، بلکه آنچه را که من می‌گفتم ایشان به دقت

می‌شنید. کسی که در کنار رهبر انقلاب قرار می‌گیرد باید همه مطالب را بدون چاپلوسی و صادقانه به ایشان بگوید.

- برنامه سیاسی‌ای که در آن مقطع ارائه شد و به امضای آقای خمینی رسید شامل چه مراحل و مواردی بود؟

در آن برنامه چند مسأله و مرحله پیش‌بینی شده بود. اول ضرورت تشکیل شورای انقلاب بود. گسترش مبارزات به جایی رسیده بود و مسائلی در داخل ایران به طور مرتب پیش می‌آمد که رسیدگی به آن‌ها با رهبری انقلاب از پاریس امکان نداشت. باید یک شورای انقلاب در داخل ایران به وجود می‌آمد. دوم تشکیل دولت موقت بود. معلوم نبود شاه کی سقوط کند یا برود. در آن زمان او در اوج قدرت بود. پس باید دولت موقتی را تعیین کنیم که برخی از وزرای آن در داخل و برخی در خارج ایران باشند.

- یعنی آن زمان پیشنهاد این بود که ایشان از پاریس دولت موقت را تشکیل دهند؟

بله. نه فقط تشکیل شود، بلکه به دنیا معرفی شود. شاه هنوز در رأس کار بود. سوم این که باید یک فرماندوم برای تعیین سرنوشت نظام برگزار کنیم. - **چطور وقتی شاه هنوز سر کار بود می‌خواستید فرماندوم برگزار کنید؟**

زیر نظر سازمان ملل

- فکر می‌کردید می‌پذیرفتند؟

کاری ندارم. این برنامه‌ی ما بود. پذیرش یا عدم پذیرش یک بحث دیگر است. به آقای مطهری پیشنهاد داده بودند که شورای نیابت سلطنت آمادگی دارد هر کسی را که آقای خمینی معرفی کند، با توجه به اختیارات شورای سلطنت به عنوان جایگزین شاه در عزل و نصب نخست وزیر و انحلال مجلس ما می‌پذیریم.

- پیشنهاد مشخص شورای سلطنت چه بود؟

پیشنهاد آن‌ها این بود که مجلس بختیار را ساقط و آقای مهندس مهدی بازرگان را منصوب می‌نماید. شورای سلطنت هم او را تأیید می‌کند. سپس شورای سلطنت مجلس را منحل می‌کند. آنگاه اعضای شورا هم استعفا

می‌دهند و شورای سلطنت هم منحل می‌گردد. آقای خمینی می‌ماند و ایران با دولتی که خود ایشان می‌خواهند.

این پیشنهادها زمانی که رئیس شورای نیابت سلطنت به پاریس آمده بود ارائه شد؟

خیر، هنوز رئیس شورای نیابت سلطنت آقای سیدجلال تهرانی به پاریس نیامده بود. شورای نیابت سلطنت به احتمال توسط دکتر علی‌آبادی که به اصرار مطهری عضو شورا شده بود پیغام داده بودند. این پیغام طی یادداشتی توسط یکی از روحانیان برجسته‌ی قم برای آقای خمینی به پاریس فرستاده شد. آقای خمینی نامه را به من دادند و نظرم را خواستند که البته من هم مخالف بودم. از ایشان پرسیدم چه تضمینی وجود دارد که اگر شورای سلطنت استعفا داد و شما نخست وزیر معرفی کردید حوادث روزگار به گونه‌ای برنگردد که دوباره سلطنت ابقا شود. معتقد بودم مشروعیت نظام جدید نباید از درون نظام گذشته بیرون بیاید، بلکه باید به طور مستقل از درون خود انقلاب سرچشمه بگیرد. به عنوان پیشنهاد به ایشان گفتم رفراendum روشی است که در تمام دنیا شناخته شده است. ما اعلام می‌کنیم به شرط نظارت بین‌المللی ما هم نظارت می‌کنیم از مردم می‌پرسیم سلطنت یا جمهوری؟

-آن موقع هنوز صحبت «جمهوری اسلامی» نبود؟

ببینید مردم در تظاهرات خود ابتدا می‌گفتند حکومت اسلامی. از یک تاریخی به بعد آرام آرام خواست مردم شد جمهوری اسلامی.

-به هر حال گروهی ابتدا این را به کار برده‌اند و جا انداخته‌اند.

بله، درست است. در برنامه سیاسی هم، من نوشته بودم «جمهوری اسلامی» که آیت‌الله خمینی (یا احمدآقا) با قلم خودشان خط زدند و نوشتند: «حکومت اسلامی». من پیشنهاد کردم درباره‌ی تعریف جمهوری اسلامی دو کار می‌توان کرد: یکی این که یک سمینار بزرگ تشکیل دهیم و همه‌ی اندیشمندان اسلامی و ایرانی را از داخل و خارج جمع کنیم تا آن‌ها بگویند که جمهوری اسلامی چیست؟ اگر این کار را بخواهیم بکنیم، وارد ورطه‌ای می‌شویم که نمی‌توانیم دیگر از آن خارج شویم. راه حل دوم این است که یک قانون اساسی جدید بنویسیم که جمهوری اسلامی را تعریف کند. این

بحث‌ها تماماً در هفته‌های اول ورود به پاریس است. آقای خمینی این‌ها را پذیرفت. من آن‌ها را نوشتم و مطالعه کردند.

مرحله‌ی پنجم تشکیل مجلس مؤسسان منتخب ملت برای نهایی کردن پیش‌نویس قانون اساسی بود. مرحله‌ی ششم برگزاری انتخابات برای تأسیس ارگان‌های حکومتی نظیر مجلس و رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود. در واقع بعد از این مرحله کار دولت موقت و انتقال نظام قدیم به جمهوری اسلامی پایان می‌یافت. بعد از این که این برنامه نهایی شد آقای خمینی گفتند حالا آن را اجرا کنیم. برای اجرا آقای خمینی گفتند که بگویید آقایان بازرگان، بهشتی، مطهری و... بیایند.

- بنی‌صدر در این مراحل هم دخالتی نداشت؟

خیر! در جریان نبود.

- شما آقایان مهندس بازرگان و بهشتی و مطهری را خبر کردید؟

بله، آن‌ها آمدند و ما برنامه را دادیم، خواندند و خیلی استقبال کردند. برای اینکه دیدند خیلی روی آن کار شده. وقتی با مهندس بازرگان تماس گرفتم بازرگان به مخالفت برخی روحانیان با خود اشاره کرد و گفت: «آقای خمینی با این حال می‌خواهند که من بیایم؟». من این موضوع رابه آیت‌الله خمینی انتقال دادم. آقا گفتند: «ما بحث شخصی نداریم. بگویید بیایند.»

- اجازه بدهید مقداری شتاب روایت تحولات را بیشتر کنیم. روز ۲۶ دی ۱۳۵۷ شاه از ایران رفت. مسائل آن روز و در درون ایران را همه می‌دانیم که بختیار به او گفته بود که نباید پیش از رأی اعتماد مجلس به من از کشور خارج شوید. مجموعه حوادث را از ورود شاه به پابویون فرودگاه و حوادث بعد از آن را شنیده‌ایم. من می‌خواهم بازتاب رفتن شاه را به صورت جزیی در پاریس بدانم. اولین واکنش آقای خمینی بعد از شنیدن خبر رفتن شاه چه بود؟ و اگر به یاد می‌آوردید به من بگویید که چه کسی این خبر را به ایشان داد؟

نمی‌دانم که چه کسی خبر را به ایشان داد. ایشان معمولاً رادیو بی‌بی‌سی را گوش می‌کرد. شاید اولین بار آن جا شنیده باشد. نخستین واکنش ایشان این بود که گفتند: «الحمدلله، تا این مرحله آمدیم». اگر تا روزهای قبل ۷۰-۶۰

خبرنگار خارجی در آن جا حضور داشتند آن روز ۱۵۰ خبرنگار از تمام دنیا آمدند .

جلسه‌ی فوق‌العاده‌ای بعد از شنیدن خبر رفتن شاه تشکیل نشد؟
چرا. بعد از آن بود که روی همان پله‌های خانه نوفل‌لوشاتو که عکس‌هایش هم هست، آقای خمینی ایستادند و واکنش خود را بیان کردند و این که بزودی به ایران برمی‌گردند. اولین سؤال این بود که حالا می‌خواهید چه کنید و ایشان در همان جلسه اعلام کردند «برنامه من این است که بلافاصله به ایران برگردم». از همان موقع ولوله افتاد. بختیار گفت نمی‌تواند بیاید. فرودگاه را بستند و ...

در آن روزی که شما روی پله روبه روی خانه نوفل‌لوشاتو ایستاده‌اید که در عکس هم مشخص است و به گمانم روز ابری هم بود ...
بله، روز ابری بود. البته بارانی نبود.

در آن روز برجسته‌ترین موضوعی که رسانه‌های دنیا بازتاب دادند چه بود؟

مهمترین مطلب این بود که آقای خمینی به ایران بازمی‌گردد. چون ما فکر می‌کردیم که بازگشت ایشان همراه با موج عظیمی است که بقایای رژیم را در هم می‌کوبد. البته مسائل مختلف بود. شاه رفته است و بختیار گفته می‌خواهم به پاریس بیایم. در تهران عده‌ای سعی می‌کردند که این دوره‌ی انتقال با حداقل تلفات طی شود. به همین دلیل آقایان صدرحاج سیدجواد، بهشتی و بازرگان با بختیار دیدار کردند و ...

گفتید بختیار گفته می‌خواهم بیایم پاریس، بگذارید این پرسش را مطرح کنم. بنی‌صدر فراری می‌گوید در جریان فعل و انفعالات انقلاب او و یکی از نزدیکان بختیار وقتی کار نخست‌وزیر آخر پهلوی به جاهای باریک کشیده بود با هم گفتگویی داشته‌اند و در آن گفت‌وگو قرار بر این شده که بنی‌صدر با آقای خمینی صحبت کند و بختیار به پاریس بیاید و استعفا بدهد و با موافقت آقای خمینی او بشود اولین نخست‌وزیر انقلاب. بنی‌صدر می‌گوید که من با آقای خمینی صحبت کردم و ایشان به شرط استعفا پذیرفتند. اما آن نماینده‌ی بختیار به

ایران رفت و برگشت و پیغام آورد که بختیار این موضوع را نپذیرفته. این موضوع تا چه حد صحت دارد؟

بخشی از آن درست است. قرار بود بختیار به پاریس بیاید و پس از استعفا با آقای خمینی دیدار نماید. آقای صدر حاج سیدجوادی کپی متن دست‌خط بختیار را به من داد و من در کتابم (آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها) آورده‌ام. در تهران شورای انقلاب با بختیار توافق کرده بودند که بختیار به پاریس بیاید و به آیت‌الله خمینی گزارش دهد و «بگویند حالا در اختیار شما هستم، چه می‌فرمایید؟» در توافق چند احتمال مطرح شده بود: یکی این که وقتی به آن جا می‌رود آقای خمینی نخست‌وزیر ماندن او را بپذیرد. دیگر اینکه بگویند: نه. اما به همراه آقای خمینی به تهران برگردد و دولت تشکیل شود و او هم بشود یکی از وزیران. یا اینکه هیچ سمتی به او داده نشود. همه‌ی این‌ها یکی یکی مطرح شد. اما این نبود که بختیار نپذیرد. در پاریس وقتی ما این توافق را شنیدیم تصمیم گرفتیم که اگر آمد ابتدا استعفا بدهد بعد با آقای خمینی دیدار کند. در تهران در جلسه روحانیان که در دانشگاه تهران گردهم آمده بودند فردی مطرح می‌کند (ظاهراً خلخالی گفت که من عامل آن بودم) که بختیار قصد دارد به پاریس برود و آقای خمینی گفته‌اند که او را می‌پذیرند. ساعت ۱۱ شب به پاریس زنگ می‌زنند به احمدآقا که در تهران چنین بحثی مطرح است و آقا هم می‌گویند بگویند: «خیر، من بختیار را به عنوان نخست‌وزیر نمی‌پذیرم».

- یعنی شرط استعفا آن شب مطرح شد؟

بله در پاریس شرط استعفا مطرح بود. اما بحث این بود که بختیار اول به پاریس بیاید و بعد به او بگوییم که تا استعفا ندهی آقا تو را نمی‌پذیرند. همان کاری که با سید جلال تهرانی کردیم.

- رئیس شورای سلطنت؟

بله، رئیس شورای نیابت سلطنت. آقای خمینی گفتند تا استعفا ندهد، نمی‌پذیرم. متنی را نوشت. آقای خمینی قبول نکرد. من هم زیر آن نامه نوشتم که: «آقای تهرانی! شما باید استعفا بدهید تا ایشان با شما ملاقات

کنند». دوباره نوشت و آقای خمینی باز نپذیرفتند. تهرانی گفت که «من نمی‌توانم بگویم که شورای سلطنت غیرقانونی بوده است. با این همه سوابق به من خواهند گفت که اگر غیرقانونی است چرا پذیرفتی؟ در آن جا به او فرمول دادیم که بگو چون به باور دینی من آقای خمینی مرجع بزرگی است و ایشان گفته‌اند که شورای سلطنت غیرقانونی است من هم اعلام می‌کنم که غیرقانونی است و استعفا می‌دهم». این را نوشت و فرستاد. بعد با آقا ملاقات کرد. اگر سیدجلال تهرانی، در تهران استعفا می‌داد و به عنوان یک شهروند عادی به پاریس می‌آمد، چه اهمیتی برای دنیا داشت؟ اگر بختیار در تهران استعفا می‌داد یک شهروند عادی بود که به پاریس می‌آمد. دنیا به آن توجهی نمی‌کرد. این آقایان به این نکته توجه نداشتند و می‌گفتند در تهران استعفا بدهد. ما می‌گفتیم بگذارید به عنوان نخست‌وزیر به پاریس بیاید، با روزنامه‌ها مصاحبه کند، به همه بگوید که من آمدم، آن وقت اگر خواست آقای خمینی را ببیند ما می‌گوییم که باید استعفا بدهی. آن وقت یا بختیار باید دست از پا درازتر به ایران برگردد، یا استعفا دهد و بیاید آقای خمینی را ببیند که مقصود حاصل شده است. آنچه که ما بحث کردیم این نبود که بختیار به پاریس بیاید و استعفا نداده به ملاقات آقا برود. همه ما اتفاق نظر داشتیم.

توضیح: متن استعفای سید جلال تهرانی رییس شورای سلطنت در تاریخ یکشنبه اول بهمن ماه ۱۳۵۷ مطابق با ۲۲ صفر سال ۱۳۹۹ هجری قمری به این شرح است:

«قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف اینجانب برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود. ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت اینجانب به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نگردید. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت. به طوری که برای احترام به افکار عمومی با توجه به فتوای حضرت آیت‌الله العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا، آن را غیرقانونی دانسته کناره‌گیری کردم...»

وی سه روز بعد در تهران در اظهاراتی که روزنامه کیهان روز ۴ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ منتشر کرد گفت: افرادی که از استعفای من از ریاست و عضویت

شورای غیرقانونی سلطنت به عنوان خیانت اسم برده‌اند، نسبت به مسائل ایران جاهل‌اند و با کوتاه‌نظری این طور قضاوت می‌کنند. من وضع افکار عمومی را در تهران دیدم و فکر کردم با استعفای خود از شورای سلطنت ممکن است بتوانم به حل مشکل کمکی بکنم.

بحث بنی‌صدر مخلوع این است که من با آقا صحبت کرده بودم. آقا پذیرفته بود که اگر او استعفا بدهد من با او ملاقات می‌کنم اما توافق شود که بعد از استقرار دولت اسلامی، او به نخست وزیری برسد که می‌گوید بختیار این را نپذیرفته و رد کرده بود.

نه - هیچ توافقی قطعی نبود. در مذاکرات تهران با بختیار، بنی‌صدر حضور نداشت. صدرحاج سیدجوادی، بازرگان، بهشتی و یکی از وزرای بختیار با او مذاکره می‌کردند و آن متنی که گزینه‌هایی را که گفتم مطرح کرده بود آن‌ها نوشتند. اما هیچ توافقی قطعی نبود. آنچه قطعی بود این بود که بختیار را به عنوان نخست وزیر بکشانیم به پاریس، آن جا بگوییم نمی‌توانی آقا را ببینی تا استعفا دهی. اگر به پاریس می‌آمد راهی جز استعفا نداشت و این به نفع انقلاب بود و ما بسیاری از حوادث را مهار و کنترل می‌کردیم.

توضیح: بنی‌صدر در کتاب *خاطرات خود* به همت انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران (برلین) در صفحه‌ی ۶۴ مدعی است: وقتی آقای بختیار نخست وزیر شد، آقای عباسقلی بختیار برادرزاده‌اش را که وزیر صنایع کابینه بود فرستاد پاریس پیش من.... فکر کردم روی همان قضیه محور سیاسی و نگرانی‌هایی که داشتیم گفتیم: «به نظرم شاید بشه یک کاری کرد. ولی هیچ قولی نمی‌دم. ایشون [بختیار] بیاد یک کاری بکنه، او نخست از نخست وزیری استعفا بده و من با آقای خمینی صحبت می‌کنم و ایشون بپذیره که بختیار نخست وزیر انقلاب بشه و به این ترتیب مشکل حل بشه.... قرار شد او برود با بختیار صحبت بکنه و من هم بروم با آقای خمینی. من رفتم با آقای خمینی صحبت کردم و گفتم اگر چنین ترتیبی بشود نظر شما چیست؟ گفت: «خوبه».... پس از این گفتگو من خوشحال تا این که عباسقلی آمد. گفتم: «چه کردی؟» گفت: «شما چه کردی؟» گفتم: «من موافقت گرفتم» او گفت: «ولی این طرف [بختیار] می‌گه نمیشه»

-بعد از اینکه بختیار گفت که من فرودگاه‌ها را باز نمی‌کنم این تصمیم آیا در نوفل لوشاتو جدی تلقی شد؟ اگر بله، چه برنامه‌ای تدوین شد؟ سیاست صبر و تلاش را انتخاب کردیم. من در مصاحبه‌ای در پاریس گفتم که بختیار بازی بدی را شروع کرده است که باخت او در این بازی قطعی است. تا کی می‌تواند فرودگاه‌ها را ببندد. در ضمن هیچ دولتی حق ندارد بگوید شهروندم را به کشور راه نمی‌دهم. این در دنیا مسخره است. بالاخره مجبور است فرودگاه را باز کند. آقای خمینی هم اعلام کردند در اولین فرصتی که فرودگاه‌ها را باز کنند من برمی‌گردم. از آن جا که مقامات امنیتی فرانسه اطلاع دادند که تعدادی از کماندوهای ایرانی را به پاریس فرستاده‌اند و ممکن بود حمله کنند بنابراین ما قبول نکردیم که با هواپیمای ایران ایر (هما) به ایران بیاییم

-بازگشت به وطن: روز ۱۲ بهمن این بحث به طور جدی مطرح بود که ممکن است هواپیمای حامل آقای خمینی را منهدم کنند یا سرنشینان را دستگیر کنند و احتمالات دیگر. می‌خواهم حال و هوای نگرانی از این حوادث را در نوفل لوشاتو برای من بگویید و این که چه قدر این احتمال را جدی تلقی کرده بودید و برای آن در صورت وقوع چه برنامه‌ای داشتید؟

همانطور که گفتم مقامات امنیتی فرانسه به ما اطلاع دادند که تیمی از کماندوهای ایرانی به لندن آمده و قصد دارد از طریق لندن وارد پاریس شود. هم آن‌ها مسائل امنیتی را رعایت می‌کردند و هم بیش‌تر از آن‌ها خود ما.

-آن‌ها برنامه داشتند که به «پرواز انقلاب» حمله کنند؟

ابتدا بحث این بود که می‌خواستند به نوفل لوشاتو حمله‌ای تروریستی انجام دهند. بعد صحبت از حمله به هواپیمایی بود که با آن می‌خواستیم به ایران بیاییم. به همین دلیل ما با هواپیمای ایران ایر سفر نکردیم. بلکه هواپیمای ایرفرانس را در بست کرایه کردیم. بعضی از بازاریان خیلی خوب ایران پول آوردند، دادند و ما این هواپیما را به مبلغ ۴۰۰ هزار تومان اجاره کردیم. ما اطلاعاتی داشتیم و این خطر را حس می‌کردیم که ممکن است هواپیما را در بالای آسمان ایران مجبور به فرود در یک منطقه‌ی دور افتاده کنند و همه را دستگیر کنند. علائمی از این می‌دیدیم در داخل ایران و کسانی بودند که

چنین برنامه‌ای داشتند. به همین دلیل با آقای خمینی و مرحوم عراقی مشورت کردیم و تصمیم گرفتیم که تمام سرنشینان هواپیما ایرانی‌ها نباشند، بلکه تمام خبرنگاران خارجی را با خود ببریم. ما حدود ۱۰۰ خبرنگار را با خود به تهران آوردیم. بعدها وقتی خبرنگاران این حرف ما را شنیدند گفتند: «پس تو ما را به عنوان سپر بلا با خودت بردی؟» و من گفتم: «بله، سیاست یعنی همین!» ما ۱۰۰ خبرنگار از معروف‌ترین رسانه‌های جهان اعم از رويتر، آسوشیتدپرس، یونایتدپرس و رسانه‌های بزرگ آمریکا و فرانسه را همراه کرده بودیم تا هواپیماهای جنگنده بر فراز آسمان ایران نتوانند هواپیمای ما را مجبور به فرود در نقطه‌ای دور افتاده کنند و همه را بی‌سروصدا دستگیر کنند. بنابراین ما این نگرانی و دغدغه را داشتیم و این نگرانی بی‌موردی نبود. آنچه در ایران روی می‌داد حاکی از آن بود که ممکن است این اتفاق بیفتد. چون بختیار کارهای نبود. ارتش همه کاره بود. اگر شما خاطرات هويزر را بخوانید نوشته است که یکی از ارتشی‌ها وقتی شاه رفت، زار زار گریه می‌کرد و نمی‌توانست خودش را کنترل کند. بنابراین ما به حق نگران بودیم.

- شما صبح از فرانسه حرکت کردید؟

حدود ۱،۵ بعد از نیمه شب راه افتادیم.

- از حال و هوای داخل هواپیما بگویید. در ضمن بیان این خاطرات بگویید که برداشت شما از آنچه در ایران اتفاق می‌افتاد چه بود؟ منظورم هیجانات انقلابی نیست. اختلاف نظرات متفاوت احزاب و گروه‌ها و سازمان‌ها را مدنظر دارم. از این زمینه کاملاً شناخت و اطلاع داشتید؟

بله اطلاع داشتیم. بسیاری از تلفن‌هایی که از تهران زده می‌شد یا می‌بایست زده می‌شد از طریق من بود. آقا مستقیماً به تلفن‌ها جواب نمی‌دادند. مرحوم مطهری، بازرگان، طالقانی و... هر چه می‌خواستند بگویند به من می‌گفتند و من منتقل می‌کردم. در برخی موارد نوار می‌گذاشتم و عین حرف‌ها را ضبط می‌کردم و می‌دادم به آقای خمینی. یا نامه‌هایی از برخی دوستان ملی مذهبی که نمی‌خواهم اسم ببرم مفصل به آقای خمینی می‌نوشتند و برخی لاطائلات و رطب و یابس را به هم می‌آمیختند علیه مهندس بازرگان. چرا که شنیده بودند موقعیت بازرگان را و این که او به عنوان رئیس کمیته اعتصابات

کارمندان نفت به جنوب رفته بود. تشکیل آن کمیته هم علت داشت و جزء برنامه اصلی بود.

– علتش چه بود؟

بازرگان قرار بود نخست‌وزیر دولت موقت شود. او رفت به جنوب تا بتواند نفت را راه بیندازد. هنوز شاه نرفته بود که بازرگان به جنوب رفت. او به کارمندان شرکت نفت گفت که نیاز نفت داخل را تأمین کنید به شرطی که به ارتش داده نشود. بلافاصله پس از تشکیل دولت موقت ما می‌خواستیم یک شماره حساب اعلام بکنیم تا مشتری‌های خارجی که می‌خواهند نفت از ایران بخرند، پول آن را به حساب دولت موقت بریزند و کارگران و کارمندان در خارک، نفت را به خریداران تحویل دهند.

– در نوفل لوشاتو و یا در راه با آقای خمینی درباره‌ی نخستین جملات

پس از ورود به تهران در گفتگو با خبرنگاران صحبتی نشده بود؟

در هواپیما جو مقداری ملتهب بود. همه نگران بودند. هواپیما به قدری بنزین گرفته بود که بتواند به تهران بیاید و بدون سوخت‌گیری برگردد. چرا که ممکن بود به ما اجازه فرود ندهند. به هر حال مرتب خبرنگاران می‌آمدند و می‌پرسیدند تا یکی از خبرنگاران از ایشان پرسید که چه احساسی دارید و ایشان آن جواب معروف را داد که: «هیچی». این، موجب بحث‌هایی شد.

– سؤال من این است که در این باره صحبتی نشده بود؟

نه، صحبتی نشده بود.

– در عکس‌های زمان پایین آمدن آقای خمینی از پله‌های هواپیما،

شما را ندیده‌ام.

من اخلاقم این است که خیلی دوست ندارم در این جور جاها خودم را جلو بیندازم. باید کاری می‌کردم که انجام دادم و می‌دادم.

شما چند دقیقه بعد از آقای خمینی از پله‌ها پایین آمدید؟

وقتی ایشان پایین آمد رفت، در ماشین بنز نشست و او را به سالن اجتماعات بردند. من که وارد سالن شدم ایشان داشت در میان جمعیت صحبت می‌کرد. در سالن ابتدا پدرم و برادرانم و مهندس بازرگان و دکتر سحابی را دیدم و سپس مرحوم طالقانی را که خیلی جالب بود.

آن عکس معروف هست که ایشان چند متر دور از جمعیت تنها نشسته‌اند...

بله، من هم رفتم کنار او نشستم. پیرمرد مرا نگاه می‌کرد و همین طور اشک می‌ریخت و من هم اشک می‌ریختم. به هیچ وجه هیچ کدام نمی‌توانستیم خودمان را کنترل کنیم. آقای حاتمی عکاس معروف ایرانی که همراه ما آمده بود و بهترین کتاب تصویری از انقلاب را منتشر کرده است در همان جا عکسی از من گرفت. من آخرین نفر بودم که به سالن وارد شدم. در این وقت عده‌ای داشتند سرود «خمینی ای امام» و «دیو چو بیرون رود فرشته در آید» را می‌خواندند. بعد که ایشان به طرف بهشت زهرا رفتند برخلاف آنچه که آقای رفیق دوست گفته است من اصراری و تلاشی برای سوار شدن در ماشین ایشان نداشتم. اگر می‌خواستم می‌توانستم. امکانش را هم داشتم اما اهل این حرف‌ها نبودم. شما در پاریس به ندرت عکسی از من و آقای خمینی می‌بینید.

-اولین جملاتی که پس از پایین آمدن از هواپیما به ذهن‌تان رسید و اصلاً احساس‌تان چه بود؟

اولین کاری که دلم می‌خواست انجام دهم این بود که سجده شکر به جا بیاورم.

-وقتی آقای طالقانی را دیدید بین شما حرفی هم رد و بدل شد؟

نه، اصلاً نمی‌توانستیم حرفی بزنیم. اشک به او مجال نمی‌داد. من هم همین طور. چون من و طالقانی با هم خیلی نزدیک بودیم. او ۵۳ سال پیش عاقد ازدواج من و همسر من بود و با من بسیار نزدیک بود.

-ماجرای مدرسه‌ی رفاه و مدرسه‌ی علوی چه بود؟ چه شد که آقای خمینی به مدرسه‌ی علوی رفتند؟

وقتی ما در پاریس بودیم این بحث مطرح شد که ایشان کجا بروند؟ آقای خمینی علاقه‌ای نداشتند و تأکید هم داشتند که در شمال شهر نباشد. نواحی جنوب شهر هم دچار برخی مشکلات از جمله مسائل امنیتی بود. بالاخره بعد از بحث‌ها و فحص‌ها و تلفن‌های مکرر گفتند مدرسه رفاه. به این دلیل که مدرسه رفاه در اختیار دوستان ما مرحوم رجایی و باهنر و... بود. در مدرسه رفاه مدیریت به عهده کمیته‌ی استقبال از آقای خمینی بود. قرار بود

ایشان همان جا منزل کنند. اما همان شب اول آقای خمینی را بردند به مدرسه‌ی علوی.

بعد از این که آقای خمینی در تهران مستقر شدند در روز ۱۲ بهمن شما با هم دیداری داشتید؟

روز ۱۲ بهمن نه. شب آخری که قرار بود از پاریس به فرودگاه برویم تمام کسانی که در آن مدت در نوفل لوشاتو همکاری می‌کردند را جمع کردیم. آقا با آن‌ها صحبت کردند و از همکاری آنان تشکر کردند. آن‌ها رفتند و من ماندم. به آقا گفتم: «شما زمانی که قرار بود به پاریس بیایید شرایطی را تعیین کرده بودید. آیا آن‌ها انجام شد، راضی هستید؟» ایشان اظهار رضایت و تشکر کرد. من یک قرآن کوچک همیشه همراه داشتم و در سفر می‌خواندم و گاهی ایشان هم از من می‌گرفت، می‌خواند. پشت این قرآن را برای من چند سطر نوشته بودند. ایشان همچنین در قرآنی که همسرم برای مطالعه همراه خود آورده بود مراتب تشکر خود را مرقوم داشتند. (تصویری از این نوشته در بخش عکس‌ها آمده است.)

۵- دهکده‌ی نوفل لوشاتو و انقلاب ایران

مجله شهروند امروز، شماره‌ی ۳ (۳۳) نیمه‌ی دوم اردیبهشت ۱۳۸۶

۱- در پیروزی انقلاب اسلامی ایران و از میان برداشتن سلطنت استبدادی عوامل پیچیده‌ی متعدد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی نقش مؤثر و تعیین‌کننده داشته‌اند. هم مبارزات گسترده و طولانی احزاب و گروه‌ها و قشرهای مختلف سهم داشته‌اند و هم سیاست‌ها و برنامه‌های شاه و نیز سیاست‌های خارجی مؤثر بوده‌اند. به تعبیر شادروان مهندس بازرگان (در بهمن ۱۳۵۷)، این انقلاب یک رهبر واقعی، به جهت منفی داشته و آن شخص محمدرضا پهلوی بوده است. اما نباید تردید داشت که اقامت آقای خمینی و استقرار ۱۱۸ روز رهبری انقلاب در پاریس یکی از فرازهای برجسته این بخش از تاریخ کشورمان است.

در این دوره بود که جنبش آزادی خواهی ملت ایران ابعاد بی‌سابقه جهانی پیدا کرد و ایران به کانون توجهات جهانی تبدیل شد. رسانه‌های جمعی از سراسر جهان و صدها خبرنگار، روزنامه‌نویس، تحلیل‌گر سیاسی به این دهکده سرازیر شدند، امکاناتی به وجود آمد تا مطالبات ملت ایران، علت‌ها و انگیزه‌های قیام علیه

استبداد سلطنتی و سلطه بیگانه به گوش جهانیان برسد. در این مدت بیش از ۲۰۰ مصاحبه‌ی رادیویی، تلویزیونی، با روزنامه‌ها و مجلات و خبرگزاری‌های معتبر جهان صورت گرفت. متن و محتوای این مصاحبه، به کلی با متون درسی آقای خمینی در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف متفاوت بود، بلکه تماماً طرح خواست‌های ملت ایران بود. در واقع مردم ایران با این متن‌ها و مواضع از رهبری انقلاب حمایت کردند. جلب توجه افکار عمومی مردم جهان به رویدادهای ایران و حمایت آنان از انقلاب ایران بازتاب مواضع مترقیانه‌ی اعلام شده در این مصاحبه‌ها بود.

در همین دوره است که حرکت انقلاب در ایران شتاب بی‌سابقه‌ای پیدا می‌کند و در نتیجه رژیم استبداد سلطنتی با سرعت غیر منتظره‌ای سقوط می‌نماید. اکنون که ۲۹ سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد و جمهوری اسلامی با سبک و سیاق و محتوا و ساختارهای حقیقی و حقوقی ویژه‌ای مستقر شده است و کارنامه‌ای دارد که چندان قابل دفاع و مقبول نیست بحث و حدیث درباره اصل انقلاب و ضرورت و یا مفید بودن آن عنوان گردیده است. انقلاب اسلامی از جانب چند گروه مورد نقد قرار گرفته است. یک گروه کسانی هستند که از متولیان و عناصر بهره‌مند در نظام سلطنتی بوده و پیروزی انقلاب، شکست آنان محسوب می‌گردد. مخالفت آنان با اصل انقلاب و جمهوری اسلامی قابل فهم و درک است. این گروه با بهره‌برداری از عملکرد حاکمان جمهوری اسلامی به توجیه و تطهیر سیاست‌ها، عملکردهای استبداد سلطنتی پرداخته‌اند. اما گروه‌های دیگری هم هستند، از چپ یا راست، با تفکرات سیاسی و ایدئولوژی‌های متفاوت که در درون انقلاب بوده‌اند، در پیروزی آن سهم و نقش هم داشته‌اند و امروز با مشاهده وضعیت فعلی ملت، به بازنگری و نقد گذشته می‌پردازند و ضرورت آن چه را که اتفاق افتاده است به زیر سؤال می‌برند. این امر به خودی خود مطلوب و مطبوع است و پرداختن به آن، که در واقع نقد تاریخ است، برای نسل جدید و جوان می‌تواند آموزنده باشد.

اولین پرسش این است که چه گزینه‌هایی در برابر ملت ایران و فعالان سیاسی و احزاب آن زمان قرار داشت، آیا گزینه‌ی دیگری غیر از آن چه اتفاق افتاد، وجود داشت یا خیر؟

دومین پرسش، و مهم‌تر از اولی این است که این بررسی تاریخی چه درسی برای حاکمان و تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی ایران از یک طرف و برای نسل جدید و

جوان کشورمان، که نقشی در پیدایش این نظام داشته‌اند، به هرحال سازندگان ایرانی فردای ما هستند، از طرف دیگر، به همراه دارد.

۲- حکومت بیست و پنج ساله شاه را، از کودتای ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، می‌توان در سه دوره مورد بررسی قرارداد از ۱۳۳۲ تا ۳۴۰، از ۳۴۰ تا ۳۵۴ و بالاخره از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷. برای فهم رویدادهایی که به انقلاب سال ۱۳۵۷ منجر گردید، بررسی هر سه دوره ضروری است. اما این تحلیل صرفاً به دوره سوم یعنی ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ می‌پردازد. بررسی یک برش مقطعی از وضعیت ایران در آن سال‌ها چنین نشان می‌دهد:

۱-۲ شاه تمام راه‌های اصلاح نظام از درون را به کلی مسدود و بلاموضوع ساخته بود. در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ برخی از تحلیل‌گران آمریکایی اعلام کردند که ایران به زودی ویتنام دومی خواهد شد. برای پیش‌گیری از آن، برنامه‌های تعدیل سیاسی و اقتصادی ویژه‌ای را ضروری دانستند و توصیه کردند. اما این برنامه‌ها به اجرا گذاشته نشد و در نتیجه در دوره‌ی دوم (دهه ۱۳۴۰) مبارزات سیاسی سنتی جای خود را به مبارزات قهرآمیز مسلحانه داد.

از اواسط سال ۱۳۵۴ ایران وضعیت تازه‌ای پیدا می‌کند. از یک طرف بالا رفتن بی‌سابقه‌ی قیمت نفت و افزایش چشم‌گیر درآمد نفتی ایران مناسبات اقتصادی را دگرگون ساخت. افزایش تعداد دانشگاه‌ها و دانشجویان و رشد نسبی طبقه‌ی متوسط، تعارض میان نخبگان با حاکمان را شدت بخشید. رژیم شاه به جای قبول اصلاحات تدریجی برای حل بحران سیاسی - اقتصادی بر فشارهای سیاسی و سرکوب نیروهای معترض افزود و وضعیت به نقطه‌ی غیر قابل ترمیم رسید. از طرف دیگر شاه به سرطان مبتلا شده بود، سرطان فرآیندی یک طرفه است. شاه تحت درمان انواع داروها قرار داشت. در بیماران سرطان، شیمی درمانی، پیامدهای جدی بر جسم، روان و ذهن بیمار سرطانی برجای می‌گذارد. نظام سلطنتی، نمایشی یک نفره شده بود. در نظام‌های به شدت متکی به فرد، خروج فرد از صحنه‌ی بازی، نظام را متلاشی می‌سازد.

روبه رو شدن با این واقعیت، تحلیل‌گران و تصمیم‌گیرندگان خارجی، به خصوص آمریکا و انگلیس را به شدت نگران ساخت. هنوز جنگ سرد میان دو بلوک شرق و غرب به شدت مطرح بود. شوروی در خاورمیانه - دو متحد نظامی قوی - سوریه و عراق، پیدا کرده بود. این نگرانی‌ها به اشکال گوناگون منعکس می‌شد. به عنوان

نمونه روزنامه‌ی واشنگتن پست (اوت ۱۹۶۷ - مرداد ۱۳۵۵) احتمال به وجود آمدن یک بحران شدید را (در ایران) مطرح کرد. در تحلیل دیگری گفته شد که:

«این مشکلات سخت‌تر و خطرناک‌تر خواهد شد، اگر تغییر عمده‌ای در روابط ایران و آمریکا به وجود بیاید... احساسات ضد آمریکایی در ایران یک مشکل بسیار جدی خواهد بود. خصوصاً اگر قرار باشد در حکومت ایران تغییر ایجاد گردد.» (واشنگتن پست اکتبر ۱۹۷۶ - آبان ۱۳۵۵)

اما ناظران داخلی و خارجی وضع ایران دو دسته شده بودند:

«خوش‌بینان معتقدند که با وجود همه اشکالات دوره‌ای متناوب، موتور (شاه) به زودی از خط بیرون نخواهد افتاد. هر دو گروه معتقدند که حیات حکومت شاه به موفقیت انقلاب اقتصادی او و مشکلات اقتصادی که مخصوصاً اخیراً با آن‌ها روبرو شده است بستگی دارد. خوش‌بینان بیانات اخیر شاه را انتقاد از خود تلقی کرده و آن را خیلی سالم و مفید می‌دانند. اما بدبینان معتقدند که این‌ها کافی نیست. از نظر اینان کشور با سرعت و وحشت تمام به سوی نابودی حرکت می‌کند. بدبینان به وضع خراب اقتصادی اشاره کرده و سپس اضافه می‌کنند که آیا امکان دارد که شاه توقعات خود را با متدهای خشن و ناراحت‌کننده یک نظام استبدادی یک نفره انجام دهد» (روزنامه‌ی منچستر گاردین - ۲۶ دسامبر ۱۹۷۶ - مهر ۱۳۵۵)

در همین باره تحلیل‌گر دیگری گزارش داد که:

«یکی از ایرانیانی که مقامات مؤثری را در حکومت و در اقتصاد داشته است درباره‌ی برنامه‌های عظیم شاه به طور خصوصی می‌گوید:

«همه این‌ها بچگانه است، کاملاً و به تمام معنا غیرواقعی است. به دهات بدبخت ما، حتی به خیابان‌های این شهر پایتخت نگاه کنید، بدون چنان (برنامه‌های) بی‌معنی و مهمل ما به اندازه‌ی کافی کار داریم که انجام دهیم» (مجله فورچون اکتبر ۱۹۷۶ - آبان ۱۳۵۵)

بر اساس این تحلیل‌ها مقامات انگلیس و اسرائیل به شاه پیشنهاد کردند، به نفع پسرش کناره‌گیری کند. و شورای نیابت سلطنت به ریاست فرح روی کار بیاید تا

وقتی پسر فرح به سن قانونی برسد. یک دوره از آزادی‌های سیاسی، به همان صورتی که بعد از خروج رضا شاه از ایران و به روی کار آمدن محمدرضا پهلوی اتفاق افتاد، رعایت شود تا فشارهای اجتماعی هم تخلیه شود. شاه آمادگی خود را نسبت به این طرح اعلام کرد:

«نسبت به آن چه در آینده روی می‌دهد توجه دارم و به همین دلیل اقدامات لازم و شایسته‌ای انجام گرفته تا قدرت اتخاذ تصمیم در دست پادشاه باقی بماند. نقشی که من دارم باید هرکس که در مقام پادشاهی این کشور باشد ایفا کند... این مسأله مربوطه به سنن و آداب ملی می‌شود... مربوط به عادات است. این مسأله جغرافیایی و آب و هوا و سیاست جهانی است. در صورتی که بعد از تفویض شاهنشاهی به ولیعهد من در کنارش باشم افکارم را به او تحمیل نخواهم کرد» (کیهان هوایی - ۳۰ تیرماه ۱۳۵۵).

همه این شواهد حاکی از بحران جدی در ارکان نظام سلطنتی بود. برای فراهم کردن زمینه اجرای این طرح، فرح دیبا در سال ۱۳۵۶، بدون شاه به آمریکا سفر کرد. در آن جا، در سطح رئیس یک کشور از او استقبال شد. رهبران آمریکا از جمله کیسینجر با او دیدار کردند.

اما تمایل آمریکایی‌ها، ضمن قبول وخامت اوضاع ایران، بیشتر بر این بود که نیروهای مسلح نقش عمده‌ای در تغییرات برعهده داشته باشند. آنچه آمریکایی‌ها در نظر داشتند، الگویی بود که بعد از انقلاب ایران در فیلیپین به اجرا گذاشتند. در فیلیپین مارکوس، رئیس جمهور مستبد، همه آنچه را که آمریکا می‌خواست در اختیار آنان گذاشته بود اما فساد و ناکارآمدی دولت وی و همچنین سرکوب و قتل مخالفان، فیلیپین را با بحرانی جدی روبرو کرده بود. در انتخابات ریاست جمهوری، خانم اگینو، که شوهرش به دست نیروهای امنیتی مارکوس کشته شده بود، از طرف مخالفان مارکوس کاندیدای ریاست جمهوری شد. وقتی مارکوس خود را برنده انتخابات اعلام کرد، بخشی از ارتش، به تحریک آمریکا، علیه مارکوس وارد بازی شد و خانم اگینو را برنده‌ی ریاست جمهوری اعلام کرد و مارکوس را مجبور به ترک کشور نمود. به این ترتیب ارتش علی‌الظاهر به مبارزات ملی پیوست و یک رکن سرنوشت‌ساز مبارزات مردم شد. اگر چه خانم اگینو

رئیس جمهور شد، اما قدرت در دست ارتش باقی ماند و در دوره‌ی بعد فرماندهی همین ارتش به ریاست جمهوری انتخاب شد.

اما ساختار و مناسبات نیروهای مسلح ایران با فیلیپین متفاوت بود و حوادث بعدی هم نشان داد که ارتش ایران توانایی ایفای چنین نقشی را ندارد:

«اگر چه شاه وفاداری ارتش را پشت سر خود دارد، اما گزارش‌های موجود حاکی است که برخی از سلاح‌های چریک‌های ایرانی از طریق بازار سیاهی که به دست امرای ارتش ایجاد شده است به دست آن‌ها می‌رسد» (کریستین ساینس مونیتور ۱۹۷۶-۱۳۵۵).

فساد نیروهای مسلح که عالم‌گیر شده بود، شاه را مجبور به موضع‌گیری کرد: «نظامی‌ها غلط می‌کنند فاسد باشند، پدرشان را درمی‌آورم، هر کس کار نکند، مثل موش دمش را می‌گیریم و می‌اندازیمش بیرون... و بالاخره.... به زور هم که شده این مملکت را درست می‌کنیم» (کیهان هوایی ۲۳ آبان ۱۳۵۵).

اما شاه، تا آخرین لحظه هم حاضر به قبول سهم خود در بحران ایران و بن بست حکومتش نشد و فرافکنی کرد و تقصیرات را به گردن دیگران می‌انداخت، نصیری و هویدا را به عنوان عاملین اصلی مشکلات زندانی کرد با وجود تمامی دغدغه‌ها و اظهارات هیچ گامی جدی برداشته نشد شاه به هیچ تغییر و اصلاحی تن در نداد و هر نوع اصلاحی از درون بلاموضوع گردید.

۲-۲- در این دوره، یعنی از اواسط سال ۱۳۵۴، آرایش نیروهای سیاسی ضد استبداد بسیار درهم و آشفته شده بود. رویدادهای درون سازمان مجاهدین خلق اولیه و اعلام تغییر ایدئولوژیک این سازمان از اسلام به مارکسیسم، نه فقط این سازمان و مبارزات مسلحانه، بلکه کل جنبش را به هم ریخت و موجب شد که سازمان‌های سیاسی - نظامی نیز فلج شوند.

اختلاف‌ها و درگیری‌های شدید میان سازمان‌ها، احزاب و فعالان سیاسی، در داخل و بیرون از زندان‌ها بروز پیدا کرد. قدرت و توانمندی جنبش برای نقش آفرینی به پائین‌ترین سطح کاهش پیدا کرد.

در خارج از کشور وضع متفاوت بود. سازمان‌های دانشجویی و احزاب و نیروهای سیاسی فعال و پرتحرک بودند و در موارد ضروری اقدامات سیاسی مشترک علیه نظام سلطنتی انجام می‌دادند. میان بخشی از مبارزان خارج از کشور با روحانیان

نجف و آقای خمینی پیوند و ارتباط ارگانیک به وجود آمده بود و همکاری‌ها و هماهنگی‌هایی وجود داشت. اما بر اساس تجارب گذشته، میزان تأثیرگذاری مبارزات ایرانیان خارج از کشور بستگی به وضعیت مقاومت و مبارزه در داخل ایران دارد. در مجموعه‌ی نیروهای مؤثر خارج از کشور، آقای خمینی، از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود. **اولاً** - موقعیت جغرافیایی نجف رفت و آمد رسمی و غیررسمی ایرانیان و ارتباط با داخل ایران را امکان‌پذیر ساخته بود. **ثانیاً** - حکومت شاه اگر چه نتوانسته بود تمامی تشکلهای سیاسی روشنفکری را تا حدی فلج سازد اما نتوانسته بود آن‌ها را خاموش سازد. از طرف دیگر شاه نتوانسته بود نهاد مسجد را تعطیل و یا آن را تحت نفوذ و مهار کامل خود در آورد. و با توجه به فراوانی مساجد و گستردگی آن‌ها در سطح کشور و شبکه‌ی کم و بیش منظم روحانیون در سرتاسر ایران و جایگاه مراجع در میان این روحانیان و موقعیت آقای خمینی و رابطه‌ی ویژه‌ی این طبقه با مردم عادی و عامی، این مجموعه از توانایی و پتانسیل قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. **ثالثاً** ارتباط تنگاتنگ میان مبارزه خارج از کشور، به خصوص بخش اسلامی، با نجف و شخص آقای خمینی، ظرفیت سیاسی این مجموعه را به طور استثنایی بالا برده بود. **رابعاً** رویدادهای به شدت نامطلوب داخل کشور و به دنبال آن پراکندگی نیروها، موقعیت ویژه‌ای برای آقای خمینی و بخش اسلامی مبارزان خارج از کشور فراهم ساخته بود.

۳- همزمان با بحث‌های علنی درباره‌ی بحران و بن بست حکومت شاه در محافل و منابع داخلی و خارجی، که به آن‌ها اشاره شد، از اواخر سال ۱۳۵۵، تحرکات جدیدی توسط مبارزان داخل کشور آغاز شد. رهبران داخل کشور توانستند بر برخی از مشکلات غلبه پیدا کرده و به سازماندهی نیروها بپردازند، گام‌های خوبی برداشته شد. در میان این نیروها در مورد پایان دادن به حکومت شاه وحدت نظر وجود داشت، اما در مورد برنامه‌ها اختلاف نظرهایی دیده می‌شد. فضای سیاسی داخل کشور که سال‌ها به شدت بسته و امنیتی بود، مانع از آن شده بود که گروه‌ها و احزاب و فعالان سیاسی به تبادل نظر بپردازند و به جمع‌بندی‌های مشترک برسند.

در خارج از کشور وضع متفاوت بود. فضای باز سیاسی و امکانات گسترده برای تبادل نظر فراهم بود اگر چه اختلاف در روش‌ها و منش‌ها و بینش‌ها وجود داشت اما درباره ضرورت تغییر نظام سلطنتی همه نیروها اتفاق نظر داشتند.

در چنین شرایطی فشار تازه‌ای برای محدود کردن فعالیت‌های آقای خمینی در نجف آغاز شد. دو دولت عراق و ایران در چارچوب قرارداد الجزیره (۱۹۷۵) بر سر این امر به توافق رسیدند. برای آقای خمینی و بخش اسلامی مبارزان خارج از کشور چه گزینه‌هایی در برابر این سیاست جدید حکومت شاه وجود داشت.

اول - مقابله با سیاست دولت عراق و فشار برای رفع محدودیت‌ها. در سال‌های قبل نیز دولت عراق، به دفعات برنامه مشابهی را به اجرا گذاشته بود. اما اعتراض‌های گسترده سازمان‌های سیاسی خارج از کشور دولت عراق را مجبور به عقب‌نشینی و رفع محدودیت‌ها کرده بود. اما این بار صورت مسأله متفاوت بود. ساکت کردن این جریان برای اجرای برنامه‌های بزرگتری در ایران ضروری بود.

دوم - ماندن در نجف و قبول محدودیت‌ها و کاهش سطح فعالیت‌ها. این گزینه‌ی مطلوب حکومت شاه و برنامه‌های مطروحه بود. اگر این گزینه انجام می‌شد و برنامه‌های یاد شده در بالا به نحوی پیاده می‌شدند، و تغییرات جدیدی صورت می‌گرفت، حاکمان جدید، برای کاهش تشنجات سیاسی، در غیاب شاه لغو محدودیت و یا ممنوعیت بازگشت آقای خمینی و سایر فعالان سیاسی را به کشور رسماً و به طور علنی اعلام می‌کردند. با توجه به نوع تغییرات در بافت و ساختار و سیاست‌ها، که در رأس آن‌ها کناره‌گیری یا حذف شاه (و حتی سلطنت) از صحنه‌ی سیاسی بود، نیروهای سیاسی از یک طرف کم و بیش خلع سلاح می‌شدند و از طرف دیگر در برخورد با وضعیت جدید میان آنان شکاف به وجود می‌آمد.

سوم - آقای خمینی همان طور که مایل بود، از عراق به سوریه و لبنان (یا دره‌ی بقاع در لبنان) می‌رفت، به امید آن که بتواند به فعالیت‌های خود ادامه دهد. اما این گزینه‌ی خوب و مناسبی نبود. نظام سیاسی در سوریه در آن زمان، به مراتب از عراق بسته‌تر بود و امکان فعالیت به مراتب کمتر بود. تازه مقامات دولت سوریه آمادگی برای دادن اجازه‌ی اقامت به ایشان را نداشتند. اقامت در دره‌ی بقاع (پیشنهاد و اصرار برخی از روحانیان نجف) نه تنها مفید و میسر نبود، که خطرناک هم بود. آشفتگی و اختلاف میان فلسطینی‌ها، لبنانی و سوری‌ها آن قدر بود که در صورت بروز خطرات احتمالی لوٹ شدن مسؤولیت بسیار جدی بود.

چهارم - گزینه ترک عراق و سفر به یک کشور اروپایی (فرانسه). این گزینه مطلوب بود. اولاً- سفر یک مرجع روحانی به پاریس به خودی خود، یک رویداد

بزرگ محسوب می‌شد. **ثانیاً** - روابط و مناسبات میان فعالان سیاسی خارج از کشور به خصوص جریان اسلامی را با آقای خمینی تقویت می‌کرد. **ثالثاً** میزان اثرگذاری بر رویدادها و برنامه‌های احتمالی در ایران را به میزان قابل ملاحظه‌ای بالا می‌برد. ایرانیان فعال خارج کشور، همانطور که اشاره شد، نقش مؤثری در حمایت مبارزات داخل کشور داشتند. در این اثرگذاری ایرانیان مقیم اروپا به طور عامل و ایرانیان مقیم فرانسه (پاریس) به طور خاص، بیش از سایر کشورها، از جمله آمریکا بود. این گزینه از آن رو مطرح گردید که تحلیل‌ها و بررسی‌های صورت گرفته در همان زمان حاکی از آن بود که حکومت شاه به نقطه پایانی عمر خود رسیده است و دولت‌های خارجی با توجه به این امر، در صدد اجرای برنامه‌هایی هستند (که اجمالاً به آن‌ها اشاره شد). این بررسی‌ها را ابتدا در آذر ۱۳۵۵ به صورت تحلیلی با عنوان «**آمریکا در بن بست میلینا ریزه کردن ایران**» در پیام مجاهد، منتشر کردم. سپس در آبان ماه ۱۳۵۶ در مقاله‌ی دیگری تحت عنوان **هیاوهی بسیار برای هیچ** بحران ایران و برنامه‌های احتمالی را شرح دادم. این تغییرات به دست مردم ایران صورت نمی‌گرفت. درست است که مقاومت‌ها و مبارزات ملت ایران، نقش اساسی و کلیدی در به بن بست کشاندن حکومت شاه داشت اما ابتکار تغییرات مورد بحث در دست بیگانگان بود. سوابق و تجارب تاریخی نشان می‌دهد تغییراتی که ابتکار آن به دست خارجی‌هاست به ندرت به نفع ملت ایران بوده است. آیا باید در برابر آن منفعل می‌ماندیم و سکوت می‌کردیم؟

سوم طی نامه‌ای خصوصی به مرحوم مهندس بازرگان این تحلیل‌ها و ضرورت اقدامات جدی از داخل را یاد آور شدم. (جلد دوم خاطرات - دفتر دوم - نامه‌ها) ممکن است از منظر نگاه تاریخی به گذشته، و تجارب حاصل بعد از انقلاب استدلال شود، که اگر تغییرات قدرت را به دست می‌گرفت و فضای سیاسی کشور باز می‌شد، شاید نتیجه از آنچه امروز شاهد آن هستیم بهتر بود. شاید، ممکن است. اما بررسی تاریخی را با شایدها و اگرها نمی‌توان انجام داد، زیرا چنین مسیری در ایران طی نشد. شاه تا آخرین لحظه در برابر هر نوع اصلاحاتی مقاومت کرد. هیچ حزب و گروه سیاسی معتبر در ایران در آن زمان از این برنامه‌ها استقبال نکرد و به آن اعتماد ننمود. به طوری که هر گونه همراهی با آن سازش محسوب می‌شد. شاید برای داوری بهتر لازم باشد سرنوشت و وضعیت کشور

دیگری که برنامه‌های آمریکا در آن جا با موفقیت اجرا شده است، نظیر فیلیپین مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

مسلم این است که سفر به نوفل‌لوشاتو بر فرآیند تغییرات و تحولات در داخل کشور اثر گذاشت و موجب پیروزی انقلاب اسلامی ایران گردید. بی‌تردید آن چه امروز ما در کشورمان شاهد آن هستیم، همه‌ی آنچه که ملت ایران برای آن انقلاب کرد نیست و تفاوت‌ها و تعارض‌های جدی وجود دارد. اما موضوع اصلی در این تحلیل پیامدها و دستاوردهای انقلاب نیست، بلکه توجه دادن به نقش نوفل‌لوشاتو در مسیر تحولات ایران می باشد. پاسخ به پرسش‌های صدر این تحلیل را به جمع بندی خوانندگان عزیز وامی‌گذارم. ۱۴، ۲، ۱۳۸۶ دکتر ابراهیم یزدی

۶ - خاطرات انقلاب

روزنامه سرمایه - ۸۶، ۱۱، ۲۱

ابراهیم یزدی در دهه‌ی هشتم زندگی‌اش روزهای شلوغی را پشت سر می‌گذارد. مرور خاطرات ورود امام به ایران برای او که مدتی است دست نوشته‌هایش را مرور نکرده، توأم با فراموشی برخی نام‌هاست.

او که وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت بوده، به عنوان دبیر کل نهضت آزادی همچنان مشغول به فعالیت است اما نوعی نگرانی در لحن سخنانش پیداست و حتی بی‌حوصلگی برای مرور برخی رخداد‌های تاریخی. با او درباره‌ی خاطراتش از انقلاب گفتگو کردیم.

در پرواز امام به ایران چه کسانی حضور داشتند؟

از میان ایرانیان، حدود ۱۰۰ نفر و حدود ۱۰۰ نفر هم خبرنگاران خارجی بودند. اسامی تمامی ایرانیان را به خاطر ندارم، آن‌ها که به یاد دارم، غیر از رهبر فقید انقلاب، آقایان سیداحمد خمینی، بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، صادق طباطبایی و هادی غفاری بودند.

افرادی بوده‌اند که نامشان نیامده باشد؟

کسانی بودند اما الان حضور ذهن ندارم.

کسی بود که از پرواز جا بماند؟ یا کسانی که می‌خواستند در آن پرواز باشند، اما به دلایلی حذف شدند؟

بله. کسانی مایل بودند که در آن پرواز همراه باشند اما ظرفیت تکمیل شده بود.

در پرواز امام به ایران و در میان همراهان او زنان نیز به چشم می‌خوردند؟ چه کسانی را به خاطر می‌آورید؟

بله. تعدادی از خانم‌ها نیز در آن پرواز بودند. از کسانی که به یاد دارم خانم نوشابه‌ی امیری، خبرنگار کیهان بود.

آیا امام بر چیدمان نیروهای پرواز نظارت داشتند؟

خیر، مسئولیت این موضوع با مرحوم مهدی عراقی بود.

درباره‌ی آرایش سیاسی افرادی که آن روزها اطراف امام بودند، بگویید؟

از همه گروه‌های فعال ملی، ملی - اسلامی در نوفل لوشاتو حضور داشتند.

مشهورترین و گمنام‌ترین مسافران آن هواپیما؟

خب طبیعی است که معروف‌ترین آن‌ها شخص رهبر فقید انقلاب بودند و گمنام‌ترین آن‌ها را نمی‌توانم به یاد بیاورم.

چرا مدرسه‌ی علوی برای اسکان امام برگزیده شد؟ این گزینش از قبل و

در پاریس انجام شده بود؟ یا بعد از رسیدن ایشان به تهران؟

طبق برنامه‌ای که از پاریس با ستاد استقبال امام توافق شده بود، قرار بود ایشان در مدرسه‌ی رفاه مستقر شوند اما در همان شب اول، برنامه در تهران تغییر کرد و امام خمینی به مدرسه‌ی علوی رفتند و از آن جا فعالیت‌های خود را دنبال کردند.

چرا مدرسه‌ی علوی به عنوان یکی از اقامتگاه‌های اصلی امام در روزهای

نخست انقلاب هنوز به موزه تبدیل نشده؟

این سؤال را باید با مسؤولان و مدیران مدرسه‌ی علوی مطرح کنید.

نظر شخصی خودتان را می‌خواهم، توصیه‌ای در این زمینه دارید؟

آخر وقتی اصل خیلی از چیزها حفظ نشده، نگهداری و حفاظت از یک ساختمان معنا پیدا نمی‌کند. باید به جای حفظ بنا به فکر حفظ اصل معیارهای آزادی بخش نظام بود.

مدرسه‌ی علوی‌ها متعلق به کدام طیف سیاسی بود؟

مدیران و مسؤولان مدرسه‌ی علوی برای ادامه‌ی کار مدرسه، فعالیت سیاسی نداشتند اما از نظر فکری، بیش‌تر به سنت‌گرایان وابسته بودند. این روزها اخباری منتشر می‌شود مبنی بر این که امام بعد از ورود به تهران و در راه

رسیدن به بهشت زهرا ساعاتی به خانه یکی از دوستانشان رفتند. نام آن فرد چه بود؟ آیا دلیل این انتقال را می‌دانید؟

درست است، اما من به خاطر ندارم منزل چه کسی بود.

آقای یزدی خیلی از اتفاق‌ها و حادثه‌های آن روزها را فراموش کرده‌اید، هیچ وقت به فکر ثبت رخدادها نیفتاده‌اید؟

شما بیش‌تر سؤالاتان نام افراد است که ذهنم یاری نمی‌دهد، اسامی را به یاد آورم. اما بخشی از خاطراتم را نوشته‌ام. دست‌نویس‌ها پراکنده‌اند و باید در یک فرصت مناسب گردآوری‌شان کنم تا چاپ شود.

این نکته را ضعیفی برای فعالان سیاسی ایران نمی‌دانید که اهل خاطره نوشتن نیستند؟

البته من نمی‌توانم برای دیگران خطابه بگویم. می‌توانم در نهایت برای خودم تکلیف مشخص کنم. هر موقع که فرصت شد و بازنشسته شدم قطعاً خاطراتم را منتشر خواهم کرد.

این روزها به چه کاری مشغولید؟

در این سن و سال فقط در هفته دوبار به کارخانه‌ای می‌روم و آن‌جا مشاوره می‌دهم. یکی دیگر از فعالیت‌هایم روی دبیر کلی نهضت آزادی ایران متمرکز است.

زیباترین و تلخ‌ترین اتفاق روزهای انقلاب چه بود؟

زیباترین اتفاق وحدت کلمه و یکپارچگی همه قشرهای ملت و شادابی چهره‌ها از زن و مرد، پیر و جوان بود اما تلخ‌ترین اتفاق روزهای انقلاب، بروز پاره‌ای خشونت‌ها به ملت فرهیخته ایران و نقض اصول اسلامی بود که دین رحمت و مهربانی و پیامبرش رحمت جهانیان است.

عده‌ای معتقد بودند که احتمال سقوط هواپیمای حامل امام وجود داشت. چه حسی داشتید آن موقع؟ دلهره‌ها و اضطراب‌هایتان در آن پرواز چه بود؟

احتمال سقوط هواپیما کم بود اما دو احتمال جدی وجود داشت اول این که هواپیمای نظامی ارتش، هواپیمای ما را مجبور به فرود در یک منطقه دورافتاده کند و رهبری و همراهان را دستگیر کنند. احتمال دوم جلوگیری از فرود هواپیما

در تهران و برگرداندن آن به پاریس بود. به همین دلیل سعی شد اولاً تعداد مسافران و بار آن‌ها کم و هواپیما سبک باشد و بنزین به اندازه کافی داشته باشد تا در صورت جلوگیری از نشستن در فرودگاه تهران بتواند به پاریس بازگردد. احساس شخص من نگرانی و دلهره نبود بلکه نوعی شادمانی و سرخوشی همراه با احساس دغدغه نسبت به آینده بود، روزی که شاه ایران را ترک کرد و معلوم بود که انقلاب مراحل نهایی پیروزی خود را می‌گذراند، خبرنگاری از من پرسید چه احساسی داری؟ جواب دادم همان احساسی را که وقتی اولین فرزندم به دنیا آمد و به بیمارستان رفتم و نوزاد را به من دادند، خبرنگار سؤال دیگری نکرد اما در هواپیما خانم نوشابه‌ی امیری از من پرسید که منظورت از آن جواب چه بود؟ گفتم، همان احساس، یعنی نوزادی به دنیا آمده بود. همه خوشحال بودیم، به هم تبریک می‌گفتیم و هدایا رد و بدل می‌شد اما هر مادر و پدر با تجربه‌ای می‌دانست که تا این نوزاد بزرگ شود و به سنی برسد که بالغ و رشید بر پای خود بایستد، پدر و مادر چه زجرها خواهند کشید. در بدو تولد و دوران کودکی با انواع بیماری، بعد دندان در آوردن، راه رفتن و بعد مدرسه، بعد دوران بلوغ و... انقلاب یک تولد جدید در تاریخ کشورمان بود. این را با تمام وجودم حس می‌کردم اما آن اندازه از تاریخ انقلاب‌های دنیا را خوانده بودم که بدانم چه حوادثی در انتظار ما خواهد بود بنابراین هم احساس شادمانی و سرخوشی داشتم که انقلاب در یک مرحله به پیروزی رسیده است و هم با تمام وجود نگران حوادث پیش رو بودم.

وقتی به ایران رسیدید، زیباترین پدیده‌ای که نظرتان را به خود جلب کرد، چه بود؟

امواج خروشان مردم در خیابان‌ها و برق شادی و سرخوشی در چهره‌ها که بعدها، کمرنگ شد.

۷ - مصاحبه با خانم امیری

آقای دکتر یزدی گرامی. با سلام و احترام فراوان، سؤالات را ارسال می‌کنم. خواهش می‌کنم با توجه به این که این مصاحبه برای روزهای سالگرد انقلاب است، هر جا ضرورت دیدید نکته‌های لازم [و البته ناگفته] را بیفزایید. طبقاً با توجه به مجموعه‌ی شرایط شما در ایران، هر جا را نیز صلاح ندانستید، حذف

بفرمایید. ضمناً توجه بفرمایید که من سعی کرده‌ام همه حرف‌هایی را که این جا و آن جا مطرح می‌شود در قالب سؤال بیاورم؛ شاد و سربلند باشید- نوشابه امیری

عامل خارجی

-در سی سالگی انقلاب، ناراضیان، مخالفان یا حتی دوستان انقلاب که از روند انقلاب اسلامی دل خوش نیستند، در بازخوانی علل این انقلاب به نقش عامل خارجی تکیه می‌کنند. نظر شما در این مورد چیست؟

ج- انقلاب ایران یک انقلاب کلاسیک، مردمی، درون‌زا و مستقل بود. اما انقلاب در خلاء شکل نگرفت و به پیروزی نرسید. نیروهای بیرونی یا عوامل خارجی به دو صورت در انقلاب ایران نقش و اثر داشته‌اند.

نقش اول قدرت‌های خارجی حمایت آنان از رژیم سرکوب شاه بود. انقلاب ایران واکنشی بود به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. شاه بدون دخالت و حمایت قدرت‌های خارجی نمی‌توانست به قدرت بر گردد و اگر هم بر می‌گشت نمی‌توانست به آن گونه که عمل کرد، عمل کند. از نظر مردم ایران و گروه‌های سیاسی، چه مذهبی، چه غیر مذهبی، روحانی یا غیر روحانی، قدرت‌های خارجی حامی شاه مسؤول و شریک تمامی اعمال شاه محسوب می‌شوند. انقلاب ایران فریاد اعتراضی بود علیه استبداد سلطنتی و سلطه قدرت‌های خارجی در ایران. به عبارت دیگر، به تعبیر شادروان مهندس بازرگان، در سخنرانی چمن دانشگاه یک هفته بعد از پیروزی انقلاب: «این انقلاب یک رهبر واقعی در جهت منفی داشت و آن شخص محمدرضا شاه بود.» به این معنا عوامل خارجی نقش داشته‌اند.

نقش دوم عوامل بیرونی در جریان انقلاب و پس از آن است. انقلاب مسیر خود را طی می‌کرد، اما سیاست‌های خارجی که سالیان دراز در ایران نفوذ و منافع فراوان داشته‌اند وقتی دیدند با آن نمی‌توانند تقابل کنند روش اثرگذاری بر آن را برگزیدند. من علی‌الاصول ذهن توطئه محور ندارم. اما در سیاست ساده‌اندیش هم نیستم. باور ندارم که آمریکا و انگلیس (و اسرائیل) پس از پیروزی انقلاب ما را به حال خود واگذاشتند. آن‌ها به صورت‌های گوناگون بر فرایند انقلاب و تحولات بعد از آن اثر گذاشتند. برای روشن کردن منظوم مثال می‌زنم. شما در ماشین خودتان پشت فرمان نشسته‌اید، هر طور که بخواهید رانندگی و سرعت را کم یا زیاد می‌کنید. اما شما تنها راننده‌ای نیستید که در جاده رانندگی می‌کند. ماشین‌هایی در جلو، عقب، سمت راست و چپ شما حرکت می‌کنند. این طور

نیست که آن‌ها به راه خود و شما به راه خود می‌روید. آن‌ها دائماً شما را تحت نظر دارند. بر حسب منافع و مصالح خودشان سر پیچ‌های تند جاده، جلوی شما مانور می‌دهند و رانندگی شما را مختل می‌سازند و چه بسا اگر شما بر کار خود مسلط نباشید، شما را با ماشینتان به ته دره پرتاب کنند. سیاست‌های خارجی پس از پیروزی انقلاب با بهره‌گیری از امکانات فراوانی که داشته‌اند بر روند تحولات بعد از انقلاب، به نفع مقاصد خود و به ضرر انقلاب اثر گذاشته‌اند. مثلاً هرکس خاطرات فردوست را می‌خواند لاجرم باید در باره مطالب نانوشته او فکر کند و از خود سؤال کند که فردوست، افسر برجسته اینتلیجنس سرویس انگلیس چرا در ایران ماند؟ آیا به دستور MI6 ماند یا سر خود ماند. چه برنامه‌ای داشت و اجرا کرد.

ما می‌دانیم که تحلیل کادرهای سیاسی وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا در ایران از اوضاع ایران این بود که اگر آمریکا به شاه روایت و ورود بدهد در ایران به سفارت آن کشور حمله خواهد شد. گروه ویژه‌ای در آمریکا برای اهداف خاصی کارتر را تحت فشار قرار دادند با به شاه ویزای ورود داده شد، تا گروگان‌گیری بشود تا آن‌ها بتوانند کارتر را برای توقیف سپرده‌های ایران قانع و وادار سازند. ما می‌دانیم که در دوران جنگ (ایران و عراق) هر زمان که در ایران موقعیت برای آتش بس و صلح آماده می‌شد ولی آمریکا آن را به نفع خود نمی‌دانست از شیوه روان شناسی معکوس Rivers Psychology، استفاده می‌کرد. ناگهان یک ژنرال چهارستاره‌ی برجسته‌ی آمریکائی در مصاحبه‌ی رادیو-تلویزیونی به طور علنی می‌گفت ایران در آستانه پیروزی بزرگی است و اگر یک حمله دیگر بکند بغداد را می‌گیرد و نقشه‌ی خاورمیانه را بر هم می‌زند. شنیدن این حرف در ایران اثرات خاص خود را باعث می‌شد. آمریکائی‌ها با صراحت گفته بودند که هر چه ما بگوئیم آقای خمینی عکس آن را عمل می‌کند. این‌ها موضوعاتی است که برای پاسخ به سؤال شما می‌توانند و می‌باید مورد توجه و بررسی قرار گیرند.

- رابطه کنفرانس گوادالوپ با سفر شاه به خارج و سپس تسلیم - یا همکاری ارتش - با نظام جدید چه بود؟

ج- سفر شاه به خارج قبل از کنفرانس گوادالوپ تدارک دیده شده بود و ظاهراً رابطه‌ای میان این دو وجود ندارد. روابط ارتش با شورای انقلاب، یا دقیق‌تر با روحانیان در آخرین مراحل انقلاب بعد از آن بود که شاه ایران را ترک کرده بود.

آمریکائی‌ها نگران سرنوشت ایران بعد از خروج شاه بودند. در آن زمان جنگ سرد با تمام قوا ادامه داشت. در خاورمیانه عراق و سوریه دو متحد نظامی شوروی بودند. در افغانستان شوروی حضور مؤثر سیاسی و نظامی داشت. در طول دوران جنگ سرد کشورهای غربی، به خصوص آمریکا بر این باور بودند که حکومت‌های ملی پایدار نخواهند بود و کمونیست‌ها جای آن‌ها را خواهند گرفت. حداقل این بهانه‌ای بود برای عدم تحمل حکومت‌های مستقل ملی در جهان سوم. در مورد انقلاب ایران نیز این نگرانی را داشتند. هنگامی که در نهایت نتوانستند انقلاب را مهار کنند و متوجه شدند که شاه به جای یار شاطر بار خاطر شده است و پیروزی انقلاب حتمی است راه چاره را ائتلافی میان روحانیان و ارتش دانستند. ارتش ایران علی‌الاطلاق ضدکمونیست بود و هم چنین روحانیان، آمریکا بر این باور بود که اگر ارتش با انقلاب درگیر نشود و با آن همراهی کند و انسجامش حفظ شود، در آینده، بعد از فروکش کردن احساسات تند انقلابی، می‌تواند وارد معرکه شود. مأموریت اصلی هائیزر این بود. آن چه در فیلیپین بعدها اتفاق افتاد در چارچوب همین سیاست بود. موفقیت این سیاست بستگی به همکاری روحانیان و ارتش داشت. در پیام کارتر به آقای خمینی بعد از کنفرانس گوادالوپ درخواست یا پیشنهاد تماس و مذاکره میان این دو شده بود. روحانیان و شورای انقلاب هم آن را پذیرفتند زیرا امکان می‌داد که پیروزی نهائی انقلاب با کمترین هزینه به سر انجام برسد.

در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» این نکات را به تفصیل بررسی کرده و شرح داده‌ام.

برگزاری کنفرانس گوادالوپ، ناشی از چه مجموعه تحلیل‌هایی بود؟ آیا

در این کنفرانس نتیجه از پیش اندیشیده‌ای به رأی اعضا گذاشته شد؟

ج- از مشروح مذاکرات آن کنفرانس اطلاعی ندارم.

– سران چه دولت‌هایی در گوادالوپ شرکت داشتند؟ مکانیسم رابطه‌ی

آن‌ها با آقای خمینی چگونه بود و توسط چه کسانی اجرایی می‌شد؟ نقش

شما و آقای صادق قطب‌زاده چه بود؟

ج- به موجب اخباری که در همان زمان منتشر شد، در کنفرانس گوادالوپ سران چهارکشور غربی شرکت داشتند. از میان آن‌ها دولت فرانسه در تماس با آقای خمینی بود. بعد از کنفرانس آمریکا هم رابطه برقرار کرد. من نقشی در این

کنفرانس نداشتیم. قبل از کنفرانس نماینده‌ی رئیس جمهور فرانسه تماس گرفت و گفت که ایشان قبل از سفر به کنفرانس می‌خواهند نظر رهبری انقلاب را در مورد مسائل ایران مستقیماً بدانند. آقای صادق قطب‌زاده گزارشی تهیه کرد و ارسال نمود و مؤثر واقع شد. من در مصاحبه‌ای این مطالب را به تفصیل شرح داده‌ام.

- کنفرانس گوادالوپ تیر خلاص به رژیم شاه نبود؟ یا تیر آخر بر باقی‌مانده اعتماد به نفس شاه‌ی بیمار؟

ج- شاه اعتماد بنفس خود را ماه‌ها بود که از دست داده بود. از اواخر سال ۱۳۵۶ بحث استعفای شاه به نفع پسرش، به جای تغییر دولت از هویدا به آموزگار، مطرح بود. در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» این موضوع را شرح داده‌ام. اعضای این کنفرانس، به جز آمریکا از ماه‌ها قبل به همان نتیجه رسیده بودند. در کنفرانس گوادالوپ آمریکا هم به همان نتیجه رسید.

- اگر آقای خمینی به فرانسه نمی‌رفت و در عراق می‌ماند، ماجرا به کدام سمت می‌رفت؟

ج- چند ماه قبل از انقلاب، اوائل سال ۱۳۵۷، نمایندگان سه کشور ایران، عراق و آمریکا در سازمان ملل طی جلسات مشترکی برای فشار بر آقای خمینی و ساکت کردن ایشان توافق کردند. آن‌ها تصور می‌کردند که با این فشارها آقای خمینی ساکت خواهد شد. آن‌ها هرگز تصور نمی‌کردند که ایشان عراق را ترک کند. اگر این فشارها وارد نمی‌شد آقای خمینی قطعاً عراق را ترک نمی‌کرد و به فرانسه نمی‌رفت. اما انقلاب هم متوقف نمی‌شد بلکه فرایند انقلاب طولانی می‌شد و احتمالاً پیامدهای آن نیز متفاوت می‌بود.

- دیدارهای آقای خمینی با آمریکایی‌ها در نوفل‌لوشاتو، از چه نوع دیدارهایی بود؟ رسمی، غیررسمی؟ مذاکرات مربوط به آن دیدارها در جایی ثبت شده است؟

ج- متن کامل گفتگوها در این دیدارها نوشته شده‌اند و برای اولین بار آن‌ها را در کتاب تاریخ ۲۵ ساله، از کودتا تا انقلاب، نوشته سرهنگ نجاتی، چاپ شرکت انتشار، منتشر کرده‌ام.

- به نظر می‌رسد دولت فرانسه از مقطعی به بعد با آقای خمینی به عنوان رهبر حکومت بعدی ایران رو به رو شد. آیا این تصور درست است؟ اگر بله، چرا؟

ج- دولت فرانسه بعد از راهپیمایی عظیم تاسوعا و عاشورای قبل از انقلاب، رفتار خود را با آقای خمینی تغییر محسوس داد. این تغییر رفتار در مذاکرات نمایندگان دولت فرانسه با ایشان کاملاً مشهود است. مشروح این مذاکرات به زودی منتشر خواهد شد.

عامل داخلی

- زیاد شنیده می‌شود که نسل جوان یا ناراضیان از انقلاب، روشنفکران را به عنوان بانیان این انقلاب مورد سرزنش قرار می‌دهند. آیا چنین است؟ نقش روشنفکران در این انقلاب تا چه اندازه بود؟

ج- روشنفکران تنها بانیان انقلاب نبودند که حالا مورد سرزنش قرار گیرند. همه گروه‌ها و احزاب بودند. متأسفانه هر گروهی دیگری را سرزنش می‌کند. همه می‌گویند: «کی بود کی بود؟ من نبودم» این یک نوع فرافکنی و فرار از مسؤولیت است. همه‌ی گروه‌ها بودند و همه مسؤول هستند. جنبش ضداستبداد به طور مشخص از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکل گرفت. این جنبش به طور عمده جنبشی روشنفکری و محدود در همین قشر بود. از اوایل سال ۱۳۴۰ که انقلاب سفید شاه آغاز شد روابط شاه با روحانیان دگرگون شد. شاه نتوانست با روحانیان کنار بیاید و نظر آنان را جلب کند، بر عکس به قم رفت و سخنانی گفت که هر نوع آشتی را غیر ممکن ساخت. در نتیجه روحانیان به جنبش ضداستبدادی، که عمده‌تاً جنبشی روشنفکری بود پیوستند. در نتیجه قلمرو جنبش از دایره‌ی محدود روشنفکران بیرون رفت. ساواک شاه توانسته بود تمام نهادهای سیاسی و فرهنگی روشنفکران را درهم بکوبد و از بین ببرد. اما نتوانسته بود نهاد مسجد را که پایگاه و جایگاه روحانیان است از بین ببرد. پیوستن روحانیان به جنبش ضداستبداد توده‌های میلیونی مردم عادی را به صحنه کشانید و موجب پیروزی شد. در حالی که نقش روحانیان در انقلاب بسیج مردمی بود، روشنفکران نقش مهندسی آن را داشتند.

- روشنفکران می‌توانستند نقش دیگری در این روند داشته باشند؟ چگونه؟

ج- روشنفکران می‌توانستند نقش دیگری داشته باشند. اما همین نقش را ناقص انجام دادند. اختلافات درونی میان روشنفکران و بی‌توجهی به موقعیت ویژه‌ی تاریخی و مناسبات اجتماعی، ارزیابی نادرست از امکانات و قدرت روحانیان به ضرر آنان و انقلاب تمام شد. اگر روشنفکران، با وجود اختلافات سیاسی و اعتقادی میان خود، با درک درست از شرایط با هم همکاری می‌کردند سر نوشت انقلاب مسیر دیگری پیدا می‌کرد. همه گروه‌ها و احزاب و جریان‌های روشنفکری ایران نیازمند یک بررسی انتقادی از عمل کرد خود در انقلاب ایران، به خصوص بعد از پیروزی هستند.

– چرا رهبری انقلاب در اختیار مذهب‌بیون قرار گرفت؟

ج- انقلاب توسط یک روحانی برجسته و مرجع تقلید رهبری شد. چه علل و اسبابی موجب احراز این رهبری شد نیاز به بحث و بررسی دارد. صورت مسأله را با ساده‌اندیشی و ساده کردن، نمی‌توان جواب داد. با ذهن توطئه‌نگر هم نمی‌توان جواب درست را به دست آورد. تمام گروه‌های سیاسی، از سال‌ها قبل از پیروزی این رهبری را پذیرفتند. پیروزی انقلاب مرهون حضور میلیون‌ها ایرانی از زن و مرد در راهپیمائی‌ها بود. میلیون‌ها زن ایرانی، در شهرها و روستاها، حتی مذهبی‌ترین آن‌ها به خیابان‌ها آمدند. حضور زنان با چنین ابعاد گسترده در انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر ایران سابقه نداشت. این حضور نتیجه‌ی رهبری آن با یک شخصیت روحانی بود. هنگامی که توده‌های عظیم مردم در صحنه حضور پیدا کردند، روشنفکران به اقلیت عددی تبدیل شدند. روحانیان که در ارتباط و سخن گفتن با مردم هنرمند یا هنرمندتر از روشنفکران هستند، گوی سبقت را از آنان ربودند. روشنفکران هم هر کدام سازی زدند و راهی رفتند و با هم همدلی و هماهنگی نکردند و صحنه را به کلی به حریف واگذاشتند.

– کدام قشر از مذهب‌بیون، سرکردگی این حرکت اجتماعی را بر عهده داشتند و با چه ابزارهایی؟

ج- بدنه‌ی اصلی روحانیان را سنت‌گرایان و محافظه‌کاران تشکیل می‌دهند. مردم عادی با سنت‌ها راحت‌تر هستند. در کشورهای که جنبش‌های سیاسی توده‌ای می‌شوند در فاز اول سنت‌گرایان حمایت مردم را به دست می‌آورند. نفوذ روحانیت ایران در میان توده‌ها یک قدمت چند هزار ساله، حتی قبل از اسلام، دارد. در ایران باستان شاه به تنهایی حکومت نمی‌کرد. در کنار پادشاه همیشه موبد موبدان

قرار داشته است. موبد موبدان فره ایزدی در پادشاه را اعلام می‌کرده و تاج بر سر پادشاه می‌گذاشته است. حتی بعد از اسلام هم این رابطه و نفوذ مجدداً بروز و ظهور پیدا کرد. به موجب برخی از آمارها حدود ۱۸۰۰۰۰ روحانی در ایران هست. در دورافتاده‌ترین روستاها هم مسجد یا حسینیه با حداقل یک روحانی وجود دارد. همه این‌ها از ابزارهای بسیار مهم در تحولات انقلاب هستند.

- همکاری نهادهای رژیم شاه، از جمله ساواک و ارتش با انقلابیان، چه نقشی در تغییر رژیم ایفا کرد؟

ج- هیچ نوع سندی یا شواهدی درباره همکاری میان انقلابیان با ساواک وجود ندارد، حداقل من ندیده‌ام. ارتش در آخرین روزهای انقلاب سیاست بی‌طرفی در برابر انقلاب را اتخاذ کرد. اگر چه بخشی از آن، نیروهای گارد، با آن درگیری مسلحانه پیدا کرد. اما، از جانب دیگر، همان طور که گفتم شاه و نیروهای امنیتی او، ساواک، با سرکوب‌های خشونت‌بار مستمر و گسترده نقش کلیدی در تعمیق و پراکندگی نارضایتی اقشار مختلف مردم و به عنوان عامل منفی در انقلاب نقش داشتند. تغییر رژیم روی دادی که در یک شب رخ بدهد، نبود. فرایندی بود که در یک نقطه به بار نشست. در واقع نقش اصلی ساواک در انقلاب را، که منفی بود، در این رابطه باید بررسی کرد.

- گفته می‌شود اگر شاه بعد از تغییر هویدا، به سوی گروه‌هایی چون نهضت آزادی یا جبهه ملی می‌رفت می‌توانست روند جریانات را تحت کنترل در آورد. شما به این مسئله فکر کرده‌اید؟ در آن صورت ایران امروز در چه وضعی قرار داشت؟

ج- همان طور که اشاره کردم اگر شاه و آمریکا، می‌پذیرفتند که شاه به نفع پسرش استعفا بدهد و یک دوره‌ای از آزادی‌های سیاسی، نظیر بعد از شهریور، ۱۳۲۰ به وجود می‌آمد، احتمالاً تغییرات به سمت و سوی جمهوریت، مسیر دیگری را طی می‌کرد.

- در همین ارتباط گفته می‌شود اگر شاپور بختیار بعد از هویدا به نخست وزیر رسیده بود، باز اوضاع تفاوت می‌کرد؟

ج- با توجه به شرایطی که در آن زمان بود، اگر شاه بعد از هویدا می‌ماند و بختیار هم می‌آمد اوضاع تغییری نمی‌کرد و او هم شکست می‌خورد.

- آیا اصولاً این انقلاب اجتناب‌پذیر بود؟

ج- خیر. تحولات سیاسی ایران به نقطه‌ای رسیده بود که انقلاب ایران غیر قابل اجتناب شده بود.

- گروه‌های چپ از دید شما در این انقلاب چه وزنی داشتند و چه وزنی می‌توانستند داشته باشند؟

ج- برخی از گروه‌های چپ، نظیر سایر گروه‌های انقلابی، در شکستن اسطوره‌ی قدرت ساواک و جو اختناق سیاسی نقش مؤثر و مهمی داشتند. بعد از انقلاب هم می‌توانستند نقش مؤثری داشته باشند. اما آن‌ها هم در ارزیابی وزن خود و میزان اثرگذاری خود غیر واقع بینانه عمل کردند.

- آیا حمایت بازار سنتی از آقای خمینی، نقش تعیین کننده‌ای در روند امور داشت؟

ج- در انقلاب بازار سنتی نقش مؤثری در پشتیبانی از انقلاب و رهبری آن داشت. سیر امور

- در نوفل لوشاتو، هرگز اتفاقی پیش آمد که باعث شود از حکومتی که در راه بود تصویر تیره‌ای در ذهن‌تان جای بگیرد؟ به آینده آن شک کنید؟ بیش از همه چه چیزی شما را نگران می‌کرد؟

ج- در یک وقت دیگری به این موضوع خواهیم پرداخت.

- تا کجا خود را همراه کامل انقلاب ارزیابی می‌کنید؟

ج- من پرونده انقلاب را از کارنامه‌ی جمهوری اسلامی جدا می‌کنم. هیچ‌گاه خود را از انقلاب مردم ایران برای آزادی و استقلال و تأمین آزادی‌ها و حقوق اولیه انسانی جدا ندانسته و ندیده‌ام.

- در ارتباط با اعدام‌های دوران انقلاب، بحث‌های زیادی مطرح شده و شما نیز پاسخ‌هایی داده‌اید. اما سؤال این جاست که آیا به نقطه‌ای رسیدید که آن اعدام‌ها را در مغایرت قانون و اصول انسانی ببینید؟ اگر آری؛ کجا؟ در آن نقطه چه کردید؟

ج- اگر به مواضع ما در روزنامه‌های صدر انقلاب مراجعه کنید و مصاحبه‌ها و خاطرات خلخالی را بخوانید خواهید دید که ما به کرات به آن نوع اعدام‌ها اعتراض کرده‌ایم. پس از پیروزی انقلاب یا باید عفو عمومی اعلام می‌شد یا آن‌ها که عوامل کشتار و شکنجه مردم بودند محاکمه می‌شدند. مرحوم طالقانی، بازرگان و کسان

دیگر، از جمله خود من، بر این باور بودند که عفو عمومی داده شود. مرحوم طالقانی با اشاره به حمله‌ی مردم به خانه سرهنگ زیبائی، در خیابان هدایت و آتش زدن آن، به آقای خمینی پیشنهاد داد که هنگام ورود به ایران، مثل پیامبر در فتح مکه، عفو عمومی اعلام نمایند. این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد. اما آن نوع کشتن‌ها هم مورد قبول ما نبود و ما آن‌ها را وهن انقلاب و جمهوری اسلامی دانسته و می‌دانیم. علاوه بر کسانی که نام بردم که مخالف آن اعدام‌ها بودند، به یاد دارم در جلسه شورای انقلاب در منزل آیت‌الله مهدوی کنی، افرادی چون مرحوم آیت‌الله مطهری نیز با آن نوع اعدام‌ها و عملکرد خلخالی شدیداً مخالفت کردند.

– با ارتشبد فردوست یا تیمسار مقدم، دیدار و مذاکراتی داشته‌اید؟ در چه زمینه‌هایی؟

ج- خیر در هیچ زمانی.

– آیا صادق قطب‌زاده واقعاً می‌خواست کودتا کند؟ چرا او را اعدام کردند؟ از لحظه اعدام او مطالب مختلفی نقل شده. می‌توانید از آن لحظه بگویید؟

ج- صادق قطب‌زاده در یک دادگاه سر بسته و به طور محرمانه محاکمه شد. به جز آنچه رئیس دادگاه او گفته و نوشته است اطلاعات مستقل قابل اعتنائی در دسترس نیست. اما چرا او را اعدام کردند؟ در کتاب «کا گ ب در ایران» مطالب قابل توجهی وجود دارد که باید بررسی شوند. در مورد آخرین لحظات حیاتش مطلبی را در خاطرات زندانیان بعد از انقلاب، که در خارج کشور جمع‌آوری و منتشر شده است خوانده‌ام. بیش از آن چیزی نمی‌دانم.

– مهم‌ترین چهره‌ها یا نیروهایی که در حذف افرادی مانند شما یا به طور کلی جریان ملی مذهبی‌ها از گردونه حکومت نقش داشتند، چه کسانی بودند؟

ج- این سؤال را بعداً جواب خواهم داد.

– آن گروه‌ها و افراد امروز کجا قرار دارند؟

ج- برخی از این گروه‌ها خود قربانی وضعیتی شدند که بانی آن بودند. بعضی از آن‌ها هنوز بر سر کارند.

- در طول این سال‌ها با آقای خامنه‌ای دیداری داشته اید؟ تقاضای دیدار کرده‌اید؟

ج- خیر.

- در جو پرگرد و غبار امروز، هر کس که مخالف حکومت اسلامی بگوید و در عین حال هنوز زنده باشد، از دید برخی، مأمور است و کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه‌اش. نظرتان در این مورد چیست؟ چرا برخی مخالفان این حکومت می‌توانند تا جاهای بسیار دوری بروند برخی نه؟ متغیر بودن آستانه تحمل حکومت در برابر افراد مختلف، ناشی از چیست؟

ج- این سخنان یا از سر بی‌اطلاعی است یا غرض‌ورزی. نه مخالفان حاکمیت همه از یک جنس هستند و نه ادبیات آنان یکسان است و نه حاکمان در برخورد با مخالفان یک پارچه هستند. همه این عوامل در برخوردها اثرگذار است.

- می‌گویند حکومت اسلامی از سر برنامه‌ریزی، خود مخالفان کنترل شده‌ی خویش را نیز خلق می‌کند. این حرف شبیه نظر طرف‌داران تئوری توطئه است یا می‌تواند حاوی واقعیتی باشد؟

ج- در این مورد یک حکم کلی نمی‌توان داد. ممکن است در مواردی چنین باشد. اما باید توجه داشت که در جمهوری اسلامی طیف وسیعی از مخالفان سیاست‌ها و عملکردهای حاکمیت به طور طبیعی وجود دارند. اینان مخلوق حکومت نیستند. اینان محصول رویدادهای درون جامعه بعد از انقلاب هستند.

- بسیار شنیده‌ام که می‌گویند شما چون اسناد و حرف‌های ناگفته، اما مکتوبی در باره‌ی ماجراهای انقلاب دارید، تا امروز زنده مانده‌اید. چنین است؟ اگر پاسخ مثبت است، این اسناد چه نقشی در بازجویی‌های مکرر از شما اما عدم دستگیری‌تان دارد؟ کجا هستند این اسناد؟

ج- این‌ها پندارها غیر واقع‌بینانه است. مرگ و زندگی دست خداست. زنده ماندن من نتیجه‌ی آن چه شما می‌گوئید نیست. از مرگ هراسی نداشته و ندارم. در طول سالیان دراز مبارزاتم بارها تا آستانه‌ی مرگ رفته‌ام.

در پنجاه و سومین جلسه بازجویی‌ام که آخرین جلسه بود، از بازجو پرسیدم چرا احکام صادر شده علیه اعضای نهضت آزادی را اجرا نمی‌کنید. پاسخ داد که اول تکلیف تو باید روشن بشود. زیرا اگر احکام آن‌ها به اجرا گذاشته شود و تو آزاد

باشی با مصاحبه‌هایی که می‌کنی موضوع ابعاد جهانی پیدا می‌کند. جواب دادم که خوب، حال که می‌گوئید بازجوئی من تمام شده است، حکم مرا هم بدهید تا با دوستان با هم به زندان برویم. گفت در مورد تو کار ما مشکل است. تو نماینده امام و چنان و چنین بودی. جدا از این سخن بازجو، همه می‌دانند که در زمان حیات آقای خمینی مسؤولان کشور نزد ایشان رفتند تا مجوز بازداشت همه اعضای نهضت، از جمله مرا، بگیرند. ایشان مخالفت کردند و اجازه ندادند. در یک نوبت گفتند که بازرگان، سحابی و یزدی دین دارند اما با ما نیستند. شما بروید فکری برای آن‌هایی بکنید که می‌گویند با ما هستند اما دین ندارند. در نوبتی دیگر مسؤولان که دنبال مجوز بازداشت بودند به ایشان گفتند نهضتی‌ها ضد روحانی هستند. ایشان جواب دادند که آن‌ها ضد شما هستند نه ضد روحانی. آن‌ها گفتند که اینان ضد شما هم هستند. ایشان جواب دادند ضد من باشند. مگر من جزو اصول دین هستم که اگر کسی با من مخالف بود او را بگیرد.

در آذرماه سال ۱۳۷۷، در آخرین روز کنفرانس سران اسلامی در تهران، به دنبال شکایت معاون وقت وزارت اطلاعات، سعید امامی، به دادگاه انقلاب احضار و همان روز بازداشت و به بند ۲۰۹، که زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات قرار دارد، منتقل شدم. موضوع اتهام این بود که من در یک نشست محدود اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی سخنی گفته بودم که آن را توهین به مقام رهبری دانسته بودند. در یکی از جلسات بازجوئی، با حضور وکیل، آقای دکتر صدر، قاضی احمدی، که چند سال قبل ترور شد، در پاسخ به اعتراض من که بازداشت من بر خلاف نظر آقای خمینی است، گفت من به همراه سران کشور در آن نشست با رهبر فقید انقلاب بودم، که پیشنهاد و اصرار بر موافقت ایشان با بازداشت سران نهضت بود و ایشان با آن مخالفت کردند، اما ایشان جوابی به این پرسش من که پس چرا مرا با شکایت و دستور سعید امامی بازداشت کرده‌اید، نداشت. بنابراین موقعیت افراد فرق می‌کند.

– در برابر بحث‌هایی که انقلاب دومی را بر نمی‌تابد و سخن از اصلاحات می‌زنند، همیشه این سؤال مطرح می‌شود که: اصلاح چه چیز؟ همین حکومت؟! پاسخ شما به این سؤال چیست؟ آیا جز انقلاب یا اصلاح، راه دیگری برای برون رفت از این وضع می‌شناسید؟ چه راهی؟

ج- درسخرانی‌ام در مؤسسه‌ی خاورمیانه در واشنگتن دی سی در فروردین سال جاری و در مصاحبه‌ای که چندی قبل سایت امروز با من کرد توضیح داده‌ام که در ایران انقلابی از نوع انقلاب سال ۵۷ نه امکان دارد و نه مفید خواهد بود. موقعیت ایران با گرجستان و اکراین متفاوت است و انقلاب مخملی یا نارنجی میسر نیست. ایران با کره شمالی، لیبی، عراق و افغانستان فرق دارد. تغییر و تحول در ایران غیر قابل‌اجتناب است. اما تغییرات درون‌زا و متناسب با موقعیت ایران خواهد بود. جنبش اصلاح طلبی یک واقعیت غیر قابل انکار است. واقعیت جنبش اصلاح طلبی به این معناست که پس از پیروزی انقلاب انحرافی از مسیر آرمان‌های اولیه انقلاب صورت گرفته است. در برابر این انحراف دو خط مشی مطرح گردیده است: براندازی یا اصلاحات تدریجی. در اجلاس افتتاحیه کنگره نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۶۳ در سخنرانی خود از جانب شورای مرکزی تحلیلی را ارائه دادم مبنی بر این که چرا نهضت آزادی با براندازی مخالف است و آن را نه ممکن و نه مفید می‌داند؛ و چرا تنها راه را مبارزه‌ی علنی، قانونی و مسالمت‌آمیز می‌داند. براندازی، اگر ممکن باشد بدون قوه قهریه میسر نیست. هر قدرتی که با نیروی قهریه به دست آید با اعمال زور خود را حفظ خواهد کرد. اگر در آن تاریخ نهضت آزادی تنها گروه سیاسی بود که خط مشی استراتژیک اصلاحات را مطرح می‌ساخت، امروز این خط‌مشی یک فرایند غالب در قلمرو سیاسی ایران شده است. برای اصلاح دو شیوه تغییر مطرح است: **اصلاح ساختار حقوقی**، که منظور تغییر در اصول قانون اساسی است. دوم **اصلاح ساختار حقیقی**، که منظور تغییر در عملکرد و رفتار سیاسی صاحبان قدرت است. جنبش اصلاح طلبی در واقع با بررسی تجارب تاریخی، بر این باور است که تغییر در ساختار حقوقی لزوماً به دموکراسی منجر نمی‌شود. به موجب ساختار حقوقی قانون اساسی مشروطه، شاه باید سلطنت می‌کرد، نه حکومت. اما در دوران پهلوی‌ها، پادشاه حکومت می‌کرد نه سلطنت. اما در همین تجربه‌ی تاریخی ما شاهد آن بودیم که هر زمان نیروی سیاسی مردمی قابل توجهی در صحنه سیاسی ایران شکل گرفته است، نظیر جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری شادروان دکتر مصدق در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲، شاه نتوانسته است فرا قانونی عمل کند. و هر زمان هم که به تحریک پیگانگان خواست فراقانونی عمل کند شکست خورد، نظیر سی تیر ۱۳۳۱. تجارب تاریخی به ما می‌گوید برای اصلاح ساختارهای

حقیقی نیاز به حضور مؤثر نیروی متشکل سیاسی است تا با حضور این نیرو حاکمان جرات عمل فرافانونی را پیدا نکنند. پی‌گیری و تحقق این خط مشی کار آسانی نیست. بسیار زمان‌بر است. صبر بسیار می‌خواهد. اما از هر راه حل دیگری مطمئن‌تر است. احتمال دارد که ساختار حقیقی آن قدر انعطاف‌ناپذیر باشد که این راه حل به نتیجه نرسد. در آن صورت و تنها در آن صورت است که راه حل‌های دیگر، توسط نسلی دیگر، مطرح خواهند شد. این نیز بر اساس تجربه در ایران و سایر کشورهاست. خلاصه این تجربه این است که راه حل قهرآمیز انتخاب یک گروه پیش‌تاز در یک جامعه نیست، بلکه نتیجه‌ی ناکامی و بی‌حاصلی خط‌مشی اصلاح‌طلبی است. هنگامی که تمام راه حل‌ها برای تغییرات مسالمت‌آمیز آزمایش شد و نتیجه نداد خود جامعه به جمع‌بندی جدید برای اتخاذ شیوه‌های جدید مبارزه برای تغییر خواهد رسید. این تجربه‌ای است که در مبارزات ضداستبدادی قبل از انقلاب هم به وقوع پیوست. هنگامی که مبارزات مسالمت‌آمیز قانونی در سال‌های ۱۳۴۰ به نتیجه نرسید و کم‌ترین اعتراضات با خشونت پاسخ داده شد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ وحشت حاکمان و تزلزل درونی آنان منجر به قتل‌عام مردم شد، ناگهان همه‌ی گروه‌ها، چپ، راست، مذهبی یا غیرمذهبی، مستقل از یکدیگر به جمع‌بندی ضرورت جهاد مسلحانه رسیدند. در واقع این تصلب و انعطاف‌ناپذیری حاکمان بود که مبارزه‌ی مسلحانه را بر کل جنبش تحمیل کرد.

اما به نظر من ایران به آن نقطه نمی‌رسد. هم به دلیل تغییر گفتمان انقلاب به گفتمان اصلاحات در سطح جهانی و هم به علت شرایط مناسبات خاص قدرت در ایران. به نظر می‌رسد مناسبات درونی نیروها، در درون و بیرون حاکمیت به گونه‌ای است که دیر یا زود تغییرات در ساختار حقیقی و حقوقی، ولو به طور نسبی پذیرفته خواهد شد. در این زمینه بر این باورم که توجه به تجربه‌ی شوروی سابق، به عنوان یک حکومت توتالیتر با نیروی نظامی و سازمان امنیت بسیار مقتدر، می‌تواند آموزنده باشد.

- نهضت آزادی از لزوم انتخابات تحت نظارت‌های بین‌المللی سخن گفته

است. این کار ممکن نیست، هست؟ چگونه؟ امیدی به انجام آن دارید؟

ج- نظارت بین‌المللی امکان‌پذیر است. در بسیاری از کشورها انجام گرفته است. آخرین آن در انتخابات آذربایجان بود که ایران هم ناظرینی به آن کشور اعزام

کرد. اما انجام آن در ایران هنگامی میسر خواهد بود که همه‌ی گروه‌ها آن را بخواهند.

و فردا؟

- دنیا در وضعیتی است که گوادالوپ دیگری در آن برگزار شود؟ با شرکت چه کسانی؟ در چه شرایطی؟ از پس آن گوادالوپ چه برخواهد آمد؟

ج- هر نوع تغییر معناداری در ایران به ناچار بایستی درون‌زا باشد. دموکراسی کالا نیست که از یک کشور به کشور دیگری صادر یا وارد شود. در حکومت شاه قدرت‌های خارجی نقش تعیین‌کننده داشتند. بنابراین کنفرانسی از نوع گوادالوپ برای تغییر موضع سیاست‌های خارجی اثرگذار بود. اما حکومت کنونی ایران این گونه روابط را با جهان خارج ندارد. اثرگذاری قدرت‌های خارجی محدود است. آن سیاست‌هایی اثرگذار خواهند بود که در راستای تغییرات و تحولات درونی باشند.

- مهم‌ترین امیدهایتان برای ماندن و گفتن و ایستادن چیست؟

ج- بالاترین امیدم تحقق آرمان‌های آن هم‌وطنانی است که بیش از صد سال برای آن مبارزه کرده‌اند و می‌کنند. با تمام وجود بر این باورم که دیر یا زود، چه من و امثال من باشیم یا نباشیم، جنبش برای آزادی در ایران پیروز خواهد شد. راهی طولانی طی کرده‌ایم و راهی طولانی‌تر در پیش داریم. راه آزادی و آبادانی ایران جاده‌ای آسفالت‌ه و یا حتی شوسه نیست. راهی است پر نشیب و فراز. سری سرشار از عشق و شوق، اراده‌ای استوار و دلی به بزرگی هستی و ایمانی مقرون به یقین می‌خواهد، تا نه از ملامت ملامت‌کنندگان و نه از جفای یاران و نه از بی‌انصافی مخالفان و نه از بی‌رحمی دشمنان و نه از تهمت‌های بی‌شرمانه‌ی دروغ‌پردازان از پای نیفتیم.

زبان حالم در ماندنم، ایستادنم و گفتنم این شعر اقبال لاهوری است:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد بهر چه من زیستم
موج ز خود رفته‌ای باز خرامید و گفت هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم

-فردای شخصی‌تان را چگونه می‌بینید؟

ج- در آستانه‌ی قبول دعوت حق هستم. امیدوارم تا آخرین لحظات بتوانم آنچه را که در مصلحت هموطنان و میهنم و موجب آزادی و آبادی ایران عزیز باشد انجام دهم تا روسپید با خدای خود روبرو شوم.

آلبوم عکس‌ها



همسرم و آقای اشراقی در حال مباحثه با آقای خمینی زیر درخت سیب



آقای خمینی با هدایت مأمور امنیتی فرانسه برای اقامه نماز به محل ستاد می‌روند. آقای مروارید همراه ایشان هستند.



در محل ستاد



در راه اقامه نماز



در ناصریه - در راه سفر به کویت



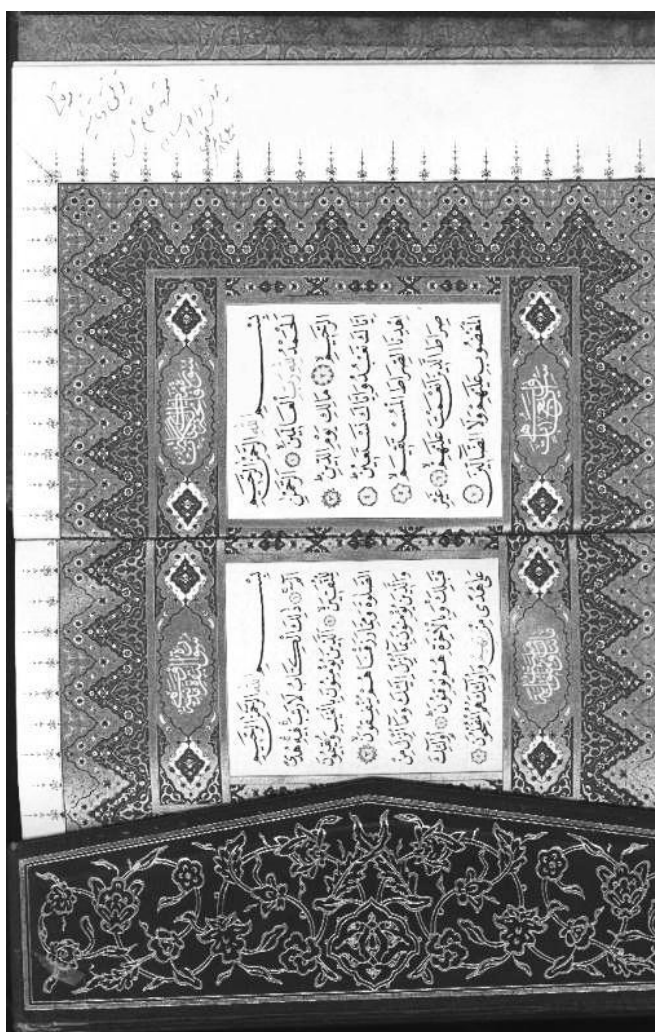
مصاحبه با یکی از خبرنگاران



تلفنخانه ستاد - حاج احمد آقا در حال مکالمه



صحنه ای از فیلم برداری خبرنگاران



دستخط آقای خمینی در حاشیه قرآن همسر



با همسر در تلفنخانه



نماز جماعت-آقای جواد یارجانی ایستاده در وسط چادر-آقایان هادی
غفاری و مروارید دیده می شوند



مصاحبه مطبوعاتی بعد از خروج شاه از ایران



با امام و آقای اشراقی در کاخ ورسای



مصاحبه مطبوعاتی بعد از خروج شاه از ایران



ارائه گزارش خبری به آقای خمینی



با آقای کیارستمی در آشپزخانه



با همسرم در نوفل لوشاتو



دختران آیت الله اشراقی، زهرا طللیعه (برادرزاده همسر) و روبایزدی (همسر خلیل)



تظاهرات و راهپیمایی در نوفل لوشاتو بعد از خروج شاه

نمایه

نمايه اشخاص

الف

ارجمند فریدون ۶۳۰	ابراهیمی (مهندس) ۵۰۲
اردلان علیقلی ۵۴۹، ۳۹۶	ابوجهاد ۳۷
اریک رولو ۴۶۰	ابو الاعلی المودودی ۸، ۱۱، ۳۴۳
استانفیلد ترنر ۲۶۳، ۳۱۶، ۳۲۰، ۴۰۳	۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳
اسدآبادی سید جمال الدین ۳۱۸، ۵۴۰، ۵۳۹	۵۷۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶
اسماعیل احمد ۳۲۷	ابوحنیف ۳۸
اشراقی شهاب الدین آیت ا... ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۵۶، ۳۷۰، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۸۴، ۵۹۴، ۶۸۴، ۷۲۷	ابوسعبد ۸۳
	احمد الخطیب ۲۹
	احمد زاده طاهر ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۳
	احمد قبیسی ۳۲
	احمدی (قاضی) ۷۱۹
	احمدی دکتر ۱۵۰/اخوان فرشچی،
	حاج محمد حسین ۵۰۲
	اخوان فرشچی محمد حسین ۵۰۲
	ادوارد سابلیه ۴۶۰

امیر رحیمی، عزیز الله (سرهنگ	اشراقی محمد تقی ۱۰۵
رحیمی) ۱۴۸، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۵،	اشرف(رییس هیات نمایندگی ایران
۱۹۷، ۱۹۸، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹،	در سازمان ملل) ۳۹۹
۵۰۴، ۵۱۶، ۵۴۴، ۵۴۶،	اصفهانی زاده موسی ۷۰، ۶۹
امیری حاج سیف ا.. ۶۳۰	اصفهانی سید ابوالحسن ۶۹
امیری منوچهر ۶۳۰	اعلم فرید ۱۹۸، ۱۵۴
امیری نوشابه خانم ۴۰۵، ۴۲۳	افجعی(افجه‌ای) ۶۰۱، ۶۰۲
۴۲۳، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹	افشار امیر خسرو ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷،
امین احمد ۱۹۵	۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲،
امینی علی ۱۷۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۸،	۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۶۹،
۳۲۰، ۴۵۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۱۴،	۴۷۶، ۴۸۱
۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۲۹	افضل حسین خان ۵۸۱
امینی افشار سپهبد ۴۰۴	اقبال احمد ۳۹۵
ان برلی ۴۰، ۳۷۴، ۳۷۵	اقبال لاهوری ۵۸۰، ۷۲۲
انتظام عبدالله ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۹۸،	اللهی بهناز ۳۲
۳۹۶، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۱	الهامی داوود ۹۹
انشائی مرتضی ۱۱۶	امام موسی صدر ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳،
انصاری حسین ۱۹۴	۳۴، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۶۱، ۱۱۳،
انور سادات ۱۱۹، ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۷۹،	۲۱۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰،
۶۷۷	۳۴۷، ۳۶۷، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۷،
انیس احمد ۳۴۳	۶۲۹، ۶۸۱، ۳۴۷
انیس مختار ۳۵۸	امامی سعید ۷۱۹
اورپانا فالاجی ۳۸۹	املائی ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۶۵،
اویسی ۱۱۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۹،	۶۶، ۶۸، ۷۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۷،
۴۰۳، ۶۸۰	۴۴۱، ۵۹۳، ۶۴۶، ۶۸۳
ایزدپناه هادی ۶۳۰	امید احسان ۱۱۷

- ایلخانی پور فریدون ۶۳۰
ایلخانی پور محمد حسین ۶۳۰
ایلخانی پور مسعود ۶۳۰
ایگلتن سناتور ۳۹۴
آدمیرال ترنر ۴۸۳
آشتیانی، جلال ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۲
آشنیانی میرزا مهدی ۳۹
آقاشاهی ۳۳۴، ۴۶۵، ۴۷۱
آل احمد جلال ۶۳۸
آلفرد لیلینتال ۳۲۴
آموزگار ۷۸، ۸۱، ۳۲۳، ۶۷۶، ۷۱۲
- ب**
بابی استراس ۴۸۴
بادکوبه‌ای مصطفی ۴۱۱
باریکن ۳۱۴
بازرگان عبدالعلی ۲۱، ۶۸۰
بازرگان مهدی ۶۶، ۱۱۰، ۱۱۲
۱۲۹ ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
۱۵۱ تا ۱۶۸، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۸
۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۶، ۲۹۳، ۲۹۴
۳۵۷، ۳۸۳، ۳۹۶، ۴۲۸، ۴۳۲
۴۴۳، ۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰
۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۳
۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۹
- ۵۴۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۶۶۱، ۶۶۷
۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۷
۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۱، ۶۹۳
۶۹۴، ۶۹۶، ۷۰۴، ۷۰۹، ۷۱۶، ۷۱۹
باشیان جعفر ۵۴۰
بالتیمور سن ۲۲۰
باهنر محمدجواد ۱۷۵، ۱۷۸
۵۰۱، ۵۵۴، ۵۵۹، ۶۹۵
بخارست ۱۱۶
بختیار شاپور ۸۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۸۲
۳۰۹، ۳۶۹، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷
۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۱، ۵۱۲، ۵۱۳
۶۵۵، ۶۶۰، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۰
۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۷۱۵
بختیار عباسقلی ۶۹۱
بدرالدین (روزنامه نویس لبنانی) ۲۹
بدرالدین طیب چی ۳۵۹
بدره‌ای ۴۰۳
براون ۳۱۶، ۳۲۰
براهنی رضا ۳۸۰، ۶۳۸، ۶۳۹
برژینسکی ۲۷، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۹۱
۳۹۴، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴
۶۵۶، ۶۶۴
برنارد لوئیز ۳۴۱
بروجردی آیت الله ۱۴
بنی اسدی ۱۷۵، ۵۵۲

پ

- بنی صدر ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۹۵، ۹۶،
 ۱۱۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،
 ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۳۰۸، ۴۰۸،
 ۴۲۳، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۷، ۶۹۱، ۷۰۵
 بنی صدرفتح ا.. ۶۶۶
 بوتو ۳۴۴
 بومدین ۴۳۲
 بهار مهدی ۱۱۳
 بهبهانی مرحوم ۲۶
 بهبهانیان ۱۱۳
 بهرامی احمد علی ۸۶، ۸۷
 بهرامی شاپور ۸۶
 بهرامی (سفیر ایران در پاریس)
 ۳۹۴، ۴۵۳
 بهرگان ۱۹۶
 بهشتی سید محمد ۱۳۶، ۱۴۴،
 ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳ تا ۱۷۹،
 ۱۹۵، ۱۹۹، ۴۸۷، ۴۹۶، ۴۹۹،
 ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴
 ۶۰، ۶۱، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱،
 ۶۷۲، ۶۸۷، ۶۹۱
 بیات مهندس ۵۴۹
 بیداری ۵۴۰
 بیکر (سناتور) ۴۸۴
 بیل جیمز ۳۲۲، ۳۲۳
 پادشاه انگلیس ۶۰۷
 پرتو ماه مظفر ۳۴۳
 پزشک پور ۵۱۰
 پسندیده آیت ... ۹۳، ۴۲۸
 پور فاطمی، سیف ۱۹۲، ۱۹۳
 پویای یزدی، آیت الله ۵۷۷
 پهلوی رضا شاه ۱۹۲، ۳۳۳، ۳۵۳،
 ۵۴۰
 پهلوی فرح ۱۵۶، ۶۰۸، ۶۰۹
 پهلوی محمد رضا ۸۷، ۸۹، ۱۵۶،
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۰۹، ۳۳۳، ۴۴۶،
 ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۰، ۵۹۲، ۶۰۵،
 ۶۹۶، ۷۰۰
 پیرسوموی ۴۸۷
 پیشوایی هدی ۹۹
 پیشه وری ۱۸۷
 پیغامی ۴۵
 پیمان حبیب الله ۱۱۲، ۱۸۵، ۵۰۳،
 ۵۰۶، ۵۳۱، ۵۳۳
ت
 تاج ۱۷۵
 تامرادی هوشنگ بهادر ۶۳۰
 تحریریان، حاج میرزا علی ۵۰۲
 ترابی عقیل ۵۶۸
 ترابی علامه ۳۳۴

- تره کی محمد ۵۷۹
 تقوی ظفر ۳۵۷
 تقی زاده دکتر ۱۷۱
 توسلی محمد مهندس ۳۲، ۲۶
 ۳۹، ۴۱، ۵۰۳، ۵۵۲
 تولیت ۱۷۰، ۱۸۹
 تهرانچی ۴۲۸
 تهرانی سید جلال ۳۰۸، ۳۹۶
 ۳۹۷، ۴۰۶، ۶۸۶، ۶۸۹
 تیجانی ابراهیم ۳۶۲، ۳۶۳
 جوزف سیسکو ۳۹۷، ۶۱۱، ۶۱۳
 ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۶، ۶۵۲
 جهانبین حاج مندی ۶۳۰
 جهانبین امر ا. ۶۳۰
 جهانبانی ۴۰۳
 جیم کرافت ۳۰۶
 جیمی کارتر ۴۷۳، ۵۲۸، ۶۰۵
 ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱
 ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۶۰
 ۶۷۵، ۶۷۷

چ

- چرچ (سناتور) ۳۰۲
 چمران مصطفی دکتر ۳۲، ۳۳
 ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۴
 ۱۰۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۴۵
 ۳۴۹، ۳۶۶، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۸۰
 ۶۸۱

ح

- حاتمی (عکاس) ۶۹۵
 حاجباشی چنگیز ۴۱۱
 حافظ اسد ۳۷، ۳۷۰، ۴۳۲، ۵۶۲
 حائری یزدی شیخ مهدی ۱۱۶
 ۴۲۷
 حبیب اللهی (فرمانده نظامی) ۴۰۳

ج

- جاکسون سناتور ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۹۳
 جان استمپل ۷۹، ۶۶۱
 جان اف کندي ۱۹۳
 جرالد فیتز ۶۵۴
 جرج حبش ۳۶
 جعفریان (استاندار خوزستان) ۱۷۸
 ۱۹۸
 جلال طالبانی ۳۳۹
 جلال فارسی ۴۱۰، ۴۳۶، ۴۳۹
 جم (ارتشبد) ۱۹۴، ۳۹۸
 جمال عبدالناصر ۳۴۸، ۳۴۹
 جمالی فرد ۳۸
 جورج بال ۶۵۵
 جورج واشنگتن ۶۰۷

- حبیبی حسن ۱۸، ۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۹۵، ۹۷، ۱۵۱، ۴۰۸، ۴۴۲، ۶۶۶، ۶۸۳
- خریری حسین مهندس ۳۹
 حسابی، (دکتر) ۵۴۹
 حساسیان، (مهندس) ۱۸۶
 حسن شاه مراکش ۳۳۴
 حسن البکر ۳۱، ۴۳۱، ۴۳۴، ۶۴۵
 حسن ترابی ۳۶۲، ۳۶۳
 حسن قیصر ۳۴۸
 حسین عاصم ۳۵۷
 حسنین هیکل ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰
 حبیبی ۱۵۴، ۵۴۸، ۵۴۹
 حسین شقرا ۳۸
 حسین مرتضی ۵۷۲
 حسینی سید حسین ۳۲، ۳۳، ۶۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۶۳۰
 حسینی امیر ۱۰۲
 حکیم آیت الله ۳۴۷، ۳۵۷
 حکیمی ابوالفضل ۳۹
 حکیمی، (مهندس) ۵۵۲
- خ
- خاتمی محمد ۱۰۴
 خادمی ۱۵۴
 خادمی مهندس ۳۶۸
 خالد عثمان ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵
- خامنه‌ای سید علی ۱۷۸، ۱۷۹، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۱۸
 خانسفید ۱۰۲
 خداپناهی کریم ۳۱، ۴۰، ۱۰۵
 ۹۵، ۱۰۵، ۱۵۹، ۵۸۰
 خدیجه رویا ۱۰۸
 خرازی کمال ۳۰، ۳۳۰، ۱۷۱
 ۳۴۳، ۳۵۹، ۳۷۷، ۵۶۴، ۵۹۲
 خرسندی هادی ۱۹۵
 خزعلی ۱۷۸
 خسروداد ۴۰۳
 خسروشاهی هادی ۹۹
 خلخالی صادق ۴۰۸، ۴۱۰
 ۴۲۸۵۹۲، ۶۰۱، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰
 ۶۸۹
 خلعتبری عباس ۴۴۵
 خمینی احمد ۱۸، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۹
 ۴۳۹، ۴۴۵، ۵۹۳، ۵۹۵، ۷۰۵
 خمینی روح الله : بسیاری از
 صفحات کتاب
 خمینی مصطفی ۷۸، ۷۹، ۴۰۱
 ۶۷۹
 خوانساری آیت ا... ۱۱۳، ۸۱
 خورشید احمد ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵
 ۳۴۶، ۳۴۷
 خوشنویس دکتر ۶۳۷

خوئی، حاج سید ابوالقاسم (آیت

الله) ۴۱، ۴۵۵، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۹۴

خیابانی، شیخ محمد ۴۸۶

د

دان لوس ۳۰۶، ۳۰۷-۳۰۹

دانش محمد کاظم ۹۹

داوود خان ۴۷۰

دباغ خانم ۴۰۸

دباغ طاهره ۱۰۴

درست اسکندر ۶۳۰

دریک ۵۴۹

دستغیب آیت ... ۱۱۱

دعایی ۲۵، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۶۲

۶۴، ۸۳، ۱۸۱، ۳۷۴، ۴۴۰، ۴۴۲

۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۱

دگورتین ۳۷۶

دوگل ۱۰۰

دهقان، (مهندس) ۵۵۲

دیگ ۳۹۵

دیوید اون ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵

۴۶۶، ۴۶۷

ر

رابرت هیرشمن ۶۱۸

راج باتی ۳۵۹

راسل کر ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳

۳۷۷

راکفلر ۳۲۰، ۳۲۳

رالف شرمن ۵۰۶

ربیعی (فرمانده نظامی) ۴۰۳

ریکوف (سناتور) ۴۸۴، ۴۸۵

رجایی ۱۷۵، ۵۴۰، ۶۹۵

رحمانی مصور سرهنگ ۱۱۵

رحمانی ۵۹۳

رحیمی تیمسار ۴۰۳، ۶۸۰

رزم آرا ۳۴۹

رضایی حاج خلیل ۱۲۳، ۴۲۴

رفعت اسد ۳۷، ۵۶۲، ۳۷۰

رفیق دوست ۱۰۲

رمزی کلارک ۳۲، ۳۰۶، ۳۰۷

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۹۵

رمو ۶۸۱

روبرت بوب هج ۴۰۵

روبرت کندی ۱۹۳

روبرت مک نیل ۶۰۵

روبن ۶۱۵، ۶۱۶

روحانی صادق آیت ... ۱۰۶، ۱۱۲

روحانی دکتر شهریار دکتر ۳۹۹

۵۹۲

روحانی محمدرضا ۱۸۷، ۵۳۵، ۵۳۷

روزالبیوسف ۱۱۹

ریچارد فالک ۳۲، ۱۱۷، ۳۰۶، ۳۰۷

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳

ریچارد کاتم ۱۱۶، ۱۱۷

ریچارد کاتم ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۰۷

۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹

۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴

رئیس طوسی رضا ۳۰، ۱۰۸

ز

زاهدی، اردشیر ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۸

، ۴۸۱، ۵۲۸، ۶۶۴

زکی، جعفر ۵۸۷

زنجانی، حاج سید ابوالفضل ۱۴۴

، ۱۷۹، ۱۸۰، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۳

، ۵۱۶

زنجانی آیت الله حاج عزالدین ۵۴۲

زنجانی حاج سید رضا ۱۷۹

زند اسماعیل ۹۰

زندیه ۵۴۰

زنگنه، احمد (سپهبد) ۱۸۷، ۱۹۴

، ۳۹۸

زیبایی سرهنگ ۴۲۴، ۷۱۷

زیگلر ۴۸۵

ژیسکار دیستن ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۶۵۲

۶۵۷، ۶۶۰، ۶۸۳

س

ساد چیکف ۳۴۱

سارا ۴۰

سالور (مهندس) ۱۵۳، ۱۵۴، ۵۰۲

سامی کاظم ۱۰۱، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۹۵

، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲

، ۵۰۳، ۵۰۴

سایروس وانس ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۹۰

، ۴۴۸، ۳۲۰، ۴۵۱، ۴۶۸، ۴۷۰

، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵

، ۴۷۶

سبحانی جعفر ۹۹

ستوده (همسر حسین روحانی)

۱۰۸

سجادی ۶۲۵

سجادی محمد ۳۹۶

سحابی عزت ... ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹

، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۸۰، ۳۷۲، ۵۰۱

، ۵۰۲، ۵۰۳

سحابی فریدون ۱۴۷

سحابی یدالله (دکتر) ۱۱۲، ۱۱۳

، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵

، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸

، ۱۹۵، ۲۰۰، ۴۲۸، ۴۹۶، ۴۹۸

، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴

، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۵۴، ۵۵۷

، ۵۶۲، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۹۴، ۷۱۹

سدیفی سودابه ۹۶

سراج ۴۴

سررشته، (سرهنگ) ۱۹۵

شاهی ۴۶۵	سروش ۱۷۱
شایگان، سید علی ۱۹۳، ۱۹۲	سعد حداد ۶۲۴
شریعتمداری (آیت الله) ۱۵۳، ۱۶۴	سعدون حمادی شاکر ۸۳، ۴۴۶
۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۴، ۵۱۵	سعید جواد ۳۹۶
شریعت مداری، حسن ۱۸۸، ۱۹۴	سلطانپور سعید ۱۱۳
، ۱۹۸، ۴۷۳، ۵۴۱	سمیعی عباس ۱۷۲
شریعتی علی ۴۱، ۷۸، ۱۰۱، ۱۰۶	سنایی عبدالکریم ۱۰۷
، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۴۰۲، ۵۱۴	سنجایی، کریم ۸۵، ۱۰۰، ۱۱۳
، ۵۷۶، ۶۱۸، ۶۳۸، ۶۵۳، ۶۶۳	، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۴۹
۶۷۸، ۶۷۹	، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶
شریف امامی ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵	، ۱۸۳، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۷
، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۱۱۱، ۴۴۵، ۴۴۶	، ۱۹۵، ۳۲۰، ۴۰۱، ۴۴۷، ۴۴۸
۴۹۰، ۵۹۴	، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳
شفقت ۴۰۳	، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۶۱۵
شفیعی دریا ۶۳۰	، ۶۲۱، ۶۶۶، ۶۶۷
شکیب نیا، ۵۰۳، ۵۴۰	سورنا (سرلشگر) ۱۹۴
شمشیری ۱۶۰، ۱۸۳	سوری محمد ۳۴۳، ۳۵۹، ۵۶۴
شمیرانی جمال ۸۵، ۴۴۷	۵۹۲
شولمن ۱۴۷	سولیان ۸۹، ۳۲۰، ۳۹۰، ۶۶۰
شهرستانی سید حسین ۴۰، ۴۱	۶۶۱
، ۳۷۴	
شهرستانی مهندس ۲۸، ۶۸۰	<u>ش</u>
شهسا احمد ۳۹۴، ۴۲۳	شارلین هنتر ۶۰۶، ۶۱۱
شیبانی عباس ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۹۲	شاگری خسرو ۱۱۶
۳۷۶	شاملو احمد ۱۱۲، ۳۱۳
شیخ عبدالمنعم علی زین ۳۴۷	شاه حسینی ۱۶۰، ۵۰۲
	شاه طاهری جهان ۶۳۰

شیخ محمد یعقوب ۲۹

شیخ محمد یوسف ۵۸۱

شیده ۶۳۰

شیرازی عبدالله آیت الله ۴۳۴

شیرازی (روحانی همزمان با سید

جمال) ۵۴۰

شیلاتی ۴۰۳

ص

صادق المهدی ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴

۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸

صاحب عقبات ۳۵۷

صالح فخری ۱۷

صباغیان هاشم ۱۵۴، ۱۵۵

۱۹۸، ۵۴۶، ۵۴۸

صدام حسین ۴۱، ۷۷، ۳۴۱، ۶۴۵

صدر سیدصدرالدین ۳۲۷، ۳۲۸

صدر، اصغر ۱۹۵

صدر رضا ۱۸۹، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱

۴۸۱، ۵۹۲

صدرحاج سید جوادی احمد ۱۴۷

۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۵

۱۹۵، ۳۷۲، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹

۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵

۵۰۶، ۵۱۴، ۵۱۵

صدرحاج سید جوادی علی اصغر

۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۷، ۴۹۶، ۴۹۶

۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۴، ۶۳۸

۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۴

صدریه صادق ۴۴۵

صدوقی ۱۰۴

صدوقی آیت ... ۱۱۱، ۵۹۵

صدیقی دکتر ۶۳۷

صدیقی اکبر ۵۴۲

صدیقی مسعود ۵۴۲

صنعتی، محمد ۱۹۵

صولت الدوله ۱۹۲

ض

ضرابی جلیل ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۵۴

۱۰۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۵۹۲، ۶۸۱

ضرغام پور شهباز ۶۳۰

ضیاء الحق ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۵

۳۴۷، ۳۶۶، ۳۶۹، ۴۶۵

ط

طالقانی محمود ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵

۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۴، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۲۸

۶۶۹، ۶۷۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۱۶

- طاهری ۱۵۴
طاهری آیت ... ۱۱۱
طاهری حاج عطا ۶۳۰
طباطبایی صادق ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۷۳،
۱۰۵، ۱۰۸، ۱۸۳، ۵۹۲، ۳۹۹،
۴۲۳، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۸۰، ۶۸۱، ۷۰۵
طباطبایی علامه ۹۴، ۱۵۰
طباطبایی فاطمه ۱۰۶، ۴۰۸،
۴۰۹، ۴۱۰
طرخانی ۱۶۵
طلیعه باقر ۱۰۸، ۴۸۵، ۴۸۶
طلیعه زهرا ۱۰۸
طلیعه سعادت ۱۰۸
طلیعه مرتضی ۴۲۴، ۴۲۷
ع
عابدی، ۵۰۲
عاصم حسین ۵۶۴، ۵۷۹، ۵۸۰،
عاقلی باقر ۱۰۸، ۴۸۵
عالی نسب ۱۶۵
عباسی (داماد آیت الله شریعتمداری)
۱۹۴
عبدالباقی آیت الهی ۶۹
عبدالناصر ۳۵۴
عبدی عباس ۶۶۱
عبود ژنرال ۳۶۵
عبید الله ۵۷۹
عراقی مهدی ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷،
۱۱۰، ۱۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۶۸۴،
۶۹۳، ۷۰۶
عزیزی احمد ۳۹۹
عزیزی سالار ۶۳۰
عزیزی، احمد ۵۹۲
عسگری دکتر ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵،
۱۰۹، ۱۲۵، ۴۲۵،
۶۸۳
عطار ۱۹۴
عقل حمیه ۶۲۳
عقیقی بخشایشی ۹۹
علاءالدینی، عزیزالله ۱۸۸، ۱۸۹،
۱۹۰، ۵۳۸
علی دکتر ۳۶، ۳۳
علی آبادی دکتر ۳۹۶، ۵۴۹، ۶۸۶
علی بابایی احمد ۱۸۸، ۱۸۹،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۵۰۳، ۵۳۷،
۵۳۸
علی ناصر سعید عبقاتی ۳۵۷-۳۵۹
علیقلی اردلان ۳۹۶
علیگاره ۵۸۶، ۵۸۷
عمر مصطفی دبایه ۳۴۲
عنایت اتحاد ۳۰، ۳۷۷

غ

غضنفر پور دکتر ۷۰، ۹۵، ۹۶، ۹۷،

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۴، ۶۸۳

غفاری هادی ۱۰۴، ۱۲۳، ۴۰۵،

۴۲۳، ۷۰۵

غفاری یعقوب ۶۳۰

ف

فاروق قدومی ۳۷۱

فاضل ۴۳، ۴۴

فاضل ۴۴۰

فاطمی حسین ۱۹۲، ۳۴۹

فاطمی، علی محمد (شاهین) ۱۹۲،

۱۹۳

فراهانی رضا ۱۰۲

فراست داوید ۸۸، ۹۸

فردوست حسین ۴۰۳، ۶۶۱، ۶۶۲،

۶۷۱، ۶۷۳، ۷۱۰، ۷۱۷

فردوسی (شاعر) ۱۴، ۵۹۷

فردوسی پور ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۶۲، ۶۸

۷۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۷، ۴۴۱،

۵۹۳، ۵۹۵، ۶۴۶، ۶۸۳

فرلی دیکنسون (دانشگاه) ۱۹۳

فرناند موسیو ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱

فروهر، داریوش ۱۴۶، ۱۹۴، ۱۹۵،

۳۳۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۲،

۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵،

فرهنگ منصور ۳۰۸، ۳۱۳

فریده ۳۲

فریزر (سناتور) ۳۲۰

فریمن - ل ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵

فلاطوری دکتر ۳۹

فلتمن ۱۱۳

فلسفی ۱۱۲

فونتین ۴۶۰

فؤاد معصوم ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲

فیروز، مظفر ۱۹۱، ۱۹۲

فیروزیان (تیمسار) ۱۵۵

ق

قاضی حسین ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۷۹

قذافی ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۶۷، ۶۲۴،

۶۲۹

قرنی (سرتیپ) ۱۶۵، ۱۶۶، ۵۱۶

قره باغی ارتشبد ۳۹۶، ۴۰۳

قشقائی، خسرو ۱۹۲

قطب زاده صادق ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۳۷،

۳۸، ۵۴، ۶۱، ۶۹، ۷۳، ۹۵، ۱۰۱،

۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۴،

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹۱، ۳۴۹، ۳۷۶،

۴۰۸، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۴۱

۴۵۸، ۴۵۹، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳،

۷۰۵، ۷۱۱، ۷۱۷

قمی آیت ا... ۱۴۵، ۱۹۸

قندی، (مهندس) ۵۵۲

قوام، احمد ۱۹۲، ۳۴۱

قیس نائیف ۴۸۵

ک

کاتوزیان دکتر ۶۶۶

کارتز ۲۷، ۸۰، ۱۱۵، ۳۰۱، ۳۰۲

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹

۳۷۸، ۳۹۰، ۴۰۲

کاسترو ۶۵۷

کاشانی ۳۵۱، ۳۵۲

کاشانی آیت الله ۳۴۹، ۳۹۱، ۵۰۸

کاشفی حسین ۳۹۸

کاظمی باقر ۱۹۳

کاظمیان ۶۵۱

کاظمین ۶۴۸

کاظمیه اسلام ۱۱۲

کافی ۳۵۵

کالاها ۶۵۲

کتیرایی، مصطفی ۱۵۱، ۱۶۵

۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۵۰۳

۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷

کتیرائی مرتضی ۵۰۳

کریمی ۱۰۲

کفاش زاده ۱۰۲

کلن ۳۸، ۳۹

کلیائی (تیمسار) ۱۹۶

کنعان حسین ۳۳

کورت والداهیم ۴۳۳

کهزادی عبدالصالح ۱۱۱

کیارشی محمد ۱۰۴، ۴۰۸

کیانوری ۶۷۲

کیاوش ۵۵۲

کیسینجر ۸۲، ۳۲۰، ۳۲۳، ۴۵۲

۴۵۴، ۴۶۷، ۴۸۲

گ

گاری سیک ۴۸۱، ۴۸۲

گالت ۶۰۶

گاندی ۳۶۰، ۶۵۷

گراهام ۲۲۱

گرجستان ۷۲۰

گرچی دکتر ۱۲۵

گرمارودی ۵۰۳

گروپیکو ۴۷۰

گرومیکو ۴۷۵

گلپایگانی ۱۷۵

گلپایگانی آیت ... ۱۱۲، ۱۷۷، ۱۸۸

گلسرخی رضا ۹۹

گنجی، اکبر ۶۲۰

گواهی، (مهندس) ۵۵۲

گیلانی سید احمد ۳۴۳

گیلانی سید اسد ۶۳۶، ۵۷۲، ۵۷۳

۵۷۸

ل

لاهوئی، (آیت الله) ۱۰۴، ۱۸۴،
۱۸۵

لاهوری اقبال ۷۲۲

لاهیجی، عبد الکریم ۴۹۸، ۴۳۳،
۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴

لنین ۶۷۲

لهیب ۶۴۴

م

مارکوس ۶۵۶، ۷۰۰

مارون ۱۹۶

ماروین زونیس ۳۲۲، ۳۷۹

۳۲۲، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۶

۶۱۷، ۶۱۸

مارین برمن خانم ۳۲

مارین خانم ۳۷۲

مازند ۱۱۲

مانیان محمود ۱۰۰

مانیان، حاج محمود ۱۸۳، ۱۸۴،

۱۹۵

ماهوئیان سرهنگ ۶۷۱

مبشری، اسدالله ۱۹۴، ۱۹۵

متقی ۴۴

متین دفتری ۵۴۹

مجتهدی تبریزی مهدی ۴۸۵،

۴۸۶

مجتهد شبستری ۸۵

مجتهد شبستری علی اشرف ۴۴۷

۴۴۸، ۴۴۹

مجتهدی، ابوالفضل ۵۴۰، ۵۴۱،

۵۴۲

مجتهدی، مهدی ۴۸۶

مجللی ۱۸۷

محتشمی ۴۴

محتشمی پور ۷۳، ۷۴، ۱۰۵، ۱۰۷،

محجوبی ۱۹۵

محمد صالح ۶۲۵

محمدعلی شاه (شاه مشروطه) ۶۱۴

مدنی آیت ا... ۱۱۱

مدنی، ۱۸۷، ۱۹۵

مرتاضی ۵۴۰

مرتضوی حسین ۵۷۷

مرزبان دکتر ۳۹۷

مرعشی ۱۷۵

مرعشی آیت ا... ۱۱۲

مرعشی نجفی ۱۱۲، ۱۷۷

مروارید ۱۰۴

مسجد امام باره ۱۵۰، ۳۷۶

مسعودی (سرتیپ) ۱۵۱، ۱۶۵

۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۵، ۵۱۶،

مشهد ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۴۵

- ۴۸۶، ۴۹۸، ۵۴۶، مقدم مراغه ای ۱۱۲
- مصدق، محمد ۶۹، ۱۶۷، ۱۸۳، مقدم مراغه‌ای ۵۱۵، ۵۱۶
- ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۳۱۳، مک فارلین ۶۷۴
- ۳۱۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۵۱۳، مکارم شیرازی ناصر ۹۹
- ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، مکی (دکتر) ۱۸۳
- ۶۶۳، ۷۲۰، مکی دکتر ۳۲۷، ۵۴۹
- مصطفوی ۵۴۰، مکی سرهنگ ۳۲۷
- مطهری آیت ... ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۸، ملاصدرا ۳۵۵
- ۱۴۹، ۱۵۰ تا ۱۵۵، ملک حسن ۳۳۷
- ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۹۷، ملک حسین ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۶۹، ۳۶۸
- ۳۹۶، ۴۲۸، ۵۰۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۴۷۸، ۴۶۹
- ۵۴۷، ۶۱۸، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ملک حسینی، کرامت الله ۱۹۴
- ۷۱۷، ۶۹۳، ۶۳۰
- مظفری حاج اسماعیل ۶۳۰، ملکی، خلیل ۵۱۳
- مظفری حسین مهندس ۱۰۸، ملکی، محمد ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۳
- ۶۲۵، معزی ۵۰۴
- معین طفیل ۳۴۳، ممتاز، (سرهنگ) ۱۹۵
- معین طفیل محمد ۶۳۶، ممکن ۱۷۵
- معین طفیل محمد ۶۳۶، ممکن، مهدی ۱۷۵، ۵۵۴، ۵۵۹
- معین فر علی اکبر ۱۷۵، ۵۰۳، منتظری حسینعلی ۱۳۸، ۳۷۲
- ۵۴۰، ۵۵۴، ۵۵۹، ۴۲۸، ۱۶۵
- معینیان ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۸۱، منتظری محمد ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۲
- مغروری، (سرتیپ) ۱۹۵، ۵۹۳
- مفتح دکتر ۱۱۸، ۱۱۹، مندنی پور بویراحمدی ۶۳۰
- مفتی محمود ۵۷۹، مندنی پور غلامعلی ۱۹۴
- مقدم تیمسار ۱۱۳، ۱۷۲، ۷۱۷

- مندیی پوربهرام ۶۳۰
منور حسن سید ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۹
منیر شفیق ۳۷
مودودی مولانا ابوالاعلیٰ ۳۴۳، ۳۴۶
موسوی اردبیلی آیت الله ۱۴۹،
۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۴۰۰،
۶۶۰، ۶۶۱
موسوی خوئینی ها ۱۰۴، ۵۰۱
موسوی زنجانی سید ابوالفضل ۱۶۵
۵۰۰
موسوی مصطفی سرهنگ ۱۱۶
موسوی سیدمحمدعلی ۳۹۸
موسوی، سید علی ۵۷۲، ۵۷۵،
۵۷۷
موشه دایان ۸۲، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۷
۴۷۹، ۴۸۰
مولانا ۹۱
مهتا عاشق ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱
مهدوی کنی ۱۶۵، ۱۹۷، ۵۴۴،
۵۶۸، ۷۱۷
مهدیان ۱۰۰، ۱۸۳، ۵۰۳
مهران، (سرهنگ) ۱۹۵
مهری ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۶، ۵۷
۴۴۰، ۴۴۱، ۴۹۳، ۶۸۱
میثمی مهندس ۳۷۲
میرفندرسکی ۳۹۹
میشل کلیر ۳۱۴
مینا(خواهر دکتریزدی) ۲۶
میناچی ناصر ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۱
۵۰۳، ۵۱۵
ن
ناصرالدین شاه ۵۴۰
ناصری ۴۴، ۴۰۸، ۱۰۴
ناطق نوری ۶۲۵
نبیه بری ۳۲
نجاتی سرهنگ ۶۵۱، ۶۵۴
۶۵۷، ۶۶۷، ۷۱۲
نجفی محمود ۱۱۲
نجفی، سید حسن ۵۶۹
نخجوانی، ملا محمد علی ۴۸۵،
۴۸۶
نخشب ۳۱۹
نراقی احسان ۶۵۵
نزیه، حسن ۱۸۵، ۱۸۶، ۵۰۲،
۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۳۵
نصیری ۷۰۱
نقوی، سید علی (آیت الله) ۵۷۱،
۵۸۱، ۵۸۷
نلسون راکفلر ۴۸۳، ۴۸۴
نمیری ۳۶۳-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷
نواب صفوی ۳۴۹
نواب مهدی ۱۷۵

- نوازش علی ۵۷۴، ۵۷۶
 نوربخش مجتبی ۳۰۲، ۳۰۵
 نوری البلا ۳۲، ۶۹
 نوری علامه ۱۱۲
 نیاکی مهدی ۶۷۶
 نیکسون ۳۲۳، ۴۵۲
- و**
- وارسته محمد ۳۹۶
 واسرمن ۴۸۴
 واعظی، مرتضی ۱۹۵
 والی ۱۵۵
 وفا حسن ۳۵
 ولادیمیر کوزیچکین ۸۹، ۹۰
- هنری پرکت ۳۲۰، ۳۷۹، ۳۹۴
 ۳۹۵، ۶۱۸، ۶۵۳
 هنری کیسینجر ۳۷۹، ۳۹۳، ۴۴۷
 ۶۵۲، ۷۰۰
 هویدا ۷۸، ۸۸، ۳۲۳، ۶۷۶، ۷۰۱
 ۳۲۳، ۶۷۶، ۷۰۱، ۷۱۵
 هویدا فریدون ۸۷
 هیپی (همسر نلسون راکفلر) ۴۸۴
 هیکل ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴
 ۳۵۵
 هیوستن ۲۶، ۳۰، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۸
 ۱۵۰، ۱۸۹، ۵۳۸، ۵۹۹، ۶۱۸
 ۳۸۰، ۴۰۵

ی

- یاسر عرفات ۳۷، ۴۳۳، ۶۷۴
 یاسین علویه ۶۲۳
 یاقوت فام همایون ۱۷۵
 یزدان پناه رشید ۶۳۰
 یزدی حمید ۱۱۱
 یزدی، ابراهیم ۱۶، ۴۶، ۷۲، ۷۳
 ۷۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۱
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۹۵، ۱۹۷
 ۲۰۰، ۳۴۳، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۳۶، ۴۴۵
 ۵۰۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۲
 ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶
 ۵۵۸، ۵۸۰، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۶

ه

- هارپر ۲۵۴، ۲۵۵، ۶۵۴
 هاشمی غضنفر ۶۳۰
 هاشمی رفسنجانی علی اکبر ۱۳۶،
 ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۷
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۴۶۹، ۴۷۹، ۵۰۱
 ۵۰۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۶۶۹
 ۶۷۰
 هاشمی نژاد ۴۰۳
 هانی فحص ۳۳۰
 هایزر ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۵، ۶۷۵، ۶۹۳
 هلاکو ۶۲۶
 هلموت اشمیت ۲۶۲، ۲۶۷، ۶۵۲

، ۶۰۱ ، ۶۰۰ ، ۵۹۹ ، ۵۹۸ ، ۵۹۷

، ۶۱۰ ، ۶۰۹ ، ۶۰۷ ، ۶۰۶ ، ۶۰۲

، ۶۱۹ ، ۶۱۸ ، ۶۱۶ ، ۶۱۴ ، ۶۱۳

یزدی اسماعیل ۵۰۳ ، ۵۴۰ ، ۵۴۲

یزدی کاظم ۱۷۵ ، ۴۸۶ ، ۵۰۳

۵۹۹ ، ۵۵۴

نمایه مکان‌ها، گروه‌ها و...

الف

- اتحادیه انجمن‌های اسلامی
دانشجویان ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۷۵
اتحادیه دانشجویان علی‌گاره ۵۸۸
اتحادیه روزنامه نگاران انگلیس ۱۹۶
اتریش ۷۶، ۱۰۴
اتیوپی ۴۷۲، ۴۷۹
احمد آباد ۱۸۶
ارتباط صهیونیسم-اسرائیل به چه
قیمتی؟ (کتاب) ۳۲۴
اردن ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۷۹
اروپا ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۲۲،
۱۲۴، ۵۱۸، ۵۵۰، ۵۹۶
اسپانیا ۴۷۶
استانبول ۳۶۸
استراموس سنگاپور ۲۲۱
- اسرائیل ۸۲، ۱۱۷، ۴۵۲، ۴۵۳،
۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱،
۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۹
اسفار (کتاب) ۳۵۵
اشترن آلمان ۲۲۱
اصفهان ۱۱۱، ۱۱۴، ۵۵۵، ۶۲۲،
۶۲۳
افغانستان ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۷۰، ۴۷۱،
۵۷۹، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۷۵، ۷۲۰
اکراین ۷۲۰
اگینو ۵۶، ۷۰۰
امارات ۱۲
امل ۶۲۸، ۶۲۹
انجمن اسلامی پزشکان ۵۰۳

- انجمن اسلامی دانشجویان ۱۵۶،
ایالت یو-پی ۳۵۸
ایتالیا ۴۷۶
انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی ۱۷۰، ۱۵۹
ایران ایر ۱۵۵، ۶۹۲
ایران پست ۶۳۹
انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه ۵۸۸
تهران ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۷۳
انجمن اسلامی دانشجویان هند ۵۸۶
انجمن اسلامی دانشگاهیان ۵۰۳
انجمن اسلامی معلمین ۵۰۳
انجمن اسلامی مهندسين ۱۵۱،
۵۰۳
انجمن تشویق ۴۸۶
انجمن حقوق بشر ۵۰۳
انجمن دانشجویان ایرانی ۵۷۵
اندرون انقلاب ایران (کتاب) ۷۹
اندونزی ۹۰
انگلستان، انگلیس، انگلیسی ها،
زبان انگلیسی ۹۰، ۱۰۶، ۴۵۱،
۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶،
۴۷۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۴۹، ۵۶۹،
۶۰۲، ۶۱۲، ۶۵۲، ۶۶۲
اوین (زندان) ۱۸۴
الاهرام ۳۴۸
اهواز ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۵۴۸، ۵۵۴،
۵۵۶
ایالت یو-پی ۳۵۸
ایتالیا ۴۷۶
ایران ایر ۱۵۵، ۶۹۲
ایران پست ۶۳۹
ایران فوق برکان یا ایران بر قله
آشفشان (کتاب) ۳۴۹
ایران: بسیاری از صفحات کتاب
ایرفرانس (شرکت هواپیمایی) ۹۹،
۱۵۵، ۶۷۶، ۶۸۲، ۶۹۲
اینتلجنس سرویس ۶۶۱، ۷۱۰
ایندین اکسپرس ۵۸۸
آبادان ۱۹۶، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۳
آخرین تلاش ها در آخرین روزها
(کتاب) ۱۸، ۷۲، ۹۲، ۱۸۳، ۳۸۲،
۳۹۶، ۴۰۴، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۷۵، ۶۷۶،
۶۸۹
آذربایجان ۱۰۸، ۱۸۷، ۷۲۱
آسوان ۶۷۷
آغاچاری ۱۹۶
آفریقای جنوبی ۴۵۸، ۴۶۵، ۶۲۰
آلمان ۱۰۵، ۱۱۸، ۴۶۶، ۴۷۶،
۶۵۲، ۶۸۱
آمریکا، آمریکایی، ایالات متحده:
بسیاری از صفحات کتاب
ب
برن ۸۶، ۴۸۵

- بصره ۷۶، ۹۵، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۸۲
 بغداد ۶۵، ۷۱، ۹۴، ۹۵، ۴۵۶، ۴۷۷، ۵۹۴، ۶۴۷، ۶۸۱، ۶۸۲
 بن ۶۸۱
 بنگلور ۵۸۷
 بنی احمد ۱۸۸، ۵۱۰
 بنیاد طاهر ۱۷۰، ۱۸۹
 بویر احمد ۶۳۰
 بهبهان ۵۲۹
 بهشت زهرا ۱۱۳، ۱۱۸، ۷۰۷
 بی بی حکیمه ۱۹۶
 بیروت ۴۵۹، ۶۷۴، ۶۸۰، ۶۸۱
 بیمارستان ام.دی. اندرسون ۴۰۵
 بیمارستان ثریا ۳۹۳
 بیمارستان داریوش ۳۷۶
 بیمارستان شفا یحیائیان ۱۱۳
- پ**
- پادشاهان آدمخوار (کتاب) ۳۸۰
 پادگان باغشاه ۱۸۵
 پادگان عشرت آباد ۱۸۸
 پاریس: بسیاری از صفحات کتاب
 پاکستان ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۴
- ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۳
 ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۳۵
 پرس کلاب ۵۶۹
 پرس کنفرانس ۵۶۹
 پزشکان بدون مرز ۳۶
 پورت سعید ۳۴۹
 پیترزبورگ ۳۰۷
- ت**
- تبریز ۷۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۵۵
 ترکیه ۶۶، ۷۷، ۵۱۱، ۵۶۴، ۵۸۹، ۶۵۰
 تفهیم القرآن (کتاب) ۳۴۳
 تگزاس ۱۰۶، ۱۵۰
 تل آویو ۴۷۷
 تل زعتر ۳۳۰، ۶۲۳
 تلویزیون اتریش ۲۲۱
 تلویزیون آن بی سی ۲۲۱، ۲۶۳
 تلویزیون ای بی سی ۲۲۱
 تلویزیون ایتالیا ۲۲۱
 تلویزیون آمریکا ۲۲۱
 تلویزیون سوئیس ۲۲۰
 تلویزیون سی اس ام ۲۲۰
 تلویزیون سی بی اس ۲۱۹، ۲۲۰
 تلویزیون ملی آمریکا PBS ۲۲۱، ۶۰۵

تهران: بسیاری از صفحات کتاب

تهرانپارس ۱۷۷

ج

جامعه المنتظر ۵۷۵، ۵۷۶

جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی

ایران ۱۸۰

جبهه الرفض فلسطین ۲۹، ۳۴

جبهه ملی ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷،

۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۹،

۱۸۳، ۱۹۳، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۳،

۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۱۳،

۶۱۵، ۶۶۳

جبهه ملی دوم ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷،

جبهه ملی سوم ۱۶۷، ۱۶۸

الجزایر ۷۷، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۷،

۱۰۰، ۴۸۵، ۶۲۴

جزیره خارک ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۰

جماعت اسلامی هند ۵۸۰، ۵۸۲

جمعیت اسلامی پاکستان ۵۷۰،

۵۷۱

جمعیت الفلاح ۵۶۵، ۵۶۸

جمعیت حقوق بشر ۱۷۹، ۱۸۷

جمعیت دفاع از حقوق بشر ۵۱۵،

۵۱۶

جنبش اخوان ۳۶۴

جنبش اسلامی افغانستان ۵۷۹

جنبش تنباکو ۵۶۷

جنبش ملی در ایران (کتاب) ۳۰۷

چ

چالوس ۱۸۸

ح

حازمیه ۳۲، ۳۳

حرکت المحرومین ۳۶

حزب الله ۵۲۱

حزب ایران ۱۶۸، ۱۷۹، ۵۱۲، ۵۱۳

حزب توده ۱۷۵، ۱۹۵، ۶۰۵

حزب جانانا ۳۵۹

حزب خدایرستان سوسیالیست

۵۱۶

حزب دموکرات ایران ۱۹۲

حزب مردم ایران ۱۶۸، ۵۱۵، ۵۱۶

حزب ملت ایران ۱۶۸، ۱۷۹

حکومت اسلامی (کتاب) ۲۰۴

حوزه علمیه قم ۵۹۷

خ

خبرگزاری آسوشیتد پرس ۲۱۹،

۲۶۳، ۳۶۹، ۶۰۶، ۶۹۳

خبرگزاری خاورمیانه ۲۲۰

خبرگزاری رویترز ۱۱۱، ۲۴۸،

۲۴۹، ۵۲۹، ۶۹۳

خبرگزاری ژاپن ۲۲۱

- خبرگزاری فرانسه پرس ۱۲۲، ۲۰۳،
۴۶۰، ۲۲۰
خراسان ۵۴۶
خلافت و ملوکیت در اسلام (کتاب)
۳۴۳
خوزستان ۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۸
- ۵
—
دکا ۳۴۷
دالاس ۱۰۶
دانشگاه الازهر ۳۵۴
دانشگاه ام درمان خرطوم ۳۶۲،
۳۶۳، ۳۶۴
دانشگاه پنجاب ۵۷۷
دانشگاه تهران ۱۷۸، ۴۰۰، ۴۲۵،
۶۸۹
دانشگاه فردوسی مشهد ۹۹
دانشگاه کنت ۳۱۹
دانشگاه نیواسکول ۱۹۳
دبیر اول سفارت انگلیس ۱۷۳
دره بقاع ۷۰۳
دمشق ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۸
دهلی ۳۵۸، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳،
۵۸۹
- ۲
—
رادیو بارسلون ۲۲۰
- رادیو بی بی سی ۲۲۰، ۴۶۳، ۴۶۴،
۶۸۷
رادیو لوکزامبورگ ۲۲۰
رادیو و تلویزیون آلمان ۲۲۰
رادیو و تلویزیون بوئنوس آیروس
۲۲۱
رادیو و تلویزیون فرانسه ۲۱۲
رادیو و تلویزیون هلند ۲۴۲
راه طی شده (کتاب) ۱۵۷، ۱۵۵
رودیزیا ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۶
روزنامه اطلاعات ۷۸، ۸۱، ۱۱۳،
۱۹۵، ۲۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۶۵۱
روزنامه الدعوه ۵۸۰
روزنامه السفير ۱۷، ۳۱، ۴۳۴
روزنامه المنتظر ۵۷۷
روزنامه اومانیه ۹۹
روزنامه ایرانشهر ۱۱۲
روزنامه آفریقای جوان ۲۲۰
روزنامه پراودا ۲۲۰
روزنامه جسارت یومیه ۵۶۶، ۵۷۸،
۶۳۵
روزنامه جمهوری اسلامی ۲۹۳،
۲۹۴، ۲۹۵
روزنامه سرمایه ۷۰۵
روزنامه سلام ۲۱۹، ۶۰۱
روزنامه سوونیسکایا روسیا ۲۲۰

- روزنامه طلعه سعادت ۴۸۶
روزنامه عروه الوثقی ۱۰۶
روزنامه فاینانشیال تایمز ۲۲۰
روزنامه فیگارو ۶۸۳، ۲۲۰، ۲۱۵، ۲۱۶
روزنامه قیام ایران ۱۱۴
روزنامه کریستین ساینس مونیتور ۷۰۱، ۳۲۳
روزنامه کلید نجات ۱۰۸، ۴۸۶
روزنامه کیهان ۷۸، ۱۱۳، ۱۱۸
۲۰۸، ۲۰۹، ۳۰۶، ۶۹۰
روزنامه کیهان اینترنشنال ۵۷۰
روزنامه گاردین ۷۶، ۱۸۸، ۲۱۱
۲۱۲، ۲۱۸، ۶۵۴، ۶۹۹
روزنامه لس آنجلس تایمز ۲۱۲
روزنامه لومتن ۱۱۶
روزنامه لوموند ۲۸، ۱۸۷، ۲۱۱
۲۱۶، ۲۱۸، ۳۲۰، ۴۶۰، ۴۶۱
۴۹۱، ۶۸۳
روزنامه مان هایمر مورگن ۳۶۹
روزنامه ملت ۵۷۷
روزنامه نشاط ۴۰۳
روزنامه نیویورک تایمز ۱۸۱، ۱۹۹،
۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
۲۲۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۱، ۳۰۸
۴۸۳، ۵۹۷، ۵۹۸
روزنامه واشنگتن پست ۲۸، ۱۱۵
۲۱۹، ۳۹۴، ۶۹۹
روزنامه هارتس ۲۱۶
روس، روس‌ها، روسیه ۱۸۶، ۴۶۶
۴۶۷، ۵۵۴، ۶۵۵
- ز
زامیا ۴۵۸
زبیر ۴۵
زوریخ ۸۹
- ژ
ژاپن ۴۶۶، ۴۸۴
ژنو ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۱۱۶، ۶۴۹
- س
سازمان دانشجویان امامیه (شیعه)
۵۷۶
سازمان جوانان مسلمان ۱۵۶
سازمان صلیب سرخ ۱۵۹، ۱۷۱
سازمان عفو بین الملل ۱۵۹، ۱۷۱
ساف ۶۷۴
ساواک، ساواکی ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۰۵
۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۸۴، ۵۱۶
۵۳۶، ۵۴۸، ۵۵۹، ۵۸۳، ۶۱۹
۷۱۳، ۷۱۵
سپاه پاسداران ۱۸۵
سعد آباد ۶۷۷

- سقوط آمریکا در ایران (کتاب) ۲۹۱
 سنتو ۴۷۱
 سندی تایمز ۲۲۱
 سندیکای نویسندگان و مخبرین
 جراید ایران ۱۹۵
 سنندج ۱۸۳
 سوریه ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۸۰، ۴۸۱،
 ۵۶۲، ۶۲۴، ۶۸۲، ۶۹۸، ۷۰۳، ۷۱۱
 سوئد ۴۷۰، ۶۲۱
 سوئیس ۶۶، ۶۷
 سیا ۸۰، ۹۱
 سیگما ۲۲۰
 سینا (صحرا) ۴۷۹
- ش
 شام ۶۷۸
 شرکت انتشار ۱۶۰، ۷۱۲
 شرکت آلیتالیا ۲۹
 شرکت سافیاد ۵۴۶
 شرکت نفت ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۹
 ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۵
 شرکت نوپاد ۱۶۰
 شصت سال صبوری و شکوری
 (کتاب) ۲۰، ۷۲
 شمشیر دموکلیس ۵۹۸
 شورای امنیت ملی ۶۱۲
- شورای انجمن اسلامی دانشجویان
 در آمریکا و کانادا ۵۹۲، ۵۹۷
 شورای انقلاب ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۵۴۴، ۵۴۶،
 ۵۴۷، ۵۵۰، ۶۶۰
 شورای سلطنت ۱۸۲، ۶۸۹
 شوروی ۸۹، ۹۰، ۱۸۶، ۴۶۵، ۴۶۶،
 ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵،
 ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۳۱، ۵۵۴، ۵۵۶
 ۶۲۱، ۶۹۸
 شیراز ۹۹، ۱۱۱، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۵
 شیعه ۵۳۵، ۵۶۷، ۵۷۴، ۵۷۸
 ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۷، ۵۹۰
 شیکاگو ۴۰۰
- ص
 صحیفه نور (کتاب) ۷۱، ۹۵، ۱۳۸
 صفوان ۱۲۴، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۹۳،
 ۶۴۶
 صفویه ۵۰۷
- ط
 طرابلس ۲۹
- ع
 عراق ۱۹۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶،
 ۴۵۷، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۵، ۵۹۳

ک

کاگ ب در ایران (کتاب) ۹۰، ۷۱۷
 کاخ الیزه ۱۲۲، ۱۲۴
 کاخ دادگستری ۱۱۴
 کاخ سفید ۶۱۱، ۶۱۶
 کاخ گلستان ۱۱۴
 کاشان ۹۶، ۱۲۴
 کاشانک ۱۰۲
 کالج پزشکی داو ۵۶۶، ۵۶۷
 کانادا ۹۵
 کانون نویسندگان ایران ۱۹۵، ۵۰۳
 کراچی ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۲
 ۵۷۴، ۵۸۶
 کرمان ۱۱۱، ۵۲۹
 کرمانشاه ۱۰۴، ۱۱۶، ۵۴۸، ۵۵۲
 کره شمالی ۷۲۰
 کشمیر ۵۷۰
 کمیته تنظیم اعتصابات ۵۵۸، ۵۶۱
 کمیته دفاع از حقوق بشر ۵۱۵
 کمیته مرکزی و هیات نمایندگی و
 وسائل مخابرات ۶۲۰
 کمیته نفت ۱۷۵
 کمیسون تاور ۶۷۴
 کنفرانس کمپ دیوید ۴۵۸، ۴۵۹
 ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۸

۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹
 ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۹۸، ۷۱۱، ۷۲۰
 عربستان سعودی ۴۶۹، ۵۶۸، ۴۷۷
 ۴۷۹، ۵۱۱، ۶۱۲، ۶۲۰، ۶۲۱
 ۶۲۲، ۶۵۳
 عزاخانه زهرا ۵۶۸، ۵۷۱

ف

الفتح ۳۶
 فرانسه ۱۸۴، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹
 ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۰، ۴۷۶
 ۴۸۶، ۵۴۱، ۵۹۴، ۶۰۱
 فرانکفورت ۵۹۴
 فرودگاه اورلی ۹۸
 فلسطین ۱۱۹، ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۷۰
 ۵۷۸
 فلسفه انقلاب ناصر (کتاب) ۳۴۹
 فلسفه سیاسی (کتاب) ۲۰۴
 فیلیپین ۳۷۲، ۶۵۶، ۶۷۵، ۷۰۰
 ۷۰۵، ۷۱۱

ق

قاجار ۵۰۷
 قرارداد الجزیره ۷۰۳
 قزوین ۱۱۶
 قم ۷۰، ۷۸، ۸۲، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۲
 ۱۴۳، ۱۷۷، ۵۱۶، ۶۷۳، ۷۱۳

م

- کنفرانس گوادلوپ ۶۵۱، ۶۵۳،
 ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۷۴، ۷۱۰،
 ۷۱۱، ۷۲۲
 کوبا ۶۵۷
 کودتای ۱۲۹۹ ۵۲۲
 کویت، کویتی ۶۵، ۷۱، ۷۴، ۷۵،
 ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۱۱۲،
 ۱۲۴، ۴۵۴، ۵۱۱، ۵۹۳، ۶۱۲،
 ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۸۲
 کهریزک ۱۸۳

گ

- گچساران ۱۹۶، ۵۵۶
 گرگان ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 گروه مؤتلفه اسلامی ۱۸۳
 گیلان ۴۸۶

ل

- لاوان ۱۹۶
 لاهور ۵۶۶، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۰،
 ۵۸۲، ۵۸۳، ۶۳۶
 لبنان ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۷۰، ۴۸۱،
 ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۷۰۳
 لکنهو ۳۵۸، ۳۵۹، ۵۸۲، ۵۸۳
 لندن ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۹۶، ۵۶۵،
 ۵۸۹، ۶۸۱
 لیبی ۸۶، ۱۱۳، ۳۶۷، ۶۲۱، ۶۸۱،
 ۷۲۰
- ماهنامه ترجمان القرآن ۶۳۵
 متاع (مکتب تربیتی اجتماعی
 عملی) ۱۶۰
 مجاهدین خلق ۶۶۲، ۷۰۱
 مجلس خبرگان ۶۶۹
 مجلس شورای ملی ۱۸۲
 مجلس موسسان ۶۶۹، ۶۸۷
 مجله تایم ۲۲۱
 مجله دنیا ۱۵۰
 مجله رزم ۱۵۰
 مجله کیهان هوایی ۷۰۰، ۷۰۱
 مجله مردم ماهانه ۱۵۰
 مدرسه رفاه ۶۹۵، ۷۰۶
 مدرسه علوی ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۶
 مدینه الزهرا ۳۲، ۳۳
 مدینه ۶۶۸
 مرکز المسلمین ۵۷۷
 مرکز امنیت و اطلاعات صفوان ۵۹۳
 مرکز جماعت اسلامی منصوره ۵۷۸
 مریلند ۶۳۷
 مسجد سلیمان ۱۹۶
 مسجد قبا ۱۱۲
 مسکو ۹۰، ۵۵۴
 مصر ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۶۲۱
 مفتی اعظم مراکش ۳۶۹

- مقبره هدایت ۱۳۷
 مکه ۶۶۸
 موسسه تحقیقات خاورمیانه دانشگاه
 شیکاگو ۶۰۸
 مؤسسه کیهان ۲۱
 میدان سن ژمن ۱۲۳
- ن
 ناسیونالیزم در ایران (کتاب) ۳۱۴
 ۳۱۸
 نامیبیا ۴۶۵
 نجف: در بسیاری از صفحات کتاب
 نشریه پیام مجاهد ۷۰، ۶۴۳، ۶۵۴
 ۷۰۴
 نوفل لوشاتو: در بسیاری از صفحات
 کتاب
 نهضت آزادی ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۷۰،
 ۷۲، ۸۶، ۹۴، ۱۰۸، ۱۴۲، ۱۴۸،
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۹،
 ۱۹۷، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۳،
 ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۴۴، ۵۹۲،
 ۶۴۵، ۶۵۴، ۶۶۳، ۷۰۷، ۷۱۵،
 ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱
 نهضت خدایپرستان سوسیالیست
 ۵۰۳، ۱۸۶
 نهضت رادیکال ۵۱۵
- نهضت روحانیت ۶۹
 نهضت روحانیت منهای خمینی ۶۹
 نهضت مقاومت ملی ۶۹، ۱۶۰، ۱۸۶
 نیروگاه رامین اهواز ۵۵۴
 نیوجرسی ۱۹۳
 نیوراشل ۱۹۳
 نیویورک ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۴۵۳، ۴۵۵، ۶۶۱
- و
 واشنگتن ۴۵۲، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۰،
 ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۸۱،
 ۷۲۰
 وتا ۶۱۸
 ورسای ۱۰۱، ۱۲۴
 ولایت فقیه (کتاب) ۲۰۴
 ونس سایروس ۸۲، ۸۴
 ویتنام ۶۵۴
- ه
 هامبورگ ۸۹، ۱۰۴
 هتل دارالسلام ۶۰، ۶۴
 هتل دارالسلام ۶۵
 هتل زنحیت ۵۸۲
 هتل شط العرب بصره ۵۸
 هفته نامه اکونومیست ۲۲۰، ۲۲۱
 هفته نامه ماندی مورنینگ لندن
 ۲۰۳

هلند ۱۴۵، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸،

۴۷۰، ۵۹۶

هما ۶۹۲

هند، هندوستان، هندی ۵۶۴، ۵۶۶،

۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۷، ۵۸۹،

۵۹۱، ۵۹۲

هواپیمای پان امریکن ۵۹۴

ی

یاسوج ۶۳۰

یزد ۷۸، ۹۹

یونایتد پرس ۶۱۹، ۶۵۲، ۶۹۳